

محيى الدين بن العربي

التجليات الالهية

همراه با

تعليقات ابن سودكين

و

كشف الغايات في شرح ما اكتنفت عليه التجليات

تحقيق

عثمان اسماعيل يحيى

مرکز نشر دانشگاهی

طهران، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م



کتاب التجلیات الالهیه

یحیی الدین بن العزیز

تحقیق عثمان اسماعیل یحیی

مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۷

۱۳۸۰

چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»

فهرس الكتاب

بنج	مقدمة فارسی
۲	مقدمة المحقق
۸۷	نص الكتاب
۵۳۷	فهارس الكتاب
۵۳۷	فهرس الآيات القرآنية
۵۴۷	فهرس الاحاديث
۵۵۱	فهرس الروايات والاخبار والامثال
۵۵۴	فهرس الاشعار
۵۵۹	فهرس الاصطلاحات الصوفية والفلسفية والعلمية
۶۰۶	فهرس عمومي
۶۵۹	فهرس المراجع

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه فارسی

این کتاب مشتمل است بر *التجلیات الالهیه* از شیخ اکبر ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸) و شرح آن به نام *کشف الغایات فی شرح ما اکتفت علیه التجلیات* از مؤلفی ناشناخته و تعلیقات ابن سودکین (۵۷۹-۶۴۶) بر آن، که با مقدمه و حواشی استاد عثمان یحیی نخستین بار در ۹ شماره از *مجله المشرق* (۶۷-۱۹۶۶) در بیروت به چاپ رسیده بود. تصحیح دقیق و مقدمه عالمانه استاد عثمان یحیی در تحلیل کتاب و بررسی مبحث «تجلیات» و «توحید» و نیز حواشی محققانه و پرفایده او اهمیتی خاص به این کتاب بخشیده است. و دریغ بود که چنین اثری نفیس در صحایف پراکنده مجله‌ای دیریاب مستور و مهجور بماند. اینک متن کامل کتاب تحت نظر مصحح دانشمندش پس از تصحیح اغلاط مطبعی عیناً به طریق افست به چاپ می‌رسد. مزیت بزرگ این چاپ فهرس متنوع و دقیقی است که آقای عثمان یحیی خود برای آن تهیه کرده و در تهران به طبع رسانیده است. برای تعمیم فایده خلاصه بخشی از مقدمه مصحح را که درباره متن و شرح و حاشیه *التجلیات* است در اینجا می‌آوریم.

کتاب *التجلیات الالهیه* از جمله آثار است که ابن عربی در اوائل اقامتش در مشرق اسلامی و قبل از استقرار در دمشق (در سال ۶۲۰) تألیف کرده است. تاریخ دقیق تألیف آن معلوم نیست. ولی چون بر یکی از نسخ خطی آن سماعهایی است به تاریخ ۶۰۶ و ۶۱۷ و ۶۲۷، باید قبل از تاریخ ۶۰۶ نوشته شده باشد. ابن عربی در *فهرس المصنفات* خود که آن را در سال ۶۲۷ در دمشق نوشته نام این کتاب را آورده است و نیز در *اجازة* اش به *الملك المظفر* (نیز معروف به *الملك الاشرف*، متوفی ۶۳۵) مورخ به سال ۶۳۲ از *التجلیات* یاد کرده است.

اما تعلیقات ابن سودکین^۱ بر کتاب *التجلیات* در واقع تألیف او به معنی دقیق کلمه نیست. امالی و تقریری است از شیخ او ابن عربی. در سال ۶۱۰ هجری از عالمان حلب بر کتاب *التجلیات* زبان طعن گشود و بر مواضعی از آن (احتمالاً در مسأله توحید و مخالفت ابن عربی با صوفیه متقدم در این باب) انگشت نهاد. شیخ اکبر در آن هنگام در حلب نبود و چون بدانجا بازگشت (در سال ۶۱۰ یا ۶۱۱) ابن سودکین ماجرا را بر او عرض کرد و اعتراضات را باز گفت. شیخ در توضیح و تبیین مشکلات بیاناتی کرد و ابن سودکین آن افادات را نوشت و فراهم نهاد.

در باره کتاب *كشف الغایات* فی شرح ما اکتفت علیه *التجلیات* که شرحی است بر *التجلیات* الهیه، متأسفانه آگاهی نداریم. نه مؤلفش را می شناسیم و نه زمان و مکان و انگیزه تألیفش را. نه در متن کتاب نشانه و اشاره ای به هویت مؤلف هست و نه در تنها نسخه شناخته شده از آن که در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است. بروکلیمان در تاریخ ادبیات عرب (ذیل، ج ۲ ص ۲۸۴) از کتابی نام می برد به عنوان *كشف الغایات* شرح کتاب *التجلیات* که نسخه ای از آن که در کتابخانه رامپور هند است به شیخ عبدالکریم جبلی (متوفی ۸۲۰) نسبت داده شده است، ولی بر او معلوم نبوده که این کتاب شرحی است بر *التجلیات* الهیه ابن عربی یا نه. ما نیز، چون متأسفانه نتوانستیم بر این نسخه اطلاع یابیم، در این باب نمی توانیم داوری کنیم.

خصایص کتاب *التجلیات* - نسخه خاص کتاب *التجلیات* در ادای معانی و تصویر افکار نه فقط در میان آثار ابن عربی بی مانند است، بلکه در میان آثار ادبی عرب نیز از نوادر به شمار می رود و از نظر ادبی محض می تواند با *رسالة الغفران* ابوالعلاء معری (متوفی ۴۴۹) همسری کند. فصول کتاب درباره «توحید حقیقی» است در قالب گفت و گو بین ابن عربی و متسایخ متقدم صوفیه. در این گفت و گوها ابن عربی در «حضرتی از حضرات حق و منهدی از مشاهد قدسی» به صورت شخصی غریب از زمان و مکان جلوه می کند که با خود امانتی دارد، امانتی علمی که بر قدما و معاصران مجهول مانده بوده است. هر يك از متسایخ را می بیند درباره مسأله توحید و مظاهر گونه گونه آن جوانب پیچیده اش بتجاهل سوأی می کند و سپس خود جوابی می گوید. از جمله این گفت و گوهاست سخن او با شیخ الطائفة جنید درباره «توحیدالر بویه» و با حلاج

۱. نسخ سبب الدین ابوالظاهر اسماعیل بن سودکین (سودکین؟! بن عبدالله التوری متوفی ۵۷۹ در مصر و متوفی ۶۴۶ در حلب، از ساگردان، مردان سبب اکبر بوده است)

در باره «تجلی‌العلیه» و با ذوالنون درباره «تنزیه و تشبیه». و در بسیاری از موارد عجز متناهی و علو سخن شیخ اکبر تصویر شده است. سهل تستری از درک معنی «سجود القلب الی الابد» ناتوان می‌نماید و مرتعش در معنی «توحید حقیقی» به حیرت فرو می‌ماند.

مباحث این کتاب حول دو موضوع اساسی «توحید» و «تجلیات» است که پایه‌های مذهب عرفانی ابن عربی به‌شمار می‌رود و شیخ اکبر در این هر دو موضوع دارای نظریات خاصی است که از جهت عمق و اصالت و جامعیت ممتاز است. مبحث «تجلیات» در این کتاب پر اکنده و جای‌جای همراه با ایجاز و ابهام آمده است ولی موضوع «توحید» بتفصیل تحلیل و تصویر شده است. اگرچه تنبیخ اکبر در آثار دیگرش نیز به‌نظریه «توحید» اهمیاتی خاص داشته است ولیکن در این کتاب مسأله توحید از هر دو جهت شکلی و موضوعی به‌طرزی بدیع بحث و بررسی شده و با مشایخ سلف و صحابه کرام در آن باب گفت و گو شده است. ابن عربی از خلال محاوراتش با متناهی صوفیه بر آنست که بگوید که مسأله مهم توحید آن‌چنان که باید محل توجه و اهتمام نبوده و مباحثش با دقت کافی تبیین و تحقیق نشده است. اگرچه مشایخ سلف، دور از تعطیل و تشبیه متکلمان افراطی و تفریطی، به‌فکر و اراده و حس و ذوق در وادی توحید مخلصانه گام نهادند ولی شیخ اکبر آنان را در برابر مقتضیات عظیم توحید و مشاکلش موفق نمی‌شمرد. به‌گفته او هر چند آنان در «توحید الوهی» فرارفتند و معانی و اسرارش را دریافتند ولی به‌قله توحید و کمال آن که «توحید وجودی» است نرسیدند.

معرفی نسخه‌های خطی

تصحیح و تحقیق کتاب التجلیات الالهیه و تعلیقات و شرحش بر اساس چند نسخه خطی انجام شده است که توصیف آنها در زیر می‌آید:

آ) در تصحیح کتاب التجلیات الالهیه از شش نسخه خطی استفاده شد:

۱. نسخه W، نسخه خطی کتابخانه ولی‌الدین (استانبول) به شماره ۱۷۵۹ که در جزء مجموعه‌ای است از آثار ابن عربی که ظاهراً به‌خط خود اوست. کتاب التجلیات از ورق ۳۰ آ این مجموعه آغاز می‌شود و در ورق ۶۱ آ به‌انجام می‌رسد. این مجموعه دارای دو سماع است به‌تاریخ ۶۱۷ و ۶۲۷. خط متن کتاب مغربی و خط سماعات نسخ است و قطع این نسخه ۲۵×۲۰ سم است.
۲. نسخه Y، نسخه خطی دیگری از کتبخانه ولی‌الدین به شماره ۱۶۸۶ که در

ضمن مجموعه‌ای است (ورق ۳۸ ب- ۵۲ ب) به قطع ۱۸×۲۲ سم و به خط نسخ.
۳. نسخه E، نسخه‌ای است محفوظ در کتابخانه سلیمانی (استانبول) به شماره ۱۵-۱/۳۵۵۹ در ضمن مجموعه‌ای به قطع ۲۰×۲۵ سم و به خط نستعلیق ریز دشوارخوان.

۴. نسخه P، نسخه کتابخانه ملی پاریس است به شماره ۸۶۶۱۴ در ضمن مجموعه‌ای (ورق ۱۷۶- ۱۱۰۵) به خط نسخ خوش خوانا.

۵. نسخه R، نسخه دیگری است از کتابخانه ملی پاریس به شماره ۸۶۶۴۰/ ۱۲۶-۱۵۶، و به خط دیوانی و به قطع ۱۷×۲۳ سم.

۶. نسخه H، نسخه کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن. براساس این نسخه کتاب التجلیات در ضمن رسائل ابن العربی که به اهتمام دائرة المعارف العثمانیه در ۱۳۶۷ هـ/ق ۱۹۴۸م در حیدرآباد منتشر شده به طبع رسیده است و کتاب التجلیات بیست و سومین رساله آن مجموعه است که در جلد اول (در ۵۳ صفحه) آمده است.

ب) در تصحیح تعلیقات ابن سودکین از این نسخ استفاده شد.

۱. نسخه F، نسخه کتابخانه فاتح (استانبول) به شماره ۱۵۳۲۲-۱/۳۷ در ضمن مجموعه‌ای که تاریخ کتابت یکی از رسائل آن ۹۴۷ است.

۲. نسخه B، نسخه کتابخانه ملی برلین به شماره ۱۲۳۰ به عنوان «شرح التجلیات لابن سودکین النوری» به قلم علی بن زکریا بن یحیی الآقسانی به تاریخ آخر جمادی الاولی ۷۳۲. به خط نسخ.

۳. نسخه V، نسخه کتابخانه ملی وین به شماره ۸۳۸۹ به قلم محمد بن محمد المیدانی مشهور به ابن زاده در تاریخ پنجشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۱۴۱، به خط نسخ واضح و دارای تصحیحاتی در حاشیه.

ج) تصحیح کتاب کشف الغایات فی شرح ما اکتفت علیه التجلیات براساس يك نسخه انجام شده است که در کتابخانه ملی پاریس، در ضمن مجموعه شماره ۸۴۸۰۱ محفوظ است. این مجموعه مشتمل بر دوازده رساله است که نخستین آنها (ورق ۱- ۱۹۶) کشف الغایات است. رساله‌های دیگر نیز همه عرفانی است و چنین می‌نماید که از مؤلف واحدی است. ولی در هیچ يك اشاره‌ای به نام مؤلف نیست و در مراجع و منابع نیز ذکری از آنها نیامده است.

احمد طاهری عراقی

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

السلام عليك يا فاطمة الزهراء
يا ذات الطهر والنور والصفاء
السلام عليك يا أم الشهداء
يا ذات الحزن والنصم والبلاء

السلام عليك يا أم أبيها
وكهف بنيتها
وسلوى ذوبها
وسر الكعبة لظائفها
وروح الروضة لزائريها
وبركة النار ومن حولها ومن فيها

السلام عليك يا شجرة الرلاية
وركن الامامة والوصاية
وسراج الكرامة والرعاية
وعلم الساعة ورمز القيامة

السلام عليك يا تربة الجنان
ومادة رفائق الجنان
لذوي الايمان والعرفان
وروحانية القرآن
لاهل الذوق والبيان
وقرة العين وانس العيان

ألهمي يا أماه يا حبيبة
فتاة العروبة في بعثها
وفتاة الاسلام في تحريرها
وفتاة البشرية في تكاملها
وكوفي لمن جميعاً كما انت في نفسك
بسمه الرجاء في ملكوت السماء
ونجم الاهتداء للنور والمجد والعلاء
ومثال الاقتداء في الطهر والصبر والولاء

ألهمي يا اماه يا صديقة
قتى العروبة محو الظلم والظلمات
أهميه اشاعة الحق والعدل والواجبات
ألهمي قتي الاسلام تحطيم القيود والاغلال
أهميه الانطلاق الى عالم الخلد والمثال
ألهمي قتي البشرية معنى الود والسلام
أهميه روح الاخاء والحب والوثام
وكوفي لهم جميعاً كما انت في نفسك
مثل التضحية والفداء
ورمز العزم والمضاء
في الليلة الظلماء
نجاه العقبة الكأداء

سلام عليك يا فاطمة في الاولين
سلام عليك يا زهراء في الآخرين
سلام عليك يا صديقة في كل حين
سلام عليك ابد الأبدين . - آمين !

التجليات الالهية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمة عامة

الآثار الصوفية التي نعدّها اليوم بقصد النشر ، كلها من خلفات الشيخ يحيى الدين^(١) ابن عربي (العربي)^(٢) واتباعه الاقربين . انها تنظم كتاب «التجليات الالهية» للشيخ^(٣) الاكبر نفسه ، و «تعليقات ابن سودكين»^(٤)

(١) اسمه الكامل : ابو عبدالله ، محمد بن علي بن محمد بن العربي ، الحاتمي الطائي ولد في ١٧ من رمضان ، سنة ٥٦٠ (= ١١٦٥/٧/٢٨ م) في مرسية ، وتوفي في ٢٦ من ربيع الثاني سنة ٦٣٨ (= ١٢٤٠/١١/١٦ م) بدمشق . - ترجمته والمصادر عنه في «معجم» المشرق الكبير بروكلمان (G.A.L. I, 571, no 23) وفي «الملحق» (Supp. I, 790-791) ؛ - وفي مقدمة «فهرس مصنفات ابن عربي» نشر الاستاذ كوركيس عواد ، «مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق» (مجلة : ٢٩ ، عدد : ٣ ، سنة ١٩٥٤) ؛ - وفي «Histoire et classification de l'œuvre d'Ibn 'Arabî» par Osman YAHYA, Tome I, pp. 113-135 (Institut Français de Damas, 1964) (en abrégé: l'œuvre d'Ibn 'Arabî).

(٢) «ابن العربي» هي التسمية الواردة عن المؤلف نفسه وعن اتباعه ومؤرخيه القدامى . ولكن بدأ يعرف بابن عربي لدى اهل المشرق «للتفرقة بينه وبين الفقيه المالكي ، القاضي أبي بكر ، محمد بن عبدالله الاشبيلي ، المعافري ، المتوفي عام ٥٤٦ . انظر «نفح الطيب» للمقري (I, 567/82) (نقلًا عن : GAL. I, 571) ؛ في صدر ترجمته الشيخ الاكبر ؛ - وانظر ايضاً «ترجمة المؤلف» للمحققة بآختر كتاب «الفتوحات المكية» ، طبعة القاهرة سنة ١٣٢٩ هجرية ؛ وايضاً : «ملحق بروكلمان» (Supp. I, 790) ، تعليق رقم ١ .

(٣) بدأ انصار ابن عربي منذ عصر متأخر (ابتداء من اواسط القرن العاشر الهجري ، على ما يظهر) يطلقون على شيخهم لقب «الشيخ الاكبر» . وهذا لم يكن اعتباطاً : انه القرن الذي شيد فيه ضريحه العظيم - وبجواره المسجد الذي يحمل اسمه ايضاً - في صالحية دمشق ، بأمر السلطان العثماني سليم الأول ، بعد فتحه المدينة (سنة ٩٢٢ هجرية) ، انظر : «Islamologie» par F. M. Pareja, p. 214 (Beyrouth, 1957-1963) . ولعل لهذا كان في نظر اتباعه بمثابة «رد اعتبار» لمقام الشيخ ، الذي درس قبره ، بل اصبح مرمى للقاذورات .

(٤) هو الشيخ الزاهد ، ابو الطاهر ، شمس الدين اسماعيل بن سودكين (أو سودكين) بن عبدالله النوري . ولد بمصر سنة ٥٧٩ (أو ٥٧٨) وتوفي بحلب سنة ٦٤٦ . - انظر ترجمته في «تكملة اكمال الاكمال في الانساب والاسماء والألقاب» لجمال الدين أبي حامد ، محمد بن علي المحمودي ، المعروف بابن الصابوني ، المتوفي سنة ٦٨٠ ، ص : ٧٣-٧٤ ، نشر الدكتور مصطفى جواد ، من مطبوعات المجمع العلمي العراقي سنة ١٣٧٧/١٩٥٧ . وانظر ايضاً : «الجواهر المضية في طبقات الحنفية» لعبد القادر بن محمد القرشي ، المتوفي سنة ٧٧٥ ، الجزء الأول ، ص : ١٥١ ، طبع «حيدرآباد» سنة ١٣٣٢ ؛ - «شذرات الذهب من اخبار من ذهب» لابن العماد الخبيلي ، المتوفي سنة ١٠٨٩ ، نشر مكتبة القدس ، القاهرة سنة ٢٣٥٠ ؛ - (وانظر اخيراً الملاحظة الخاصة بابن سودكين في «كتاب شفاء السائل لهذيب المسائل» لابن خلدون الشهير ، المتوفى سنة ٨٠٨ ، نشر الاستاذ الفاضل محمد بن تاويع الطنجي ، من مطبوعات جامعة انقرة ، رقم ٢٢ ، سنة ١٩٥٨ ، ص : ٥٩ ، تعليق : ٣ .

عليها ، و « كشف الغايات في شرح ما اكتنفت عليه التجليات » لمؤلف مجهول . فهي اذن - أعني هذه النصوص - تدور جميعاً حول كتاب « التجليات الإلهية » متناً وشرحاً وتعليقاً .

« التجليات الإلهية » و « التعليقات » عليها .

لا ادري حتى الآن تاريخ تأليف كتاب « التجليات »^(١) على وجه التحديد ، ولا المكان الذي حرر فيه ، ولا الظروف التي دعت الى انشائه . وكل ما لدينا من وثائق في هذا الصدد هي ثلاثة « سماعات »^(٢) على الكتاب السالف الذكر « السماع » الأول بمدينة حلب سنة ٦٠٦ للهجرة^(٣) ، و « السماعان » الآخران

(١) بخصوص كتاب « التجليات الإلهية » انظر :

Osman YAHYA « L'œuvre d'Ibn 'Arabī », II, pp. 488-491.

(٢) « السماعات » - مفردا « سماع » - أ.ر. « إجازات السماع » هي ، كما يرى الاستاذ المحقق صلاح الدين المنجد : « صورة من الصور التي عرفها (علمائنا) القدامى عن « الشهادات العلمية » التي تمنح اليوم (في المعاهد والجامعات) » . أنها في غاية الاهمية من ناحية تاريخ العلوم والآداب عند المسلمين الاوائل . - والفرق بين « السماعات » قديماً و « الشهادات العلمية » اليوم ، ان الأولى شهادات فردية تثبت عند سماع كتاب واحد ، وان الثانية تمنح لمجموع من الدروس يقرأها الطالب . - هذا ، ويجب « تمييز اجازة السماع من اجازة الاقراء . فهذه ينص فيها على ان شيعاً قد أقرأ طالباً كتاباً ما فقط ، او ان طالباً قرأ على شيخ هذا الكتاب . اما في اجازة السماع فلا بد من سامعين غير القارئ » . - انظر هذا كله في : « اجازات السماع في المخطوطات القديمة » لذكور صلاح الدين المنجد ، مجلة « معهد المخطوطات العربية » ، المجلد الأول ، الجزء الثاني ، ص : ٢٣٢-٢٥١ (القاهرة سنة ١٩٥٥) . ويصرح الاستاذ المنجد في مقالته بقوله : « ولم ار فيها طالعت من مخطوطات اجازة سماع من القرن الثالث او الرابع ، ولكني رأيت اجازة قراءة من القرن الرابع » (المقال المتقدم ، ص : ٢٣٢-٢٣٣) . - هذا ، ويحسن الرجوع الى المصادر الآتية للامام بهذا الموضوع الهام في الثقافة الاسلامية :

— H. RITTER, *Autographs in Turkish Libraries*, dans *Oriens* VI, 1953, 63-90.

— G. VAJDA, *Quelques certificats de lecture dans les Manuscrits arabes de la B. N. de Paris*, dans *Arabica*, 1, 3, 1954, 337-342.

— S. M. STERN, « Some manuscripts of Abul-'Alā' al-Ma'arrī », dans *Oriens* VII, 1954, 322-347.

— G. VAJDA, *Les certificats de lecture et de transmission dans les Mss. arabes dans la B. N. de Paris*, éd. C.N.R.S. 1957.

(٣) نص السماع : « قرأ عليّ كتاب التجليات صاحبنا البرهان ابو محمد ، عبدالله بن علي بن احمد الحلواني . وكتبه المصنف سنة ست وسبائة بمدينة حلب » . - وهذا « السماع » مسجل على هذا الكتاب ، المحفوظ في مكتبة الاوقاف ببغداد ، رقم : ٨٢٧ (نقل عن « المستدرك » للأستاذ كوركيس عواد ، المنشور في « مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق » ، سنة ١٩٥٥ ، مجلد : ٣٠ عدد : ٢ ، كتاب رقم : ٣٥ ، تعليق رقم : ٩) .

بدمشق سنة ٦١٧ و ٦٢٧. ^{١١} هذا ، وقد صرح ابن عربي نفسه بذكر كتاب «التجليات الالهية» ^{٢١} في «فهرس المصنفات» الذي وضعه بمدينة دمشق عام ٦٢٧ للهجرة ، استجابة لرغبة تلميذه وربيه صدر الدين القونوي ^{٣١} ؛ كما صرح بذكر الكتاب ايضاً في «اجازته للملك المظفر» ^{٤١} « عام ٦٣٢ في نفس المدينة .

اما «تعليقات ابن سودكين النوري على التجليات» ^{٥١} فنحن على علم

(١) سيأتي ذكر هذين السامعين فيما بعد : (الفقرة الخاصة بالاصول الخلية ، آخر هذه المقدمة).
(٢) رقم كتاب «التجليات الالهية» في «فهرس المصنفات» : ١٨٢ . - وقد نشر هذا «الفهرس» الاستاذ الدكتور ابو العلا عفيفي في «مجلة كلية الآداب بجامعة الاسكندرية» (عدد ديسمبر ، مجلد : ٨ ، عام ١٩٥٤) ؛ كما نشره ايضاً الاستاذ كوركيس عواد في «مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق» (مجلد : ٢٩ ، عدد : ٤٤ ، عام ١٩٥٤) - مجلد : ٢٠ ، عدد : ١ ، عام ١٩٥٥ . انظر - تحليل «فهرس المصنفات» في ، «L'œuvre d'Ibn 'Arabī» I, pp. 39-47.

(٣) صدر الدين ، ابو المعالي محمد بن اسحق بن محمد القونوي . من المع الشخصيات في عالم الفكر الاسلامي ، في الميدان الصوفي وفي الميدان الفلسفي على السواء . له تصانيف عديدة وهامة ، بالعربية والفارسية . لم يدرس حتى الآن ، ولم ينشر من تواليه سوى تفسير الفاتحة . - ولادته في قونية عام ٦١٧ ووفاته فيها ايضاً عام ٦٧٢ . ومكتبته الخاصة ، بما فيها مصنفاته ، لا يزال القسم الكبير منها محفوظاً في المكتبة الوطنية بمدينة قونية (مكتبة يوسف آغا ، بجوار الزاوية المولوية الكبرى) . وقد اتيت لنا زيارة هذه المكتبة والاستفادة من ذخائرها ، مراراً . - وترجمة صدر الدين القونوي والمراجع عنه وذكر تاليه ، في معجم بروكلمان « وفي «الملحق على المعجم» : G.A.L. I, p. 807. Supp. I, p. 588.

(٤) العنوان الكامل لهذه الاجازة : «اجازة الشيخ محي الدين بن العربي ... للملك المظفر ، بهاء الدين غازي بن الملك العادل اي بكر ايوب» ؛ ورقم كتاب التجليات في هذه «الاجازة» : ٢٢٣ . - وقد نشرت هذه الاجازة ، بعناية الاستاذ الدكتور عبد الرحمن بدوي ، في مجلة «الاندلس» ، التي تصدر بدمشق ، عام ١٩٥٥ ، العدد الأول ، وصدرت بمقدمة باللغة الاسبانية بقلم الباحث الكبير الدكتور بدوي ، وعنوان الاجازة : «Antobibliografia d'Ibn 'Arabī» vol. XX, Fasc. 1, pp. 107-128. هذا والمملك المظفر هو المعروف بالملك الاشرف ، المتوفى بدمشق ، عام ٦٣٥ هـ . انظر وفيات الاعيان ... رقم ٧٢٠ ؛ وشذرات الذهب ... ١٧٥/٥ - ٧٦ .

وانظر ايضاً تحليل هذه «الاجازة» في : «L'Œuvre d'Ibn 'Arabī» I, pp. 48-55.

(٥) عنوان هذا الكتاب كما ورد في معظم النسخ : «شرح التجليات للشيخ اسماعيل بن سودكين النوري» . - والواقع ، ان هذه «التعليقات» ليست من وضع ابن سودكين نفسه ، اعني ليست تأليفاً له بالمعنى الصحيح . بل هي تلخيص لشرح ابن عربي على كتاب «التجليات» ، الذي اضطلع به بناء على طلب اتباعه ذلك ، اثناء وجوده في مدينة حلب عام ٦١٠ او ٦١١ (انظر آخر صدر «التعليقات» لابن سودكين) . - والنسخ الموجودة حالياً لهذا الكتاب هي : مخطوط مكتبة الفاتح (اسطنبول) رقم : ٥٣٢٢/١-٣٧٧ ؛ مخطوطا فيينا ، رقم : ٣٨٩ ، ورقم : ١٩١١ ؛ مخطوط مغنيسا (تركيا) ، رقم : ١١٩١/١٦٦-١٩٨ ؛ مخطوط قيص الله (اسطنبول) ، رقم : ٢١١٩/١٢٥-١٧٣ ؛ مخطوط برلين ، رقم : ١٢٣٠ - مخطوط

تام بها من حيث الزمان والمكان والمناسبة التاريخية . كما نحن على علم ايضاً بالشخصية الحقيقية لصاحب هذه « التعليقات » . فابن سودكين يذكر جميع ذلك في صدر كتابه . بل يضيف الى هذا كله فينص على اشياء من طبيعتها ان توضح لنا جوانب من تفكير الشيخ الاكبر ، وتلقي الضوء على بعض المشاكل التي يثيرها كتاب « التجليات الالهية » . فلنترك المجال هنا لابن سودكين يقص علينا نبأ هذا كله بأسلوبه الخاص :

« ... ولما وقف بعض من كنت اظنه خليلاً ... على هذا الكتاب المسمى بـ « التجليات » ... قال : اكاد اقسم بالله ان هذا ظلم وعدوان^١ ... وكان ذلك سنة عشرة وسبائة بحلب . وكان شيخنا - رضى الله عنه ! - غائباً . ولما قدم بعد مدة اعلمته بما ذكر ذلك الخائب^٢ . ولاعتناي بالقضية قصدت تحقيق المسألة مع (سيدى) الشيخ ، مع ما عندي فيها من علم اليقين ...

جارالله (اسطنبول) ، رقم : ١٠٩٢ / ١٦١ - ٢٠٥ (والكتاب منسوب هنا خطأ الى صدر الدين القونوي) ؛ - وانظر ايضاً « معجم بروكلمان (G.A.L., I, 578/83-86) و « ملحق بروكلمان » (Supp. I, 788, 86) وانظر كذلك : « L'Œuvre d'Ibn 'Arabi », II, pp. 490-491 . - أما المراجع عن ابن سودكين فقد ذكر بعضها في التعليق المتقدم رقم : ٤ . - اما مؤلفاته المعروفة الآن فهي : (١) « شرح الفص الادريسي » ، مخطوط مكتبة الفاتح ، رقم : ٥٣٢٢ / ٢١٧ - ٢٢٦ (٢) « شرح المشاهد القدسية » ، مخطوط مكتبة الفاتح ، رقم : ٥٣٢٢ / ٢٠١ - ٢١٤ (٣) « كتاب النجاة من حجب الاشياء » ، مخطوط مكتبة الفاتح ، رقم : ٥٣٢٢ / ١٦٩ - ٢٠١ ، ومخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٣١٨٤ / ٢٩٢ ... ٤ - (٤) « كتاب المسائل » ، مخطوط مكتبة ازيرلي اسماعيل حقي (اسطنبول) ، رقم : ٣٣٩٠ - ٤ (٥) « لوائح الانوار ولوامع الاسرار » ، جاء ذكره في « شرح صلاة ابن مشيش » لمصطفى البكري ، المسمى بـ « الروضات العرشية في الكلام على الصلاة المشيشية » ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٥٥٢ / ٩١ - .

(١) يريد بذلك موقف ابن عربي الخاص في كتاب « التجليات » في مسألة « التوحيد » ومخالفته بذلك معظم الصوفية المتقدمين . وهذا العالم الحلبي لم يكن الوحيد في رده على « كتاب التجليات » . فابن تيمية لا يتحاشى عن وصفه بكتاب « التخييلات الشيطانية » (انظر كتاب : « القول المنبئ عن ترجمة ابن العربي » ، لمحمد بن عبد الرحمن ... السخاوي ، المتوفى عام ٩٠٢ للهجرة ، نسخة برلين ، رقم : ٥٩ / ٢٨٤٩) . - هذا ، ويرى استاذنا المستشرق الكبير ، المأسوف عليه ، لويز ماسنيون ، ان نظرية التوحيد التي عرضها ابن عربي في « تجلياته » مبنية في اساسها على عدم التمييز بين الوحدة العددية (Unité arithmétique) والوحدة الذاتية (Unité ontologique) ، انظر : « Recueil de textes inédits, Paris 1929, p. 189, note n° 2. » .

(٢) في مثل هذا الزمان تقريباً ، ولعل هذه المناسبة ، اعني لاعتراض بعض علماء مدينة حلب على ديوانه « ترجمان الاشواق » ، - بدأ الشيخ الاكبر في وضع شرح لديوانه المذكور ، بناء على طلب ابن سودكين وبدر بن عبدالله الحبشي . وتتم ذلك الشرح : « ذخائر الاعلاق » . بدأ فيه بحلب وانه بعد ذلك بمكة . انظر تفصيل هذا في آخر الديوان ، نشر الاستاذ نيكلسون ، لندن ، الجمعية الملكية للاسيوية ، عام ١٩١١ ، ص : ٤٦ - ٤٧ .

« فقلت : يا سيدي ! قد ثبت عند العارفين ان الانسان النموذج صغير من العالم الكبير ^{١١} . وان لكل موجود من الممكنات ، في نسخة وجود العبد ، رقيقة ^{٢١} منبعثة عن اصل هو لها حقيقة ^{٣١} . فاذا اخذ صاحب الجمعية ^{٤١}

(١) الانسان «عالم» او «نموذج صغير» ، وهو صورة مصغرة من الكون بأسره الذي هو «عالم كبير» : هذه فكرة ذات أصل يوناني ، نفذت الى الأوساط الاسلامية بواسطة « اخوان الصفا » (انظر رسائل اخوان الصفا ، الجزء الثالث ، الصفحة ٣١) . والواقع ، ان هاتين اللفظتين : «عالم صغير» و «عالم كبير» ، هما الترجمات الحرفيتان لكلمتي $\mu\alpha\kappa\rho\acute{o}\varsigma$ (= كبير) و $\kappa\acute{o}\sigma\mu\omicron\varsigma$ (= عالم) وكلمتي $\mu\iota\kappa\rho\acute{o}\varsigma$ (= صغير) و $\kappa\acute{o}\sigma\mu\omicron\varsigma$ (= عالم) . ويرى بعض المؤرخين ان الفكرة اول ما ظهرت في التراث الاغريقي عند علماء الفلك والطب ، كنظرية علمية ؛ ثم انتقلت الى اوساط الفلسفة الاغلاطونية الجديدة (لا سيما التأخرين منهم ك Proclus ، حيث احتلت لديهم دوراً كبيراً شبيهاً بنفس الدور الذي احتلته في التصوف الاسلامي والفلسفة الاشراقية) . بخصوص نفوذ الفكرة الى الأوساط الفلسفية الاسلامية عن طريق « رسائل اخوان الصفا » ، انظر : « تاريخ الاصطلاحات الفلسفية » لماسينيون (مخطوط) ص : ٣٣-٣٥ ؛ وبخصوص انتشارها في فلسفة العصور الوسطى المسيحية ، انظر :

« *Vocabulaire technique et critique de la philosophie* », par A. LALANDE, Presses Universitaires, Paris, 1956, article: *Macrocosme*.

(٢) « الرقيقة » في اصطلاح الصوفية المتأخرين : « هي الواسطة اللطيفة الرابطة بين شيتين . ويميز الصوفية بين أنواع من « الرقائق » : فهناك ما يسمى برقيقة الامداد ، ورقيقة النزول ، ورقيقة المروج ، ورقيقة الارتقاء ، ورقيقة المناسبة ... الخ . انظر « كتاب لطائف الاعلام » ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٢٣٥٥ / ٨٥ . - أما « الرقائق » (حال استعمالها بالجمع) فهي « علوم السلوك ، وتسمى ايضاً بالطريقة . وسميت الطريقة بالرقائق من جهة انها ترقق كثافة العبد فيرتقي بذلك الى مرتبة أهل الصفاء » (نفس المصدر المتقدم ، ورقة : ٨٥) .

(٣) هذا « الاصل » ، الذي « هو حقيقة كل رقيقة » ، هو « الوحدة » ، اذ لا تين قبلها ؛ ويسمى هذا الاصل عندئذ : « اصل الحقائق » . وهناك ايضاً ما يسمى : « اصل انتشاء الحقائق » ، وهو : « حقيقة الوحدة بباطنها » ، الذي هو عين « حقيقة الحقائق » ، في المرتبة الأولى بظاهرها ، الذي هو « البرزخية الثانية في المرتبة الثانية » ، التي هي « مرتبة الالهوية ... » (انظر : « لطائف الاعلام » ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٢٣٥٥ / ٢١١ - ٢١٢ ب) .

(٤) « صاحب الجمعية » هنا هو « صاحب الهمة » . و« الهمة » ، كما يرى مؤلف « لطائف الاعلام » : « هي المنزل العاشر من « منازل الادوية » ... وهي التي تبعث السر على السير في « منازل الهمة » ... وتطلق الهمة بازاء جمع القلب لصفاء الالهام . وتطلق : بازاء تجريد القلب للمنى . وقد تطلق : بازاء اول صدق المريد . وتطلق : بازاء تعلق القلب بطلب الحق تعلقاً صرفاً ... » (مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٢٣٥٥ / ١٧٣ ب - ١٧٤) . انظر تحليل هذه الفكرة عند ابن عربي :

« *L'Imagination créatrice dans le Soufisme d'Ibn 'Arabî* », par H. CORBIN, pp. 165 ss. (éd. Flammarion, Paris 1958) ; — « *Terre céleste et Corps de résurrection* », par H. CORBIN, pp. 248, 360 (éd. Buchet/Chastel, Paris 1961).

وانظر : « فصوص الحكم » لابن عربي وتعليقات الاستاذ الكبير الدكتور ابو العلا عفيفي عليها (راجع : فهرس الموضوعات والمصطلحات ، مادة : مقام الجمعية ؛ الهمة ، جمعية الهمة) مطبعة : عيسى البابي الحلبي ، القاهرة سنة ١٩٤٦ (في جزئين بمجلد واحد) .

يقبل على رقيقة ما من رقائق نفسه . فانها تَسْرُو حَنَ بذلك التوجه الخاص ، حتى تكون مدركة لحسه .

« فاذا اخذ المحيي لتلك الرقيقة بناظرها في حقيقة الالهية او مسألة علمية ، كما جرى لسيدي (الشيخ) مع من اجتمع بهم في كشفه^١ ... ، أو ليس من المقطوع به ان الذي قامت به تلك الرقائق هو لها الاصل الكلبي ، وهي له الفرع الجزئي ؟ ... فليس لها . مما يجبه به . مدد إلاً من إلقائه اليها ، ولا حياة إلا من اقباله الخاص عليها . فهي ، لهذا الارتباط ، فيما تجيب به ، مقهورة ... فكيف يقتضي الانصاف ان يحكم بما ظهر من هذه الرقيقة الجزئية الموثقة على من هوها حقيقة كلية مطلقة ؟ وكيف يقطع على حقائقهم بما حكمنا به على ما قام في نسخة وجودنا من رقائقهم ؟

« ومعلوم ايضاً ، ان لنا في وجود كل انسان منهم ومن غيرهم رقائق روحانية^٢ . وان لها عليهم سلطنة وربانية . وحكمهم على ما قام بهم من رقائقنا كما هو الامر عند (نا) فيما حكمنا به عليهم بحقائقنا . فهم يناقضوننا في الأحكام . ويبقى الامر موقوفاً على نظر المحقق العلام . وقد اقر المتصفون من اهل هذا الطريق ان سيدي الامام ... عمدة لاهل التحقيق ...

« فلما سمع شيخنا - قدس الله روحه ! - مني هذا الخطاب أعجبه وقال : والله ما قصرت ولقد اتيت بالصواب^٣ . لكن يا ولدي انما الشأن كله في معرفة

(١) يقول الشيخ صدر الدين القونوي : « كان شيخنا ابن العربي متمكناً من الاجتماع بروح من شاء من الانبياء والأولياء الماضين على ثلاثة انحاء : ان شاء الله استنزل روحانية من في هذا العالم وادركه متجسداً في صورة مثالية ... وان شاء الله احضره في نومه ، وان شاء انسلخ عن هيكله » ، « شذرات الذهب » ، نشر نيكلسون ، الجمعية الملكية الاسيوية ، مجلد : ٢٤ ، عدد اكتوبر سنة ١٩٠٦ ، ص : ٨١٦ .

(٢) هذا الرأي الصوفي الخاص بـ « الرقائق الروحانية » شبه جداً بقول الشيعة في « النور المحمدي » انه في مستوى الوجود ، اصل كل كائن سماوي او ارضي ؛ وفي مستوى العلم هو اصل المعارف الغيبية التي يستمدعا عنه جميع الانبياء والورثة . انظر تفصيل ذلك في مقالة الاستاذ الكبير لويز ماسينون في « موسوعة الاسلام » ، النص الفرنسي ، المجلد الثالث ، ص : ١٠٢٧-١٠٢٨ ، مقالة : « نور محمدي : *Nūr Muḥammadī* » .

(٣) يذكر ابن عربي في « الفتوحات المكية » ، انه استفاد من ابن سودكين بعض المسائل الالهية (الفتوحات ٢ المجلد الثاني ص : ٦٨١-٦٨٢ ، ط . القاهرة سنة ١٣٢٩ هـ) . - كما انه استجابة لسؤاله ، وضع رسالته المسماة : « اعل المراتب والاحوال التي تنتهي اليها هم الرجال » ، انظر : « مجموعة رسائل ابن العربي » ، المجلد الأول ، الرسالة رقم : ١٤ . ط . حيدرabad سنة ١٣٦٧ هـ .

أحكام المواطن والحضرات ، وفي التحقيق بذلك تتفاوت مراتب أهل الولايات . وللملذي حررته ، يا ولدي ، في امر الرقائق الجزئية ، القائمة بالحقائق الانسانية ، وكون الحكم (فيها) انما هو للكلي على الجزئي ، - فهذا حق في موطنه الخاص به وهو الحضرة النفسية^{١١} وما يعطيه حكم النشأة الجامعة الانسانية .

والذي ذكرناه في « كتاب التجليات » مما جرى بيننا وبين اسرار القوم ، انما كان في حضرة^{١٢} حقية ومشاهدة^{١٣} قدسية ، تجرد^{١٤} فيها سري وسر من كوشفت به في حضرة الحق ، التي لا تقبل إلا مجرد التحقيق والصدق . ولو قدبنا اجتماعنا معهم في عالم الحس بالاجساد لما نقص الامر عما اخبرت به عنهم ولا زاد . والمعاملة ، يا ولدي ، مع « القائم على كل نفس بما كسبت »^{١٥} فيما يعمل او يقال . وهو - سبحانه ! - « عند لسان كل قائل »^{١٦} عدل او مال .

« وقد اوضحنا السر في ذلك في « الفتح المكي واللقاء القدسي »^{١٧} ،

(١) « الحضرة النفسية » استعملت هنا في مقابل « الحضرة الحقية » و « المشاهدة القدسية » . وهي حالة الانسان الذي لا يزال في مستوى نفسه البشرية من حيث انفعالاتها وقيدوها . فالانسان في هذه الحالة لم يرق بعد الى « مستوى القلب » ، الذي هو « عرش الرحمن » و « بجلي انواره » ولا الى « مستوى السر » الذي هو « مركز الاتحاد » الفائق بين الخالق والمخلوق .

(٢) « الحضرة الحقية » هي حضرة القلب الذي هو عرش الرب وبجلي انواره ومستودع اسراره . فهي حضرة لا تدنسها حظوظ النفس البشرية ولا تناهها وساوس الشيطان ، ومن ثم كانت محفوظة عن الخطأ او الشك .

(٣) « المشاهدة القدسية » هي المشاهدة المقدسة عن حظوظ النفس وخوالج الشيطان : انها مشاهدة صافية ، مژمة ، سامية .

(٤) التجرد او التجريد هو في عرف الصوفية ، « امطة السوى والكون عن السر والقلب » (لطائف الاعلام ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم : ٢٣٥٥ / ١٤٣) . ف « تجريد السر » من جانب العبد ، يقابل « لطف التجلي » من جانب الرب : اي انه مجهود يقوم به المرء ، عند تجلي انوار الحق عليه ، ليعبد عن طبيعة هذا التجلي كل ضرب من التجديد او اللبس او الاشتباه : فيبقى التجلي على صفاته بقدر تجرد القلب عن غشائه .

(٥) اشارة الى الآية الكريمة ، رقم : ٣٣ من سورة الرعد (رقم : ١٣) . -

(٦) جزء من حديث تميمه : « ان الله عند لسان كل قائل : فليقل امره علم ما يقول » . وهو مروي في كتاب آفات اللسان ، (الكتاب الرابع من ربيع المهلكات ، من كتاب احياء علوم الدين للامام الغزالي ، فصل : « بيان عظيم خطر اللسان وفضيلة الصمت » . - ولم يخرج هذا الحديث الشيخ عبد الرحيم بن الحسين العراقي (المتوفى عام ٨٠٦ هـ) في كتابه « المفتي عن حل الاسفار في تخريج ما في الاخياء من الاخبار » .

(٧) هذا عنوان جديد لكتاب « الفتوحات المكية » الشهير ؛ - بخصوص العناوين المتعددة لهذا الكتاب ، انظر : l'Œuvre d'Ibn 'Arabî, I, p. 201. ولم يذكر هذا العنوان الجديد هناك .

في (باب) « معرفة منزل القطب والامامين »^١ بغير شك ولا مين . وذلك ان السنة الالهية جرت في القطب^٢ اذا ولى المقام ، ان يقام في مجلس من مجالس القربة^٣ والتمكين ؛ وينصب له تحت عظيم لو نظر الخلق الى بهائه لطاشت عقولهم ، - فيقعد عليه . ويقف الامامان^٤ ، اللذان قد جعلها الله له ، بين

(١) انظر « الفتوحات المكية ... » الباب : ٢٧٠ (المجلد الثاني ، ص : ٥٧٠-٥٧٤ ، من طبعة القاهرة سنة ١٣٢٩ هـ)

(٢) « القطب هو عبارة عن الواحد الذي هو موضع نظر الله من العالم ، في كل زمان . وهو على قلب اسرافيل » (لطائف الاعلام ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم ٢٣٥٥ / ١٤١ ؛ وانظر ايضاً « اصطلاحات الصوفية » للقاشاني وابن عربي (المادة نفسها) و« رشح الزلال في شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق والاحوال » مخطوط مكتبة باريز الوطنية ، رقم ٤٨٠١ / ١٠١ ب -

(٣) يقول ابن عربي في آخر كتابه : « كتاب القربة » (ط. جديرياد ، الجزء الاول ، الرسالة السادسة ، ص : ٩) : « ... وكنت ما رأيت احداً من اصحابنا به عليه (= على) مقام القربة » (ولا نذب اليه . بل منع ذلك اكثرهم لعدم الذوق . فبقيت به رجيحاً ... لا يستطيع أفوه به من أجل منكريه . إلى ان وقفت لابن عبد الرحمن السلمي في بعض كتبه عليه نصاً وسماء : « مقام القربة » ... - ويقول ايضاً ، في آخر الباب ١٦١ من ابواب « الفتوحات المكية » ، الذي عنوانه : « في المقام الذي بين الصديقية والنبوة وهو مقام القربة » : « ... وقد انكر ابو حامد الغزالي هذا المقام ، وقال : ليس بين الصديقية والنبوة مقام . ومن تحظى رقاب الصديقين وقع في النبوة : والنبوة باب مغلوق . إلا ان الشيخ الأكبر يدفع هذا الاعتراض بقوله : « ومع هذا ، لا يبعد ان يخص الله المفضل بعلم ليس عند الفاضل . ولا يدل تميزه عنه انه بذلك العلم افضل منه ... » - وقبل ذلك . في هذا الباب نفسه ، يروي لنا ابن عربي قصته في هذا المقام : « هذا المقام (= مقام القربة) دخلته في شهر محرم ، سنة سبع وتسعين وخمسية ، وانا مسافر ، بمنزل ايجيل (الصواب : أيجيل) ، ببلاد المغرب . ثبت فيه فرحاً . ولم اجد فيه احداً ، فاستوحشت من الوحدة ... ولما دخلت هذا المقام وانفردت به علمت (الاصل : وعلمت) انه ان ظهر علي فيه احد انكرني . فبقيت اتتبع زواياه ونخادعه ولا ادري ما اسمه ... فرحلت وانا على تلك الحال من الاستحاش بالانفراد ... فلقيت رجلاً من الرجال بمنزل يسمى آنجال . فصليت العصر في جامعهم . فجاه الأمير ابو يحيى بن واجتن (او بجائن) . وكان صديق . وفرح بي . وسألني ان ازل عنده فاييت . وزلت عند كاتبه . وكانت بيبي ربيته مؤانسة . فشكوت اليه ما أنا فيه من انفرادي بمقام انا مسرور به فينبأ هو يؤانسني اذ لاح لي ظل شخص . فهضمت من فراشي اليه ... فتأملت : فاذا به ابو عبد الرحمن السلمي ... » (الفتوحات ، مجلد ٢ / ٢٦١ ، ط. القاهرة سنة ١٣٢٩ هـ) .

(٤) هما شخصان : احدهما عن يمين القطب ، ونظيره في (عالم) الملكوت ، واسمه «عبدالرب» ؛ والآخر عن يساره ، ونظيره في (عالم) الملك ، واسمه «عبد الملك» ؛ وهو أعلى من صاحبه ؛ وهو الذي يخلف القطب » (لطائف الاعلام ، مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم ٢٣٥٥ / ٢١٦ ؛ وانظر ايضاً : « اصطلاحات الصوفية » للقاشاني وابن عربي : نفس المادة ؛ و« رشح الزلال في شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق والاحوال » ، مخطوط مكتبة باريز الوطنية ، رقم ٤٨٠١ / ١٠١ ب -

يديه . ويمد القطب يده للمبايعة الالهيه والاستخلاف . وتوهم الارواح . من الملائكة والجن والبشر . بمبايعته واحداً بعد واحد : « فانه جل جناب الحق ان يكون مصدرًا لكل وارد . وان يرد عليه إلا واحد بعد واحد »^١ .

« وكل روح يبايعه في ذلك المقام يسأل القطب عن مسألة من المسائل . فيجيبه (القطب) امام الحاضرين ليعرفوا منزلته من العلم . فيعرفون في ذلك الوقت أي اسم الهي يختص به . ولا يبايعه إلا الارواح المطهرة المقربة : ولا يسأله من الارواح المبايعة . من الملائكة والجن والبشر . إلا ارواح الاقطاب الذين درجوا خاصة . - وهكذا حال كل قطب مبائع^٢ ... » .

الى هنا ينتهي جواب ابن عربي عن سؤال تلميذه له بخصوص الحقيقة التاريخية للقائه بمن تقدمه من كبار الصوفية في المشرق . وحواره معهم . ثم يستطرد الشيخ اسماعيل بن سودكين النوري فيذكر ما يأتي في نهاية مقدمته : « ... ولما تحققت في ذلك باليقين . وشرح الله صدري بنوره المبين . حسن الله عندي سؤالي في شرح هذا الكتاب ... فرغبت الى شيخنا ... في شرح هذا العلم الذي هو « كهينة المكنون »^٣ . فن علي بشرحه . وقلدني

(١) النص لابن سينا في كتاب « الاشارات والتفهيمات » . الجملة الاخيرة من « مقامات العارفين » (ص : ٢٠٧ ، نشر (Forget) . - والفكرة التي يحتويها نص « الاشارات ... » ويقول بها ابن عربي ايضاً . هي من اسس نظرية الشيعة في ضرورة بعثة الانبياء ووجود الأئمة . انظر تفصيل ذلك في : « De la philosophie prophétique en Islam shi'ite », par Henry CORBIN, in *Eranos Jahrbuch*, XXXI/1962, pp. 57-66. - « Histoire de la philosophie islamique », par IBRAHIM, Tome I pp. 62-109; 132-136; 142-149; in Gallimard, Paris 1964.

أما من وجهة النظر الصوفية في الموضوع فراجع : « مقدمة شرح التائية الكبرى » لداود القيصري ، فصل « طريق الوصول الى اصل الامون » . -

(٢) مخطوط مكتبة الفاتح ، رقم ٥٢٢٢ / ١ب - ٢ب . - وابن عربي في كتابه « الفتوحات المكية » (المجلد الثاني ، ص : ٥٧٢ ، ٥٧٣ ، ط. القاهرة سنة ١٣٢٩) يذكر ، ما يحكيه عنه ابن سودكين في هذا الوطن بعينه . وينص هناك على انه قد خصص لهذه المسألة كتابين ، الأول بعنوان : « مبايعة القطب في حضرة القرب » (ص ٥٧١-٥٧٢) ؛ والثاني بعنوان : « كتاب معرفة القطب والامامين » (ص ٥٧٣) . - بخصوص الكتاب الأول ، راجع : « L'Œuvre d'Ibn Arabi », R.g. n° 487. ونصوص الكتاب الثاني ، نفس المرجع : R. g. n° 585 . وهذا الكتاب ، على ما يظهر ، هو عنوان جديد لكتاب « القطب والامامين » وهو لم يذكر في المرجع السابق ...

(٣) اشارة الى حديث : « ان من العلم كهينة المكنون لا يعلمه إلا اهل المعرفة بالله تعالى ! - فاذا نطقوا به لم يفهمه إلا اهل الاغترار بالله - تعالى ! - ... » وهذا الحديث عند الصوفية من المصادر السنية في اثبات « علم المكاشفات » . - انظر تفصيل ذلك في « احياء علوم الدين » للامام الغزالي ، المجلد الأول ، ص : ١٩-٢١ ، نشر المكتبة التجارية بالقاهرة ، من غير تاريخ . -

جواهر فتحه . فلما حصلت في حرزي ، وكانت من اعز ما في كنزي ، احببت ان تكمل بالانفاق ، عملاً على وصية الخلاق^(١) ... »

فبناءً على هذا النص ، لا تكون في الحقيقة « تعليقات ابن سودكين على التجليات » سوى « تقييدات » لشرح الشيخ الاكبر نفسه على كتابه بالذات . من اجل هذا كانت هذه « التعليقات » بمثابة جزء متمم « للتجليات الالهية » ، نابعة من عين مصدرها الاول .

كتاب كشف الغايات .

اذا كانت ساعدتنا الظروف بمعرفة صاحب « التجليات » و « التعليقات » عليها ، فأنا على جهل تام بمؤلف « كشف الغايات » في شرح ما اكتتفت عليه « التجليات » ، وبزمان انشائه ومكانه والظروف التي دعت اليه ... ان النسخة الوحيدة التي نملكها في الوقت الحاضر ، وهي محفوظة في القسم الشرقي بدار الكتب الوطنية في باريز^(٢) ، غفل عن اسم مؤلفها ، كما انه لا يوجد في ثنايا الكتاب نفسه أية دلالة تكشف عن شخصية المصنف او تومئ اليه .

بيد ان المستشرق المعروف ، المأسوف عليه بروكلمان ، في « ذيل معجمه »^(٣) الشهير للآداب العربية ، يذكر عنوان مخطوط موجود في خزانة « رامبور »^(٤) ، يقرب جداً من نظيره في خزانة باريز : « كشف الغايات شرح التجليات » ، ويعزوه الى الصوفي الشيخ عبد الكريم الجيلي ، المتوفى عام ٨٢٠ او ٨٣٢ للهجرة . ويتساءل بروكلمان^(٥) فيما اذا كانت نسخة « رامبور » بمثابة شرح لكتاب « التجليات الالهية » لابن عربي أم لا ؟ ونحن لم يتيسر لنا الاطلاع على هذا المخطوط لتقابلته على نسخة خزانة باريز فنكون على بينة من الأمر .

ومهما يكن من شيء ، فان مخطوط « كشف الغايات » في شرح ما اكتتفت عليه « التجليات » ، المحفوظ في « دار الكتب الوطنية بباريز » ، يوجد ضمن مجموعة تحتوي على اثني عشر كتاباً ورسالة . وهي كلها على ما يبدو ، بالرغم من اختلاف موضوعاتها ، ذات نسق واحد في التفكير والتزعة والاسلوب . وهذه

(١) مخطوط مكتبة الفاتح ، رقم ٥٣٢٢/ب .

(٢) تحت رقم : ٤٨٠١ / ١١-١٩٦ .

(٣) G.A.L., Suppl. II, 284, 26.

(٤) Rāmpur I, 362, 281 b.

(٥) G.A.L., Suppl. II, 284, 26.

الخصائص اذا تحققت في مجموعة ما من شأنها ان تدل على وحدة التأليف .
وجميع هذه المخطوطات لم يذكر فيها اسم مصنفها او مصنفها ... ونظراً لأهمية
هذه المجموعة الخطية النادرة في التراث الصوفي ، ولكونها لم تذكر في « معجم
بروكلمان » ، - فقد آثرنا سرد عناوينها في هذا المقام . مع ذكر بداية كل كتاب
ونهايته .

مجموعة باريز الخطية رقم ٤٨٠١

(١) « كشف الغايات في شرح ما اكتنفت عليه التجليات »^١ . -
البداية : « الحمد الذي رفع طلاس الغيوب بتجلياته ... » . - النهاية : « ...
ولا تحرمنا من ذلك لسوء ما عندنا ... وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه . »

(٢) « رشح الزلال في شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق والاحوال »^٢ .
البداية : « الحمد لله الذي اجرى على السنة اهله لغة يخاطبون بها الأهل .
وارسل على ارض استعدادهم مدرار الحكم ترى فأزال عنها بذلك أثر المحل .. »
- النهاية : « هذا آخر الكلام فيما قصدنا ايراده ... ولا منع عن العبد الجاني
على نفسه خير ما عنده بهفواته ... وصلى الله على سيدنا محمد الظاهر بالسيادة
العظمى في العالم ونشأته ، وعلى آله وصحبه وورثته ... » .

(٣) « نخبة الرغائب للمذاهب والاياب »^٣ . - البداية : « الحمد لله الذي
كشف على بصائر القلوب ما أضمر في بطاين الغيوب . وودع لها في أنفاس
الدهور رواتب المنح ورغائب الستور ... » . - النهاية : « نجز ما سأل السائل

(١) عنوان الكتاب الاول ، ورقم المجموعة ، كما تقدم : ٤٨٠١ / ١١-١٩٦

(٢) عنوان الكتاب الثاني ، ورقم المجموعة ، كما تقدم : ٤٨٠١ / ١٩-١٢٥ ب . -
وهو شرح مطول لاصطلاحات الصوفية لابن عربي ، المطبوع في « مجموع رسائل ابن العربي » ،
المجلد الثاني ، الرسالة الأخيرة (حيدرabad سنة ١٣٦٧) .

(٣) عنوان الكتاب الثالث من المجموعة ، ورقته : ١٢٦ ب-١٢٨ ب . - في هذه الرسالة
(ورقة ١٢٦ ب ، في آخرها) يذكر المؤلف كتاباً له بعنوان : « كتاب رونق الامعان في كشف
ما حوت عليه فواتح سور القرآن » . وهو كتاب نفيس في اسرار الحروف القرآنية ، الموجودة في
« فواتح السور » . وله نسخة يتيمة ، محفوظة في خزانة جدار الله (مكتبة ملت ، اسطنبول) تحت
رقم : ١٠١٥ / ١١-١٠٦ . وهذه النسخة هي غفل عن اسم مؤلفها ايضاً ، وتوجد ضمن مجموعة
كاملة غفل عن اسماء مؤلفيها (او مؤلفها) . وهي مكتوبة بنفس الخط المكتوبة فيه مجموعة
باريز ، على مثل الورق ، بمثل التجليد ...

ان اضعه في الحقائق الالهية ، واقيد له بخط يدي . والحمد لله على التيسير .
وصلى الله على سيدنا محمد البشير النذير ، وعلى آله وعترته وصحبه ... » .

(٤) « اللوامع المشرقة لكشف ما في العدد من الأسرار الموثقة »^١ .
— البداية : « تفرد الواحد ، لا من طريق العدد ، بكمال لا يماثله فيه احد »
النهاية : « وبالتالي لم يجعله حرفاً اذ ليست له صورة في النطق . فافهم !
والحمد لله على ما فتح . وصلّى الله على سيدنا محمد ... وآله وصحبه ... » .

(٥) « طراز الحور البارزة من خدور رحمة الجمهور »^٢ . — البداية :
« الحمد لله الذي اخرج من كتم العدم من حل امانة اسمه الاعظم . فأقامه على
ونيرة العدل المستبين ... » . — النهاية : « والاعيان الامكانية على اصلها من
حيث قابليتها الأولى رتبة الاحاطة وصلّى الله على سيدنا محمد النبي وعلى
عترته وصحبه وورثته ... » .

(٦) « رشف المعين من رشح بحر اليقين »^٣ . — البداية : « الحمد لله
الذي هطلت ديم عنايته ... فسالت أودية منها ... » . — النهاية : « وهو في
منصب عزه المنيع على مهيع العبودية المحضة ، مشيراً الى مرصده الاعلى وموقفه
الاسنى باشارة : « ليس وراء عبادان قرية » . — وصلّى الله على سيدنا محمد
صاحب هذا القدر الجليل بلا مرية . »

(١) عنوان الكتاب الرابع من المجموعة ، ورقاته : ١٢٩-١٤٨ ب .

(٢) عنوان الكتاب الخامس من المجموعة ، ورقاته : ١٤٩-١٥٩ . — هنا يذكر المصنف
اسم كتاب له (ورقة ١٥٣ ب) بعنوان : « معارج الألباب في كشف مداولة الافراد والاقطاب » .
ولهذا الكتاب في الوقت ، على ما نعلم ، نسختان : الأولى ، محفوظة في خزانة جاز الله (مكتبة
ملت ، اسطنبول) تحت رقم : ١٠١٥ / ١٨٧-٢٢٣ ب ٤ . الثانية ، في خزانة السلطانية (مكتبة
السلطانية ، اسطنبول) تحت رقم : ١٠٢٨ / ٣٠٠-٣٠٩ ب . وكلتا النسختين لا تحتويان على
ذكر اسم المؤلف ... هذا ، وصاحب « ذيل كشف الظنون » (الجزء الثاني/ ٥٠٣) ينسب الكتاب
المتقدم الى السهروردي الفيلسوف . وهذه النسبة خطأ ، لأن المصنف يقتبس من كلام ابن عربي
(انظر نسخة جاز الله ، ورقة ٢٠٣ ب-١٢٠٤) . كما ان الاستاذ جميل العظم ، في كتابه : « عقود
الجواهر » (ص : ٣٧ ، ط . بيروت ، سنة ١٣٢٦ هـ) . ينسب نفس الكتاب الى ابن عربي :
وهذا ايضاً خطأ ، للسبب المتقدم .

(٣) عنوان الكتاب السادس من المجموعة ، ورقاته : ١٥٩-١٦٨ ب . — وهنا يذكر
المصنف ايضاً عنوان كتابه المتقدم : « معارج الالباب ... » (ورقة ١٦٧) وينقل نصواً من
كتاب « التجليات الالهية » التي ينسبها الى ابن عربي (ورقة ١٦٨) .

٧) « غنية الطالب فيما اشتمل عليه علم الوهم والسروده من المطالب »^{١١}. البداية : « الحمد لله الذي جعل الانفاس اوعية اسراره . وظهر بها ما أودع منها آتني ليله ونهاره ... » . - النهاية : « أنجح الله مقاصدنا في الخير . وعوقنا عن طرق تنتهي بنا الى ما لا طائل فيه . - وله الفضل والمنة ! وصلى الله على سيدنا محمد الظاهر بلسان صدق في العالمين ، وعلى آله وعترته وصحبه وورثته . »

٨) « منتهى البيان في كشف نتائج الامتنان وشرح مقارنة الاسماء والاعيان »^{١٢}. - البداية : « الحمد لله الذي قدر الاعيان في قرار . وجعل الانسان موقع نجوم الاسرار ... » . - النهاية : « رزقنا الله واياه ما طالت اعتناق رومنا اليه . وجعلنا من الفائزين برغائب المواهب لديه . وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه ... » .

٩) « لوازم التعريف للمقام الشريف »^{١٣}. - البداية : « الحمد لله الذي رفع المقدار بالحركة والقرار ... » . - النهاية : « ودار بين الجذب والتسديد مع الخلق الجديد ... وصلى الله على هادي العباد الى سبل الرشاد ، وعلى آله وصحبه وورثته الاقطاب ... » .

(١) عنوان الكتاب السابع من المجموعة ، ورقاته : ١٦٩-١٧٦ ب . - يعرف المصنف نفسه « علم الوهم » بأنه « ما يحصل به النفس الاقتدار على جمع قواه الواهمة على مقصود بعينه » (ورقة ١٧٠ ب) . اما علم « السروده » : « فهو العلم بأحوال النفس الانساني في كيفه وكه » (ورقة ١٧١) . - هذا ، و « السروده » كلمة سنسكريتية مركبة من Rudh و Sa ، ومعنى هذه اللفظة : « كل ما من شأنه ان يعيق » ، انظر : Dictionnaire Bohtlingk et Roth, Sanscrit : Worterbuch, art. Rudh وهذه النسخة القيمة في غاية الاهمية بالنظر الى موضوعها الخاص . فهي كما يقول المصنف ، من اصل هندي (سنسكريتي) ترجمت أولاً الى الفارسية ثم الى العربية . فهي اذن من جملة الوثائق التاريخية التي تصور نفوذ التراث الهندي في الثقافة العربية عن طريق اللغة الفارسية . ان هذا الكتاب ، من هذه الناحية شبيه برسالة « حوض الحياة » و « مرآة المعاني » وان كان متأخراً عنها من الوجهة التاريخية . بخصوص رسالة « حوض الحياة » انظر (يوسف حين) : « La version arabe de l'Amrat-Kund », in J.A., T. CCXIII, n° 2, Oct.-Dec. 1928, pp. 291-344. وانظر ايضاً (ماسنيون) : « Textes inédits, p. 119, note 2 » وروكلمان : « Pour une : G.A.L., I, 579/97-100 et Suppl., I, 786/19 (هنري كوربين) » و « morphologie de la spiritualité shī'ite », in Eranos, XXIX, p. 102, n° 34 « L'Œuvre d'Ibn 'Arabī », I, pp. 287-288

(٢) عنوان الكتاب الثامن من المجموعة ، اوراقه : ١٧٩-١٢٠٢ .

(٣) عنوان الكتاب التاسع من المجموعة ، اوراقه : ١٢٠٣-١٢١٥ .

(١٠) «اعلام الشهود في كشف مبهمات الوجود»^{١١} . - البداية : « اللهم يا من تجلت ذاته في احديته عليه . واقتضت ان لا يعود ذلك منه إلا اليه ... » - النهاية : « ... النافذة الى انفس الذخاير في اقدس الحظاير . - نجز بحمد الله . وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه ... » .

(١١) «معالم رشح اليقين عن مخايل الظن والتخمين»^{١٢} . - البداية : « الحمد لله الذي جعل العقل سراج الظلم ومعراج الحكم . وعلم به الانسان ما لم يعلم ... » . - النهاية : « وقد تيسر انجاز الغرض بالاسعاد الالهي ... فله الحمد اولاً وآخرأ ... والصلاة على محمد وعلى آله وصحبه ... » .

(١٢) «تفسير وتوضيح ﴿شهد الله انه لا آله إلا هو﴾»^{١٣} . - البداية : « الحمد لله الذي منّ على الانسان بمرسلات الاحسان ... » . - النهاية : « ... على وقوع الفعل الثاني واعتراض ما بينهما . - والله اعلم بحقائق الامور ... وصلى الله على سيدنا محمد ... وعلى آله وصحبه ... » .

(١) عنوان الكتاب المباشر من المجموعة ، اوراقه : ٢١٦-٢٢٤ .

(٢) عنوان الكتاب الحادي عشر من المجموعة ، اوراقه ، ٢٣٦ب - ٢٤٠ب . - هنا يذكر المصنف : « ضابطة حكيمية في تقسيم المتعدد على رأي الحكماء المتقدمين والمتأخرين » (ورقات : ٢٣٦ب - ١٢٣٩ ، و « ضابطة كلانية في تقسيم المعلوم على رأي فرق التكلمين من المتقدمين والمتأخرين » في ورقتين : ٢٣٩ب - ٢٤٠ب .

(٣) تفسير صوفي للآية الكريمة رقم ١٨ من السورة الثالثة (سورة آل عمران) في ثلاث ورقات : ١٢٤١ب - ١٢٤٣ .

خصائص كتاب التجليات

يمكن اعتبار كتاب «التجليات الالهية»، من الجانب التاريخي، نموذجاً لتوالمف ابن عربي في المشرق الاسلامي، وبتعبير ادق من بواكير انتاجه العلمي الحصيف، أثناء حله وترحاله في الشرق الأوسط، قبل ان يستقر به المقام في محروسة دمشق، سنة ٦٢٠ للهجرة او قبلها بقليل^١. ولكنه - اعني كتاب التجليات - من الوجهة الفنية المحضة، يمتاز عن

(١) تبدأ هذه الفترة من رمضان عام ٥٩٨ للهجرة (انظر «رسالة روح القدس في مناجاة النفس» لابن عربي، مخطوط جامعة اسطنبول، رقم ٥٢/٨٧٩-٥٣ ب). - وتعتبر هذه الفترة من اهم الفترات في حياة الشيخ الأكبر، سواء بالنسبة الى كثرة مصنفاته، او الى تعداد رحلاته في بلدان هذه المنطقة من العالم الاسلامي القديم، او لقائه بالعلماء وأولي السلطان. راجع تفصيل هذا كله في : «L'œuvre d'Ibn 'Arabī, I, p.p. 94-106». - هذا، ومؤلفات هذه الفترة التي امكن معرفة تاريخها على وجه التقريب، يبلغ عددها ٥٣ كتاباً ورسالة (نفس المصدر، ص : ١٠٣-١٠٦). - ولكي تتكون لدينا فكرة مجملة عن مثل هذه «الحياة النشيطة»، نذكر فيما يأتي «تغلات» ابن عربي بين سني ٦٠٠-٦٠٢ : عام ٦٠٠ : هو في مكة (انظر «رسالة روح القدس» : المقدمة والخاتمة ؛ و«ديوان ترجمان الاشواق» : المقدمة ؛ و«تاج الرسائل» لابن عربي : المقدمة). - عام ٦٠١ : هو في مدينة الموصل (انظر «الفتوحات المكية» : ١٨٦/١-١٨٧ ؛ ١٧/٣ ؛ ٤٩٠/٤ ؛ و«التغلات الموصلية» له : آخر الكتاب) ؛ وفي مدينة بغداد (انظر «روح القدس...» مخطوط جامعة اسطنبول : ٨٧٩ (قسم الساعات) ؛ وفي مدينة القدس (انظر «كتاب الازل» له، مخطوط خزانة ولي الدين (اسطنبول) رقم ٥١/٤٠ ب) ؛ وفي مدينة ملطية (الاناضول) (انظر «روح القدس»، مخطوط جامعة اسطنبول ٨٧٩ (قسم الساعات). - عام ٦٠٢ : هو في مدينة الخليل (فلسطين) (انظر «كتاب اليقين» له : آخره ؛ و«روح القدس» مخطوط جامعة اسطنبول : ٨٧٩ (قسم الساعات) ؛ وهو بمدينة «قونية» (انظر «كتاب العظمة» له مخطوط ولي الدين : ١٧٥٩/١٦١ ب) ؛ وهو بمدينة القدس ايضاً (انظر : «كتاب العقد المنظوم» له، مخطوط خزانة ولي الدين : ١٤٢/٥١).

سائر المصنفات «الأكبرية» بطريقته الخاصة في اداء المعاني وتصوير الافكار. وهذا الاسلوب البياني الخاص ليس نادراً في آثار ابن عربي فحسب ، بل هو كذلك في التراث الادبي للعرب بوجه عام .

والواقع انها عديدة فصول «التجليات» التي صيغت اجزاؤها في قالب حوار بين الشيخ الاكبر وبين من تقدمه من شيوخ التصوف الاوائل . وهذه المحاورات الفكرية تدور كلها حول موضوع رئيسي مهما تعددت ضوؤ الحديث عنه او تشعبت فنونه : وهو «التوحيد الحقيقي» . عماد الحياة الدينية والعقلية في آن معاً .

ويبدو امامنا صاحب «التجليات الالهية» ، من خلال مطارحاته مع كبار الصوفية القدماء ، «في حضرة من حضرات الحق او في مشهد من المشاهد القدسية» ، - بصورة شخص غريب عن بيئته وزمانه . انه يحمل امانة علم مجهول لدى الكثير من معاصريه وسابقيه . فهو يبدأ حديثه متسائلاً متجاهلاً مع كل شيخ يلتقي به حول قضية التوحيد في جانب من جوانبه المعقدة او في مظهر من مظاهره المتعددة . ولكنه يتحرى دائماً ان يكون سؤاله موافقاً للناحية التي يعتمد عليها محدثه في اختباره الروحي وذوقه الديني . ولا يكاد ذلك الشيخ يفرغ من جوابه حتى ينهض ابن عربي فيميط جانباً قناع التجاهل الذي اصطنعه ، ويسلط على محدثه اشعة من انوار الحقيقة التي يعشو لضوئها بصره ويضطرب امامها جنانه .

وكذلك، تلذّ مسامعنا لهذا الحوار العجيب مع شيخ الطائفة ابي القاسم الجنيد ، حول «توحيد الربوبية»^(١) ؛ ولتلك المناظرة الممتعة مع شهيد التصوف الحلاج الكبير ، بشأن «تجلي العلية»^(٢) ؛ ولذلك الحديث العذب مع ذي النون المصري ، في «التنزيه والتشبيه» ، وجهي الحقيقة المطلقة في بطونها وظهورها ، في وحدتها وكثرتها^(٣) . - وكذلك يتجلى لأعيننا موقف ابن عطاء

(١) انظر ذلك فيما يأتي بعيداً بعنوان : «تجلي توحيد الربوبية» (ورقم : ٦٧) . اما ترجمة الجنيد في «تجلي المناظرة» (ورقم : ٥٤) .

(٢) انظر ذلك فيما يأتي بعيداً بعنوان : «تجلي العلية» (ورقم : ٥٧) ، و ترجمة الحلاج هناك) .

(٣) انظر ذلك فيما يأتي بعيداً بعنوان : «تجلي سريان التوحيد» (ورقم : ٥٩) ، و ترجمة ذي النون المصري هناك) .

في «العبادة الذاتية»^١؛ وعجز سهل التستري عن ادراك معنى «سجود القلب الى الابد»^٢؛ وحيرة المرتعش ازاء «التوحيد الحقيقي» الذي أقام هيكله على «قواعد»^٣ ثلاث ... ان هذه الصحف الخالدة من فصول كتاب «التجليات» يحق لها ، من الوجهة الادبية الخالصة ، ان توضع في مصاف «رسائل الغفران» لفيلسوف الشعراء ، ابي العلاء العظيم .

الموضوعات الاساسية لكتاب التجليات

تدور مباحث هذا الكتاب حول موضوعين رئيسيين ، هما حجر الزاوية في مذهب الشيخ الاكبر ، ومحور منهجه التفكيرى العام^٤ : فكرة «التجليات» وفكرة «التوحيد» . ولابن عربي مواقف خاصة في هذين الموضوعين الهامين ، تمتاز حقاً بالعمق والاصالة والشمول . ولكن نلاحظ بدياً ان فكرة «التجليات» لم تعرض في هذا الكتاب على نحو علمي وتفصيلي ، بل جاءت مبداة مشتتة ، يشوبها الغموض والاضطراب ؛ بينما كانت فكرة «التوحيد» ذات مجال واسع للبيان والتحليل والتصوير .

نظرية التجليات الاكبرية

مقالة «التجليات» عند ابن عربي ، وثيقة الروابط بنظريته في الوجود والمعرفة والاختبار الروحي . وبتعبير اكثر دقة : ان مقالة «التجليات» هي

- (١) انظر ذلك فيما يأتي بعيداً بعنوان : «تجل من تجليات المعرفة» (ورقه : ٦٩ ، مع ترجمة ابن عطاء) .
- (٢) انظر ذلك فيما يأتي بعيداً بعنوان : «تجلي نور النيب» (ورقه : ٧٥ ، مع ترجمة سهل التستري) .
- (٣) انظر ذلك فيما يأتي بعيداً بعنوان : «تجل من تجليات التوحيد» (ورقه : ٧٦ ، مع ترجمة المرتعش) .
- (٤) اهم المراجع لدراسة مذهب ابن عربي ومنهج تفكيره العام :

L'imagination créatrice dans le soufisme d'Ibn 'Arabī, par H. CORBIN, éd. Flammarion, Paris 1958 ; — *The Mystical Philosophy of Muhyid-Dīn Ibn al-'Arabī*, par A. E. 'AFFIFI, Cambridge 1939 ; — *Kleiner Schriften Das Ibn al-'Arabī*, par H. S. NYBERG, Leiden (E. J. BRILL) 1919 ; — *El-Islam Cristianizado*, par Asin PALACIOS, Madrid 1931 ;

اما الأصول التاريخية لمذهب ابن عربي فتراجع :

Ibn Masarra y su escuela : origines de la filosofia hispana-musulmana, in *Obras escogidas*, par Asin PALACIOS, Madrid 1946.

اساس فكرة الشيخ الاكبر عن الوجود والمعرفة و « التجربة التحريرية » .
فليس الوجود ولا المعرفة ولا « التجربة التحريرية » إلا أثرًا من آثار « التجليات » ،
ومظهرًا من مظاهرها الكلية . ومن ثَمَّة ، نستطيع ان نلاحظ اهمية فكرة
« التجليات » والدور الرئيسي الذي تطلع به عند ابن عربي ، في ميادين
ثلاث : في ميدان الوجود وفي ميدان المعرفة واخيرًا في ميدان الاختيار الروحي
للکائن الانساني^{١١} .

التجليات الوجودية

التجليات ، في دائرة الوجود ، هي مظاهر لكل ما ينطوي عليه « الحق »
من کمال لا نهائي ومجد سرمدي^{١٢} . و « الحق » ، في ذاته ، ينبوع فياض

(١) لكي تكون لدينا فكرة عامة عن اهمية هذه النظرية عند ابن عربي واتباعه فلنلاحظ
اولاً مفرداتها الفنية المستمدة فقط في كتاب « التجليات الالهية » والتعليقات عليها وشرحها :
تجلي الاحدية ؛ - تجلي الامر ؛ - التجلي الاوسع الشمسي ؛ - التجلي البصري ؛ - تجلي
التوحيد ؛ - تجلي الحق ؛ - التجلي الذاتي ؛ - التجلي الرحيمي ؛ - التجلي الصوري ؛ - التجلي
الفهواني ؛ - تجلي القلب ؛ - تجلي نعموت تنزيل النيوب ؛ - تجلي الواحد في المقامات ؛ -
تجلي الواحد لنفسه ؛ - التجلي الوجودي . - ولنلاحظ ، ثانياً ، مفردات هذه المقالة لا في
كتاب « الفتوحات المكية » (نحن الآن بصدد تجريد ثبت شامل لمصطلحات الفتوحات مع وضع
فهارس تحليلية لها) ولكن في كتاب « لطائف الاعلام باشارات اهل الالهام » (مخطوط جامعة اسطنبول ،
رقم ٨٢٣٥٥) : التجلي الأول (ورقة : ١٤٠) ؛ - التجلي الثاني (ورقة : ١٤٠-١٤١) ؛ -
التجلي الاحدي الجسمي (و : ١٤٠) ؛ - تجلي الغيب المغيب (١٤٠) ؛ - تجلي الغيب الثاني
(١٤٠) ؛ - تجلي الغيب الأول (١٤٠) ؛ - تجلي الهوية (١٤٠) ؛ - تجلي غيب الهوية
(١٤١-١٤٠) ؛ - تجلي الشهادة (١٤١) ؛ - التجلي المعطى للاستعداد (١٤١) ؛ - التجلي
المميز للاستعداد (١٤١) ؛ - التجلي المميز للاستعدادات (١٤١) ؛ - التجلي المعطى للوجود
(١٤١) ؛ - التجلي الساري في جميع الداراي (١٤١) ؛ - التجلي الساري في حقائق الممكنات
(١٤١) ؛ - التجلي المفاس (١٤١) ؛ - التجلي المضاف (١٤٨) ؛ - التجلي الفعلي (١٤١)
(١٤١) ؛ - التجلي التأنيبي (١٤٢-١٤١) . - التجلي الصفائي (١٤٢) ؛ - تجلي الاسم
الظاهر (١٤٢) ؛ - التجلي الظاهري (١٤٢) ؛ - التجلي الباطني (١٤٢-١٤٢) ؛ - التجلي
الجسمي (١٤٢) ؛ - التجلي المحمي (١٤٢) ؛ - التجلي المحبوبي (١٤٢) ؛ - التجلي الجامع
(١٤٢) ؛ - التجليات الذاتية (١٤٢-١٤٣) ؛ - التجليات الاختصاصية (١٤٣) ؛ -
التجليات البرقية (١٤٣) ؛ - التجليات التجريدية (١٤٣) .

(٢) المراجع الخاصة لدراسة فكرة « التجليات » عند ابن عربي وفي مدرسته :

L'Imagination créatrice dans le soufisme d'Ibn 'Arabî, par H. CORBIN (Paris),
pp. 81-103 ; — *The Mystical philosophy of Muhyid-Din Ibn al-'Arabî*, par
A. G. 'AFFRÎ (Cambridge), pp. 35-40 ; — *Das Buch der vierzig Stufen von*
'Abd al-Karîm al-Gîlî, par Ernst BANNERAETH (Wien 1956), pp. 4, 8, 72.

لا ينفد سرّاً وبها. انه « كنز دفين » يحب الظهور والتعرف . ان « الحق » كالجبال : من طبعه ان يفتتح ؛ وكانحب : من شأنه ان يمنح . وتجليات « الحق » - تعالى ! - هي بالضبط مظاهر جماله وكماله على مسرح الكون الفسيح .

وتنحصر التجليات الوجودية ، على وجه كلي ، في حضرات^{١١} ثلاث : في حضرة الذات (وتسمى عندئذ بالتجليات الوجودية الذاتية) ؛ - وفي حضرة الصفات (وتسمى بالتجليات الوجودية الصفاتية) ؛ - وفي حضرة الافعال (وتسمى بالتجليات الوجودية الفعلية) . لان طبيعة « الحق » ، من حيث هو كذلك : ذات وصفات وأفعال .

فالتجليات الوجودية الذاتية هي تعيينات للحق بنفسه لنفسه من نفسه ، مجردة عن كل مظهر او صورة . وعالم هذه التجليات ، اي الأفق الخاص الذي تنبعث عنه وتشع فيه ، هو « عالم الاحدية » . وفي هذا العالم تظهر ذات الحق منزهة عن كل صفة واسم او نعت ورسم . انه عالم ذات الحق ، من حيث هو سر الاسرار وغيب الغيوب ؛ كما هو ايضاً مظهر التجليات الذاتية ، اي المرآة التي تنعكس عليها الحقيقة الوجودية المطلقة .

والتجليات الوجودية الصفاتية هي تعيينات الحق بنفسه لنفسه في مظاهر كمالاته « الاسماءية » ومجالي نعوته الأزلية . وعالم هذه التجليات هو « عالم الوحدة » . وفيه تظهر الحقيقة الوجودية المطلقة في حلل كمالاتها ، بعد كونها

وفي « كتاب في علم التصوف لداود القيصري » (= مقدمة شرح التائية الكبرى) ، مخطوط ايا صوفيا ١٨٩٨/١٩٦-١٩٩ ب ٤ - و « المقدمات من شرح فصوص الحكم » له ايضاً ، نفس المخطوط ، ورقات : ١٣٩ - ٥٣ ب ٤ ؛ ١٦٠ - ١٦٩ ب ٤ - و « كتاب اصطلاحات المشايخ من اوائل شرح القصيدة التائية للفرغاني » ، نفس المخطوط ، ورقات : ١٦٠ - ٩٦ ب ٤ ، ومقدمة ابن خلدون « (الفصل السادس عشر من الباب السادس ص. ٧١ ، ط. مصر) ؛ - و « شفاه السائل تهذيب المسائل » لابن خلدون ايضاً ، تحقيق الاب خليفه (قسم الاصطلاحات الصوفية ، مادة تجلي) . - اما المراجع لفكرة « التجلي » من الجانب الكلامي والشرعي ، فننظر في كتاب « الشرح والابانة عن اصول الديانة » لابن بطة المكبري ، تحقيق الاستاذ هنري لاووست ، (الترجمة الفرنسية ، ص. ٨٩ ، تعليق رقم : ٣٠٢) .

(١) وهي عند البعض خمسة (انظر « كتاب في علم التصوف » لداود القيصري ، مخطوط ايا صوفيا ١٨٩٨/١٩٦-١٩٨ ب ٤ - و « المقدمات من أوائل شرح النصوص » له ايضاً ، نفس المخطوط ، ورقات : ١٦٠ - ١٣٩ ب) . - وعند البعض الآخر ، هي اربعة (انظر « كتاب اصطلاحات المشايخ » للفرغاني ، نفس المخطوط المتقدم ، ورقات : ٣٠٢ - ١٦٠ ب) . - وانظر ايضاً :

The Mystical philosophy of Muhyid-Din Ibn al-Arabi, par A. E. 'AFFRAT, pp. 43 ss.

في اسرار « الغيب المطلق » ، عن طريق الفيض الاقدس^١ . كما ان في عالم هذه التجليات (= في عالم الوحدة) تبدو الموجودات في صور «الاعيان الثابتة»^٢ .

والتجليات الوجودية الفعلية (او الأفعالية) هي تعيينات الحق بنفسه لنفسه في مظاهر الاعيان الخارجية والحقائق الموضوعية . وعالم هذه التجليات هو «عالم الوجدانية» . وفيه تظهر الحقيقة الوجودية المطلقة بذاتها وصفاتها وفعالها عن طريق «الفيض المقدس»^٣ . اي انه في هذا العالم يتجلى «الحق» في صور الأعيان الخارجية ، نوعية كانت او شخصية ، حسية او معنوية . فالحق — تعالى ! — والحق وحده ، هو مبدأ التجليات الوجودية ومظهرها وابعادها . أليست هذه تدور في فلك الذات والصفات والافعال ؟ فهي اذن لم تصدر عن عدم ولن توئل الى العدم . — ولما كان الحق هو المبدأ التجليات الوجودية ومظهرها وابعادها ، فهي اذن « فعل مطلق » لا تكون في غير « دائرة المطلق » : فهي من الحق وبه واليه ، سواء في مستوى الذات او الصفات او الافعال .

ولما كانت الاحدية والوحدة والوجدانية هي عوالم التجليات الوجودية الثلاث ، فهي — اعني هذه التجليات — على صفاتها وبساطتها وسموها ، مهما تعددت مظاهرها الخارجية او تنوعت آثارها الوجودية : انها عن الوجدانية صدرت ، وبالوجدانية ظهرت ، والى الوجدانية تعود .

(١) «الفيض الأقدس» عند ابن عربي « هو تجلي الذات الاحدية لنفسها في صور جميع الممكنات التي يتصور وجودها فيها بالقوة » او « هو تجلي الحق لذاته في الصور المعقولة للكائنات » (الدكتور عقيقي « تعليقات على الفصوص ٩/٢ »).

(٢) «الاعيان الثابتة هي الحقائق المعقولة او الصور المعقولة للكائنات» . — «انها اول درجة من درجات التبينات في طبيعة الوجود المطلق . وكلها تعيينات معقولة لا وجود لها في عالم الاعيان الحسية بل هي مجرد قوالب للوجود» . — «هي اشبه بالصور الانلاطونية وان كانت تختلف عنها من بعض الوجوه» (المصدر المتقدم ، نفس الصفحة) . — «هي المرايا الازلية للموجودات وهي على ما هي عليه من العدم : ما شئت وأثخنت الوجود الخارجي ، لأنها ليست سوى صور معقولة في العالم الالهي» (المصدر المتقدم ، ص : ٥٠) . — «يلتصق صاحب لطايف الاعلام فيقول : انها هي المسماة «بماهية الاشياء» عند الحكماء ، و «المعلوم المعلوم» و «الشيء الثابت» باصطلاح الاصوليين (انظر مخطوط جامعة اسطنبول ، رقم ٢٢٥٥ / ١٢٦ ب) . — وانظر ايضاً :

L'Imagination créatrice..., pp. 88 ss.
The Mystical Philosophy..., pp. 47-53.

(٣) «الفيض المقدس هو تجلي الواحد في صورة الكثرة الوجودية . فهو ظهور الاعيان الثابتة من العالم المعقول الى العالم المحسوس . او هو ظهور ما هو بالقوة في صورة ما هو بالفعل» (التعليقات على الفصوص للاستاذ عقيقي ، ٩/٢) .

تلك هي باجمال. الخطوط الكبرى لنظرية التجليات عند ابن عربي في مظهرها الوجودي. انها تختلف عن نظرية «الفيوضات»^١ الفلسفية، وعن نظرية «الخلق»^٢ عند المتكلمين، وان كانت تلتقي بهما في بعض المواقف او تتفق معها في بعض النتائج.

ان الفارق الاساسي بين فكرة «التجليات الاكبرية» وفكرة «الفيوضات» الفلسفية، هو كون الاولى واحدة في نظرتها الى طبيعة الوجود او في تفسيرها له، - في حين ان الثانية تقول بتعدد الوجود وكثرته^٣.

فابن عربي يعتبر الوجود من «مقولة المطلق لا بشرط»، وبالتالي لا يمكن ان تكون فيه ثنائية او كثرة، البتة، واذا كنا نلاحظ الكثرة فيما حولنا من «ظواهر

(١) اساس النظرية في الفلسفة الافلاطونية الحديثة، والقائل بها الفيلسوف الشهير افولبين (المولود في بلدة ليقيوبوليس، من اعمال مصر الوسطى، عام ٢٠٥ او ٢٠٣). وبدأ هذه النظرية: «الواحد من جميع الوجوه لا يصدر (او لا يفيض) عنه إلا واحد: *Ex una non fit nisi unum*. فمن هذا «الواحد من جميع الوجوه» صدر العقل الأول الكلي، الذي هو النموذج الحي بالذات، الحاوي على جميع «المثل». وعنه صدرت النفس الكلية. وعنها صدرت المادة الكلية. - فالواحد من جميع الوجوه» ينطوي على كل شيء بدون تميز مطلقاً. - والعقل الاول الكلي ينطوي على كل شيء بالقوة؛ - والنفس الكلية تنطوي على كل شيء بالفعل ولكن من غير تفصيل، حتى اذا ما وصلت النفس الى العالم المحسوس انفصلت عنها الاشياء وانتشرت وتعددت وتنوعت... وقد قدر لهذه النظرية ان تقوم بدور كبير في الفلسفة الاسلامية وفي التصوف الاسلامي على السواء. - انظر تفصيل ذلك في «تاريخ الفلسفة العربية» لنا الفاخوري وتحليل الجبر، الجزء الأول ص. ١١٠-١١٧، الجزء الثاني، ص. ١١٣-١١٩، ٢٢٣-٢٢٨. (منشورات دار المعارف، بيروت سنة ١٩٥٨). وانظر أيضاً

Histoire de la philosophie islamique, par H. CORBIN, pp. 226-233, 239-242 ; éd. Idées N.R.F. (1964).

(٢) عند الاشاعرة خاصة. - والاساس الفكري لهذه النظرية قائم على فكرة «الجزء الذي لا يتجزأ»، او «الجوهر الفرد» (= *Atomisme*) كما كانوا يقولون. وهذه فكرة قديمة معروفة عند الهنود والاغارقة. ولكن الاشاعرة استطاعوا بمهارة ان «يطوروا» هذه النظرية ويهبوها ويجعلوها مبدأ لآرائهم بـ «الخلق» و «الخلق الجديد»، وبالتالي اساساً لنظريتهم عن الله والكون والانسان. - انظر تفصيل ذلك في الكتاب الهام بهذا الموضوع: *Beiträge zur Islamischen Atomenlehre*, par S. PINES, Berlin 1936. - فائقة الاستاذ الفاضل الدكتور محمد ابوريده بعنوان: «مذهب الذرة عند المسلمين»، القاهرة (لجنة التأليف والترجمة والنشر) سنة ١٩٤٦. واذاف المترجم المحقق ترجمة مقالة السيد برزل (Pretzl) المنشورة في *der Islam* عام ١٩٣١، ص: ١٩٧-١٣٠، تحت عنوان: *Die frühislamische Atomenlehre* وانظر أيضاً حول هذه المسألة: *Histoire de la Philosophie Islamique*, par H. CORBIN, I, pp. 174-176.

(٣) انظر التعليقات على الفصوص «للدكتور ابو العلا عفيفي» (نشر عيسى البابي الحلبي، القاهرة سنة ١٩٤٦)، الجزء الثاني ص ٩-١٠.

الوجود « المحسنة » وفي « ظواهره المعنوية » ، - فهي ، في نظر الشيخ الاكبر ، لا تتصل بطبيعة الوجود من حيث هو ، أي من حيث الاطلاق ، بسل بأطواره ودرجاته . فالتجليات الوجودية هي عينات للحق المطلق ، الذي هو واحد في « وجوده » ، كثير في « ثبوته » ، أي في مظاهره ومراتبه .

اما نظرية « الفروضات الفلسفية » فهي على عكس نظرية « التجليات الاكبرية » ، تعتبر الوجود من « مقولة الكلي » او من مقولة « المطلق بشرط لا » ، وبالتالي نرى امكان كثرته عبر الوجودات ، ذهنية كانت او حسية ، نوعية او شخصية .

والخلافا للجوهري بين فكرة التجليات وفكرة الخلق عند المتكلمين ، هو ان علماء الكلام يفسرون ظواهر الخلق بمثابة فعل الاهي خارج عن محيط الالوهية ذاتها ، بدون ان يميزوا - في دائرة الالوهية - بين ما هو مرتبة الذات او الصفات او الافعال . بينما يقرر ابن عربي ان الظواهر الخلقية هي من آثار « التجليات الوجودية الفعلية » ؛ وبتعبير اكثر دقة : ان الخلق عند الشيخ الاكبر هو التجليات الفعلية ذاتها في مظاهر الكون والوجود . وتجليات الافعال ، كتجليات الصفات والذات ، تدور جميعاً في فلك الالوهية ، في مدار كمالها المطلق . فلا شيء خارج عن دائرة الالوهية ، في صعيد الوجود : اذ لا شيء خارج عن دائرة المطلق^{١١} !

(١) ولكن ، في هذه الحالة كيف تقوم الملائق بين الحق والخلق ؛ بل كيف تفسر الصلات بين الخالق والخلق ؟ « الحق وجود حقيقي وهذا له في ذاته ، ووجود انساني وهو وجوده في اعيان الممكنات : وهذا بالنسبة له كالظل الذي يمتد على سائر الموجودات فيمطيها وجودها باسم الله « الظاهر » . فالعالم ظل ، اذا نظرت اليه من حيث عينه وباطنه وجوهه المقوم له (الفصل الیوسنى) وهو « نفس الرحمن » الذي تفتحت فيه صور الوجود من اعلاه الى اسفله ...

... والخلق (عالم الظاهر) في تغير مستمر وتحول دائم ... اما الحق فهو على ما هو عليه ... منذ الازل وتتفق هذه الفكرة في ظاهرها مع نظرية الاشاعة القائلين بان العالم متشابه بالجواهر مختلف بالاعراض ، وان العرض الواحد لا يبقى زمانين ... ولكنه (= ابن عربي) يخطئ الاشاعة في انهم لم يقولوا بان الحق (=الله) هو ذلك « الجواهر » ، وان مجموعة الصور والنسب التي يسمونها « الاعراض » هي الخلق (=العالم) . بل راحوا يفترضون « جواهر فردية » في ذلك « الجواهر العام » . وهذه « الجواهر (الفردية) » ، بحسب تعريف (الاشاعة) ، مجموعة من « الاعراض » ، إلا ان لها وجوداً قائماً بنفسه من حيث إنها عين ذلك « الجواهر العام » القائم بنفسه ، ولكنها من حيث هي اعراض لا تقوم بنفسها : فقد جاء من مجموع ما لا يقوم بنفسه من يقوم بنفسه : وهذا خلل ! « (الفصل الشعبي) (انظر مقدمة الفصوص للدكتور عفيفي ، الجزء الأول ، ص ٢٧-٢٨ ، نشر مكتبة عيسى البابي الحلبي « القاهرة سنة ١٩٤٦) .

التجليات العرفانية او التورانية

اشرنا منذ لحظات الى ان فكرة التجليات عند ابن عربي ، لا تقتصر على دائرة الوجود بل هي تتصل ايضاً بطبيعة المعرفة . فالتجليات ، في نظره ، هي مبدأ المعارف ، حسية كانت او فكرية او روحية ، كما هي في الوقت ذاته محور نموها وازدهارها^(١) . ويعتبر الشيخ الاكبر التجليات بمثابة «الصور الخالصة» او «الحقائق الازلية» التي تشع على مرآة القلب والعقل ظلال انوارها ، فتولد فيها المعرفة الحية اليقينية الذوقية .

وفي الحقيقة ، ان الصلات وثيقة جداً بين الوجود والمعرفة بالقياس الى الضمير البشري ومصيره النهائي . ان اشرف ما في المرء قلبه وعقله ، وان شئت فقل : القلب والعقل هما كل شيء في الانسان . ووجودهما الحقيقي يتحد تماماً مع المعرفة . فالقلب ليس الا العرفان الذي يتألق ابداً في حناياه ، والعقل ليس الا المعرفة التي تضيء دوماً في ثناياه . فالقلب وجودياً هو العرفان والعقل كيانياً هو المعرفة .

يعرف الشيخ الاكبر التجليات ، من حيث هي اصل المعرفة ، على النحو الآتي : «التجلي هو ما ينكشف للقلب من انوار الغيب»^(٢) . وهذا التعريف يبين لنا حقيقة المعرفة وأداتها وموضوعها كما يراها ابن عربي . فالمعرفة هي «انكشاف» حقيقة الشيء او ماهيته أمام نظر العارف . وهذا الانكشاف يتحقق رمزياً برفع «حجاب» او «حجب القلب» . ويكون ذلك بفضل التجليات الالهية ، اي بقدفها انوار الغيوب في اعماق القلوب . وهذا كله من شأنه ان يظهرنا على طبيعة الصلات القائمة بين حقيقة الوجود وحقيقة المعرفة . وعندئذ نستطيع ان نجد الأجوبة على هذه الاسئلة

(١) المراجع لدراسة فكرة «التجليات العرفانية» عند ابن عربي واتباعه : «المقدمات من اوائل شرح الفصوص» لداود القيصري ، مخطوط ايا صوفيا ، رقم : ١٨٩٨ / ١٩٩ - ١٧٤٤ ب - «شفاء السائل لتهديب المسائل» لابن خلدون ص : ٨٣ - ٨٨ (نشر الأب خليفة ، مطبوعات «مهد الآداب الشرقية» بيروت سنة ١٩٥٩ - ٤ - «مقدمة ابن خلدون» (الفصل السادس عشر من الباب السادس) .

Das Buch der vierzig Stufen von 'Abd al-Karīm al-Gīlī, par ERNST BANNERAETH (Wien 1959), pp. 4, 5, 72.

(٢) اصطلاحات الصوفية لابن عربي (مادة تجلي) واصطلاحات الفنونحات (الفتوحات المكية ... ١٣٣/٢ : ٤٨٥).

المحيرة : ما هي الوساطة بين الوجود والمعرفة ؟ كيف تستحيل المعرفة الى وجود في قلب العارف ؟ وكيف يستحيل الوجود بدوره الى معرفة في قلبه ايضاً ؟ ان النور هو صلة الوصل بين الوجود والمعرفة ، ومركز الاتصال فيهما . فعنده تستحيل طبيعة المعرفة في قلب العارف الى وجود ، وطبيعة الوجود الى معرفة . وثمست تنكشف لطائف الغيوب في اعماق القلوب ، فتتبدئ حقائق الأشياء أمام العارف في صورها الخالدة .

يتوزع النور ، لدى اشراقه على مرآة القلب ، الى حصص متميزة : كالتجليات الوجودية تماماً . كل حصة من هذه الانوار تنتج لوناً معيناً من المعارف الروحية . فهناك أولاً ما يسميه الشيخ الاكبر بنور الانوار^(١) . وهذا صادر عن التجليات الذاتية للحقيقة المطلقة . ويطلق ابن عربي احبائاً على هذا النمط من التجليات ، اسم « السبحات المحرقة » التي يصعق لهُوها كل كون حادث ...

ولا يتلقى مساقط « نور الانوار » من الكائن البشري إلا « السر » . وهو أداة او عنصر سماوي مودع في القلب غير مخلوق ، ينفذ بوساطته المرء الى « عالمي الملكوت والجبروت » . - وتجليات « نور الانوار » هي التي تكشف عن الحقيقة المطلقة في اسمي مظاهرها ، كما انها هي التي تولد في القلب المعرفة اليقينية في ارفع درجاتها : وهي المعرفة المسماة بـ « حق اليقين » ، اي اليقين الناتج عن ذوق ، الحاصل بجمرة ذاتية .

وهناك ايضاً حصة مميزة من الانوار تعرف باسم « انوار المعاني »^(٢) . ويقصد ابن عربي بهذا اللفظ : ما تحدثه التجليات الوجودية الصفاتية من آثار خاصة (= ما تقذفه من انوار الغيوب) عند تساقط شعاعها على صفحات القلوب . وهذه الانوار هي التي تميظ اللثام عن وجه الحقيقة المطلقة في صورها العقلية الازلية ، التي يسميها الشيخ الاكبر بـ « الاعيان الثابتة » . - والقلب ، من الكائن الانساني ، هو الذي يتلقى مساقط انوار المعاني . وبفضلها يتأمل المرء بعين قلبه حقيقة الوجود في « عالم الوحدة » ، ويرى صلة كل شيء بربه . - وبجليات « انوار المعاني » في القلب ، تنشأ المعرفة اليقينية المسماة بـ « عين اليقين » : اي اليقين المتولد عن المشاهدة والعيان .

(١) الفتوحات المكية : ٤٨٥/٢ وما بعدها .

(٢) الفتوحات المكية : ٤٨٥/٢ وما بعدها .

واخيراً ، هناك « انوار الطبيعة »^(١) . والمراد بهذا ، في عرف ابن عربي ، ما يحصل في الفكر البشري من معرفة ، اثر التجليات الوجودية الفعلية . وفي هذا المقام يلتقي العارف والفيلسوف في اكتساب المعارف ، كما انه في هذا المقام ايضاً يشتركان معاً بدراسة الظواهر الوجودية في نشوئها وتطورها ، في كونها وفسادها . غير ان العارف المحقق يتلقى هذه المعارف كأنوار سماوية ، لا كظواهر ارضية ... فهو من اجل ذلك ، يستعرض على مسرح الوجود الخارجي ظلال الوجود العلوي ؛ ويتأمل في صفحات عالم الكثرة « الحروف العاليات » في « عالم الوجدانية » .

وبتجليات انوار الطبيعة ، تحدث المعرفة البقينية المسماة بـ « علم اليقين » . وكما ان عالم الاحدية هو مظهر التجليات الذاتية الوجودية ؛ وعالم الوحدة مظهر التجليات الصفاتية ؛ وعالم الوجدانية مظهر التجليات الفعلية ؛ فكذلك حكم التجليات العرفانية او النورانية بالقياس الى التجليات الوجودية . فالتجليات الذاتية (في مستوى الوجود) هي مظهر تجليات نور الانوار (في مستوى العرفان) . والتجليات الصفاتية هي مظهر انوار المعاني . والتجليات الفعلية هي مظهر انوار الطبيعة . فتتمت موازنة تامة بين عوالم الوحدات (= الاحدية ، الوحدة ، الوجدانية) ودوائر التجليات ، ان في مستواها الوجودي ، او في مستواها العرفاني او النوراني .

ولتوضيح كل ما تقدم في هذا الفصل ، ولتلخيصه ايضاً ، نقدم الاشكال الهندسية التالية :

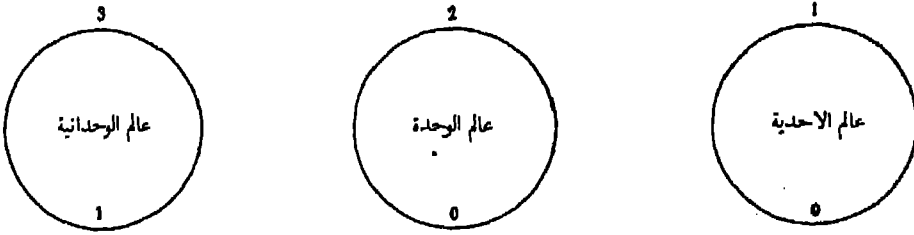
الشكل الأول (—شكل رقم : 1) . وهو يحتوي على تسع دوائر . موزعة بالتساوي على ثلاثة خطوط افقية . انلخط الأول يمثل ثلاث دوائر متساوية ، رمز عوالم الوحدات : الاولى هي دائرة عالم الاحدية ؛ الثانية ، دائرة عالم الوحدة ؛ الثالثة ، دائرة عالم الوجدانية . وكل دائرة تحتوي على رقمين : الاعلى من (خارج الدائرة) رمز الرقم العددي للدائرة (=دائرة عالم الاحدية : 1 ؛ دائرة عالم الوحدة : 2 ؛ دائرة عالم الوجدانية : 3) . والاسفل (في داخل الدائرة) رمز الرقم الاصلي للدائرة (=دائرة علم الاحدية : 0 ؛ دائرة عالم الوحدة : 0 ؛ دائرة عالم الوجدانية : 1) .

(١) الفتوحات المكية : ٤٨٧/٢ وما بعدها .

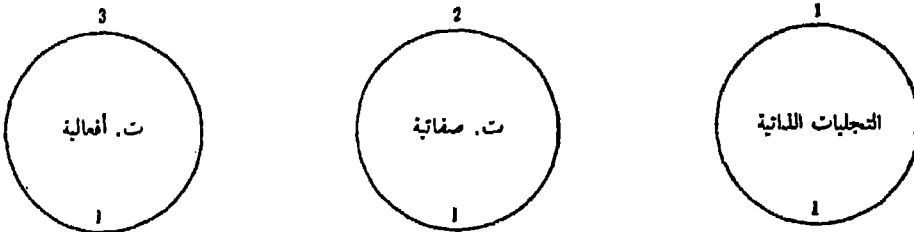
والخط الافقي الثاني يمثل ثلاث دوائر متساوية ، رمز التجليات الوجودية : الأولى هي دائرة التجليات الذاتية ؛ الثانية ، دائرة التجليات الصفاتية ؛ الثالثة ، دائرة التجليات الفعلية . - وكل دائرة تحتوي على رقمين : الاعلى رمز الرقم العددي للدائرة ، والاسفل رمز الرقم الاصلي لها .
والخط الافقي الأخير يمثل ثلاث دوائر متساوية ، رمز التجليات العرفانية او النورانية : الأولى هي دائرة نور الأنوار ؛ الثانية ، دائرة انوار المعاني ؛ الثالثة ، دائرة انوار الطبيعة . - وكل دائرة تحتوي على رقمين ايضاً : الاعلى رمز الرقم العددي للدائرة ، والاسفل رمز الرقم الاصلي لها .

شكل رقم : I

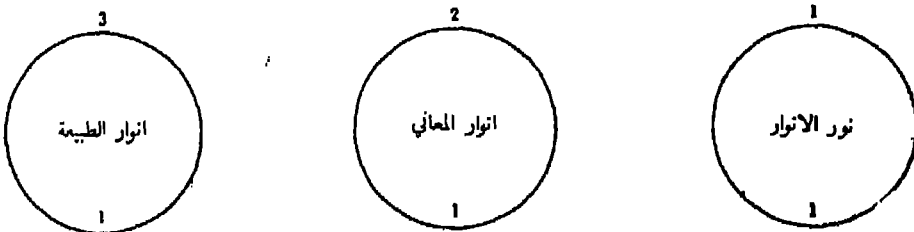
عوالم الوحدات



التجليات الوجودية



التجليات العرفانية او النورانية



والشكل الثاني (- شكل رقم : II) يحتوي على مثلث عكسي : زاوية الرأس من أسفل ، وقاعدة الضلعين من أعلى . فزاوية الرأس تمثل دوائر «عالم الوحدات» : دائرة عالم الاحدية في المركز ، ثم يليها دائرة عالم الوحدة ، ثم دائرة عالم الوحدانية .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي ، وخط أفقي . والنصف الأعلى من الخط الوهمي العامودي مؤلف من أرقام عديدة متسلسلة للدوائر (= دائرة عالم الاحدية : 1 ؛ دائرة عالم الوحدة : 2 ؛ دائرة عالم الوحدانية : 3) . اما النصف الاسفل من الخط الوهمي العامودي ، فهو مؤلف من أرقام اصلية للدوائر (- دائرة عالم الاحدية : 0 ؛ دائرة عالم الوحدة : 0 ؛ دائرة عالم الوحدانية : 1) .

والخط الوهمي الافقي ، القاطع لدوائر عوالم الوحدات ، مكوّن من عناوين هذه الدوائر نفسها : عالم الاحدية في المركز ، ثم يليه عالم الوحدة ، ثم يليه عالم الوحدانية .

اما زاوية الضلع الأيمن فتمثل دوائر التجليات الوجودية : دائرة التجليات الذاتية ، في المركز ؛ ثم يليها دائرة التجليات الصفاتية ؛ ثم يليها دائرة التجليات الفعلية او الافعالية .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي ، وخط افقي . فالنصف الاعلى من الخط العامودي ، مؤلف من أرقام عديدة متسلسلة للدوائر (= دائرة التجليات الذاتية : 1 ؛ دائرة التجليات الصفاتية : 2 ؛ دائرة التجليات الافعالية : 3) . والنصف الاسفل من هذا الخط الوهمي ، مؤلف من أرقام اصلية لدوائر التجليات الوجودية (= دائرة التجليات الذاتية : 1 ؛ دائرة التجليات الصفاتية : 1 ؛ دائرة التجليات الافعالية : 1) .

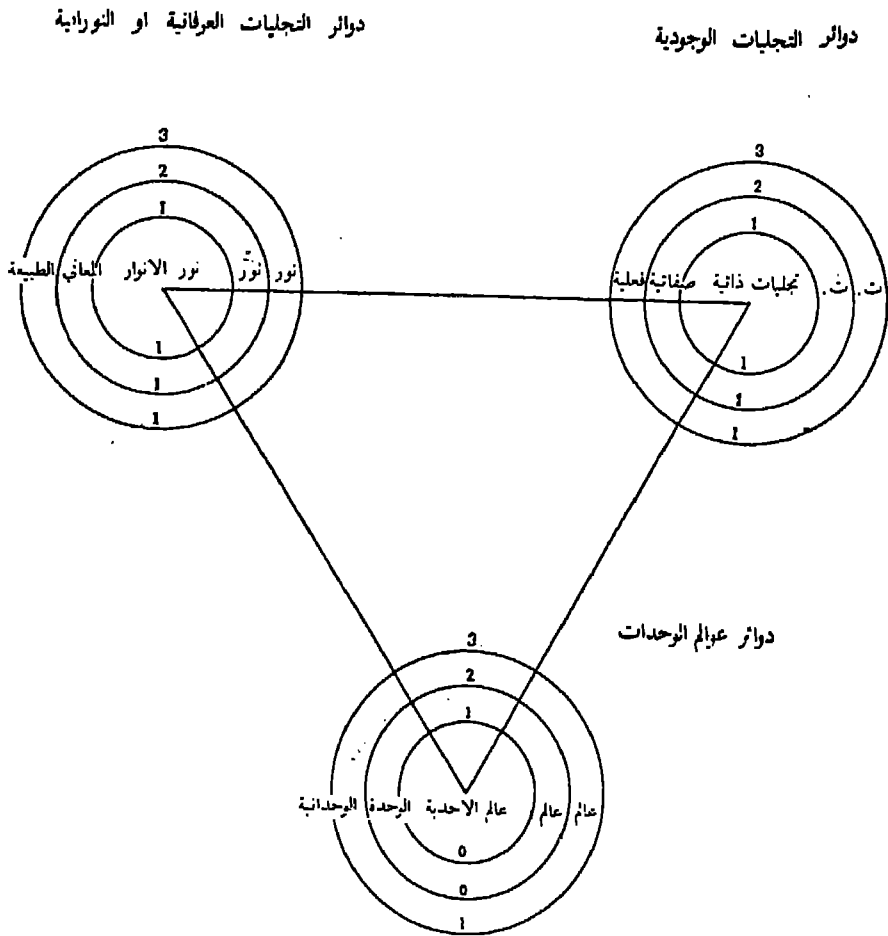
اما الخط الوهمي الافقي ، القاطع لدوائر التجليات الوجودية ، فمكوّن من عناوين هذه الدوائر نفسها : ت. ذاتية ؛ ت. صفاتية ؛ ت. افعالية (او فعلية) .

واخيراً ، زاوية الضلع تمثل دوائر التجليات العرفانية او النورانية : دائرة نور الأنوار ، في المركز ، ثم يليها دائرة انوار المعاني ، ثم يليها دائرة انوار الطبيعة .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي ، وخط افقي . فالنصف الاعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام عددية متسلسلة للدوائر (= دائرة نور الانوار : 1 ؛ دائرة انوار المعاني : 2 ؛ دائرة انوار الطبيعة : 3) . والنصف الاسفل من هذا الخط الوهمي ، مؤلف من ارقام اصلية لدوائر التجليات العرفانية او النورانية (= دائرة نور الانوار : 1 ؛ دائرة انوار المعاني : 1 دائرة انوار الطبيعة : 1) .

اما الخط الوهمي الافقي ، القاطع لدوائر التجليات العرفانية او النورانية ، فمكوّن من عناوين هذه الدوائر نفسها : نور الانوار ؛ نور المعاني ، نور الطبيعة .

شكل رقم : II



والشكل الثالث (= شكل رقم : III) يحتوي على تسع دوائر ، متداخل بعضها في بعض ، وتنظم عوالم الوحدات والتجليات الوجودية والعرفانية او النورانية .

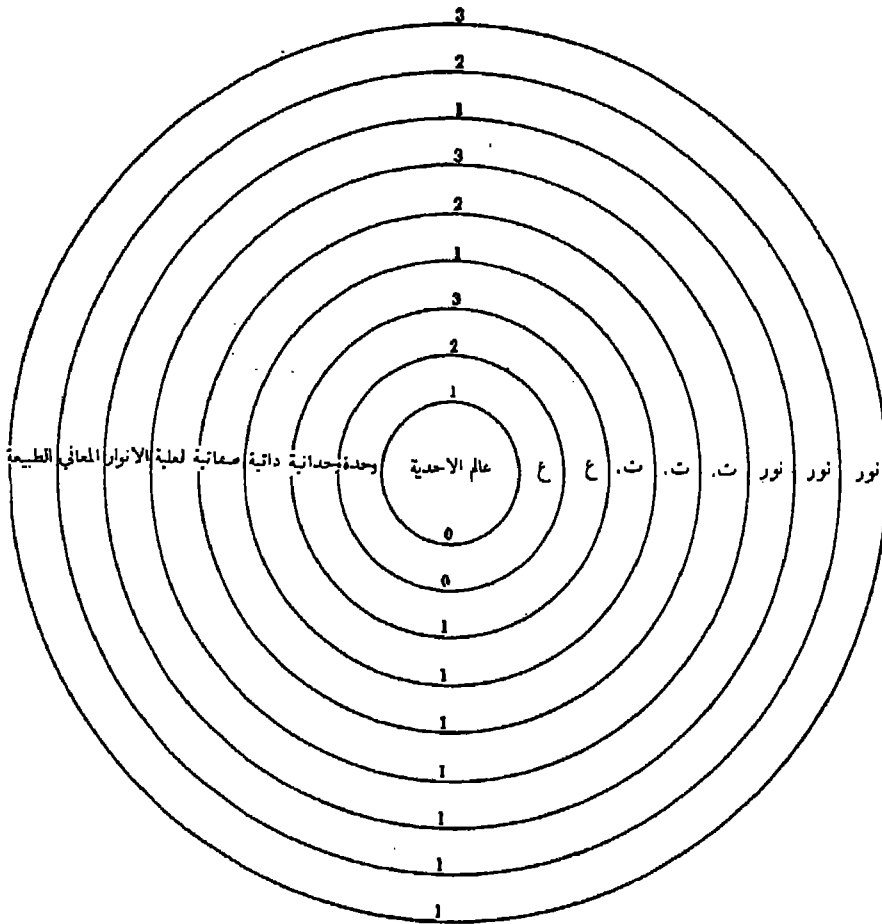
فدائرة المركز تمثل عالم الاحدية ؛ ثم يليها دائرة عالم الوحدة فدائرة عالم الوحدانية ؛ ثم يليها دائرة التجليات الذاتية فدائرة التجليات الصفاتية فدائرة التجليات الفعلية ؛ ثم يليها دائرة نور الانوار فدائرة نور المعاني فدائرة نور الطبيعة .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي وخط افقي . فالنصف الاعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام عددية متسلسلة للدوائر عوالم الوحدات ودوائر التجليات الوجودية والعرفانية او النورانية . والنصف الاسفل من هذا الخط ، مؤلف من ارقام اصلية لتلك الدوائر كلها .

اما الخط الافقي الوهمي ، القاطع لمجموع هذه الدوائر ، فمكوّن من عناوين الدوائر نفسها .

شكل رقم : III

دوائر عوالم الوحدات والتجليات الوجودية والعرقلانية



التجليات والاختبار الروحي

تجليات الانوار عند ابن عربي ، هي ينابيع العرفان . وبألوانها الكثيرة تتولد المعارف في قوى الانسان . والانوار كذلك هي مبادئ الوجود ؛ وبفيوضاتها الجمّة تبدو الاشياء نابضة بالحياة على مسرح الكون والشهود . والمعرفة والوجود يتحدان في الضمير البشري ، بالقياس الى كيانه المعنوي ومصيره النهائي . من اجل هذا ، كان النور للانسان مبدءاً ووسيلة وغاية .

ان النور^١ مبدء الانسان ، لانه في أصل تركيبه ، بل هو في اصل كل كون ، مركباً كان او بسيطاً . وهو وسيلته ايضاً : لانه اداة بقائه المادي . والمعنوي . ان النور هو مادة الاغذية والاشربة ... وعنصرها الاعظم . انه روح المعارف الحسية والعقلية والغيبية . - والنور ايضاً هو غاية الانسان في الحياة : لان لديه - ولديه فحسب - يتحقق وجوده في الأبد .

اذا صح ما نحن الآن في سبيله ، فمن السهل علينا ان ندرك مدى الصلات الوثيقة بين فكرة التجليات وفكرة الاختبار الروحي او « التجربة التحريرية » للانسان . وهذا سيقودنا بدوره الى معالجة هذه الناحية الخاصة في مذهب ابن عربي التي هي المظهر الاخير لنظريته العامة في « التجليات » .

ذلك لانه بفضل التجليات الالهية^٢ ، يتيسر لرجل السلوك ان يمضي قدماً في « طريقه » : متخطياً « اسلاك » او « أشراك الأحوال » ، متمكناً في « منازل الابطال » ، مترقياً في « مقامات الصديقين » . والمعارف الروحية التي تفيض على جنانه ، هي حقائق ابدية ، منبثقة عن ينابيع الحق المطلق . انها تغمر قلبه بالبهجة والغبطة ، وتبعث فيه روح الكمال والقداسة . انها تنفذ في اقطار كيانه كله : في فكره وارادته ، في حسه وجدانه ، في عواطفه وميوله ، فتحيلها جميعاً الى طاقة من نور ، وشعلة من نار ... وكذلك يصبح المرء انموذجاً حياً من الطهر والصفاء والغذاء .

الاحوال والمنازل والمقامات هي اركان « هيكل الولاية » في الاسلام ، ومبناه ومعناه . انها ، في نظر الشيخ الأكبر ، من نتائج التجليات الالهية ، سواء في دائرتها الوجودية ، او في دائرتها العرفانية او النورانية .

(١) الفتوحات المكية : ٢٧٤/٣ - ٢٩٤

(٢) « الفتوحات المكية » : ٦٣٦/٢ - ٦٤٠

فالأحوال هي ما يعتري « اهل الطريق » من الظواهر النفسانية او الوجدانية ، اثناء « السير والسلوك الى ملك الملوك » . وذلك كالوجد والاصطلام والبسط والصحو والقبض والسكر ... الخ. انها « لمحات في الآفاق » و« بروق في الأجواء » ، سرعان ما تبدو حتى تغيب . بيد ان هذه « الأحوال » ضرورية في « التجربة التحريرية » للانسان ، إذ عندها يتميز « الفاني » من شؤون العبد و« الباقي » من شؤون الرب : فيبقى الباقي ويفنى الفاني .

أما « المنازل » فهي الديار الحقيقية في سماء الحبيب ، وهي الغرف النورانية في جنان الخلود . انها « قصر الحقيقة » يأوي اليها السالك ، بعد طول عنائه وجهاده ، فيجد فيها ظلال النور وضياء المعرفة وغبطة القداسة . و« المقامات » - وهي الركن الاخير في « هيكل الولاية » - رتب معنوية ودرجات روحية ، يمنحها اهل الطريق ويتحققون بها في اختبارهم الديني و« تجربتهم التحريرية » .

وعند الشيخ الاكبر ، « الفناء » هو رأس « الأحوال » ؛ و« البقاء » هو رأس « المنازل » . واليقين هو رأس المقامات . وكل واحد من هذه الامور له مظاهر او صور ثلاث ؛ كما انها جميعاً على صلات محكمة بالتجليات الالهية في مراتبها الوجدية والنورانية في آن معاً .

فالفناء^(١) موت معنوي - إلا انه حقيقي - يتذوقه ... السالك بمحض ارادته . انه رأس الأحوال ونهاية المطاف فيها . به يتجرد المرء عن كل شيء ، سوى مطلوبه الحق ، وغايته الصدق . ويظهر الفناء ، من خلال الحياة الروحية ، في ثلاث صور : فناء في الافعال ، وفناء في الصفات ، واخيراً فناء في الذات .

وفي الحقيقة الفناء الصوفي ، في مظاهره الثلاثة ، ليس عملاً او مجهوداً سلبياً فقط . انه فناء عن كل ما هو فان ، فعلاً كان او صفة او ذاتاً . وبتعبير اوضح : انه فناء عما سوى الله - تعالى ! - . والله - جل جلاله ! - هو الموضوع الاسمي لكل ما هو حق وخير وجمال . فالفناء ، من حيث هو حال معنوية ، يتطلب من صاحبه جهداً دائماً مركزاً . لتحريره عن كل عائق تجاه دواعي الحقيقة الكبرى ولوازمها ، ان في افعاله او صفاته او ذاته . انه يقتضيه رقابة تامة لكل ما يصدر عنه من قول او فعل او صفة . -

(١) بخصوص معنى « الحال » . انظر « الفتوحات المكية » ... ٢/ ٣٨٤-٣٨٥ ؛ وبخصوص معنى « الفناء » نفس المصدر : ٢/ ٥١٢-٥١٥ .

وكذلك يغدو المرء ، بفضل هذه الحالة المعنوية الخاصة ، مرآة صافية تشع عليها انوار الحق بكامل لآلئها وبهائها .

اما « البقاء »^(١) فهو حياة مع الله وبالله وفي الله ولله . انه « رأس المنازل » في ديار الحبيب . وهو ذو مظاهر ثلاث ، يتصل كل مظهر منها بتجل من التجليات الالهية ، في مرتبتها الوجودية او العرفانية .

فالمظهر الاول للبقاء الصوفي هو منزل البقاء في الافعال . وفي هذا الموطن يتحد فعل العبد ، بل يتسامى الى افق الفعل الالهي في نظامه واطراده ودوامه . وهذه الصورة المعينة من « البقاء الصوفي » منبعثة عن آثار التجليات الالهية الفعلية (في مستواها الوجودي) ، وعن انوار الطبيعة (في مستوى التجليات العرفاني) .

والمظهر الثاني للبقاء ، هو منزل البقاء في الصفات . وهذا يعني اتحاد صفات العبد ، بل تساميا الى ذروة الصفات الالهية ، في كمالها وأحقيتها وأبديتها . فيصبح قلب الانسان ، في هذا المنزل المعنوي ، مرآة صافية نقية تنقش عليها نعوت الخالق الاعظم ، كما اصبحت من قبل قواه الارادية ، في منزل البقاء في الافعال ، اداة طيبة صالحة تتحقق بها مقاصد الله في الكون وشؤونه العجيبة في الحياة . - وهذه الصورة من « البقاء الصوفي » ، منبعثة عن آثار التجليات الالهية الصفاتية (في مستواها الوجودي) ، وعن تجليات انوار المعاني (في مستواها العرفاني) .

والمظهر الثالث والأخير للبقاء ، هو منزل البقاء في الذات ، او البقاء الذاتي . وفي هذا الموطن تتحد ذات العبد ، بل يتسامى الى افق الذات الالهية في وحدانيتها ورفعتها وشمولها . فيكون وجود السالك الروحي مستغرقا في وجود الحق - تعالى ! - . فاذا ابصر لا يبصر الا بالحق ، واذا سمع لا يسمع الا بالحق ، واذا اراد لا يريد الا بالحق ، واذا تأمل لا يتأمل الا بالحق . وهذه هي الصورة التامة للبقاء الصوفي ، والمرحلة النهائية للسير في « منازل الابطال » . - ومنزل البقاء في الذات يتحقق بفضل التجليات الالهية الذاتية (في مستواها الوجودي) ، وبفضل تجليات نور الانوار (في مستواها العرفاني) .

ولكن ، كيف يتحمل المرء طواعية ألوان الفناء الصوفي ، بصورة الثلاث ؟ وكيف ينتهي به الامر الى « منزل البقاء » ، رأس « منازل الابطال » ؟

(١) بخصوص معنى « المكان » (= المنزل) . انظر المصدر المتقدم : ٢/ ٢٨٦ ؛
وبخصوص معنى « البقاء » ، نفس المصدر : ٢/ ٥١٥-٥١٦

وبتعبير أكثر بساطة : ما هي وسيلة الصوفي للتحقق بحال الفناء ؟ ما هي مطيته للوصول الى منزل البقاء ؟ يبيننا الشيخ الاكبر بانه الحب الالهي - والحب الالهي وحده - هو الكفيل بجميع ذلك . فلنستمع اليه ، بلغته الشعرية واسلوبه الرمزي ، يصف الوان الفناء وصور البقاء ، في ظلال الحب وفي حضرة الحبيب الحق :

« حبيبي قرة عيني »
انت مني بحيث انا
لزمي ، قسمي
تعالى الله !
لا ، بل انت ذاتي .
هذي يدي ويدك
ادخل بنا الى حضرة الحبيب الحق
حتى لا نمتاز
فنكون في العين واحداً
ما أطفه من معنى
وما أرقه من مزج !
« رق الزجاج وراقت الخمر
فتشاكلا فتشابه الأمر
فكأنما خمر ولا قدح
وكأنما قدح ولا خمر »
عسى تعطل العشار
ونمحي الآثار
وتخسف الأقمار
وتكور شمس الليل والنهار
وتنطمس نجوم الانوار
« فنفي ثم نفى ثم نفى
كما يفنى الفناء بلا فناء
ونبقى ثم نبقي ثم نبقي
كما يبقى البقاء بلا بقاء » !

(١) عنوان هذه الفقرة : « تجلي خلاص المحبة » ورقها : ٨٢ ، وشرح معانيها سيأتي في حينها ...

واليقين^(١) هو رأس المقامات ، كما نوهنا بهذا من قبل . به يكمل « هيكل الولاية » ، اي نظام « التجربة التحريرية » من الاسلام . وفي دائرة الحياة الدينية العامة ، اليقين هو صنو « الاحسان » : اعني عبادة - الله تعالى ا - على الرؤية والعيان . ومن ثم ، كان اليقين عماد « الاسلام » في اداء شعائره الخارجية ، واساس « الايمان » في معتقداته الباطنية . اذ هو الذي يضفي على الشعائر الدينية معناها الصحيح ، وهو الذي يعطي المعتقدات الغيبية قيمها الحقيقية .

ولليقين درجات ثلاث : كالبقاء والفناء تماماً . فالدرجة الاولى تسمى بعلم اليقين^(٢) ، اي اليقين الحاصل عن علم . وفي هذه الدرجة ، يكون موضوع اليقين الذي هو العلم ، وموضوع العلم الذي هو اليقين ، - مائلاً في النفس فقط . وهذا هو اول مظاهر اليقين في الحياة الروحية ، وآخرها في الحياة الفكرية . وهذه الدرجة الخاصة من اليقين الصوفي ، تكون نتيجة التجليات الالهية الافعالية (في المستوى الوجودي) ، ونتيجة تجليات انوار الطبيعة (في المستوى العرفاني) .

والدرجة الثانية لليقين ، هو ما يسمى بعين اليقين^(٣) ، اي اليقين الناتج عن شهود وعيان . وفي هذا الموطن يكون موضوع اليقين حاضراً امام العارف المحقق ، لا مائلاً في ذهنه فقط . ويكون العلم هنا : « علماً حضورياً » وهذا هو المظهر الثاني لليقين في الحياة الروحية ؛ وبه يتميز « اهل الطريق » (من ارباب الخيال) عن اصحاب الفكر وعلماء الطبيعة ، من حيث هم كذلك . - وهذه الدرجة الخاصة من اليقين الصوفي ، تكون بتأثير التجليات الالهية الصفاتية (في المستوى الوجودي) ، وبتأثير تجليات انوار المعاني (في المستوى العرفاني) .

واخيراً ، الدرجة الثالثة لليقين هي « حق اليقين »^(٤) . اي اليقين حقاً وحقيقة . وينبثق هذا اللون الخاص من اليقين عن تجربة تامة وذوق كامل . ويتحد عنده موضوع اليقين مع ذات صاحب اليقين نفسه . فتستحيل المعرفة الى معروف ، والمعروف الى معرفة . فموضوع المعرفة لا يكون مائلاً في الذهن ، او مشهوداً للعين ، بل متفاعلاً مع الذات . نفسها ، متحداً بها ،

(١) بخصوص معنى « المقام » ، انظر « الفتوحات المكية » ٢/ ٣٨٥ ؛ وبخصوص معنى « اليقين » ، نفس المصدر : ٢/ ٢٠٤-٢٠٦
(٢) انظر « الفتوحات المكية » ٢/ ٥٧٠-٥٧١
(٣) انظر « الفتوحات المكية » ٢/ ٥٧٠-٥٧١
(٤) انظر « الفتوحات المكية » ٢/ ٥٧٠-٥٧١

مستهلكاً فيها. وهذا هو المظهر الأخير لليقين ، ونهاية المطاف في الحياة العقلية والروحية . - وهذه الدرجة من اليقين الصوفي ، تكون بفيض التجليات الالهية الذاتية (في المستوى الوجودي) ، وفيض نور الانوار (= السباحات المحرقة ، في مستوى التجليات العرفانية) .



رأينا من خلال ما تقدم ان « هيكل الولاية »^{١١} ، اي نظام « التجربة التحريرية » في الاسلام ، ذو روابط محكمة بعوالم التجليات الالهية ، سواء في مظاهرها الوجودية او العرفانية ، في آن معاً . وكما رمزنا سابقاً لتلك العوالم باشكال هندسية من اجل توضيحها وتلخيصها ، - فسنرمز كذلك هنا بنفس تلك الاشكال ، لنفس ذلك الغرض .

فالشكل الاول (= شكل رقم : IV) يحتوي على تسع دوائر ، موزعة بالتساوي على ثلاثة خطوط أفقية . الخط الاول يمثل دوائر صور الفناء الثلاثة ؛ الخط الثاني يمثل دوائر صور البقاء الثلاثة ، الخط الثالث والاخير يمثل دوائر درجات اليقين الثلاثة .

فالدائرة الاولى ، من الخط الأفقي الأول ، رمز لصورة الفناء في الأفعال . والدائرة الثانية ، رمز لصورة الفناء في الصفات . والدائرة الثالثة ، رمز لصورة الفناء في الذات .

وكل دائرة ، من هذا الخط الأفقي الأول ، تحتوي على رقمين : الأعلى (خارج الدائرة) هو رمز للرقم العددي المتسلسل للدائرة (= دائرة الفناء في الأفعال : 1 ؛ دائرة الفناء في الصفات : 2 ؛ دائرة الفناء في الذات : 3) ؛ - والاسفل (داخل الدائرة نفسها) هو رمز الرقم الاصلي للدائرة : (= دائرة الفناء في الأفعال : 3 ؛ دائرة الفناء في الصفات : 2 ؛ دائرة الفناء في الذات : 1)

والخط الأفقي الثاني ، من هذا الشكل ، يمثل ايضاً ثلاث دوائر متساوية ، هي رمز لصور البقاء الصوفي . الدائرة الأولى ، رمز لصورة البقاء في الأفعال ؛ الدائرة الثانية ، رمز لصورة البقاء في الصفات ؛ الدائرة الثالثة ، رمز لصورة البقاء في الذات .

(١) بخصوص معاني الولاية واقسامها ، انظر « الفتوحات المكية » ٢/ ٢٤٦-٢٥٢

وكل دائرة من هذا الخط الأفقي الثاني ، تحتوي على رقمين ايضاً : الاعلى (خارج الدائرة) : هو رمز للرقم العددي المتسلسل للدائرة (= دائرة البقاء في الافعال : 1 ؛ دائرة البقاء في الصفات : 2 ؛ دائرة البقاء في الذات : 3) ؛ - والاسفل (داخل الدائرة نفسها) هو رمز الرقم الاصلي للدائرة (= دائرة البقاء في الافعال : 3 ؛ دائرة البقاء في الصفات : 2 ؛ دائرة البقاء في الذات : 1) .

واخيراً الخط الأفقي الثالث يمثل ثلاث دوائر متساوية ، هو رمز لدرجات اليقين . الدائرة الأولى ، رمز لعلم اليقين ؛ الدائرة الثانية ، رمز لعين اليقين ؛ الدائرة الثالثة ، رمز لحق اليقين .

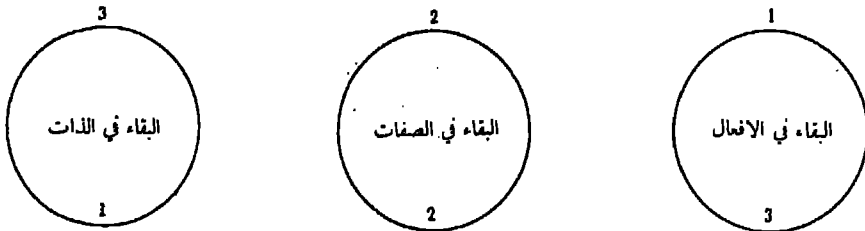
وكل دائرة هنا تحتوي ايضاً على رقمين : الاعلى (فوق الدائرة) هو رمز الرقم العددي المتسلسل لها (= دائرة علم اليقين : 1 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة حق اليقين : 3) ؛ - والاسفل (داخل الدائرة نفسها) هو رمز الرقم الاصلي للدائرة (= دائرة علم اليقين : 3 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة حق اليقين : 1) .

شكل رقم : IV

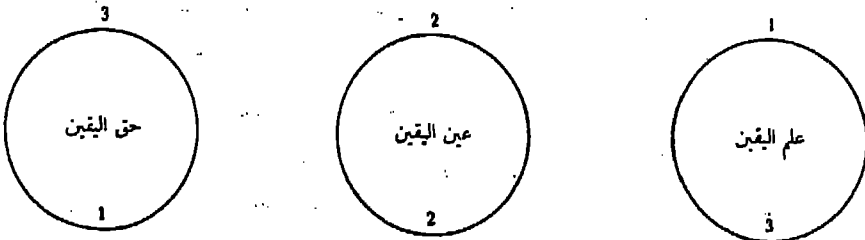
دوائر صور الفناء



دوائر صور البقاء



دوائر درجات اليقين



والشكل الثاني (= شكل رقم : ٧) يحتوي على مثلث متساوي الاضلاع .
زاوية الرأس فيه تمثل دوائر درجات اليقين الثلاث : دائرة حق اليقين ، في
المركز ؛ ثم يليها دائرة عين اليقين ؛ ثم يليها دائرة علم اليقين .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي ،
ونخط أفقي . فالنصف الأعلى من الخط الوهمي العامودي ، مؤلف من
ارقام عددية متسلسلة للدوائر (= دائرة حق اليقين : 3 ؛ دائرة عين اليقين :
2 ؛ دائرة علم اليقين : 1) .

اما النصف الأسفل من هذا الخط الوهمي فهو مؤلف من ارقام أصلية
للدوائر (= دائرة حق اليقين : 1 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة علم
اليقين : 3) .

والخط الأفقي ، القاطع لدوائر درجات اليقين : مكوّن من عناوين
هذه الدوائر نفسها : حق اليقين ، (في المركز) ؛ ثم يليه عنوان عين اليقين ؛
ثم يليه أخيراً عنوان علم اليقين .

اما زاوية الضلع الأيمن من هذا المثلث الرمزي ، فانها تمثل دوائر الفناء
الذاتي (في المركز) ؛ يليها دائرة الفناء الصفائي ؛ يليها دائرة الفناء الافعالي .

ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي ونخط
افقي . فالنصف الاعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام عددية
متسلسلة للدوائر (= دائرة الفناء الذاتي : 3 ؛ دائرة الفناء الصفائي : 2 ؛
دائرة الفناء الافعالي : 1)

اما النصف الأسفل من هذا الخط الوهمي العامودي ، فهو مؤلف من ارقام
أصلية للدوائر (= دائرة الفناء الذاتي : 1 ؛ دائرة الفناء الصفائي : 2 ؛
دائرة الفناء الافعالي : 3) .

والخط الأفقي القاطع لدوائر صور الفناء ، مكوّن من عناوين هذه
الدوائر نفسها : عنوان الفناء الذاتي (في المركز) ، يليه عنوان الفناء الصفائي ؛
يليهِ عنوان الفناء الافعالي .

اما زاوية الضلع الأيسر لهذا المثلث نفسه ، فانها تمثل دوائر صور
البقاء الثلاث : دائرة البقاء الذاتي (في المركز) ؛ يليها دائرة البقاء الصفائي ؛
يليها أخيراً دائرة البقاء الافعالي .

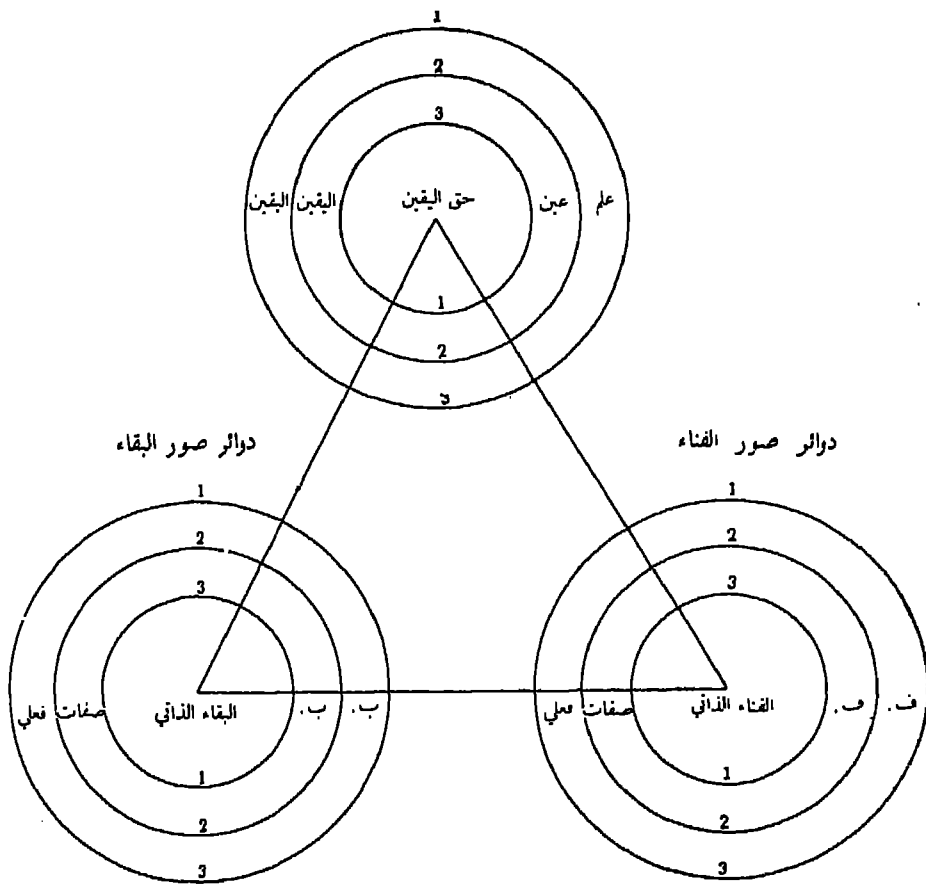
ويقطع هذه الدوائر جميعاً خطان وهميان متقابلان : خط عامودي وخط افقي . فالنصف الأعلى من الخط العامودي ، مؤلف من ارقام عددية متسلسلة للدوائر (= دائرة البقاء الذاتي : 3 ؛ دائرة البقاء الصفائي : 2 ؛ دائرة البقاء الافعالي : 1) .

اما النصف الاسفل لهذا الخط العامودي ، فمؤلف من ارقام اصلية للدوائر (= دائرة البقاء الذاتي : 1 ؛ دائره البقاء الصفائي : 2 ؛ دائرة البقاء الافعالي : 3) .

والخط الأفقي ، القاطع لدوائر صور البقاء ، مكوّن من عناوين هذه الدوائر نفسها : عنوان : البقاء الذاتي (في المركز) ؛ يليه عنوان البقاء الصفائي ؛ يليه أخيراً عنوان البقاء الافعالي .

شكل رقم : ٧

دوائر درجات اليقين



والشكل الثالث (= شكل رقم : VI) يحتوي على تسع دوائر ، متداخلة بعضها في بعض ؛ وتنظم دوائر درجات اليقين ودوائر صور البقاء والفناء .

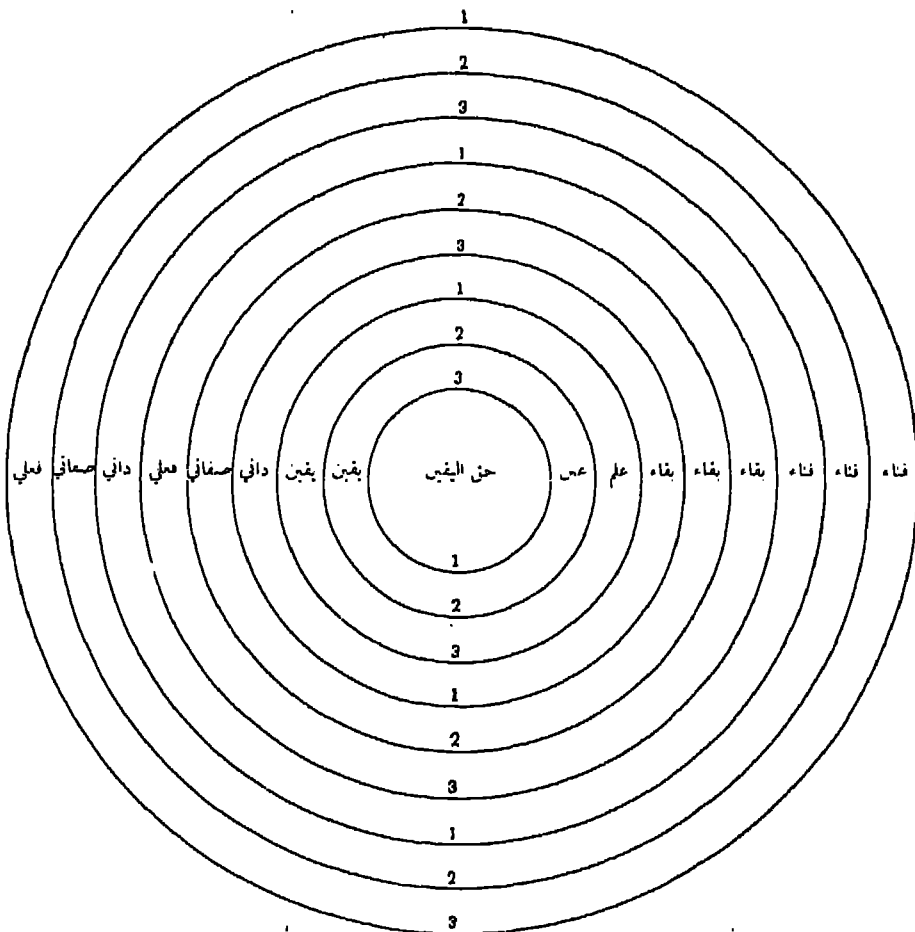
فدائرة المركز تمثل دائرة حق اليقين ؛ يليها دائرة عين اليقين ؛ يليها دائرة علم اليقين ؛ يليها دائرة البقاء الذاتي ؛ يليها دائرة البقاء الصفاتي ؛ يليها دائرة البقاء الفعلي ؛ يليها دائرة الفناء الذاتي ؛ يليها دائرة الفناء الصفاتي ؛ يليها أخيراً ويحيط بالدوائر جميعاً دائرة الفناء الفعلي .

ويقطع هذه الدوائر كلها خطان وهميان متقابلان : خط عامودي وخط أفقي . فالنصف الأعلى من الخط العامودي ، مؤلف من أرقام عددية متسلسلة للدوائر بأجمعها . والنصف الأسفل من هذا الخط ، مؤلف من أرقام الدوائر الأصلية .

أما الخط الأفقي الوهمي ، القاطع لهذه الدوائر جميعاً ، فمكوّن من عناوين الدوائر نفسها .

شکل رقم : VI

دوائر البقن والبقاء والهناء

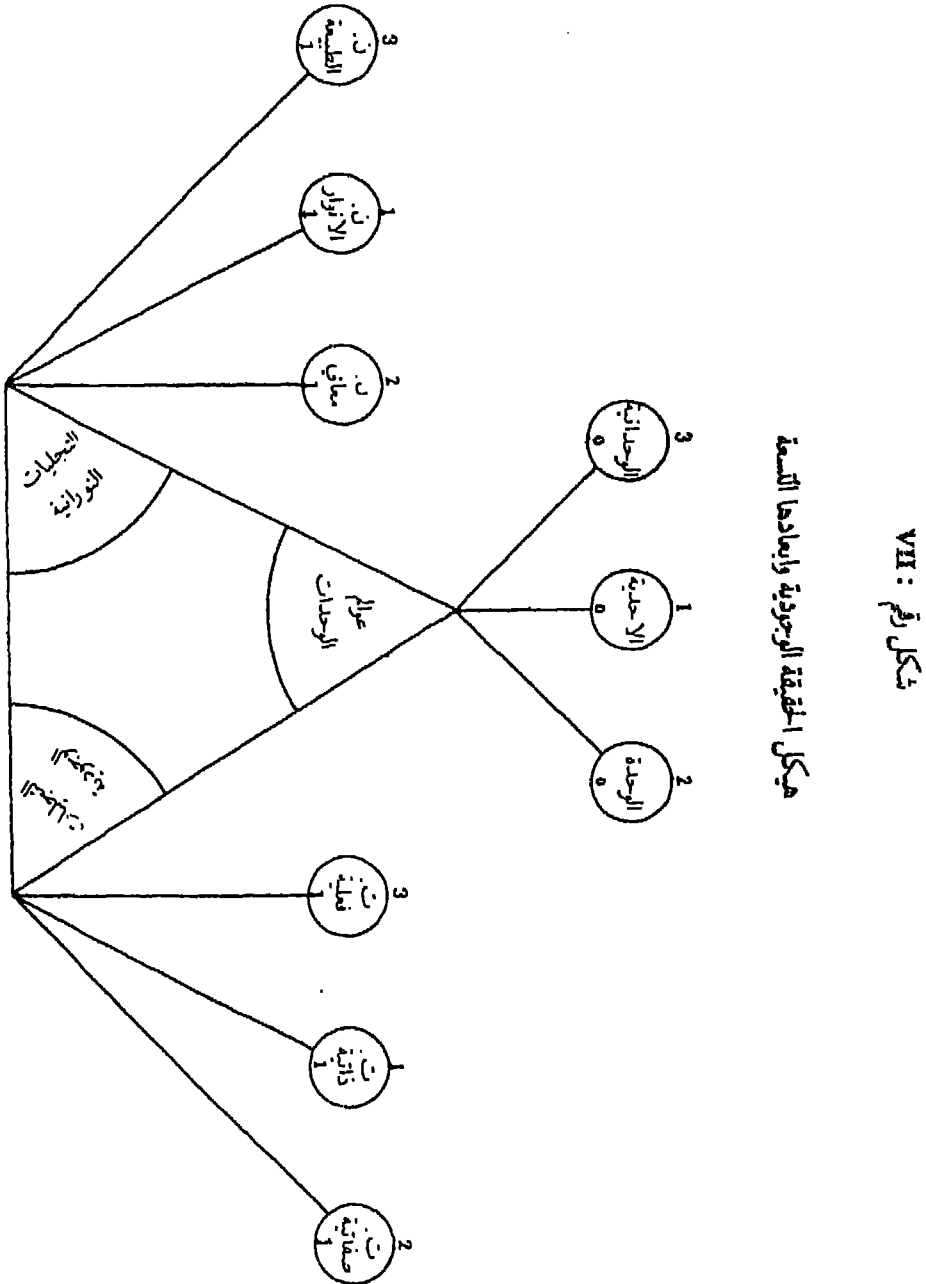


هيكل الحقيقة الوجودية

على ضوء ما تقدم ، نستطيع تمثيل « هيكل الحقيقة الوجودية » في صورة مثلث ، ذي ثلاث زوايا ، عن كل زاوية فيه تنبثق ابعاد ثلاثة ، هي رمز لعوالم الوحدات ومظاهر التجليات .
فلنفترض زاوية رأس المثلث رمزاً لعوالم الوحدات . فشمّت ابعاد ثلاثة تنبثق عن هذه الزاوية . البعد الأول (في الوسط) يصور عالم الأحدية ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور عالم الوحدة ؛ البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور عالم الوحدانية .
كل بعد من ابعاد زاوية الرأس ، ينتهي بشكل دائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رقم عددي متسلسل للدائرة (= دائرة عالم الأحدية : 1 ؛ دائرة عالم الوحدة : 2 ؛ دائرة عالم الوحدانية : 3) ؛ واسفلها يحتوي (من الداخل) على رقم اصلي للدائرة (= دائرة عالم الأحدية : 0 ؛ دائرة عالم الوحدة : 0 ؛ دائرة عالم الوحدانية : 1) . اما داخل الدائرة نفسها فيحتوي على عنوان كل منها .

ولنفترض زاوية الضلع الايمن رمزاً للتجليات الوجودية . فشمّت ابعاد ثلاثة ايضاً ، تنبثق عن هذه الزاوية . البعد الأول (في الوسط) يصور التجليات الذاتية ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور التجليات الصفاتية ؛ البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور التجليات الفعلية او الفعالية .
وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ، ينتهي بشكل دائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رقم عددي متسلسل للدائرة (= دائرة التجليات الذاتية : 1 ؛ دائرة التجليات الصفاتية : 2 ؛ دائرة التجليات الفعلية : 3) ؛ واسفلها يحتوي على رقم اصلي للدائرة (- التجليات الذاتية : 1 ؛ التجليات الصفاتية : 1 ؛ التجليات الفعلية : 1) . - اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها .
ولنفترض زاوية الضلع الايسر رمزاً للتجليات العرفانية او النوانية . فهناك ابعاد ثلاثة تصدر عن هذه الزاوية . البعد الأول (في الوسط) يصور تجليات نور الانوار ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور تجليات انوار المعاني ، البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور تجليات انوار الطبيعة .
وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ينتهي بدائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رقمها العددي المتسلسل (= دائرة تجليات نور الانوار : 1 ؛ دائرة تجليات انوار المعاني : 2 ؛ دائرة تجليات انوار الطبيعة : 3) واسفلها

يحتوي على الرقم الأصلي للدائرة (= دائرة تجليات نور الانوار : 1 ؛ دائرة تجليات انوار المعاني : 1 ؛ دائرة تجليات انوار الطبيعة : 1) . - اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها .
والشكل التالي (= شكل رقم : VII) يوضح ما تقدم جميعه ويلخصه أحسن تلخيص .



هيكل الولاية

وكذلك نستطيع ، على ضوء ما تقدم ، ان نمثل « هيكل الولاية » ، اي « نظام التجربة التحريرية في الاسلام » ، في صورة مثلث ذي زوايا ثلاثة ؛ عن كل زاوية منها تنبثق ابعاد ثلاثة ، هي إما رمز لليقين في درجاته الثلاث ، او رمز للبقاء والفناء ، في صورهما الثلاث ايضاً .

فلنفترض زاوية الرأس من هذا المثلث رمزاً لليقين . فهناك ابعاد ثلاثة تنبثق عن هذه الزاوية : البعد الاول (في الوسط) يصور مرتبة حق اليقين ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور مرتبة عين اليقين ؛ البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور علم اليقين .

وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ، ينتهي بدائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رقمها العددي المتسلسل (= دائرة حق اليقين : 3 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة علم اليقين : 1) . واسفل الدائرة يحتوي على رقمها الاصلي (= دائرة حق اليقين : 1 ؛ دائرة عين اليقين : 2 ؛ دائرة علم اليقين : 3) . - اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها .

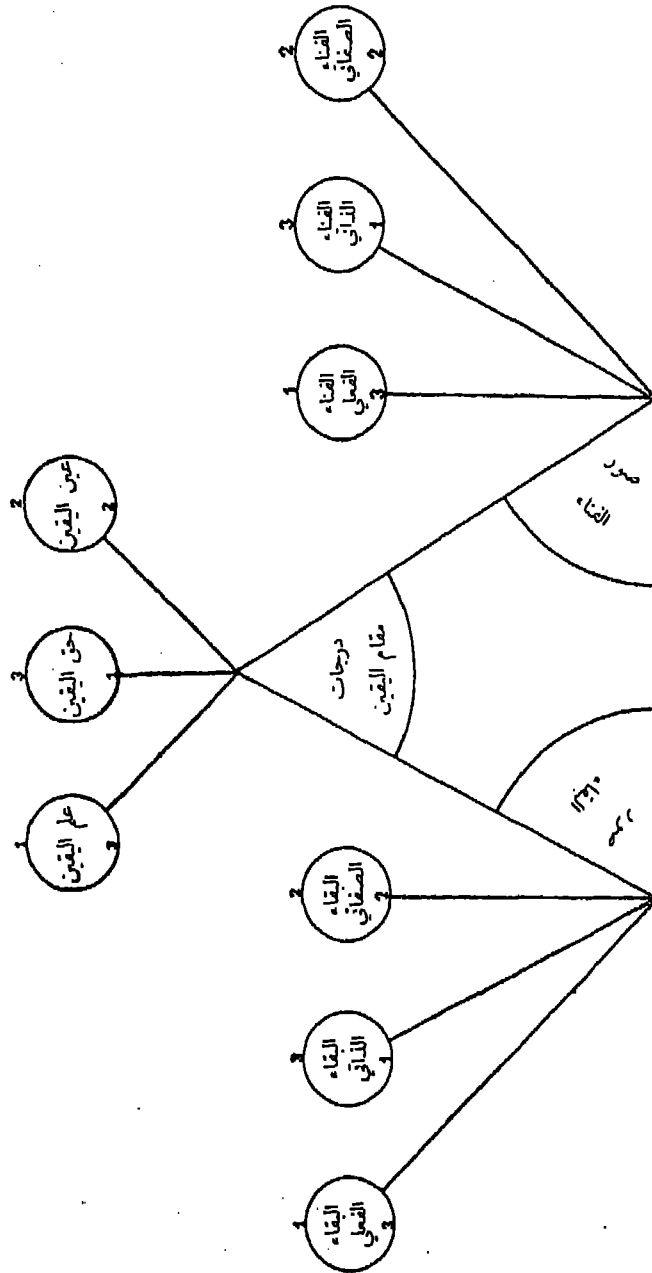
ولنفترض زاوية الضلع الايمن ، من هذا المثلث ، رمزاً للفناء . فهناك ابعاد ثلاثة تنبثق عن هذه الزاوية . البعد الأول (في الوسط) يصور حالة الفناء الذاتي ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور حالة الفناء الصفائي ، البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور حالة الفناء الفعلي .

وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ينتهي بدائرة صغيرة : اعلاها يحتوي

على رفقها العددي المتسلسل (= دائرة الفناء الذاتي : 3 ؛ دائرة الفناء الصفاتي : 2 ؛ دائرة الفناء الفعلي : 1) ؛ واسفل الدائرة يحتوي على رفقها الاصيلي (= دائرة الفناء الذاتي : 1 ؛ دائرة الفناء الصفاتي : 2 ؛ دائرة الفناء الفعلي : 3) . — اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها . ولنفترض اخيراً زاوية الضلع الايسر ، من هذا المثلث ، رمزاً للبقاء . فهناك ايضاً ابعاد ثلاثة تنبثق عن هذه الزاوية : البعد الأول (في الوسط) يصور البقاء الذاتي ؛ البعد الثاني (على طرف اليمين) يصور البقاء الصفاتي ؛ البعد الثالث (على طرف اليسار) يصور البقاء الفعلي .

وكل بعد من ابعاد هذه الزاوية ينتهي بدائرة صغيرة : اعلاها يحتوي على رفقها العددي المتسلسل (= دائرة البقاء الذاتي : 3 ؛ دائرة البقاء الصفاتي : 2 ؛ دائرة البقاء الفعلي : 1) ؛ واسفل الدائرة يحتوي على رفقها الاصيلي (= دائرة البقاء الذاتي : 1 ؛ دائرة البقاء الصفاتي : 2 ؛ دائرة البقاء الفعلي : 3) . — اما داخل الدائرة فيحتوي على عنوان كل منها . والشكل التالي (= شكل رقم : VIII) يوضح جميع ما تقدم ويلخصه اتم تلخيص .

شكل رقم : VIII
هيكل الولاية وابعاده التسعة



« تجلي الكمال »

في احد الفصول الاخيرة^١ لكتاب « التجليات الالهية » (= تجلي الكمال) ، يعرض الشيخ الاكبر امام انظارنا لوحة بيانية هي حقاً خالدة لا في الآداب الروحية للإسلام فحسب ، بل في الآداب الروحية للبشرية بأسرها . انها تحفة فنية في جمالها وبساطتها وعمقها . وفيها يصور صوفي الأندلس فكرته عن الله والكون ومصير الانسان ، اي عن الحقيقة الوجودية في روعة تجلياتها ، والحقيقة الانسانية في أرقى اطوارها .

« اسمع يا حبيبي !
انا العين المقصودة في الكون
انا نقطة الدائرة ومحيطها
انا مركبها وبسيطها
انا الأمر المنزل بين الأرض والسماء
ما خلقت لك الادراكات إلا لتدركني بها
فاذا ادركتني بها ادركت نفسك .
لا تطمع ان تدركني بادراكك نفسك
بعيني تراني ونفسك
لا بعين نفسك تراني .

حبيبي !
كم انا ديلك : فلا تسمع ؟
كم اترأى لك : فلا تبصر ؟
كم اندرج لك في الروائح : فلا تشم ؟
وفي الطعوم : فلا تطعم لي ذوقا ؟
ما لك لا تلمسني في الملموسات ؟
ما لك لا تدركني في المشمومات ؟
ما لك لا تبصرني ؟
ما لك لا تسمعني ؟
ما لك ؟ ما لك ؟ ما لك ؟
انا الذ لك من كل ملذوذ
انا اشهى لك من كل مشتهى

(١) رقم هذا التجلي : ٨١ وانظر تعليق الاستاذ الكبير المستشرق هنري كوربين على هذه القطعة الفريدة في كتابه الخالد : « L'Imagination Créatrice... » p. 131

انا احسن لك من كل حسن
انا الجميل ! انا المليح !

حبيبي !

حبيبي . لا تحب غيري

اعشقي . هم في

لا تهم في سواي

ضممتي . قبلتي

ما تجد وصولا مثلي

كل يريدك له

وانا اريدك لك

وانت تفر مني

يا حبيبي !

(انت) ما تنصفي :

ان تقربت الي

تقربت اليك اضعاف ما تقربت به الي

انا اقرب اليك من نفسك ونفْسك .

من يفعل معك ذلك غيرى من المخلوقين ؟

حبيبي !

(انا) اغار عليك منك

لا احب ان اراك عند الغير

ولا عندك

كن عندي في

اكن عندك

كما انت عندي

وانت لا تشعر

حبيبي !

الوصال . الوصال

تَعَال !

يَدِي وَيَدَكَ

ندخل على الحق - تعالى ! -

ليحكم بيننا حكم الابد

نظرية « التوحيد » في كتاب التجليات الالهية

ذكرنا فيما مضى ان مقالة « التوحيد » تكاد تكون الموضوع الوحيد لكتاب « التجليات الالهية » ؛ وهي على خلاف مسألة « التجليات » - كانت ذات مجال رحب للتقرير والتفصيل والتحليل .

والواقع ، ان الشيخ الاكبر قد أولى نظرية « التوحيد » كل عنايته ، لا في هذا الكتاب بل في سائر مؤلفاته العديدة^١ . غير انه في « كتاب التجليات » خاصة ، قد اثار هذه المسألة الهامة على نحو جديد مبتكر . والباحث المدقق حين يعمق النظر في « نصوص التوحيد » الموزعة على صفحات هذا الكتاب ، يدرك حالاً انها تتميز بثلاث خصائص فريدة : ادبية وتاريخية وفكرية ، كل واحدة منها تقتضيه مزيداً من الاهتمام والعناية والتأمل .

الظواهر العامة لنظرية التوحيد في كتاب التجليات

الظاهرة الادبية أولاً . - يمتاز كتاب « التجليات الالهية » من بين سائر مؤلفات الشيخ الأكبر ، بانه قد عرض لمسألة « التوحيد » في صورة فنية جديدة ، سواء من حيث الشكل او من حيث الموضوع . اما التجديد من ناحية الشكل فهو اسلوب « الحوار » الذي اصطنعه ابن عربي للتعبير عن آرائه وافكاره : وقد تقدم الكلام على هذا من قبل . -

واما التجديد من ناحية الموضوع ، فهو ان صاحب « كتاب التجليات » لم يعالج مسألة « التوحيد » من الجهة الفكرية او النظرية المجردة ، بل تناولها كقضية كلية تتطلب حلاً كلياً وتستدعي من الضمير الانساني موقفاً كلياً . ان عناوين فصول « التوحيد » تكفي وحدها للدلالة على هذا الأمر :

« تجلي التوحيد » . - « تجلي ثقل التوحيد » . - « تجلي المناظرة (في التوحيد) » . - « تجلي لا يعلم التوحيد » . - « تجلي بحر التوحيد » . - « تجلي العلة (في التوحيد) » . - « تجلي تفرقة التوحيد » . - « تجلي جمعية

(١) في كتاب « الفتوحات المكية ... » فقط فقد خصص الشيخ عدة ابواب لمسألة التوحيد ، منها : « مقام التوحيد » في الباب ١٧٢ (٢/ ٢٨٨-٢٩٣) ؛ - « ذكر التوحيد » ، باب ١٩٨ (٢/ ٤٠٥-٤٢١) ؛ - « تنزيه التوحيد » ، باب ٢٧٢ (٢/ ٥٧٨-٥٨٢) ؛ - « منزل التوحيد والجمع » ، باب ٣٨١ (٣/ ٥٠٥-٥١١) الخ ...

التوحيد . - « تجلي توحيد الفناء » . - « تجلي اقامة التوحيد » . - « تجلي توحيد الخروج » . - « تجلي تجلي التوحيد »

... وهكذا نحو من خمسين فصلاً ، كلها مخصصة لموضوع « التوحيد » في مختلف جوانبه ومشاكله^١ . وكذلك تبدو « قضية التوحيد » في صورة « الحقائق الكلية » ، بالقياس الى الضمير البشري ومصيره النهائي : ان « التوحيد » ينظم كيان المرء كله : ارادة وفكراً ، حساً ووجداناً ، روحاً وجسداً ؛ في الحياة الدنيا وفي الآخرة ...

الظاهرة التاريخية ، ثانياً . - لم يكتب الشيخ الأكبر باثارة مشكلة التوحيد في صورة « القضايا الكلية » ، بل عرضها ايضاً على صعيد التاريخ ، وفي نطاق « المسائل الزمنية » ، مع « شخصيات تاريخية » هي موضع الاجلال والتقدير في العالم الاسلامي كله .

فلنن عربي يروي لنا حديثه مع ذي النون المصري وابي القاسم الجنيدي

(١) يمكن تقسيم هذه الفصول الى تسعين : الأول ، كان الاسلوب فيها على شكل حوار . وهي الفصول الآتية : تجلي المناظرة (رقم ٥٤) ؛ - تجلي ثقل التوحيد (رقم ٥٦) ؛ - تجلي العلة (رقم ٥٧) ؛ - تجلي بحر التوحيد (رقم ٥٨) ؛ - تجلي سريان التوحيد (رقم ٥٩) ؛ - تجلي تجلي التوحيد (رقم ٦٦) ؛ - تجلي توحيد الربوبية (رقم ٦٧) ؛ - تجلي ري التوحيد (رقم ٦٨) ؛ - تجلي من تجليات المعرفة (رقم ٦٩) ؛ - تجلي النور الاحمر (رقم ٧٠) ؛ - تجلي النور الأبيض (رقم ٧١) تجلي النور الاخضر (رقم ٧٢) ؛ - تجلي نور الغيب (رقم ٧٥) ؛ - تجلي من تجليات التوحيد (رقم ٧٦) . - القسم الثاني من هذه الفصول كان اسلوبها عادياً ، على غير طريق الحوار . وهذا القسم يدور حول موضوعين اساسين ، الأول خاصة بفكرة الشيخ الأكبر عن « وحدة الوجود » (وهذا هو الجانب النظري لمقالة التوحيد) ، وذلك بالفصول الآتية : تجلي الحق والامر (رقم ٥٣) ؛ - تجلي لا يعلم التوحيد (رقم ٥٥) ؛ - تجلي جمع التوحيد (رقم ٦٠) ؛ - تجلي تفرقة التوحيد (رقم ٦١) ؛ - تجلي جمعية التوحيد (رقم ٦٢) ؛ - تجلي اقامة التوحيد (رقم ٦٤) ؛ - تجلي توحيد الخروج (رقم ٦٥) ؛ - تجلي الشجرة (رقم ٧٣) ؛ - تجلي توحيد الاستحقاق (رقم ٧٤) ؛ - تجلي العزة (رقم ٧٧) ؛ - تجلي الكمال (رقم ٨١) ؛ - تجلي خلوص المحبة (رقم ٨٢) ؛ - تجلي بأي عين تراه (رقم ٨٤) ؛ - تجلي من تجليات الحقيقة (رقم ٨٥) ؛ - تجلي تصحيح المحبة (رقم ٨٦) ؛ - تجلي كيف الراحة (رقم ٨٨) ؛ - تجلي الواحد لنفسه (رقم ٩٠) ؛ - تجلي العلامة (رقم ٩١) ؛ - تجلي من انت ومن هو (رقم ٩٢) ؛ - تجلي الكلام (رقم ٩٣) ؛ - تجلي الحيرة (رقم ٩٤) ؛ - تجلي اللسان والسر (رقم ٩٥) ؛ - تجلي الوجهين (رقم ٩٦) ؛ - تجلي القلب (رقم ٩٧) ؛ - تجلي خراب البيوت (رقم ٩٨) ؛ - تجلي الدور (رقم ١٠١) ؛ - الموضوع الثاني من هذه الفصول ، يتصل بالسلوك الروحي والمعاملات الصوفية (وهذه هو الجانب العملي لنظرية التوحيد) . وهذا خاص بالفصول الآتية : تجلي توحيد الفناء (رقم ٦٣) ؛ - تجلي النصيحة (رقم ٧٨) ؛ - تجلي لا يفرنك (رقم ٧٩) ؛ - تجلي عمل في غير ممل (رقم ٨٠) ؛ - تجلي نبوت الولي (رقم ٨٣) ؛ - من تجليات الفناء (رقم ٩٩) ؛ - من تجليات البقاء (رقم ١٠٠) . - هذا ، وينبغي ان يلاحظ ان فصول التوحيد التي كان اسلوبها على شكل الحوار ، والتي سبق ان نوهنا بها ، كلها تدور حول فكرة « وحدة الوجود » كما راها ويتصورها الشيخ الأكبر .

وإني سعيد الخراز وسهل التستري والحلاج وابن عطاء والمرتعش... الخ. ويقص علينا نبأه العجيب حين سرى في «النور الأحمر والأبيض والأخضر»... حين التقى بالامام علي وإني بكر الصديق وعمر الفاروق - رضي الله عنهم جميعاً! - مع كل هؤلاء «الأشخاص التاريخيين»، نرى الشيخ الأكبر يحاور فيطيل الحوار. ويناقش فيطيل النقاش. ويتجاهل. ويتساءل. ويثير المشاكل. ويظهر المتناقضات... وقصده الوحيد من وراء كل ذلك: الكشف عن «حقيقة التوحيد» التي هي أساس الحياة الدينية والعقلية والروحية.

وهكذا تنجلي امام بصائرنا «قضية التوحيد» في اطارها الزمني: ان «التوحيد» ليس مشكلة الزمان الحاضر بقدر ما كان مشكلة الزمان الماضي وبقدر ما سيكون مشكلة المستقبل. أجل! ان «التوحيد» هو مأساة الانسان في كل زمان وفي كل مكان. - لا! ان «التوحيد» هو عظمة الانسان في كل زمان وفي كل مكان. - وصدق الله - تعالى! - حيث يقول: ﴿وَلَقَدْ عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾.

الظاهرة الفكرية، ثالثاً وأخيراً. - حين نقرأ بتأمل وامعان «نصوص التوحيد»، المنتشرة على صفحات «كتاب التجليات الالهية»، ندرك مباشرة اننا ازاء تيارين مختلفين في البيئة الصوفية (وفي التفكير الاسلامي بوجه عام) تجاه مشكلة التوحيد.

ان الذي اراد ان يفصح عنه الشيخ الأكبر، من خلال محاوراته مع كبار الصوفية القدامى، هو ان هذه المسألة الهامة لم توضع، أولاً في نطاقها الصحيح، وثانياً لم تحدد إبحاثها وموضوعاتها بدقة؛ وأخيراً لم تنل ما تستحقه من عناية وتقدير وإخلاص.

وفي نظر ابن عربي، ان الاوائل من الصوفية (وغير الصوفية... ايضاً) لم يتوفر لهم - او لم يكن في ميسورهم - ان يدركوا النتائج الحاسمة لمفهوم

(١) سورة رقم ٣٣ «سورة الأحزاب» آية رقم ٧٢. - وانظر التفسير الرائع لهذه الآية الكريمة من مقالة الأستاذ الكبير هنري كوربين بعنوان: «Le Combat spirituel du shi'isme» (Eranos-Jahrbuch, XXX). Zürich, Rhein-Verlag, 1962, pp. 69-125.

التوحيد في معناه الحقيقي . وبالتالي ، لم يستطع الصوفية (وغير الصوفية) الوفاء بمطالب التوحيد كلها .

أجل ! أن الصوفية لم يكونوا « سلبين » في موقفهم ازاء حقائق التوحيد : فهم لم « يعطّلوا » الذات الالهية عن حليتها وزينتها ، اي عن صفاتها الثبوتية ، كما فعل بعض « المتكلمين » ذوي النزعة الفكرية المتطرفة . وهم لم يكونوا « نظريين » في هذا المقام ، كما كانت الأشاعرة والماتريدية . ان شيوخ التصوف اقتحموا « لجة التوحيد » وخاضوا غماره : بالفكر والارادة ، بالحس والدوق . انهم جاهدوا في سبيله مخلصين ، وحاولوا ان يكونوا مثلاً صادقاً لحقائق التوحيد ، وشهادة حية عنه .

ومع ذلك ، يرى الشيخ الأكبر ان الصوفية الاوائل لم ينجحوا كل النجاح تجاه مقتضيات التوحيد الكبرى وامام مشاكله العويصة . بل هم — بغير قصد منهم — لم يتحاموا عن الوقوع في حبال « الشرك الخفي » الذي هو في المستوى العقلي ، أسوأ سبيلاً من « الشرك الجلي » في المستوى الديني ! لا شك ان الصوفية قد جاسوا خلال ديار « التوحيد الالوهي » وتعمقوا معانيه واستطلعوا سرائره وكانوا مثلاً صالحة له . إلا انهم ، كما يرى ابن عربي ، لم يرتفعوا الى « التوحيد الوجودي » ، الذي هو « كمال » التوحيد الاول : اذ هو الذي يجعل هيكل التوحيد الالوهي مبنياً على اسس ثابتة وهو الذي يمنح الانسان عن جدارة واستحقاق لقب « الموحد الحقيقي » ، اي كونه « من اهل التوحيد الحق » ، و « من اهل الحق في التوحيد » . ولكن هذا كله يتطلب منا ، قبل كل شيء ، ان نستعرض باجمال موقف الاسلاميين في « مسألة التوحيد » لنقارن ذلك بموقف الشيخ الاكبر في الموضوع ذاته .

مكانة التوحيد في الدين الاسلامي

التوحيد هو عقيدة الاسلام الكبرى وشعاره المميز له ، فقد اشتهرت الرسالة المحمدية في التاريخ الديني بكونها دعوة التوحيد ، كما ان علوم العقائد والتصوف في الاسلام قد عرفت بذلك ايضاً . — ولكن بينما كان « التوحيد » في « علوم العقائد » (عند الاشاعرة والماتريدية خاصة) مسألة نظرية بحتة ، اي دراسة الوحدة الالهية واقامة البراهين عليها من الوجهة العقلية والعقلية ، كانت هذه القضية نفسها — اعني قضية التوحيد — في حقول

المعارف الصوفية بمثابة اختبار تام للوحدة ووعي عميق بها . ان الموقف الصوفي في « التوحيد » (كما سيتضح ذلك فيما بعد) هو بديا ذوق وتجربة مباشرة : ان صح مثل هذا التعبير . للوحدة الالهية . من حيث اطلاقها عن كل شيء ، وسرياتها في كل شيء .

ومما لا ريب فيه ان عقيدة التوحيد هي اساس الاديان جميعاً . فهي قدر مشترك بينها كلها . وفي نظر القرآن ، ان هذه العقيدة هي الغرض الأصيل لوجي السماء وبعثة الانبياء^١ . بيد ان « التوحيد » قد اتخذ . في ظلال الدعوة المحمدية ، مفهوماً جديداً وظهر بصورة مبتكرة متميزة : ان موقف الاسلام في مسألة التوحيد كان مصدر سائر عقائده اللاهوتية ونظمه التشريعية وشعائره الدينية . فالفكرة الاسلامية عن الألوهية والكون والانسان مصطبغة كلها بمبدأ التوحيد : فعن وحدة الخالق انبثقت نظريات الاسلام الخاصة بوحدة الاديان والأكوان والجنس البشري .

نظرية التوحيد عند الاسلاميين

حين يستعرض الباحث نظرية التوحيد وتطورها في التفكير الاسلامي (وخاصة في بيئة اهل السنة) يجد انها شغلت دوراً هاماً عند ثلاث فرق من الاسلاميين : وهم المعتزلة والسلفية واهل التصوف . فكل واحدة من هذه الفرق كان « التوحيد » ميداناً فسيحاً لنشاطها العقلي . وحقلياً خصباً

(١) لنستمع الى القرآن الكريم في هذا الموضوع : « واذا اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم : ألست بربكم ؟ - قالوا : بلى ! شهدنا . - ان نقولوا (= هذا التذكير على لسان الوحي بذلك العهد الأزلي لثلاث قولوا) يوم القيامة : إنا لنا عن هذا (= معرفة هذا العهد) غافلين . - او تقولوا : انما اشرك آبائنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم . اقبلنا بما فعل المبتلون ؟ - وكذلك نفصل الآيات ولعلمهم يرجعون) ؟ - (سورة الاعراف (رقم ٧) آيات : ١٧١ - ١٧٣) . - هذه الآيات على جانب كبير من الخطورة ، اذ نجد فيها تحديداً واضحاً ! « فلسفة القرآن الدينية » وتبريراً لبعثة الانبياء . فالتوحيد ، الذي هو الموضوع الاساسي للوحي الالهي ، مرتبط في نظر القرآن بواقعة (Evénement) غير زمنية ، وهي ميثاق الذر او ميثاق الارواح . فيكون « التوحيد » على هذا الاعتبار من مستوى القيم او الحقائق « غير الزمنية » التي لا تقبل « التطور » ولا « التغير » . وهذه الواقعة غير الزمنية تدل على بدأ الانسان في غير الزمان واصله الازلي : فهي اذن تكشف عن معنى وجوده الحقيقي في هذه « الحياة الارضية الزمنية » ، اي عن وفاته بميثاق الارواح في « عالم الذر » . - انظر تفصيل هذا كله في : « De la philosophie prophétique en Islam shi'ite », par H. Corbin, in *Eranos-Jahr buch XXXI* / 1962, pp. 52-56; - « Histoire de la philosophie islamique » (I) Id. pp. 16 ss., Paris 1964.

لانتاجها الفكري . وقد خلفت هذه الفرق الثلاث للاجيال من بعدها ،
تراثاً علمياً حول مسألة التوحيد يتصف حقاً بالاصالة والعمق والشمول .

ويستطيع مؤرخ الفكر الاسلامي ان يجد بغير عناء ، من خلال اراء
كبار المعتزلة والسلفية والصوفية في مباحث التوحيد ، صوراً واقعية لتفكير
ايجابي أثرت مشاكله وألفت مواده من مواضيع اسلامية صحيحة ثم ضيغ
منها نظرية عامة أمكن تطبيقها على مظاهر متعددة من الحياة الدينية
والاخلاقية والاجتماعية .

التوحيد عند المعتزلة

كان رجال الاعتزال على ما يبدو اول من اثار مشكلة التوحيد في اجواء
العالم السنّي^١ . كما كانوا من طلائع المفكرين المسلمين الذين ارسوا
دعائم هذه القضية الهامة على اسس نظرية محكمة . وقد جاهدوا باخلاص
في سبيل تحقيق مبدأهم التوحيدي في ميادين الفكر وفي السياسة على السواء .
فكلنا نعلم ان مقالة المعتزلة في التوحيد هي أولى مقالاتهم الخمسة
الشهيرة التي لا يتم وصف الاعتزال إلا بها وبالدفاع عنها . وهي : القول
بالتوحيد ، - والعدل ، - والوعد والوعيد ، - والمثلة بين المنزلتين ، -
والامر بالمعروف والنهي عن المنكر .

وبما هو جدير بالملاحظة في هذا الموطن ، ان « مقالة التوحيد » عند
المعتزلة كانت الأصل لأرائهم الدينية في مسألة الصفات والذات وخلق القرآن
ونفي الرؤية الآلية . كما ان هذه المقالة نفسها هي على صلة وثيقة بأبحاثهم في
العدل الآلهي وحرية اختيار الانسان ولزوم الأمر بالمعروف والنهي عن
المنكر . - وهذا مصداق قولنا من قبل : ان مبدأ التوحيد ، الذي هو في

(١) المراجع والدراسات عن فرقة المعتزلة كثيرة ومتنوعة ، نخص بالذكر منها : « دائرة
المعارف الاسلامية » (النص الفرنسي) المجلد ٨٤٣/٣ - ٨٤٦ (المقالة بقلم المستشرق الكبير
نيرج وبديلة بمصادر متعددة) ؛ - « صحنى الاسلام » ، المجلد الثالث ، لاحد امين ، لجنة
التأليف والترجمة والنشر ، القاهرة ١٩٥٦ ؛ - « المعتزلة » لزهدي حسن جوارله ، القاهرة
١٩٤٧ ؛ - « كتاب الانتصار والرد على ابن الراوندي » لابي الجسين عبد الرحيم بن محمد ...
الحياط المعزلي ، نشر نيرج ، القاهرة ١٩٢٥ واخيراً البير نادر ، بيروت ١٩٥٧ (مع
ترجمة فرنسية) ؛ - « Le système philosophique des Mu'tazila » par A. Nadre, pp.
Beyrouth 1956 ; « L'histoire de la philosophie islamique » (I) par H. Corbin, pp.
152 ss. (Paris 1964) ; - « Le renouveau du Mu'tazilisme » par le R.P. Caspar,
(in M.I.D.E.O. IV, 1957), pp. 141-201.

صميمه فكرة لاهوتية، كان الاساس لحلول عملية في مستوى اخلاقي واجتماعي .
عند المفكرين الاسلاميين .

وفي الحقيقة ، ان المعتزلة لم يبتدعوا القول بالتوحيد او ينفردوا به .
اذ هو شعار المسلمين جميعاً . ولكنهم امتازوا عى سائر الفرق الاسلامية بهذا
الفهم الخاص للوحدة الالهية . وبهذا المعنى الدقيق الذي اطلقوه عليها . وهم
من اجل ذلك قد عرفوا في تاريخ العقائد بأهل التوحيد ؛ وكان هذا في الواقع
مبعث افتخارهم ومثار اعتزازهم .

ان المحافظة على الوحدة الالهية في صفائها وسموها كانت مدار ابحاث
المعتزلة في الالهيات ، واساس تفكيرهم العميق في مسأله . كما ان الحرص
على انتصار المبدأ التوحيدي في حياة الفرد وفي حياة المجتمع ، كان الشغل
الشاغل لهم — في الاخلاقيات والاجتماعيات . — وقد ابقى لنا الامام الاشعري
في « مقالات الاسلاميين » نصوصاً عديدة تصور آراء الاعتزال في « التوحيد »
وتلخصها أحسن تلخيص . نختار منها النص التالي :

« ان الله واحد ليس كمثل شي ء . وليس بجسم ... ولا
« شخص ولا جوهر ولا عرض ... ولا يجري عليه زمان ...
« ولا يجوز عليه الحلول في الاماكن . ولا يوصف بشيء
« من صفات الخلق الدالة على حدشهم ... وليس بمحدود .
« ولا والد ولا مولود ولا تدركه الحواس ... ولا يشبه
« الخلق بوجه من الوجوه ... ولا تراه العيون . ولا تدركه
« الأبصار . ولا تحيط به الاوهام . — شيء لا كالأشياء .
« عالم . قادر . حي . لا كالعالماء القادرين الأحياء . —
« وانه قديم وحده . لا قديم غيره . ولا اله سواه ... ولا معين
« (له) على ما أنشأ وخلق ما خلق ... ولم يخلق الخلق على
« مثال سبق » »

هذا النص ، وامثاله كثير في هذا الباب . على جانب كبير من
الاهمية . انه ، من جهة ، يدلنا بوضوح على مدى سريان الالفاظ الفلسفية
في الابحاث الاعتزالية ؛ وعلى مقدار تلقيهم واستيعابهم للاتجاهات الفكرية
السائدة في عصرهم . فمثل هذه المفردات : شخص . جوهر . عرض .

(١) نقلًا عن كتاب « تاريخ الفلسفة العربية » لحنّا فانخوري وخليل الجر ، الجزء الاول ،
ص : ١٤٥-١٤٦ (نشر دار المعارف ، بيروت ١٩٥٧) .

حلول، قدم - مثال - ذات معان فلسفية محددة : وهي منتشرة بصورة خاصة في الاوساط الفلسفية واللاهوتية في ذلك العصر وما قبله .

ومن جهة اخرى ، يبين لنا هذا النص الهام موقف المعتزلة تجاه معضلة التوحيد بالقياس الى سائر الفرق والمذاهب :

فقولهم : « ان الله لا يوصف بشيء من صفات الخلق ... » ،
« ... ولا تراه العيون ولا تدركه الابصار » - يخالف جمهور اهل السنة في هذا الموضوع :

وقولهم : « ... ولا والد ولا مولود » . يقصدون بذلك الرد على النصاري الذين يؤمنون بان المسيح هو ابن الله . المولود من الآب قبل الدهور ، والمساوي له في الجوهر^{١١} :

وقولهم : « ... ولا معين له على ما أنشأ ... » . يريدون به استقلال الحق - تعالى ! - بالخلق . ونفي الوساطة عنه . مادية كانت او معنوية :
وقولهم : « ... ولم يخلق الخلق على مثال سبق ... » . يعارضون به

(١) نفس المصدر المتقدم ، ص : ١٤٦ . - طبعاً ، ان قيمة هذا « الرد » محدودة بالقياس الى ما فهمه « المعتزلة » من معنى « الولادة » القائمة بالذات الالهية المقدسة : اي ان « الولادة الالهية » تتناهى حقاً مع وحدة الألوهية ، وبالتالي تتناهى مع عقيدة التوحيد . ومع ذلك ، فالعقيدة المسيحية الثابتة التي تؤمن « بالآب والابن » ، تؤمن في نفس الوقت بالآله الواحد . - وهذا يدل في نظر البويعي المسيحي السليم ، على عدم تناقض هاتين العقيدتين : عقيدة الوالد والمولود وعقيدة وحدة الآله المعبود . - هذا ، ويلاحظ الآن كثير من الباحثين الغربيين ان النصوص القرآنية التي ترد على عقيدة بنوة المسيح الالهية او عقيدة الثالث (= التثليث) تهمك ، في الحقيقة ، ببعض « البدع » المسيحية الخاصة بهاتين العقيدتين ، لا بالأساس الثابت للديانة المسيحية نفسها . فانه من المعروف تاريخياً ان عقيدة « التجسد » وعقيدة « الثالث » ، وغيرهما من العقائد الاساسية للمسيحية قد شوهتا وحرفتا عن اصلهما الصحيح (اي فهمتا وفترتا على وجه خاطئ) عبر التاريخ . وتوجد آثار هذا التحريف في بعض « البدع » المنتشرة في الجزيرة العربية وما حولها (= لدى بعض اليعاقبة والناطرة وغيرهما) حول الوهية العذراء ، والتفسير الخاطئ لمعنى بنوة المسيح الالهية وبالتالي لمعنى « سر التجسد » و« الثالث الأقدس » . - انظر تفصيل ذلك في : « Le Coran et la Révélation judéo-chrétienne » par D. Masson, I, pp. 84-104 (Paris, Adrien-Maisonneuve, 1958)

وينظر بصورة خاصة المراجع العديدة المذيلة بها هذه الدراسة القيمة . - وهذه الملاحظة التاريخية القيمة ، على جانب كبير من الاهمية . اذ هي تزيد بعض الاوجه « المتناقضة » ظاهرياً في نصوص القرآن وتعاليمه : فانه ، من جهة ، يؤمن القرآن نفسه بكل ما سبقه من وحي الانبياء ؛ ومن جهة اخرى ، يرد القرآن ايضاً على بعض « التعاليم » اليهودية والمسيحية . فلا بد في هذه الحالة ان يكون « الرد المنصب على بعض هذه التعاليم » مقصوداً به لا « التعاليم الاساسية في اليهودية او المسيحية » ، بل ما اصابها من « تحريف » و « تزيف » (اي تفسير خاطئ مشوه) على يد بعض « المبتدعة » من الفرق الضالة .

نظرية « المثل الافلاطونية » ، التي ترى ان لكل شيء في الوجود المحسوس مثالا في الوجود اللامحسوس : به ما وجد ما وجد ، وعلى حسبه انشأ ما انشأ^١ ؛ واخيرا ، قولهم : « ... خَلَقَ مَا خَلَقَ ... وَيَخْلُقُ ... » ، يردون بذلك على نظرية « الفيوضات » التي قال بها افلوطين ونقلها عنه فلاسفة المسلمين^٢ .

ويجب ان لا يغيب على الاذهان ان غلو المعتزلة في تقرير الوحدة الالهية والدفاع عنها ، كان القصد منه ايضا تحديد موقفهم من ثنائية المحسوسية ، التي تعتبر الالهية مؤلفة من عنصرين متضادين : الخيرية او النورية ، ويمثلها الاله اَرْمَزُد ، والشرية او الظلمة ، ويمثلها الاله اَهْرِمَنْ ؛ - ومن عقيدة الثالوث المسيحية ، التي تعتبر الالهية مؤلفة من اقانيم الاب والابن والروح القدس^٣ .

©

ومع ذلك ، ورغم الاعتراف بمجهود رجال الاعتزال في حقول الفكر والادب والعلم ، فان نظرتهم للذات الالهية قاصرة ، ونظريتهم في « الوحدة » هي جزئية غير شاملة . انهم عرضوا علينا فكرة عن الالهية مقبسة في اطلاقها . وكان الأولى بهم تنزيه الالهية عن كل قيد ، حتى عن قيد الاطلاق ...

هذا ، وقد تفرّع عن مقالة المعتزلة في التوحيد مشاكل كبرى ، كان لها اصداء عميقة في العالم الاسلامي كله ؛ وهي مشكلة الصفات الالهية ومشكلة خلق القرآن واخيرا مشكلة « الرؤية »

فيرى علماء الاعتزال ان الصفات الالهية لا حقيقة لها فيما وراء العقل

(١) انظر « تاريخ الفلسفة العربية » لحنا الفاخوري وخليل الجر ، ص : ١٤٦ (الجزء الاول) .

(٢) انظر « تاريخ الفلسفة العربية » لحنا الفاخوري وخليل الجر ، ص : ١٤٦ (الجزء الأول) .

(٣) انظر « تاريخ الفلسفة العربية » لحنا الفاخوري وخليل الجر ، ص : ١٤٦ (الجزء الأول) .

وانظر ما تقدم في الصفحة السابقة مباشرة التعليق رقم (١) . -

الانساني^{١١}. انها في جوهرها معان مجردة ينتزعها الفكر من تلقاء نفسه. ويطلقها على الذات المقدسة. كنعوت لكها المطلق وشؤون لماهيتها المتعالية. اما وصف الحق - تعالى ! - بها او اتصافه فيها فهذا يؤدي الى ضرب شنيع من الكثرة تنزه عنه الذات العزيزة الجنتاب !

ويعتبر المعتزلة الكتب السماوية، بما فيها القرآن الكريم، بمثابة «ظواهر» الالهية فائقة حقاً. إلا ان هذه «الظواهر» في مستوى «الظواهر» الكونية تماماً : اي انها مخلوقة وحادثة^{٢١}. والقول بأزلية القرآن والتوراة والانجيل، وغيرها من الكتب السماوية، يفضي الى تعدد القدماء، الأمر الذي يتنافى مطلقاً مع مبدأ الوحدة الالهية السامية.

أما مسألة «الرؤية» فقد انكرها المعتزلة اصلاً : في الدنيا وفي الآخرة. وقد لجأوا الى تأويل النصوص الدينية الواردة في هذا الموضوع، لأن ادعاء

(١) ان المعتزلة بعد ان اتفقوا جميعاً على نفسي الصفات، اختلفت عباراتهم في هذه القضية : (١) فابو الهذيل العلاف يعتبر الصفات «وجوهاً» للذات الالهية، فيقول : ان «الله عالم بعلم هو ذاته، وقادر بقدرة هي ذاته، وحي بحياة هي ذاته» ... الخ. يعني ان الذات الالهية الواحدة، تسمى، باعتبار تعلقها بالمعلوم، علماً؛ وبالمقدور فدرة؛ الخ ... (٢) والنظام يفسر الصفات على نحو سلبي: فعنى كونه - تعالى ! - عالماً انه ليس بجهال؛ ومعنى كونه قادراً انه ليس يعاجز ... (٣) وابو هاتم الجبائي يرى الصفات بمثابة «احوال» للذات الالهية : فيقول : ان لله عالية لا علماً؛ وقادرية لا قدرة ... انظر «كتاب الملل والنحل» للامام الشهرستاني، القسم الاول، ص : ٢٥٣-١٥٠، وما بعدها (نشر محمد بن فتح الله بدران، القاهرة سنة ١٩٥٦) ؛ - وكتاب «التبصير في الدين» ص : ٤٢ ؛ - وكتاب «الانتصار» ص : ٧٥ ؛ - و«شرح المقاصد» ج ٢/٥٦ ؛ - و«منهاج السنة» لابن تيمية، ج ١/٢٣٧ (نقل عن كتاب «ابن تيمية السلي» لمحمد خليل هراس، طنطا سنة ١٩٥٢، ص ٩٧-٩٩). - اما آراء الاسلاميين بعمامة والسلفية بخاصة حول مسألة الصفات فتراجع في «الشرح والابانة عن اصول السنة والديانة» لابن بطة المكبري (الترجمة الفرنسية ص ٨٧). وما بعدها والتعليقات عليها للاستاذ المستشرق الكبير هنري لاوست. ط. المعهد الفرنسي بدمشق سنة ١٩٥٨).

(٢) انظر «مجموعة الرسائل والمسائل» لابن تيمية، ج ١ ص ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٩٦، ٩٨. - و«منهاج السنة» لابن تيمية ايضاً، ص ٢٣ (ج ١) (نقل عن «ابن تيمية السلفي» لمحمد خليل هراس، طنطا ١٩٥٢ (ص ١٢٢-١٢٨) وانظر ايضاً «نظريات الاسلاميين في الكلمة» (The Logos) لاني العلا عفيفي، مجلة كلية الآداب، الجامعة المصرية، المجلد الثاني، الجزء الأول ١٩٣٤، ص ٣٧-٤٣. - وبخصوص مختلف الآراء الاسلامية في هذا الموضوع اهام، راجع كتاب «الشرح والابانة ...» لابن بطة المكبري (الترجمة الفرنسية ص ٨٣-٨٦ والتعليقات الكثيرة على ذيل الترجمة للاستاذ لاوست، ط. المعهد الفرنسي بدمشق ١٩٥٨).

«الرؤية» يلزم عيه استحالة عقلية : وهو تحديد الذات الالهية في نطاق الزمان والمكان والمادة^(١) !

•

ان كثرة «الصفات» ، على رأي المعتزلة ، تناقض وحدة «الذات» . ولكن «الصفات» في حقيقتها هي مجالي كمالات «الذات» ومظاهر وجودها ، فاذا «عُطِّلَت» عنها الألوهية ، فاذا يَبْقَى منها ؟

وبتعبير اكثر وضوحاً : اذا انتفت «الصفات الثبوتية» عن ذات الحق - تعالى ! - فكيف تُفهم صلات الانسان بحالقه : في أمله ورجائه ، في عبادته ونسكه ، في نجواه وتأملاته ؟ بل كيف تُفسَّر بالضبط ظواهر الخلق في الوجود ؟

ان تصورنا ذاتاً الالهية «معطّلة» ، اي بلا صفات ولا نعوت ولا شئون ، هو تماماً كتصورنا «بئراً معطّلة» ، اي لا ماء فيها ولا ظل لديها ولا زهر حولها : فكيف يجد ذو الغلة الصادي عندها اطفاء لهيب عطشه في صحراء الحياة ؟

تلك هي بعض النتائج الخطيرة لمقالة المعتزلة في نفسي الصفات ، وموقفهم «السلبى» منها .

وكذلك الأمر بخصوص مسألة «خلق القرآن» . اذا كان الوحي السابوي - وهو رمز الصلة الحية بين الخالق والمخلوق ، ومظهر عناية الله الفائقة بالانسان - اقول : اذا كان هذا الوحي في مستوى الظواهر الوجودية الحادثة ، فما هي ثمراته في الضمير البشري بالنسبة الى مصيره النهائي وكماله المطلق ؟

فالمسلم الذي يتأمل في القرآن «حكمة مخلوقة» ، لا يتعدى في تطوره الادبي حدود «العالم المخلوق» ، وبالتالي : لا يرقى الى «الآفاق الالمخلوقة» . ثم هو في ميسوره ان يجد مثل هذه «الحكمة المخلوقة» في نتاج الفكر الانساني ، من خلال تجاربه الخاصة في معترك الحياة .

أجل ! ان القول بأزلية القرآن هو الذي يتيح للمسلم ، عبر تأملاته في صفحات الكتاب الالهى ، ان يكتشف «الناموس الأزلي» فيتحذه دستوراً

(١) بخصوص مسألة «الرؤية» وآراء الاسلاميين فيها ، راجع «كتاب الشرح والابانة ..» لابن بطّة المكبري (الترجمة الفرنسية ، ص ٨٩-٩٠ ، والتعليقات على الترجمة ، بقلم الاستاذ هنري لاووست ، ط. المهد القرنى للدراسات العربية بدشق ، ١٩٤٨) .

في الحياة ؛ وان يعثر على « الحكمة اللامخلوقة » لتقوده صعوداً الى سماء الخلود . وهكذا يعيش المسلم حياة الملائكة الاطهار على هذه الأرض : ارض الدموع والآلام وعرق الجبين .

واخيراً ، اذا امتنعت الرؤية الالهية في « نعيم الجنان » ، كما يرى المعتزلة ، فما هو هذا النعيم ؟ وما هي تلك الجنان ... ؟ أليس النظر الى « وجه الحبيب » هو وحده الجنة ، وهو وحده النعيم ؟ اليس الحجاب عن « رؤية الحبيب » هو وحده العذاب ، وهو وحده الجحيم ؟



ومها يكن في الأمر من شيء ، فان نظرية المعتزلة في « التوحيد » اذا اخفقت في ميدان الآلهيات ، فقد كتب لها النجاح التام في ميدان الاخلاقيات والاجتماعيات . فقالتهم في « العدل » ، وهي متفرعة عن « مقالة التوحيد » ، كانت مصدر رأيهم الجريء في اختيار الانسان ولزوم الامر بالمعروف ، والنهي عن المنكر . وكلا الأمرين ، اعني القول بالاختيار الانساني ولزوم الأمر بالمعروف ، هما حجر الزاوية للحياة الاخلاقية والحياة الاجتماعية على السواء .

فانه بفضل « الاختيار » او بتعبير ادق : بفضل « حرية الاختيار » يستطيع المرء ان يحقق تكوين شخصيته العالية في جانبيها الارادي والفكري ، إذ الحرية هي عماد الارادة في نموها واساس التفكير في تطوره ، وبالجملة هي عنوان التكامل الذاتي للمرء والمعيار الصحيح لتبعاته الفردية والاجتماعية .

اما لزوم الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ، فان هذا يعني مسؤولية الفرد عن المجتمع وامامه ومسؤولية المجتمع عن الفرد وامامه ايضاً . فالكائن الانساني ، في نظر المعتزلة ، ذو مسؤوليات شخصية باسم حرية الاختيار ، وذو مسؤوليات اجتماعية باسم لزوم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر . (وهذا ، بدون ريب ، مظهر بديع لما نسميه اليوم : « الروح العام » و « العدالة الاجتماعية ») . — وكل ذلك من شأنه ان يكفل للجاعة البشرية تقدماً مطرداً على ممر العصور والأجيال ، وان يشيع مبادئ النظام والتعاون بين سائر الأفراد والطبقات .

ومن الطرافة ان يلاحظ في هذا المقام ، ان المعتزلة كانوا « مهتائين » (Essentialistes : من اتباع نظرية « الماهية المجردة ») في دائرة الآلهيات ، وكانوا وجوديين (بأدق معاني الكلمة وأتمها) في دائرة الاخلاقيات

والاجتماعيات . ولكن حرية الاختيار التي يدافعون عنها والامر بالمعروف الذي يطالبون به ، منبعثان كلاهما عن مبدأ « العدل الالهي » نفسه . ان فكرة رجال الاعتزال عن « العدالة الالهية » كانت الاساس لرأيهم في الاختيار الفردي ولزوم الامر بالمعروف الاجتماعي ؛ وهذا الطابع الخاص من التفكير يضيف على مبادئهم الاخلاقية والاجتماعية كل مظاهر السمو والكمال .

ففي نظر المعتزلة ، حرية الاختيار الانساني لم تدع اليها بواعث اخلاقية أو نفسية فحسب ؛ والامر بالمعروف والنهي عن المنكر لم تبرره ضرورات اجتماعية فقط . بل كلا الامرين قد انبثقا عن تصور عميق لمفهوم « العدالة الالهية » . فهذا « العدل » الذي هو مظهر الالهية في وحدتها المتسامية - اي مظهر وجودها المطلق - هو ، في نفس الوقت ، المصدر الاساسي لحرية الانسان على الأرض ولزوم امره بالمعروف ونهيه عن المنكر . وحرية الاختيار - كلزوم الأمر بالمعروف تماماً -- هي المظهر الأتم للضمير البشري في « وجوده المطلق » ، ان في مستواه الفردي او في مستواه الاجتماعي على السواء !

التوحيد عند السلفية

قدّر لفكرة « التوحيد » ، في البيئة السلفية ، ان تقوم بنفس الدور الذي قامت به في بيئة المعتزلة ولكن على نمط آخر . كما اتيح لها ان تلقى لديهم ذات العناية التي لقيتها في أوساط المعتزلة . بل ، زيادة على هذا ، لقد ظهرت هذه الفكرة عند المتأخرين من كبار السلفية (عند شيخ الاسلام ابن تيمية وتلميذه ابن قيم الجوزية) في صورة جديدة تمثل الالهية في مجالي عظمتها ، وتحيط بالنشاط الانساني من سائر جوانبه^١ .

ان الحركة السلفية قائمة على مبدأ التوحيد ، كما لاحظ بحق ذلك المستشرق الفرنسي العظيم هنري لاووست^٢ . والتوحيد ، في نظر علماء السلف ، هو عقيدة وعبادة : وهذا هو الجانب الالهي فيه . كما هو ايضاً

(١) بخصوص مسألة « التوحيد » عن السلفية بعامة ، انظر « كتاب الشرح والابانة .. » لابن بطّة المكبري ، تحقيق الاستاذ هنري لاووست (قسم الاصطلاحات ، مادة : « توحيد » الترجمة الفرنسية) . -

(٢) انظر الدرس الافتتاحي (= التثبيتي) « لمحاضراته في كولينج دو فرانس عام ١٩٥٤ / ١٩٥٥ (الدراسي) . -

في نفس الوقت ، سلوك فردي ومعاملات اجتماعية : وهذا هو الجانب الانساني فيه . فالتوحيد مبدأ الاهي وبشري ، فكرة دينية وزمنية في آن معاً . ويرى رجال السلف ان هيكل الدين بأسره ، سواء في عقائده او شعائره او نظمه ، ليس إلا تعبيراً عما ينطوي عليه مبدأ التوحيد من سمو وعظمة : انه الصورة المجسدة لهذا المبدأ ذاته في ذروة كماله ورفعته .

ويرون ايضاً ان الغرض الاقصى للشرعة هو انتصار « كلمة الله العليا » في الحياة : في حياة الفرد والجماعة على السواء . و « كلمة الله » هي نظامه الابددي وناموسه الازلي . انها مُثُلُ الحق والخير الكمال . فانتصارها في الحياة هو انتصار للضمير البشري في جهاده الدائم لتحقيق الافضل والاصح ابدأً . وتلك هي الضمانات الكافية لكل تقدم وازدهار ، ان في مستوى الروح او في مستوى المادة . انها المفاتيح السحرية لكنوز الارض وكنوز السماء .



يقرر شيخ الاسلام ابن تيمية ان مبدأ التوحيد في الاسلام ينتظم ثلاث حقائق او بتعبير أدق يتجلى في ثلاثة مظاهر : كل مظهر منها يمثل الذات الالهية في جانب من جوانب كمالها المطلق ويحدد موقف الانسان من ربه ، في العقائد والعبادات والمعاملات . وكذلك تظهر فكرة التوحيد في صورة المبادئ الكلية ، التي تحيط بالجانب الالهي والانساني معاً ؛ وتلتقي في ظلها عظمة الخالق وعظمة المخلوق .

توحيد الالهية

فالمظهر الأول للتوحيد هو ما يسميه شيخ الاسلام بـ « توحيد الالهية » . — وهذا اعتراف من جانب العبد بوجود الآله ونفي الالهية عن سواه . — ومفهوم « الالهية » ، عند ابن تيمية ، يشمل الماهية والوجود المطلقين . اي ان « الاله » هو حقيقة موضوعية ، ذو صفات ايجابية ثبوتية . والصفات الالهية عنده هي كثيرة ومتنوعة : كثيرة من حيث أعدادها ، متنوعة من حيث دلالاتها . وهي جميعاً يجب الايمان بها طالما أتى بها الشرع والشرع وحده ، وبالتالي يجب « إجراؤها » على ظاهرها : من غير « تعطيل » ولا « تأويل » . فتوحيد الالهية يظهرنا على الجنب الالهي في « كماله المطلق » ، اي على وحدة الذات وكثرة الصفات . والوحدة والكثرة ، في مقام الالهية ،

لا تتعارضان ولا تتناحان ، بل تتعانقان وتتحدان . - (وموقف شيخ الاسلام في هذه القضية يختلف تماماً عن موقف المعتزلة ، وهو في غاية الخطورة والأهمية) .

والسبب في هذا - اي في انسجام الوحدة والكثرة واتحادهما في مقام الالهية - ان الجنب الآلي له من ذاته الاطلاق الكلتي الشامل ؛ وهو من ثم يتنزه عن كل مزاحمة او معارضة او مناقضة .

ولهذا السبب عينه ، وجب الايمان بصفات « التشبيه » الواردة في القرآن الكريم والسنة المطهرة ، و « إجراؤها » على ظاهرها : مثل الاستواء على العرش ، والتبشش ، والضحك ، والغضب ؛ وان له - سبحانه ! - يدين مبسوطتين ، وقدمين ثابتتين ، وأعيناً ... الخ . فهذه ، وامثالها ، صفات وشؤون آلهية حقيقية ، غير مجازية . وهي في المخلوقات دالة على حدثهم وامكانهم . وفي الخالق دالة على ازلته وابديته : لانها حين تطلق على الذات الالهية المقدسة ، ترتفع عنها سمات الحدوث والامكان والتحديد . وتعبير اوضح : حين تطلق صفات التشبيه ، بلسان الشارع ، على الذات الآلية ، تستحيل خصائصها الامكانية والحدثية - بفعل معجز ... - الى خصائص ايجابية ، ازلية ، خالدة .

وكذلك الأمر ايضاً بالقياس الى « كثرة الصفات وتنوعها » في الجنب الآلي . انها لا تتنافى مع « وحدة الذات » ، بل تكشف عنها وتدل عليها . ان كثرة الصفات وتنوعها ، في هذا الموطن . هي كثرة وتنوع من طبيعة « الكيف » لا من طبيعة « الكم » : فهي ليست بكثرة مادية او في ذي مادة ، بل هي روحية ، معنوية ، حقيقية تدل على غناء الذات الالهية .

توحيد الربوبية

والمظهر الثاني لمبدأ التوحيد ، عند شيخ الاسلام ابن تيمية ، هو ما يطلق عليه اسم « توحيد الربوبية » . وهذا اقرار من طرف العبد بوجود رب واحد ، واحساس عميق بشمول فعله لكل شيء وتقديره كل شيء وهدايته لكل شيء . - ولكن ما معنى هذا على سبيل التدقيق ؟ ما هو الفرق الحقيقي بين هذا اللون من التوحيد وبين سابقه ؟

تضطلع « فكرة الصفات » بدورين هامين وتقوم بالدلالة على امرين أساسيين ، في المنهج التفكيرى واللاهوتى لابن تيمية . فن جهة ، تظهرنا

الصفات الآلهية على المعاني او الحقائق الذاتية لواجب الوجود بنفسه . وذلك كالحياة والقدرة والارادة والعلم والكلام ... وهلمَّجَرًا . وتسمى هذه المعاني او هذه الحقائق بالصفات الذاتية او النفسية ؛ وموضوعها الخاص هو «توحيد الالهية» .

ومن جهة اخرى ، تكشف لنا « فكرة الصفات » عن الشؤون والافعال للواجب بذاته . وهذه الشؤون والافعال تنقسم بدورها الى قسمين : في مستوى الوجود . كالحلق والاحياء والامانة ؛ وفي مستوى كمال الوجود : كالمداية والمغفرة والرحمة ... الخ . وموضوع هذه الشؤون والافعال الآلهية . هو «توحيد الربوبية» .

واذن . يختص توحيد الالهية بالجانب المقدس من حيث وجوده الذاتي ، اي وجوده من حيث هو في ذاته وصفاته النفسية . فتوحيد الالهية ، بهذا الاعتبار . هو توحيد نظري مجرد على صعيد الفكر والمنطق ، ان امكن مثل هذا التعبير . في مثل هذا المقام .

اما توحيد الربوبية فيتعلق بالجانب الآلهي من حيث وجوده في شؤونه وافعاله . عبر الاشياء والكائنات . فهو ، من هذه الناحية ، توحيد عملي تطبيقي على صعيد الوجود والواقع ، ان صح مثل هذا التعبير ، في مثل هذا المقام .



ومرةً اخرى ، أفعال وشؤون الالهية في مستوى الوجود : افعال وشؤون في مستوى كمال الوجود : ما معنى كل ذلك ؟ ما هو اساس هذا التقسيم ؟ أليست افعال الله - تعالى ! - موصوفة جميعها بالكمال والاطلاق ؟ - والواقع ان هذه الاسئلة في غاية الأهمية : والموضوع جد خطير . ولإزالة كل لبس في الأمر . نقول :

ان لله - بصورة عامة - تدبيرين في خلقه : الأول يتصل بوجودهم وحياتهم . والثاني ببقائهم وحفظهم . فالكائنات جميعا موجودة بانيجاد الله لها ، باقية بحفظه اياها ؛ وكل من الابد والابقاء ، مظهر للعناية الالهية العامة ، السارية في كل شيء . الحافظة لكل شيء .

ولكن لله - تعالى ! - تدبير آخر يختص بالانسان وحده ، وبه يتميز عن سائر الموجودات الحادثة . وهذا التدبير الالهي الخاص يتعلق بكمال وجود الانسان وحياته ، اي بوجوده وحياته في الابد . - ومظهر هذا التدبير الخاص ،

أعني الأداة أو الطريقة التي تتحقق بها رحمة الله الفارقة بالإنسان وعنايته المميزة له ، هو الوحي السماوي : النور الذي ينبثق عن ينبوع الحقيقة المطلقة ، ويهدي الإنسان قدماً إلى جناب الحق - تعالى ! - .

ذلك ، لأن الكائن البشري ، كما نص على ذلك القرآن الكريم ، فيه « الروح الإلهي » . وهذه الروح التي من طبيعتها الخلود ، هي قوام حياته المؤبدة ومعنى وجوده الخالد . فالإنسان بروحه ، من الله بدأ واليه يعود . فوجوده الحقيقي - أي كمال وجوده - لا يتحدد بسيره على ظهر الأرض فقط ، بل بعروجه إلى أعالي السماء . وحياته الحقيقية - أي كمال حياته - لا تتعين بنشاطه في ميادين الكون فقط ، بل بتألقه في آفاق الأبد .

فصفات الأفعال الآلهية ، التي هي في مستوى الوجود ، تتعلق بحياة الإنسان « الطبيعية » ووجوده « الطبيعي » ، في عالم الكون والفساد . أما الشئون الآلهية ، التي هي في مستوى كمال الوجود ، فتتعلق بحياة الإنسان « الفارقة » ووجوده « الفائق » ، في ظلال الخلود .



ويلاحظ شيخ الإسلام ابن تيمية أن غرض الأديان جميعاً في تعاليمها وآدابها هو تقرير توحيد الربوبية والكشف عن حقائقه ومعانيه وجعله أصلاً لسلوك الفرد ونظرته في الكون والحياة . ذلك لأن توحيد الألوهية في متناول العقل البشري ، إذ هو يستطيع من تلقاء نفسه أن يستقل بأدراك الوجود الإلهي عبر الأشياء والكائنات . ولكن مشكلة الإنسان في كل زمان ومكان هي أن يعي تماماً بشمول « وحدة الفعل » الإلهي لكل شيء ، وسيطرته على كل شيء ، وسريانه في كل شيء . فهذا الوعي الكامل تنوء به العصبية أو القوة من ملكات الإنسان أو مدركاته . من أجل هذا ، تعددت الأسباب الفاعلة والمخالقة في نظر الفكر الإنساني ، وبالتالي تعددت الأرباب المعبودة طوعاً أو كرهاً ...

فكما أن ذات الحق تعالى ! - في دائرة توحيد الألوهية ، هي الوحيدة في الوجود المطلق والكمال السرمدي ، - كذلك ، في دائرة توحيد الربوبية ، هي الوحيدة في الخلق وكمال الخلق ، في الإيجاد وكمال الإيجاد ، في الفعل وكمال الفعل ...

ف« لا إله إلا الله ! » هو شعار التوحيد الإلهي : و« لا خالق ولا هادي سواه ! » هو شعار التوحيد الربوبي . وهكذا تتوحد الألوهية ، في

الضمير البشري ، وجوداً وفعلاً : قزول الوسائط بين الله والانسان وترتفع الحجب بين الخالق والمخلوق .

توحيد العبودية

والمظهر الثالث والأخير لمبدأ التوحيد ، هو ما يسميه ابن تيمية بـ « توحيد العبودية » . وهذا يتناول امرين : وحدة العبودية لله - تعالى ! - ووحدة العبادة ، من اجل وجهه الكريم .

فالحقيقة الأولى لهذا التوحيد ، اعني وحدة العبودية ، تقتضي من المرء ان يكون خضوعه لخالقه وحده . وذلك بأن يدرك من اعماق كيانه طبيعة الصلة الحقيقية التي تربطه بموجده الاعظم . فيكتشف الانسان ثَمَّتْ انه من الله ، لا من غيره ، يستمد عناصر حياته ؛ وبه ، لا بغيره ، يشيد أسس بقائه ؛ وعنه ، لا عن غيره ، يتلقى فيض انواره ؛ وفيه ، لا في غيره ، يستقر كهف ولائه ؛ واليه ، لا الى غيره ، تشرأب اعناق رجائه .

وفي الحقيقة ، ان وحدة العبودية لله هي التي تيسر للضمير البشري وسائل تحريره من سائر القيود والاغلال التي تحيط به وتسيطر عليه سيطرة تامة . لان العبودية لله وحده ليست إلا العبودية للحق المطلق والكمال المطلق . أليس الله ، في ذاته ومن ذاته ، حقيقة ومحبة وحياة ؟ ثم أليس هو المصدر السامي والنبوع الفياض لكل حقيقة ومحبة وحياة ؟

اما « وحدة العبادة » فهي المفهوم الثاني لتوحيد العبودية ومظهره الخارجي وثمرته العممية الدالة عليه . فانه اذا كانت عبودية المرء لله وحده (او يجب ان تكون كذلك) . فهو - سبحانه وتعالى ! - الموضوع الاسمي (او يجب ان يكون كذلك) لكل ما يقدمه المرء من خيرات ومبرات وقربات .

وفي نظر الاسلام ، معنى « العبادة » يستغرق جميع النشاط الانساني ، فردياً كان او جماعياً . في الميادين الدينية وفي الميادين الدنيوية على السواء بشرط ان يكون هذا النشاط الانساني مبنياً على اسس ثابتة من العلم والخبرة ، وان تتحقق به مصالح الفرد او الجماعة ، وان يكون القصد من ادائه مرضات الله وحده والتقرب الى ذاته المقدسة .

ولكن رأس العبادات كلها وتاجها المرصع هما المحبة والمعرفة ، او بتعبير أدق : المحبة التي هي معرفة . والمعرفة التي هي محبة ! فالمظهر الاول لرأس العبادات هو محبة الحق - تعالى ! - والحق وحده في « سفر » الطبيعة

والوجود ، من خلال كل متطور او متغير او فان ... وفي « سفر » الوحي ذي النور الممدود ، من خلال كل حرف او كلمة او جملة . والمظهر الثاني لرأس العبادات هو معرفة الحق - تعالى ! - والحق وحده ، في « سفر » الطبيعة والوجود ، عبر سبحات انوار وحدته السارية في كل متطور او متغير او فان ... وفي « سفر » الوحي ذي النور الممدود ، عبر سبحات انوار وحدته السارية في كل حرف او كلمة او جملة .

التوحيد في حقول المعارف الصوفية

اذا كان التوحيد عند المعتزلة مشكلة فكرية واخلاقية ؛ وكان عند السلفية مشكلة دينية واجتماعية ؛ - فهو ، في نظر رجال التصوف ، قبل كل شيء ، مشكلة روحية تتعلق بتحرير الضمير الانساني من سائر القيود المادية او النفسية .

فالتوحيد على ضوء الاختبار الصوفي ، هو امتحان شاق عسير ، من خلال الدموع والأحزان والآلام ، لفكرة « الوجدانية » . انه ادراك ذوقي لمفهوم هذه « الوجدانية » ووعي تام بها : داخلياً في اعماق الكيان ، وخارجياً في كل ما يحيط بالانسان . ان غرض الصوفي في حياته - وغرضه الوحيد - هو اكتشاف « طريق النجاة » والسير عليه دأباً . و « طريق النجاة » هو طريق الوحدة او الوجدانية : وحدة الخالق ووحدة المخلوق . - أليس عن الوحدة صدر كل شيء ؟ فالوحدة هي كل شيء ، او هي كل « الشيء » في شيء شيء^١ ...

(١) المراجع التاريخية والمقالات عن « التوحيد الصوفي » ، عديدة ؛ نختار منها :
(ا) شروح كتاب « منازل السائرين » (لهروي الانصاري) لبابي « الجمع والتوحيد » (أنور ابواب « المنازل ») : شرح عبد المعطي بن محمد اللخمي الاسكندري ؛ شرح عبد الرزاق القاشاني ؛ شرح ابن قيم الجوزية - .

(ب) كتاب « التوحيد والتوكل » من كتب الاحياء للغزالي (٤/ ٢٤٥-٢٩٣) .
(ج) « الاملاء في اشكالات الاحياء » للغزالي (دفع اشكالات واردة على مباحث التوحيد والتوكل في كتاب الاحياء) .

(د) الفتوحات المكية : ٢/ ٢٨٨-٢٩٣ ؛ ٤٠٥-٤٢١ ؛ ٥٨٧-٥٨٢ ؛ ٣/ ٥٠٥ .
٥١١ -

(هـ) « المقدمات من اوائل شرح الفصوص » لداود القيصري ، مخطوط ايا صوفيا ، ١٨٩٨ /
٨٣ب-٨٦

« قال يوسف بن الحسين^١ : قام رجل بين يدي
« ذي النون المصري فقال : اخبرني عن التوحيد ما هو ؟ -
« فقال : هو ان تعلم ان قدرة الله في الاشياء بلا مزاج .
« وصنعه للاشياء بلا علاج ؛ وعلة كل شيء صنعه . ولا
« علة لصنعه . - وليس في السماوات الغلي ، ولا في الاراضين
« السفلى مدبر غير الله ... - ومهما تصور في وهمك شيء
« فאלله - تعالى ! - بخلاف ذلك »^٢ .

« وسئل الجنيد عن التوحيد الخاص ، فقال : ان يكون
« العبد شبيحاً بين الله - تبارك وتعالى ! - تجري عليه
« تصارييف تدييره ، في مجاري أحكام قدرته ، في لجج
« بحار توحيده : بالفناء عن نفسه ، وعن دعوة الحق له ،
« وعن استجابته للحقائق وجود وحدانيته في حقيقة قربيه :
« بذهاب حسه وحركته لقيام الحق له فيما اراد منه . -
« و (التوحيد الخاص ايضاً) هو ان يرجع آخر العبد الى
« اوله : فيكون كما كان قبل ان يكون »^٣ .

(و) « كتاب في علم التصوف » نفس المؤلف السابق ، نفس المخطوط ، ورقات ١٩٩-١١٢
(ز) « المقدمات من أوائل شرح القصيدة الثانية » (للفرغاني) ، المخطوط السابق ، ورقات :
١٢٢-١٢٦ .

هذا ، واهم المراجع لمائل « التوحيد الصوفي » هو بلا شك كتاب « مجمع الاسرار ومنتج
الانوار » لسيد حيدر آملي (من اواخر القرن الثامن الهجري) مخطوط فردوسي (طهران رقم ١٧٤٣ /
٢٤-١٧٣ ب) (والكتاب قيد الطبع الآن بناية المستشرق الكبير الاستاذ هنري كوربين
وعثمان يحيى ، في المعهد الفرنسي للدراسات الابراية ، بطهران) . - اما اهم الدراسات عن فكرة
« التوحيد الصوفي » فيراجع : *Eranos-Jahrbuch* : « *Le Combat spirituel du shi'isme* »
XXX). Zürich, Rhein-Verlag, 1962, pp. 69-125.

(١) « يوسف بن الحسين ، ابو يعقوب الرازي . شيخ الري والجبال في وقته . كان اوحداً
في طريقة في اسقاط الجاه وترك التصنع واستعمال الاخلاص ... » صعب ذا النون المصري واباتراب
التخشيبي ؛ ووافق ابا سعيد الخراز في بعض اسفاره ... » (طبقات الصوفية لابن عبد الرحمن
السلمي ، نشر الاستاذ نور الدين شرييه ، مكتبة الخانجي ، مصر ١٩٥٣ ، ص ١٨٥ وما
بعدها ؛ - والمراجع في التعليقات على النص) . - اما ترجمة ذي النون المصري فتأتي في نص
« كتاب التجليات » .

(٢) كتاب « جذوة الاصطلاء وحقيقة الاجتلاء » المنسوب الى ابن عربي ، مخطوط :
Yale, Bible Univ. Landberg II, 64/25 .

(٣) المصدر المتقدم ، ورقة : ٢٥ ، وانظر ايضاً بخصوص هذا النص : *Lexique technique de la mystique musulmane* par L. Massignon (Paris 1954)
pp. 305-307 ; — « *Le Soufisme* » par A. J. Arberry, pp. 64-68 (trad.
française, Cahiers du Sud, Paris, 1952)

« وقال رجل للشبلي : اخبرني عن توحيد مجرد بلسان حق مفرد . - فقال : ويحك ! من اجاب عن التوحيد بالعبارة فهو ملحد . ومن اشار اليه فهو ثنوي . ومن أومأ اليه فهو « عابد وثن . ومن نطق فيه فهو جاهل . ومن سكت عنه فهو غافل . ومن اوهم انه (اليه) واصل فليس له حاصل . ومن أومى انه قريب فهو (منه) بعيد . ومن تواجد (فيه) فهو فاقد . - وكل ما ميزتموه باوهامكم وادركتموه بعقولكم ، في أتم معانيكم . - فهو مصروف ، مردود اليكم ، محدث . مصنوع مثلكم ! »^١ .

•

وهذه نغمة جديدة في « باب التوحيد » ما سمعناها من قبل . لا عند المعتزلة المتقدمين ، ولا عند رجال السلفية المتأخرين^٢ .

فالنص السابق المنسوب الى ذي النون المصري . يبدي بوضوح تام مدى سريان الالفاظ « الكيميائية » في البيئة الصوفية . ومدى تفتح رجال التصوف لها وتألفهم معها واستيعابهم لها ... ان كل جملة في جواب ذي النون المصري . بل كل كلمة فيه ، تنطق بالدلالة على هذه الظاهرة الفذة : « القدرة في الأشياء » ؛ - « مزاج » ؛ - « الصنع للأشياء » ؛ - « علاج » ؛ - « علة كل شيء » ؛ - « المدبر » ؛ - فهذه جميعاً مفردات « كيميائية » مشهورة في بيتها ، معروفة لدى اهلها .

وجواب الشبلي حين سئل عن « توحيد مجرد بلسان حق مفرد » - يشير الى التمييز الدقيق بين الوحدة الالهية من حيث هي (ولسان هذه الوحدة الخاصة ؛ اي المعبر عنها والشاهد عليها ، هو « التوحيد الذاتي ») ؛ - والوحدة الالهية من حيث هي في شؤونها وفعالها ، اي من حيث تجلياتها في الكائنات المحسنة وغير المحسنة (ولسان هذه الوحدة هو « توحيد الافعال ») .

(١) « كتاب جذرة الاصطلاح ، وحقيقة الاجتلاء » المنسوب الى ابن عربي ، مخطوط : Yale, Bible. Univ. Landberg II 64/25a-25b.

اما ترجمة « الشبلي » فستأتي في حينها في « كتاب التجليات » . -

(٢) لفهم هذا الجانب من « التوحيد » في التفكير الاسلامي : من حيث مقدماته ومبرراته و « الوسط » الروحي والفكري الذي نشأ فيه ونما وتطور ، - راجع : « Histoire de la philosophie islamique » (I) par H. Corbin (Paris, 1964) pp. 41-151 ; 179-215.

فالتوحيد الذاتي (وهو لسان الوحدة الالهية من حيث هي هي) ، لا قدم للعقل البشري فيه مطلقاً : اذ هو توحيد قائم بالأزل ، « اختصه الحق لنفسه ولا يستحقه لغيره » . فكل « من اجاب (عنه) بالعبارة فهو ملحد ؛ و (كل) من اشار اليه فهو ثنوي ؛ و (كل) من أوما اليه فهو عابد وثن ... »

أما توحيد الافعال (وهو لسان الوحدة الالهية في تجلياتها الخارجية) ، فهو الذي يصح صدوره من العبد ، وهو ميدانه الذي يصل فيه ويحول ... ومع ذلك ، فهذا الضرب من التوحيد هو الذي يقول فيه ذو النون المصري : « مهما تصور في وهمك شيء فالله - تعالى ! - بخلاف ذلك » ؛ - وهو الذي يشير اليه الشبلي : « وكل ما ميزتموه بأوهامكم وادركتموه بعقولكم ... فهو مصروف ، مردود اليكم ... » .

فالسؤال أو الأشكال الذي يعتلج الآن في الصدر هو ما يلي : لماذا كان هذا اللون من التوحيد « معلولاً ، محدثاً ، مصنوعاً » ؟ وبالتالي : لماذا كان هذا التوحيد مصروفاً عن « باب الحقيقة » ، مردوداً على « وجه الخليفة » ؟

للإجابة عن هذا الاشكال نقول : أولاً ، ان قوى الانسان الحسية وملكاته المعنوية قاصرة في طاقاتها ، محدودة في اكتساب تجاربها ومعارفها ؛ فليس باستطاعتها الادراك التام لـ « وحدة الفعل الالهي » ، في شموله واطلاقه ولا نهائيته : فالتوحيد الصادر عن الانسان هو ولا شك متسم بهذه الصفة البارزة : اي قاصر لقصور قواه الحسية ، محدود لحدود ملكاته المعنوية .

ثانياً : ان الظواهر الكونية - وهي الحقل الخصب التي يجري عليها المرء تجاربه العملية ويستمد منها معارفه النظرية - لا يتوفر فيها من ذاتها وجود العناصر التامة للدلالة على وحدة الفعل الالهي ، وبالتالي على تصحيح حقيقة التوحيد : فهي - اعني الظواهر الكونية - حادثة متغيرة والفعل الالهي قديم ازلي ؛ انها متعددة متنوعة وهو واحد ، بسيط ... الخ. فاهوة سحيقة بين الظواهر الكونية من حيث هي هي ، وبين وحدة الفعل الالهي من حيث هو هو : فكيف يقام « هيكل التوحيد » على مثل هذه الاوضاع ؟ ام كيف يبنى بمثل هذه المواد ؟

•

واخيراً ، جواب الجنيد عن « التوحيد الخاص » مرتبط بنظريته بـ « الفناء » . الذي كان على ما يظهر اول من صاغها في صورة منهجية عقلية . غير ان

الفناء : في نظر شيخ الطائفة ، لا يتم معناه الروحي الا بحقيقة ايجابية تقابل سلبية « الفناء » الذاتية . و « الفناء » فراغ يخالف منطق الحياة النفسية والوجود الصوفي . هذه الحقيقة الايجابية هي « قيام الحق فيما اراده منه » : في توضيحته ونسكه وجهاده . .

في نص شهير . يعرض الجنيد امامنا نظريته الكاملة عن التوحيد ومراتبه . والفناء ومظاهره ، والبقاء وشواهده .

« اعلم ان اول عبادة الله — عز وجل ! — معرفته . واصل معرفته توحيده . ونظام توحيده نفى الصفات عنه بالكيف والحيث والأين . — فبه استدل عليه . وكان سبب استدلاله به عليه توفيقه . فبتوفيقه وقع التوحيد له . ومن توحيده وقع التصديق به . ومن التصديق به وقع التحقيق عليه . ومن التحقيق جرت المعرفة به . ومن المعرفة به وقعت الاستجابة له فيما دعا اليه . ومن الاستجابة له وقع الترتي اليه . ومن الترتي اليه وقع الاتصال به . ومن الاتصال به وقع البيان له . ومن البيان له وقع عليه الحيرة . ومن الحيرة ذهب عن البيان . ومن ذهابه عن البيان له انقطع عن الوصف له . وبذهابه عن الوصف وقع في حقيقة الوجود له . ومن حقيقة الوجود وقع حقيقة الشهود بذهابه عن وجوده . وبتفقد وجوده صفا وجوده . وبصفائه غيب عن صفاته . ومن غيبته حضر كليته . وعن حضور كليته فقد كليته : فكان موجوداً مفقوداً . ومفقوداً موجوداً : « فكان حيث لم يكن ، ولم يكن حيث كان »^١

التوحيد الارادي

مرت فكرة التوحيد في حقول المعارف الصوفية بأدوار ثلاثة : وكانت في كل دور على صلات وثيقة بروح العصر الذي ظهرت في اجوائه . وبشخصية التصوف ذاته الذي بدأ رجاله يشعرون بوجودهم ورسالتهم في ضمير العالم الاسلامي .

(١) مخطوط شهيد علي باشا (اسطنبول) رقم ١٣٧٤/٦٢-٦٣ ب . -

فهناك أولاً ما يمكن تسميته بـ « التوحيد الارادي » . وهذا اختبار « الوحدة الالهية » وتدويعها . في مستوى الارادة وعلى صعيد السلوك والحياة العملية . — وفي هذا الموطن . تذوب ارادة العبد في ارادة الرب : فلا يريد الا ما يريد الله : ولا يحب إلا ما يحبه الحق . وفي هذا « الفناء الارادي » . بل في هذا « التسامي الارادي » يتحقق الاسلام في اكمل صورته العملية . وفي اسمى معانيه الايجابية .

و « الاسوة الحسنة » لصاحب « التوحيد الارادي » هو ابراهيم عليه السلام ! — في موقفه حين اكتشاف الحقيقة الكبرى : ﴿... يا قوم ! اني بريء مما تشركون : اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفاً وما انا من المشركين ﴾^١ . وأسوته الحسنة ايضاً وبصورة خاصة ، هو المسيح — عليه السلام ! — عند قوله . في لحظات حياته الاخيرة : ﴿أبناء . أبعد عني ان شئت هذه الكأس : ولكن لتكن ارادتك انت لا ارادتي انا ﴾^٢

بما لا ريب فيه ان اساس الحياة الروحية : في جميع المذاهب والاديان ، قائم على مبدأ « تجريد الارادة » ، اعني على تصحيحها وتركيزها . وذلك يكون بجمع اشتات الهمة وحصرها كلها في موضوع واحد . وهذا « التجريد الارادي » هو السمة المميزة والطابع الصحيح لكل اختبار روحي اصيل وكل تجربة تحريرية سليمة . فانه عن طريق « تجريد الارادة » وبوساطتها . تتحقق « الوحدة الشخصية » في تكاملها وازدهارها . بيد ان عبقرية التصوف الاسلامي في هذا الصدد . هو ربطه وحدة الشخصية عن طريق الارادة . بوحدة العقيدة عن طريق الايمان : فوحدة الالهية في ميدان العقائد : هو عماد وحدة الشخصية في ميدان الارادة والسلوك .

التوحيد الشهودي

ثم هناك ايضاً ما عرف باسم « التوحيد الشهودي » . وهو شعور تام واحساس عميق بالوحدة المطلقة . في ذري التأمل والملاحظة . وهذا يعني اتحاد العبد . بالكلية . مع الله : في العيان (لا في الأعيان ...) بعد فئاته عن الكون والاكوان . .

(١) سورة الأنعام (٦) آية رقم ٧٨ : ٧٩ . —

(٢) انجيل لوقا (٢٢/٤٢) . —

والفرق الاساسي بين التوحيد اليهودي والتوحيد الارادي ، هو ان الحقيقة الالهية لا تظهر في هذا الموطن بصورة « أمر ونهي » ، اي بصورة « شريعة » يخضع لها العبد طوعاً وتثلاً في ارادته فيها ، - بل بصورة « ذات مشخصة » ، بهم صاحب التوحيد اليهودي في جمالها ويتعشق كمالها ويفنى بوجودها . فوقفه تجاه « الحقيقة الالهية المشخصة » هو كموقف قيس بن الملوخ تجاه ليلي العامرية - ﴿ والله المثل الاعلى في السموات والارض ﴾ - ! اذا نطق لا ينطق إلا بحبها . واذا أبصر لا يبصر إلا جمالها . واذا سمع لا يسمع إلا حديثها . واذا تأمل لا يتأمل إلا سبحات انوارها . انه ابداً فيها وبها ولها ومعها ومنها واليها ...

وفي الحقيقة ، ان فناء ارادة العبد في ارادة الرب في التوحيد الارادي ، هو تسامي الارادة البشرية الى سماء الارادة الالهية . وفناء وجود العبد في وجود الرب في التوحيد اليهودي ، هو تسامي الوجود البشري المقيد الى قمة الوجود الالهي المطلق ، بدون ان تحدث هذه الظاهرة المعجزة أي تغيير في طبيعة الذات الالهية او في كمالها اللانهائي . ولكن التغيير كله هو ما يحصل للعبد في هذا المقام : انه الآن انسان رباني ، وقد كان انساناً فقط .



اذا سئلت : ما هو الموضوع الاسمي للتوحيد الارادي ، الذي تفنى فيه ارادة العبد : بل يتسامى الى ارادة الرب ؟ - اجبت : هو وحي السماء ، وهدى الانبياء ، وسيرة الأولياء ، والأوصياء : الامناء .

واذا سئلت : ما هو المحلي الاكمل للتوحيد اليهودي ، الذي يفنى فيه وجود العبد ، بل يتسامى الى وجود الرب ؟ - اجبت : هو « الحقيقة المحمدية الازلية » ، في ظهورها المطرد ، عبر الزمان والمكان ، في اشخاص الانبياء والأولياء ، الأوصياء ، الامناء .

واذا سئلت : ما هي وسائل التوحيد الارادي ؟ - اجبت : الايمان والايقان والاحسان .

- والتوحيد اليهودي ؟

- الحب والهيمان ، النابعان من اعماق الجنان ، الصادران عن فطرط العيان .

واذا سئلت : ما حقيقة كل من التوحيدين ؟ ما معناهما ومبناها ؟ -

اجبت : هو « قيام الحق للعبد فيما اراده منه » : توضيح وفداء . نسكاً وجهاداً . فحقيقة التوحيد الارادي هي شهادة الله لنفسه بنفسه . في « مظاهر وجهه وشرعه » . على لسان عبده وجنانه وسائر كيانه . - ومعنى التوحيد الشهودي ومبناه هو شهادة الله - تعالى ! - لنفسه بنفسه . في « مجالي ذاته المقدسة » . على لسان عبده وجنانه وسائر كيانه .

التوحيد الوجودي

وهناك . اخيراً ، ضرب خاص من التوحيد . ظهر عند المتأخرين من الصوفية (عند ابن عربي واتباعه) : واشتهر في تاريخ الفكر الاسلامي باسم « التوحيد الوجودي » . ويقصد اصحاب هذا المذهب بمثل هذه التسمية معنى مبتكراً للوحدة ومفهوماً خاصاً بها . من الوجهة العقلية المحضة .

والواقع . اننا امام هذا « اللون من التوحيد » بعيدون جداً عن ميدان الاذواق الصوفية ، وعن طبيعة الاختبارات الروحية بمعناها الصحيح . بل نحن بالحقيقة . تجاه نظرية معقدة في ماهية الوجود وأحكامه وشؤونه . ولكن اذا أمعنا الفكر في هذا المذهب : نرى ان اهتمام رجاله به لم يكن نظرياً فقط ، بل دينياً وروحياً ايضاً . فغرض انصار « التوحيد الوجودي » من هذه « النظرية » هو أولاً : ابراز فكرة « الالوهية » ووضعها في نطاقها الخاص : من حيث وحدتها المطلقة وكالها اللانهائي : - وثانياً : الدفاع عن هذه « الالوهية » ذاتها . من حيث هي الموضوع الاسمي للايمان والمعرفة والعبادة والمحبة .

واذن . فان مبدأ « وحدة الالوهية » في دائرة « الاثولوجيا » هو الذي دعا اصحاب هذا المذهب الى الاخذ بنظرية « وحدة الوجود » في دائرة « الاثولوجيا » . ومن هنا . استطاع هؤلاء الصوفية المفكرون ان يميزوا بين نمطين من « التوحيد » : « التوحيد الالوهي » وهو القول بالوحدة الالهية ، و « التوحيد الوجودي » وهو القول بالوحدة الوجودية .

ويقرر دعاة وحدة الوجود ان « التوحيد الالوهي » لا يصح إلا على اساس « التوحيد الوجودي » ... اذ كل ثنائية او كثرة في مستوى الوجود هي في الحقيقة ثنائية او كثرة في مستوى اللاهوت . واذا كنا نسلم قطعاً بالوحدة الالهية في صعيد « الاثولوجيا » : فيجب ان نسلم ايضاً بالوحدة الوجودية ، في صعيد « الاثولوجيا » : وذلك للسبب عينه .

ولكن ، ما معنى وحدة الوجود ؟ ما هو المقصود بهذا اللفظ على وجه التحديد ؟ وهل يلزم عنه اتحاد الخالق بالخلق في دائرة الوجود^١ ؟ يجيبنا اتباع هذه النظرية على هذه الاسئلة كلها بما يلي :

ان معنى « الوجود » ينبغي ان يلاحظ من جانبين ، وبالتالي ان يفهم

(١) بعض المراجع عن وحدة الوجود : (١) « المقدمات من اويل شرح فصوص الحكم » لداود القيصري ، مخطوط آيا صوفيا ١٨٩٨/٢٧ب-٣٩-٤ (٢) « كتاب في علم التصوف » لنفس المؤلف ، نفس المخطوط : ١٩٤-٩٩ب ، - (٣) « المقدمات من اويل شرح القصيدة الثانية » (للفرغاني) ، نفس المخطوط : ٣-١ ، ٢٢-٢٠-٤ (٤) « ابداء النعمة ... » ، للكوراني ، راغب باشا ١٤٦٤/٢١ب-١٢٦-٥ (٥) « ازالة الاشكال ... » عن التجلي في الصور ... » لنفس المؤلف ، نافذ باشا ١٥٠٨-٤٥-٦ (٦) « تنبيه العقول على تزييه الصوفية ... » ، نفس المؤلف ، راغب باشا ١٤٦٤ ١٧٥-١٨٤-٧ (٧) « التوصيل ... » ، نفس المؤلف ، نفس المخطوط : ١٣٣-٣٤ب-٨ (٨) « جلاء الانظار ... » ، نفس المؤلف نفس المخطوط : ١٦٣-٧٢ب-٩ (٩) « جلاء الفهوم ... » ، نفس المؤلف ، نفس المخطوط : ١٣٥-٦١ب-١٠ (١٠) « اساس الوجدانية ومبنى الفردانية » لداود القيصري ، مخطوط ولي الدين ١٨١٤/١٤٤-٤٨ب-١١ (١١) « اطلاق القيود ... » للنايلي ، ولي الدين ٢١٣٨/١٣٧-١٠٠ب-١٢ (١٢) « اهل الوحدة » لعبد العزيز النسي ، مخطوط شهيد علي باشا ١٣٨٠/١٢٠...-١٣ (١٣) « رسالة في بيان انبساط الوجود المطلق على مظاهر الكائنات » لسعد الدين حويه ، مخطوط سليم آغا ١٤٩١-٣-١ (بالفارسية) - (١٤) « رسالة في وحدة الوجود » للشريف الحسيني ، مخطوط شهيد علي باشا ١١٩٨ -.

اما الكتب او الابحاث في الرد على وحدة الوجود : (١) « الخرج العقلي والعقلي فبا يناني الاسلام من بدع الجهمية والصوفية » لابن تيمية (مجموعة الرسائل والمسائل لابن تيمية ، مطبعة المنار ١٣٤٩هـ ؛ القاهرة) - (٢) « حقيقة مذهب الاتحاديين او وحدة الوجود » نفس المؤلف والناسر - (٣) « اقوم ما قيل في المشيئة والحكمة ... وبطلان الجبر والتمطيل » ، نفس المؤلف والناسر - (٤) « الرد على المنطقيين » نفس المؤلف ، الناشر عبد الصمد شرف الدين الكتبي ، بمباي ١٩٤٩ (ابحاث : حقيقة توحيد الفلاسفة ، ص ٢١٤-٢٤٦ : ٣٠٧-٣١٥ ؛ الفناء المذموم والفناء المحمود ، ص ٥١٦-٥٣٦) - (٥) « كتاب معيار المريدين » لابي محمد عبدالله بن محمد بن ايمن ، المعروف بقطب الدين ، مخطوط ولي الدين ١٨٢٤/١٤٦...- (٦) « رسالة في منع اطلاق المطلق على وجود الحق » لعبدالله بن محمد بن عبد الرحمن ابن موسى الخلوتي ، مخطوط ولي الدين ١٩٨٥ - (٧) « رسالة في رد الوحدة » لعلي القاري ، مخطوط ولي الدين ١٨٠٩/١٣٩-٨ (٨) « رسالة وحدة الوجود » لسعد الدين التفتازاني ، بيازير ٢٨٩٠ (ط. ١٣٩٤ .هـ) - (٩) « كتاب قواطع الادلة في الرد على الوجودية » لعلي القاري ، مخطوط جامعة اسطنبول ٨٣٤٦٢/٢٨ب-٩٧ب-١٠ (١٠) « توضيح سبل الاحسان المحمود وتفغيب

على نحوين . فيجب أولاً ان نلاحظ الوجود من حيث مظاهره وآثاره الخارجية ؛
وثانياً من حيث هو هو ، أعني من حيث حقيقته ومفهومه الذاتيان .

فالوجود على الاعتبار الأول ، هو بمعنى « الایجاد » . اي هو الفعل
الوجودي الخلاق الذي تتحقق به الموجودات جميعاً في صورها الشخصية
والنوعية ، ابتداءً من المادة الصماء حتى الروح الأعظم . فكل ما في العوالم
من كائنات منظورة وغير منظورة هي مظهر لهذا الوجود الواحد (= الایجاد
الواحد) ، وأثر من آثاره .

وهذا الوجود الواحد ، الذي هو بمعنى الایجاد الواحد ، ينتظم الاشياء
الموجودة كلها ويحيط بها من سائر اقطارها : انه كل شيء فيها ، ظاهراً
وباطناً ، كلاً وجزءاً ، حقيقة وعيناً . اذ لا شيء في دائرة الموجودات يشذ
عن اثر فعل الایجاد .

وهذا الوجود الواحد ، الذي هو بمعنى الایجاد الواحد ، يتميز تماماً ، من حيث
طبيعته وماهيته ، عن سائر الاشياء الموجودة من حيث طبيعتها وماهيته :
انه واحد وهي متعددة ؛ قديم وهي حادثة ؛ باقٍ وهي فانية ، خالق وهي
مخلوقة ، مطلق وهي مقبدة ... الخ .



اما الوجود على الاعتبار الثاني ، أعني الوجود من حيث حقيقته الذاتية
ومفهومه الخاص ، فهو بمعنى « المطلق الذي لا بشرط شيء » . فعلى هذا
الاعتبار ، ليس هو الوجود الذهني ولا الخارجي ، ولا المطلق المقيد بالاطلاق...
« وليس هو بكليتي ولا جزئي ، ولا عام ولا خاص ، ولا واحد بالوحدة الزائدة
على ذاته » : اذ كل هذه الالوان من الوجود هي مظهر من مظاهر « الوجود
المطلق الذي لا بشرط شيء » ، وأثر من آثاره .

الأناجيل بوحدة الوجود » لعبد الرحمن بن علي المرحومي ، مخطوط دار الكتب المصرية ، رقم ٢٩٩
تصوف / ١-٦٩ ... الى غير ذلك . اما الدراسات الغربية عن هذه القضية الهامة فتراجع في
المقدمة الفرنسية لكتاب « الشاعر » لصدر الدين الشيرازي ، بقلم الاستاذ المستشرق الكبير
هنري كوربين ، وكذلك في المقدمة الفرنسية لكتاب « الجمع بين الحكمتين » لناصر خسرو
بقلم الاستاذ المستشرق السالف الذكر . - (الكتابان المتقدمان هما من منشورات المعهد الفرنسي
لدراسات الايرانية في طهران) . -

والواقع . انه يمكن تصور ثلاثة أنماط من الوجود :

(١) النمط الاول وجود بشرط شيء : وهذا هو الوجود الجزئي المقيد بحدود الزمان والمكان والمادة ؛

(٢) النمط الثاني وجود بشرط لا شيء : وهذا هو الوجود الكلّي الذي هو مطلق بالنسبة الى الوجود الجزئي (فوصف الاطلاق فيه مقيد لا مطلق) ؛

(٣) النمط الثالث وجود لا بشرط شيء : وهذا هو الوجود المطلق الذي هو غير مقيد بالاطلاق كالكلّي ، ومطلق عن التقييد كالجزئي .

فالنمط الأول من الوجود يصح ان يُعارض (او يزاحم او يمانع) النمط الثاني من الوجود ؛ وكذلك العكس . اما النمط الثالث من الوجود ، فترتفع في دائرته كل مزاحمة او ممانعة او معارضة ، وبالتالي ترتفع في دائرته الكثرة . وهذه - اعني الكثرة - ميدانها « الثبوت » ، اي ما هو ثابت بالوجود المطلق أو عنه . فالكثرة الثبوتية (= كثرة الموجودات) هي مظاهر الوحدة الوجودية (= وحدة الوجود المطلق) . والوحدة الوجودية هي الظاهرة في الكثرة الثبوتية .

وبديهي ان النمط الثالث من الوجود هو الذي يصح حمله فقط على الحق - تعالى ! - . وبالتالي : كان وجوده - سبحانه ! - واحداً ووحيداً .



قوحدة الوجود ، على هذا المعنى ، هي « وحدة الوجود المطلق » ، الذي هو وحدة ووجود مطلقان ، اعني ان « المطلق » هو واحد لا بوحدة زائدة على ذاته ، وهو موجود لا بوجود زائد على ذاته ايضاً . - ويمتنع في دائرة المطلق تصور اية ثنائية او كثرة . فالقول بتعدد الوجود او كثرته ، في دائرة المطلق . هو كالقول بتعدد الآله او كثرته في دائرة اللاهوت . فكلاهما شرك مذموم يجب التنزه عنه اصلاً . بل الشرك في مستوى الوجود المطلق ، أدق وأخطر من الشرك في مستوى اللاهوت المقدس : لان الأول شرك عقلي خفي ؛ والثاني شرك ديني .



يستطيع المفكر الاسلامي ، على ضوء نظرية وحدة الوجود ، أن يجد حلولاً منطقية لعدد من المشاكل اللاهوتية التي تعرض لها علم الكلام (او

تعتز أمامها ...) في مراحل تطوره التاريخي . فلو ان المعتزلة مثلاً ادركوا ان الوجود الالهي في حقيقته هو وجود لا بشرط شيء ، — لما استحال لديهم القول بتعدد الصفات او ازالة القرآن أو إمكان الرؤية الالهية .

أليس وجود الحق — تعالى ! — مطلقاً ، حتى عن قيد الاطلاق ؟ فكيف يمتنع عليه تجليه الذاتي ، من خلال صفاته وكمالاته اللانهائية ؟ او تجليه الخارجي ، من ظلال الحروف والكلمات البشرية ؟ او ظهوره المعجز ، عبر الصور الخالدة ، في نعم السماء ؟

الاصول الخطية

الاصول الخطية التي اعتمدنا عليها في تحقيق هذه الآثار الصوفية ، هي ما يلي :

اولاً ، بخصوص كتاب « التجليات الالهية » للشيخ الأكبر ، فقد رجعنا الى المخطوطات الآتية :

(١) مخطوط خزانة ولي الدين ، احدى الخزائن الحافلة في اسطنبول . ورقه : ١٧٥٩ . وهو محفوظ ضمن مجموعة هامة كلها من آثار الشيخ الأكبر ، وهي على ما يبدو بخط يده . ويبدأ كتاب التجليات ، في هذه المجموعة ، من ورقة ١٣٠ وينتهي فجأة بورقة ١٦١ . قبل تمته . — ويحتوي هذا المخطوط على « سماعتين » مسجلتين على غلافه (ورقة : ١٣١) ، ونص « السماع » الأول ، في اعلى الورقة ، هكذا :

« سمع جميع كتاب التجليات على مصنفها الشيخ الامام
« العالم المحقق محي الدين ابي عبدالله | محمد بن علي بن
« العربي الحاتمي الطائي الاندلسي جماعة منهم الشيخ الصالح
« حسين بن علي بن محمد | التينفوري والولد الصالح نور
« الدين ابو بكر بن محمد البلخي والولد الصالح قطب الدين
« محمد ولد الشيخ | العالم العارف شمس الدين اسماعيل
« يعرف بابن سودكين النوري وذلك بقراءة | العبد
« العبد الفقير الى الله ايوب بن بدر بن منصور المقرئ
« القاهري في الرابع عشر من محرم من سنة سبعة عشر
« وستاية بدمشق وذلك بمنزل المسمع . وكتب ايوب بن
« بدر » .

اما « السماع » الثاني (على اثر السماع الأول ويخط مخالف له) فنصه كما يلي :

« وكذلك سمع هذا الكتاب المسمى اعلاه على منشته سيدنا
« وامامنا الامام العالم الراسخ اي عبدالله محمد بن علي بن
« العربي | الطائي الحائمي الاندلسي رضي الله عنه خادمه
« وربيه محمد بن اسحق بن محمد سنة سبع وعشرين وستماية
« بدمشق » .

وابعاد هذا المخطوط : ٢٥ سم × ٢٠ سم : مسطرته : ١٧ سطراً ،
باحرف عريضة ، متسعة ، بقلم مغربي ، بحبر اسود ، على ورق صقيل ،
متآكل ، في حالة سيئة . — اما قلم « السماعين » فنسخي ، بحبر اسود ،
باحرف دقيقة ، مقروءة بعسر . — ورمز هذا المخطوط : W . وهو الاصل
الأم في تحقيق رواية كتاب التجليات .

(٢) مخطوط ولي الدين الثاني . ورقه : ١٦٨٦ . وهو ضمن مجموعة
ايضاً ، ويبدأ من ورقة : ٣٨ ب وينتهي بورقة : ٥٢ ب . وهو نسخة تامة
للكتاب : قرئ على الشيخ صدر الدين الفونوي بمدينة قونية عام ٦٦٧ . —
وهو بخط نسخي واضح ، بحبر اسود ، على ورق صقيل : على هامشه
تعليقات كثيرة بخط فارسي دقيق . — وابعاد هذا المخطوط : ٢٢ سم ×
١٨ سم : مسطرته ٢١ سطراً : — وهو في حالة حسنة . غلف ضمن
مجموعة كاملة . — وكان هذا المخطوط الاصل الثاني في الاعتبار في تحقيق
رواية نص « التجليات » . — ورمزه : Y .

(٣) مخطوط اسعد افندي (مكتبة السلمانية : اسطنبول) : رقمه :
١٥٠٩ / ١٠٥٩ . نسخة كاملة ، ضمن مجموعة ، بخط نستعليق ، دقيق ،
مقروء بعسر . ابعاد النسخة : ٢٥ سم × ٢٠ سم . مسطرتها : ٢١ سطراً :
نص المخطوط مقابل بالمنقول . ورمزه : E .

(٤) مخطوط دار الكتب الوطنية في باريز : رقم ٦٦١٤ A / ١٧٦ —
١١٠٥ . — نسخة تامة ، ضمن مجموعة كاملة ، بخط نسخي ، مقروء ،
في حالة جيدة . — ابعاد المخطوط : ٢٢ سم × ١٨ سم ، مسطرتها : ١٨
سطراً . ورمز هذا الاصل : P .

(٥) مخطوط دار الكتب الوطنية في باريز ، رقم ٦٦٤٠ A / ١٢٦ —
١٥٦ . — نسخة تامة ، ضمن مجموعة كاملة ، بخط ديواني ، واضح ،

على الهامش تعليقات بقلم الناسخ الاصلية . - ابعاد النسخة : ٢٣ سم X ١٧ سم ، مسطرتها : ١٨ سطرًا . - ورمزها : R .

٦) مخطوط مكتبة آصفية (حيدرآباد) ، رقم : ٣٧٦ تصوف عربي ، بتاريخ ٩٩٧ . - وهي مطبوعة ضمن مجموعة : «رسائل ابن العربي» بعناية مطبعة جمعية «دائرة المعارف العثمانية» ، حيدرآباد الدكن (الهند) ، سنة ١٣٦٧ هجرية (١٩٤٨ م) ، في جزئين . ويوجد كتاب التجليات في الجزء الأول من هذه المجموعة ، رقم ٢٣ ، وعدد صفحاته : ٥٣ . - وهذه المجموعة لها مقدمة بالانكليزية بقلم المستشرق المعروف الاستاذ A. J. Arberry . - ورمز هذا الأصل : H .

ثانياً ، بخصوص كتاب «التعليقات على كتاب التجليات» للشيخ اسماعيل بن سودكين النوري ، فقد رجعنا الى الأصول التالية :

١) مخطوط خزانة الفاتح (اسطنبول) ، ورقه ٥٣٢٢/١ - ١٣٧ . وعنوانه : «رسالة شرح تجليات شيخ الأكبر» . وهذا العنوان ثابت على غلاف النسخة وفي صدرها وغير مخالف للأصل . اما العنوان الذي في آخر النسخة وبخط الناسخ الأصلي فهو : «وهذا ما انتهى اليه من شرح التجليات» . - وهذا المخطوط موجود ضمن مجموعة كاملة معظمها من آثار الشيخ الأكبر ، وناخها جميعاً ناسخ واحد ، وهو بخط نسخي دقيق مقروء بعسر ، مصصح على الهامش ، بعناية الخطاط الاصلية . - وابعاد النسخة : ٢٨ سم X ٢٢ سم ؛ مسطرتها : ٢٩ سطرًا ؛ بعض نسخ المجموعة بتاريخ ٩٤٧ هجرية . - ورمز هذا الأصل : F . (وهذا الأصل هو عمدتنا في تحقيق رواية «التعليقات») .

٢) مخطوط مكتبة برلين الوطنية ، رقم ١٢٣٠ : (mass. or. ocl.) . بعنوان : «شرح التجليات لابن سودكين النوري» . بخط نسخي ، واضح ، بقلم علي بن زكريا بن يحيى الأقسائي ، بتاريخ آخر جمادى الاولى سنة ٧٣٢ هجرية . - مسطرتها : ١٩ سطرًا ، وهي في حالة جيدة ، مقابلة . - ورمز هذا الأصل : B .

٣) مخطوط مكتبة قبة الوطنية ، رقم : A ٣٨٩ ، بعنوان : «شرح التجليات الالهية للشيخ ابي الطاهر اسماعيل بن سودكين بن عبدالله النوري» . - بقلم : محمد بن محمد بن محمد الميداني ، الشهير بابن زاده . - بتاريخ يوم الخميس ، ٩ من شهر ربيع الثاني سنة ١١٤١ هجرية . - بخط نسخي

واضح ، عليه تصحيحات على الهامش بقلم جديد ؛ - مسطرته ٢٥ سطرًا. -
ورمز هذا الاصل : V .

ثالثاً ، بخصوص كتاب « كشف الغايات في شرح ما اكتنفت عليه
التجليات » ، فقد كان عمده في تحقيق روايته المخطوط الوحيد المحفوظ في
دار الكتب الوطنية بباريز ، القسم الشرقي ورقه : ٤٨٠١ A / ١١-١٩٦ .
وهو بخط نستعليق ، جميل ومتقن جداً : إلا ان الناسخ يهمل دائماً التنقيب
الكامل للنص ، مما يجعل قراءته في حاجة مستمرة الى التركيز ... ومسطرته :
١٩ سطرًا . - ورز : S .

كتاب كشف الغايات في شرح ما اكتنفت عليه التجليات

[f. 2b] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^١

(خطبة الشارح)

(١) الحمد لله الذي رفع طلاس^{١١} الغيوب^٢ بتجلياته^٣

(١) طلاس وظلمات ، مفردا طلسم . اصلها الاغريقي τῆλασμαι ، والمعنى الشائع لها « تمزيج القوى السماوية الفعالة بالقوى الارضية المنفعلة . وذلك ان القوى السماوية اسباب لحدوث الكائنات العنصرية ، وحدوثها شرائط مخصوصة بها يتم استعداد الفاعل . فن عرف احوال الفاعل والقابل وقدّر على الجمع بينهما عرف ظهور آثار مخصوصة غريبة . - انظر شرح المواقيت للجرجاني ١٧/٢ ؛ الكشكول ج ١٢٥/٢ ؛ رسالة الحدود لابن سينا ١١١ ، شفاء الغليل ١٣٢ ؛ شرح النصيحة لابن زكري ١٤٣-١٤٤ ، علم الفلك : تاريخه عند العرب ٢٩ « (الطنجي ، شفاء السائل ٦٥ تعليق رقم ١) - Cf. aussi Jabir Ibn Hayyan à l'Index . هذا ، ويلاحظ ان الابحاث الفقهية والكلامية الخاصة بـ « لزائم » و « الخائل » و « التائم » و « التماويد » - تتصل الى حد قريب بالمعنى العام لـ « الطلاس » . راجع المعتمد للقاضي ابي يعلى ص ٢٠٠-٢٠١ ، الغنية لعبد القادر الجيل ١/٥٠ و دائرة المعارف الاسلامية (النشرة الفرنسية) ٢٥٨/٢ - ٢٥٩ (مقالة : حمائل Hamail) وابن بطّة (ك. الشرح والابانة) ٨٦ ، النص العربي و ١٥٧ الترجمة الفرنسية وتعليق رقم ٤ . - ومهما يكن في الامر من شيء ، فان المعنى الخاص لكلمة « طلاس » عند شارح التجليات وعند ابن عربي نفسه يتعلق مباشرة بنظريتهما في طبيعة الوجود نفسه ومراتب الظهور . وسيأتي بيان هذا عند كلام الشارح على مقدمة التجليات .

(٢) الغيوب : ج. غيب . وردت في القرآن الكريم (مفردة وجمعا) انظر مثلاً : سورة ١١ / ١٢٣ ، ٢٦/١٨ ، ٣٣/٢ ، ٣٨/٣٥ ، ١١٢/٥ ، ٧٩/٩ ، ٤٨/٣٤ الخ .. - في اصطلاح الصوفية ، « الغيب كل ما ستره الحق عنك منك لا منه » (ابن عربي : اصطلاحات الصوفية ، واصطلاحات الفتوحات ١٢٩/٢) . والغيب اقسام : غيب الهوية ، والغيب المطلق ، والغيب المكنون والغيب المصون (لطائف الاعلام ورقة ١١٣٠) . اما ما يخص معاني الغيب في التفكير الاسلامي بصورة عامة فانظر دائرة المعارف الاسلامية (النفس الفرنسي ١٤٢/٢ - ١٤٣ مقالة : D. B. Macdonald) اما معاني الغيب في القرآن الكريم فانظر مقالة المستشرق الفاضل ، المأخوذ عليه M. Gaudesfroy-Demombynes, La notion de ghayb dans le Coran, in Mélanges Louis Massignon, II, 245.

(٣) تجليات : ج. تجل . وردت في القرآن الكريم (استعملت فقط في صيغة الفعل ، انظر مثلاً سورة ١٤٢/٧ ، ٢/٩٢) . - اما في نظر الصوفية فالتجلي له اعتباران : من حيث هو

١ الأصل : + رب تم معضلك (هكذا ، باهمال نقطتي الباء والفاء كمادة النسخ) . -

وكشف خلدور الكمون عن أسرارها المصونة فيها بتزلاته^(٦).
فَتَقَى^(٧) رَتَقَى^(٨) ما قدَّر آ في الظلم برش^(٩) نوره^(١٠).

مظهر خاص للذات ، وهو من ثم يتصل بطبيعة الوجود ؛ ومن حيث هو مجلي معين للروح ، وفي هذه الناحية يتصل بطبيعة المعرفة . فعلى الاعتبار الأول ، التجلي ذو اقسام متعددة : لتجلي الأول ، التجلي الثاني ، التجلي الذاتي ، التجلي الاحدي الجمعي ، تجلي الغيب المغيب ، تجلي الغيب الثاني ، تجلي الهوية ، تجلي الشهادة ، التجلي المعطى للاستعداد ، التجلي المميز للاستعدادات ، التجلي المفاضر ، التجلي المضاف ، التجلي الفعلي ، التجلي التأنيسي ، التجلي الصفاتي (لغات الاعلام ورقة ١٤٣-١٤٠) . وعلى الاعتبار الثاني ، التجلي : هو ما ينكشف للقلوب من انوار النبوت (اصطلاحات الصوفية لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) . - راجع ايضاً شفاء السؤل ، ٩٢ (نشرة الأب المحترم خليفة والخواشي التي اضافها على مواد «التجلي» «التجلي الانكشفي» «تجلي الانوار» «تجلي الذات» . - اما معاني التجلي من الناحية الشرعية والكلاسية ، فنظر التعليق القيم للمستشرق الفاضل لاووست في ابن بطة ك. الشرح والابانة (الترجمة الفرنسية) ص ٨٩ تعليق رقم ٢ و ٣ - .

(٤) تزلات ، ج تنزل . جاء استعمال هذه الكلمة في القرآن الكريم بصيغة الفعل المجرد : نزل ، والمزيد نزل ، أنزل ، تنزل . اما موضوع هذا الفعل فهو : الوحي ، الروح ، الملائكة ، السلطان ، الكنية ، الكتاب . الأمر (راجع هذه المواد في «المرشد الى آيات القرآن») . - وفي عرف الصوفية المتأخرين التزلات هي مجالي الحق في اطوار الوجود . وهي نوعان : تميزات كلية وتزلات جزئية . الأولى دائرتها عالم الأمر والثانية عالم الخلق . - راجع شيخ القاشاني على الفصوص (الفص رقم ٣٥ وتعليقات عقيقي على الفصوص ٢٩١/٢-٢٩٢) . - .

(٥ و ٦) الرتق والفتق ، اصلها في القرآن الكريم بخصوص السموات والأرضين : «كانتا رتقاً ففتقناهما» (سورة الانبياء ٢١/آية ٣٠) . وعند الصوفية ، الرتق ، اجمالاً المادة الروحية ، المسماة بالنصر الأعظم المطلق ، المرتوق قبل خلق السموات والأرض ، المفتوق بعد تعينها بالخلق (قاشاني ، شرح اصطلاحات الصوفية ، ص ٥٩ ولطائف الاعلام ١٨١) . اما الفتن ، فهو «ما يقابل الرتق من تفصيل المادة المطلقة بصورها النوعية وظهور كل ما بطن في اضرة الواحدة من النسب الاسمية وبروز كل ما يمكن في الذات الاحدية من الشؤون الذاتية ، كالحقائق الكونية ، بعد تعينها في الخارج» (قاشاني ، شرح اصطلاحات الصوفية . ص ٥٩ ولطائف الاعلام ١١٣٣) قارن هذا بما جاء في المقدمة لابن خلدون ٤٧١ بعنوان : عالم الرتق والفتق وشفاء السؤل ص ٥٢ (نشرة الأب اغناطيوس عبده خليفة) .

(٧) رش النور - هذه الجملة اصلها في الحديث الشريف «خلق الله الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره» (راجع الموطأ : صلاة ٢٠ ؛ وختم الأولياء السؤل رقم ٢٠ والفتوحات : ٢/٦١ = شرح سؤال الترمذي) - وهي كناية عن فعل الخلق وظهور الموجودات في «حالة الوجود» . وهناك ، في نظر الصوفية ، «نور وجودي ظاهري» . وهو «تجلي الحق باسمه الماهر في اعيان الكائنات وصور حقايق الموجودات» ، ونور وجودي باطن وهو «وهو باطن كل حقيقة ممكنة» ونور احدي وهو «تجلي الواحد للواحد ... أي ظهور الذات لذاتها ...» (لطائف الاعلام ١٧٣ ب) راجع ايضاً تعليقات عقيقي على الفصوص ١٠٥/٢-١٠٩ واصطلاحات الفتوحات ١٣٠ / ٢ . ٤٨٥-٤٨٩ ، ٢٧٤/٣-٢٩٢ . - وشفاء السؤل ص ١١٤ (نشرة الأب ا. عبده خليفة) .

آ حرك هنا الناسخ حركة الدال بالكسرة . -

وكتب بقلمه^٨ الحروف^٩ والكليم^{١٠}.
 الكامنة في «النون»^{١١}.
 على «الرق» المنشور^{١٢}.
 نقلاً من كتابه «المكنون»^{١٣}.
 الى مرقومه^{١٤} ومسطوره^{١٥}.
 أدرج ما يعرفه الكون وما لا يعرفه في «الرقيم»^{١٦}:

(٨) القلم ، لفظة وردت في القرآن الكريم ، مفردة وجمعاً (اقلام) (انظر سورة ١/٦٨ ، ٤/٩٦ ، ٢٧/٣١ ، ٤٤/٣) . وفي عرف الصوفية ، القلم يرمز به « الى علم التفصيل » وهو ، من ناحية أخرى ، يرادف « العقل الأول والروح الأعظم » راجع لطائفت الأعلام ١٤١ واصطلاحات الصوفية لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢ ، وتعاريفات الجرجاني ١٢٠ وبمقدمة ابن خلدون ٤٧١ . راجع أيضاً اصطلاحات شفاء السائل (نشرة الأب اغناطيوس عبده خليفة) ١٠٤ .
 (٩) الحروف والكلم : الحروف ، في اصطلاحات الصوفية لابن عربي « الحرف هو ما يحاطك به الحق من العبارات » (راجع أيضاً اصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢) . وفي لطائف الأعلام : « الحرف اسم للحقيقة اذا اعتبرت بحسب كليتها وانفرادها عن لوازمها وتوابعها ... » ثم هناك « الحرف الوجداني » و « الحرف الوجداني » و « الحروف العاليات » (٦٥ ب) . اما الكلم فقد وردت في القرآن الكريم مفردة وجمعاً (كلمة ، كلم ، كلمات : انظر ١١٥/٦ ، ٤١/٩ ، ١١٠/١٨ ، ١٠/٣٥ ...) . وعند الصوفية ، الكلمة « يعني بها الحقيقة ... او الماهية ... او « العين الثابتة ... مقترنة بالوجود بحكم ما تقتضيه من اللوازم والتوابع حتى افادت معنى الخلقية والموجودية » وهناك : « كلمة الحضرة » و « الكلمة الغيبية المعنوية » و « الكلمة الوجدانية » (لطائف الأعلام ١٤٣ ب-١٤٤) راجع أيضاً اصطلاحات الفتوحات ١٢٩/٢ ، ٣٩٠

(١١) النون ، لفظة وردت في القرآن الكريم مجيدة عن «ال» (سورة ١/٦٨) . وهذا الحرف يرمز به عند الصوفية الى « علم الاجمال ... فنون » هو حضرة الاجمال - كما ان « القلم » هو حضرة التفصيل - (لطائف الأعلام ١٧٣ ب) ، اصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢ ، اصطلاحات الصوفية لابن عربي) .

(١٢) «الرق المنشور» كلمة قرآنية- (سورة ٣/٥٢) جاءت في سياق القسم الالهي بجبل الطور (= طور سيناء) : « والطور ، وكتاب مسطور في رق منشور » . - الرق ، في وضعه اللغوي ، « هو ما يكتب فيه » وهو جلد رقيق . اما معناه او تأويله الصوفي فيراجع في الانسان الكامل للجيلي ، الجزء الأول ، ص ١٣٣-١٣٦ .

(١٣) «الكتاب المكنون ، الكتاب المرقوم ، الكتاب المسطور» اصلها في القرآن الكريم : سورة ٧٨/٥٦ ؛ ٢٠٤/٩ ؛ ٢/٥٢ (على الترتيب) . وهذه الكلمات القرآنية كلها ترمز للكتاب السابوي الاصل (=ام الكتاب) وتكشف عن ناحية خاصة من نواحيه ، - وانظر الانسان الكامل للجيلي ، ١٣٦-١٣٣/٦ .

(١٦) «الرقيم» اصلها قرآني (سورة ٩/١٨) جاءت ثمت صفة « لأصحاب الكهف » . والمفسرون مختلفون في المراد من «الرقيم» بالنسبة لأصحاب الكهف : اهو اسم لكلهم ، او اللوح الذي رقم عليه اسمائهم ، او اسم للمدينة التي هم منها ؟ (انظر تفسير الطبري ، الرازي ، البيضاوي) . أما آراء المستشرقين في معاني هذه التسمية القرآنية فانظر دائرة المعارف الاسلامية ،

المكنى عنه تارة بقلب الكون ،
وتارة بقلب القرآن ،
وتارة بأكل قابل ظهر به الاسم الاعظم الأعلى^{١٧} في « أحسن
تقويم »^{١٨} !
ثم استنطق فيه معنى « ما فَرَطْنَا فِي^{١٩} » الكتاب من شيء .
فنطق المعنى بلسان كل فرد فيه ،
ما لأفراد مجموع الأمر كله ،
ونور سر الكون ، إذ ذاك ،
في اسفراره عن الظل^{٢٠} والفيءات .
ففهم المستبصر الألمي « علم الكتاب^{٢١} » ؛

النص الفرنسي ٧١٢/١ (الطبعة الثانية ١/٨٥ الطبعة الأولى) ؛ وترجمة القرآن نبلشير
١ / ٣٣٠ و ٤٤٩، ٤٥٠. *Mahomet, par Maurice Gaudet-Demombynes*،
ومنها يكن في الأمر، فإن «الرقم» يستعمله الشارح هنا رمزاً للإنسان الكامل أو الحقيقية المحمدية،
من حيث ظهورها في الكون (= قلب الكون) ، وفي الوحي (= قلب القرآن) وفي عالم الإنسان
(= اكل قابل ظهر به الاسم الأعظم في احسن تقويم) . -
(١٧) « الاسم الأعظم » : « يعني به كل واحد من الاسماء الذاتية الأولية ، المسمى مجموعها
بمفاتيح النيب . ويطلق الاسم الأعظم ويراد به اسم الله تعالى ! لكونه هو الاسم الجامع .
ويعني بالاسم الأعظم كل واحد من اسماء الله تعالى عند من يتحقق بمظهريتها . وهو المشار اليه
فيما اجاب به ابو يزيد - قدس سره ! - حين سئل عن الاسم الأعظم ، فقال : واي اسم من
اسمائه ليس باعظم ؟ ... » (لطائف الاعلام ١١٩)
١٨ اشارة الى الآية القرآنية الكريمة « ولقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » سورة
٤/٩٥

(١٩) سورة ٣٨/٦ .
(٢٠) الظل في عرف الصوفية هو « وجود الراحة خلف الحجاب » ويرمزون به ايضاً الى
« كل ما سوى الله من اعيان الكائنات » راجع لطائف الاعلام ١٠٨-١٠٩ واصطلاحات
الفتوحات ١٩٢/٢ واصطلاحات الصوفية لابن عربي وشرح الاصطلاحات الصوفية للقاشاني
(مادة : ظل) . - ويتكلم الصوفية ايضاً عن « الظل الأول » وهو رمز للعقل الأول و « ظل
الاله » وهو الانسان الكامل راجع خاصة لطائف الاعلام والقاشاني .
(٢١) جاءت هذه اللفظة مرتين في القرآن الكريم ، مسندة الى شخص تاريخي . الأولى في
آخر سورة الرعد : « ويقول الذين كفروا لست (يا محمد) مرسلاً . قل : كفى بالله شهيداً بيني
وبينكم ، ومن عنده علم الكتاب » والثانية . في سورة النمل ، آية ٢٠ « قال الذي عنده علم الكتاب :
انا آتيتك به (= بعرض ملكة سبأ) قبل ان يرتد اليك طرفك » . ويبدو واضحاً ان الذي « عنده
علم الكتاب » في الوضع القرآني هو الذي قد احاط تماماً بأسرار الكتاب الالهي ودقائقه ، وبالتالي
يكون « علم الكتاب » هو الاحاطة التامة بأسرار الكتاب ودقائقه لا مجرد العلم الظاهري الجزئي .
على ان كلمة « علم » في استعمالها القرآني تدل دائماً على هذه الاحاطة التامة بتعقيد الشيء المعلوم .

ب الاصل : شيء . - ت الاصل : في . -

وجاد عليه من « غيب الجمع »^{٢٢} والوجود « بغير حساب »^{٢٣} :
وهو علم سير الوجود من الحق الى الحق ،
وعلم طريقه ، الذي ت (هو) على الحقائق .
الى ان يجمعها « قَدَم »^{٢٤} الجبار « و « قَدَم »^{٢٥} الصدق .

•

(٢) فقل : رب^{٢٦} : زدني علماً .
ولا تقصد في طلبك غاية .
وتحوّل في صورة^{٢٧} ما علمت ،
وتعلّم الى^{٢٨} الأبد .
ولا تبسّرح عن مركز فلّك الولاية .
واصحب الحق ، في صور معتقدك
وعلمك . مع الآنات^{٢٩} .
ولا تطمع في ضبط ما لا^{٣٠} ينضبط ،
وقل : « رب ، زدني تحييراً ! »
فان إدامة مزیده عليك ،

- (٢٢) سيأتي تفسير الشارح نفسه لمعاني الجمع والوجود في شرحه على التجلي رقم ٤ .
(٢٣) قرآن كريم سورة ٢١٢/٢ ؛ ٢٧/٣ الخ ...
(٢٤، ٢٥) « قدم الجبار » اصلها في الحديث الشريف (انظر ابن بطّة ك. الشرح والابانة ص ٥٧ ، نص عربي - وعقيدة ابن حنبل ٢٩/١ وطبقات الحنابلة ١/١٤٤) . « قدم الصدق » اصلها في القرآن الكريم سورة ٢/١٠ . وسيأتي تفسير الشارح نفسه لهذين الكلمتين في تجلي رقم ١٩ ، فانظر هناك .
(٢٦) سورة ١١٤/٢٠ .
(٢٧) الفكرة ثابتة بنصها في التجليات ، انظر تجلي رقم ٣٢
(٢٨) من افكار التجليات الاساسية ، انظر تجلي رقم ٥٩ ، ٦٧ ، ٦٨ ، ٦٩ ، ٧٥ ، ٧٦ .
(٢٩) صحة الحق مع الآنات في صور المعتقدات والعلم ، من افكار التجليات : انظر تجلي رقم ٧ .
(٣٠) انظر تجلي رقم ٢١ .
(٣١) اصل هذه الفكرة في الحديث الشريف : « يا دليل الحائرين ، زدني فيك تحييراً ! » وانظر تجلي رقم ٢١ .

ت الاصل : التّى . - ت الاصل : الحقائق .

هي إدامة التجليات^(٣٢) !
 فإذا استشرحت أحوال الوجود ،
 في وسع الكشف والشهود ،
 فكان على مطالعة تنوع الصور ،
 في عالمي البدو والحضر .
 إذ بتنوعها لك ، تنوع اللطائف ؛
 وبتنوع اللطائف ، تنوع المآخذج ؛
 وبتنوع المآخذج ، تنوع المعارف ؛
 وبتنوع المعارف ، تنوع التجليات ؛
 وبتنوع التجليات ، تستمر لك صحة الحق
 وشهوده مع الآنات^(٣٣) !

(٣). والصلاة على مَنْ ابْتَدَأَ بِهِ رَشُّ^(٣٤) النور ،
 على ما قُدِّرَ في الظلمة للظهور .
 ونختم بتقويم صورته « كمال^(٣٥) الصورة » ؛

- (٣٢) انظر تفصيل ذلك في شرحه على تجلي رقم ٢١ .
 (٣٣) قوله : « فكان على مطالعة تنوع الصور حتى « شهوده من الآنات » اصل الفكرة
 في التجليات رقم ٢٠ والفتوحات ١/٦٥٥ .
 (٣٤) اصل الفكرة ثابتة في حديث جابر المعروف : « ... قلت يا رسول الله ، ... اخبرني
 عن اول شيء خلقه الله ، تعالى ! قبل الأشياء . - قال : يا جابر ، ان الله خلق قبل الأشياء
 نور نبيك » رسالة التحقيقات الاحدية ، ص ٥٥ ؛ وانظر كتاب الشريعة ٤١٦-٣٠ ؛
 وابن بطلة (ك. الشرح والابانة) ٦٠ (نص عربي) . من جهة الابحاث الاستشرافية راجع مقالة
 الاستاذ الكبير ماسنوني في دائرة المعارف الاسلامية (النص الفرنسي) ٣/١٠٢٧-١٠٢٨
 (Sous Nūr Muḥammadi) .
 (٣٥) اشارة الى الحديث الشريف : « خلق الله آدم على صورته » ، الذي هو من اصول
 فكرة « الانسان الكامل » في الاسلام . راجع كتاب الشريعة ص ٣١٤-٣١٥ ؛ وابن بطلة
 ص ٥٧ (نص عربي والعقيدة ١/٥٢٩ ، ٣١٢ ؛ وطبقات الخنابلة ١/٢١٢ - ودائرة
 المعارف (نص فرنسي) ٤/٥٨٨ - ٥٩٠ ؛ - راجع ايضاً الخيال المبدع عند ابن عربي
 (L'imagination créatrice, par H. Corbin) ص ٢٠٣ - ٢٠٧ . والصوفية المتأخرون
 يميزون بين صورة الحق ، التي هي الحقيقة المحمدية ؛ وصورة الاله ، التي هي الانسان الكامل ؛
 وصورة الرحمن ، التي هي آدم ؛ والصورة الأولى . التي هي التبعين الثاني عند تعينات « الذات » .
 انظر لطائف الأعلام ١٠٢-١٠٣ اب . -

- ج الأصل : المأخذ . - ح الأصل : المأخذ . - خ الأصل : والصلاة .

وسيرتفع في دورته ، عن المعنى المطوي فيها ،
 هذه الحجب المنشورة .
 سيدنا محمد !
 الموصل من أصله الشامل .
 صلة كل محمول وحامل^{٣٦} .
 وعلى آله وصحبه .
 بغية كل طالب
 وغنية كل آمل !

(٤) وبعد : كان في كتاب « التجليات » ، [٤. 3٥] المنطوي على
 المطالب العلية . العزوة إلى المشارب « الختمية »^{٣٧} ، - ما لا تتسلق إلى
 حل أغلاقه الأفهام السقيمة . ولا تظفر بمطاوي أعلاقه إلا الأذهان
 السليمة .

وقد رام شايخ برقه أن يرى من خلال سحج حروفه ودآنا ، -
 وكان هو ممن أوجب له بعشرته المرضية على ذمتي حقاً - فأوقع قرعة طلبه
 علي . وأطال أعناق رومه الي . وقد كان له في الكتاب دَخل وقيل ، وفي
 ساحة فهمه جانب ومقيل .

فلماً رأيت حد شغفه ماضياً . وجد طلبه في التزامي الأمر قاضياً ،
 أجبت داعيته ، ملتزماً وفاء حقه وجزاء صدقه . فعلقته له هذه الحاشية

٣٦) كل هذه الخصائص التي سندها أشارح إلى النبي محمد، عليه الصلاة والسلام !
 هي له من حيث هو « إنسان كامل » ، أي من جهة حقيقته النبية السامية وحقيقتة التاريخية
 الظاهرة . ونظرية « الإنسان الكامل » هي من أسس المبادئ الصوفية ومذاهبهم العام كما هي أيضاً
 من مبادئ العقيدة الشيعية . راجع مقالة الاستاذ الكبير ماسيون عن الإنسان الكامل في الإسلام
 التي نشرت في : *Eranos-jahrbuch* (Zürich, 1947), XV, pp. 287-314 هذا ، وقد ترجم
 هذه المقالة الباهرة إلى اللغة العربية الاستاذ عبد الرحمن بدوي في كتابه « الإنسان الكامل في
 الإسلام » (القاهرة ١٩٥٠ ص ٧٩-١١٢) والأب المحترم ميشال الحايك في مجلة المشرق .
 بعنوان : « الإنسان الكامل وميزته الثورية في الإسلام » (بيروت ١٩٥٨ ص ١٢٩-١٥٥) .
 راجع أيضاً مقدمة الدكتور عفيفي على الفصوص ص ٣٥-٣٩ ونظريات المسلمين في
 الكلمة . له أيضاً : مجلة كلية الآداب ، جامعة فؤاد الأول ، المجلد الثاني ، العدد الأول
 ص ٣٣-٧٥ (سنة ١٩٣٤ - مايو) .

٣٧) المشهور عند اتباع ابن عربي أنه ختم الولاية المحمدية الخاصة ، كما أن سيدنا عيسى،
 عليه السلام والسلم ! هو ختم النبوة العامة . انظر ما يتعلق بمسألة الأولى الفتوحات ١/ ٢٤٤ ،
 ٣١٩-٣١٨ : ٢/ ٤٤٤ : ٣/ ١٠٢ : ٤/ ٤٤٢ .

عليه . وهي - مع كونها لطيفة الحجم - توشتك ان تفي بحلته ، وتخصي بأنامل التحقيق غرائد سمطه المقصودة إليه ، وترفع بأيادي البسط والأطناج ربّات حجاله ، وترشده بما رشح البال فيها من الرغائب الوهية الى أعذب مناله وأجزل نواله . وسميته :

بكشف الغايات في شرح ما اكتنفت عليه التجليات

واني أسأل الله المعونة في تبين الغرّض ، وتمهيد ما يميز بين ما هو المقصود لذاته ، وبين ما هو المقصود بالغرّض . وهو السامع المحيب . واني وإن أصبت الحق فيها تحريت ، فيه أتحرّى وبه أصيب !

(تأويل البسملة)

رشح البال ، لكشف المنال ، ورشف الزلال ، في قوله
- قُدِّس سرّه - في مبدأ الكتاب وفاتحته

« بسم الله الرحمن الرحيم »

(٥) اعلم ان العالم ، بما فيه من الحقائق المتطورة في « الخلق الجديد »^(٣٨) ، والصور المتعينة لظهوراتها المقدرة ، في نشأتها المختلفة ، والخصص الوجودية المفصلة ، في الأجناس والانواع والأفراد ، بحسبها في طور الانسان : (هو) كتاب جمع^(٣٩) الوجود وقرآنه .

(٦) والانسان ، بما لحقيقته وصورته المتطورة في المراتب التفصيلية ، حسب رقائقه^(٤٠) المتصلة بتفصيلها و « تفصيل كل شيء »^(٤١) ، في طور العالم المقول عليه - ﴿ سترهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم ﴾^(٤٢) - : (هو) كتاب تفصيل^(٤٣) الوجود وفرقانه .

(٣٨) اشارة الى سورة ٣٤/٧ ؛ ١٥/٥٠ . ونظرية « الخلق الجديد » من الأفكار الاساسية عند ابن عربي . انظر التحليل العميق لهذه النظرية في :
L'Imagination créatrice dans le Soufisme d'Ibn 'Arabi, par H. Corbin, pp. 149-154.

(٣٩) العالم بما فيه من الحقائق المتطورة ... كتاب جمع الوجود .. هذا هو « العالم الكبير » الذي « هو حلة الممكنات » (لطائف الأعلام ١١٠) وعند ابن عربي « العالم الكبير هو الانسان الكامل ، وذلك لكون الانسان الكامل قد جمع كل ما في العالم ... » (نفس المصدر السابق ، وانظر الفصوص ، فهرس الموضوعات والمصطلحات ، مادة : الانسان ، العالم الاصغر ، الانسان الكامل ، العالم الكبير ...) . راجع ايضاً روضة التعريف (مخطوط اسعد افندي ٢٧٢٤/١١٩-١٩٩ب) ؛ شرح عينية ابن سينا للمناوي ١٠٠-١١ ؛ شرح الاحياء ٢٠٢/٧ ، ٢١٣ . (راجع تعليقات الطنجي على شفاء السائل ص ١٩/٥) . وانظر ايضاً رسائل اخوان الصفا ٣/٣١ . هذا ، والاصل الاغريقي للفظ « العالم الكبير » هو *μᾶκρος* (= كبير) و *κόσμος* (= عالم) راجع *Vocabulaire technique et critique de la philosophie* مادة : *Macrocosome* .

(٤٠) الرقائق : مفردا رقيقة . وفي اصطلاح الصوفية : « هي الواسطة اللطيفة الرابطة بين شيئين » . وهناك رقيقة الامداد ، ورقيقة النزول ، ورقيقة المروج ، ورقيقة الارتقاء ... (راجع لطايف الاعلام ١٨٥) .

(٤١) سورة ١٢/١١١ .

(٤٢) سورة ٤١/٥٣ .

(٤٣) « الانسان ... كتاب تفصيل الوجود .. » . الانسان هنا هو رمز للانسان الكامل

١ الاصل : مبداء . - ب الاصل : نساآتها .

(٧) فمسخة الجمع والتفصيل ، المقروءة ت من وجهين : « كتاب مرقوم يشهد المرقبون^(٤٤) » . وهو الكتاب المقول فيه : « ما فَرَطْنَا في الكتاب^(٤٥) من شيء ث » . - ونسختهما ، من حيث صورهما مطلقاً : « كتاب مسطور في رَق منشور^(٤٦) » ؛ ومن حيث حقايقهما ، الثابتة في عَرَصَة غَيْب العلم : « كتاب [f. 3b] مكنون لا يَمَسُّه الا المطهرون^(٤٧) » .

(٨) فالقرآن منزل ، من حيث فرقانيته ، بمطابقة تفصيل الوجود . فإنه ، بآياته التي « فُصِّلَتْ^(٤٨) » ، مبيِّن ج أحواله (= الوجود) التفصيلية . ومن حيث قرآنيته ، منزل بمطابقة جمعه (= جمع الوجود) حتى يعود تفصيله الجم بياناً إلى « جمعه وقرآنه^(٤٩) » ، بل إلى سورة منه ؛ لا ، بل إلى البسملة ، وهي اربع كلمات الالهية ؛ لا ، بل إلى « بائها » ؛ لا ، بل إلى « نقطته » المقول فيها : « لو اردتُ لبثتُ في نقطة باء « بسم الله » سبعين^(٥٠) وقرأ ! »

(٩) فالـ « البسملة » منزلة في مبتدأ « الكتاب » ، المحيطة بالمحيطات . كلماتها اربعة الالهية ح ؛ مصدرية بالباء ومختمة بالميم . حروفها ، المقدرة والمفوضة ، اثنا عشر وعشرون . نقطتها ، اربعة . حركاتها ، عشرة : ستة منها سفلية واربعة منها برزخية . سكنها أحد عشر : المبتدأ من ذلك سبعة ، والحي اربعة . - فلعل من هذه المذكورات وغيرها ، ممّا أهمل ذكره ، إحاطة كلية تنطوي على كل ما احتمل الوجود من الاحوال : ظاهراً وباطناً ،

(انظر ما تقدم تعليق رقم ٣٦) . وفكرة كون الانسان عالماً او كتاب تفصيل الوجود ، اصلها في الفلسفة الاغريقية واللفظ الدال عليها : $\mu\epsilon\chi\rho\acute{o}\kappa\omicron\sigma\mu\omicron\varsigma$ وهي في اللاتينية Microcosmus والاصل الاغريقي امزكب من $\mu\epsilon\chi\rho\acute{o}\varsigma$ (= صغير) ومن $\kappa\omicron\sigma\mu\omicron\varsigma$ (= عالم) قارن هذا بالتعليق رقم ٣٩ وراجع ايضاً مقالتي الدكتور عفيقي : « من اين استقى محي الدين بن العربي فلسفته التصوفية » المنشورة في مجلة كلية الآداب ، عدد مايو ١٩٣٢ ص ٣-٤٥ . و« نظريات الاسلاميين في الكلمة » عدد مايو ١٩٣٤ ص ٣٣-٧٥ .

(٤٤) سورة ٢٠٤٩/٨٣ .

(٤٥) سورة ٣٨/٦ .

(٤٦) سورة ٢/٥٢ .

(٤٧) سورة ٧٨/٥٦ .

(٤٨) سورة ٩٧/٦ ، ٩٨ ، ١٢٦ ؛ ٥/١٠ ؛ ١٢/٩ الخ . قارن هذه بالفتوحات ١٠١/١-١٠٣ .

(٤٩) سورة ١٧/٧٥ .

(٥٠) قول منسوب الى علي ، كرم الله وجهه ! انظر لطايف الاعلام ١٢٤ .

ث الاصل : المرقوم . - ث الاصل : شيء . - ج الاصل : بقيات . - ح الاصل : الهية . - خ الاصل : تا .

بدءاً و غايةً ، تنزلاً وترقياً ، نقصاناً وكمالاً ، تفصيلاً وجمعاً ، بمطابقة ما هو مقول فيه : ﴿ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ۚ ﴾ ذ !
(١٠) فيها أنا أشرح أولاً ، متلقياً من نتائج سبق العناية ، في تحقيق ما اشتملت عليه نقطتها ، في بنائها الكشفية وعطيتها الفتوحية الإلقائية ؛ متحذلقاً في مأخذ فيض الوجود ، لتلقي العطايا الجودية والنوادر القدسية والسوانح الحدسية ، فيما أحاطت به كلية استيعابها من الأحوال المذكورة ، بتلويحات نفي بالمقصود . ثم تتبعه الأخرى ، الى ان ينتهي الأمر الى غاية يبين فيها مرام السائل ، وترتب عليها غنية العائل .

— النقطة —

(١١) اعلم أنها ، في المعنى المطلق الكامن في الغيب المطلق^(٥٠) ، سرٌ أقدس هو محل سكون مدّ الوجود المتقلب ، بعد ظهوره في أصلاب الحدود والقيود والعدد والمعدود . (وهي) أصلٌ هو محل سكون « الألف » ، مع كون حقيقتها معنىً في « الألف » ، متقلبةً في صلبه ، الفابت عن درك النطق مرةً ؛ منتقلةً في قلبها الى صلب « الباء » ، متولدةً منه على استيعاب واحاطة ، تنتقد له في أنهى غاية انبساطه وتنزله ؛ ومنتقلةً أيضاً الى اصلاب الحروف فيها ، ومتقلبةً تقلب الواحد أولاً في صلب الاثنين ، الذي هو مبدأز الكثرة ، ثم في أصلاب الآحاد والعشرات والمئات والألوف .
(١٢) فالألف ، في التحقيق ، لسان حل النقطة في فوت كنهها . والباء [f. 48] لسان حل تفصيلها ، وقلم خطها في تشكيلها ، ومبدأز بسطها في تنزيلها .

(١٣) ولما تجلّت الحضرات الأربع^(٥١) في البسملة ، من حيث كلية

٤٩ ب) سورة ٣٨/٦ .

٥٠) الغيب المطلق هو غيب الهوية ، اي الحق بلا تمييز (لطائف الاعلام ١٣٠) .
راجع ما تقدم تعليق رقم ٢ .

٥١) الحضرات الأربع هي الغيب المطلق والغيب المضاف والوجود المطلق والوجود المضاف .
وكيفية تجليها في « رمزية » البسملة على النحو الآتي : النقطة في البسملة هي « رمز » للغيب المطلق ؛ والألف فيها « الفابت عن درك النطق » هو رمز للغيب المضاف ؛ والباء رمز للوجود المطلق واخيراً باقي حروف البسملة ، هي رموز للوجود المضاف .

د الاصل : بدء . - ذ الأصل : شيء . - ر الاصل : مأخذ . -
ز الاصل : مبداء . - س الاصل : ومبداء .

احاطته العليا « بالباء » ، واستقام فيها « الباء » عن صورته المعترضة لاحتضانه وحدانية « الألف » وقيامه باطنياً ، — تعلق (الباء) بالسين ، الذي ذاته سناته الثلاث رقياً ؛ وهو بسناته بناء ذات الألف المحتضن في الباء ، وبناء حقائقه الثلاث : أعني نقطة الاصل المبدوء فيها في خطه ونقطة الغاية ونقطة الفصل بينهما .

(١٤) فلفوظ « السين » — بمطابقة مرقومه — في التثليث ، (وذلك) لظهور جوامع تفصيل ذات الألف في حس لطيف هو مثال السمع . كما ان « الميم » هو تمام أظهر مثال حس هو حظ العين .

(١٥) فمحل تفتح جوامع تفصيلها (= ذات الألف) ، من حيث كونها مثال السمع ، هواء النفس الذي هو في مصادر النطق مداد المسموعات الجمّة . ومحل تفتح تمام أظهر مثال حس هو حظ العين ، ماء هو في المراتب الكونية مداد « الكتاب المسطور » في « الرق المنشور » .

(١٦) فينبوع هواء النفس ، الحامل صور حروف المقولات الجمّة ، في حضرة « اسم الاسم »^{٥٢} ، الذي له المبدئية ص في البسطة التي هي جوامع التفصيل الكتابي ، (صادر) من حقيقة النقطة البائية ص التي هي في سويداء القلب الإنساني ، نزلة اجمع الجوامع وأغضها . ولذلك نزلت في نقطة سويداء ط أول افراد النوع الانساني جوامع الحروف الجمّة ، التي منها وجوه تفاصيل « اسماء الاسماء » وعلم تأليفها بجوامع المناسبات .

(١٧) وينبوع الماء ، الذي هو في المراتب الكونية التفصيلية مداد التدوين والتسطير ، انما هو من حقيقة نقطة نون الرحمن ط ، التي هي حقيقة حاق وسط طرفيه العاء ، التي منها انتشاء النشآت ع الكونية وما فيها . والرحمن غ هو المتجلي بالباء لإفضاء الرحمة العامة الى عموم القابليات . فإن الباء هو صورة السبب الأول ، الموصل لما اليه الحاجة شهوداً ووجوداً . ولذلك كان « عرش الرحمن على^{٥٣} الماء » . الذي « جعل منه كل شيء حي^{٥٤} » .

(٥٢) « هو اللفظ الذي به يدل على الاسم الحقيقي ، الذي هو معنى حصل عن وجود معين (لطائف الأعلام ١٨ ب) . اذن ، هناك في عرف الصوفية : الاسم ، واسم الاسم ، والثاني هو ما عرفت ؛ انما الأول فهو « ما به يعرف ذات الشيء ويشرح معناه . ويفارق الحد والرسم بافراده وتركيبهما (نفس المصدر) .

(٥٣) اقتباس مطلق من سورة ١١ / ٧ وسورة ٢٠ / ٥ .

(٥٤) اشارة الى قوله تعالى « وجعلنا من الماء كل شيء حي » سورة ٢١ / ٣٠ .

ص الاصل : المبدأ . — ص الاصل : المبدأة . — ص الاصل : البائة . ط الاصل : سودا . — ط الاصل : الرحان . — ع الاصل : النشآت . — غ الاصل : والرحان .

وكل شيء ، ثم حي . ناطق ، « عرف الرحمن ف بحسبه وسبح بحمده »^(٥٥) .

(١٨) وينبوع الهواء والماء ، جمعاً ، من حقيقة نقطتي «باء الرحيم» وهو بناء حقيقة وسطية إذا ظهرت في إحاطة منزل الوجود دنواً ، يضاف إليها بالياء كل شيء إضافة حقيقية ؛ إذ الياء بناء هذه الإحاطة المذكورة .

(١٩) فنقطة «الباء» و «التون» لتخصيص عموم رحمة الوجود ، وهما في ياء الرحيم لعموم تخصيصها : [f. 4b] ولذلك «نزل علم الأولين والآخرين بضربه في نقطتين : نقطة بين كتفها ، حيث وجدت برد الأنامل ، في نقطة أخرى بين ثدييها»^(٥٦) . وهذا العلم إنما ينتقد لمن يجد الكون مطامعاً في غيب إحاطة الباء عن تجلّي الحقيقة . ولذلك قال العارف : « ليس للكون ظهور أصلاً عند تجلّي الحقيقة ، وإنما ظهوره بالباء لأنه ثوبها »^(٥٧) السابغ ! (٢٠) فهذه النقطة الأربع ،^(٥٨) المنزل بمطابقة الحضرات الأربع^(٥٩) المبنة عليها ، تبين حكم كتاب الوجود جمعاً في تفصيل وتفصيلاً في جمع « لمن كان له قلب ، أو ألقى السمع وهو شهيد »^(٦٠) !

(٢١) ولما كان «الباء» به ظهر الحق وبه وجد الكون الجسم ، خرج على الصورة : في كونه ثوب ظاهر الوجود من باطنه^(٦١) المجتمع . فنظر الحق لظهوره وظهور حقائقه إليه ؛ فكأن موقع نظره ظاهر نقطته ، التي هي بناء تدليه المنتهي إلى إحاطة أنهى منزله ، القائم لتحقيق الجلاء والاستجلاء .

(٥٥) إشارة إلى قوله تعالى « وإن من شيء إلا يسبح بحمده ... » سورة ١٧ / ٤٤ .
(٥٦) قوله : « ولذلك نزل علم الأولين ... إلى قوله : بين ثدييها » إشارة إلى حديث : « رأيت ربي ... في أحسن صورة ... فوضع كفه ، عز وجل ! بين كتفي ، حتى وجدت برد أنامله ... فعلست علم الأولين والآخرين » انظر كتاب الشريعة ص ٤٩٧ ، وابن بطّة ٦٠ «نص عربي» .

(٥٧) النص ثابت في كتاب «الباء» لابن عربي ، انظر مخطوط نور عثمانية رقم ٢٤٠٦ الرسالة الرابعة ورقة ١٩ ب .

(٥٨) نقطة «الباء» في «بسم» ونقطة «التون» في «الرحمن» ونقطتي «الباء» في «الرحيم» .
(٥٩) حضرة الغيب المطلق وحضرة الغيب المقيد وحضرة الوجود المطلق وحضرة الوجود المقيد ؛

وانظر ما تقدم تعليق رقم ٥١ .

(٦٠) سورة ٥٠ / ٣٧ .

(٦١) قارن هذا بالفتوحات ١٠٢ / ١ وما بعدها وكتاب «الباء» ومقدمة كتاب العظمة لابن عربي وكتاب حقيقة الحقائق للجيلي ، الجزء الثالث (مخطوط حاجي محمود افندي ، سليمانبة رقم ٢٤٥٩ / ٥١ - ٧٠) .

ونظر الكون الصادر منه ، في مدّة ذاته ، الذي هو مدّة ظل وحدانية « الألف » ، مستجلباً فيه محلّ عود حقائقه إليه ، بعد تنزّها عنه وتلفّعها بالصور ؛ فكان موقع نظره باطنها ، الذي هو بناء تدانيه المنتهي الى احاطة أنهى غاياته العليا ، التي اليها المنتهى .

(٢٢) . فاجتمع النظران في أنيّة المثل الأعلى (٦٢) ، القائم في منصّة الجلاء والاستجلاء ، بتوفيه حكم الجمع : ظهوراً وبطناً ، ومطلّماً واحاطة واشتمالاً ، فيما بعد المطّلع . فكان موقع نظره ، إذ ذاك ، فيه محل نقطة الوصل الجامع لنقطتي الظاهرية والباطنية . فلذلك تثلّث نقطة « الباء » في نفسه حكماً ، وفي « الثاء » الذي هو منتهى تنزله ، عيناً .

(٢٣) وهذا التثليث هو تثليث النقط ، التي هي حقائق الألف القائم . وبهذا التثليث ، كان وسع الباء موقع « النكاح الأول الساري » (٦٣) ؛ وبه سمي النكاح باءاً . ق - فالباء ، بهذا التثليث النقطي ، قام بازاء كل شيء . فكأنه يقول ، في كل شيء ل : بي قام كل شيء م . وهذا قول من قال : « ما رأيت شيئاً إلا ورأيت الباء مكتوباً عليه » (٦٤) .

فالتجقيق الإمعاني ، شاهد بدوران فلك الوجود - ظهوراً - على تثليث النقطة ، التي هي رأس خطّ قائم الألف الوجداني ، المنفصل عن كل شيء م . في أوليته وفوته . وهذه النقطة واقعة ، في مبدأ و طور التفصيل ، تحت الباء الذي له العمل في نون الرحمن ونقطته ، لانبساط رحمة

(٦٢) « المثل الاعلى » لفظة واردة في القرآن الكريم ٦٠/١٦ ؛ ٢٧/٣٠ وفي اصطلاح الصوفية : « المثل الاعلى » رمز الانسان الكامل . (انظر لطايف الاعلام ١١٤٨) .

(٦٣) النكاح الساري في عرف الصوفية : « هو الترجه الحبي ، المشار اليه بقوله تعالى (في الحديث القدسي) : « كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لأعرف » . فاول النكاح الساري هو الوصلة الحاصلة بين الغيب والظهور ... فتلك الوصلة هي اصل النكاح الساري ... وحيث ان الوحدة هي اول التعينات ، اذ لا يعقل وراها الا الغيب المطلق ، كانت الوحدة اول النكاح الساري في جميع الذراري التي هي تعيناتها وشؤونها ... » (لطائف الاعلام ١٧٢ ب) . هذا - وقد خصص ابن عربي لنفس الموضوع كتاباً اسمه : « النكاح الساري في جميع الذراري » هو في حيز المفقود في الوقت الحاضر . ومع ذلك فقد عالج نفس الموضوع ايضاً في مواطن كثيرة من فتوحاته انظر ١٣٨/١ وما بعدها و ٨٧/٣ وما بعده الخ .

(٦٤) هذا القول منسوب في الفتوحات الى الشيخ أبي مدين ١٠٢/١ وفي مقدمة كتاب « الباء » له ايضاً .

ق الاصل : باء - ك ، ل ، م ، الاصل شي . - ن الاصل : شيء .
ه الاصل : شي . - و الاصل : مبداء . - ي الاصل : الرحمان .

الرحمانية العامة . والتون ونقطته ، من حيث كونها معمك الباء . ونقطته ، مبدأ آ تسطير كتاب الوجود وتدوينه بالقلم ، قرآنًا - وقرآنًا ؛ [f. 5a]

فان كان تثليث النقطة بناء ظاهر الوجود وباطنه والجامع بينهما ، فهو ظهر به (ايضاً) ، في طور المفعولات ، عالم الرفع بالميل الأيمن ، وعالم الخفض بالميل الأيسر ، وعالم السواء بالاستقامة والاستواء .

(٢٤) فنتهى تقلب النقطة ، التي هي بتثليثها أم كتاب^{٦٥} العوالم الثلاث ، نقطة مركز الاستواء . وهي الوسطية المختصة بالانسان ، الذي هو بنقطة سويداء^{٦٦} قلبه نسخة جمع العوالم وإليه إيماء تفصيلها . وهو الذي ظهر به ايضاً ، في طور المقولات ، ألف الميل الأيمن والأيسر والسواء ، وما يتحرك الى كل منها من الحروف .

فنتهى تقلب النقطة في هذا الظهور ، في أصلاب الحروف ، نقطة الضاد الذي انفرد أفصح من نطق به في الأكلمية بالنقطة الوسطية الغائية ، فأوتي فيها جوامع^{٦٦} الكلم : فنطق بكل نطق ، في كل علم ، من كل رؤية ج ، في كل وصف ، بكل حقيقة ؛

(٢٥) وإن كان تثليثها في صورتها الخطية ، فلها تنزلان . تنزل في صور حجابية الحروف ، بتنوع تعويجاتها ، الى ان ظهرت في صور حجابية الحروف الجمّة . فتفصل فيها تثليث النقط ، التي هي أصل الخط ، ما بين واحدة وثنتين ، من فوق الحروف ومن تحتها ، الى أن ظهر تثليثها جملة ، كما في « الثاء » و « الشين » . ثم انتهت الحروف ، بالتراكيب المختلفة ، الى الكلمات ، الى الكلام ، الى الآيات ، الى السور ، الى الصحف ، الى

٦٥) العوالم الاحاطية الثلاث هي : عالم الجبروت وعالم الملكوت وعالم الملك . والعوالم الاوسطية الثلاث هي : عالم الوسط المشترك بين عالمي الملك والملكوت ؛ وعالم الوسط المشترك بين عالمي الملكوت والجبروت ، وعالم الوسط المشترك بين عالمي الجبروت والوجود المطلق (انظر اعلام الشهود مخطوط باريز رقم ٤٨٠١ / ١٢٣١ - ٢٣٣١ ب) . -

٦٦) من خصوصيات النبي محمد ، عليه الصلاة والسلام ، انه « أعطى جوامع الكلم » انظر كتاب الشريعة ص ٩٨ باب « ذكر ما فضل الله عز وجل ، به نبينا من الكرامات على جميع الانبياء » ؛ والفتوحات ٨٧/٢ . -

آ الاصل : مبدأ . - ؛ الاصل : + وقرآنًا . - ؛ الاصل : الملك . - ؛ الاصل : سويداء . - ج الاصل : رويه .

الكتب ، الى « الكتاب »^{٦٧} - المحيط بالمحيطات - ، الى « ام الكتاب »^{٦٨} الى البسمة ، الى « الباء » ، الى النقطة : فن النقطة سلسلة المقولات الجمية ! - وتنزل في تثلث نفسها ، أعني الصورة الخطية ، وانبساطها عرضاً الى صورة حجابية السطح ، والسطح في تثلثه وانبساطه عمقاً الى صورة حجابية الجسم فيتم بالجسم تنزلات المفعولات الجمية ، المستتعة الحقائق الروحانية بحسب نشأتها . ثم ينتهي الجسم الى ابعاده الثلاث ، التي هي فيه صورة حجابية تثلث النقطة ، التي منها سلسلة المفعولات كلها .

(٢٦) وان كان تثلثها في دوامه المطلق ، تقلبت في أصلاب أدوار الأزل والآل^{٦٩} والأبد . ثم في أصلاب الآنات الى « ساعة الجمعة » . المشبهة « بالنكتة السوداء »^{٧٠} وجه المرأة ، ثم الى « الوقت المبجل » . وهو أن لا يسع فيه لصاحبه مع الحق ملك مقرب ولا نبي مرسل^{٧١} !

(٦٧) « الكتاب المحيط بالمحيطات في عالم الوحي والبيان هو القرآن الكريم » اذ هو الجالس لاحكام حقائق الكتب والصحف الساهية المتقدمة (لطائف الأعلام ١٤٣) .

(٦٨) « ام الكتاب » لفظة واردة في القرآن الكريم ١٣/٤١ وهي هنا تعني الكتاب الالهي الاصل ، الذي لا يمتريه تغيير ولا تبديل ، في مقابلة الوحي المنزل الذي « يحو الله ما يشاء » فيه « ويثبت » (انظر الانصار الاربعة لصدر الدين الشرازي ٨٢٣ ، ومفاتيح النيب ٧/٢٩٩ والبحر المحيط ٨-٥) . اما في عرف الصوفية فـ « ام الكتاب » رمز به اللوح المحفوظ ، والنفس الكلية والكتاب المبين : اي محل التدوين والتسطير (انظر لطائف الأعلام ١٤٦) .

(٦٩) « الآن » هو اصل الزمان ، وهو الوقت (اي) الحال المتوسط بين الماضي والمستقبل وله الدوام . فان هذا الحال هو الطرف المعنوي الذي هو محل جميع المعلومات ، التي كانت جميعها متعلقة به وكائنة فيه في الحضرة العالمية « لطائف الأعلام ١٢٢ ، ١٣١ ، ١١٨٠-١٨٠ب) .

(٧٠) اشارة الى حديث انس عن النبي صلى الله عليه وسلم : « اتاني جبريل ... في كفه امرأة بيضاء وقال : هذه الجمعة ... » (الأحياء ، الباب الخامس : فصل الجمعة وآدابها وسننها . مجلد ١) وهذا الحديث أخرجه الشافعي في المسند والطبراني في الأوسط وابن مردويه في التفسير (انظر تخريج العوائق لاحاديث الأحياء في الموضوع السالف الذكر) . قارن هذا مع الفتوشة ١/٤٦٦ : « ... فجاء جبريل الى محمد ، صلى الله عليه وسلم ، بيوم الجمعة في صورة امرأة مجلوة فيها نكتة . فقال له : هذا يوم الجمعة ، وهذه النكتة ، ساعة فيها لا يوافقها عبد مسلم (هو يصلي الا غفر الله له) » وانظر ايضاً « التدبيرات الالهية » لابن عربي ص ٢١٦ وزاد المعاد لابن القيم ١/٢٢٩-٣٠ .

(٧١) اشارة الى الحديث الذي يتردد ذكره كثيراً لدى الصوفية : « ان لي مع ربي وقتاً لا يعني فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل » ؛ وفي رواية اخرى : « ان لي مع ربي وقتاً لا يعني فيه غير ربي ! » -

ح الاصل : نشأتها . - ح الاصل : اللث .

(٢٧) فعلى ما تقرر وتحرر ، تكون النقطة البائية ، بإشارتها الى حقيقة [f. 5b] وحدانية حقية ، تنطوي على الحقائق الجمة احاطة واشتالاً بذرة نبتت في الارض^(٧١) الأريضة الامكانية شجرة^(٧٢) الكون فروعاً وأصولاً وأوراقاً وأزهاراً وأثماراً ، في آن ينطوي على الدهر العظيم ، الذي لا مبدأ له ولا منتهى إلا الأزل والأبد ، فهي « الشجرة الكلية » التي ثمرتها : « اني انا الله رب العالمين^(٧٣) » !

(٢٨) ومن اصل هذه « النقطة » ، وعلى صورتها ، « الدرة البيضاء »^(٧٤)

(٧١) « الأرض الأريضة » لغوياً : هي الزاهية المنظر

(٧٢) « الشجرة » ، يعنون بها في اصطلاحهم الانسان الكامل ، المشار اليه في آية النور . وهي الشجرة المباركة الزيتون التي لا شرقية ولا غربية ، لاعتدالها بين طرفي الافراط والتفريط ، في الأقوال والأفعال والأحوال . - ويطلقون الشجرة على الاسماء الإلهية ، لتشاجرهما وتقابلهما : كالغفور والمتقم ، والضرار والنافع ، والمعطي والممانع . وذكر الشيخ في كتابه ، المسمى « بالمبشرات » « انه رأى رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ! في المنام . قال : فقلت له : قول الله « توبوا من شجرة .. » الخ ، ما هذه الشجرة ؟ فقال ؟ ، صلى الله عليه وسلم : كفى عن نفسه ، سبحانه ! ولهذا نفى عنها الجهات : الغرب والشرق ، كناية عن الفرع والأصل . فهو خالق المواد واصلها . ولولاه لما كانت مادة ... » (لطائف الأعلام» ٩٥ب) هذا ، وسيأتي كلام المصنف نفسه ، في شرحه لتجلي الشجرة ، ما يفسر معنى « الشجرة » ورمزيتها . انظر ذلك في شرح تجلي رقم ٧٣ .

(٧٣) سورة ٢٨ / ٣٠ ، خاصة بموسى ، عليه السلام ، إذ آنس النار فأنتاهها و « نودي من شاطئ الوادي الأيمن في البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسى اني انا الله رب العالمين » .

(٧٤) « الدرة البيضاء » هي رمز « للعقل الأول » وأما سموه بذلك لكونه اشد الممكنات بساطة وزاهية ، فلذلك هو غير متلون . ولهذا جاء في الحديث قوله ، صلى الله عليه وسلم : « اول ما خلق الله درة بيضاء ... وأول ما خلق الله العقل . وأول ما خلق الله القلم » . وكانت هذه الاسماء على مفهوم واحد ، وإن كان وقوعها عليه باعتبارات مختلفة ... » (لطائف الأعلام ١٧٧) راجع ايضاً تعريفات الجرجاني ١٢٠ وكتاب الأربعين مرتبة للجبلي ١٤ ومقدمة ابن خلدون ٤٧١ . انظر ما يخص نقد المستشرقين للعناصر غير الاسلامية لاختايدث العقل والدرة البيضاء والقلم في Zeitschrift für Assyriologie, t. XXII, 1909, 317 pp. sqq.

المودعة في عرش الاستواء^{٧٥} . وهي حاق^{٧٦} وسط طرفيه العماء^{٧٧} . -
ثم النقاطات الصورية ، الغاسقة والنورية : كمغرس السدرة^{٧٨} ، وموقع
بيت^{٧٩} المعمور ، وبيت العزة^{٨٠} ، والكعبة ، ومراكز الأفلاك ، والقطين ،

(٧٥) « عرش الاستواء » اصله في القرآن الكريم : « الرحمن على العرش استوى » (سورة طه
= ٥/٢٠) وهو في رتبة للصفحة : « سرير ذو اركان اربعة ووجوه اربعة ، هي نوائمه
الاصلية ، التي لو استقل بها لثبت عليه . اذ انه في كل وجه من الوجوه الاربعة ، التي له ،
قوائم كثيرة على السواء .. » (فتوحات ٤٣١/٣) . ويعرف الجرجاني العرش . « بانه الجسم المحيط
بجميع الاجسام سمي به لارتفاعه او للتشبيه بسرير الملك في تمكنه عليه عند الحكم لنزول احكام
قضائه وقدره منه ، لا صورة ولا جسم ثمة » (تعريفات ١٠٠) قارن هذا ايضاً بمقدمة ابن خلدون
٤٧٠ ؛ وبعرش الذات المذكور في فصوص الحكم ١٦٥/١ ؛ ٢٢٧/٢ ، ٢٧٧ (ط. غنيي)
انظر ايضاً التعليق القيم للاستاذ لاروست في تحقيقه لكتاب ابن بطّة (ترجمة فرنسية ص ٢/٨٨
وص ١/٨٩) .

(٧٦) من معاني « الحاق » اللغوية ، المناسبة لهذا الموطن : « المكان المتوهم » .

(٧٧) « العماء » و « حفرة العماء » : « ... سميت هذه الحفرة « بالعماء » وهو النيم الرقيق -
وذلك لكونها برزخاً حائلاً بين اضافة ما في هذه الحفرة من الحقائق الى الحق والى الخلق . كما
يجول العماء ، الذي هو النيم الرقيق ، بين الناظر وبين نور الشمس . سئل صلى الله عليه وسلم ،
اين كان ربنا قبل ان يخلق الخلق ؟ فقال ... « كان في عماء ... » (لطائف الاعلام ١٣٥
وفتوحات ٢٩/٣ ، شفاء السائل (فهرس المصطلحات ؛ الاربعين مرتبة للجيل ١٠٨ ، ٧١ ؛
تعريفات ١٠٦) . -

(٧٨) « السدرة » هي سدة المنتهى ، الواردة في القرآن الكريم ١٦٤/٥٣ . وفي
اصطلاح الصوفية : « هي المقام الذي ينتهي اليه اعمال الخلايق وعلوهم . وهي البرزخية الكبرى ،
لكونها غاية الغايات ونهاية المنتهى . وقد يصطلح بالسدرة على نهاية المراتب ... » (لطائف
الاعلام ١٩٠) .

(٧٩) « البيت المعمور » ، لفظة وردت في القرآن الكريم : ٤/٥٢ . وموقعه في السماء
السابعة وتعمره الملائكة بلا انقطاع . هو ، في السماء ، مثال الكعبة في الارض ، حيث يطوف بها
العباد في كل وقت . راجع الآثار النبوية الخاصة بالبيت المعمور في تفسير ابن كثير مثلاً مجلد
٢٣٩/٤ وغيره ايضاً من التفسير . انظر ايضاً الفتوحات ٣٨/٣ ونعم الأولياء للترمذي (آخر
الفصل الثاني ، في طبختا المعدة للنشر) .

(٨٠) « بيت العزة » موقعه في السماء الأولى المتاخمة للارض . (انظر ابن كثير ٢٣٩/٤
وما يبعدها) . ويرى صاحب لطائف الاعلام بان « بيت العزة » هو القلب الذي اعزه الله عن
ان يلم به خاطر يحمره الى الجنة السافلة ... » (ورقة ٣٩ ب) .

وصور الذراري ، وموقع قبسة أرين^(٨١) ، وذو الميثاق^(٨٢) ، وكثيب الرؤية^(٨٣) ، والهباء^(٨٤) ، ونكت سويداء ذ القلوب ، وصور الحبوب ، وقطر الامطار ، وصور المتكبرين المحشورين يوم القيامة على صور الذر ، ونحوها . - حتى انتهت إلى ختم النبوة ؛ ثم إلى النقطة الغائبة في القلب الأقدس^(٨٥) المحمدي ، المسماة بالسويداء . فإن سائر النقاط ، في سائر

(٨١) « قبة أرين ، موقعها تحت خط الاستواء » ، (فتوحات ، ١/ ٣٨) وهي « موضع خط اعتدال الليل والنهار » . (فتوحات ، ٢/ ١٢٩) . - « صحر شمس الظهيرة ويوم اوجها في الموضع المسمى بقبة الأرض : « أرين » ، (لطائف الاعلام ورقة ١٠٦) ؛ - « أرين مكان وضع على خط الاعتدال ، الليل والنهار ابداً على التساوي . - ينبوع أرين ، أي العلم الذي يظهر على مثل هذه المرتبة متداً ، لا انحراف فيه » . (شرح الأسرار والمجاهد القدسية لابن سودكين ، مخطوط الفاتح رقم ٥٣٢٢/ ١٧٢) ؛ - « أرين » محل الاعتدال في الاشياء . وهو نقطة في الأرض يستوي منها ارتفاع القطبين ؛ فلا يأخذ هنالك الليل من النهار شيئاً ولا النهار من الليل شيئاً . وقد نقل عرفاً إلى محل الاعتدال مطلقاً » ، (ل. رشع الزلال في شرح الألفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق والاحوال ، مخطوط شهيد علي باشا ، رقم ١٣٨٠/ ٣١-٣١ ب) . - كل هذه النصوص المتعلقة بموقع « قبة أرين » ، تشير من قريب إلى اسطورة منشأ الانسان الأول ، وتعبير ادق إلى المكان الذي نشأ فيه الانسان الأول ، لدى ظهوره على وجه الكوكب الأرضي . انظر مقدمة «حي بن يقظان» لابن الطفيل وكتاب «الفلاحة النبطية» لابن وحشية ، مخطوط حيدية (اسطنبول ، سليمانية) رقم ١٠٣١/ ٣٧٨ . وما بعدها . -

(٨٢) « ذو الميثاق » هم ذوية بني آدم حال اخذ الميثاق عليهم ، الوارد في القرآن الكريم : « واخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست ربكم ؟ قالوا : بلى ! » (سورة الاعراف = ١٧١/ ٧) وفي اصطلاح الصوفية المتأخرين : « الذر تعينات الأرواح الانسانية في عالم الخلق بعد بروزهم من « الأمر » . ولم تكن الأرواح قبل ذلك عارفة إلا روح الأرواح ، الذي هو قطب الاقطاب ؛ فانه عارف بسوايق الأمور ونحواتها في عالم الأمر قبل الظهور في عالم الخلق » (كشف الوجوه الغر للقاشاني ، ٢/ ٤-٥) . -

(٨٣) « الكثيب » هو منك ايض في جنة عدن . وجنة عدن هي قصبة الجنة وقلعتها وحضرة الملك ونواصحه ، لا تدخلها العامة الا بحكم الزيارة وجعل في هذا الكثيب منابر وأسرة وكراسي ومراتب ، لان أهل الكثيب اربع طوائف : مؤمنون وأولياء وأنبياء ورسل ... » وفي الكثيب تقع رؤية الله عز وجل (انظر فتوحات ٣/ ٤٤٢-٤٤٣) .

(٨٤) « الهباء » هو المادة التي فتح الله بها صور العالم ، وهو « المنقاء » (لطائف الاعلام ١٧٣ ب) قارن هذا بشفاء السائل (فهرس المصطلحات) ومقدمة ابن خلدون ٤٧١ وكتاب الاربعين مرتبة للجلي ١٨ ، ٨٥ ، واصطلاحات الصوفية لابن عربي والقاشاني .

(٨٥) « القلب الاقدس » = « قلب الجفج والوجود » = « قلب القلب » كل هذه المفردات يشار بها إلى الانسان الحقيقي الذي هو صورة برزخية جامعة بين الوجوب والامكان . (لطائف الاعلام ١٤١) ؛ ومن « قلبه الأقدس » يصل فيض الحق والممد الذي هو سبب بقاء ما سوى الحق إلى العالم كله (نفس المرجع) .

ذ الاصل : سودا . - ر الاصل : بالسودا .

البدايات والأوساط والغايات - برقية نسبة مآ ، صورية ومعنوية ، خفية وجلية... تنتهي من نقطة الاحدية الى نقطة السويداء المحمدية . فان متبهي كل شيء ، في الأحدية ، نقطة خفية معنوية ، تشمل كل نقطة منها على الجميع .

(٢٩) فن اطلع على أسرار هذه العوالم النقطية ، كان مطلعاً على أسرار « وحدة الوجود »^{٨٦} ، في مراتبه واحواله واحكامه التفصيلية . بل

(٨٦) « وحدة الوجود » مشكلة المشاكل في التصوف الاسلامي ! لا بد هنا من تفسير بعض الالفاظ الفنية التي يصطنعها معتقو هذه الفكرة : الوحدة ، الوجدانية ، الاحدية ، الوجود ومرتبه ، وحدة الوجود . الوحدة : « يبرون بها عن تعقل الحق نفسه بنفسه وادراكه لها من حيث تعينه . وهذه هي الوحدة الحقيقية الماحية للاعتبارات والاسماء والصفات والنسب والاضافات . » (لطائف الاعلام ١٧٨) - [الوجدانية] : « يعنى بها اتحاد الذات بالاسماء والصفات . وتسمى توحيد الذات باسمائها . بمعنى ان تحقق اعيان مفاتيح الغيب ... » (التي) هي المعاني الباطنة لأصول الاسماء والصفات ، تتحد في البطن السابع (الذي هو غيب الهوية المقدسة) ... على سبيل (ان تصور في ذهنك) ان ثمة لفظاً واحداً ، كل الذات به لسان يحدث به نفسه في نفسه ؛ مشتاقاً ذلك اللفظ الواحد - بل الحرف الواحد منه - على مجموع الكلمات المتعينة من عين الوجود : مفيضاً او مفاضاً . (وكذا حكم سائر الاسماء والصفات النفسية) ... « (نفس المصدر والورقة) - الاحدية : « هي اعتبار الذات من حيث لا نسبة بينها وبين شيء اصلاً ولا بشيء الى الذات نسبة اصلاً . ولهذا الاعتبار ، المسمى بالاحدية ، تقتضي الذات الثنى عن العالمين ، لانها ، من هذه الحيثية ، لا نسبة بينها وبين شيء اصلاً . ومن هذا الوجه ، المسمى بالاحدية ، يقتضي ان لا تترك الذات ولا يحاط بها بوجه من الوجوه ، لسقوط الاعتبارات عنها بالكلية ... » (نفس المصدر : ١٢ب).

الوجود ومرتبه : « هو وجدان الشيء نفسه في نفسه او غيره في نفسه او في غيره ، في محل مرتبة ونحوها . فيكون الوجود على مراتب . الوجود في التعيين الأول والمرتبة الأولى . هو وجدان الذات نفسها في نفسها باندرج اعتبار الوجدانية فيها ... الوجود في التعيين الثاني والمرتبة الثانية . (وهو) عبارة عن وجدان الذات عينها من حيث ظهورها وظهور صورتها ، المسماة بظاهر اسم الرحمن ، وظهور صور تسمياتها ، المسماة بالاسماء الالهية ، مع وحدة عينها وصحة اضافة الكثرة النسبية اليها : فله وحدة حقيقية وكثرة نسبية . الوجود الظاهر في المراتب الكونية ؛ هو ظهوره في مرتبة الارواح والمثال والחס ، المسمى كل تعين منها من الوجود خلقاً وغيراً لا محالة . » (نفس المصدر : ١٧٦ب) هذا ، ويرى داود القيصري ، في مقدمة شرحه على الفصوص ، ان « الوجود ، من حيث هو هو ، غير الوجود الخارجي والذهني ، اذ كل منهما نوع من أنواعه من حيث هو هو ، اي : لا بشرط شيء ، غير مقيد بالاطلاق والتقيد ؛ ولا هو كلي ولا جزئي ، ولا عام ولا خاص ، ولا واحد بالوحدة الزائدة على ذاته ، ولا كثير . بل يلزمه هذه الاشياء بحسب مراتبه ومقاماته ، المنب عليها بقوله (مقدم) : « رفيع الدرجات ذو العرش » . فيصير مطلقاً ومقيداً وكلياً وجزئياً وعماماً وخاصاً واحداً وكثيراً : من غير حصول التغير في ذاته وحقيقته . » - « وحدة الوجود » : (يعنى بهذا) عدم انقسام (الوجود) الى الواجب والممكن . وذلك ان الوجود ، عند هذه الطائفة ، ليس ما يفهمه ارباب العلوم النظرية ، من المتكلمين والفلاسفة . فإن اكثرهم

مطلقاً على جمعها وتفصيلها في نقطة واحدة. فان جميع ما كتب « بالقلم »^(٨٧) الأعلى « بتقدير المدير المفصل ، في لوح القضاء »^(٨٨) إجمالاً ، وفي لوح القدر^(٨٩) تفصيلاً : انما كتب من « نقطة النون »^(٩٠) ، التي هي مركز

يعتقد ان الوجود عرض . بل الوجود ، الذي ظنوا عرضيته ، هو ما به تحقق حقيقة كل موجود ؛ وذلك لا يصح ان يكون امرأ غير الحق ، بمن شأنه ! وايضاً ، فانه لما كان للذات ، الموصوفة بالوحدة ، اعتباران : احدهما ، اعتبار واحديتها واحاطتها بشمولها للاسماء والحقايق - وهي الحضرة التي تسمى مرتبة الجمع والوجود ... - ؛ وثانيها ، اعتبار انها هي عين تلك الحقايق ، التي اشتملت عليها واحاطت بها لا غيرها ، وكان الوجود اصل تلك الحقايق وظهرها حكماً للمدارك : فكان الوجود عين الذات ، بهذا المعنى . « (لطائف الاعلام ١٧٨ ب) . - وانظر نقد فكرة وحدة الوجود عند ابن تيمية في رسالته الشهيرة : « الحجج النقليّة والعقليّة فيما ينافي الاسلام من بدع الجهمية والصوفيّة كالحلول والاتحاد ووحدة الوجود ... » (طبع دار المنار بمصر من غير تاريخ) : - هذا ، وبغير من عرض لنظرية وحدة الوجود من المستشرقين وشرحها بتمتق واصالة الاستاذ الكبير كربان في كتابه : *L'Imagination créatrice dans le Soufisme d'Ibn 'Arabī*, Flammarion, éditeur (Paris) 1958.

(٨٧) « القلم الأعلى » : « هو العقل الأول. سمي بالقلم الاعلى من جهة كونه واسطة بين الحق في ابصال العلوم والمعارف الى جميع الخلق ، المشار الى ذلك بقوله (في الحديث القدسي) : « اكتب علمي في خلقي » . وبقوله : « اكتب ما هو كائن » . (لطائف الاعلام ١١٤٦) انظر ما تقدم تعليق رقم ٨ .

(٨٨) « لوح القضاء » . اللوح : « هو محل التدوين والتسطير الموزل الى حد معلوم » (لطائف الاعلام ١١٤٦) . والقضاء : « عبارة عن حكم الله في الاشياء على ما اعطته المعلومات ما هو عليه في نفسها » (نفس المصدر : ١٤٠ ب) . وانظر ايضاً تعريفات الجرجاني ١٣٠ والاربعين مرتبة للجيلي ٣١٤١٥ ، ومقدمة ابن خلدون ٤٧١ .

(٨٩) « لوح القدر » . « القدر : توقيت ما هي عليه الاشياء في عينها من غير مزيد » (لطائف الاعلام ١٤٠ ب) . « ولوح القدر : اي لوح النفس الناطقة الكلية ، التي يفصل فيها كليات (لوح القضاء الذي هو) اللوح الاول (= لوح العقل) و (ما) يتعلق باسبابها وهو المسمى باللوح المحفوظ » (تعريفات الجرجاني ١٣٠) . - هذا ، « وفرت الفلاسفة القضاء بانه عبارة عن وجود جميع الموجودات في العالم العقلي مجتمعة وبجملة على سبيل الابداع . قالوا : والقدر ، عبارة عن وجود الموجودات ، التي في المواد الخارجية ، من حيث وجودها فيه مفصلة : واحداً بعد واحد » (لطائف الاعلام : ١٤٠ ب) . - هذا ، اما ما يخص الجانب الكلامي والعقائدي في مسألتي القضاء والقدر ولوحيهما فراجع : ابن حنبل ، عقيدة ٢٧/١ ؛ الآجري ، كتاب الشريف ١٥٢ - ١٩٠ ، كتاب السنة ١١٤-١٣١ ، كتاب الجامع ١٦٩-١٨٤ ؛ طبقات الخنابلة ٢ / ٢٣٢٣٠٢٩ ؛ ابن بطّة (ك. الشرح والابانة) ٥٢٠٥١ (نص عربي) ؛ المعتمد ١٠٧-١٧٦ . ١٧٦ : الغنية ٧٣/١-٧٤ . وانظر ايضاً :

Laoust, *Essai sur Ibn Taimiya*, 165-167; W. Montgomery Watt, *Free will and predestination in early Islam*; *EI* (2^e éd.), I, 210-211 (art. *Adjal*), 418 - 429 (art. *Allāh*); II (1^{re} éd.), 644 (art. *Qadr*).

(٩٠) « نقطة النون » راجع ما تقدم تعليق رقم ١١ ؛ وانظر ايضاً الانتقان السيوطي ٢٠٣/٢ .

وما بعدها . راجع : Maurice Gaudet-Demombynes, *Mahomet*, 338 .

كرة الوجود . وفي كل نقطة منها ، من حيث كونها حاقاً وسطها ، علم ما في جميعها^{٩١} . - فافهم نجوى ذي نفس ، أذاك من نور الهدى بقبس !

- الباء^{٩٢} -

(٣٠) في صدارته وقيامه بنساء « ألف الذات^{٩٣} » ، الذي صلا يتعلّق بشيء . في قيامه ووجدانيته المطلقة . وحيث كان الاطلاق « الألفي » ، في قيامه الذاتي ، غير مناف لتعلقه بما بطن فيه من وجه وظهوره به ، تعين لكلية الظهور « بالباء » المنبسط منه ، المتعين في الرتبة الثانية بالأولية . فبحقّة قُدّر ما خلق . وبعده خلق ما قُدّر . فاقضى عدله التكافؤ في عدده ؛ فصار الواحد ، من عدده الاثنين ، مصدر انبساط [١. 6٥] الوجود المفاض على الاعيان الغيبية . وصار الآخر مصدر انبساطه على الاعيان الشهادية ؛ ونقطته ، المؤثر شفعها ، مجمع ما بطن من الحقايق الغيبية .

٩١) انظر جميع ما يتعلق بمباحث « النقطة » من الوجوه الصوفية الباطنية كتاب حقيقة الحقايق لعبد الكريم الجيلي ، المؤلف من ثلاثين كتاباً (بحسب تصريحه في خطبة الكتاب ص ٢٠) حيث خصص الكتاب الأول (المقدمة) بالنقطة وسماه : « كتاب النقطة » ووزع مباحث الكتاب على عشرة ابواب ، وهي : ١) حقيقة النقطة ؛ ٢) التجلي الالهي من حيث النقطة ؛ ٣) مراتب النقطة ؛ ٤) بطون النقطة وشؤونها ؛ ٥) ظهور النقطة ومقتضياتها ؛ ٦) النقطة البيضاء والنقطة السوداء (= النقطة الفاسقة والنقطة النورية) ؛ ٧) توحيد النقطة وتثنيها وتثلاثها ؛ ٨) منافع النقطة وكيف تزيد بها قوة الحروف وتنقص ؛ ٩) الاسماء (الالهية) المختصة بالنقطة وأوافق تلك الاسماء ؛ ١٠) الرفق المختص بالنقطة . - هذا ويوجد لكتاب حقيقة الحقايق مخطوط في اسطنبول يحتوي فقط على الأجزاء الثلاثة منه : كتاب النقطة وكتاب الالف ، وكتاب الباء (مكتبة اسمعيل افندي = حاسبي محمود افندي ، سليمان رقم ٢٤٥٩) . راجع ايضاً مقدمة كتاب « الباء واسراره » ومقدمة كتاب « العظمة » لابن عربي وكذلك الفتوحات ١٠١/١ - ١١٥ .

٩٢) « الباء » قال الشيخ (ابن عربي) في كتابه المسمى بالباء : انهم يشيرون بالباء الى اول الموجودات ، وهو في المرتبة الثانية من الوجود ؛ وبه قامت السموات والأرض وما بينهما ؛ وافتتح الحق جميع السور القرآنية بالباء في « بسم الله » حتى (سورة) « براءة » . قال الشيخ ابومدين ، رضي الله عنه : ما رأيت شيئاً الا ورأيت « الباء » مكتوباً عليه . يعني « بي قام كل شيء » . وقال الشبلي : « انا النقطة التي تحت الباء » . يعني كما تدل النقطة على « الباء » وتميزها عن « التاء » و « الثاء » . وغير ذلك ، كذلك ادل انا على السبب الذي عنه وجدت ... وبه ظهرت وبه بطنت » . (لطائف الاعلام ٣٤) . - هذا ، والنص الذي يذكره عن ابن عربي هو ثابت فعلاً في مقدمة كتابه « الباء واسراره » مع شيء من التصرف . ويقارن مع هذا مقدمة كتاب العظمة لابن عربي ايضاً والفتوحات ١٠٢/٧٤/١ .

٩٣) : التعبير لابن عربي ، فتوحات ٦٥/١ :

« ألف الذات تنزهت »

صه الاصل : التي . - صه الاصل : بشي .

وظهر في الصور الشهادية : فسرى حكم عدله في الأزواج ، وحكم جمعه في الأفراد ؛ فقام بعدله ما تعين في مراتب الأزواج من المعدودات ، وقام بجمعه ما تعين في مراتب الأفراد منها . فهو مد وجودي ، انبسط عرضاً لظهور الحقايق الحقة ووجود الحقايق الامكانية الخلقية . إذ في مدّ العرضي حق ما ترجح ظهوره ووجوده ؛ وفي المدّ الطولي الألفي ، الذي لا مبدأ ط له في الأزل ولا غاية له في الأبد ، حق كل ذلك مع ما بقي في صرافة الوجوب والامكان - أزلاً وأبداً - من غير مرجح لظهوره ووجوده .

(٣١) فلما انحصر الوسع البائي على ما يظهر ويوجد ، اختص بالمدّ العرضي : فان العرض أقصر وأقل من الطول مقداراً .

وحيث كان حكم الوجود ، في قيامه المطلق الذاتي ، بالنسبة الى شؤنه ط الباطنة والظاهرة والكامنة في صرافة احدية جمعه ، والبارزة لظهور عنها على السواء ، - خص الألف ، الذي هو بناؤه ، بالقيام طولاً وصار حكمه بالنسبة الى سائر الحروف على السواء .

وحيث كان حكم الوجود ، في امتداده عرضاً ، في ثاني مرتبة قيامه المطلق ظهر الباء ، الذي هو بناء امتداده العرضي ، في ثاني مرتبة الألف الذي هو بناء قيامه المطلق في الهجاء .

(٣٢) ولما كان للألف التثليث ، بتثليث نقطة ، تكرر المدّ العرضي ثلاثاً وانتشر على الاثنين منها نقطه الثلاث . « فللباء » منها واحدة سفلية ، فانه بناء السبب الأول القاضي بتنزل الوجود الذي دل على سوائته « الألف » . و « للئاء » ثنتان من فوق ، فانه بناء انتهاء السبب « البائي » تنزلاً الى أدناه ؛ فاذا انتهى تنزله الى أدناه عاد تسبيبه ترقياً الى أعلاه : « كالذنب » ، الذي هو سبب سقوط المذنب في مهواة الهلاك ، اذا انتهى الى الغاية عاد ترقياً الى التوبة المنجية منها « . فتفوقت عليه نقطتان ونشئت ، لتسعرا بتنزل السبب وترقيه الى الغاية . ولذلك صار التبيان في كشف الأمور أغنى من البيان . - « ك » وهذان المدان ك » محل تفريق نقط « الألف » .

و « للئاء » ، الثلاثة ؛ فانه بناء جمع السبيين وثمرتهما ؛ فهو اسم لما أفادته دائرة الاسباب ظاهراً وباطناً ، تنزلاً وترقياً . ألا ترى ان سبيبة الحسنة

ط الاصل : مبدأ . - ظ الاصل : شؤنه . - ع الاصل : بناء . - غ الاصل : بنا .
« فـ » هذه الجملة مكتوبة على الهامش بخط الناسخ الأصلي . - ق الاصل : اغيا .
« كـ » الاصل : وهذين المدان . - ل الاصل : اللثة . - م الاصل : بنا .

— باطنياً وظاهراً — لما انتهت الى الغاية ، أثمرت المثوبة التي هي [f. 6b] موقع «الباء» ؟ وكذلك السيئة أثمرت المثوبة .

(٣٣) فحيث كان «الباء» ، الذي يشار به الى الوجود العام المنبسط في الكون ، دليلاً على تقبده بتعين الموجود الأول الامكاني ، الذي هو السبب الأول في اليجاد ، — كان «الباء» سبباً لما إليه الحاجة : كمدلوله .
وحيث كان مدلوله ، في كونه السبب الأول ، أصلاً شاملاً تنفرع منه الأسباب والمسببات الجمعة صدق «الباء» ، الدال عليه ، على كل شيء تنفرع منه : مسبباً عن سبب ، أو سبب الوجود مسبباً ، إذ لا شيء من المسببات الا وقد صدق عليه أنه سبب لكذا . ولا شك ان الأوائل ، في سلسلة الأسباب ، سبب للآخر . فالسببية هي «الباء» المكتوب على^(٩٤) كل شيء .

وحيث كان السبب الأول ، في اشتماله الذاتي ، مستوعباً لما تفصل منه — ويتفصل الى الأبد — وبه انبسط الوجود العام عليه ، ومنه كانت فلتحة ظهوره ، قال من قال : « « بالباء » ظهر^(٩٥) الوجود » . ومن هنا سببنا^(٩٦) بالحق المخلوق^(٩٧) به .

(٣٤) و «الباء» هـ في الحقيقة مبدأ الكثرة زوجاً وفرداً . فلا توجد الثلاثة ، التي هي مبدأ^(٩٨) الأفراد^(٩٩) ، الا بوجود «الباء» فيه .

فهو للظرفية : بملاحظة استيعاب «السبب الأول» واشتماله على جميع ما هو بصدد التفصيل . وللاصاق : بملاحظة اقتران الوجود العام ومروره بالتعينات الحكمية لإيجادها . وللاستعانة : بتوقف وجود كون ما عليها ، في التقدير الأزلي : كإظهار الواحد وجود الثلاث ب^(١٠٠) ، بمساعدة الاثنين

(٩٤) اشارة الى قول أبي مدين ، المتقدم في التعليق رقم ٩٢ .
(٩٥) القول لابن عربي وهو ثابت في الفتوحات ١٠٢/١ ، ومع شيء من التصرف في مقدمة كتاب «الباء واسراره» .

(٩٦) القول لابن عربي وهو ثابت مع شيء من التصرف في مقدمة كتاب «الباء واسراره» .
هذا ، وأول من اصطنع كلمة «الحق المخلوق به» الصوفي الاندلسي ابن بركان ، المتوفى عام ٥٣٦ للهجرة انظر الفتوحات ٧٧/٣ .

(٩٧) النص لابن عربي ، انظر فصوص الحكم مقدمة الفصل رقم ٢٧ (نص حكمة فردية في كلمة محمدية) : « وأول الافراد الثلاثة ... »

١ الاصل : شيء . هـ الاصل : والباء . — و الاصل : مبدأ . — ي الاصل : اللثة .
٢ الاصل : مبدأ . — ب الاصل : اللث .

— « فلا تبدل لكلمات الله »^{١٩٧} . وللتبيين : بملاحظة ظهور الوجود العام « البائي » في تعيين يقوم بحق مظهريته ، من بعض الوجوه^{١٩٨} .

— الألف —

— المقدّر بين « الباء » و « السين » و « الميم » —

(٣٥) هذا « الألف » في الحقيقة « همزة وصل » ، لكن سميناه « ألفاً » لسكونها الميت وسقوط حركتها بالدرج .

ولما كان « الألف » ، من حيث فوته ، سكوناً ميتاً لم يكن معه شيء^٢ ، ولم تقبل في سكونه شؤونه^٣ المكنونة حركة الظهور وأثر الإيجاد ، قام عنه « الباء » قيام مثل يتفصل من عموم صفاته ؛ لقيامه — اعني « الألف » الفائق — ثوباً سابغاً . يُبطن قيامه كنهاً ويظهره فيما تفصل من عموم انبساطه وجوداً . فاستبطن « الباء » بقيامه مقام حقيقة ، هي العالم بالكل : الهمزة ؛ لتكون الظاهر له ، و (يكون هو) الباطن لها . وهي مع كونها حدة قوت [٢٠٧٥] « الألف » ، وبسبب إحاطة ، وظاهر تعينه الذاتي المتطوي على شؤونه^٤ . المكنونة في سكونه الميت ، لم تقم في تحقيق المطلوب قيام « الباء » : إذ لا صورة لها في سلسلة الحروف رفاً ، كما لا ظهور لأحدية حقيقتها في عين الكثرة ، من حيث كونها كثرة ؛ فلم تكن . لقيام « الألف » ، القائمة حقيقته بالكل ، ثوباً سابغاً ؛ لا سلباً عند تحققها بالقوت في سقوط حركتها بالدرج ، فانها بسقوط الحركة مفقودة .

(١٩٧) قرآن كريم سورة ١٠ / ٦٤ — .

(٩٨) المعاني الغوية التي ذكرها الشارح للباء في هذا المقام راجع اصولها في معاجم اللغة (لسان العرب ، مثلاً) . وكتب النحو (معني اليب) ؛ اما الافكار الغيبية والفلسفية فراجع معانيها في موسوعة الجليل الكبرى « حقيقة الحقائق » ، في الجزء الذي خصصه لمباحث « الباء » ، وسماه « كتاب الباء » . وهذه هي فصوله كما هي ثابتة في صدر الكتاب المذكور .

(١) حقيقة الباء وتجليات الحق بها من غير حلول ؛ (٢) مرتبة الباء وما يناسبها في العالم الكبير ... (٣) عدد الباء وبساطها ... (٤) الاسماء (الالهية) الظاهرة فيها والاسماء الباطنة وما لتلك الاسماء من التجليات وما حظ الانسان منها ... (٥) طبيعة الباء وما لها من درجات الحرارة والبرودة ... (٦) ما للباء من الاطوار والعوالم ... (٧) ما يناسب الباء من الملائكة المقربين ... (٨) في خصوص الباء وعمومها وما كلفها اقتربه من العبادات ... (٩) ما يناسب الباء من الانسان ظاهراً وباطناً ؛ (١٠) ذكر صورة الباء في العالم ولين تسخر تلك الصورة الروحانية وما تكون النتيجة اذا تحوت . (مخطوط اسعيت افندي ، سليمانيه رقم ٥٩٠٠٠ / ٥٩٠٠٠ — ١٧٠) . — وكذلك ابن عربي خصص لنفس الموضوع كتاباً مستقلاً سماه « ك الباء واسرارها » .

ث^٢ الاصل : شي . — ث^٣ الاصل : سؤونه . — ج^٤ الاصل : بدياه . — ح^٥ شؤونه .

(٣٦) فلما ظهرت مكنونات سكون الألف ومستودعات فوته : تنزلاً وتفصيلاً، با «الباء» المنزل، المشعر بتنزله حركته ونقطته السفلية، ظهرت على ثلاثة خ^٢ انحاء : نحو يختص بما هو حظ السمع ؛ ونحو يختص بما هو حظ العين ؛ ونحو يختص بما هو حظ القواد .

فما ظهرت منها « بالباء » على النحو الأول ، فهو حروف كتابه المنطوق ، التي بناء مجموعها في نفس الانسان « السين » . فا «لسين» بناء كلية حس لطيف هو منال السمع . ولذلك قال المحقق الحرالي^{٩٩} : « الميم هو تمام ما ينتهي اليه الظهور في الأعيان ، و«السين» : تمام ما ينتهي اليه الظهور في الاسماع^{١٠٠} . — واتصال « الباء » با «لسين» ، أولاً ، لتصدر ما هو حظ السمع في عموم اليجاد .

وما ظهرت منها به على النحو الثاني ، (فهى) حروف كتابه المرقوم والمسطور ، التي بناء مجموعها في نفس الرحمن د^٢ « آدم » وفي نفس الانسان « الميم » . فا «الميم» تمام أظهر منال حس هو حظ العين . — فأم «كتاب الباء» انما تفضل الى «السين» بما في سلسلة المقولات « الى «الميم»

(٩٩) الحرالي ، فخر الدين ابو عبدالله احد بن الحسن بن احمد ، توفي عام ١٢٣٩/٦٣٧ انظر ترجمته في عنوان الدراية للبريني ٩٧/٨٥ ونفع الطيب للمقري ٥٨٤/١ .
(١٠٠) لم يتيسر لنا تحقيق هذه الرواية ولعل النص ثابت في كتاب الحرالي : « مفتاح الباب المغفل لفهم الكتاب المنزل » مخطوط الاسكندرية (بلدية) ١٢-١/٣١١٨ والاسكوريال ٢/١٤٤٠

(١٠١) « نفس الرحمن » رمز به ، عند الصوفية ، للخلق وحسن الحق الى الظهور الثابت في الحديث القدسي : « كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق وتعرفت اليهم فعرفوني » (فتوحات. ٣٩٩/٢ وما بعدها) ويعرف صاحب لطايف الاعلام « نفس الرحمن » بما يأتي : « هو حضرة المعاني وهو التمين الثاني... سمي بذلك من جهة ان النفس امر وحداني كامن في باطن المتنفس ، ينبعث منه الى ظاهره ، حامل لصور المعاني الحاصلة عن اختلاف صور روزه وظهوره ، بسبب اختلاف ما يقع اعتماده عليه من المراتب التي تسمى في الخارج مخارج ، وفي المنافذ والمقارنات : من الصدر والخلق والخنجرة واللسان والشفة والانسان ، وغير ذلك من القوابل التي لها مدخل في تقدير المخارج ، بحيث يصير النفس الواحد ، لاجل ذلك ، متعياً بحروف وكلمات متميزة مختلفة في صورها . فكذا التمين الثاني : هو اول ما يتميز وينبثق من الباطن ، الذي هو التمين الأول : فسمي « بالنفس الرحمان » لاجل ذلك . فان تعدد الوجود الواحد واختلاف صورها انما يحصل عن اختلاف القوابل ، التي هي « الاعيان الثابتة » واحكامها واحوالها المختلفة . ولان « الاسماء » انما حصل لها النفس (= التنفس) من كرب بطون القيوب بظهورها في حضرة الارتسام والتفصيل والتمييز ... » (لطائف الاعلام » ورقة ١٧١ب) . — انظر شرح نظرية « نفس الرحمن » في كتاب المستشرق الكبير كربان عند ابن عربي : *L'Imagination créatrice dans le Soudisme d'Ibn 'Arabi*, par H. Corbin, pp. 86-104, 137-161

خ^٢ الاصل : بلته . — د^٢ الاصل : الرحمان .

بما في سلسلة المفعولات ، فانتهى اليهما ظهور « الباء » وتطوره الكلي ، في دائرة « اسم الاسم »^(١٠٢) .

فا « لباء » بنقطته نسخة جامعة ، و « ألف » الدرج كذلك ؛ و « السين » و « الميم » معاً كذلك . - ثم انتهى هذا التنزل « البائي » الى « الميم » ، وهو حرف دوري : ينعطف آخره على أوله - وكذلك « نون السين »^(١٠٣) - كما ينعطف التجلي « البائي » من منتهى هذه الدائرة الى اصله ، فتتم بذلك حيطتها .

وما ظهرت منها به على النحو الثالث هو معاني حروف كتابه المذكورة في التحوين الأولين ، وما اختص بها من الأسرار الوجودية ؛ إذ من شأن الفؤاد ان يدركها ، إما تعقلاً او كشفاً او شهوداً : جمعاً وتفصيلاً .

(٣٧) ولما كان « الألف » ذات الحروف الجمة التي هي ، وما يتألف منها ، حظ السمع ؛ و « السين » ، بسنّاته^(١٠٤) الثلاث ذ^١ المشعة بتأليب « التقطعات الألفية » بناءه ر^٢ ، وقع « السين » ساكناً ليطابق الدال المدلول سكوناً . غير ان سكون المدلول ميت ، وسكون الدال حي . إذ [f. 7b] المقصود من دلالة الدال ظهور المدلول ووضوحه ، فلو كان سكون « السين » ميتاً ، لاجتمع ذ^١ (في) الدال والمدلول ساكناً موت : فلم يتحقق المقصود بالدلالة .

(٣٨) وقد تحرك « الميم » بالحركة السفلية ، ليشعر بأن « الإحاطة البائية » في التنزل والظهور - مع انعطافها على مقتضى دور « الميم » في مرتبة « اسم الاسم »^(١٠٥) الى مبدئها - سر^٣ لم تنته الى الغاية بل لا بد لعملها في التنزل والظهور من تنزلات : منها تنزلها الى مرتبة الاسم القائم مقام المسمى ، وهكذا حكم تعريقه .

(١٠٢) هناك « الاسم الحقيقي » وهو مسمى اللفظ ، او عين المسمى ووجوده الحقيقي « اما « اسم الاسم » فهذا اللفظ الدال على الاسم الحقيقي » (لطائف الاعلام ١٨ ب) . -
(١٠٣) « النون » ايضاً حرف دوري : ينعطف آخره على أوله . والأحرف الدورية هي : الميم والواو والنون . وقد عقد لها ابن عربي بحثاً مستقلاً في جزء سماه « كتاب الميم والواو والنون » .
(١٠٤) سنات ، مفردا ستة ويراد بها هنا رأس « السين » الصغيرة او رؤوسه الصغيرة : - .

(١٠٥) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٠٢ . -

٢٣ الاصل : اللث . - ر^٢ الاصل : بناء . - ز^٣ الاصل : اجتماع .
س^٣ الاصل : مبداءها .

(٣٩) وقد طلب «الباء» «ألف الدرج» تنزلاً وظهوراً في مرتبة «اسم الاسم»، لا يثار شفعه بباطن له السوائية الحاكمة بعدلها على ما ظهر من «الحيطه البائية» على اثنين: كالغيب والشهادة، والأعلى والأسفل، والجمع والتفصيل، والنور والظلمة، ونحوهما. ولا تتم «الاحاطة البائية» الا بالثالث الموتر شفعها، اذا التثليث^{١١٦} شعار الباطن والظاهر والجامع. فهذه الثلاث فن^٢، تمت الاحاطة وعمت.

(٤٠) و«ألف الدرج» طلب «السين» ليخرج ذخائر تثليث نقطه، في تثليث ذات «السين» من كمون القوت و«سكون» الموت. — وطلب «السين» «الميم»، وذلك كطلب الشيء نفسه. إذ «الميم»، في كونه حرفاً دورياً، أربعة «ميات»: «مبان» بطرد اسمه، و«مبان» بعكس اسمه؛ والقائم من المجموع عدداً مائة وستون^{١١٦} A. فالماية هي غاية مبلغ «الميم»، فان اربعين، بما تضمن من العقود، مائة^{١١٦} B، فما بقي من المجموع ستون، وهو مطلوب «السين» من «الميم»^{١١٦} G.

(٤١) ف«الباء» في «بسم»، ديوان الاحاطة والاشتمال؛ وله العمل في ديوان الاحصاء: فان الوجود^{١١٧} العام المنبسط في الكون، (الذي هو) في المرتبة الثانية^{١١٨} من الغيب المطلق، مشتمل على جميع ما هو بصدد التفصيل الى لا غاية.

(١٠٦) ظاهرة التثليث، عند بعض الصوفية، عامة في عالم الحروف والعدد والمنطق والوجود، انظر كتاب الفصوص لابن عربي، الفصل رقم ١١ و ٢٧؛ ورجحان الاشواق، له ايضاً صفحة ٤٢ (ط. بيروت) والفتوحات ١٧١/٣؛ وكتاب مفاتيح الغيوب وتعمير القلوب في تثليث المحبوب لمحمد حجازي الجيزي مخطوط دار الكتب المصرية، رقم ٢٠٨، ٨٢ م تصوف. —
(A) القيمة العددية لحرف الميم هي ٤٠.

(B) العقود او «المقامات» التي تضمنها العدد اربعون هي: ٤٠+٣٠+٢٠+١٠؛ فالمجموع: ١٠٠ التي هي مبلغ غاية الميم. —

(C) القيمة العددية لحرف «السين» هي ٦٠. —

(١٠٧) «الوجود العام»: هو اسم الوجود باعتبار انبساطه على الممكنات؛ وهذا الاعتبار يسمى صورة جمعية الحقائق... ويسمى ايضاً هذا الاعتبار بالتجلي الساري (لطائف الاعلام ١٧٦ب). —

(١٠٨) مراتب الغيب، او المراتب الكلية هي ستة: مرتبة الغيب المغيب وتسمى مرتبة الغيب الأول، مرتبة الغيب المطلق وهو التعيين الثاني... سمي بذلك لنية كل شيء كوني فيه عن نفسه وعن مثله...؛ مرتبة الأرواح؛ مرتبة عالم المثال؛ مرتبة عالم الاجساد، المرتبة الجامعة... وذلك هو حقيقة الاتسان الحقيقي الكامل... (لطائف الاعلام ١٥٣ب) راجع

ش^٢ الاصل: اللث.

(٤٢) و«الميم» فيه هو ديوان الاحصاء، فان قسم الوجود المائة - بتمامها - منتهية إليه : فإن أربعين ، كما ذكر آنفاً ، يتضمن مائة .
فأدم - عليه السلام ! - في منتهى دور الایجاد الموازي رتبة « الميم »
في « بسم » ، واجد عين الوجود في « الاسماء » المعروضة بحسبها . ومحمد
- صلى الله عليه وسلم ! - في منتهى سير الوجود ، الموازي رتبة «ميم»
« الرحيم » ، واجد « الاسماء » في عين المسمى بحسبه .

(٤٣) بل آدم واجد « الاسماء » عن المسمى الغائب . اذ لا حكم
لخلافته الا في غيبة المستخلف عنه . ومحمد - صلى الله عليه ! - واجد
المسمى مع « الاسماء » الجملة : ولذلك كانت وطأته^{١١٩} ورميه^{١٢٠} وبيعه^{١٢١}
للحق المتجلي له ، جلاءً واستجلاءً . ولهذا السر ، وصفت - صلى الله
عليه وسلم ! - [f. 8a] « بالرووف^٢ الرحيم^{١٢٢} » وهو المقبول
فيه ص^٢ :

رحيم بين رحمانين كنه بين بستانين
وتلميذ حديد القل ب ملقى بين استاذين
فقل للحاذق النحوي ر ان السر في هذين^{١٢٣} A

ايضاً شرح اصطلاحات الصوفية للقاشاني مادة : المراتب الكلية . هذا ، ويتبين ان لا يخلط
بين المراتب الكلية وبين العالي الكلية (التي هي خمسة لا ستة ...) وبين العال الكلية ، التي هي
ايضاً خمسة لا ستة ! (انظر اصطلاحات القاشاني وطراز الحور نسخة باريز الاهلية رقم ٤٨٠٢ .

(١٠٩) اشارة الى آية ٦ من سورة ٧٣ ، وآية ١٢١ من سورة ٩ .

(١١٠) اشارة الى آية ١٠ من سورة ٤٨ .

(١١١) اشارة الى آية ١٧ من سورة ٥٨ .

(A١١١) هذه الآيات الثلاثة واردة في كتاب « المدخل الى المقصد الاسمي في الاشارات... »
لابن عربي ، انظر مخطوط يحيى افندي رقم ٢٢٦٩ / ١٢٣ ؛ وفي كتاب « الافادة لمن اراد الاستفادة »
للشيخ الأكبر ايضاً ، انظر مخطوط الفاتح رقم ٥٣٢٢ / ١٩٦ . - وجاء في كتاب « نسخة
الاكوان في معرفة الانسان » للشيخ الأكبر ما يلي : « ورد على سؤال من النعيم ، فالتفت فهمه
على كثير من الناس ... نص السؤال : رحيم بين رحمانين (الى آخر الآيات الثلاثة) ؛
وهذا يدل على ان الآيات لغير ابن عربي . انظر مخطوط اسعد افندي ، رقم ١٧٧٧ / ١ - ٣١ ب
(آخر الكتاب ورقة ٣١ ب) . - هذا ، وقد وردت هذه الآيات برمتها في كتاب « منتهى البيان
في كشف نتائج الاستبان ... » لمؤلف مجهول ، مخطوط باريز رقم ١٨٠١ / ١٨٩ .

(١١٢) اشارة الى آية ١٢٨ من سورة التوبة (= ١١) .

ص^٢ الاصل : بالرووف . - ص^٢ الاصل : + شعر .

« فالرحيم » يكونه بين الرحمانية المطلقة الذاتية ، وبين الرحمانية الاحاطية الصفاتية ، (هو) كنه ينشئ ط^٢ بقوته الذاتية كمال ظهور الجمعين ، المعبر عنهما « بالبستانين » . و(هو ايضاً) كتلميذ يستدعي منهما ، بالسنة ما في قابليته الأولى ، مدد الوجود جلاءً واستجلاءً : ليتحقق بذلك ، من فاتحته المقول عليها : « كنت تلياً^{١١٣} » ، ومن خاتمته المقول عليها : « لاني^{١١٤} » بعدي^{١١٥} ، - حفظ عموم الكون من الوجود .

(٤٤) « فللرحيم » ، في بينونة الجمعين ، الأخذ والعطاء مطلقاً : وجوداً وظهوراً . وسر هذا الإيماء بين « رحمن » ط^٢ البسملة وبين « الرحمن علم القرآن^{١١٥} ! » - فافهم ! فإن نور الوجود من منصّة جلاء الروح تنفس بأنفس اجناس الفتوح ؛ ودام فيض ديمها للجنان ، حتى ظهرت ينابيعها منه الى القلم واللسان^{١١٦} !

(١١٣) حديث : « كنت نبياً وآدم بين الروح والجسد » انظر تخريجه ورواياته في كتاب الشريعة للأجري ٤١٦-٤٢٥ . وفكرة قدم محمد ، صل الله عليه وسلم ، ار بتيمير أدق قدم « حقيقته الذاتية » ، كما يدل عليها هذا الحديث الشريف وامثاله - يقول بها اهل السنة والجماعة ، راجع ابن بطّة (ك. الشرح والابانة) ص ٦٠ (النص العربي) . ولكن بدون شرح غيبي لها ؛ هذا الشرح نجد عند الصوفية وعند الشيعة... راجع كتاب الكلمات الالهية للجيلي (مخطوط) ورسالة التحقيقات الاحمدية في حماية الحقيقة المحمدية لاحد بن اسماعيل بن زين العابدين البرزنجي (ط. القاهرة ١٣٢٦ هـ) ، راجع ايضاً مقالة الاستاذ المستشرق الكبير ماسنيون في دائرة المعارف الفرنسية (ط. فرنسية) (EI, III, 1027-1028, (sous Nūr Muhammadī) .

(١١٤) انظر الأحاديث الخاصة بحتم محمد للانبياء جميعاً في كتاب الشريعة للأجري ٤٥٦-٤٥٧ .

(١١٥) سورة ٥٥ (الرحمن) / ١-٢ .

(١١٦) انظر تفصيل المباحث الخاصة برمزية « الألف » من الوجهة الباطنية في « كتاب الألف » لمبد الكريم الجيلي . وما هي فصوله : ١) حقيقة الألف وسريانه في سائر الحروف ؛ ٢) مرتبة الألف . وما يناسبه من العالم الكبير ؛ ٣) عدد الألف . وبساتينه ؛ ٤) الاسماء الظاهرة والباطنة في الألف ؛ ٥) طبيعة الألف ؛ ٦) اطوار الألف ؛ ٧) ما يناسب الألف من الملائكة المقربين ؛ ٨) خصوصية الألف وعموميته ؛ ٩) ما يناسب هذا الحرف من الإنسان ... ؛ ١٠) صورة الألف في العالم البلوي ... - هذا وابن عربي قد خصص رسالة صغيرة لمباحث الألف سماها : « كتاب الألف وهو كتاب الاحدية » مطبوع في حيدرآباد ضمن مجموعة « رسائل ابن عربي » .

ط^٢ الاصل : شي . - ط^٢ الاصل : رحمان .

- الله -

(٤٥) اعلم ان الاسم كلّ تجلّ ظهر من غيب الوجود وتميّز عنه ، اي تميز وظهور كان . فهو علامة على مسماه ، ليعرف بحسبها . واللفظ الدالّ على الظاهر المتميز ، الدالّ على المسمى (هو) اسم الاسم . «فالاسم الله» هو الظاهر المتميز عن الحق باعتبار تعيينه في شأن ع^٢ كلي ، تحكم فيه على شؤونه غ^٢ القابلة منه أحكامه وآثاره . وهذا الشأن ف^٢ الكلي (هو) حقيقة جامعة ، هي كيفية تعيينه - تعالى ا - في علمه بنفسه .

(٤٦) والملاحظ في التسمية «بالله» ، الوجود مع المرتبة ؛ و«بالرحمن» ، الوجود من حيث انبساطه على العموم ؛ و«بالرحيم» ، من حيثية انقسام الوجود حسب تخصيص الاستعدادات . هذا نص كلام اهل التحقيق^(١١٦) A .

(٤٧) ولما انتهى تنزل «الباء» بعمله في «الاسم الاسم» الى غاية ، انعطفت في المعنى الى اولها ، ظهر بعمله ايضاً في «الاسم» الذي قام مقام المسمى ، حيث كان انبساط الوجود العام «البائي» قاضياً بظهور عموم الالهية . فحصل بسراية عمله في نظم «البسملة» ، التي هي المنزل الجامع والمدون المحيط بالمحيطات جميعاً ، كمال الاتصال بين «الاسم» و«اسم الاسم» ، بل بين «الميم» و«اللام» . فإن الميم» ، بهذا الاتصال ، طلب مقامه في مستوى سلك «اللام» ، الذي هو نظير مسافة ملك الظهور ، ونظير مواقع تفصيل الوجود ، أجناساً وانواعاً وأصنافاً وافراداً ، غيباً وشهادة . فان «الميم» هو بناء كمال الصورة ، التي هي مطلوب عموم الالهية في منتهى مسافة ملك الظهور ، [f. 8b] أو قل : في منتهى سلك «اللام» . فهذا

(A١١٦) «اذا اخذت حقيقة الوجود بشرط شيء ، فاما ان تؤخذ بشرط جميع الأشياء اللازمة لها ، كليتها وجزئيتها ، المسماة بالأسماء والصفات : ف(هذه) هي المرتبة الالهية ، المسماة عندهم بالواحدية ومقام الجميع ... واذا اخذت (حقيقة الوجود) بشرط كليات الأشياء ، تسمى مرتبة اسم الرحمن ، رب العقل الأول ، المسمى بلوح القضاء وام الكتاب والقلم الأعلى ...

واذا اخذت (حقيقة الوجود) بشرط ان تكون الكليات فيها جزئيات منفصلة ثابتة ، من غير احتياجها عن كلياتها : فهي مرتبة الاسم الرحيم ، رب النفس الكلية ، المسماة عندهم بلوح القدر ، وهو اللوح المحفوظ ، والكتاب المئين» (كشاف اصطلاحات الفنون للتهانوي ٥٢٩/١ - .

ع^٢ الاصل : شان . - غ^٢ الاصل شؤونه . - ف^٢ الاصل : الشأن .

المنتهى، المختص بكمال الصورة، مقام هو مطلوب « الميم » من « اللام » ومخرجه !

(٤٨) و« الهمزة ». الدارجة في اتصال « الميم » و« اللام » ، هي شاهد الحق باعتبار تعيينه - أولاً - في شأنه ق٢ الكلبي ، الجامع للشؤون ل٢ الجملة . وقد أخفيت بالدرج ، لتعود ل٢ - بخفائها وسقوط حركتها - الى فوتها الاصلي وانقطاعها عن « اللام » ، المشعر بتفصيل ما قدر وجوده في مسافة ملك الظهور . وذلك لتحقيق سر : « كان الله وليس معه شيء ! » (١١٧) مع ظهوره في كل ما ظهر وتميز وتعدّد . - ولذلك اتصل « الألف » ب« اللام » لفظاً بعده ، ليرتب على السر المذكور سر : « والآن كما كان ! » (١١٨)

(٤٩) و« اللام » بناء ملك الظهور مطلقاً . وهو حد فاصل ، يستجمع في مستوى سلكه التطورات « الألفية » النفسية ، في صور الحروف الجملة . ويشعر ايضاً بتطورات الوجود في مسافة ملك الظهور ، جمعاً وتفصيلاً .

و« اللام » ، لآمان : مدغم ومدغم فيه . فان ملك الظهور ، الذي هو مساق التنزلات « البائية » ، غيب وشهادة . والغيب مدغم في الشهادة . اذ لا تقوم الصور الا بحقائقها الباطنة ، فكما ان الشهادة ، بصورها ، معرفة وموضحة للمستبصر عن احوال الحقائق الغيبية وأحكامها ، فكذلك الحقائق معرفة وموضحة للاسرار الوجودية المستجنة فيها . والأسرار الوجودية شهادة بظهور الحقيقة المطلقة ، في اختفائها بتعينات الاسرار الوجودية والحقائق الغيبية والصور الشهادية .

وقد حرك « اللام » بالحركة السوائية الفتحية ، ليشعر بان القيومية الظاهرة في ملك الظهور « اللامي » ، القائمة بعدلها السموات والأرض ، إنما هي من معدن فوت الجمع والوجود : فان الحركة السوائية مادة « الألف » ، الذي له قيومية الحروف الجملة .

(١١٧) اشارة الى حديث : « كان الله ولا شيء معه » وهو نزوي في صحيح البخاري (باب التوحيد وبده الخلق ، وفي مستدرك حنبل ٤٣١/٢) . - وهو احد مسائل الحكيم الترمذي في كتابه ختم الأولياء . (انظر الفتوحات ٥٦/٢ وكذلك الجواب المستقيم : نسخة بيازيد رقم ٣٧٥٠/٢٢ ب) . -

(١١٨) هذه الزيادة ليست من صلب الحديث المتقدم بل هي مدرجة فيه (فتوحات ٣/٥٦) .

ق٢ الاصل : شأنه . - ل٢ الاصل : للشؤون . - ل٢ الاصل : ليعود .

ولما كان « اللام » في مستوى مدّة « الألف » التّفسي ، بين حدّي « الهمزة » و « الميم » ، كان من مستوى « اللام » الى حدّ « الهمزة » من معارج الغيب ؛ ومنه الى حدّ « الميم » من مدارج الشهادة . ولذلك صار « اللام » ، بوسطيتها الجامعة ، وسادة ظهور « الألف » . الذي له أحدية الجمع في موقع « الالتفاف » و « التعانق » !

(٥٠) فإذا ظهر « الألف » ، من معدن مدّة الوجود ، في القوة المنطقية على « اللام » ، بالتقدم والحكم ، تعيّن اجتماعهما تطورات الوجود في الأعيان الوجودية في مسافة الظهور وتحققت .

وإذا ظهر « اللام » ، بانضغاط التجلي الكلامي بسين نقطتي الجوزهر^(١١٨) A بين الرأس والذنب ، في القوة النطقية ، على الألف بالتقدم والحكم ، كان التفافها لأذهاب التطورات [f. 9a] الوجودية وطبعتها مطلقاً . وإليه إيماء المحقق^(١١٩) ، حيث قال ن^٢ :

تعانق « الألف » العلام و « اللام » مثل الخبيبين فالاعوام أحلام والتفت الساق بالساق التي عظمت فجاءني هـ^١ منها في الف إعلام ان الفؤاد و^٢ اذا معناه عانقه بدا له فيه إيجاد وإعدام ! فلما كان للاسم (الله) ، بتضخيمه وتضعيف « لامه » وتحركه بالحركة العلوية ، ظهوراً لا يدانيه الخفاء ، عصم عن « التنكير » . ولذلك من تحقق بعبوديته (- بعبودية الله) ، لزمته الشهرة . وحيث أخلّى « الإله » عن التضعيف بالتضخيم ، لم يعصم عن ذلك . فالتحقق بعبوديته (- بعبودية الإله) ، قد يكون ظاهراً وقد يكون خاملاً ، مجهولاً لا يعبا^٢ ي^١ به^(١١٩) A !

(A١١٨) « الجوزهر عند اهل الهيئة هو العقدة ، اي عقدة الرأس والذنب ... ويطلق ايضاً على مثل القمر . سمي به اذ على محيطه نقطة مسماة بالجوزهر ... وقال عبد العلي البرجندي في حاشية الجفني ، في باب حركات الأفلاك : الجوزهر ، بغير اضافة ، يطلق على مثل القمر ؛ وبالإضافة ، يطلق على العقدة » (كشف اصطلاحات الفنون للتهانوي ٢٠٢/١ ، ط . كلكتة ١٨٦٢ . هذا ، ولقطة جوزهر معربة اما عن كوزهر وهو طرف الحية ؛ واما عن جوزهر ، اي صورة الجوز انظر المرجع ذاته ٥١٠/١ ودائرة المعارف الاسلامية (نص فرنسي) ١٠٦٠/١ ومفتاح العلوم للسكاكي (ed. von Vloten, Leyde, 1895) ص ٢٢٠ .

(١١٩) هو ابن عربي وهذه الايات التالية ثابتة في الفتوحات : ٧٥/١ . (A١١٩) انظر ايضاً كتاب «المبادلة» لابن عربي ، بحث : «عبد الله» و «عبد الإله» وانظر ايضاً الفتوحات ، ١٩٦/٤ - ١٩٧ .

م^٢ الاصل : الخويد . - ن^٢ الاصل : + شعر . - هـ^٢ الاصل : فحاني . - و^٢ الاصل : الفؤاد . - الاصل : ي^٢ ياء .

(٥١) فأحدية الاسم ، التي هي مدلول « ألفه » المتصل ، قاطعة^٣ تتعلق بالكون ، فسماه ، من هذا الوجه : أول^١ لا يقبل الثاني ، ومطلق^٢ لا يقبل التقييد ، وواحد^٣ لا يقبل الكثرة . فهو اسم^٤ قاطع^٥ نسب الشركة في تسمية الخلق به : بحق^٦ أو باطل .

وحيث كانت التسمية به ، باعتبار تعين مسماه ، بالشأن^{٣١} الكلتي الجامع ، الذي بعض وجوهه عموم الالهية ، القاضية بوجود المألوهات وظهورها رجعت « الاسماء » السائلة ، بالسنة المحاضرة ، وجود مظاهرها من الأعيان الامكانية الى حضرتها العليا وحيطته الواسع . وهكذا الأعيان السائلة منها ظهور الاسماء لوجودها . فن هذه الحضرة إجابة السائلين ب^٣ : ألا ترى ان العاقل والسقيم ، اذا سألا الكفاية والشفاء من حضرتي « الكافي » و « الشافي » ، ليست قبله سؤلهم^٣ إلا « الله » ؟ فيقول (احدهما) عند ابتياله اليه : يا الله ! والمقصود بذكره « الكافي » و « الشافي » .

(٥٢) وأمّا (الألف) المتصل باللام ، الذي هو محل تفصيل ما ظهر وتميز عن كل ما بطن ، فشاهد بصحة هذه المحاضرة الاسمائية ، ويتعلق الاسم « الله » بانشاء الكون على مقتضى السؤال الاسمائي ، بألسنتها المعنوية عند المحاضرة . فإن تحقيق الإجابة ، انما هو باقتران الوجود والمرتبة أولاً وليس ذلك إلا بالتجلي المختص بالاسم « الله » . والاقترانات التفصيلية ، بين الوجود والمراتب ، الى لا غاية ، إنما هي منتشرة من الاقتران الأول فيه . فانفصال « الالف » من « اللام » أولاً ، واتصاله به ثانياً ، هو بناء انطلاق الاسم في انحصاره وانحصاره في انطلاقه . فهو ، في رتبته العليا الجمعاء^٣ ، باطن^٤ مستبين ، متصل^٥ في انفصاله ، منفصل في اتصاله .

(٥٣) وأمّا اتصال « الهاء » باللام - رقاً - فشعر بان الظهورات التفصيلية « اللامية » ، بعد [f. 9b] انتهائها ج^٣ الى غاية تقتضي كمال الصورة ، تنتهي إلى غيب ، أنبأ^٣ ح^٣ عن احاطته الواسع « هاء » الاسم . وهو باطن^٤ مغيب في الظاهر المشهود ، كجوامع احوال الوجود وأحكامه الآجلة الى الأبد .

ولذلك ينقلب في مبتدأ^٣ خ دولة « هاء » الاسم - وهو ظهور أشرط ختام

٣١ الاصل : بالشأن . - ب^٣ الاصل : السؤالين . - ث^٣ الاصل : سؤلهم .
ث^٣ الاصل : الحبي . - ج^٣ الاصل : انتهائها . - ح^٣ الاصل : انباء .
خ^٣ الاصل : مبتدا .

أمر العاجل - ما في قبضة كون الهوية وطبها الآن ، ظاهراً جلياً . وهو المقول فيه : ﴿ يوم تبلى السرائر ﴾^{١٢٠} . فيطراً د^٣ ، إذ ذاك ، على الظاهر الآن سواد الخفاء ، وعلى الباطن الآن شعشة كمال الوضوح والظهور : طريان الليل على النهار والنهار على الليل . ألا ترى غيب « الهاء » - آجلاً - كيف ينقسم على الدارين ، انقسام « الهاء » في الكلمات على القوسين ؟

(٥٤) فدولة « هاء » الاسم ، إنما تحفظ بالهوية المطلقة ، الكامنة في الكون العاجل ، أصول العوالم الخمس عليه . وهي الغيان : المطلق والمضاف ؛ والحسّان : المطلق والمضاف ؛ والجامع المحيط^{١٢١} بالجميع . ولا حكم لعدده في الكون الآجل . فإن الكشف المطلق يُبدي فيه الكثرة بلا عدد ، ويظهر في كل شيء ذ^٣ كل شيء ذ^٣ ، حتى يظهر كل فرد ، من افراد شؤون ر^٣ مجموع الأمر كله ، بصورة الجميع ووصفه وحكمه : بحيث يضاهي كل شأن ز^٣ من الشؤون س^٣ الشأن ث^٣ الكلّي الجامع ، الذي به تسمّى الحق بالاسم « الله » . فافهم !

و « الهاء » ، بكونه حرفاً احاطياً ، دارت أحدية الاسم بالتجلي من نفسها الى نفسها ؛ وبحركته السفلية من نفسها الى الغير . ولذلك اتصل في التلفظ بـ « لراء » المشعر بانقسام عالم الظهور الرحاني بالكون العلوي والسفلي . فللعلوي ، من الرحمة الرحمانية ، الدرجات المائة ؛ والسفلي منها ، الدرجات المائة .

(١٢٠) سورة رقم ٩/٨٦ -

(١٢١) لنستمع الى تعريف هذه العوالم الخمس الكلية ، كما ذكرها صاحب « طراز الحور .. » : « الغيب المطلق (هو) المشتمل على المعاني المجردة والحقايق الالهية من الاسماء والصفات ، و (الحقايق) الامكانية من الاعيان الثابتة في العلم الالهي . و (اما) الحس المطلق (فهو) المشتمل على الصور الشهادية القاضية بنّام الظهور والاعلان ... والغيب المضاف (هو) المشتمل على الروح الاعظم ، الحائز في هيئته كافة الارواح العلية ، الظاهرة في عرصة الوجود بالامر العلي . والحس المضاف (هو) المشتمل على الصور المثالية ، سواء كانت صور الحقايق الالهية او الامكانية ... (والعالم الكلّي) الخاص (هو) الوسط الجامع بين النيين والحسين (وهو) المختص بالرتبة الانسانية . - مخطوط باريز الاهلية رقم ١٤٠٨ (مادة العوالم الخمس الكلية) . -

(١٢٢) « الشؤون » ، ويقال : الشؤون الذاتية ، ويعنون بها اعتبارات الواحدة المندرجة فيها في المرتبة الأولى وهي التي تظهر في المرتبة الثانية وما تحها من المراتب بصور الحقايق المتنوعة « (لطائف الاعلام ٩٨ ب) . -

د^٣ الاصل : فيطراء . - ذ^٣ الاصل : شي . - ر^٣ الاصل : شون . - ز^٣ شان .
س^٣ : الاصل : الشون . - ث^٣ الاصل : الشأن .

(٥٥) ولما كان عدد حروف الاسم ، بعد اسقاط حروفه المكررة ، ستة وثلاثين حكم الاسم ، بتجليه على الدهر ، ان يكون منه «لرفيع الدرجات» (١٢٣) ، في كل دور سنوي ، ثلاثماية وستون دوراً يومياً : طبق عدد «الرفيع» . و يكون عشر ذلك مطمح تجليه الوجداني ، القائم بتفصيل مراتب التوحيد : وهو ستة من شوال وشهر رمضان ، «الذي انزل فيه» (١٢٤) القرآن ، المشتمل على ستة وثلاثين آية ، توضح مراتب التوحيد (١٢٤) : طبق عدده المذكور .

(٥٦) فمنها توحيد الهوية ، كقوله تعالى : ﴿الله لا اله الا هو﴾ (١٢٥) ومنها توحيد «انا» ، كقوله تعالى : ﴿انني انا الله لا اله الا انا﴾ (١٢٦) . ومنها توحيد «انت» ، كقوله تعالى : ﴿فنادي في الظلمات﴾ (١٢٧) أن لا اله الا انت ﴿ ومنها توحيد الاسم [١. 10٥] نفسه ، كقوله (تعالى) : ﴿انهم كانوا ، اذا قيل لهم﴾ (١٢٨) : لا اله الا الله ، يستكبرون ﴿ . ومنها توحيد الصلة ، كقوله (تعالى) : ﴿قال : آمنت أنه لا اله الا الذي آمنت﴾ (١٢٩) به بنو اسرائيل ﴿ .

(٥٧) و «الألف» الذي هو فاتحة الاسم ، مع اقتضائه ص^٢ في أوليته كمال الانقطاع عن غيره ، اذ «لا نسبة بين الذات والسوي إلا العناية ولا زمان إلا الازل» (١٣٠) ، كان — من حيث معنى يرجع باعتبار منه الى ظهوراته في مصادر النطق — يطلب «اللام» طلب الذات المطلقة شأنها ص^٣ كلياً فيه افراد مجموع الأمر كله . ولذلك جمع «اللام» في اسمه حرفي مبتدأ ط^٢ سلسلة المصادر ومنتهائها ، ليكون ما بينهما مستواه . كما حاز

(١٢٣) سورة رقم ١٥/٤٠ .

(١٢٤) سورة رقم ١٨٥/٢ .

(١٢٤) انظر تعداد وترتيب هذه المراتب جميعها في الفتوحات ٤٠٥/٢ - ٤٢١ .

(١٢٥) سورة رقم ٢٥٥/٢ ؛ ١/٣ .

(١٢٦) سورة رقم ١٤/٢٠ .

(١٢٧) سورة رقم ٨٧/٢١ .

(١٢٨) سورة رقم ٣٥/٣٧ .

(١٢٩) سورة رقم ٩٠/١٠ .

(١٣٠) النص لصاحب «محاسن المجالس» ، ابن العريف ؛ وهو ثابت في مقدمة «محاسن المجالس» . وشارحنا قد تصرف في النقل قليلاً .

ص^٣ الاصل : امضاه . - ض^٣ الاصل : سانا . - ط^٣ الاصل : مبتدا .

الشان ٣ الكلمي ، المنبّه عليه في كماله الوسطى ، كمال فاتحة الظهور ،
المقول عليها : « كنت نبياً » ١٣١ ، وكمال خاتمته ، المقول عليها : « لا
نبي » ١٣٢ بعدي ، ليختص به حاق وسط الكمالين ، المقول عليه من وجه :
« أوتيت جوامع » ١٣٣ الكلم ، ومن وجه آخر : « بعثت لأتمم مكارم » ١٣٤
الاخلاق » وهو اليوم أكملت لكم دينكم » ١٣٥ .

(٥٨) وطلب « اللام » الظاهر « اللام » المدغم فيه طلب الشيء ع^٣
نفسه ، ولكن بصفة تقابل صفة ظهوره . كما طلبت الشهادة ع^٣ الملكية
غيب الملكوت المدغم فيها ع^٣ ، لتنبعث الآثار والاحكام الوجودية من الحقائق
الباطنة الى الصور القابلة لها .

وطلب « اللام » « الالف » المتصل به - تلفظاً - ليعم حكم « اللام » ،
في تقدمه عليه ، حكمه في تأخره عنه : باذهاب الموضوعات الوجودية ،
وبتبعيتها وتحققها ، كما عم حكم الاسم بالمشيئة ف^٣ ، في المحو والاثبات :
﴿ يحو الله ما يشاء » ١٣٦ ويثبت ﴾ .

(٥٩) وطلب « الألف » « الهاء » طلب الشيء ق^٣ لإحاطته العليا ،
فإن الهوية المطلقة ، التي هي باطن « الهاء » ، اليها المنتهي مع اختفائها ك^٣
في لبس الانبياء ظاهراً . وكمال ظهور « ألف » الذات ، في حجاب
« نفّس » الرحمن ل^٣ ، في العوالم الخمس ١٣٨ ، المنبّه عليها من قبل
والدال عليها من الاسم عدد « الهاء » . فافهم ! وحاول من سوانح الكرم ،

(١٣١) انظر ما تقدم تعليق رقم ١١٣ .

(١٣٢) انظر ما تقدم تعليق رقم ١١٤ .

(١٣٣) حديث « أوتيت (أو أعطيت) جوامع الكلم » ثابت في « باب فضائل النبي وكراماته »
راجع كتاب الشريعة للأجري ٤٩٨-٤٩٩ . وانظر ما تقدم تعليق رقم ٦٦ .

(١٣٤) حديث مروي في الموطأ (تنوير الحواك ٢/٢١١) والمقاصد الحسنة ٥١ ؛ وهو
ثابت في الأحياء وشرحه (شرح ٧/٩٣) وكنوز الحقائق للمناوي وكشف الخفا ١/٢١١ ؛
(عن الطننجي في تحقيقه لكتاب شفاء السائل) .

(١٣٥) سورة رقم ٤/٥ .

(١٣٦) سورة رقم ٤١/١٣ .

(١٣٧) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٠١ .

(١٣٨) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٢١ .

ظ^٣ الأصل : الشان . - ع^٣ الأصل : الشيء . - غ^٣ وضع الناسخ رقمي ٢ تحت لفظ
« الشهادة » و« فيها » ليدل على أن الضمير في « فيها » يعود على الشهادة . - ف^٣ الأصل :
بالشيء . - ق^٣ الأصل : الشيء . ك^٣ الأصل : احتفاما . - ل^٣ الأصل : الرحان .

في حيلة هذا الاسم الشريف ، نقد ما لا يحهل ولا يعلم وحاصل كل
معرب^{١٣٩١} ومعجم^١

- الرحمن -

(٦٠) لكل اسم إلهي وجهة^٢ في اطلاق وجوده ، هو فيها مطلق في
تقيده ، مفيد^٣ في اطلاقه . فـ «لنفس الرحمن» لـ^٤ سكون^٥ في وجهته المطلقة ،
وسكون^٦ في انبساطه باطناً على عموم القابليات.

(٦١) فسكون «الألف واللام» في «رحمن م^٧ البسمة» ، [f. 10b]
حالة اندراجها ، بناءً سكون النفس في الحالتين .

وإنما ظهرت الحركة العلوية مع التضعيف في رائه ن^٨ المبتدأ ه^٩ به ،
لتشعر ببسط الرحمة الوجودية الرحمانية - باطناً وظاهرًا - على كل ما تطور
به وظهر مد^{١٠} النفس الرحاني . فإن «الراء» في نفس^{١١} الإنسان لتطور
تكرر^{١٢} في مستوى سلك «اللام» ، المتطور بصور الحروف التي هي صغير
تقاطعه و^{١٣} في الخارج . ولذلك تخرج «الراء» ، من مصدر النطق ، مكرراً .
فهو ظاهر «اللام» ، من حيث كونه معبراً عن تطور مستواه بصور الحروف
(٦٢) ولا كان مد^{١٤} النفس ، من مستوى «اللام» ، على قسمين :
قسم يلي مبتدأ ي^{١٥} امتداده ، وقسم يلي منتهاه ؛ فالأول معارج الترقى والثاني
أدراك^{١٦} A^{١٣٩١} التردى ؛ - فنقسم الرحمة المائة الرحمانية ، في القسم الأول ،
درجات^{١٧} مائة ؛ وفي الثاني ، دركات^{١٨} مائة ؛ فشمول حيلة «الراء» على
القسمين ، بتكرره ، جمع من العدد مائتين .

فـ «الألف» الفائت في «الرحمن» ، لعموم الرحمة واطلاقها . و «اللام»
الساكن ، سلسلة الحكمة باطناً . و «الراء» ، سلسلة انتظام الأطوار والاكوان
حسب اقتضاء الحكمة ظاهراً . فافهم !

(١٣٩) يحسن ان يقارن مع هذا الجزء الصنبر الذي خصه ابن عربي لكلمة «الله» وسماء :
« كتاب الجلالة وهو كلمة الله » طبع في حيدرآباد ١٣٦٧ مع مجموعة رسائل ابن العربي .
(A١٣٩) أدراك ، مفردا درك ودرك ، وهي هنا حفرة الهلاك .

م^٣ الاصل : رحمان . - ن^٤ الاصل : راءه . - ه^٥ الاصل : المبتدأ . - و^٦ وضع التاسخ
رفي ٢ تحت كلمة «نفس» وكلمة «تقاطعه» ليشر ان الضمير في «تقاطعه» يعود على «نفس
الإنسان» . - ي^٧ الاصل : مبتدأ .

(٦٣) وأما «الحاء» ، فهو عماد الحيلة الرحمانية وحامل سر «الحي القيوم»^{١٤١} فيها . فإن بسط الزجعة المطلقة الرحمانية ، على القابليات الكائنة ، إنما يتوقف أولاً على نفخ الروح^{١٤١} الاعظم — امتثاناً — في قابلية^{١٤٢} الموجود الأول ، الظاهر بكماله الجمعي الاجمالي في حاق وسط العماء . —

(٦٤) وسر هذا العماد في الروح المنفوخ في القابل الأول الحياة التي هي كماله الأول ، وفي الحياة الروح الذي به قيامها . وظهور هذا السر من الموجود الأول ، باعتبار انطباعه في الصورة^{١٤٣} الأولى الطبيعية العرشية التي هي مستوى^{١٤٤} «الرحمن» .^{٤١} ولكن في عماد قام من مركز محيط العرش الى فوقيته المسماة ، من وجه ، بالمستوى الاعلى^{١٤٤} .

فهذا العماد هو مسرى الروح والحياة والقيومية . وهو ساق حامل ،

(١٤٠) اسمان الهيان واران في آية ٢٥٥ من سورة ٢ وفي آية ١١١ من سورة ٢٠ .

(١٤١) «الروح الاعظم» ، يعني به العقل الأول ويقال له : القلم الاعلى . وذلك ، لان العقل الأول له ثلاثة وجوه منوية كلية . فالوجه الأول أخذه الوجود والعلم بمجمل بلا واسطة ... من حضرة موجد . فباعتبار هذا الوجه يسمى بالعقل الأول : لأنه أول من عقل عن ربه ، وأول قابل لفيف وجوده . والوجه الثاني هو تفصيله لما أخذه مجمل في اللوح المحفوظ بحكم «اكتب علمي في خلقي» «واكتب ما هو كائن» . ويسمى هذا الوجه بالقلم الاعلى والوجه الثالث ، كونه حاملاً حكم التجلي الأول ومنسوباً الى مظهريته في نفسه لغلبة حكم الوحدة والبساطة عليه . وبهذا الاعتبار هو حقيقة الروح الاعظم المحمدي ونوره ، لكونه جامعاً لجميع التجليات الالهية منها والكونية ومنشأً لجميع ارواح الكائنات» . (لطائف الاعلام ١٨٦) . قارن هذا مع تمريرات الجرجاني ١٢٠ وكتاب الاربعين مرتبة للجبلي ١٤ ؛ وفصوص الحكم ٣٠٧/٢ وما بعدها ، ٣٣٦ وما بعدها (قسم التعليقات) وكتاب الانسان للشيخ الجلكي ، مخطوط باريز الالهية رقم ١٣٥٥/٢١ب-٢٢ .

(١٤٢) «قابلية الموجود الأول» او القابلية الأولى هي أصل الاصول (= وهي الوحدة التي هي أصل كل قابلية وفاعلية) (لطائف الاعلام ١٣١) . كما هي ايضاً ، اعني القابلية الأولى ، «التعين الأولى» (نفس المصدر ١٣٨) . والتعين الأولى «يعنون به الوحدة التي انتشت عنها الاحدية والواحدية وهي أول رتب الذات وأول اعتباراتها وهي القابلية الأولى ، لكون نسبة الظهور والسكون اليها على السواء . ويعبر بالتعين الأولى عن النسبة العلمية الذاتية باعتبار تميزها عن الذات الامتياز التسي لا الحقيقي ... » (نفس المصدر ١٤٦-٤٦ب) .

(١٤٣) «الصورة الأولى» ، يعني بها «التعين الثاني ... (الذي هو) أول قابل للكثرة ، التي هي صور وظلال للاعتبارات المتدرجة في الوحدة» ... (لطائف الاعلام ١٠٣ب) .

(١٤٤) «مستوى الرحمن» «المستوى الاعلى» رمز بها الى قلب الانسان الحقيقي ، قلب الانسان الكامل لان هذا القلب هو الذي وسع الحق «(لطائف الاعلام ١٣٩) ٣٩ب ، ١٥٨ب وانظر ما يأتي تجلي رقم ٣١ (تجلي الاستواء) .

٤١ الاصل : الرحان .

في طور تنزل الوجود الرحاني ، أعباء « الحي القيوم »^(١٤٥) ، وفي طور ترقيه ، أسرار « ذي المعارج »^(١٤٦) . وهو المقول عليه : ﴿ يوم يكشف عن ساق ﴾^(١٤٧) .

فنه تنبسط الروح والحياة الى اقطار الكون وأبعاده . ب^١ — فالصورة العدلية ، القائمة بحقوق مظهرية هذا الروح والحياة والقيومية ، صورة انسانية نشأت من طينة^(١٤٧) A نقطة « الكعبة » ، التي هي في أديم الارض محاذية لمركز محيط العرش ولنقطة فوقية^(١٤٨) ، المعبر عنها [f. 115] بالمستوى . وهذه الصورة التي هي محط أعباء الحياة والقيومية ، في طور التنزل الغائي ، هي التي خلقت في أكمل الوجوه وأعدلها : « على صورة الرحمن »^(١٤٨) .

(٦٥) ولما اتصل الساق ، من الحيشة الفوقية ، بالمستوى العرشي الذي هو أول الاجرام الطبيعية ، المشتملة على الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة ؛ ومن الحيشة التحتية ، بنقطة « الكعبة » المحاذية لمركز العنصریات ، التي منه انفتحت « الأسطقسآت »^(١٤٩) الاربع ، أخذ « الحاء » ، المحمول بسره على الساق ، من العدد ثمانية .

(١٤٥) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٤٠ .

(١٤٦) انظر سورة ٣/٧٠ .

(١٤٧) انظر سورة ٤٢/٦٨ .

(A١٤٧) الطين او الطينة هي « قابلية تعينت في المرتبة الأولية النبية لقبول التجلي الأول الاحدى ، المشتمل على مفاتيح النيب والامهات الاصلية الالهية الأول ، وما تحت احاطتها من التجليات الاسماوية المنفصلة الى لا غاية ، وتفرعت منها القابليات المسماة للتجليات الاصلية المتبوعة ، والفروعة التابعة كليتها لكليتها ، وجزئياتها لجزئياتها ، الى ما لا غاية » . (مخطوط اللوامع المشرقة... نسخة باريز رقم ٤٨٠١/١٥١) . — هذا ، وانظر الابحاث المتعلقة بالطينة في :

— *Jābir Ibn Ḥayyān*, vol. III (M.I.E. XLV), Le Caire, 1942, p. 171, 340;

— *Beitrag zur Islamischen Atomentheorie*, Berlin, 1936, p. 39;

— *Sa'adya*, *Commentateur du « Livre de la Création »*, Paris, 1960, p. 33.

(١٤٨) اشارة الى حديث « خلق الله آدم على صورته » ، وفي رواية اخرى : «... فان ابن آدم خلق على صورة الرحمن » . — راجع الروايات المختلفة لهذا الحديث الشريف في كتاب « الشريعة » ص ٣١٤-٣١٥ ؛ وفي « صحيفة همام بن منبه » رقم ٥٨ . وفي البخاري ١/٧٩ ؛ ومسلم ٤٥/١١٥ ؛ و « كتاب الشرح والابانة » ص ٥٧ ؛ و « عقيدة ابن حنبل » ٢٩/١ ؛ ٣١٣/٥ ؛ و « طبقات الخبائلة » ٢١٢/١ . — هذا ، ويوجد في « سفر التكوين » من اسفار المهد العتيق نص يماثل تماماً هذا الحديث الشريف : ٢٦/١ .

(١٤٩) اسطقس لفظه يونانية στοιχεῖς بمعنى الاصل . وسيمت العناصر الاربعية : الماء والتراب والهواء والنار اسطقسات لانها اصول المركبات التي هي الحيوانات والنباتات والمعادن . انظر كشاف اصطلاحات الفنون للتهانوي ٧٨/١ ، ط . كلكته ١٨٦٢ وانظر ايضاً تعريفات

ب^١ الاصل : وانحاده . — ت^١ الاصل : نساءت .

وحيث امتد الساق من مستوى العرش ، الذي هو محل انطباع لوح القضاء ومستوى الرحمن ومجمع الأركان الأربع^{١٥١} الطبيعية ، على الكرسي ، الذي هو محل انطباع لوح القدر ومستوى الرحيم وموقع تفصيل كل شيء ، مما ظهر من الاعتدالات الطبيعية القائمة من أركانها الأربع ؛ وسرى حكم العرش في الكرسي وحكم الكرسي في العرش ، يكون أحدهما سقف الجنة والآخر أرضها ، صارت الثمانية « الحائية » ، الروحية ، الحياتية عدد أبوابها ، وصارت دارها مقولا فيها : ﴿ وان الدار (الآخرة) ^{١٥١} لهي الحيوان ﴾ .

وحيث امتد ساق العرش على السموات السبع ، وسرى سر « الحاء » بروحه وحياته فيها ، تكرر « الحاء » في « الحواميم » ، التي هي من صدور الكتاب السماوي ، سبع مرات^{١٥٢} .

وقد امتد الساق ، الحامل بسر « الحاء » مادة الحياة والقيومية ، الى ان صار منتهاه مرتبة الانسان الأكل الفرد ، الظاهر بصورته من طينة « الكعبة » ؛ فان مرتبته ، في المراتب الكلية ، الالهية والكونية ، — ثامنة . وهذه المراتب الكلية^{١٥٣} : هي الإلهيات والامريات والطبيعات والعنصریات والمعادن والنبات والحيوان والانسان .

لجرجاني مادة « اسطقس . — هذا ، وقد ترجم « كتاب الاسطقسات » لاثليدس في القرن الثالث لهجري على ايدي مترجمين مختلفين اهمهم المجلج بن يوسف بن مطر وحسين بن اسحق بتصحيح ثابت بن قرة ، انظر « تاريخ الحكماء » للقفطي ص ٦٢ (ط. ليبه ١٩٢٨) ؛ وانظر ايضا P. KRAUSS, *Jābir Ibn Ḥayyān* (index, p. 349). ورسائل الكندي الفلسفية ٥٥/٢ . (نشر ابريذه ، القاهرة ١٩٥٠) .

١٥٠) الاركان الاربع الطبيعية هي الحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة ؛ أما الاركان الاربع العنصرية فهي النار والهواء والماء والتراب ؛ انظر رسائل الكندي الفلسفية ٥٤،٤٠/٢ .

(١٥١) سورة ٢٩/٢٤

١٥٢) هي سورة غافر (٤٠) ؛ وفصلت (٤١) ؛ والشورى (٤٢) ، والزخرف (٤٣) ؛ والدخان (٤٤) ؛ والجنات (٤٥) ؛ والاحقاف (٤٦) .

١٥٣) المراتب الكلية الثمانية المذكورة هنا هي مراتب أطوار الوجود من حيث هي متحققة في الوجود ابتداء من الوجود الالهي حتى الوجود الانساني . وعلى هذا ، يجب ان نميزها عن المراتب الست الكلية التي يذكرها صاحب لطايف الاعلام : (١) مرتبة غيب الغيب ؛ (٢) مرتبة الغيب المطلق ؛ (٣) مرتبة الأرواح ؛ (٤) مرتبة عالم المثال ؛ (٥) مرتبة عالم الأجساد ؛ (٦) المرتبة الجامعة وهي حقيقة الانسان الكامل . (ورقة ١٥٣ ب) وفي نظر القاشاني ، المراتب : (١) مرتبة الذات الاحدية ؛ (٢) مرتبة الحضرة الواحدية ؛ (٣) مرتبة الارواح المجردة ؛ (٤) ومرتبة النفوس ... وهي عالم المثال والملكوت ؛ (٥) ومرتبة عالم الملك وهو عالم الشهادة ؛ (٦) ومرتبة الكون الجامع وهو الانسان الكامل (شرح اصطلاحات الصوفية- مادة المراتب الكلية) .

(٦٦) وحيث كان الكرسي ، الذي هو ارض الجنة ، محلّ سلطنة الحياة والروح وآثارهما التفصيلية ، التي هي سر «الحاء» ، كان في مراتب تنزل الوجود ثامناً . وذلك من العقل الكل ، الى النفس الكلية ، الى الهيولى^(١٥٤) الكل ، الى الطبيعة الكلية ، الى الجسم الكل ، الى الشكل^(١٥٥) ، الى العرش ، الى الكرسي . - وكذلك باعتبار ترقى الوجود في المراتب السماوية : فمن سماء القمر - التي هي للسموات كالمركز - الى الثانية ، الى الثالثة ، الى الرابعة ، الى الخامسة ، الى السادسة ، الى السابعة ، الى الكرسي .

(٦٧) وقد سكن «الحاء» في «الرحمن» سكن حبي ، لبشعر بخفاء الروح ، الذي منه [f. 11b] مادة الحياة ومعنى القيومية فيما ظهر وتطور في معارج الترقى وأدراك التردّي .

(٦٨) ولما كان مخرج «الميم» منقطع النفس ومحطّ خصائص التقاطع المخرجة وأنهى منزل «الالف» ، ألحق «بحاء» الرحمن لبشعر بكمال انبساط الرحمة العامة الرحمانية ، في اللطيفة الروحية ، المحتجة بالحقيقة الاسرافيلية ، القاصدة بنفخها ايصال مد نفس الرحمن^ث الى «ميم» مركز الصورة العامة ، من «ميم» محيطها : فان محيطها فم^(١٥٦) قرنها . فافهم !

(٦٩) والمخلص من البيان الأوضح ، ان «الميم» ، في منقطع النفس ، بناء انبساط الرحمة ظاهراً على عالم الخفض . كالياء من «الميات»^(١٥٧) الثلاث ج^١ ، التي هي أنباء عموم فيض الوجود على العوالم الجمة : عالم الرفع وعالم الخفض وعالم السواء . - ولذلك كانت مفردات عالم الخفض ، كعدد «الياء» مع

(١٥٤) «هيولى الكل» اصلها الاغريقي *ὅλη* وهي المادة الأصلية او المادة الأولى ، انظر «رسائل الكندي الفلسفية ١٦٦/١» و *Ibn Masarra y su escuela* , Madrid, 1946, p. 81

(١٥٥) الشكل هنا يقابل *περιγραφή* أى الخط المحيط الذي هو بسيط ورسم ونهاية لجسم (انظر فلوطرنس ، في الآراء الطبيعية ، ترجمة قسطا بن لوقا نشر عبد الرحمن بدوي ص ١١٧) .

(١٥٦) لعل الصواب : ثم قرنه = أي ثم قرن الصور الذي ينفخ فيه اسرافيل : ان محيط الصورة العامة (التي هي رمز للانسان الكامل = محمد) هو ثم قرن صور اسرافيل ، الموصل للحياة لكل سمي .

(١٥٧) «الميات الثلاث» هي الميات الثابتة في البسلة : بسم ، الرحمن ، الرحيم وفي اسم «محمد» .

ث^١ الاصل : الرحان . - ج^٢ الاصل اللث . -

عدد مراتبه ، سبعة عشر . لان سنخ الطبيعة له اركان أربع نزيهة ، كالحرارة والبرودة والرطوبة واليبوسة ؛ واركاب أربع عنصرية ، كالنار والهواء والماء والتراب ؛ والمخلوق من الاربع الأول ، العرش والكروبي ، وهما محلا انطباع لوجي القضاء والقدر ؛ والمخلوق من الاربع الثانية ، السموات السبع ، وهي محال انطباع لوح المحو والاثبات : فالجموع سبعة عشر .

(٧٠) « فالياء » ، بعدده وعدد مراتبه - بمطابقة هذه المفردات - سبعة عشر . اذ عدده عشرة ، وله في مرتبته ومراتب الجيم والميم والسين والشين والعين والغين ، سبعة . ولذلك يكرر الميم - بمضاهاته إيتاء - في الصدور المنزلة سبعة عشر مرة : لكل عين ، في تمام صورته ، « ميم » .

(٧١) فانسائط الرحمة الرحمانية (يكون) أولاً على الاركاب الاربع الطبيعية ، في الصورة المحيطة العرشية ، المنعطف أولها على آخرها وآخرها على أولها ؛ ثم على الكرسي المحيط على عموم الحصص الوجودية ؛ ثم على المحيطات السماوية المخلوقة من الاركاب الاربع العنصرية ؛ ثم على المركبات ، المنحصرة انواعها في المواليد الثلاث ؛ ثم على القابليات الانسانية ؛ ثم على القائمة منها بحقوق كمال الوجود ، جمعاً وتفصيلاً ؛ ثم على قابلية غائية ، بدور فلك كمالها ؛ جمعاً في تفصيل ، وتفصيلاً في جمع ، من نفسها على نفسها ، حيث تجدد فيها كل شيء د^٤ ، بل تجدد في كل شيء د^٤ كل شيء د^٤ فافهم !

(٧٢) فهذه القابلية الغائية (التي هي) في منتهى مساق الرحمة العامة الوجودية ، هي رحمة الكافة وصلة القابليات الجملة والوصلة الرافعة كثرة الجمهور . (٧٣) « فالجمعية الميمية » هي الجمعية بعد [f. 12a] « التفصيل الألفي » بصور الحروف ، في النفس الانساني ؛ كجمعية الانسان ، بعد تفصيل شؤون د^٤ أحدية الجمع ، في صور أعيان النفس الرحاني .

ولما كانت « جمعية الميم » بعديّة ، خلّت احاطته عن الجمعية قبل التفصيل ؛ فانصل « الألف » به تنميماً وتكميلاً لاحاطته . فان « جمعية الألف » قبليّة ، فإن صلاحياته انما تنفصل بعد ظهوره بصور الحروف : كما أن « صلاحيات » نفس الرحمن ر^٤ انما تظهر في تطوره في المراتب التفصيلية بصور الأكوان .

خ^٤ الاصل : كماله . - د^٤ الاصل : شي . - ذ^٤ الاصل : شون . - و^٤ الاصل : الرحان .

ولما حصلت «الميم» ، بجمعيتها الاحاطية في أدنى المراتب ، قُطِبةً عالم الخفض : في كونها مقيدةً با «ليا» المختص بالكون الأسفل - ومقتضى منزلة القُطب ، في كماله الجسمي الاحاطي ، سَوَّاثيةً لا تنحصر في مَبَلٍ وقيد وعلامة ، كقُطِبة «الواو» ، الرافعة بقيامها وسَوَّاثيتها مَبَلُ الأيمن والأيسر - فأيدت قُطِبةُ «الميم» في الاحاطة الرحمانية ، أولاً ، بانتصابه بالفتحة التي هي مادة سَوَّاثيته ، (التي لا تقبل الانحصار في حكم ؛ وثانياً ، بنقل «ألفه» المتَّصل به ، من قُوته وسكونه الميت ، المنافي له في كونه قُطباً لدائرة منتهى الظهور ، إلى سكون حي يناسب مقامه ظهوراً .

(٧٤) وأما «النون» ، فقد جعل في «الرحمن» ر^٤ أمّ كتاب المُفَصَّلَات الرحيمية ، المُخَصَّصة بالحصص الوجودية ؛ ولذلك حُرِّكَ بالخفضة ، ليُشعر ذلك بتنزل الرحمة الرحمانية الى حیطةٍ رحيميةٍ ، تقبل التخصيص والتخصيص إلى لا غاية .

واتصل «النون» با «لراء» ، حاملاً سرَّ حرف التعريف باطناً ، ليظهر - بقلم تطوير «الراء» مفصلاً - ما بطن في سواد إجماله جمعاً . فان «النون» ظاهراً نصف دائرة ، تشعر نقطته الوسطية بنصف آخر معقول ، به تتم الدائرة : فيكون النصف المعقول غيباً ، والنصف المحسوس ، شهادةً . ولكن تفصيل ما في قوسه ، لا ظهور له في سواد إجماله إلا بقلم تطوير «الراء» ، القاضي بتخصيص الحصص وتقييدها ، على حكم المراتب ، في الدرجات المائة والدركات المائة .

(٧٥) فالتجلّي الوجودي الرحاني ، بمقتضى حیطة «النون» ، إنَّما دار على فلك الباطن والظاهر ، وتطور على مقتضى حیطة «الراء» بحقايق الصور وصور الحقايق ؛ حتى إذا ظهر في قوس الظاهر عينٌ من حروف نَفَسِ الرحمن ر^٤ مع حرف من حروف نَفَسِ الانسان ، قابله من قوس الباطن اسم من اسمائه ز^٤ ، الى ان انتهت سلسلة وجوده ، المنبسط الى أنهى منزلة ، منحصرة مراتبها الكلية على عدد حروف النَفَسِ الانساني ، وهو ثمانية وعشرون . [f. 12b] .

(٧٦) فما ظهر أولاً ، من حروف نَفَسِ الرحمن س^٤ ، في مبدأ ش^٤ قوس الظاهر الرحاني ، الموجود الأول ، المسمى بالعقل الكل والقلم الاعلى ولوح القضاء وحضرة التدبير والتفصيل : بنسبة «الهزمة» في أوّل مخارج

ز^٤ الاصل : اسماءه . - س^٤ الاصل : الرحمان . - ش^٤ الاصل : مبداء .

نَفَسَ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن الرحاني ، الاسمُ « البديع »^(١٥٨) .
 ثم النَّفَسُ الكلية ، المسماة باللوح المحفوظ ولوح القدر ، ثانياً : بنسبة « الهاء »
 في نَفَسَ الانساني . فقابله ، من قوس الباطن ، الاسمُ « الباعث »^(١٥٩) .
 ثم الطبيعة الكلية ، ثالثاً : بنسبة « العين » في نَفَسَ الانسان ؛ فقابله ، من
 قوس الباطن ، الاسمُ « الباطن »^(١٦٠) — ثم الهباء ، المسمى بالهوى : بنسبة
 « الحاء » في نَفَسَ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، الاسمُ « الآخر »^(١٦١) .
 — ثم الشكل : بنسبة « الخاء » في نَفَسَ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ،
 الاسمُ « الظاهر »^(١٦٢) . — ثم الجسم الكلي : بنسبة « الغين » في نَفَسَ
 الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، الاسمُ « الحكيم »^(١٦٣) . — ثم العرش :
 بنسبة « القاف » في نَفَسَ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، الاسمُ
 « المحيط »^(١٦٤) . — ثم الكرسي : بنسبة « الكاف » في نَفَسَ الانسان ؛
 فقابله ، من قوس الباطن ، الاسمُ « الشكور »^(١٦٥) . — ثم الأطلس :
 بنسبة « الجيم » في نَفَسَ الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، الاسمُ
 « الغني »^(١٦٦) — ثم المنازل : بنسبة « الشين » في نَفَسَ الانسان ؛ فقابله ، من
 قوس الباطن ، (الاسمُ) « المقتدر »^(١٦٧) . — ثم سماء الكيوان : بنسبة « الياء »

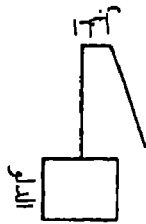
- (١٥٨) « توجه هذا الاسم على إيجاد العقل الأول وعلى إيجاد الهمة ومرتبتها وعلى إيجاد الشرطين من المنازل » (فتوحات ٢/٢٢١) .
 (١٥٩) « توجه هذا الاسم على إيجاد اللوح المحفوظ وعلى إيجاد الهاء وهاء الكنايات وعلى إيجاد البطين من المنازل (فتوحات ٢/٢٢٧) .
 (١٦٠) « توجه هذا الاسم على إيجاد الطبيعة وعلى إيجاد العين وعلى إيجاد الثريا من المنازل (فتوحات ٢/٢٣٠) .
 (١٦١) « توجه هذا الاسم على إيجاد الجوهر الهبائي وعلى إيجاد الهاء وعلى إيجاد الدبران من المنازل (فتوحات ٢/٢٣١) .
 (١٦٢) « توجه هذا الاسم على إيجاد الجسم الكل وعلى إيجاد الغين وعلى إيجاد رأس الجوزاء من المنازل (فتوحات ٢/٢٣٣) .
 (١٦٣) « توجه هذا الاسم على إيجاد الشكل (الكل) وعلى إيجاد الخاء وعلى إيجاد النحية من المنازل (فتوحات ٢/٢٣٥) .
 (١٦٤) « توجه هذا الاسم على إيجاد العرش وعلى إيجاد القاف وعلى إيجاد الذراع من المنازل (فتوحات ٢/٢٣٦) .
 (١٦٥) « توجه هذا الاسم على إيجاد الكرسي وعلى إيجاد الكاف وعلى إيجاد النثرة من المنازل (فتوحات ٢/٢٣٧) .
 (١٦٦) « توجه هذا الاسم على إيجاد الفلك الأطلس وعلى إيجاد الجيم وعلى إيجاد الطرف من المنازل (فتوحات ٢/٢٣٧) .
 (١٦٧) « توجه هذا الاسم على إيجاد فلك المنازل وعلى إيجاد الشين وعلى إيجاد جبهة الأمد من المنازل (فتوحات ٢/٢٤٠) .

في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الرب »^{١٦٨} . — ثم سماء المشتري : بنسبة « الضاد » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، (الاسم) « العليم »^{١٦٩} . — ثم سماء المريخ : بنسبة « اللام » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « القاهر »^{١٧٠} . — ثم سماء الشمس : بنسبة « النون » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « النور »^{١٧١} . — ثم سماء الزهرة : بنسبة « الراء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « المصور »^{١٧٢} . — ثم سماء عطارد ؛ بنسبة « الطاء » في نفس الانسان . فقابله ، من قوس الباطن ، « المُحصي »^{١٧٣} . — ثم سماء القمر : بنسبة « الدال » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « المين »^{١٧٤} . — ثم الاثير : بنسبة « التاء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « القابض »^{١٧٥} . — ثم الهواء : بنسبة « الزاء » من نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الحى »^{١٧٦} . — ثم الماء : بنسبة « السين » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « المحيي »^{١٧٧} . — ثم التراب : بنسبة « الصاد » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الميت »^{١٧٨} .

(١٦٨) توجه هذا الاسم على ايجاد السماء الأولى والبيت المعمور والندوة (واسكنها) ابراهيم (وخلق) يوم السبت و ايجاد حرف اليا و الخرتان وكيوان (فتوحات ٤٤٢/٢) .
(١٦٩) « توجه هذا الاسم على ايجاد السماء الثانية وخانها ويوم الخميس و (مسكن) موسى وحرف الضاد والصرقة من المنازل (فتوحات ٤٤٤/٢) .
(١٧٠) « توجه هذا الاسم على ايجاد السماء الثالثة وخانها ويوم الثلاثاء و (مسكن) هرون وحرف اللام والموء من المنازل (فتوحات ٤٤٥/٢) .
(١٧١) « توجه هذا الاسم على ايجاد السماء الرابعة ويوم الأحد ومسكن ادريس وحرف التين والساك من المنازل (فتوحات ٤٤٥/٢) .
(A١٧١) « توجه هذا الاسم على ايجاد السماء الخامسة ويوم الجمعة ومسكن يوسف وحرف الراء والغفر من المنازل (فتوحات ٤٤٥/٢) .
(١٧٢) توجه هذا الاسم على ايجاد السماء السادسة وكوكبها عطارد وفلكها يوم الاربعاء في منزلة الزبانا واسكن فيها عيسى (فتوحات ٤٤٥/٢) .
(١٧٣) توجه هذا الاسم على ايجاد السماء الدنيا وكوكبها القمر وفلكه يوم الاثنين في منزلة الاكليل واسكن فيها آدم (فتوحات ٤٥٥/١) .
(١٧٤) توجه هذا الاسم على ايجاد ما يظهر في الاثير من ذوات الاذنان والاحتراقات وله من المنازل منزلة القلب (فتوحات ٤٤٩/٢-٤٥٠) .
(١٧٥) توجه هذا الاسم على ايجاد ما يظهر في ركن الهواء وله من المنازل منزلة الشولة (فتوحات ٤٥٠/٢) .
(١٧٦) توجه هذا الاسم على ايجاد ما يظهر في ركن الماء وله من المنازل منزلة النعائم (فتوحات ٤٥٢/٢) .
(١٧٧) توجه هذا الاسم على ايجاد ما يظهر في الارض وله من المنازل منزلة البلدة (فتوحات ٤٥٣/٢) .

— ثم المعدن : بنسبة « الظاء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « العزيز »^{١٧٨١} . — ثم النبات : بنسبة « الثاء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الرزاق »^{١٧٩١} . — ثم الحيوان : بنسبة « الذال » [f. 138] في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « المذل »^{١٨٠١} . — ثم الملك : بنسبة « الفاء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « القوي »^{١٨١١} . ثم الجن : بنسبة « الباء » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « اللطيف »^{١٨٢١} . ثم الانسان : بنسبة « الميم » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « الجامع »^{١٨٣١} . — ثم المرتبة : بنسبة « الواو » في نَفَس الانسان ؛ فقابله ، من قوس الباطن ، « رفيع الدرجات »^{١٨٤١} . — وقد أخرنا « الواو » في هذا الترتيب ، عن « الميم » ليكون بناء المرتبة ، فتصح الآخرة في ترتيب الاعيان للانسان^{١٨٥١} . و « الواو » عند البعض آخر الشَّقَوِيَّات .

- (١٧٨) توجه هذا الاسم على إيجاد المادّن وله من المنازل سعد الذابح (فتوحات ١٦٠/٢) .
 (١٧٩) توجه هذا الاسم على إيجاد النبات وله من المنازل سعد بلع (فتوحات ١٦٢/٢) .
 (١٨٠) توجه هذا الاسم على إيجاد الحيوان وله من المنازل سعد السمود (فتوحات ١٦٥/٢) .
 (١٨١) توجه هذا الاسم على إيجاد الملائكة وله من المنازل سعد الاخبية (فتوحات ١٦٦/٢) .
 (١٨٢) توجه هذا الاسم على إيجاد الجن وله من المنازل المقدم من الدالي (فتوحات ١٦٦/٢) .
 (١٨٣) توجه هذا الاسم على إيجاد الانسان وله من المنازل الفرع المخير (فتوحات ١٦٨/٢) .
 (١٨٤) توجه هذا الاسم على تعيين المراتب لا على إيجادها لأنها نسب لا تتصف بالوجود... وله من المنازل المقدرة الرشا ، وهو الحبل الذي للفرع وهذه صورته :
 (فتوحات ١٦٨/٢-١٦٩) .

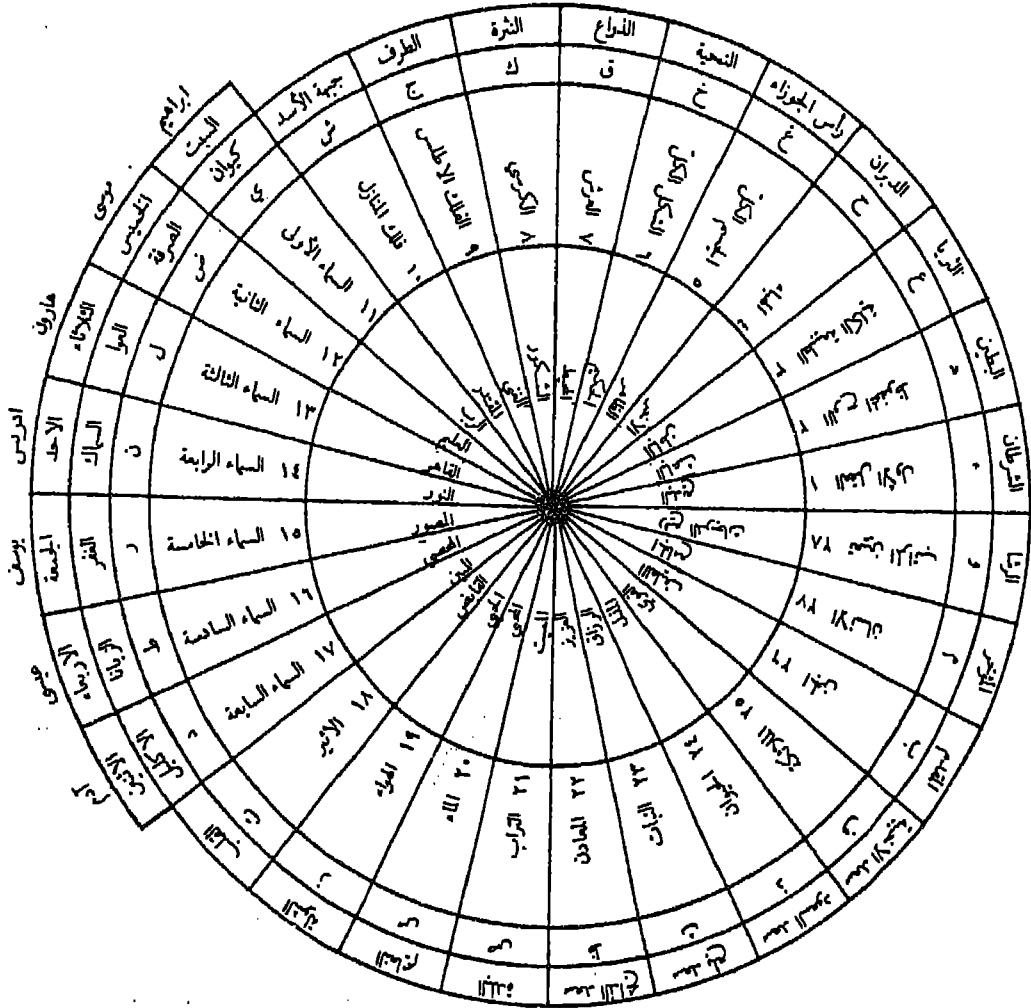


(١٨٥) راجع الشرح المطول لكل هذه المباحث في الفتوحات ١٢١/٢-١٧٨-١٧٩ . هذا ، ويمكن اجمال ما تقدم عند الشارح وعند ابن عربي في الفتوحات بهذين الرسمين : (١) جدول تجليات « نفس الرحمن » في « قوسي الباطن والظاهر من الدائرة الوجودية ؛ (٢) دائرة تجليات نفس الرحمن في عالمي الابداع والامكان .

جدول تجليات نفّس الرحمن في قوسى الباطن والظاهر

		القوس الباطن		القوس الظاهر	
١	البديع	العقل الأول	الهمزة	الشرطان	
٢	الباعث	اللوح المحفوظ	الهاء	البطين	
٣	الباطن	الطبيعة الكلية	العين	الثريا	
٤	الآخر	الهباء	الحاء	الدبران	
٥	الظاهر	الجسم الكل	النين	رأس الجوزاء	
٦	الحكيم	الشكل	الخاء	النحية	
٧	المحيط	العرش	القاف	الذراع	
٨	الشكور	الكرسي	الكاف	الثرة	
٩	الغني	الفلك الأطلس	الجيم	الطرف	
١٠	المقتدر	فلك المنازل	الشين	جبهة الاسد	
١١	الرب	السماء الاولى	الياء	كبدان	السبت ابراهيم
١٢	العليم	السماء الثانية	الضاد	الضرفة	الخميس موسى
١٣	القاهر	السماء الثالثة	اللام	العوا	الثلاثاء هارون
١٤	النور	السماء الرابعة	النون	الساك	الأحد ادريس
١٥	المصور	السماء الخامسة	الراء	الفقر	الجمعة يوسف
١٦	المحصى	السماء السادسة	الطاء	الزبانا	الأربعاء عيسى
١٧	المبين	السماء السابعة	الدال	الاكليل	الاثنين آدم
١٨	القابض	الأثير	التاء	القلب	
١٩	الحي	الهواء	الزاي	الشولة	
٢٠	المحيي	الماء	السين	النعام	
٢١	المميت	التراب	الصاد	البلدة	
٢٢	العزیز	المعادن	الظاء	سعد الذابح	
٢٣	الرزاق	النبات	الثاء	سعد بلع	
٢٤	المذل	الحيوان	الذال	سعد السعد	
٢٥	القوى	الملائكة	الفاء	سعد الأخية	
٢٦	اللطيف	الجن	الباء	المقدم من الدال	
٢٧	الجامع	الانسان	الميم	الفرع المؤخر	
٢٨	رفيع الدرجات	تعيين المراتب	الواو	الرشا	

٢) دائرة مجليات نفس الرحمن في عالمي الابداع والامكان



(٧٧) و «الألف» و «اللام» في «الرحمن» ص^٤، لما كانا زائدين سقطا عند اتصال «الهاء» با «لراء» في الدرج : لطلب الذات الالهية نفسه ، من حيث الرحمانية والرحيمية . ولذلك اتصل «الهاء» با «لراء» اتصال الهوية ، التي هي الباطن المجمع الواحداني ، بالظاهر المتطور المفصل ؛ واتصل «النون» با «لراء» اتصال المداد بقلم التدوين والتسطير .

(٧٨) وقد طلب «الألف» في «الرحمن» ص^٤ ، «لامه» بالنسبة المذكورة في الجلالة . وطلب «اللام» «الراء» ، فإن مستوى سلّكه ، من مبدئه ص^٤ إلى غايته ، موقع تطوير «الراء» : فستوى سلّكه محل تفتح التطويرات «الرائية» ، وجهة جمعها ؛ ولذلك كان سلّك «اللام» ، من مستواه الى المبدأ ، ط^٤ موقع الدرجات المائة ؛ وإلى الغاية ، موقع الدركات المائة .

(٧٩) وقد طلب «الراء» «الحاء» طلب الصور المشخصة ، حسب جذب جيلاتها ، مادة الحياة من الروح المنفوخ فيها . فإن حصول كمال كل شيء ط^٤ ، إمّا عن بسر أو عسر : فا «الحاء» بناء حصوله عن بسر ، كالروح : فإن حصول كمال الحياة له لذاته ؛ و «الحاء» بناء حصوله عن عسر ، كالخبء ع^٤ والخبرة : فإن استخراجه (=الخبء) إنما يكون عن جهد مشق^٤ . وتتمام الخبرة ، عن التزام الاختبار والامتحان .

(٨٠) وقد طلب «الحاء» «الميم» طلب الروح أدنى الصور ، لتمام ظهوره فيها . فإنها إنما تكون له كمحط الرحال ، كالانسان في أدنى المراتب الوجودية . فإن الروح ، مع ظهوره في الصور الجمة ، إنما يظهر في الصورة الانسانية أكمل الظهور . ولذلك أوتيت (الصورة الانسانية) من القوى النطقية والتسخير جوامعها ؛ فإن نطق كل شيء ع^٤ وتسخيره ، بحسب قوة حياته ؛ وقوة حياته ، بحسب ظهور الروح فيه .

(٨١) وحيث طلب - صلى الله عليه وسلم ! - تأييد روح القدس بالأمر الالهي ، جعل شعاره : «حم» . - وطلب «الميم» ، بوساطة «الألف» «النون» ، طلب قطب الأيسر القطب الأيمن بسر النصائف ، بوساطة القطب الجامع [f. 135] القائم بينهما ، في لبس الوأد ف^٤؟ ، الدال على قطبية الفرد الجامع في ولاية العلم والأبد ، على استواء لا يزاحمه الميل القاسر .

ص^٤ الاصل : الرحمان . ص^٤ الاصل : مبداء . ط^٤ الاصل : المبدأ . ط^٤ الاصل : شى . - ع^٤ الاصل : كالخباء . - غ^٤ الاصل : نبي . - ف^٤ الاصل : الواد .

ونخفض « ق » النون مشعر بتنزل الوجود العام الرحاني الى محل عموم التخصيص والتخصيص الرحيمي . « ق » - فافهم ! ان كنت من أهله ؛ واشرب هنيئاً ما همى لك من وابل القهم وطلته ! .

- الرحيم -

(٨٢) اعلم ان الحضرة الرحيمية ، التي بها تمت « البسمة » ، وبتمامها . تم كتاب الوجود ، المنظوي على سوره وآياته وكمالاته وحروفه جميعاً ، لها سكونان : سكون باعتبار فوت الحقيقة الذاتية الرحيمية في مظاهر الأعيان ، مع ظهورها فيها ؛ فان الحق - تعالى ! - من حيث كونه موصوفاً بالوحدة والتجريد والألوهية ، غير مدرك في مظاهره حقيقةً وعيناً ، بل المدرك منه - تعالى ! - في أعيانها الوجودية ، حكمه لا عينه ؛ - وسكون باعتبار استهلاك الأعيان المخصصة ، في التجلي الرحيمي ، لتلقي فيض الوجود وحصصه بالكلية ، بحيث تخفى انبات تلك الأعيان ، في الوجود الظاهر بها وفيها ، على مقتضى : « كنت له سمعاً وبصراً وبدأ » (١٨٦) ، ولكن يظهر حكمها فيه ، كما خفيت حقيقة الحق في السكون الأول وظهر حكمها فيه .

(٨٣) فـ « الألف » و « اللام » . بسكونهما الميت في « الرحيم » ، بناء سكونيه ؛ وسكون مظاهره ، بكونها شؤونه كـ الذاتية ، في الحقيقة سكونه . (٨٤) وأما « الراء » ، فهو بناء تطور تجلي « الرحيم » تخصيصاً وتخصيصاً له . وتضعيفه بناء موقع الدرجات المائة والدركات المائة في مسافة انبساط الوجود ، على مقتضى التطوير . - وفتحته مفتاح غيب الجمع والوجود ، الفاتح أبواب الفيض الوجودي ، المنصب على المتطورات الكونية ، المتخصص بحسبها : باطناً وظاهراً ، خلقاً وإبداعاً .

(٨٥) و « الحاء » بعده ، بناء اختصاص كل صورة في مسافة التطوير بروح الحياة وحياة الروح وسر القيومية . - واختصاص « الكرسي » بالتجلي

(١٨٦) اشارة الى الحديث القدسي المعروف : « ... فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع ... » انظر روايات هذا الحديث المختلفة في الجواب الكافي لابن القيم ص ٢٤٩-٥٣ (ط . القاهرة ١٣٤٦) .

« ق - ق » شطب الناسخ على هذه الجملة بالقلم الأحمر وأردف كلمة « مكرر » في أولها وحرف « ال » في آخرها بين السطور . - كـ الأصل : شؤونه . - لـ كتب الناسخ الأصلي حرف « ح » تحت كلمة « وتخصيصاً ليدل القارئ على وجوب قراءة هذه الكلمة بالخاء لا بالحاء . - مـ الأصل : بنا .

الرحيمي ، صار « الكرسي » مورد الصورة الطبيعية التفصيلية ، ومقسم الأبواب الثمانية الجنانية ، ومحل الاستحالات المستحسنة الكونية ، الخالصة عن شوب الفساد ، إلى لا غاية . -- وحركته السفلية بناء نزلة « الروح الأعظم » ، الحامل سر القيومية العامة ، إلى « ياء » الاضافة في الكون الأسفل ، في انزل الأعيان الوجودية وأجمعها ، وهو الانسان ، الأكل ، الفرد ، الموصوف -- في مقسم القيومية العامة -- [f. 14a] « بالروء ذ^ه الرحيم »^{١٨٧} . ولذلك يضاف « بالياء » إلى حقيقته المنفردة ، في حضرة الجمع والوجود ، بالا حاطة والاشمال ، كل شيء ه^{هـ} اضافة حقيقة : فانه أصل شامل تفرع منه كل شيء ه^{هـ} . -- فاذا سقط « ياء » الاضافة من هذا الانسان ، بتحقيقه بسواد الفقر المطلق ، يلزمه الفقد الكلي بفناء « ياء » الاضافة فيه ، وفناء نسبته ايضاً إلى كل شيء ه^{هـ} ، في تحقيق توحيد العين ، الذي هو عين « الظاهر والباطن » . فهو حالته ، بقيامه حكماً لا عيناً في محل « ياء » الاضافة ، برحمة الكافة مستبين و « بالموثنين روء و^و رحيم ! »^{١٨٧} . وحيث يكون قيامه ، في ذلك المحل ، حكماً لا عيناً ، يرجع حكم الاضافة خالصاً إلى عين الحق : فيتين -- اذ ذاك -- سر « لمن الملك اليوم ؟ »^{١٨٨} .

(٨٦) ولما كان « الحاء » ، الذي هو بناء روح الحياة ، القائم بقيومية الكافة ، من حيث عدد اسمه طلب « الياء » طلب الشيء نفسه ، كانت كلية تطورات الروح الأعظم ، الذي منه اشتعال القابليات الجمّة بالأنوار الوجودية ، حسب معالم ظهوراته الكلية ، عشرة نطق بها الكتاب ، المحيط بالمحيطات . وتطوراتها الكلية ، معتبر عنها بالأسماء العشرة وهي :

روح القدس ، كما قال تعالى : ﴿ وأيدناه بروح القدس ﴾^{١٨٩} . والروح الامين ، كما قال : ﴿ نزل به الروح الامين على قلبك ﴾^{١٩٠} . وروح الله ، كما قال : ﴿ انما المسيح عيسى بن مريم ، رسول الله وكلمته وروح منه ﴾^{١٩١} . وروح الأمر ، كما قال : ﴿ يسألونك ي^ي عن الروح ، قل : الروح من ربي »

(١٨٧) سورة ١٢٨/٩ و « الروء الرحيم » ، وصفان يطلقهما القرآن على الرسول محمد ، عليه الصلاة والسلام ! .

(١٨٨) سورة ١٦/٤٠

(١٨٩) سورة ٢٥٣-٨٧/٢

(١٩٠) سورة ١٩٣/٢٦

(١٩١) سورة ١٧٠/٤

ذ^{هـ} الاصل : بالروء . ه^{هـ} الاصل : شي . -- و^و الاصل : روء . ي^ي الاصل : ثلوثك .

أمر ربي^(١٩٢) . وروح الإلقاء ، كما قال : ﴿رفيع الدرجات ، ذو العرش ؛ يلقي الروح من أمره على من يشاء من عباده﴾^(١٩٣) . وروح الوحي ، كما قال : ﴿كذلك أوحينا إليك روحاً من أمرنا﴾^(١٩٤) . وروح التمثيل ، كما قال : ﴿فأرسلنا إليها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً﴾^(١٩٥) . وروح الانشاء ، كما قال : ﴿ثم أنشأناه خلقاً آخر﴾^(١٩٦) . وروح التنزل ، كما قال : ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾^(١٩٧) . وروح الإضافة « بالياء » ، كما قال : ﴿ونفخت فيه من روحي﴾^(١٩٨) .

(٨٧) فا « لياء » المتصل با « الميم » ، هو بناء تعميم سر القيومية ، الظاهر من الانسان الأكل ، الموصوف با « لرحيم » ، المخلوق « في احسن تقويم »^(١٩٩) ؛ حيث ظهر به « العدل »^(٢٠٠) الذي به قامت السماوات والأرض ، وبه صلحت القابليات لقبول فيض الوجود . فان أنواع العالم ، طبق عدد « الياء » ، عشرة : لأنه إما جوهر أو عرض ، والعرض تسعة أنواع ،^(٢٠١) عاشرها الجوهر . فانقسام عدد القيومية من « الانسان » الظاهر با « لعدل » ، طبق عدد « الياء » ، يعم أنواع العالم . ولذلك انتقل هذا « الانسان » ، من النشأة^٥ العاجلة إلى الآجلة ، عن تسعة نسوة [f. 14b]

(١٩٢) سورة ١٧ / ٨٥ .

(١٩٣) سورة ٤٠ / ١٥ .

(١٩٤) سورة ٤٢ / ٥٢ .

(١٩٥) سورة ١٩ / ١٦ .

(١٩٦) سورة ٢٣ / ١٤ .

(١٩٧) سورة ٩٧ / ٤ .

(١٩٨) سورة ١٥ / ٢٩ ؛ ٣٨ / ٧٢ .

(١٩٩) سورة ٩٥ / ٤ .

(٢٠٠) « العدل » ، ويقال : الحق المخلوق به وهو عبارة عن أول مخلوق خلقه الله تعالى « (لطائف الاعلام ١٢١) . وهو العقل الأول ، في مظهر من مظاهره أو في عمل من أعماله (كتاب المسائل لابن عربي ، المسألة العاشرة والحادية عشر) .

٢٠١ وهي الكم والكيف والإضافة والأين والحين (= متى) والوضع والملك والفعل والانفعال . وهذه الأنواع التسع ، التي هي اقسام « العرض » ، مع الجوهر هي المعروفة في علم المنطق بالمقولات العشر (انظر كتاب اقسام العلوم العقلية لابن سينا ، مبحث : المعاني المفردة الذاتية ...) . هذا ، والمقولات عند المنود هي ستة : الجوهر ، الكيفية ، الفعل (= يفعل) ، العام ، الخاص ، التجميع . وعند الفيلسوف الألماني كانت : الكم ، الكيف ، الإضافة ، الحالة (انظر ماسينيون : تاريخ الاصطلاحات الفلسفية ١٢، ١١ - وهذا الكتاب لا يزال مخطوطاً) .

٥١ الاصل : النشأة .

كانت نفسه عاشرهن ، وهو جوهر^{٢٠٢} : من باب « الرجال قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء »^{٢٠٣} .

(٨٨) فا « لتسعة » ، صور أنواع الأعراض ، القائمة بالجواهر^{٢٠٤} ؛ وهو روح الجوهر « القائم بنفسه ، المقيم لغيره » . ألا ترى أن « الباء » طلب « الميم » ، الذي به تمام « البسمة » وتمام « الرجيم » فيها ؟ فان كمال ظهور الانسان ، الموصوف به ، والعالم الذي قام بعدله ، في الصورة الحسية الظاهرة في منتهى تنزل الوجود ، من الأركان الاربع الطبيعية . فاذا ضربت الانواع العشر العالمي في الاركان الاربع الطبيعية ، قام من ذلك « الميم » ، الذي هو بناء صور العالم ، وتمام صور الانسان ، المحتتم بها تنزل الوجود^{٢٠٥} .

(٨٩) ولما كان « للميم » الاحاطة والاشتمال والتمام ، في منتهى (ال) تنزلات الحرفية ، حيث صار مخرجه منقطع امتداد النفس ؛ - وللانسان :

(٢٠٢) هذا التعليل او التبرير الباطني لزواج النبي بتسع نساء لا يخلو حقاً من مهارة ودقة ...

(٢٠٣) سورة ٣٣/٤ .

(٢٠٤) الجوهر ، اصلها الفارسي : كوهر ومعناه ثمت اللؤلؤ . واصل التخصيص الفلسفي يوناني : οὐσία (وباللاتيني : Substantia) وله حدود ثلاثة . عند الطبيعيين : هو المنصر الأول او الجزء الذي لا يتجزأ . وعند الفلاسفة : هو ما ليس في موضوع ، بل قائم في نفسه . وعند المتكلمين : هو ما ليس في محل . (راجع معيار الغنوم للغزالي ١٧٧ ، وما بعد الطبيعة لابن رشد ٧ ، والاربعين للرازي ٣٥١ ، وتاريخ الاضطلاحات الفلسفية ناسينيون ١١ ؛ ومنطق الشفاء لابن سينا ، مادة جوهر في فهرس المصطلحات) .

(٢٠٥) مراتب الوجود او تنزلاته هي اربعون مرتبة او منزلة وهي تقابل القيمة العددية خرف « الميم » . وما هو تعدادها كما ذكرها الجيلي في كتابه مراتب الوجود : -

(١) النيب المطلق . - (٢) التجلي الأول (الاحدية) . - (٣) الواحدية . - (٤) الظهور الصرف . - (٥) الوجود الساري . - (٦) الربوبية . - (٧) الملكية . - (٨) الاسماء والصفات النفسية . - (٩) حضرة الاسماء الجلالية . - (١٠) حضرة الاسماء الجمالية . - (١١) حضرة الاسماء الفعلية . - (١٢) عالم الامكان . - (١٣) العقل الأول . - (١٤) الروح الاعظم . - (١٥) المرث . - (١٦) الكرسي . - (١٧) عالم الارواح العلوية . - (١٨) الطبيعة المجردة . - (١٩) الحيولي . - (٢٠) الهباء . - (٢١) الجوهر الفرد . - (٢٢) المركبات . - (٢٣) الفلك الاطلسي . - (٢٤) فلك الجوزاء . - (٢٥) فلك الأفلاك . - (٢٦) سماء زحل . - (٢٧) سماء المشتري . - (٢٨) سماء المريخ . - (٢٩) سماء الشمس . - (٣٠) سماء الزهرة . - (٣١) سماء عطارد . - (٣٢) سماء القمر . - (٣٣) فلك الأثير . - (٣٤) الكرة الهوائية . - (٣٥) الكرة المائية . - (٣٦) الكرة الترابية . - (٣٧) المعادن . - (٣٨) النبات . - (٣٩) الحيوان . - (٤٠) الانسان .

هذا ، وقد طبع كتاب « مراتب الوجود » للجيلي وسفقه الاستاذ المستشرق :
Ernst BANNERTH, *Das Buch der vierzig Stufen von 'Abd al Karīm al Gili.*
Wien, 1956.

المنية عليه ، الاحاطة^١ والاشمال والتام ، في منتهى سلسلة الوجود ، حيث تمت^٢ به النبوة والرسالة ومكارم^٣ الاخلاق ، وكملت به الديانة والشرعة والصورة ، - قام في اسمه من « البسمة » ، التي هي ام كتاب المبادئ والباطن والغايات الظواهر ، ثلاثة^٤ ت^٥ : « ميات » : « ميم » من منتهى « اسم الاسم » (= آدم) : مشعراً بانتها علم^٦ « الاسماء » فيه ؛ و « ميم » حاق وسط الاحاطة الرحمانية : مشعراً بقيامة رحمة الكافة عليه وكمال ظهورها به ؛ و « ميم » منتهى دائرة الرحيمية : مشعراً بدوران فلك التخصيص ت^٧ والتخصيص والتدبير والتفصيل على حقيقته مع « الحاء » ، الذي هو الثوب السابغ لروحه الاعظم ، في عالم القول . - وقام « الدال » من تريب « الرحيم » ، الذي هو وصفه الخاص ، او من تريب حضرات « البسمة » التي هي ، بتجليها ونزها وتدلها ، منتهية^٨ ، الى عين موصوف با « لرحيم » ، مقصود في التدبير والتفصيل ، مبينة - بألسنة الاشارة - حقائقها وأحوالها جملة وتفصيلاً ، في آيات « أم كتاب » :
أوله « باء » وآخره « ميم » .

(٩٠) ولولا مخافة التطويل ، لمهدت لك ما يفهمك كمية حقائقه القائمة بذاته ، وكيفية أحواله السنية الراجعة في قسطاس كمال الوجود ؛ وكونه من أكرم الطوائف وأشرفهم ؛ وكونه من طينة نقطة ارضية منها دُحِيت^٩ اقطارها ، وهي صارت أمنتها . - ومواد هذا التمهيد انما تحصل من مطاوي ما في احاطات « ألف البسمة » و « لامه » و « ميمه » . ومن سلك شجون التحقيق وجد في « نقطة بائها » ث^{١٠} ما احتملت حيلة الظهور والبطون ، جمعاً وتفصيلاً . - فافهم ! [f. 15a] وتعقل ما قرع سمعك ؛ وعن موقع الاشارة لا تغفل !

وهذا آخر ما أورد ، في معاني « البسمة » ولطائف اشاراتها ، من السوانح الغيبية واللوائح الفتحية ، المقتبسة من الاشرافات الاشرفية . - وهذا مبدأ ج^{١١} الشروع في شرح الخطبة وحل رموزها وفتح أبواب كنوزها ، حسب التيسير : كما يهب ويعطي من هو لكل فضل جدير^{١٢} .

(٢٠٦) مقدمة ابن سديك على املاء التجليات تحتوي على ذكر بعض المناسبات التاريخية الخاصة بكتاب التجليات نفسه رأينا اثباتها بالنص الكامل في هذه التعليقات : « الحمد لله الذي من على عباده الذين اصطفى بمعرفة مراتب التجليات . وجعلهم على بصيرة منه في جميع الحالات .

ب^{١٣} الاصل : لكه . - ث^{١٤} وضع الناسخ الاصل حرف « ح » تحت كلمة التخصيص ليدل القارئ على لزوم قراءة هذه اللفظة بالحاء لا بالحاء . ث^{١٥} الاصل : بآها . - ج^{١٦} الاصل : مبدأ .

وحققهم باسمه « النور » وهو المنفر للظلم والجهالات . فاعرفهم به - سبحانه - من تميزت عنده احكام التجلي على قوايل النشآت . وما حكمه اذا نادى مطلق النفس ، او خصص قوة من قوى الذات . فيعلمون بنور الله ان التجلي ، أعني الوارد الالهي ، اذا كان على مجرد النفس القابلة للتجلي باحدىها ، كان الفناء (٥) حاكماً على جميع القوى المدركات . فيكون المدد الحاصل ، بعد الرجوع ، معاني مجردات . وان كان على البصيرة ، ادركت التجليات الملكويتات ؛ وخرق نورها ملكوت الارض والسوات ؛ وكشف السر في ارواح المناسبات ، وما يوجبه ذلك التناسب من الإلف بين الذوات .

« وان كان التجلي على القوة اناطقة ، فاضت بانواع المحامد على فاطر الارض والسوات . ونطق القلب بالاسم الاعظم ، نطقاً خارقاً للعادات . وذلك عندما يدرك نفسه بنفسه ، في موطن تقديس عن الآفات . وان كان التجلي على القوة البصرية ، من حضرة الاسم الظاهر ، تعلق الادراك بالأنوار اللامعات ، والمجالي الظاهرات ، ورؤية وجه الحق في جميع الممكنات .

« وان خصص ، سبحانه ! بتجليه القوة السمعية ، من حضرة اللسان ، تعلق الادراك بفنون المخاطبات . وورث حالة « الشجرة الموسوية » ، لكن من حضرة وجوده لا من خارج الجهات . وربما ارتقى في قرآته الى السماع الارفع من اعل اسانيد التلقيات . ودون ذلك ، المحادثة والمكالمة من الأرواح العاليات ، والتجلي بسماع تطريب دوران الأفلاك ، وما تعطيه من بديع النغات . وقد جاء عن النبي ، صلى الله عليه وسلم : « ان من امتي محدثين ومكلمين » ، وفي ذلك تنبيه لأهل الفهم للطيء الاشارات .

« وان كان التجلي على القلب ، المراد بقوله ، تعالى : « ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب » - (٣٩/٢١ ؛ ٥٠/٣٧) فانه يدرك تقلب قلبه مع الشؤون ، في كل زمن فرد ، وهو من اشرف المقامات المحمديات . ومن هذه الحضرة قال عليه الصلاة والسلام لصاحبه : « أتذكر يومَ لا يومَ ؟ » يشير الى المواثيق الأولى السابقات ! - وعن التحقق بادراك تقلب القلب مع الشؤون ، ينبعث الشعور الخفي في كل آن آن باحكام الاستعدادات واقتضاها [الاصل : واقتضاها] الذاتي بفقرها الثبوتي بأنواع التزلزلات . وحضرة الجود لامنح عندها للمطاي والمبات . وعنها كان الخطاب بقوله تعالى : « وأما السائل فلا تنهر » (٩٣/١٠) ليفيده التخلق [الاصل : التجلي] بأكل الصفات .

« فسبحان من منح عباده المارفين به معرفة حقايق التجلي ! وفتح عليهم بمنازلة [الاصل : بمننا ذلر] احكام التداني والتدلي . وذلك عندما حققهم باداء الفرائض والتقرب بالنوافل . - وأشهدهم ، سبحانه ! سر العمل والعامل . حتى حصل لهم ، بهذا [الاصل : بعد] الشهود ، التبري من كل علة و (علموا) علم اليقين بانه « لا حول ولا قوة الا بالله » . وحينئذ ملاهم منه ولم يصرفهم طرفة عين منه . واخبر ، عز وجل ! انه « سمهم [١٥] وبصرهم » وجميع قواهم . وهذا تخصيص لم يطلقه على غيرهم ، ولم يخص به سواهم . وليس في قوتهم ، بعد التحقق بهذه المرتبة ، ان يشهدوا سواه ، او يروا في الكونين إلا اياه !

« فاز بذلك « الذين يدعون ربهم بالدعاة » (سورة ٥٢/٦ وسورة ٢٨/١٨) : (هو) اعتباره عالم وجودهم ؛ « وبالعشي » : وهو مرتبة امكانهم وجودهم . « يريدون » بتوجه الاستعداد الذاتي « وجهه » ، ويسرون في غيب ضمير « هو هو » [الاصل ضميرهم والتصحیح ثابت في نسخة برلين] . فهم بين ظلمة ونور وغيبة وحضور (الاصل : بين ظلمة وحضور ، والتصحیح ثابت في نسخة برلين وفيينا) . تاهوا في جلاله وهاموا . « كلما اضاء لهم مشوا فيه وإذا أظلم عليهم قاموا » . (سورة ٢٠/٢) .

« الله قوم ترى في حالم عبرا
« فلامع البرق لما ان بدا لم
« ما لاح ثم انطوى عنا بسرته
« يشير لا صبر للأكوان اجمعها
« الا ترى لعه لما بدا زينا
« ولو يدم منه مجلى للعيون لما
« هذا مثال وتقريب تنزل عن
« يومي الى سبحات الوجه حاصله
حنوا الى البارق العلوي حين سرا
أومى الى طيب وصل باللوى غربا
الا ليغهم عن اهل الحمى خبرا
عسل دوام تجل يحق الأترا
فرداً يكاد سناه يذهب البصرا
كانت، لعبرك، تدري بعده النظرا
حقيقة عز معناها الذي استترا
طوبى لقلب رأى الآيات فادكرا .

وما « يتذكر الا من ينيب » (سورة ١٣/٤٠) الى « القريب الحبيب . جعلنا الله منهم ولا عدل بنا عنهم ، بمنه وفصله !
« وصل الله على قبة المجالي الالهية ، الذي منه فاضت التجليات على كل مستجل من البرية ، وعلى آله وصحبه ، وسلم تسليماً !

« وبعد : فانه لما انتهت مراتب التجليات لشيخنا وإمامنا أبي عبدالله محمد بن علي بن محمد بن احمد بن العربي ، الطائي الحائمي ثم الاندلسي ، رضي الله عنه في زمانه ، ونازها جميعها ذوقاً وشهوداً بنور يقينه وإيمانه ؛ وعلم ان اشرف مراتب الرجال إفاضة الكمال ، فلذلك المبح لأولي الابصار منها بقبس وتنفس من حاضرة الجمع والوجود بأطيب نفس ، تشويقاً لقلوب الطالبين ونبيها لم أولي العزم ، من المريدين للذواقات العلمية . ورفعهم عن التقيد بالقوة الزمنية ، الذين يحدون « من يمن » يمينهم « نفس الرحمن » ويستجيون للداعي الى حضرة الجنان . وسمى شيخنا ، قدس الله سره ! ما تنفس به عن الاذن الالهي « كتاب التجليات » . وأودعه من المعارف الدنية والحقايق الالهية « ما هو كهية [الاصل : كهيه] المكنون » . لا ينكره إلا أهل الفرة بالله ، المحجوبون . وأنفاس اهل الله تعالى ! - لكأها - تنبسط على الفريقين ، ويظهر أثرها في الضدين ، لكونه (= ما تنفس به الشيخ) حقاً في نفسه ، ولا يقبله إلا من هو من جنسه ، وقد اخبر الله ، سبحانه ! عن كلامه النور المبين انه « يفضل به كثيراً ويهدي به كثيراً وما يفضل به الا الفاسقين » (سورة ٢٥/٢) !

« ولما وقف بعض من كنت أظنه خليلاً ، وانه بالموافقة والوفاء) لي كفيلاً ، على هذا الكتاب المسمى « بالتجليات » ؛ ورأى ما فيه من متابعة (الاصل : متابعات ، ونسخة فيينا : مبايعات) اسرار الأولياء لشيخنا في المشاهد المكنونية ؛ وأنهم قد أقرأوا بسبقه ، وان [2٥] تقدموا في الزمان ، وبايعوه على المرتبة ، التي خصه بها الرحمن ، قال : أكاد أقسم بالله ! ان هذا ظلم وعدوان وزور وهتان ودعوى بغير برهان ! فلما كان بعد ذلك ، رأيت هذا المنكر في المنام وهو يبالغ في سب النبي ، عليه السلام ! بفواحش لا يسع ذا ايمان [الاصل : ذي] ان يذكرها بلسان ، او يرقها ببنان . فعلمت ان المذكور قد أو بفته زلته وأحاطت به خطيئته . وكان ذلك سنة عشرة وسبائة بحلب . وكان شيخنا ، رضي الله عنه غائياً .

« ولما قدم بعد مدة ، أعلمته بما ذكره ذلك الخائب . ولاعتنا في بالقضية ، قصدت تحقيق المسألة [الاصل : المسئلة] مع الشيخ ، مع ما عندي فيها من علم اليقين . وظهرت بصورة محقق ليظهر مزيد من الوضوح والتبيين .

« فقلت ، يا سيدي : قد ثبت عند العارفين ان الانسان النموذج صغر من العالم الكبير . وان لكل موجود من المكنونات ، في نسخة وجود العبد ، رقيقة منبثقة عن أصل هو لها حقيقة . فاذا اخذ صاحب الجمعية يقبل على رقيقة ما ، من رقايق نفسه ، فانها تروحن بذلك التوجه الخاص حتى تكون مدركة لحسه . فاذا اخذ المحي [برلين : المتروحن] لتلك الرقيقة ينظرها في حقيقة

الاهية ، او مسألة (الاصل : مسئلة) علمية - كما جرى لسيدي مع من اجتمع بهم في كشفه ، وبين ما جرى من اعترافهم له بوصفه - أوليس من المقطوع به أن الذي قامت به تلك الرقايق هو لها الاصل الكلي وهي له الفرع الجزئي : فهو لها كما «لرب المجيد» ، وهي في نسخة وجيده كالعبيد ؟ فليس لها ، مما تجيبه به ، مدد إلا من القائه اليها ولا حياة الا من اقباله الخاص عليها . فهي ، لهذا الارتباط ، فيها تجيب به ، متهورة لا قاهرة ومحصورة لا حاصرة : فكيف يقتضي الانصاف ان يحكم ، بما ظهر من هذه الرقيقة الجزئية المؤتقة ، على من هو لها حقيقة كلية مطلقة [الاصل : -] ؛ وهذه الزيادة ثابتة في نسخة برلين ؟ وكيف يقطع على حقايقهم بما حكمنا به على ما قام في نسخة وجودنا من رقايقهم ؟

«ومعلوم ايضاً ، أن لنا ، في وجود كل انسان منهم ومن غيرهم ، رقايق روحانية ؛ وان لها [الاصل : لهم ، وكذا نسخنا برلين وفيينا] عندهم (الاصل : علينا ؛ برلين وفيينا : عليها) سلطة وربانية . وحكمهم على ما قام بهم من رقايقنا ، كما هو الامر عندنا فيما حكمنا به عليهم بحقايقنا . فهم يناقضوننا [الاصل : يناقضونا] في الأحكام ويبقى الامر موقوفاً [الاصل : موقوف] على نظر المحقق العلام ! وقد أقر [الاصل : اقرأ] المنصفون من أهل هذه الطريق ان سيدي الامام في زمانه ، عمدة [- في الاصل وفي نسخة برلين وهي ثابتة في نسخة فيينا] لأهل التحقيق . وبالله التوفيق !

« فلما سمع شيخنا ، قدس الله روحه ! مني هذا الخطاب اعجبه . وقال : والله ، ما فصرت ! ولقد اثبت بالصواب . لكن يا ولدي انما الشأن كله في معرفة أحكام المواطن والخضرات . وفي التحقيق بذلك تتفاوت مراتب اهل الولايات . والذي حررته ، يا ولدي ، في أسر الرقايق الجزئية ، القائمة [الاصل : القائمة] ، وكذا في نسختي برلين وفيينا] بالحقايق الانسانية ، وكون الحكم انما هو للكلي على الجزئي [الاصل : الجزوي] ، فهذا حق في موطنه الخاص به ؛ وهي الحضرة النفسية وما يعطيه حكم النشأة الجامعة الانسانية .

« والذي ذكرناه في « كتاب التجليات » ، بما جرى بيننا وبين [2. 26] أسرار القوم ، انما كان في حضرة حقيقة ومشاهدة قدسية [الاصل : ومشاهدة قدسية] ، تجرد فيها سري وسر من كوثفت به في حضرة الحق ، التي لا تقبل إلا مجرد التحقيق والصدق . ولو فدرنا اجتماعنا معهم في عالم الحس بالأجساد ، لما نقص الامر عما اشجرت به عنهم ولا زاد . والمعاملة ، يا ولدي ، مع القائم « على كل نفس بما كسبت (سورة ١٣ / ٣٥) : فيما يعمل او يقال : وهو - سبحانه ! - عند لسان كل قائل : عدل - أو مال !

« وقد أوضحنا السر في ذلك في « الفتح المكي واللقاء القدسي » في معرفة منزل القطب والامامين بنير شك ولامين . وذلك ، ان السنة الالهية جرت في القطب ، اذا ولي المقام ، ان يقام في مجلس من « مجالس القربة والتمكين » ، وينصب له تحت عظيم ، لو نظر الخلق الى بهانه لطاشت عقولهم ، فيقعد عليه . ويقف الامامان ، اللذان قد جعلها الله له : بين يديه ، ويمد القطب يده للمبايعة الالهية والاستخلاف . وتؤمر [الاصل : يؤمر] الأرواح من الملائكة والجن والبشر بمبايعة : واحداً بعد واحد ، « فانه جل جنباب الحق ان يكون مصدراً لكل وارد وان يرد عليه الا واحد بعد واحد ! »

« وكل روح يبايعه ، في ذلك المقام ، يسأل القطب عن مسألة من المسائل . فيجيبه امام الحاضرين ليعرفوا منزلته من العلم . فيعرفون ، في ذلك الوقت ، اي اسم الالهى يختص به . ولا يبايعه إلا الأرواح المطهرة المقربة . ولا يسأله من الأرواح المبايعة ، من الملائكة والجن والبشر ، إلا أرواح الاقطاب ، الذين درجوا خاصة . وهكذا حال كل قطب مبائع في زمانه . - فتحقق والله ولي التوفيق !

« ثم مهد الشيخ ذلك كله بأحسن مهاد ، بحيث لم يبق في المسألة [الأصل : المسألة] دخل إلا لصاحب عناد . ولو لم يؤمر شيخنا ، قدس الله روحه ! بنصح عباد الله - لما أبدى لهم هذه الأسرار ، التي تستحق الصون في خزائن الغيرة عن الأغيار . لكنه ، في ذلك ، مؤد أمانة » إلى « أهل القرب والأمانة »

« ولما تحققت في ذلك باليقين ، وشرح الله صدري بنوره المبين ، حسن الله عندي سؤالي في شرح هذا الكتاب وأهداء نفايسه لاختوالي في الله ، تعالى له من « أولى الألباب » . فرغيت إلى شيخنا ، قدس الله روحه ! في شرح هذا « العلم المصون » الذي « هو كهية المكنون » . فنّ عليّ بشرحه ، وقادني جواهر فتحه . فلما حصلت في حرزي ، وكانت من أعز ما في كنزي ، أحببت أن تكمل بالاتفاق ، عملاً على وصية الخلاق . قال الله تعالى ، وهو الرؤوف الرحيم : (لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شيء فإن الله به عليم) (٩٢/٣) ويختلف الاتفاق باختلاف الأرزاق : فنه الرزق الحسي ، وهو غذاء الأشباح ، ومنه الرزق الروحاني ، وهو غذاء الأرواح . والله تعالى ينفع به المؤهلين لقبوله ، بمنه وفضله وطوله ، وهو حسبنا ونعم الوكيل . ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم . »

(شرح خطبة التجليات)

(٨٩١) « الحمد لله محكم العقل الراسخ » (٢٠٧) في عالم البرازخ (٢٠٨)
« بوساطة الفكر الشامخ » وذكر الشاهد الباذخ (٢٠٩)

المقصود هنا بيان معنى رسوخ العقل أولاً : (أي) أنه من أي وجه (هو)
راسخ (وفي أي موطن ؟ - ومعنى تحكيمه في حالة رسوخه ؟ - ثم وجه
تخصيص تحكيمه « بعالم البرازخ » ؟ - وتعليقه « بوساطة الفكر الشامخ » وذكر
المجد الباذخ ؟ - ثم معنى شموخ الفكر ، ومعنى الذكر والمجد ؟ - ثم تحقيق

(٢٠٧) العقل الراسخ هو العقل الأول الذي « هو أول جوهر قبل الوجود من ربه » وأول
« من عقل عنه وقبل فيض وجوده » (لطايف الأعلام ١٢٢ ب) راجع الفتوحات ١ / ١٤٦ ، ٩٢ ؛
٢ / ٦٦ وعقلة المستوفى ٥١ - ٥٢ وكتاب المسائل رقم ١١٠ ، ١١١ والفصوص ١ / ١٨٥ ، ١٨١ ، ٧٤ ؛
وإصطلاحات الصوفية لأن عربي (مادة عقل) . - أما يخص استعمال هذه الكلمة قبل ابن عربي
راجع ديوان الخلاص (ط . ١٩٣١ رقم ٦٦ ، ٢٢) وأخبار الخلاص (ط . ثانية ١٩٣٦ رقم ٣٣ ،
٦٢) وروايات الخلاص ٩ وطواوين الخلاص ٩ - ١ (٦ - ١٠) والتعرف للكلاباذي ٢٢ .

(٢٠٨) عالم البرازخ . « البرزخ : الحاجز ما بين الشيتين . وهو أيضاً ما بين الدنيا
والآخرة ، قبل الحشر : من وقت الموت إلى البعث ... » (لسان العرب مادة برزخ) ؛ وفي
مصطلح الصوفية « هو العالم المشهود بين عالم المعاني المجردة والأجساد المادية . والقيادات عند
الصوفية تتجسد بما يناسبها إذا وصلت إليه . وهو الخيال المنفصل ... ويعبر عن البرزخ بعالم
المثال ، أعني العالم الحاجز بين الأجسام الكثيفة وعالم الأرواح المجردة ... وأصل لفظة برزخ
معرب عن برزن ونطقت به العرب قديماً وجاء في القرآن الكريم (أحمد يوسف نجاني ، تعليقات
على نفع الطيب ٧ / ١٠٤ - ١٠٥ ط . البابي الحلبي ، تحقيق الدكتور رفاعي) ؛ راجع أيضاً
الكلمات الإلهية في الصفات المحمدية للجبلي ، مخطوط بارز الإهلية رقم ٨١٣٣٨ / ٢١٧ ب
وإصطلاحات الصوفية للقاشاني مادة « برزخ » ودائرة المعارف الإسلامية (ط . فرنسية) مسادة
« برزخ » ؛ راجع أيضاً تعريفات الجرجاني ٣٠ والأربعين مرتبة للجبلي ٢١٤ ، ٢١٥ ولطائف الأعلام
ورقات ٣٦ ب - ٣٧ ب . - هذا ، وقد جاء في مخطوط مكتبة أصفهان خزانة مينوستان رقم ١١٨١ /
١٠ ب رسالة بعنوان : « نسخة كتاب كتبه الشيخ سعد الدين الحموي إلى الشيخ محي الدين بن
العربي » ما يلي : « ... أن الشيخ قد ذكر في كتابه المسمى بكتاب التجليات : الحمد لله المحكم
العقل الراسخ في عالم البرازخ » - وقد نعلم بعلم الحروف أن الرسوخ ليس من حروف العقل ،
وليس في البرزخ شيء من تجليات الألوهية أصلاً . بل فيها شيء من تجليات الربوبية . - وقد
أمكنني الإطلاع على صورة شمسية لهذا المخطوط بوساطة الاستاذ هري كريان ، فله مني أفضل الشكر
وأكرمه !

(٢٠٩) الفكر والذكر هما أداتا تحكيم العقل في العوالم البرزخية . أما الفكر فهو استخراج
المطالب المجهولة من المبادي المملومة عن طريق البرهنة والاستدلال . يبا . إن الذكر هو استجلاء
المطالب في نسخة الشهود وعمق الوجدان .

١ المحكم : K . - ب بوساطة HK .

معنى « الحمد » على وجه تقرر في عرف التحقيق ؛ - ثم تعيينه بأنه أي نوع من انواع المحامد ؟

(٩٢) اعلم أن «رسوخ العقل» ثباته في حاقّ وسَط الجمع الأحدي الكمال الانساني ، الرفع عنه الميل والحركة الى الأطراف ، والتقيد بها بالكلية ، بتجوهره عن شوائب التجاذب ، عند تَلَقُّبه روح أحدية الجمع الإلهي^(١) ، بقدر المحاذاة . فله ، حالئذ ، ث السوائية الناتجة من الاعتدال الوسطي إلى أنْهى مراتب الظهور والبطون والتنزيه والتشبيه ؛ وله ، من حيثية هذه السوائية ، إطلاقٌ محيط بكل وجه ، وقيدٌ وطرف يحاذي سوائته . فهو ، في رسوخه في السوائية الناتج منها الإطلاق المحيط ، على شهود يجد فيه الظاهر في الباطن والباطن في الظاهر . والتنزيه في التشبيه والتشبيه في التنزيه . فلذلك يسري فكره الشامخ في كل ما يحاذي سوائته ، من حيثية هذا الشهود تحقيقاً لتفصيله الجمعي . بتجرد نوجهه وميله إليه : اختياراً لا قسراً .

(٩٣) وأما تحكيم العقل فيالقاء الحق الملكة الأحاطية الوافية ، في تصرفه في البرازخ وأطرافها ، إليه على وجه يقتدر ان يقوم بتحقيق مقتضيات «المدبر والمفصل» كما ينبغي . وهذه الملكة إنما هي ناتجة من أحدية الجمع الإلهي في سوائته ، تحذو حذوها ث في الجمعية والإطلاق والاحاطة .

(٩٤) وأما وجه تخصيص تحكيمه «بعالم البرازخ» ، فلكون كل

(٢١٠) احدية الجمع ، ويقال : حضرة احدية الجمع ومرتبة احدية الجمع ، والمراد بذلك : اول نيات الذات واول زتها ، الذي لا اعتبار فيه لغير الذات فقط ، كما هو المشار اليه بقوله ، صلى الله عليه وسلم : « كان الله ولا شيء معه » . وذلك لان الأمر هناك ، أعني في مرتبة احدية الجمع ، وحداني ؛ إذ ليس ثم سوى ذات واحدة مندرج فيها نسب واحديتها ، التي هي عين الذات الواحدة . فهذه النسب وإن ظهرت بصور الأوصاف ، في المرتبة الثانية التي هي حضرة تفصيل المعلومات وتميزها ، إنما يجمعها وصفان هما : الوحدة والكثرة . وتكونها صورتين نسبتين من نسب الذات الجامعة المجتمعة ، غير المفرقة والمتفرقة ، لم تكن التفرقة الحاصلة بهذين الوصفين تفرقة حقيقية في نفس الأمر ، فتصير تلك التفرقة مشتتة لشمول جميع الذات : لأنها نسب الذات في اول زتها المحكوم فيها [الأصل : فيه] بنفي الغير والغيرية هناك . فهي ، أعني تلك النسب والإضافات ، أوصاف محكوم بالتفرقة بينها وبين الموصوف بها في الرتبة الثانية . فهي من حيث باطنها ، الذي هو شئونها الذات ، هي عين الذات لا غيرها ؛ إذ لا غيرية ولا مغايرة هناك ؛ لأنها ليست هي ، ثم ، أوصافاً للذات : بل هي عين الذات . فهذا هو مقام احدية الجمع ، الذي لا تصح فيه رؤية تفرقة للذات ، من حيث تعينها ، وبينها من حيث إطلاقها ... « لطايف الأعلام ١٣ - ١٣ب »

ث الأصل : حائية - ث وضع النسخ حروف «ح» تحت كلمة «حذوها»

واحد من طرفيها بمنزلة قد تعلو عن مدارك العقل وتلمس بصيرته، باعتبار (ما) وحكم (ما)؛ فلا تُستدرك فيهما بغتة. وإن انقطع إلى واحد منهما، على قصد استدراكها، [f. 15b] لا يقتحم في الآخر رسوخاً، بل يقع في التجاذب بين طَلَبِي استدراك البغية من الطرفين: فلا يثبت رسوخاً. وإن اقتحم في برزخ تحكماً، صار اختلاط الطرفين فيه مشعراً بفائدة استدراكها منها. ألا ترى أن الضياء برزخ بين النور والظلمة؟ والنور قد يعلو فلا يُدْرَك، ولكن يُدْرَك به؛ والظلمة، مع كونها تُدْرَك، قد لا يُدْرَك ما قُدِّرَ فيها، قبل رَش النور عليه؛ فإن ذلك، مع كونه مُقَدَّراً فيها، مخالطاً للعدم؛ ولكن الضياء، المشعر باختلاط النور والظلمة، مُشْعَرٌ، بفائدة استدراك ما فيه، من غير حاجز.

(٩٥) وأما تعليق تحكيمه «بوساطة الفكر الشامخ وذكر المجد الباذخ» — فلكون استدراك المطالب المجهولة، من المبادي والبواطن والغايات الظواهر والجوامع المحيطة تفصيلاً جَمْعِيّاً، لا يصح للعقل إلا بأعمال الفكر، في ترتيب المعلومات المتأدية إلى المجهولات منها أن كان العقل، في كشف هذا التفصيل البرزخي الجمعي، بصدد الاستدلال؛ وإن كان في مقام الاستجلاء الشهودي، فبوساطة «ذكر المجد الباذخ»!

(٩٦) والمجد، هو كرم النفس وشرف الذات؛ ولا يتصف به حقيقة إلا الحق، تعالى! فإن شرفه ذاتي؛ وأمّا شرف غيره، فإنه إما بعدم الوساطة بينه وبين الشريف بالذات أو بقلتها، فعلى هذا يتفاوت شرف الغير. (٩٧) ولما كان للعقل، في رتبته الأولية، الشرف الأتم والشهود المستمر، اذ لا واسطة بينه وبين الشريف بالذات أصلاً، ولكن نَسِيّ ذلك وذهل عنه، بغشيان العوارض، عند توجهه وتنزله نحو مراتب التدبير والتفصيل والتدوين والتسطير، — عُلّقَ العارف رسوخه، بعد انصباغه بالأحوال القلبية المظورة، وذهو له ونسيانه فيها، بذكره مجده وشرفه المنسي، الكامن فيه على مُقْتَضَى أوليته القاضية بعدم الوساطة. فهو مهما تَخَلَّصَ من شرك العوارض، المانعة عن التذكر، وَذَكَرَ المنسي الكامن فيه، نفذت بضائه فيما بطن فيه: فاطلَّ شهوداً عليه، وعلى كونه في الأصل برزخاً بين الحق والخلق، وواسطة لتعميم فيض الوجود على القليلات الامكانية. وعاد عليه تحكيمه الأصلي، فيتصرف فيما اتَّصَلَتْ رقيقته^(٢١١) به وبمرتبته،

(٢١١) «الرقيقة ينعون بها الوساطة اللطيفة الرابطة بين شيئين.» اما الرقاق (ج رقيقة)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله العظيم العجل الراضع في عالم البوارخ نوحا له
بقره من ذكوا المجد المذبح معجل في عوالم ومجل
وجود الانعام من مستأزقياس وحضرة الامام اس وورد
الاهرام وازوسواس ومعراج الهمة والخطيب من منزل منزل
يرتد على في نور نور به الحبيب السعدي
عند ارتقاء من الحضور الامير الا في وهو مهادون
سما على منم حضرة الوجود ومنقول الضم والوجود
خزانة الرموز والاعمار وسما حرم الاطلاق والجواز
تمت الموضع وانهم كما يعلم وكما اعلم وطرا له على
الرد المعلم الزاوي بالمرتب الا في وعلى انه الظاهر
ومع هذا هذا المفسر من منازل حبيب في وهو واحد
من ملاك عشر على انهم دعوا في في صفات الله عليه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله الذي من على عباده الذين اصطفى
 معرفة مراتب التجليات وجعلهم على بصيرة منه
 في جميع الحالات وحققهم باسمه النور وهو المنير
 للظلم والجهالات فاعرفهم به سبحانه من لميزت
 عنده احكام التجلي على قوابل النشآت وما حكمت
 اذ نادى مطلق النفس لو خصص قوة من قوت
 الذات فاعلمون بنور الله ان التجلي آخى الوارث
 الاقرب اذ كان على محمد ^ص النفس
 القابلة للتجلي باحدثها كان لفنائها كما على جميع
 قوى المدركات ويكون المدد الحاصل بعد
 الرجوع معاني مجردات وان كان على البصيرة
 اذ ركت التجليات المملكويات وجرى نور
 ملكوت الارض والسموات وكشف الستار وروح
 المناسبات كما يوجه ذلك التناسب من الالف
 بن ^ص وان كان التجلي على القوة الناطقة كانت
 بانواع النجاسة على ظاهر الارض والسموات ونطق
 القلب باسمه الاعظم نطقا خافيا للعادات وذلك
 عند ما يذكر نفسه بنفسه في موطن مقدس

[illegible][illegible]

١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١
 ٤٩٢
 ٤٩٣
 ٤٩٤
 ٤٩٥
 ٤٩٦
 ٤٩٧
 ٤٩٨
 ٤٩٩
 ٥٠٠
 ٥٠١
 ٥٠٢
 ٥٠٣
 ٥٠٤
 ٥٠٥
 ٥٠٦
 ٥٠٧
 ٥٠٨
 ٥٠٩
 ٥١٠
 ٥١١
 ٥١٢
 ٥١٣
 ٥١٤
 ٥١٥
 ٥١٦
 ٥١٧
 ٥١٨
 ٥١٩
 ٥٢٠
 ٥٢١

مخطوط ولي الدين رقم ١٧٥٩ : كتاب التجليات الالهية لابن عربي (بخط المؤلف نفسه)

خطوط الفانج ، رقم ٢١/٥٣٢٢
ب ٢١-١٢/٥٣٢٢

今

[illegible]

(شرح التجليات لابن سود كین)

[illegible]

[illegible][illegible]

سألت سمير ومولاى جعفر الخاذاسى الخلسم جلسا فقال
 صلوات الله عليه لمقلوبه يعنى انه تسلط على ما وطرده ~~و~~
 وقد وضعناه
 برسمه في كتاب
 هذا من شيا الله
 الوجودانية المخلقة
 للظنون بل لا اله الا
 الهات وحده
 فعل الظنون ليعلم بها مدح كونه في كتاب الحروف من
 له لغز جابت لم يسهل الوصل الى كتاب منها فليست هناك
 ان شيا الله لمقلوبه النسبة الى حضرة الالهوه يعنى
 السرية المطلق ومعنى السرية المطلق الوصل تفقده ذاتها
 مما لا يعرفه الظنون المبتوع المخلوق فان ظل تشويه يظنون
 من عن الظنون انما هو محال عن الظنون ولعمري ان قال
 سبحانه لا عادية التنزيه عليه واستغنى بها بالتنزيه
 المطلق ولما لوهه في هذه المنازل غلبات خبره لوسر دها
 هذا الامر عينا فليست منه على طريق وضع وما نحن بخلنا اوامر
 نكتب

في قوله تعالى لا تدرك بالابصار من
 ولا تاتى بها هرات ورويه وجه الحق في جميع النسخات
 فان خضعت بحانه تتجلى بالقوة السمعية من حضرة
 المشي تعلق الادراك فيفتنون المحاطات وورث
 حالة الشجرة الموصوفة لكن من حضرة وجوده
 لا من خارج اليه بل مما ارتقى في قلوبهم الى السماء
 الارتفاع فيرسل على سائيد الماقيان ودون ذلك في قوله
 ولا تكلموا من الارواح النورية والتجلي سائر النوريات
 دوران الافلاك وما يعطيه من بديع النفاذ قد جاء
 عن النبي صلى الله عليه وسلم ان من لم يتجدد نوراً
 مكافئ وفي ذلك تنبيه لاهل الفهم للطيف
 الاشارات وان كان التجلي على القلب المراد بقوله
 ان ذلك لا يرى لمن كان له قلب فانه ذلك قلب
 قلبه مع الشهود في كل زمن فريد وهو من شرف
 اللقائات الهديات ومن هذه الحضرة قال عليه السلام
 لصاحبه رضي الله عنه التذكر يوم يوم يشهد بالحق
 الاول الساعات في كل وقت في كل قلب القلب
 في الشهود يتبعه القلب في كل آن في كل آن

من الحقائق^(٢١٢) والصور والمراتب ؛ ويتجكّم برسوخه ، في رتبته السوائية ، على البرازخ الجمّة ، الحاجزة بين الشيتين ، مطلقاً .

وإن كان «المجد» بمعنى الكرم ، فرسوخه في البينونة المكرمة ، الحاجزة [٢. 16٨] بين الحق والخلق ، القاضية بتحقيق ارتباط الاسماء الإلهية والاعيان الامكانية فيه ، بذكره الكرم الإلهي القائم بإيجاده أولاً ، لتحقيق الارتباط المذكور امتناناً محضاً ، ولبقاء ذلك مع «الخلق الجديد»^(٢١٣) الى لا غاية ، ولتسكينه على كل ما يستلزم فيه وظهور منه باقتضاء .

وأما «شموخ الفكر» ، فأنفته - عند تجوهره - عن ان يقبل الخلطات الوهمية ، المفسدة مواد الأقيسة ، القاضية بوقوع المخالطات فيها .

وأما «بلذخ المجد» - في كونه صفة العقل الكل - فتعليته بشرفه على ما دَوَّته ، من المدونات الجزئية ، بقلمه الاعلى ج . فإن لكل محبة

«فهي علوم السلوك ... سميت بذلك من جهة انها ترفق كثافة اليد فترتب بذلك الى مرتبة اهل الصفاء ، ولهذا فان من لم يبق فيه شيء من كدورات النفس وكثافة الحس اتصفت بجهانيتها باوصاف روحانيتها ...» (لطائف الاعلام ١٨٥) .

(٢١٢) «الحقايق هي اسماء الشؤون الذاتية عندما تتصور وتتميز في المرتبة الثانية . فان جميع الحقايق الالهية والكونية انما تكون شؤوناً واحوالاً ذاتية من اعتبارات الواحدية مندرجة فيها في المرتبة الأولى على ما بان وتصورت في المرتبة الثانية . ففسى الشؤون في هذه المرتبة بالحقايق . فانه لما كان الغالب على احكام هذه المرتبة الثانية انما هو حكم تميزات الابدية مع آثار ظلمة غيب اطلاق الازلية ، لكون هذه المرتبة هي حضرة العلم الذاتي لا يطلع عليه غير كنه الذات الاقدس تعالى ! - صار ذلك موجباً لان حقت احكام هذه المرتبة الثانية بكل شأن من تلك الشؤون . فكانت تلك الاحكام كحقة لذلك الشأن ، فصار ذا حقة وحقيقة . وتسمى عيناً ثابتة وماهية ...» (لطائف الاعلام ٧٠) . - هذا . وانا استعمل الحقايق مفردة : «حقيقة» فيقصد بذلك «مشاهدة الربوبية بمعنى ان الله تعالى هو الفاعل في كل شيء والمقيم له ، لان هويته قائمة بنفسها مقيمة لكل شيء سواء» (نفس المصدر ونفس الورقة) .

(٢١٣) «الملق الجديد يعني به ما يفهم ، من باب الاشارة ، من قوله تعالى : «بل هم في ليس من خلق جديد» (١٥/٥٠) ... وذلك ان هذه الآية الكريمة كما يفهم منها بحسب ظاهر عبارتها ما نزلت لاثباته من حشر الأجساد وتجديد الخلق في يوم المعاد - فكذا يفهم منها ما تشير اليه في مقتضى ذوق الكمال بلسان الخصوص المفهوم لاهل الله تعالى من تجديد الخلق مع الانفاس . فكما ان الكافر في ليس وشك من تجديد الخلق في يوم القيامة ، فكذا اهل الحجاب في ليس وشك من تجديد الخلق مع الانفاس . فان كل ما سوى الحق تعالى ، من جميع مخلوقاته الروحانية والجسمانية والعلوية والسفلية لا بقاء لشيء منها بل هي متجددة الوجود لحظة فالحظة . فهي لا تزال في فناء يبقيه بقاء . هكذا دائماً مع الانفاس ، دنيا وآخرة لاستحالة استغناء ما سوى الحق تعالى عن امداده بالنبية . فلولا تجديد الفناء والبقاء لكان الاعداد تحصيلاً للحاصل ، لانه يكون ابقاءً الباقي وإيجاداً للوجود : وهذا محال» (لطائف الاعلام ٧٥) .

ج الاصل : يعلو .

لأجزائه ح ، مع التعلية والتعظيم ؛ كما ان لأجزائه ح محبة له ، مع الخضوع والتصاغر .

(٩٨) وأما « حقيقة الحمد » ، في عرف التحقيق ، فهي تعريف من كل حامد لكل محمود بنوع الكمال ، بأي لسان كان . وأما تعيينه بأن الحمد ، المذكور في صدر الكتاب ، أي نوع من انواع المحامد ؟ فحيث اطلع المحقق ، في أنهي موارد التحقيق ، أن لا رسوخ للعقل إلا في رتبته السوائية ، جعل الحمد في مقابلة تحكيمه في عالم البرازخ ، المنقمة^(٢١٤) على السوائية بين اطرافها ، فإن البرازخ ، في سوائيتها ، كالمرايا المظهرة له جميع ما في أطرافها من المبادي البواطن والغايات الظواهر والجوامع المحيطة .

(٩٨) فهذا التقريب ، يحتمل اقرب الاحتمال ان يكون مراد الحامد ، بهذا « الحمد » ، حمد المحامد : فانه حمد الحق بالانسان الكامل ، وحمد الكامل بالحق حالة وقوع قلبه ، موقع تمانع الاطراف ونزّهه عن التأثير مطلقاً ، مع الذات المطلقة التي لا تقيدها الاسماء ولا النوع . فهو ، في هذا الموقع ، انما يكون في غاية الصحو : ولذلك يرى كل كمال ظهر من الحق وشؤونه^(٢١٥) خ اسماء ا د وأعياناً ، وفي الخلق ايضاً وفي أحوالهم واخلاتهم واضافاتهم في المراتب الجمة ، بنفس ظهوره فيما ظهر فيه حامداً ومعرفاً للذات ، التي لها السوائية باحدية جمعها الى الكل ، ولكن من حيث تجليه الجمعي الاحدي ، الظاهر بالانسان الكامل جمعاً احدياً وتفصيلاً جمعياً ، ومن حيث تجلياته التفصيلية في الحضرات الاسماءية ، بمقتضى النسب العلمية والشؤون الذاتية ، المختصة بالانسان الكبير المسمى بالعالم . فافهم !

(٩٩) ولما كان « العقل الراسخ » ، المنتهي في التجرد والتجوهر والترقي الى رتبته الأولى ، التي هي مواقع الارتباطات الوجودية بين الفاعلات الاسماءية [f. 16b] والقابلات الامكانية أولاً ، وصفه المحقق بقوله :

(٢١٤) « المنقمة » بدل « المقامة » . وهذه صيغة جديدة لم ترد ، على ما نعلم ، في معاجم اللغة ولا فيما نعرفه من مأثورات العرب . وهي في وزنها الجديد هذا ، لا تدل على مجرد التعديّة (كصيغة المقامة) بل على الانفعال والمطاوعة .

(٢١٥) « الشؤون » ، ويقال : الشؤون الذاتية - ويعنون بها اعتبارات الواحدية المندرجة فيها في المرتبة الأولى ، وهي التي تظهر في المرتبة الثانية وما تحتها من المراتب يصور الحقائق المتنوعة « (لطائف الاعلام ٩٨ ب) .

ح الاصل : لا حراء . - خ الاصل : وشؤونه . - د الاصل : اسماء .
ذ الاصل : والشؤون .

« معقل الأعواس »

= فان الاعراس جمع عِرْس - بكسر العين وسكون الراء - وهي امرأة الرجل . - وقد تعين ، في غيب العقل وحيطه أوليته ، لكل فاعل وجوبي قابل امكاني ، مرتبط به بنسبة جامعة وجودية .
(١٠٠) وبنسبة سوائته (= العقل) القلبية ، في الطور الانساني ، بين الغيب والشهادة ، وصفه بقوله :

« محل وجود الأنفاس »

= فان وجود الأنفاس ، بحكم المد منها وبحكم الجزر اليها .
(١٠٠ A) وبنسبة تعمقه (= العقل) وإمعانه وتأمله بالنظر الناقد في المعقولات ، وصفه بقوله :

« منشأ القياس وحضرة «س» الالتباس »

(١٠١) وبنسبة توسطه (= العقل) وتردده بين عالمي الأنوار والظلم ، والروحانيات والطبيعات ، وصفه بقوله :

« ومورد ش الالهام والوسواس ومعراج ص الملك والحناس »

= وأما اعتبار معراجها فيه ، فلكون كل منهما منصبعاً في الانسان ، الذي هو مجلي العقل بحكم جمعيته المستوعبة ، مع انحصاره في مقام معلوم ، فإن كل محل يعطي كيفية (مآ) للحال فيه .
(١٠٢) وبنسبة كونه (= العقل) ، في رتبته الأولية ، أصلاً شاملاً مُستجناً فيه ما ظهر في الكون بتفصيله :

« منزل تنزل ط الروحانيات ظ العلى »

= أي منزل يستقر فيه العائد اليه ، من الروحانيات ، بعد تنزلها :

ر مجل H . - ز منشأ K W منشأ P . - «س-س» - . - ش مورد H .
ص ومعراج W . ص والحناس K . - ط نزل K . - ظ الروحانيات W .

« في صور ع القوالب الحسية السفلى »

= من الاجساد المثالية والاجرام العنصرية والطبيعية^(٢١٦) ، البسيطة والمركبة . وعودها اليه ، انما يكون :

« عند ارتقائها عن ف الخضيض ق الأوهك الادنى »

= يعني عالم الصور الحسية الطبيعية والعنصرية ، التي ليس للروحانيات العلى في تنزلها رتبة أنزل منها . ولا عود لها ، الى مستقرها ترقياً ، الا بما ينتج لها الانسلاخ والخلع والتجريد ، القاضي بسراحها في حظائر القدس .

« ووقوفها ل دون المقام الأعلى »

= المكنى عنه في الكتاب : ﴿ بالآفق الأعلى^(٢١٧) ﴾ ، الذي تنتهي إليه الأرواح في ارتقائها تقدساً وتروحناً . و « وقوفها » فيه ، يعطي بقاء أعيانها وثبات انيتها . فاذا تجاوزت عنه ترقياً ، جاست خلال ديار السير في الله ، الرافع عنها رسوم خلقيتها وموهوم انياتها : إذ لا ثبات للحادث اذا قارن « القديم » . - فسمى العقل ، من حيث احاطته واشتماله أولاً على كل ما ظهر في الكون تفصيله (هو ما عناه بقوله) :

(١٠٣) « متمم حضرة الوجود »

= يريد من حيثية ظهوره في عموم القابليات وانبساطه فيها ، لا من حيثية ذاته . فإنه من هذه الحيثية [f. 17a] الذاتية ، لا يقبل الزيادة والنقص ، فلا يفتقر الى متمم . وظهوره انما يكون بقدر الاستعدادات القائمة بحقوق مظهريته . وسمى العقل ، بحكم اشتماله على الكل ، هو الكل : فلذلك جعله متمماً وحده .

(٢١٦) الجسد المثالي هو منبثق من عالم المثال « وارض الحقيقة » واجرم العنصري هو المركب من العناصر الاربعة ، اما الجرم الطبيعي فيقال فقط على الجرم السماوي الذي يعلو عن الفساد . يراجع شرح هذا كله في كتاب الاستاذ المستشرق كربان : *Terre céleste et corps de* Résurrection, Paris, 1961 وخاصة في قسم القهارس : *jasad A, B; jism A, B.*

(٢١٧) سورة ٥٣ / ٧

ع صورة H K . - غ ارتقاءها P ، ارتقاءها K . - ف من P . -
ق الخضيض W . - ك الاوحد H . - ل وموهوم W .

(A ١٠٣) وهو بنسبة كونه (= العقل) أولاً ومبدأً لكل كائن ، صار مجمع بركات الوجود ، المتعينة للظهور :

« ومعدن الكرم والحدود »

= اذ الامتنان القاضي بوجود العالم ، إنما تعلق أولاً بإيجاده ؛ فيجعله مستودع فيض الوجود وينبع ما هَمَى من سماء الجود ؛ فهو نورٌ ، إذا اقتُبست منه الأنوارُ الى الأبد لا ينقص بذلك منه شيء .

(B ١٠٣) وبنسبة اشتغال الكل في ذاته (= العقل) على الكل ، على وجه يكون كل المعاني فيه معنى واحداً و ، وكل الحروف فيه حرفاً واحداً ي ، وكل ما ظهر من اللطائف والكثائف فيه نقطة واحدة ، والكل المجموع فيه مفهوماً منه بتلويح ورمز واحد ، صار :

« خزانة الرموز والألغاز »

= بل لسانه ، في مرتبته الذاتية ، الاشارة والتلويح والرموز والألغاز . إذ لا تفصيل فيما اشتملت عليه ذاته ، فلا تفصيل في بيانه وإشاراته . رمزه جوامع الاحتمالات ؛ ولكن لا تنكشف كميتها ولا تنضبط لذي الفهم ، إلا حسب قوة نفوذه فيها .

(C ١٠٣) وبنسبة عموم احاطته (= العقل) مطرح شعاع ظاهر الوجود :

« وساحل بحر الامكان والجواز »

= فإن المقدرات في الظلمة الامكانية ، ما بقيت فيها ، مُحالطة للعدم ، فلا تخرج منها برش نور الوجود أولاً عليها إلا في مسمى العقل الكل . - ولكون الممكن ، في نفسه ، جائز الوجود (و) جائز العدم ، عطف الجواز على الامكان .

(١٠٤) ولما كانت قابلية الموجود الأول ، المسمى بالعقل ، منطقية على القابليات الجمعة جمعاً - وقد ظهر بعضها في الوجود العين ، وتعلق علم الحامد ؛ به جمعاً وفرداً ، من حيث كليّاتها ، واتضح حكمه كيفاً وكماً ، وبقي بعضها في صرافة الاجمال الامكاني ، ولم يدخل بعد في الوجود العيني ، وصار حكمه بالنسبة الى علمه ؛ حكم المستأثرات في غيب علمه تعالى ،

م الاصل : ومبدأ . - ن + نسب H . - ه الاصل : شي . و - الاصل : واحد .
« ي - ي » الاصل : حرف واحد . - آ الاصل : مفهوم . - ؛ وضع النسخ الاصل رقم
« ٢ » تحت كلمتي « الحامد » و « علمه » ليشرح بان الفصير في « علمه » يعود على « الحامد » .

لم يَعْلَمْ تفصيله جمعاً وفرداً وأبهم حكمه عليه - جعل الحمد ، الذي قابل به تحكيم «العقل الراسخ» ، على قسمين : الموضح والمبهم ، فقال :

«أحمد بالحمد الموضح والمبهم : كما يعلم»

= الحق ، تعالى ! جمعه في تفصيله وتفصيله في جمعه - «وكما أعلم»
علماً تفصيلياً في بعض الحمد ، بنسبة الموجودات من العقل ، المعلومة للحمد ، وإجمالاً مبهماً في البعض ، بنسبة الكائنات في صرافة امكانيته -
أو كما «أعلم» [f. 17b] من حيثية ما علمه الحق ، تعالى ! باعتبار علمه في «مقام القرب القرضي»^{٢١٨} بي ؛ أو باعتبار علمي في «مقام القرب التفلي»^{٢١٩} به ؛ أو باعتبار كون العلم له والحكم لي !

(١٠٥) «وصلّى الله على الرءاء : المَعْلَم»^{٢٢٠}

= الصلاة - هنا ، من حضرة الجمع والوجود . وهي رحمة الكافة ، القاضية ببقاء العبد ، العادم مدلول «الياء» ، المستهلك في الله بالكلية ، الفاقد وجود عينه ، مع ظهور الفعل والانفعال وعموم الاثر الظاهر منه . فهو مع كونه ينبوع فيض الوجود ومظهر عموم القيومية ، مرتد با «لرداء» ، المشتق من الردى - المقصور - وهو الهلاك . وإليه اشارة العارف^{٢٢١} :

(٢١٨) «مقام القرب القرضي» هو الحاصل عن القيام بالفرائض .

(٢١٩) «مقام القرب التفلي» هو الحاصل عن التطوع بالنوافل .

(٢٢٠) الرءاء المعلم «هذا وصف من اوصاف النبي محمد ، عليه الصلاة والسلام ! من حيث هو انسان كامل» . - وفي عرف الصوفية «الرءاء يعني به الظهور بصفات الحق بالحق . وقولنا : بالحق ، اي عن امر الحق وعلى وفق طاعته . فان الظهور بصفات الحق انما يكون ظهوراً بها اذا كلن كذلك ، وإلا فهو مجرد دعوى باطلة . والاشارة الى الأول - أعني الظهور بصفات الحق حقيقة - هو ما ورد في منازل ابى يزيد ، قدس سره ! انه تعالى قال له : «اخرج الى الخلق بصفتي فن رآك فقد رأي» (وانظر فتوحات ٤/٤٤) . واما الاشارة الى الظهور بالدعوى والمنازعة والوثب لحب الرياسة ، فهو ما جاء في الكلمات القدسية ، التي اشعر بها رسول الله ، صل الله عليه وسلم ! عن ربه انه تعالى يقول : «الكبرياء ردائي والعظمة ازارى فن نازني واحداً منهما قذفته في النار» ... (لطائف الاعلام ٨٢ ب) راجع ايضاً «اصطلاحات الصوفية» لابن عربي (مادة : الرءاء) ورسالة «اعلام المشهود في كشف مبهمات الوجود» (المؤلف مجهول) مخطوط باريز الوطنية رقم ٤٨٠١ / ص ٣٣٨-٣٩ (مادة الرءاء المعلم) والفتوحات ١/٦٤ ؛ ٢/١٠٣ ، ١٠٤ ، ١٢٩ ؛ ٤٤/٤ .

(٢٢١) هو ابن عربي ، والبيت المذكور ثابت في الفتوحات ١٠٤/٢ .

٢ المبهم . - ٢ وصل W . - ٣ الرءاء W . - ٤ الاصل : الصلوة .

أنا الرءاء أنا السر الذي ظهرت بي ظلمة الكون إذ صيرتُها نوراً !
وقد وصف المحقق « الرءاء المعلم » بالزهو وهو الافتخار ، حيث قال :

« الزاهي = المرتدي الأقدم ! »

= المرتدي به هي حضرة الجمع والوجود^{٢٢٢} التي صار الرءاء ، المكنى به عن « الانسان الظاهر » في استهلاكه بمحقق عموم الالهية والامكانية ، لها كالثوب السايغ على اللابس ؛ إذ الظاهر مستورٌ خلف حجاب مظهره .
واما افتخاره بالمرتدي به زهواً ، فلاختصاصه بصورة احدية جمع الكيالات الوجودية ، من المرتدي به تفصيلاً جمعياً ، وجمعاً تفصيلاً بحسبه . ولذلك تميز في ذلك الاختصاص د بالفردية في الاكلمية . وقام له ذلك د بالأولية والختمية ، كما قال : « كنت نبياً (وآدم بين الروح والجسد)^{٢٢٣} » - « ولا نبي بعدي »^{٢٢٤} .
و « د » الرءاء » انما يتخذ للتجمل او للوقاية او للستر . فالوقاية والستر ، معتبران في المرتدي به لثلا ترجع المدام من الكون إليه . فإن الرءاء مُطَرَّرٌ بطراز العصمة ، مُعَلَّمٌ بالعلَم الختَمي السيادي ، حيث انتهى اليه كمال الصورة ؛ ولذلك ظهر بالمحامد الجمّة ، التي جامعها القرآن ؛ وسيعطى ما تُخْتَم به المحامد : فيختص - إذ ذاك - (:) لواء الحمد ، الذي تنظر إليه جميع الاسماء الالهية ذ .

« وعلى آله » = القائمين بحكم الاصل شرفاً وكمالاً ، يصلي عليهم بألسنة المهتدين بالافتداء بهم ، - « الطاهرين » = من كل ما ينافي الشرف والكمال ، - « وسلّم » = فيما يقدح في التوفيق ، المنتهي الى الحفظ والعصمة .

٢٢٢ « حضرة الجمع والوجود » هو الثمين الأول .. سمي بذلك لانه هو اعتبار الذات من حيث وحدتها واحاطتها وجمعها للاسماء والحقايق ، لكونها ... هي الحقيقة البرزخية الجامعة بين الاحدية والواحدية وبين المبدأ والمنتهى والبطون والظهور . فكانت هي حضرة الجمع لا محالة ، لان البطون والظهور لا يخرج شيء عنها (الاصل : عنها) . (لطائف الأعلام ٦٦ ب) .

٢٢٣ حديث « كنت نبياً وآدم بين الروح والجسد » انظر تخريجه ورواياته المتعددة في كتاب الشريعة للآجري ٤١٦-٤٢٦ وفي رسالة « حقيقة مذاهب الاتحاديين او وحدة الوجود » لابن تيمية ٦٣-٦٤ .

٢٢٤ الاحاديث الخاصة بختم النبوة بمحمد ، عليه الصلاة والسلام ، تراجع في كتاب الشريعة للآجري ٤٥٦-٥٧ .

ح الرضى H . - د وضع الناسخ الاصل رقم « ٢ » تحت كلمتي « الاختصاص » و « ذلك » ليشر ان اسم الاشارة « ذلك » يرجع على « الاختصاص » . - ذ - ذ هذه الجملة بطولها مكتوبة على الهامش بخط النسخ الاصل .

(١٠٦) « هذا المنزل » ر = القاضي بتوارد التجليات ، على أهل الاختصاص ، المتطوي بعضها في الكتاب ، - « من منازل الطلسم »^{٢١٥} الثالث = وهو طلسم المرتبة الالهية التي هي ، بالنسبة الى المرتبة الاحدية وإلى اللاتعيين المتميز المعقول باعتبار التعيين الأحدي الأول ، ثالث . - « وهو » = اي الطلسم . الثالث ، - « واحد من ثلاثة ز عشر » = طلسماً ، كل منها مختص بحكم كلي ، مشتمل على أنفس الأسرار الشهودية وأشرف الأطور الوجودية .

وهي طلسم اللاتعيين على الغيب المطلق^{٢٢٦} . فلا يرجع ، بارتفاعه من كنه الغيب ، معنى إلى أحد : فإن ارتفاعه محال . - وطلسم غموض الاحدية^{٢٢٧} الاشتمالية على التجلي الأول ، القاضي باشتمال الكل فيه على الكل ، وهو حقيقة « أَلْكَانَ » العلي ا فلا يرتفع في الدهر كله إلا لـ « واحد » ، وله [f. 18e] السيادة العظمى ، وبه تعم القيومية . - وطلسم رتبة الألوية على ظاهر الوجود وظاهر العلم ؛ ولا يرتفع هذا من حيث الاسم « الله » ، لا حقيقة ولا ادعاءً ، ويرتفع من حيث الاسم « الاله » ادعاءً لا حقيقة ؛ ولذلك يدخل « التنكير » في « الاله » ولا يدخل في « الله » . فافهم ! ومن بعض منازل الألوية ، التجليات الموضوعية في الكتاب . - وطلسم فلم التدوين^{٢٢٨} ، على ديوان الاحاطة الامكانية . - وطلسم لوح القدر^{٢٢٩} ،

(٢٢٥) . انظر معاني « الطلسم » المختلفة في التعليق المتقدم رقم ١ وقارن المعنى الخاص لهذه الكلمة عند شارح التجليات بمعانيها السابقة في التعليق المذكور وانظر ايضاً الفتوحات ٢٣٢/٣ - ٢٤١ ؛ وهنا يذكر ابن عربي معنى خاصاً للطلسم يختلف عن معناه في التجليات) . (٢٢٦) « الغيب المطلق هو غيب الهوية (اي هو) عبارة عن اطلاق الحق باعتبار اللاتعيين » (لطائف الاعلام ١١٣٠) .

(٢٢٧) « الاحدية هي اعتبار الذات من حيث لا نسبة بينها وبين شيء أصلاً ، ولا شيء الى الذات نسبة أصلاً . ولهذا الاعتبار ، المسمى بالاحدية ، تقتضي الذات الفنى عن العالمين ، لأنها من هذه الحيفية لا نسبة بينها وبين شيء أصلاً . ومن هذا الوجه ، المسمى بالاحدية ، يقضي ان لا تدرك الذات ولا يحاط بها بوجه من الوجوه ، لسقوط الاعتبارات عنها بالكلية ... » (لطائف الاعلام ١٢ب) .

(٢٢٨) « قلم التدوين » هو رمز لعلم التفصيل ويسمى ايضاً بالقلم الاعلى والعقل الأول والروح الأعظم . اما وجه تسميته بالقلم الاعلى فلكونه « واسطة بين الحق في ايصال المعارف والعلوم الى جميع الخلق المشار الى ذلك بقوله : « اكتب علمي في خلقي » وبقوله : « اكتب ما هو كائن » . (لطائف الاعلام ١٤١) وقارن هذا بالورقة رقم ١٨٦ من الكتاب المذكور . (٢٢٩) « لوح القدر » يرمز به الى « محل التدوين والتسطير المؤجل الى حد معلوم وهو الكتاب المبين والنفس الكلية » (لطائف الاعلام ١٤٦) .

ر التزل K ، لتزل H . - ز بلثة KP .

على ديوان الاحصاء . - وطلسم سنخ الطبيعة^{٢٢٩} A ، على المواد القابلة للتجسيد . - وطلسم السواد في البياض . - وطلسم البياض في السواد ، على السر القائم لتحرير فتق الرثق وفتح الصور برش النور على ما قُدِّرَ في البياض ، الحاصل في السواد القابل^{٢٣٠} . - وطلسم الجسم الكل ، على الحقيقة العامة ، المطلقة ، الظاهرة في تطوره بعموم صورته . - وطلسم محل الاستواء ، على الرحمة المطلقة ، العامة . - وطلسم محل القدمين ، على الاستحالات الكونية النعيمية . - وطلسم الأطلس ، على خزانة وحدة الكلمة ، المنزعة من أطوار التراكيب . - وطلسم المنازل ، على مُحَصِّنَات حروف النَّفْسَيْنِ : الرحاني والانساني ، المجتمعة في خزانة القمر .

وقد انتهى سير الوجود ، بحكم يحرم كشفه ، بانتهاء الطلاسم الى طلسم المنازل . وما يرتفع من هذه الطلاسم ، إنما يرتفع حجابيتها بالنسبة الى بعض المشاهد السنية ، لا في نفسها ؛ ولذلك لا تتبدل بالانقلاب الكلّي ولا ترتفع ابداً . بخلاف الطلاسم العنصرية ، فإنها إما متبدلة عند طلوع فجر الآجل ؛ وإما «مطويات» باليمين كطّي سجّل الكتب»^{٢٣١} ؛ وإما منقلبة نارا جامدة او سيالة ؛ وإما زمهرير جامد او سيال . ولذلك لم تُعدّ العنصريّات من الطلاسم ، في عرّف التحقيق .

٢٢٩ (A) الطبيعة (باليونانية : φύσις وباللاتينية : natura) يعرفها اخوان الصفاء في رسائلهم : « الطبيعة إنما هي قوة النفس الكلية الفلكية ؛ وهي سارية في جميع الأجسام ، التي دون تلك القمر : من لدن كرة الأثير الى منتهى مركز الأرض » (رسائل اخوان الصفاء ٣ / ٨٨) . اما ابن رشد (ما بعد الطبيعة ، ص ١٧) فيرى : « الطبيعة نقال على جميع اصناف التغيرات الاربعة التي هي : الكون والفساد ، الثقل ، النمو ، الاستحالة » . وعند صدر الدين الشيرازي : « الطبيعة آخر الابداع واول التكوين » (تاريخ الاصطلاحات الفلسفية ، ص ٢٧) .

٢٣٠ (٢٣٠) يبدو ان « السواد » هنا استعمل رمزاً للدلالة على الامكان الثابت في « هيولى الكل » ؛ كما ان البياض هو رمز لتفتح سرائر الوجود على زجه القابلية الأولى ، التي هي « هيولى الكل » ايضاً . - هذا ، ويذكر ابن عربي كتاباً بعنوان « السواد والبياض » . بدون ان يذكر اسم مؤلفه (انظر « كشف المعنى عن سر اسماء الله الحسنى » لابن عربي ، مخطوط يحيى افندي (سليمانية ، اسطنبول) رقم ٤٢٠٩ / ٧٧ ب ؛ وانظر ايضاً « لطايف الاعلام » ورقة ١٩٥) . - ويوجد مخطوط مجهول المؤلف ، في مكتبة ميفيسا (تركيا) بعنوان « كتاب البياض والسواد » رقم ١٠٨٣ . كما ان « كتاب البياض وكتاب السواد » ، هما احد فصول « كتاب الروضة في الصنعة الالهية الكريمة المحترمة » ، المنسوب الى ابي محمد ، مسلمة القرطبي المجرطي ؛ (انظر مخطوط بشير آغا (سليمانية ، اسطنبول) رقم ٥٠٥ / ٧٧ ب ، (= كتاب البياض) ٧٩ ب (= كتاب السواد) . -

(٢٣١) اقتباس مطلق من سورتي ١٠٤ / ٢١ ؛ ٧٧ / ٣٩ .

(١٠٧) « قال تلميذ: جعفر الصادق^(٢٣٢) - صلوات الله عليه ! - : سألت - سيدي ومولاي جعفرًا ، ش لما ذا سمي الطلسم طلسمًا ؟ - فقال ، - صلوات الله عليه ! : لمقلوبه . يعني أنه مُسَلَّط على ما وُكِّل به^(٢٣٣) . - وقد وضعناه - بكلمة - = يعني ثلاثة ط عشر طلسمًا ، - « في كتاب الهياكل^(٢٣٤) ، فليُنظر » هناك ، ان شاء الله ! » .

= ولم تكتحل عيني بمطالعتها ، ولا عرفت كيفية وضع الطلسم المذكورة فيها . فمن فاز من أرباب الفهم بمطالعتها ، ويجد طريق وضعها غير ما ذكرته ، فليُسنَّ على طالبي فهم هذا الكتاب بالحاق ذلك في هذا المحل ، لينتفع بما فيه المتشوف من الأسرار الالهية والحكم الربانية ، [f. 18b] « فان الله لا يضيع أجر المحسنين »^(٢٣٤) !

(١٠٨) « وهو » = اي كتاب « الهياكل » ، وما فيها من رغائب الحكم وعجائب الأسرار ، إمّا « من » سوانح « حضرة الوحدةانية المطلقة التي

(٢٣٢) الامام جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ، رضي الله عنهم أجمعين ! . هو الامام السادس في سلسلة الأئمة الاطهار . ولد سنة ٨٠ للهجرة وتوفي عام ١٤٨ . ورث عن ابيه محمد الباقر رتبة الامامة ، ولم يبق في حياته بأي دور سياسي ، بل انقطع للعبادة والدراسة والتأمل . وهو مشهور بعلمه العميق الشامل . وتنسب اليه كتب كثيرة . وحول ذاته الكريمة التفت جبهة فذة من كبار رجال الفكر والعلم ، وكانت لهم بمثابة النجم الهادي والدليل المبين . انظر تاريخ الطبري ٢/٣ - ٢٥٠٩ - ٢٥١٠ ؛ ووفيات الأعيان لابن خلكان ، ترجمة رقم ١٣٠ ، والمثل والنحل للشهرستاني ١٢٤١١٦ (ed. CURETON) ؛ ودائرة المعارف الاسلامية (نص فرنسي) ١٠٢١/١ ؛ واللباب ٢/٤٤ ؛ L. T. ص ٢٠١ وما بعدها . - هذا ، والتلميذ المشار اليه هنا لعله جابر بن حيان ، انظر « كتاب الميم والواو والنون » لابن عربي ص ٦٥٤ ، (ط. حيدرabad) و L. T. ص ٢٠٥ ودائرة المعارف الاسلامية (نص فرنسي) ١/١٠١٥ - ١٠١٦ .

(٢٣٣) نفس النص والتعريف نجده في الفتوحات ٢/٣ - ٢٣٢ . هذا . ولعل النص الذي يستند اليه تلميذ الامام المذكور في كتاب « الطلسم الكبير » لجابر بن حيان ، الذي جعله في ٥٠ مقالة ، انظر « مختصر غاية الحكيم » للمجريطي مخطوط حفيد افندي (سليمانية ، اسطنبول) رقم ١٣١/٤٦١ .

(٢٣٤) انظر ما يخص هذا الكتاب في بحثنا *Histoire et classification des œuvres d'Ibn 'Arabī*, II^e partie: R. g., n° 204

هذا ، والبحث المشار اليه لم يطبع بعد . - وجاء في الفتوحات المكية : « وكنا قد ذكرنا في كتاب هياكل الانوار هذا المنزل (اي منزل القهر) وما يختص به وما يعطيه هيكله فليُنظر هناك ، وهو الهيكل الثاني عشر ومائة ... » (فتوحات ٢/٥٧٧) .

(A234) سورة ٩/١١٤١١٦/٩٠

س سألت KW . - ش جعفر P . - ص قال H . ص وصفاه H . - ط الاصل : بلثة .

لا تعلق للكون بها» = اذ «الكون» ، وما فيه ، من الحضرة الثانية . وهذه الحضرة المطلقة ، أوليتها كاطلاقها الذاتي : فليست من النسب العقلية لتقتضي - من باب النصائف - الثاني . ولذلك قال المحقق : «لأنها» الأول» ط الذي لا يقبل الثاني» = فحكم هذه الأولية ، كحكم الاطلاق الذاتي والوحدة الذاتية ، اللتين لا يقابلها التقييد والكثرة . ألا ترى الواحد ؟ باعتبار كونه ليس من العدد (هو) واحد لا تقابل وحدته كثرة الأعداد ؛ ومن حيث كونه مصدر الأعداد (هو) واحد تقابل وحدته كثرتها^{٢٣٥}

«و» إمّا من «حضرة التوحيد»^{٢٣٦} التي تقبل «الكون لتعلقه بها» = على مقتضى ارتباط الاسماء بالاعيان والاعيان بالاسماء ؛ أو كقبول الواحد الاثنين والثلاثة والأربعة ، ليتصف فيها بالنصفية والثلثية والرابعة ؛ وتعلق الأعداد بالواحد ، باعتبار صدورها منه بحكم نسبة .

«مذكور» غ = خبر مبتدأ محذوف : اي بيان كون الحضرة التوحيدية القابلة للكون مذكور» في كتاب الحروف من الفتوحات المملكية ، الذي هذا كتاب منها»^{٢٣٧} = حيث قال : «للحضرة الالهية ، ثلاث حقائق : الذات

(٢٣٥) يقارن هذا بتعريف القاشاني لحلي الذات الاحدية ومرتبة الذات الاحدية في شرح اصطلاحات الصوفية (مخطوط باريز الوطنية رقم ١٣٤٧/١١/١٢٠١ ب) . اما معاني الوحدانية عند الصوفيين المتقدمين على ابن عربي فراجع تفسير حقائق القرآن للسلمي (١٠٨٠٩٠٠١٠) وتفسير روزبهان بقلي (١٩) وشطحيات الصوفية له ايضاً (١٨٧) واختار الحلاج (٥٣) ؛ (كل هذه المصادر منقولة عن L. T. ص ٣٦) .

(٢٣٦) قابل معنى «التوحيد» هذا بما يذكره صاحب لطايف الاعلام ورقة ١٥٧-١٦٠ والجرجاني في تعريفاته (٤٨) ؛ والحروي في منازل (باب التوحيد آخر ابواب منازل السائرين) ؛ والكلاباذي في التعرف (٥١٠١٥) والسلي في حقايق التفسير (١٦٦، ١٦٧، ١٧٣، ٢٠٧) واختار الحلاج (٣٩، ٤٢، ٤٣، ٤٨، ٥٢، ٥٩) والقشيري في رسالته (٢٠١) والبقلي في شطحيات الصوفية (١٦٣ ، ١٨٥) وطواسين الحلاج (٨/٩٣٣/١٤٠٧٠٧) . وانظر ايضاً *L'analyse des états spirituels de L. GARDET, in Mélanges Massignon, II, pp. 228 et suiv.*

(٢٣٧) يلاحظ ان كتاب الفتوحات لا يحتوي في حالته الحاضرة على كتاب التجليات . نعم ، هناك نصوص في التجليات لها ما يقابلها في الفتوحات ؛ ومنشور المذالك في حينه
نعم ، ورد في كتاب «المسائل» للشيخ الاكبر (مخطوط اسعد افندي ، سليمان ، اسطنبول ، رقم ١٤٧٧/٧١ ب - ١١٥٢) عدة فصول ونصوص تقابل تماماً فصول التجليات ونصوصه ، وهي : «رايت ذا النون المصري في هذا التجلي...» ورقة ٩٦ب ١٩٧ الى آخر الفصل وهو في التجليات بعنوان : تجلي سريان التوحيد ، رقم ٥٩ في طبعة حيدرآباد) ؛ - «اعلم ان كل

ط للأول . - ع يصل W ، نفيل K . - غ مذكورة HK . ط الاصل : ملت .

والصفة والحقيقة الرابطة بين الذات والوصف وهي القبول . لان الصفة لها تعلق بالموصوف بها ، وبمتعلقها الحقيقي لها : كالعالم يربط نفسه بالعالم به وبالمعلوم له ؛ والارادة تربط نفسها بالمريد بها وبالمراد لها ؛ والقدرة تربط نفسها بالقادر بها وبالمقدور لها ؛ وكذلك جميع الأوصاف والأسماء . - هذا نص كلامه^(٢٣٨) . « فلينظر هناك ، ان شاء الله ! » = فعلى هذه القاعدة المحققة المؤسسة ، قال :

(١٠٩) « فلنقل ، بعد التسمية : » = كأنه ، قدس سره ! جعل الكلام الآتي ، بعد هذه التسمية ، مقصوداً وجعل ما سبق آنفاً كالمقدمة لذكره ، « ان حضرة الألوهية^(٢٣٩) تقتضي كالتنزيه المطلق^(٢٤٠) ؛ ومعنى التنزيه :

شيء فيه كل شيء ... » ورقة ٩٨ ب (تجليات : تجلي جمية التوحيد ، رقم ٦٢) ؛ - « انتشرت الرحمة من عين الجود ... » ، ورقة ١٣٣ ب-١٣٤ ب (تجليات : تجلي الرحوت ؛ تجلي الرحمة على القلوب ؛ تجلي الجود ، رقم ١٦٤، ١٥٤، ١٤) ؛ - « ان لله ملائكة مهيمين في نور جلاله وجهاله ... » ورقة ١٥٥ ب (تجليات : تجلي الفردانية ، رقم ٣٤) ؛ - « اوصيكم بالعلم والتحفظ من لذات الأحوال ... » ١٣٥ ب-١٣٦ ب (تجليات : رقم ٤٩، ٤٨) ؛ - « يا طالب معرفة توحيد خالقه ... » ١٣٦ ب (تجليات ، رقم ٥٥) ؛ - « الموحد من جميع الوجوه لا يصح ان يكون خليفة ... » ١٣٦ ب-١٣٧ ب (تجليات رقم ٥٦) ؛ - « رأيت الحلاج في هذا التجلي ... » ١٣٦ ب-١٣٧ ب (تجليات ، رقم ٥٧) ؛ - « للتوحيد لجة وساحل ... » ١٣٧ ب (تجليات ، رقم ٥٨) .

(٢٣٨) فتوحات ٥٣/١ سطر ١٣-١٦ . والنص الذي اوردته شارح التجليات يختلف قليلاً عن نص الفتوحات في طبعته الحاضرة . وما هو : « وحصل للحضرة الالهية عن هذه الحروف ثلاثة لحقات هي عليها ايضاً : وهي الذات والصفة والرابطة بين الذات والصفة وهي القبول : اي بها كان القبول . لان الصفة لها تعلق بالموصوف بها وبمتعلقها الحقيقي لها ، كالعالم يربط نفسه بالعالم به وبالمعلوم ؛ والارادة تربط نفسها بالمريد بها وبالمراد لها ، والقدرة تربط نفسها بالقادر بها وبالمقدور لها ؛ وكذلك جميع الاوصاف والاسماء . »

(٢٣٩) حضرة الألوهية هي التعيين الثاني الذي هو ثاني رتب الذات في سلم الوجود وتسمى هذه الحضرة بحضرة المعاني وبعلم المعاني (انظر لطايف الأعلام ٤٦ ب، ٦٦ ب) .

(٢٤٠) « التنزيه هو تعالي الحق عما لا يليق بجلال قدسه الاقدس . والتنزيه على ثلاثة اقسام تنزيه الشرع : هو المفهوم في العموم من تعاليه تعالى عن المشارك في الألوهية . تنزيل العقل : هو المفهوم في الخصوص من تعاليه تعالى عن ان يوصف بالامكان . تنزيه الكشف : هو المشاهد لحضرة اطلاق الذات المثبت الجسمية (الاصل : للجمعية) للحق . فان من شاهد اطلاق الذات صار التنزيه في نظره انما هو اثبات جمعيته تعالى لكل شيء ، وانه لا يصح التنزيه حقيقة لمن لم يشاهده ، تعالى ! كذلك .. » (لطائف الأعلام ١٥٣) . اما معاني التنزيه عند الصوفية المتقدمين على ابن عربي فراجع طواوين الحلاج ١٠/١ ، اخبار الحلاج ٥١، ١٣ ، سلمي ، حقائق التفسير ، ٧ ، ١٠٨ (بحسب L. T. ص ٣٤) .

W ، - ك معضي W ، يقتضي K . - I البره W .

المطلق ، التي تقتضيه ذاتها ، مما لا يعرفه الكون المبدع المخلوق . فان كل تنزيه ، يكون من عين الكون ، لها : هو عائد على الكون .

= إذ الناشئ من عين الحادث ، لا يتصف به القديم ولا يليق به ، سواء كان ذلك توحيداً او تنزيهاً . غير انه اذا عاد الى محل نشأ منه ، كان معداً له لقبول الكمال [f. 19a] اللائق به ، المقرب إياه من الحق . - «ولهذا» = أي ولعود التنزيه إلى محل صدوره «قال ، من قال : سبحاني^{٢٤١} ! إعادة التنزيه» = الناشئ منه «عليه واستغناها» أي الحضرة الالهية ، «بالتنزيه المطلق» الذاتي ، عن كل ما نشأ من الكون تنزيهاً وتوحيداً

(١١٠) «وللإلهية وفي هذه المنازل» = المعزوة إلى احاطة حضرة التوحيد ، التي تقبل الكون «تجليات كثيرة ، لو سردناها ؛ طال الأمر علينا» = ولا تنتهي الى غاية اذ بعضها يختص بأحايين الأبد ، فلا يظهر ولا يعرف إلا بعد وقوعه في الآجل ؛ ومنه ما تحتم به المحامد ، ويعطي استحقاق «لواء الحمد» ؛ ومنه ما ينتج أسرار الساعة ، الغير المعلومة الآن ؛ ومنه ما يعطي «ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر»^{٢٤٢} ، ونحوها .

(٢٤١) قوله مشهورة لابي يزيد البطامي ، المتوفى عام ٢٦١ للهجرة . راجع بخصوص هذه القولة شطحات الصوفية لعبد الرحمن بدوي ٢٢٠، ٢٢١ و «نصوص لم تنشر» للماسنيون ص ٣٠ . و L. T. ص ١١٦، ٢٧٢، ٢٧٩ «والقول النبي» للسخاوي، مخطوط برلين 6٥-6٥-790 Spr. (٢٤٢) هذا القول هو جزء من حديث قدسي شريف «اعددت لعبادي الصالحين ما لا عين ...» وهو في البخاري مروي عن أبي هريرة (حاشية فتح الباري ٣/٣٩١) وفي مسلم (حاشية القسطلاني ١٠/٢٣٣ ، ٢٨٨) ومسنده احمد ٢/٣١٣، ٤٣٨ ؛ وابن ماجه ٢/٣٠٥ ؛ ورسالة الأحاديث القدسية لعلي القاري ه وهو في الاحياء ٤/٩٣ ؛ وفي شرحه ٩/٥٧٤، ٥٧٧ ؛ وفي الميزان ١٠٥ والفتوحات ٢/٨٩ . راجع ايضاً ونسك حروف الالف ص ٤٧ . - وهذه الكلمات النبوية الشريفة تذكرنا ما قاله الخواري بولس في رسالته الأولى الى اهل كورنثس (فصل ٢/٩) «ما لم تره عين ولا سمعت به اذن ولا خطر على قلب انسان ما اعد الله للذين يحبونه» ونص بولس المذكور في اشعيا (من اسفار العهد العتيق) فصل ٣/٦٤ ؛ وفي ارميا (من اسفار العهد العتيق ايضاً) ١٦/٣

ه فهو P - W - ؛ وهذا W ؛ ولهذا K H . - ه واستغناها W واستغناها K P .
و فللالهوية K H - . ه هنا K H .

«فلنقتصر منها على ذكر بضع ومائة نجل»^{٢١} أو أكثر من ذلك بقليل، بطريق الالباء والايماز لا بطريق التصريح والاسهاب، فان الكون لا يحمله من حيث الفهوانية^{٢٤٣} وكلمة الحضرة

= وهي (= «كلمة الحضرة»)، خطاب الحق بـ «كن!»^{٢٤٤}. و«الفهوانية» خطابه بطريق المكافحة في «عالم المثال». — والكون إنما يتصدع، في سماعه خشية ولو من وراء حجاب.

وقد جعل — قدس سره! — قوله: «فان الكون لا يحمله» علة لعدم «التصريح والاسهاب». والظاهر، أن ليس في العبارة ما تترتب عليه هذه العلة؛ فلو كان التصريح والاسهاب في خطاب الحق بطريق المكافحة، ترتبت عليه العلة المذكورة.

كان الامام محمد بن جعفر الصادق — رضى الله عنه! — ذات يوم في الصلاة ب^{٢٢}؛ فخر مغشياً عليه. فسئل عن ذلك، فقال: ما زلت أكرر آية حتى سمعت من قائلها. فكان بي من ذلك ما كان^{٢٤٥}.

ولكن اسهاب الكامل المتصرف وتصريحه، قد ينتهي الى سماع خطاب الحق «فهو آنية» فيلزم من ذلك ما يلزم. فإن لسان الكامل إذ ذاك، كشجرة موسى^{٢٤٦} فلا يحمله السامع الكوني، فيضطرب ويخر مغشياً عليه.

(٢٤٢) الفهوانية مصطلح خاص من وضع الشيخ الاكبر نفسه، لا نعلمه لأحد قبله من الصوفية. وقد عرفه: «خطاب الحق بطريق المكافحة في عالم المثال» (اصطلاحات الصوفية)؛ وزاد على هذا التعريف في فتوحاته: «... وهو قوله، صلى الله عليه وسلم: في الاحسان: «ان تعبد الله كأنك تراه» (١٢٨/٢). وهذا التحديد للفهوانية قد أصبح متداولاً بين المتأخرين انظر مثلاً لطايف الاعلام ورقة ١٣٨ وتعريف المشرح نفسه فيما يلي يؤكد هذا.

(٢٤٤) نفس التعريف نجده في اصطلاحات ابن عربي وفي الفتوحات ١٢٩/٢ (اصطلاحات الفتوحات)، ٤٠١ انظر لطايف الاعلام ايضاً ورقة ١٤٣. وصاحب الاعلام يميز بين كلمة الحضرة وبين الكلمة والكلمة النيبية المعنوية والكلمة الوجودية (نفس الورقة المتقدمة). هذا، وكلمة «كن» وردت في القرآن الكريم تعبيراً «للامر الالهي» المنجز: «كن فيكون» يراجع سورة ١١٨/٢؛ ١١٨/٣؛ ١٦٤/٧٣؛ ٤٠/١٩؛ ٣٥/١٩؛ ٨٢/٣٦؛ ٦٨/٤٠.

(٢٤٥) انظر عوارف المعارف للسهروردي، الباب الثاني: في تخصيص الصوفية بحسن الاستماع؛ والاحياء ١/ كتاب آداب تلاوة القرآن: اعمال الباطن.

(٢٤٦) كما يدل عليه القرآن الكريم (سورة ٢٨/٢٩-٣٠)، لما آتس موسى ناراً بجانب الطور الايمن «قال لاهله: امكثوا، لعل آتيكم منها بخير او اجد جذوة من النار».... فلما اتاها نودي من شاطئ الواد الايمن في البقعة المباركة من الشجرة: ان يا موسى اني انا الله رب

« لكن يحمله من حيث التجلي والمشاهدة »

= ومشاهدة التجلي ، إنما تكون بالبصائر التي هي للقلب بمنزلة الباصرة للبدن . والقلب البالغ مبلغ المشاهدة ، إنما هو متأيد بنور مشهوده ، وبصيرته مكتحلة بذلك . فلذلك ، لا يحمل التجلي في القلب إلا ما هو من مشهوده : اذ لا يحمل عطايا الملوك إلا مطاياهم !

« فكيف » لا يحمل الخطاب « من حيث الثبابة والترجمة ؟ » = باللسان الكوفي .

(١١١) « ثم إن الرحمة الشاملة^(٢٤٧) ، التي بها كان الاستواء على عرش الربوبية بالاسم « الرحمن » ت^٢ ، الموصوف بالمجد^(٢٤٨) والعظمة^(٢٤٩) [f. 19b] والكرم^(٢٥٠) ، — انسحبت جوداً على الممكنات » ت^٢ .

= هذا الكلام مترتب على حضرة التوحيد ، التي تقبل الكون لتعلقه بها ، وتتمه له مع مزيد التفصيل القاضي ببيان المقصود . — ولما كان « الرحمن »^(٢٥١) اسماً للحق ، من حيث تعميمه فيض الوجود على القابلات الكونية ، امتناناً محضاً ، وصف بال«لمجد والكرم والجلود وبالعظمة » ، ولكن بملاحظة استوائه على العرش ، الذي هو اول الاجرام واعظمها^(٢٥٢) .

العالمين ... » وهكذا كانت « شجرة موسى » مجلي خطاب الحق لكلية المقرب . والصوفية يستعملون رمزاً « شجرة موسى » للانسان الكامل او السانه الذي ينبع منه خطاب الحق من غير حلول او نجم او عينية . وتلك هي معجزة التجلي الالهي ، معجزة الحب الالهي عبر كائن الحادث : لساناً كان او شجرة او سروفاً وكلمات متلوة ... مخصوص رمزية الشجرة انظر لطايف الاعلام (ورقة ٩٥ب) وطواميس الحلاج (٣/٦-٧) واصطلاحات الفتوحات (٢/١٣٠) .

(٢٤٧) الرحمة الشاملة وتسمى الواسعة والسائفة وهي الرحمة التي عمت كل شيء المشار اليها بقوله تعالى : ورحمتي وسعت كل شيء (٧/١٥٥) . والرحمة عند الصوفية تستعمل مرادفة للوجود . انظر لطايف الاعلام ١٨٢ . —

(٢٤٨) سورة ٥/٢٠ ؛ ٢٦/٢٧ .

(٢٤٩) سورة ١٥/٨٥ .

(٢٥٠) سورة ٨٦/٢٣ .

(٢٥١) في عرف الصوفية المتأخرين ، « الرحمن » اسم لصورة الوجود الالهي ، التي هي عبارة عن الجمعية الحاصلة للاسماء الذاتية ، عند ظهورها بنفسها من بطون وحدة الذات . (لطايف الاعلام ١٨٢) .

(٢٥٢) « العرش هو الجسم المحيط بجميع الأجسام ، سمي به لارتفاعه او لتشبيهه بسرى الملك في تمكنه عليه عند الحكم لنزول احكام قضائه وقدره منه ، لا صورة ولا جسم ثمة » تعريفات الجرجاني ١٠٠ ، وانظر ايضاً « الانسان الكامل » الجيلي ٧-٦/٢ . —

ت^٢ الرحان PW . — ت^٢ + كلها HKW .

« فأظهرت » = يعني الرحمة الشاملة « أعيانها : سعيدها وشقيها ، وإيحها وخاسرها » = على ما اقتضت استعداداتها الأصلية ، التي كانت عليها ، في عرصه غيب العلم ، شبيثة ثبوتها^{٢٥٣} المساوقة للعلم ، المساوق للوجود . — « وألقت كل فرقة » = بل كل فرد من أفرادها « على جادتها » = المستقيمة في حقها ، وإن كانت غير المستقيمة في حق غيرها . — « وحسبت ج^٢ كل فرقة غاية طريقها » = فغاية طريق المهتدين ، « الحق » المطلق الذي اليه المنتهى ، ولكن من حيثة حضرة « الهادي » ، المتولية عليهم بربوبية خاصة ؛ ومستقرهم ، في غاياتهم المشهودة ، دار النعيم ، المبنية على الرحمة الخالصة . وغاية الضالين ، « الحق » المطلق ايضاً ؛ ولكن من حيثة حضرة « المضل » ، القائمة عليهم بربوبية خاصة ؛ ومستقرهم ، في غاياتهم المجهولة عليهم ، دار البوار ، المبنية على الغضب الخالص . — ولهم فيها — من « باب سبق

(٢٥٣) شبيثة الثبوت هي العين الثانية الشيء ، ويعني بذلك « حقيقة المعلوم الثابت في الرتبة الثانية المسماة بحضرة العلم . وسميت هذه المعلومات اعياناً ثابتة (واشياء ثابتة) لثبوتها في المرتبة الثانية لم تبح منها ؛ ولم يظهر في الوجود العيني الا لوازمها واحكامها وعوارضها المتعلقة بمراتب الكون . فان حقيقة كل موجود إنما هي عبارة عن نسبة تعينه في علم ربه ازلاً . ويسى (هذا) باصطلاح المحققين من اهل الله عيناً ثابتة ، وباصطلاح الحكماء ماهية ، وباصطلاح الاصوليين المعلوم المعلوم والشيء الثابت ونحو ذلك . وبالجملة : فالأعيان الثابتة والماهيات (والمعلوم المعلوم) إنما هي عبارة عن تعيينات الحق الكلية التفصيلية . » (لطائف الاعلام ١٢٦ ب) .

وقد جاء في كتاب « النفحات » لصدر الدين القونوي ما يلي :

« ان الشيئية تطلق شرعاً وتحقيقاً باعتبارين : احدهما ، شيئية الوجود والآخر : شيئية الثبوت . ونعني بشيئية الوجود كون [٤، 6 ب] الشيء موجوداً بعينه عند نفسه وغيره . وهذا القسم معلوم عند الجمهور ، قريب المتناول . والشيئية بالاعتبار الآخر ، المسماة « بشيئية الثبوت : عبارة عن صورة معلومية كل شيء في علم الحق ، ازلاً وابداً ، على وثيرة واحدة ثابتة غير متغيرة ولا متبدلة ، بل متميزة عن غيرها من المعلومات بخصوصيتها ؛ ولم يزل الحق عالماً بها وبتميزها عن غيرها ؛ لا يتجدد له — سبحانه ! — بها علم ، ولا يحدث فيها حكم : لنزاهته عن قيام الحوادث به ، وتقديس جنابه عن تجدد علمه بشيء . لم يكن معلوماً له تماماً قبل ذلك . بل ايجاده بقدرته ، الثابتة لارادته بعد علمه السابق « الازلي ، الظاهر حكم تخصيصه بالارادة ، الموصوفة بالتخصيص . والشيئية ، هذا « الاعتبار ، هي الشيئية المخاطبة بالأمر التكويني ، المنه عليها بقتله ، تعالى : « إنما » قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له : كن ، فيكون ! » (سورة ١٦ / ٤٠) . مخطوط يوسف آغا ، قونية (تركيا) ، رقم ٥٤٦٨ / ١٦ ب-٦٦ . —

تأريخ هذا بتعليقات عني على الفصوص (فهرس المصطلحات : عين ثابتة ، اعيان ثابتة)

وفي كتابه *The Mystical Philosophy of Muhyid-Din Ibn al'Arabī*, pp. 47-53. وشرح القاشاني على الفصوص ص ١٨١ (ط. القاهرة ١٣٢١) وانظر ايضاً : *L'imagination créatrice...* pp. 88, 155.

الرحمة على الغضب»^(٢٥٤) - منال ومآل . وباح بعجيب هذا المنال بائع
حيث قال^(٢٥٤) A :

ان الوعيد لمنزلان هُماً لِمَنْ ترك السلوك على الصراط الأقوم
فاذا تحقق بالكمال وجوده ومشى على حكم السناء الأقدم
عادا نعيماً عنده فنعيمه في النار وهي نعيم كل مكرم

- وباح بمثله الآخر فقال :

الجنة دار أهل علم والنار مقام من ترَفَّى

- وأنا ، في فهم الاسرار الإلهية ، على وقفة لا تشوبها رغبة القبول إلا بذوق
سالم من خلطات الشبه ، وشواهد يتلوها من البراهين الكشفية المحررة بقسطاس
الكتاب والسنة . ولكني ، في اجابة دواعي الاخوان - وهم رفقاء « مناهج
الارتقاء » - ملتزم لهم أن أرفع قناع الاجمال والغموض ، عن وجوه ما نطق
[f. 208] به ألسنة أحوال الآجلة ، في عرف التحقيق ، من غرائب الأسرار
وعجائبها ، بحكم التيسير . - فلما كان أغنياً الغايات ، غايةً ينتهي طريقها
الى الله قال ، قدس سره :

(١١٢) « فالله يجعلنا ممن جعل على الجادة التي هو - سبحانه !
غايتها » = حيث اطلع على تشابه الحق بالباطل ، بحسب العوارض الناشئة
من سنخ الطبيعة الغاسقة ، ونخفاء الحكم المميز بينهما ، وعلم عجز البشر
عن رفعها بالتدبير - قال : « ويزهنا ح^٢ عن ظلم المواد ومكابدة خ^٢
أغراض د^٢ النفوس » المقيدة بالأجساد » ذ^٢ .

وحيث اتصل سره الوجودي باصله الشامل الرحاني ، المكتنف بأنوار
« رفيع الدرجات ذي العرش »^(٢٥٥) ، اتصالاً يتجدد مع الآتات إلى لاغاية ،
ويتنوع بتنوع الرقائق الوجودية ، المتضرعة من سلم رحمة الكافة - قال ،
نظراً الى الواصلين بالحكم المشروح :

(٢٥٤) اشارة الى الحديث القدسي : « سبقت رحمتي غضبي » متفق عليه من حديث ابي هريرة .
انظر تخریج احاديث الاحياء للعراقي ٥٤٤/٤ رقم ٣ . ويقارن ما يذكره الشارح هنا بنظرية
ابن عربي الخالصة بمعوم الرحمة الالهية وشموها كل شيء في الفصل السابع من كتاب فصوص الحكم .
(٢٥٤) A) القائل هو ابن عربي ، انظر الفتوحات ١٧٩/١ (منزل الوعيد) .
(٢٥٥) سورة ١٥/٤٠ -

ح^٢ ويزهنا H - خ^٢ ومكابدة H . د^٢ اغراض H - ذ^٢ بالأجسام KH .

« فَنَعْمُ الْوَفْدُ ؛ وَفَدَ الرَّحْمَنُ ر^٢ !

و « طَوْبِي ز^٢ لَهْم » ٢٥٦ ،

« ثُمَّ طَوْبِي لَهْم

« وَحَسَنُ مَا بَ ! » ٢٥٦

= انتهى بعض الغرض من شرح البسملة وخطبة الكتاب . وهذا مبدأ س^٢
الشروع في الحاشية الموعود ش^٢ بها ؛ والمرتبجى ، من الله تعالى ! الفوز بالتمام
والانتفاع بها ، عاجلاً وآجلاً !

٢٥٦ سورة ٢٩/١٣ . - (هذا ، وانظر الآثار الخاصة بمعاني « طوبى » في كتاب
الشريعة للأجري ٢٧٠-٢٧٦ . -

ر^٢ الرحمان PW . - ز^٢ فطوي PKH . س^٢ الاصل : مبداء . - ش^٢ الاصل : الموعودة .

(شرح) تجلّي الإشارة من طريق السر (٢٥٧)

I

(١١٣) اعْلَمْ أن للقلب الانساني وجوها (٢٥٧) A يحاذي بها كل شيء ا من الغيب والشهادة ، محاذةً يستجلي بحسبها القلب حقائق ما يحاذيه بكل ما اشتملت عليه . - والقلب ، إذا ظهر بسعته التي لا تقبل الغاية ، يحيط بها استيعاباً ؛ فينتهي بها الى غاية تُبدي كل شيء ا في كل شيء ا .

(٢٥٧) اعلاه ابن سودكين : « قال الشيخ رضي الله عنه في الاصل : اعلم [f. 39] ان الرقيم اذا نزل الى عالم البرازخ » [قال الشيخ . . . البرازخ : ناقص في نسخة برلين] « الرقيم [الرقم : برلين] هو ما ارتقم من الخطاب المستقر عند المخاطب . فهو منسوب الى كل مرتبة من مراتبه بما تقتضيه مرتبته فيها : طرساً [طريقاً : برلين] كان او ذهناً او هواءاً [هواً : فاتح] ، وتنتهي حقيقته الى كلام الحق ، سبحانه ! والحاصل من الخطاب هو الرقيم ؛ مشتق من « فعمل » . ولا تصح هذه النسبة الا للأثر الحاصل عن « الفهوانية » . وسي رقيماً [رقاً : برلين] لارتسامه من وجهين : اعل وأسفل ، اذ المكتوب يكون من وجه واحد . - والرقم [والرقم : برلين] المشار اليه ، لا يشار اليه من حيث وجوده ، لكن من حيث هو حامل لمحمول ، وذلك ان اهل السعادة واهل الشقاوة سمعوا الخطاب فتسم به هؤلاء وتعذب به هؤلاء : فلو كان مقصوداً لذاته لاستوى اثره في الجهتين . لكن لما كان المراد منه ما هو حامل له من الأثر اظهر اثره الدال على المحبة في محل ، واظهر اثره الدال على المقت في محل . ولا يختص اسم « الرقيم » الا بآثار « الفهوانية » خاصة ، متى كان الأثر من غير « الفهوانية » فلا يسمى « رقيماً » ولا كلاماً ، بل ينسب الى متعلقه من قدرة وإرادة او سمع او بصر او غير ذلك . - ثم ان المعاني ، اذا نزلت الى عالم الحس ، تكون مثلية في البرازخ : لكونها صدرت عن سبب وقصدت سبباً لتظهر عنه سبباً آخر . وهذا الموطن ، من حقيقته ان لا يوجد الحق فيه شيئاً الا عند سبب . فالاشياء صادرة عن الله (تعالى) ، فهذا ضلع ؛ وواصلة الى مصدر اليه ، وهذا ضلع ثان ؛ وعائدة الى الله تعالى ، لقوله : « واليه يرجع الأمر كله » (سورة ١١/١٢٣) « والى الله ترجع الأمور » (سورة ٢٠/ ٢١٠ ؛ ١٠٩/٣ ؛ ٥٨ ؛ الخ ...) وذلك ضلع ثالث ومن هنا يفهم أمر الربوبية وامر الرسالة وامر العبودية ؛ ثم ما يؤول [يؤول : فاتح وبرلين] من ذلك جميعه ويتسع ذلك اتساعاً لا يتناهى ، ويختلف باختلاف المحال . والله أعلم ! » -

(٨٢٥٧) يقول ابن عربي في مقدمة رسالته « في وجوه القلب » : « اعلم ان القلب على خلاف بين اهل الحقايق والمكاشفات ، كالمرآة المستديرة : لها ستة اوجه ؛ وقال بعضهم : ثمانية . وقد جعل الله في مقابلة كل وجه من وجوه القلب حضرة من امهات الحضرات الالهية ... ووجوه القلب كما ذكرها ابن عربي في رسالته هذه :

الوجه الأول ينظر الى حضرة الاسكاف (من الحضرات الالهية) وصقال مرآته بالمجاهدات .
الوجه الثاني ينظر الى حضرة الاختيار (من الحضرات الالهية) وصقال مرآته بالتفويض .
الوجه الثالث ينظر الى حضرة الابداع (من الحضرات الالهية) وصقال مرآته بالفكر .
الوجه الرابع ينظر الى حضرة الخطاب (من الحضرات الالهية) وصقال مرآته بذهاب هيئة الاكوان .

١ الاصل شي .

فالقلب حيث يحاذي بوجوهه الجمّة المنزلة الأعلى من «طريق السر» — وهو طريق السر الوجودي المتبحر، المختص به في ترقيه الوجداني السمّت والتوجه — يستجلي، دون بلوغه الى الغاية المشار اليها من وراء حجب المكافحة في «عالم المثال»، الاشارة الغيبية الحاملة كل شيء في نكته المقصودة. ثم يجد موقعها «رقيماً»، اي مرقوماً فيه جملة ما استجلته المحاذاة القلبية، حالة سعتها واحاطتها المستوعبة.

(١١٤) والاشارة انما تقوم، عند التخاطب، مقام الخطاب؛ أو هي النداء عن رأس البعد؛ وفايدتها إخفاء الأسرار وسترها عن غير المخاطب.

(١١٥) «اعلم ان الرقيم^{٢٥٨} المشار اليه» = في هذا التجلّي، بالاشارة البادية من «طريق السر» على القلب، عند محاذاته الحق في أنزه المنازلات وأتمّها، «ليس يشار اليه» = اي الى الرقيم. والرقم، هو ما ارتقم من الخطاب «الفهواني» وارتسم في القلب من [f. 20^b] وجهيه، المحاذين للغيب والشهادة، عند ورود التجلّي عليه منها، وهو الاثر الحاصل فيه عن «الفهوانية»؛ وصورة الأثر هو الرقيم.

(١١٦) فالقلب الظاهر بسعته الغير المتناهية، بما ارتسم في وجهيه من كلية خطاب الحق: «كتاب مرقوم»^{٢٥٩}، يقرأ من وجهين؛ — وبما ظهر في وجهه الأعلى: «كتاب مكنون»^{٢٦٠}؛ — وبما تبين في وجهه الأسفل: «كتاب مسطور»^{٢٦١}. فالمرقوم، وسط يعطي الفهم من الوجهين الأعلى والأسفل؛ والمرتزون، من أهل هذا المقام: «ياكلون من فوقهم ومن

الوجه الخامس ينظر الى حضرة الحياة (من الحضرات الالهية) وصقال مرآته بالفناء.
الوجه السادس ينظر الى حضرة ما لا يقال (من الحضرات الالهية) وصقال مرآته يا اهل يثرب لا مقام لكم.

وانظر الإحياء ٢/١٣-٢٦ والرسالة الدنية ٢٧-٢٩.

٢٥٨ الرقيم كلمة وردت في القرآن الكريم نعتاً لاصحاب الكهف (سورة ١٨/ ٩) والمفسرون يختلفون في المعنى المراد بذلك: هل هو اسم لكلهم (=قطيع) او للمكان نفسه. اما مباحث المستشرقين الخاصة بهذه المسألة فتراجع في دائرة المعارف الاسلامية ١/٧١٢ (الطبعة الثانية الفرنسية) وانظر ايضاً بحث الاستاذ الكبير ماسينيون: *Les Sept Dormants d'Ephèse en Islam et en Chrétienté*, in *REI*, XXII, 1954, 59-112.

٢٥٩ سورة ٨٣/٢٠٤.

٢٦٠ سورة ٥٦/٧٨.

٢٦١ سورة ٥٢/٢.

تحت أرجلهم ! «^{٢٦٢} فلا بشيرون الى الرقيم « من حيث هو موجود^{٢٦٣} ، لكن من حيث هو حامل لمحمول ب « ت وهو من بعض ألسنة الفهوانية » ت = ولذلك ظهرت السعادة بسماع خطاب الحق في المقبل المحبوب ، والشقاوة في المدبر الممقوت ، مع كون الخطاب واحداً . فلو كان الرقيم ، المشار اليه ، مقصوداً من حيث هو ، لاستوى أثره في الجهتين . فالمحمول هو ما أراد الحق ، تعالى ! بخطابه ظهوره في كل سامع سمع الخطاب : فسامع سمع وازداد ايماناً ؛ وسامع سمع وازداد كفرًا ونفورًا واستكبارًا في الارض .

(١١٧) « قصورته » = يعني الرقيم ، - « في هذا المقام » = القاضي بمنحازة القلب المنزه الأعلى ، وباستجلالته الاشارة الغيبية ، « من طريق الشكل ، صورة المثلث ج اذا نزل » = من حيث معناه ، - « الى عالم البرازخ ، ح عالم التمثل » = القاضي بتجسد المعاني وتروحن الأجساد ، على مقتضى حال المتجسد والمتروحن .

وقد قبّدنا نزول الرقيم « من حيث معناه » ، فانه إنما يظهر بالصورة ، بعد نزوله الى عرصه المثلث ؛ - « كنزول العلم في صورة خ اللين » د = ولذلك لما أعطي ، صلى الله عليه (وسلم) ! في منامه « قدحاً من اللين » ، أوله « بالعلم » . - والمعاني عند تنزلها الى عالم الحس ، بتجسدها في البرازخ المثالية . إنما تتصور مثلثة . هكذا ذكر المحقق . ولعلّه يريد الأبعاد الثلاثة د . في

(٢٦٢) سورة ٥/٢٩١٦٩/٥٥ . -

(٢٦٣) جاء في مخطوط « كتاب كتبه الشيخ سعد الدين الحموي الى الشيخ محي الدين بن العربي » : « ... وقد ذكر الشيخ في تجلي الاشارة من طريق السر « ان الرقيم المشار اليه ليس يشار اليه من حيث هو موجود ولكن من حيث ما هو حامل المحمول والاشارة للمحمول لا اليه كنزول العلم في صورة اللين » - قلت : لو كان الامر كذلك لما صحمت المعرفة بالله حقيقة اصلاً ، وعدم صحة المعرفة بالله تناقض صدق الخبر فيما اخبر عنه حيث قال : « وعلمك ما لم تكن تعلم » (٤/ ١١٢) ومن جملة « ما لم يكن يعلم » عدم صحة المعرفة بالله حقيقة . ولو نظر الناظر باذن الله الى رقم « الحق » الموجود في اللين رانشق الرقم عنه حتى يثبت في « الكتاب المرقوم » يعرف ان الاشارة الى الحامل لا الى المحمول . ولهذا المعنى قال تعالى : « قل : كل من عند الله ، لا لمؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً » (٧٧/ ٤) وقال تعالى : « ان اولى الناس باراهيم الذين اتبعوه وهذا النبي - » (٦٨/ ٣) والنرض من ذلك ليس الانتكار... (نسخة مكتبة ميسوبيان اصفهان) رقم ١١٨١/١٠ب) (بارشاد الاستاذ الكبير كريان - هذا ، ويراجع في الفتوحات (٣٦٦/ ١) المبحث الخاص بكون العالم « كتاباً مسطوراً ومرقوماً والوجود رقياً منشوراً » . -

ب + والاشارة للمحمول لا اليه KW : والاشارة ... عليه H . - ث - ث - P .
ث الاصل : وباسحلا . - ج مثلث K . - ح البرازخ W . - غ صوره W .
د اللين K : - ذ الاصل : الثلث .

الصور المثالية الجسدية والحسية ايضاً . فإن كل جسم مُثَلَّث بأبعاده ، ولو كان مُربعاً او مُخمساً او مستندساً أو غير ذلك من الاجسام المثالية والحسية .

(١١٨) « فزاوية منه » = اي من المثلث ، للغيب الذي هو مصدر المعاني الظاهرة في الرقيم . وزاوية منه ، للمصدر اليه . وزاوية منه ، للسبب القاضي بالصدر على وجه تقتضيه المحاذاة القلبية ، المعبر عنها بالمصدر اليه . إذ لا يوجد ، في المواطن والمراتب كلها ، شيء من غير سبب خلا العقل الكل ، المسمى بالسبب الأول .

فزاوية مورد الغيب « تعطي ز رفع المناسبة بين من الله وبين من [f. 21a] » خلقه » = ولذلك يقع الحجاب عند الافاضة والتجلي ، اذ لولا الحجاب ، لم يثبت وجود المصدر إليه للتلقي والقبول . فإن السبحات الذاتية ، من غير حجاب ، لا تدر ولا تبقى من الرسوم الخلقية اثرًا .

« والزاوية ث الثانية » ص = هي زاوية السبب ؛ وهي ، عند نصوص الأنوار الضيائية ، الشارة في البرازخ المثالية ، المشعة بروية من السوى بعين الحق ، - « تعطي ط رفع الالتباس عن ط مدازك الكشف والنظر » = بوقوع الاشارة من طريق السر ، وايدانها بما هو المراد من الخطاب « الفهواني » ، الظاهر في عالم التمثل بصورة التثليث . - « وهو » - اي رفع الالتباس عن المدازك الكشفية الصورية ، المتلبسة فيها الحقائق بالملابس الخلقية ، - « باب من أبواب » العصمة » ع ^{٢٦٣} = وهي استمرار حكم العناية السابقة ، في حق المعصوم ، إلى لاغاية . فإنه ، عند رفع الالتباس ، يميز ماله عمًا هو للحق ؛

(A٢٦٣) العصمة ، بمعناها الكلامي الدقيق ، هي ، عند اهل السنة ، خاصة بالانبياء فقط اما ما دونهم من اولياء المؤمنين فلزم « الحفظ الالهي » او « العناية الالهية » فهم : « محفوظون » والانبياء « معصومون » . ولكن ما هو مجال العصمة وموضوعها في نظر اهل السنة ؟ هل العصمة بالتبليغ ، اي تبليغ الوحي واداء الرسالة ، ام تتناول ايضاً تخصيصهم ، بمعنى انهم معصومون عن الذنوب ؟ انظر المعتمد ٣١٤-٣١٦ ؛ وطبقات الخنابلة ٣٠٤/٢ ؛ ومهاج السنة ٨٢/٢ - ٨٣ ؛ و . *Essai sur Ibn Taimīya*, 186-195; *EL*, I, 579 (*sous 'Iṣma*).

و الاصل : شي . - ز يعطى P ، يعطى K . - س من W ، بين K . - ش والزاوية W . ص الباء W . - ض الاصل : برويه . - ط تعطى W ، يعطى K P . - ظ عند K . ع العظمة K H .

«فبدع ما يريه الى ما لا يريه»^{٢٦٤} ؛ وينسحب معه الحكم من غير معارضة الشبهة المخلة ومزاحمتها .

«والزاوية غ الثالثة» = وهي زاوية المصدر اليه ، «توضّع» ف = بدلالة ما ورد عليها في «تجلي الاشارة من طريق السر» ، وبطلوع الأنوار الضيائية الوسطية من الخط الفاصل بين النور والظلمة ، المشعر بفائدة الجمع بين الأعلى والأسفل معاً ، «طريق السعادة» = الموهوبة للقلب ، الفائز باحاطيته الوُسْعَى ، عند اطلاعه الجامع بين العالمين ، الفارق بينهما بأتم الفصول المميزة الكشفية ثم الشهودية ، التي لا تَرَدُّ عليها الشبهة المضلة ، بل لا يحتمل ورودها عليها ؛ «الى محل النجاة» ف = أي إلى محل خلاص القلب بالكلية عمّا يعرض عليه في تقلباته ، من الآثار الكونية ، فتجذبه من المنازه العليا الى موقع الآفات الكونية ، - «في الفعل والقول والاعتقاد» = فيصان القلب ، حائثد ، عن التصرف المتعلق بمواقع الزلل ، وعن ترجمته بالقول عن حال المشهود وشأنه بما لا يعطيه شهوده ، وعن وجدان لازم لا يعطي كشف مجموع الأمر كله في نُكْتة «تجلي الاشارة» . وعلى الجملة ، غاية طريق السعادة لا تدرك إلا بالفعل المرضي والقول الصدق والعقد الصحيح ، القاضي باصابة «الفطرة» في الحق !

(١١٩) فالسائر الى الحق ، الذي هو غاية كل شيء ك ومنتهاه ، أو في الحق ، أو بالحق : سائر في طلب الاصابة ؛ متمسك بالفعل المرضي المُرَكَّب للنفس ، المُصَقَّى للقلب ؛ ولسانه (متمسك) بالصدق ، وقلبه (متمسك) بالاعتقاد السالم ، الذي عليه مبنى الفوز بالسعادة . فان [f. 21b] هذه الثلاث ل اذا لم يخالطها شَوْبُ الرياء والكذب والسوء ، كان السائر المرتقي الى الغاية ، المطلوبة في الحق بها ، وَحْدَانِيَّ السمت والتوجه ، غير مُعْتَلٍ الاشراف في الشهود . وإن خالطها شَوْبٌ من ذلك تعذرت الاصابة في الحق كشفاً وشهوداً .

(٢٦٤) اشارة الى الحديث الشريف «دع ما يريك الى ما لا يريك» وهو في المعارضة ٣٢١/٩ ؛ والمقاصد الحسنة ١٠١ ؛ وشرح الاربعين المنسوب للسعد ٩٦ ؛ والفتوحات ١ / ٢٧٣ ؛ والحلية ٣٥٢/٦ ؛ ٢٦٤/٨ ؛ وتاريخ بغداد ٢٢٠/٢ ، ٣٨٧ ، ٣٨٦/٦ ؛ والاحياء وشرحه ١٤٩/١ ، ١٥٧ . -

غ والزاوية W . - توضح W . - النحاة K . - لك الاصل : شي . - ل الاصل : اللث .

«ألا ترى الكذآب؟» قلماً تصدق مناماته . فإن المثال المطلق أو المقيد^{٢٦٥} شأنه تصوير المعاني : فإن اعتلت صور لها المثال صورة غير مطابقة ، وإن سلمت صور صورة مطابقة لها .

(١٢٠) «وأضلاعه» م = يعني المثلث ، - «متساوية في» حضرة التمثيل = فإن الاعتدال القاضي بوجود الكمال في المثلث ، إنما هو في تساوي أضلاعه . وهي ، هنا : ضلع السبب ، الذي منه الافاضة ؛ وضلع السبب ، الذي به الافاضة ؛ وضلع السبب ، الذي إليه الافاضة .

فقوة السبب - إذا كانت - في توسطها على قدر اقتضاء السبب وطلبه ؛ وطلبه واقتضائه ، على قدر قوة السبب ؛ وإفاضة السبب ، على قدر قوة السبب وطلب السبب . (من أجل هذا) قامت أضلاع المثلث ، عند تمثيلها وتجسدها ، على الاعتدال والتساوي . وتم بذلك وفاء حق الكمال المطلوب في المثلث المشهود . فإن الكمال ، حالته ، معنى جامع وسطي ، حكمه إلى الأضلاع الثلاث ه على السواء .

(١٢١) «فالضلع الواحد» = من المثلث المذكور ، - «يعطي» من المناسبة = الوافية بكشف المقصود ، - «ما تقع به المعرفة بين الله والعبد» د = وهذا الضلع ، هو ضلع جريان الفيض من الحق - تعالى ! وسريانه في المصدور إليه . ولا يكون ذلك إلا بمناسبة تقتضيها حقيقة المصدور إليه من الحق ، من حيثية وجهه الخاص به . فإن علمه - تعالى ! بذاته ، يستلزم علمه بذلك الوجه ونحوه ، وبخصوصية سبب يقتضي الجريان أيضاً . ومعرفة العبد بالحق ، إنما تقع بقدر هذه المناسبة والخصوصية . ولذلك قال ، قدس سره :

«فن شاهد هذا المشهد» = على الوجه المنبئ عليه - «عرف علم الله بنا ، أي كيفية تعلقه بنا ، ومعرفتنا به» ي = فإن تفاوت تعلق علمه ، إنما

٢٦٥ المثال المطلق أو المنفصل هو عالم المثال نفسه الذي هو إحدى الحضرات الخمسة الذي توجد في العالم بين المثلث والفرقة ؛ وهو عالم حقيقي . أما المثال المقيد أو المتصل ، فهو عالم الخيال الانساني ، الذي هو أيضاً وسط بين الفكر والحس بالقياس إلى الوجود الانساني .

م وأضلاعه W . - ن الاصل : اعضاءه . - ه الاصل : المثلث . - و وبين العبد HKW ، وبين عبه P . - ي ومعرفنا PK .

هو بحسب تفاوت مناسبات المعلومات ، القاضي بتفاوت تعلق علمه بها ، و (بحسب) تفاوت خصوصياتها ، الموجبة ايضاً لتمييز كل عين منها عن الآخر في علمه ، تعالى ! - ولا تقع معرفتنا ايضاً به إلا بحسب تلك المناسبات الاصلية والخصوصيات التعيينية . ولذلك تعذرت معرفتنا به ، تعالى ! من حيث هو ، إذ [f. 228] لا مناسبة بيننا وبينه ، تعالى ! من هذه الحثية . فلا نعرف من هذه الحثية « ماذا نعرف » ، فان معرفتنا جزئية ^أ = فلا تتعلق بالحق إلا من حيث تعينه « باسم » في مرتبة ومظهر . وتعييناته ، التي هي وجوه اطلاقه الذاتي ، لا تنتهى ولا تنحصر ؛ - « فلا ! يصح ان يكون » متعلقها » = اي متعلق معرفتنا الجزئية ، - « كلاً » = اي جميع تلك التعينات ، الغير المتناهية وإلا يلزم إحاطة الجزء بالكل .

(١٢٢) « والضيئع الآخر ، ضيئع النور » = وهو ضلع المصدر إليه ، من حيث كونه عائداً إليه - تعالى ! من باب : « وإليه يرجع الأمر كله » ٢٦٦ . إذ لا عود له إلا بانجلاء النور المبطن في ظاهره ، المكتنف بسواد الطبيعة وغسقها . ولذلك قال ، قدس سره ! ان النور :

« يربك ما في هذا الرقيم » = المشار إليه . - ثم نبّه أن الرقيم المعروض عليك ، في عرصة شهود التجليات الصورية ، هو ذاتك المتحققة باحدية جمع الحقائق : الحقيقة والخلقية . فإنك إذا نظرت في مطاوي الرقيم ، وامعنت ببصيرتك : « فبه » - عند اشراق نور يتشعشع في صميم فؤادك ، فيقوم بحقه وعدله كل شيء ، بنسبة ما فيك جمعاً اُحدياً من الآفاق الجمّة ؛ « تبصر » = حالتك ، بطوالعه المتواردة عليك ؛ « ما رقم لك » = « في درجك د » = الذي هو كتابك المرقوم ، المحيط بما في الغيب والشهادة ، المطوي في غشيان ظاهره عليه . فتعلم ، بين ذلك ، تفصيل ما أجل في مثلث رقيمك : قترى ، إذن ، قطرتك بجرّاً ، ولحتك دهرّاً . ثم تستشرف على مكتونات كل جزء من حقيقتك ، وكل عضو من صورتك . وفي الجملة : « وما نخبي » د لك من قوة أعين ر في درجك » = ونظهر لك ، في كل جزء وعضو إذ ذاك ، عين وسمع وشم وذوق تنفذ في المبصرات والمسموعات والمذوقات والمذوقات كل النفوذ : قترى وتسمع وتشم وتذوق بحرق العادة .

(٢٦٦) سورة ١١ / ١٢٣ - .

آجزوه W ، جروه K ، جزء به H . - لا HKW . - هذه K . - في H .
ج الاصل : شي . - ج يبصر K . - PHKW . - د درجك HK .
د خبا W ، خنا K ، هناك H . - ر عين H .

(١٢٣) «والضلع ن الثالث» = وهو ضلع السبب، الذي به الافاضة أو عنده ، - «يعطيك الأمور التي تنقي بها حوادث الاقدار ، وما تجري به الأدوار والأكوار» = فإن هذا الضلع ، إنما يعطي كشف الأسباب المتعارضة وغيرها كما هي ، وكشف كيفية التحرز ببعضها عن البعض . فإذا توجهت الى المتبصر فيها حادثة يقتضيها سبب موجب قابلها بسبب مانع ، يدفعه عنه بتدبيره ، موهوب له في الوقت . وهذا من باب دفع القدر بالقدر . والدفع قد يكون بزوال الموجب وثبوت المانع ، [f. 22b] وقد يكون بارتفاعها عند تمنعها . - «فحفظ ذلك ذاتك» = عن ملمات مبيدة ، ترد تارة على الباطن وتارة على الظاهر .

(١٢٤) «فإذا استوفيت هذا المشهد» = بمطالعتك باطن الرقيم وظاهره وحده ومطلعه ، وأشرفت على نكثتها المشار إليها ، - «علمت أنك أنت الرقيم» = بمشاهدتك فيك كل شيء ، ومطالعتك فيك كلمة فيها كل حرف وفي معناها كل المعاني . وظفرك بما هو المراد بالكل فيك . «وانك الصراط المستقيم» .

(١٢٥) إذ لا يصح سير الوجود ، على الاستقامة والسوائية الى أقصى غاية الظهور ، إلا بك وفيك . فإنه ، في الأصل ، «كان كنزاً مخفياً»^{٢٦٧} في شيثية ثبوتك المتعينة ، بحكم السوائية والوسطية ، في غيب العلم الأزلي . ثم سار ، بإلباسك ثوب شيثية الوجود بك وفيك ، الى حاق وسط العالم الروحاني ؛ ثم الى حاق وسط العالم الطبيعي والمثالي ؛ ثم الى حاق وسط العالم العنصري ؛ ثم الى حاق وسط النشأة المزجية ، المزاجية ، السوائية ، الاعتدالية ، الانسانية .

(٢٦٧) إشارة الى الحديث القدسي المشهور عند الصوفية : «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت خلقاً في عرفوني» انظر المقاصد الحسنة ١٥٣ ؛ وموضوعات علي القاري ٦٣ ؛ والدرر المستترة للسيوطي ١٩٥ . وفي رسالة في الأحاديث الكاذبة والضعيفة لابن تيمية (مخطوط الفاتح ٢٢٦٦/٢٢٢٧ب) : «هذا ليس من كلام النبي ، صلى الله عليه وسلم ، ولا يعرف له اسناد صحيح ولا ضعيف» . وتبهم ابن حجر والزرکشي . ويقول علي القاري : ولكن معناه مستفاد من قوله تعالى : «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» اي ليعرفون كما فسره ابن عباس . وفي روضة التعريف (مخطوط سليم ١٨٢/٤٩٥) : «ان هذا الحديث عند الصوفية في صحة الاستناد اليه بمنزلة حديث التواتر عند المجتهد» . - هذا ، وما يذكره الشارح هنا بخصوص «شيثية الثبوت وشيثية الوجود» يقارن بالتعليق رقم ٢٥٣ .

ز فالضلع K . - ه تني H . - ش محط W . - ه ذلك H . -

فاليها انتهى سرّ « ان ربي على صراط مستقيم »^{٢٦٨} - و « الصراط المستقيم » هو أقرب الصراطات ؛ فان خطوط طرفيه « من حيث إنها لا تستقيم ، أطول . فبيدئية هذا الصراط مختصة بالحق في تعيينه وتجليه الأول ، وغايته « أنت » ! إذ ليس لسير الوجود وظهوره دونك غاية . فأنت الذي تحاذي بأخريته أولية الحق ، بأصح المخاذاة وأتمها . هذا باعتبار نسبة السير والظهور تنزلا الى الحق . وأما باعتبار نسبة سير العالم الى الحق ، الذي هو محتده ومصيره ، فذلك بانتهاء رقيقة كل شيء ط ، من عالمي الحق والخلق ، إليك . إذ انت شيء ط ، فيك كل شيء ط : فكل شيء ط ، بك وفيك ومعك ، سائر سبرك الى محتده ، « الذي إليه المصير »^{٢٦٩} !

(١٢٦) « وأنت » = في الحقيقة ، « السالك ، وفيك وإليك تسلك » = فان السالك ، قاطع منازل وطالب غاية ، والمنازل هي في مسافة ارتقاء نفسك في احوالها واحكامها واطوارها وأدوارها . فالسالك - فيك - انت ؛ وغايتك - فيك - فوزك في شرك الوجودي ، المستجن في باطن سويداء قلبك ، بنقطة تدور عليها أفلاك الوجود وأحواله الجمّة . فنسبة كل شيء ط بالنسبة الى تلك النقطة ، على السواء . بل هي منظوية على كل شيء ط ، احاطة واشتمالاً . فعلى هذا ، انت - من حيث أنت - لا أنت !

« فأنت غاية مطلبك » = فإنك إذا فزت بحقيقتك فزت بكل شيء ، حقاً وخلقاً ، غيباً [f. 288] وشهادة ! - « وفنائك » ط = عن الرسوم المانعة عن الوصول الى الغاية ؛ - « وذهابك » = عند مصادمة التجليات الهاجرة عليك بآثار الجلال عن إحساس الكون ورويته ؛ - « في مذهبك » = المنتهي الى غايتك ، التي تجتمع فيها الامنيات وتنتهي اليها الغايات ، ان كنت « يشربياً لا مقام لك »^{٢٦٩} A !

(٣٦٨) سورة ٣٩/٦ ؛ ٥٦/١١ ؛ ٧٦/١٦ ؛ ٤/٣٦ ؛ ٤٣/٤٣ ؛ ٢٢/٦٧ . -

(٢٦٩) سورة ٢٠/٥ ؛ ٣/٤٠ ؛ ١٥/٤٢ ؛ ٣/٦٤ . -

(A٢٦٩) اشارة الى آية رقم ١٣ من سورة الاحزاب (٣٣) : « واذا قالت طائفة منهم : يا أهل يثرب لا مقام لكم... » وقد اطلق الشارح « اليثري » على المتحقق بأكمل المقامات واعلاها ، متابعاً بذلك ابن عربي نفسه في رسالة « وجوه القلب » حيث اعتبر ان الوجه السادس للقلب ، وهو اعل الوجوه ، ينظر الى حضرة « ما لا ينقال » وصقال هذا الوجه : « يا أهل يثرب لا مقام لكم » - (مخطوط نافذ باشا ٧٠٠/٦٨٥) . -

ض الاصل : فبداته . - ط الاصل : شي . - ط وفناءه W ، وفناؤه P ، وفنائك K وفنائك H .

(١٢٧) « فبعد النسخ والمحق » = الرفع عنك رسوم خليقتك ،
 في انجلاء العين وانكشاف سبحاتها المحرقة ، - « والتحقق بالحق » = من وجه :
 أنت في أنت بلا أنت ! - « والتميز » = عن كل شيء ء ء « بانية » لا تراحمك
 في شهود الحق ، ولا تحجبك عنه وعن كل شيء ء ء - « في » « مقعد الصديق »
 = أي في بساط المشاهدة ، القاضي بالتصادق بين كلية ظاهرية الحق وكلية
 مظهرية الحق ؛ - « لا تعانين سواك ! » = في مرآة الحق ؛ إذ الحق ، من حيث
 هو ، مجهول لا « يطلع » (على) غيبه احدٌ ؛ وغاية معرفتك إتياء ، من هذه
 الحيشة ، ان تعرف ان حقيقته لا تُعرف بكنهها . وفي هذا المقام :

« العجز ، ء عن درك الادراك ، إدراك ! »^{٢٧٠}

= وهنا « للوحيد » اختصاص ، ينفرد فيه بالسيادة ؛ وذلك قول الحق -
 تعالى ا : ﴿ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ﴾^{٢٧١} ومن جملة ما دخل في عموم
 « ما لم تكن تعلم » ، معرفته - تعالى ا حقيقة . فافهم !

(٢٧٠) بقولة مشهورة منسوبة الى الصديق، رضي الله عنه ا انظر فتوحات ١/ ٢٩٥/ ٢٥٥؛
 ٣/ ٣٧١ ، ٥٥٥ ؛ والإنسان الكامل ١/ ٢٧ . انظر الملاحظات والمصادر المتعلقة بهذا النص
 في : Passion..., 887, n° 7.

(٢٧١) سورة ١/ ١١٢ - .

ء الاصل : شيء . - ء والعجز HKW .

(شرح) تجلّي نعوت التنزه في قرّة العين

II

(١٢٨). اعلم ان التنزه ، على رأي ، من نعوت الحق ؛ فليس لغيره منه شيء . وعلى رأي ، يختص بمحل يقبل أثر التجلي ؛ إذ التجليات نسب ومعان لا تحقق لها إلا في محل يقبل آثارها . فعلى (الرأي) الثاني ، صارت قرّة العين محلّ أثر نعوت التنزه ، ظاهرة بحكم ذلك الأثر ، ما بقي الأثر فيها ؛ وهي تحت قهر سلطانه .

فشأن قرّة العين ، في هذا التجلي ، ان لا تنحصر في الحدود والجهاث ، بل تنفذ فيها حسب قوة الأثر الحاصل فيها ؛ فقوته قد تقتضي النفوذ الى لاغاية ؛ فلا بد لكل تجل ، في المحل المورد عليه ، أثر ؛ ولا يطلب ذلك التجلي من الحضرات إلا ما يشهد به أثره في محله ؛ وهذا الأثر إنما يسمّى بالشاهد عرفاً ، قال تعالى : ﴿ أفن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ﴾ (٢٧٢) ؟

(١٢٩) « اعلم أنّك إذا غُيِّبْتَ » في شهودك ، القاضي بطروء الفناء على رسومك ؛ « عن هذا التجلي الأول » الفهواني ، الجامع بين الشهود المثالي والكلام القاضي بوجود الحجاب ، إذ ﴿ ما كان لبشر ان يكلمه الله إلا وحياً او من وراء حجاب ﴾ (٢٧٣) ؛ « وأسدل الحجاب » بينك وبين المشاهد المثالية ، القاضية بالمكافحة ؛ « أقمت في هذا التجلي الآخر » (٢٧٤)

٢٧٢ سورة ١١/ ١٧ . -

٢٧٣ سورة ٤٢/ ٥١ . -

(٢٧٤) « الذي هو نعوت التنزه في قرّة العين . وذلك ان التجلي الأول من مقام الفهوانية وهو يطلب الحجاب لقوله تعالى : « وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحياً او من وراء حجاب » (سورة ٤٢/ ٥١) . فاذا كلمك حجبك ، واذا أشهدك غيبك ؛ غير ان الفناء انما هو لتجلي الذات . وههنا اصل ينبغي ان يعلم . وذلك ان الفناء المحقق يطيلك عند رجوعك اثرأ محققاً تشهد بتحقيقه ، فذلك اثر التجلي . واذا حصل فناء ولم يحصل عقيب اثر من جانب الحق فيسمى ذلك نومة القلب . - ثم ان من الناس من يفنى ، كما ذكرنا ، فناءً [الاصل : فناً] محققاً اقتضاء تجلي الذات . ومن الناس من يفنى في اللذة التي حصلت له من التجلي . فاذا أشهدك مشهداً ، جمع لك فيه بين الرويّة [الاصل : الروية] والكلام ، فهو مشهد آخر ينزل سبحانه فيه رقيقة من رقائق التجلي ؛ فن كونها رقيقة الاهية ينسب التجلي بها اليه . ويطلب ذلك التجلي من الحضرات ما يشهد به اثر ذلك التجلي ويؤثره في عالم الانسان » . املاء ابن سديكين ورقة ١٣-١٣ ب . -

[c. 23b] الذاتي ، الرفع حكم التجلي الخطابي الفهواني ، « ترتيباً إلهياً » حكماً^(٢٧٥) يحكم على المحل المورد عليه ، حسب قوة أثره الحاصل فيه ، ما دام المحل تحت حكمه . وإنما قال « ترتيباً إلهياً » ، « إذ ب ليس للعقل فيه ، » أي الترتيب الإلهي ، « من حيث فكره ، قدم » حتى يجعل حكمه كحكمه في الترتيب الطبيعي ، كتقدم الواحد على الاثنين والاثنين على الثلاثة ت .

« بل هو » إلقاء الإلهي و « قبُول كَشْفِي وَمَشْهَد ذَوْقِي » لم تستشعر البصائر بوجوده وظهوره قبل الإلقاء والقبول ، ولا بتعيينه محل خاص ، في وقت معين ، بنفوذ الفكر ، اللهم إلا بتعريف إلهي ث في نفس التجلي أو في تجلٍ آخر ، يتلقاه الكشف التام والذوق الصحيح . ولذلك قال :

« نَالَهُ مَنْ نَالَهُ » مَن سَلِمَتْ خَالِصَةً قَابَلِيَّتُهُ عَنْ آفَةِ الْوَقْفَةِ مَعَ الرُّسُومِ الْكُونِيَّةِ ، عِنْدَ انْجِدَابِهَا إِلَى سَلَمِ الْمَخَازَةِ التَّامَةِ ، النَّاتِجِ مِنْهَا ظُهُورُ الْحَقِّ مِنْ حَيْثُ أُحْدِيَّةُ جَمْعِهِ فِي السَّوَابِيَةِ الْقَلْبِيَّةِ . فَإِنْ اتَّسَعَ الْقَبُولُ الْكَشْفِيُّ وَالْمَشْهَدُ الذَّوْقِيُّ ، بِاسْتِفَاءِ الْمُشَاهِدِ مَرَاسِمِ التَّجَلِّيِّ مِنْ مَحَلِّهِ الْمُرُودِ عَلَيْهِ ، عَلَى وَجْهِ يَعْطِي ذَلِكَ الْمَحَلَّ بِحُكْمِ جَمْعِهِ وَاشْتِمَالِهِ ، حُكْمَ جَمِيعِ أْبْعَاضِهِ وَأَجْزَائِهِ جَ بَتَبَحَّرَ الْجَمْعِيَّةُ الْكَشْفِيَّةُ وَالذَّوْقِيَّةُ ، حَالَتُذ .

(١٣٠) « فَيَقَامُ الْعَبْدُ فِي انْسَانِيَّتِهِ »^(٢٧٦) التي هي ، بإحاطتها الوسعي ، وعاء الكل في الكل ؛ « مقدس الذات » بما ظهر في سره الوجودي من أثر التجلي الذاتي ، وعي عنه نقوش السوي حتى بقي له ، مع ذلك التجلي ،

(٢٧٥) « أي ان هذا الترتيب ليس طبعياً فيعطي ما يعطيه حكم العدد من كون الاثنين مقدماً على الثلاثة . بل ترتيبه الإلهي (الأصل: الروميا) يظهر بهذا الترتيب لشخص ما في وقت ما ولغيره في وقت آخر . وقوله « حكماً » أي يحكم على هذا التجلي بما تعطيه آثاره » . نفس المصدر السابق . -

(٢٧٦) « انه لما قامت آثار التجلي بالباطن تنزه الناظر وقرت عينه في الجلال الإلهي والأثر الرباني . وللمارفين ههنا [الأصل : هاهنا] قولان : فبعضهم يقول : ان التنزه إنما هو في نعمت الحق ، اذ ليس للإنسان منها شيء محقق ، ومنهم من يقول : ان التنزه إنما يكون في المحل الذي يقبل أثر التجلي ، لان التجليات نسب ومعان [الأصل : معاني] لا يتحقق وجودها إلا فيمن توجهت إليه » . نفس المصدر . -

١ الهيا HP . - ب - HKW . - ث الأصل : اللثة . - ث الأصل : الهى . - ج الأصل : واجزاه .

حكمه لا عينه ؛ « منزّه المعاني والأحكام »^(٢٧٧) الناتجة له من رقائق نسب الحقائق الحقيقة والخلقية ، الكامنة أحدية جمعها في نقطته الإعتدالية القلبية ، بل في كل قوة من قواه الباطنة والظاهرة . — وتنزهها ، عدم نسبتها الى استعداد قامت به ، بل بنسبتها الى المتجلي ، الظاهر بسرّه الوجودي ، وبما له من الكمال الجمعي في استعداد المحل بحسبه . فالعبد ، إذ ذاك ، لا يضيف شيئاً منها الى نفسه ؛ إذ ليس له — إذ ذاك — عين يضاف اليها شيء . فهو في حالة : يكون هو لا هو ! وحالته :

« تتعشق د به » « الفهوانية » تعشق ذ علاقة » فان العبد ، المقام في انسانيته ، محل تتحقق به وفيه التجليات الجمّة ، التي هي النسب والمعاني . « فتظهر آثارها ز اي الفهوانية ، التي هي ايضاً تجل من التجليات . الصورية ؛ » عليه^(٢٧٨) اي على العبد المقام في انسانيته . — والفهوانية هي الخطاب الالهي عند المنازلة^(٢٧٩) ؛ أعني نزول الحق لعبد من « غيبه الأحمى » ، وعروج العبد الى الحق من « مستقره الأدنى » . ويكون الخطاب في « عالم المثال » بطريق المكافحة .

« فيكون » العبد عند تحقق [f. 24h] الفهوانية به ، « موسوي المشهد » بكونه جامعاً بين الشهود والكلام من وراء حجاب التمثل ؛ « محمدي المختد » بشهوده الحق من حيثية أحدية جمعه الكُنْهي بالحق ايضاً ، من غير حجاب ؛

(٢٧٧) « اما تقديس ذاته ، فلما عاد عليها من آثار التجليات : فتقدست عن السوي . واما تنزيه [الاصل : تنزه] المعاني ، فان النتائج والمعاني التي قامت بالمحل منسوبة الى من من بها وتفضل وأحسن . فيقول العبد : هذه منة الله وهذه موهبة الله . ولا يقول : هذا ما اقتضاه استعدادي ، وهذا ما فصلت به على غيري . فتزنيه المعاني ان (لا) يضيفها العبد اليه بوجه من الوجوه » . نفس المصدر . —

(٢٧٨) « اي لأنها به ولا وجود لها . محققاً الا فيه . فهي تطلب ظهور اعيانها بقبوله لها . وهو اذا قبل التجلي الذاتي فقد التجلي الخطائي ؛ واذا قبل التجلي الفهواني فقد الذاتية ، وكذلك حكم بقية التجليات ، اذ لا يسع المحل الا تجلياً مخصوصاً اذا اظهر حكمه في المحل كان المحل تحت قهره ما دام سلطانه حاكماً على المحل » . نفس المصدر .

(٢٧٩) « المنازلة فعل فاعلين هنا ؛ وهي تنزل من اثنين ، كل واحد يطلب الآخر لينزل عليه او به او كيف شئت فقل . فيجتمعان في الطريق . في موضع معين .. تقسم تلك منازلة ، لهذا الطلب من كل واحد . وهذا النزول على الحقيقة من العبد صعود ، وانما سميانه . نزولاً لكونه يطلب بذلك الصعود النزول بالحق . قال تعالى : « اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه » (سورة ١٠/ ٣٥) . فهو براقه الذي يسري به اليه وينزل به عليه » . (فتوحات ٥٢٣/ ٣) . —

ح الاصل : شاء . — خ الاصل : شي . — وصف W ، يعشق K . — يعشق K . —
ر يظهر K . ز أثرها HK .

وذلك عند استهلاك عينه في التجلي الذاتي بالكلية ، وقيام الحق في مرتبته ظهوراً على حكمه .

(١٣١) « فلا يزال النظر » القلي متردداً ، بوساطة الحواس وبغير وساطتها ، بين الشهودين ؛ متحذلقاً لكشف الأمر كما هو : « بالأفق الأعلى » الذي هو ، في هذا المحل ، عبارة عن جهة علو الوجود وفوقيته ؛ « الى ان يُنادى » اعتناءً بذي النظر ، وعنايةً في أمر ارتقاؤه ش الى غاية تحوي على الغايات ؛ « من الطباق السفلى »^(٢٨٠) التي هي جهة دنو الوجود وتحتيته ؛ وهي جهة تضاداً بأحكامها ، الناشئة من سنخ الطبيعة ، تنزيه الامر المطلوب ؛

« احذر » ايها المشغوف في معرفة حقيقة الأمر شهوداً لا تُداخله الشبهة ، « من الحلد » بمحصر إياك في جهة العلو ، وتقيد طلبك بها ؛ « عند نظرك الى الأفق الأعلى » فإن الأمر ، الذي هو مطلوبك ، غير منحصر

(٢٨٠) « ان السالك اذا اقيم في تجل من التجليات فانه قد ينادى الى مقام آخر . وههنا [الاصل : هاهنا] امران . احدهما ، انه قد يكون النداء امر وقد يكون نداء عرض . فان كان نداء عرض ، فتعقل الى ان تستوفي اركان التجلي وتحقق به . فانك ان خرجت من التجلي قبل احكامه فانه يفوتك علم عموم التجلي وتحصل منه على امر مخصص بمقدار ما حصل لك ، ثم لا يمكنك المود الى ذلك المقام ابداً ان خرجت منه قبل تحقيقه . لان النفس طالبة للاعل والافضل ، فاذا تدوقت [الاصل : تدرفت] بالمقام الاعلى فلا يتصور لها النزول الى المقام الازل الذي فارقه قبل ان تنقته . - واذا كان النداء نداء امر ، فانه ان اجبت قبل ان تستوفي حكم التجلي - فانك تجد في المقام الذي دعيت اليه روح المقام الذي دعيت منه : فتجده امامك (f. 4 a) في مرآة [الاصل : مرات] تجليك ودخالاً في حقايقه وضمنه . كما انك اذا اتقنت مقام الاربعة ، من طريق الاعداد ، فانك تحصل على حقايق العشرة : لتتمكنك في مقام الواحد وتمكنك في مقام الاثنين وتمكنك في مقام الثلاثة ، فهذه ست حقايق ، ثم مقام الاربعة يحتم لك العشرة . - فان دعيت من مقام الاربعة دعاء عرض وخرجت منه قبل تحقيقه مثلاً ، لم يحصل لك من مقام الاربعة حقايق العشرة . فهكذا احوال القوق . - والله در العارفين ! إذ طوى لهم الله ، سبحانه وتعالى ! في كل نفس مستقبل من انفسهم جميع الانفاس المتقدمة لهم في جميع عمرهم . ف(هكذا) يرون [الاصل : فيرى] جميع احوالهم من بدايتهم الى نهايتهم : الجميع مشهوداً لهم . وسبب ذلك اتقان المقامات ، وكونهم يحققونها قبل الخروج منها . وحكم المقامات حكم الاعداد . فالاثنتان فيها مرتبة الواحد وزيادة . والثلاثة فيها مرتبة الاثنين وزيادة الواحد . وهكذا الى ما لا نهاية . غير ان التجليات والمقامات لا تعطيك ذلك حتى توفيقها الذي ربه الله تعالى ! ولهذا قال بعض الاكابر : « لو اقبل مقبل على الله تعالى الف سنة ثم أعرض عنه نفساً واحداً لكان ما فاتك اكثر مما ناله » [منسوب الى الجنيد ، انظر طبقات الصوفية للسلمي ص ١٦١] . تفسير هذا ما تقدم ذكره : من ان كل نفس حي يحقق تنتظم فيه حقايق الانفاس التي قبله ، كما لم يقم حجاب قاطع يعجب الحقايق عن الاتصال . املاء ابن سودكين . -

س الاصل : اعتناء . - ش الاصل : ارتقاؤه .

في حد وصورة وجهة : (فهو) مع تجرده في ذاته عن كل اعتبار مع كل شيء ص في صورة ذلك الشيء ا ص فكأنه بناديك من مكان قريب وبعيد ؛ فيقول لك ، بالسنة الجمع والوجود : تَنَبَّهْ لشهودي في كل شيء ، ط وفي كل جهة ، يا ايها المنحصر في طلبي « بالافق الاعلى » ، القاضي بكمال التنزيه الذاتي ؛

« فاني مناديك منه » اي من الافق الاعلى ، « ومن هنا »^(٢٨١) اي من الطباق السفلى ؛ فلو انحصرت ، في طلبك ، على احد المتقابلين لأخليت مني الآخر ؛ ولو حصرتني فيهما لجهلت كمال المطلق ، في غيابتي عنهما وعن كل ما ينافي اطلاقا الذاتي ، الذي لا يقابله التقيد . فاذا تحقق نظرك بهذا الشهود المطلق ، وتآلق له ، من مركز السوائية التي تتأنع في حقه اقطار الوجود ، برقُ الاطلاق : تَنَصَّعَ المحصورات في الحدود والجهات .

(١٣٢) « فيتدكدك » ط معها حالئذ ، « جَبَلْتُكَ »^(٢٨٢) أي ظاهره الذي هو مركز دائرة ظاهر الوجود المتصف ، في طور الظهور الأشمل ، بالشموخ والاعتلاء مكانه ؛ « ويصعق جسدك »^(٢٨٣) المركب من المواد الطبيعية العنصرية . فكما ان « التدكدك » ازال صورة جبل موسى ، عليه السلام ! كذلك يزول به ظاهرية ذاتك واعتلاؤها المستفاد لها من علو الوجود الظاهر بها ، حتى عادت الى ذل الامكانية وفقرها وعدميتها . وكما ان الصعق لم يعط الجسد الموسوي لآل الخرور ، ولم يغيره عن هيأته التي كان عليها ، كذلك لا يغير جسدك عن هيأته [f. 24b] الانسانية .

« وتذهب ف نفسك » المشغوفة الى غايتها ، التي هي المنتهى ، « في الداهيين الى محل التقريب » ق وهو محل تطلع فيه على غاية تعينت لها بطلب استعدادها الأصلي المتعين لحقيقتها المعلومة في الأزل ؛ ولذلك قال ، قدس

(٢٨١) يقول ابن عربي في الفتوحات (١/ ٢٢٧-٢٨) :

ناداني الحق من سمائي	بنيز حرف من الهجاء
ثم دعاني من ارض كوني	يكل حرف من الهجاء
وقال لي : كلة كلامي	فلا تعرج على سوائي
ولا ترى ان ثم غيري	فانه غاية الثاني ا

(٢٨٢) اشارة الى سورة ١٤٢/٧ .

ص الاصل : ثي . - ص الاصل : الشي . - ط الاصل : ثي . - ط + عند ذلك HKW . - ع ويصعق K . - غ الاصل : وعتلاها . - وبدحت K ، ويذهب K . في القرب K .

سره: «لمشاهدة ك التمين» ل السابق الازلي الذي عليه مدار ظهور الوجود ، في الكيف والكم ، والكمال والنقص ، والاجمال والتفصيل . فإذا بلغت نفسك الى هذه الغاية المطلوبة ، تستقر بمنزلة الكرامة والفضل .

(١٣٣) «فتعطى من التحف ويهدى م اليك» بوصولها إليها ، واستقرارها فيها ، واستحقاقها ان تنال ، «من الطرف» والفائس ، من ذخائر إعلان ظاهر الوجود وباطنه جمعاً ، إذ أنت ، إذ ذاك ، في مطلع الاشراف ، فلذلك تعطى امتناناً واستحقاقاً : «ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر»^(٢٨٣) فان الاسماء الالهية ، القاضية بوجود هذه المطالب العالية ، انما تختص بتجلياتها بهذه الغاية ، فلا توجد في غيرها . فهي ، كأسماء الالهية ، لا حكم لها إلا في النشأة الآجلة ، فلا تظهر أحكامها اليوم فينا ، ومن هنا قال ، صلى الله عليه وسلم ! : « فأحمده بمحامد لا اعرفها الآن »^(٢٨٤) فتلك المحامد ، عن تلك الاسماء .

(١٣٤) «ثم تُرد الى المنظر الأجلّي» بعد انتهائك الى غايتك ، أو الى غاية هي المنتهى ، ان كنت على القلب السيادي المحمدي ، الذي غايته منتهى كل شيء هـ . - والمنظر الأجلّي هو صورة الانسان المتحقق بالكمال الجمعي الأحدي ، إذ به ينظر الحق في غيب كل شيء هـ وشهادته . فإنه - تعالى ! « هو الكنز الخفي »^(٢٨٥) ، الظاهر أكمل الظهور في شبيثة وجود هذا الكامل ونحوه ، المظهر به كل شيء هـ في اطوار تفصيله . - وكذلك ينظر الانسان فيها الى الحقائق الالهية والامكانية الجمّة ، جمعاً وفرداً .

(٢٨٣) انظر مصادر هذا النص في التعليق المتقدم رقم ٢٤٢ . -

(٢٨٤) شطر من حديث الشفاعة الكبرى يوم المحشر ، انظر كتاب الشريعة ٣٤٧-٤٩ . - (٢٨٥) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٦٧ . - هذا ، «والكنز الخفي» او الخفي يشيرون به الى كنه الغيب واطلاق الذات الاقدس وباطن الهوية الازلية كما جاء في الكلمات القدسية التي اخبر بها رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، عن ربه تعالى ! يقول : « كنت كنزاً مخفياً » . فكان الكنز عبارة عن غيب مغيب مكنون وسر مستر يصون مخزون ، مشتمل على جواهر عظيمة الجدرى هي اسماء الذات التي هي انفس نفائس حقايق الاسماء ، التي منها ما يتأثر به في مكنون الغيب عنده فلا يعلمها الا هو ؛ ومنها ما يسبح بتعريفه لمن انعم عليه بتعريفه . ومشتمل ايضاً على درر اسماء الصفات التي بتعريفها يكمل من يصلح لتعريفها . ومشتمل ايضاً على لآل اسماء الانفال العام نفمها وأثرها والمستفيض حكمها وخبرها في جميع المراتب الكونية » (لطائف الاعلام ١٤٤) . -

ك مشاهدة HKW . - ل التمين ، اليقين H . - م ويهدى K . - ن الاصل :
النشأة . - ه الاصل : شي . -

(و) هكذا عبّر بعض العارفين عن « المنظر الأجلّي »، حيث قال^{٢٨٥} A : « ان الذوائب العُلَى مرسلّة على المنظر الأجلّي ». وكَتَبَ « بالذوائب العُلَى » عن الاسماء الالهية المرسلّة عن « الكنز المخفي » في شبيّة وجود الكامل ، الكاسية لها كالثوب السابغ . ولذلك قال (الله) - تعالى ! ﴿واتل عليهم نبأ الذي آتيناه فانسَخ منها﴾^{٢٨٦}.

فتحقّقُ الاسماء الالهية، التي هي النسبُ والمعاني ، انما هو في حقيقة « الكامل ». فان الظاهر بالاسماء ، من حيث ظهوره في صورة عين هذه الحقيقة : بصير ؛ وفي صورة اذنها : سميع ؛ وفي صورة لسانها : متكلم . ولما كان « الافق الأعلى »^{٢٨٧} ، [f. 25a] في حق المُتَرَفِّي ، منتهى المراتب الخلقية ومبتدأ الحضرات الالهية ، وفي حق المنزل بالعكس ، صار مستقر الكامل بعد عوده الى الصحو المُفَيّق . ولذلك قال ، قدس سره ! « ثم ترد الى المنظر الأجلّي ، « بالافق الأعلى » لتفوز فيه بدوام الاشراف على العالمين من غير تقيّدك بهما . - ولما كان « الأفق الأعلى » كلسان الميزان بين كفتي العالمين ، في حق « الكامل » المردود الى بينونة المكرمة الظاهرة له بسر العدل ، قال ، قدس سره ! :

« عند الاستواء والقدس ي الازهي » وهو مُطَّلَع الاشراف الذي تتّماح في حقه المتقابلات الجمّة ، الالهية والامكانية . و « الكامل » ، المستقر فيه ، يحاذي الاطلاق في تقيّده والتقيّد في اطلاقه ، من غير ان يقيده شيء ا . فاذا تحقّق روح الاستواء بالآقدسية ، أراك ، في تجلي الحق لك ، كل شيء ا في كل شيء ا !

(١٣٥) « فيأتيك » إذن ، - « عالم الفقر والحاجة » اللازم لإمكانيتك « من ذات جسدك الغريب » ؛ المتروّحين معك في « الافق الأعلى » ، الذي هو نهاية مقام روحك ؛ فانه بالنسبة الى حال جسدك ، غربة : فان بقاء

٢٨٥ (A) يقول ابن عربي في شرحه لقوله: ليت شعري هل دروا... الضمير يعود على المناظر العلي ، حيث المورد الأجلّي التي تتمشّق لها القلوب ونهيم فيها الأرواح « (الذخاير والاعلاق في شرح ترجمان الاشواق ، مخطوط شهيد علي باشا ، رقم ١٣٤٤ / ١٠١٠ -) .
٢٨٦ (B) سورة ١٧٤ / ٧ - .

٢٨٧ (C) سورة ٧ / ٥٣ - ؛ هذا ، ويعرف صاحب لطائف الاعلام الافق الاعلى : « بانه حضرة احديّة الجمع ، لانها هي اعل التميّزات : اذ ليس وراء اعتبار الاحدية سوى النيب المطلق... والافق الأعلى هو مقام : « أو أدنى » المختص بنبيينا ... » (ورقة ١٢٧-٢٢٧ - .

و الاستواء W الى K . - ي لافدس H . - T الاصل : شي . - ؛ لغريب F .

الجسد ، مع غلبة التجرد والروح ، غريب . وبلوغ الجسد الى هذا المقام لا يكون إلا بجاذب قوي قاسر . وإتيان عالم الفقر والحاجة ، من ذات جسدك الغريب ، إليك إنما هو أولاً ، من نفسك القائمة لتعديل مزاجك ، وهي ذات جسدك ، وثانياً ، من أنزل المراتب الامكانية ، يعني عالم الاجسام والصور الملكية ؛ وهو شطر من أحد طرفي « الأفق الأعلى » ، الذي هو - إذ ذاك - مستقر ؛ فانك فيه قائم بوفاء حق مظهرية القيومية لعموم القوابل . ولذلك :

« يسألون » ت منك حالتك ، « نصيبهم » الذي به تنبخر قابلياتهم المتلقية معدات الكمال والحظوظ الوفرة ، « من تحف الحبيب » ورغائب فيض القيومية ولطائف اشارات الغيوب ، التي لا يحصل مثلها لهم إلا بوساطة الكمال ومآخذهم في العلية .

(١٣٦) فإن كنت متحققاً بولاية التدبير لوفاء حق كل ذي حق ، « فأعظمهم ما سألوا » بالسنة استعدادهم وحالهم ، « على مقدار شوقهم وتعطشهم » الناشئ من اقتضاء قابلياتهم الاصلية ، من غير زيادة ونقصان . فان مقتضى حال الكمال وفاء حق كل ذي حاجة كما ينبغي ، على وجه ينبغي . فإن زاد عليهم ، اورث الطيش والطغيان المويق ؛ وربما ان تضمحل رسوم قابلياتهم . وإن نقص منع بعض استحقاق ذويه . وشأن اهل الكمال ، القيام بوفاء حق كل ذي حق ، كما ذكر .

(A ١٣٦) « ولا تنظر الى إلحاحهم في المسألة ، فان الإلحاح [f. 25b] صنعة نفسية » فانها مجبولة على الشره والحرص المتجدد معها مع الآفات ؛ ولذلك « يشيب ابن آدم ويشب معه الحرص وطول الأمل »^(٢٨٨) ؛ « وقوة تعليمية » تنمو وتزايد بالإغراء الشيطاني وتعليمه ، حين يأتيهم من بين أيديهم ومن خلفهم وعن أيمانهم وعن شمائلهم^(٢٨٩) . والإلحاح ينتهي إلى إفراط قاذح في الكهالات النفسية .

« ولكن انظر الى ذواتهم بالعين التي تستر عنها الحجب والأستار » شيئاً ؛ فإنك إذ ذاك أعطيت الكشف المستوعب في وزن كل شيء وتحريره ،

(٢٨٨) في الصحيحين من حديث انس : « يهرم ابن آدم ويشب معه اثنتان : الأمل وحب المال » انظر الأحياء وتخريج احاديثه ٢٣٨/٣ تعليق رقم ٥ . -

(٢٨٩) سورة ١٦/٧ . -

ت سئلون P ، سئلون W ، يسألون H ، يسئلون K . - في الاصل : وما آخذهم .
ج سألوا HW ، سئلوا K . - في المسئلة HKW ، المسئلة W . - في الاصل : بأنهم .

فَتَعَلَّمْ أَنَّ الْحِجَبَ الْمَانِعَةَ بِمَاذَا تَرْتَفِعُ أَوْ تَسْفُفُ فَلَا تَمْنَعُ ؛ وَتُظْفِرَ بِمَكْنَتِهِ
تُوفِي بِهَا الْحَقُوقَ وَتَمِيطَ بِهَا الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ .

«واقسم» عند ذلك ، «عليهم» ما سألوه شوقاً وتعطشاً ، «على قدر
ما تكشف د منهم» من قوة استعداد القبول وضعفه ؛ والتفاوت في قوة وضعفاً
كاد أن لا ينحصر ولا يتناهى . فعليك بوزن الاستعدادات وتحريرها ، لئلا
يقع الإفراط والتفريط ، القادح فيها ، المانع من الوصول إلى كمالها المقدرة لها .
(١٣٧) «فإن استوت ذاته» من السائلين ، بوقوعها في حيز التامع ،
وتحققها بالاعتدال الجمعي الوسطي ، وتجرداها عن الميول الاضطرابية المقيدة
لها ، وانطلاقها عن كل قيد وحال ومقام وحكم : «فأجزل له في العطية»
والجزالة ، هنا ، عبارة عن زيادة لا تقبل النهاية . فإن استعداده بلغ في كماله
حداً أبى أن يقبل الحد ! وثبت قدمه ، حالته ، على نقطة دار عليها
فلك القبول الجسم : فهو كَمَنَ إذا أكل لَفَّ ، وإذا شرب اشتف !
«ومن تعظم عليك وتكبر» من نشوة ناشئة من نزغات الطبيعة المرسلة
وطيشها المتحكم أو من علوه الذاتي الظاهر على ذوي البصائر ، من السرّ
الوجودي المستجن في قابلية روحه ، المضاف إلى «الباء» : «فكن له أوطاً د
مطية» ر كالأرض الذلول ، عند تبخّثره عليك لتحمله ، بالتدبير النافذ ،
الناشئ من مشرب التكميل ، إلى غاية توضّح له وجه خصاصته ودلالته اللازمة لمكانيته .
«ولا تحرمه ما تقتضيه ذاته» بخصوصيته التعينية ، مما بدا لك شهوداً ،
عند معرفتك حقائق الأشياء كما هي ، ومطالعتك مقاديرها في لوح القدر
وزناً وتحريراً . ومن التربية المؤثرة فيها : تفهيمها ما في «أم كتابها» الجامع ، المشتغل
على ما بطن وظهر ، في معرّب ظاهر الوجود ومعجّم باطنه ، على التحرير .
«وان تكبّر ، فتكبره - عرضي» لا يثبت في مقابلة [f. 26h] جولة
الحق بتجلياته الذاتية ، الكاشفة لك عن حقيقة كل شيء وصفاته الذاتية
وأفعاله وخواصه . فهناك تعلم ما للحق من الصفات والنعوت ، وما (ليس)
له . ولذلك قال ، قدّس سره :

(١٣٨) «فمن قريب ينكشف الغطاء» أي حجاب الصور الكونية ،
وهو الظل الممدود ، الكامن في سواده النور . ولا ينكشف هذا الغطاء ،
إلا بتجلٍ يوجب انقلاب الظاهر باطناً والباطن ظاهراً ؛ «وتعمر الرياح»

د يكشف HK. - ذ اوطا K ، اوطاء P. - ر منه K. - ز يقتضيه K .
س فتكبر K .

وهي ، هنا ، كناية عن صولة داعية الحق ، الظاهرة قبل طلوع فجر الساعة ، من خليفة الله ، خاتم الولاية المحمدية ، المسمى بالمهدي^(٢٩٠) ، المذهبة ، « بالاهواء »^ش ، اي بالآراء الواهية ، فإن الحق الخالص ، من المتناقضين ، واحد ، فيبقى الحق منهما ويزهق الباطل . -

« ويبقى ص الدين الخالص » الرفع للخلاف ، الفاصل بين الهدى والضلال فحالتش يتميز الحق عن الخلق وصفاته ؛ ويعلم ايضاً موطن انصاف الحق بصفات الخلق ، وانصاف الخلق بصفات الحق . وتبين ، في « الدين الخالص » ، موارد اليقين : علماً وعيناً وحقاً . -

« فتحمده عند ذلك » بجميع ألسنتك الاستعدادية والحالبة والمقابلية ، عاقبة ما وهبت في دائرتي الكمال والتكميل ، وما رزقت في هذا المنهج القويم من ذخائر اعلاق غيب الجمع والوجود . وذلك في الحقيقة ، أرزاق مقدرة في الأزل ، محررة في لوح القدر لك ولغيرك . ومقامك إذن يقتضي وفاء حق كل ذي حق . -

(١٣٩) « والأرزاق ، أمانات بأيدي ص العباد » للمرتزة منهم ومن الكون ، روحانيها وجسمانيها ، ط فاد الأمانة تسترح « من » ط أثقال ، « عبيها » ، وان غ لم تفعل « = اي أن لا تؤد الأمانة إلى أهلها ، « فانت الظلوم » في المبالغ في وضع الأشياء في غير محلها ، - « الجهول »^(٢٩١) حيث لم تعرف الله مطالب بحق كل ذي حق ، ولو بقدر جناح بعوضة . -

« وعلى الله قصده السبيل »^(٢٩٢) !

(٢٩٠) المعروف ، عند ابن عربي وبعض أتباعه ، ان خاتم الولاية المحمدية - يسميه الشيخ الأكبر أحياناً بخاتم الولاية الخاصة في مقابلة خاتم الولاية العامة - هو ابن عربي نفسه وان عيسى عليه السلام هو خاتم الولاية العامة انظر الفتوحات ١/ ٢٤٤٤/ ٩ (هنا النص غير صريح) ؛ ٢/ ١٨٩٨-١١١/ ١١٢ - ولكن عند الشيعة خاتم الولاية المحمدية هو المهدي ، القائم في آخر الزمان . وهذا قد يدل على ان الشارح لكتاب التجليات هو من الشيعة . - وانظر ما يخص فكرة المهدي عند الشيعة وصلها بالكمال الانساني في بحث الاستاذ هنري كربان :

L'Indem caché et la Rénovation de l'homme en Théologie shi'ite, in Eranos-Jahrbuch, XXVIII, 1960.

(٢٩١) سورة ٣٣/ ٧٢ . -

(٢٩٢) سورة ١٦/ ٩ . -

ش بالاهواء W . - ص ويبقى K . - ص على يدي K . - ط وجسمانيها W ، وجسمانيها K . - ط عن H . - ع عبيها K . - غ فان K . - ف الظلوم W .

(١٤٠) يريد تنزيل ما في الغيوب امتناناً ، او حسب اقتضاء الأوقات المعمورة بالمجاهدات النفسية والاحوال القاضية بالتقلبات القلبية ، بين يدي التجليات الالهية ، الحاملة مواهب الغيوب ، والمقامات الموقية مراسم حقوقها جملة وتفصيلاً ، على الموقنين ممن جاسوا خلال ديار الكشف والعيان ، فصارت المغيبات ، المخبر عنها بألسنة الرسل ، في حقهم شهادة ، لا تحتمل الشبهة من بعد قطعاً ؛ وذلك من معدن : [f. 26b] « لو كشف الغطاء ما ازدادت يقيناً »^{٢٩٣} |

(١٤١) « وبعد هذا التجلي ب المتقدم » ت يشير الى تجلي « نعوت التنزه في قرة العين » ، « يحصل ث لك » ايها الطالب المستبصر في كشف الحقائق ، « هذا التجلي الآخر » على الترتيب الالهي ، المشار اليه من قبل ؛ ثم « تستشرف منه » عند استقراء آثاره في القلب ، وانبساط أضوائه ج على الظاهر والباطن ، « على ماأخذ كل ولي خاص مقرب وغيره » ممن دونهم مكانة وأخذاً . - و (الولي) المقرب ، من قرأ كتاب الوجود من وجهي الغيب والشهادة ، والحق والخلق . كما قال تعالى : ﴿ كتاب مرقوم يشهده المقربون »^{٢٩٤} وهو في كل شيء ع ، مع كل شيء ع .

(٢٩٣) النص في الفتوحات ٢٠٤/٢ وهو منسوب الى عامر بن عبد القيس في جذوة الاصطلاح ورقة ١٣٩ ب (باب : اليقين وثبات الموقن) . -
(٢٩٤) سورة ٢٠٤/٨٣ ، -

١ برمل W ، تنزل HK . - ب الحل W . - ث المقدم K . - ث يحصل W . -
ج الاصل : أضواءه . - ح فاأخذ W ، ماأخذ P ، فاأخذ K . - غ الاصل : شيء -

أعطي عموم التصرف فتصرف عن ذلك وترك في تصرف «نعم الوكيل» (A^{٢٩٤}). فجوزي بأن لا يتصرف فيه من تولّى التدبير الأعم: كالغوث (٢٩٥) ومن معه من الأئمة والأوتاد (٢٩٦) والابدال (٢٩٧) وغيرهم من المعدودين، - «جزاء» وفقاً (٢٩٨). فانفرد في الكون بوصف السراج والاطلاق، حيث لا يقيدده حكم وحال ومقام. فتصرفه في العموم، بالخاصية لا بالأمر. فهو المتبرّز في صدر تشریف المقامات المحمدية، المقول عليها، «يا أهل يثرب» (٢٩٩)، لا مقام لكم.

«و» تستشرف أيضاً، «على مآخذ الشرائع الحُكْمية» - بضم الحاء وسكون الكاف - وهي الأحكام المنزلة على الانبياء والرسل، «والحُكْمية» (٣٠٠) وهي «رهبانية ابتدعوها» (٣٠١)، مستنبطة من الشرائع

(A^{٢٩٤}) يقول ابن عربي في فتوحاته: «فرجال الظاهر هم الذين لم يتصرف في عالم الملك والشهادة... وهو المقام الذي تركه الشيخ الماقل أبو السعود ابن الشبل البغدادي أدباً مع الله. - أخبرني أبو البدر التمشكي البغدادي قال: لما اجتمع محمد بن قائد اللواتي (الأصل: «الاولائي») ، وكان من الافراد، بابي المسعود هذا، قال له: يا ابا السعود! ان الله نسّم «الملكمة بيبي وبينك»، فلم لا تتصرف فيها كما اتصرف انا؟ فقال له أبو السعود: يا ابن قائد، وهبتك سهي! نحن تركنا الحق يتصرف لنا... «فتوحات ١/ ١٨٧»، وقارن هذا بالفتوحات أيضاً ٢/ ٢٠١، ٥٨٨). -

(٢٩٥) الغوث هو واحد الزمان بعينه. لكن بشرط ان يكون الوقت يعطى الالتجاء الى عنايته والا فهو القطب «لطائف الاعلام ١٣٠» وانظر أيضاً تعريفات ابن العربي والقاشاني (رهنا لا يميز، كما صنع صاحب لطائف الاعلام، بين الغوث والقطب / -.

(٢٩٦) «الأوتاد عبارة عن اربعة رجال منازلهم على منازل اربعة اركان الجهات من العالم وهي الشرق والغرب والشمال والجنوب. مقام كل واحد منهم مقام تلك الجهة وبهم يحفظ الله جهات العالم لكونهم محلّ نظره، تعالى! «(لطائف الاعلام ورقة ١٣٣). -

(٢٩٧) الابدال ويقال لهم البدلاء أيضاً وعددهم فيه بين ٧ او ٤٠ يسافر احدهم عن موضع ويترك فيه جسداً على صورته بحيث لا يعرف احد انه فقد وذلك مقر البدل (تعريفات ابن عربي والقاشاني ولطائف الاعلام ورقة ٣٦ ب).

(٢٩٨) سورة ٧٨/ ٢٦. -

(٢٩٩) سورة ٣٣/ ١٣؛ وانظر ما تقدم فقرة رقم ١٢٦ وتعليق رقم ٢٦٩.

(٣٠٠) انظر معاني الدين والشرعية في الفصوص (الفص الثامن: فص حكمة روحية في كلمة يعقوبية) وتعليقات الاستاذ عفيفي على ذلك (فصوص: ج ٢/ ٩٧-٩٩). -

(٣٠١) سورة ٥٧/ ٢٧؛ وانظر مباحث الدين الحكمي والحكمي والرهانية في فصوص الحكم (الفص الثامن) وتعليقات عفيفي على الفصوص ٢/ ٩٧-١٠٤. -

د الاصل: جزء. د وما اخذ W، ما اخذ P، وما اخذ K. -

المنزلة . فإنه في سراحه وإطلاقه ، مطَّلَعٌ على ينبوع النبوة المطلقة ؛ فلذلك يعلم فيها مآخذ الحكيم والحكيم . ولولا مخافة التطويل ، لبيّنت لك معنى النبوة المطلقة^{٣٠٢} وأحكامها التفصيلية ، ومن هو القائم بامرّها تحقيقاً . -

«و» على مآخذ «سريان الحق فيها» ، أي في الشرائع الحكيمة والحكيمة . والحق هنا ، ضد الباطل ؛ ولذلك قال ، قدّس سرّه ! بعد ذكره : «وارتفاع الكذب منها» أي من الشرائع . فإنّك ، حالئذ ، مطَّلَعٌ على وجوه النزلات الغيبية ، سواء كانت معتلة أو صحيحة ، أو مستمرة الحكم والأثر أو منقرضة بانقراض مدته . -

«ثم يُلقى إليك» بعد تحقّقك بهذا التجلّي : - «ما يختصّ بأمر ز استعدادك مماس لا تشارك فيه» وذلك بشهودك من حيثة الوجه الخاص^{٣٠٣} بك . ولا ريب ان استعدادك ، من حيثة هذا الوجه ، متصلٌ بجهة إطلاق الحق من غير واسطة . فاذا أثر فيك حكم الإطلاق الذاتي ، المصادم لتقيّدك بالوجه الخاص ، تزلزلت بنية تقيّدك :

(١٤٢) «فتمرض» أولاً ، بسراية لفحات فنائك ش [٢٧٥] المنتظر «في هذا التجلّي» ثم تنمحق رسومك بغشيان الفناء عليك . «وتموت» مorte شبيهة بالموت الطبيعي فتعقبها احوال ما بعد الموت . «وتحشر وتُنشَر وتُسأل ويضرب ضد لك صراطك عسلى متن جهنم طبيعتك» فتترأى ط دونك أمثال ما أخبرته النبوة : هكذا يشهده السائر في مناهج التقديس . -

(٣٠٢) النبوة المطلقة وتسمى أيضاً النبوة العامة هي مقام القرية ، وهي النبوة التي . تغرب رسالة ولا شريعة خاصة أو عامة ؛ وهي من حيث هي «مقام القرية» القدر المشترك بين الأولياء جميعاً وبين الأنبياء جميعاً . انظر لطايف الاعلام ورقة ١٧٠ ب والفتوحات ٢/٢ ، ٥٨٤٥٢٤٥٠٤١ الخ .. والفصوص (فهرس : مادة : نبوة) ومقدمة شرح القصيدة الثانية نسخة ايا صوفيا ١٨٩٨/١١-١٤ ؛ وكتاب في علم التصوف للقيصري (نفس المخطوط ورقة ٩٩-١٠٦) ومقدمة شرح الفصوص للقيصري (نفس المخطوط ٨٦-٨٩) . -

(٣٠٣) «الوجه الخاص بك» هو وجه الحق الخاص بكل موجود ، وهو «وجه الله في الاشياء» وهو «مرآة الحق» . ووجه الحق هو ما به يكون الشيء حقاً اذ لا حقيقة بشيء الا بالحق تعالى . وهذا هو المشار اليه بقوله تعالى : «فأينما تولوا فثم وجه الله» (سورة ٢/١١٥) وهو عين الحق المقيم لسائر الاشياء . فن رأى قيوية الحق للأشياء وأنه لا قيام لوجودها الا بوجوده فهو الذي رأى وجه الحق في الاشياء» وبالتالي رأى وجه الحق الخاص به (لطايف الاعلام ١٧٨ وانظر أيضاً ورقة ٨٥ ب ، ١٥٨) . -

ر الاصل : ما أخذ . ز باستعدادك HKW . س من ما H . - ش الاصل : فنامك . - ص وتسال HK . ض وتضرب K . - ط الاصل : فترأى . -

« ويوضع ظ لك ميزانك على ع قبة عدلك » وهي صورة اعتدال الذي في- ضوئه غ تبيين كل شيء ف وصورة-سوائيته - لتعلم بذلك أحوال قلبك في اصل فطرته : وزناً وتحريراً ، ميلاً واستواءً آق . فان الميل الفطري انما يكون بحكم الغلبة ، إما الى جهة كفة الالهام : وإما الى جهة كفة الفجور : والاستواء بحكم عدمه . فحالة الاستواء . تعطي تمنع الميلين في حق قلبك ؛ وذلك هو حالة عدله واطلاقه .

« وتحضر لك اعمالك » يظهر لك بعضها في البرزخ المثالي ، « صوراً أمواتاً » وهي الأعمال السيئة او الأعمال الحسنة ظاهراً ، الخاوية عن النيات الخالصة لله . فإن النية روح العمل ، وبها يظهر العمل ، في « الدار الحيوان » والبرزخ . صوراً احياءاً ل ان كانت خالصة لله ، الذي هو مصدر وجود كل شيء م وحياته ؛ ولذلك قال : « واحياءاً ن على قدر ما كان حضورك مع ربك فيها » اي في الأعمال ، لا سيما عند شروعتك فيها بالنية والقصد .

« ولست » انت « بنافع فيما مات منها » : اي من الأعمال « روحاً » من النية الخالصة لله . « في ذلك التجلي » القاضي بالموت والفناء ؛ « فلمنا » أي صور الأعمال . الظاهرة عليك أمواتاً بالموجبات المذكورة ، « مثال الدار الآخرة » ولا تبدل السيئات حسنات ، بنفخ الروح فيها ، في تجل غير هذا التجلي ، إلا في العاجل . إذ النفخ ، عبارة عن تخليص النية في العمل لله ؛ ومحل هذا التخليص العاجل لا الآجل ، ولا فيما هو في حكم الآجل .

« وتعطي و كتابك » المختص ، « بما كان من يديك مطلقاً » سواء كان خيراً او شراً ؛ « وتري فيه ما قدّمت آ » من الحسنات والسيئات ؛ « فيرتفع الشك والالتباس » في كل ما يتعلق بحالك في مآلك ، « ويأتي اليقين » الذي لا يشوبه نقيضه .

« كما قال . تعالى : ﴿ واعبد ربك حتى يأتيك اليقين ﴾ (٣٠٤) »

(٣٠٤) سورة ١٥ / ٩٩ .

ظ ويوضع W ، ويوضع P . - ع في HPW ، - غ الاصل : ضوؤه . - ف الاصل . شي . - في الاصل : استواء . - ك ويحضر K . - ل الاصل : احياء . - م الاصل : شيء . - ن واحياء P ، واحياء W ، واحياء KW . - ه الاخرى W . - و يعطي K . - ي وترا W . - آ + فيه P . - ؛ W .

بمعينة هذه الأشياء ^٢ المذكورة آنفاً. فحينئذ يحق لك ان تقول : « لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً ^{A٣٠٤} ». فإنك ، اذ ذاك ، في امر الآجل . وما فيه من الاحوال العجيبة والأحوال (الرهينة) ، على جلية .

(١٤٣) « وهذه » اي الموت ، التي هي الفناء في [f. 27b] التجلي . « هي القيامة الصغرى » وهي أنموذج القيامة الكبرى ، المقول عليها : « من مات فقد قامت قيامته ^{٣٠٥} » . والقيامة العظمى ، التي هي قيامة عموم الخلائق . « ضربها الحق لك مثلاً ^٣ في هذا التجلي » وقد اشهدك فيه إياه . « سعادة لك وعناية بك » ان قتت لإيفاء حق نفسه في نشأة ، تجد فيها محل التدارك ؛ « وان ضللت بعدها » أي بعد القيامة المذكورة ، « فتكون ممن أضلّه الله على علم ^{٣٠٦} » شهودي لا يحتمل النقيض قطعاً : « وهو قوله (تعالى) : ﴿ وما كان الله ليضلّ قوماً بعد اذ هداهم حتى يبين لهم ما يتقون ^{٣٠٧} ﴾ » .

(١٤٤) « فاعرف ما تشهد » من الأمور اللازمة لموتك في هذا التجلي ، فان عرفانك إياه قد ينتهي الى درك (ما) فاتك من الكمالات النفسية . « ولا تحجب » اي لا تمنع ولا تستر . « ما أسدل لك من لطائف الغيوب والأسرار » عن المستوجبين ، باعراضك وتغافلك عن تلقيها ثم عن القاشها اليهم ؛ « وتزل هذه الانوار » يريد لطائف الغيوب والأسرار ، « عن التحقيق د » - اي عن تحقيقك الموجب لاستمرار شهودك إياها ، « بالمعاملات » القاضية باعطاء مالك لأخذ ما للحق ، « عند رجوعك ذ من هذا التجلي » ، بوارد الصحو المفيق ^{A٣٠٧} ، « الى عالم الحس وموطن التكليف » رجوعاً يقتضي شهود الكثرة في الوحدة والوحدة في الكثرة ، من غير مزاحمة .

A٣٠٤) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٩٣ . -

(٣٠٥) جزء من حديث انس : « الموت (هو) القيامة . فن مات ... » اخرجه ابن ابي الدنيا من الموت باسناد ضعيف . (تخريج احاديث الاحياء ٤/٩٥ رقم ٤) .

(٣٠٦) سورة ٢٢/٤٥ . -

(٣٠٧) سورة ١١٦/٩ . -

A٣٠٧) يعرف صاحب « لطائف الأعلام » الصحو هكذا : « الصحو (هو) رجوع الى الاحساس بعد غيبة حصلت عن وارد قوي » ويقسم الصحو الى قسمين : صحو الجمع

٢ الاشياء KW . - ث مثلاً H . - ج × او شقاوة HKW . - د ان HKW .
 ع من W . - د التحقيق HK . - ذ الرجوع HKW . -

«فإن الحق ضربه» أي ضرب ما في هذا التجلي لك مآلاً ، في عالم شهودك عاجلاً ؛ «حتى تصل إليه بعد الموت» الطبيعي ، - «عياناً» وتكون أنت في وصولك إليه على بصيرة من ربك ، فيخرجك بذلك عن زمرة ﴿من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلاً﴾^{٣٠٨} .

(١٤٥) «فقد أمهلك» الحق ، تعالى ! «ومنَّ عليك إذ ردك» بالصحو المفيق ، «الى موطن الترقى» فتأخذ في اكتساب الكمالات النفسية في كل نفس وآن ، حسباً تقتضيه سعة استعدادك حالئذ ؛ «و» الى موطن «قبول الاعمال لتنفخ روحاً» باقتضاء تجليات آخر فتبدل سيئاتها الظاهرة «في تلك الصور الميَّنة» حسنات «فتكسوها زحلة الحياة» نيتك الخاصة لله في كل ما تأتي به ، بعد رجوعك من العمل ، فإن غلبت حكم التقديس ، تسري في النفس وذخائرها من الاخلاق والاعمال ؛ فان كانت مرضية ، زادت تقديساً ونوراً ، وان كانت غير مرضية ، تنورت وزالت عنها الكدورة . وهذه السراية . انما هي من معدن «يبدل الله سيئاتهم حسنات»^{٣٠٩} [٢. 28]. ألا ترى ان الاجساد المعدنية انما تزول امراضها ، المانعة عن وصولها الى كمالها ، بالعلاج والتدبير ؟ فيعود ذهباً . فالاعمال التي منبها الوجود الظاهر في المظاهر . اذا اكتسبت

«ويقال (له ايضاً) : مقام صحو الجمع ، ويعني به الافاقة من سكر التفرقة والتفريغ بالتحقق «بأحدية الجمع ، التي تنفي الاغيار والمغايرة ... وقد يعبر بصحو الجمع عن الفرق الثاني وهو المسمى بجمع الجمع ... وهو شهود الوحدة في الكثرة وشهود الكثرة في الوحدة .» القسم الثاني من اقسام الصحو : «صحو المفيق ، ويقال : مقام صحو المفيق . ويعني بالمفيق من «بلغ الى اعلی المقامات الذي هو مقام «أو أدنى» . وهو مقام احدية الجمع . ولهذا اختص مقام صحو المفيق بانه هو مقام نبينا ، صلى الله عليه وسلم !» (ورقة ١٠١)

(وانظر ما يأتي تعليق رقم ٦٧٦) . - هذا ، وقديماً عبر شيخ الطائفة الجديد عن «الصحو المفيق» او بتعبير ادق : «صحو المفيق» بـ «بيان الصحو» في هذا المقطع الخالد : «ويتفقد وجوده (أي وجود العارف) صفاء وجوده . وبصفائه غيب عن صفاته ومن غيبته حضر بكيته . ومن حضور كليته فقد بكيته : فكان موجوداً مفقوداً ، ومفقوداً موجوداً . فكان حيث لم يكن ؛ ولم يكن حيث كان . ثم كان بعد ما لم يكن : حيث كان كان . فهو هو ، بعد ما لم يكن هو ، فهو موجود موجود ، بعد ما كان موجوداً مفقوداً . لانه خرج من سكرة الغلبة الى بيان الصحو ...» (كتاب التوحيد ، مخطوط على باشا رقم ١٣٧٤/٦٣ب) . -

- سورة ٧٢/١٧ .

- سورة ٧٠/٢٥ .

ر الصورة H . - ز ولسوها W . -

سوءاً من سنخ الامكانية وظهر عليها حكم الطهارة والتقديس الوجودي - زال عنها السوء وانقلبت كاملة انقلاب الجسد المنحرف المعدني بالإكسير ذهباً خالصاً . فالسيئات منها ، اذا بدلت حسنات ، تظهر لك في النشأة العاجلة بصور الملائكة ، وهم الذين يسمون « بالملائكة المتولدة من الاعمال »^(٢٠٩) . -

« فتأخذ بيدك غداً الى مقر السعادة » القاضي باستمرار من دخل فيه الى الأبد ؛ « فانه » خير مستقراً وأحسن مقبلاً^(٢١٠) . -

(٢٠٩) يقول ابن عربي في فتوحاته : « ... لله ملائكة في الأرض يساجون فيها ، « يتبعون مجالس الذكر . فاذا وجدوا مجلس ذكر ، نادى بعضهم بعضاً : هلموا الى بنيتكم ! » وهم الملائكة الذين خلقهم الله من انفس بني آدم » . (فتوحات ٢٥٦/٢) . - وفي موضع آخر من فتوحاته : « ... وكل روح لا يعطى رسالة فهو روح ؛ لا يقال فيه ملك الا « مجازاً » ، كالأرواح المخلوقة من انفس الذاكرين ... ولقد رأيته ، صلى الله عليه وسلم ! » في مبشرة وهو يقول - ويشير الى الكعبة : يا ساكني هذا البيت ، لا تمنعوا احداً طاف به « وصل في اي وقت شاء ، من ليل او نهار . فان الله سيخلق له من صلاته ملكاً يستغفر له الى يوم القيامة . » (فتوحات ٢٥٤/٢) . وانظر ما يأتي تعليق ٦٢٦ . -

(٢١٠) سورة ٢٥/٢٦ . -

هـ الاصل : سواء . - ش ماشد W ، فاشد K . - هـ مستقر HK . -
هـ فانه W . - ط مستقراً W . -

(شرح) تجلّي الاشارة من عين الجمع والوجود

IV

(١٤٦) «الجمع»^{٣١١} ، عند البعض ، ردّ الكل الى الحق وظهور الحق على الكل ، باختفاء الكل فيه . وعند البعض (الآخر) ، ردّك اليه ماله من الصفات ، واخذك اليك مالك منها : من نحو الفرح والضحك والاستهزاء والمرض والجوع والظمأ والتبشّش . وهذا «الرد والاختذ» إنما يقع في مقام يقتضي كمال العبودية .

والجمع ، عند المحققين ، بمعنى آخر أغمض من الوجهين المذكورين وهو جعمان : جمع التمحّض وجمع التشكيك . فالتمحّض ، هو مقام أحدية الجمع ، القاضي بمحو أعيان الكل واستهلاكها عن «انائيّتها» وإضافتها الى الحق بلا «انائيّتها» . فالعبد وأعضاؤه^١ ، حالته ، في وقاية الحق ومظهريته ، إنما يكون مستوراً ، بل محوّاً عن نفسه وعن أعضائه^١ . ولذلك حصر الحق ، تعالى ! المباعدة في قوله : ﴿ان الذين يبايعونك إنما يبايعون الله﴾^{٣١٢} على نفسه ، مع كونها - في رأي العين - ليدّه ، صلى الله عليه (وسلم) ! ففي هذا المقام ، تضاف اليد الى الحق وتكون بحسبه . كما قال ، تعالى : ﴿يد الله فوق أيديهم﴾^{٣١٣} . وقد

(٣١١) الجمع عند ابن عربي هو «إشارة الى حق بلا خلق» وجمع الجمع «الاستهلاك بالكلية في الله» (اصطلاحات) . ويمكن تلخيص فكرة الجمع عنده على النحو الآتي : (١) هو الحال التي يشعر فيها الصوفي بوحدة الخلق والحق ويفق فيها عن نفسه . - والجمع هنا يقابل الفرق . (٢) يطلق على الذات الالهية من حيث هي في اسمائها وصفاتها لا من حيث هي في مظاهر الوجود الخارجي . - والجمع هنا يسمى مقام الجمعية الالهية . (٣) يطلق على الوحي الالهي قبل نزوله الى سماء الدنيا أو الى سماء نخيلة النبي المبدعة . - والوحي هنا في مقام الخس يقابله الوحي في مقام التفصيل . (٤) يطلق الجمع أيضاً على الدرجة القصوى من تركيز القوى الانسانية ، حيث يوجه الانسان همه نحو شيء ما فينقل له . وهذا يسمى مقام الجمعية . (انظر فتوحات ٥١٦، ١٢٣/٢ ؛ فصوص ٩٣، ٧٩/١ ؛ ٩٤، ٦٦/٢) (الجمع مقابل الفرق) ؛ ٤٩/١ (الجمعية الالهية) ؛ ١٥٨/١ ؛ ١١٠/٢ ؛ ٢١٩، ٢١٨، ٨٠، ١١٠/٢ (مقام الجمعية) . - وانظر تعريفات الجرجاني ٥٢ ولطائف الاعلام ١٦٣-١٦٢ ومقدمة شرح التائية (X) مخطوط ايا صوفيا ١٨٩٨/١٢٢-١٢٤ ؛ كتاب في علم التصوف للقيصري نفس المخطوط ورقة ١٠٦-١٠٩ ب وقارن أيضاً معاني الجمع عند الصوفية المتقدمين في L.T. ص ٢٢ .

(٣١٢) سورة ١٠/٤٨ . -

١ الاصل : وأعضائه . -

كان، صلى الله عليه (وسلم) ! يشير الى يده فيقول: «هذه يد الله» ٣١٣ .
ففي هذا الجمع تدرج هوية العبد في هوية الحق ، وانائيته . فافهم !
و (جمع) التشكيك ، هو مقام جمع الجمع . وفيه ، مع ذكر العبد
وبقائه ، لا يكون الوجود حقيقة إلا لله . كما قال (تعالى) : (وما
رميت ، إذ رميت) ﴿ ولكن الله رمى ﴾ ٣١٤ فنفي عنه الرمي في حالة اثباته
له ، ثم تحضيه ، بقوله : ﴿ ولكن الله رمى ﴾ ٣١٤ ، - لنفسه . فقوله :
« وما رميت إذ رميت » ٣١٤ ، - تشكيك . وقوله : « ولكن الله رمى » ٣١٤ ، -
تمحيض . - فن حيثية اشتاله (= هذا المقام) على التشكيك والتمحيض ،
سمى جمع الجمع ٣١٥ .

(١٤٧) وأما الوجود ، فهو هنا على نحوين . الأول منهما ، تلقيك
ما ألقاه الحق اليك مع علمك بوجودك [f. 28b] واخذك وتلقيك ، من
غير ان يطرات عليك ، عند تلقيك ، الفناء والذهاب عن كونك .
وهذا شأن المتمكن المأمون عن طريان الغلط والعوارض الخلة في التحقيق ،
عند اشرافه الشهودي على ماآخذته ، الباطنة والظاهرة . - والثاني ،
هو غيبتك عن نفسك وحسك ، عند الالتقاء والتجلي ؛ وانطاس مالك
فيما له ؛ ثم عودك الى وجودك ووجدانك الحامل اليك تفصيل احكامها
ولوازمها وما عليه استعدادها الأصلي . فافهم ٣١٦ ! -

(٣١٣) هي الآية الكريمة لا الحديث الشريف ، مذكورة في باب « فضائل النبي » في
كتاب الشريعة للأجري ٤١٣ . -
(٣١٤) سورة ١٧/٨ . -

(٣١٥) املاء ابن سودكين عن شيخه في هذا الموطن : « قال ، رضي الله عنه ، ما هذا
معناه : الجمع على وجهين احدهما ان ترد الكل اليه مطلقاً ، والثاني ان ترد اليه ما له وتأخذ
انت ما لك . لأنه ، سبحانه ، من لطفه ورحمته لما نزل الى عباده في لطفه علمهم الدعوى ؛
فادعوا صفاته لما رأوه تجل بصفاتهم من الزول والضحك والفرح وغير ذلك . فردك اليه
- سبحانه - ما يستحقه ، واخذك انت ما تستحقه هو الجمع الثاني . - واعلم ان الجمعية
تقتضي للسالك تعيين المقصد مع علمه باطلاق الحق . فاذا توجه السالك الى الحق فوجده من حيث
تعيينه المخصوص ، فتح له مطلباً آخر واقام عنده قصداً آخر ؛ وذلك ان طبع الانسان يقتضي
ان يكون له مقصد لثلا يتبدد . وكلما وصل الى مقصد فتح له بمقصد آخر لتصح له الجمعية .
والله اعلم » . ورقة ١٤ . -

(٣١٦) « وأما الوجود فهو [الاصل : وهو] ما اخذته بطريق المواجه من طريق المحبة
والفناء . وعندنا فيه طريق أخرى تنقسم نوعين [الاصل : نوعان] . احدهما ان تأخذ عن الحق

ب الاصل : وبعاءه . - ت الاصل : بعراءه . - ث الاصل : ماآخذته .

(١٤٨) قال ، قُدّس سرّه ا

« هذا التجلي تمخرج لك فيه حقيقة محمد^ص ، صلى الله عليه وسلم !

«وتشاهده ح في حضرة المحادثة مع الله ، تعالى خ !»

فان لحقيقته في هذا المقام ، القاضي بوجود هذا التجلي ، رتبة الأكلمية . فمن تحقق به . فأنما تحقق إما برقيقة من رقايقه ، أو استوعب فكان وارثاً له في ذلك . فعلى التقديرين ، لها (= الحقيقة المحمدية) الحضور مع كل متحقق فيه . ولكن حضورها فيه على نحوين . فالأول مختص بالمستوعب الوارث . وذلك حضورها بعينها كما هي ؛ فحالتنذ يكون كشفه لها محققاً . كما ينبغي . والثاني ، حضورها بصورة تقتضيها رقيقة المناسبة . فان لها . في كل موجود . نسخة هي الحقيقة المحمدية في

وانت موجود تدرك انك تأخذ عن الحق وتحصل ما القاه الحق اليك . فهذا عندنا تمكين وقوة وتمام . والنوع الآخر ان تغيب عن حواسك ، ثم تعود فتجد الوارد . غير ان هذا القسم الثاني من الوجود ، الذي يستصعب الفناء ، قد يكون ورد في المثل أو الخطايبات الحجابية . واما القسم الثاني ، الذي اخذت فيه الوارد الالهي وانت حاضر ، فقد امنت فيه الغلط لعدم المواد في يقين . والفرق بين الوجود الاول ، الناتج عن المواجد ، وبين الوجود الثاني الذي يعطيك الفناء ايضاً عن حواسك : ان الوجود الاول ناتج عن المحبة وتصبه لذة ، وهذا الوجود الآخر ناتج عن معرفة . نفس المصدر والورقة . - قارن معاني الوجود المذكورة هنا بالفتوحات ٢ / ١٣٣ ، ٣٧٠ ؛ والفصوص (فهرس الاصطلاحات مادة : وجود مطلق ، وجود (مقابل الوجود) ؛ ولطائف الاعلام ٢٧٦ ب ؛ وتاريخ الاصطلاحات الفلسفية ٧٤ ؛ وتعريفات الجرجاني ١٦٩ .

(٣١٧) « الحقيقة المحمدية هي الذات مع التبعين الأول وهي الاسم الأعظم » تعريفات الجرجاني ٦٢ . «هي عندم عالم المعاني والحضرة البائية والبرزخ الجامع وحضرة الكمال الاسمائي» شفاء السائل ص ٦٠ (ط. الطنجي) . - « الحقيقة المحمدية » ، يشيرون به الى هذه الحقيقة المسماة بحقيقة الحقايق الشاملة لها أي للحقايق ، والسارية بكليتها في كلها سريان الكلي في جزئياته . وانما كانت الحقيقة المحمدية هي صورة حقيقة الحقايق لأجل ثبوت الحقيقة المحمدية في حاق الوسطية البرزخية والمعدلة ، بحيث لم ينلب عليه ، صلى الله عليه وسلم ، حكم اسم او صفة اصلاً ... فكانت هذه البرزخية الوسطية هي عين النور الاحدي المشار اليه بقوله... « اول ما خلق الله نوري » أي قدر ، على اصل الوضع اللغوي... (لطائف الاعلام ٧٠ ب) . - راجع الفتوحات ١ / ١١٨ ، ١١٩ ، ١٢٠ ؛ والفصوص (فهرس الاصطلاحات مادة الحقيقة المحمدية) وروضة التعريف (مخطوط اسعد افندي رقم ٢٧٢٤ / ٨٢ ب) . وراجع ايضاً الكتاب المستقل الذي خصصه لهذه المسألة الهامة الشيخ الخد بن اسماعيل بن زين العابدين البرزنجي بعنوان : « رسالة التحقيقات الاحدية في حاية الحقيقة المحمدية » ط . القاهرة ١٣٢٦ .

ج يحضر H - . ح ويشاهد H - . خ على W ، - K .

عالم ذلك الموجود . وهكذا حكم حقايق سائر الانبياء والرسل لورثتهم^{٣١٨} .
(١٤٩) «فتأدب» د اذا اطلعت على الحقيقة السائدة في حضرة
المحادثة . وهي حضرة تعطي سماع خطاب الحق من المظاهر الصورية
الحسية . كسماع الخطاب من الشجرة^{٣١٩} . قال تعالى . ﴿ وان استجارك
احد من المشركين فأجره حتى يسمع كلام الله^{٣٢٠} ﴾ . - . وكلام الله انما
كان اذ ذاك ، من المظهر الحسي المحمدي .

«واستمع ما يلقي إليه في تلك المحادثة» من المطالب العالية وجوامع
الحكم في جوامع الكلم ، «فإنك» ذ اذن ، «تفوز باسنى ما يكون من
المعرفة» المفصحة عن حقايق الأشياء وأسرارها الجملة كما هي ، «فإن
خطابه» تعالى ! «محمد ، صلى الله عليه وسلم ! ليس كخطابه ر إياك
فإن استعداده ز للقبول اشرف وأعلى» فإنه يعلم ، في نقطة من العلم ،
علم الأولين والآخرين ؛ ويشاهد في كل شيء كل شيء ؛ ويسمع صرير
القلم الاعلى وخطاب الحق . حيث لا كم ولا كيف . «فألقِ السمع وانت
شهيد»^{٣٢١} كي تحقق بمتابعته سماعاً وشهوداً .

(٣١٨) املاء ابن سودكين : «قال ، رضي الله عنه .. ما معناه : ان تجليها (= الحقيقة
المحمدية) على قسمين ، وذلك انها تتجلى بعينها ، فيكون كشفك لها محققاً . والقسم الآخر ،
ان للحقيقة المحمدية في كل موجود نسخة هي الحقيقة المحمدية في عالم ذلك الشخص ، وكذلك
حكم بقية الحقايق للانبياء والأولياء ، عليهم الصلاة والسلام . رتبة سر يجب التنبيه له وتنظم
فائدته . وذلك انك متى اعتقدت في حقيقة ما من الحقايق ، التي لم يرد نص ببيان تفضيلها ،
انك افضل منها أو انها افضل منك ، فانه يستحيل ان تتجلى لك في الكشف الا ما اعتقدته
من ذلك ، لكونك شغلت [الاصل: اشغلت] بحلك بذلك المعتقد الوهمي . والفائدة ههنا [الاصل:
ها هنا] ، لمن تتجلى له هذه الفائدة ، ان يحرس محله من ان يقوم به فضول ، بل يسله الى
الله تعالى ظاهراً [ظاهراً؟] مهيباً . ثم اذا رأيت في كشفك ان الحق ، سبحانه ، يكلم الحقيقة
المحمدية او غيرها من حقايق الانبياء عليهم السلام بأمر هو تحت حوطتك ، فاعلم انك انت
المراد بذلك الخطاب ، وانما كانت الحقيقة قبله خطاب الحق في حقل . واذا رأيت ، سبحانه !
يكلم حقايق الأولياء بكلام لا تفهمه فاعلم ان شهدهم أعلى من شهدك ، وانه كلمهم بما ليس
هو تحت علمك . فها هنا امران كما تقدم في حقايق الانبياء ، عليهم الصلاة والسلام . فاطلب
الفرقان الذوق فيهما . والله الحافظ بمنه وفضله ! « (ورقة ١٤-ب) . -

(٣١٩) سورة ٢٨/٣٠ والسباع هنا المشار اليه . سماع موسى الخطاب الالهي من الشجرة
انظر ما تقدم تعلييق رقم ٢٤٦ . -

(٣٢٠) سورة ٦/٩ . ونص الآية الشريفة كما يذكره الناسخ مخالف للمعهود : « وان
احد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله ... » . -
(٣٢١) سورة ٥٠/٣٧ (الاشارة هنا الى النص القرآني اشارة مطلقة) .

د مادب W ، فتادب H ، فتادب K ، فتادب P . - ذ فانك W . - ر خطابه HK . -
ز + اياك K . -

(١٥٠) «فَلْتَكُنْ حَضْرَةُ الرُّبُوبِيَّةُ» يشير الى حَضْرَةِ الْحَادِثَةِ مَعَ اللَّهِ ؛ «فِيهَا يَتَمَيَّزُ الْأَوْلِيَاءُ» بِحَسَبِ التَّلَقِّيِّ وَالْفَهْمِ . فَانْهَم (= الْأَوْلِيَاءُ) يَتَفَاوَتُونَ (فِي حَضْرَةِ الرُّبُوبِيَّةِ) بِحَسَبِ رَقَائِقِ^(٢٢١) الْمُنَاسِبَةِ وَقُوَّةِ الْإِسْتِغَابِ وَضَعْفِهِ ؛ «وَيَتَجَارَوْنَ» ص فِي مِيدَانِ الْمَفَاضِلَةِ فَمَا فَهَمُوا [f. 29a] مِنْ الْحَدِيثِ وَالْخَطَابِ ، «فِي طَلْقِ صِ الْهُدَايَةِ» - يَوْمٌ "طَلَقَ" - بِسُكُونِ اللَّامِ - إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْأَذَى . فَطَلَقَ الْهُدَايَةَ ، إِذَا لَمْ يَشْبِهَا مِنَ الضَّلَالَةِ شَيْءٌ . فَهِيَ الْهُدَايَةُ السِّيَادِيَّةُ ، الَّتِي لَا يَزَاحِمُهَا تَقَابُلُ «الْمُضِلِّ» . وَهِيَ ، هُنَا ، كُنْيَاةٌ عَنْ جَذْبِ الْحَقِيقَةِ السِّيَادِيَّةِ ، عَلَى الطَّرِيقِ الْأَقْوَمِ ، مَا يَخَاطِبُهَا وَيَلَاتِمُهَا بِقَدْرِ الْحَاذَاةِ وَالْمُلَاقَاةِ . وَلِذَلِكَ قَالَ ، قُدْسُ سِرِّهِ :

(١٥١) «مِنْ جَمْعِيَّةٍ طُ أَدْفَى طَ» وَهِيَ جَمْعِيَّةُ الْمُنْجَذِبِ إِلَيْهَا هِمَّةٌ وَتَوْجُّهًا ، فِي مَبْتَدَأِ أَمْرِهِ ، بِقَدْرِ مَنَاسِبَتِهِ الْأَصْلِيَّةِ ؛ «إِلَى جَمْعِيَّةٍ أَعْلَى فَأَعْلَى» دَفْعَةً ، بِحَكْمِ الْجَذْبِ ؛ أَوْ تَدْرِيجًا ، بِحَكْمِ السُّلُوكِ فِي «مَنَاجِحِ الْإِرْتِقَاءِ» وَالْوُصُولِ . وَأَمَّا قَالَ : «أَعْلَى فَأَعْلَى» مَرَّتَيْنِ ، إِذِ النَّفْسُ الْآخِذَةُ فِي التَّوَجُّهِ بِجَمْعِ هُمَا ، أَمَّا سَائِرُهُ بِدَلَالَةِ «شَرْحِ الصِّدْرِ»^(٢٢٢) ، النَّاتِجُ مِنَ الْعَقْدِ الْإِسْلَامِيِّ فِي ظَاهِرِ الْوُجُودِ وَمَرَاتِبِهِ وَمَقَامَاتِهِ ؛ وَإِلَّا مَا سَائِرُهُ بِحَكْمِ «أَطْمِثَانِ الْقَلْبِ»^(٢٢٣) عَلَى وَجُودِ الْإِيْقَانِ ، النَّاتِجُ مِنَ الْعَقْدِ الْإِيمَانِيِّ فِي بَاطِنِهِ وَمَرَاتِبِهِ وَمَقَامَاتِهِ ؛ فَلَهَا (= النَّفْسُ) فِي مَتْنِهِ كُلِّ سِيرٍ ، جَمْعِيَّةٌ مُخْصِيَّةٌ .

(١٥٢) وَحَيْثُ كَانَ سِيرُهَا (= النَّفْسُ) ، مِنْ حَيْثِيَّةِ الْجَمْعِ بَيْنَهُمَا ،

(٢٢١) الرِّقَائِقُ مَفْرُودُهَا رَقِيقَةٌ وَ «يَعْنُونَ بِهَا الْوَاسِطَةَ الطَّلِيفَةَ بَيْنَ شَيْئَيْنِ» وَهَنَاكَ مَا يَسِي رَقِيقَةً الْإِمْدَادِ وَرَقِيقَةً التَّزُولِ وَرَقِيقَةً الْمَرْجُوحِ وَرَقِيقَةً الْإِرْتِقَاءِ (لَطَائِفُ الْأَعْلَامِ ١٨٥) .

(٢٢٢) شَرْحُ الصِّدْرِ هُوَ رِيزٌ بَارِعٌ يَسْتَعْمِلُهُ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ مَرَارًا لِيَبَانَ عَمَلُ النِّعْمَةِ الْإِلَهِيَّةِ الْفَائِقَةِ وَأَثَرُهَا فِي كِيَانِ الْإِنْسَانِ مِنَ الْوُجْهِةِ النَّفْسِيَّةِ وَالرُّوحِيَّةِ . وَهَذِهِ الرِّيزِيَّةُ الْجَمِيلَةُ تَعْنِي بِدَقَّةِ تَفْنَنِ النَّفْسِ لَتَلْقَى مَدَدَ السَّمَاءِ ، الْمَاءِ الْحَقِيقِيِّ لِذِي الْقَلَّةِ الصَّادِي . انْظُرْ (الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ : ٦ / ١٢٥ ؛ ٢٥ / ٢٠ ؛ ٢٢ / ٣٩ ؛ ٢٢ / ٣٩) ...

(٢٢٣) أَطْمِثَانِ الْقَلْبِ تَعْبِيرٌ بِسِكُولُوجِيٍّ يَرْمِزُ بِهِ إِلَى وَصُولِ النَّفْسِ إِلَى مَنَظِقَةِ الْأَمَنِ وَالسَّلَامِ : حَيْثُ لَا حُزْنَ عَلَى مَا فَاتَ وَلَا خَوْفَ بِمَا هُوَ آتٍ ؛ إِنْ الْكَائِنُ الْإِنْسَانِيُّ بِحِيَاثَةِ لِحْظَاتِ الْأَبَدِيَّةِ فِي مَجْبُوحَةِ التَّوْحِيدِ وَبِشَاشَةِ الْيَقِينِ وَحُلَاوَةِ الْإِيمَانِ . انْظُرْ الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ ٢ / ٢٦٠ ؛ ٣ / ١٢٦ ؛ ٥ / ١١٦ ؛ ٨ / ١٠ ؛ ١٣ / ٣٠ ؛ ١٦ / ١٠٦ ؛ ٨٩ / ٢٧ . -

س مَلِك W . - ش يَتَبَيَّرُونَ HKPW . - ص وَصَحَارُونَ W ، وَيَتَجَاوَزُونَ H . -
ص طَرَق H . - ط حَمِيَّتُهُ P ، حَمِيَّةُ W . - ظ الْإِدْفَى P . -

أعلى وأتم ، قال : « إلى مكانة زُلْفَى ع » وهي منزلة ناتجة للمجذوب إلى حقيقته العليا ، التي هي الحق الظاهر من حيث التعيين والتجلي الأول . (فهي مقام) « القرب النفلي »^{٣٢٤} . القاضي بكون الحق عين قوى العبد^{٣٢٥} . فلما يكون الحق ، حالئذ ، لا بحسبها . إذ كينونة المطلق في المقيد ، إنما تكون بحسب المقيد : تكون الحيوان في الانسان انساناً ، و(كون) اللون في الأسود ، سواد (أ) .

(١٥٣) ثم قال : « إلى مستوى أزهي » وهو مقام جامع بين ظاهر الوجود وباطنه ، مع بقاء التمييز بينهما . فهو مقام « القرب الفرضي »^{٣٢٦} ، القاضي بكون العبد ، المتعين بالتعيين الحكمي ، بصر الحق وسمعه وبيده^{٣٢٧} . فحالئذ ، يكون العبد بحسب الحق ، وإلا لم يكن له . ولذلك ترى عين النفس إذن كل شيء ، شأنه ان يكون مرتباً بعد وجوده ، حالة ثبوته في غيب العلم ، لا بمجارحة ولا في جهة . وكذلك السمع . - ولما صار قلب العبد ، في هذا القرب ، بحسب الحق - والحق لا يقبل الحد والغاية - فكذلك القلب ، حالئذ ، لم يقبل الحد والغاية . ولذلك صح (في الحديث القدسي) : « لا يسعني أرضي ولا سمائي ولكن يسعني قلب عبدي المؤمن »^{٣٢٨} . وباعتبار صحة التساوي ، في عدم التناهي ، بين الحق والقلب قال : « إلى مستوى أزهي » .

٣٢٤) القرب الالهي الحاصل عن التطوع بالنوافل .

٣٢٥) اشارة الى الحديث القدسي : « ... ولا يزال عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احبته كنت بصره الذي يبصر به وسمعه الذي يسمع به ... » انظر الجواب الكافي لابن القيم (ط. القاهرة ١٣٤٦) ص ٢٤٩-٢٥٣ ؛ وشرح حسين حديثاً للحافظ ابن رجب الحنبلي حديث رقم ٢٨ .

٣٢٦) هو القرب الالهي الناتج عن القيام بالفرائض .

٣٢٧) مقام « القرب النفلي » يقضي بكون الحق ، تعالى ، قائماً في قوى العبد عيناً ؛ اما مقام « القرب الفرضي » فيقضي بكون العبد في قوى الحق : سمعه وبصره وبيده ، قائماً بها حكماً لا حقيقة . فهناك ، بين الحق والعبد ، تبادل في « الادوار والتشيل » على مسرح « القرب » بحسب - فصول رواية الحب » .

٣٢٨) يصرح الشيخ العراقي (عبد الرحيم بن الحسين) في تحريجه لأحاديث الاحياء ان هذا الحديث ، بهذا اللفظ لا اصل له . نعم ورد : « في حديث ابن عمر ، ابن الله ؟ - قال : في قلوب عباده المؤمنين » وفي حديث ابن عتبة الخولاني ، رفعه الى النبي .. « ان الله آتية من اهل الارض وآتية ربكم قلوب عباده الصالحين واحبها اليه اليها وأزقتها » وهو عند الطبراني . (وهو ايضاً في اثبات الملل للحكيم الترمذي .) انظر المفتي عن حل الاسفار ، على هامش الاحياء ١٥/٣ .

(١٥٤) ثم قال : « الى حضرة عليا غ » وهي حضرة التوحيد في التجريد ، القاضي بانطواء التفرقة في تمحيضها ، « الى المجدف الاسمي » وهو حضرة الخلافة ، المصروف وجه توحيدها الى [f. 29b] عالم الفرق . وفي هذا المقام ، ترتفع المزاحمة بين الحق والخلق ؛ و(ترتفع المزاحمة ايضاً) بين وحدة ذاته المقدسة وبين كثرة النوات- الامكانية . — ولا كان أقصى الغايات ، في هذا المقام ، مختصاً بالأكلية التي لا غاية لها ، ولا حصر لأسرارها المصونة في غيها الأحمى ؛ وفيها انفراد الاكمل الوحيد بالتحقق في أحدية الجمع الكهنية — فلذلك قال ، قدّس سره :

« حيث لا يتقال ك (٣٢٩) ما يرى » اذ المشهودات ، من أسرار هذا المقام ، من مكنونات المطالب ومصوناتها ، التي لا يسعها عالم العبارة والحروف فبعضها من قبيل يحرم كشفه ، ولو أمكن التعبير عنه . —

(١٥٥) « فإذا رجعت من هذا التجلي » القاضي بارتقائك ل الى المقام المحمدي ، على قدر انتائك م اليه بالنسبة الذاتية والمقامية ، « أقمت في تجلي ن الانية من حيث الحجاب » اذ « بتجلي الإشارة ، من عين الجمع » ، يأخذ كل شيء منتهاه . فاذا عاد ، فن كونه فيه « هو لا هو » ، تحقق وجوده الخاص في رتبته الذاتية ، من حيث حجاب الصورة الانسانية . فاستقام ، اذ ذاك ، بفهم ما في كلمة الحضرة من المعاني المصروفة الى استعداد كلي ، يحيط بحق كل ذي حق . من الأولين والآخرين !

(٣٢٩) يستعمل ابن عربي « انقال ، ينقال » ، مجازياً في ذلك التفري في مواقفه (انظر موقف لا ينقال) ، للدلالة على أعلى المقامات او المواقف التي تتأق على الوصف وبالتالي على القول ، لا لمعجز الانسان عن الوصف والبيان ، بل لأن طبيعة المشهد يقتضي ذلك . واستعمال هذه المادة على هذا النحو ، من قبل ابن عربي والتفري وأن ، كان ليس له شاهد فيما سبق ، بحسب علمنا ، إلا أنه لا شك صادق تماماً في دلالة على هذا المشهد الروحي الخاص الذي يتجلى على القول ولا يخضع له او يطاوعه . — وانظر ما يأتي فقرة رقم ٢٣٨ تعليق ٨٤٨٣ .

غ على W . — ف المحل HK . — ق حث W . — ك يقال K . — ل الاصل : بارتقاءك . —
م الاصل : انتاءك . — ن التجلي HK . —

(شرح) تجلّي الأنبيّة من حيث الحجاب والستر (٣٣١)

٧

(١٥٦) المعتلي بتجلّي الجمع والوجود الى المجد الاسمي ، من حيث اختصاصه بالحقيقة السيادية التي هي الأصل الشامل ، على كل شيء - حيث كان كل شيء ، فيه كل شيء - مطلق الحال . مطلق المقام . مطلق الوجود . مطلق الشهود ! فاذا عاد الى التحقق بوجوده الخاص . في مرتبته الذاتية ، بصورة الحجابية الانسانية ، حضرت الحقيقة السيادية فيه حضور الاصل مع فرعه . وهذا التحقق بالوجود الخاص في مرتبته الذاتية هو « الأنبيّة » وهي لا تراحم المعتلي في جمعه ووجوده . فإنها بعد صحو العلوم . والأنبيّة (التي تراحم هي) قبل صحوه ، (وهي) ما أوماً اليه الخلاص . حيث قال :

يبي وبينك انّي يزاحني فارفع بفضلك أنّي من البين (٣٣١) !

ولما كان للأصل ، الشامل على كل شيء ، حضور مع فرعه الظاهر بحكمه . المتحقق بالأنبيّة بعد عوده ، - قال ، قدس سره :

(٣٣٠) « الأنبيّة (هي) اعتبار الذات من حيث مرتبتها الذاتية » (لطائف الاعلام ١٣١). - « اما أنبيّة الشيء فهي تعيين الشيء بلا شرط ، باللاتيني hecceitas وباليوناني τὸ ὅτι . اما الماهية فاعتبارها وضع الشيء بلا صفة بما به ، باليوناني τὸ τί (ἐστίν) وباللاتيني Quidditas . » (تاريخ الاصطلاحات الفلسفية ٧٥). - ويرى الاستاذ المستشرق S. Van Den Bergh في مقالته في دائرة المعارف الاسلامية ان لفظة « أنبيّة » هي الترجمة الحرفية للكلمة الارسطالية τὸ ὅτι التي يقصد منها ظاهرة الوجود لشيء ما . وقد استطاع ارسطو (Anal. Post., II, I) ان يميز بين τὸ ὅτι وبين τὸ τί ἐστίν وهذا التمييز كان اساس الأبحاث المتأخرة حول طبيعة الوجود والماهية (Existentia et essentia) والواقع ان استعمال الغالب للأنبيّة . عند الفلاسفة المسلمين ، هو بمعنى الوجود في مقابل « الماهية » أي الطبيعة الذاتية للشيء . من حيث هي كذلك . (cf. E.I. (2), I, 529) - راجع أيضاً الفتوحات ١٣٠/١ ، ١٧٦ - واصطلاحات ابن عربي . اما استعمال هذه اللفظة عند الصوفية قبل ابن عربي فراجع ديوان الخلاص (ط. ١٩٣١) ٥٥ ؛ اخبار الخلاص (ط. ١٩٣٥) ٥٠ ؛ طواسين ١٤٤/١ ، ٥٤/٥ ؛ ٨/٩ ؛ روايات الخلاص ١٩ شطحيات الصوفية لروزبهان بقلي ١٦٩ (انظر L.T. p. 20). - ومهما يكن في الأمر فان استعمال « أنبيّة » عند الصوفية يختلف تماماً عن استعماله عند الفلاسفة . -

(٣٣١) انظر اخبار الخلاص ٧٦ (النص العربي ط. ١٩٥٧) البيت الخامس وانظر خاصة التعليق القيم الذي اوردته الاستاذ ماسنيون على هذا البيت بخصوص مصادره وشروحه والاصداء التي اثارها في التفكير الاسلامي ص ٧٨-٨٠ (نص عربي) .

(١٥٧) « وهذا التجلي ايضاً ، يحضر ا فيه معك حقيقة محمد (٣٣٢) ، صلى الله عليه وسلم ! وما من تجلٍ ب لولي » اي من التجليات القاضية بالتخاطب الفهواني ، « يحضر معه فيه ولي أكبر ، كالنبي وغيره ، إلا وكلمة (٣٣٣) الحاضرة [f. 30^b] مصروفةً للأكبر ، وهذا الآخر سامع » بتبعيته ، ومع هذا (هو) سامع بلا واسطة ؛ - « وهي » اي حضرة هذه الحقيقة ، في كونها مصرف الكلمة ومحل القائمات ، « عناية الالهية بهذا العبد » المتحقق بالأنبياء ، حيث يجنح لسلم الاختصاص المحمدي .

« فلنسمع ج في تلك المحادثة » ان هيأت محلك بتطهيره عن فضول الخواطر . فإنك اذا شغلته بمعتقد وهمي ، لم ينتج لك الكشف ، في هذا التجلي ، الا بقدر معتقدك ؛ « الاسرار المكتمة والغيوب التي لا تتجلي ح أعلامها » التي هي أشاير جوامعها العالية ؛ « لمن لم يقم » على ساق الكشف الأنفذ ، « في هذا التجلي » ونأمله الغائية .

(١٥٨) « ومن هذه الحاضرة » المتبحرة بالأسرار المضمون بها ، « يعرف ان الله عبداً آمناً » على ودائع هذا الغيب الإقدس ، « لو قطعهم » من فتح لهم باب العطفية ، « إرباً إرباً ان يخرجوا له بما أعطاهم » اي بما أودع في « أسرارهم من اللطائف » الكنية ، « بحكم الأمانة المخصوصة بهم » اذ لو كانت الأمانة ، المودعة لديهم ، مخصصة بالغير (ل) وجب اظهارها لمن هي له ؛ « ما خرجوا إليه بشيء منها لتحقيقهم بالكتمان ومعرفتهم بان ذلك البلاء ابتلاء » وامتحان ، « لاستخراج ما عندهم » ولا بأن مكر الله الا القوم الخاسرون (٣٣٤) فكيف ان يخرجوا بها الى غيرهم ؟ فهم يؤذونها الى وجودهم كما أمروا » اي الى وجودهم الذي منه واليه وجود كل شيء ومصيره ؛ أو إلى الحق عند وجدانهم إياه في الكشف الأعظم ،

(٣٣٢) انظر التعليق المتقدم الخاص بالحقيقة المحمدية رقم ٣١٧ . -

(٣٣٣) « كلمة الحاضرة » بمعناها الخاص « هي » كن « في اصطلاح القوم لانها صورة الارادة الكلية المشار الى ذلك بقوله تعالى « انما امرنا لشيء اذا اردناه ان نقول له : كن » فيكون (لطائف الاعلام ١٤٣ ب- ١٤٤) وانظر ايضاً اصطلاحات الصوفية لابن عربي والفتوحات ٤٠٣-٤٠١، ١٢٩/٢

(٣٣٤) ٩٧/٧ . -

- ٠ ا يحضر H . - ب تجلي HK . - ت الاصل : القامها . - ث الهه P . - ج مسح W ، فسح P ، فليسح K ، فليسح H . - د انا W . - ه انا W ، تعرف H ، تعرف W ، تعرف K . - ز انا W . - ح فهم المبعوثون بها اليهم W ، وهم HK -

القاضي باستهلاك الصور في حقيقتها الباطنة فيها ، عند انقلاب الباطن ظاهراً والظاهر باطناً ؛ ومبدؤه ر من طلوع فجر الساعة . ولذلك قال ، قدس سره :

(١٥٩) «فتنجلي ز أعلامها» اي اعلام اللطائف المكتمة في اسرارهم «في دار العقبي» التي هي محل كشف الأسرار ، «ويتميزون بها بين الخلائق فيعرفون في تلك الدار بالاخفياء الأبرياء الامناء .» يزيدون . حالتئذ ، على سائر الطبقات . وهم ، من حيث إنهم اخفياء ، لا يعرف بعضهم ، في العاجل . بعضاً بما عنده . حتى ان كل واحد يتخيل في صاحبه أنه من عامة المؤمنين . - وهذا ليس إلا لهذه الطائفة خاصة . «طالما س كانوا في الدنيا مجهولين . وهم الملامية من اهل^{٣٣٥} طريقتنا ص» ولسانهم ، من حيث إنهم أمناء ، هذا ان نطقوا :

ومستخبر عن سرّ «ليلتي» رددته بعمياء من «ليلتي» بغير يقين
يقولون : خبرنا فانت أمينها وما أنا ، إن خبرتُهم ، بأمين!^{٣٣٦}

«اغناهم العيان عن الايمان بالغيب» إذ لا غيب [f. 30b] إلا وقد صار لهم شهادة محضة . فإن شهود الحق ، من حيث استهلاكهم فيه : عين شهودهم . ولا غيب ، مع شهوده - تعالى ! اصلاً . «وانحجبوا عن الألكوان» ملكاً ورجلاً وأنساً ، «بالألكوان» اي بالصفات الكونية المردودة اليهم . بعد انحقاقها عنهم ، فلا يعرفهم غيره - تعالى ! . وأيضاً ، ان الحق النازل على قلوبهم ، نزولاً منزهاً عن الكيف ، أخذهم اليه ، فخرج بهم عروجاً منزهاً ، لا تعرف ذلك الأرواح الملكية ولا الانسانية

٣٣٥) خصص ابن عربي في فتوحاته عديدة للامامة واللامية : ١٨١/١ - ٨٢ ؛ ٢٠٤١٦/٢ ؛ ٣٧-٣٤/٣ ؛ انظر ايضاً رسالة الملامية للسلي (ط. عيني ، القاهرة ١٩٤٥) وعوارف المعارف السهروردي ص ٥٥٠٥٤ والرسالة للتشيري ٣٢ وانظر ايضاً [«Futuwwa and malāma»] par R. Hartmann, in ZDMG 72, 1918, p. 193.

وانظر ايضاً التصدير القيم لرسالة الملامية للسلي للاستاذ عيني ص ٦٨-٣ . - ولطائف الاعلام مادة : امناء (٨٠ب) اخفياء (١١٦) ملامية (١٦٦ب) . -

٣٣٦) البستان في الفتوحات ٢٠/٢ ؛ وفي كتاب «مشاهد الاسرار القدسية لابن عربي ، مخطوط نافذ باشا ، رقم ٦٨٥ / صفحة ٤١٥/٤٨٨-.

ر الاصل : وبيده . - ز فيجل H . - س طال ما HK . - ش الملامية K .
ص طريقتنا HKP - ض والمحمول . -

ولا الجنية . فهم ، حاليئذ ، سالكون مع الحق بالحق ، على طريق مجهول لا يعرفه الا مَنْ سلك فيه . وذلك طريق يعطى السالك فيه العلم بكل المسالك وخصائصها ذوقاً . ولذلك قال (قُدّس سرّه !) :

(١٦٠) « قد استوت أقدامهم في كل مسلك على سوق تحقيقه »
فانهم ما عرجوا الا بالحق النازل عليهم . بأقدس التجليات : فيه أدركوا غاية كل شيء في مبادئ عروجهم .

« فهم الغوث - باطناً » = الغوث اسم المستغاث اليه ؛ وقد اختص ، في عرف القوم بالقطب^(٣٣٧) . وإنما قال : « فهم الغوث باطناً » ، فان المعنى ، الذي به استحق القطب المنصب ، حاصل لهم ؛ والقطب ، قبل توليته ، كان واحداً منهم ؛ وربما ان يكون فيهم من يكون أفضل من القطب ؛ غير انه تولّى القطبية بحكم سبق العلم ، لا بحكم الافضلية . — ثم قال :
« وهم المغاثون ظاهراً » فان الملهوف اذا قال : يا أولياء الله ! لم يرد بذلك الا افضل الوسائل وأقربها الى الله . وهم أهل المجلس الالهي ، يسمعون ويأخذون منه بلا واسطة .

(١٦١) « فان شهدتهم في هذا التجلي ، فأنت منهم » إذ جمعك المجلس الالهي معهم . فكان حكمك في السماع والأخذ كحكمهم . « وان لم تشهدهم » في ذلك المجلس ، مع كونك ، في الكشف والشهود ، على حال يأخذك عنك مرة ، ويردك اليك أخرى ؛ « فتحفظ عند الرجوع اليك » مما يتخالط حالك من العوارض الوهمية والنفثات الشيطانية ، « فلأنك ستجول » ط على مطية طيش الالهواء ، « في ميدان الدعاوي » فتخرق حجاب العصمة والحفظ ، فتشطح بما يزيغك عن سواء السبيل . « وان كنت » في الحقيقة ، « على حق فيها وقائم ط على قَدَم صدق » ولكن ، أين مَن . استقام على الطريق فسقي من عيون القراح^(٣٣٧) ماء آع غَدَقاً ، مَن حاد عنه وشرب من غير قراح . منه ؟

(٣٣٧) قارن هذا ايضاً بالفتوحات ١٣١/٢ واصطلاحات ، ابن عربي والقاشاني ولطائف الاعلام (ورقة ١١٣٠) راجع ايضاً ([L. T.], pp. 133, 199, ed. 1954) . -

(٣٣٧) القراح ، يطلق على « المزرعة التي ليس عليها بناء ولا فيها شجر ؛ والجمع أقرحة » أما « الماء القراح » فهو الماء الرائق الذي لا يشوبه شيء للطفاته وصفاته . والقريحة هي اول ماء يستنبط من البئر . - والماء الغدق هو الماء الكثير . وقد غدقت عين الماء ، اي غزرت .

ط مستحول K . - ط وقايما K ، وقايما H . - ع الاصل : ماء . -

(١٦٢) «فإن لتطف بك» الآخذ بناصيتك في مناهج ارتقاك غ، - «حجبت عنك أسرار الكتم فلم تعرفها» أصلاً، «فحشت سعيداً» بما عرفت «من الأسرار الكشفية الالهية غير الأسرار المكتمة، المنتهية بمفشيها [٤.31٨] الى موقع الخذلان؛ «ومت كذلك» سعيداً، «وان خذلت اعطيت اسرار الكتم ولم تعط مقامه» القاضي بحفظها وكتمها عن الأغيار.

«فبحت بها فحومت ثناء ف الأمانة» عند الله وعند اهله، «وخلعت عليك خلعت الخيانة فيقال:» - في حقت حيث هتكت الاستار وأفشيت الاسرار، «ما أكفروا! وما أجهله! وحققاً ما قيل» فيك، «ويقيناً ما نسب» (٣٣٨) إليك. فان افشاء سر الربوبية كفر، ولم يقع فيه الا من يكون جاهلاً بقدرها وحكمها وحالها وأسرارها. فاذا اظهرت الأسرار المكتمة قولاً وفعلاً، يقال لك اذن: «أثبت بالعيانك في موطن الايمان» يعني في موطن يقتضي الايمان بالغيب، لا بما اظهرته عياناً. فإذا اظهرته، أبى الموطن ان يقبله «فكفروك» أي أهل الموطن الايماني. -

«فجهلك، عين اتيانك» بما لا يقبله الموطن. «فمنطقوا» اي اهل الموطن الايماني، «بالحق» حيث أنكروا عليك فيما اظهرته، وكفروك على افشائه ل، - «وهم ماثومون» حيث أنكروا ما هو في نفس الأمر حقاً وحقيقة (٣٣٩)!

(٣٣٨) وهكذا كان الاتهام بالكفر والجهل (والجهل هنا يقصد به مناهج القرآن الدقيق لا المعنى العادي) في نظر الصوفية ليس مقصوداً فقط على انكار ما هو معلوم من الدين بالضرورة بل هو ايضاً افشاء الاسرار الالهية لغير اهله.

(٣٣٩) لم يذكر ابن سوكين في املائه عن شيخه في هذا الفصل سوى هذه الجملة: «وخصيصة (هذا التجلي) وحقيقته التحقق بمقام الامانة وكتم الاسرار التي من شأنها الكتم في موطنه لمن تحقق مقامه فيها» (ورقة ٤ب).

غ الاصل: ارتقامك. - ف ثنا K. - في حلق. - لك بالعيان H، بالعمان. - ل الاصل: افشائه. -

(شرح) تجلّي اخذ المدركات من مدرّكاتها الكونية^{٣٤١}

VI

(١٦٣) والأخذ إنما يكون بطلوع شمس الجلال المطلق^{٣٤١} على المدركات - اسم فاعل - بغتة. إذ الإدراك، في شدة ظهور النور بغتة:

(٣٤٠) املاء ابن سودكين في هذا الفصل: «قال (الشيخ) رضى الله عنه في شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه. انه (= اخذ المدركات) على نوعين: أحدهما، القبول عنها ما ادته، والثاني، اخذ المدركات عن القبول. فتشغل بوارد الاهي يصرف نظرهما عن الامر العادي. والمدركات من حقيقتها الجولان والاطلاق فيما تنوجه عليه من مدركاتها. والمدركات كلها نسبها الى الاسم الجميل نسبة واحدة. ففى تقيد المدرك باحد مدركاته [الاصل: مدركاتها] دون غيره فقد تقيد بأمر عرضي صرفه عن حقيقته التي هي الاطلاق وعدم التقيد. - واعلم ان الانسان، في اصل وضعه، مفطور على عدم التقيد لكمال تهيؤه وقبوله. ففى تقيد بوجهة ما دون وجهه، او دين دون دين فقد خرج عن حقيقته وتقيد وفاته الكمال. وأما الكمال في ان يكون بباطنه مع الاطلاق المطلق والسعة المحضة، وبظاهره مع الكون الضيق. فيكون وقوفه مع الظاهر والحد إنما هو بالنظر الى عالمه المقيد. - ومن أنكر ما أنكر من الامور، فانما أنكرها بالنسبة الى قول آخر او مذهب آخر، لا بالنظر الى الاطلاق الكلي والقبول الاهي. - وفي هذا المشهد تباين الختم [f. 5a] الاهي [الاصل: اللوحي] كيف يختم به على القلوب. وذلك ان اسرار العباد كلها محتوم عليها فلا يصل اليها شيء من امر الكون. وإنما يقع الاتفاق بأمر واحد. وهو ان العارفين والأولياء والسعداء ختم الله على سرهم واطلعوا على الختم والحياة. وجالوا بأسرارهم في العوالم فتصرفوا بها في الاشياء. ولم تدخل الاشياء فيها (= في اسرارهم) بحكم الملك، وإنما تدخل اليهم الاشياء بحكم الخدمة: وهو ان حقايق الكون تنقرب الى وجودهم لتكمل [الاصل: لتكمل] حقايقها في وجودهم. فهي تقدمهم بظهورها في عوالمهم، وهم يخدمونها لكونها واردة من الحق اليهم. فيوفون الجنبات الاهي ما يستحقه من الادب بقبول آياديه ونعمه. - ومن قبيل الطبع كان حب الموجودات بعضها لبعض. لان الحق سبحانه (من حيث ذاته) لا يصح ان يميل ولا (ان) يمال اليه لعدم المناسبة. اللهم، الا الحب المتولد عن اختيار الله تعالى، فانه حب يتولد عن الطبع. وأما حب الله تعالى لعباده وحبهم الاصيل له فليس من قبيل الطبع، بل من حقيقة أخرى يعرفها العارفون بالله تعالى. - وفي هذا التجلي تحضر الحقيقة المحمدية، التي هي صاحبة الاطلاق وعدم التقيد. وانظر الى الامة المحمدية كيف عم إيمانها جميع المؤمنين دون غيرها من الأمم. فالحقيقة المحمدية، في عالمنا، هي مقام الاطلاق. - وأما ما ختم به على قلوب العامة، لكونهم لم تدركهم العناية، فان ذلك عبارة عن تصرفهم بسرهم في الموجودات، إنما تصرفوا بطبعهم - وهذا المقام أعز المقامات واقواها؛ وهو تختص بأكابر الرجال والافراد. - والله يقول الحق «(ورقة ب-هـ)».

(٣٤١) قال ابن عربي في مقدمة كتابه «الجلال والجمال»: «ان الجلال والجمال ما اعنى بهما المحققون العالمون بالله من أهل التصوف. وكل واحد (منهم) تطلق فيها بما يرجع الى حاله. وان أكثرهم جعلوا الانس بالجمال مربوطاً، والهيبة بالجلال منوطة. وليس الأمر كما قالوه. ومن أيضاً كما قالوه بوجه ما | وذلك ان الجلال والجمال وصفان لله تعالى، والهيبة والانس وصفان للانسان. فاذا شاهدت حقائق العارفين الجلال هابت وانقبضت؛ واذا شاهدت الجمال انتمت وانبسطت. فجعلوا الجلال للقهر والجمال للرحمة؛ وحكموا في ذلك بما وجدوه في انفسهم. وأريد؛

مخطوف^{٢٤٢}. ولما كان الجلال، في الحقيقة، معنى يرجع منه الينا، قابلته أولاً، في تجليه الأشمل الكلي، قابلية كلية تفرعت منها القابليات الجملة. ولكليتها، في كل فرع، نسخة جامعة تعطي فيه حكم الاصل. - فاذا انكشف حجاب الكون عن ذلك القرع، ظهر فيه الجلال والنسخة الجامعة معاً. ولذلك قال، قدّس سرّه:

«وهذا التجلي منحصر فيه الحقيقة المحمدية»^{٢٤٣} فانها هي النسخة الجامعة في قابلية المتجلي له.

«وهو» اي تجلي أخذ المدركات، «من اسمه»^{٢٤٤} الجميل^١ كما أوصى اليه آنفاً. - «فقيّد ب النواظر عن التصرف الذي ينبغي لها» وكذلك «جميع المدركات» فهي كالأبصار المصروفة عن أدراك المبصرات زماناً، اذا اتصلت بعين الشمس، التي هي ينبوع نورها. -

(١٦٤). «وفي هذا المقام» القاضي بظهور هذا التجلي، «تشاهدت الاسم الذي بيده الختم الالهي وكيفية فعله ج في الوجود» وهو كل اسم يصح بتجليه وصول كل شيء، في تنزله وترقيه، الى غاية تقتضي اختتام أمره فيها، بعد تجرده عن لبّس السوى أو تلبّسه به؛ ولن يكون في حقه فوقها او دونها، غاية اخرى يصح انتقاله اليها، كالاسم الجامع، المتوجه الى الحقيقة المحمدية مثلاً. فانها [f. 31b] به انتهت الى غاية تنزل الوجود وتلبسه بصورة المنتهية الى الكمال؛ حتى تمّ، بتنزلها الى تلك الغاية، كمال النبوة؛ وبلغت في سير الوجود تنزلاً الى غاية اختتمت فيها، وتم بكاملها واختتامها

ان شاء الله، ان ابين عن هاتين الحقيقتين... ان الجلال... معنى يرجع منه (=من الله) اليه، وهو الذي تمننا من المعرفة به... والجمال (هو) معنى يرجع منه (=من الله) الينا، وهو الذي اعطانا هذه المعرفة التي عندنا به والتزيلات والمشاهدات والاحوال. وله فينا امران: الهية والانس. وذلك لان لهذا الجمال علواً ودنواً، فالعلو نسميه جلال الجمال وفيه يتكلم العارفون وهو الذي يتجلّى لهم... وانظر ايضاً لطايف الاعلام، حيث ينقل صاحبه عن كتاب الجلال والجمال حرفياً (ورقة ١٦٢-١٦٣). - هذا، ولا ريب ان تفسير الجمال والجلال على هذا النحو يذكرنا من قريب او بعيد بنظرية انبازفليس (Empédocle) في الحب والقهر (الكراهية) كما عرفها الاسلاميون له، انظر الملل والنحل للشهرستاني. ٢٦١/٢ (Ed. Gureton).

(٢٤٢) راجع ما تقدم تعليق رقم ٣١٧.

(٢٤٣) انظر الفتوحات (٢٦٩/٤-٧٠) شرح اسمه تماك «الجميل» واختصاصه الذاتي.

١ الحيد HK. - ب فتمد H. - ت يشاهد H. - ث الالهي. - ج + HK.

كمال الصورة المقصودة للوجود في تنزله ؛ وظهر في وسع هذه الغاية سر :
 ﴿ اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمي ﴾^{٢٤٤} و « بعثت
 لأنتم مكارم الاخلاق »^{٢٤٥} ؛ فلا مزيد على هذا الكمال قطعاً . - فأحدية
 هذا الاسم . انتهت النبوة في الحقيقة السيادية . واختتمت بها عليها .
 فافهم ! - وبهذا الاسم ايضاً . يتم عود الوجود وتجرده عن ملابس صورة
 وأشكاله الكثيفة العاجلة . وترقيه الى غايته العليا التي ليس وراءها مرمى
 لرام ؛ ويتم . بعوده وتجرده وترقيه . كمال الولاية ؛ ويختتم ويتم ؛ بكمال
 الولاية واختتامها . انكشاف المعنى عن صورة كل شيء . ولذلك قال .
 قُدْس سره :

« فبه ح تحتمخ النبوة والرسالة والولاية » في خاتم النبوة وخاتم الولاية ؛
 « وبه يحتم على القلوب المعنوي بهاد » اذ لكل قلب اسم الاهي ، هو
 - بحيطته الجامعة - مبدأ امره جمعاً ومنتهى غايته تفصيلاً . وهذا الاسم ؛
 بنسبته الى الاسم الجامع الاشمل . كالفرد تحت النوع او كالنوع تحت
 الجنس . وهو ان كان بمنزلة فرد ، فلا بد له من جامعية بالاضافة الى
 مربوبه ؛ وذلك لاشتغال مربوبه على الاحكام والأجزاء والقوى الباطنة
 والظاهرة ؛ او لاشتغال مسمى الاسم على الاسماء الجمعة ، من حيثية
 اتحادها به ؛ والمسمى جزء مدلول الاسم ؛ فان الاسم اعتبار المسمى مع
 وصف خاص . -

« فلا بد يدخل فيها كون » فان احدى جمع الاسم ، الحاكم عليه
 بتعليتها واستيلائها ، تمنع الغير وذلك « بعد شهود الحق » وزوال الكون
 عن القلب بالكلية ؛ فان دخل فيها ، فلا يدخل « بحكم التحكم والملك ،
 لكن لا يدخل بحكم الخدمة والامر ، ثم يخرج » والدخول بحكم الخدمة
 والامر ، لا يتنافى كونها مختوماً عليها بالاسم . والقلوب المتبحرة بالشهود ،
 مختارة في منعها وقبولها ، لا مجبورة . -

٢٤٤ . سورة ٤/٥ . -

٢٤٥ (انظر المقاصد الحسنة ٥١ ؛ تنوير الحوالك ٢/٢١١ ؛ شرح الاحياء ٧/٩٣ ؛
 كنوز الحقائق للمناوي ٥٧ ؛ كشف الخفا ١/٢١١ .

ح فيه H . - خ يحتم W ، يحتم K . - د به K . - ذ ولا H . - ر الاصل ؛
 واستيدها . - ز لاكن . -

(١٦٥) «وما وقع بعد هذا المقام من تعلق الخاطرس بحب جارية او غير ذلك ، فذلك بحكم الطبع» - وزبغة الى اللذات الحسية والوهمية ، - «لا من جهة السر الرباني ، المختوم عليه ، الذي هو بيت الحق ومقعد الصديق . ومن هنا» - اي من جهة السر الرباني ، - «كان حب الانبياء ، صلوات الله عليهم ! ومن هنا» - ايضاً - «هو أصل الحب في الكون مطلقاً» - وان ظهر في صورة النزعات الطبيعية : فان السر الرباني [f. 32^a] قد يختم عليه : بان يكون على الميل الطبيعي ، ولذلك قال . قدس سره :

«غير ان أسرار العامة وان لم يختم عليها بخاتم العناية ، لكن شختم عليها بغير ذلك» = بان يظهر فيها حكم الطبيعة المرسلة في اللذات . ولا يظهر فيها حكم الاسم ، من حيثة تقدسه وتنزهه ؛ - «فأسرارهم في ظلمة وعمي ، من حيث صرف وجهها للطبع الذي هو الظلمة العظمى» - ومثار المنتقصة والآفات القاذحة فيها . -

(١٦٦) «والحب ، في الخلق ، على أصله» - المستفاد من جهة السر الرباني ، المختوم عليه ، - «في العالي والدون» - ومن جهة الطبع ايضاً ، وهذا الحب من الخلق للخلق ؛ -

«وليس حب الله من هذا القبيل» اي ليس من جهة الطبع ، «أعني من حبنا الله ص» والمعني بهذا الحب ، هو الحب الذاتي ، الذي ليس له سبب سوى ذات المحبوب . وهو «حب الهوى» الذي لا يتعلق إلا بالذات . ومن يهوى بهذا الحب ، لا يعرف (شيثاً) سواها (= الذات) معها ، يتعلق به ويهواه ، وقد اشارت الى هذا الحب وغيره العارفة بالله رابعة ، حيث قالت :
احبك حين : حب الهوى وحب لأنك أهل لذاك^{٣٤٦} .

«وهو» اي حبنا لله ايضاً ، - «من هذا القبيل» اي من جهة الطبع ؛ وهذا الحب من أفراد قولها (= رابعة) : «لأنك أهل لذاك» ؛

(٣٤٦) مطلع القصيدة الرباعية الخالدة لشهيدة الحب الالهي رابعة العدوية المتوفاة سنة ١٨٥ للهجرة . وهذه القصيدة مذكورة في كثير من كتب التصوف انظر قوت القلوب ٢/ ٥٦ - ٥٧ شرح الاحياء ٩/ ٥٧٦ وغيرها . راجع ايضاً كتاب «شهادة العشق الالهي» لعبد الرحمن بدوي ٦٤ وما بعدها و ١١٠ وما بعدها . انظر ايضاً [L. T.] p. 316 [Rec.] ص ٦ . -

س الخواطر HK . ش لاكن . - «ص - ص» KK . - ض H ، عل . -

فانه أهل ان يتعلق الطبع به كما تعلق السر به . « غير ان اكثر الناس لا يفرقون بين ذلك . فحبنا لله ايضاً ، من حيث الاحسان : فهو من حيث الطبع » فان الاحسان مطبوع ، يميل اليه طبع النفس ذلةً وخضوعاً ، مع شموخها بطبيعتها : ميل (القوة) الذائقة إلى أحلى المشهيات والمذوقات . « وحبنا المقدس عن ظلمة الطبع ينسب اليها ، على حد ما ينسب الى الحق تعالى ص » يعني نسبة الحب من الله اليه والينا ، أو منا اليه ، كنسبة حب الشيء الى نفسه . فان الشيء بحب ذاته بحب ذاتي ، لا ميل فيه . بل الحب نسبة ، والنسبة عدمية . فليس في الذات ، من هذا الوجه ، امر زائد عليها يقوم به الميل . ولذلك قال : قدس سره :

« فكما لا يكون حبه » تعالى ! « ميلاً ط ، كذلك لا يمال اليه » فان الحب المنسوب الى السر الرباني . في الحقيقة . حب الحق نفسه في كذا . فافهم !

« وهذا التجلي يعرفك حقيقة هذين الحكمين في المحبة^(٣٤٧) » كما اشرنا اليه ، افهاماً للمستبصر النبيه .

(٣٤٧) ابن عربي خصص صفحات عديدة للعب الالهي والانساني تماز حقاً بالتحليل العميق من الناحية النفسية والروحية ممّا انظر مثلاً الفترحات ١١١/٢ - ١١٥ - ٣٢٧ - ٣٣١ والفصوص ٢٠٣/٢ - ٢٠٤٢٠١ / ٢٦٣ - ٢٦٤ - ٣٠٣ - ٣٠٤ - ٣٢٥ - ٣٢٨ (تعليقات عفيفي) وانظر ايضاً الدراسة البارعة لنظرية الحب عند ابن عربي من [«L'Imagination créatrice dans le Soufisme d'Ibn 'Arabi»] pp. 104-119.

(شرح) تجلّي اختلاف الاحوال

VII

(١٦٧) الحق^{٣٤٨} ، من حيث اطلاق ذاته ، لا يتعين بصورة ينحصر فيها ؛ بل هو ، في ذاته ، منزّه عن كل صورة وحال [f. 32b] وحكم يشار اليه بوجه من وجوه الاشارات ونوع من انواعها . ومع ذلك ، هو مع كل شيء بصورة ذلك الشيء ! فاذا اعتقد أحد في الحق بما أعطاه علمه او ظنه ، وحصره في ذلك ، انكر غير صورة معتقده . ولذلك قال ، قدس سره ! إن :

« هذا التجلي هو الذي يكون على غير صورة المعتقد » تنبيهاً بان مقتضى هذا التجلي هو الكشف عن ظهور الحق في كل متعين بحسبه ، من غير انحصاره فيه ؛ بحيث يتناول ايضاً ظهور الحق في صورة معتقد من حصر الحق فيها . فاذا التبس امر اختلاف صور الحق والتحول فيها « فينكره من لا معرفة له بمراتب التجليات ولا بالمواطن »^{٣٤٩} المختلفه ، القاضية باختلاف التجلي . ولما كان الحق ، مع اطلاقه عن كل تعيين

(٣٤٨) « الحق » في ضوء مذهب ابن عربي له معان متعددة : من وجهة المعاملات الشرعية « ما وجب على العبد من جانب الله وما اوجبه الله على نفسه » (اصطلاحات الصوفية ١٥ ؛ واصطلاحات الفتوحات ١٢٩/٢ . ومن الوجهة الكلامية (المقائدية) الحق العام من اسماء الله تعالى الحسن التي نطق بها الكتاب والسنة . ومن الوجهة الغيبية (المتافيزيقية) الحق هو احد جانبي الوجود : الجانب الباطن ، الجانب المثلث ، الجانب الايجابي . وهو في هذا المستوى يقابل الخلق الذي هو جانب الوجود الظاهر ، الظلي ، السلبي ، الانكاري (فتوحات ٩٤/٢ ؛ ٢٧٩/٢-٢٨٠) وانظر ايضاً فصوص الحكم (فهرس المصطلحات : الحق مقابل الخلق ، الحق وعلاقته بالخلق ...)

(٣٤٩) صح عن البخاري وغيره من أئمة الحديث في الرواية عن ابي هريرة عن النبي عليه الصلاة والسلام : « ان الله يتجلّى لم يوم القيامة ثم يأتيهم في غير الصورة التي يعرفونها . فيقول : انا ربكم ! فيقولون : نعوذ بالله منك ! هذا مكاننا حتى يأتينا ربنا ؛ فاذا أتى ربنا عرفناه . فيأتيهم في الصورة التي يعرفون . فيقول : انا ربكم ! فيقولون : نعم ، انت ربنا ! فيتموه . » (انظر الرسائل والمسائل لابن تيمية ٤١/٢ « رسالة الحجج الثقلية والعقلية لها يناني الاسلام من بدع الجهمية والصوفية » ؛ وكتاب « رد معاني الآيات المتشابهات الى معاني الآيات المحكمات » ، المنسوب خطأ الى ابن عربي ، ص ٧ . وهذا الحديث وامثاله هو اساس فكرة تجلّي الحق بصور المتقدّات عن ابن عربي ، وانظر شرح هذه الفكرة في الفتوحات ١٣٢/٣ وفي الفصوص - (فهرس الاصطلاحات : الاله المخلوق في الاعتقاد ، الحق في الاعتقاد ، الحق في المعتقد ، الحق المخلوق في الاعتقاد ، تجلي الحق يوم القيامة ، الحق المعبود المطلق ...) .

في كل متعين ، غير محصور في التعين وغير مفارق له في الحقيقة : قال ،
قدس سره . ناصحاً لمن حصره في معتقده :

« فاحذر من الفضيحة اذا » انكشف الغطاء و « وقع التحول في
صور الاعتقادات وترجع تقرر بمعرفة ما كنت قابلاً ا بنكرانه » فانك ،
لا تلتذ بمشاهدته في تلك التحولات . ولا يكون لك منها حظ كمال ؛
فيعود امرك اذن الى خسارة وحسرة وندامة !

(١٦٨) « وهذه الحقيقة ب » من حيث تحولها بصورة كل متعين
وظهورها بكل اعتبار . - « تمتد المنافقين في نفاقهم » حيث ظهرت
لهم بصور اعتقاداتهم . « والمرائين ث » ، ومن جرى ج هذا المجرى^{٣٥١} .
من ارباب المذاهب الباطلة كذلك .

٣٥١ املاء ابن سودكين على هذا الفصل : « قال الشيخ ، رضي الله عنه ! من عرف
الله من حيث الدليل فدليله عبد ودليله يتجلى له وقد وقع في الخلد الذي حده دليله وخرج بذلك
عن الاطلاق . نتحقق . والسلام ! » (نسخة الفاتح ورقة هـ ب) . -

ا قالا K ، قالا H . - ب الحقيقة ت هي التي تمد H ، هي التي تمر K . -
ث والمراسن ، في ريام HK . - ج جرا W . -

(شرح) تجلّي الالتباس^{٣٥١}

VIII

(١٦٩) اضيف التجلي الى الالتباس . بملازمة كونه سبباً لمعرفة ومعرفة مواقفه : فان : « هذا التجلي يعرف الانسان منه دقائق المكر والكيد^{٣٥٢} واسبابه . ومن ب اين وقع فيه من وقع » فان كل ذلك من

(٣٥١) املاء ابن سودكين : « قال امات ، رضي الله عنه ! عند شرحه هذا التجلي في اثناء فوايده . ما هذا معناه : من هذا التجلي يعرف الانسان دقائق المكر ويعرف الانسان حليته بما هو عليه من الاوصاف . وصورة اللبس الذي فيه كيون الانسان يتفقد ان عمله وفعله ليس هو خلمة عليه وانه امر يعرض ويذول . فن وقف على هذا الميزان وشاهد هذا التجلي امن المكر وعرف كيف يمكر . لكنه لا يمكر حتى ينظر في المواطن التي تقتضي المكر والكذب والله اعلم . -

ومن تجلي الالتباس ابناً : انه اذا تجلّى امر يتلّى هذا المقام فانه يتجلّى بتجلّى [الاصل : تجلي] يخالف المطلوب المعين ، ويحصل للتجلي له ان هذا هو عين الحق فيكون ذلك التباساً [الاصل : الالتباس] . - ومعنى المكر والالتباس عدم العلم والشعور بالمكر . كذا قال الله تعالى : « وهم لا يشعرون » اي لا يشعرون بالمكر . والحق ، سبحانه وتعالى ! تارة يتفقد في التجلي وثارة يتزده عن التقييد . ومن كانت هذه حقيقته صحبه المكر : بظهوره [الاصل : ن ظهوره] في كل صورة . -

ومن عجائب تجلي المكر ، انه سبحانه ! يتجلّى في تجل ما ، ويعطيك العلم بان هذا هو الحق ؛ ثم في ثاني زمان تقوم بينك وبينه صورة مطابقة لذلك التجلي ، بحيث لا تشعر بها اصلاً ؛ فيقع ادراكك وخطابك لها ؛ وانت تعتقد وتقطع انك تأخذ عن الحق : فهذا سر المكر ! واما التجلي الاول فحق بالحق . وهكذا حكم الخواطر (الاول) وجميع الأوليات : فهو حق محض لا ريب فيه . ولهذا من تحقق بمعرفة الخاطر الأول عرف كيف يأخذ عن الحق . واما يقع الالتباس في الخاطر الثاني والزمن الثاني من زمان التجلي . والله يقول الحق وهو يهدي السبيل » (فاتح ورقة هـ) . -

(٣٥٢) ورد « الكيد والمكر » في القرآن الكريم مستنداً الى الله تعالى نفسه : (الكيد : ١٨٢/٧ ؛ ٤٥/٦٨ ؛ ١٦٠/٨٦ . - المكر : ٥٤/٣ ؛ ٩٨/٧ ؛ ٣٠/٨ ؛ ١٣٤/٤٤ ؛ ٥٠/٢٧ الخ ..) . واطلاق « المكر والكيد » على الذات الالهية المتعالية هو اسلوب بيسكولوجي وبيتافيزي في منتهى العمق والاصالة . فن الوجهة البيسكولوجية ، يريد القرآن ، باصطناعه هذا الاسلوب الخاص ، ان يجابه مكر الانسان وكيد مباشرة . او بالأحرى يريد القرآن ان يُري الانسان عدم جدوى مكره وكيد في الواقع ونفس الأمر : انه عبثاً يكيد لله او يمكر به وذلك لسبب بسيط جداً ومعقول جداً ... وهو ان كيد الله ومكره به في الحقيقة ونهاية الأمر هو كيد لنفسه ومكر بها ، ومن الخاتمة ان يكيد الانسان لذاته او يمكر بها اللهم الا ان كان مجنوناً... اما الجانب النبوي (البيتافيزي) للكيد والمكر فقد اشار اليه ابن عربي في شرحه لهذا التجلي : انظر املاء ابن سودكين في التعليق المتقدم مباشرة .

مواقع الالتباس . اذ المقصود لعينه في المكر والكيد والخديعة ونحوها ، ملتبس بما هو المقصود بالعرض . ومن مواقعه ايضاً ، معرفة كون الانسان في تحليلته بصفات التنزيه ، هل هو متحلّ بصفة الحق او بصفة نفسه ؟ ولذلك قال ، قدس سره :

« ويعرف أن الانسان تحليلته بما هو عليه من الأوصاف » فان الانسان اذا وحد او نزّه ، عاد توحيده وتنزيهه اليه وقام به ، اذ الحاصل من الحادث لا يقوم بالقديم^{٣٥٣} ، « فليحذر » الانسان ، « لما يحجبه عن الله تعالى »^٣ فانه إذا اضاف الى الحق ما ليس له ولا يليق [f. 33a] به حجبه جهله عنه تعالى !

(١٧٠) « ومن هذا التجلي ، قال — من قسأل : « سبحانه »^{٣٥١} فأضاف التنزيه ، الحاصل له بالتقديس العلمي والعملية والوحي ، الى نفسه حيث ارتفع الالتباس ، بهذا التجلي ، في حقه حتى عرف أن التنزيه الحاصل للحادث يمتنع تحلية القديم به . وكذلك التوحيد . فتنزيهه وتوحيده تعالى إياه : تنزيهه وتوحيده^{٣٥٥} !

« ومنه » اي من هذا التجلي القاضي بزوال الالتباس ، « قال ، عليه السلام : « انما هي اعمالكم ترد عليكم »^{٣٥٦} والعلة ، ما ذكر في التنزيه

(٣٥٣) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٤٠ وقارن هذا بنص ابن عربي نفسه في « خطبة التجليات » . -

(٣٥٤) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٤١ وقارن ايضاً المعنى الخاص لهذه الكلمة في هذا التجلي وفي خطبة التجليات . -

(٣٥٥) هذا يشير الى البيت الاخير من قوافي المروي التي ختم بها كتابه « منازل السائرين » :

ما وحد الواحد من واحد	اذ كل من وحده جاحد
توحيد من ينطق عن نعته	عارية ابطلها الواحد
توحيد اياه توحيد	ونعت من ينعت لاحد !

(٣٥٦) « جزء من حديث عن قدسي أبي ذر الغفاري . وهو بهذا اللفظ في مقدمة ابن خلدون نسخة عاطف رقم ١٨٣٦/١٥٧) وشرح المناوي على عينية ابن سينا ٩٩ وكشف الخفايا / (٢١٦) وقال : « رواه ابو نعيم » . ويلفظ : « يا عبادي انما هي اعمالكم احصيا لكم ثم اوفيك اياها » - في صحيح مسلم ١٠/١٠ (شرح النووي) وفناوي ابن تيمية ١/٢١٨، ٣٣٧ والاربعة النووية بشرح السعد ٨٢ ورسالة الاحاديث القدسية لعلي القاري ٦-٥ . (نقلاً عن الطنجي في تعليقه على شفاء السائل ٢١/٦) .

ت يتحليه H . - ث يمل W .

ورده الى المنزه ؛ « وصورة اللبس الذي فيه » اي في الانسان ، من حيث تحليلته بما هو عليه من الأوصاف والافعال ، « كون الانسان يعتقد ان عمله ج » الصادر منه بالعلاج ، « وفعله » الصادر منه بغير العلاج ، « ليس هو خلعة ح عليه » عن ذاته ومقتضى حقيقته ، بل يعتقد انه بالاصالة لغيره ، « وانه امر يعرض » عليه وقتاً ، بسبب خارج عنه ، « ويزول » عنه وقتاً آخر ، بسبب غير السبب (الأول) . وليس الأمر في الحقيقة كذلك ، بل الاعمال والافعال هي الآثار النفسية الظاهرة عليها ، إما بالقصد والتعمد ، او بالخاصية : من قوتها العاملة والفاعلة . وهي ، في قيامها عليها ، كاخلعة الظاهرة ؛ ولذلك نرد عليها ، فانها أصلها ومنشؤها خ .

(١٧١) « فمن وقف على هذا المنزل وشاهد هذا التجلي ، فقد أمن د من المكور » اذا لم يلبس عليه ، في المكور ، ما هو المقصود لعينه بما هو المقصود بالعرض . والمكور انما يقع في حق من يكون في لبس منه ، لا فيمن يعرف سببه ومواقفه ومدافعه ؛ - « وعرف » ايضاً ؛ « كيف » بمكور » خيراً كان مكوره أو شراً ، « لكنه » ذ من حيث كونه عارفاً بسببه وكيفيته ومواقفه خيراً أو شراً ، « لا بمكور » ولا يعطى الرخصة لنفسه في الاتيان به ، « حتى ز في المواطن التي تقتضي المكور والكذب » لمصالح يجب عليها جلبها وللفاسد تستدعي الضرورة دفعها : « كقولهم س : » الحرب خدعة »^{٣٥٧} اذ القصد دفع الهلاك عن النفس ؛ « وكالاصلاح بين الرجلين »^{٣٥٨} حيث يجد بينهما فتنة تفضي الى الفساد ؛ « وكقولهم » : « هي اخفي »^{٣٥٩} حيث رام التباس الاختية الاسلامية بالاختية النسيية ، لمصلحة ودفع ملية ؛ « وما اشبه ذلك » مما تستدعيه الضرورة .

(٣٥٧) انظر تخريج هذا الحديث الشريف في الجامع الصغير ٢/٢١٧ . وهو مذكور في « المقد الفريد » ١/١٢٢ ، ١٢٧ ؛ ٣/٦٤ (ط. لجنة التأليف والنشر ، القاهرة ١٩٥٣) وفي « الحكمة الخالدة » لابن مسكويه ١١٧ (ط. عبد الرحمن بدوي ، القاهرة ١٩٥٢) ؛ و« مسجم مقاييس اللغة » ٢/١٦١ .

(٣٥٨) جاء في الحديث : « ليس بكاذب من اصلح بين الناس ... » متفق عليه من حديث ام كلثوم بنت عقبة (انظر العراقي في تخريجه على احاديث الاحياء ٤/٣٨٨ تعليق رقم ٢ -)

(٣٥٩) هذا يشير الى حادثة ابراهيم عليه السلام حين قال عن زوجته سارة انها اخته امام عزيز مصر ، انظر سفر التكوين ٢٠/١-٦ . -

ج اعماله K . - ح خلقه H . - خ الأصل : ومنشأها . - د آمن H . - ذ لآله W . - ر - KH . - ز + يحصل HK . - من + صلى الله عليه وسلم HK . -

« فلهم » أي لأهل الخبرة في المكر والكيد والخديعة ونحوها ومواقعها « في الخروج عن هذه المراتب » المكربة ، « المباح فيها الكذب والمكر ، مسالك غيرها » أي غير تلك [f. 33b] المراتب المكربة ، ان قصدوا التنزه عن الوقوع في مثلها . فحالتند كل منهاش « يخرج عليها » أي على المسالك . التي هي غير المراتب المكربة : « ولا يتحلى ص بهذا الوصف » أي وصف المكر والكذب ونحوها . فان اتصاف الانسان بما فيه شبه المنفضة نقص فيه .

(١٧٢) « ولا يغتر » كل منهم : - « بقوله ، تعالى : ﴿ ومكر الله ﴾^{٣٦٠} وشبه ذلك ، فان مكرهم » على مقتضى ردود الأعمال الى منشأها ، « هو العائد عليهم تحلية ط » كما أشير اليه آنفاً . فاذا مكروا ولم يخرجوا الى مسالك غير المكر - عاد عليهم مكرهم : « فهو » - حالتند : « مكر الله بهم » برد عملهم عليهم . من حيث لا يشعرون . -

« فتحقق » ايها السائر في مناهج الارتقاء الى أعلى الغايات ، النانجة لك منها وفيها أغلى الامنيات ، « في هذا التجلي » حتى تطلع على ما يرفع الالتباس عن مواقع المكر ، « وقف حتى تحصل ما فيه » من الدقائق المكربة ، المجدية لك في مواقع المكر : منك على غيرك ، ومن غيرك عليك .

(٣٦٠) سورة ٩٩/٧ : ٣٠/٨ : ٢١/١٠ : ٤٢/١٣ : ٥٠/١٧ - ...

من الاصل : منهم . - ص يتجل H . - ص الاصل : منشأها . - ط تحليته P . ، تجليه H . -

(شرح) تجلتي ردّ الحقائق^{٣٦١}

IX

(١٧٣) يريد : ردّها عن ذهابها وانطباسها في جلية الجمال^{٣٦٢} المطلق، الذي اذا ظهر من حيثية علوّه استبطنها في تلالو نوره، وأظهرها اذا ظهر من حيثية دنوّه .

« وهذا ب التجلي انما يتحقق به من ليس له مطلب سوى الحق ، من حيث تعلق الهمة^{٣٦٣} » القاضية باستدعاء ما ليس مكسوباً بالعمل

(٣٦١) املا . ابن سودكين في هذا الفصل : « قال شيخنا وامانا ، رضي الله عنه ! في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه : هذا التجلي انما يتقيد به من ليس له مطلب سوى الحق ، سبحانه ! من حيث الهمة لا من حيث الكسب والتعشق بالجمال المطلق . فتقيد بكونه نصر همة على الحق دون الحقائق . ومن شأن الهمة استدعاء ما ليس مكسوباً بالاعمال . وقد اختلف العارفون في باب « الكسب » و « الوهب » . فهم من أعطى ميزاناً يزن به العمل ويزن به النتيجة [f. 6a] المناسبة له ، ومنها زاد على ذلك سماء وهباً . ومنهم من زادت معرفته فنظر الى هذا الزايد : فان كان من لوازم النتيجة فهو مكسوب ايضاً - وان لم يتعين طلبه ابتداءً - وان لم يكن من اللوازم يثبته وهباً . ولما كان الانسان على هيئة يصح معها قبول تجلي الحق والحقائق ، سمينا هذا الموضع الأول وهباً وما عدا ذلك سميناه كسباً . ومن نظر هذا النظر كان كل شيء ينتج له عن الاستعداد كسباً له ؛ اذ في الانسان حقائق مناسبة لما يرد عليها من جميع التجليات . نقصاراه ان يجلو الصدى عن محله ، وجلاء الصدى عبارة عن نحو صور الكون عن المحل ليفترغ لقبول الفيض الدائم . الذي لا منع فيه ولا يصح فيه المنع ، لكون دائرة الانوعية مصتة لا خلل فيها لمنع اصلاً . والانسان يتوجه الى القبول فيكتب الفيض دائماً فن نظر من هذا الوجه ، سمى كل شيء يقبله كسباً . -

« والتعشق بالجمال المطلق يعطي عدم التخصيص والتقييد ، لسيان الاحدية في كل شيء . فالوجود كله مناظر للحق . ومن قال الحق لصاحب التقيد : انا الحق ! فقال له : انما انت بالحق (حق) ، فانه ان غاب عنه كان ذلك مكرراً به أن بقي على حجابيه . وان لطف به اعطاه علم المشهد على ما هو عليه وعرفه بمرتبة التجلي وما يقتضيه حضرتها ، وعرف القابل والسامع والقابل . ﴿ فن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام ﴾ . شرح الله صدورنا ويسر امورنا آتم لنا نورنا بنه وفضله ! » [نسخة الفاتح هـ - ١٦] . -

(٣٦٢) انظر ما تقدم تعليق رقم ٣٤١ . -

(٣٦٣) « الهمة هي المنزل العاشر من منازل قسم « الأدوية » ... (وهي) تبث السر على السير في منازل المحبة ورتبها . وقد تطلق (الهمة) بازاء تجريد القلب للمنى ؛ وقد تطلق بازاء اول صدق المريد ، وتطلق بازاء جمع الهمة لصفاء الالهام ؛ وتطلق بازاء تعلق القلب بطلب الحق تعلقاً صرفاً ... ويعبر بالهمة عن نهاية شدة الطلب . » وهناك ما يسمى « همة الافاضة » و « همة الأنفة » و « همة ارباب الهمم العالية » (لطائف الاعلام ١٧٣ ب - ١٧٤) . - تارن لهذا بما يذكره ابن عربي في الفتوحات ١٣١/٢ - ٥٢٦ - ٢٧ . وفي اصطلاحاته وفي الفصوص (مادة همة في فهرس الاصطلاحات) . -

١ الاصل : تلالو . - ب هذا HKW . -

والاجتهاد ، ولذلك قال : « لا من حيث الكسب » فانه قاصر عن الجمع بين شهود الحق والحقائق معاً ، من غير مزاحمة ؛ « و » لا من حيث « التعشق بالجمال المطلق » القاضي ، من حيث تعليه اطلاقه ، بعدم التخصيص والتقييد فيقوت اذن عن المتوسل بالكسب والتعشق شهود الحق في الحقائق ، لقصور الكسب وانطاس كل شيء في شروق احدية الجلال المطلق . — والهمة شأنها استدعاء ما ليس مكسوباً بالعمل ، واستبقاء ما استنبطه الجلال المطلق . فلو الهمة ، لا يقتصر على شهود الحق دون الحقائق ، بل شأنه جمع تفصيلها في الحق ، وتفصيل جمعها في المراتب والاطوار والاحوال والأدوار .

(١٧٤) « فتبدو له » أي لمن ليس له مطلب سوى الحق ، « الحقائق » مع الحق ، « في أحسن صورة » قائمة : بأحسن تقويم شاملة ، في حيازته لجمعي الحق والحقائق . — والظاهر أنه ، قدس سره ! كنى بهذه « الصورة » عن النشأة الوسطية الكمالية القلبية ؛ فانها ، في حالة كمالها ، مرآة تُبدي مع وحدة الحق كثرة الحقائق من غير مزاحمة . ولذلك قال : [f. 34h] « باحسن معاملة » فان القلب ، في طور المعاملات ، يطرح عنه ما يشعر بتقيده ويأخذ ما يثمر له التحقق بسعته واطلاقه ، والتمكن في وسطية يتداعى له ما بطن وظهر ولذلك اتبعه بقوله : « بالطف قبول » وذلك هو قبول الحق والحقائق جمعاً وتفصيلاً . ولطافة كل شيء جهة سعته ، وكثافته جهة ضيقه . فاذا بدا الحق والحقائق جمعاً ، على مقتضى استدعاء الهمة ، تبدو له حقائق كل شيء ، « فيقول : » اذن نظراً الى الحقائق الامكانية الباقية ، حالة اتصافها بالوجود على عدميتها ، —

« ألا كل شيء ج ، ما خلا الله ، باطل (٣٦٤) ! »

فان وجود الحق لذاته ، ووجود السوى ليس كذلك . ثم قال ، قدس سره ! نظراً الى كون الحقائق الامكانية بالحق :

(٣٦٤) شطر بيت مشهور للشاعر الجاهلي ليبي ، وعجزه :

وكل نعيم لا محالة زائل !

وهذا البيت يستند به كثيراً ابن عربي في فتوحاته وغيرها انظر مثلاً فتوحات : ١ / ٤٠٦ ؛ ٢ / ٣٣ ، ٤٧٣ ؛ ٣ / ٤٤٣ . — انظر ديوان ليبي طبع يوسف ضياء الدين خالدي طبع فيينا ص ١٤٨ .

ت باكال K . — ث فتبدوا K . — ج شي P ، سي W ، شي H ، شي K . —

«وما هي باطل» فإنها موجودة به ، وإن كانت معدومة بنفسها .
« لكن غلب عليها » أي على حقائق السوى ، «سلطان المقام» القاضي
بكمون الحقائق وكثرتها في سطوع جليلة الجلال المطلق ، حتى جاوز العقل
والشهود أن يقال بأنها معدومات .

« كما قال ، عليه السلام ٣٦٥ ! » على مقتضى هذا المقام ، «أصدق
بيت قالته العرب : ألا كل شيء خ ، ما خلاد الله ، باطل» وقد أراد ،
صلى الله عليه بالباطل المعدوم .

(١٧٥) «والموجودات كلها ، وإن كانت ما سوى الله ،» محكوماً
عليها ، تحت سلطنة المقام ، بكونها باطلاً ، «فإنها حق في نفسها بلا
شك» يعني من حيث وجودها بالحق لا بنفسها ، ولذلك قال : «لكنه ذ
من لم يكن له وجود من ذاته» كوجود الحق ، تعالى ! - «فحكمه ،
حكم العدم وهو الباطل» الزاهق ، عند تجلي الجلال المطلق بأحدثه .

«وهذا» أي كون الموجودات حقاً باعتبار (مأ) . - «من بعض
الوجوه التي يمتاز بها الحق ، سبحانه ! من كونه موجوداً ، عن ر سائر
الموجودات» - وقد ظهر بقوله : «اعني وجوده بذاته»^{٣٦٦} الامتياز
والفرقان ، فإن الموجودات وجودها بالغير . ولما ذكر ، قدس سره !
وجه الامتياز بين موجودة الحق وموجودية السوى ، استشعر بان الامتياز
مرتّب على الاشتراك ، ولا اشتراك بين الحق والخلق بوجه مأ ، ولذلك قال :

٣٦٥ (انظر تخريج حديث «اصدق بيت تكلمت به العرب ...» في كتاب «الجلس
والانيس» للسماي بن زكريا النهرواني ، نشر جزء منه في مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق
العدد الثالث السنة الثلاثون ص ٣٧٨ (عام ١٩٥٥) . -

٣٦٦ يقول ابن عربي في فتوحاته «ومن هذه الاولية (=اولية الحق) صدر ابتداء
الكون ، ومنه تستمد الحوادث كلها ، وهو الحاكم فيها ، وهي الجارية على حكمه ... فان
أولية الحق تمد اولية العبد . وليس لأولية الكون امداد لشيء . فإ «ثم نسب الا العناية ولا سبب
الا الحكم ولا وقت غير الازل (النص لابن الريف في مقدمة محاسن المجالس) . هذا مذهب
القوم «وما بقي» مما لم يدخل تحت حصر هذه الثلاثة (=العناية ، الحكم ، الازل)
«فعسى وتليس» . هكذا صرح به صاحب محاسن المجالس . وقول من قال : «مبنى الوجود
حقائق وأباطيل» ليس بصحيح ، فإن الباطل هو العدم ، وهو (=ذلك القول نفسه) صحيح :
فإن الوجود المستفاد في حكم العدم . والوجود الحق من كان وجوده لنفسه . وكل عدم وجد فإ
وجد الا من وجود كان منوصوفاً به لغيره لا لنفسه ...» (فتوحات ١٧٥/١ -)

ح عليه KHW . - خ شي WP ، شي H ، شي K . - د لاكنه W -
ر من K . -

« وان لم يكن على الحقيقة بين الحق والسَّوَى اشتراك بوجه من ز
الوجوه ، حتى يكون ذلك الوجه جنساً يعمّ الحقّ والسَّوَى ، « فيحتاج س »
الحقّ ، تعالى ! حينئذٍ ، « الى فصل مقوّم » به يمتاز الحقّ عمّا سواه .
« هذا محال على الحقّ أن تكون في ذاته مركبة من جنس وفصل » فلا يكون
منزّهاً عن مماثلة المحدثات الكونية في تركيبها منها . فافهم !

(شرح) [f. 34b] تجلّي المعية^{٣٦٧}

X

(١٧٦) يريد بها معية الانسان بنسبة (مّا) وخصوصية (مّا) مع كل شيء. ولتحقيقها ، أسّس - قدّس سرّه ! قاعدة كشفية وضابطة ذوقية تنتهي الى هذا المقصود ، فقال :

« ولما كان الانسان نسخة جامعة^{٣٦٨} للموجودات » كما أنبأ عنه قوله - تعالى ! : ﴿ سزيرهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم ^{٣٦٩} ﴾ « كان فيه من كل موجود حقيقة » مخصوصة ؛ وهي فيه منتهى رقيقة مناسبتها لإياه

٣٦٧) املاء ابن سودكين : « قال امانا ، رضى الله عنه ! في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه : لما كان الانسان نسخة جامعة وكانت له معية من الحق ، سبحانه ! فكذلك للانسان معية مستصعبة مع كل رقيقة في العالم . فاذا تحقق العبد بتجل المعية ، من باب الاذواق ، وعرف حكمها فيه فانه يرث من ذلك قوة سارية في وجوده ، يعرف كيف يصحب بها جميع الموجودات . فيخاطب حينئذ كل [الاصل : لكل وكذا نخشا برلين وفيينا] موجود من الموجودات بلسان الرقيقة الجامعة بينه وبينه . فيقول له : انا ملك بكلّي وليس معي غيرك . وذلك حق ! لانه ليس لتلك الرقيقة ، المناسبة لذلك الموجود ، تعلق بالغير وليس عندها غيره ؛ وانما اللسان مترجم عن تلك الحقيقة . ومتى خاطبت هذا الموجود من العالم بهذا اللسان ، واقبلت عليه هذا الاقبال ، فانه يعطيك جميع ما في قوته ، لصحة مقابلتك له من جميع وجوهه . فهذه فائدة هذه التجلي . وهذا يسري ملك في الكون وفي الاسماء الالهية . - والحمد لله رب العالمين !

ولما قال ، سبحانه : « وهو معكم ايّما كنتم » - علمنا ان لكل موجود حكماً [الاصل : حكم] من هذه المعية ليس هو للآخر . اذ لو كانت نسب المعية كلها تصح ان تكون لشخص واحد لكان محلاً لاجتماع الاعداد ، وهو محال . فلا بد ان يكون لكل موجود نسبة مخصصة . ولما كان الانسان مقطوعاً على الصورة كان له [f. 11a] هذا الحكم في الوجود . والله اعلم ! [الاصل : ورقة ١١١] -

٣٦٨) هذه الجمعية العامة ، التي تنظم سائر الموجودات ، هي ثابتة في الانسان العادي بالقوة وفي الانسان الكامل بالفعل . فهذا الاخير ، صلواته بالاشياء ليست في طور الامكان والقابلية فحسب بل ارتقت عنها الى طور الفعل والتحقيق . وهكذا كان كمال الانسان هو تطور وترق من مرحلة القابلية والتلقي الى مستوى الإيجابية والالقاء . انظر الفتوحات ١/ ٢٦٣-٢٦٤ ؛ والفصوص : الفصل الاول ؛ ونسخة الحق لابن عربي .

٣٦٩) سورة ٥٣/ ٤١ . - ووجه دلالة هذه الآية الكريمة على كون الانسان « نسخة جامعة للموجودات » هو تصريحها بان آيات الله كما هي منبثة في الآفاق هي ايضاً ظاهرة في الانفس . فعالم الانفس يبرز آيات الله او يبرز بها ، كعالم الآفاق تماماً ؛ ولكن آيات الله تظهر مفرقة مشتتة في عالم الآفاق ، ومجموعة موحدة في عالم الانفس .

١ الاصل : انباء . -

من وجه يناسبه ؛ والانسان « بتلك الحقيقة ينظرت الى ذلك الموجود وبها تقع المناسبة » بينهما . بل هي ما به الاتحاد . اذ لكل شيء وجه به يتحد بكل شيء . ومن هنا يظهر الشيء بصفة ضده . ومن هذا الباب : ﴿ قلنا : يا نار . كوني برداً وسلاماً ﴾^{٣٧١} ومن هنا ﴿ (و) تبرى الأكمة والأبرص ﴾^{٣٧١} و « مرضت » و « جعت » و « ظمئت »^{٣٧٢} فافهم ! « وهي » اي تلك الحقيقة التي بها تقع المناسبة ، هي « التي تنزل ج عليه » اي تنزل ذلك الموجود على الانسان ، الذي له معيتان : معية من الحق ومعية من جميع ما في العالم . -

(١٧٧) « فتي ح أوقفك »^{٣٧٣} الحق يخاطب - قدس سره ! - المسترشد بلسان التربية ، « مع عالم من العوالم أو خ موجود من الموجودات ، فقل لذلك الموجود ، بلسان تلك الحقيقة : » التي بها وقعت المناسبة بينك وبين ذلك الموجود ، - ولسانها هو لسان تجده ذوقاً . بقدر محاذاتك إياه ومناسبتك له ، - « انا معك بكليتي » اذ لا معية لذاتي مع شيء من الأشياء من حيثية رقيقتي المناسبة لذاتك أصلاً ؛ فإن ذاتي التي مع كل شيء بالرفائق المناسبة له ، بكلية معيتها من هذه الحيثية ، (هي) معك . « وليس د عندي » من هذه الحيثية المذكورة . « غيرك » اذ لا تعلق لرقيقة مناسبتك لك بغيرك . فلا يكون غيرك اذن ، من حيثية هذا التعلق ، عندي . - فاذا ادعيت ، ايها المسترشد ، بهذه الدعوى أصبت « وانت صادق » لا عوج فيما قلت !

(٣٧٠) سورة ٦٩/٢١ . -

(٣٧١) سورة ١١٣/٥ . -

(٣٧٢) اشارة الى الحديث القدسي : « مرضت فلم تعدني ... » انظر ما يأتي تعليق رقم ٨٧٨ (ما يخص اسناده وروايته) وبخصوص صلة هذا الحديث القدسي ببعض آثار المهد الجديد انظر تعليق رقم ٦٤٦ .

(٣٧٣) لم يرد في العربية الماثورة « أوقف » إلا حرف واحد : وهو « أوقفت عن الأمر الذي كنت فيه » اي أقلمت عنه . نعم ، جاء عن ابن عمر والكسائي انه يقال للواقف : « ما أوقفك هنا ؟ » أي أي شيء صيرك الى الوقوف ؟ ولعل هذا يسوغ استعمال هذه المادة متمدية كما في هذا المقام وغيره ؛ وانظر معجم «مقاييس اللغة » و « لسان العرب » و « مختار الصحاح » مادة : « وقف » . -

ب فذاك KH. - ت نظر HK. - ث بقم K. - ج تنزل HK. -
ح + ما HKW. - خ وموجود H. - د ليس HKW. -

(A177) «وقل أيضاً: «أنا ذ معك بالذات» فإن ذاتك هي الحق الظاهر بتعينك وتعينات كل شيء. فكلية ذاتك، بإيقاف الحق ومن حبشية المناسبة أيضاً، واقفة ومحاذية له حينئذ دون غيرك. فأنت حينئذ، بحكم الإيقاف والمناسبة والمحاذاة القاضية بوجود ما به الاتحاد وكمال ظهوره معه بالذات «ومع غيره» بالعرض» فإن معينك مع غيره، بمجرد المناسبة. «فإنه» = الضمير لعالم من العوالم أو الموجود، - «يصططليك» [f. 35a] أي يخصصك، بحكم كمال المحاذاة والمناسبة، وبقدر إيقاف الحق، «ويعطيك جميع ما في قوته من الخواص والأسرار».

(178) «هكذا ز تفعل س مع كل موجود» إلى أن تعود قطرتك بحرًا ولحتك دهرًا. «ولا يقدرش على هذا الفعل» وهو اتيانك بقولك بلسان تلك الحقيقة، «أحد ص الا ص حتى ط يحصل في هذا التجلي» يعني «التي هي معية الحق - تعالى ط! مع عباده» عموماً. -

«قال (الله) - تعالى ط! : ﴿وهو معكم أينما كنتم﴾^{٣٧٤} فإذا تجلّى لك ع» الحق - تعالى! - «في هذه المعية» التي أنت بها مع كل شيء، وكل شيء بها معك، «عرفت كيف تتصرف غ فيها ذكوته لك» من الإيقاف والقول مع الموجودات باللسنة حقائقها.

(٣٧٤) سورة ٥٧ / ٤.

ذ وانا HKW. - ر غيرك HKW. - ز مكنى K. - س - HKW. -
ش تقدر W. - ص - HKW. - ض - K. - ط حي H، حي H. - ط مل W. -
غ يتصرف H. - ع - H.

(شرح) تجلي المجادلة

XI

(١٧٩) «إذا كان لك تجل^١ من اسم ما» من الاسماء الالهية ، «ووقع ب الكشف^(٣٧٥)» على مقتضى حيطته ، «وما حصل القدم^(٣٧٦)» الثابت ، القاضي بالتمكن والتصرف «في بساط ذلك التجلي» حتى يستوفي خواصه وأسراره واحكامه استيعاباً تاماً ؛ «ثم قيل لك :» قبل تثبيتك فيه واستيعابك ما لديه ، «ارجع» من بساطه ، الذي انت فيه على حال تستوفي ما لك منه ، وتوفي ما له منك ؛ «فلا توجع» اي ثبت حضورك وشهودك عليه ، ولا تعط قياد قلبك ، الذي هو محل المشاهدة ، للاذعان ، ولا تدعه ينقلب عنه الى غيره من التجليات الطارئة عليه ، ولو كانت اشرف محتداً وأوسع حيطه وأجدى نتيجة .

«وقل :» بلسان حالك واستعدادك ومربتك ومقالك ، جمعاً أو فرادى ، «ان كان رجوعي ت» من هذا التجلي وعطيته ، «إليه» اي الى المتجلي ، الذي هو بنوع الكمالات والتجليات ، «فليس يخلو ث عنه مقام» ولا حال ولا تجل ، «فلماذا يقال لي : ارجع ؟»

(٣٧٥) الكشف او المكاشفة : «في العرف العام ، عبارة عن كشف النفس لما غاب عن الحواس ادراكه على وجه يرتفع الريب منه ، كما في المرتبات ؛ سواء كان انكشاف ذلك بفكر أو حدس أو لسانح عيني حصل عن الفيض العام ، وسواء أكان ما يتعلق باحقايق العلمية أو الانوار الكونية الجزئية المكاشفة عن غيب ما وقع في الماضي أو سيقع في المستقبل . وهي - اعني المكاشفة - بهذا المعنى على مراتب ، ويقال اعلاها : الاشراف على الضائر ... وتطلق المكاشفة بازاء تحقيق الامانة بالفهم ؛ وتطلق بنزاه تحقيق زيادة الحال ؛ وتطلق بازاء تحقيق الاشارة . والمكاشفة اسم لاحد المنازل العشرة التي يستعمل عليها قسم الحقايق (انظر منازل السائرین للهروي : قسم الحقايق . الباب الاول) .. ثم يتلوها المشاهدة ثم المراقبة (لطائف الاعلام ورقة ١٦٦ب) . - وانظر اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ وفتوحات ١٩٦/٢ - ٩٨ . - ومنازل السائرین للهروي ص ٩٠-٩٣ (مع شرح محمود بن عبد المعطي اللخمي) .

(٣٧٦) «القدم» : «يشيرون به الى ما ثبت للعبد في علم الحق . ويكنى به عن آخر صورة من تميّزاته ، سبحانه ! الكاملة وتميّنات ظهوراته الكلية الشاملة : بملازمة ان القدم آخر شيء من الصورة ...» (لطائف الاعلام ١٣٩) . وانظر اصطلاحات الفتوحات ١/٢ ١٢٩ واصطلاحات ابن عربي مادة : قدم .

١ تجلي HK. - ب وقع HK. - ت رجوع W. - ث يخلو K. -

وفي الحقيقة ، « هذه الحضرة » التي أنا فيها « ايضاً طريق إليه » وأنا فيها على الطريق المنتهي الى غاية اليها المنتهى ؛ - « فدعني أمش ج عليها » فانها توصلني الى ما اليه المنتهى حقاً ؛ « وان كنت أرجع إلى غيره » من التجليات المنتهية بي اليه : « فأنا » بحكم الثبوت ، القاضي بمحصل الملكة والافتدار ، « لم أحكم هذا الموقف » الذي من شأنه ان يعطي الوقوف فيه على مطلع احاطته والاشراف على أطرافه والعثور على تفصيل أحكامه واسراره ؛ « ولا عرفت » ايضاً ، « هذا التجلي من » حشية « حكم الذات » الذي هو فيه حالته غاية مطلبي . « فأدخلني » بالعناية الممنون بها عليّ ، « في بساطه » القاضي بشهود التجلي فيه من غير واسطة ، « حتى أرى » واحقق علماً شهودياً وكشفاً اتقانياً ، لا يحتمل [f. 35b] الرب ، « ما لديه » - الضمير للتجلي - مما يخص باحاطته حقاً وحقائق ، جمعاً وفرداً . « وحينئذ تنتقل ح » أي تقيم قلبك ، في محل انقلابه ، الى الى غيره من التجليات ، « وتحفظ خ من الرجوع » قبل نفوذك في المقام . - (١٨٠) « فإن قيل لك » ببعض السنة الفهوانية : إرجع ، فانك « إنما تجني في هذه التجليات ثمرات اعمالك » القاضية بقصور استعدادك عن الاستيعاب والملكة ، « وكنت » قبل دخولك في هذا المقام ، « في عمل » مشوب بما يخل به من الأوضار الامكانية ، وهو الآن « يقتضي هذا » الرجوع وعدم نفوذك في المقام ؛ - « فقل : صحيح ذلك » و « لولا أن رأيت برهان ربي^{٣٧٧} » في كل آن لاستمر عليّ سوء الحال ؛ وكنت ذاهلاً عن استدعاء ما يكشفه عني من الآيات الهادية الالهية . « ولكن د أين ذ العفو والغفار والرحيم والحسان ؟ » وتجلياتها القاضية باصلاح ما فسد ويحو ما نقص بطرو ما نشأ من الخلطات الخلقية الامكانية عليّ ؟ وأين قيامها بوقاية الوجود الظاهر في المظاهر عنها ؟ - « وابن القائل ر » - ايضاً ، - « أنا عند ظن عبدي بي^{٣٧٨} ؟ وما ظننت إلا خيراً . - فلنك ز

(٣٧٧) مجرد اشارة الى آية ٢٤ من سورة ١٢ مع تصرف في الرواية .

(٣٧٨) الحديث في مسند ابن حنبل ٣٩١/٢ وابن ماجة ٣٢٢/٢ والمقاصد الحسنة ٤٦ - ٤٧ وهو الحديث التاسع من مجموع الاحاديث القدسية لعل القاري ؛ وانظر الفتوحات المكية ٢٨٤/١ والاحياء ٩٣/٤ وروضة التمرين مخطوط اسعد أفندي رقم ١٢١/٢٧ - .

ج اشي HPKW - ح ينتقل K - خ وحفظ K - د - HKW - ذ وابن W ،
فابن HK - ر القائل HKP - ز فانه KH - .

تنتفع س بهذا « الجدل ؛ فان القلب اذا انحصر على شيء ولزمه - ظفر
بغايتة القاضية بانتقاله إلى شيء أعلى منه . فافهم المقصود . ولا تكن من
ذوي الجحود^(٣٧٩) !

(٣٧٩) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال امامنا ، رضي الله عنه ! في اثناء
شريحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه : هو تجل يحاور العبد فيه ربه عند امره له ونهيه . وذلك ان
الأوامر الالهية لها طريقان . طريق حكمه حكم النص ، وطريقه الاستئصال الجزم ؛ وطريق
حكمه حكم التشابه ، ويسمى خطاب الابتلاء : يبطل الله تعالى به عبده ليرى من العبد ثباته
من زلزله وبقيته من شكه ، فيزداد شكراً لله تعالى . فن جعل الأمر على قاعدة واحدة فقد
غلط ، وفاته معرفة الأمر على ما هو عليه . - فخطاب النصوص . وطلبها المعاني المجردة ؛ وخطاب
الابتلاء موطئها المواد ، اذ المواد تحتاج الى حاكم آخر وراءها [الاصل : وراءها] يميزها ، لكونها
مركبة ، والمركبات عالم الاشتراك . تقبل الشيء وضده . والمطلوب من الشخص تعيين المعنى
المقصود من غير المقصود . وهذا صعب جداً يحتاج الى قوة أخرى . فن شأن العبد اذا اقيم في
هذا التجلي ، ثم امر بالرجوع ، قبل التحقق بروح هذا المقام ، لكونه ما اتقن العمل الذي
يقتضي له النفوذ ، اذ لا يرجع الا لعل طرأت في عمله اقتضت الرجوع ، هذا لا بد منه لكون
المنع ممنوعاً [الاصل : ممنوع] في حق الحق ، - ان يثبت عند امره باليد ، ويقول : ان كان
رجوعي الى الحق فهو معي في كل حضرة ومرتبة ، فلماذا أرجع ؟ وهو معي في هذه الحضرة ،
ولم احكم [الاصل : + على] هذا الموقف ولا عرفت هذا التجلي من حكم الذات ، فأدخلني في
بساطه لاعرف حكمه وحينئذ انتقل . فان قيل : انما هذه ثمرات اعمالك . فقل : وابن الاسم
العفو والغفار والمحسن ؟ فانه وان كان طريق هذا المقام من الترتيب الكوني العملي
[الاصل ... عملي] فان طريقه الأكبر والأظهر فضل الله تعالى ومنته . فانما اطلبه بلسان
الافتقار لا بعلمي . فاذا وفق السالك لهذا فقد يؤخذ بيده . والله ولي التوفيق ! » [مخطوط
الفتاح ورقة ٦ب] . -

(شرح) تجلّي الفطرة^{٣٨١}

XII

(١٨١) اعلم ان للماهية الانسانية ، في شبيثة ثبوتها التي لا تقبل
لجعل بالنظر اليها - من حيث هي مطلقة . لا بشرط شيء - فطرة^{٣٨١} :
وهي عبارة عن بدء اخلوص متهيء ب للتغيير بالمزيد والنقص . وحكمها ،
من حيث كونها ماهية انسانية جامعة ، بالنسبة الى المزيد والنقص ، بل
بالنسبة الى كل حكم واعتبار ، على السواء : فلا تقبل التقيّد ، بحكم
دون حكم ، من هذه الحيثية .

و(للماهية الانسانية) بالنظر اليها ، من حيث انتقالها من شبيثة ثبوتها^{٣٨١} A الى
شبيثة الوجود بمرجّح لفطرتها ، اعتبارات : منها اعتبارها عند اقتران الماهية بالوجود ؛

(٣٨٠) املاء ابن سودكين على هذا الفصل « قال الامام الراسخ رضي الله عنه ، في اثناء
شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . اعلم ان الانسان ملك الهداية في اول نشأته فهي فطرة له ، وهو
ميشاق الذر . وهذه الهداية ليس للانسان ، بما يقتضيه طبعه ، وجه يقتضي التعشّق بها فهو
متأفر لها طبعاً . والغواية ملكها الشيطان ، فهي تلائم الطبع الانساني وله بها تعشّق نفساني .
وسبب ذلك انه لما كان الانسان ربانياً في اصله لم يحمل التحجير عليه . والهداية تحجير والغواية
رفع التحجير . - ولما كان الانسان (نسخة) جامعة لكل شيء لم يقبل التحجير بحقيقته . فلما
حجر عليه رجد المشقة والكلفة ، فيسمى هذا التحجير تكليفاً . فن الناس من وقف وتعشّق بما
كلف به واجتمع عليه فانصرف نظره عما تقتضيه ذاته من عدم التحجير لغلبة قرب الحق ومحبه
له [الاصل : عليه] . فترتفع عن مثل هذا مشقة التكليف لصرف نظره عن مطالبة الطبع .
ومن الناس من غلب عليه طبعه [f. 7b] ومزاجه فوقف مع اطلاق نشأته وعدم التحجير
عليها بحكم الاصاله والنشأة فأجاب طبعه ولم يجب التكليف فوقف مع هواه . ولما كانت الغواية
بيد الشيطان لم يرض الحق ان يكون في مقابله . فجعل ، سبحانه ! الملك للهداية في مقابلة
الغواية (التي هي بيد الشيطان) . فكانت الهداية بيد الملك (والغواية بيد الشيطان) . وتفرّد
الحق ، سبحانه وتعالى ! بالعلم المجرد يلقيه على المحل بلا واسطة . - والله يقول الحق ! «
[مخطوط الفاتح ورقة ٦ب-١٧] . -

(٣٨١) جاء تعريف الفطرة في الفتوحات بما يلي : « ما الفطرة ؟ الجواب : النور الذي
تشق به ظلمة الممكنات ، ويقع به الفصل بين الصور ، فيقال : هذا ليس هذا . اذ قد يقال :
هذا عين هذا من حيث ما يقع به الاشتراك ... » (فتوحات ٧٠/٢) . وجاء في موضع آخر
ما يلي : « والفطرة عالم التوحيد التي فطر الله الخلق عليها حين اشهدهم ، حين قبضهم من
ظهورهم (وقال لهم) : الست بربكم ؟ قالوا : بلى ! فشاهدوا الربوبية قبل كل شيء ... »
(فتوحات : ٥٧/١) .

(A٣٨١) انظر ما يخص « شبيثة الثبوت والوجود » فقرة ١٢٥ ؛ وتعليق ٢٥٣ .

١ بدء : الاصل . - ب الاصل : متبناه . -

ومنها اعتبار قبولها ، بعد الاقتران ، تربية الأبوين ؛ ومنها اعتبارها من حيثية وجهها الخاص بها وما يثمر لها ؛ ومنها اعتبارها في تأثرها من الاسباب الخارجية .

(١٨٢) فهي ، بالاعتبار الاول : بدء تخلص مختص بالوجود . الذي هو ينبوع المزيد والخير كله ، بمرجح . وهي المشار اليه بقوله ، صلى الله عليه ! « كل مولود يولد على الفطرة^(٣٨٢) » . أي على الفطرة المختصة بالخير . ومن هذا الوجه ملك الانسان [f. 368] الهداية ، وفيه ميثاق الذر^(٣٨٣) . وبالاعتبار الثاني ، بدء تخلص متبهي^١ للتغير بقبول تربية الأبوين واكتساب الأوصاف والاخلاق والعقائد منها ، من حيث كون « الولد سر ابيه » . ولهذا قال ، صلى الله عليه ! « قابواه يهودانه او يمجسانه او ينصرانه^(٣٨٤) » . وبالاعتبار الثالث ، فهي بدء ج خلو ص متبهي^٢ للتغير بما يثمر لها الوجه الخاص بها من الأوصاف والاخلاق والعقائد الظاهرة في الولد ، المفقودة في أبويه ، على مقتضى « يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي^(٣٨٥) » ، كظهور الكافر من المؤمن والمؤمن من الكافر . فهذا هو د حكم الوجه الخاص . الذي ، يعرفه المحققون من اهل الكشف والشهود : فان للقلب . في عندية مقلبه ، وجهاً خاصاً يأخذ منه ، إما من حيثية (الاسم) « الهادي » او من حيثية (الاسم) « المضل » ، او تارة وتارة^٣ . — وبالاعتبار الرابع . بدء تخلص متبهي^٤ للتغير ، إما بالمزيد او بالنقص ، ولكن باقتضاء الروحانيات الباقية ، المثمرة للحوادث الفانية ، بتوسط الحركات الفلكية والأوضاع الكوكبية ، المتجددة الزائلة . (١٨٣) ولما كانت فطرة الانسان . حالة انتقاله من شبيهة بثبوته الى شبيهة الوجود^(٣٨٥) A ، مخصصة بالوجود الذي من سوانحه الهداية ، قال ، قدس سره :

٣٨٢} الحديث وارد في البخاري ١٢٣/٨ وسند احمد ٢/١٥٣، ٣٩٣ وشرح الخفاجي على الشفا ٢٤٩/٤ وفيض القدير ٣٣/٥ وشرح الأحياء ٧/٢٢٣-٣٤ .
٣٨٣} اليه الإشارة في آية ١٧٢ من سورة ٧ ؛ وانظر ما تقدم فقرة ٢٨ ؛ وتعليق ٨٢ .
٣٨٤} قصة حديث « كل مولود يولد على الفطرة » وانظر ما تقدم تعليق رقم ٣٨٢ .
٣٨٥} مجرد اقتباس ، مع شيء من التصرف من آية ٢٧ سورة آل عمران (٣) .
٣٨٥} A انظر تعليق ٣٨١ .

ت الاصل : بدء . - ث الاصل : متبهي . - ج الاصل : بدء . - ح الاصل : متبهي .
خ الاصل : فهدى . - د الاصل : هي . - ذ الاصل : بدء . - ر الاصل : متبهي .

« اعلم ان الانسان ملك الهداية في أول نشأته ز » المعبر عنها بحالة اقتران ماهيته بالوجود بمرجح ؛ فالهداية فطرة له . « وهي الفطرة التي فطر س الله ش الناس عليها » إذ الهداية من سوانح الوجود الفاضل على قابلياتهم ، اذا لم يزاحمها حكم غلبة الامكانية . كما ان الضلالة من غلبة حكم الامكانية ، اذا لم ترفعها غلبة حكم الوجود والوجوب . « وهو » اي اختصاص الانسان ، في أول نشأته الوجودية ، بملك الهداية ، موقع « ميثاق الذر » وهو مبدأ ص الصورة الجامعة الوجودية للانسان . غير انه - تعالى ! - نظراً الى مآل أمر الذر ، جعل البعض في القبضة اليمنى والبعض في القبضة اليسرى ، ثم قال : هؤلاء في الجنة ولا أبالي وهؤلاء في النار ولا أبالي (B³⁸⁰) . - « وهذه الهداية » مع كونها اختصاصاً إلهياً ص وسانحة وجودية ، « ليس للانسان ، من جهة ما يقتضيه طبعه ط » القاضي باطلاقه وسراحه ، « وجه ط يقتضي له التعشيق بها » = اي بجهة ما يقتضيه طبعه ، « فهو » = اي الوجه الذي ليس يقتضي التعشيق بها ، « منافر [f. 36b] لها طبعاً » = اي لجهة ما يقتضيه طبعه .

(١٨٤) « والغواية لم يملك » الانسان « اياها وملكها الشيطان » ولذلك قال عن ملكيته واقتداره : ﴿ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴾^{٣٨١} « وهي تلائم ط طبع الانسان وتوافق مزاجه » لما فيها مما يتلذذ به ، « وله بها تعشيق نفسي » لا يحيد له عن ذلك الا بحكم قاسر وسلطان مبین .

« وسبب ذلك ، ان الانسان لما كان ربانياً في اصله » حيث تحقّق - بمظهرية عموم الالهية والامكانية ، جامعاً لما بطن وظهر من الحيتين ، متساوي النسبة الى كل شيء في سوائيته ، لا ميل له ، من هذه الحيتية ، الى جهة تقيده وتحصره ، « لم يحمل التحجير عليه ، والهداية تحجير والغواية رفع التحجير » فانها تقتضي الاسترسال والسراح طبعاً ، - « واظهار ربوبية الانسان » فان الرب لا تحجير عليه ، « لا يسأل عما يفعل » .

(B³⁸⁰) اشارة الى حديث ابي موسى المروي في كتاب الشريعة للآجري ص ١٧٣ وانظر ايضاً كتاب الشرح والابانة لابن بطه ص ٥٧ ...

(٣٨٦) سورة ٣٨ / ٨٢ . -

ز نشأته KW . - س فطره HK . - ش + عليها وفطر HK . - ص الاصل : مبدأ . -
ص الاصل : الهيا . - ط + ومزاجه K . - ظ - K . - ع تلائم KW ، تلائم P . -

فشأنه ان يتصرف فيما شاء ، كيفما شاء ، مهما شاء ، كما شاء . والانسان ، اذا قام لرفع التحجير عن نفسه وإظهار اطلاق تصرفه ، على مقتضى ما فيه من الربوبية ، استهلك عبوديته في تعليته الطبيعية ، الحاكمة عليه . (١٨٥) « فلذلك من غ لم يعصمه الله تعالى ف » - بالتزامه مشقة التحجير عليه واحتماله لوازم العبودية ، « باع ق السعادة التي هي ملكه » نظراً الى فطرته في اول نشأته ، « بالشقاء للملائكة ك لطبعه في الوقت » الحاضر ، « بدار الدنيا » فانه ، في الآجل ، غير ملائم ؛ والسعادة بضده . « فان السعادة » المكتنى بها عن الهداية والتحجير ، « تلائم ل طبعه أيضاً ولكن في المستأنف م » اي في النشأة الآجلة ؛ « فتعجل ن » عطف على قوله : « باع » - اي فتعجل في نيل ما يلائم طبعه ، وان أورث له الشقاوة الأبدية . « ولذلك قال » تعالى ! ﴿ من كان يريد العاجلة » عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ﴾ (٣٨٧) .

(١٨٦) « فهذا التجلي ، اذا حصل لك ه ، فتحقق بالثبات فيه » الى أن يعطيك حقوق مراسم مقامه ، « فله » اذ ذاك ، « شئتك على الفطرة » التي كانت الهداية لازماً ، « والسعادة » التي كانت الفطرة في ايل النشأة مالكها .

(شرح) تجلّي السريان الوجودي^{٣٨٨}

XIII

(١٨٧) «سرى الأمر» = أي التجلي الوجودي الوجداني . - وهو في الأصل ، بحكم امتداده وانبساطه ، مكّن بالنفس الرحاني^{٣٨٩} . - الظاهرة) بظهوره الشؤون [f. 378] الالهية . وسريانه « في الموجودات » الامكانية المتبناة للقبول « سريان النور في الهواء » = فان النور بسريانه يعمّ الأجزاء الهوائية ويحيط بها ويظهرها بظهوره فيها ؛ فالنور مدرك فيها بالادراك الأول . - . ولا كان التجلي الوجودي من معدن الوجوب ، الذي له القوة والقدرة والحكم والسلطان والفعل والتصرف ، سرى في الموجودات الامكانية ومراتبها بما يقتضيه وجوب وجوده من الاقتدار : « فظهرت » بسريانه الوجودي فيها . « العلل والاسباب » المؤثرة « والأحكام الفاعلة » فاستترت أوصافها الامكانية وجهة انفعالاتها في انصباغها بصيغ التجلي ، « وغاب كل موجود » حالته ، « عن حقيقته » التي هي معلومته ، المتميزة بتعيينها عن غيرها . في عرصة العلم الإلّهي^{٣٩٠}

(٣٨٨) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال سيدنا وشيخنا في اثناء شرحه هذا التجلي ما (هذا) معناه . لما سرت الوجدانية في الوجود تكبرت الموجودات بعضها على بعض لنبيها عن رؤية انفسها . فالعارفون زادهم ذلك معرفة لتحققهم بمعرفة صاحب الكبرياء التي [الأصل : الذي] يستحقها لذاته [الأصل : بذاته] ؛ وان ثبت آثارها في كونهم فانما هو تأثير تحصل به الدلالة العارف . واما المحجوبون فانهم ادعوا ذلك وغابوا عن شهود الحقيقة التي أعطت ذلك ، فخرسوا وعميوا باذلالهم وتصاغرهم لكون اعمالهم ردت عليهم . - والله يقول الحق ! [مخطوط الفاتح ورقة ١٧] . -

(٣٨٩) « نفس الرحمن هو حضرة المعاني وهو التعيين الثاني سمي بذلك من جهة ان النفس امر وحداني كامن في باطن النفس منبعث منه الى ظاهره وحامل لصور المعاني الحاصلة عن اختلاف صور بروزه وظهوره ، لسبب اختلاف ما يقع اعتماده عليه من المراتب التي تسمى في الخارج مخارج ... » (لطائف الاعلام ١٧١ ب) راجع أيضاً الفصل المطول في الفتوحات الذي خصصه « نفس الرحمن » وتفتح في مظاهر الوجود : فتوحات ٢/٣٩٢-٦٧٨ . - وانظر ما تقدم فقرة ٧٥٠٥٩٠٣٦ وتعليق ١٠١ . -

(٣٩٠) ألال هو الله عز وجل ! وبعبير أدق هو الاسم المشترك في جميع اللغات السامية (بالعبرية : إله وبالسريانية : ايل) للدلالة على الألوهية . فالعلم الإلهي هو العلم الإلهي . راجع بحث الأب الفاضل يواكيم مبارك عن الاسماء والصفات الالهية الواردة في القرآن وما يقابلها في اللغات السامية [Les Noms, Titres et Attributs de Dieu dans le Coran et leurs corres. en épig. Sud-Sémi.] in *Le Muséon* LXVIII, p. 6, 7. -

١ سرا W ، سر HK . - ب + سرى H . - ت الوجود H . - .

الازلي ؛ « وانفعاليته » التي هي تهيؤ ج قابليته لقبول الآثار الوجودية ؛ « ومعلوليته » التي هي جهة افتقاره الذاتي إلى ما به ظهرت العلل والاسباب فيه . - فحيث ظهرت في الوجود ، بـسريان التجلي الوجودي ، الاحكام الوجودية ، ونخفيت ، في استجلائه ح ، اوصافه الامكانية ، - تعاظم وشطح « وقال » بلسان حاله في التجلي الظاهر فيه : « أنا ! وزهي خ » (ك) قول القمر ، زهواً ، عند ابتدائه وامتلائه د نوراً من الشمس : أنا الشمس ! مع كونه ، عند امتلائه د من نورها ، خالياً منها ؛ ليس فيه من ذاتها شيء ٣٩١ . -

(١٨٨) « واستكبرت الموجودات » عند اختفاء انفعالياتها ومعلوليتهَا وظهرها بصيغة التجلي الوجودي الوجداني ، « بعضها على بعض » بدل البعض عن الكل « وغاب المُستَكْبَرُ عليه » اسم مفعول ، وهو الحق الغائب ، « عن مشاهدة المتكبر عليه » من الموجودات ؛ وقد اضيف المصدر الى الفاعل : « بتكبره » اي بتكبر المتكبر ، « على مسببه د ومعلوله » المنصّب بتجلي المستكبر عليه ، فلم يعرف أنه تكبر في الحقيقة على الظاهر في تعين كل شيء ، وهو الذي ﴿ له الكبرياء في السماوات والارض ٣٩١ ﴾ . وأما في التحقيق ، « فظهر الكبرياء » في العالم وما فيه

وجاء في كتاب « رشح الزلال في شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق والاحوال » : « الآية (هي) كلّ اسم الاله مضاف الى ملك او روحاني كجبريل وميكائيل فان الجبر وميكائيل من اسماء الملائكة ؛ وقد اضيفا الى « ايل » وهو بالسريانية والعبرية بمعنى « الله » . ولذلك قام مقام البسلة في التوراة قوله ، تعالى : « ايل راحون شداي » (= אֵל רַחוּם שְׁדַי) . - والروحاني مثل الجن ، فان اسماءهم انما يضاف الى « ايل » ان كانوا من اهل النور ويضاف الى « الشين » ان كانوا من المردة كقوش قليوش . وان كان الروحاني انساناً تروحن وبلغ في التقديس حد الحق له التسمية ، سمي بمثل هذه الاسماء : كهبايل واسماعيل . (مخطوط باريز رقم ٤٨٠١ / ١٢٢ - ١٢٢ ب) .

(٣٩١) يقول ابن عربي في الفتوحات : « فنور الشمس اذا تجلّى في البدر يعطي من الحكم ما لا يعطيه من الحكم بنور البدر ، ولا شك في ذلك . كذلك الاقتدار الالهي . اذا تجلّى في العبيد فظهرت الأفعال عن الخلق . فهو وان كان بالاقتدار الالهي يختلف الحكم ...

وكما ينسب النور الشمسي الى البدر في الحس والفعل لنور البدر وهو للشمس ، فكذلك ينسب الفعل للخلق في الحس والفعل انما هو لله في نفس الامر ... » (= فتوحات ٦٥٩ / ٢) .

(٣٩١) . اشارة الى الآية الكريمة رقم ٣٧ من سورة الجاثية (٤٥) مع شيء من التصرف . -

ث الموال W. - ج الاصل : تهياء . - ح الاصل : استجلده . - خ وزهل W ، وزها K . - د الاصل : امتلاء . - ذ شبهه H ، مشبهه K . -

من الموجودات من الحق الظاهر فيها ، « ولم يظهر تعظيمه ر » حيث جهل
انه منسوب الى الحق الظاهر في العالم ؛ ولذلك قال ، قدّس سرّه :
« فكان الظهور » = اي ظهور كبرياء الحق ، « على الحقيقة لمن له
الكبرياء الحق » إن ظهر على الموجودات ذلك أو بطن ؛ « ذلك » = اي
من له الكبرياء الحق هو « الله العزيز العليم » !

(شرح) تجلّي الرحوت (٣٩٢)

XIV

(١٨٩) وهو (= الرحوت) مبالغة [f. 37b] من الرحمة ، ولذلك عبر به عن الرحمة المنتشرة على القوابل الجمّة ، المفتقرة اليها . فان الرحمة هي الوجود العام المنبسط في الكون ، المفتقر اليه . فكل موجود ، مرحوم بالرحمة الرحمانية فان حكمها ، من حيث عمومها الى سائر القوابل ، على السواء . بخلاف الرحمة الرحيمية (٣٩٣) ، فانها تتبع الاستحقاق : فالمحظوظ

(٣٩٢) املاء ابن سودكين على هذا الفصل : « قال امانا في اثناء شرحه لهذا التجلي : زعمت طائفة ان العدم للممكن من ذاته ، وليس بصحيح . وانما الممكن مستحق الفقر من ذاته ، فله الانتقار الذاتي لا العدم الذاتي . اذ لو كان العدم له ذاتياً لما تحقق بالوجود ابداً . فتحقق ذلك ! - واعلم ان اول ما افاض الله تعالى على وجود الاعدسان الثابتة ازلاً ، التي لم توصف بالوجود ، السمع . فكان السمع اول نسبة قامت بهم وتوجهت عليهم ؛ فاول مخلوق كان السمع ، ثم قال تعالى للعين الثابتة : كوني ! فكانت . فجعل الخطاب للسمع ، فكان السمع متعلق القدرة ؛ فأوجد السمع من كونه قادراً ، وأوجد ما عدا ذلك بـ « كن » وهي كلمة «الفهوانية» . وهذا القدر يستدل على قدر شرف السمع على بقية الأوصاف . - فلما سمع الممكن الخطاب قامت به المحبة للخطاب ، فبرز لرؤية من ناداه ، وقامت به محبة . فلما برز وجد حجاب العزة ، وهو حجاب المنع ؛ فلم ير سوى نفسه في مرآة موجد . لانه لما كان الممكن منظراً للحق ومظهراً كذلك الحق (كان) منظراً للممكن ومظهراً له . فعندما يرى حجاب العزة ، وقد منعه من التحقق بالرؤية ، قال : اني ما برزت الا لرؤية من خاطبي ، فلم أره . وقد كنت قبل خروجي أقرب اليه بكوني كنت غائباً عن شهود عيني ، فكنت مظهراً له معاني [الاصل: معاناً] من الابتلاء الذي تجدد لي من شهودي لنفسي . فان شهودي لنفسي ابتلاء محقق ، اذ يصحبه الحجاب عن رؤية الحق ، عز وجل ! الا من عصمه الله ، تبارك وتعالى ! فعند ذلك حنت الاعدان الى حالتها الأولى . - قال جامعه : فتحرر من ذلك ان العين الثابتة اول نسبة توجهت من الحق اليها نسبة السمع ، وبذلك النسبة كان قبولها لـ « كن » . فتكونت الاعدان على ما تعطيه حقايقتها . والله يقول الحق ! » [مخطوط الفاتح ورقة ١٧] . -

(٣٩٣) كما يميز الشارح هنا بين ضربين من الرحمة الالهية كذلك يميز صاحب لطايف الاعلام بين «الرحن» و«الرحمة الاصلية» و«الرحمة السابقة» و«الرحمة الامتثالية» و«الرحمة الامتثالية الخاصة» واخيراً «الرحمة الوجوبية» . فـ «لرحن» : «اسم لصورة الوجود الالهي التي هي عبارة عن الجمعية الحاصلة للاسماء الذاتية عند ظهورها بنفسها من بطون وحدة الذات» . و«الرحمة الاصلية» : «يعني بها الوجود...» و«الرحمة الواسعة» : «يعني بها الرحمة التي عمت كل شيء...» و«الرحمة السابقة هي الرحمة السابقة والواسعة...» و«الرحمة الامتثالية هي (الرحمة) السابقة ايضاً...» و«الرحمة الامتثالية الخاصة يعني بها رحمة الله لعبده حيث وقفة للقيام بما يوجبه له من الافعال .» و«الرحمة الوجوبية يعني بها الرحمة المختصة باهل التقوى والاحسان...» (لطائف الاعلام ورقة ١٨٢) . - راجع فصوص الحكم (فهرس المصطلحات ، مادة : الرحمة الالهية ، رحمة الامتنان ، رحمة اليعسوب) والفتوحات ١١٥/٣ ؛ ٢١٣، ١٣٦/٤ . - وخلاصة فكرة ابن عربي في الرحمة ، كما شرحها في الفتوحات والفصوص

منها القابليات المصونة عن شر النقايس ، بسرّ الحسنى وزيادة^{٣٩٤} .
فلما كانت الرحمة ، المعبر عنها بالرحمت ، رحمانية - قال ، قدّس سرّه :
« انتشرت الرحمة من عين الجود » القاضي بافاضتها على القوابل ،
السائلة بالسنة استعداداتها ، الغير المجعولة ، وجودها كما ينبغي ؛ فأول
ما وجد في الأعيان الثابتة ، من الرحمة الرحمانية ، السمع ؛ ولذلك قال ،
قدّس سرّه :

« فظهرت الأعيان في الوجود عن الكلمة الفهوانية ، التي هي كلمة
الحضرة » فإنها حظ السمع ، فوجود الأسماع مقدم على وجود الأعيان ؛
فبورود كلمة الحضرة على الأسماع ، سمعت الأعيان الخطاب ، فقامت
موجودة . « ولولاها ما انقاد الممكن للخروج » فإن سماع خطاب
« الجميل » ، على معنى يرجع منه بعبطة سنبة الى المشغوف بالذات ،
المفتقر اليه - ملذوذ ومحجوب . وشغف السامع ولذته ، على قدر افتقاره
الى المخاطب وطلبه منه : فكلمة عظم الطلب ، عظم - عند رجاء الفوز
بالوصول - الطرب ! ولذلك قال :

« ولكن ت التعشّق أخرجه » من كتم العدم ، « وأبرز عينه لكلمة
الحضرة التي هي كُنْ » فلما سمع الممكن الخطاب ، ذاق « ما أخفى
له » ، في طي الكلمة ، « من قرّة عين^{٣٩٥} » ؛ وفهم من السنة ودائعها
أنها - أعني الكلمة - عين يطلب وجود العين ، ليخصها بعد وجودها في
مقام الرؤية بالعين .

(١٩٠) « فلما برز » الممكن بهذا الشعور ، « طلب رؤية ج المحبوب
الذي له خرج ح » من كتم العدم ، بعين خص بها للرؤية خ بعد تحقق
عينها ، من عين الكلمة ؛ « فلم يجد لذلك سبيلاً » فإن العين المخصوصة

والتجليات : الرحمة من الوجهة النيبية هي افاضة الوجود على الموجود ؛ ولما كان الحق واجب
الوجود كانت رحته واسعة لكل شيء . ويميز الشيخ في طبيعة الرحمة بين رحمة الوجود ورحمة
الامتثال ، فالأخيرة هي الرحمة العامة الشاملة لكل شيء ؛ أما رحمة الوجود فهي التي كتبها على نفسه
وهي خاصة بالمطيعين . فالرحمة الامتنانية تتعلق بذوات الموجودات أما الرحمة الرجوعية فتتعلق
بالعالم .

(٣٩٤) اشارة الى آية ٢٦ من سورة ١٠ . -

(٣٩٥) اشارة الى آية ١٧ من سورة ٣٢ . -

١ الوجود H . - ب الاصل : المسايله . - ت لاكن W ، لكن KH . - ث الاصل :
الرويه . ج روه W ، روه P ، دوه K . - ح صرخ K . - خ الاصل : الرويه . -

بعينه ، الظاهرة له من عين الكلمة ، إنما هي بقدر استعداد عينه الثابتة ، الغير المجعولة ؛ واستعدادها ، بحسبها ، مقيد محدود لا ينفد إدراكه في غير المتناهي المطلق ، ولا يحيط به . ولذلك قال ، قدّس سرّه :

« وقام دونه حجاب العزّة » وهي المنعّة اللازمة لمطلق الوجود ، كيلا يعرف كنهه ولا يحيط به ولا يصل اليه سواه . « فلم يَـوَ » الممكن عند ذلك الطلب ، « سوى نفسه » في مرآة المشهود [f. 38^a] في الحجاب . فارتد بصره ، من رؤية ذاته الى رؤية ذ نفسه ، « خاسئاً وهو حسير^{٣٩٦} » ! « فاغتم^٣ وقال : من مشاهدة كوني هربت » انزويت دهرًا ، في غيب العلم ، على شيئية ثبوتي - « وإياه طلبت » حيث لم اشتغل بكوني عنه ، « فإن ظهوري ز لي في عيني سر غيبي^٤ سر عن مشاهدتي » السابقة ، - « له » عند اتصال معلومه به ، « في علمه حيث ص لم أظهر » بالوجود « لعيني » ولم انتقل من ثبوتي الى كوني ؛ « فلاذ ولا تجلّتي » اي فوّت لا تجلّتي ، من حيئية ذات المطلوب ، بلا حجاب ولا رؤية ، أفوز بما هو مقصودي في طلب وجودي . -

« فرجوعي الى العدم » الذي كنت عليه ، « ومشاهدي له من حيث وجودي في علمه ص » المساوق لوجوده تعالى ! « أولى » ص - وأشهى ، « من مشاهدة كوني » وأنا محجوب عن اغاية أمنيّتي . فان صح لي العود الى غيب علمه ، « فذلك ط وطني : حيث أحدية العين وعدم الكون » المزاحم في المشاهدة الغيبية العلمية ، فان الأعيان التي هي الشؤون الذاتية ، في احدية العين ، مشتمل بعضها على البعض ، والتميز والتكثّر بينها مستهلك الحكم والاثّر .

« ولما بدا ط الكون الغريب »

الغير المأنوس به ، لخلوّه عما هو المقصود الأعظم والمطمح الأقصى ، -

« لناظري »

المتحدلق لرؤيته ،

(٣٩٦) اشارة الى آية ٤ من سورة ٦٧ . -

د الاصل : روه . - ر الاصل : خاسيا . - ز ظهوري K . - س محبي HK . - ش غيبي HK . - « ص-ص » K . - ض اولاً W ، اول K . - ط فلذلك H ، فذلك K . - ط بدى KW . -

« حنن إلى الأوطان »

الأصلية التي كنت عليها سابقاً ، وكنت معها في تمتع الوصل والمشاهدة
والانس ، من غير مزاحم او مانع ،

« حنن الركائب ع ٣٩٧ ! »

المستنشقة نفحات قرب أوطانها ومستقراتها ، التي فيها الراحة والمشهيات
المتنوعة العزيزة !

(٣٩٧) هذا البيت « ولما بدا الكون الغريب ... » مذكور في الفتوحات ٥٢٨/٢ مع
تغيير قليل : اذا ما بدا الكون الغريب ... - وفي كتاب الحجب لابن عربي ما يدل على
ان البيت لغيره : انظر مخطوط يعنى افندي رقم ٢٣٩٤/٤٠ ب .

ع الركائب ، K ، الركائب H ، الركائب P . -

(شرح) تجلي الرحمة على القلوب^{٣٩٨}

XV

(١٩١) هذه رحمة رحيمية ، فانها مختصة بالقلوب المتبحرة المرتقية الى مستقرات همها المتجوهره ، بتدبير الحكيم وتقدير العزيز العليم ، في المنزه الأبهى . ولذلك قال ، قدس سره :

« انتشرت الرحمة على القلوب » - الألف واللام ، في القلوب ، للعهد ؛ فلا نعم هذه الرحمة بتولية الجمع بهما . - « ففتحت أعين البصائر » اي بصائر هذه القلوب المعهودة . وهي قوة بها تدرك القلوب الحقائق شهوداً ؛ فهي للقلوب كالباصرة للبدن . « فأدركت » القلوب بها ، « ما غاب عنها » من مطالبها العالية والذاتية ، الالهية والانسانية ، الكامنة في مطاوي سعتها ، الغير المتناهية ، جمعاً وفرادى . « وهي مقبلة واردة على حضرة الغيب » باعراضها عن الكون [f. 38b] وبحر صورها المنتقشة فيها . والمعني هنا « بحضرة الغيب » ، الحضرة الالهية من حيثة البرزخية الثانية ، التي هي منشآت حقائق الكُمَل ومنتهى قلوبهم الكاملة - « والمنزه الابهي ج » كناية عن البرزخية الأولى الأحدية ، المختصة بالحقيقة السيادية المحمدية . فالقلوب التي هي ورثة الاحوال القلبية السيادية ، لها المنزه الأبهى عند توجهها الى الغاية ، التي هي المنتهى ، بقدر المناسبة الذاتية والنسبة الاقتدائية .

(٣٩٨) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال الامام في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . انتشرت الرحمة فانفتحت عين البصيرة فأدركت ما غاب عنها ، وهي مطالبها التي كانت غائبة عنها ؛ وهي تميز هياتها [الاصل : هياتها] من المبرجودات . ولما انفتحت عين الابصار ، فم عيون قابلتها انوار ، ثم عيون قابلتها ظلمة . والظلمة منهودة للبصر غير مشهود بها . والنور مشهود ومشهود به . والظلمة عبارة عن (عدم) مشاهدة الوجود لذاته ، فهي . قال الله تعالى : « ولكن نعي القلوب التي في الصدور » . الصدور عبارة عن الرجوع . وقد رجعت الى نفوسها [الاصل : نفوسنا] فعميت عن الوجه الذي لها من الحق تعالى وغابت عنه . اذ كان لكل موجود وجه الى الحق وجه الى سببه ؛ فبقي هؤلاء مع ظلمة السبب واما الاكابر فبقوا مع وجه الحق ، ولم يحجبهم السبب الذي وجدوا عنده ؛ به . فتمققوا ان الاسباب للابتلاء وهي عين الحجب . فأزلوها منزلها فأثروا فيها ولم تؤثر فيهم . بخلاف من عمي عنها . - والله اعلم ! » (مخطوط الفاتح ورقة ٧ب) . -

١ استوت KH . - ب البصائر KW ، البصائر P . - ت الاصل : فشاء . - ث الاصل : الحقائق . - ج الالهى K . -

(١٩٢) «وعرفت» أي القلوب ، «بهذا التجلي ان الله اختصها» بمشاهدة وجه الحق ، الذي كله نور ، «من غيرها من القلوب التي أعماها الله ، تعالى ! عنه» أي عن المنزه الأعلى برويتها نفسها وتقيدها بالانحصار عليها . والقلوب من حيث إنها مفطورة على طلب الشهود ، «فاشهدها» - الله «ظلمتها» المحيطة بها من جانب الطبيعة الغاسقة ، «فنظرت اليها صادرة» في الطلب ، «عمياء ح» مطموسة البصائر ، بقتر الرين . - «منحطّة الى أسفل سافلين» منجذبة الى سنخ الطبيعة ، التي هي مثار الظلمات ؛ «منكوسة الرأس خ» باعراضها عن المنزه الاعلى وإقبالها الى جهة مراكز الطبيعة الغاسقة .

وقد استشهد ، قدّس سرّه ! على القلوب المقبلة عن الحق ، الى كونها موجودة مiale الى رؤية نفسها متعلة بالملاذ الحسية الطبيعية ، بقوله تعالى ! ﴿ولكن د تعمى القلوب التي في الصدور﴾^{٣٩٩} مع كونها ، في اصلها ، من مواليد النور الأبهج ؛ وجواهرها منظورة ، في الصدور ، بلحظات الأنوار الاسلامية . -

(١٩٣) فكل من قيده الظرف ذ ، فهو المحتوى عليه ، المحصور في قيد الأين : ﴿في ظلمات بعضها فوق بعض ، اذا أخرج يده لم يكد يراها﴾^{٤٠٠} هذه العبارات منظوية على الاشارات المنبهة ان شأن القلب الانساني ان يتجوهر بالخلاص عن مخالطة الكون ويتبحر في تحققه بالأنوار الغيبية والتجليات الالهية ، فيعود بين ذلك الى سعة هي منصة الاسم الالهي «الواسع» ، فلا يحصرها أين ولا يقيدتها حكم ؛ فتستغرق العوالم الجمّة في وسعها ، حتى ان العرش وما حواه ، لو مرّ في زاوية من زواياها ، لما أحسّت به . ومن قيد قلبه الظرف وحصره الأين ؛ انتهى في تنزله وتحيّره في أسفل سافلين : الى نقطة عمياء صمّاء ، ليس فيها للمدركات الخلقية نفوذ وسراية وكشف قطعاً . وهي مركز يعطي الجهل البهيم للعقول ، حتى تخرس وتبهم .

(٣٩٩) سورة ٤٦/٢٢ . -

(٤٠٠) سورة ٤٠/٢٤ . -

« ومن [f. 39a] لم يجعل الله له^(٤٠١) نوراً ر » من سريان الفيض
الوجودي فيه ، « فإله من ز نور^(٤٠٢) » من م ذاته » فان حقيقته ،
حالة ظهور الوجود فيها وحالة خلوها عنه ، باقية على عدميتها : فلا نور
لذاتها في الحالتين فافهم !

(٤٠١) سورة ٤٠/٢٤ - .

(٤٠٢) سورة ٤٠/٢٤ - .

ر + من عنده HW - . ز HW - . م - P - . *

(شرح) مجلتي الجود^(١٠٣)

XVI

(١٩٤) وهو (= الجود) العطية قبل السؤال ا ؛ كما ان الكرم عطية بعد السؤال ا . وكونها (= العطية) قبل السؤال ا ، اذا كان السؤال ا باللسان ؛ وأما قبلتها ، بالنسبة الى الاستعدادات السائلة ب بالسنتها - الغير المجعولة - فغير محقق . اذ الاستعدادات مساوقة للعلم الأزلي ، المساوق للذات الازلية . فلا يسبق الجود العلم . فان العطية المتعينة للمعلوم تنبئه . -

والجود أمّ الاسماء الفعلية ، اذ به ظهور الوجود . فبه وجدت الاعيان بظهور الاسماء ؛ وظهرت الاسماء بوجود الأعيان . بل فيه خزائن كل شيء ، حتى خزائن العلم بالله وباسمائه ت ، وخزائن العلم بالعالم وباجناسه وأنواعه واصنافه^(١٠٤) . ولذلك قال ، قدّس سرّه .

« انتشر الجود في العالم » حسب اجناسه وأنواعه وأصنافه وأفراده ؛ « فثبتت أعيان الموجودات بأسرها » اي فثبتت موجوديتها ، « فلا زوال لها » فانها بعد الوجود لا تنقلب عدماً ، بل تبدّل عليها ، بحسب نشأتها ج ، الأوضاع والأوصاف والأحكام .

(١٩٥) « وانتشر الصلاح في المحالّ القابلة له » اي انتشر بالجود وسريان الوجود ، في قابليات المحال الخالصة من خلطات الفساد ، صلاح يعطي لها ثمرة حسن السابقة مع زيادة لا تقبل الغاية ؛ « فصلحوها » اي المحال القابلة له ، بما أثمر لهم من المواهب اللازمة ، « وأصلحوها » بالمتعدّية منها ، فتحققوا بفضيلتي الكمال والتكميل . -

« وملكك الرقاب » نظراً الى الاصلاح ، فان المصلح قام بصفة الربوبية على المصلوح به ؛ وظهر المصلوح به بصفة الافتقار اليه .

(١٠٣) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « وكان شرحه فيه ، فلم يحوج الجود الى الخروج عن حقيقته . فا عجب آنة الحقائق ! حققنا الله بفعله . - [مخطوط الفاتح ورقة ٧ب] . -

(١٠٤) قارن هذا مع الفتوحات ٢/٧٤-٧٦، ١٧٩-١٨٠؛ ٣/٣٦٠-٤٠٧ . -

ا الاصل : السؤال . - ب الاصل : المسألة . - ت الاصل : وباسمائه . - ث الوجود H . ج الاصل : نشأتها . - ح المحل H . -

«وظهرت الدعاوي في خ اهلها» اي في اهل الدعاوي بحق ساطع ، كما في الانبياء : من نحو « انا سيد ولد آدم^(٤٠٥) » و «آدم ومن دونه تحت^(٤٠٦) لوائي » وبعث لانتم مكارم^(٤٠٧) الاخلاق » و «اليوم اكملت لكم دينكم^(٤٠٨) » ؛ وفي العلماء : من المسائل الخلافات المجتهد فيها ؛ وفي الأولياء : من التصرفات الخارقة فيما يعن لهم من الأمور الدينية ومصالحها .

«وجاد الأغنياء د» ممن صلحوا وأصلحوا وفازوا بذخائر الأعلاق ، الكامنة في خزائن الجود، المخبوءة في آفاق الوجود وأعماقه، «على الفقراء د» المسترشدين ، [f. 39v] «بمسا في أيدىهم» وفي قبضة تصرفهم من التدبيرات الالهية ، الناجمة منها مواد الكمالات المحيطة بأسرار الجمع والوجود .

«وجاد الفقراء ر على الأغنياء ز بالقبول منهم» هذا من جزئيات فحواي قوله : [«وملكت الرقاب»] . — «فنعم الفريقان» من حيث كونهما واقفين على مقتضى حكمة الوجود : في الالتقاء والتلقي ، وتحقيق الارتباط بين الفاعل والقابل ؛ ولذلك قال :

(١٩٦) «فصلح ظاهر من الفقير» برجوع مشاعره عن التعلقات الكونية الى تعلقها في الاطوار الكشفية بأسرار ظاهر الوجود وباطنه وجمعه بينهما . وانقطاعها بالكلية الى محل يقتضي ان يكون الفهم والسماع والروية والشم والنطق والأخذ والعطاء بالحق . وذلك عند جود الغني المكمل عليه عليه بما يقتضي استعداده من التدبير والتربية النافذة . «وصلح قلب الغني» بقبول الفقير ، اذ به تم انصاف قلبه بالجود الذي فيه خزائن كل شيء . —

«فالكل ش في النعم دائمون ص» ما دام الغني في محل الالتقاء ، والفقير في محل القبول . «وبمشاهدتهم ض» النعم المشترك بينهم ، «مسرورون» فان مشاهدة توالي النعم واستمراره تورث دوام السرور .

(٤٠٥) انظر صحيح البخاري : مناقب (١٨) وصحيح مسلم : فضائل (٢٢) وسند ابن حنبل ٤١٣٠٣٩٨/٢ . —

(٤٠٦) انظر صحيح البخاري : توحيد (٢٧٠٣٦٠٢٤٠١٩) وصحيح مسلم : ايمان (٣٣٠٠٣٣٦) وسند ابن حنبل ٢٩٥٠٢٨١/١ والنسائي : تطبيق (٨١) . —

(٤٠٧) انظر كشف الخفا ٢١١/١ ، وتنوير الحلو ٢١١/٢ ، وشرح الاحياء ٩٣/٧ وكنوز الحقائق للناوي ٥٧ والمقاصد الحسنة ٥١ . —

(٤٠٨) سورة ٤/٥ .

خ وفي H . — د الاغنياء KW . — ذ المقراء W ، المقراء K . — ر والبقيا W . — ز الاغنياء W . — م ظاهر K . — ش قال الكل H . — ص داعون PW . — ض وبمشاهدتهم K . —

(شرح) تجلّي العدل والجزاء^{١٩٩}

XVII

(١٩٧) يقال : عدل عنه ، اذا مال . فالعدل هو الميل الى الحق عرفاً ؛ والجور هو الميل الى الباطل كذلك . ولما كان قلب الانسان قائماً في مرتبته الذاتية الوسطية كلسان الميزان ، لا تعطي نشأته الثبات اصلاً ، لا بد له من الميل مع الآفات . فبيله في استكمالها ، إما الى ما كلف به شرعاً ، حتى ينتهي أمره في ذلك الى التجريد عن ارادته الطبيعية القاضية باطلاق التصرف ، بل الى التجريد في الحق ، القاضي باضمحلال الرسوم الخلقية ؛ وإما الى الطبع ، حتى ينتهي أمره الى الاخذ بنتائج الاحوال ، وثمراته المستلزمة للملاذ النفسية والمشهيات الذوقية . وله على التقديرين ، الجزاء الوفاق : اذ لكل ميل جزاء يخصه . ولذلك قال ، قدّس سره :

(٨١٩٧) « انتشر العدل » بتغليب الحق حكم الظهور على البطون ؛ فاعطى كل شيء خلقه . ثم خص كل مخلوق باستعداد يستحقه ثم هداه بذلك الى ميل فيه كماله . ولذلك قال : « قال قوم الى ظلمة الطبع » اي الى التقيد بالتقلبات الحالية ، المستلزمة للملاذ النفسية والافتقار على التصرفات الخارقة والوقوف مع نتائج الاحوال المتقلبة ؛ « فهو جزاؤهم ب » [f. 408] بما أثمر لهم من الملاذ المعوقة إياهم عن المنال الغائي ؛ « وقال قوم الى نور الشرع » المنتهي بهم الى ترك ما لم تلقى ما من الحق من التجليات الذاتية ، الماحية عن حقائقهم آثار الكون ؛ « فهو » بما ينتج لهم في أقصى منازلهم من التحقق بالكمال الجمعي ، « جزاؤهم ب » اذ لكل

(١٩٩) املاء ابن سودكين على هذا الفصل : « قال الامام في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . العدل في اللغة هو الميل وكذلك الجور . واصطلاح الشرع فيهما : العدل ميل الى الحق والجور ميل الى الباطل . فانتشر العدل فاعطى كل مخلوق استعداد الذي يستحقه وبه يكون صلاحه . ولما كان الانسان قائماً كلسان الميزان ولم تكن نشأته تعطي الثبات [الاصل : ولم يكن يعطي نشأته] على ذلك ، وانه لا بد له من الميل ، فكان ميله اما الى امر طبيعي واما الى امر شرعي . فالطبيعي ميله الى الحق والى السعادة ؛ والشرعي ميله الى التكليف . وللانسان - الى كل شيء ، يميل اليه - جزاء مخصوص مطابق الى ما مال اليه . - والسلام ! [مخطوط الفاتح ورقة ٧ب] . -

سائل في ميله جزاء وفاق . ونور الشرع حامل الكمال الجمعي الى من كان له سلس القياد في سلم الانقياد .

(١٩٨) « والمائلون الى نور الشرع من حيث حقائق لطائفهم ج » اللطائف ، هنا ، كناية عن القوى الباطنة والظاهرة ، وهي التي تحصل بها لنفس المدارك التفصيلية . واما حقائقها ، فهي الاسرار الوجودية المستجنة فيها ، وهي للطائفهم المذكورة كالارواح للاجساد . ولذلك يقال : روح الباصرة وروح السامعة ونحوها . فتلك الاسرار ، في حجب اللطائف ، هي المائلة في الحقيقة الى نور الشرع . وهو الذي يهدي بها الى أصلها الشامل ومحتدها الاصلي . واما لطائف القوى ، من عالم الأشباح الطبيعية ، فليس لها وسع قبول الحق إلا بأسرارها الوجودية . فبهذه الاسرار ينتهي أمر الاعضاء الى سر « كنت له سمعاً وبصراً ويداً^(١١٠) » . فافهم !

فالمائلون بحقائقهم « هم المفردون^(١١١) » الذين جاسوا خلال ديار التجريد في الحق بأسرارهم ، فارتفعت ، بتلاشي رسومهم ، عتلاتهم فهم « الذين لا يعرفون » = إذ ليس لهم ، إذ ذاك ، مقام معلوم يعرفون به ويتسمون بحسه . - (١٩٩) « والمائلون ح من حيث حقائق خ كشافهم د » اي القوى المختصة بكل عضو وميلها الى المدارك التي تليق بها ، مع نفوذها من الظواهر في البواطن وكشفها لطائف مدركاتها في أحسن صورة ؛ - ولذلك قال : « هم من حيثية قلبهم في الأحوال الكشفية وتناجها « في روضة » من أريج المناظر الروحية في أجمل الصور المثالية ، « يحبرون^(١١٢) » ويتمتعون في كل آن يجنى ثمار الفتوحات الكشفية ، والصرع من أهنا المشارب الذوقية ؛ ولذلك قال : « يطوف عليهم ولبدان مخلدون » معهم في سائر نشاطهم ، « بأكواب وأباريق وكأس ذ من معين^(١١٣) » !

(١١٠) انظر صحيح البخاري : الرقاق (٣٨) وسند ابن حنبل : ٢٥٦/٦ والجواب الكافي لابن قيم الجوزية ٢٤٩-٢٥٣ (ط. القاهرة سنة ١٣٤٦ هجرية) . - (١١١) المفردون او الافراد في عرف الصوفية هم اعل طبقة من الأولياء وهم خارجون عن نظر القطب والقطب يختار منهم انظر لطايف الاعلام ورقة ٢٦ ب واصطلاحات الصوفية لابن عربي وكتاب المسائل له ايضاً (ضمن مجموع الرسائل لابن العربي ط. حيدرآباد ٢٨/٢) . (١١٢) سورة ١٥/٣٠ . - (١١٣) سورة ١٧/٥٦ .

ث والمائون PW . - ث حقائق PW . - ج لطائفهم W ، لطائفهم KP . - ح والمائون PW . - خ حقائق PW : حقائق K . - د كتابهم W ، كتابهم K . - كشافهم P ، كتابهم H . - ذ كأس PKW .

(شرح) تجلّي السماع والنداء^(١٤)

XVIII

(٢٠٠) النداء انما يقع عن رأس البعد كالإشارة . ولما كانت الاعيان الانسانية في أدنى أغوار بُعد العدم ، لم يفتق أسماعها ، التي قبلت الوجود أولاً ، إلا نداء الأمر بكلمة الحضرة . ولذلك قال ، قدس سره :

«فتحقّ الأسماع نداء الأمر» أولاً ، بإفاضة الوجود عليها ؛ [f. 40b] ثم فتحها بنداء سبق العناية ، عند دعوتها الى محتدها الأصلي ، في التجلي القاضي بالرجوع اليه . — وربما ان يعطي التجلي سماع الكلام من حيثية نسبة خاصة ؛ ويعطي سماع النداء من حيثية نسبة أخرى ،

(٤١٤) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . «قال امامنا ، قدس الله سره ! في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . انما قلنا في هذا التجلي «فتحقّ الأسماع نداء الأمر» وقيدناه بالأمر ، ليكون الانسان في بعد العدم والنداء إشارة على رأس البعد . وإذا حصل التجلي في مرتبة ما وحصل الخطاب فيها ، فهل ذلك نداء امر ام كلام ؟ فيقال ان خطاب تلك النسبة الخاصة ، التي اعطت التجلي ، انما يكون كلاماً لا نداءً [الاصل: ندا] . فان حصل لها نداء [الاصل: ندا] في هذه الحضرة فانما هو عن نسبة أخرى لم يظهر لها مرتبتها [الاصل: مرتبة] . — قال الشيخ : وما هنا سؤال . وهو انه اذا كانت في مرتبة تجل ما ، ثم نوديت في تلك المرتبة بنداء منبثق من نسبة أخرى ، فهل تشتغل بذلك عما هي [الاصل: بي] فيه من مشاهدة التجلي الذي لها فيه الكلام والشهود ؟ فيقال : لما كان الحق تعالى لا يشغله شأن عن شأن وفطر هذه اللطيفة على صورته ، كان لها مضاهاة في هذا الوصف وكان عندها قبول لذلك النداء بحيث لا تشتغل بشأن النداء عن الكلام او بشأن الشهود عن شأن آخر . اذ حقيقتها [الاصل: حقيقتها] قابلة لجميع الأشياء بذاتها [f. 8a] ، فلها نسب الى جميع الأشياء . — والله اعلم ! — ثم قال الشيخ في اصله المشروح : «فادركت بالعرض نجات الالحان والاصوات الحسان فحننت حينئذ الكتيب [الاصل: المذنب] الى حضرة الحبيب . فسمعت فطابت فتحركت عن وجد صادق . فوجدت فخذت . وحصلت لطايف الاسرار وعوارض المعارف ولذات المشاهد والمواقف . فرجعت الى وجودها فتصرفت على قدر شهودها» . — قال امامنا في شرحه : فلما فتح سمعها انبسط بالقوة على كل مسموع ، على اختلاف ضروب المسموعات فلو كان السمع يدرك بذاته لكان يدرك اولاً وايدأ . فلما رأيناه لم يسمع الا بعد التوجه الخاص اليه علمنا ان هذا الوصف ، وكل وصف ، استفاده من غيره وهو الحق سبحانه ! ومن هذا تظهر لك لطيفة «كنت سمعه وبصره» . ثم السماع على درجات . فالتحقّق بسماع نداء الحق هو الذي ينبسط سمعه على كل مسموع ولا يحجب عنه فهم شيء منها . فهذا قد خرق حجاب الطبيعة وصار سمعه مطلقاً . ومن لم يكن كذلك ، وكان مقيداً بعالم الطبيعة ، فرتبته التقييد في هذه الصفة . والله يقول الحق ! — [مخطوط الفاتح ورقة ٧ب-١٨] . —

معلومة او مجهولة . فشأن الانسان ، المفطور « على الصورة »^{١٥} ، سماع النداء والكلام معاً بنسبتين مختلفتين ، كشأن الحق الذي « لا يشغله شأن عن شأن » . وكذا شأنه في شهود الحقائق ، مع اختلاف نسبها . ثم قال :

(٢٠١) « فادركت بالعرض نغمات الألحان والاصوات الحسان » هذا ، اذا انبسط سمعه ، بظهوره في المحدث ذي المكانة الواسعة ، على كل مسموع : وذلك هو السماع المطلق . فالمسموعات على ضروب شتى ؛ والسماع بحسبها على درجات . فإذن ، تعرّض للمسموعات ، على اختلاف ضروبها ، نغمات الألحان والاصوات الحسان ، كعروضها على أصوات الأوتار في مواقع النقرات . فلولوا وجود الفتق ، ببناء الأمر أولاً ، لما اتصلت الأسماع في التجليات بالمسموعات أصلاً . -

قال ، قدّس سره ! في بعض أماليه^{١٦} : « لو كان السمع يدرك بذاته - لكان يدرك ازلاً وابدأ . فلما رأيناه لم يسمع إلا بعد التوجه الخاص الى المسموع ، علمنا ان هذا الوصف - وكل وصف - انما استفاده من غيره ، وهو الحق ، تعالى ! ومن هنا يظهر لك لطيفة « كنت سمعه »^{١٦} A وبصره . - الى هنا نص كلامه . ثم قال :

(٢٠٢) « فحنّنت » اي الأسماع بسماع نغمات الألحان ، عند انبساطها على المسموعات الجمّة ، « حنين الكئيب ب » المحصور في مهوات البعد ، - « الى حضرة الحبيب » - فاستمرت على حنينها . « فسمعت » الألحان على اختلاف ضروبها ، « فطابت فتحركت » تحرك المجذوب الى الجاذب ، كحركة الإبريز في البوظقة على النار ، عند قرب خلاصه من (المعدن) الغريب المخالط له ؛ وهي حركة دورية . - « عن وجد صادق » غير مشوب بالخلطات الطبيعية ، كالنار الموقدة لتخليص الإبريز . - (٢٠٣) « فوجدت » وطاشت وانغمرت في وجدها فغابت عن وجودها ،

١٥ اي على صورة الحق او الرحمن وانظر سفر التكوين ١/٢٦ وصحيفة ابن مام رقم ٥٨ والتنجاري ١: ٧٩ ؛ وصحيح مسلم ١١٥: ٤٥ ، وسند ابن حنبل ، ٢٥١٢٤٤ - .

١٦ انظر ما تقدم (تعليق رقم ٤١٤) املاء ابن سودكين . -

١٦A انظر ما تقدم (تعليق رقم ١٨٦ و ١٤٠) املاء ابن سودكين . -

فغشيا الذهول ثم الذهول عن الذهول ! ثم استشعرت بنزل الكرامة الوارد عليها من افق صحو المعلوم ؛ « فخدمت ث » - عليها لفحات وجدها فأفاقت . « فحصّلت » بعد الافاقة من نتائج الحال ما يشهد بصدق وجدها ، - من « لطائف الاسرار » الشهودية ، « وعوارف المعارف » الكشفية ، « ولذات » [f. 418] « المشاهد » في اطوار الجمع والتفصيل والتجريد ، « و » لذات « المواقف » وهي محل اشتواء حُكْمَيَّ ظاهر الوجود وباطنه ؛ فهي قاضية بتحقيق الاشراف على الكمال الوسطى ، فهي والمطلع والمُشْتَرَف بمعنى واحد عرفاً . -

(٢٠٤) « فرجعت » عن فرط الذهول ، الناشئ من مصادفة الوجد ، الى وجودها « بطلوع شارق الصحو المفيق » ، « فتصرفت » حالئذ بالتدبير الأعم أو الأنخص ، « على قدر شهودها » فهو - قدّس سرّه - في تحريز حكم هذا التجلي ، حل حكم الكل ، الذي هو الانسان ، على الجزء ح ، الذي هو السمع^(٤١٧) .

(٤١٧) قارن هذا الفصل بالفتوحات ٢/٣٦٦-٣٦٩ (في الفصلين المنفردين لمقام السماع وتركه) .

ث فحمت H . ج الاصل : الخزو .

(شرح) تجلّي السبحات المحرقة^(١٨)

XIX

(٢٠٥) وهي البارقات الذاتية الكهنية^(١٩). المقول عليها : « لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه ما انتهى إليه^(٢٠) إليه بصره ». ولكن للعارفين ، من ينابيع الكرم ، ما يدفع عنهم الاحتراق ؛ وهو المعبر عنه : بقدّم الصدق . وهي الاسرار الوجودية ، الظاهرة لهم من الغيب الذاتي أولاً في صور ارواحهم المنفوخة في تسويتهم ؛ ثم في صورهم المقامة في احسن التقويم^(٢١) . - فالاسرار الوجودية ، المجتمعة على الاصل الشامل ، المختصة بالهداية ، انما هي معبر عنها : بقدّم الصدق ؛ والمختصة بأهل الضلالة : بقدّم الجبار^(٢٢) . فافهم !

(١٨) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال امامنا في شرح قوله : « ارتفعت الانوار والظلم وسطعت على العارفين سبحات الكرم » فدفع [الاصل : ورفع] سلطان احراقها قدم الصدق فحماهم . فهم من وجه وما هم من وجه » . - فقال في اثناء شرحه ما هذا معناه : ارتفعت الانوار والظلم ، فهذه انوار المواد ؛ فسطعت على العارفين انوار الكرم وهي انوار المعاني . فثبتت القدم عند سبحات الكرم ، اذ كانت السبحات من شأنها الاحراق ، كما جاء في الحديث الشريف الذي يقول فيه : « لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه ما أدركه بصره » . فلما جعل لهم قدم صدق ، وهي سبحات الكرم ، وصرفت عنهم ، سبحانه ! بتلك القدم الاحراق . فهم من وجه ، وهو الثبوت والقبول ؛ وما هم من وجه لكونهم لا يقدرّون على حل التجلي الا به ، سبحانه ! فليس في وسع الممكن ان يسع التجلي ولا يبقى له اثر معه ، سبحانه ! [مخطوط الفاتح ورقة ١٨] . -

(١٩) قارن هذا مع نص الفتوحات : ١١٠/٢ - ١١١ (جواب السؤال الخامس وعشر ومائة من اسئلة الحكيم الترمذي في كتابه « ختم الأولياء ») .

(٢٠) جزء من حديث : « ان الله سبعين حجاباً من نور (وفي رواية : سبعين الف حجاب من نور وظلمة) لو كشفها .. » انظر شرح الاحياء ٧٢/٢ وسنن ابن ماجه ٤٤/١ ورسالة القشيري ٤٧ والفتوحات ١١٠/٢ وسفينة الراغب ١/٢٩٢ ، ٣٠٠ . -

(٢١) هذا ، ويرى الحكيم الترمذي في كتابه « ختم الأولياء » ان « قدم الصدق » الواردة في القرآن الكريم (٢/١٠) استعملت رمزاً لمحمد صلى الله عليه وسلم ، مستنداً في ذلك الى حديث ابي سعيد الخدري (انظر ختم الأولياء ورقة ١٥٨-١٥٨ ب نسخة الفاتح رقم ٥٣٢٢) . -

(٢٢) انظر ما تقدم تعليق رقم ٢٥٤٢٤ . - هذا ، ونجاء في مخطوط « اللوامع المشرقة .. » قدم الصدق : مجمع ارواح السعداء ، وهي الزمرة العائدة الى الحق المطلق من طريق الاسم الهادي ؛ وقدام الجبار : مجمع ارواح الاشقياء ، وهي الزمرة العائدة الى الحق المطلق من طريق الاسم المضل . (نسخة باريز ٤٨٠١/١٥٤ ب) . -

١ الاصل : وهو . -

(٢٠٦) قال ، قُدّس سرّه : «ارتفعت الأنوار والظلم» وهي المعبر عنها : «بسبعين ألف حجاب ، من نور وظلمة^{١٢٣} !» «وسطعت على العارفين سبحات الكرم» وقد اضاف السبحات الى الكرم ، لكون احراقها مدفوعاً عنهم بأسرارهم الوجودية ، المكفي عنها : بقدم الصدق ؛ وهي لهم من نتائج المنّة والكرم . «فدفع سلطان إحراقها قدم الصدق ب» اي أسرارهم الوجودية . فان ما من الحق فيهم لا يتأثر من السبحات المحرقة ، «فحماهم» قدم الصدق عن الاحتراق ؛ فان محل المصون من الاحتراق مصون معه .

(٢٠٧) «فهم» من حيث انهم مصنون منه به ، «هم ت من وجه وما هم» من وجه آخر ؛ «اذ لا ثبوت لكون في شهوده إلا بجود ث وجوده» هذا تعليل لكونهم «مصنون منه به» . وجود وجوده ، هنا ، كناية عن اسرارهم الوجودية ، المشروحة آنفاً . «وذلك» اشارة الى عدم ثبوت الكون في الشهود ، وسببه «انه لو اجتمعت العينان» يعني عين الحق في تجلي السبحات المحرقة ، وعين العارف عند مشاهدته اياه «لا احترقت ج» بالسبحات «الأكوان» الداخلة في شاهدهم ؛ ثم قال :

(٢٠٨) «فلما رأيناه من غير الوجه الذي يرانا ح ثبتنا ، فشاهدناه عياناً خ» فانه ، تعالى ! [f. 41b] يرانا من وجه تألقت منه السبحات المحرقة ، ونحن نراه في هذا التجلي بعيون : اسراره الوجودية المستجنة فينا لا بعيوننا . فلا مسامحة ولا محاذاة بيننا وبينه : فلا احتراق . ألا ترى سموهم الصل^{١٢٤} قتالة عند مسامحة عينه عين الانسان ، ولا تأثير لها عند عدم المسامحة .

(١٢٣) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٢٠ . -

(١٢٤) الصل هي حية لا تنفع مع سموها الرقية تعيش في الصحراء بين الرمال ، ورأسها يشبه رأس الانسان .

ب صدق K . - ت - HKW . - ث بجود K . - ج لا حرقت H ، لا حرقت K . -
ح مرانا K . - خ عياناً K . -

قلب بشر^(٢٧١)». فما تعلّق علم البشر الآن ، هو تحولها المنتهي الى الصور الحسية . ولذلك قال ، قدّس سرّه :

(٢١٠) « تنوعت الصور الحسية » التي هي منتهى التحولات الاسمائية ؛ - « فتنوعت اللطائف^(٢٨١) » وهي حقائقها الباطنة من القوى البشرية والروحانية والطبيعية والارواح والنفوس العالية والدانية والعقول المفارقة الجزئية والكلية ، التي هي ايضاً من اطوار التجليات الاسمائية . « فتنوعت المآخذ ج » اذ في كل شيء ، بحسب خصوصياته الذاتية والمرتبطة ، مآخذ . « فتنوعت المعارف » اي الاحكام الالهية والامكانية التفصيلية ، المستفادة من كل مآخذ ، حسب عطيته في التجليات المظهر لها . - « فتنوعت التجليات » حسب تنوع الصور الحسية . فحكم هذا التحول دوري .

وقد ذكر : قدّس سرّه : هذه القاعدة الدورية ، في الفتوحات المكية ، على ابلغ الوجوه ؛ هكذا : « انما اختلفت التجليات لاختلاف الشرائع . واختلفت الشرائع لاختلاف النسب [f. 425] الالهية . واختلفت النسب الالهية لاختلاف الاحوال . واختلفت الاحوال لاختلاف الازمان . واختلفت الازمان لاختلاف الحركات . واختلفت الحركات لاختلاف التوجهات . واختلفت التوجهات لاختلاف المقاصد . واختلفت المقاصد لاختلاف التجليات^(٢٩١) » .

(٢١١) ثم قال : « فوقع التحول والتبدل في الصور في عيون البشر . فلاح يعاين ح » اي الحق ، تعالى ! « الا من حيث العلم والمعتقد » اي على كيفية الصور العلمية والاعتقادية ؛ فلا تعاين حقيقته كما هي . « والله أجل وأعزّ من ان يشهد » كما هو !

(٢٧٧) انظر مصادر هذا النص في التعليق المتقدم رقم ٢٤٢ . -

(٢٣٨) قارن هذا بما تقدم في شرح التجلي رقم ١٧ عند قول ابن عربي : « والمائلون الى نور الشرع من حيث حقائق لطائفهم » . -

(٢٢٩) الفتوحات ١/٢٦٥-٢٦٦ . وذكرت هذه القاعدة ثمت رسماً على شكل دائرة ، ثم شرح الشيخ هذه القاعدة فقرة فقرة .

ث مسوت W ، منوعت P ، فتوعت K . - ث اللطائف K ، اللطائف P ، اللطائف W . - ج المآخذ W ، المآخذ P ، المآخذ K . - ح ولا H ، ملا K . - خ تعانين H ، تعانين P . - د المعلم H . -

(شرح) تجلّي الحيرة^{١٣١}

XXI

(٢١٢) يريد حيرة العقل في حصر وجوه المطلق وضبطها عند تجليها في سعة ظهوره وبطونه وجمعها. فتحيره، حالته، في تردد بصيرته لضبط ما لا ينضبط، قال، قدّس سرّه:

«جلّ جناب الحق العزيز الأحمى^١» من حيثية ذاته المطلقة ووجوهها الاسماوية، الغير المتناهية، «ان تدركه ت الابصار^٢ فكيف ت البصائر^٣» فلما عزّ على العقل إدراكه بالابصار والبصائر، في الطور الذي وراء العقل^٤ - وصّف الحق «بالعزيز»، ليشعر بانه في شرف ذاته، القاضي برفع المناسبة بينه وبين مدركه، عديم النظر، ومع شدة الحاجة اليه قليل الوجدان. ثم وصفه «بالأحمى»، ليشعر بأنه - تعالى! - من حيثية اطلاقه الذاتي، أنزه وأعلى ان يتعلق به إدراك المدركين احاطة!

(٤٣٠) أملاء ابن سودكين على هذا الفصل. «قال (الشيخ) في أصله المشرح: «جلّ جناب...» فقال في أثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه: لما قرئ عليه: «جلّ جناب الحق ان تدركه الابصار فكيف البصائر»، قيل: فابهم اشرف واصدق؟ فقال: الحس اصدق، فانه لا يغلط ولذلك اتخذ العقل دليلاً. فلا يقوم الدليل عند العاقل الا ببرهان الحس، وهو البرهان الوجودي. وكذلك الاوليات، الزهى راسطة بين الحس والعقل. فلو جاز الغلط على الحس لما صح ان يكون صادقاً فيما يدل عليه. ولشرف الحس انتهى حكم التجلي اليه في الدار الآخرة. فقال عليه الصلاة والسلام: «انكم ترون ربكم كما ترون الشمس والقمر». ولما لم يكن بين الحق، سبحانه! وبين خلقه وجه من المناسبة أصلاً، ثم حصل التجلي في الحس، كالشمس والقمر - قامت الحيرة للعقل ولا بد. فتحقق هذا فهو بحر متسع! والوسائط (الأصل: الوسائط) في التجلي، في دار الدنيا، هي ثلاث: الحس والعقل والطور الذي هو وراء طور العقل. وجميع هذه المداك يدركها البصر في الدار الآخرة. فيكون التجلي في ذلك تجلياً بصرياً [الأصل: تجلي بصري]. فالبصر أخص نبة من النسب جميعها على هذا الحكم، [مخطوط الفاتح ورقة ٨ب]. -

(٤٣١) إشارة الى الآية القرآنية «لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار..» سورة

- ١٠٣/٦

(٤٣٢) في مقام «الرؤية»، الشرف للبصر على البصيرة؛ وفي مقام «المعرفة»؛ للبصيرة على البصر. -

(٤٣٣) الطور الذي هو وراء العقل هو ادراك النفس الناطقة بذاتها بلا توسط الحواس الخارجية من حيث ان النفس الناطقة بذاتها جوهر روحاني مجرد وبالتالي من طبيعتها الادراك والمعرفة.

١ + عن HK. - ب + لا K. - ت تدركه K مدركه W. - ث مكب W، مكف P. - ج البصار WP. -

ثم استبعد ، قدّس سرّه ! ان تدركه الابصار ، فضلاً عن البصائر .
فانه قدّس سرّه ! رجّح الابصار على البصائر ، حيث قال : « ان
البصر في إدراكه اصدق ، فانه لا يغلط ولذلك اتخذ العقل دليلاً . فلا
يقوم الدليل المحقق ، عند العاقل ، الا بالبراهين الحسية ، وهي البراهين
الوجودية . فلو جاز الغلط على الحس لما صحّح ان يكون صادقاً فيما يدل
عليه . ولذلك انتهى حكم التجلي في دار الآخرة اليه ، فقال ، صلى الله
عليه (وسلم) : « انكم سترون ربكم كما ترون الشمس وترون القمر »^(١٣٤) .
والوسائط في التجلي ، في دار الدنيا . ثلاثة ح : الحس والعقل والطور
الذي هو وراء العقل . وجميع هذه المدارك ، يدركها البصر في الدار الآخرة .
فيكون التجلي ، في ذلك الموطن ، تجلياً بصرياً . فالبصر أخص نسبة من
النسب جميعها ، على هذا الحكم . - هكذا املاه ، قدّس سرّه^(١٣٥) !
(٢١٣) فلما عزّ ان تقبل ذات الحق ، من حيثية اطلاقها ووجوهه
الغير المتناهية . [f. 42b] الضابطة العقلية - قال :

« فاقامهم في الحيرة » حتى عرفوا ان لا محيد لهم عنها ؛ « فقالوا : زدنا
فيك تحبيراً ! اذ لا يحيطهم خ الا بما يتجلى لهم » اي من وجوه اطلاقه . -
والباء في « بما » للسببية . - فهم ، بما في قوتهم من السعة والسراح والاطلاق
يحسبون ان في قوة عقولهم ان تظفر بالاحاطة كشفاً وشهوداً .

« فيطمعون د ضبط ما لا ينضبط فيحارون : فسؤالهم ذ في زيادة
التحير ، سؤالهم ر في إدامة التجلي ز »^(١٣٦) والله يقول الحق ويهدي السبيل !

(١٣٤) انظر من جهة الرواية احاديث الرواية في كتاب الشريعة للأجري ٢٧٧-٢٥١ .
ومن جهة الدراية والمقيدة ، الطبقات ١/٢٩٠/٢٣ ؛ المقيدة ٣/٢٤٢/٥٠٢١٢/٦٠٣٤٤ ؛
المناقب ١٧٣ ؛ المعتمد ٧٩-٨٥ ؛ الغنية ١/٧٤ ؛ المقيدة الواسطة . -

(١٣٥) راجع نص املاه ابن سودكين في التعليق المتقدم رقم ٤٣٠ .
(١٣٦) انظر الفتوحات ١/٢٧٠-٧١٤/٢٤١٥٧/٣٤٤٤ ؛ وفصوص الحكم
(فهرس الاصطلاحات مادة : حيرة ، حيرة المحمدي) . - وهنا يميز ابن عربي بين لوتين من الحيرة .
حيرة الجهل وحيرة العرفان ! والحيرة الأولى تورث الارتباك والألم وتولد اليأس . ومن هذا اللون ،
وعلى نحو راق ، حيرة الفلاسفة الذين يمتدنون على الفكر وحده في فهم طبيعة الوجود او حصره .
ويسميه الشيخ الاكبر ، اصحاب الطريق المستطيل . وحيرة العرفان هي الناشئة عن رؤية الحق
في كل شيء : اي رؤية الوحدة في الكثرة والكثرة في الوحدة والأولية في الآخرة والآخرة في
الأولية ، لا من جهتين منفصلتين بل من جهة واحدة . واصحاب هذه الخبرة يسميه الشيخ :
اصحاب الطريق الدائري . (انظر خاصة الفصوص : نص نوح) . -

ح الاصل : لكه . - خ تحير لم H ، تحيرم K ، تحير P . - د و HK . - ذ فصول W ،
فصول P ، فصول K . ر فصول KPW . ز الحل K ، الحل P . -

(شرح) تجلّي النبوة (٢٣٧)

XXII

(٢١٤) جعل ، قدّس سرّه ! هذا التجلي كالقسطاس لتحريّر دعوى من قام ، بين اهل الكشف ، بدعوى الظفر . اذ مقتضاه القيام بالتبصر في المواجيد والاذواق وتصحيح منتقدها من مزيفها ، على التحرير . ولذلك قال :

(٢٣٧) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال (الشيخ) حققنا الله بحقايقه في اصله المشروح : « قل لمن ادعى العلم » فقال في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . قوله « ان صار لك النبي شهادة فانت صاحب علم . » اي فيها ادركته بالفكر والنظر بالبصيرة ، ان ادركته بالبصر فانت صاحب علم . وعند المحققين ، ان كل موجود جاز ان يدرك بالحس ، لان دليل الرؤية عند المحققين هو الثبوت . فمما كانت له عين ثابتة في نفسه صح ان يراه البصر . وسواء في ذلك ما وجدت عينه او لم توجد بما سبيله ان سيوجد او (الاصل : و) ما يتصف بالوجود ولا يصح ان يدخل في مادة . كل هذه الأقسام يصح عند المحقق رؤيتها بالحس . فعلة الرؤية الثبوت واستعداد المرئي ان يكون مرئياً . وينبغي ان يعرف الفرق بين البصر وآلة البصر ، التي هي الجارحة الحسية . فالبصر هو القوة الباصرة التي تكون للنفس ، سواء كانت نسبة أو غير نسبة .. لكنها عندنا هي ذات النفس لا أمر آخر . وينبغي ان نسبة لكون النسب عدية . وهي [f. 9a] اشرف نسب النفس . ومن شأنها عندنا ادراك المحسوسات سواء كانت لها جارحة او لم يكن . والحكماء يقولون [الاصل : نقول] : « من فقد حسا فقد فقد علماً » . وهذا لسان العادة ، ولنا نقول به . فان طريقتنا خرق العوائد التي [الاصل : الذي] اعطاها الكشف . غير ان العادة حكمت بالادراك بواسطة الجارحة . وخصوا اهل الكشف بالطور الآخر الذي وراء طور العقل وهو خرق [الاصل : اخراق] العادة ، فادركوا بنير هذه الوساطة . فافهم ! - فتي أدركت الاعيان الثابتة ، التي ليست في مواد ، ببصرك فانت صاحب العلم الصحيح ، لكونك ادركت بالحس الذي لا يكذب ، وكان ادراكك في موطن منزّه عن المواد التي تمتص الغلط (اذ الغلط) نتيجة المواد . -

« واذا تقرر هذا ، فاعلم اذن (الاصل : اذاً) ان المدرك واحد وهو النفس الناطقة وبمبناها حساً لنسبة ما ، وعقلًا للنسبة ما : لاختلاف الحقايق وتباين آثارها . - واما قوله ، رضي الله عنه ! في الأصل المشروح : « وان ملكك الاخبار عما شاهدته » بالحس من الاعيان الثبوتية والبنية « فانت صاحب العين السلمية » . اي انه لا يصح الاخبار حتى يكون عندك معناه ، ولا تصح العبارة عنه الا بقوة أخرى تكون فعالة [الاصل : فاعلة] في التوصل الى نفس أخرى . قابلة . فلا تملك الاخبار حتى تملك الانفعال . لانك لا تحجر ، إلا من عنده استعداد لقبول ما حصل عندك ، فحينئذ تفعل فيه بقوتك وتجلي اليه ، بطريق الاخبار ، ما تجلّي لك بطريق الرؤية . فيتجلّي ذلك في نفس [الاصل : النفس] المنفعل [الاصل : المنفعلة] فيه . فتساويا في المشهد وان اختلفت طرق [الاصل : اختلفت طرق] المدرك [الاصل : المدرك] . واذا تحقّق هذا المعنى في النفس من كونه معنى [الاصل : معنى] ، حينئذ تضع له الأسماء في عالم الاصطلاح ما شئت بما تتوافق عليه انت والمخاطب . - واما قول الامام الرازي ، الذي من الله على بارث كامل من حقايقه بشهادته بذلك وشهادة هذه الحقايق

« قل لمن يدعي العلم الحق » اي (العلم) المأخوذ بالحق في الحق . بقوة « كنت سمعه وبصره »^(A٤٣٧) . المصون من الشبه المضللة ؛ - « والوجود الصرف » من حيثية شهوده في التعينات الحكمية بحسبها ؛ والحكم عليه بانه في الكل عين واحد ؛ « انه صار لك الغيب ب » المدرك بالبصرة المكتحلة بأنوار التجليات الالهية ، من المعقولات على اختلاف طبقاتها ، « شهادة » اي كالمدرجات بالبصر . لا يحتمل إلا صدقاً . - واما قولي : « كالمدرجات بالبصر » - بكاف التشبيه - فتقريب وتوصيل للانفهام النازلة . واما عند المحققين ، فدليل الرؤية مجرد ثبوت العين . ففهما كان الشيء عيناً ثابتاً في نفسه ، سواء كان قبل وجوده أو بعده - صح ان يراه البصر . - وليس مرادهم بالبصر الجارحة الحسية ، بل هو قوة الباصرة لذات النفس ، عند تجوهرها وتجردها . وهي من شأنها إدراك المحسوسات ، سواء كانت لها جارحة أو لم يكن^(٢٣٨) . وهذه القوة فيها . من أشرف نسبها . وإنما اعتبرناها نسبة ، فانها من حيث كونها زائدة على ذات النفس ، عدمية وليس في الخارج إلا ذات النفس . فهذا المدرك وراء طور العقل . - فإنها (= النفس) لا تدرك المبصرات الا بالجارحة الحسية عادة . وإدراكها في عين الثبوت خرق العادة . ومن هنا حكموا على براءة الحس من الغلط . إذ الغلط انما يطرأ على مادة الجارحة ومادة المرئي ؛ ولا مواد في ثبوت عينه ولا في النفس المدركة ايضاً بقوتها الذاتية . فافهم !

فاذا ادركت النفس في تجردها وتجوهرها مقام هذا الاحساس ، « فانت [f. 43a] صاحب علم » لا يختل يقينه عند توارد الشبه وتعارض الادلة ،

السارية بالنسبة المحققة ، التي بين القلم الاعلى واللوح المحفوظ ، يشهدا المقربون ، في قوله : « وان حكمت على ما علمت وعانيت بما [الاصل : ما] تريده فانت الحق » اي ان دليل ذلك ان تنفذ أوامرك فيما اشهدته وصار منفعل لك ، متأثراً عن ارادتك ، ليس له قوة يمنع بها عن نفوذ امرك فيه . فحينئذ تتحقق [الاصل : تحقق] (بالحق) لظهور دليلك في نفس الأمر . - وياقه العون والتأييد ! « [مخطوط الفاتح ورقة ٨ب-١٩] . -

(A٤٣٧) اشارة الى الحديث القدسي الذي تقدم ذكره مراراً : « ... فاذا احببت كنت سمعه الذي يسع به ... » (وانظر ما تقدم تعليق رقم ١٨٦ ، ١٩٠) .

(٤٣٨) يرى ارسطو واتباعه من المشائين انه لا يمكن التعلم او الفهم من غير الاحساس فان المحروم حاسة محروم من المعارف المتعلقة بها ... وان الشيخ اذا استناد عيناً جيدة البصر ابصر كما يبصر الشاب ... (انظر كتاب « في النفس » لارسطو ، ص ٢٠ نشر بدوي) .

كيقين من علم وجود النهار بشاهد الحس ؛ فلا يقدح فيه توارد الأدلة على كونه ليس بنهار . -

والمنتقد من هذا الاصل ان المدرك في عين الوجود واحد ، ولكن تختلف نسب إدراكه نظراً الى المدركات المختلفة وآثارها المتباينة ، فبنسبة منها ، يسمى مبصراً ؛ وبأخرى ، سامعاً ؛ وبأخرى ، عاقلاً (A٤٣٨) .

(٢١٥) « وإن ملكت الاخبار عمات شاهدته » من الاعيان في عين ثبوتها ببصرك ، « فانت صاحب العين السليمة المدركة » مشهوداتها وراء طور العقل . فان لم تملك الاخبار ، بفوزك بلغات السكينة ، الموضوعة لتقرير ما شاهدته ، في عالم الثبوت ، بحسك - يتعذر عليك تأديتها على وجه يعقل ويفهم . فان اعطيت اللغات الوافية ببيانها ، السالمة في تأديتها عن موارد الشبه - فانت صاحب العين السليمة من نقصان ، القاضي بالعجز عن تأديتها . كما هي المدركة ما يعبر به عنها ، حيث أعطيت المعنى التام ، في طور وراء العقل ، مشاهدة حسية ؛ و (اعطيت ايضاً) العبارة الوافية لبيانه وتعبيره تملكاً .

(٢١٦) « وإن حكمت » على الموجودات العينية بتصرفاتك الباطنة والظاهرة ، « على » مقتضى « ما علمت » منها في عالم ثبوتها عند مشاهدتك الحسية إياها ، « وعانيت » انفعالها لحكمك عليها ، « بما ج تريده » وتأثرها عن ارادتك وانجذابها إليك بطواعية لا تراحمها الأنفة ، وجري ح محك على ما حكمت به « جري الحديد نحو المغناطيس ، « فانت الحق الذي لا يقابله خ ضد » وذلك لظهور دليلك في نفس الأمر وتصرفك فيما تريد كما تريد بالحق ؛ او تصرف الحق بك فيما يريد لما تريد . وعلمك حالئذ بهذا التصرف ، على نحو علم الحق به من غير زيادة ونقصان . فلا يقع إلا ما تريد ، بلا مزاحمة ضد ومقابلته . فافهم !

(A٤٣٨) يعتمد الشارح كثيراً في هذه الفقرة على املاء ابن سودكن المتقدم في تعليق رقم ٤٣٧ . -

ت عن ما W . - ث + باي نوع كان من الاخبارات HKW . - ج ما HK . -
ح وجرا W . - يقبله H ، يقبله K ، يقابله P . -

(شرح) تجلّي الانصاف^(٢٣٩)

XXIII

(٢١٧) وهو ان تنظر الى متعلق طلبك انه الحق من حيث هو ، او الحق لغرض لا يحصل إلا منه . فان كان الثاني ، فالطلب معلول والوصلة والجمعية علة . فانك ، في نهاية طلبك ، واصل الى غرضك لا الى الحق . وان كان الأول ، فاصحة وصلك وجمعك علامة ونتائج . فعلاقتها ، وجود الاخلاص وفقد الطمع في عبوديتك له ، حيث لا تعرف لك فيها مطلوباً غير الحق . ولذلك قال (تعالى !) : ﴿ وما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون ﴾^(٢٤٠) [f. 43b] وأما نتائجها ، فالاشراف الموهوب على أحوال النشآت ، وما فيها من الحوادث الجمّة ، مع اختلاف طرقها وفنونها .

(٢١٨) قال ، قدّس سرّه : « ادعيت الوُصلة^(٢٤١) وجمع الشمل »

(٢٣٩) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال الانام في الاصل المشرح : « ادعيت الوصلة » فقال في الشرح : انما اخاف عليك ذلك لانك ان طلبته لعلنا فأنما وصلت الى غرضك منه : فا وصلت اليه . وإن كنت طلبته له وتحققت بهذا المقام ، فأنت الواصل اليه حقاً . وطلب الحق للحق هو ان تعبد وتعرفه كما قال : « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » . فاشتغل العارف بما طلب الحق منه لا نعمة أخرى . واما الغير (= غير العارف) فأنما عبده ليحصل له من تلك العبادة حكمة [الاصل : خلة وكذا مخطوط فيينا والتصويب من مخطوط برلين] وفائدة تصل اليه منه ، فقامت العلة وبعد الاخلاص بوجود [الاصل : بوجه] الطمع . ولو لم يقصد العبد [f. 9b] من الحق الا ثناء الحق عليه لكان طلب العبد الثناء علة وعدم اخلاص . فاعلم ! - وتحقيق المسألة ان لا يقوم بك امر زايد على العبادة ، بل تكون فرداني المقصد لكمال عبوديتك التي اخبرك الحق تعالى أنه خلقك لها . فانصف ! وانظر إن رأيت عندك امراً ثانياً زائداً على هذه الوحدة في التوجه ، فاعلم ان الزايد علة . فتحقق ترشد ، ان شاء الله تعالى ! - ثم قال في الأصل : « فالأكون تحدث مع الانفاس لا اطالبك بمعرفتها ، بل معيارك الحوادث الكبار » الفصل الى آخره . قال : لا اطالبك باسبابها الكونية الطبيعية ؛ بل معيارك الحوادث الكبار التي تهتز اليه النفوس الساكنة قبل حلول اوانه . هل أنك به النبا العظيم ؟ اي الاخبار . ثم قال : « على لسان الملك الكريم » بطريق مخصوص ، وذلك حكم الانبياء ، عليهم الصلاة والسلام ! (او) « من طريق محادثة النديم » ، وهو مقام كبار الأولياء ، الآخذين من عين الحق . فان كان هذا المعيار معيارك فالزمه ، وهو الأخذ عن وجه الحق لا عن وجه الكون . - والله اعلم ! - [مخطوط الفاتح . ورقة ١٩ - ٩٠ ب] . -

(٢٤٠) سورة ٥٦/٥١ . -

(٢٤١) الوصلة واحدة الوصل . ويطلق الوصل في عرف الصوفية المتأخرين على معان :
(١) على التبعين الأول ، الذي هو الوحدة الحقيقية الواصلة بين الخفاء والظهور ؛ (٢) على

١ الاصل : النشآت . - ب ادعت KW ، ان ادعيت H . -

بالحق ، « اخفاف عليك ت ان يكون جمعك^(١٢١) بك » لوجود طمعك من الحق ما فيه حظك ، الصارفُ بوجهك عن الحق اليه ، « لا جمعك به » اذ علامة هذه الجمعية فقد الطمع ووجود الاخلاص المصحوب لعبوديتك ؛ « فتقول : قد وصلت : واثت في عين الفصل^(١٢٢) ! » لوقوفك مع حظك في الطلب . - « وتقول : اجتمعت ، واثت في عين الفراق^(١٢٣) ! » حيث حببك الكون الذي هو مطلوبك . إذ ذاك ، عن الحق . فحاول انت في نفسك ماذا تجده فيها .

سبق الرحمة المبرر عنها بالحبية ؛ (٣) على قيومية الحق للشيء ... قال الامام جعفر الصادق : من عرف الفصل من الوصل والحركة من السكون فقد بلغ قرار التوحيد ... (٤) على فناء العبد عن اوصافه وظهوره باوصاف ربه - ثم هناك « وصل الفصل » و « وصل الوصل » (لطائف الاعلام ورقة ١٢٧٩-١٢٧٩ب) . - راجع الفتوحات ايضا ١٣١/٢ ، ٨٠ ، واصطلاحات ابن عربي مادة : « الوصل » ؛ ومنازل السائرین باب « الاتصال » من قسم الحقائق . -

(٤٤٢) الجمع له عدة معان عند الصوفية : (١) « يشيرون به الى حق بلا خلق ؛ (٢) اقبال النفس على العالم القدسي ، مشتغلة به عن العالم الحسي ؛ (٣) اجتماع الهمة على عبادة الحق ؛ (٤) الاشتغال بشهود الله عما سواه ... » (لطائف الاعلام ورقة ١٦٣) . وعند ابن عربي ايضا يطلق الجمع : (١) على الحالة التي يشعر فيها الصوفية بوجوده مع الحق وفائه بها عن نفسه . وفي هذه الحالة فقط يعتبر الله وحده هو الوجود الأوحد (والجمع هنا يقابل الفرق ؛ - ٢) ويطلق الجمع ايضا على الذات الالهية نفسها من حيث هي في اسمائها وصفاتها لا من حيث هي في مظاهر الوجود الخارجي (والجمع هنا يسمى مقام الجمعية الالهية) ؛ - (٣) ويطلق الجمع ايضا على الوحي قبل زوله الى سماء الدنيا أو الى سماء خيال النبي المبدع (وجمع الوحي هنا يقابل مقام تفصيله ، اي زوله نجوماً) ؛ - (٤) واخيراً ، يطلق الجمع على الدرجة القصوى من تركيز القوى الانسانية ، حيث يواجه الانسان همة نحو شيء فينفع له الشيء ، سواء كان ذلك في العالم الارضي ام في العالم السماوي : « ان الأجرام السماوية تنفعل لهم النفوس اذا اقيمت في مقام الجمعية ، وقد عاينا ذلك في الطريق » (فصوص الحكم : فهرس المصطلحات مادة الجمع ، الجمعية الالهية ، مقام الجمعية) وانظر ايضا الفتوحات ١٣٣/٢ ، ٥١٦-٥١٨ ؛ ومنازل السائرین : باب الجمع من ابواب النهايات . -

(٤٤٣) الفصل بمعناه المنطقي هو القول على كثيرين مختلفين بالنوع في جواب اي شيء هو (انظر منطق الشفاء مقالة اولي) ، وبمعناه الصوفي هو فوت ما ترجوه من محبوبك اي تميزك عنه بعد حال الاتحاد (انظر اصطلاحات ابن عربي ولطائف الاعلام ورقة ١٣٤ب والفتوحات ١٣٢/٢ ، ٨٠-٨١) ومنازل السائرین : باب الانفصال ، آخر قسم الحقائق) . -

(٤٤٤) الفرق والفرق : ضد الجمع ، كالفصل بالنسبة الى الوصل . وفي اصطلاحات ابن عربي : الفرق اشارة الى خلق بلا حق ؛ وقيل هو مشاهدة العبودية . واحياناً يطلق الفرق على حال الصحو الذي يعقب الجمع وعندئذ يدرك الصوفي الاعيان متميزة عن الحق وانها مجال له . وانظر ايضا لطائف الاعلام ورقة ١٣٤ب والفتوحات ١٣٣/١ والفصوص (فهرس الاصطلاحات ، مادة الفرق ج ٦٦/٢) .

« هذا المحكّ والمعيار والميزان » لتحرير ما انت عليه من الوصل والفصل والجمع والفرق . « لا تغالط نفسك في هذا المقام » القاضي بتحقيق الحق وتمييز الكذب من الصدق . - « وهو » ج اي هذا المقام انما « يشهد » حيث وجودك متعلقاً بغرضك ، « بالبراءة ح منك » اي براءة الحق منك ، عند تقبلك عنه الى ما سواه .

(٢١٩) ثم شرع . قدّس سرّه ! بعد استدعائك . بالحكمة والموعظة الحسنة ، الى محل الانصاف . في بيان ما يستلزم مقام الوصلة والجمعية من النتائج فقال : « الأكوان تحدث مع الأنفاس » يريد الاكوان الحادثة ، في عوالم الكم والكيف ، على انحاء شتى ، حيث كانت جزئيات لا تنحصر ، « لا أطلبك بمعرفتها » على ما هي عليه من خير وشر ونفع وضر . فان إلغاء هذه المعرفة ، ربما لا يقدح في مقامك وحالك . بل أطلبك بمعرفة « معيارك » ، الحادث الكُبار خ » في النشآت الكلية . « الذي تهتد إليه النفوس الساكنة ز » شغفاً وشوقاً ، « وتطيش له القلوب الثابتة » في عرصّة الظفر بمشاهدة الحقائق وكشف اسرارها الغامضة ومطالبها العالية . بحكم خرق العادة ؛ « قبل حلول أوانه » اي أوان الحادث الكُبار ؛ فان كنت ممن ظفر بنتائج الوصلة والجمعية « فهل سأتاك به » اي بالحادث الكُبار « النبأض العظيم » المرتفع عنه احتمال نقيض الصدق . المشتغل على العلم باحوال المعاد وتفصيلها ، وبالملاحم المهولة والوقائع المخيفة المهلكة ، الحادثة في النشأة ص العاجلة ، ونحوها . « على لسان الملك الكريم » يريد الاخبار على طريق الوحي : المختص بالانبياء والرسل ، أي لم يأتك شيء من ذلك ، فان هذه الابواب مغلقة عليك . [٢. 448] « أو » صأتاك « من طريق محادثة ط النديم » يريد الاخبار من طريق الالهام : المخصوص بالأولياء العظام ؛ او من طريق المحادثة والمكافحة بالألسنة الفهوانية . وفي الحقيقة ، (الاولياء العظام) لهم الاشراف على الآفاق والأعماق والأوساط والأطراف ، بالشهود المستوعب « من غير ان تعرف ط حركة فلكية ولا قوافات^(٢١٤) A

(A٢١٤) يقسم علماء الفلك القدامى القوافات الدورية الى ثلاثة اقسام : القران الاعظم ، والقران الأوسط ، والقران الاصغر . فالقران الأول ، هو الذي يقترن فيه زحل والمشتري ؛

ج فهو H . - ح بالبراء KW . - خ الكتاب H . د الاصل : النشآت . - ذ التي PW .
ر هتّر K . - ز السالفة H . - س هل KW ، فقد H . - ش النبا W ، النبأ P ، النبأ K .
ص الاصل : النبأ . - ض ومن H . - ط المحادثة HK . - ظ يعرف H ، يعرف W ، -

دورية» فانك اذا عرفت الحوادث من هذا الباب ، انما تكون من زمرة ارباب الرصد والتعاليم ، لا من اهل الوصلة والجمعية . فافهم !
فان « هذا » الاصل المذكور « معيارك » لتحقيق ما هو المراد .
« فالزومه ع » ولا تحمد عنه .

رذلك يتفق بعد ٩٦٠ سنة . وهذا القران ، في نظرم ، يؤذن بحدوث انقلابات عظيمة في العالم . اما القران الاوسط ، فهو الذي يكون فيه انتقال هذين الكوكبين ، في اقترانها ، من مثلث الى مثلث ؛ ويتفق ذلك في ٣٤٠ سنة . وحدث هذا القران يكون علامة لتبدل الملوك والدول ، وانتقال الملك من قوم الى قوم ، ومن بيت الى بيت ... واخيراً ، القران الأصغر : يكون في كل ٢٠ سنة ؛ وهو يوجب تغير الأحوال في سائر الأقاليم او في بعضها . - (نظر رسائل اخوان الصفاء ١/٣٢٣) . -

ع فلازمه HK . -

(٢٢٠) لكل شيء انسية ، صحت معقولة جامعيتها بينه وبين

(٤٤٥) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قوله في الأصل : « مشاهدة القلوب اتصالها بالمحروب اتصال تنزيه لا اتصال تشبيه » اي لا كاتصال الاجسام بالمجاورة ولا كاتصال الاعراض بالجواهر . فاتصال الحق اتصال تنزيه ، لا يسأل عن ذلك الاتصال بكيف ، كما لا يسأل عنه - سبحانه - بكيف . فاتصاله - تبارك وتعالى ! - هو نسبة خاصة . واذا اتصل به ، فلا يخلو اما ان يكون العبد هو الموصوف بالاتصال بالحق او الحق المتصل . فان كان الحق متصفاً بذلك فقد وصف نفسه بالايئية . وان كان العبد ، كان وصف العبد التثنيه عن

١ الاصل : شى . -

وجوده المظهر له ، والحقايق التابعة له . فحقولية هذه النسبة ، بهذا الوصف ،

الايئية . فاتصال الحق تعالى بالعبد اتصال بظاهره وايئيه ، واتصال العبد بالحق سبحانه اتصال تنزيه بلطيفته [الاصل: بلطيفته] التي لا يجوز عليها الانتقال لكونها لا ايئية لها . ولما قال تعالى « وهو معكم ايها كنتم » ، وقال : « ينزل [الاصل: ينزل] الى سماء الدنيا » : فعلنا ان هذه الحقيقة ، التي ينزل بها ، يكون معنا ، سبحانه ! فالعارف هو حيث كانت مرتبته ، فهو يعلم تفصيل المراتب ومن هو المتصل . فان كان الحق المتصل نسب اليه الاتصال ابتداءً [الاصل: ابتداء] ، وان كان العبد المتصل ينسب اليه ذلك ابتداءً [الاصل: ابتداء] . فاتصال الحق بالعبد هو من نسبة الايئية وزوله الى العالم . واتصال العبد هو من حيث التنزيه وعدم الايئية . - ويشهد لاتصالك به ادلتك العقلية ، الشاهدة بالتنزيه . ويشهد لاتصاله ، سبحانه ! بك ما شهد به لنفسه من الادلة السمية . ولا يجوز للعبد ان يتأول ما جاء [الاصل: جا] من اخبار السمع لكونها لا تطابق دليله العقلي : كاخيار النزول وغيره ، لانه لو خرج الخطاب عما وضع له لما كان بالخطاب فايذة . وقد علمنا انه ارسل « ليعين للناس ما نزل اليهم » . ثم رأينا النبي ، عليه الصلاة (الاصل: الصلوة) والسلام ! مع فصاحته رسة عنه وكشفه ، لم يقل لنا : انه ينزل برحمته . ومن قال : ينزل برحمته ، فقد حمل الخطاب على الادلة العقلية . لان العرب ما تفهم من النزول الا النزول الذاتي . فان قال قائل : انه يحل [f. 10a] مكان اذا نزل الى مكان ، قيل : انما يلزم هذا الدخول فيمن كانت ذاته جسماً ، فحيثما يحكم عليه بأوصاف الاجسام . اما من كانت ذاته بمجولة فلا يصح الحكم عليها بوصف مقيد معين . والعرب تفهم نسبة النزول مطلقاً ، فلا تقيد بحكم دون حكم خصوصي . فقد تقرر عندها انه ، سبحانه ! ليس كمثل شيء . فيحصل لها المعنى مطلقاً منزهاً ، فتحقق زيادة بسط فيه لتفاوت الافهام وتغريب المعاني .

ثم قال الشيخ ما معناه . لما انتقل جبريل ، عليه السلام ! من مرتبته وأفقته الى صورة دحية الكلبي [الاصل : الكل] في مرتبة عالم الخيال ، حكم عليه حاكم الصورة بالانتقال . وقال : وجدت جبريل في الخيال ، والحس صادق فيما شهد به من حيث هو . اما [الاصل: ما] الدليل العقلي النصف فان له مدركاً [الاصل: مدرك] آخر وراء [الاصل: وراء] مدرك الحس . فهو يعلم الى الحس مرتبته ويصدق في شهادته ويدرك مدارك [الاصل: مدارك] أخرى ، هي من لوازمه العقلية المعنوية من حيث هو . فتغطن ههنا ! - ثم ان العرب اطلقت الانتقال على الاجسام وعلى غير الاجسام . فالانتقال والنزول وجميع الاحكام عند العرب معلوم ، تلحق بالذوات على حسب ما هي عليه الذوات . فذا اتصل العبد بالحق كان كما قال القائل : « فكان بلا كون لانك كنته » . فاتصال الحق بالعبد ابتداءً [الاصل: ابتداء] من غير قصد من العبد ولا توجه هو نزول الحق الى ايئية العبد . واتصال العبد بالحق هو ان يهب الحق للعبد طلبه ابتداءً [الاصل: ابتداء] فيعطيه نسبة الطلب ؛ والنسبة انما تدركها اللطيفة من كونها عاقلة ، مميزة . فاذا قامت به نسبة الطلب للحق توجه اليه ، تعالى ! توجهاً مخصوصاً عقلياً لا حسياً . والتوجهات العقلية منزهة عن الايئية تتميزت مراتب الاتصال . والحمد لله رب العالمين ! -

« مزيد فايذة في تجلي « معرفة المراتب » . قوله : « مشاهدة الاعيان بالنظر من غير تقييد بمجاسة ولا بنية ، فالبصر والروية [الاصل: والروية] صفة اشترك » . قال الشيخ ما هذا معناه . ان الحق ، سبحانه ! لا يتصف بروية [الاصل: بروية] بالقلب ويتصف بروية [الاصل: بروية] البصر . لكون روية القلب انما تكون عن فكر وروية ، وهو منزّه عن ذلك . فاما نسبة البصر فقد اتصف بها ، سبحانه ! ولهذا [الاصل: وهذا] علمنا ان البصر

تسمى مرتبة^(٤٦). - وهذا التجلي ، من شأنه ب ان ينكشف فيه وجه
اضافة هذه النسبة المرتبية الى الحق - تعالى ! - بحسبه ، والى الخلق
بحسبه . ولذلك قال ، قدّس سرّه :

(٢٢١) « مشاهدة القلوب اتصالها بالمحجوب ، اتصال تنزيه لا اتصال
تشبيه^(٤٧) » الاتصال ، نسبة لا تعمل إلا بين الشبّهين . واتصال التشبيه ،
كاتصال الجسم بالجسم ، او العرض بالجوهر . فقتضى مرتبة الحق ،
التنزه عن الأين : فلا يسأل عن اتصاله « بكيف » ؛ ومقتضى مرتبة
العبد ، عدم تنزيهه عن ذلك . فان اتصل الحق بالعبد ابتداءً ، عن رحمة
وتعطف ، فاتصاله - تعالى ! - به انما يكون اذن بنسبة الأينية . اذ من
شأن الحق ، بما افاد لنا الخبر الصدق ، ان يتصف ، عند تحقق المنازلة ،
بصفات الكون . ومن هذا المهيح : « وهو معكم ايها كنتم^(٤٨) » و« ينزل

طوراً وراء [الاصل: ورا] طور العقل ، لكون الحق اتصف به ولم يتصف بنسبة العقل .
وكان البصر والروية [الاصل: والروية] صفة اشتراك لانه ، تعالى ! وصف نفسه بهما .
غير انه يقال : لم ورد بهما نسبتان محقتان ؟ [الاصل: مختلفتان مشطوب عليها ومصححة
ب « محقتان » عل الهامش بقلم الاصل ، وكذلك نسخة فيينا] فلهذا جواب . - فحق شهادته
بالبصر من حيث يشهدك : فهو يرى نفسه بك ، لا انت ، وتنتصف انت عند ذلك بالعلم .
فهو بالنسبة التي يرى نفسه بنفسه ، كذلك يرى نفسه بفعله . واذا شهادته بقلبك من حيث
لا يشهدك ، فهو في هذه الحضرة يتجل لك من حيث لا يشهدك . والتجلي الأول شهادته فيه
من حيث يشهدك . فشهد القلب بيقينك وشهد البصر بحرقك ويفنيك . وكذا جاء في « سبحات
الوجه » انه ، سبحانه ! « لو كشفها لاحرقت ما ادركه بصره » ! - [مخطوط الفاتح ورقة
١٠-ب-٩] . -

(٤٤٦) قارن هذا التعريف الخاص للمرتبة بما يذكره صاحب « لطايف الاعلام » عن
المعاني المختلفة للمرتبة بحسب اقسامها المتعددة : « مرتبة ظهور الاسماء ، مرتبة الالوهية ،
المراتب الكلية ، مراتب القرب ، مرتبة الجمع والوجود ، مرتبة احدية الجمع ... » (من ورقة
١٥٣-ب-١٥٨) .

(٤٤٧) التشبيه والتنزيه ، المستعملان كوصفين للاتصال في هذا الفصل ، هما في مذهب
ابن عربي يقابلان التقييد المطلق والاطلاق المطلق بمعناها الفلسفي . فالتشبيه هو تجل الحق تعالى ،
من غير حلول ولا تجسد ، في صور الموجودات الخارجية من حيث هي مجال لظهوره في مسرح
الوجود . والتنزيه هو تجل الحق تعالى لنفسه بنفسه ، بعيداً عن كل نسبة . انظر الفصوص :
فص نوح : وفص ادريس .

(٤٤٨) سورة ٥٧ / ٤ . -

ب الاصل : شأنه . - ت الاصل : ابتداءً . -

ربنا الى السماء^(٤٤٩) و «الله يستهزئ ث بهم^(٤٥٠)» و «آخر وطأة ج :
وطأة ح الله بوج^(٤٥١) ونحوها . — ولكن (هذا) اذا كان اتصاله — تعالى ! —
بظاهر العبد في جهة ابنيته . وأما اذا اتصل — تعالى ! — بلطيفته ، التي
لا تقبل الانتقال والأين ، فاتصاله — تعالى ! — بنسبة تنزيهه ، لا
غير . — وان اتصل العبد بالحق ابتداءً ، فاتصاله به بنسبة التنزيه : فانه
لا يتصل به — تعالى ! — إلا بعد تجرده عن المواد الاينية . وقد أوصاً د
الى هذا الاتصال ، قدس سره ! بإيماء لطيف ، حيث قال^(٤٥٢) :

« فكان بلا كون لانك كنته »

مع ان معنى هذا الایماء ارفع من معنى الاتصال . فان العبد ، على
مقتضى هذا الایماء ، إنما تجرد عن كونه مطلقاً . وشرط معنى الاتصال ،
تجرده [f. 44b] عن المواد فقط . — الى هنا ، ما ذكره^(٤٥٣) — قدس سره
من أحكام مشاهدة القلوب ببصائرهما المحلولة .

(٤٤٩) هذا جزء من حديث قدسي مروي عن أبي ذر الغفاري انظر شرح النووي
لصحيح مسلم ١٠/١٠ (وهو من جملة احاديث الاربعين النووية انظر شرحها للسعد
التفتازاني ٨٢) ورسالة في الاحاديث القدسية لعل القاري ٥-٦ ؛ وفتاوي ابن تيمية ٢١٨/١ ،
٣٣٧ ؛ وكتاب الابانة لابي بطة ٥٧ (نص عربي) ؛ وكتاب الشريعة للكجري ٣٠٦ ، ٣٠٧-
اما معاني النزول من الوجهة العقائدية والكلامية فيراجع خاصة كتاب الشريعة ص ٣٠٦-٣١٤ ؛
والعقيدة ٢٩/١ ؛ والطلبات ٥٣/٢ ؛ والمتمم ٤٥ ؛ والواسطية ١٧ . —

(٤٥٠) سورة ١٥/٢ . —

(٤٥١) وفي رواية اخرى : « آخر وطأة وطئها الله لوج » انظر لسان العرب مادة :
وج ومعجم مقاييس اللغة لاحد بن فارس ٧٥/٦ . ووج : بلك الطائف او واد بنيت فيه الطائف
(انظر معجم البلدان عند ذكر الطائف وانظر ايضاً : Le Prophète de l'Islam, I, 317
والحديث يشير الى غزوة الطائف ، التي كانت في شوال سنة ثمان للهجرة . انظر زاد المعاد
٤٦١/٢-٤٧١ . —

(٤٥٢) ليس ابن عربي هو القائل كما يرى الشارح بل هو لنيره . وقد ورد هذا المقطع
كاملاً في الفتوحات ١٣٧ ، ٥٨/١ ؛ وكتاب الازل لابن عربي ٥ ؛ وكتاب الكتب له ايضاً
٢٢ ؛ وكتاب المسائل ١٦ ؛ وترجمان لسان الحق (= شرح لاسماء الحسن) لابن برجان ،
مخطوط باريز رقم A2642 / ٣ ب

وفي كل هذه المراجع لم ينص على اسم القائل . نعم جاء في مخطوط « جذوة الاصطلاح
وحقيقة الاجتلاء » المعزور الى ابن عربي ، أن قائل هذا الشعر هو الصوفي ابو عبد الله محمد
القرشي (انظر نسخة : Yale Uni. Landberb II, 64, fol. 28b-29a)

(٤٥٣) انظر نص ذلك في املاء ابن سودكين على هذا المقتل في التعليق المتقدم رقم

٤٤٥ . —

ث الاصل : يستهزئ . — ج الاصل : وطأة . — ح الاصل : وطاء . — خ الاصل :
ابتداءً . — د الاصل : اوى . —

(٢٢٢) «و» أما «مشاهدة العيان» فهي «النظر» بالبصر «من غير تقييد بمجارحة» حسية «ولا بينية» مادية انسانية، فان النفس من شأنها ادراك الشيء بالبصر، بمجرد ثبوت عينه في غيب العلم، بحرق العادة. في طور وراء طور العقل، كما ذكرنا نَزَرًا من ذلك، من قبل^(٤٥١).

«فالبصر والروية ذ» به «صفة اشتراك» بين الحق والانسان، ولكن ابصاره - تعالى! - على وجه يغاير ابصار الانسان. ولذلك قال: «وان كان» ليس كمثل شيء^(٤٥٥) - فهو ر «السميع البصير»^(٤٥٥) ولذلك حصر، بعد تنزيهه «بليس كمثل شيء»، صفة السمع والبصر، الذي هو محل توهم الاشتراك، بتقديم ضمير الفصل على نفسه - تعالى! - قطعاً لتوهم الاشتراك.

(٢٢٣) «و» - أما «القلب» في مشاهدته بالبصيرة، «فهو ذ صفة س خاصة لك» فان رؤيته بالبصيرة، انما تكون بمخالطة الفكر والروية؛ وهو - تعالى! - منزّه عن ذلك. فها تظفر بمشهد العيان «فتشاهده بالبصر» فانما تشاهده ببصرك «من حيث س يشهدك س» ببصره، فان مقابلة العينين توجب فناءك وذهابك. ولذلك قال، قدّس سرّه:

«فشهد القلب يبقيك ومشهد البصر يحرقك ويفنيك» قال، صلى الله عليه! في سباحات الوجه: «لو كشفها، لأحرقن ما أدركه بصره»^(٤٥٦). فافهم! ولا تكن كمن لا يمس ولا يفهم!

(٤٥٤) انظر ما تقدم تجلي رقم ٢١ و ٢٢ -.

(٤٥٥) سورة رقم ١١/٤٢ -.

(٤٥٦) انظر شرح الاحياء ٧٢/٢-٧٣ ومن ابن ماجه ٤٤/١ والزمالة للقسيري ٤٧ وسفينة الراغب ٢٩٢/١، ٣٠٠ -.

ذ والروية W، والروية KP. - ر وهو HK. - ز HKW. - س نصفه W. - ش + لا P. - ص + فيكون بصره لا بصرك وتشاهده بالقلب من حيث لا تشهدك HKW.

(شرح) ٤٥٧ تجلي المقابلة

XXV

(٢٢٤) يريد مقابلة ما له صلاحية المراتية في الانسان : تارة للحق وحقايقه ، وتارة للخلق وأحكامه . ولذلك قال :
« اذا صفت مراتك ا » اي حقيقتك القلبية (٤٥٨) ، القائمة - من

(٤٥٧) اعلاه ابن سودكين على هذا الفصل . « قال في اثناء شرحه لهذا التجلي الذي يقول فيه : « اذا صفت مراتك [f. 10b] وكسرت زجاجة وهمل وشيالك وما بقي لك سوى الحق في كل ما يتجلى لك ، فلا تقابل بمراتك الا حضرة ذات ذاتك » التجلي ، الى آخره . - فقال ما هذا معناه . صفو المرأة [الاصل: المراه] عبارة عن خلو باطنك من الخيال . وللخيال مرتبتان : احدهما ترتيب الخيالات بطريق الفكر ، وهذه المرتبة حرام على المرين خاصة ، فانهم ليسوا من اهل الفكر ، وانما الفكر لاثاث الرجال وهم الفلاسفة واهل الارصاد . - واما المرتبة الثانية من الخيال فهو قلمه لصور المحسوسات من خارج . فاذا صفت النفس عن هاتين المرتبتين ولم يكن لها سلطان على الباطن ، يتصف هذا الباطن بالصفا ويتحقق خلوها ويتأهل لتلقي المعاني المحردة وتتجلى له حقيقة ذاته . ولصاحب هذه المرتبة اختيار يختار به باطنه ، ليرى هل صحت له هذه المرتبة وتحقق بها ام لم [الاصل: لا] تصح له ؟ فوجه الاختيار ان يقلب وجه مراته [الاصل: مراته] في الاكوان . فاذا فعل ذلك ارتسست في مراته [الاصل: مراته] صور الاكوان بمثلقاتها واحكامها : فتجلى له خواطر الخلق واحوالهم ، فيتكلم عليهم بذلك ، فيظهر الأمر حقاً [الاصل: حق] كما شاهده ، فيصح عنده ذلك . فان اختبره الحق ، تعالى ! وقال له ، فيا كشف [الاصل: كشفه] من الكون : ليس الأمر كما كشفت . فليثبت صاحب هذا المقام . وليعلم ان هذا اختبار من الحق له لينظر ثباته . وليبق [الاصل: وليبقى] على قطعه . - ولينظر ايضاً ، صاحب هذا المقام ، الى صور الاكوان هل لها تأثير عنده ، بحيث تفرقه ام لا ؟ فان لم يكن لها عنده تأثير ، ولا تفرق محله - فهو محقق في المقام . وان تأثر ، فاحقق به . فليشرع في تمة مقامه . - ومن علامات صاحب هذا المقام ، انه اذا وجد عنده ، شهوة التفاح مثلاً ، او امرأ لا تقتضيه مرتبته ، فهو يعلم ان هذا خاطر لغيره ، قد تجلى في محله ؛ فهو ينتظر صاحب الخاطر . فلي رآه [الاصل: رآه] ووقعت عينه عليه سكن ذلك المتحرك الذي عنده ، فيعلم انه صاحب ذلك الخاطر ، وكذلك ان كانت مسألة [الاصل: مسله] لا تقتضيه مرتبته ، ويجدها قائمة في محله ، متحركة ، لا تستر عنه : فكذلك حكمها . وربما اتفق حضور صاحبها في جماعة فيأخذها ، وان لم يتعين شخصه عند المكاشف . غير ان المكاشف يرى خاطره قد سكن [الاصل: سكن] فيعلم ان المسألة [الاصل: المسلة] قد اخذها صاحبها . - والله يقول الحق ! « [مخطوط الفاتح ورقة ١٠ - ١٠ب] . - (٤٥٨) استعملت « المرأة » هنا رمزاً للحقيقة القلبية كما تستعمل ايضاً رمزاً له « للكون الجامع » ، اي الانسان الكامل من حيث هو مظهر تجلي الحق سبحانه في مجموعة اسمائه الحسنی ، اي كالاته السامية . كما تستعمل المرأة ايضاً رمزاً للعالم جيباً ، من حيث هي محل ظهور العقل الالهي المبدع . ولكن في نفس الوقت ، الحقيقة القلبية والكون الجامع والعالم كلها هي ايضاً « حجاب الذات » لطبيعة « الامكان » ، وبالتالي الحصر والتقييد المستقرين فيها . انظر الفصوص : فص آدم ولطائف الاعلام : مرآة الكون ، مرآة الوجود ، مرآة الحضرتين ، مرآة الذات والالوية معاً [ورقة ١٠٥٨ - ١٠٥٨ب] . -

ا مراتك KW . -

حيثية وسطيتهما - بازاء الغيب والشهادة ، المتقلبة تارةً إليه وتارةً إليها ، والواقعة على النقطة الاعتدالية قارةً ، من غير تقلب وميل إليهما ؛ (المنزّهة) عن النقوش المنطبعة فيها ، من انعكاس الصور الكونية ، المحتلّة إليها : مرةً من ممر الوهم ، ومرةً من ممر الخيال . - فاذا اخذت في تصفيتهما عن المنطبعات الوهمية والخيالية التي فيها ، كالتوءب والتشعيرات « وكسرت زجاجة وهمك وخیالك^(١٥٩) » وقطعت عنها مداخل الموهومات والخيالات ، ظهرت الحقيقة القلبية لك متجوهرةً وحدانية الذات ، « لا عوج فيها^(١٦٠) ولا أمتا » . - « وما بقي لك » حالئذ ما يظهر فيها « سوى^(١٦١) الحق » الظاهر « في كل ما يتجلى لك » من المظاهر « فلا تقابل بمراءتك^(١٦٢) » [f. 45a] اذن « الا حضرة ذات ج ذاتك » اي حضرة ولي أمرها ؛ او حضرة حقيقة حقيقتك . - « فانك ح » حالئذ ؛ « تريح » من حيثية اختصاص قلبك بظهور الحق فيه وانحصاره عليه وتخلصه من رقب السنوي^(١٦٣) ؛ مع ما ينتج لك المقام من الأسرار والأحوال اللدنية - الالهية والكونية - بزيادات لا تقبل النهاية ، من غير ان يقصد تحصيلها بتعمد^(١٦٤) .

(١٥٩) الوهم والخيال استملا هنا بمعناهما البسيكولوجي ، اي من حيث هما احدا ملكات النفس الناطقة ، بحسب علم النفس القديم . وابن عربي يستعمل أحياناً هذين اللفظين بمعنى ميتافيزيقي (= غيبي) خاص : فالخيال او عالم الخيال يرادف عالم المثال (وهو غير عالم المثل الانلاطونية) وهو عالم حقيقي توجد فيه الاشياء على وجه الطاقة والكثافة (تتجسد فيه الارواح وتتروحن فيه الأجساد) ويقابل هذا العالم في قوى الانسان الباطنة عالم الخيال او عالم المثال المقيد او المتصل . اما الوهم « فهو السلطان الاعظم في هذه الصورة الانسانية الكاملة ، وبه جاءت الشرائع . فشبه وزهت ، شبهت في التزيه بالوهم وزهت في التشبيه بالعقل ... » (فصوص : فصح الباب) . -

(١٦٠) مجرد اقتباس الآية ١٠٧ من سورة ٢٠ مع تغيير طفيف لنص الآية الكريمة . (١٦١) المعنى الدقيق الذي يصفه ابن عربي على لفظة « الحق » يتصل بنظريته في طبيعة الوجود . فالحق ، ثمت ، هو الجانب الايجابي والباطن في الوجود ويقابل عندئذ « الخلق » الذي هو الجانب الامكاني والظاهر في الحقيقة الوجودية ذاتها (انظر النص الادريسي ، ولطائف الاعلام : ٦٩٤ والفتوحات ١٢٩،٩٤/٢ وتعريفات الجرجاني ٦١) . -

(١٦٢) السوى هو الغير ، اي ما سوى الله ، وهذا الحكم او التصور لا يتأتى الا لذوي الابصار الضعيفة الذين يعمزون عن رؤية « وجه الله » في كل شيء . (انظر لطائف الاعلام ورقة ٩٤ واصطلاحات ابن عربي واصطلاحات الفتوحات : ١٣٠/٢) .

(١٦٣) انظر مثل المصور الذي اشتغل بنقش الصور على الحائط والحكم الذي اشتغل بجلاء الحائط المقابل للاول في الفتوحات ٢٧٨/٢-٢٧٩ ؛ والاحياء ٢٢/٣ [وهذان مثلان للعلم الكسبي والعلم الوهمي] .

ب الاصل : كالشئ . - ت تتحل K . - ث بمراتك W ، لمراتك K ، مراتك H . - ج K - ح K - .

(٢٢٥) «ولكن خ ان يلتبس د عليك الأمر» اي أمر تحققك بالمقام واختبار اختبارك، في قلبك منه الى الأطوار الكونية، ثم عودك إليه اختياراً، «فاقلب وجه مرآتك ذ نحو حضرة الكون واعتبرها ر في الاشخاص» الكونية ومتعلقاتها واحكامها الباطنة والظاهرة؛ «فان النفوس» المتعلقة بها لتديرها انما «يتجلى ذ فيها بما فيها» اي بما في النفوس «من صبر الخواطر» على تفاوت درجاتها ومقتضياتها؛ «فتكلم على ضمائر الخلق» بما انكشف لك فيها «ولا تبال فن» من العوارض الكونية، المشرة بالابتلاء ولو عظمت، «حتى يسلم لك جميع من تكلمت على ضميره» فيظهر أمره حقاً فيصدقك على ما أنبأت عنه، فيذعن لك في مرارك منه، «ولا تجهد» لك «منازعاً» فيما أنت عليه.

فان أخبرك أحد وباح بالنزاع فيما كشفته، فقال: ليس الأمر كما زعمت، «فأثبت عند» ذلك «الاختبار» فانه في الحقيقة ابتلاء الحق، لعله - بتثبتك - يستجلب لك زيادة في القوة والاعتدال. وربما ان يعظم الابتلاء «فقد يترد الحق» ما كشفته حقاً «على وجهك ص» بواسطة او غيرها؛ اما عن غنى يشعر بسقوط، واما عن عناية بالطنة ترفعك الى مكانة تسمح بوجود امتنان. «فان كنت صادقاً» فيما زعمت من التحقق بالحق والتصرف بالاختبار، «فأثبت» ولا تجد الى النزاع.

(٢٢٦) «وان وجدت عندك خلكاً» ينتهي الى اضطرابك، «عند الموافقة» المطلوبة منك في اختبارك، «فما» تحققت بالمقام ولا «كسيت زجاجتك» من حيث انت واقف مع حظك الموهوم في روم التغالب. فاذا وجدت نفسك على هذا الحظ القادح في اقتدارك «فلا تتعده ص قلدرك» - والتزم مقتضى حالك «وتعمل» عملاً يرفعك اخلاصه الى محل ينجدك «في التخليص» من ذلك. والله المنجد، الموفق!

خ ولا كن W - د تلبس H - ذ مرارك WKP - ر واعتبر K -
ز تتجلى H - من ضمائر KW - فن تبال HKW - ص + ابتلاء W - ابتلاء
HK - فن سمدى W، يتعدى K، تتعدى H، يتعدى P -

(شرح) (٦١) تجلتي القسمة

XXVI

(٢٢٧) يريد القسمة الأقدسية الأزلية ، القاضية بتفاوت الاستعدادات [f. 45b] وتفاوت مآخذها ١ من الحفظ الوجودية وأحوالها التفصيلية^{٦٥} . قال ، قُدُس سرّه :

(٤٦٤) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال (الشيخ) في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه وفوايده : الرياضة عند المحققين انما هي لتحسين الاخلاق . وهي عند الحكماء [الاصل : الحكماء] لصفاء [الاصل : لصفاء] المحل . وعلى كلا الأمرين فليس هما بفتح ولا بفتحان فتحاً اصلاً . والفتح يأتي من عند الله ، تعالى ! من عين الحق ومنته . فلو كان له سبب ينتجه لكان الفتح مكتسباً . وانما جعل الذكر في التهيؤ [الاصل : التهيؤ] عبادة لئلا [الاصل : لئلا] يروح وقت التهيؤ [الاصل : التهيؤ] بغير عبادة شرعية . ويتمين على الذكر حينئذ [الاصل : حينئذ] ان لا يقصد بذكره حضرة مخصوصة اصلاً . بل يترك الحق يختار له من خزائن غيبه ما يقتضيه وجوده واحسانه ، تعالى ! [الاصل : + سبحانه !] [f. 11a] .

« واما المتوهمون من العلماء [الاصل : العلماء] فانهم يأخذون من الحروف . فهم مع المواد الفكرية . وهذه « المقدمة » كونية : فلا تنتج [الاصل : ينتج] لم الا اثاراً كونية ، من شأن الفكر ان يقتضيه . - واعلم ان جميع ما يتكلم به الماروفون انما هو تشويق يسوقون به هم المرادين الى ثيل امر ما لا يقبل العبارة عنه . فسلامة محل المرید يأخذ ذلك بقبول ويتوجه ترجيحاً صحيحاً ويفتقر الى الله ، تعالى ! [الاصل : + سبحانه] بخروجه عن كل سبب سواه . فندركه [الاصل : فيدركه] النفحات . اذ لا منع في الجنب الاطمي اصلاً . فكلام المارفين ليس هو عين فتحهم ، لان فتحهم اذواق [الاصل : اذواقاً] ومعان مجردة [الاصل : مجردة] لا تقبل [الاصل : يقبل] العبارة . وانما هم يقربونها بالوصف وضرر الأمثلة . فن قنع بذلك الوصف فقد خسر الوصل [الاصل : الوصف] ، والتصحيح ثابت في نسخة فيينا [الذي هو الموصوف] . -

[مخطوط الفاتح ورقة ١٠ب - ١١١] . -

(٤٦٥) « القسمة » أطلقت هنا بمعنى « القدر » الالهي او « المشيئة » الالهية . ولا تزال هذه اللفظة « القسمة » دارجة في الاستعمال الشعبي في مختلف البلاد العربية والاسلامية بمعنى القدر والمشيئة الالهية . اما ما يخص التفسير العقائدي والكلامي لمسألة « القدر » والمشيئة فيراجع في المصادر العربية الاسلامية : كتاب السنة ١١٤-١٣١ ؛ كتاب الجامع ١٦٩-١٨٤ ؛ الطبقات ٢/٢٣، ٢٥، ١٢٠ ؛ كتاب الشرح والابانة (لابن بطه) ٥١-٥٢ (النص العربي) ؛ كتاب الشريعة للأجري ١٥٢-١٩٠ ؛ الفنية ١/٧٣-٧٤ ؛ القيدة الواسطية ٢٥-٢٨ . كما يراجع في المصادر الاجنبية : *Essai dans Ibn Taimiya*, 165-167; *EI*, ١١، 644; *Free will and predestination in early Islam* (par Montgomery Watt), Londres 1948.

١ الاصل : ما آخذها . -

« ما من مخلوق بـ إلا وله حال »^{٤٦٦} حسب اختصاص سره الوجودي بمحتده الاصلي ؛ « مع الله » الذي إليه المرجع والمآب . فإذا استشرف ذلك المخلوق بشعره عليه ، ووفق للاستقامة على طريقه الأمم^{٤٦٧} وتحري غايته في الحق - عظم له المثال في. طلق الجمع والوجود ، واستوفى حقوق استعداده من الكمال الموهوب .

« فمنهم من يعرفه » بالاستشراف النفسي او المنهات الخارجية ، او بوجه من وجوه سبق العناية ؛ « ومنهم من لا يعرفه » بما في استعداده من الخدمة ، وبما في وجهته - « التي هو موليا »^{٤٦٨} - من الخفاء والضيق ، وبما في معدات كماله من الوهن ، وبما تُقَطَّع عنه رابطة سبق العناية . - فنعوذ بالله من سوء الحال ! -

(٢٢٨) « فاما ث علماء الرسوم »^{٤٦٩} المتبهجون بنتائج افكارهم ، المقتنصون زواهر العلوم زعماً بشرك عناكب تصوراتهم . « فلا يعرفونه ج أبداً فان الحروف ، التي عنها أخذوا علومهم ، هي التي تحجبهم خ » عن مشاهدة الانوار القدسية ومطالعة الاسرار الاقدسية ، النابية عن حملها آفاق الحروف ومصادر النطق ؛ « وهي حضرتهم » التي لا يحيد لهم عنها ولا مخلص لهم من شركها ، ما داموا على غرة من طريق الكشف والاختذ من الله بغير واسطة . وهو المقول عليه : ﴿ وعلمناه من لدنا علماً »^{٤٧٠} و « ما اتخذ الله ولياً جاهلاً ولو اتخذه لعلمه » .

« وهم الذين د » في مخايل ادراكاتهم الزائفة عن نهج الاصابة ، « على

(٤٦٦) استعمل « الحال » هنا بمعنى الصلة او الرابطة الوجودية التي تصل المخلوق بخالقه .
(٤٦٧) « الطريق الأم » لغوياً هو الطريق المستقيم وفي عرف ابن عربي هو الطريق الوحيد الذي تنتهي اليه الاديان كلها : طريق وحدة الوجود ووحدة المعبود (انظر الفصوص ١/٧٣ ، ١٥٧ ؛ ٥/٢) . وانظر ما تقدم « الصراط المستقيم » من ١٢٤ ، ١٢٥ . -

(٤٦٨) مجرد اقتباس من آية ١٤٨ سورة ٢ . -

(٤٦٩) علماء الرسوم هم الذين يمحرون موضوع الحقيقة على « النص » وادائها او وسيلتها على « الفكر » وديانها على « الكون » . فهم علماء رسوم حقاً . لان « الرسم » ، سواء أكان نصاً ام فكراً ام كوناً ، هو مادة علمهم وينبوع معرفتهم . والرسم ، أياً كان ، حاجب عن « الروح » الخيى ، الذي يأبى بطبيعته كل حصر ، ويتعالى من ذاته على كل قيد .

(٤٧٠) سورة ١٨ / ٦٦ . -

ب خلق H . - ت الاصل : المآب . - ث واما HK . - ج يعرفونه K . -
خ تحجبهم P ، محجبهم K . - د + هم HK . -

«حَرْفٌ» مقيد وجانب حاصر يثيرهم على التمسك بانظار عقولهم ، القاصرة عن درك المطالب العلية ، المصونة عن أعين الرؤية . و يقيمهم على الاضراب عن فحوى انباء الرسل ، بتحريف كلمهم عن مواضعها ؛ وباستثار ذوجه ترتضيها قلوبهم الغلف وتطمئن عليها .

«ليس لهم راحة من نفحات الجود» التي هي حظ مشام المتبتلين الى مؤرد الامتان ؛ وليس لخياشيمهم أهلية استنشاقها ولا قوة ايصالها الى فضاء قلوبهم ومشاعرهم ليتمتعوا بها ، فيستشعروا بانحصارهم في ظلمات الأكوام ومضايق الأوهام . ولذلك لا تسلم نتائج أفكارهم ، من الدلائل المخترعة لتحقيق مقاصدهم ، عن الشبه المضلة . بل نقد محصلهم منها ، في الحقيقة ، كسراب ببيعة يحسه الظمان من ماء آس ، حتى اذا جاءه [f. 46a] لم^(٧١) يجده شيئاً ص^(٧٢)

«فان ماأخذهم من كون الحروف ومعلومهم كون» زائل ، مكتسب من تصوراتهم الكونية ، «فهم» في مدارج التحقيق «من الكون الى الكون مترددون ، بداية ونهاية» معتقدون بأن لا غاية وراء مداركهم ، «فكيف لهم بالوصول ؟» الى غاية هي المنتهى . وهذه الغاية لا تحصل لهم ولا لغيرهم إلا بالحق لا بهم ، وبشرط تجردهم عن الرسوم الوهمية والخيالية ، التي هم اهلها ، لا بها ، فلا سبيل لهم اليها الا بنتائج الاحوال ، لا بدلالة ما انتقد لهم من كثرة القيل والقال .

«وان كان لهم أجر الاجتهاد والدرس» في طرق الاستدلال والاستنباط ، «فالأجر ط كون ايضاً ع ؛ فما زال» المجتهد «من رِق الكون ووثاق الحرف» أبداً . وقد جعل - قدس سره ! - مواقع اشارته من لم يخلص من وثاق البحث والنظر الى مسرح الكشف والشهود ، من أساطين اهل النظر ، وهم الذين فازوا بقصب السبق في حلبة رهانهم ؛ لا شزيمة فنوا من طريقهم بأقل القليل ، «فاستسموا ذا ورم ، ونفخوا في غير ضرم^(٧١A)» . فنفوا ما جهلوا ، والقوا سمعهم الى شياطين الأنس ، حيث

(٧١) سورة ٢٤ / ٣٩ -

(٧٢) اقتباس من قول الحريري في مقاماته ١٧ (طبع القاهرة ١٣٦٩ هـ) -

ذ الأصل : وباستثار . - ر راحة KP ، راحة W . - ز نفحات X . -
س الأصل : الظمان . - ش الأصل : ماء . - ص الأصل : شيا . - ض ماأخذهم P ،
ماخدم K . - ط بداية K . - ط بالاجر HK . - ع ايضاً K . -

أوحوا اليهم الأباطيل. فبارزوا بوسوستهم لمحاربة الحق في معاداة أوليائه غ. -
فما بال قوم ، عميت قلوبهم فركبوا مطية الهوى في قدحهم ضلالاً ؛
والتحقوا في فرط طيشهم بالأخسرين أعمالاً ؟ -

(٢٢٩) « وأما » من كان على بينة « من ف الله ، تعالى ق ! »
فلا يعرف شيئاً ك ولا يظهر بحال ولا يتعلق بحكم ، إلا باقتضاء واردات
قدسية ، متجددة له مع تقلبات قلبه بالأنفاس ؛ - « فانه يكشف له
عما اراده^(١٧١) » - تعالى ا - « به ل » من المقدرات عليه ، خيراً كان
او شراً. فهو ، اذ ذاك ، ممن اطلعه الله على سر القدر ، « فيطمئن م
ويسكن ن » - « على بصيرة من ربه » ، « تحت جوي المقادير » التي علم
يقيناً ان لا محيد له عنها ، ولا يغيرها شيء الا بقدر. -

« فطاعاته » قبل اتيانه بها ، « له » في الغيب ، - « مشهودة ،
ومعاصيه مشهودة^(١٧٢) . فيعرف و » بشهود ما ثبت له في لوح القدر ،
« متى يعصى وكيف يعصى ومن يعصى وأين يعصى . وكيف يتوب
ويجتنب آ » من الاجتناء ، وهو الاصطفاء ؛ « فيبادر ؛ لكل ما كشفه »
على بصيرته ويقين على وجه كشفه ، « مستريحاً بروية عاقبته ث » عند
الله ، الذي اليه مآبه . « متميزاً عن الخلق ج بهذا الحق ح ! » الذي
ليس وراء ، مرمى لرام . « والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم » ا

(١٧٢) الارادة الالهية التي تنكشف لمن كان « على بينة من ربه » هي الارادة الالهية
الكونية ، اي مشيئته ، تمال ! التي تسري على كل شيء ويخضع لها كل شيء ؛ لا الارادة
الشرعية : التي تأمر بالخير وتنهى عن الشر ...
(١٧٣) من حيث هي موافقة لارادة الله الكونية (= للمشيئة) لا لارادته الشرعية (= لامره
التكليفي) لأن الله لا يأمر بالفتشاء والمنكر . -

غ الاصل : اولياء . - ف + ربه K . - ق فعل W . - لك الاصل : شيء . -
ل - HK . - م فطلس W ، فطمان P . - ن ويساكن H . - ه وطاعاته K . -
و فعرف K . - ي يعصى K . - آ يجنبى K . - فيبادر K . - ث عاقبته W ،
برؤية P . - ث عاقبته K . - ج الخلق W . - ح الحق W . -

(شرح) (٧٤) تجلي الانتظار

XXVII

(٢٣٠) مقتضى. هذا التجلي ، الاشراف النفسي . ووقوعه للمحقق ، [٤. 46٥] بعد رجوعه من شهود تمحض الجمع الى الكون . وفيه يفهم تفاوت الاستعدادات ، في الاشراف النفسي ، بعداً وقرباً . فن اشرف في البعد الابد ، فهو أتم وأوسع استعداداً ممن اشرف في القرب : كمن اشرف على أحوال فطرته عند ميثاق الذر (٧٥) .

وربما ان يقتضي حال المحقق ، في اشرافه ، وقوع الحكم منه على امر ما ، قبل تكوينه ، خلف حجاب الغيب ؛ او حالة تدرجه في مسافة تنزله ، على تفاوت طولها وقصرها . ويكون باعث المحقق على الحكم عليه ، إما شاهد القلب ، أو دليل الخاطر الصدق ، او تعلق شعوره بتميز حركة المحكوم عليه من الغيب وانفصاله منه للظهور ، او مبشرة صادقة ، او وجه من وجوه الانتقالات النفسية دون الكشفية .

فشرط اصابته في الحكم عليه على الصحة ، باثبات أو نفي ، دوام انتظاره ووقوع المحكوم عليه طبق ما حكم به عليه في الخارج . فان مقتضى حال المحقق اعتداله : روحاً ونفساً ومزاجاً . ومقتضى حال اعتداله ، ان لا يطرأ له الا خاطر صدق . ومعيار صحته ، ان لا ينقطع عنه انتظار الوقوع . فان ذهل عن ذلك وانقطع الانتظار - دل على وجود نزعة التلبس فيه . فان النزعات الشيطانية لا صحة لها ، ولا ثبات مع جولتها في الجملة . وربما ان يجد ذائق في نفسه ، على قدر اشرافه في هذا المقام

(٤٧٤) اعلام ابن سديك على هذا الفصل . « قال (الشيخ) في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه لهذا التجلي : ان جملة الأمر فيه هو تحقيقك بالحق في الخلق ورويتك له ، سبحانه ! في خلقه : اذ كان هو المحرك لم والممكن [الاصل : الممكن] . والدليل على صدق صاحب هذا المقام انه لا ينتصر لنفسه اصلاً ، فان انتصر فقد ناقض اصله . - والسلام ! [مخطوط الفاتح ورقة ١١١] . -

(٤٧٥) ميثاق الذر هو العقد الذي حصل بين الله وذرية آدم ؛ وكل عقد ، ميثاق الذر مركب من ايجاب وقبول . اما الايجاب فهو قوله تعالى : « الست بربكم ؟ » والقبول هو قول ذرية آدم : « قالوا : بلى » (سورة ١٧١/٧) ويعرف عند الصوفية بأنه « مبدأ الصورة الجامعة الوجودية للانسان » ؛ وانظر ما تقدم فقرة ١٨٣، ١٨٢، ٢٨ ، وتعليق ٨٢ . -

١ الاصل : بطراء . -

وعلى مقتضى هذا التجلي ، ميلاً مجهولاً ، مدةً طويلةً ؛ ولا يعرفه إلى من ؟ ويحكم فيه على نفسه بمقتضيات الغرام المفرط ، لصورة مخيلة له ، الى الذي يجد له ذلك الغرام ، في عالم الحس . فيحكم عليه ، عن وجدان صحيح ، أنه محبوبه . ومن هنا ، انشد - قدّس سرّه^(١٧٦) - عن وجدانه الصحيح وذوقه ، فقال :

علقت بمن أهواه عشرين حجة ولم ادر من اهوى ولم اعرف الصبرا
ولا نظرت عيني الى حسن وجهها ولا سمعت اذناي قط لها ذكرا
الى ان تراءى ب البرق من جانب الحمى فنعمتني يوماً وعذبتني دهرًا
(٢٣١) قال ، قدّس سرّه : « المحقق اذا اصرفت وجهه نحو الكون لما يراه الحق من الحكمة » والمصلحة المثمرة وفاء حقوق الاستعدادات واقامة صورة النظام لتعديل احوال الكائنات ؛ « في ذلك » اشارة الى صرف وجهه ، « فيحكم بأمر » مشعور به ، « لم يصل اوانه » القاضي بوجود المحكوم عليه في عالم الحس ، « لا على الكشف له » فان الكشف يعطي يقيناً [f. 47^a] يتضح فيه ان الأمر ، في غير أوانه ، لا يتأثر من الحكم عليه بوقوعه ، فلا يحكم .

« لكن ث » لا يحكم المحقق عليه ، إذا حكم ، إلا « بشاهد ج القلب ح ودليل صدق الخاطر خ » وهو خاطر حقاني ، لا يزول بالدفع ولا يرتفع بالنفي ، « وميز الحركة » اي بتميز حركة المحكوم عليه وانفصاله من محل كونه عند الحاكم عليه ، بوجه مشعور به .

« فالأولى د به » اي بالمحقق الحاكم ، « انتظار ما حكم به حتى يقع » في عالم الحس ؛ « فانه ان غفل عن هذا الانتظار ، ربما ذ هق » ، اي بسبب ما ذهب منه ومضى في عدم انتظاره ، - « من حيث لا يشعر فانه في موطن التلبيس » والخطر الباعث بالحكم ، حالئذ ، مشوب بالنفثات الشيطانية التي تطرأ ؛ فيزول ، فلا يدوم معه الانتظار . ولا يستلزم الانتظار وقوع الأمر في الخارج ؛ فان الخاطر الذي يصحبه الانتظار يرتفع بتوجه النفي اليه وينتفي .

(١٧٦) انظر الفتوحات ٢ / ٣٢٤ - .

ب الاصل : رأى . - ت صرف H . - ث لاكن W + من K . - ج يشاهد H . - ح ولي K . - خ - خ « ودليل الخاطر الصدق P . - د فأولى H . - د بما P .

(٢٣٢) « فليحذر المحقق من هذا المقام » القاضي بوقوع التلبيس ،
القادح في تحقيق الفوز بمعركة أسرار التحقيق . « والمعيار » في
تصحيح حال الحكم قبل اوانه ، « الانتظار » . ألا ترى ان المحقق
المتصرف في مقام يقتضي الفعل بالهمة ، اذا اراد شيئاً ز وقع ، تتعلق همته
بوقوعه ؛ ولكن لا يستمر بقاء الواقع بالهمة إلا باستمرار تعلقها بذلك .
فالفعل بالهمة ، يتطرق عليه الدهول فيزول ؛ بخلاف الفعل بالمشيئة س ،
فان الدهول لا يتطرق عليه ابداً ، فلا يزول ؛ ما لم يرد بالمشيئة س زواله .
فافهم !

« ر - ر » ولا معيار له الا الانتظار : HKW . - ز الاصل : شيء . -
س الاصل : بالمشيئة . -

(شرح) (٧٧) تجلّي الصدق

XXVIII

(٢٣٣) اذا نسب الشيء الى الحق بسر التحقق به، في غيبته وحضوره، وباطنه وظاهره، وفصله ووصله، وجمعه وفرقه، وقربه وبعده، وتنزله وترقيه، — كان مدار أمره مطلقاً على صدق لا يشوبه (٧٨) آثار ضده. ولذلك قال، قدّس سرّه:

«من كان سلوكه بالحق» بمعنى أن يكون أول انتباهه بالقاء برهان لدُنِّي، يدل على اختصاصه من الحق بمزيد هو حظ المحبوب المراد لعينه. فيكون محمولاً، في سيره، على جناح الجذب الموصل الى الغاية، مطوية له الأحوال والمقامات، مع أحكامها ونتائجها وآثارها، في نقطة آتية، يُعطى حكم الفرق والتفصيل مطلقاً، في الجمع والاجمال شهوداً.

«ووصوله الى الحق» المحض، بمعنى ان يكون منتهى وصوله في الحق، غاية هي المنتهى. فيصل — بوصوله اليها — ما بطن وظهر، من حيث اندراجه بنسبة الذاتية، في حقيقتها الجامعة.

«ورجوعه من الحق» الى الكون «بالحق» الظاهر فيه، بتعيينه الذاتي وبنسبة الحق المستترة [f. 47b] في العالم، ظهوراً يضاهيه اتصال نور بنور ولذلك يكون العبد في هذا الرجوع بحسب الحق: فلا يقبل النهاية والغاية، وجوداً وعلماً وكلاماً. ويرى ان العين في الأعيان للحق والحكم لها (= للأعيان المخلوقة).

(٤٧٧) املاء ابن سودكين على هذا الفصل. «قال (الشيخ) ما هذا معناه: من كان سلوكه بالحق حضوراً ووصوله الى الحق عيناً شهوداً ورجوعه من الحق بالحق [الاصل: بالحق الى الحق] صفاءً [الاصل: صفاء] ونوراً، فنظر الخلق من كونهم حقاً بالحق، فاتصلت النسبة الحقة، التي ظهرت عينها فيه، بنسبة الحق المستترة في العالم الذي يضاهيه [الاصل: يظاهيه]، اتصال نور بنور، فاشهد منها عرفانيات الحق بما يعطيه شاهد الحق، فيحكم على ذلك المحل بما اعطاه شاهده، — فيكون حقاً من خلق. » [مخطوط الغاتح ورقة ١١١]. —

(٤٧٨) قارن هذا بما يذكره صاحب «لطائف الاعلام» من معاني الصدق واتسامه: صدق الاقوال، صدق الانمال، صدق الاحوال، صدق الهمة، صدق النور (ورقة ١٠١-١٠٢) والفتوحات ٢٢٢/٢-٢٢٣ ومنازل السائرين للهروي: باب الصدق (قسم الاخلاق). —

فاذا كان شأنه في سلوكه ووصوله ورجوعه هكذا : « فنظر ا الخلق ب
من كونهم حقاً » من حيثية نسبته الذاتية اليهم ؛ فانه اذ ذاك واجد
ان العين في الكل للحق والحكم لهم . « فاستمداده » ث « حالتشذ » ، « من
عرفانيات الحق » المتقدمة له من الحق بالحق ، « لم ج يخط ح له » فيها
« نظر ج ، فلم يخط ح له » فيها « حكم ، فلم يحجر عليه خ لسان د باطل »
لاكتنافه تحت اردية الصون ، في ولاية اسم لم يسم به احد ، بحق ولا
باطل .

(٢٣٤) « فكان د » هو في هذه المكانة الزلفي ، « خلقاً ذ » من
حيث تعينه الحكمي ، « في صورة د حق » ظاهرة بجيازة تعطى عموم
ظاهر الوجود وباطنه . « بنطق ز حق وعجالة خلق » ولكن بنسبة الحق
المستر فيها . -

ا فنظره ، H ، فنظره K ، فطر P ، - . ب الحق H ، الخلق P ، - . ت + بالحق W ،
بالحق H ، - . ث واستمداده KHW « ج - ج » H ، - . ح يخط P ، يحط W ،
يخط KH ، - . خ على KH ، - . د لسانه HK ؛ + ولا عليه HK ، - . د وكان H ، - .
ذ حقاً KH ، - . ز خلق KH ، - . ز ينطق K ، - .

(شرح) (٧٩) تجلي التيهو ١

XXIX

(٢٣٥) يريد تيهو بقلب الانسان ، المفطور على صلاحية قبول تجلي احدية الجمع . - والتهبوت ، استعداد يحصل له حالة توسطه

(٤٧٩) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال (الشيخ) ما هذا معناه . التيهو [الاصل : التيهو] هو الاستعداد . وكل نفس فرد هو استعداد . وذلك شامل لكل واحد [الاصل : احد] . فله من كان استعداده تاماً ، ومنهم من قبل استعداده حقيقة من الحقائق [الاصل : الحقائق] الالهية [الاصل : الالهية] . فالأثر الذي حصل للمستعد هو لسان المستعد لا لسان المفيض ، اذ الفيض لا يتميز . ثم كل قبول يحصل للمستعد يعطيه استعداداً لأمر آخر زايد : فكان النور قبل النور ! وقولنا [الاصل : قلنا] : « اذا تهبأت [الاصل : تهبأت] القلوب » اي بطريق خاص وهي المعرفة ، اذ كل القلوب متبهاة [الاصل : تهبها] . وقولنا [الاصل : قلنا] : « صفت بأذكراها » اي بغير افكارها . وقولنا [الاصل : قلنا] : « انقطعت العلايق باستارها » اي الوقوف معها هو استارها ، لا هي في نفسها . وقوله : « وتقابلت الحضرتان » اي حفرة القابل وحفرة المفيض . قوله : « وسطعت انوار الحفرة الالهية من قوله » الله نور السموات والارض » اي كلما ظهر واظهر الاشياء [الاصل : الاشياء] فانا هو لا غيري ، فلا يحجبك غيري عني بوجه من الوجوه . - وقوله : « نور السموات والارض » اي [الاصل : اني] ، من حيث انا ، لا أتقيد ولا انقضا ، وانما ذلك بالنسبة اليك . وكأنه ، سبحانه ! يقول : كل العالم مظهري بأمر ما ، فذلك الأمر هو الذي يقبل التنزيه ؛ وهذه المناظر هي التي قامت بها العبادات . فظهر ، سبحانه ! في المظاهر [الاصل : المظاهر] ويطن ، سبحانه ! اذ كان ولا مظاهر . فالتنزيه له ، تعالى ، عن تقيد ، بها وعن ادراكها له من كونه عينها : فهو العزيز ! ولهذا قلنا في بعض قولنا : « فهو المسموع السميع » قلنا [الاصل : وقولنا] : « نيا ليت (شاري) من يكون مكلفاً » . - وقوله : « والتفت بانوار عبودية [الاصل : عبودتها] القلب [الاصل : لقلب] وهو ساجد سبعة [الاصل : سبعة] الابد » . فانوار عبودية القلب [f. 11b] هو ما حصل من الفيض ، الذي قبلت به القلوب اعيان وجودها . وكلما تقبله [الاصل : يعمله] القلوب انما تقبله بذلك الفيض . ولما كانت الاعيان موجودة له ، سبحانه ! لا لها لذلك قبلت منه وجودها . فلما اشرقت على الممكن انواره نفر امكانه وثبت وجوده . فلذلك قال : « الله نور السموات والارض » اي منفر [الاصل : منفر] امكانها وثبت [الاصل : وثبت] وجودها . ثم لما ظهرت الممكنات باظهار الله ، تعالى ! لها وصار مظهراً لها وتحقق ذلك تحقيقاً لا يمكن الممكن ان يزيل هذه الحقيقة ابداً . فبقي متواضعاً لكبرياء [الاصل : لكبرياء] الله ، تعالى ! خاشعاً له . وهذه « سبعة الابد » . وهي عبارة عن معرفة العبد بحقيقته . واذا عرفت [الاصل : عرفت] هذا عرفت كيف يأمر نفسه بنفسه ويرى نفسه بنفسه ويسمع نفسه بنفسه . ومن ها هنا يعلم حقيقة قوله : « كنت سمعه وبصره » الحديث . ولما لاح من هذا المشهد لبعض الضمفاء لايح ما قال : « انا الحق ! » . فسكر وصاح . ولم يتحقق لغيبته عن حقيقته . - وقوله : « اندرج نور العبودية . . . » [ال آخر الفصل] - قال في شرح ذلك ما هذا معناه .

١ التيهو ، P ، التيهو W . - ب الاصل : تهبأ . - ث الاصل : والتهبأ . -

اعتدالاً؛ وذلك بوقوعه في حيز تمناع الاسماء، الحاكمة عليه، بحكم المغالبة؛ فان كلاً منها، يطلب محل ولايته.

فالقلب اذا خرج من رقبته بها، الى سراج انطلاقه بالكلية - يصير في غاية الصحو، مختاراً في تقيده واطلاقه لا مجبوراً. وهذا الاستعداد تام؛ ولكنه، في تمامه، كلما قبل فيضاً وتجلياً - زاد توسعاً؛ الى ان ينتهي في الاتمية. ولا نهاية له في الاتمية.

والاستعداد، الذي (هو) دون هذا الاستعداد، متفاوت في السعة والضيق. فانه اذا تقيده بفيض - كما اومات اليه - اتسع بحسبه؛ واذا تقيده بالآخر، ازداد توسعاً. فان حلول كل فيض في القلب، ينتج استعداداً لقبول فيض آخر. فقله: قدس سره:

(٢٣٦) «اذا تهيأت ث القلوب» فتقلب في الأحوال اختصاراً، بوقوعها في حيز التانع، وتحققها باطلاق حكمه، بالنسبة الى كل ما بطن وظهر من الشؤون ج الالهية والامكانية، على السواء. أو (تقلب في الاحوال) اضطراباً، بطريق تنقيد بكل ما ورد عليه من التجليات الالهية: جللاً وجمالاً، قبضاً وبسطاً، ظاهراً وباطناً، هدابةً وضلالاً. فاذا تهيأت (القلوب) باحدى الجهتين «وصفت» جوهريتها «بأكارها» المتفاوتة، حسب تفاوت السنة الاستعدادات. فذكر الاستعداد الاتم، ذكر المذكور؛ وهو دوام حضوره مع نفسه في الاستعداد الاتم، وبحسب حكمه ولسانه [f. 48a] في هذا المقام ح:

ذكره ذكرى وذكرى ذكره وكلا الذكرين ذكر واحد!

وصفاء القلب، جلاؤه عن النقوش المنطبعة فيه. عند حضوره مع المذكور؛ فانه اذا حضر معه سها عن غيره؛ وذلك عين جلته د!

وحلته، انه اذا اندرج نور الحق في العبد في العبد. وان اندرج نور العبد في الحق ظهر العبد بالحق: «ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله». وكل مندرج سار فهو غيب للمندرج فيه. ثم قال: «الى ان يصل الى غيب الغيوب» وهو الغيب المحقق الذي لا يصح شهوده ولا يكون مضافاً الى مظهر ما، وهي الذات الحقيقية. فتحقق ترشد! - [مخطوط الفاتح ورقة ١١١-١١٢].

ث تهيأت KW. - ج الاصل: الشؤون. - ح الاصل: + شعر. - غ الاصل: جلاؤه. - د الاصل: جلاؤه.

«وانقطعت العلائق ذبأستارها» حيث لا يدع القلب حضور المذكور معه ان يقف مع الأغيار تعلقاً وتلبساً بها ؛

(٢٣٧) «وتقابلت الحضرتان» بكمال المحاذاة بينهما ؛ فان حضرة أحدية الجمع الالهي لا يحاذيها ولا يسعها إلا حضرة احدية الجمع الامكاني، القلبي ، الانساني . فان كل تجلٍ يظهر من الحضرة الالهية ، له محل يحاذيه فيقبله في الحضرة الجامعة الانسانية . فالمحاذاة بين هاتين الحضرتين أتم المحاذاة ؛

«وسطعت أنوار الحضرة الالهية ر» هذه زيادة في توضيح كمال المحاذاة بين الحضرتين ، «من قوله : ذبأ الله نور السماوات والأرض» (٢٨٠) «فان ما عم السماوات والأرض منه - تعالى ! - مجموع في القلب ، المحاذي لعموم الالهية . محاذاة الظاهر للباطن ، او المظهر للظاهر فيه . - والعالم ، من حيث كونه ظاهراً بهذا النور ، لا يحجب القلب الموصوف بالمحاذاة عن الحضرة المحاذية له . فاته ، من هذه الحبيثة ، نور ، والنور يُظهر ولا يُخفي . اللهم (إلا) اذا اشتد ظهوره ، فانه يحجب الإدراك ، حالته . وعلامة هذا الحجب ، ان يتقلب اليقين ظنونا كما قبل ش :

كبر العيان عليّ حتى انه صار اليقين من العيان توها (٢٨٠) «والتقت ص» اي هذه الأنوار الساطعة الالهية ، حالة المحاذاة والمقابلة . - «بأنوار عبودية القلب» وهي عكوس الانوار الساطعة فيه ، المنصبغة بصبغة الظاهرة بحكمه . فان الانوار انما تنعكس في مرآة القلب ، عند صفائها من وتجوهرها ، وتتصف بالحكم الغالب عليها . والحكم الغالب عليها ، إذ ذاك ، التزام العبودية الخالصة ، في غيبته في الذكر عن سوى ، وحضوره فيه مع المذكور . فعكس الأنوار ، المنصبغة في مرآة القلب - بصبغ العبودية - ينعكس ايضا في «رأيا الانوار الساطعة : فيظهر

(٢٨٠) سورة ٢٤ / ٣٥ . -

(٢٨٠) هذا البيت وارد في كتاب «متنوى البيان في كشف نتائج الاستبان ...» اُلفت مجهول ، مخطوط باريس ١٨٠١ / ١٨٢١ . -

ذ العلائق WP ، العلائق WP ، - والالهية W ، - ذبأستارها WP ، - من السماوات KHP ، - من الانوار : - من والاشعة : - ذبأستارها : -

عكس العكس فيها ، بحكم الاصل ؛ فينطبق عليه كمال الانطباق . هذا معنى الالتقاء . وبقي ان يكون احد المتلاقين ظاهراً والآخر باطناً ، أو متساويين في الحكم .

« وهو ساجد سجدة الأبد ، الذي لا رفع بعده »^(٤٨١) ! « هذه السجدة دليل العبودية الخالصة . فان القلب اذا تمحضت عبوديته ، سجد على مقتضاها ؛ فلم يعد عن سجدته الى الأبد . - وهذه النكته ، مأخوذة من كلام العارف العبداني للعارف التسري ، [f. 48b] حين سأل منه : لم يسجد القلب ؟ فقال : للابد »^(٤٨٢) ! -

« اندرج نور العبودية في نور الربوبية » حالة الالتقاء والانطباق ، « ان كان » العبد « فانياً » في الله ؛ - « وان ط كان باقياً » ببقاء الحق ، بعد فناءه فيه ، « اندرج في نور الربوبية في نور العبودية فكان » نور الربوبية « له » اي لنور العبودية « غيباً ع ومعنى وروحاً وكان نور العبودية شهادة ولفظاً وجسماً لذلك النور : فسرى نور العبودية في باطنه ، الذي هو نور الربوبية ، فانقل في اطوار الغيوب : من غيب الى غيب ، حتى ينتهي غ الى غيب الغيوب »^(٤٨٣) وهو الغيب المحقق ، الذي لا يصح شهوده ولا يضاف الى مظهر ابداء . -

(٢٣٨) « فذلك هو ف منتهى القلوب » ومحل انطواء هوياتها . - « فلا في ينقال ق » فان المنقال^(٤٨٤) منه ، ما يدخل في دائرة الايضاح والبيان القاضي بتفصيل الهويات المنظوية فيه ؛ وأحدثه لا تقبل التفصيل ؛ فان التميز ، المعتبر في التفصيل ، مستهلك الحكم والأثر فيها . فاذا قلت عن شيء فيها - فما قلت إلا عن غيره . فان كل شيء في تلك الحضرة ، كل شيء ! - وقد أشار - قدس سره ! - إلى هذه الاحاطة والاشتمال بقوله ك :

(٤٨١) انظر الفتوحات ١٠١/٢ - ١٠٢ ؛ ولطائف الاعلام ورقة ٨٩ب - ٩٠ .
(٤٨٢) القصة في الفتوحات ٥١٥، ٧٦/١ ؛ ١٠٢، ٢٠/٢ ؛ ٨٦/٣ ؛ ٤٨٨ .
(٤٨٣) انظر معاني النيب واقسامه : غيب الهوية ، النيب المطلق ، الغيب المكنون ، النيب المصون - في لطائف الاعلام ورقة ١٣٠ - ١٣٠ب ؛ وانظر الفتوحات ١٢٩/٢ ؛ والفصوص ١٤٩، ٧٤/١ ؛ ٢٠٢/٢ .
(٤٨٤) انظر ما تقدم تعليق رقم ٣٢٩

ط فان HKW . - ط الاصل : فناه . - ع عينا KH ، غيا P . - غ انتهى H . - ف HKW . - في والانتقال H . - ك الاصل : + شعر . -

كنا حروفاً عابيات لم نقلن متعلقات في ذرى أعلى القلل
أنا انت فيه وانت نحن ونحن هو فالكل في هو هو فسل عمن وصل^{٤٨٤}
« ولا يحصر ل ما يرجع به » الواصل من هذا المنتهى « من لطائف م
التحفة التي تليق بذلك الجنبان » من غوامض الأسرار، التي يحرم كشف
أكثرها. - والله يقول الحق ويهدي السبيل ! -

(٤٨٤) الايات في كتاب « المنازل الانسانية » لابن عربي إنظر لطايف الاعلام ورقة:
١٦٦ ، ١٣٥ ب ، ١٧٩ . -

ل يحيى H . - م لطايف P.W.K . - ن + العالي HKW . -

(شرح) ١٨٥١ تجلّي المهم

XXX

(٢٣٩) اضيف التجلي الى المهم ١٨٦١ ، فانه انما يكون بحسب توجيهها وطلبها . ولذلك تختلف التجليات حسب اختلاف المهم . فيدخل فيها الانكار ، عاجلاً وآجلاً ؛ حتى ينتهي الامر الى ان يقال : « حاشا

(١٨٥) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال (الشيخ) : تقيد هذا التجلي بالمهم اي على [الاصل : علي] قدر طلبه وتوجيهه . وههنا [الاصل : ها هنا] يدخل المكر الالهي [الاصل : الالهي] . ولهذا جعل المحققون المهم كلها هماً واحداً . فلم ينكروا تجلي الحق في كل همة فيكونوا [الاصل : فيكون] اذن [الاصل : اذ] مع الحق لا مع مظاهر الحق . فان وجد من صاحب هذا المقام انكار فانه يسمى انكار الشرع : فهو ينكر في موضع امر (فيه) بالانكار ويسلم في موضع (امر فيه) التسليم . - ثم قال (الشيخ) : « حتى يغنى الواحد بالواحد فبقى الواحد يشهد الواحد » . فذهب بعضهم الى ان تجلي الاحدية لا يصح ، لكون الاحدية لا يقبل الثاني . ولم فيه منزع معلوم صحيح . وهو قولهم : ان العبد يغنى ولا يتجل الحق الا لنفسه بنفسه . وقد صح ان الاحدية لا يتجل فيها لغيره . ونحن ذهبنا الى ان القابل انما هو نور الحق . فقبلنا تجلي الحق بالحق . فهكدا هو قبول الاحدية : قبل الواحد تجلي [الاصل : فجلا والتصحیح ثابت في مخطوط فيينا] الواحد . فالعبد ههنا [الاصل : ها هنا] اثر ليقوم الشريك [الاصل : الشريك] . وقول القائل ان تجلي الاحدية لا يصح فيه التجلي يشهد ان للاحدية تجلياً [الاصل : تجلي] ، لان تجليها اعطى ان يحكم لها بهذا الحكم . -

وقول الشيخ : « ويسبحون في افلاك الاقدار شموساً ان كانوا بالحق ، وبدوراً ان كانوا [f. 12a] بالعين ، ونجوماً ان كانوا بالعلم » الى قوله : « فيتكور من كان شمساً » قال : ثم قوم لم العلم وهو علم الدليل : وهم النجوم . وهم قوم لم مشاهدة ما علموا فلمهم العين : فهم الافار . وهم قوم لم الحق ، متحققون به : فهم الشمس ، التي هي اعلى [الاصل : اعلا] المظاهر . وهي تمد البدر والنجوم . فيوم الانفطار ، تكور الشمس التي [الاصل : الذي] قبلت به لزوال الاعيان . وينخسف القمر والنجوم . فلا يبقى إلا نور الحق : وهو النور الواحد ! « (مخطوط التاتح ، ورقة ١١١ ب - ١١٢) . -

(١٨٦) المهم مفردا همة . وقد عرفها ابن عربي في اصطلاحاته . « تطلق بازاء تجريد القلب للشيء . وتطلق بازاء اول صدق المريد . وتطلق بازاء جمع المهم بصفاء الم اول . » فالهمة من الوجهة النفسية والروحية هي الاتبال بالنفس ، حال جميعيتها وتركيزها ، والتوجه بها الى الله تعالى والتبؤ لقبول فيضه وامداده . ويقرر ابن عربي ان الهمة مدروفة عند المتكلمين باسم الاخلاص وعند الصوفية باسم الحضور وعند المارفين باسم الهمة (فتوحات ٧٧/١) وهي في مذهب ابن عربي آلة الفعل عند المحقق ومن جملة ما يشترك به الولي مع النبي (فصوص) فص سليمان ورسالة الانوار) . - ما يخص اقسام الهمة انظر لطايف الاعلام : همة الاناقة ، همة الانفة ، همة ارباب المهم العالية ، المهم العالية (ورقة ١٧٣ ب - ١٧٤) وانظر الفتوحات ايضا ١٣١/٢ - ٥٢٦ - ٥٢٧ . وبنازل السائرين للهروي : باب الهمة (آخر ابواب الأودية) .

ربنا^(٤٨٧) !» إذ تَجَلَّى في غير صورة المعتقد لهم . - فالحقَّق «الهمم»
 الهمم « المختلفة ، المتباينة ، ... «جلي الهم الواحد» - يجمع النفوس ،
 المبهمة ، والأزمنة ، في نفس الهمم الأصل على الجميع ، ويجمع
 التبرعات المختلفة ، التباينات ، على عين هي عتاة ، مجرد كل شيء ،
 اعتداءات في رفع الاختلاف والتباين عنها . - نزال عنه الانكار سائلاً ،
 حيث عرف . شهوداً ان الحق حق في كل همة . فهو ، في شهود الهمم ،
 مع الحق لا مع مظاهره . فهو اذن ، لا ينكر شيئاً ، وإن أنكر ،
 فيسمى ذلك انكار الشرع . فانه - حالته - ينكر ما أمير فيه
 بالانكار . - ولما كان شأن [f. 49a] المحقق ان يفنى ، بسر حاله ومقامه
 وشهوده المطلق الواحداني ، جميع الاختلافات التعينية في تعين واحد ، هو
 الاصل الشامل والقابلية المحيطة - قال ، قُدِّس سره : « حتى تفنى ج »
 اي الهمم « في » الهمم « الواحد بالواحد » الذي هو حق في كل همة ، -
 « فيبقى الواحد » الذي هو الحق في سائر الهمم ، « يشهد الواحد » اي
 نفسه بنفسه في نفسه ، وليس للعبد ، في هذا الشهود ، عين ، فان قبله
 هذا الشهود ، التجلي الأحدي : ولا يصح التجلي في هذه الحضرة للغير ،
 اذ لا غير معها : فانها حضرة لا تقبل الثاني .

« ذلك » أي الجمع والافناء ، على الوجه المذكور « من أحوال
 الرجال » المتمكنين في شهود واحد العين ، في ملابس التلوين ، من غير
 مزاحمة « عبيد الاختصاص » حيث لا قبله لهم الا الحق الجامع ، بوحدة
 عينه التي هي باطن الكثرة ، شملها . وهم المقصودون بذواتهم .

(٢٤٠) « فَيُشْرَح » على بناء المفعول « لهم الصدور عما اخطى
 لهم^(٤٨٨) فيها » اي في الصدور « من قوة أعين^(٤٨٨) » فان الصدور اذا
 انشرفت بورود التجليات الذاتية الاحدية عليها اتصلت انوارها بسائر

(٤٨٧) اشارة الى حديث « الصورة » المروي في صحيح البخاري عن ابي هريرة :
 « ... فيأتهم بهم في غير الصورة التي يعرفونها ... فيقولون : نعوذ بالله منك ... » (وفي رواية
 ابي سعيد : حاشا ربنا ...) انظر رد معاني الآيات المتشابهات ... المنسوبة خطأ الى ابن عربي
 ص ٧ (ط. بيروت : نادي الكتب العربية سنة ١٣٢٨ هجرية) . - وانظر ما تقدم نلقي
 رقم ٣٤٩ .

(٤٨٨) اقتباس من آية ١٧ سورة ٣٢ . -

١- الاصل : نساء . - ب الاصل : شي . - ث الاصل : اعتساء . - ث الاصل :
 شفاء . - ج يفنى H ، نفى PK . - ح الاصل : سائر . -

المشاعر ونفذت فيها ؛ فعمل كل مشعر منها بواحد العين ، عمّل المجموع من اخواته . فالابصار ، التي هي محل الرؤية والمشاهدة ، ترى بواحد العين كل عين ، فيه كل شيء ! وربما ان يكون ما أخفى لهم فيها ، بما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر^{٤٨٩} . - فاذا ظهر شيء ، مما خفى ، في هذه الصدور ، كان قرة العيون المتعلقة به .

« و » هم . عند تحققهم بهذا المقام المطلق الوجداني « يسبحون في أفلاك الالقدار » حسب اختصاصاتهم بهذا التجلي ، « شمساً ان كانوا بالحق » أي في مرتبة حق اليقين ، القاضي بشهود واحد العين مع الأسرار والاحكام اللازمة له في كل عين ، كما هي^{٤٩٠} ؛ « وبدوراً » كوامل « ان كانوا بالعين » اي في مرتبة عين اليقين ، القاضي بمعاينته ، من حيثية تلبسه بصور المظاهر الروحانية والمثالية والحسية^{٤٩١} ؛ « ونجوماً ان كانوا بالعلم » اي في مرتبة علم اليقين . القاضي بظهورهم بعلم الدلائل^{٤٩٢} . - (٢٤١)

« فيعرفون » من هذه الحشيات الثلاث د ، « ما يجري به الليل والنهار الى يوم الشق والانفطار » حيث عرفوا حقيقة الانسان ، وأسرارها اللازمة لها ، باطناً وظاهراً ، في كل مرتبة وموضع ، ومع كل لطيفة وكثيفة ، ومعنى وصورة . فان حقيقة (= الانسان) ، قسطاس التحرير ، ولسان ميزان [f. 49b] التقدير والتدبير : فحيث مال ، وكيف مال : يميناً ويساراً ، علواً وسفلاً ، ينتج من ميله التدبير ، على الوزن

٤٨٩ : إشارة الى الحديث القديم : « اعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ... » وهو في البخاري عن ابي هريرة (فتح الباري ٣/٣٩١) وسلم (شرح العقلائي ١٠/٢٣٣ ، ٢٨٨) وحسن احد ٢/٣١٣ ، ٤٣٨ ؛ وابن ماجة ٢/٣٠٥ والاحاديث القدسية لملي القاري ٥ وشرح الاحياء ٩/٥٧٤ ، ٥٧٧ ؛ وميزان العمل ١٠٥ . - وانظر ما تقدم تعليق رقم ٤٢٤٢ ، ٢٨٣ ، ٤٢٥ ، ٢٢٧ . -

٤٩٠ : وانظر الفتوحات ايضاً ٢/١٣٢ ، ٥٧٠ - ٥٧١ واصطلاحات ابن عربي وشفاء السائل ٤٥ (ط. الاستاذ الطنجي) وتعرفات الجرجاني ٦٢ والاربعين مرتبة الجيلي ٥ (والخورش ص ٦٧) ؛ ولطايف الاعلام ورقة ١٧٢ - ٧٢ ب . -

٤٩١ : قارن هذا بالفتوحات ٢/١٣٢ ، ٥٧٠ - ٥٧١ واصطلاحات ابن عربي وشفاء السائل ٤٥ (ط. الاستاذ الطنجي) ولطايف الاعلام ورقة ١٢٦ ب - ١٢٧ ا وتعرفات الجرجاني ٦٢ . -

٤٩٢ : انظر الفتوحات ٢/١٣٢ ، ٥٧٠ - ٥٧١ واصطلاحات ابن عربي وشفاء السائل ٥ ؛ (ط. الاستاذ الطنجي) ولطايف الاعلام ورقة ١٢٣ ب وتعرفات الجرجاني ٦٢ . -

خ الاصل : الرويه . - د الاصل : الثلث . -

والتحرير ، إمّا بالأمر او بالخاصية . - فهذا الانسان ، اذا استوى واعتدل وقام على النقطة السوائية ونظر الى مركز الكون أفاد ، من حيث إنه زوج شبحه وحياة صورته ، روحاً انبعثت به صور الافلاك للحركة على نقطة المركز . فيه دارت افلاك الكون ، وبه جرت المقادير في الليل والنهار . ومن هنا ، قال - قدّس سرّه ! « الحمد لله الذي جعل الانسان الكامل معلم الملك ، وأدار - سبحانه وتعالى ! - تشريفاً وتنويراً بأنفاسه الفلك^(١٩٣) » . - ولذلك ، اذا مال الانسان جمعاً ، بانتقاله الى النشأة الآجلة - ارتفع نظام العاجل : فانشقت السماء وانفطرت ، وكورت الشمس ؛ وطمست النجوم ؛ وتبدل الارض غير الأرض . وكانت الحياة والظهور والشهاد والنور لعالم مال اليه .

(٢٤٢) فاذا طلع فجر انقلاب الظاهر باطناً ، وانطواء الباطن في الحق المطلق طوى بساط الأعيان والصور : « فيتكور ذ من كان شمساً^(١٩٤) ، ويخسف من كان بدر^(١٩٥) » ، وينظم من كان نجماً^(١٩٦) » في نور يضرب الى السواد في شدة ظهوره ؛ « فلا يبقى نور إلا نور الحق ، وهو نور الوحدة ، الذي لا يبقى لتجليه نور » فان النور اذا انتهى ظهوره الى غاية حد الاشتداد انقلب باطناً ، يضرب الى السواد ، كالليل البهيم . فهو ، إذ ذاك ، الغيب الأحمى والسواد الأعظم !

« فيفيض على ذاته من ذاته : « نوره في نوره ! ر » إذ لا ينسب هذا النور ، من هذه الحيشة ، الى مظهر اصلاً . فافهم ! فان هذا المدرك ، في سابغ ثوب الكمال ، كالطراز المعلم ! -

(١٩٣) هذه هي مقدمة كتاب « نسخة الحق » لابن عربي ، انظر مخطوط يحيى افندي مكتبة سليمانية ، اسطنبول) رقم ٢٤٣٥ وانظر ايضاً لطايف الاعلام ورقة ١٤٦ ب . -

(١٩٤) اشارة الى الآية رقم ١ من سورة رقم ٨١ . -

(١٩٥) اشارة الى الآية رقم ٨ من سورة رقم ٧٥ . -

(١٩٦) اشارة الى الآية رقم ٨ من سورة رقم ٧٧ . -

(شرح) (١٧٧) تجلّي الاستواء

XXXI

(٢٤٣) كمال المحاذاة ، بين المتجلّي والمتجلّى له ، يعطي الاستواء وهذه المحاذاة لا تدع للعبد رسماً يظهر منه حكم ما ، بنسبة أنبيته . فشأنه ا - حالئذ - كشأن ب شبح تحاذي الشمس ، عند الزوال ، سمت رأسه ؛ فيأخذ نوزجها جميع جهاته ، فلم يبق له من فيته ت أثراً . فمن كان هذا حكمه وصفته ، في تجلي العزة والاستطالة صار كله نوراً . فظهر ، بحكم انصباغه بالتجلي ومقتضياته ، بالمنعة والعزة الظاهرة الى الاكوان الجمعة ؛ حيث ظهر أن لا نور لحقيقته ، بل هي باقية حالة وجودها على عدميتها ، مع امتلائها من النور وظهورها بالمنعة والعزة . - ولذلك قال ، قدّس سره :

(١٩٧) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « نص قول الشيخ : « اذا استوى رب العزة على عرش اللطائف الا فهو القطب [الاصل : القطب] . » فقال ما هذا معناه . ان الحق ، سبحانه ! اذا استوى على عبده استوى عليه بحيث لا يترك فيه رسم دعوى . لان في هذا التجلي يظهر للعبد حقيقته وعينه . وما تجلي ، سبحانه ! لعبده في العزة الا ليوافقه على حقيقته التي هي السدم المحض . فاذا حصل من هذا القهر والغلبة ما حصل ورجع العبد الى نفسه ، وعنه الله ، تعالى ! ذلك التجلي الذي هو القهر والعز . فظهر به العبد الى جميع الاكوان وهذا لا يكون الا للقطب خاصة . واما الأفراد فانه يتجلّى لهم في هذا المشهد ولكن [الاصل : ولاكن] لا يخلع عليهم هذه الخلعة ، لكون القطب صرف وجهه الى الكون ، واما المنفردون فلم يصرفوا وجوههم الى الكون أصلاً . ولذلك يقول في القطب انه اذا تجلّى له ، سبحانه ! في هذا التجلي ولم يخلع عليه اثره - كان افضل له . لانه اذا خلع عليه صرفة الى الخلق ، واذا لم يخلعها عليه ابقاه مع الحق . - قيل للشيخ : فهل يطرد هذا الحكم في حق الانبياء ، عليهم السلام ؟ - فقال : ولاية الرسول اتم له من رسالته وأوسع : لكون رسالته جزءاً [الاصل : خيراً والتصحیح ثابت في مخطوط فيينا] من نبوته ؛ ونبوته جزؤ [الاصل : حيز] والتصحیح ثابت في مخطوط فيينا] من ولايته ونسبة من نسبها ، ولذلك زالت الرسالة بمجرد التبليغ فبقي عشرين سنة او ما بقي . واما ولايته فلم تحدد [الاصل : يتحدد] ولم تنقطع . فصح أن النبوة دائمة وهي ولايتهم ، عليهم السلام ! وانها الفلك الواسع . فتحقق ترشد . قال ، رضي الله عنه : والنبوة وجهها وجهه بما شرع الله من تعبداته الخاصة بها ، فهذا هو الذي ينقطع . والوجه الآخر هو الاخبار الخاص الذي بينه وبين الحق ، وهو الذي استأثرت به الانبياء [الاصل : الانبياء] من كونهم انبياء [الاصل : انبياء] على الأولياء [الاصل : الاوليا] . - وانه يقول الحق ! « [مخطوط الفائق ورقة ١٢٢] . -

ا الاصل : فشانه . - ب الاصل : كشأن . - ت الاصل : فياه . -
ث الاصل : امتلاها . -

« اذا استوى رب العزة [f. 50^a] على عرش^{١٩٨} اللطائف ج الانسانية ، كما قال : « ما وسعني أرضي ولا سمائي ح ، ولكن خ وسعني خ قلب عبدي^{١٩٩} » ملك هذا العرش د جميع اللطائف الكونية ، بنسبة جامعيتها لها وانتهاء رقائق الجميع اليها . « فتصرف فيها وتحكم د ، تحكم ر المالك د في ملكه وتصرف س الملك ش في ملكه » اذ التصرف في الحقيقة للحق الظاهر فيه ، حالئذ ، يتجلى العزة والاستطالة .

(٢٤٤) « ألا فهو القطب ! » الذي هو صاحب الوقت ، بمعنى أن يكون الوقت له ، لا هو للوقت . بيده أزمة التدبير الأعم . يتبع تدبيره علمه ؛ وعلمه شهوده ، وشهوده القدر ! فلا يتصرف في شيء مع كونه مالكة - إلا على الوزن والتحرير . فهو قلب الكون . والقلب إذا جاد على الزامه^{٢٠٠} A ، من القوى والاعضاء ، جاد بقدرها . - وعموم تدبيره ، قائم من الروح الكلي . المدبر للصورة العامة الوجودية . ولا بد له ، في هذا التدبير ، من مظهر انساني في كل حين^{٢٠١} .

(٤٩٨) « الاستواء على العرش » لفظة اصلها قرآني وردت مسندة الى الله بصيغة الفعل الماضي المفرد الغائب « الرحمن على العرش استوى » سورة ٥/٢٠ ؛ « ثم استوى على العرش » سورة ١٠/١٣٤٣ ؛ ٢/٢٥ ؛ ٥٩/٢٥ ؛ ٤/٢٢ ؛ ٤/٥٧ . وتدل هذه المادة في سياقها القرآني وفي مدلولها اللغوي على شمول الملك الالهي وسعة اقتداره ، او هي بالأحرى رمز هذا الملك الشامل والاعتدال المحيط .

(٤٩٩) الحديث في الاحياء ١٥/٣ ولكن مخرج احاديث الاحياء ، الشيخ عبد الرحيم بن الحسين العراقي ، في كتابه « المنى عن حل الاسفار » يقرر انه لم ير لهذا الحديث اصلاً ! (نفس المرجع المتقدم ، في الذيل) . -

(٨٤٩٩) جمع لزم ولزيمة وهو المصاحب الذي لا يفارق . -

(٥٠٠) قارن هذا بما يذكره صاحب لطايف الاعلام عن القطب والقطبية الكبرى وقطب الاقطاب (ورقة ١٤٠ ب - ١٤١ أ) وانظر الفتوحات ايضاً ١٥١/١ ؛ ٥٧١/٢ ؛ ٤/٢٤٦٢ ؛ ٥٥٦ ؛ وكتاب المسائل له ايضاً مسألة ٤٠ ؛ وفصوص الحكم ١/٣٩ ؛ ٢٤٧٣ ؛ ٢٥٠ ؛ ٢٢٦٠٦٨ ؛ ٤٥٤ ؛ ٤٠ ؛ ٢٥٠ . -

ج اللطائف K ، اللطائف P ، اللطائف W . - ح سمى W ، سمى P ، سمى H . -
« خ - خ » وسعني HKW . - د العرس W . - ذ ويحكم H ، ويحكم K . -
ر يحكم H ، يحكم K . - ز الملك KH . - س + تصرف H . - ش المالك KH . -

(شرح) «٥١» تجلي الولاية

XXXX

(٥٥) «... الحقيقة» الإنسانية من الذين منزهة الى ...
الذي هو محتدها الأصلي ، وقباضها به بعد تجردها عن الرسوم الخلقية
ويحوها وفنائها في تجليها الذاتي ، ان كان باقتضاء حكم الاحدية ، المشتملة
على المفاتيح الأول الذاتية ، وسرايتها - أفاد القرب الأقرب ، المستهلك
في افراطه حكم التميز وأثره . وهذا القرب انما يضاف الى الحقيقة
السيادية المحمدية^{٥٣} بالاصالة ، والى غيرها بحكم الوراثة .

(٥٠١) املاء ابن سوكين على هذا الفصل . « قال ، رضي الله عنه في الاصل : « الولاية
هي [الاصل : هو] الفلك الاقصى : لما في فلكه من السعة » فقال في شرحه
ما هذا معناه . الولاية هي الفلك الاقصى لكونها تم جميع المقامات من الملائكة والانبياء
[الاصل : والانبياء] والأولياء [الاصل : والأولياء] وجميع المختصين [الاصل : المختصين]
بها . فن اطلع علم ، ومن علم تحول في صورة علمه . لكون النفس تكتسي صورة [الاصل :
صور] هيئة [الاصل : هيئة] علمها وتتجلى [الاصل : فيتجلى] والتصحيح ثابت في نسخة
فيينا [بها] . وانظر الى كون الانسان اذا علم امرأ يخشاه كيف يلبس صورة الوجه ، لكون
نفسه [الاصل : لكونها] لبست هيئة [الاصل : هيئة] من الخوف [f. 12b] . - فالولي
الذي وقف مع ولايته لا يعرف . فاذا زل الى نسبة من نسب ولايته عرف بالقبلة التي ظهر
بها ، وعرف من الوجه الذي ظهر به ، وصار معرفة من ذلك الوجه . واذا كان في مطلق ولايته
كان نكرة لكونه لم يتقيد بصورة ولا ظهرت له نسبة من النسب . وفي اردت ان تقيد الولي
بعلامة تحكم عليها به تجل لك في النفس الآخر بخلاف ما قيده به ! فلا ينضبط لك ، ولا
يمكنك الحكم عليه بأمر ثبوتي . - لطيفة : واعلم ان جميع الموجودات يترقون في كل نفس
الى امر غير الامر الآخر . فالعارف شهد ذلك التنوع الالهي [الاصل : الالهي] فكان
بصيراً عليها ؛ وغير العارف عمي عن ذلك ، فوصف بالمسى [الاصل : بالعمى] والجهل .
فأتم الموجودات حضوراً مع الحق اقربهم الى الحق . فكل حالة شهد العين فيها ربه حاضراً
معه ، كان نعيماً في حقه . وإن غفل عنه في حالة كان ذلك بؤسه [الاصل : بؤسه] وسجابه
وبالاً [الاصل : وبالاً] عليه . فاعلم ذلك ! » (مخطوط الفاتح ورقة ١١٢-١١٣ ب) . -

(٥٠٢) يعرف صاحب لطايف الاعلام الحقيقة الانسانية الكيالية بما يلي : « هي حضرة
الالهية المسماة بحضرة المعاني وبالتين الثاني . والمعنى بكونها الحقيقة الانسانية الكيالية هو
كون صورة الانسان الكامل صورة لمعنى ، وحقيقة ذلك المعنى وتلك الحقيقة هي حضرة
الالهية المسماة بالتين الثاني . فكان الانسان الكامل هو مظهر التين الثاني . والانسان الاكمل
هو مظهر التين الأول المسى [الاصل : المسماة] بحقيقة الحقائق » [ورقة ٧٠ ب] -

(٥٠٣) الحقيقة السيادية المحمدية هي الحقيقة المحمدية راجع ما يخص المعنى الفني لهذه
اللفظة في التعليق المتقدم رقم ٣١٧ . -

١ الاصل : فنأهأ . -

فقيام الحقيقة الانسانية بالحق ، من حيثية هذا القرب ، هي الولاية الخاصة المحمدية ، التي فيها جوامع تفصيل الولايات الجامعة .

وان كان (عود الحقيقة الانسانية من انهي منزلها الى الحق) باقتضاء الحضرة الالهية الواحدية ، المشتملة على الامهات الأصلية ، وسرايتها - ولكن باعتبار غلبة حكم اسم من الامهات او من الاسماء التالية - أفاد القرب القريب ، القاضي بخفاء التميز بين القريين . - وهذا القرب انما يضاف الى الحقائق الكمالية الانسانية .

والقيام بالحق ، من حيثية هذا القرب ، هي الولاية التي تعم حقائق الكُمل . وهذه الولاية ، متنوعة التفصيل ، متفرعة من الولاية الجامعة السيادة حسب اقتضاء الاسماء الالهية ، وحقائق الكُمل .

(٢٤٦) فاذا تقررت لك هذه القاعدة ، وتبين بها معنى الولاية الخاصة والعامية^(٥٠٤) - فاعلم أن «الولاية هي الفلك الأقصى» فان دائرتها ، دائرة عموم الأحدية والالهية ، كما أومأنا اليه . وهي الدائرة الكبرى المحيطة [f. 50b] بالولاية الذاتية ، الاحدية والاسمائية : جمعاً وفردى .

ومن وجوها ، دوائر نبوات التشريع والرسالة ، والنبوة المطلقة اللازمة للولاية ، وهي نبوة لا تشريع فيها . اذ من حيثية هذا القرب المقرر ، تنصرف حقائق الأولياء والأنبياء والرسول الى الخلق . فان انصرفت ، وهي تشهد كيفية توجه الخطاب ونزول الوحي الى الأنبياء والرسول ، في فضاء عالم الكشف والشهود ؛ وتشاهد خصوصية مأخذهم وخصوصية ما يأخذون من الله ، بواسطة الملك او بغير واسطة ، من غير ان يتعين لها التشريع ، فلها النبوة المطلقة . ولها ان تنبع نبيه (= نبي التشريع) فيما شاهدت له من الاحكام المنزلة عليه ، عن بصيرة .

(٥٠٤) يقابل هذا التعريف الخاص للولاية الخاصة والعامية بما يذكره ابن عربي في الفتوحات ٥١١،٤٠/٢ ، ٢٦٠-٢٤٦٠ والفصوص ١٣٤/١ وما بعدها ٢٩،٢٤/٢ ، ٢٧٠-١٧٣ ، ١٥٦ ؛ ومقدمة التائية (المؤلف مجهول) مخطوط ابا صوريا رقم ١٨٩٨/١١١-١١٤ رسالة في علم التصوف لمحمد القيصري (نفس المخطوط المتقدم ورقة ١١٠٣-١١١٢ ؛ ومقدمة شرح الفصوص للقيصري (نفس المخطوط ورقة ١٨٦-١٨٩ ب) ؛ ولطائف الاعلام ورقة ١٧٠ ب ، ١٨٠ ب - .

وان انصرفت ، وهي مأذونة في تبليغ ما أخذت - تعينت بالنبوة .
وان انصرفت ، وهي مأمورة بتبليغه ، تعينت بالرسالة .

وان ايدت بالملك ، والكتاب ، تعينت بالعزم .

وان ايدت بالسيف ، تعينت بالخلافة الالهية .

ولا يمكن عود الولي الى مجنى ثمرة ولايته ، في القرب القريب او في القرب الأقرب ، الا بايمانه أولاً بالغيب . ولا يصح ايمانه الا ان يؤمن بما جاء به الرسول . فالولي يتبع النبي ، مقتدياً به . واذا عاد الى حضرة القرب القريب أو الأقرب - كان شهوده من خبيثة شهود من كان قلبه على قلبه : من الانبياء والرسول : فكان وارثاً له في ذلك .

فالولي (اذن) لا خروج له أصلاً من حدود الاقتداء بهم (= الانبياء) . فافهم^(٥٥) ! وادفع عن خاطرك خدوش الوهم .

هذا ، وقد تبين كون الولاية هي الفلك الأقصى . ثم قال ، قدّس سرّه :

(٢٤٧) « من سبح فيه اطلع » الاطلاع ، ادراك يستحق للنفس عند اشرافها على شيء . والساج في الفلك الأقصى ، مشرف على ما فيه من الافلاك شهوداً . - « ومن اطلع علم » ما في باطن ما أشرف عليه وظهره ، وما في خبيثة جمعه بينهما . - « ومن علم تحول في صورة ما علم » فان النفس الانسانية ، في طور الشهود ، انما تتلبس ، باطناً ، بصور علمها وعقائدها واخلاقيها ؛ وظاهراً ، بصور اعمالها . فهي اذا علمت شيئاً تحشاه ظهرت بصورة الوجل وتلبست بهيأة الخوف .

(٢٤٨) « فذاك الولي المجهول » اي المطلع بسباحته في الفلك الأقصى ، العالم باطلاعه على ما فيه من الافلاك ، المتحول في صورة ما علمه في البرازخ المثالية ، (هو) ولي مجهول اذا وقف مع ولايته ولم يجد عنها الى نسبة من نسبها . فان الوقوف معها ، من حيث [f. 51a] كونها تقتضي التجريد المحض ، لا يعطى الظهور والشهرة . اللهم ، إلا اذا نزل الى نسب من نسبها ، فانها تعرفه حسب تقيده بها .

فما دام الولي واقفاً مع ولايته لا ينضب ؛ فانك اذا حكمت عليه بنسبة وحكم ، وجدته في اخرى . ولذلك قال فيه : « الذي لا يعرف والنكرة

(٥٥) يقارن هذا ايضاً ما ذكر في مصادر التعليق المتقدم . -

التي لا تتعرف ؛ لا يتقيد بصورة « يعني في عالم الكشف والشهود . فانه في انسانيته ، مقيد بالصورة الحسية ؛ ولتُنْثَ ث شاء تحول عنها ايضاً . وأهل الكشف لا يعرفون أحداً ، من اهل طريقهم ، في العوالم الشهودية إلا بما ظهر به ، في تجولاته ، من العلامات الالهية ، المدركة بالعلوم الذوقية . ومن الهيات ج الروحانية والمثالية .

« ولا تعرف له سريرة » لسرعة تقلباته في الأحوال الالهية والامكانية ، في كل آن . ولذلك تتضمن كل لمحته دهرًا ، وكل قطره بحرًا .

« يلبس لكل حالة لبوسها » فان العارف يشاهد التنوعات الالهية ، في تجدد الخلق الجديد ، في كل نفس . فمن شاهده منهم ، على حضور مع الحق الظاهر فيه ، عامله معاملة اهل النعيم . ومن شاهده ، في حجاب منه ، عامله معاملة اهل البؤس . وربما ان يكون شيء في حالة تقتضي لبوس النعيم ، وفي حالة اخرى (تقتضي) لبوس البؤس ح . - فالولي المطلق ، مع أحوال الوجود : « إِمَّا نعيمها وإِمَّا بؤسها »^{٥٠٦} وحاله في سرعة تقلباته ، كما قيل^{٥٠٧} :

« يوماً يمان اذا لاقيت ذا يمن وان لقيت معدياً فعُدنان »

فهو كشهوده : مع كل شيء ، بصورة ذلك الشيء وحاله ووصفه ! ولذلك قال فيه : « إِمعة »^{٥٠٨} ! لما في فلكه من السعة .

(٥٠٦) جاء في الفتوحات : « يقول كهس في رجزه :

والبس لكل حالة لبوسها اما نعيمها واما بؤسها

فتوحات ٤/١٠٣ . -

(٥٠٧) القائل هو عمران بن حطان الخارجي (المتوفى عام ٨٤ الهجرة) انظر الاغاني ١٦ / ١٥٣ ط . بولاق سنة ١٣٨٥ والمقدد الفريد ١٣/٣ ط . لجنة التأليف والترجمة والنشر ، القاهرة سنة ١٩٥٢ . وهذا البيت يكثر وروده في الفتوحات ، انظر ١/٩٧ ، ٤/٣٩١ ، الخ ... اما ما يتعلق بهذا الخارجي الممتاز فانظر البيان والتبيين ١/١٩١ ، ٥٥٠ : الاغاني ١٦/١٥٢ ، ١٥٣ ، ١٥٤ ، ١٥٥ ، ١٧٥ ، ودائرة المعارف الاسلامية ٢/٥٠٦ (نص فرنسي) . - (٥٠٨) من الوجهة اللغوية ، الرجل الامعة هو ما بينه الحديث الشريف : « لا يكن احدكم امعة يقول : انا مع الناس ، ان احسن الناس احسنت وان اساءوا اسأت . ولكن وطنوا انفسكم : ان احسن الناس ان تحسنوا ، وان اساءوا ان تجتنبوا اساءتهم » . ولكن ابن عربي نقل هذه اللفظة من معناها اللغوي والاخلاقي الى معنى غيبي روسي واعتبرها ، من حيث كليتها ، من علامات الاولياء المطلقين . وجاء في كتاب « الاتحاد الكوني ... » له : « انا الحقيقة الامعة لما عندي من السعة ؛ تلبس لكل حالة لبوسها اما نعيمها واما بؤسها ، لا اعجز عن حل صورة . وليست في الصورة المعلومة سورة ... فصل : « خطبة العنقاء الغريبة » . -

ث الاصل : ولين . - ج الاصل : الهآت . - ح الاصل : البوس . -

(شرح) «١٠١» تجلي المزج

XXXIII

(٢٤٩) وهو تجلٍ يقتضي ظهور الحق في الخلق ، والمطلق في المقيد ؛ مع ان مقتضى ذاته ، في توحيده الأنزه الذاتي : « ليس كمثل شيء ١٠١ » . فحكم المتقابلات ، كالهداية والضلالة ، والتشبيه والتزويه في المقيد الذي ظهر به المطلق ، والخلق الذي ظهر به الحق في العاجل — المزج — والاختلاط . فلا يظهر تخصصه بأحد المتقابلين الا بعلامة ودليل . ولذلك قال ، قدّس سرّه :

« دار المزج تشبه انطفة الأمشاج » اذ حكم المقيد ، في دار المزج ، كحكم النطفة في الرحم . فكونها (= النطفة) سعيدة او شقية ، منزلة او مشبهة : مشبهة بمزج ، وأحد الحكمين غير ممتاز فيها عن الآخر . فكما حكم التجلي بمزج الدار ، حكم الموطن ، القاضي بتحقيق الصور الخلقية ، على المشبه ان يحكم على الحق بحقيقة الصور ، التي اقتضاها موطنه الحسي . وان لم يقتض الحق ذلك لنفسه ، من حيث تجرده [f. 51b] وتوحيده الأنزه .

فللسعيد ، اذا تخلص من سواد المزج وظهر بحكم السعادة ، ثلاث مراتب : سعيد مطلق ، وهو الذي لا ينكر الحق في أي تجلٍ ظهر به ،

٥٠٩ (هـ) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال سيدنا في اول التجلي : « دار المزج يشبه نطفة الامشاج ونوراً مخصوصاً [الاصل : مخصوصاً] من حضرة مخصوصة [الاصل : مخصوصه] » . فقال ما معناه ان تجلي المزج هو ان يتجل الحق في صورة الخلق ، والمطلق في صورة المقيد . فيعلم ان عزته ، سبحانه ! لا يقتضي له ذلك . و « دار المزج تشبه نطفة الامشاج » . فكانت الدنيا للعب بمنزلة الرحم . فقام التجلي لك في هذا الدار بحكم الموطن : فاعطاك المزج . فحكم المشبه [الاصل : المشي] على الحق بحقيقة الصورة التي اقتضاها الموطن ولم يقتضها [الاصل : يقتضها] الحق لنفسه من حيث هو . - وقوله : « فللشيء علامة والسعيد علامة » قال : والسعادة مراتب . فثم سعيد مطلق ، وهو الذي لا ينكر الحق في كل تجلٍ يكون منه مع بقاءه [الاصل : بقاءه] مع « ليس كمثل شيء » . والسعيد الذي هو دون هذا ، في المرتبة الثانية ، هو المنزه الذي اذا رأى [الاصل : رأى] صورة المزاج قال : اورد بالله ! كما جاء في الحديث . واما المشبه ، فلا يخلو من احد امرين : ان كان مؤمناً [الاصل : مؤمناً] ووقف مع الخبر والايمان فهو سعيد ؛ وان وقف مع التشبيه بقله وتأويله فهو شقي . فهذه ثلاث مراتب السعداء . فتحقق رشد ! » (مخطوط الفاتح ورقة ١٢ ب) . -

١٠ (هـ) سورة ١١/ ٤٢ -

١ يشبه H . - ب الاصل : ملث . -

سواء أثمر التنزيه أو التشبيه . غير أنه يعلم بقاءه - تعالى ! - في موطن التشبيه مع « ليس كمثل شيء » . وسعيد مقيد بالتنزيه ، وهو الذي اذا رأى الحق في صورة المزج - قال : « أعوذ بالله منك^(٥١١) ! » كما ورد في الخبر الصحيح . وسعيد مقيد بالتشبيه ، من حيث كونه واقفاً مع الخبر الصدق والايمان به ، من غير ان ينظر في التكييف او يرده الى التنزيه ، بضرب من التأويل .

فن وقف مع التشبيه بعقله وتأويله ، فهو شقي . ولما كان حكم المزج مبهماً يختلف آثاره وانتاجه بحسب المواطن - قال : « فما اردأت ما يكون بينهما » اي بين دار المزج ونطفة الامشاج ، « النتاج » اذ الشيء لا يثمر ما يضاده ، والنتيجة على شاكلة ما نتج منه .

(٢٥٠) « لكن ث جعل ج الحق ح للشقي دلالة » أي علامة ، يعني لما كان المزج يعطي في موطن ما حكم السعادة ، وفي الآخر حكم الشقاوة - جعل الحق - تعالى ! - للشقي في موطنه ، القاضي بشقاوته ، علامة يعرف بها ، « وللسعيد » في موطنه « دلالة » يعرف بها ؛ « وجعل للوصول اليها خ » اي الى الدلالة الفارقة بين السعداء والأشقياء ، « عيناً مخصوصة » ناقدة لن تجدها إلا « في اشخاص مخصوصين » من اهل العناية من الاولياء فان هذا التمييز ، موقوف على الظفر بانتفاء الكشف الى استجلاء ماهيات الأشياء وحقائقها ، من حيث ثبوتها في عرصة العلم الالهي ، على وجه استجلاها العلم الالهي في الأزل ؛ بحيث لو قوبل علمه - تعالى ! مع علم الكاشف ، لطابق علمه علم الحق من جميع الوجوه في هذا الكشف . وليس للانسان في كشفه ، وراء هذه الغاية ، منال . ولذلك قال : وجعل للعين المخصوصة « نوراً مخصوصاً من حضرة مخصوصة د الالهية ذ » .

ولعل هذه الحضرة - والله اعلم - هي الحضرة العلمية الالهية ، اذ ليس وراءها إلا الحضرة الذاتية الكنيئة ، التي يعود الكشف فيها عموماً ، والعلم جهالة . والكاشف هنا عن الحقيقة الذاتية الكنيئة ، لا ينسب

(٥١١) اشارة الى حديث الرؤية في غير صورة المعتقد انظر كتاب رد معاني الآيات المتشابهات ص ٧ - وانظر ما تقدم تعليق رقم ٣٤٩ ، ٤٨٧ - .

ت اردى P ، اردا K . - ث لاكن W . - ج - KHW . - ح + جعل WKH . - خ اليها HKW . - د - K . ذ الالهية PKHW .

الى الغير ؛ والأ يقال - في محل « ما عرفناك حق معرفتك » - عرفناك حق معرفتك . فافهم المقصود !

(٢٥١) « فإذا كشف غطاء الأوهام عن هذه العين » بصيرورتها مطرح انوار التجلي الاعظم ، القاضي بكشف أسرار الساعة واحكامها المصونة ؛ « وطرد ذلك النور المخصوص ظلام الاجسام عن هذا الكون » الانساني [٥٢: ٥] « ادركت الأبصار بتلك الانوار علامات الاشقياء والابرار ؛ فاستعجلت رقيامتهم » - حيث أعطوا العلم المختص بالمواطن الآجلة ، التي هي موقع التمييز مطلقاً . فان الرحمة المشوبة بالغضب في العاجل ، خالصة في الجنة ، والغضب المشوب بالرحمة فيه ، خالص في النار . ولذلك صرح ان يقال في الآجل : ﴿ فريق في الجنة وفريق في السعير ﴾^{٥١٢} و « هؤلاء في الجنة ، ولا أبالي ، وهؤلاء في النار ، ولا أبالي »^{٥١٣} ! . -

والمعني بأمر الأمر ، في العاجل القاضي بالمرج ، امتياز المهتدين عن الضالين مطلقاً . ولكن العارفين « لما تخلصوا » من القيود والرسوم العاجلة ، بالفناء المحقق ، « تخلصوا » كل واحد من الفريقين ، من اعماق المرج متميزاً عن الآخر ، بالعلام المصحوبة لهم من الحضرات الثبوتية العلمية .

(٥١٢) سورة ٤٢ / ٧

(٥١٢) اشارة الى حديث : « ... ان الله ، عز وجل ! يوم خلق آدم ، عليه السلام ! قبض من صلبه قبضتين . فرفع كل طيب بيينه وكل خبيث بشماله . قال ، فقال : هؤلاء اصحاب اليمين ولا أبالي ... وهؤلاء اصحاب الشمال ولا أبالي ... » انظر كتاب الشريعة للاجري ١٧٣ والروايات الجديدة لهذا الحديث نفس المصدر : ١٧٠-١٧٦ ؛ وكذلك كتاب الشرح والابانة لابن بطة ص ٥٧ (نص عربي) وانظر ما تقدم تعليق رقم ٣٨٥

ر استعجلت K ، واستعجلت H . - ز واخصل H . -

(شرح)^(١٤) تجلي الفردانية

XXXIV

(٢٥٢) هذا التجلي هو مستند اليجاد ، فان الفردية تستلزم التثليث ، وهو صورة الانتاج التي يطلبها اليجاد^(١٥) . فانه قاض بوجود الفاعل والقابل ونسبة التأثير والتأثر بينهما . « واول الافراد^(١٦) الثلاثة ا » . -

فالفردية الأولى ، في نسبة التثليث ، حقيقة تسمى في عرف التحقيق : بحقيقة الحقائق^(١٧) الكبرى . ولها نسبتان ذاتيتان : اللاتعین والتعین الأول .

٥١٤) : املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال الشيخ في نعه « لله ملايكة انتم اعرف بمصالح دنياكم » . - فقال [الاصل : وقال] ما هذا مناه . هذا المقام هو مقام الأفراد . وهو المقام الذي يحن اليه الانبياء . عليهم السلام !

وقد اختلفت الصوفية في تجلي الاحدية : هل يصح فيها تجلي^{*} [الاصل : تجلي] ام لا ؟ ولم يختلفوا في تجلي الفردانية انه يصح فيه التجلي . لكون الفردية لا تثبت إلا بعد وجود المبدأ ، واما الاحدية فانها تثبت بنير وجود المبدأ . والأفراد الخارجون [f. 13a] عن نظر القطب هم على قدم الملايكة المهيمين ، الذين تقدم ذكرهم . والله ، تعالى ! في كل عالم اختصاص اختصاص منهم لنفسه من اختصاص ، دون غيرهم . فهؤلاء [الاصل : فهؤلاء] هم الفردانيون ، حجبهم نور الحق عن الخلق ، فاشتغلوا بالخلق عن الخلق والغير من الخلق : حجبهم الغفلة عن الاكوان لا الحق . فلا يستوي حجاب هؤلاء [الاصل : هؤلاء] عن الكون بحجاب غيرهم . - « فاجتمعنا لعنان وافترقنا لعنان . - » [مخطوط الفاتح ورقة ١٢ب - ١٣ا] . -

٥١٥) التثليث الذي يقول به الشارح هنا ، متابعاً فيه لابن عربي ، هو من لوازم الفردية لا من لوازم الاحدية . والفردية من طبيعة الوجود وهي مستند اليجاد . والاحدية مظهر الذات بل هي عين الذات . فالتثليث هنا ، بالنسبة الى الحضرة الالهية ، هو تثليث لها من حيث ابداعها وفعلها السرمدى لا من حيث ذاتها . ويميز الشيخ الاكبر بين التثليث القائم في الحق والتثليث القائم في الخلق : فالأول يمكن تصويره رمزاً في مثلث قته [اي حقيقته] الذات وقاعدته الارادة والامر الثاني هو مثلث رمزي قته [اي حقيقته] الامكان وقاعدته الامتثال والسمع . انظر الفصوص ١/ ١١٧ ، ١١٥/ ٢ ، ١٣٢-١٣٧ ، ٣٢٣ ، ٣٢٣ ، وترجمان الاشواق ٤٢ (ط . بيروت) .

٥١٦) النص منقول عن الفصوص في مطلع الفصل المحدث (فص رقم ٢٧ وهو الأخير) .

٥١٧) « حقيقة الحقائق يمنون به باطن الوحدة وهو التعين الأول الذي هو اول رتب الذات الأقدس ... وقد يقال في تفسير حقيقة الحقائق : ان ذلك هو اعتبار الذات الموصوف بالوحدة .. من حيث وحدتها واحاطتها وجميعها للاسماء والحقائق ... » لطايف الاعلام ورقة ١٧٠ . وانظر الفتوحات ١/ ١١٩ ، ٧٧/ ١ ، والفصوص ١/ ١١٨ ، ٣٨ ، ٤٩ ، ٢٤/ ١٠ ، واضاء الدوائر لابن عربي ١٥-١٩ . -

١ الاصل : الثلثة . -

وحكمهما اليها على السواء. والتعيين الاول الاحدي ، الذي تبين ذاتيته الذات في نسبة التثليث ، (هو) أيضاً وتر بنفس امتيازه عن اللاتعيين ؛ و (هو) شفع بكونه ثاني مرتبة اللاتعيين . -

والبرزخية الكبرى ، التي هي حقيقة الانسان الفرد ، في نسبة تثليث الفردية الأولى : جامعة بين الأحدية ، المسقطة للاعتبارات ، والواحدية المثبتة لها . -

فأولية الأحدية ، التي هي تعيين الذات بذاتيتها ، لا تطلب الثاني ولا تتوقف عليه . - وأولية الفردية الأولى : من حيثية تثليثها بالمؤثرية والمتأثرية ونسبة التأثير والتأثر بينها ، تطلب الثاني وتتوقف عليه . وهو وجود الفرد ، الذي هو الاصل الشامل للفرديات الجمّة .

فن هذه الحضرة وتجليها ، وجود المهيئات من الملائكة ؛ ووجود الافراد من البشر خصوصاً ، وان استند الاتحاد اليها عموماً . ولذلك قال - قدّس سرّه ! في هذا التجلي :

(٢٥٣) « الله » من حيثية هذه الفردية وتجليها ، « ملائكة ب مهميون في نور جماله وجلاله » الجلال معنى يرجع منه إليه ، فن هام فيه لا يرجع الى غيره . والجمال ، هنا ، جمال الجلال لا الجمال [f. 52b] الذي يقابل الجلال . فانه لو كان الذي يقابله ، لما هام أحد فيه . فانه معنى يرجع منه الينا ، فانه لا هيام فيما هو الذي لنا . والهيام في الجمال ، انما هو في جلاله^{٥١٨} لا فيه .

« عن تلك لذة دائمة ومشاهدة لازمة » ولولا وجود اللذة في دوام المشاهدة - لذهب سبّح الجلال بانيتهم ؛ فلم يبق لهم ما يشاهدون به . فهم في فرط هيامهم في المشاهدة « لا يعرفون ان الله خلق غيرهم . ما التفتوا قط الى ذواتهم فأحوى » ان لا يلتفتوا الى غيرهم . -

(٢٥٤) « والله قوم ، من بني آدم ، » هم في البشر ، نظير المهيئات في الملائكة . « هم ج الأفراد » الخارجون عن حكم القطب . فان القطب

٥١٨) قارن هذا بمقدمة كتاب الجلال والجمال لابن عربي والشارح ينقل منه هنا . راجع ايضاً لطايف الاعلام ورقة ١٠٢ - ١٦٣ . -

ب ملائكة W ، ملائكة P ، ملائكة K . - ت في KHW . - ث داعه W ، دايمة PK . - ج - HK .

قبل توليته منصب التدبير الأعم ، وقيامه بالتصرف على مقتضى خلافته الكبرى واحاطته الوسى ؛ كان واحداً من الأفراد . وربما أن كان انزل مرتبة منهم ، قريباً وشهوداً . ولكنه تولّى الأمر ، على مقتضى حكم السابقة لا بحكم الأفضلية : كتولية المفضل الملك ، مع وجود الفاضل فيه . - وتولية القطب بين الأفراد منصب التصرف ، كتولية العقل - من بين المهيات - التدبير والتفصيل^{٥١٩} .

فالأفراد ، في تطرّفهم عن التصرف ، واستغراقهم في طلق المشاهدة وصحة الحق ، « لا يعرفون ولا يعرفون . قد طمس الله عيونهم فلا يبصرون » غير مشهودهم الظاهر لهم بتجلي الجلال ، لانحصار ادراكاتهم على شهود النور ، الذي من شأنه ان يخطف الابصار ويهت الادراك . وقوله « لا يعرفون » - على بناء المفعول - فانهم في المواطن الشهودية ، لا يتقيدون بسمات يعرفون بها . اذ لا ضابط لهم في ولايتهم . فانهم في وقت وجدوا بحكم ، وجدوا فيه بحكم آخر ! وربما أن يسري في ظاهريهم حكم الغربة ، وحكم غربة مقامهم وحالم . فلا يستأنسون بأحد ، ولا يستأنس بهم أحد ! فلا يعرفون . -

« حجبهم » من طمس على عيونهم ، « عن غيب الأكوان » مع أنهم أساطين المواطن الكشفية ، « حتى لا يعرف الواحد منهم ما ألقى في جيبه ، فأحرى ان لا يعرف ما في جيب غيره » بل « أخرى ان يتكلم على ضميره غيره » بما فيه من الإلهام والوسواس . وهو حالته « يكاد لا يفرق بين المحسوسات ، وهي بين يديه ، جهلاً بها لا غفلة عنها ولا نسباً ؛ وذلك لما حققهم به - سبحانه ! - من حقائق الوصال » اي التجليات الذاتية ، المشهودة في ولاية العين والذات ، عند سقوط الحجاب بالكلية .

« واصطنعهم د لتفسيه فاهم معرفة بغيره : فعلمهم به ، ووجدهم [f. 53a] فيه ، وحركتهم منه ، وشوقهم اليه ، ونزولهم عليه ، وجلوهم بين

٥١٩. انظر ايضاً لطايف الاعلام - ورقة ٢٦ ب واصطلاحات ابن عربي وكتاب المسائل له ، مسألة رقم ٤٠ .

ح اخرى PHKW . - خ عل W . - د حقائق K ، حقائق W ، حقائق P . - د واصطنعهم K .

يديه ! لا يعرفون غيره^{٥١٩} . « فانه لما سلبهم شهود العين - انخلعوا عن شهود شواهدا بالكلية . فلهم الوصل الدائم ، بلا مزاحمة السوي .
(٢٥٥) « قال عليه السلام ! سيد هذا المقام : « انتم أعرف بأمر ر دنياكم^{٥٢٠} » فانه - صلى الله عليه إذ ذاك ، كان مأخوذاً الى ولاية شهود العين ، منخلعاً عن التعلق بشواهدا الكونية . ولذلك لما أمر لتأسيس أحكام النبوة والإعراض عن امنياته ، بأمر : ﴿ فاستقم كما أمرت ومن تاب معك ولا تطغوا^{٥٢١} ﴾ - قال : « شيتني سورة هود^{٥٢٢} ! » . ولكمال اثماره ، قال : « انه ليغان على قلبي ، فاستغفر الله سبعين^{٥٢٣} مرة . » فكان يطلب ستر شهود يشغله عن تأسيس ما أمر به .

(٥١٩) قارن هذا النص بما يذكره النزالي في مطلع « كتاب الساع والوجد » من كتب « الاحياء » : « الحمد لله الذي أحرق قلوب اوليائه بنار محبته واسترق همهم وأرواحهم بالشوق الى لقائه ومشاهدته ... حتى أصبحوا من تنم روح الوصال سكرى ، وأصبحت قلوبهم من ملاحظة سبحات الجلال والهة حيرى . فلم يروا في الكونين شيئاً سواه . ولم يذكروا في الدارين إلا إياه . . . لم يكن أزعاجهم إلا إليه ، ولا طربهم إلا به ، ولا قلقهم إلا عليه ، ولا حزنهم إلا فيه ، ولا شوقهم إلا إلى ما لديه ، ولا انبعاثهم إلا له ، ولا ردهم إلا حواليه ... » (الاحياء ٢/٢٦٨) -

(٥٢٠) حديث مروى في صحيح مسلم فصل رقم ٤٢ حديث رقم ١٣٩-١٤١ ومسنود ابن حنبل ١٦٢/١ ، حديث رقم ١٣٩٥ (وانظر التعليق) وانظر سبب هذا الحديث في *Le prophète de l'Islam, II, 573, par M. Hamidullāh.*

(٥٢١) سورة ١١٢/١١

(٥٢٢) الحديث في شائل الترمذي ٤٢ والحلية ٢٥٠/٤ وتاريخ بغداد ١٤٥/٣ والاحياء ٤١/٣ وفتح القدير ١٦٨، ١٦٩؛ وفي المقاصد الحسنة (١٢١) كلام في هذا الحديث.
(٥٢٣) اخرج هذا الحديث مسلم الا انه قال: « في اليوم مائة مرة » وكذا عن ابي داود والبخاري في حديث ابي هريرة : « اني لأستغفر الله في اليوم أكثر من سبعين مرة » وفي رواية البيهقي في الشعب « سبعين » انظر تخريج احاديث الاحياء للحافظ العراقي « المنى عن حل الاسفار ... » على هامش الاحياء ١٠/٤ تعليق رقم ١ وكذا ٣١٩/١ تعليق رقم ٣ و ٤ . وانظر بصورة خاصة شرح هذا الحديث الشريف في التحليل البارع للمستشرق الفرنسي الاستاذ كريان الذي خصصه لدراسة الطمأنينة الروحية عند روزبهان البقلي . *Quiétude et inquiétude de 'âme dans le soufisme de Rûzbehân Baqlî de Shîraz, pp. 69-83.*

ر بمصالح HKW . -

(شرح)^(٢٠١) تجلتي التسليم

XXXV

(٢٥٦) مقتضى هذا التجلي ، اذعان نفس العارف لتقليد المجتهدين^(٢٥١) وان كان ما أتى به علماً في نفس الأمر علماً له ؛ وما أتى به المجتهد علماً

(٥٢٤) . املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال الشيخ في نص هذا التجلي : « لا تعرضوا على المجتهدين من حيث لا يملون » . فسمعت يقول ، في اثناء [الاصل : اثنا] الشرح ، عند قوله : « فان لم القدم الكبيرة في الثيوب وان كانوا على غير بصيرة ما هذا معناه . اي لكونهم يستنبطون الحكم على طريق غلبة [الاصل : غلبة] الظن . وقد قرر الله تعالى احكامهم وثبته وجعله علماً صحيحاً في نفسه . فهم وان لم يقطعوا بان ذلك الحكم مراد الله ، تعالى ا من دون جميع الاحكام ، التي تقبلها تلك المسألة [الاصل : المسيلة] ، بل غلبوا ظنهم به . فان الحق جعل ذلك حكمه وقرر تلك الغلبة الظنية . واما العارفون فعملوا حكم الله ، تعالى ا على بصيرة ، لكون الحق كشف لهم عن ذلك من اللوح المحفوظ ، وعايروا ذلك مشبوهاً . فأمر الولي ان لا ينكر على علماء الرسوم علمهم لكونهم لم يصلوا الى هذا الكشف ، الذي لم ينل [الاصل : ينال] بالسمايات ، انما هو من مواهب الله ، تعالى ا . فلعلماء الرسوم حظ من الثيوب وشرع منزل من حيث لا يعلمون . فعلماء الرسوم اقرب الى الرسالة ، لانهم اخذوا من الملك رحيه ، من حيث لا يشعرون . واخذ العارف من الحق ، سبحانه ا من غير واسطة ، او يكشف بها في اللوح المحفوظ . ولا يصح للعارف ان يتلقى حكماً شرعياً من الملك على الكشف ، لكون هذه الرتبة رتبة الرسالة والنبوته . فان اخذ الولي الحكم عن الملك ، كما يأخذ الفقيه من وراء حجاب ، فهو في ذلك الحكم كالفقيه . وهذه مسألة [الاصل : مسيلة] مفيدة . » (مخطوط الفاتح ورقة ١٣ ا) . -

(٥٢٥) الاجتهاد عند الفقهاء هو طريقة خاصة تتبع للوصول الى حكم شرعي لم يرد في نص صريح من الكتاب او السنة . وهو حق لكل مسلم تكون فيه الاهلية لذلك من علم موصل وتقوى صحيحة . وابن عربي يميز بين نوعين من الاجتهاد : اجتهاد الأولياء ، واجتهاد ارباب النظر من العلماء . فالأولون يأخذون علمهم بالشرع عن طريق الكشف من نفس المنبع الروحي الذي اخذ منه الرسول علمه . والولي المجتهد بهذا المعنى هو وارث الرسول وله الاهلية على مخالفة غيره من المجتهدين فيما وصلوا اليه من الاحكام . واجتهاد ارباب النظر من علماء الشريعة قائم على الفكر لا على الكشف والبصيرة ومن ثم كانت احكامهم ظنية ، وان كانت حقاً في نفس الأمر ، من حيث كون موضوعها الوحي المنزل . ويجدران نشير هنا الى امرين هامين : أولاً ان ابن عربي في كتابه رسالة القرية (ص ٥ ط . حيدرabad) يقرر ان اجتهاد علماء الرسوم لا يكون ملزماً الا اذا كان « له دليل شوري بين الصالحين » من المسلمين ؛ ثانياً ، ان الولي الذي لم يصل الى درجة الاجتهاد له ان يتبع علماء الرسوم . انظر رسالة في اصول الفقه لابن عربي مخطوط مكتبة اوزير رقم ٣/٦٩ . وهذه الرسالة موجودة بنسخها في الفتوحات مجلد ٣ باب ٣٦٩ وصل ٢٠ بتوان : « خزائن الاحكام الالهية والنواميس الرضعية الشرعية » ورسالة القرية . له ايضاً فصوص الحكم الفصل رقم ١٧ ، ١٦ راجع ايضاً مخطوط ايا صديا رقم ١٨٩٨ / ١٩ - ١٤ ، ١٨٦ - ٨٩ ب ، ٩٩ ب - ١١٢ ا . - ودائرة المعارف للاسلامية (نص فرنسي) ٤٧٦/٢ .

في نفس الأمر ظناً له. فان العارف إذا أخذ من الله بلا واسطة، أو شاهد ما ثبت في اللوح المحفوظ — لا جائز له ان يجعل ذلك شرعاً ما لم يأخذ من طريق النبوة. ومأخذ المجتهد، هو الوحي المنزل في نفس الأمر؛ فجاز له أن يأخذه شرعاً له، فانه أخذ من طريق النبوة. فالمجتهد أقرب من الرسالة من العارف؛ فانه أخذ من النبوة بلا واسطة. والعارف أخذ من الله كشفاً، أو من اللوح مطالعة؛ ثم أخذ من النبوة بواسطة الحق واللوح، على بصيرة من ربه.

وما أخذه العارف كشفاً، لا جائز له ان يحكم به على نفسه وعلى غيره. فانه ليس بنبي فيحكم بوجدانه على نفسه وغيره. وما أخذه المجتهد من الوحي بلا واسطة، من النبوة، جاز له ان يحكم به على نفسه وغيره. فان ذلك أحكام تستفاد من الوحي استنباطاً، بلا واسطة. فعلى هذا، لا بد للعارف ان يقلد المجتهد ولا يأبى عن تقليده. ولذلك قال قدس سره!

(٢٥٧) « لا تعرضوا على المجتهدين من علماء الرسوم ولا تجعلوهم محجوبين على الاطلاق » عما هو العلم في نفس الأمر، « فان لهم القدم الكبيرة في الغيوب » فانهم يطلعون على مراد الله، فيما أنزل، وحياً؛ وعلى مراد النبي، فيما شرع، أمراً ونهياً. « وان كانوا » ت في اطلاعهم، « على غير بصيرة^{٥٢٦} » وكشف^{٥٢٧} موصل الى يقين، ولا تصادمه الشبه.

« ولذلك يحكمون بالظنون وان كانت » ظنونهم في نفس الأمر، « علوماً في نفسها حقاً. وما بينهم وبين الأولياء ج [f. 53b] اصحاب المجاهدات — اذا اجتمعوا في الحكم، إلا اختلاف الطريق : فكان ح غاية أولئك خ »

(٥٢٦) البصيرة « قوة باطنة هي للقلب كعين الرأس. ويقال (البصيرة) : هي عين القلب عندما ينكشف حجابها فيشاهد بها بواطن الأمور، كما يشاهد عين الرأس ظواهر الأشياء... » لطايف الاعلام ورقة ١٣٨ وانظر الاحياء ١٨/١-١٩ (بحث : علم طريق الآخرة) ؛ ٢/ ١٤-١١

(٥٢٧) « الكشف هو رفع حجاب القلب » (شفاء السائل ٣٩ ط. الاب خليفة) وهو الاطلاع على ما وراء الحجاب من المعاني النبية والامور الحقيقية وجوداً وشهوداً « (تعريفات الجرجاني ١٢٤).

١ الاصل : وما اخذ. - ب علما W. - ت + غير عارفين HK. - ث وعلى HK. - ج الأوليا W. - ح وكان H. - خ اوليك P، اولايك W، اوليك K. -

الأولياء - «الكشف ، فكان ما أتوا به علماً في نفسه علماً لهم ؛ فقد عَوُوا الى الله في ذلك الحكم على ذبصيرة- قال ، عليه السلام ر ! في تلاوته القرآن : ﴿ أدعوا الى الله على بصيرة ؛ انا ومن اتبعني ﴾^{٥٢٨} وهم اهل المجاهدات ، الذين اتبعوه في أفعاله أسوة واقتداءً أس ؛ فأوصلهم ذلك الاتباع الى شالبصيرة -

«وكان غاية المجتهدين غلبة الظن ؛ فكان ما أتوا به علماً في نفسه ظناً لهم ؛ فدعوا الى الله - تعالى ! - ص على غير بصيرة . فلهم حظ في الغيوب مقرر ، ولهم شرع منزل » منها « من حيث لا يعلمون ! »

(شرح) ^{٥٢٩} تجلّي نور الايمان

XXXVI

(٢٥٨) «للايمان ا ، نور شعشعاني ^{٥٢٩}» .

يقال : شعشت الشراب ، اذا مزجته ؛ فنوره . (= الايمان) -
«مزوج بنور الاسلام» فالإيمان ، تصديق ما جاء من عند الله ، على
مراد الله ^{٥٣٠} . والاسلام هو العمل بالأركان ، على الحد المشروع ^{٥٣١} .
والإيمان ليس هو مراداً لنفسه فقط ، بل هو مراد لنفسه ولغيره . -

(٥٢٩) املا ابن سودكين على هذا الفصل . «قال امامنا ، رضي الله عنه ! : الايمان نور شعشعاني الى مقام الاحسان» . فسنته يقول في اثنائه [الاصل : اثنا] شرحه [f. 19b] لهذا التجلي ما هذا معناه ان الايمان نور شعشعاني وهو الذي يمنح ادراك البصر ان يستند اليه . وهو وصف خاص . وهو مزوج بنور الاسلام ، لانه ليس له وحده استقلال ؛ وبامتزاجه صار شعشعانيا [الاصل : وآصار شعشعاني] . وذلك لان الايمان ليس هو مراداً [الاصل : مراد] لنفسه ، بل مراداً لنفسه ولغيره . ولما كان الايمان هو التصديق بالله . تعالى ! وبما جاء من عنده . وكان العمل بالأركان فرضاً واجباً [الاصل : فرض واجب] وهو الاسلام . فلذلك امتزجا ؛ وبامتزاجهما حصلت النتيجة التي هي الفتح . فالاسلام هو ملك بما آمنت به على الحد المشروع . فالعمل من غير ايمان ينتج الروحانيات ، لا ينتج الفتح . والايمان بمفرده لا ينتج الفتح ، فاذا امتزج الايمان بنور الاسلام انتج الفتح والسعادة ! «[مخطوط الفاتح ورقة ١١٠ - ١١٣]» . -

(٥٢٩) جاء في الفتوحات : «الايمان نور شعشعاني ، ظهر عن صفة مطلقة لا تقبل التقييد ...» (فتوحات ٩٨/٢) . -

(٥٣٠) يقول ابن بطة المكبري في كتابه «الشرح والابانة» «الايمان بالله... ومعناه التصديق بما قاله وأمر به واقرضه ونهى عنه... والتصديق بذلك : قول باللسان وتصديق بالجنان وعمل بالأركان ...» (ص ٤٧-٤٨) راجع ايضاً العقيدة ١/ ٢٤٤ ؛ ٢/ ١٣٠ ؛ ٣/ ٢٤١ ؛ ٤/ ٢٩٥-٢٩٩ ؛ ٥/ ٣١٣ ؛ ٦/ ٣٤٣ ؛ المناقب ١٥٣ ؛ الطبقات ١/ ٢٨٦ ؛ ٢/ ١٨٠-١٨٣ ، ٤٤٤-٤٤٧ ، ٢٧٥-٢٧٦ ، ٣٠١-٣٠٢ ؛ كتاب السنة ٧٢-١٠٦ ؛ كتاب الجامع : الجزء الثالث والرابع والخامس ؛ كتاب الشريعة ٩٧-١٤٨ ؛ الفنية ١/ ٦٩-٧٣ . اما ما يخص دراسات المستشرقين هذه المسألة فراجع : Essai sur Ibn Taimiya, 470-473 ; — Les noms et les statuts (Le problème de la foi et des œuvres en Islam), par L. Gardet, dans Studia Islamica, V, 61 123 ; — Et, II, 600, par D. B. Macdonald (sous l'égide).

(٥٣٠) يقول ابن بطة في كتابه «الشرح والابانة» : «الاسلام معناه غير الايمان ؛ فالاسلام اسم ومعناه الملة ، والايمان اسم ومعناه التصديق ... ونخرج الرجل من الايمان الى الاسلام ولا يخرج من الاسلام الا الشرك بالله او برد فريضة .. جاحداً» (الشرح والابانة ، ص ٥٠ ؛ وانظر ايضاً «عقيدة ابن حنبل» ٦/ ٢٤٣ ؛ وطبقات الخطابية ١/ ٢١٣-٢١٤ ؛ و «كتاب الشريعة» ٩٧-١١٠) . -

١ الايمان HK . -

« فانه ليس له بوحده استقلال » في الانتاج . اذ المطلوب من امتزاجهما الفتح ، وهو كشف حجاب الكون المشهود . عن الحق الباطن فيه ، بتجلياته الذاتية . وهو على ثلاثة أقسام : الفتح القريب ، والفتح المبين ، والفتح المطلق^{٥٣١} .

(٨٢٥٨) فالفتح القريب . هو كشف حجاب الكون المشهود الملّكي عن الحق ، من حيث ظاهر وجوده ، بالترقي من وفق الطبيعة النفسية ، الى الأفق المبين القلبي ، في المقامات الاسلامية وغلبة أحكامها . وهذا الفتح هو المقول عليه : ﴿ نصر من الله وفتح^{٥٣٢} قريب ﴾ . ﴿ وأثابهم فتحاً^{٥٣٣} قريباً ﴾ .

والفتح المبين ، وهو كشف حجاب الكون المشهود الملّكي عن الحق ، من باطن وجوده ، بالترقي من الأفق المبين القلبي الى الأفق الأعلى الروحي ، في المقامات الأيمانية وغلبة أحكامها . وهذا الفتح هو المقول عليه : ﴿ أنا فتحنا لك فتحاً مبيناً^{٥٣٤} ﴾ .

والفتح المطلق ، وهو كشف حجاب الكون المشهود الجامع . عن الحق ، من حيث جمع وجوده بين الظاهر والباطن . بالترقي من الافق الاعلى الى حضرة « قاب قوسين^{٥٣٥} » او الى حضرة « أو أدنى^{٥٣٦} » ،

(٥٣١) يقارن هذا التعريف للفتح واقسامه بما يذكره صاحب لطائف الاعلام عن معنى الفتح واقسامه : الفتوح ، فتوح العبارة ، فتوح خلاوة ، فتوح المكاشفة ، فتح المضيئ ، فتح التولد ، فتح الفهم ، فتح الاسلام ، فتح العقل . فتح النفس ، فتح الروح ، فتح القلب ، الفتح المبين (ورقة ١٣٣-١٣٣ب) . انظر أيضاً الفتوحات ١٣١/٢ ، ٥٠٥-٥٠٨ (وهنا يتكلم ابن عربي عن فتوح العبارة ، فتح خلاوة ، وفتوح المكاشفة) . -

(٥٣٢) سورة ١٣/٦١ . -

(٥٣٣) سورة ١٨/٤٨ . -

(٥٣٤) سورة ١/٤٨ .

(٥٣٥) سورة ٩/٥٣ . وفي اصطلاح الصوفية ، قدوسين قدوسين . و قدوس هو مقام باطن قاب قوسين الوحدة والكرة او الوجوب والاسكان او الفاعلية والقابلية ذاتاً بجميع بينهما ويرفع بينهما... فيجعل الجميع دائرة واحدة متصلة ولكن مع أثر خفي من التنسج والتكثرة... (لطائف الاعلام ورقة ١٣٨) . -

(٥٣٦) سورة ٩/٥٣ . وفي اصطلاح الصوفية قدوس . وقدوس هو مقام باطن قاب قوسين المتقدم وهذا الباطن هو مقام التنين الأول من تسننات اداتة . وفي هذا المقام لا يبني عنده أثر التميز والتكثرة في دائرة الجمعية بين حكم واحدة والوحدة . (لطائف الاعلام ورقة ١٣٨) . -

في المقامات الاحسانية وغلبة احكامها . وحضرة « قاب قوسين » ، انما تشعر ، في هذا الفتح المطلق ، بوجود القرب القريب ، القاضي بخفاء حكم التميز بين القريين . وحضرة « أو أدني » ، انما تشعر [f. 54a] بوجود القرب الأقرب ، القاضي باستهلاك حكم التميز بينهما . - وهذا الفتح هو المقول عليه : ﴿ إذا جاء نصر الله والفتح ﴾ أي السر في الأطوار الاكلية ، التي لا منتهى لغايتها ، بعد كشف حجاب الكون بالكلية . هذا تقريب قوله : « ليس له بوخلته استقلال » .

(٢٥٩) « ب » « فاذا امتزج ب » « نور الايمان » « نور الاسلام » بسراية تجليات باطن الوجود ، بالنسبة الایمانية ، من باطن القلب الى المشاعر والاعضاء الظاهرة ؛ وبسراية تجليات ظاهر الوجود ، بالنسبة الاسلامية ، من ظاهر الاعضاء والمشاعر الى باطن القلب ؛ « أعطى الكشف »^{٥٣٧} من حيث النسبة الباطنية الایمانية ؛ - « والمعاينة »^{٥٣٨} من حيث النسبة الظاهرية الاسلامية ؛ - « والمطالعة »^{٥٣٩} - من حيث النسبة الجامعة الاحسانية . فان القلب الكامل ، من حيثية النسبة الجامعة ، « كتاب مرقوم »^{٥٤٠} ، يستدعي المطالعة من وجهيه . -

« فاعلم » اي القلب ، الذي هو مجمع التجليات الباطنة والظاهرة ، ومحل نتائج النسب الایمانية والاسلامية . « من الغيوب على قلبه » صفاءات وقوة وسعة . - « حتى يوثقي » هذا القلب في تحققه بوسطية تتانع فيها

(٥٣٧) « الكشف هو رفع حجاب القلب » (شفاء السائل ص ٣٩ ط. الاب خليفة) ار « هو الاصطلاح على ما وراء الحجاب من المعاني النبية والأمور الحقيقية وجوداً وشهوداً » (تريفات الجرجاني ١٢٤) « وسبب هذا الكشف ان الروح اذا رجع عن الحس الظاهر الى الباطن ضعفت احوال الحس وتويت احوال الروح وغلب سلطانه » (مقدمة ابن خلدون ٤٦٩) . -

(٥٣٨) المعاينة « معرفة لم ترد على حال معين وكان من شأن تلك المعرفة ... (انه سبحانه بكل وصف موصوف ... » « والمعاينة ظهور عين العين وهي أعلى من المكاشفة والمشاهدة » (لطائف الاعلام ١٦٣ ب) . -

(٥٣٩) « المطالعة توقعات الحق للعارفين ابتداءً وعن سؤال منهم ... وقد يعني بالمطالعة الاستشراف للمشاهدة عند مبادي بروقها » (لطائف الاعلام ١٦١ ب) وانظر تريفات الجرجاني ١٤٩ وشفاء السائل ص ٢٩ ط. الاب خليفة. واصطلاحات ابن عربي .

(٥٤٠) سورة ٢٠٤٩/٨٣ . -

« ب - ب » « فامتزج H . - ت الاصل : صفاء . -

التجليات الباطنة والظاهرة ، - « الى مقام الاحسان » فينطلق في تحققة بالوسطية عن كل ما يقيد قسراً ، ويأخذه اليه قهراً . فيقوم - اذ ذاك - به حضرة الجمع والوجود^{٥٤١} ، بما فيه من الحقائق الباطنة والظاهرة ، اختياراً منه في بقائه على ذلك ، وتحوله الى اسم من اسمائها ج ووجه من وجوهها^{٥٤٢}

« وهو » اي مقام الاحسان ، بما في احاطته من الحقائق الباطنة والظاهرة ، « حضرة الانوار » المنكشفة من الاستار .

(٥٤١) « حضرة الجمع والوجود هو التين الأول ... سمي بذلك لانه هو اعتبار الذات من حيث وحدتها واحاطتها وجمعها للاسماء والحقائق ... » (لطائف الاعلام ٦٦ ب) . -
(٥٤٢) قارن تعريف الاحسان المذكور بما يذكره صاحب لطائف الاعلام ورقة ١٥ ١٥ ب وشفاء السائل ١٤ (ط. الاستاذ الطنجي) .

ث الاصل : بقاءه . - ج الاصل : اسمائها . -

(شرح) (١٣) تجلتي معارج الأرواح

XXXVII

(٢٦٠) «للأرواح الانسانية اذا صفت» عن خلطات الطبيعة .
«وزكت» عن كل ما يعوقها عن الوصول الى محنتها . «معارج في
العالم العلوي المفاوق» يعني الارواح . التي فارقت اشباحها . المتقامة
بتدبيرها بعد تعلقها بها : «وغير المفاوق ا» كالأرواح الملكية الغير المفاوقة
من اشباح الطبيعة .

«فتنظرب» بعد صعد - وتقدسها . «مناظر الروحانيات المفاوقة»
عن اشباحها . «فترى مواقع نظوهم في أرواح الأفلاك ودورانها بها»
- يشير الى الارواح الكاملة الانسانية . المفاوقة من اشباحها العنصرية ،
الحكم لاسلاج و حكم نيت الطبيعي فان كلاً منها . بعد مفارقتها ،
[٢٥٩] اما يسرح في برزخية فذلك من الافلاك . على مفتضى غلبة
حكم المناسبة . فتعين روحانيته . المدبرة له عن دفع الإفراط والتفريط ،
الناشئ من الطبيعة العنصرية . المختصة بحرمه الداخلي . المفضي ذلك
الى غلبة حكم فسادة على كونه .

(٥٤٣) اعلم ان سودكين على هذا الفصل . «ومن تجلتي معارج الأرواح وهي الأرواح
الانسانية اذا صفت وزكت هذا معارج في العالم العلوي المفاوق وغير المتدبر في
... فطرق علم الغيب كثيرة» . مسخته بقول . في البدء [الاصل : ان] نرحه هذا التجلي
ما معناه . ان المفاوق من الأرواح كل روح درت جداً ثم درفته . وغير المفاوق هم الملائكة ،
عليهم السلام ! ويشفرع من الملائكة قسم آخر متوسط . له نسبة الى المفاوقة ونسبة الى غير
المفاوقة . وهو كل ملك تجل في صورة برزخية . كحبريل - عليه السلام ! في الصورة
الدحية وغيره . فهو بالنظر الى هذه الصورة الدحية مفروق . وينظر الى هيكله النوري
غير مفروق . واد الملائكة المهيمنون عليهم السلام ! علم يفارقو . فالملائكة . التي يمكن نزولها
نيت على المعارج . تصيغ [الاصل : يصيغ] بدوهم الذي نزل [الاصل : ينزل] به .
بمجرد رؤيتها [الاصل : رؤيتها] يعلم ما عندها . فاذا نزلت فليصحب انكاشب بنضه
ان ان تنتهي [الاصل : ينتهي] ان تخص بعينه . فيعرف المكشفت ما اعطاء ذلك الروح .
فهذا من بعض وجوه علم الغيب . اذ للغيب طرق . وساقط نجومها هي اليوم التي نزل بها -
[مخطوط فيينا : العلم التي تقول به] : داخل الذي يأخذ علم هو الذي سقط فيه السج .
وكذلك يشهد الارواح المدبرة الافلاك وتأثيرها فيها [الاصل : فيه] ثم يدرك ما يذم عنه ذلك
التأثير ، فينبعث من الافلاك رقايق نزل الى العالم فيتعلم نظره فيعلم . وهذا ضرب آخر من
الغيب . - (مخطوط الفاتح ورقة ١٣ ب) . -

ا الاصل : المفاوقة . - ب فينظر KH . - ث الاصل : صفاءها . -
ث مراً W ، مرى PK . - ج الاصل : الناشئ . -

ومن هذا الباب ، اعانة الاقطاب والأوتاد ومن دونهم^(١) - من الأعداد - بتدبيرهم الروحاني جميع العوالم . إذ مذهب التحقيق ، ان الارواح الكاملة الانسانية ، بما لها من حضرة الجمع والوجود ، من السعة والافتقار والقوة ، لا تلج في عالم إلا وقد تظهر فيه القوة والنماء والعدالة والعمارة . وتتأيد روحانيته ، في تدبيرها وأفعالها ، بسريان تلك الأرواح الكاملة فيها ؛ حتى يقوم سلطانها ، في الفعل والتأثير وإلقاء حوادث الأقدار والتدبير . على أتم الوجوه وأكملها . ويحصل للارواح الكاملة ايضاً من مقارنة روحانية ذلك العالم ، النفوذ التام في أقطاره وآفاقه وأعماقه ؛ والعثور على ما استجن من الأسرار الالهية والكونية فيها ، وعلى ما توجه ايضاً من الاحكام الوجودية والأقسام الجودية إليها . - ولذلك قال :

(٢٦١) « فنزل ح » اي الأرواح ، العافية ، المقدسة ، الزاكية ، الناظرة الى مناظر الروحانيات المفارقة ومواقع نظرها في أرواح الأنلاك ، « مع حكم الأدوار » الفلكية ، « وترسل طرفها في رقائق خ التزلزلات د » الالهية . المختصة بتلك الأدوار وأحكامها ؛ « حتى ترى ذ مساقط نجومها »

(٥٤٤) اعداد الولاية الخاصة وترتيبهم الاساسي هو على هذا النحو. ١) القطب ويسى الفوت ايضاً ولا ينال هذه المرتبة الا واحد بعد واحد وهو محل نظر الله في خلقه العلوي والسفل. ٢) الامانان وهي كالوزيرين للسلطان ، احدهما صاحب اليمين وهو المتصرف باذن القطب في عالم الملكوت والقيس ، وثانيها صاحب اليسار وهو المتصرف في عالم الملك والشهادة ؛ وعند ارتحال القطب لا يقوم مقامه الا صاحب اليسار. ٣) الأوتاد الاربعة . ٤) البداء السبعة . ٥) النقباء الاثنا عشر . انظر كتاب في علم التصوف مخطوط ابا صوفيا رقم ١٠٣/١٨٩٨ - ١١٠٤ . -

وبعضهم اوصل اعداد الأولياء وترتيب طبقاتهم الى عشرة ؛ القطب ؛ الامانان ؛ الأوتاد الاربعة ؛ الانفراد السبعة ؛ الابدال الاربعة ؛ النقباء السبعون ؛ النقباء وعددهم ٣٠٠ ؛ المصائب وعددهم ٥٠٠ ؛ الحكماء او المفردون (لاحظ الفرق هنا بين « الافراد » و « المفردون ») وعددهم غير معين ؛ الرجبون وعددهم غير معين ايضاً . (انظر « التفحات الشاذلية » لحسن العدوي ٩٩/٢) ؛ اما ما يختص بابحاث المستشرقين في هذه المسألة ، فيحسن الرجوع الى :

Flügel, in *ZDMG*, XX, 38-9 (où sont indiquées les sources les plus anciennes) ;

Vollers, *ibid.*, XLIII, 114 sqq. (d'après Munāwī);

A. von Kremer, *Gesch. d. herrsch.*, *idem*, 172 sqq.;

Bargès, *Vie du célèbre marabout Cidi Abou Médien*, Paris 1884 (introduction);

Blachet, *Etudes sur l'ésotérisme musulman*, in *J.A.*, 1902, I, 529 sqq.;

L. Massignon, *Passion*, 745; — L.T., 112 (première éd.), 112 sqq.

ح فيزل H . - خ رقايق K ، رقايق P ، رفاق W . - د التزيلات H ، السرات W . - ذ ترا W . -

اي محالاً تسقط اليها ما حملته تلك الرقائق من الأنساز الالهية والكونية والعلوم اليقينية ، الناصعة من الشبهات ؛ « في قلوب العباد » . -

« فتعرف » الأرواح اذن ، « ما تحويه ر صدورهم وتنطوي ز عليه ضمائرهم وتدل عليه حركاتهم » وسكناتهم ، عرفاً تفصيلياً ، بحيث لا تشبه عليها رقيقة برقيقة ، ولا حكم بحكم . واذا كانت الارواح الزاكية ، في استجلاء ما في الغيوب ، على هذا المهيح (فهى) تطلع على ما فيها من المطالب العزيزة من طرق لا تحصى : « فطرق علم الغيب ، كثيرة » فان الطرق ، بحسب الرقائق ؛ والرقائق ، بحسب حركات الأدوار ؛ وحركاتها ، بحسب توجهات الأسماء الالهية وتجلياتها . والأسماء ، شؤون ش واحوال ذاتية لا تحصى عدداً .

ر يحويه K . - ز وما تنطوي HW ، وما ينطوي K . - س وما تدل W ،
وما تدل HK . - ش الاصل : شؤون . -

(شرح) (٥٤٥) تجلتي ما تعطيه الشرائع

XXXVIII

(٢٦٢) « تنزلت الشريعة ا على أقدار ب أسرار الخليفة »

اي على قدر ما تعطيه مصلحة أوقاتهم ويقتضيه تعديل أحوالهم .
ولذلك [f. 55a] تختلف الشرائع بحسب اختلاف الأزمنة والاحوال والاخلاق .
فالشريعة تحلل في زمان عين ما حرم في زمان آخر . وتأتي بما يقوم به
سلطان حملتها ، على أهل زمانهم ، فيما غلب عليهم من التصرفات الخارفة ،
كالسحر . في زمان موسى ، المقابل منه بآية العصا (٥٤٦) . والطب . في

(٥٤٥) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « ومن شرح تجلي ما تعطيه الشرائع . ولذلك
نص التجلي أولاً . قال : « نزلت الشريعة واتقوا الله ويعلمكم الله » . -

قال جاسع : سمعت الشيخ يقول ما هذا معناه . ان للاثنياء [الاصل : للاثنياء] ، عليهم
السلام ! خصائص لا يعلمها الا الأولياء [الاصل : الاولياء] . وتنسب العوام الى الأولياء
[الاصل : الاولياء] اموراً كثيرة تخصصهم [الاصل : تخصصهم] بها . وليس الأمر كذلك .
واعلم ان الشرائع تنزل على قدر المصالح وما تعطيه [الاصل : يعطيه] مصلحة الوقت بازاء
الله ، تعالى ! وتنزل الشرائع عيوناً ، اي مختلفة . قال ، تعالى : « لكل جعلنا منكم شرعة
ومهاجاً » . فيجزي الشارع يحرم عين ما حلل الآخر ، وذلك بالنسبة الى الزمان والأشخاص .
فالشرعية احكام كثيرة ، نزلت بحسب ما تطلب الشريعة ، من حيث لا تشعز الامة . وذلك
كاختلال زواج المريض الذي يجهل حاله ، ويعلمه الطبيب دونه . فصارت العلامة تطلب
[الاصل : يطلب] من الطبيب ، فيه مصلحة ذلك الشخص : وهذه السنة الذوات الحقيقية ،
تخاطب النفوس بها بأربابها ، وان لم يدرك الحس ذلك . وهذا هو كلام النفس الذاتي ، وهو
السان الذي لا يكذب ولا يغلط . بخلاف لسان الظاهر ، ولهذا نهى عليه الصلاة والسلام !
عن كثرة [الاصل : كثير] السؤال [الاصل : السؤال] الظاهر ، اذ يتصور الغلط
والفضول في لسان الحس . - واعلم ان الادراك منه ما يكون حساً ، ومنه ما يكون خيالاً :
كادراك الثايم والمكاشف بالمثل . اذا اجتمعت العينان ادرك صاحبها الأسرار نوماً . واذا
كثرت العيون له ادرك الاسرار نوماً ويقظة . وفي ادراك اليقظة تقع المشاركة مع الاثنياء ،
عليهم السلام ! في هذا الركن ، والركن الثاني ان يعلم الولي من غير تمنع . والثالث ان يعمل
بالهمة ما جرت عادة الناس ان يفعلوه [الاصل : يفعلونه] بالحس . فادراك الرسل لهذه الثلاثة
الاركان انما هو من كونهم اولياء لا من كونهم رسلاً [الاصل : رسل] . لانه لو كان ذلك
مخصصاً بالرسالة لما صح ان يدركه الولي . فهو للولاية لا للرسالة . ولهذا وقت المشاركة . -
« من عمل بما علم الله علمه ما لم يعلم » . وان يقول الحق ! . - [مخطوط الفاتح ورقة
١٣ب - ١٤] . -

(٥٤٦) انظر القرآن الكريم سورة رقم ١١٣/٧ - ١٢٠ وسورة رقم ٢٠/٦٥ - ٧٠
وسورة رقم ٢٦/١٣ - ٤٦ الخ ...

ا الشرائع K ، الشرائع H . - ب قدر HK . -

زمان عيسى ، المقابل منه بآباء الأكمة والابرص واحياء الموتى^(٥١٧) ؛
والبلاغة الخارقة ، في زمان سيدنا محمد - صلى الله عليه - المقابل منه
بالقرآن المنزل عليه في حد الاعجاز : المقول عليه : ﴿ قل : فاتوا بسورة
من^(٥١٨) مثله ﴾ .

« الا ان الشريعة تنزلت عيوناً ، يقوم ت كل عين بكثير من أسرار
الخليقة » .

أي تنزلت (الشريعة) عيوناً متنوعة الآثار ، تجري على النفوس الممتثلة
لها ، كماء الحياة المطهر إياها من الادناس الطبيعية ، الرافع عنها حدث
الامكانية ، المنشئ في ذواتها قوة الاشراف والاطلاع الكشفي .

(٢٦٣) « فاذا كانت ج العين الواحدة منها او الاثنين أدركت ح
النفوس بها » أسرار الخليقة في النوم » .

اذ كل ما اخذت النفوس من أسرارها في النوم ، فانما مأخذها إما
عالم الشهادة ، الذي هو أحد طرقي الخيال النومي ؛ فلها في هذا
المأخذ من الشريعة عين ؛ - وإما مأخذها عالم الغيب ، الذي هو الطرف
الآخر له ، فلها أيضاً من هذا المأخذ منها عين أخرى . ولذلك خصص
النوم من عيون الشريعة بالعينين . -

(٢٦٤) « واذا انضافت العيون بعضها الى بعض ، أدركتها خ » = اي
ادركت النفوس ، المطهرة بها اسرار الخليقة في الخيال^(٥١٩) المطلق ، -
« في البقطة » .

ولذلك قال : « وهذا الادراك » - النفسي للخيال المطلق في البقطة . -
« احد الاركان الثلاثة د التي يجتمع فيها الرسول والولي » .

(٥١٧) انظر القرآنة الكريم سورة رقم ٤٩/٢ وسورة رقم ١١٣/٥ الخ ...
(٥١٨) سورة ٢٣/٢ وانظر ايضاً سورة رقم ٣٨/١٠ وسورة رقم ١٢/١١ . -
(٥١٩) الخيال المطلق او المنفصل هو عالم المثال المطلق ويسمى ايضاً عالم المثال المنفصل .
فالعالم الخيال او المثال المطلق هو الحضرة التي تظهر فيها الحقائق بصورة رمزية ؛ فيه تتجدد
الارواح وترتحن الاجساد . ويقابل عالم الخيال المطلق او المنفصل وعالم المثال المطلق او
المنفصل ، عالم الخيال المقيد والمتصل او عالم المثال المقيد او المتصل ؛ وهو عالم الهيلة الانسانية
التي هي مرآة تنعكس فيها صورة عالم المثال او الخيال المطلقين . انظر القصوص ٧٤/٢ -
١٠٥٤٧٧٧٥٠ . -

ت تقوم H ، تقوم K . - ث الاصل : المنشئ . - ج كان HKW . -
ح ادرك KHW ؛ + من W . - خ أدركها HKW . - د اللثة P ، اللثة W . -

= وهي العلم اللدني ، ورؤية الخيال المطلق في اليقظة . والفعل بالهمزة^{٥٥١} . فهذا يجتمعان في هذه الثلاث ، وينفصلان بكون الرسول متبوعاً وكون المولى تابعاً . فشأن النفوس المطهرة ، في انضياف العيون لها ، ادراك الخيال المطلق في اليقظة ، كما كان ادراكه بالعينين في النوم . - وربما ان يكون المراد بالعيون ، التي نزلت به الشريعة ، عيون البصائر والابصار . فان منتهى أمر المدعن لها . الممثل أمرها ونهياها ، الملتزم حكم العبودية على مقتضاها ، غاية التقديس ، القاضية بفتح عيون البصائر ونفوذ عيون الباصرة . حتى يرى بها المدعن [f. 55b] ويشاهد ما لا يعهد برويته وشهوده في عالم الخليفة : كروية الخيال المطلق في اليقظة . وهو ظرف لتروحن كل صورة ، وتجسد كل معنى . ويرى الشيء ، في سعته ونوريته ولطافته ، من البعد الأبعد قريباً . ومن هنا قال^{٥٥٢} A حارثة س : « رأيت عرش ربي بارزاً^{٥٥٣} » . وقد زُويت له - صلى الله عليه ! في سعته الارض ، حتى رأى مشارقها ومغاربها^{٥٥٤} . -

(٢٦٥) « والادراك لها » اي لتلك الاركان الثلاثة في المشتركة ، - « على الحقيقة للرسول من كونه ولياً لا من كونه رسولاً » « فهو » = اي هذا الادراك ، - « للولاية ص » = خاصة : - « ولهذا وقعت المشاركة » =

(٥٥٠) وانظر ايضاً رسالة الانوار لابن عربي : « واعلم ان النبوة والولاية تشتركان في ثلاثة اشياء . الواحد ، في العلم من غير تعلم كسبي . والثاني ، في الفعل بالهمة فما جرت العادة الا يفعل الا بالجسم او لا قدرة للجسم عليه . والثالث ، في رؤية عالم الخيال في الحس . ويفترقان بمجرد الخطاب : فان مخاطبة الولي غير مخاطبة النبي... » (ص ١٥ ط . حيدرabad سنة ١٣٦٧ : مجموع رسائل ابن العربي الجزء الاول ، الرسالة رقم ١٢) . -

(٨٥٥٠) حارثة بن زيد احد زهاد الصحابة انظر ترجمته في تاريخ الطبري ١/١٦٦٣ وابن قتيبة « كتاب الشعر والشعراء » ٧١ ، والسهيلي ١/١٦٤ ، وابن الجوزي المجتبى من المجتبى ٤٦-٤٩ :

(٥٥١) انظر كتاب اللع للسراج (ليدن ١٩١٤) ص ١٣ وكتاب الاربعين في التصوف للسلي (نشر دائرة المعارف العثمانية ، حيدرabad سنة ١٥٩٠) و ٥-٦ وكتاب الرياضة للترمذي (القاهرة سنة ١٣٦٦) ص ٦٩ وبيان الفرق بين الصدر والقلب ... للترمذي ايضاً (القاهرة ، ١٩٥٨) ص ٦٤ . -

(٥٥٢) حديث : « زُويت له الأرض ... » اخبره مسلم من حديث فاطمة وعائشة . انظر تفريخ احاديث الاحياء للمراقي على هاشم الاحياء ١/٣٨٦ تعليق رقم ٥ . -

ذ الاصل : اللث . - ر الاصل : لروته . - ز الاصل : كروه . -
س الاصل : الحارثة . - ش الاصل : اللث . - ص الولاية H . -

بين الرسول والولي فيها . - « من عمل بما علم ورثه من الله علم ما لم يعلم »^{٥٥٣} =
سواء كان العامل رسولاً أو ولياً . - « ﴿ واتقوا الله ويعلمكم الله ﴾ » .

(٥٥٣) حديث ثابت في الحلية ١٠/ ١٥ وشرح الاحياء ١/ ٤٠٣؛ ٧/ ٢٣٣ وبيان الفرق
لترمذي ص ٥٠ وشفاء السائل لابن خلدون ص ٢٥ (ط. الاستاذ الطنجي) هذا ويوجد لهذا
الحديث شرح في فتاوى ابن حجر الهيتمي الحديثة ص ١٠٨ . -
(٥٥٤) سورة رقم ٢/ ٢٨٢ . -

(شرح) ٥٥١ تجلتي الحد

XXXIX

(٢٦٦) الانسان . من حيث إنه نسخة جامعة لعموم الحقائق الالهية والامكانية . لا حد لسعته ولا غاية لحيطته . فيسع فيه . من هذا الوجه ، كل شيء ؛ وهو لا يسع في شيء . وهو محدود . من حيث ان عموم الالهية تطلبه وهو يطلبها . فان المراتب تطلب الحدود . اذ لكل مرتبة حد يغير حد مرتبة أخرى . فلكل مرتبة عبدانية وجوه شتى . تقابلها وجوه الالهية . وللالوهية وجوه شتى اسمائية . تقابلها وجوه الحقيقة العبدانية . ففقتضى هذا التجلي تبئين هذه الحدود^{٥٥١} . من حيثية الالهية لا من حيثية الذات . فان الذات لا يقيدتها حد أصلاً ولا غاية . ولذلك قال قدس سره ! :

(٥٥٥) املاء ابن سيد كين على هذا الفصل . « ومن تجلي الحد . وهو اذا توجهت الاسرار نحو بارئها في الليل والنهار » . قال جامه : سمعت امامنا يقول في أثناء [الاصل : انا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . ان العبد محدود وغير محدود . - بشير ، رضي الله تعالى عنه ! الى جسد الانسان وروحه ، التي هي اللطيفة الانسانية . - ثم قال : فهذا التحلي من حيث ما يقتضيه حد العبد . واذا كان العبد محدوداً كان للالهية حد [الاصل : حداً] ايضاً في قبالة حد العبد ، لكونه يطلبها وتطلبه [الاصل : ويطلبه] من كل وجه . فالمراتب تطلب الحدود . فلكل مرتبة وجه من الالهية ليس هو للمرتبة الأخرى : فهذه هي الحدود . وهذا حكم المتضايقين ابداً ، وهذا بخلاف حكم الذات . وقد يكون للانسان [الاصل : الانسان] في اي المقامات قدر [الاصل : قدرت] ويكون له هذا المقام ، لكون هذه الاحوال كلها حدوداً [الاصل : حدود] . والتعريف . ابداً ، من جناب الحق ، سبحانه ! انما هو من كونه الهاً لا من كونه ذاتاً ، عز وجل ! فتشرق [الاصل : فيشرق] على العبد ، في مقام التعريف ، انوار [f. 14b] الالهية . فيدرك من غيوب العالم ادراكاً خصوصاً ، لكون النظرة كانت نظرة خاصة . تطلي ما تنوجه [الاصل : يتوجه] عليه . ومن هذه النظرة الخاصة . كان . صلى الله عليه وسلم . يعلم ما ينزل به جبريل ، عليه السلام ! حتى قيل له : « لا تحرك به لسانك لتجمل به » . وكذلك المريد ، اذا كاشف خاطر الشيخ لا ينبغي له ان يتكلم عليه فان الادب لا يقتضيه . فاعلم ! » [مخطوط الفاتح ورقة ١١٤ - ١١٥ ب ١] . -

(٥٥٦) عرف ابن عربي الحد في اصطلاحاته بما يلي : « الحد هو الفصل بينك وبينه » وفي اصطلاحات الفتوحات : « الحد (هو) الفصل بينك وبينه لتعرف من انت فتعرف انه هو فتلزم الادب وهو يوم عيذك » (فتوحات ٢/١٢٩) . - يقارن هذا بطواسين الحلاج ، نص رقم ١٠٢٩ واخبار الحلاج (ط . ١٩٣٦) نص رقم ٥٠٠٤٧٠٤٤٠١٣٤٥ وروايات الحلاج نص رقم ١٩٠٥ . هذا ، وينبغي ان لا تخلط بين هذا المعنى الصوفي للحد (وهو في اصله راجع لنظرية الاسماعيليين في الحدود) والمعنى المعروف عند المنطقيين انظر منطق الشفاء لابن سينا (فهرس الاصطلاحات) ومنطق حكمة الاشراق للسهروردي (فهرس الاصطلاحات ايضاً) . -

(٢٦٧) « اذا توجهت الأسرار » = الانسانية « نحو بارئها ^{٥٥٧} ب بقاء وبقاء ^{٥٥٨} وجمع ^{٥٥٩} و فرق ^{٥٦٠} - سطعت عليها أنوار الحضرة الالهية ، من حيث ج هي لا من حيث الذات » .

يريد بالأسرار هنا ، الأسرار الوجودية ، المنفصلة من غيب الهوية بالتجليات بلا انقطاعها عنه ؛ المنفوخة أولاً في قابلية الأرواح المنفوخة في تسوية القلوب ؛ المستجبة في باطن النفوس ؛ الظاهرة في لبس اعتدالات الأمزجة ؛ القائمة بالصور الحسية ^{٥٦١} . فانها اذا انتهت ، في نزلاتها ،

(٥٥٧) « الفناء (هو) فناء روية العبد فله بقيام الله على ذلك وهو شبه البقاء » (اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) وفي الباب الذي عقده الشيخ الأكبر على تحليل الفناء . يميز بين أنواع عديدة منه : (١) الفناء عن المخالفات ؛ (٢) الفناء على أعمال العباد ؛ (٣) الفناء عن صفات المخلوقين ؛ (٤) الفناء عن ذاتك ؛ (٥) الفناء عن العالم ؛ (٦) الفناء عن كل ما سوى الله ؛ (٧) الفناء عن صفات الحق ونسبها ... (فتوحات ١/٢ - ٥١٢-٥١٤) . وانظر أيضاً لطايف الاعلام ورقة ١١٣٧-١١٣٨ (وهنا يميز المؤلف بين الفناء عن الشهوة ، الفناء عن الرغبة ، فناء المتحقق ، فناء أهل الوجود ، فناء صاحب الوجود ، فناء الفناء ، فناء الوجود في الوجود ، فناء الشهود في الشهود ...) ، وشفاء السائل (جدول لاصطلاحات : مادة فناء) ، وتعرفات الجرجاني ١١٣ ومنازل السائرين للانصاري ص ٢١٢ وما بعدها وانظر أيضاً *L'analyse des états spirituels*, par L. Gardet, in *Mélanges L. Massignon*, II, 233 et suiv.

(٥٥٨) « البقاء هو روية العبد قيام الله على كل شيء من عين الفرق » (اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) وانظر أيضاً الفتوحات ٥١٥-٥١٦ ولطايف الاعلام ورقة ٣٨ ب وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات مادة بقاء) والاربعين مرتبة المجيبي ١٣ والتعرف للكلاباذي ١٧ والمنازل للانصاري الهروي ص ٢١٥ .

(٥٥٩) « الجمع اشارة الى حق بلا خلق وعليه يرد جمع الجمع » (اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) وانظر الفتوحات ٥١٦-٥١٨ ولطايف الاعلام ورقة ١٦٣ - ١٦٣ ب (وهنا يميز المؤلف بين أنواع عديدة من الجمع : جمع الجمع ، جمع الفرق ، جمع التفرقة ، جمع تفرقة العامة ، جمع تفرقة الخاصة ...) وانظر أيضاً شفاء السائل (فهرس الاصطلاحات مادة جمع) والمنازل للانصاري ٢٢٥-٢٢٦ .

(٥٦٠) « الفرق اشارة الى خلق بلا حق وقبل مشاهدة العبودية » (اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) ، ومؤلف لطايف الاعلام يميز بين أنواع من الفرق : الفرق الأول ، الفرق الثاني ، فرق الجمع ، فرق الوصف ، فرق الخاصة والعامة (ورقة ١٣٣ ب - ١٣٤ ب) وانظر أيضاً شفاء السائل (فهرس الاصطلاحات مادة : فرق) .

(٥٦١) قارن هذا التعريف للأسرار بما يذكره صاحب لطايف الاعلام عن الأسرار الظاهرة ، أسرار البهوات (ورقة ١٩ ب) وسر العلم وسر الحال وسر السر وسر التقدير والسر المصون وسر التجليات وسر العبادات وسر القدر وسر الكمال وسر الربوبية ... (ورقة ١٩٠-١٩٢) .

١ بارئها KW ، بارئها P ، قارئها H . - ب بقاء W . - ت وبقا W
ت سطعت H . - ث الالهية W . - ج حيثها PHW ، حيثها K . -

الى أنهى المراتب الحسية. وعادت الى محتدها الاصلي ، مع عدم انقطاعها عنه ، لا وصول لها اليه إلا بفناء الرسوم الخلقية ، وجمع ما لمحتدها عليه بسرارية روح البقاء فيها . فاذا طرحت رسوم الاغيار سطعت عليها انوار الحضرة الالهية من حيثها ، لا من حيث الذات التي لا تقبل التحديد. فعادت من حيث اللوحة الذاتية باقية بالبقاء [l. 56] بعد ان كانت باقية بالابقاء . وقامت ، من حيث المنحة الالهية ، ناظرة الى حدود مرتبية تظهر فيها حقوق كمالاتها التفصيلية .

« فأشرق » اذ ذاك « أرض النفوس » التي هي مطايا ظهورها ، « بين يديه » اي بين يدي كل سر من تلك الاسرار الوجودية الانسانية ؛ « فالتفت » السر الوجودي منصّباً بنور تجلي الحد حائلثد ، حسبما تقتضيه مرتبته ، القاضية بتعين الحدود ، « فعلم ما أدركه بصره » ، فاجبر ح بالغيوب وبالسرائر وما تكنه د الضمائر وما يجري في الليل والنهار » من الحوادث والاقدار ا

(شرح) (٥٦٢) تجلي الظنون

XL

(٢٦٨) اذا استجلب التجلي من الغيوب ، الى الولي الحاضر بسره مع الحق ، وارداً لا يناسب مقامه وحاله ، وتجهل نسبته ، حيث لا يتعين له محل مناسب باسمه وعينه ، يسمى ذلك في حقه ظناً . وذلك في الحقيقة ليس بظن ، فانه كشف محقق من وراء حجاب . وليس من شأن الولي الحاضر مع الحق ، ان يعم بنظره الكشفي في تعيين محل مناسب . فانه ، حالئذ ، لا يلتفت الى كون ، من غير داعٍ ذي سلطان . ولذلك قال - قدس سره ! :

(٢٦٩) «ظنون الولي مصيبة فانه كشف له من خلف حجاب الجسد ا . فيجد الشيء ا في ب نفسه» ولا يقدر على دفعه ، «ولا يعرف من اين جاءت ، ويعرف مقامه» حيث يعرف انه غير مناسب لحاله ومقامه . كما لو وجد في خاطره الشغف الى طلب المناصب الدنيوية المعينة .

(٥٦٢) املاء ابن سودكين عل هذا الفصل . «ومن تجلي الظنون . قوله ، في اول هذا التجلي : «ظنون الولي مصيبة فيكون حال الغير» . - نسخته يذكر في في اثناء [الاصل : ائنا] شرحه لهذا التجلي ، ان هذا الظن في الأولياء [الاصل : الاولياء] ليس [الاصل : وليس] بظن ، لكونه خطر له امر محقق ، لكن [الاصل : لاكن] صاحب ذلك الامر غير معين عند الولي باسم وعينه . وصاحب هذا المقام اعل من تعيين [عنده الامر] . لكون الأول مشغولاً [الاصل : مشغول] بربه ، لم يلتفت الى الكون . فاذا ورد الوارد ، وهو غير مناسب لمرتبة الولي ، علم انه لغيره . كما لو خطر له خاطر التزهر والفرجة في بستان ، وهذا لا يقتضيه مقامه - فيعلم الشيخ حينئذ [الاصل : حين] ان بعض من يرتبط به قد قام عنده ذلك . فيخبر الشيخ به جملة ، فيسر به صاحبه . وربما قال صاحب الخاطر : ان هذا كان خاطري . فيقول الشيخ : الحمد لله ! - ثم قال الشيخ ، رضي الله عنه : «وهذا مقام عن الأولياء وحصرهم فتلك القوة : فهم الفهم» . - قال الشيخ ، رضي الله عنه : ومن اجل هذا البطء [الاصل : البطء] به ، امكن . [الاصل : تمكن] تلقى الشياطين لكثير من الاحكام والقضايا النازلة الى العالم بعد حين ، قبل وصولها الى الأرض . فينوبها كثير من الصلحاء ، فضلاً عن العوام . فيقول الصالح : هذا غيب قد اطلمت عليه ! وليس هو غيباً [الاصل : غيب] ولا حقاً [الاصل : حق] . فتفطن [الاصل : فيفطن] ترشد ! » [مخطوط الفاتح ورقة ١٤ب] . -

ا الحمد H . - آ الشيء W . - ب من H . - ت جا W . -

ان البرودة الناتجة من السكون ، كيف يضاف اليها اليقين ؟ فيقال : حصل برد اليقين ! وتتلج خاطر في فهم المقصود !

(٢٧١) « وهذا مقام عي ذ الأولياء وحصرهم » مع كونهم عبروا عما وجدوا فيه من الظنون بأبلغ البيان ونطقوا بها . « فلما ظنك بفهمهم ؟ » في مقام الاشراف الشهودي والاطلاع الكشفي ، الخالص عن الشوائب ، التي تقبل التسمية بالظنون . —

« ومن هنا » اي من مقام فهمهم ، « ينتقلون الى تلقي » معرفة « الاقدار » وتحقيق تفصيلها ، « قبل نزولها » الى المحل المتعين لها . « على ان لها بطناً في النزول : يدور القضاء في الجو ، من مقعر فلك القمر الى الارض ، ثلاث سنين ؛ وحينئذ تنزل . ويعرف الأولياء ذلك ، بحالة يسميها ش القوم : فهم الفهم . ومعنى « فهم الفهم » لفهمهم الاجمال ص أولاً ، ثم يفصلون بقوة أخرى ص ذلك الاجمال ط . فتلك القوة « المفصلة هي « فهم الفهم » .

(٢٧٢) اعلم ان الاقدار ، اذا انفصلت عن الغيب ، على حكم ما ثبت في لوح القضاء ، المنطبع في العرش ، انما انفصلت على حكم الاجمال . والشعور الانساني ، المتعلق بها من هذه الحيثية الاجمالية ، هو الفهم .

واذا انفصلت (الاقدار) عنه (= الغيب) . على حكم ما ثبت في لوح القدر ، المنطبع في الكرسي . انما انفصلت على حكم التفصيل . والادراك الانساني ، المتعلق بها من هذه الحيثية التفصيلية . هو فهم الفهم .

فالأقدار المنفصلة على حكم ما ثبت في اللوحين ، بعد مرورها على الأدوار السماوية ، لا يتم تفصيلها محققاً إلا في عالم الاستحالة الطبيعية العنصرية . فان عالمها يعطي الكون والفساد : اذ الأعلى يستحيل الى الأدنى ؛ والدنى ، الى الأعلى . بخلاف العالم السماوي ، فانه لا يعطي الا الكون فقط .

ذ + عل HK — ر الاوليا W — ز بطاً W ، بطاء KP ، بطاً H —
 ص لث KP — ش تسميا H — ص الاعمال H — ص احدى H —
 ط الاعمال H —

فتدور الاقدار ، قبل نزولها الى الأرض ، في العوالم الثلاث ، في كل عالم منها ، تحت حكم دور كامل من أدوار العرش والكرسي ، الحاملين لوح القضاء ولوح القدر ؛ فتم في قوتها المتضاعفة ، بسراية حكم المزجة والاستحالة ؛ فتقوى في طلب محلها .

ففهم الأولياء انما يتعلق بها ، قبل [f. 57^a] نزولها الى محالها المخصوصة بها ، بالنسبة القضائية العرشية ، و « فهم فهمهم » يتعلق بها بالنسبة الكرسيوية القدريّة . فافهم !

(شرح) (٥٦٤) تجلي المراقبة

XLI

(٢٧٣) « امثال الامر والنهي ا »

الامر حكم وجودي ؛ والمطلوب به منك ، من حيثة وجودك ،
وجود المأمور به . والنهي حكم عديمي ؛ والمطلوب به منك ، من حيثة
عدميتك ، عدم المنهى عنه .

« ودوام مراقبة السر » المقصود ، الذي هو الحق - تعالى !
« يطلعك ت » في مبادئ غيوب الكون ، على الثلاث : « على معرفة
ذاتك ت » أولاً ، فان غاية مراقبتك ، انتهاؤك الى رؤيتك نفسك في مرآة
الحق ؛ وعلى معرفة : « ما يقتضيه مقامك » ثانياً ، « فاذا رأى من هذه »
المراقبة والامتنال ، « حاله ج ما لا يقتضيه مقامه ، عرف » ثالثاً « أنه لغيره ،
لا محالة ، فهذه ح الثلاثة خ الاركان هي التي تعطي » اياها « أوائل د تجليات
غيوب الكون » .

(٥٦٤) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « وهنا تجلي المراقبة ولم اجد فيه شيئاً !
[مخطوط الفاتح ورقة ١٤ ب] - .

« ا-ا » النهي والامر W . - ب ودوام K . - ت نطملك H . - ث ذلك H . -
ج حالة H . - ح بهذه KH . - خ الثلثة PK . - د اوائل PKW . -

(شرح) ٥٦١ تجلي القدرة

XLII

(٢٧٤) يريد بها القدرة الموهوبة للانسان. في موطن من موطن ترقياته. ولذلك قال: « اذا اجتمعت الارادة^{٥٦١} من العبد^{٥٦٢} ، باستيفاء شروطها » المصححة لها في البدايات : « من حسنات المعاملة » المرعية في مناهج ارتقائه^{٥٦٣} . بمعنى ان تكون الارادة في النفس أولاً من نتائج الأعمال . المخصوصة . الشرعية . المسدود عليها مداخل المكر . فانها ان كانت من نتائج الأعمال التقديرية . المبنية على نسق الحكمة العقلية - لا يكون صاحبها محفوظاً مأموناً من المكر .

« مع الجود الالهي ج » المتدارك بالامتنان ، لا بالتمتع ، « في بروز من البرازخ » فان المرید اذا صحح ارادته في الهداية ، يجريها على الاحكام

(٥٦٤) املاء ابن سيد كين مل هذا الفصل . « ومن تجلي المراقبة ، وهو ما هذا نفعه . » اذا اجتمعت الارادة ... من ضرور النيوب . - قال جامع ، سمعت الشيخ يقول ما معناه . ان الارادة لها شروط . والارادة في هذا التجلي الخاص هي ارادة تكون نتيجة عمل مخصوص شرعي ؛ اذ قد يتصور مثل ذلك من الحكماء من غير طريق مخصوص ، بل من الجود الالهي ؛ ها هنا لا يؤمن دخول المكر عليهم . فقايدة الشرع الأمن من المكر ، لان الشرع هو طريق السعادة . - والهلم اذا اكملت انفعلي عنها العالم مطلقاً . فيمتاز المرید ها هنا باحكام بدايته ، وكونه يجري على طريق مخصوصة شرعية [f. 15a] ، فيكون نتيجة السعادة والأمن من المكر . واما الحكم المؤثرة ، من غير احكام البدايات بالأوامر الشرعية ، فيصحبها المكر . فاعلم ذلك ! ولا بد ان يستحضر صاحب الهمة ما يريد انفعاله في بروز الخيال ، ثم يكسوه حلة الوجود . « [مخطوط الفاتح ورقة ١٤ب - ١٥] . -

(٥٦٦) « الارادة نوع في القلب ؛ يطلقونها ويريدون بها ارادة التمني وهي منه ؛ واردة الطبع وتعلقها الخط النفسي ؛ واردة خلق وتعلقها الاخلاص » (اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٤) . وقد عقد ابن عربي نصراً ثلاثة للارادة وحال المراد والمرید في الفتوحات ٢ / ٢١٠ - ٥٢٦ ؛ راجع ايضاً لطايف الاعلام ورقة ١٧ب - ١٨ ومنازل السارين ١٠٩ - ١١٣ وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات مادة ارادة) وتعريفات الجرجاني ٩ ؛ والاربعين مرتبة للجيلي ٧٩ . - هذا وقد عرف الصوفية دائماً بانهم اصحاب الارادة .

١ البعد H . - ب باستيعاب W ، باستيفاء H . - ت جنس HK . - ث الاصل : ارتقاء . - ج الالامي W ؛ + تعال HK ، تعلل W . -

الشرعية ، استصحب الأمن من المكر الى النهايات . فاذا اكملت همته
الفعالة ، في مناهج الأمن من المكر ، وانفعلت لها الأكوان ، ظهرت له
عيونها في البرازخ الخيالية ، على أبدع لطيفة واحسن صورة ، محفوظة عن
الزوال الى الأبد .

و « نطق » عاجلاً « بضرب من ضروب الغيوب » .

(شرح) ٥٦٧ تجلي القلب

XLIII

(٢٧٥) القلب من شأنه التردد بين حالاته الأربع : وهي حالة جهله ، وحالة شكه ، وحالة ظنه ، وحالة علمه . وله ، في كل حالة منها ، حكم . فتحكمه ، في حالة جهله ، الوقفة . وهي حالة يرتفع بها عن القلب الميل بالكلية ؛ فلا يجيد الى قصد واقعاً . ولذلك قال - قدس سره .

(٢٧٦) «الجهل ، حاله الوقفة عند مصادمة الاضداد على نقطة واحدة» وسطية ، - «فيتأنعان» في حقه ، فيرتفع عنه حكم القاسر [f. 57b] فلا يتقيد بميل وهو مقسور عليه . فان ظهر القلب بهذا الحال قبل الكشف ، «فصاحبه في ظلمة أبداً فليس بصاحب عمل ب» اذ لا قاسر . في وقفته على النقطة الوسطية ، على ميله . والعمل انما يكون منه بالميل . فهذه الظلمة في حقه ، هي سواد الطبيعة . والقلب فيه كالنائم في ظلمة سواد الليل . وان ظهر بها ، بعد الكشف والشهود ، فصاحبه محتق بالمقام المطلق ، في عين الجمع والوجود . فلا يقبل صبغة بميل . ولا تقيداً بحكم قاسر . فهو كما قيل :

بالقادية فتية ما ان يرون العار عارا
لا مسلمين ولا يهود ولا مجوس ولا نصارى

فافهم !

(٢٧٧) «والشك ، حاله الشروع في العمل على غير قدم صدق» . فان القلب ، في هذه الحالة ، على تساوي حكم الميل وعدمه . فاذا مال الى قصد ، فهو في ذلك على غير قدم صدق . فانه لا يعلم ، اذ ذاك . انه في ميله مصيب او مخطئ . «لكنه» ج - اي لكن شروعه في العمل . «اتباع لظاهر ما هم الخلق عليه» في توجهاتهم واعمالهم ونياتهم . فيقول القلب ، في عمله اتباعاً لهم : «لعلهم يكونون على حق» وقدم صدق ؛

(٥٦٧) املا ، ابن سودكين على هذا الفصل . «ومن تجلي القلب . ونصه : «الجهل حاله فانه ينظر بين الحق ليصيب ولا يخطئ» . - [مخطوط الفاتح ورقة ١١٥] . -

ا حالة KH . - ب علم HK . - ت حالة KH . - ث المروع K . - ج لا كنه W . -

«فيتهم نفسه ويتهم الخلق» - في تشككه في حقيقة أمره وأمرهم. «لكن ح يغلب عليه تهمة خ نفسه د» - فإن الشك ، في احتماله كونه على حق وصدق ، أقوى : «فإن الإنسان على نفسه بصيرة^{٥٦٨}» -

(٢٧٨) «والظن ، حاله ذ القلب د» فإنه دائماً منقلب الى الحكم الراجح . فهو في كل آن ، مع ما ترجح في القلب وانقلب القلب اليه . «فانه ينظر» إذ ذاك ، «بعين القلب ، والقلب لا ثبات له على حال» فهو «سريع القلب^{٥٦٩}» الى ما ترجح حكمه فيه ، ولذلك (قيل:) «ما سُمِّيَ القلب الا من تقلبه»

(٢٧٩) «والعلم ، حاله ز الصدق» فإنه ادراك الشيء ، على ما هو عليه . ولا يتم الصدق الا ان يكون علمك بالشيء يطابق علم الحق به . ولا يكون ذلك إلا ان تدركه بالحق . ولذلك قال : «فانه ينظر بعين الحق^{٥٧٠}» ، فيصيب ولا يخطئ» .

(٥٦٨) مجرد اقتباس من آية رقم ١٤ سورة ، رقم ٧٥ . -

(٥٦٩) هناك آثار كثيرة تدل على هذه الحالة النفسية للقلب : التردد وسرعة القلب . من ذلك قول الرسول ، عليه الصلاة والسلام : «مثل القلب مثل العصفور يتقلب في كل ساعة» . «مثل القلب في تقلبه كالقدر اذا استجمعت غلياناً» ؛ «مثل القلب كمثل ريشة في ارض فلاة ، تقلبها الرياح ظهراً لبطن» ؛ «يا مثبت القلوب ثبت قلبي على دينك . قالوا: أو تخاف يا رسول الله؟ - قال : وما يؤنني والقلب بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلبه كيف شاء» ... وانظر جميع ذلك وشرحه في كتابه شرح عجائب القلب من ابواب الاحياء . هذا ، والقلب هنا استعمل بمعناه النفسي لا النبوي الروحي فإنه ثبت عرش الله ومحل اشعاع النور وتلقي المعرفة . وكذلك ايضاً «عين القلب» استعملت هنا بمعناها النفسي لا بمعناها النبوي والروحي . والحلاج يقول :

«رأيت ربي بعين قلبي

(٥٧٠) «عين الحق يراد به الانسان المتحقق بمظهرية البرزخية الكبرى... ويراد (به) ايضاً من تحقق بمظهرية الاسم «البصير» (د) صاحب هذا المقام يرى الله في كل شيء» ، وانما ذلك لتحقيقه بمظهرية الاسم «البصير» (لطائف الاعلام ورقة ١٢٧ ا) . -

ح لاكن W - خ لائمه H ، تهمة KW - د لنفسه HKW - ذ حالة H -
ر التنليب K ، القلب PHW - ز حالة H -

(شرح) «تجلي النشأة»

XLIV

(٢٨٠) «إذا استوت بنية الجسد على أحسن ترتيب وألطف مزاج» .

بمعنى ان تتعادل أجزاء تركيبه «بتقدير العزيز العليم»^{٥٧٢} . فتقوم على حياة ب . تأتى بطبعها إلا تجوهر النفس المدبرة لها وبقاءها على اشراقها الذاتي ؛ وتستجلب لها ، بقوتها الوسطية العدلية ، مواد الانوار الاقدسية ، المورثة لها في أحياء الابد . التبصر في كل ما قدر في الغيوب لعموم الفطر :-

«ولم يكن فيها» - اي في بنية الجسد . «تلك الظلمة المطلقة التي تعمى البصائر» - وهي الظلمة [f. 58a] اللازمة للمواد الكثيفة الأرضية ، فانها سنخ الشجرة الامكانية وجذورها :-

«ثم توجه عليه» - اي على الجسد . الموصوف بالاعتدال . التأم

(٥٧١) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . «ومن تجلي النشأة [الاصل : النشأة] . سمعت شيخنا يقول ، في انشاء [الاصل : انشا] شرحه ما هذا معناه . صاحب النشأة [الاصل : النشأة] المعتدلة لا تكذب [الاصل : يكذب] خواطره ابدأ . فان كذبت ، فلعروض طرات [الاصل : طرات] على الخاطر في ثاني زمان . فلم يميز الخاطر من الطارئ [الاصل : الطارئ] عليه ، او لغلط في الحكم . ومن هذه النشأة [الاصل : النشأة] كانت الكهنة [الاصل : الكهنة] . فاذا كان صاحب هذه النشأة [الاصل : النشأة] له قدم [الاصل : قدم] سعادة ، بحيث يصل الى النفس الكلية ، فانه (حينئذ) يأخذ عنها اخذاً صحيحاً كلياً ، ريشة شرف على الفروبة . ويرى سمور النور في قوة النفس : كل ذلك بلام واحد . وانارة واحدة . ثم ينزل الى الكون ، فيعرف الناس بعلامات عنده . واذا تعلق صاحب هذه النشأة [الاصل : النشأة] بالروحانيات ، كان وقفة في حقه . وكان رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ! من أتم الناس نشأة [الاصل : نشأة] ، وهو الكامل في هذا المقام من الوجهين » . [مخطوط الفاتح ورقة ١١٥] . -

(٥٧٢) مجرد اقتباس من آية «ذلك تقدير العزيز العليم» الواردة مراراً في القرآن الكريم (سورة ١٦/٦ ؛ ١٦/٣٦ ؛ ١٢/٤١) . -

١ النشأة ، W ، KP . - ب الاصل : حياة . - ت الاصل : بقائها . -
ث البصائر ، KP ، البصائر W . -

على احسن التوفيم وأبدع النظام ، « النفخ الالهي ج من الروح القدسي^(٥٧٣) »
الكلتي ، - « مقارناً لطالع يقتضي العلم والصدق في الأشياء ح » - يشير
الى الاوضاع الفلكية الناطرة الى حال النفخ بنظر الموالاة ، الظاهرة لها
بعطية كمال العلم والصدق ونحوهما ؛ -

« فهذا » اي وجود النفخ الالهي وعدم الظلمة المطلقة في البنية ، « تطهير
جبلي خ » للنفس فيها ؛ فلا تجتمع ، مع هذا التطهير في محله ، الانحرافات
الطبيعية ، الناتج منها للنفس سفساف الاخلاق ، ولذلك « صاحبه مجبول
على د الاصابة في كلامه في الغالب ، بل اذا تكلم على ما يحده من نفسه
من صغره - لا يخطئ ذ ؛ واذا اخطأ ، فانه يخطئ ز بالعرض . وذلك انه
يترك ما يحده من نفسه ، ويأخذ ما اكتسبه من خارج . فقد يكون ما
رآه ش او سمعه باطلاً ، وقد ارتسمت في النفس منه صورة ، فيجدها ،
فينطق بها : فذلك خطاه ص لا غير » .

(٢٨١) « فاذا انضاف الى هذه الجبلية الفاضلة ، استعمال الرياضات^(٥٧٤)
والجاهدات^(٥٧٥) ، والتشوف الى المحل الأشرف » وهو الغيب الالهي ، الذي

(٥٧٣) الروح القدسي الكلبي هو العقل الأول الذي تقدم مراراً ذكره
نما ، يتعلق بالمباحث الاستشرافية عن هذه المسألة فراجع :

- *Passion*, 480-488, 661 sq., et surtout 664;
- *Rec.*, 103;
- *L. T.*, 40;
- *The Development of the idea of spirit in Islam, Acta Orientalia* (Oslo) par D.B. Macdonald, IX, 1931, 307-351;
- *Pensée*, 96-97;
- *La Cité musulmane*, 307 sq.

(٥٧٤) الرياضات مفردتها رياضة وهي بالعرف الصوفي « تهذيب الاخلاق النفسية .
وهناك رياضة الادب وهي الخروج عن رق الطبع والنفس ورياضة الطلب وهو صحة المراد به »
(اصطلاحات الصوفية لابن عربي) وانظر ايضاً اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ والفتوحات
١٨٢/٢ وما بعدها ولطائف الاعلام ورقة ١٨٧ وشفاء السائل ص ٣٨ (ط. الأستاذ الطنجي)
وتعريفات الجرجاني ٧٨

(٥٧٥) المجاهدات مفردتها مجاهدة « وهي حل النفس على المشاق البدنية ومخالفة الهوى
على كل حال » (اصطلاحات ابن عربي) وانظر ايضاً اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢
والفتوحات ١٤٤/٢ ولطائف الاعلام ورقة ١٤٨ وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات مادة
مجاهدة) وتعريفات الجرجاني ١٣٨ . -

ج الالهي W - ح الاشياء W - غ على W - د على W - ذ لا يخطئ PH -
ر اخطأ H ، اخطأ P - ز يخطئ H - س يأخذ W ، ويأخذ P ، ويأخذ K -
ش راه KW ، راه H - ص خطاه P ، خطؤه W ، خطوة H - ضأ K -

هو نتجت كل شيء ومعه ، - «المقام الاقدس» وهو مقام مطلق ، ينطلق في تقبده ويتقيد في انطلاقه ، من جمل به . ومقتضاه ان لا يكون لصاحبه حال يقبده ، ولا مقام يحصره . فاذا انطلقت هذه الجبله الفاضله ، - «ارتفع الروح»^{٥٧٦} الجزئي من القائم بتقويمها لتديرها ، « الى كُتبه » المشرف على غيب الجميع والوجود ، فشمه حكم اصله .

« فاستشرف على الغيوب من هناك ورأى ط صور العالم كله في قوة النفس الكلية » المحيطه بالمقدورات ، من حيث كونها لوح القدر واللوح المحفوظ ؛ « ومراقبه » اي ورأى مراتب العالم ايضاً « فيها » اي في قوة النفس ؛ « و » رأي ايضاً « ما » هو « حظ كل شيء من العلم » بالحق والخلق ، « و » ما هو حظه ايضاً « من مكانه وزمانه » - في العاجل والآجل . ورأى ايضاً فيها ما لكل شيء في كل شيء .

« كل ذلك بعلم واحد ونظرة واحدة » فهذه الرؤية هي رؤية الفصل في المجلد مفصلاً . - « فينزل » - اذ ذاك الروح الجزئي متصفاً بصفة كُتبه « الى محل تفصيل الكون فيعرفه » اي التفصيل الكوني الوجودي ، على اختلاف أطواره ، بالعلامات المدركة بالقوة اللدنية . -

(٢٨٢) « وهذا لأفراد ط خلقهم الله على [٤. 58٥] هذا التعت ، عناية أزية سبقت لهم . وبهذا النوع وجدت الكهنة ؛ غير انهم لم ينصف ع » لهم « الى هذه النشأة المباركة استعمال رياضة ولا تشوف » الى المحل الأشرف والمقام الأقدس ، « فصدقت خواطرهم في الغالب وفي حكم النادر يخطئون ق . - وللروحانيات لأصحاب هذه النشأة ك ، تطلع كثير وتأمل ، لتلك المناسبة : وهي اللطافة^{٥٧٧} الاصلية » والاعتدالات الجبلية ،

(٥٧٦) الروح الجزئي هو الروح الانساني العاقل المتصرف في البدن الذي تنشأ عنه الادراكات والارادات والاحوال وبها يتميز الانسان (مقدمة ابن خلدون ص ٦٨) وانظر ايضاً تعريفات الجرجاني ٧٧ والاربين مرتبة للجبل ١٥ والخواشي ص ٨٢) . -

(٥٧٧) اللطافة الاصلية هي جوهر النفس الناطقة من حيث ان النفس الناطقة ذاتها تسمى ايضاً اللطيفة . انظر الفتوحات ٥٠٣/٢ - ٥٠٥ - والاحياء ٦٤/٣ ، ولطائف الاعلام ورقة ١١٤٦ وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات : اللطيفة) ورسالة القشيري ص ٤٥ وتعريفات الجرجاني ١٢٩ . -

ص الجزئي W ، الجزوي K ، الجزئي H ، الجزوي P ، ط ورأي KW . -
ط الافراد H . - ع ينصف K . - غ النشأ W ، النشأة K ، النشأة P . -
ف خواطره HK . - في يخطئون PW . - ك النشأة KW . -

القاضية باتصال انظارها وفيضان أنوارها عليهم . فلهم ، في اتصالهم بالروحانيات العلوية ، اطلاعات عليّة وتصرفات خارقة . فهم يطرحون اشعة اختصاصهم بالربوبية العليا على قلوبهم بنسبة باطنة . -

« فيمدونهم بحسب قواهم . وإنما حرموا الجناب العزيز الالهي ل ، المخصوص به الأولياء م من عباد الله - تعالى ن: ! - فهنيئاً ه لهم ! » - حيث خصوا بمجذبة من جذبات الحق ، وفازوا بروح الكمال في تسديد الاحوال وتصحيح الأعمال .

(شرح) (٥٧٨) تجلي الخواطر

XLV

(٢٨٣) و(الخاطر) هو ما يرد على القلب، من غير تعمد. وأقسامه، أربعة: ربانية ومَلَكية ونفسانية وشیطانية. وطرق ورود الثلاث منها — اعني المَلَكية والنفسانية والشیطانية — على القلب، بملاحظة نزول الشرائع خمسة: وهي الوجوب والحظر والندب والكراهة والاباحة. فما يرد عليه، إنما يرد من إحدى هذه الطرق.

فالمَلَكة، الموكَّل على حفظ القلب، (هو) داعي الحق على طريق الوجوب والندب. والشیطان — واقف في مقابلة الملك — (هو) داعي الباطل، على طريق الحظر والكراهة. والنفس مطوعة للمَلَكة قسراً وللشیطان طبعاً، حيث يدعوها الى الشهوات الطبيعية.

وللاباحة شیطان لا يقابله مَلَكة، بل تقابله فيها النفس. فان قوتها مستفرغة لحفظ ذاتها يجلب المنافع ودفع المضار، سواء أقام لها الشرع «ب» شیطاناً منازعاً «ب» او لم يَقم^{٥٧٩}.

(٥٧٨) املاء ابن سودكين على هذا الفصل. «ومن تجلي الخواطر. وهو «ان الخواطر الأول..... ولا يعتمد على حديث النفس فانه آماني». — قال جامعه. سمعت شيخني يقول في اثناء [الاصل: اثنا] شرحه لهذا التجلي ما معناه: انما كانت الخواطر الأولى كلها ربانية لان الحق يتجل بها. فان لم تكن صادقة، فليست هي اولية ولا ربانية. ولما صاحب [الاصل: ولا اصحاب؛ وعلى الهامش تصحيح: لصاحب] السحر ههنا [الاصل: ما هنا] حكم وكذلك اصحاب العين. فان الأوليات كلها لا تخطئ [الاصل: لا تخطئ]. وبها مراقبة الباطن. غير ان العوارض تعرض لها في الزمن الثاني. والأزمنة الثانية قد تصيب اتفاقاً، وقد تخطئ [الاصل: تخطئ]. وبسبب حريمان معرفة الخواطر الأوليات هو عدم تصفية المحل بالخلقيات وغيرها. فاعلم ذلك! «[مخطوط الفاتح ورقة ١١٥]. —

(٥٧٩) يقارن هذا كله مع الفتوحات ٢٨١/١ - ٢٨٤؛ ٥٦٣/٢ - ٥٦٧ (معرفة الخواطر ومعرفة الوارد) وكذلك اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ واصطلاحات ابن عربي (مادة الهاجس والخواطر). ولطائف الاعلام ورقة ٧٣ وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات، مادة: خاطر، خواطر) وتبريفات الجرجاني ٦٦ ومقدمة ابن خلدون ٤٦٨. — هذا، ونجد عند بعض الفقهاء المتقدمين كلمة «علم الخواطر» تستعمل في مقابل كلمة «طريق العلماء». فيحدثنا السبكي في «طبقات الشافعية» ان ابا بكر الطرطوشي المالكي، في رده على الغزالي يقول: «كان الغزالي من اهل العلم، ثم بدا له الانصراف عن طريق العلماء ودخل في علوم الخواطر» (طبقات الشافعية ١٢٣/٤ - ١٢٨).

١ الاصل: الثالث. — «ب-ب» الاصل: شيطان منازع. —

(٢٨٤) هذا ، اذا كانت الخواطر في الرتبة الثانية او دونها ، فان «الخواطر الأول ربانية كلها» سواء كانت للعلم او للاعمال او للتروك . فان الحق تجلّى بها أولاً فلا يعارضها شيء . فاذا تمخضت (الخواطر) الأول الربانية عن النقص مطلقاً - فذلك خاطر العلم لا خاطر العمل . فان خواطر الاعمال والتروك ، ملكية وشيطانية ونفسية .

و(الخواطر) الأول «لا يخطئ» القائل بها اصلاً» اذ الالخطاء في الحق المحض . [f. 59a] وماله في رتبته الأولية ، مصون به عن الخطأ . اذ العوارض القادحة ، في الرتبة الثانية وما دونها . ولذلك قال :

«غير ان العوارض ، تعرض لها في الوقت الثاني من وقت ايجادها» - اي الخواطر ، «الى ما دونه من الأوقات» - فان الأمور الغيبية تتطرق عليها ، في المراتب الكثيرة ، الآفات فتظهر بحكمها .

(٢٨٥) «فن فاتته معرفة الخواطر الأول ، وليس عنده تصفية خلقية ، فلا راحة له من علم الغيوب» فالنفس اذا فتحت لها باب مراقبة الباطن ، وحررت صور الخواطر الأول في قوة تصويرها لا تخطئ الخواطر الأول في حقها قصصاً . - قال - قدّس سرّه ! في بعض املاءاته ح «وكذلك النظرة الأولى والحركة الأولى والسماع الأول . وكل أول ، فهو الهي صادق . وإذا أخطأ خ . فليس بأول وإنما ذلك حكم الصورة وجدت في الرتبة الثانية . وأكثر مراقبة الأمور الأول ، لا يكون الا في اهل الزجر^{٥٧٩} ، اهل المراقبة والعلم والشهود^{٥٨٠} .»

(٥٧٩) اهل الزجر هم اهل العياقة وهو ضرب من التكهن . يقول الشاعر :

«لعمرك ما يدري الضوارب بالحصى ولا زاجرات الطير ما الله صانع»

(فتوحات ٤/ ٤٧٣)

وانظر ما يخص «الزجر» في كتاب «نهاية الأرب في فنون العرب» لابي العباس النويري (متوفى ٥٧٣ هـ) ١٢٠/٣ - ١٢٢ (طبعة ثانية ، القاهرة ١٩٢٣-١٩٥٥) .

(٥٨٠) النص ثابت في الفتوحات (٥٦٤/٢) مع تغيير طفيف : «وكذلك النظرة الأولى والحركة الأولى والسماع الأول . وكل اول فهو الهي صادق . فاذا اخطأ فليس بأول ، وإنما ذلك حكم الصورة التي وجدت في المرتبة الثانية . وأكثر مراقبة الامور الأول ، لا يكون الا في اهل الزجر . وقد رأيتهم وفي اهل الله خاصة . فهو في اهل الله رتبة عاصمة وحافظة من الخطأ والكذب . وهو في الزاجر قوة مراقبة وعلم وشهود» . ولعل الشارح نقل نصه من

ت يخطئ KPW . - ث الاصل : خطأ . - ج جاته H ، جاته K . - ح الاصل : املاؤه . - خ الاصل : اخطاء . -

(٢٨٦) ثم قال : « ولا تعتمد د على حديث النفس » حيث يشبه عليك بالخواطر الواردة على قلبك ، من غير تعمدك ؛ - « فانه أماني » - لا ينتج ما يقول عليه .

مخطوط الفتوحات منقول. عن النسخة الأولى لا الثانية التي يوجد فيها زيادات اضافها ابن عربي نفسه كما صرح بذلك في آخر النسخة الثانية التي هي بخط يده ومحفوظة الآن في متحف الأوقاف الإسلامية في اسطنبول. ونحن نجد في نهاية السفر السابع والثلاثين من الفتوحات المكية (متحف الاوقاف الإسلامية باسطنبول رقم ١٨٨١ ص ٢٢٢) ما يلي بخط الأصل: انتهى الباب بمحمد الله بانتهاء الكتاب على أمكن ما يكون من الإيجاز والاختصار، على يدي منشيئ. وهو النسخة الثانية من الكتاب بخط يدي. وكان الفراغ من هذا الباب الذي هو خاتمة الكذب بكرة يوم الاربعاء الرابع والعشرين من شهر ربيع الأول سنة ٦٣٦. وكتب منشيئ بخط يده: محمد بن علي بن محمد ابن العربي الطائي الحاتمي، وفقه الله! هذه النسخة ٣٧ مجلداً وفيها زيادات على النسخة الأولى التي وقفها على ولدي محمد الكبير، الذي أمه فاطمة بنت يونس بن يوسف، أمير الحرمين، وفقه الله! وعلى عقبه، وعلى المسلمين بعد ذلك، شرقاً وغرباً، برأ وبجرأ! -

(شرح) ^{٥٨١} تجلي الاطلاع

XLVI

(٢٨٧) «إذا صفا العبد من كدورات البشرية وتطهر من الأدناس النفسية» كالشهوات البهيمية وسفساف الأخلاق، الطامسة عيون بصيرته، «اطلع الحق عليه اطلاعة يهبه فيها ما يشاء من علم الغيب بغير واسطة. فينظر بذلك النور» المنبسط في مسارح اطلاع الحق، الكاشف عن غيوب الكون، المانح له علم مواقع الاقدار ودوافعها؛ «فيكون ممن يتقَي، ولا يتَقَي هو أحداً» هذا علامة من تحقق بهذا الاطلاع وشرطه.

«ومها ت بقيت فيه بقية من اتقاء الأولياء، وهو الخوف مسن الصالحين ج» - عند دخوله على أكابرهم. - «فبقى ح فيه حظ نفسه» يخاف على فقدته. فيندهش. فمن بقيت فيه بقيت (من الاتقاء من الغير)

(٥٨١) اعلاء ابن سودكين على هذا الفصل. «ومن تجلي الاطلاع: إذا صفا العبد من كدورات البشرية وتطهر من الأدناس النفسية [الاصل: النفسية] اطلع عليه الحق اطلاعة يهبه فيها ما يشاء من علم الغيب بلا واسطة. فينظر بذلك النور فيكون ممن يتقَي ولا يتَقَي هو أحداً. ومها بقيت فيه بقية [الاصل: بقيه] من اتقاء [الاصل: اتقا] الأولياء، وهو الخوف من الصالحين، فليس له هذا التجلي». - قال جامعه [f. 15b] سمعت شيخي، رضي الله عنه! يقول: اختلف الناس في التصفية. فهم من قال: إذا اخذ العبد الشهوات، عند الحاجة، فلا يقدح ذلك فيه. ولا يكون ذلك شهوة، بل يكون ذلك حظ الطبيعة. فهذه شهوة لا تؤثر في الصفاء [الاصل: الصفا]. بشرط ان يراعى ما يحفظ [الاصل: ما يحفظ] به المزاج خاصة، وما زاد فزاد شهوة مؤثرة. والتصفية الأخرى، عند غيرهم، ان يأكل العبد بأمر الاهي. وذلك بعلامة بين الحق والعبد. يفهم بها عن الله، تعالى! فهذا اكل عن غير شهوة طبيعية. مثله: كرجل أكل بين يديه من يحب الله منه موافقته له في الأكل. فيأذن الله، تعالى! له في موافقته [الاصل: موافقه] له ليسر الله عبده بذلك. ولا يأكل موافقة لادخال السرور عن اختياره وهوى نفسه، من غير علامة الاهية فذلك حرام في الطريق. بل بالاذن ان كان من اصحاب الاذن. فإذا صفي الانسان هذه التصفية [الاصل: التصفيه] اطلع الله عليه اطلاعة [الاصل: اطلاعة] يهبه فيها مواهب سنية [الاصل: سنيه] من علم الغيب، فيتقَي ولا يتَقَي. هذا شرطه وعلامته. متى وجد المؤهل [الاصل: المؤهل] لهذا التجلي في نفسه خولوا عند دخوله على الاكابر وخشية وتقية منهم ان يكشفوه ويطلعوا على باطنه، فليسهم نفسه. فانه ما حصل له [الاصل: هم] هذا المقام. - والسلام! «مخطوط الفاتح ورقة ١١٥-١١٥» -

ا صفي HP. - ب هبة K. - ت ومهي W. - ث اتقا W، اتقى H. - ج + وليس عنده هذا التجلي K، وليس... التجلي H. - ح فيبقى H، يبقى K.

— يضطرب بقدرها عند هجوم الخوارق . قال — قدّس سرّه ! مشيراً الى ما تعطيه البقية من الدهشة :

(٢٨٨) « ولقد بلغني عن غ الشيخ ابي د الربيع الكفيف^{٥٨٢} الاندلسي ، لما كان بمصر ، انه سمع ابا عبد الله القرشي ، المبتلى^{٥٨٣} ، وهو يقول : اللهم ! لا تفضح لنا سريرة فقال له الشيخ : يا محمد ، ولاي شيء ذ تظهر لله — تعالى ر ! — ما لا تظهر للخلق ؟ هلا استوى شرك وعلائيتك مع الله ؟ هذا من خبث ز السريرة ! فتنبه القرشي ، واعترف ؛ واستعمل ما دله عليه الشيخ ، وأنصف [f. 59b] فرضي س الله عنهما من شيخ وتلميذ^{٥٨٤} وهذا نوع عجيب من التجليات ! » . فانه في صحة استوائه س ، حالة اطلاق الحق على العبد ، لا تبقى له بقية . كما ان الشمس حالة استوائها ص على سمت الرأس ، لا يبقى للشخص فيناً ص .

(٥٨٢) احد الذين نكبوا مع ابن رشد في محته الشهيرة (انظر : الفيلسوف المفترى عليه ابن رشد لمحمود قاسم ص ٢٤) ؛ كان ابو الربيع تلميذ ابن العريف وابن عربي يذكره كثيراً في تواليغه انظر الفتوحات ٥٧٧/١ ؛ ٥٠٨/٣ ؛ ٤٧٤/٤ ، ٩١ ؛ وروح القدس (مخطوطات جامعة اسطنبول رقم ١٥٧/٧٩) .

(٥٨٣) ابو عبد الله محمد القرشي صاحب « آداب المعاملات وطريق اهل الرياضات » حيث يوجد منه فقط بعض فصوله في مكتبة الفاتح مجموعة رقم ٥٣٧٥ / ١٧١ - ٨٧ ب . وانظر الفتوحات ٥٠٨/٣ ؛ ٤٩١/٤ . وروح القدس لابن عربي ، مخطوطات جامعة اسطنبول رقم ١٦٩/٧٩ .

(٥٨٤) نفس الحكاية ثابتة ايضاً في الفتوحات ٤٩١/٤ .

غ ان KH . - د ابا HK . - ذ شى PW . - ر تمل W . - ز حيث H .
س رضى K . - ش الاصل : استواءه . - ص الاصل : استواءها . - ض الاصل : قيام . -

(شرح) ٥٨٥ تجلي تارة وتارة

XLVII

(٢٨٩) غاية العناية الالهية لعبيد الاختصاص ، على نهجين . الأول منهما ، ان ينزل الحق - تعالى ! - نزلة منزهة عن التشبيه ، - منة عليهم ، من حضرات شرفه الأقدس وعزه الأرفع ، الى المقام الأنزل العبداني ، المقول عليه : « مرضت ، وجعت ، وطمئت » ٥٨٦ . فيأخذهم بسر معية الاختصاص الى محل الوصلة الغائبة ، والقرب الأقرب ، فيفرقهم عنهم ويجمعهم به . فيكسوهم اذن ثوباً سابغاً من صفات الربوبية ؛ فيوليهم منصب الخلافة ؛ فيعطيهن الحكم والتصرف في العالم مطلقاً . فقرّبهم الأقرب ، من حيث بروزهم للتصرف في الكون الأعلى والأدنى ٥٨٦ ، هو عين البعد الأبعد !

و(النهج) الثاني ، ان ينزل الحق - تعالى ! - الى المقام الأنزل . فيأخذهم اخذ اختصاص الى المحل الأسنى . المشار اليه . ثم يفرقهم عنه - تعالى ! فيجمعهم بهم لا به . فيكسوهم ثوباً سابغاً من العبودية المحضة . ويحببهم عن الكون بأردية الصون . ولكن ينزل معهم بسر معية الاختصاص الى مقامهم الأدنى ، حتى يكون البعد الأبعد في حقهم ، القرب الأقرب . - ومن هنا قال العارف ٥٨٧ النّفري : « القرب ، الذي تظنه قرباً ، بعد ؛ والبعد ، الذي تظنه بعداً ، قرب . فانا القريب البعيد ٥٨٨ ! » .

(٥٨٥) املاء ابن سودكين عل هذا الفصل . « ومن تجلي تارة وتارة : سمعت شيخنا يقول في اثناء [الاصلي: اثنا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . اذا جعلك الحق به فرقتك عنك فكنت فعلاً وصاحب أثر ظاهر . اي اذا جعلك به البسك صفات الربوبية وبرزك الى الاكوان . وكان ذلك غاية القرب ، وهو بعد . ولهذا قال النفري ، - رحمه الله ، تعالى ! « القرب ، الذي تظنه قرباً ، بعد ؛ والبعد ، الذي تظنه بعداً ، قرب : فانا البعيد القريب ! » - فوله ، رضي الله تعالى عنه ! « واذا جعلك بك فرقتك عنه فقامت في مقام العبودية » . اي جعلك بك أعلا ، اذ يكون مشهودك عيناً . وجعلك به غيبته عنك ، لظهوره فيك . والسلام ! » [مخطوط الفاتح ورقة ١٥ ب] . -

(٥٨٦) انظر ما تقدم تعليق رقم ٣٧٢

(٥٨٦) انظر ما تقدم تعليق رقم ٨٢٩٤

(٥٨٧) هو محمد بن عبد الجبار ، توفي عام ٣٦٠ او ٣٦١ للهجرة . انظر بروكلمان G. I, 217 ; S. I, 358.

(٥٨٨) النص الثابت في كتاب المواقف والمحاطبات مع شي ، من التصرف : « موقوف القرب ، وقال لي : البعد تعرفه بالقرب . والقرب تعرفه بالوجود وانا الذي لا يرويه القرب ولا

(٢٩٠) قال ، قدّس سرّه ! « اذا جمعتك الحق به ، ففرقك ا عنك » فلم يبق لك شئمة من العبودية . فانك ، بظهور صفات الربوبية فبك ، غائب عنك ، فضلاً عن عبوديتك !

« فكنت » اذ ذاك بالحق « فعلاً » في مطلق الكون . — « وصاحب اثر ظاهر في الوجود » — بمعنى ان يكون الحق في تجليه لك بحسبك ، فيكون اذن تصرفك بالحق في الوجود ، وتكون انت بحسب الحق ، فيكون التصرف اذن للحق بحسبك . —

« واذا جمعتك بك ، فرقك عنه : فقامت ب في مقام العبودية » بمعنى ان خصك بقوة تطالع بها ، في القرب الأقرب ، جهة عبوديتك . فتجد في نفسك ذلة ظاهرة ، مجهولة النسبة ؛ اذ ليس دونك ، لعبوديتك وذلتك ، مقام تنسب عبوديتك وذلتك اليه . وليس فوق قربك الأقرب ، للوصلة الى الحق ، مقام فتنسب اليه . ولذلك قلنا : مجهول النسبة . فافهم ! — فالباء الشبيه بياء النسبة . لذلك حذف [l. 60a] عن العبودية في عرف التحقيق . —

« فهذا » اي جمعتك بك وقيامك في مقام العبودية بحققها . هو « مقام الولاية » القاضية ببقائك في القرب الأقرب . الذي هو غاية الوصلة بصفة العبودية المحضة ، — « وحضور البساط » وهو مقام الهي ، يجمع اهل القرب مع الحق بلا واسطة . « وذلك مقام الخلافة والتحكّم في الاغيار » .

(٢٩١) « فاختر اي الجمعين شئت . فجمعتك بك أعلى ، لانه مشهودك عينا » فانك حاضر معه بعبوديتك ، مشاهد ايّاه من وراء لبّس لطيفتك . « وجمعتك به ، غيبته عنك بظهوره فبك ث » فانت ، في الجمع الأول ، به وبك ؛ وفي الثاني ، انت لا أنت . —

ينتهي اليه الوجود ... وقال لي : انا القريب لا كقرب الشيء من الشيء . وانا البعيد لا كبعد الشيء من الشيء . وقال لي : قربك لا هو بعدك ؛ وبعدك لا هو قربك . وانا القريب البعيد : قرباً هو البعد وبعداً هو القرب ! وقال لي : القرب الذي تعرفه مسافة ؛ والبعد الذي تعرفه مسافة : وانا القريب البعيد بلا مسافة ! « ص ٢-٣ نشرة آربري (مطبعة دار الكتب المصرية سنة ١٩٣٤) . — هذا ، وبخصوص كتاب المواقف والمحاطبات الذي نشره آربري ، توجد نسخة خطية للكتاب في خزانة يحيى افندي (احدى خزائن السلطنة في اسطنبول) رقم ٢٤٠٦ ، والناسخ ينسبها خطأ الى صدر الدين القنوي . وهي ، بشهادة الخطاط ، منقولة عن الاصل الأم ، الذي هو بخط المؤلف نفسه عام ٣٥٩ بالبحر . وهذه النسخة تحتوي على زيادات كثيرة من المواقف والمحاطبات واجزاء من الاصابير ، هي مفقودة تماماً في نشرة آربري وتبادل تماماً ، من الناحية الكمية ، القسم المطبوع .

ففرقك HK . — ب — H . — ت شت W . — ث منك H . —

« وهذه غيبة » هي « غاية الوصلة والاتصال الذي يليق بالجناب
الأقدس وجناب اللطيفة الانسانية » فهو ، مع هذه اللطيفة ، كهو مع
كل شيء بصورة ذلك الشيء . -

« **ان الذين يبايعونك** ^{٥٨٩} **انهم** ^{٥٨٩} **يبايعون الله** ^{٥٨٩} **دونك**
فاعتبر ! » فان لك ، في هذه المبايعة . حكماً لا عيناً . فافهم ! فان رداء
المتحقق بهذا المقام الأنزه ، معلم .

(شرح) ١٥٠١ تجلي الوصية

XLVIII

(٢٩٢) « اوصيك في هذا التجلي بالعلم »

٥٩٠) املاء ابن سودكين عل هذا الفصل . « ومن تجلي الوصية ، وهو ما هذا نصه : اوصيك في هذا التجلي بالعلم فالعلم اشرف مقام فلا يفوتك » . - قال جامع هذا الشرح : سمعت شيخني يقول في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . قال بعضهم : كلما تلهذ به فهو وقوف . وقال بعضهم : العلم قطعك عن الجهل ، فاياك (ان) يقطعك عن الله تعالى ! وقال بعضهم : العلم بالله عبارة عن عدم العلم به . - قال : « واياك ولذات الاحوال » . فانها اما تسودك على ابناء [الاصل : ابناء] الجنس [الاصل : الجنس] لانقيادهم الى ما قهرتهم به من الوصف الرباني ؛ او تلهذك بذاتك . والالتذاذ انما يكون بالمناسب الملائم [الاصل : الملائم] ، ولا ملائمة [الاصل : ملائمة] بين الحق ، سبحانه ! والخلق برجه من الوجوه . ولهذا لا يصح الانس بالله ، تعالى ! ومن قال بذلك انما هو تجاوزته . قيل للشيخ [f. 16a] ايده الله تعالى ! فقد وجدنا للعلوم لذة . قال : تلك لذة الحال . فان العلم يعطي الحال ، والحال يعطي اللذة . وللمعلم نتائج ؛ بعضها أولى بك من بعض . والعلم اما (ان) يفتيك فيه ، سبحانه ! فلا لذة مع مشاهدته اصلاً ؛ واما (ان) يبيحك لك ، فهو يطالبك بالقيام بشروط الربوبية وادائها [الاصل : وادائها] : فلا لذة طبيعية فيه اصلاً . - واعلم ان الحق خلقك له خاصة . فالعلم يردك اليه ، سبحانه ! ابداً ؛ والحال يردك الى الكون ، فتخرج بذلك عما خلقت له . واعلم انه متى حصل التلهذ بالعلم ، قارنته الآفة ؛ وكان حالاً [الاصل : حالاً] لا علماً . فينبغي ان يتفطن [الاصل : يفتن] لهذا الفرق . - واعلم ان صاحب اللذة محجوب باللذة . والاصل في ذلك ، ان التكليف ينافي اللذة . وهذا المولن ، الذي هو سوطن المبدئية ، ينافي اللذة . ولا يخلو إما ان يكون الحق مشهوداً لي ، أم لا . فان كان مشهوداً لي ، فهو الفناء ؛ وان لم يكن مشهوداً لي ، وكان العلم هو المشهود ، فالعلم انما يعطي رطايف [الاصل : رصايف] الدورية ، التي [الاصل : التي] اقتضاها المولن بالتكليف . - واعلم وتحقق ان الانفاس محفوظة . ومتى فات الانسان في جميع عمره نفس واحد من انفاسه ، كان فواته اعظم من جميع ما مضى [الاصل : يمضي] من الانفاس . لان النفس القايت يتضمن جميع ما مضى وزيادة : وهو حقيقته في ذاته [الاصل : وفي حقيقته هو في ذاته] . واختلف المحققون في ذلك النفس القايت ، هل يعود في الآخرة أم لا ؟ فعندنا ، نحن ، انه يعود بكرم الله ، تعالى ! بطريق يعرف الله - تعالى - بها من يريد اكرامه . وقد خلق الانسان الترتي مع الأنفاس . فتى طلب لذة ما ، من حال او مقام ، ثم اعطيه [الاصل : اعطيه] - فقد فاته حقيقته (اي حقيقة الترتي مع الأنفاس) في الدنيا والآخرة . ومتى كان الحق - سبحانه ! - هو الذي ينتدي [الاصل : ينتدى] العبد باللذة ، من غير طلب من العبد ، فالحق - سبحانه ! - يجبر عليه ما يفوته من انفسه في زمن اللذة . - وقال السيارى ، رحمة الله تعالى عليه ! « مشاهدة الحق ليس فيها لذة » . وقال بعضهم . ذنب المحب بقاؤه [الاصل : بقاؤه] . وقال بعضهم : حسنة المحب بقاؤه [الاصل : بقاؤه] . وذلك ، ان المحبة تقتضي فناءه [الاصل : فناءه] ، وسلطان المحبوب يقتضي بقاءه [الاصل : بقاءه] . فبقاء المحب ببقاء سلطان المحبوب . فن هذا الوجه يكون بقاء [الاصل : بقاء] المحب حسنة ؛ والوجه الآخر ، هو المعروف ابتداء [الاصل : ابتداء] : وهو ان المحبة تطلبه

يريد العلم الشهودي ، الكاشف عن حقيقة الشيء^١ وما يلزمها من الصفات والاحكام واللوازم^{٩١} . - فقتضى العلم رد اللطيفة الانسانية الى الحق الذي هو اصحابها ومحتداها بالحق والفناء . ومقتضى الحال تلذذها بوجودها وبقائها وبسيادتها بنتائج الاحوال واستعمال شواهدا ، من الخوارق ، على اشباهها . -

فالعلم يردك الى الحق بالفناء . والالتداد انما يكون بالمناسب الملائم ، ولا مناسبة ولا ملائمة بين الحق المقتضى والخلق القاني : فلا التذاذ في شهود الحق^{٩٢} . فان شهوده قاض بفناء الرسم وبحو الأثر . اللهم ، الا أن يتجلى بالتجلي الاوسع الشمسي^{٩٢} A ، اذ لا محو فيه ولا فناء ؛ والشهود

بفنائها [الاصل : بفنائها] عن نفسه لاستراقه في محبوه . واما الفناء [الاصل : الفناء] الكلي ، فانه لا يصح : ولا بد من البقاء [الاصل : البقاء] . لكن ان كان المحب باقيا [الاصل : باقي] بنفسه لنفسه ، فيقال [الاصل : يقال] له : لو كنت محبا حقيقة ، لغنيت عنك بمحبوبك ؛ فبقاء المحب ينبغي ان يكون عند محبوه ، واستهلاكه في وجود نفسه خاصة . فاعلم ! والله يقول الحق ! « [مخطوط الفاتح ورقة ١٥ب - ١٦] . -

(٥٩١) قارن هذا مع ما يذكره ابن عربي في تعريفه للعلم في اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٢٩ ؛ ولعلم الاحوال والاسرار وعلم العقل والعلم النبوي فتوحات ١ / ٣١ ، ٩١ ، ٩٢ ، ٩٣ ؛ وعلم اليقين فتوحات ٢ / ٥٧٠ . وانظر ايضا شفاء السائل (= فهرس الاصطلاحات مادة علم) ؛ ولطائف الاعلام ورقة ١٢٣ - ١٢٤ب ؛ وبنائ السائر ١٢٧ - ١٢٩ ؛ والتعرف للكلاباذي ؛ وطواوين الحلاج طاسين رقم ١٩ / ١٠ ؛ وطاسين رقم ١١ ؛ آلام الحلاج لماسينيون ٥٢٧ وما بعدها . -

(٥٩٢) بقول ابو العباس ، القاسم السيارى (المتوفى عام ٣٤٢) : « مشاهدة الحق فناء ليس فيه لذة ولا التذاذ ولا حظ ولا احتفاظ » انظر طبقات الصوفية للسلمي ص ٤٤٤ ؛ وفي الفتوحات : « الا ترى السيارى من رجال رسالة القشيري (ص ٣٧) حيث قال : ما التذ عاقل بمشاهدة قط : ثم فسر ذلك فقال : لان مشاهدة الحق فناء ليس فيها لذة ... » (فتوحات ٢ / ٢١٣) . -

وهذا النص ذكره ابن عربي في املائه المتقدم اما ترجمة السيارى فتراجع في طبقات السلمي ٤٤٠ - ٤٤٧ ؛ وفي الخلية ١٠ / ٣٨٠ والرسالة القشيرية ٣٧ ونتائج الانكار القدسية ٢ / ٣ وطبقات الشمراني ١ / ١٣٩ وشذرات الذهب ٢ / ٣٦٤ واللباب ١ / ٥٨٤ والمتنظم ٦ / ٣٧٤ . -

(A٥٩٢) التجلي الاوسع الشمسي هو التجلي الالهي الفعلي ، او التجلي الالهي التأنيسي « الكاين في المظاهر الحسية ، تأنيسا للمريد في ابتداء امره ... » (لطائف الاعلام ، مادة تأنيس ورقة ٣٩ب ومادة التجلي الفعلي ورقة ١٤١ - ١٤١ب ومادة التجلي التأنيسي ورقة ٤١ - ٤٢) . هذا ، ولفظ « التجلي الاوسع الشمسي » لم ينطق به صاحب لطائف الاعلام ولكن نحن استعجنا ذلك من الحدود الذي صاغها للتأنيس والتجلي الفعلي والتجلي التأنيسي . -

١ الاصل : الشيء . - ب الاصل : وبقاها . - ت الاصل : ملائمة . -

فيه يعطى الالتذاذ. والحال يردك الى الكون ، روماً للسيادة عليه . ففي الحال غاية الالتذاذ بوجود المناسبة والملائمة .

فادا وقع التعارض بين العلم والحال^{٥٩٣} ، فالكمال في التزام حكم العلم ، والنقص في التزام حكم الحال . ولذلك وقعت الوصية ، بلسان التحقيق ، بالتزام حكم العلم في هذا التجلي ؛ ووقع التحذير من الحال ونتائجها ، حيث قال - قدس سره :

(٢٩٣) «... وتحفظ من لذات الأحوال فانها سموم قاتلة وحجب مانعة . فان العلم يستعبدك له » تعالى ! « وهو المطلوب منا ويحضرك معه » فانه يحكم [L. 60b] بخضوع الفرع لأصله ، وذلك كعبودية الجزء لكليه .

«والحال يسودك على ابناء الجنس فيستعبدهم لك قهر الحال فتتسلط ث عليهم ج بنعوت الربوبية . واين انت في ذلك الوقت مما خلقت له ؟ » من خالص العبودية والقيام بوفاء حقها ، على وفق ما شرع .

(٢٩٤) « فالعلم اشرف مقام ، فلا يفوتك ح » ومتى وجدت في العلم لذة ، فتلك لذة الحال . اذ العلم يعطي الحال ، والحال تعطي اللذة . والعبودية ، التي انت مما خلقت لها ، لا لذة فيها فانها من موطن التكليف ، الذي ينافي اللذة . -

٥٩٣ « الحال هو ما يرد على القلب من غير تأمل ولا اجتهاد ولا اكتساب ... » (لطائف الاعلام ورقة ١٦٥) ويميز المصنف هنا بين الحال المضاف الى الحضرة العتدية والحال الدائم الذي هو باطن الزمان . انظر ايضاً اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢ ، ٥٤٣ ، وتعرفات الجرجاني ٥٦ وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات - مادة حال) ومقدمة ابن خلدون - ٤٨٦ .

(شرح) ٥٩١ تجلي الأخلاق

XLIX

(٢٩٥) «تنزل الاخلاق الالهية ب عليك ٥٩٥» ولك أهلية التخلق بذلك ، «خُلِقًا بعد خُلُقٍ» حسب اقتضاء استعدادك وحالك ؛ «وبينهما» أي بين كل خلقين ، «مواقف» ٥٩٦ الهية ت ، مشهدية ، عينية ت ، اعطاها

(٥٩٤) املاء ابن سديكين على هذا الفصل . «ومن تجلي الاخلاق ؛ وهذا منه : تنزل الاخلاق الالهية [الاصل : الالهية] عليك ... وما اتخذ الله ولياً جاهلاً» . - قال جامعه : سمعت شيخني يقول في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه [f. 16b] لهذا التجلي ما هذا معناه . انه تنزل الاخلاق عليك خلقاً بعد خلق ، وبينها مواقف الالهية [الاصل : الالهية] . فقال عن تلك المواقف : هي مواقف التفري ، رحمه الله تعالى ! لان في ضمن كل مقام موقفاً لتحصيل الادب . وتلك المواقف مشهدية عينية [الاصل : غيبية] انتجها ذلك الخلق . تمر كالبروق . ولا تفوتك ، فانك لا تفوتها ؛ لانها هي الطالبة ، وهي التي تمر عليك . وانما يتعين عليك الحضور وطلب التوفيق من الله ، سبحانه وتعالى ! لان [الاصل : لانه] يهلك ما وجب عليك من الامور . ومنها [الاصل : ومنهم] الموقف الذي يطلبك (وهو) مصيب ؛ وانما انت ، فينبغي لك ان تكون متيقظاً . وقائدة تحصيلها ، من وجه ما ، انه اذا اقامك الله - تعالى ! - هادياً او مريباً ثم جاءك [الاصل : جاك] شخص قد اقم (في) هذا المقام وحصل له فيه رتبة عظيمة ، وغلط ويحتاج فيه الى مداواتك فانك حينئذ تنفع ذلك الطالب بما حصلت من علم تلك المواقف . فلي جاءتك [الاصل : جاتك] المواقف ، ابتداءً [الاصل : ابتداً] من الحق ، فخذ منه - سبحانه ! - متادياً وانت معه . فلا تضع الوقت بطلبها تخسر ، فان الحال ينتجها ولا بد . فاشتغل بالاهم . ومن طلب ما لا بد منه كان جاهلاً . - والله يقول الحق ! «مخطوط الغايات ورقة ١١٦ - ١١٦ ب» .

(٥٩٥) «الاخلاق (في استعمالها جميعاً) هي عشرة منازل ينزل فيها السابرون الى الله ، تعالى ! - وهي الصبر والرضى والشكر والحب والصدق والايتار والخلق والتواضع والفتوة والانسياط ... وانما سميت هذه المنازل اخلاقاً لانها هي الاوصاف التي يحتاج الى التخلق بها من اراد الدخول في حضرة القرب ...» (لطائف الاعلام : ١٥ ب) . - اما الخلق (في استعماله مفرداً) هو ما يرجع اليه المكلف من نعمته ... (والمقصود بذلك) ان خلق كل مخلوق هو ما اشتملت عليه نعمته ... فكان المراد بالخلق صفات النفس «(لطائف الاعلام : ٧٥ ب) . - والمصنف هنا يعتمد في تعريف الاخلاق والخلق على الهروي ، صاحب المنازل ، اعتماداً كلياً (انظر المنازل : قسم الاخلاق ، القسم الرابع من الكتاب ؛ وباب الخلق : ٩٥) وانظر الفتوحات ١/ ٣٣ ؛ ٢/ ٢٤١ - ٢٤٤ .

(٥٩٦) المواقف جمع موقف . و «الموقف هو منتهى كل مقام ، وهو المطلع والاعراف ... والموقف ايضاً (هو) مقام الوقفة ، التي هي الحبس بين كل مقامين لتصحيح ما يبقى على السالك في المقامات من تصحيح المقام ...» (لطائف الاعلام ١٦٨ ا) . -

١ الخلق PKW - ب الالهى P ، الاله W ، الالهية K . - ت الالهية W . -
ث غيبية P . -

ذلك الخلق» الالهي . فللقلب الانساني ، ضمن كل مقام . موقف اذا استوى عليه استوعب احكام الخلق الالهي المنزل عليه ، بكال محاذاته اياه . فذلك الخلق انما « يمزج » في ذلك الموقف المقامي عليك ، « كالبروق » فتلك الاخلاق الالهية « لاح تفوتك » فان ظهورها مرتبط بمظهريتك ، « ولا » خ تفوتها خ » فان مظهريتك مرتبطة بظهورها . « ولا تطلبها » بحكم الاستعجال الطبيعي ، « فانها نتائج د الاوقات »^{٥٩٧} فلا بد ان تمر عليك في اوقاتها طالبة لمحلها . وما يتعين عليك ، اذ ذاك ، (هو) الحضور والتهبوء ذ لقبول ما يليق بموقف مقامك ... « ومن طلب ما لا بد منه » قبل اوانه ، « كان جاهلاً » باحكام القدر ، التي هي مسارج علوم الولاية ؛ « وما اتخذ الله ولياً جاهلاً » ولو اتخذ له لعله ! -

(٥٩٧) الاوقات جمع وقت « وهو عبارة عن حال في زمان الحال ، لا تعلق لك فيه بالماضي ولا بالاستقبال ... ولهذا قالوا : الصوفي ابن وقته ، لا همه ماضي وقته ولا آتية ، بل دائماً همه الوقت الذي هو فيه ... وقيل : الوقت حال السالك عندما يشرع في الرياضة ... وقيل : الوقت (هو) الحد من الزمان ، المطابق لهية فلكية توجد في النفس هيئة روحانية ... » (لطائف الاعلام : ١٨٠ - ١٨٠ ب) ؛ وانظر الفتوحات ٨٣٣/٢ ، ٥٣٨ - ٥٤٠ . وينازل السائر ١٧٢ - ١٧٤ ؛ وفصوص الحكم ٢١/٢ ، ٢٨٩ ، ٢٣٩ - ٢٩٠ . -

ج تمر HW ، تمر K ، - ح فلا HKW . - « خ - خ » فانك لا تفوت KIT ، ذلك لا تفوتها W . - د نتائج K ، نتائج P ، نتائج W . - ذ الاصل : التبيان . -

(شرح) (٥٩٨) تجلي التوحيد

I

(٢٩٦) «التوحيد» (٥٩٩)، علم (٦٠٠) ثم حال (٦٠١) «ثم علم ا». فالعلم

(٥٩٨) املاء ابن سودكين في هذا الفصل. «ومن تجلي التوحيد، وهو ما هذا نصه :
«التوحيد علم ثم حال وليس لتغير هذا العالم هذا المشهد». -
قال جامعه : سمعت شيخي ابا عبدالله ، محمد بن علي بن محمد بن احمد بن العربي - قدس الله
سره العزيز ! - يقول : في أثناء [الاصل : أثناء] شرحه هذا التجلي ، ما هذا معناه . ان التوحيد
الاول هو الذي يثبت بالدليل : وهو اسناد الموجودات الى الله تعالى ، وكونه احدى الذات ،
ونفس بحسب ، و «ليس كمثل شي» ! كل هذا يعطيه الدليل . وانه موصوف بأوصاف الالهية ؛
ورفع المناسبات بينه وبين خلقه من مدارك الدليل . فهذا القدر من التوحيد ، يشارك فيه
المستدل ، من طريق استدلاله ، للمكاشف . - واما حال التوحيد ، فهو ان يتحلل العالم بما
علمه : فتكون علومه وصفاً له لازماً ، لكن بحيث ان لا يقال ان اوصافي تناسب اوصاف
الحق ، بحيث يستدل بالمشاهد على الغايب . والعلم الثاني ، هو ان يدرك المكاشف بكشفه جميع
ما ادركه صاحب الدليل بدليله وزيادة . والزيادة هنا ، هي المناسبة التي منحها الدليل اولاً .
ويثبت صاحب هذا المقام الثالث جميع ما اثبتته صاحب الدليل ، ويثبت جميع ما اثبتته صاحب
الدليل : فيثبت وجوده وامكانه ثم يثبت وجوده [f. 17a] وامكانه ؛ ويعرف بأي وجه
ينسب اذا نسب ، وبأي وجه يرفع النسب اذا رفعها . وصاحب الدليل ، اما (ان) يشبها
مطلقاً او (ان) يرفعها مطلقاً . وصاحب هذا المقام ، المحقق ، هو الذي يعرف استواء
[الاصل : استواء] الحق على العرش وزوله الى سماء الدنيا وتلبسه بكل شي ، وتزويه عن كل
شيء : وهذا ينتهي (علم) العارفين . وعلامة المتحقق به ، ان لا ينكر شيئاً [الاصل : شيئاً]
ابداً ، الا ما انكره الشرع ، بلسان الشرع لا بلسان الحقيقة . فهو ناقل للمكاشفات وحل
[الاصل : وبحل] لجريلانه (اي جريلان حكم الشرع في دفع المنكر) ؛ كما هو محل لجريلان
غيره من الحقائق . فتحقق ! - والله يقول الحق . « [مخطوط الفاتح ورقة ١٦ب - ١٧] . -
(٥٩٩) «التوحيد اعتقاد الوجدانية لله تعالى ! وهو على مراتب . توحيد العامة ، وهو
ان تشهد ان لا اله الا الله . توحيد الخاصة ، وهو ان لا يرى مع الحق سواه . توحيد خاصة
الخاصة وهو ان لا يرى سوى ذات واحدة ، لا ايسر من وحدته . قائمة بذاتها التي لا كثرة
فيها بوجه ، مقبلة لتعيناها ، التي لا يتناهى حصرها ولا يحصى عددها . وان لا ترى ان تلك
التعينات هي عين ذاته المعينة لها ، الغير المتعينة بها ، ولا غيرها . فن كان هذا مشهوده
فهو المتحقق بالوجدانية الحقيقية . لانه يشاهد الحق . والخلق ، ولا يرى مع الحق غيراً . وهذا
هو الذي لم يحجب بالتغير عن رؤية العين ، ولم ينحجب بتورها عن رؤية مظاهرها . بل
قام بربه عند فناءه بنفسه . وهذا التوحيد هو القائم بالازل » (لطائف الاعلام ورقة ٥٧ -
٥٨) . راجع تعليق رقم ٢٣٦ .

(٦٠٠) «العلم عبارة عن حقيقة حاصلة العالم يتعلق بالوجود على حقيقته التي هو عليها ،
وبالمعنى على حقيقته التي يكون عليها اذا وجد . وان شئت قلت : العلم ظهور عين لعين ،
اي ظهور حقيقة حقيقة ، بحيث يكون اثر الظاهر حاصلاً لن ظهر له من حيث الظهور
فقط » (لطائف الاعلام ورقة ١٢٣) وراجع ما تقدم تعليق رقم ٥٩١ . -
(٦٠١) راجع تعريف الحالي فيما تقدم تعليق رقم ٥٩٣ . -

الأول ، توحيد الدليل . وهو توحيد العامة . واعني بالعامة علماء ب الرسوم^(٦٠٢) . هذا التوحيد يثبت المستدل بالشاهد على الغائب ، وبالأثر على المؤثر . فيعطيه الدليل ان الأشياء كلها مستندة الى ذات وحدانية ، لا تستند هي في حقيقتها الى شيء ت . وهذا الوجداني ليس بجسم ولا جسماني ، وليس بجوهر ولا عرض ، و«ليس كمثل شيء ت» . وهو الاله ، الموصوف بنعوت الكمال . ومن كمال ذاته وصفاته ، كونها ازلية ، ابدية ، لا يسبقها العدم ولا يعقبها . ورفع المناسبة ، بينه وبين الخلق ايضاً ، من مدارك (توحيد) الدليل . والمكاشف مشترك مع المستدل في طريق [f. 61a] الاستدلال . واما توحيد الحال ، فطالعة معناه شهوداً في الحق بالحق ، عند تجلي كونه عين كون المشاهد وعين سمعه وبصره ويده . ولذلك قال :

(٢٩٧) «وتوحيد الحال ، ان يكون الحق نعتك : فيكون هو لا انت في انت ، ﴿وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى﴾^(٦٠٣)»

فأثبت لك الرمي ، بكون الحكم في رأي العين لك ، ونفاه عنك ، بكونك في انت لا انت ، ومحض لله ، فانه عين كونك وعين سمعك وبصرك ويدك : فالعين له ، والحكم لك !

(٢٩٨) «والعلم الثاني ، بعد الحال ، توحيد المشاهدة»

اي مشاهدة الوحدة . والكثرة في الحق ، من غير مزاحة . ولذلك قال : «فيرى ج الأشياء ح من حيث الوجدانية» اي من حيث كون الحق عين ما ظهر منها بالوجود ؛ - « فلا يرى خ الا الواحد» الذي هو عين ما ظهر وبطن ؛ - « وبتجليه د في المقامات » والمراتب « تكون ذ الوحدات ر » - المتعددة ، تعدد الوجه الواحد في المرايا المتعددة . فتجليه في المراتب والمقامات الامكانية ، يعطى التعدد بلا كثرة ، فان الكثرة انما تقوم من نسب الوحدات ، بعضها الى البعض ؛ فقع قطع النظر عن النسب ، تكون الوحدات متعددة

(٦٠٢) « العامة هم الذين انتصر نظرم عل علم الشريعة فقط ... ويراد بالعامة علماء الرسوم والعباد الذين لم يصلوا الى مقام المحبة » (لطائف الاعلام ورقة ١١٠) . -

(٦٠٣) سورة ١٧/٨ . -

ب علماء W ، علماء P . - ت الاصل : شي . - ث ولاكن W . - ج فترى HK ، مرا W ، فترى P . - ح الاشياء W ، الاشياء P . - خ ترى PHK ، يرى W . - د وبتجليه K ، وبتجليه P ، وبتجليه W . - ذ يكون H ، يكون K . - ر الوجدان H . -

بلا نسب تعطي الكثرة^{٦٠٤} . ولذلك قال :

(٢٩٩) «فالعالم كله وحدات ر ، ينضاف ز بعضها الى بعض ، تسمى س مركبات ش» .

كإضافة واحد الى واحد ، بحيث يصدق على كل منهما انه نصف الاثنين . فان عين الاثنين ، المركب منهما ، انما يقوم من هذه النسبة . والاضافة والنسبة ، عقلية^{٦٠٥} . وليس في الخارج الا واحد وواحد . وهكذا في باقي المركبات ، كالثلاثة ص والاربعة والخمسة ونحوها . فافهم ! فذلك المركبات ، الحاصلة بالنسبة والاضافة « يكون لها وجه ص » آخر « تسمى » ط - المركبات من حيثية ذلك الوجه ، « اشكالاً » وذلك باعتبار نسبة الجزء الى الجزء ، أو إلى الأجزاء ، في هذه الاضافة . فانه يعطي الاشكال ، كما ان نسبة الآحاد ، بعضها الى البعض ، يعطي الاعداد .

« وليس لغير هذا العالم هذا المشهد »

يشير الى عالم المزج والاستحالة ، فانه يقبل النسب والاضافة والتركيب . بخلاف عالم الملكوت . فانه افراد وآحاد وبسائط لا تقبل النسب والاضافة والتركيب . فالأعيان فيه ، أعداد لا كثرة فيها ؛ اذ لا تركيب . -

(٦٠٤) يقول ابن عربي في كتاب « الفناء في المشاهدة » : « ... اما بعد : فان الحقيقة الالهية تتعال ان تشهد بالعين ، التي ينبغي لها ان تشهد ، ولكون أثر في عين المشاهد . فاذا فنى ما لم يكن - وهو فان ! - وبقي [الأصل : ويبقى] من لم يزل - وهو باق ! - حينئذ تطلع شمس البرهان لادراك العيان . فيقع التنزيه المطلق ، المحقق في الجبال المطلق . وذلك عين الجمع والوجود ، ومقام السكون والجود . فيرى العدد واحداً ، لكن له سير في المراتب . فتظهر لسيده اعيان الاعداد . ومن هذا المقام ، زل القائل بالاتحاد : فانه رأى شي الواحد في المراتب الوهمية ، فتختلف عليه الاسماء باختلاف المراتب ؛ فلم ير العدد سوى الأحد ، فقال بالاتحاد . فاذا ظهر باسمه لم يظهر بذاته ، فيما عدا مرتبته الخاصة ، وهي الوحدانية . ومتى ظهر في غيرها من المراتب بذاته ، لم يظهر اسمه . رعى في تلك المرتبة بما تعطيه حقيقة تلك المرتبة : فباسم يفنى وبذاته يبقى . فاذا قلت : الواحد ، فنى ما سواء بحقيقة هذا الاسم . واذا قلت : اثنين ، ظهر عينا بوجود ذات الواحد في هذه المرتبة ، لا باسمه . فان اسمه يناقض وجود هذه المرتبة ، لا ذاته . » (المقدمة) -

ز تنضاف WP ، يضاف K . - س يسمى H ، يسمى P . - ش مركبا H . - ص الأصل : كالثلة . - ض + في هذه الاضافة HK ، في ... الاضاه W . - ط يسمى H . - ظ الأصل : وبسائط . -

(شرح) تجلي الطبع^{١٠٥}

LI

(٣٠٠) قال ، قُدّس سرّه ! في بعض املاء آتته : « الطبع ما تألفه

(١٠٥) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « ومن تجلي الطبع . وهو » قد يرجع العارف الى الطبع عن توحيد الفطرة . - قال جامسه : سمت شيخي المذكور يقول في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . (الطبع) هو ما تألفه [الاصل : يالقه] النفوس بحكم المادة من اغراضها وما يرجع اليها ، لا من جناب الحق ؛ فان الحق - سبحانه - يتجلى للعارفين في الطبع من طريق الاختصاص ، الخارج عن حكم الطبع ؛ فيجيبه العارف من الطرفين . فاذا زال العارف عن هوى نفسه وبقي مع ربه ، رأى [الاصل : رأى] . قد حصل له فرقان يتميز به عن ابناؤه [الاصل : ابناؤه] جنبه . فيرجع الى المألوفات بناءً [الاصل : بناءً] منه على انه ما بقيت [الاصل : بقيت] ، وصحة على الهامش : ما بقيت [تؤثر] [الاصل : تؤثر] فيه الطباع . فيسرقه الطبع والهوى ، حتى كأنه ما عرف ذلك الاختصاص . فالمتيقظ ، الذي يخشى الله ويخافه على نفسه ، يخرج من هذا الموطن في كثير من الأوقات الى مقامه الأول ، ليستكن فيه ثم يعود . وهذا اذا لم يكن أحكم العلامة بينه وبين الله تعالى ! والآفة الداخلة على مثل هذا ، انه اذا الف الطبع وناداه الحق من طريق الاختصاص - وهو في الطبع - فانه لا يجيب . ويرى ان الطباع ما بقيت تؤثر [الاصل : تؤثر] فيه . ويقول : قد وصلت ! لكونه يرى الحق في كل شي : فيفوته نداء [الاصل : ندا] الاختصاص . - وتلخيص القضية ، ان السالك اذا تطهر وصفنا وخروج عن هواء واغراضه ، فتح له حينئذ . وكشف انه كان اولاً ايضاً في اغراضه ، جاريّاً [الاصل : جار] بحكم الحق . وانه ، في حال ارادته وغير ارادته ، في تصريف الحق ، تعالى ! هذا نتيجة فتحه . فيرجع الى الطبع مع نظره الى الله ، تعالى ، فاذا دعاه الحق ، دعاه [الاصل : دعا] اختصاص ، الى امر يخالف هواء ، يجد تنيراً ، فلا يجيب . ويقول : انت معي في هذا الموطن ، الذي دعوتني منه ان اخرج عنه . فلا خروج لي . فيسرقه الطبع ها هنا ويجذبه الى البقاء [الاصل : البقاء] مع هواء . فن يرد الله به خيراً يوقظه . فاذا تيقظ عاد الى اصول بدايته [f. 17b] ومجاهدته فاستعملها حتى يقوى على هواء ، ويبقى رويته [الاصل : رويته] للحق - في هواء وفي عدم هواء - على وتيرة واحدة . ومتى تغير ، عند مخالفته غرضه لغير حق من حقوق الله تعالى ، فهو ممثل : فيتمين عليه الرجوع والتدارك . ومتى صمب على السالك اجابة الداعي ، الذي ناداه نداء الاختصاص ، وهو ان يرجع الى طهارته وتوبته ، فهو مكور به . فان وفق الى الاجابة ، يسلك على التصفية حتى يخرج عن جميع هواء ويبقى توحيداً صرفاً حقاً محضاً ، بلا ارادة ولا هوى . فحينئذ تنور بصيرته . فيرى الحق بالحق : اذ قد صار حقاً ، فيعود الى المباح لرؤيته [الاصل : لرؤية] الحق . فاذا كان كياً ، فهو يختبر نفسه [الاصل : راها] ساكنة عند مفارقة هواها ، شكر الله تعالى ! ومتى اهل السالك اختبرها ، واطال استعمال الهوى والمباح ، تحكم فيه سلطان الطبع . فالخذر ! الخذر مسن الاسترسال مع الطبع بالكلية ، ايها السالكون ! - واما قوله : « اذ التبر لا نداء [الاصل : ندا] له اصلاً واذا لا غير له نداء [الاصل : ندا] اصلاً » . - اي ان الحق وحده هو الذي ينادي ، ولا يصح ان ينادى . ولهذا لم يأت [الاصل : يات] في القرآن العزيز قط : يا ربنا ،

النفوس من اغراضها بحكم العادة^(٦٠٦). »

« قد يرجع العارف^(٦٠٧) الى الطبع في الوقت الذي يدعوه الحق منه »
اي من الطبع . بمعنى ان يصير [f. 61b] حكم التجلي ، بالنسبة الى الأغراض
النفسية وغيرها ، على السواء . ولكن يدعوه الحق من حبشية الطبع الى حبشية
أخرى ، خالصة من حكم الطبع . فيرجع العارف الى ما ترغب فيه نفسه ،
زعماً بان الحق مشهود في الحشيين ، على حد سواء . لا ، بل الحبشية

ولم يتبعنا (الله تعالى) بان نقوله ، ولم يأت حرف نداء تسط من غيره ؛ وذلك من اعجب
اسرارہ تعالى ؛ وهو حقيقة عظيمة . فهو ، تعالى ! ينادي من المقامات ، التي هي طريق
الحق المشروع ، والمناهي به مستغرق في طبيعته . فهو يناديه من طريق خاص ، وهو [الاصل :
وهي] طريق الشرع والهدى ؛ والعبد [الاصل : والتبديد] في اسفل سافلين ، وهو عالم الطبيعة .
فلسان طريق الاختصاص هو الذي دعاه ، ولولا هذا لسقطت حقيقة النداء من الحق والخلق .
فاعلم ! - والحق ، سبحانه وتعالى ! خطابان : خطاب ابتلاء وخطاب رضاء . فخطاب الابتلاء
لا يجب الحق من العبد ان يجبه فيه ، وإنما يجب منه ان يعرفه فيه فقط . وهو ما يدعو العبد
من نفسه وهواه اليه ما لا يوافق الشرع . وفائدة الاختبار ، ان يراه الحق - سبحانه وتعالى ! -
هل يثبت للامر والنهي ام لا يثبت ؟ وأما خطاب الرضى [الاصل : الرضا] فان الحق يجب
من العبد معرفته فيه واجابته الى ما دعاه اليه ، وهو خطاب الشارع . وخطابه - سبحانه ! -
للعبد بالعارف الالهية والقرب السنية ، اما بواسطة الملك او بنير واسطة . - مزيد فائدة في
قوله ، رضي الله عنه ! « وقد رأينا من هؤلاء [الاصل : هؤلاء] قوماً انصرفوا من عنده على بينة
ثم ردعهم وما ناداهم فالفوا الطبع فسموا » . اي دعوا كما تقدم فلم يجيبوا . وقالوا : نحن
مع الحق في الطبع ، فما خرج عنا شيء . [الاصل : شيء] . فهذا هو المعبر عنه بالصم لكونه
[الاصل : بكونه] لم يستجب الى داعي الحق . قال شيخنا [f. 18a] ، رضي الله عنه ! .
وللشيخ ما هنا من ملك مع المريدين ، وهو ان يأمر الشيخ المريد بأمر ما مراراً بحيث يستعمل
ذلك ويألفه طبعه ؛ او يعامله في الاقبال عليه بمعاملة مخصوصة ، ثم يغير عليه تلك العادة .
فان تغير المريد ، دل ذلك على انه كان أولاً مع ما وافق الطبع لا مع الحق . فيشرع الشيخ
حينئذ معه في ملك آخر ، ان اعنى به ؛ او يهمله بحسب ما يعلم من مراد الحق فيه . -
والحمد لله رب العالمين ! »

[مخطوط الفاتح ورقة ١١٧ - ١١٨] . -

(٦٠٦) انظر ما تقدم ، تعليق رقم ٦٠٥ ، مقدمة املاء ابن سودكين . وهذا التبريد
للطبع يختلف تماماً مع ما يذكره ابن عربي نفسه في اصطلاحات الصوفية واصطلاحات الفترحات
١٣٠/٢ « الطبع ما سبق به القلم في كل شيء » ومع ما يذكره صاحب لطايف الاعلام (ورقة
١٠٥ب) حيث يتابع ابن عربي في فتوحاته واصطلاحاته . -

(٦٠٧) يميز ابن عربي بين العارف والعالم . فالأول « من اشهده الرب نفسه فظهرت عليه
الاحوال ، والمعرفة حاله ، وهو من عالم الخلق » . والعالم « من اشهده الله الوهيت وذاته ولم يظهر
عليه حال ، والعالم حاله » . وهو من عالم الامر (اصطلاحات الفترحات ١٢٩/٢ واصطلاحات
الصوفية . وانظر ايضاً لطايف الاعلام ورقة ١٠٩ب) . -

المرغوب فيها ، بحكم الطبع ، أقوى للمشاهدة . - ولا كان تجلي الطبع اختصاصاً بـ الالهيات في حق العارف ، وكان رجوعه اليه محتملاً ان يكون بنداء الغير ودعوته - منع ، قدس سره ! هذا الاحتمال ودفعه بقوله :

« لانه لا يسمع من غيره » اي من غير الحق ، اذ ذاك ؛ « اذ لا غير » هنالك « له نداء ث اصلاً » فعلم ، من هذا التعليل ، ان رجوعه الى الطبع والاغراض النفسية بالحق لا بنفسه . ولكن ، حيث كان رجوعه الى الطبع محتملاً ان يعترض بنزعات نفسية ورغبات عادية - حذر ، قدس سره ! تحذيراً بقوله :

(٣٠١) « وليحفظ نفسه في الرجوع » الى الطبع والاغراض النفسية ، « لان للطبع قهراً تعضده ج العادات ح » فيأخذ النفوس استراقاً اليه ويملكها من حيث لا تشعر . فلا يبقى شهود العارف خالصاً عن الامنيات النفسية ، المقول عليها : ﴿ افرأيت من اتخذ الهة هواه ﴾ (٦٠٨) . - وشأن العارف ، في هذا التجلي ، ان لا يألف ما يقتضيه طبعه . فانه ظافر ، في ميله المفرط الى المرغوبات النفسية ، بشهود الحق كما ينبغي ، على تقدير عدم تشربه منها استراقاً . ولذلك قال . قدس سره :

« فينبغي له ان لا يألف » حالئذ ، « ما » خ يقتضيه خ « الطبع اصلاً » فان عدم تألفه بما د يقتضيه طبعه ، من مقتضى هذا التجلي ومقتضى طبع النفس أيضاً . -

(٣٠٢) « وقد رأينا من هؤلاء ذ » الذين رجعوا الى الطبع ، « قوماً انصرفوا من عنده » تعالى ! « على بينة منه ثم ودعهم الحق وما ناداهم » اي تركهم فيما ألفوه حتى انطبعت نفوسهم عليه . فلا يناديهم الحق من طريق الاختصاص . وان ناداهم يتغيروا ولا يجيبوا ، ويقولوا : انت معي في هذا الوطن ، الذي دعوتني منه ان اخرج عنه ، فلا خروج لي . فيسرقه الطبع اذن ويجذبه الى البقاء مع هواه ، ولذلك قال :

« فألفوا الطبع باستمرار العادة فتولد لهم صمم من ذلك » اي من سماع

(٦٠٨) سورة : ٢٥ / ٤٣ ؛ ٤٥ / ٢٢ . -

ب الاصل : اختصاص . - ت الاصل : الهى . - ث ندا W ، بدا K . -
ج تقتضيه H ، تعضده K . - ح المادة HK . - « خ - خ » ما لا يقتضيه K ،
ما لا يقتضيه P ، ما لا يقتضيه W . - د الاصل : بما لا . - ذها ولا W ، هؤلاء P . -

نداء الاختصاص ، حيث نهبوا على التدارك ؛ « فنودوا نداء الاختصاص »
حتى يرجعوا عن مواقع المكر الى محل التيقظ والتدارك ، « فلم يسمعوا »
واسترسلوا مع الطبع بالكلية ؛ « فنودوا من المألوفات ز فسمعوا . فضلوا
وأضلوا . نعوذ بالله من الحور بعد^{٦٠٩} الكور ومن [f. 62^a] الردة عن توحيد
القطرة » وهو توحيد يعلم بديهية ، وهو بين بذاته .

٦٠٩ الحور من معانيه لغة فقدان الشيء أو تناقصه ؛ والكور هو الدور وفي المثل :
« حار بعدما كار » أي وجد نفسه أقل مما كان وقد كان قبل قليلاً ... (انظر معجم مقاييس
اللغة ١١٧/٢) (بخصوص حار بعدما كار) و ١٤٦/٥ (بخصوص الحور بعد الكور) و ٢/
١١٧ (بخصوص نعوذ الله من الحور بعد الكور) .

ر نداء W . - ز المألوفات W ، المألوفات K . -

(شرح) ٦١١ تجلي منك وإليك

LII

(٣٠٣) مدار التحقيق ، في هذا التجلي ، ان تعرف ان لا نزول لشيء ا من الحقائق الالهية ٦١١ ، كما هي ، اليك : اذ لا مناسبة بينك وبين الحق . فلا سعة في استعدادك ولا قوة لقبول حقائقها الاقدسية ؛ ولا صعود لشيء ا من اعمالك وتوجهاتك الى حضرتها الذاتية : اذ لا مناسبة ايضاً بين ما هو من الحادث وبين القديم .

(٦١٠) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « ومن تجل اليك ومنك . وهو » ان الله تعالى خزانة نسية يرتفع فيها فاليهم عرفان ومنهم اعمال قال جامعه : سمعت شيخى يقول في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . « اليك » ، عبارة عما يرد من الحق اليك . و « منك » ، عبارة عما يكون منك الى الله تعالى ! فهي بالنسبة الى الحق ، معارف عندنا تكون منه اليك . وبالنسبة من العبد الى الحق عمل . والله خزان يرتفع فيها توجهات عباده - التي هي عملية - فيقلب عيها عرفانية . فتعود اسراراً الالهية . وذلك ان الامر يلبس حلية ما ينسب اليه : فيراها في الحس حية وفي الأرواح روحانية وفي كل حضرة بما يقتضيه حكم تلك الحضرة على تعدد الحضرات . وهذه التوجهات هي تنوعات اللطيفة . فهي بتحقيقها تتوجه الى الله تعالى بما منها لا بأمر آخر . فيكون توجيهها عملاً . فينظر الحق الى ذلك التوجه اذا عرج اليه ، فيكسوه حلة [الاصل : حاية] عرفانية . فيعود بها ذلك التوجه فيعطي تلك الحلة اثرأ الالهياً ويزيداً عرفانياً . فيزيد الاستعداد ويقوى بذلك اثر الالهى ، وينتج عملاً اتم من العمل الاول . فيعمله العبد ، متوجهاً به الى جناب الله تعالى ! على نية القربى . فيعرج اليه ، سبحانه ! بما منك عملاً ؛ فينظره ايضاً ، فيكسوه حلة العرفان ، ويرده اليك بمزيد آخر (عرفاني) ، اعل [الاصل : اعلا] من الذي تقدم . فيزداد المحلل بذلك استعداداً ، فيستعد لعمل آخر ، اتم مما تقدم من اعمالك . هكذا ابداً وتقديراً : اليك ومنك . إذ [الاصل : لانه] لا مناسبة مع الحق على الحقيقة لكون اصله . وكل ما تتحل به من المعرفة انما هو عائد اليك ، ولا يعود الى الحق منه شيء ؛ فلهذا كان خلعة عليك . لانه بقدر طاعتك وتوجهك ، عرجت التوجهات لا بقدر المطاع ؛ وبقدر استعدادك قبلت : فنك واليك ! [f. 18b] فالاعيان المتوجهة عرجت اعمالاً ، فقلب الله اعيانها فصيرها اسراراً الالهية [الاصل : الوهية] بعين الجمع ، وهي حضرة الحق . وكان التوجه من السيد بما منهم : اي بحقايق العبيد وبقدر استعدادهم وما يطبقونه ، لا بقدر ما يستحقه (الحق) من الجلال . فيردها الحق اليهم بما لهم : اي بقدر ما يقبلونه . ثم يبغى الامر دورياً هكذا ابداً : يعرج وينزل الى غير نهاية . وعين المعرفة التي تنزل اليهم ، هي التي تصعد عملاً وتكون سلماً . فعلم ينزل وعمل يصعد ! « واتقوا الله ويعلمكم الله » . - والله يقول الحق ! « [مخطوط الفاتح ورقة ١٨ - ١٨ب] . -

٦١١ [الحقايق الالهية « هي اسماء الشؤون الذاتية عندما تتصور وتتميز في المرتبة الثانية. فان جميع الحقايق الالهية والكونية انما تكون شؤناً واحوالاً ذاتية من اعتبارات الواحدية مندرجة

١ الاصل : لشي . -

فما تنزل منه تعالى ! اليك (هي) اعمالك وتوجهاتك ، الصاعدة الى خزائنه^{٦١٢} النسبية : واسعة ، ووسعى ، وعلية ، وعلنيا .. ولكن الاعمال والتوجهات . بعد انتهائها الى تلك الخزائن ، تأخذ صبغة الهية ، على قدر استعدادك القابل لها ، وعلى قدر صفاء العمل ومنتهاه من الخزائن . فما منك يعود ، بتلك الصبغة ، اليك . فيعطي ، على قدر صبغته ، لاستعدادك زيادة في السعة والكمال . فتصعد منه اعمال وتوجهات أصفى وأقدس . الى خزائن أعلى من الخزائن الأولى . فيأخذ الصاعد اليها صبغة أتم وأبهج من الصبغة الأولى . ثم يعود اليك ما منك . فيعطي ، بقدر صبغته ، لاستعدادك ما يعطي ، حتى يصعد منه ما يصعد . هكذا الى لا غاية . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٠٤) « الله خزائن آ نسبية » عليه وعليا ، واسعة ووسعى ، « ترفع ب بهات » « الباء » بمعنى « في » ، « توجهات عبده^{٦١٣} المفردين » . الصادرة عنهم ، على قدر قوة اخلاصهم في أعمالهم ، « فتقلب ت » اذن « أعيانها » اي اعيان توجهاتهم الخالصة ، حالة انصباغها بالصبغة الالهية ، « فتعود

فيها في المرتبة الأولى على نحو ما بانث وتصورت في المرتبة الثانية . فتسمى الشؤون في هذه المرتبة بالحقايق . فانه لما كان الغالب على احكام هذه المرتبة الثانية انما هو حكم تميزات الأبدية مع آثار ظلمة غيب اطلاق الازلية . لكون هذه المرتبة هي حضرة العالم الذاتي (الذي) لا يضطلع عليه غير كنه الذات الاقدس - صار ذلك موجبا لأن حقت احكام هذه المرتبة الثانية بكل شأن من تلك الشؤون : فكانت تلك الاحكام كحقة لذلك الشأن ، فصار ذا حقة وحقيقة . وتسمى عيناً ثابتة ومادية ... » (لطائف الاعلام ورقة ١٧٠) . -

(٦١٢) يتكلم الشيخ الاكبر في فتوحاته على ضروب عديدة من الخزائن . فهناك خزائن الاخلاق (٧٢/٢) وخزائن المن (٧٤/٢) وخزائن سعي الاعمال (٧٥/٢) وخزائن المحدثين (٧٦/٢) وخزائن الحجة وعلم الله وعلم البده (١٢٨/٢) وخزائن الجود (٣٦٦/٢ - ٤٠٨) . فالخزائن في هذه المواطن جميعاً استعملها ابن عربي رمزاً للمكان او « المصدر المكاني » الذي تنبثق منه اعاجيب الصنع الالهي البديع .

(٦١٣) « التوجه » ، يراد به حضور القلب مع الحق ومراقبته له بتفريغه عن ما سواه « من صور الاكوان والكائنات . وتوجه العبد المفردين ، اي توجه الكمل ، هو ان لا يجعل « العبد لهته وسمة في عبوديته لربه وعبادته له متعلقاً غير الحق . وان يكون ذلك متعلقاً جلياً « كلياً ، غير محصور فيما يعلمه العبد منه ، تعالى ! او يسفه عنه ، بل على نحو ما يعلمه ، « سبحانه ! نفسه في اكل مراتب علمه بنفسه واعلاها . » (لطائف الاعلام ٥٦ ب - ١٥٧) . -

آ. خزائن PW ، خزائن K . - ب. رفع H ، رفع W ، رفع K . - ت. فيها KH ، فيها W . - ث. بقلب W ، فقلب K . -

اسراراً^{٦١٤} الهية ج بعين الجمع^{٦١٥} وتوجهاتها» اي في عين الجمع وتوجهاتها الزبئية ، «بما منهم» اي بقدر ما من حقائقهم وتوجهاتهم في طاعتهم وبحسبها ، لا بحسب عين الجمع وتوجهاته الزبئية . «فيردها» اي الاسرار الالهية «عليهم بما اليهم» اي بقدر ما يقبلون من توجهات عين الجمع ، المقلبة اعيان توجهاتهم اسراراً الهية .

(٣٠٥) «ولهم خزائن ا» اخرى اوسع وأعلى لصدور الاعمال والتوجهات الخالصة ، على قدر صفاء استعداداتهم ، بسرارية ما عاد عليها من اعمالهم ، المتقلبة اسراراً ؛ «فيقلبون اعيانها» كما انقلبت في الخزائن الأولى ، «على صورة أخرى» أجل وأتم من الاعمال والتوجهات المرفوعة اولاً . اذ برد اعيانها الأولى ، المتقلبة اسراراً . اليهم اتسع استعدادهم وتخلص عن شوائب ح الاعتلال والاختلال . فنشأت منه طاعات وتوجهات [f. 61b] بحسبه صفاء خ وكالاً . «فيرفعونها د اليه» تعالى ! «بما منهم فتقلب اعيانها على صورة اخرى» أتم وأجل ، «عرفانية» بها يطلع العارف على أحكام الجمعيين . الالهية والانسانية وحقائقهما ، «فيرسلها ذ بها اليهم فيقلبون ر عينا ز في صورة اخرى بما منهم» بحسب استعداداتهم المترتبة في مناهج الكمال .

(٣٠٦) «هكذا قلبا» بعد قلب ، «لا يتناهى في الصورس» فعين المعارف التي تنزل اليهم هي التي تصعد اعمالاً وتوجهات : فعلم ينزل وعمل يصعد ! ﴿ واتقوا الله ﴾ (و) بعلمكم الله^{٦١٥} ﴿ والعين واحدة . فالإيهم » من الخزائن النسبية «عرفان ومنهم» بحسب اطوار الاستعدادات صفاء خ واتساعاً ، «أعمال» .

٦١٤) السر الالهي «يعني به حصة كل موجود من الحق بالتوجيه الابدادي ...» - (لطائف الاعلام : ١٩٠) . - ويميز المؤلف هنا بين سر العلم وسر الحال وسر السر وسر التقديس والسر المصون وسر التجليات وسر المبادات وسر القدر وسر الكمال وسر الربوبية ... (١٩٠-٩٢ب) وانظر ايضاً اصطلاحات ابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ والفتوحات ١٧٨/٢ - ١٨٠ (وهنا يحلل الشيخ معاني سر العلم وسر الحال وسر الحقيقة) . - ٦١٥) عين الجمع وعالم الجمع وحضرة الجمع ومقام الجمع كل ذلك «ان تشهد الذات بحسب واحديتها المحيطة بجميع الاسماء والحقايق . وقد يراد (بعين) الجمع احد المنازل العشرة التي يشتمل عليها قسم النهايات (وهي : المعرفة والفناء والبقاء والتحقيق والتليس والوجود والتجريد والتفريد والجمع والتوحيد) - انظر منازل السائرين للهروي ، آخر اقسام الكتاب) ... وهو المنزل الذي اذا انزل السائر فيه تحقق بحقيقة الجمع : بين نفى التفرقة وبين اثباتها ...» (لطائف الاعلام ورقة ١٦٣-١٦٢ب) وانظر الفتوحات ١٣٣/٢ . ٥١٦-٥١٨ . - (٨٦١٥) سورة رقم ٢٨٨/٢ .

ج الالهية W - ح الاصل : شيوب . - خ الاصل : صفاء . - د فيرفضونها H . - ذ فيرسلونها KH . - ر فيقلبون H . - ز عنها H . - س الصورة KH .

(شرح) ٦٦١ تجلي الحق والأمر

LIII

(٣٠٧) مقتضى تجلي الحق ، في جلاله المطلق . ان يظهر ما عنده
— تعالى ا — في نفس العارف ، في حالة مخصوصة فيقوم العارف بملي

(٦٦٦) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « قال سيدنا وشيخنا رضى الله عنه ! ، في متن هذا التجلي : لله رجال كشف (عن) قلوبهم تصرف الخاصة . — قال جامعه : سمعت شيخي يقول في اثناء [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . ان هذا [الاصل : لهذا] ، والتصحيح ثابت في مخطوطي برلين وفيينا [المقام ، عندنا في الطريق] ، هو كشف ما عند الحق ، اي في الحالة المخصوصة التي يريد الحق ظهورها في محل عبده . فيقوم التجلي مقام « اقل » . فيكون الفعل بالخاصة [الاصل : بالخاصة والتصحيح ثابت في مخطوطي برلين وفيينا] ، يعطيه التجلي بذاته لا بأمر زايد . هذا ، وان كان قد تقرر انه لا بد من وجود الأمر عند التكوين ، لقوله تعالى : « انما قولنا لشيء اذا اردناه ، ان نقول له : كن ! فيكون » — لكن كلامنا فيمن قام عنده الأمر [الاصل : المأمور] ، وكذا نسخة برلين] لا في المأمور (نفسه) . لان الهيئة [الاصل : الهيئة] القايمية عند العارف حال التجلي هي التي قيل لها : كوني ، فكانت . فلا [الاصل : فلم] ينبغي لها ان تكون الا عن أمر . وكان العارف محلاً مهيئاً لظهور الحقايق الالهية والتجليات الربانية ، لسلامة محله من الآفات كلها والحجب . فتجلى الأمر هو تجلي الشرايع مطلقاً [الاصل : مطلق] ، حيناً وردت شريعة . وهو محل التكليف . وهو للملايكة وللنبوة البشرية . والآية المنبئية عند المرسل [الاصل : الرسول] اليه هي وجود الطمأنينة بمن ارسل اليه . والملك خطابان . احدهما مجمل ، وهو الذي يأتي كصلصلة الجرس لا بحاله ، وهو اشد على الطبع . والخطاب الثاني تفصيلي ، وهو أيسر التلقي وأهمونه . والأول أعلى . — واما تجلي الحق ، فهو يعطيك ما يعطيه الأمر بمجرد المشاهدة ، من غير ان يفترق الى خطاب . وهو بمنزلة قرابين الاحوال في الشاهد [الاصل : المشاهد] ، والتصحيح ثابت في نسخة برلين] . كما اتفق للسلطان الذي نظر الى جبل بعيد عليه تلج . فسارع بعض المتفطنين من خدامه واحضر الثلج فسئل [الاصل : فسأل] [f. 19a] [الخادم : من اين علمت ذلك ؟ فقال : خبرتي بقرابين احوال الملك ، وانه لا ينظر عبثاً . فاذا وصل العارف الى هذه المرتبة ، عبد الحق — سبحانه وتعالى ! — بجميع العبادات . ويكون هو محلاً للتجلي الذي حمله أول حامل في باب الأمر . ويقوم مقام الملك الأول الذي اخذ الأمر فنزل به الى الاكوان . فصاحب هذا التجلي ، الذي هو [الاصل : هو الذي] ، وكذا نسخة فيينا والتصحيح ثابت في نسخة برلين] تجلي الحق ، يفعل فيه (الحق) بنهر واسطة جميع ما يحصل لغيره بالوسائط ؛ ويكون ذلك موافقاً [الاصل : موافق] لما جاءت [الاصل : جاء] به الشرايع لا يناقضه اصلاً . وهذا التجلي ، المعبر عنه بتجلي الحق ، هو ملاحظة ما يقتضيه جلاله المطلق — عز وجل ! فالقيام الى الصلاة ، من هذا التجلي الحقي [الاصل : الحقي] ، لا تخطر له القربة ، لانه لا يلاحظ العبودية بل هو مع ما يقتضيه جلال الحق . فلو سأله [الاصل : سأله] سايل عن سر عبادته ، لقال له : ما اعلم ! إلا انه قامت بي [الاصل : بي] حقيقة اظهرت اثرها في فقط . وليس تجلي الأمر كذلك ، لانه انما قام عز الأمر المشروع . فهو يرى وظائف العبادة ، ويستحضرها في ذهنه ، ويحققها في نيته وعامه . وهذا التجلي الحقي [الاصل : الحقي] وكذا نسخة برلين] هو مقام [مقام : ناقص في الاصل] ، ثابت في نسخة برلين

مقتضاه ، فيظهر اثره في نفسه عبادة^{٨٦٦} : من صلاة وصيام ، قياماً بحقه - تعالى ! - لا عن امر . فيقوم التجلي في حقه (= العارف) مقام : **إفْعَلْ** ، **إن فَعَلَ** . لا بد من وجود الامر عند التكوين ، لقوله - تعالى ! - **﴿انما أمره اذا اراد شيئاً ا ان يقول له : كن ، فيكون﴾**^{٨٦٧} .

(٣٠٨) واما فعل التجلي في نفس العارف ، انما هو بالخاصة لا بالامر . فان الاثر الظاهر في نفسه هو ما اعطاه التجلي بذاته . لا بأمر وخطاب زائد عليه . - فهذا التجلي يعطيك ، بمجرد المشاهدة . ما يعطيك الامر . فهو لك بمنزلة قرائن الأحوال في الشاهد . فالمتحقق بتجلي الحق^{٨٦٧} ، لا يلاحظ عبودية اصلاً . بل هو مع ما يقتضيه جلال الحق . حتى لو سئل ب عن سر عبادته لا يعلم . (اللهم) الا ان قامت به حقيقة اظهرت أثرها فيه : فكان صلاة^{٨٦٨} وصوماً . ويكون ذلك الاثر موافقاً لما جاءت به الشرائع ، لا يناقضه أبداً .

وثبيناً ارواح الجهادات . ومن هذا المقام تدكدك الجبل وصفق موسى [الاصل : لما قام به الصفق وكذا نسخة برلين ، والتصحيح ثابت في نسخة فيينا] . فالصفق هو المفتقر الى «كن» . واما موسى - عليه السلام ! واجبل فلم يفتقر بالامر الى الصفق . ليكون حقيقة الصفق قد ظهرت في محلها القابل : فلم يبق الا ظهور اثر الصفق . فصاحب هذا المقام الحق هو مع الربوبية ، وكانت العبودية فيه بحكم التضمن . وصاحب الامر واقف مع عبوديته ، حاضر مع نفسه ؛ والربوبية له بحكم التضمن : وبين المرتبتين (= مرتبة الامر ومرتبة الحق) بون عظيم ! - قال الشيخ : و (قد) اقت في هذا المشهد الحق نحو شهرين . فأهل هذا المشهد هم [الاصل : هو] خصائص الله تعالى . الخارجون [الاصل : الخارجين] عن الامر . ما داموا في حكم هذا التجني ؛ فاذا خرجوا عنه عادوا الى مقام الامر ، الذي هو مقام الخلق : فيرى الابد نفسه ويرى مصرفته ؛ و (يرى) كل ما يؤثر فيه من التوجهات الالهية . ويبقى نوراً كله تصرفه انوار . وهو يشهد نوريته ويشهد الانوار التي تصرفه . وهو اعلى الكشف في باب العناصر . يكشف الهوى [الاصل : الهوى] في الهوى ، وكذلك (يكشف) تجلي الماء في الماء الذي امتزج معه ، بحيث يميز كلاً منهما على حدة . وكذلك تكشف نفسك في تجلي الحق مع الحقائق . واما التجلي الحق ، فهو تجلي المهيجين من الملائكة ، الذين خلقهم الله تعالى له ولما يستحقه جلاله . وقد كان السبل - رحمه الله تعالى ! صاحب وليم ، وكان يرد الى نفسه في حال الصلاة . فلم يكن له حقيقة هذا المقام . - والله يقول الحق ! « [مخطوط الفاتح ورقة ١٨ ب - ١٩] .

(٨٦٦) سورة رقم ٨٢/٣٦ . -

(٦١٧) « الحق ما وجب على العبد من جانب الله ... » (انظر اصطلاحات الصوفية لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٢٩/٢) . ولكن ما ينبغي على العبد من جانب الله اما ان يكون عن طريق الشرع (= الحق الشرعي) او من طريق الوجود (= الحق الوجودي) والمعنى الثاني للحق هو المتبين في هذا المقام . وانظر ايضاً الفتوحات ٩٣/٢ - ٩٨ . -

١ الاصل : شياء . - ب الاصل : سيل . - ت الاصل : جاءت . -

(٣٠٩) وأما تجلي الأمر^{٦١٨} ، فهو مختص بالشرائع . وهو للملائكة وللنبوة البشرية^{٦١٩} . والأمر الخطابي ، الوارد فيها ، إما وارد بضرب من الاجمال : كصلصلة الجرس ، وهو اشد على الطبع ؛ وأما وارد بضروب التفصيل ، وهو اهونه على محل تلقي . - فصاحب تجلي الأمر ، يرى وظائف العبادة ويستحضرها في ذهنه ويحققها في نيته وعلمه^{٦٢٠} .

قال ، قدس سره ! في نص هذا التجلي :

(٣١٠) « الله زجال ، كشف ث عن « ج قلوبهم » ج فلاحظوا جلاله

المطلق »

وهو (= الجلال المطلق) معنى يرجع منه اليه . ولذلك سلبهم عن ملاحظة السوي ، ما داموا في هذا المشهد . « فاعطاهم بذاته » بلا واسطة ، « ما يستحقه ح » اي كل واحد منهم ، بحسب [٤: 63هـ] استعداده ، « من الآداب خ والاجلال » اللانفة بالمقام . ولذلك اذا قام فيه أثر التجلي ، بصورة العبادة . كان موافقاً لما جاءت به الشرائع .

« فهم القائمون د بحق الله » على ما أعطاهم المقام ، - « لا بأمره » فقتضى طبعهم ، القيام بحقه مع عدم ملاحظتهم قيامهم . « وهو مقام جليل لا يناله الا ذ الأفراد^{٦٢١} من الرجال » ولهذا لا حكم لمن قام بالأمر عليهم . -

(٦١٨) الأمر ، يراد به هنا : الأمر الشرعي ، لا الأمر الكوني الوجودي . - هذا ، وتفردة ابن عربي بين نطين من العباد : عبيد الحق وعبيد الأمور . تذكرنا بتفردة الحكيم الترمذي بين نطين من الأولياء : اولياء حقوق الله ، القائمون بوظائف العبادة (والتكاليف الشرعية) ؛ - واولياء الله حقاً ، القائمون بواجبات العبودية (انظر مقدمة ختم الأولياء للحكيم الترمذي) . - (٦١٩) « النبوة البشرية عل قسمن . قسم من الله الى عبده من غير روح ملكي بين الله وعبده . بل انبازات الالهية بجدها (العبد) في نفسه من النيب او في تجليات ، لا يتعلق بذلك الاخبار حكم تحليل ولا تحريم والقسم الثاني من النبوة البشرية هم الذين يكونون مثل التلامذة بين يدي الملك . ينزل عليهم الروح بشرية من الله في حق نفوسهم » (فتوحات ٢٥٤-٢٥٥) يقابل هذا مع اجاث الشيخ الاكبر الخاصة بمقام الولاية واسرارها : الولاية البشرية والملكية ومقام الرسالة واسرارها : النبوة البشرية والملكية (فتوحات : ٢٤٦/٢ - ٢٥٢/٢ ؛ ٢٥٦-٢٦٠) . -

(٦٢٠) هنا الشارح يلخص املاء ابن سودكين الوارد في التعليق المتقدم رقم ٦١٦ . - (٦٢١) الافراد ، في المصطلح الصوفي ، هم الطبقة الخاصة من كبار الأولياء . الخارجين عن نظر القطب (انظر لطايف الاعلام ورقة ٢٦ ي واصطلاحات الصوفي لابن عربي وكتاب المسائل له ، مسألة رقم ٤٠) . -

ث + لم HK . - « ج - ج » K . - ح تستحقه HK . - خ الاداب KW ،
الآداب H . - د القائمون ، PW انقائمون K . - ذ P . -

« وهو مقام ارواح الجهادات^(٦٢٢) » حيث لم يتوجه إليها الأمر ، فتسبيحها ، عن الطبع لا عن الأمر .

« ومن هذا المقام تدكدك الجبل وصعق ز موسى^(٦٢٣) - عليه السلام ! - ولم يفتقر اس في ذلك الى الامر بالتدكدك والصعق » فان التجلي أعطى ذلك بمجرد المشاهدة . فصاحب هذا المشهد ، مع الربوبية بالكلية ، لا حضور له مع نفسه ولا مع عبوديته . بخلاف صاحب الأمر ، (فانه) مع نفسه وعبوديته ؛ ومع الحق تكون عبوديته له ، وهو قبلتها^(٦٢٤) .

« فهو لاء ش خصائص ص الله^(٦٢٥) ، قاموا بعبادة الله على حق الله » لا على حق العبودية ، فان عبوديتهم من اثر التجلي ؛ فلا يعرفون وجوبها عليهم . « وهم الخارجون عن الأمر » ما داموا في هذا المقام .

(٣١١) « ولله عبيد قائمون ص بأمر الله » وهم مظاهر تجلي الأمر . وهم مع انفسهم وعبوديتهم . يرون في مشاهدتهم كل ما يتوجه اليهم من الحقائق الالهية ؛ وما هو المطلوب من التوجهات الاسماوية من التصاريف في آفاق الوجود وأعماقه . ولهم كشف كل شيء ط في نفس ذلك الشيء ط ،

(٦٢٢) يقول ابن عربي في الفتوحات : « (انه) لا اعل في الانسان من الصفة الجهادية ثم بعدها النباتية ثم بعدها الحيوانية ثم الانسان ، الذي ادعى الالوهة . فكل قدر ما ارتفع عن درجة الجهاد حصل له من تلك الرفعة صورة الالهية خرج بها عن اصله . فالجادة عبيد محققون ما خرجوا عن اصولهم في نشأتهم ... » (فتوحات ١/ ٧١٠) . - فقام ارواح الجهادات هو المقام الذي زال فيه عن الانسان كل اثر من ظلال الهم والباطل ، فيبقى على حالة العبودية الخالصة : امرأة صافية لتجلي الحق واظهار نوره . - (وانظر ايضاً الفتوحات ٢/ ٢-٥ ومقدمة كتاب « الغناء في المشاهدة » لابن عربي . واللفظ الموضوع ، تحت ، للدلالة على مقام ارواح الجهادات : مقام السكون والجمود) . -

(٦٢٣) اشارة الى آية ١٤٢ من سورة الاعراف (رقم ٧) .

(٦٢٤) انظر املاء ابن سودكين المتقدم ، تعليق رقم ٦١٦ . -

(٦٢٥) يميز صاحب لطايف الاعلام بين « الخاصة » الذين هم علماء الطريقة ، وبين « الخاصة الخاصة » الذين هم علماء الحقيقة . (لطائف الاعلام ورقة ٧٣ب) ومن جهة أخرى يتكلم عن « ذخائر الله تعالى » الذين هم نمط خاص من الأولياء ، يدفع الله بهم البلاء عن عباده كما يدفع بالذخيرة بلاء الحاجة (لطائف : ٧٧ب) . كما يتكلم ايضاً عن « ضنائ الله » وهم « خصائص الله تعالى ، الذين يضمن بهم لنفاسهم وعلو شأنهم لديه . كما ورد في الخبر عن سيد البشر : « ان لله ضنائ في خلقه ، البسم النور الساطع » وقوله « ان لله ضنائ من خلقه : يحيمهم في عافية ويميتهم في عافية » . (لطائف الاعلام : ١١٠٥) . -

ز فصعق H . - من يفتقر H . - ش وهولا W ، وهولا K ، وهولا P . -
ص خصائص PW . - ص قائمون KW ، قائمون P . - ط الاصل : شى ، الشى . -

على حدة : ككشف حقيقة الهواء في الهواء ، والماء في الماء ، والارض في الأرض ، مع ما يتبعها من اللوازم التفصيلية .

« كالملائكة ط المسخرة »^{٦٦٦} الذين يخافون ربهم من فوقهم ويفعلون ما يؤمرون^{٦٦٧} ؛ وكالمؤمنين ع الذين ما حصل لهم غ المقام - اي مقام تجلي الحق ، القاضي بالعبودية على حق الله ؛ « فهم » اي المتحققون بتجلي الامر ، هم « القائمون ف بأمر الله ، فهم ف القائمون ف بحقوق العبودية . وهاولئك ك » اي اهل تجلي الحق ، هم « القائمون ف بحقوق الربوبية » على وجه ذكر آنفاً . - « فهو لاء س محتاجون الى امر يصرفهم » فليس لذواتهم ولاية التصريف ؛ « وهاولئك ك يتصرفون بالذات تصرف ل الخاصة »^{٦٦٨} وما كان الله ليعذبهم^{٦٦٨} وانت فيهم م .

(٦٦٦) يميز ابن عربي في فتوحاته بين ثلاثة اصناف من الملائكة : (١) الملائكة المهيمة ، وهم الذين تجلي لهم في اسمه « الجليل » فهمهم وافنامهم عنهم . فلا يعرفون نفوسهم ولا من هاما فيه ... وهم الذين أوجدتهم الله من ابنية « العا » ... وليس لهم من الولاية الاولاية الممكنات ... (٢) الملائكة المسخرة ، ورأسهم القلم الاعلى وهو العقل الأول ، سلطان عالم التدوين والتنطير ... (٣) الملائكة المدبرة ، وهم الارواح المدبرة للاجسام كلها : الطبيعة النورية والهبائية والفلكية ... (فتوحات ٢/ ٢٥٠-٢٥٢ وانظر ايضاً مقدمة « رسالة في الارواح » لابن عربي ، ظاهرية : عام ٥٤٣٣ / ٢٤١١ ب- ١٢٤٢) . هذا ، ويتكلم الشيخ الاكبر عن صنف آخر من الملائكة : الملائكة المولدة من الاعمال الخيرة ومن انقاس اهل الذكر (فتوحات ٢/ ٢٥٤) . -

(٦٢٧) اشارة الى آية رقم ٦ من سورة رقم ٦٦ . -

(٦٢٨) سورة رقم ٣٣/ ٨ . ويضيف الناسخ بخط جديد الى نص الآية الكريمة ، التي هي في الشرح : اي شيخي وسيدي ابن العربي قدس سره !

ط كاللاركة PW ، كالملائكة HK . - ع وكالمؤمنين W ؛ K . - غ + هذا KHW . -
ف القايمون W ، القايمون P . - ق وهم HK . - ك وها ولاملك W ، وهاولئك KH . -
ل بصرف H . - م + (بخط جديد) اي شيخي وسيدي بن العربي قدس سره . -

(شرح) ٦٢٩ تجلي المناظرة

LIV

(٣١٢) «لله عبيد» خصص العبيد بالاسم «الله»، واحضارهم

٦٢٩) املاء ابن سودكين. عل هذا الفصل. «ومن شرح تجلي المناظرة. ولندكر نص التجلي اولاً. قال شيخنا الامام الماروف الفرد، امام ائمة الوقت، ابو عبد الله محمد بن علي ابن العربي، رضي الله عنه وارضاه وقدس سره وروحه: «لله عبيد احضرهم الحق - تعالى! فيه... ساقط العرش في بيت من بيوت الله - تعالى!». - قال جامع: سمعت تسبيخي وامامي، رضي الله عنه! يقول، في اثناء [الاصل: اثناء] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه. انه في هذا المشهد مجتمع الضدان: لانه ازالهم بما احضرهم من الوجه الذي احضرهم. واذا تحقق العبد بذوق هذا التجلي، علم حكم الحق - سبحانه! - في كونه ظاهراً - وهو باطن - من ذلك الوجه الذي هو به ظاهر. وكذلك (علم) حكم كونه «اولاً» من الوجه الذي هو «آخر»، لا بوجهين مختلفين ولا بنسبتين. وليس للعقل في هذا المشهد مجال. وكذلك يعلم المتحقق بهذا المشهد كيف تصاف النسب الى الله تعالى من عين واحدة، لا من الوجوه المختلفة التي يحكم بها العقل في طوره. وهذا المشهد من مشاهد الطور الذي هو وراء طور العقل. وهذا المشهد هو مقام اتحاد الاحوال. - واجتمعت فيه بالجني، رحمه الله! فقال لي: المعنى واحد. فقلت له: في هذا المقام خاصة، لا في كل مقام. فلا ترسله مطلقاً، يا جني! فان الباطن والظاهر، من حيث الحق، واحد؛ واما من حيث الخلق، فلا. فان نسبة الظاهر من الحق الى الخلق غير نسبة الباطن: فلها دليلان مختلفان بالنظر الى الخلق. فلا يقال بينهما اسماء واحد في كل مرتبة. فلماذا قلنا: لا ترسله! - فقال الجني: غيبه شهوده، وشهوده غيبه. فقلت له: الشاهد شاهد أبداً، وغيبه اضافة؛ والغيب غيب لا شهود فيه. نشهود الحق - سبحانه! - لنا اما هو من غيب الاضافي، واما الغيب المحقق فلا شهود فيه أبداً، وهو الغيب المطلق. ولو غاب عن الله - تعالى! - شيء، لغابت نفسه عنه، لكن لا يصح ان يغيب عنه شيء. فهو - سبحانه! - يشهد نفسه لا كشهودنا: فان الشهود والحجب وجميع الاحكام، في حقنا، نسب واضافات واحكام محققة، وهو - سبحانه! - احدى الذات، ليس فيه سواء ولا في سواء شيء منه. واما هذه السنة التمرير، يطلقها الماروفون للتوسيل والتشويق والتأنيس والتشويق. - وقوله - رضى الله عنه! «لا تدركه الابصار، فالغائب المشهود من غيبه اضافة». قال في شرحه: ليس تخصيص «الأبصار» ينفي الادراك عنها؛ فنفي الادراك عن «الأبصار» التي هي امام العقل، لان العقل تلميذ بين يدي الحس عند المحققين. فلما انتفى الادراك عن البصر، الذي هو الوصف الأخص، كان العقل ابعد ادراكاً وأبعد. لكن للحق - تعالى! - مناظر يتجلى فيها. فتلک المناظر هي الغيب الاضافي، الذي يصح ان يقال فيه: غيبه شهوده. وتلك المناظر لا يصح تجليها من حيث هي، ولا وجود لها الا بتجلي الحق بها اليك. فالمناظر هي مدرك الناظر؛ وهي توجهات خاصة من الحق - تعالى! - اظهرت احكامها [f. 20a] في كل موطن بحسب ذلك الموطن. وهذا تفاوت ادراك اهل التجلي بقدر قوة استعدادهم وتحققهم في السكين. ولو كانت الذات، المزعمة [في الاصل] وكذا في نسخة فيينا] من حيث هي، هي المشهودة، لما صح ان يتخفف اثرها، ولا كان يقع التفاضل في شهودها. فلما وجدنا اختلاف الآثار، علمنا ان المدرك انما تاملت بالمناظر المناسبة للناظر. فتحقق! - واعلم ان رواية [الاصل: رويه] السلطان والتلذذ بشهوده، لم تكن تلك اللذة من كونه انساناً انما كانت من كونه سلطاناً، و(لأن) عند الناظر نسبة

بـ (الاسم) «الحق». فان عموم الالهية يطلب ثبوت الإنسان ، الذي هو المألوه الأتم والمظهر الاجمع ، لا زواله . والحق هو [f. 63v] عين نور الوجود المطلق الباطن . والخلق بظله الظاهر . كما قال العارف^(٢٢٩) A :

فعين وجود الحق نور محقق وعين وجود الخلق ظل له تبع
فاذا حضر الظل مع النور ثبت ؛ واذا حضر فيه زال . ولذلك قال .
قدس سره :

«أحضرهم الحق - تعالى ا ! - فيه ثم أزالهم» «نم» هنا ، ليس للمهلة ،
كما في نحو قوله :

كهز الرديني (تحت العجاس جري في الاناييب) ثم اضطرب^(٢٣١)
فان المزعج والاضطراب معاً في وقت واحد . - والحق ، من حيث كونه
احدى الذات . لا يطلب المألوه بنسبة الغيرية . فان حضرته ، من هذا
الوجه ، للاحاطة والاشتمال . فكل شيء فيها . عين كل شيء ب .
كاشمال كل جزء من اجزاء الشجرة في النواة . على الكل . ففي كل
شيء ب . في هذه الحضرة . كل شيء ب . ولذلك أحضرهم الحق في أحدثته ،

تلذذت بهذا الوجه الزايد على انانية السلطان : وهو حكم النسبة التي طُلبت وطلبت ، وبها
حصل التلذذ . فهذا حكم الحق - تعالى ! فان النسبة والمرتبة تطلبان ونظما ، لا الذات المزمعة .
فانهم ! فذات السلطان اقتضت السلطنة ؛ والمرتبة هي المشهودة ، وهي التي حجب الحجب ان
يقوم به الادراك . وما هنا سر كبير وحقيقة عظيمة . اقرب نسبتها الى الكون هو حقيقة
المرأة . وبها اسرار عزيزة . والسلام ! وتول الشيخ : «كنت في هذا المقام قريب عهد
بقيط الرفوف بن ساقط العرش» ، اشار - رضى الله عنه ! - الى ظهوره بالخلية التي اقتضاها
وصف الجنيد في ذلك المشهد ، حيث اطلق ما من شأنه ان يتقيد . - والله يقول الحق ! «
(مخطوط الفاتح ورقة ١٩-١٢٠) . -

(٢٢٩) ابن عربي ، والبيت ثابت في الفروحات : ٢٧٩/٤ . -
(٢٣٠) البيت من شواهد النجاة ، وهو مسوق لأثبات ان «ثم» ليس استعمالها مقصوداً
على معاني التراخي او المهلة او الترتيب ، بل قد تأتي في سياق «الترتب العملي بين علة ومعلول
يتلاقيان في الزمن الواحد مثل هر الردين واضطرابه في قول أبي داود جارية (او جوية) بن
الحجاج : كهز الرديني

«فان هر الرديني علة في حدوث الاضطراب به وما حاصلان في الريح في آن واحد» .
انظر الفصوص ١٥٥/١-١٥٦ والتعليقات ٢١٥/٢ . - هذا ، والرديني يستعمل وصفاً
للريح والفتنة «وزعموا انه منسوب الى امرأة سمهر (او السهري) كانت تسمى «ردينة»
وكانت مع زوجها تقوم القنا بخط هجر» (انظر لسان العرب ٣٧/١٧) . - وابن عربي يستشهد
بهذا البيت مراراً وبرويه أحياناً مقتضياً ، مقتضراً فيه على موطن الشاهد ، كشراح
التجليات هنا :

«كهز الرديني (... ..) ثم اضطرب» انظر انقصوص ١٥٦/١ . -

١ تل W . - ب الاصل : شى . -

فأزالهم فيما أحضرهم ، « بما أحضرهم » من وجه أحضرهم ، « فزالوا » بزوال الإضافات والنسب عنهم ، « للذي ت أحضرهم » اي لاحديته الذاتية ، القاضية باضمحلال رسوم الغيرية .

« فكان الحضور^(٦٣١) » في أحديته الذاتية ، بعد استهلاك الرسوم ، بحكم اشتغال الكل على الكل ، « عَيْنَ الغيبة^(٦٣٢) ، والغيبة عَيْنَ الحضور ، والبعد^(٦٣٣) عَيْنَ القرب^(٦٣٤) ، والقرب ث عَيْنَ ج البعد : وهذا ح مقام اتحاد خ الاحوال^(٦٣٥) » اي أحوال الوجود مطلقاً . والمتحقق

(٦٣١) « الحضور هو حضور القلب بالحق عند غيبته » (اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٣ وانظر أيضاً الفتوحات ٢ / ٥٤٢-٥٤٤ واصطلاحات الصوفية له وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات) .

(٦٣٢) « الغيبة عند القوم (هي) غيبة القلب عن علم ما يجري من احوال الخلق تشغل القلب بما يريد عليه ... » (فتوحات ٢ / ٥٤٣) وانظر اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٣ واصطلاحات الصوفية لابن عربي وسنازل السائرين للهروي ١٨٦-١٨٨ وتعرفات الجرجاني ١٠٩ وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات) ولطايف الاعلام ورقة ١٣٠-١٣٠ ب .

(٦٣٣) « البعد هو الاقامة على المخالفات . وقد يكون البعد منك ، ويختلف باختلاف الاحوال ، فبذلك على ما تعطيه قرائن الاحوال » . (اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٢) ؛ وانظر الفتوحات ٢ / ٥٦٠-٥٦١ ؛ واصطلاحات الصوفية لابن عربي ؛ ولطايف الاعلام ورقة ٣٨ ب .

(٦٣٤) « القرب (هو) القيام بالطاعة وقد يطلق على حقيقة « قاب قوسين » وهو قدر الخط الذي يقسم قطري الدائرة ... وهو غاية القرب المشهود ولا يدركه الا صاحب اثبات لا صاحب محو » (اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٢) وانظر أيضاً الفتوحات ٢ / ٥٥٨-٥٦٠ واصطلاحات الصوفية ولطايف الاعلام : ١٣٩ ب .

(٦٣٥) مقام اتحاد الاحوال ، ومقام جميع الاضداد ، ومقام تمانق الاطراف ، ومقام جميع المتقابلات كل ذلك لازم او مظهر للاطلاق الذاتي الحق . ولكن المطلق هنا لا يعني به « مطلق بشرط لا شيء » ، حيث يكون مقابلاً « للمفيد الذي هو بشرط شيء » بل هو « مطلق مأخوذ لا بشرط شيء » فلا يكون المفيد مقابلاً له او معارضاً له . ولنتسمع الى صاحب لطايف الاعلام وهو يجدد « اطلاق الهوية » ويقال له الاطلاق الذاتي ومعرفته بان تعلم انه لما كان تعقل كل تعين يقتضى سبق اللاتمين عليه من حيث هو هو لا يصح ان يقتضى عليه بتعين ولا يحكم عليه من حيث ذاته بحكم ولا يعرف بوصف ولا ينضاف اليه نسبة اسم ما من رحدة او وجوب وجود او مبدئية او اتحاد او اقتضاء اثر او صدور مراد او تعلم علم منه نفسه فضلاً عن غيره . لان كل ذلك يقتضي بالتعين والتقييد المتنافيين [الاصل : المتاني] لاطلاق الهوية والاطلاق الذاتي ، الذي يشترط فيه ان يكون امراً سليماً وهو اللاتمين ... لا بمعنى انه اطلاق ضده التقييد ، فان ذلك ايضاً قيد له بالاطلاق . بل يعني بهذا الاطلاق اطلاق الهوية

ت للذين H . - ث القرب H . - ج وعين H . - ح وهو HK . - خ اتحاد H . -
خ ١ - H . خ ٢ وجوه KH . -

بدوق هذا التجلي ، يعلم كون الحق ظاهراً من وجه هو به باطن ، وباطناً من وجه هو به ظاهر . لا بوجهين ونسبتين مختلفتين . وليس للعقول . في هذا المثال ، مجال قطعاً . -

(٣١٣) ثم قال ، قدس سره : « واجتمعت بالجند^{٣٦} في هذا المقام » يريد اجتماعاً روحانياً . اذ شأن الكامل ، المنطلق في ذاته . ان لا ينحصر في البرازخ . فله ان يخرج منها الى العوالم الحسية وبالعكس . اختياراً^{٣٧} . فانه اذا تحقق بالكمال الوسطي ، لا تقيد آفاق الوجود ولا تحصره . بل له ان يتحول إلى أي صورة شاء . وينتقل الى أي عالم اراد ، اختياراً .

من حيث هي . فتكون هذا الاعتبار مأخوذة لا بشرط شيء ، بحيث تصبح قابلة لشرط شيء (من غير تقييد) ولشرط لا شيء . فهي هذا الاعتبار قابلة للتقييد بالاطلاق والاطلاق عنه والتقييد به ايضاً . فان الاطلاق الذي هو في مقابلة التقييد (هو) تقييد ايضاً . بل الاطلاق الذي نفيه هنا إنما هو اطلاق عن الاطلاق ، كما هو اطلاق عن التقييد . فهو اطلاق عن الوحدة والكثرة وعن الحصر في الاطلاق والتقييد وعن الجمع بين ذلك وعن التنزه عنه . فيصح في حق الذات ، باعتبار هذا الاطلاق ، كل ذلك حالة التنزه عنه كله . فنبه كل ذلك الى الذات وغيره وطلبه عنها (هو) على السواء : ليس احد الامور أولى من الآخر . وهذا الاطلاق هو المسمى بجميع الاضداد ومقام تعانق الاطراف (ومقام اتحاد الاحوال) . فيصح فيه اجتماع النقيضين بجميع شروط التناقض . قيل لابي سعيد الخراز : بم عرفت الله ؟ - قال : بجمعه بين الاضداد . ثم تلا قوله - تعالى ! « هو الأول والآخر (والظاهر والباطن) » ومن باب الاشارة الى جمعه - تعالى ! - بين الاضداد ، قول النبي ، صل الله عليه وسلم ! « اللهم انت الصاحب في السفر رائت الخليفة في الامل ولا يجمعها غيرك ! » (وذلك) لان المستخلف لا يكون (مستحباً في آن واحد) والمستحب لا يكون مستخلفاً (في آن واحد) ... (لطائف الاعلام : ١٢٣-١٢٤) . وهذا التعريف للاطلاق الذاتي هو اساس فكرة وحدة الوجود عند الشيخ الاكبر واتباعه وكل الذين نقدوه وقموا في هذا الخطأ المشترك : وهم أنهم خلطوا بين معنى الاطلاق الذي هو بشرط لا شيء وبين الاطلاق الذي هو لا بشرط شيء . انظر الشرح الوافي لذلك في الدراسة القيمة التي خصصها الاستاذ هنري قربان عن ابن عربي في : *L'imagination créatrice dans le soufisme d'Ibn 'Arabî*, pp. 173 et suiv. الفاراض ، مخطوط ايا صوفيا ١٨٩٨/١-٣ ب وكتاب في علم التصوف لداود القيصري ، مخطوط ايا صوفيا المتقدم ورقة : ٩٢ب-٩٦ب ، ومقدمة شرح الفصوص له ايضاً ، مخطوط ايا صوفيا المتقدم ورقة : ٢٧ب-٣٩ . -

(٦٣٦) شيخ الطائفة ، ابرالقاسم الجنيدي بن محمد الخراز ، توفي عام ٢٩٨ للهجرة انظر ترجمته في طبقات الصوفي للسلي ١٥٥-١٦٣ والخلية ١٠/٢٥٥-٢٨٧ وصفة الصفوة ٢/٢٣٥-٢٤٠ وطبقات الشعراي ١/٩٨-١٠١ والرسالة القشيرية ٢٤ ورسالة الجنان ٢/٢٣١-٢٣٦ والمنظوم ١٠٥/٦ ونصوص لم تنشر . لماسينيون ٤٩-٥١ واصول الاصطلاحات الصوفية ٣٠٣-٣٠٩ . -

(٦٣٧) قارن هذا بما يذكره ابن سودكين في مقدمته على التجليات ، كما هو ثابت في تعليق رقم ٢٠٦ .

هذا الغيب محققاً ومطلقاً ، بالنسبة إلينا ، اذ لا شهود لنا فيه أبداً . واما بالنسبة الى الحق - تعالى ! - (ف) لا غيب اصلاً ؛ اذ لا يصح ان يغيب عنه شيء ولا نفسه . بوجه من الوجوه . فلا يقال ، في هذا الغيب المحقق ، بالنسبة إلينا : إن غيبته شهوده . فان غيبه ، لنا ، غيب دائماً ، أبداً ؛ وبالنسبة اليه - تعالى ! - شهادة محضة ، لا غيب فيها . ولكن له - تعالى ! - مشاهد ومناظر^{٦٤١} ، تعينت بالتجليات الذاتية ؛ ولا وجود لها إلا بتجليات الحق بها إلينا . فتلك المناظر هي الغيب الاضافي ، الذي يصح ان يقال فيه : « غيبه ، شهوده » . فان الحق غيب فيه ، في عين كونه فيه مشهوداً لنا . - هذا كلامه^{٦٤٢} (= ابن عربي) في بعض املائه ز .

(٣١٥) فناظر الحق ومراتب ظهوره ، كالمرابا للظاهر بها . فان الظاهر مشهود فيها . وشهوده فيها ، عين غيبه . اذ ليس لحقيقة الظاهر بها فيها شيء ب . وليس عكس الحقيقة فيها عينها ، بل غيرها . ولذلك قابل بتبين الظاهر بها يسار عكسه . ثم أتبع - قدس سره ! - في املائه ز زوائد ، فقال : فالناظر هي تدرك الناظر ، وهي توجهات خاصة من الحق - تعالى ! - أظهرت آثارها في كل موطن ، بحسب ذلك الموطن . ولهذا تفاوت إدراك اهل التجلي ، بقدر قوة استعدادهم وتحققهم في التمكين . ولو كانت الذات المنزهة ، من حيث هي مشهودة ، لما صح ان يختلف أثرها ، ولا كان يقع التفاضل في شهودها . فلما وجدنا اختلاف الآثار [f. 64v] علمنا ان المدارك انما تعلقت بالمناظر ، المناسبة للناظر^{٦٤٣} . -

« فالغائب س ، المشهود من غيبته إضافة » كما بين الآن .
« فانصرف » - يعني الجنيد ، « وهو يقول : الغيب » اي المحقق ، « غائب ص في الغيب » اي في نفسه . ومن كانت ص غيبته باقتضاء ذاته ، فلا يحضر أبداً .

٦٤١ المشاهد والمناظر والمطالع والمجالي والمراتب كلها بمعنى : وهي المظاهر الكلية
السنة : مرتبة غيب الغيب . مرتبة الغيب المطلق ومرتبة الارواح ومرتبة المثال ومرتبة الحس والمرتبة
الجماعة (الانسان) ... (لطائف الاعلام : ١٦١) . -

٦٤٢ انظر املاء ابن سودكين المتقدم في التعليق ٦٢٩

٦٤٣ انظر املاء ابن سودكين المتقدم في التعليق ٦٢٩

ز الاصل : املاء . - س فالغائب PW ، فالغائب K . - ش غيبة H . -
ص غائب PW ، غائب K . - ض الاصل : كان . -

(٣١٦) «وكننت في وقت اجتماعي به ، في هذا المقام ، قريب عهد بسقيط الرفرف بن ط ساقط العرش ط ، في بيت من بيوت الله - تعالى ط !»
يشير الى ان الجنيد - قدس سره ! انما ظهر بتحلية اقتضاها مقام سقيط رفرف بن ساقط العرش . اذ من مقتضى مقامه . اطلاق ما من شأنه ان يتقيد . وهو رجل واحد في كل زمان ، يسمى بهذا الاسم على مقتضى مقامه . وعليه مدار فلك هذا المقام . وهو على مشهد حقيقة كلية ، منطبعة في العرش المحيط ، مشاهد فيها وحدة المعنى والعين والكلمة ، في المركز الارضي ايضاً .

وتسمى هذه الحقيقة ، باعتبار سقوطها من العرش ، على الارض : بساقط العرش . فمن كان من الاناسي على شهود عليه هذه الحقيقة ، في المحيط العرشي والمركز الارضي ، القاضيين بالوحدة والاجمال ، كان شهوده متفرعاً من شهودها الأحوط ، وسقوطه من سقوطها . فكان صاحب رفرف من الرفارف العرشية . اذ ليس شهود الفرع كشهود أصله : احاطة واشتمالا .

فاذا ظهر الفرع بحلية اصله ، في مركز الارض ، سمي بسقيط الرفرف . ومن حيث تولد شهوده عن شهود اصله ، الشامل ، المسمى بساقط العرش - نسب سقيط الرفرف اليه بالبنوة . فاعطاه المقام ، حالتد ، اسم سقيط الرفرف بن ساقط العرش . - ولعله هو المعنى في القسم الالهي بقرله (- تعالى !) والنجم اذا هوى^{٦٤٤} . وقد أوما إليه العارف^{٦٤٥} بقوله :

اذا سقط النجم من أوجهه وكان السقوط على وجهه
فما كان إلا ليُدري آذا تدلّى الى السفلى من كنهه
فيعرف من نفسه ربه كما يعرف الشبه من شبهه

(٦٤٤) سورة رقم ١/٥٣ .

(٦٤٥) هو ابن عربي . والاييات في الفتوحات ٢٢٨/٣ وابن عربي ذكر هذا الاسم الرمزي «سقيط العرش» في مواضع عديدة من فتوحاته . ٢٣٣/١ ؛ ١٤/٢ ؛ ١٥٦ ؛ ٢٢٧/٣-٢٢٨ ؛ وكذلك عبد الكريم الجيلي في مؤلفه : حقيقة الحقائق ، مخطوط اسد افندي رقم ١٧/٢٤٥٩ ومؤلف كتاب معارج الالباب فيه كشف مداولة الافراد والاقطاب ، مخطوط جار الله رقم ١٠١٥/٢٠٣ ب-١٢٠٤ . -

ط ابن H - ط العرس W - ط نعل W ، H - ، + عز وجل H . -

وهذه الحقيقة الكلية ، بكيّنونتها في العرش ، بالسّرّ الالهي الانساني هي المثل الأعلى ؛ ومشهدا فيه : « ليس كمثل شيء ب » . ويسقطها الى قلب الارض ، الذي هو محل قيام العمّد المعنوي والساق ؛ (تكون) على صورة الانسان ، الأكل ، الفرد ؛ ومشهدا فيه : سرّ « مرضت [f. 658] فلم تعدني ، رجعت فلم تطعمني ، وظمئت فلم تسقني »^{٦٤٦} . - ولها ، من حيث كونها المثل الأعلى بسرّ الانسانية : « كنت نبياً وآدم بين الماء والطين »^{٦٤٧} . وفي كونها على الصورة الفردية : « لا نبي^{٦٤٨} بعدي » . فافهم !

٦٤٦) انظر ما يأتي تعليق رقم ٨٧٨ ؛ ويقابل نص هذا الحديث بما ورد في انجيل متى ٢٥/٣١-٤٦ ؛ واعمال الرسل (من اسفار العهد الجديد) ٩/٥ ؛ وانجيل لوقا ١٠/١٦ . -

٦٤٧) انظر ما تقدم تعليق رقم ١١٣ ، ١٢١ ، ٢٢٣ . -

٦٤٨) انظر ما تقدم تعليق رقم ١١٤ ، ١٣٢ ، ٢٢٤ . -

(شرح) ٦٤٩ تجلي لا يعلم التوحيد

LV

(٣١٧) « يا طالب معرفة توحيد ذات خالقه ٦٥٠ » لا تطلب ما لا يحصل للسوى منه شمة ، ولا يتأتى بدليل ولا بذوق ، لمستدل وذائق ب .

توحيده اياه توحيده ونعت من ينعته لاحد ٦٥١

« كيف لك بذلك ؟ وانت في المرتبة الثانية من الوجود » وهو - تعالى ! من حيث توحيده الذاتي ، أول لا يطلب الثاني . فليس للثاني وصول إلى أول لا يطلبه . فأنتى له بذوق توحيده الذاتي ؟ -

« وأنتى للثنتين بمعرفة الواحد بوجودها ؟ » اي في وجود المرتبة الثابتة . والاحدية . الذاتية ، الدائمة لا تطلب الزائد عليها : والتوحيد . الحاصل من الثاني . زائد على الأول . -

« وإن عُدِمَتْ » عن وجودك بمحو رسومك . « فيبقى الواحد يعرف نفسه » في نفسه . -

(٦٤٩) املاء ابن سودكين عل هذا الفصل . « ومن تجلي لا يعلم التوحيد . قال امامنا العالم الراسخ المحقق - رضى الله عنه ! « يا طالب معرفة توحيد ذات خالقه وفي هذا التجلي رأيت [الاصل : رأيت] التفري . رحمه الله تعالى ! » - قال جامع : سمعت شيخي - نفع الله به ! - يقول في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه لهذا التجلي ما هذا مناه . المراد بالتوحيد في هذا التجلي هو توحيد الذات . فانه لا يدرك بدليل اصلاً ولا بذوق ابداً ، اذ ليس الممكن فيه قدم قط . لكون الحق - سبحانه وتعالى ! - له المرتبة الأولى والاحدية الدائمة ، والعبء في المرتبة الثانية . فلا يصح خروجه منها ابداً : فأنتى له بذوق التوحيد ! واما توحيد الانوية ، فانه يوصل اليه بالدليل وبالبذوق . فالدليل لما يقتضيه النظر العقلي ؛ واما الذوق . فللظهور بالصورة وقبول الخلافة ، حتى كان ميراث ذلك : « من اخي الذي لا يموت الى الحي الذي لا يموت » ! - وقوله : « لا يفرنك وحدانية خاصيتك ، فانها دليل على توحيد الفعل » اي لا فاعل إلا هو ، فهذا توحيد الفعل . فالممكن لا يمكنه معرفة موجد الا بنسبة الفعل واليجاد . فاعلم ترشد . - والسلام ! [مخطوط الفاتح ورقة ١٢٠] - .

(٦٥٠) توحيد ذات خالقه ، اي التوحيد الخاص بذات الخالق من حيث هو هو ويسمى ايضاً التوحيد القائم بالأزل « ويعنون به توحيد الحق نفسه (بنفسه) . وهو عبارة عن تعقل لنفسه وادراكه لها من حيث تعينه . ومعلوم ان هذا مما لا يصح لاحد غير الله ادراكه » (لطائف الاعلام : ٥٧ ب) . -

(٦٥١) الشعر الشيخ الانصاري الهروي وهو في آخر المنازل في باب « التوحيد » . -

(٣١٨) « كيف لك بمعرفة التوحيد » الذاتي ، « واثبت ما صدرت عن الواحد من حيث وحدانيته وانما صدرت عنه من حيث نسبة^{٦٥١} » ما ؛ ومن كان اصل وجوده على هذا النحو - من حيث هو ومن حيث موجد - فأنتى له بذوق التوحيد » الذاتي ؟ واما توحيد الالهية^{٦٥٢} ، فقد يتوصل اليه بالعقل ودلائله النظرية ، وبالدوق ايضاً . فان الدائق ، من حيث كونه على الصورة^{٦٥٣} ، له رتبة الخلافة^{٦٥٤} ؛ وهي انما ترجع (الى) المرتبة الالهية لا إلى الذات . - ثم قال :

(٣١٩) « لا يغرنك وحدانية^{٦٥٥} خاصيتك » التي تميزك بوحدتها

(٨٦٥١) في نظر الشيخ الاكبر ، ان صدور الأشياء عن الله هو من حيث اسمائه وهي كثيرة ، لا من حيث ذاته وهي واحدة . وهكذا يفسر صدور كثرة العالم عن كثرة الاسماء الالهية . وهو بذلك يختلف عن مبدأ فلاسفة الاسلام في قولهم : « لا يصدر عن الواحد الا واحد » (وهو مبدأ افلاطوني في اصله التاريخي) . ولنتمع اليه في فتوحاته : « .. الا ترى الحكماء قد قالوا : لا يوجد عن الواحد الا واحد ؟ - والعالم كثير فلا يوجد الا عن كثير . وليست « الكثرة إلا الاسماء الالهية (وهي نسب واضافات) . فهو واحد احدية الكثرة ، الاحدية التي يطلبها العالم بذاته . - ثم ان الحكماء مع قولهم : في الواحد الصادر عن الواحد ، لما رأوا « صدور الكثرة عنه - وقد قالوا فيه : انه واحد في صدوره - اضطربوا الى ان يعتبروا في هذا الواحد وجوهاً متعددة عنه . بهذه الوجوه صدرت الكثرة . فنبه الوجوه لهذا الواحد الصادر ، « (هي) نسبة الاسماء الالهية الى الله . فنتصدر عنه . تعالى ! الكثرة ، كما صدر في نفس الأمر . فكما انه للكثرة احدية . تسمى احدية الكثرة ، كذلك للواحد كثرة . تسمى كثرة الواحد . وهي ما ذكرناه . فهو (تعالى !) الواحد الكثير ، والكثير الواحد ! » (فتوحات ٢٣١/٢-٢٣٢ : ١) ما يتعلق بالمبدأ الفلسفي المذكور فراجع كتاب « اراء اهل المدينة الفاضلة » (طبعة القاهرة ، طبعة ثانية ١٩٤٨) للفارابي ، فصل « القول في الموجودات الشرافي وكيفية صدور الكثير » و« رسالة في اثبات المفارقات » له ايضاً (ط . حيدرabad سنة ١٣٤٤ - ١٣٤٦هـ) ص ٥٠٤ .

(٦٥٢) توحيد الالهية هو اعتقاد الوحدانية لله تعالى وهو على مراتب : توحيد العامة وهو ان تشهد ان لا اله الا الله ؛ وتوحيد الخاصة وهو ان لا يرى مع الحق سواه ؛ وتوحيد خاصة الخاصة وهو ان لا ترى سوى ذات واحدة لا ابط من وحدتها قيمة بذاتها لا كثرة فيها بوجه ، مقيمة لتعانياتها التي لا ينتهي حصرها ولا يحصى عددها وان لا ترى ان تلك التعينات هي عين ذاته المينة لها الغير المتينة بها ولا غيرها ... » (لطائف الاعلام : ١٥٧ - ٥٥٧ب) .

(٦٥٣) اي على صورة الله : « خلق الله آدم على صورته » . -

(٦٥٤) انظر سورة ٢٩/٢ . -

(٦٥٥) وحدانية الخاصة هي خصوصية كل شيء وهي احديته التي تميزه عن غيره (انظر لطائف الاعلام ورقة ٧٤ب مادة : الخصوص) .

ت فاني W ، فاني PKH . -

عن غيرك ؛ - « فانها » مفعولة لفاعل ، مستقل في الابداد ؛ فهي « دليل على توحيد الفعل^(٦٥٦) » حتى تعلم أن لا فاعل إلا الله . فليس لك ان تعرف موجدك إلا بنسبة الفعل والابداد . -

« جَلَّ معنى توحيد عن ان يعرف غيره ! » اي غير الحق . « فمالنا سوى التجريد^(٦٥٧) » اي الانخلاع بالكلية عن شهود السوى . « وهو المعبر عنه ، عند اهل الطريقة ، بالتوحيد » وهذا القدر (هو) الذي لنا منه . ثم قال :

« وفي هذا التوحيد رأيت^(٦٥٨) النشأ ج » صاحب المواقف ، بمناسبة مقامية ، موافقاً فيما أسسته^(٦٥٩) . والله يقول الحق ويهدي السبيل !

(٦٥٦) توحيد الفعل « هو تجريد الفعل وهو التجلي الفعلي اي تجريد الفعل عما سوى الواحد الحق بحيث لا يرى في الوجود ندلاً ولا اثرأ الا الله الواحد الحق » (لطائف الاعلام : ٥٧ب) . -

(٦٥٧) « التجريد يعنون به امالة السوى والكون عن السر والقلب . » وهناك تجريد الفعل وتجريد الفضل وتجريد القصد وتجريد العباد وتجريد ارباب الاحوال وتجريد اهل الوصول والتجريد الفعلي والتجريد الصفاقي والتجريد الذاتي ؛ (لطائف الاعلام : ٣-١٤٣ب واصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ واصطلاحات الصوفية لابن عربي) .

(٦٥٨) انظر التعليق المتقدم رقم ٥٨٧ . -

(٦٥٩) يحسن مقارنة هذا الفصل بما يذكره الشيخ الاكبر في فتوحاته (معرفة منزل تنزيه التوحيد) ٥٨٢-٥٧٨/٢ . -

(شرح) (٦٦١) تجلي ثقل التوحيد

I.VI

(٣٢٠) ثقل التوحيد . اذا نزل بالقلب . من أعباء ٦٦١ انا سنلقي عليك قولاً ثقيلاً ٦٦١ تداعت له الجوارح والجوانح ٦٦٢ وانطمست ، دون مطلبه الأحمى ، شيوع المطالب الجملة . [f. 651] . ولذلك «الموحد من جميع الوجوه» ٦٦٣ لا يصح ان يكون خليفة ٦٦٤ . لانه مأخوذ بما يقطع نسب الغير مطلقاً ، فضلاً عن انقائهم .

(٦٦٠) املا: ابن سودكين على هذا الفصل . « ومن تجلي ثقل التوحيد . وهذا نصه . «الموحد من جميع الوجوه» [f. 20b] فقبلته وانصرفت . » - قال جامع : سمعت شيخنا يقول في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . قال تعالى : « انا سنلقي عليك قولاً ثقيلاً » ! ومن وجوه معاني ذلك ، ان يؤمر بالتوحيد من كونه لا ينال حقيقة . فلا يبقى الطلب إلا للتوحيد الذي يصح ان يدرك وينال ، وهو توحيد الالهية . وفيه تنوع عليه الاشياء . واذا تنوعت عليه المطالب ، تكثرت وثقلت عليه لكونها تخالف مقصوده الذي هو التوحيد . والموحد من جميع الوجوه لا يصح ان يكون خليفة ، لان المستخلفين يطلبونه بوجوه كثيرة واحكام متعددة . فكثرة النسب من شرط الخلافة ، وهي تنافي الوجدانية . وتوحيد الالهية ، بهذه النسبة ، « هو » : فالالهية لا ثاني لها من جنسها ؛ ومع هذا ، فلها نسب واحكام . فتحقق ! - واما سكوت شيخنا ، رضي الله تعالى عنه ! عن الشبلي عند سؤاله [الاصل : سؤاله] إياه ، وقول الشيخ له : قل ، فقد قلت - اراد شيخنا به قول الحقايق : وهو لسان السكوت في موطن السكوت . فيكون السكوت في موطنه عين الجواب . أي ما يقابل التوحيد إلا العدم ، الذي توجهت الاشارة اليه بالسكوت . فآخذ الشبلي يعبر عن اشارة الشيخ في سكنته ، عندما تحقق بلسان الاشارات . فرضي له الشيخ بالتحقق في ذلك المقام ، وبإله فيه - والله يقرر الحق - [مخطوط الفاتح ورقة ١٢٠-٢٠٠] .

(٦٦١) سورة ٥/٧٣ . -

(٦٦٢) الجوانح (مفردتها حانحة) هي الاضلاع التي تحت الترائث . وهي ما يلي الصدر كالضلع ما يلي الظهر . - اما الجوارح ، بالنسبة الى الانسان فهي اعضاؤه التي يكتسب بها .

(٦٦٣) الموحد من جميع الوجوه هو من طبقة الأولياء الموليين او المهيمين . وهذه الطبقة من الأولياء في الأرض مثال الملائكة الكرويين في السماء ، ويسمون ايضاً بالملائكة المهيمين . وهم « باهتوني في شهود الحق ، لا يعلمون ان الله خلق آدم لاشتغالهم بالله عن شؤونهم . فهم هائمون في شهود جماله ، والهمون تحت انقهار عظمة جلاله لا يبحث لا يتسمعون معه لغیره . وهؤلاء هم « السالكين » وهم « المستهلكون » (لطائف الاعلام : ١٦٧-١٦٨) . -

(٦٦٤) الخليفة اما ان يكون خليفة كاملاً او خليفة غير كامل . فالخليفة الكامل هو « من كل من البشر كأكابر الأولياء واولي العزم من الرسل . . . (وهم) الذين من شأنهم الصبر والثبات في حق الوسط بين الخلق والحق ، ليأخذوا المدد من الحق بلا واسطة بل بمحقهم ،

« والخليفة ا مأمور آ بحمل ائقال المملكة كلها » بل من شرط الخلافة ، اعتبار نسب المستخافين ووجوه مطالبيهم . وذلك ينافي حكم التوحيد ، القاطع بملكته نسب السوى . ولذلك قال : « والتوحيد يفرد^{٦٦٥} اليه ولا يترك فيه متسعاً لغيره » حتى ان يرفع عن ذات الخليفة ما يشعر بالغيرية . ولن تطلب الالهية لها ، من حيث توحيدها ، ثانياً من جنسها .

(٣٢١) « وقلت ب للشبلي^{٦٦٦} ، في هذا التجلي : يا شبلي ، التوحيد يجمع والخلافة تُفَرِّق ؛ فالموحد لا يكون خليفة مع حضوره في توحيدهِ . فان الخليفة ينبع النسب والاضافة ، القاضية بالتعدد والكثرة ، والموحد يسقطها عن ذات ، لا يسع معها غيرُها .

« فقلت : هو المذهب » الحق . ثم قال : « فأَيُّ المقامين أتم ؟ - فقلت : الخليفة مضطرب في الخلافة » فانه مأمور باثبات ما من شأنه ان لا يثبت ؛ « والتوحيد » هو « الاصل » الثابت في نفسه . فلا يفتقر الى مثبت .

(٣٢٢) « فقلت : هل لذلك علامة ؟ - قلت : نعم ؟ - فقال لي : « وما هي ؟ - قلت له : قلْ » انت ! « فقد قلت » انا في سكوئي ما

ويعطون الخلق بخلقهم . فلا يميلون الى طرف فيهلون الطرف الآخر . كما هو عليه الحال فيمن غلبت عليه حقيقته باستهلاكه في نور الحق ، او خلقته بانحجابه بظلمة الخلق . - فالخليفة غير الكامل هو خليفة الله بواسطة من هو تبع له من أولي العزم والخلفاء والكمل ... » (لطائف الاعلام : ٧٦ ب) . -

(٦٦٥) الأفراد والتفريد كلاهما بمعنى واحد . « والتفريد هو شهود الحق ولا شيء معه فيشده متفرداً ، وذلك لغناه المشاهد في الشهود . ومن لم يذق هذا المشهد نازحه عقله في فهم هذا المعنى ، قايلاً : بان شهوده منفرداً تناقض لان شهود غيره له ينافي الأفراد ، لإثباته الشاهد والشهود . فيقال له : ألسنت تشهد نفسك بنفسك ؟ مع ان ذلك لا ينافي الافراد فهو الشاهد من الشاهد ، والشهود من الشهود : اذ لا حقيقة لغيره ، ولأن الكل تعيناته . ولهذا قال الشيخ (الاكبر) قدس سره : التفريد وقوفك بالحق معك » (لطائف الاعلام : ١٥٠) وانظر اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ واصطلاحات الصوفية له ومنازل السائرين ٢٢٣-٢٢٥ (٦٦٦) الصوفي المولى المشهور ابو بكر ، دلف بن جحدر (او ابن جعفر) توفي عام ٣٣٤ . راجع ترجمة حياته في المصادر الآتية : طبقات الصوفية للسلي ٣٣٧-٣٤٨ ؛ والحلية ٣٦٦/١٠-٣٧٥ ؛ وصفة الصفة ٢٥٨/٢-٢٦٠ ؛ والرسالة الشيرية ٢٣ ؛ وتنايج الانكار ١٨٧/١-١٨٩ ؛ وطبقات الشعراي ١٢١/١-١٢٤ . -

ا كان W ، نان HK - آ مأمور KW ، مأمن H - ب قلت HKW - ت + لي KHW - ث مظهر H -

يغنيك عن الجواب . فكأنه - قدس سره ! - زعم في سكوته ان التوحيد لا يقابله إلاّ العدم . المشارُ اليه بالسكوت .

« فقال » النبي : إن علامته « ان لا يعلم » المتحقق بالتوحيد « شيئاً ج ولا يريد شيئاً ج ولا يقدر على شيء ج . حتى لو سئل خ عن التفرقة بين يده ورجله لم يدر . ولو سئل خ عن أكله ، وهو يأكل ، لم يدر انه أكل . وحتى لو اراد ان يرفع لقمة لقمة لم يستطع ذلك لوهنه وعدم قدرته » فان ثقل التوحيد خمد عليه الامكان والقوى بالكلية . ثم قال : « - فقيل له وانصرفت » فتقبله . من امارات رضائه د واعترافه باصابته .

ج ثيا W ، ثيا P . - ح ثى PW .
خ سيل W ، سيل KP . -
د الاصل : رضاه . -

(شرح) ١٦٧ تجلي العلة

LVII

(٣٢٣) « رأيت الحلاج ١٦٨ في هذا التجلي » القاضي بتحقيق كونه
— تعالى ! هل هو علة تستلزم وجود العالم في الأزل وقدمته أو ليس بعلة؟ —

(١٦٧) املاء ابن سديكين على هذا الفصل . « ومن شرح تجلي العلة . وهو ما هذا نصه .
« رأيت الحلاج في هذا التجلي وذلك غاية رسمي . فتركته وانصرفت . » . — قال جامه : سمعت شيخي يقول في اثناء
[الاصل : اثناء] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . انه لما اجتمعت بالحلاج — رحمه الله ! —
في هذا التجلي وسأته عن العلية ، هل تصح عنده ام لا ؟ فقال : هو قولة جاهل ، يعني ارسطو .
ثم نزه تزويهاً حسناً . فقلت ، عند سماعي تزويجه : هكذا اعرفه . فقال : هكذا ينبغي ان
يعرف ، فاثبت ! — قال الشيخ : وينبغي للتناظرين ، اذا ادعى احدهما القوة في أمر ما ،
ان يدخل عليه الآخر في ذلك المقام بنفسه لا يعلمها ، فيفضحه في دعواه من نفسه ويريج
(نفسه) حينئذ مؤنة [الاصل : مؤنة] التعب . ولما قال الحلاج للشيخ — سلام الله عليه :
« اثبت ! » ولم يكن مقامه يقتضى له هذا القول للشيخ ، قال له (ابن عربي) : « لم تركت
بيتك بحرب ؟ » — فتبسم عند سماعه اشارة الشيخ . واجاب بما لا يطابق مقصود الشيخ وشارته .
فقال له الشيخ حينئذ ، لما كفاه مؤنة [الاصل : مؤنة] نفسه بجوابه : عندي ما تكون [الاصل :
يكون] به مدحوض الحجة . ففهم حينئذ [الاصل : حينئذ] الاشارة ، وعرف ما كان حصل
منه : فاطرق ! » [مخطوط الفاتح : ٢٠ب-١٢١] .

(١٦٨) اسم شهيد التصوف الاسلامي ، ابي المنيث الحسين بن منصور ، يتردد كثيراً
في كتب ابن عربي ورسائله . وقد أورد له كتباً مستقلة خصصها لشرح اقواله ومذهبه . من
ذلك : « السراج الوهاج في شرح كلام الحلاج » و « رسالة الانتصار » . وفي الفتوحات خاصة
يشير دائماً الى اقواله واحواله وأذواقه (انظر مثلاً الفتوحات ١/١٦٩ ؛ ٢/١٢٢ ، ١٢٦ ،
٣٣٧ ، ٣٦٤ ، ٣٧٠ ؛ ٣/١٧ ، ٤٠ ، ١١٧ ؛ ٤/٨٤ ، ١٥٦ ، ١٩٤ ، ٢٤١ ،
٣٢٨ ، ٣٣٢ الخ) . وقد ترك لنا الشيخ الاكبر صورة وصفية للحلاج هي آية في الروعة
والمعنى والجلال . وهي حقاً اثر ادبي وقاريخي منقطع النظير . ولننتسح الى الشيخ الاكبر وهو
يحدثنا بلفظه الرمزية الفائقة : « من كان علته « عيسى » فلا يوسى . فانه الخالق الخمي والمخلوق
الذي يحيى . عرض العالم في طبيعته . وطوله في روحه وشريعته . وهذا النور من « الصهور
والدهبور » ، المنسوب الى الحسين بن منصور . لم ار متحدثاً رقيق وفتق ، وبربه نطق ، وأقسم
بالشفق ، والليل وما رسق ، والقمر اذ اتسق ، وركب طبقاً عن طبق — مثله ! فانه نور في
غسق ! منزلة الحق لديه منزلة موسى من التابوت . ولذلك كان يقول : باللاهوت والناسوت .
وأين هو من يقول : الدين واحدة ، ويحيل الصفة الزائدة . وأين « فاران » من « انطور » ؟
وأين النار من النور « المرض » محدود . و « الطول » ، ثل « مدود » . والفرض والنقل
شاهد ومشهود ! » (فتوحات ٤/٣٣٢) . — اما المصادر عن حياة الحلاج ومذهبه فيحسن
الرجوع بالدرجة الأولى الى دراسات المستشرق الفرنسي العظيم لويس ماسنيون . وقد جمع اختياراً
الأب الفاضل يواكيم مبارك جميع اثار ماسنيون وإيجائه بالحلاج في الفهرس العام الذي
اثبتته لتواليه وأعماله . وعنوان هذا البحث الجامع : *Bibliographie de Louis Massignon*, in : *Mélanges Louis Massignon*, I, 3-56.

«فقلت له : يا حلاج ، هل تصح عندك عِلِّيَّةٌ ؟ - وأشرتُ -» إشارةً
تُفهمه أنني لم أقل بها . -

« - فتبسّم - ! » تبسّمًا يُفهمني أنه لم يقل بها . « وقال لي : تريد
بقول ب القائل ت : « يا غلة العلل ، ويا^{٦٦٩} قديماً لم يزل ت » - قلت
له : نعم ! - قال ج : هذه ح قوله جاهل ! » - يعني من أسس قاعدة
الفلسفة . - ثم قال : « اعلم ان الله يخلق^{٦٧٠} العلل » - المستلزمة لوجود
معلولاتها ، - « وليس بعلة خ » - لشيء أبداً . -

« كيف يقبل العلية [f. 66a] من كان » في الأزل ، « ولا شيء د »
- معه ؛ « وأوجد » العالم « لا من شيء د وهو الآن كما كان : ولا شيء د ؟ »
فان العالم ، نظراً الى نفسه ، باق على عدميته ، لم يشم رائحة من الوجود .
« جَلَّ وتعالى ر ! لو كان علة^{٦٧١} لا تربط » بمعلوله ، - « ولو اربط

١٩ ، ٢٥ ، ٣٠ ، ٣٢ ، ٤٥ ، ٤٧ ، ٤٨ ، ٤٩ ، ٦٥ ، ١١٤ ، ١٣٢ ، ١٥٣ ، ١٥٤ ،
١٥٥ ، ١٥٦ ، ١٥٧ ، ١٥٨ ، ١٦٧ ، ١٧٧ ، ١٩٧ ، ٣٠٤ ، ٢٠٤ ، مكرر ٢٠٧ ،
٤٥٠ ، ٤٥١ ، مكرر ، ٤٥٤ ، مكرر ، ٥٥٦ ، ٥٨٦ . -

كما يوجد ايضاً في الصفحة رقم ٢٥ من هذا الفهرس العام ثبت باسماء كثير من الدراسات
الاستشراقية والعربية الخاصة بالحلاج والتصوف بصورة عامة ، تحسن مراجعته ايضاً . - اما
ما يتعلق بالمصادر الاسلامية القديمة عن الحلاج فيها : طبقات الصوفية للسلمي ٣٠٧-٣١١
ومرآة الجنان ٢٠٣/٢-٢٦١ والمتنظم ١٦٠/٦-١٦٤ ، والبداية والنهاية ١١/١٣٢-١٤٤
والختصر في اخبار البشر ٧٠/٢ وطبقات الشمراني ١٢٦/١-١٢٨ . وشذرات الذهب ٢/٢
٢٣٣-٢٥٣ وتاريخ بغداد ٨/١١٢-١٤١ ووفيات الاعيان ١/١٨٣-١٩٠ والانساب
١٨١ واللباب ١/٣٣٠ وجذوة الاصطلاح ورقة ١٢١ . -

٦٦٩ يرى الاستاذ ماسينون ، بخصوص هذه الجملة « يا غلة العلل ... » ان المناوي
وابن عقيلة قد وافقا ابن عربي في صحة اسنادها الى الحلاج مع انها في الواقع متداولة ومعروفة
بعده . وهي منسوبة الى افلاطون عند الاشراقيين L. T. P. 440, 6d. 1954

٦٧٠ قارن هذا بالنص المزور الى الحلاج في جذوة الاصطلاح : وقال رجل الحسين
ابن منصور : من الحق الذي تشيرون اليه ؟ - فقال : مثل الأنام ولا يعتل « (ورقة ٢٦ب)
وانظر ايضاً في هذا الصدد ما ينقله السلمي في طبقاته عن الحلاج : « ... سمعت الحسين بن
منصور يقول لرجل من اصحاب الجبائي : لما كان الله - تعالى ! - اوجد الاجسام بلا علة ،
كذلك اوجد فيها صفاتها بلا علة . » (طبقات الصوفية ٣١١ نص رقم ١٩) . -

٦٧١ يستعمل الفلاسفة العرب كلمة « علة » او « علل » بمعنى الاسباب . الثانية التي
تلتأ بها معلولاتها ان كانت تامة ولم يكن ثمة مانع او حاجز . وهي بهذا المعنى تقابل αἰτία

ا يصح K . - آ علته H + له KHPW . - ب قول KH . - ت القائل PW . -
ث تزل H . - ج + ل HKW . - ح هذا P . - خ بقله K . - د الاصل : لشي . -
ذ شي PW ، شيء KH . - ر نعل W . -

لم يصح له الكمال» - اذ الارتباط يشعر بالافتقار . فارتباطه - تعالى ! بالمعلول ، ان كان من مقتضى ذاته - فيكون عن ايجاب لا عن اختيار . - « تعالى ز الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً ! » بل انه - تعالى ! شاء في في الأزل ان يخلق الخلق ؛ فخلق في الأبد ، كما شاء في الأزل ، منةً على ما أوجده ، من غير ان يجب عليه إيجاد . -

« قلت له : هكذا ز أعرفه . - قال لي : هكذا ز ينبغي ز ان يعرف « فاثبت ! » على ما عرفت . -

(٣٢٤) فلما شهد ذوق الحلاج بتجريد الحق عن الحقائق والاحوال مطلقاً حكم في شهوده انه الغاية القصوى في مواطن الكمالات الانسانية . فاعطاه مقامه علماً صحيحاً في منع علية ذات الحق والارتباط بينها وبين الذوات . ولم يشهد له ذوقه بتحقيق الارتباط بين اسمائه س - تعالى ! - والاعيان الخلقية ، من حيثية توقف ظهور الاسماء على وجود الاعيان ؛ ووجود الاعيان ، على ظهور الاسماء . فشاهد الحلاج ، عند مخاطبه في عالم النور ، ان مقتضى مقام الشيخ تحقيق هذا الارتباط الاسمائي ، الناشئ من مشاهدة الحق والحقائق ، والوحدة والكثرة معاً بلا مزاحمة . فأعطاه طيش غلبة الحال ، التي ذهبت بها من هذا العالم ، ان يقول له : فاثبت . زاعماً بأن هذا التحقيق ناشئ من مشهد الفرق الأول^(٦٧٢) ، حيث لم يكن له قدم وذوق في مشهد الفرق الثاني^(٦٧٣) ، وهو مشهد التلوين^(٦٧٤) بعد

الارسطية كما ان تقسم ارسطو الرباعي لليلة : (اللة الصورية والمهيولانية والفاعلية النائية) اصبح مشهوراً عن الفلاسفة والمنطقيين العرب . (انظر تاريخ الاصطلاحات الفلسفية للأستاذ ماسنيون ص ٢٧-٢٨) . اما الصوفية فالعلة عندهم « فهي عبارة عن تنبيه الحق لعيده بسبب او بغير سبب . كما تطلق عندهم ايضاً على بقاء حظ في العبد في عمل او حال او مقام » (لطائف الاعلام) ١٢٤ ب ، واصطلاحات الصوفية لابن عربي اصطلاحات الفتوحات ٢ / ١٣٢ . وانظر الشرح المفصل لليلة بالمعنى الصوفي ايضاً في الفتوحات ٢ / ٤٩٠-٤٩٢ (والملل الداخلة في المقامات للانصاري ، نشرة الاب ديوركيه في *Mélanges Louis* Massignon, I, 167-171.

(٦٧٢) الفرق الأول « يعني به بقاء العبد باحكام خلقه . وهو البقاء الذي يكون قبيل الفناء » (لطائف الاعلام : ١٣٣ ب) .

(٦٧٣) الفرق الثاني « هو جمع الجمع بمعنى رؤية الكثرة في الوحدة والوحدة في الكثرة ، (بلا مزاحمة) » (لطائف الاعلام : ١٣٣ ب) . -

(٦٧٤) « التلوين (هو) تنقل العبد في احواله . قال الشيخ في الفتوحات (١٣١/٢) :

ز تعالى H . - ز^١ هكذا K . - ز^٢ فينبني H . - س الاصل : اسماء . -

التمكين^(٦٧٥) ، حتى يشهد له ذوقه بجمع الحق والحقائق وظهورهما بلا مزاحمة ، ثم ثبت ارتباط الاسماء بالاعيان الكونية . ولهذا طلب الثبات من الشيخ على القدر الذي شهد به ذوقه وحاله ؛ مشعر بان هذا القدر هو المنتهي : « وليس وراء عبّادان قرية^(٦٧٥A) ! » ولم يحكم ذوقه بان وراء عبّادان بجرّاً « شـ زاخراً » ، ينبغي فيه الغوص إلى لا غاية !

فلما استشعر الشيخ بما لديه ، سأل منه مسألة ينتهي التحقيق فيها إلى افحامه ، واعلامه بان مقامه دون الغاية المطلوبة في الكمال . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٢٥) « - قلت له : لِمَ تركت بيتك مخرب ؟ » ولا جنحت إلى سلم يحفظه عن الخراب . - « - فتبسّم ! » مستشعراً باصابة سهمي الغرض . - « فقال ص - متمسكاً بما يقتضيه مقامه حالئذ : « لما استطلت عليه ايدي الأكوان » بالمتع والتحجير واستتباعهم اياه في طرق تقليدهم ، - « حين أخليت » بحكم [٢. 66٥] الانسلاخ ، القاضي بخلاص لطيفي من شرك التقييد إلى فضاء الاطلاق ؛ - « فأفانيت » اي صرت فانياً عن كل ما ترائى لي في المشاهد النفسية ، من الرسوم الظاهرة ؛ - « ثم أفانيت » عن كل ما ترائى (لي) في المشاهد الروحية ، من الرسوم الباطنة ؛ « ثم أفانيت » عن كل ما ترائى ص (لي) في المشاهد القلبية ، من الرسوم الجامعة الكونية . فوجدت ، اذ ذاك ، البيت مفتقراً إلى التدبير ؛ وقد حكم المقام

انه عند الاكثريّة مقام نقص . وعندنا هو اكل المقامات . حال المبد فيه (هو) حال قوله - تمال ! - « كل يوم هو في شأن » (لطائف الاعلام : ٥١ ب) وانظر اصطلاحات الصوفية لابن عربي ومصطلحات الفتوحات ١١٣/٢ والفتوحات ٤٩٩/٢ - ٥٠٠ . هذا وصاحب لطائف الاعلام يتكلم عن ثلاثة انواع من التلوين : (١) تلوين التجلي الظاهر ؛ (٢) تلوين التجلي الباطني ؛ (٣) تلوين تجلي الجمع . (ورقة ١٥٢) . -

(٦٧٥) « التمكين عبارة عن غاية الاستقرار في كل مقام ، بحيث يصح لصاحبه القدرة على التصرف في الفعل والترك .. » (لطائف : ١٥٢ وانظر اصطلاحات الصوفية واصطلاحات الفتوحات ١٣١/٢) . -

(٨٦٧٥) عبادان بلدة في الجنوب الغربي من ايران ، على الخليج الفارسي . بنيت في اواخر القرن الأول للهجرة وفي اوائل القرن الثاني على يد رجل صالح تقي اسمه : عباد بن الحصين . وكانت في الماضي مركزاً هاماً للتصوف والآن اصبحت قاعدة النفط الايراني ... انظر وصف المدينة والاطوار المختلفة التي مرت عليها في دائرة المعارف الاسلامية ٥/١ (نص فرنسي) الطبعة الثانية) . -

« ش - ش » اصل : بحر زاهر . - ص وقال HK . - ص الاصل : ترائى . -

على لطيفتي بالسراخ والانطلاق . - « فأخلفت هرون » اي الهياة الروحانية ، المتولدة في البيت من اشراق المرحل عنه ، بحكم الانسلاخ ، لتدبر فيه على ستن ما يعطيه حال المرحل عنه في اشرافه عليه ؛ « في قومي » من الجوارح والجوانح والقوى البادية والحاضرة ؛ « فاستضعفوه لغيتي » عن البيت ، وقد انغمروا في لذات الاحوال ، القاضية برفع التحجير ؛ « فاجمعوا على تخريبه » بابرار نتائج الاحوال ، بلسان الشطح ؛ « فلما هداوا من قواعده » القاضية بالتزام التحجير ، « ما هداوا - رددت إليه » من حال الانسلاخ . « بعد الفناء ط » اي بعد فئائي في المشاهد الثلاث ع المذكورة ؛ « فأشرفت عليه » بصحوى المفيق^{٦٧٦} . - « وقد حلت غ به المثلات » - بما هداوا فيه . « فأنفث نفسي ان اعمّر بيتاً تحكمت فيه يد الاكوان » من القوى الباطنة والظاهرة ، العائدة تحت سورة الحال الى اطلاقها الطبيعي ، الناية في سراحها عن التزام التحجير . « فقبضت قبضتي ف عنه » وهي التي تركها فيه للتدبير حالة غيبته عنه ؛ « فقيل : مات الحلاج ، والحلاج ما مات ؛ ولكن في البيت خرب ، والسكن ارتحل » .

(٣٢٦) قال ، قدس سره ! لما سمعت منه هذا المقال : « - فقلت له : عندي ما تكونك به ل مدحوض الحجة » ولعله ، قدس سره ! كان يقول له : ان تدبير الخلف عنك في البيت ، انما كان على قدر ما اعطاه حالك في مرتقائك . والخلل انما تطرق عليك بما حكم عليك شهودك بعدم الارتباط بين الحق والخلق مطلقاً ، حيث جردت الحق عن الحقائق ، ولم تنظر الى الارتباط بين الشؤون الذاتية^{٦٧٧} في الأصل .

(٦٧٦) « الصحو المفيق اراد به هنا الصحو بعد الاناقة . والصحو هو رجوع الى الاحساس بعد عيبه حصلت عن وارد موي . (لطائف : ١١٠١) وانظر ايضاً اصطلاحات الصويه لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢ والفتوحات ٥٤٦/٢-٥٤٧ . - وتعريفات الجرجاني ٨٩ ومنازل السائرين (٢٠٣-٢٠٤) . - وانظر ما تقدم تعليق رقم ٨٣٠٧ (٦٧٧) « الشؤون الذاتية ، ويعنون بها اعتبارات الواحدة المندرجة فيها في المرتبة الأولى ؛ وهي التي تظهر في المرتبة الثانية وما تحتها من المراتب بصور الحقائق المتنوعة ... » (لطائف ٩٨ ب) .

ط واخلمت W ، وخلفت KH . - ط المنا W . - ع الاصل : اللث . - غ خلت H . - ف قبضى KH ، منصت P . - قى ولاكن W . - ك تكون K . - ل لة K . - م الاصل : الشؤون . -

فان ظهور المفاتيح الأول^{١٧٧} A^{١٧٧} ، الكامنة في غيب الأحدية^{١٧٨} الذاتية بحكم الاشتغال تفصيلاً من الحضرة الالهية^{١٧٩} الاسمائية انما هو مرتبط بوجود الاعيان الكونية التفصيل . ووجود الاعيان ، مرتبط بظهور المفاتيح في الحضرة الالهية على التفصيل . فلو سرحت في هذا المشهد ، حققت شهوداً ان مشاعرك هي مواقع نجوم الأسماء ؛ بل هي الاسماء ، المشخصة ، المفصلة في [f. 67^a] أعيانها ؛ وعرفت أن لا ظهور لها ولاحكامها التفصيلية الا بتلك المواقع . وحكمت بالجمع بين الحق والحقائق . ولا أطلقت مطلقاً ، ولا قيّدت مطلقاً . بل قلت : بالاطلاق في التقييد ، وبالتقييد في الاطلاق . فأخذت بتدبير يحفظ عليك بيتك ، ولا أنفست عنه . ثم أعطيت فيه حق العبودية كما ينبغي ، وحق الالوهية كما ينبغي . وجمعت عليك مالك ، وجمعت عليه ماله . ولا زاحت الربوبية ، بقولك : أنا ! فكنت من الفائزين ؛ باغياً غايات الكمال . -

ولذلك لَمَّا استشعر الحلاج بوقوع هذا التعرض ، أنصف في نفسه ، « فأطرق وقال : - ﴿ وفوق كل ذي علم عليم^{١٧٩} A^{١٧٩} ﴾ . لا تعترض ن ، فالحق بيدك . وذلك غاية وسعي^{١٨٠} وحق استعدادي ، « فتركته » في المسارح البرزخية ، « وانصرفت » الى العوالم الحسية .

(A^{١٧٧}) « المفاتيح الأول هي مفاتيح الغيب (اي هي معاني اصول الاسماء ، او هي مواطن اصول أئمة الاسماء ، التي هي عين التجلي الأول : تجلي الحق لنفسه بنفسه في نفسه ، وراء عالم المعاني او الصور) . وسميت هذه المفاتيح بالأول باعتبار كينونيتها في وحدانية الحق . ونظير ذلك : التصور النفساني قبل تعيينات صور ما . يعلمه الانسان . ولهذا سميت المفاتيح الأول بالحروف الاصلية » (لطائف : ١١٦٤) . -

(١٧٨) غيب الاحدية هو الغيب المكنون « ويشيرون به الى كنه الذات الاقدس ... الذي هو ابطن كل باطن وبعطون ... » (لطائف : ١١٣٠) . -

(١٧٩) الحضرة الالهية الاسمائية هي حضرة الالوهية ، التي « هي التين الثاني من تعيينات الذات . وذلك تكون الاسماء الالهية ، التي باعتبارها تظهر احكام الالوهية من معاني الرحمة والملك والخلق والرزق وغير ذلك ، انما يتبين في هذه الحضرة . لان ما قبلها (التعين الأول للذات) اجمال لا يتميز فيه (لطائف : ٦٦ب) . -

(A^{١٧٩}) سورة رقم ٧٦/ ١٢ . -

ن تعرض K ، تعرض H . -

(شرح) ^{٦٨١} تجلي بحر التوحيد

LVIII

(٣٢٧) « للتوحيد اُبُلْجَة وساحل » فالساحل ، توحيد الدليل ؛ واللجة ، توحيد الذات . ولذلك قال : « فالساحل ينقال واللجنة لا تنقال ، والساحل يعلم ، واللجنة تذاق ب » فان المذوقات تأتي ان تسع في عالم الحروف . فاذا عظم فيها اليقين انقلب ظنوناً . ولهذا قال تعالى ! على لسان الصادق (المصدوق) : « انا عند ظن عبدي بي ، فليظن بي ^{٦٨١} خيراً » . فنسب العندية الى الظن لا الى اليقين ، مع ان اليقين ^{٦٨٢} أولى بها . فلو كان هنالك اليقين لكانت نسبتها اليه .

(٦٨٠) املاء ابن سودكين على هذا الفصل . « ون تجل بحر التوحيد . وهو : « للتوحيد لجة وساحل فلا نرجو حياة ولا نشوراً » . - قال جامه : سمعت شيخي وامامي يقول في اثناء [الاصل : اثنا] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه « ساحل التوحيد » هو توحيد الدليل ، وهو الذي ينقال . وتوحيد الذات هو اللجة ، (و) هي التي لا تنقال . وقوله : « فرميت اثوابي » ، اي تجردت عن هيكل ، وبقيت مع « اللطيفة » . « فتوسطت اللجة » ، اي طلبت « الذات » : وهو « توحيد العين » . وقوله : « لقيت الجنيد » . اي له مشاركة في هذا المقام . واذا كان (الجنيد) فيه (= هذا المقام) - فقد تجرد عن هيكله كما تجردت . - فقلت له : متى عهدك بك ؟ - اي متى تجردت عن هيكلك ؟ - فقال : منذ توسطت هذه اللجة نسبتني ، فنسيت الأمد . وذلك ان الأسد انما يجري على « الهيكل » ، الذي هو ميزان الأزمان ، فلا تعرف إلا به . وقول الشيخ : « فمانقني وعانفته وغرقتنا فتننا سوتة الابد » - الموت ههنا [الاصل : هاهنا] هو حياة الأبد . اي متنا عن توحيد الدليل ، فلا يحصى [الاصل : يحى وكذلك مخطوط برلين ؛ يعنى : مخطوط فيينا] منا خلق (الاصل : خلقاً وكذلك مخطوط فيينا ؛ خلقاً : مخطوط برلين) . فحال ان نرجع الى توحيد الدليل ، فلهذا قلنا : « لا نرجو حياة ولا نشوراً » فتحقق ! - « [مخطوط الفاتح ورقة ٢١] . -

(٦٨١) وفي رواية أخرى : « ... فليظن بي ما شاء » انظر سند ابن حنبل ٣٩١/٢ والمقاصد الحسنة ٤٦-٤٧ وابن ماجة ٢/٢٢٢ والاحاديث القدسية لعلي القارئ ٤ وروضة التعريف ، مخطوط اسد افندي رقم ٧٢٤ ١٢١/٢ . وانظر ما تقدم تعليق رقم ٣٧٨ . - (٦٨٢) « اليقين هو السكون والاطمئنان لما غاب ، بناءً على ما حصل الايمان ، وارتفع الريب عنه . فاذا حصل السكون والاطمئنان بما غاب ، بناءً على قوة الدليل بحيث يستغني بالدليل عن الجلاء ، فذلك علم اليقين . واذا حصل السكون والاستقرار ، بالاستغناء عن الدليل لاجل استجلاء العين بشهود الفعل الوجداني الساري في كل شيء ، فذلك هو عين اليقين ... واذا استقر فجر التجليات الصفاتية اولاً ثم طلع شمس التجلي الذاتي ثانياً ، فذلك هو حق اليقين . » (لطائف : ١٨٢) وانظر الفتوحات ٢/٢٠٤-٢٠٦ ، وكتاب اليقين لابن عربي ومنازل السائرين ١١٤-١١٦ وتعميمات الجرجاني ١٧٨ (يقين) ، ١٥٥ (علم اليقين) ، ١٠٧ (عين اليقين) ، ٦٢ (حق اليقين) . -

١ التوحيد H . - ب مذاق K . -

(٣٢٨) والعجب ان اليقين ، السانح من الشهود والعيان ، المتعلق بالحضرات الأقدسية النورية ، كلما اشتد ظهورها هنالك احتجبت بشدة ظهورها أشد احتجاب ، ولذلك ينقلب اليقين المتعلق بها توهاً . الا ترى ان عين الشمس ، مع كونها ينبوع نورها ، تضرب الى السواد ؛ فهي في شدة ظهورها محتجبة بالسواد المتوهم . فكما كبر عيانها ، غلظ حجابها . فاليقين ، في قوة عيانها ، توهم ؛ مع ان المتوهم ، في منتهى عيانه ، حق اليقين . فافهم !

فان المذوق هنا ، مع تونه متفلاً ، غير منقال . ومن هذا الباب ث :

كبر العيان عليّ حتى انه صار اليقين من العيان توهاً^{٦٨٢}

ثم قال :

(٣٢٩) « وقفت على ساحل هذه اللجة » فلم اذق طعم مشربها ، فعلمت أن محل الذوق يأبى ان يصير منال العلم . كما هو . فسلكت الطريق الموصل اليه :

« ورميت ثوبي » اي هيكلي ، الذي لا وصول لي معه الى تلك اللجة . « وتوسطتها » بلطيفتي الدائقة طعم رحيقها المختوم ؛ اطلب توحيد الذات .. حقاً . كما هو .

« فاختلقت عليّ الامواج بالتقابل » من جميع الجهات ؛

« فنعتني من السباحة » - والخروج عنها ؛

« فبقيت واقفاً لا بنفسي » [f.67] فوجدت بحر التوحيد الذاتي ، في لبس الامواج المتقابلة لا بنفسي ، وجداناً يعطي رؤية كلّ بعين التوحيد .

(٣٣٠) « فرأيت الجنيد^{٦٨٣} » - عند وقوفي فيها لا بنفسي ؛

« فعانقته وقبلته ث » معانقة تعطي حقوق القرابة المعنوية ، وتقبلاً هو أدب الوارد على الساكن في المحل ؛

٦٨٢ (٨٦٨٢) انظر ما تقدم فقرة ٢٣٧ وتعليق رقم ٤٨٠ . -

٦٨٣ (٦٨٣) انظر ما تقدم تعليق رقم ٦٣٦ . -

ت الاصل : + شعر . - ث وتلقته K . -

« فرحّب بي وسهّل » . موفياً حتى الوارد عليه .
« فقلت له : متى عهدك بك ؟ » في تجردك عن هيكلك ؛
« - فقال لي : مذ توسطت هذه اللجة » ووقفت لا بنفسي ،
« نسيتني فنسيت الأمد » فلا اعرف لي الآن غاية - اذا انتهيت
إليها - أجدني (فيها) . او لا اعرف الازمنة الجارية على هيكلي ، حيث
ذهبت عني بدهابه .
« فلما تقني وعانقته ج » تحقيقاً للقراءة المعنوية وتأكيدها لها . « فتننا موت
الابد » اي استهلك احدية اعياننا في توحيد احدية الذات ؛ « فلا نرجو
حياة » نرجع بها الى احساس اعياننا ، من حيث وقوفها في تلك اللجة
بنفسها ؛ « ولا نشوراً » نرجع به الى توحيد الدليل !

(شرح) ٦٨٤ تجلي سريان التوحيد

LIX

(٣٣١) سري توحيد الالهية على مقتضى : ﴿ وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه ٦٨٥ ﴾ فيما عُبِدَ في كل معبود . فلم يعبد فيه (= المعبود ،

٦٨٤) املاء ابن سودكين : « ومن تجلي سريان التوحيد ، وهو ما هذا نصه . » رأيت ذا النون المصري في هذا التجلي . وكان من [f. 21b] اطرف الناس فعبزك الله عني خيراً ! » . - قال جامه : سمعت شيخي ، يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . أما سريان التوحيد ، فهو قوله - تعالى ا - « وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه » . وذلك انه ما عبد ، حيث ما عبد في كل معبود ، الا الالهية [الاصل : الالهية وكذا مخطوط فيينا] . ورتب الله تكوين الاسباب عندها غيره ان يكون جناب الالهية مستهضماً [الاصل : مستهظماً] . ولذلك ذل الشريك لكونه واسطة الى الاله ، فبعد [الاصل : فبعد] عن نسبة الالهية . فصاحب الشريك اكشف حجاباً واكثر عذاباً . لانه اخطأ الطريق المخصوص بنسبة الالهية الى من لم يؤمر بنسبتها اليه . وأخطأ باضافة الشريك الذي يقربه الى الله زلفى . - وقوله - سلام الله عليه ! - : « رأيت ذا النون في هذا التجلي » ، هو كقول [الاصل : يقول] ذي النون وغيره : « مهما تصور في قلبك وتمثل في وهمك ، فانه - تعالى ! - بخلاف ذلك » . قال الشيخ : وهذا الكلام مقبول من وجه ، مردود من وجه . فرد : من كونك انت الذي تصوره في وهمك وتضمه بتركيبك . واسما وبه قبوله : فهو اذا قام عندك ابتداءً [الاصل : ابتداءً] من غير تمثيل [الاصل : تمعد] ، والتصحيح ثابت في مخطوطي برلين وفيينا له او فكبير فيه ، فذلك تجل صحيح ، لا يصح ان ينكر ولا يرد . - واعلم ان جميع الاكوان على علم صحيح بالله - تعالى ! - فلا تنطق إلا عن حقيقة ، ولا يقع فيها من مظاهر الحق ، فلا يصح ان يخلو عنه كون اصلاً . لانه متى اسلمت عنه الكون ، فقد حددته . ولا يصح ان يكون (الحق - تعالى !) عين الكون : فانه - تعالى ! - قبل الكون ، كان ولا كون . فاذا [الاصل : واذا] ، وكذلك مخطوط فيينا عرفت - سبحانه ! - من هذين الوجهين ، فهي معرفة الاطلاق التي لا حد فيها . فلا تحجبك الحيرة عن الحيرة ، بحيث تقول : قد حرت فيه ! فلا أعرفه . بل من شرط معرفته (- تعالى !) الحيرة فيه . فقل ما قال ، لما نفى واثبت [الاصل : + تعالى] : « ليس كمثل شيء وهو المسيح البصير » ! - ثم ذهب ذو النون المصري الى ان الترتي منقطع (بعد الموت) . وذلك انما هو الترتي في درجات [f. 22a] الجنة خاصة ؛ وأما الترتي في المعاني فدايم ابداً . فتعظيم جناب الحق دايم ابداً . وهي [الاصل : فهي] وكذا مخطوط فيينا والتصحيح ثابت في مخطوط برلين عبادة ذاتية عن تجل لا ينقطع ، ولا ينقطع مزيدها . وأما هذه العبادة التكليفية ، (في) التي تسقط بسقوط التكليف . فانظر كل عبادة تنسب الى ذلك فتميزها [الاصل : فزها] والتصحيح ثابت على الهامش بقلم الناسخ نفسه ؛ اما مخطوطا برلين وفيينا : فميزها ، وانظر الى كل علم ذاتي فيزه . والله يقول الحق ! » [مخطوط الفاتح ورقة ١٢١-١٢٢] . -

(٦٨٥) سورة ١٧ / ٢٣ . -

اي معبود) إلا الألوهية ، التي هي حق الاله . فلا خطأ ١ في عبادة الالهة . بل الخطأ ١ في نسبة الألوهية الى ما ليست بحقه .

(٣٣٢) قال قدس سره : « رأيت ب ذا النون^{٦٨٦} المصري في هذا التجلي ؛ وكان ت من أطرف ث الناس . فقلت له : يا ذا النون ، عجبت من قولك ، وقول من قال بقولك : ان الحق بخلاف ما يتصور ويتمثل ويتخيل^{٦٨٧} ! »

وكيف يخلو من الحق كون ولا وجود له الا بظهوره فيه . فالقائل بالتخلية ، اقاتل بالتحديد . فن قال : إنه — تعالى ! — بخلاف ما يتصور فانما قال به نظراً الى حقيقته حقائق تجلياته الى جهة تنزيها مطلقاً . واما من حيث ظهوره ، فهو مع كل شيء ج بصورة ذلك الشيء ج . فالشيء ج بدونه لم يشم رائحة من الوجود . فعلى هذا ، انما يقال : ان الحق انما هو بحسب التصور والتخيل ونحوهما .

(٣٣٣) وقال ، قدس سره : « ثم غشي عليّ » بشهود عظيمة التجلي ، « ثم أيقنت أنا اواعد » بما أثمرت مقارنة القديم بالحادث ، من غير حجاب . « ثم زفوت » عند شهودي ظهور الحق في الحقائق ووجودها به .

« وقلت : كيف يُخلّى خ الكون عنه ؟ والكون لا يقوم إلا به . » ومع هذا ، لا يصح ان يكون عين الكون ؛ « كيف يكون عين الكون ؟ وقد كان ولا كون ! » ثم قلت : « يا حبيبي ، يا ذا النون ! — وقبلته — انا الشفيق عليك : لا تجعل معبودك عين لا بصورته د ولا « ذنخلي [f. 68a] ما تصورته منه ذ » ؛ ولا تمحجبتك الحيرة » في التنزيه المطلق ، — « عن الحيرة » = في وجوه التشبيه .

(٦٨٦) ذو النون ، ابو الفيض ثوبان بن ابراهيم المصري توفي سنة ٢٤٥ للهجرة . راجع ترجمته في طبقات الصوفية للسلي ١٥-٢٦ والخليه ٩/٣٣١-٣٩٥ والرسالة القشيرية ١٠ وطبقات الشراف ١/٨١-٨٤ وتاريخ بغداد ٨/٣٩٣-٩٧ والكواكب الدرية (مخطوط اسماعيل صائب ١٢٠٤/٩٠ب-٩٤ب) ومناقب الابرار (مخطوط ولي الدين ١٦١٨/١٧) ونصوص لم تنشر لماسينون ١٥ وعقد الجمان للمعني (مخطوط احمد الثالث ١٩١٢/١٤٦٨-١٤٦٩) واصول اصطلاحات الصوفية لماسينون (L. T. ٢٠٦ وما بعدها ط. ١٩٥٤ باريز) .

(٦٨٧) انظر جذوة الاصطلاء ورقة ١٢٥ بما يخص قول ذي النون المصري : « ومهما تصور في وهمك شيء فاقه بخلاف ذلك » . وكذا القول المنسوب الى ابي علي الروذباري : « والتبريد في كلمة واحدة : كلما صوره الاوهام والفكر والعقول فاقه بخلاف ذلك ... » (جذوة الاصطلاء ورقة ١٢٧) .

١ الاصل : خطأ . - ب راب W ، رأيت P ، رايت K . - ت مكان P . - ث اطرف HK . - ج الاصل : شى ، فالشى . - ح اوقفت K . - خ تجلي K ، نخل P . - د + منه H . - « ذ ذ » H . -

«فقل ر ما قال» الحق في الجمع بين الحكيمين ، «فَنَلَفَى وَأَلْبَت» حيث قال : «- ليس كمثل شئ ز وهو السميع البصير^{٦٨٨}» - «= فأدرج التشبيه ، في نص التنزيه ، بالكاف ، وأدرج التنزيه ، في نص التشبيه ، بتقديم ضمير الفصل (= هو) ، المفيد للحصر .

فَعَلِمَ أَنْ «ليس هو عين ما تُصَوَّرَ ، ولا يخلو ما تُصَوَّرَ عنه» .
(٣٣٤) «- فقال ذو النون : هذا علم فاتني ش وأنا حبيس» البرازخ ، التي ليس فيها مقام الكتيب ، (= موطن الرؤية في الجنة) . «والآن قد سرح ص غني» - ما كان قابلاً للاستفادة ؛ - «فَمَنْ لِي به» استفادة وإفادة ، - «وقد قبضت على ما قبضت» ولا اعرف وجه الترقى بعد الموت .
«- فقلت : يا ذا النون ، ما اريدك هكذا» أن تكون على قطع الرجاء وعدم الاشراف على موارد البغية . «مولانا وسيدنا يقوله» (عن الله - تعالى!) - : «وبدا لهم من الله ما لم يظنوا يحسبون^{٦٨٩}» - «=» ، فالترقى ، من حيث التجليات المختصة بالعبادة التكليفية ، ساقط بسقوط التكليف . وما يختص من ذلك (= والترقى الذي يختص) بالتجليات ، المختصة بالعبادة الذاتية ، التي لا تتوقف على الأمر : فدائم . وهكذا الترقيات المتجددة بتجدد العلم والشهود ، في المواقف الآجلة والمواطن الجنانية . ولذلك قال ، قدس سره :

«والعلم لا يتقيد بوقت ولا بمكان ص ولا بنشأة ط ولا بحالة ولا بمقام .

«- فقال لي : «= يعني ذا النون ، «جزاك الله خيراً ! قد أبين ط لي ما لم يكن عندي وتجلت ع به ذاتي وفتح لي باب الترقى بعد الموت ، وهذا كان عندي منه خبر . فجزاك الله غني غ خيراً !»

٦٨٨ سورة ١١/٤٢ .

٦٨٩ سورة ٤٧/٣٩ .

ر يقل PKWH - ز سي W ، شى P - س تخلوا K - ش فأتى H -
ص شرح K - هى مكان H - ط بنشأة W ، بنشأة K - ط تبين H ، تبين K -
ع وتجلت H - غ - HK -

(شرح) (٦٩٠) تجلي جمع التوحيد

LV

(٣٣٥) « جمع الأشياء ا به ا » - تعالى ! « عين ب التوحيد » .

ولجمعها به وجوه شتى . منها ، ان تكون الاشياء موجودة به معدومة بنفسها . ومنها ، ان يكون منه مبدوها واليه غايها . ومنها ، أن حقائقها بنسبة الاحدية الذاتية ، هي مفاتيح الغيب المندمجة بحكم اشتال الكل على الكل في احدية الجمع والوجود ؛ وبنسبة الواحدية ، هي الاسماء التي لا مغايرة بينها وبين المسمى بها من وجه . ومنها ، جمعها بالوجود المفاض الواحداني عليها ، وقبولها إياه ، باستعداداتها الكلية الغير الوجودية ، أولاً . ومنها ، جمعها به ، من حيث ظهوره بمظهرية الاجناس والانواع والمواطن والنشآت ونحوها .

(٦٩٠) نص املاء ابن سودكين ؛ « ومن شرح تجلي جمع التوحيد . وهو « جمع الأشياء به عين التوحيد فلا يعرف الشيء الا بنفسه » . - نال جامع : سمعت شيخني يقول في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . انه ما من شيء الا والتوحيد سار فيه . فتأخذ الاشياء التي سرى فيها التوحيد فتجعلها [الاصل : فيجعلها] عيناً واحدة والمظاهر مختلفة . فن المظاهر قربت [الاصل : قريب والتصحيح ثابت في نسختي برلين وفيينا] عندك أدلة الوحدةانية . فهذا معنى جمع التوحيد . وإلا ، فالتوحيد - من حيث هو - لا يجمع له ولا تفرقة . ثم ردك الاشياء الى الله - تعالى ! - لما دلتك [الاصل : لادلتك] وكذا مخطوط فيينا ، والتصحيح من نسخة برلين] عليه (الأشياء) هو جمعك على الحق في التوحيد . - ثم اعلم انه انما يعرف الشيء بنفسه لا بغيره . وبقي وصف لك امر ما فانه تقوم صفة في نفسك ، فتعلق مررتك على الوصف الذي قام في محلك . فعرفة الشيء لا تكون الا بنفسه . وتعريف الشيء ، خاصة ، هو الذي يكون بالغير ، لان التعريف هو الوصف ؛ فالمعرفة هي معرفة الموصوف . - وانظر الى الاعداد ، فانه ما يقيمها الا الواحد ولا يفيئها [الاصل : يقيمها والتصحيح من نسختي برلين وفيينا] الا الواحد . وكذلك البراهين : فانك ما تنتظر الى المقدمات إلا بالمفردات ، التي هي آحادها ؛ فننظر مقدماتها بأفرادها ، وافرادها غير مكتسبة لانها تعرف بأنفسها وتصور فقط . وان كنت من اهل السياحات والنظر ، فليكن ههنا [الاصل : ها هنا وكذا مخطوط برلين] بصرك كما كنت [الاصل : كان وكذا مخطوط برلين وفيينا] في تلك الحالة تراه بفكرك ، فلا يتخلو عنه شيء ابدأ : لا [الاصل : لا وكذا مخطوط برلين والتصحيح من مخطوط فيينا] من حيث الفكر ولا من حيث البصر ولا غير ذلك . فأهل العقل قالوا : لا داخل الكون ولا خارجه . وقال بعض اهل الحقائق : هو عين الوجود . وقال آخرون : هو السميع البصير من كل شيء . - والله يقول الحق ! - [مخطوط الفاتح ورقة ١٢٢] .

١ الاشياء KW . - ب + جمع K . - آ + جمع H . - ت الاصل : مبداهها . - ث الاصل : والنشآت .

ثم قال : « ألا ترى ج الاعداد ، هل يجمعها إلا الواحد ؟ » فالواحد ، من حيث كونه مصدر الاعداد ، يقيمها ؛ [L.68a] ومن حيث كونه مرجعها ، يفتيها . فان الواحد اذا ظهر فيها باسمه وحقيقته تنعدم الاعداد^{٦٩١} .

(٣٣٦) « فان كنت من اهل النظر » في الاشياء بفكرك ، الذي هو واحد منك ، « فلا تنظر في البراهين » المتألّفة من الاقيسة ، « إلا بأحاديها » اي بأجزاء مقدماتها التي هي التصورات المفردة . فكأنه - قدس سره - أراد ان البراهين انما تجمعها آحاد أجزائها ، كما ان الواحد يجمع الاعداد ؛ وان كان حكم التمثيل فيها^{٦٩٢} خفياً . ثم قال : « ولا تنظر فيها » اي في البراهين ، عند نظرك واستدلالك ، « إلا بالواحد منك » وهو فكرك ، ليجمع لك كثرة البراهين على آحادها .

(٣٣٧) « وان كنت من اهل السّيّاحات والعبّر د » وهم المخاطبون بقوله (- تعالى !) : ﴿ فسيروا في الارض^{٦٩٣} فانظروا ﴾ ، « فليكن هو بصرك » على مقتضى : « كنت له سمعاً^{٦٩٤} وبصراً » ؛ حتى يجمع لك بصرك ، الذي هو الواحد منك ، ما في محال اعتبارك ومواقعه ، وان اختلفت حقائقه وأعيانه . « كما كان » هو « نظرك » اي فكرك ، الذي جمع لك كثرة البراهين والدلائل على آحاد أجزائها .

(٦٩١) قارن هذا بما ذكره الشارح في مقدمة كتاب التجليات : « ألا ترى الواحد ؟ باعتبار كونه ليس من العدد (هو) واحد لا تقابل وحدته كثرة الاعداد ؛ ومن حيث كونه مصدر الاعداد (هو) واحد تقابل وحدته كثرتها . وانظر ايضاً مقدمة كتاب : « الفناء في المشاهدة » لابن عربي : « ... فاذا ظهر (الواحد) باسمه لم يظهر بذاته فبما عدا مرتبته الخاصة وهي الوجدانية . ومبها ظهر في غيرها من المراتب (العددية) بذاته لم يظهر اسمه (= الواحد) وسمي في تلك المرتبة (العددية) بما تعطيه حقيقة تلك المرتبة (اربعة ، خمسة مثلاً ...) فباسم (باسم الواحد) يفتي (العدد) وبذاته يبقى (العدد) . فاذا قلت : « الواحد » ، ففى ما سواء (من العدد) بحقيقة هذا الاسم . واذا قلت : « اثنان » ظهر عينها - (= عين العددية) بوجود ذات الواحد في هذه المرتبة لا باسمه ... »

(٦٩٢) وجه الخفاء ان البراهين مكونة من آحاد أجزائها ، التي هي التصورات المفردة في حين ان الواحد هو الذي يكون الاعداد ، التي هي مراتب ظهور حقيقته ، لا اسمه ، الى ما لا نهاية .

(٦٩٣) سورة ١٣٧/٢ ؛ ٣٦/١٦ . -

(٦٩٤) انظر ما تقدم بتعليق رقم ١٨٦ ، ٤١٠ ، ٤١٦ ، ٤٣٧ ، ٤٧٩ . -

ج ترا W . - ح باحاديها KW . - خ الأصل : اجزائها . - د المسابحات KH . -
د - K ؛ والمعبّر H . - ر الأصل : اجزائها . - اصل : شئ . -

(٣٣٨) « فيكون التوحيد يُعرف بالتوحيد » كما تعرف أحدية الحق بأحدية كل شيء ر . « فلا يعرف الشيء ز » على حقيقته ؛ « الا بنفسه »^{٦٩٤} لا بصورة زائدة عليها . فالمعرفة هي الاحاطة بعين الشيء س ؛ والعلم ، إدراك الشيء س بصورة زائدة مثلية في ذات^{٦٩٥} المدرك ، ألا ترى ان كل عقد من الاعداد ، اذا ضرب في نفسه - أعطى جميع ما في ذاته^{٦٩٦} ؟ - فافهم !

٦٩٤ يقول الهروردي الحكيم في « رسالة في اعتقاد الحكماء » : « .. فان الواحد لا يدركه الا ا ر وحداني » (ص . ٢٦٦) . وهكذا كان في نظر شيخ الاشراق ان ادراك وحدة الحق يقتضي وحدة الاداة المدركة ، وهي النفس الناطقة .

٦٩٥ قارن هذا بنص كتاب حكمة الاشراق : « ... ان الشيء الغائب عنك اذا ادركته ، فانما تدركه - عل ما يتيق بهذا الموضع - (اي على طريقة الاشراق) هو بحصول مثال نيك حقيقته ... » (القسم الأول صفحة ١٥) . -

٦٩٦ يستعمل بعض كبار الصوفية هذه الرمزية الحسائية لبيان الصلة بين الله والعالم :
(١) ١=١ (ذلك هو موقف الذين يخاطبون بين المبدأ وظواهر الوجود ويعتبرون الله هو العالم او العالم هو الله) .

(٢) ١+١ (ذلك هو موقف اهل الرسوم ، من رجال الدين او من رجال الفكر ، الذين يفترضون ثنائية في طبيعة الحقيقة الوجودية) .

(٣) ١×١ (ذلك هو موقف اهل التحقيق ، الذين يثبتون وحدة الظاهر مع تعدد المظاهر ؛ او ان شئت : وحدة الوجود وكثرة الثبوت) انظر شرح ذلك الفصل في :

L'Homme de Lumière, p. 157 et *Quiétude et inquiétude de l'âme dans le soufisme*, p. 158.

ز شئ PW . - س الأصل : الشئ . -

(شرح) ٦٩٧ تجلي تفرقة التوحيد

LXI

(٣٣٩) التوحيد ، من حيث هو ، لا جمع فيه ولا تفرقة . ومن حيث اجتماع المختلفات على عين واحدة : جمعه . ومن حيث تميز كل شيء ا عن كل شيء ا ، بأحدية اللازمة لخصوص تعينه الذاتي : تفرقته . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٤٠) « إذا فرقت الاشياء بتميز تعييناتها الذاتية ، « تمايزت ولا تمايز الا بخواصها » المميزة ، « وخاصة كل شيء بـ « أحديته » التي لا تشارك فيه أصلاً . فالأحدية ، قائمة بكل موجود .
« فبالواحد تجتمع الاشياء » كما مرّ آنفاً .

« وبه تفرق » فاختصاص كل شيء بأحدية خاصيته ، من سريان أحدية الحق في ٦٩٨ كل شيء ج . فالأحدية اللازمة للتعين ٦٩٩ الأول والقابلية ٧٠٠ الأولى - لازمة للتعينات والقابليات المتفرعة منها . فافهم !

(٦٩٧) نص املاء ابن سودكين . « ومن شرح تجلي تفرقة التوحيد ، وهو « اذا فرقت الاشياء فبالواحد تجتمع الاشياء وبه تفرق » . - قال جامعه : سمعت شيخني يقول ما هذا معناه . انه انما تمايزت الاشياء [الاصل : الاشياء] الا بوجدانياتها وخصايصها ، وهي ما لا تشارك فيه ؛ وتلك الاحدية هي نسبة [- في مخطوط برلين] الحق الذي قام به عين الوجود [الموجود : مخطوط برلين] وظهر : فبالأحدية كان (جمع التوحيد وبالأحدية) [- في الاصل : ثابت في مخطوط برلين وثيقنا] كان تفرقة التوحيد ؛ وذلك من حيث المناظر . فتحقق ترشد ! [مخطوط الفاتح ورقة ١٢٢] . -

(٦٩٨) هذا هو الاساس « الوجودي » لقمة التأمل في المستوى « الشهودي » . يقول ابن عربي : « المشاهدة عند الطائفة : رؤية الاشياء بدلائل التوحيد ورؤيته (= التوحيد) في الاشياء » ويشرح ذلك . « ... فأما قولهم : رؤية الاشياء بدلائل التوحيد ، فأنهم يريدون أحدية كل موجود ذلك عين الدليل على أحدية الحق فهذا دليل على أحدية لا على عينه . » (فتوحات ٤٩٥/٢) . -

(٦٩٩) المراد من « التعيين الأول » هنا : العقل الأول الذي هو اول جوهر مجرد قبل الوجود المقاض من ربه واول من عقل عنه . -

(٧٠٠) المراد من « القابلية الأولى » هنا « النفس الكلية » التي هي « الروح المحفوظ » . -

ا الاصل : شئ . - آ تفرقت H . - ب الاشياء KW . - ت شئ PW . -
ث الاشياء W . - ج الاصل : شئ . -

(شرح) ٧٠١ تجلي جمعية التوحيد

LXII

(٣٤١) جمعية التوحيد ، غيرُ جمع التوحيد . فجمعية [f. 69a] اجتماعه في نفسه . وجمع التوحيد هو ان تجمعه انت . ففي قوة المسمى بالواحد ، من خيشية جمعية التوحيد ، ان تعطي الأعداد الى ما لا يتناهى . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٤٢) « كل شيء ا ، فيه كل شيء ا »

فان الوجود جامع لشؤونه بالباطنة والظاهرة والجامعة بينهما . فهو ، بجمعيته ، كل شيء ا . فهما اضيف الى واحد من شؤونه ، كان ذلك الواحد ، باضافة الوجود اليه ، كل شيء ا . ولكن هذا المشهد انما يختص بمن كان قلبه كُلتَي (ال) وَجْه ٧٠٢ ؛ وهو بكل وجهه كمرآة كرية تحاذي تفصيل ما في فلك الوجود ، المحيط بها ، محاذاة نقط المحيط نقطة مركزه . فيشاهد القلب ، اذن ، في سر جمعيته واجمال ذاته ، في كل آن ، تفصيل كل شيء ا . ثم يشاهد ان كل نقطة في محيط الوجود ، الذي هو بحقيقته كالكرة ، على حكم حامق الوسط وقلب المحيط . فهو ايضاً ، في اجمال

(٧٠١) نص املاء ابن سودكين . « ومن تجلي جمعية التوحيد ، وهو « كل شيء فيه كل ... » . وهذا مثال على التقريب ، فافهم ! » . - قال جامعه : سمعت شيخني يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . جمعية [الاصل : جميعه] التوحيد غير [الاصل : عين ، والتصحيح ثابت في مخطوطي برلين وينا] جمع [الاصل : جميع] التوحيد . فجمعية اجتماعه في نفسه ، وجمع التوحيد هو ان تجمعه انت . فجمعية التوحيد هو انه المسمى بالواحد ، وهو المسمى بالاثنتين . فلو لم يكن في قوة الواحد ان يعطي الاعداد الى ما لا يتناهى ، لما وجدت الاعداد . فكان الواحد كل شيء ، لكونه تضمه كل شيء . وكان كل شيء من الاشياء ، التي [الاصل : الذي وكذا مخطوط فيينا] اظهرها الواحد ، فيه كل شيء الذي هو الواحد . فظاهرة لا تتناهى . فالتجلي لا يتناهى . فقوة الحق لا تتناهى ابداً . ولو لم يكن في قوة المتجلي ظهور التجليات عنه ، لما ظهرت التجليات عنه في الكون . فالتجليات هي مراتب للمتجلي [الاصل : التجلي ، مخطوط فيينا : المتجلي] كما كانت الاعداد مراتب للواحد . » [مخطوط الفاتح ورقة ٢٢-٢٣ ب .] . -

(٧٠٢) يقرر ابن عربي ان من خصائص القطب الذاتية انه « وجه بلا قفاء ... » اي انه كلي الوجه وبالتالي هو كلي النظر وذلك من حيث هو مظهر انساني للحقيقة الكلية التي لا تمرث القيود ولا الحدود (انظر مقدمة كتاب منزل القطب) . -

ا شى PW . - ب الاصل : لشؤونه . - ت الاصل : شؤونه . -

ذاته ، جامع لتفصيل ما في محيط الوجود . هكذا حكم سائر النقاط دائماً . -
وهذا الشهود ، من خصائص الحضرة السيادية^{٧٠٣} المحمدية . فافهم !
« وان لم تعرف هذا - فان التوحيد لا تعرفه » اذ لكل شيء ا ، جمعية
التوحيد ، ولا يتم التوحيد الا بمعرقها .
(٣٤٣) « لولا ما في الواحد ، عين الاثنين والثلاثة والاربعة ، الى
ما لا يتناهى ، ما صح ان توجد » الاعداد الغير المتناهية ، « به » اي
بالواحد ، « أو يكون » الواحد « عينها » اي عين الاعداد ، اذ لا عين
فيها الا للواحد .
« وهذا مقال ث على التقريب . فافهمه ! » والأمر في الحقيقة ، انزه
أن يكون له مثال في توحيده . -

(٧٠٣) الحضرة السيادية المحمدية هي الحقيقة المحمدية التي مر ذكرها مراراً :

ث مثال HKW . -

(شرح) (٧٠٤) تجلي توحيد الفناء

LXIII

(٣٤٤) لكل شيء ا ، في تقيده ، اربع جهات : تقيده بنفسه ؛ وتقيده بالحق ؛ وتقيده بالكون ؛ وتقيده بالفناء ، بعد طروئه ب على الجهات الثلاث . فاذا طرأت الفناء على الارباع - تَمَحُّضُ التوحيد عن النسب المقيدة والاضافة المكثرة مطلقاً . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٤٥) « التوحيد ، فناؤك ج عنك وعنه وعن الكون وعن (٧٠٥) الفناء ح . فابحث ! » عن تمحيضه يكن توحيدك خالصاً . فتأخذ انت في فناؤك خ من هذا التجلي ما تأخذ ؛ فاذا رجعت الى وجودك ، يبقائك د بعد فناؤك ذ ، وجدت أثره في القلب عند الشاهد المخلف فيه من ذلك التجلي . -

(٧٠٤) نص املاء ابن سودكين . « ومن تجلي توحيد الفناء ، وهذا نص التجلي . » التوحيد فناؤك [الاصل : فناؤك] عنك وعنه فابحث ! » - قال جاعه : سمعت شيخني يقول في اثناء [الاصل : اثناء] شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . انه لا تظهر حضرة توحيد الفناء إلا بفناء العبد . فاذا فنى العبد في هذا التجلي ، اخذ نتيجة في فناؤه [الاصل : فناءه] ، مخطوط برلين : فناء [فناء به الى وجوده فوجد اثره عند الشاهد . « [مخطوط : الفاتح ورقة ٢٢ ب] . -

(٧٠٥) قارن هذا مع درجات الفناء الثلاث التي ذكرها الشيخ الهروي في منازل : الدرجة الأولى : فناء المعرفة في المعروف وفناء العيان في المعاني وفناء الطلب في الوجود . الدرجة الثانية : فناء شهود الطلب لاسقاطه ، وفناء شهود المعرفة لاسقاطها ، وفناء شهود العيان لاسقاطه . الدرجة الثالثة : الفناء عن شهود الفناء وهو الفناء حقاً ! (منازل السائرین ٢١٣-٢١٥) . -

ا الاصل : شئ . - ب الاصل : طروء . - ت الاصل : اليك . - ث الاصل : طراء . - ج فناؤك W ، فناءك P . - ح المنا W ، الفناء P . - خ الاصل : فناؤك . - د الاصل : يبقائك . - ذ الاصل : فناؤك . -

(شرح) ^{٧٠٦} تجلي اقامة التوحيد

LXIV.

(٣٤٦) أضاف المصدر الى الفاعل . فالواحد الذي [r. 69b] لا يقبل الاثنين ، انما تنقام بتوحيده الاحوال والشؤون والنوع والاسماء ؛ حيث لا ميل له الى شي ء منها ولا تقيد له بها ، بل نسبته الى جميعها على السواء . فتوحيد الواحد ، الغير المائل ، قيام كل شي ء . قال ، قدس سره :

(٣٤٧) « كل ما سوى الحق ، مائل ج . »

فانه ، في ذاته ، مقيد بتعين وخصوصية وحكم . ولذلك يطراح عليه العدم ، بانخلاع خصوصيته ، عند انتقاله الى غيرها . فكل مائل ، يقبل الزيادة والنقص .

« ولا يقيمه الا هو »

فان كل ما سوى الحق وجه من وجوه اطلاقه ، اعني اطلاق الواحد ، الغير المائل . -

« ولا اقامة » لشي ء خ « الا بالتوحيد »

اي بتوحيد الواحد : الذي حكمه ، بالنسبة الى ما سواه ، على السواء ؛ إذ لقيومته ، الحالة الوسطية ، القاضية بسوائيته . والوسط الحقيقي لا يكون إلا واحداً . وغير المائل هو هذا الوسط .

(٧٠٦) اولاء ابن سودكين . « ومن تجلي اقامة التوحيد . وهذا نص التجلي . » كل ما سوى الحق مائل اي واحد قبل الاثنين فهو مائل . - قال جامه : سمعت شيخي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . كل واحد يقبل الزايد فانه يقبل العدم في نفسه . والواحد ، على الحقيقة ، هو الذي لا ثاني له : فلا ميل له . وتوحيد الاسماء هو الذي له ميل ؛ ولذلك يفني كل وقت بانتقالك من اسم الى اسم . والذات بخلاف ذلك : فإنها تقيم الاشياء ولا يقيمها شي . فالاسماء تتوجه اليها لتقوم بحقايق الاسماء . والذات قائمة العين ابدأ ، تقيم الاسماء . والاسماء تندم عليها ، اذا لم يقمها [الاصل : يقيمها] - سبحانه ! فن اقام المائل فهو صاحب التوحيد : وهو ان يقيم النسب . فتحقق ! [مخطوط الفاتح ورقة ٢٢ ب] . -

« ا ا - HK - ب الاصل : والشؤون . - ت الاصل : ثى . - ث الاصل : المائل . - ج مائل W ، مائل P . - ح الاصل : بطرا . - خ الاصل : لثى . -

(٣٤٨) «فن أقام المائل د» بقيوميته الظاهرة من الوسطية السوائية ، -
«فهو صاحب التوحيد» إذا القائم بالوسطية الحقيقية ، واحد . ومن هنا
لا يكون القائم بتدبير عموم الكون إلا واحداً : كالقطب . - ثم قال :
«أي واحد قبل الاثنين ، فهو مائل د»
وكل مائل يفتقر الى ما يقيمه . -

(شرح) ^{٧٠٧} تجلي توحيد الخروج

LXV

(٣٤٩) وهو تجلٌ يَبيط السوَى عن المناظر القلبية . -

قال ، قدس سره :

« اخرج عن السوَى ^{٧٠٨} » بخروجك عنك وعن انية تراحمك في شهودك بالكلية ؛ « تعثر ب على وجه التوحيد » الذي هو بطانة ظاهرة السوي .

« ولا تقل ت : كيف » اخرج ؟ « فان التوحيد يناقض الكيف وينافيه » فان خروجك عنك وعن احوالك انما يكون بالحق ، والحق لا يقبل الكيف في حقيقته .

« فاخرج ث » عنك وعن الكون ، « تجدد » توحيد الحق بالحق . فانك ، بعد خروجك عنك ، وجدت العين للحق والحكم لك . فالحق ، واجد توحيد ذاتي بذاته . وفائدة التجلي وعائده المثلي ، عائدة عليك . إذ في عود التجلي من العين الى العين ، الحكم لا العين . فافهم !

(٧٠٧) املاء ابن سودكين . « ومن شرح تجلي توحيد الخروج . وهذا منه : اخرج عن السوى [الاصل : السوا] ... فاخرج تجد . - قال جامعه : سمعت شيخي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما معناه . « اخرج عن السوى » اي عن الاغيار [الاصل : الاعيان والتصحیح في نسختي برلين وفيينا] . فان قلت : كيف اخرج ؟ - قيل لك : الكيفية حال ، والحال من « السوى » ايضاً ، فاخرجت . فينبغي ان تخرج عنك وعن الكيفيات ، اذا كان خروجك بالحق والحق لا كيفية فيه - سبحانه ! » [مخطوط القائع ورقة ٢٢ب] . -

(٧٠٨) « السوى » هو الغير اما « السواء » فهو بطون الحق في الخلق والخلق في الحق . (لطايف الاعلام : ٩٤ب ، وانظر ايضاً اصطلاحات الفترحات ٢/ ١٢٨ ، ١٣٠ واصطلاحات الصوفية لابن عربي .

ا على K . - ب نثر K . - ت فعل K . - ث فاخرج K . -

(شرح) ٧٠٩ تجلي تجلي التوحيد

LXVI

(٣٥٠) لتوحيد احدية الذات ، بسرابة واحديتها فيها ، تجل^١ يرجع منه إلينا . وباقتضاء احديته الخالصة ، تجل يرجع منه إليه . فالتجلي^١ الأول ، المضاف هو ظهور المتجلي . و«تجلي التوحيد» ، المضاف الى التجلي الأول ، هو تجلي كون المتجلي له [٤. 70] عين المتجلي . ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٥١) «التوحيد» اي الاحدى الذاتي هو «ان يكون هو الناظر وهو المنظور» من غير ان يكون لحكم الكون فيه أثر . بخلاف تجلي التوحيد الواحدى ، فانه وان كان عائدآ في الحقيقة ايضاً منه اليه ، ولكن بحسب حكم المحل المتجلي له . فإن الأعيان الامكانية ، التي هي ظاهر العلم في التجلي الواحدى ، (هي) قابليات تمحاذي تجليات الاسماء ، التي هي ظاهر الوجود ؛ ولها في تلك التجليات ، حكم وأثر . فلم يجعل - قدس سره - توحيد التجلي الواحدى من تجلي تجلي التوحيد ، القاضى بعوده من الذات الى الذات ، من غير حكم الكون وأثره فيه . ولذلك قال :

« لا كمن قال ٧١٠ :

(٧٠٩) املاء ابن سودكين . «ومن تجلي تجلي التوحيد . قال شيخنا في هذا التجلي : «التوحيد ان يكون هو الناظر وهو المنظور فأنسته وانصرفت !» - قال جامعه : سمعت امامي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . قوله : «يكون هو الناظر والمنظور» اي (تتظرو) بعينه [الاصل : بنيته] لا بعينك . فانه - سبحانه ! - لا يدرك إلا به . فهو الذي ادرك نفسه . ويحصل لك انت الفائدة في الطريق . - وأما جواب الخراز بان «هذا نهاية التوحيد» ، (فهو) حق [الاصل : حق وكذا في مخطوط برلين والتصحيح ثابت في مخطوط فيينا] . و(انما) توجه عليه الدخول من (اختلاف) الحقائق . فشرحه [الاصل : لترجمة ومخطوط برلين : بترجمة والتصحيح ثابت في مخطوط فيينا] الشيخ . وقد كان لابي سعيد - رضي الله عنه ! - بان يجيب ههنا [الاصل : ها هنا] من توحيد الاسماء من حيث ما تدل عليه ، لا من حيث كانت الذات مدلولها . فهل الذات المدلول او الأمر الزايد ؟ فانك لا تعبد الا الاسم الذي توجهت اليك نبيه . هذا هو عبادة التكليف ، لان الاسماء هي المطالبة . فانهم ! «مخطوط الفاتح ورقة ٢٢ب-٢٣» . -

(٧١٠) هو ابن الفارض ، والبيت ثابت في ديوانه . ويستشهد ابن عربي مراراً بهذا البيت ، من غير نقد : انظر شرحه تلخ التلمين لابن قسي ، مخطوط شهيد علي ياشا ، رقم ١١٧٤ /

١ الاصل : فتجل . -

إذا ما تجلّى بلي فكلي ت نواظر وان هو ناجاني فكلي مسامع »
فهذا التجلي ، وان كان من العين للعين - ولكن بملاحظة حكم محل
كله نواظر ومسامع .

(٣٥٢) « فإذا انكشف » اي الحق « فيما ظهر^(٧١١) » - من الأكوان ،
وارتفع عنه حجاب لبسها ، « وظهر^(٧١١) » أيضاً « فيما به انكشف » يريد
هذا التجلي القاضي بكونه هو الناظر وهو المنظور ؛ « فذلك ث مقام
التوحيد » الاحدي ، المنزه عن آثار الكون .

« وهذه » اي شجون الحديث في هذا التجلي ، « زمزمة ج تذيب
الفؤاد ح » اذ لا يطلب هذا التجلي محلاً غير قابلية الحق . فهو ، بأحدية
طلبه القاضي بكونه في نفسه طالباً ومطلوباً وطلباً ، ماح رسوم الغيرية
ومسقط لبسها ومذيب للفؤاد ح ، من حيث اتسامه بسمتها . - قال ،
قدس سره :

(٣٥٣) « رأيت د ، في هذا التجلي ، اخانا الخراز - رحمه^(٧١٢) الله ! -

١٠٠ ب ؛ وكتاب « الاسفار عن نتائج الاسفار » ص. ٤٧ . - هذا ، وببيت ابن الفارض
قريب في لفظه ومعناه من قول القائل :

ان تأملتكم فكلي عيون او تذكرتكم فكلي قلوب

حيث يذكره صاحب « عوارف المعارف » من غير نسبة (ص. ٤٩) .

(٧١١) كلمة « ظهر » ، في هذين الموطنين ، هي بمعنى « زال » لا بمعنى « وضح او
برز » كما فهم الشارح وكما هو الشائع في استعمال هذه المادة ، (انظر الفتوحات ١/٢٢ -
٤٣) . وقد جاء في اللغة ما يدل على صحة استعمال كلمة « ظهر » بمعنى « زال » :

« وعبرها الواشون اني احبها وتلك شكاة ظاهر عنك عارها »

ومنه قول سهل التستري : « ان للرؤية سرأ هو انت لو ظهر لطلت الربوبية » انظر
التعليقات على الفصوص لعفيفي ٢/٨٦ ، ٨٧ وشرح القيصري على الفصوص ص ١٥٣ -
١٥٤ وبالي افندي ص ١٣٠ . -

(٧١٢) ابو سعيد احمد بن عيسى ، صاحب « كتاب السر » و « كتاب الصدق » و « المسائل » .
توفي عام ٢٧٩ او ٢٨٦ . انظر ترجمته في طبقات الصوفية للسلمي ٢٢٨-٢٣٢ والخلية
١/٢٤٦-٢٤٩ وطبقات الشمراني ١/١١٧ وصفة الصفوة ٢/٢٤٥-٢٤٧ والرسالة القشيرية
٢٩ وتاريخ بغداد ٤/٢٧٦-٢٧٨ واصول الاصطلاحات الصوفية لمانيون ٣٠٠-٣٠٣
ونصوص لم تنشر ٤٢ ، ٤٣ . -

ب تحل K . - ت وكل K . - ث فذلك H ، فذلك K . - ج + لطيفة HKW . -
ح العواد W ، الفواد HKP . - غ الاصل : الفواد . - د رايت KW ، رأيت P . -

فقلت له : هذه ذ نهايتك في التوحيد ؟ او هذه ذ نهاية التوحيد ؟ - فقال : هذه ذ نهاية التوحيد ! - « فقبلته ، وقلت له : يا ابا سعيد ، قدمتمونا بالزمان وتقدمناكم بما ترى . كيف تفرق - يا ابا سعيد ! - في الجواب بين نهايتك في التوحيد ونهاية التوحيد ؟ والعين ، العين ؛ ولا مفاضلة في التوحيد » الاحدي ، الذي هو نهايتك ونهاية التوحيد . إذ المفاضلة انما تكون بين الشيتين ، وهنا : العين ، العين . -

« والتوحيد » الذاتي الاحدي ، « لا يكون بالنسبة » والاضافة ؛ « فهو عين النسبة » هذا في التوحيد الأحدي ، وأما التوحيد الاسمائي فهو يقبل المفاضلة ؛ اذ لكل اسم جمع وتوحيد ، بحسب خصوصية حيطة . هكذا ذكر - قدس سره ا - في تجلي توحيد الربوبية . -

ذ هذا HKW . - و تقدمتمونا HK . - ز + فنجعل فانتة وانصرفت HK ،
فنجعل فانتة وانصرفت W . -

(شرح) ^{٧١٣} تجلي توحيد الربوبية

LXVII

(٣٥٤) [f. 70b] مقتضى هذا التجلي ، تقييد التوحيد بالربوبيات الاسماوية . بمعنى ان تطلع على أحدية كل اسم في ربوبيته ، وهي خصوصية يتفرد بها الاسم عمّا سواه ويتميز . فعند ذلك ، تستشرف في تلك الأحدية على جمعه وتوحيده . ثم تستشرف على جمع جميع الاسماء في هيمنة الاسم الجامع المتحد بالمسمى ؛ وهو عين واحدة ، لها في أحديتها الذاتية ايضاً توحيداً ، ومن حيث اتحاد الاسماء بها ، جمع . فافهم !

(٣٥٥) قال ، قدس سره :

« رأيت ا الجنيد ^{٧١٤} في هذا التجلي . فقلت له ب : يا ابا القاسم ، كيف تقول : في التوحيد يتميز العبد من الرب ^{٧١٥} ؟ واين تكونت انت عند هذا التمييز ؟ لا يصح ان تكونت عبداً »

(٧١٢) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي توحيد الربوبية . وهو ، قال سيدنا ، رضي الله عنه : « رأيت الجنيد في هذا التجلي فعلم ما لم يكن يعلم وانصرفت ... » قال جامع ، المستجلي لهذه البراق الالهية [الاصل : الالوية] بمنة الله - تعالى : سمعت سيدي وشيخي يقول ما هذا معناه . اعلم ان لكل اسم من الاسماء مدلولين [الاصل : المدلولان] ؛ مخطوط برلين وثنينا . المدلولان : الذات واسم زائد على الذات ، وهو ما تعطيه [الاصل : يعطيه] خصوصية ذلك الاسم . فالتوحيد الذي ينسب الى كل اسم هو من حيث ان جميع الاسماء تدل على ذات واحدة . فتوحيد الاسماء كونهم اجتمعوا في عين واحدة . واما الوجه الآخر ، فان الاسماء اعطيت بحقايقها امراً زائداً على معقولة الذات ، كل اسم بحسبه . - فلما سألت الجنيد ، اخذ ينظر في توحيد الاسماء من (حيث) كونها اجتمعت في الدلالة على الذات . وكان حكمها في ذلك حكماً [الاصل : حكماً] واحداً ، جامداً للجميع . ولذلك تجبر لما عورض بالوجه الآخر . وانما كان له ان ينظر في توحيد الاسماء بالوجه الآخر الذي تعطيه مراتب الاسماء . فكان له (هنا) ان يقوم في اسم مهيمن على الربوبية . فن ذلك الاسم تدرك رتبة الربوبية ورتبة العبودية . فكل اسم [f. 33b] انما تتميز مرتبته من الاسم المهيمن عليه ؛ والهيمنة [الاصل : والهيمنة] المطلقة انما هي للاسم الجامع ، اذ جميع الاسماء مستندة اليه . ولكل اسم توحيد وجمع ، على هذا التحرير والتحقيق . فالجمع هو من كونها لها مدلولان : مدلول الذات ومدلول الأمر الزائد ، الذي ينسب الى مرتبة الاسم ؛ والتوحيد هو الطرف [الاصل : الطريق] والتصحيح ثابت في مخطوط برلين وثنينا [الواحد كما تقدم .] [مخطوط الفاتح ورقة ١٢٣-١٢٢ ب] . -

(٧١٤) انظر مصادر ترجمته فيما تقدم تعليق رقم (٦٣٦) .

(٧١٥) القول المشهور للجنيد ، وقد سئل عن التوحيد : « التوحيد افراد الحدوث عن القدم » (انظر الحجج الثقلية والمقلية فيما ينافي الاسلام من بدع الجهمية والصوفية « لابن تيمية

ا رايث KW . - ب HKW . - ث يكون K ، يكون PW . -

اذ الحكم في التوحيد للحق وجوده ، فانت به لا بنفسك ؛ فانت في الوجود ولا انت ؛ فكيف تتميز في توحيد الوجود عنه ؟ -

« ولا » يصح « ان تكون رباً » = فان لك ، في حضرة بطونه العلمي ، حقيقة ؛ ولحقيقتك - فيها - حكماً - رُشٌ عليها ، بحسبها ، رشاش الوجود الواحداني ، وذلك الحكم ، قاضٍ بكونك مربوباً لا رباً . -

« فلا بد » لك ، عند هذا التمييز ، « ان تكون في بينونة » وسطية « تقتضي الاستواء » بين شهود الحق والعبد معاً . بشرط التمييز بين المشهودين . من غير مغالبة ومزاحمة ، - « و » - يقتضي ايضاً - « العلم بالمقامين مع تجردك عنهما » بمعنى ان لا تكون اذ ذاك ، رباً ولا عبداً . فانك ان تقيدت بالربوبية تحقيقاً انحصرت فيها ، فامتنع تقيدك ، حالتك ، بالعبودية ؛ وبالعكس ايضاً كذلك . فاذا انطلقت عن القيدين وتجردت عنهما اشرفت ، باستوائك ، على الطرفين وميزت بين المقامين ؛ ورأيت الرب رباً الى لا غاية ، والعبد عبداً الى لا غاية . ولذلك قال ، قدس سره : « حتى تراهما » اي ترى الحق ممتازاً عن العبد ، والعبد عن الحق ، من غير اتصاف كل منهما بصفات الآخر ، كما هو مقتضى المنازلة ، فكأنه - قدس سره - يقول : أن لا توحيد مع شهود هذا التمييز نان اطلاق التوحيد الأحدي قاضٍ بسقوط السوي عن العين ؛ وعين العبد ، في البينونة ، ثابتة معها ، مشهودة ؛ ولا جمع ايضاً : فان مقتضى الجمع خفاء حكم التمييز بين أفرادها ، أو بقاء آحاده بلا عدد وكثرة ؛ والتمييز بين الرب والعبد والمقامين ، من حيث كونهما طَرَفَيِ البينونة ، ظاهر محقق فيها ؛ وبقاء العدد والكثرة - فيها ايضاً - مشهودة . فافهم ! ولذلك قال ، قدس سره :

(٣٥٦) « - فاجعل وأطرق » حيث لم يجد تخليص حكم توحيده عن الشبهة ا -

١٠-١١ ، ٤٠) . ويرى ابن تيمية (ص ١١) ان هذا النص هو الذي كان مثار نقد ابن عربي في تجلياته . وانظر ايضاً القول المنبئ للسخاوي ورقة ١٥٩ . ويرى الاستاذ ماسيون ان مخطوطة ابن عربي للجديد في « توحيد الربوبية » ناشئة من عدم التمييز بين « طين من الوحدة : الوحدة العددية (التي هي من طبيعة الكم وتتنافى مع الاتحاد) والوحدة الذاتية (التي هي من طبيعة الكيف ولا تتنافى مع الاتحاد) . انظر نصوص لم تنشر (Rec=) ص ١٨٩ تعليق رقم ٢ .

ث يقتضي K ، يقتضي P . - ج الاستشراف PK ، الاسراف W . -

« - فقلت له : لا تطرق ، نعم السلف كنتم ! » حيث مهدتم الطريق بأداب الهية وروحانية ، موصلة الى [f. 71a] المطالب الغائية ، الكامنة في بطائن الاستعدادات ، المتبناة للكمال . « ونعم انخلف كنا ! » حيث تأسينا في مناهج ارتقائنا بحكم ، تأسياً به ظهرت لنا ودائع استعداداتنا ، فظفرنا فيها بما يغنيكم في الآجل ، ولم تف اعماركم لتحصيله في العاجل . - فالآن :

« الحظ الالوهية من هناك » اي من لدن حصولك في البيئونة القاضية بالاستواء ، - « تعرف ما اقول لك خ » في امر التوحيد وثبوته ، مع وجود التمييز المذكور . فاعلم ان للرب ، الذي هو أحد طرفي البيئونة ، توحيداً ذاتياً مطلقاً ، لا يتوقف حصوله على الغير اصلاً ، ولا تقابله الكثرة والعدد ، فتزيله بحكم المغالبة والمزاحمة . فالرب ، من حيثية هذا التوحيد ، احديّ الذات : ولو ظهر بالاسماء المختلفة والصفات والمراتب والمظاهر ، وتنوع ظهوره بها وفيها . فلا يطلب هذا التوحيد ما يسمى غيراً ، ولا يستند الى الحق ، من هذا الوجه ، شيء من ذلك . -

(٣٥٧) « للربوبية توحيد وللالوهية ذ توحيد »

اذ الالوهية ، اسم مرتبة جامعة ، تعينت فيها حضرة الوجود الحق بشأن ركلي ، حاكم على شؤونه ز الجمة ، القابلة منه احكامه وآثاره . والحكم يستلزم ثبوت المحكوم عليه ، لا وجوده . فالالوهية تستلزم ثبوت المألوه سر لا غير . والربوبية ، اسم مرتبة جامعة ، تعينت فيها حضرة الوجود بشأن ر مؤثر في الشؤون القابلة منه فيض الوجود . والتأثير يستلزم وجود المؤثر ص فيه ، في الخارج . هكذا فترق - قدس سره ! - في بعض املائه ص . - فلكل من هاتين المرتبتين ، توحيدٌ يخصه وجمعٌ يمتاز به عن غيره . -

« يا ابا القاسم ، قَيِّدْ توحيدك » فان توحيدك مقيد بخصوصية اسم هو رب استعدادك الاصلي . « ولا تطلق » فان التوحيد المطلق ذاتي للحق ، فلا ذوق لك فيه . وما للاستعدادات إلا التوحيد الاسمائي . « فان لكل

ح الاصل : ارتقائنا . - خ - HKW . - د الاصل : شئ . - ذ والالوهية H .
ر الاصل : بشأن . - ز الاصل : شؤونه . - س الاصل : المألوه . - ض الاصل :
الشؤون . - ص الاصل : المؤثر . - ض الاصل : املاء . -

اسم « إلهي او رباني ، - « توحيداً طوجعاً » اذ لكل اسم ، مدلولان : ذات المسمى والمعنى الزائد عليها . فالاسماء ، متحدة بالذات المسماة بها ؛ فاتحادها بها هو طرف توحيدها جميعاً ؛ والتوحيد هو الطرف الواحد . ولكل اسم ، احدية ، يمتاز بها عن الاسماء ، هي تويده . وأما جمعه ، فهو اجتماع الاسماء على المسمى ، المتحد به . فان المجتمع على شيء ع ، متحد بشيء ع ، مجتمع على ذلك الشيء ع . فافهم ! ثم قال ، قدس سره :
(٣٥٨) « - فقال لي : كيف بالتلافي ؟ وقد خرج عنا غ ما خرج ونقل ما نقل ! » وقد انتقلنا الى دار لا تثمر لنا الاعمال والاجتهاد فيها ترقياً . -

« - فقلت له : لا تخف ! من [٢. 71b] ترك مثلي بعده فما فُقد : انا النائب » في تحصيل ما فاتكم لكم ،
« و انت أخي » من صُلب المقام المحمدي ، الذي هو اصلنا ومورد ميراث الكمال لنا .
« فقبلته قبلة فعلم ما لم يكن يعلم .
« وانصرفت ذ ! »

(٣٥٩) فكانه - قدس سره ! - كنتي ، عن مواجهة مرآة نفسه مرآته - من باب : « المؤمن كمرآة A^{٧١٥} المؤمن ك » - بالقبلة . ولذلك طالع الجني ، في مرآة أخيه ، المطلوب الفائت عنه مشاهدة ؛ فعلم شهوداً ما لم يكن يعلم من قبل . فان مرآته - قدس سره ! - اذ ذاك ، كانت موقع التجلي الالهي ، الاحدي ، الجمعي . فشاهد فيها ما تحسّر على فوته عنه . وفُتح له ، بحكم الوراثة السيادية المحمدية ، باب شهود كل شيء ع في كل شيء ع . فصار - رحمه الله ! - في البرازخ دائم الترقى . -
والله اعلم !

(A^{٧١٥}) « المؤمن مرآة المؤمن » هو حديث اخرجه ابو داود عن ابي هريرة باسناد حسن . انظر « الاحياء » ١٨٢/٢ ؛ و « المنى » عن حل الاسفار » للشيخ العراقي ، على هامش « الاحياء » ١٨٢/٢ ، حديث رقم ٢ . -

ط توحيد W . - ظ وجمع W . - ع الاصل : شئ . - غ هنا H . -
ف النائب KW . - في فانصرفت K . - ك الاصل : المؤمن . -

(شرح) ٧١٦ تجلي ري التوحيد

LXVIII

(٣٦٠) « لما غرقنا مع الجنيد في لجة التوحيد ومتنا لَحْمًا شربنا فوق الطاقة » اي لما ورد علينا من الهبات الذاتية فوق وسع استعدادنا ، كما تقدم ذكره في تجلي بحر التوحيد ؛ - « وجدنا عنده شخصاً كريماً » اي

(٧١٦) املاء ابن سودكين . «ومن تجلي رى التوحيد ، وهذا نصه . « لما غرقنا مع الجنيد فتحقق هذا التجلي ، يا سامع الخطاب ! » . - قال جامه ، المستجلي لهذه البروق الالهية ، الالامة من مباسم ثغور الفهوانية : سمعت شيخني يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . « لما غرقنا مع الجنيد ، ومتنا لما شربنا فوق الطاقة » ، اي كان الوارد اقوى من المحل ؛ « فتنا » اي فارقتنا عالماً من العوالم ؛ فوجدنا عنده يوسف بن الحسين وكان يقول : لا يروي صاحب التوحيد الا بالحق ؛ فقبلته ا والقبلة اعطاء علم خاص بغرب من المحبة واللذة . فروي لما سقيته شربة واحدة . فعلم من ذلك ان الحق لا يروى به ابداً . لانه - تعالى ! - ليس له غاية . فكل ما اعطاك تجلياً اخذته منه وطلبت الغاية ، والغاية لا تدرك . فلا ري من حيث تجلي الحق . وانما روى من الحق ، لا بالحق . - وقد [الاصل : وهو وكذا نسخة برلين والتصحيح ثابت في مخطوط فيينا] يتجل [الاصل : تجل ونسخة برلين بتجل والتصحيح من نسخة فيينا] العارف الكامل على من هو دونه في المرتبة لانه يحده [الاصل : لانه يده ، ونسخة برلين : ليله والتصحيح من نسخة فيينا] لوجود المناسبة بين الذاتين فيغمره من جميع حقايقه فيرويه . وذلك عند تقبيل الشيخ له ، فلما [الاصل : فا ، والتصحيح ثابت في نسختي برلين وفيينا] روى ، قال له : اقبلك أخرى ! فقال : رويت . - وقد رتب القوم في اصطلاحهم مراتب : اللوق ثم الشرب ثم الري . وعند المحققين ، انه ليس للتوحيد ذوق ولا شرب ليتصف بالري . والذي يتصف بالري والشرب انما [الاصل : فانما وكذا نسخة برلين والتصحيح من نسخة فيينا] هو لقصور الشارب لكونه لم ير [الاصل : يرى] غاية . بقيت له يشاقق اليها . فالتوحيد ليس له ري من كونه دلالة على الذات ، لكن له ري من حيث توحيد الاسماء من كونها تدل على معنى زايد . اذ للاسماء مرتبتان في التوحيد ، كما تقدم . فاذا انتهيت في مرتبة اسم ما ، فقد رويت من ذلك الشرب . ولهذا [الاصل : فلماذا والتصحيح من نسختي برلين وفيينا] انتقل [الاصل : ان انتقل والتصحيح من نسختي برلين وفيينا] الى مرتبة اسم آخر ، فكان [الاصل : لكان ، مخطوط برلين : كان والتصحيح في نسخة فيينا] الانتقال في مراتب الاسماء . وهذا توحيد الاسماء من كونها تدل على امر زايد . - وقوله : « نصبت معراج الترقى » . - قال رضي الله عنه : فالذي عند الاكبرين ان

مُكْرَمًا بما ظهر عليه من آثار الكمالات الغائية. « فسلمنا عليه وسألنا عنه » بلسان التعارف الاصلي . سؤال ب العارف به . « فقليل لنا » من طريق السر : « هو يوسف بن الحسين^{٧١٧} . وكنت قسدا سمعت به . فبادرت اليه وقبلته » تقبيل المتحابين . -

(٣٦١) والتقبيل انما يعطي شرباً خاصاً بضرب من المحبة واللذة . عند امتزاج ريقيهما ؛ وذوقاً خاصاً وعلماً بما بينهما من الاتحاد المعنوي والاتصال الصوري . لا سيما عند امتزاج نفسيهما حالة التعانق والتقبيل ، وامتداد كل من النفسين جزراً بحكم الامتزاج ، وانتهاء كل منهما من باطن قلب كل من المتحابين الى باطن قلب الآخر . بل من عندية المُقَلَّب

المعراج اليه ومنه ، اي هو عين البداية وهو عين النهاية . واما (المعراج) « فيه » ، فما كان عندهم (منه خبر !) و (المعراج) « فيه » هو العروج الى الحق بالحق . فهو عين السلم ، لكونه البداية والغاية والسفر . فهو « الكمال » . ولما كان الترقى هو الاصل ، كان مصحوبك في الترقى « فيه » : من البداية الى النهاية . فلو كانوا عرفوا « فيه » ما سلكوا ، لكونهم كانوا يظفرون به من اول قدم ! لكن ، لما رأوا « بداية » و « غاية » حينئذ سلكوا الفراغ الوسط عندهم . وليس هو شأن الاكابر . فاهم يمشون مشياً آخر ، وهو « فيه » . وكان الاصل المحقق انما هو « فيه » . وما عدى ذلك فهو نسب واضافات . فعين « اليه » و « منه » « فيه » . ولا يعرج « فيه » إلا « به » . ف « هو » الذي عرج : فكأنه عرج بنفسه من نفسه الى نفسه . وانت المقصود بالفائدة على كل الرجوع . وانت لا تتعبد ، لكونه - نعال ! - لا يتعبد ، وهو مجال [الاصل : محال ، والتصحيح في نسختي برلين وبيينا] فايدتك . وقد حصلت الفائدة ، لكن ، بعد ان لم تكن [الاصل : يكن والتصحيح من نسختي برلين وبيينا] . وانظر الى قول العارف

« فكان بلا كون لانك كته »

« ولقد كاد العبد ان يضيع . لكن وجود عينه لا يمكنه انكاره ، لانك وجدت شيئاً لم يكن عندك ، ومزيدك متاك [الاصل : متالى وكذا نسختا برلين وبيينا] . فذلك الذي يجد المزيد هو العبد ؛ فهو يحصل المزيد من كونه عيناً للحاصل : لا انه يحصل بل الحق المحصل والحاصل والمحمول . وليس لعينك حينئذ « أين » ولا « كون » : ف « هو » ، لا « أنت » . - راقه يقواه الحق ! » [مخطوط الفاتح ورقة ٢٣ب-١٢٤] . -

(٧١٧) ابو يعقوب الرازي ، « شيخ الري والجبال في وقته . كان اوحى في طريقته : في اسقاط الجاء وترك التصنع واستعمال الاخلاص . صعب ذا النون المصري وابا تراب ورافق ابا سعيد الخراز في بعض اسفاره » توفي عام ٣٠٤ للهجرة . انظر ترجمته في طبقات الصوفية للسلمي ١٨٥-١٩١ وطبقات الشمراني ١٠٥/١ وتاريخ بغداد ٣١٤/١٤-٣١٩ وشذرات الذهب ٢٥٠/٢ والرسالة القشيرية ٢٩ والحلية ٢٣٨/١٠-٢٤٢ وصفة الصفوة ٨٤/٤ والبداية والنهاية ١٢٦/١١ . -

الى عندية المُقَلَّب . فافهم ! وقد تورث هذه الوصلة ، القاضيةُ بالشرب والذوق رِيّاً يستعقب سكوناً مآً وسلُواً . ولذلك قال ، قدس سره :
 « وكان عطشاًناً للتوحيد » اي لم يبلغ في مشرب التوحيد غاية تعطيه الري ؛ « فروي » بما ارتشف حالة التعانق والتقبيل مما حَمَلَ نَفْسَه - قدس سره - من عندية مُقَلَّبَه الى باطن قلب يوسف بن الحسين ، واتصل ذوقه بعندية مُقَلَّبَه . واعطى العلمُ ذوقاً بكمال الاتحاد بين الباطنين . ثم ظهر بسر الاتحاد ما في باطن قلبه - قدس سره - في باطن قلب الآخر . حتى رَوِي ؛ فانه سكن بوجودان المطلوب حالته ، [f. 72a] فازال يَرْدُ الفوز به حرارة الفقد ولوعته . فزال العطش . ولذلك قال ، قدس سره :
 (٣٦٢) « - فقلت له : أقبلك أخرى

« - قال : رويت ! » قال :

« - فقلت له ت : واين قولك « لا يروي طالب التوحيد الا بالحق »؟
 والحق لا نهاية له ، فلا يعطي توحيدُه الرى . وكيف لا يعطي الري :
 « وقد يروي الدون بما يسقيه من هو اعلى منه » - فالري : ممن لا نهاية لفيضه ، أولى وأجدر . - انتهت صورة الاعتراض . وقد استأنف - قدس سره ! يقول :

« ولا ري » في التوحيد . الذاتي : الاحدي « لأحد ث فاعلم ! »
 فان الري إنما يكون مسبوقاً بالذوق ، ولا ذوق لأحد في التوحيد الذاتي :
 « فان توحيدَه اياه توحيدَه » . اللهم : إلا في التوحيد الاسمائي ، من حيث دلالة الاسم على المعنى الزائد على الذات . فان ذوق الفائز بتوحيد المعنى ، الزائد عليها ، اذا انتهى روى . ولهذا ينتقل ، في سيره في الله ، من اسم الى اسم ومن تجل الى تجل .

(٣٦٣) « فغلبه يوسف » بن الحسين لتحقيق ما هو الأمر عليه في التوحيد . بما ألقى اليه . فلما ذاق طعم مشروبه « وهفاً إلي » يقال : هفا الطائر يبحاه ، اذا خفق وطار ؛ « فاحتضنته » حتى استوى معي مواجهة ؛
 « فنصبت له معراج الترقى » فيه ج » اي في الحق الذي هو عين البداية ؛

(٧١٨) المنقول عن يوسف بن الحسين : « من وقع في بحر التوحيد فانه لا يزداد الا عطشاً على مر الأوقات عليه ولا يروى ابداً لانه ظمأ حقيقة لا يسكن الا بالحق » [انظر جنوة الاصطلاح، ورقة ١٢٨] . -

ت - W - ث لاحد PKW - ج - K -

وعين السفر ، و(عين) النهاية . فالعروج ، من هذه الحيشية ، (هو عروج) الى الحق من الحق في الحق بالحق ! - فالعروج «فيه» هو «الذي لا يعرفه كل عارف» بل هو شأن المحبوب المحمول ، من أول قدمه ، الى محل ظفـره بالمقصود ، الذي هو الغاية القصوى . فالحق عرج بنفسه في نفسه الى نفسه . والمحـبـوب ، مقصود بالفائدة ، فائـز بها من كل الوجوه ؛ غير مقيد بوجه منها : أي بفيه ، ومنه ، وإليه . (شأنه في ذلك ،) كالحق المطلق ، الذي هو حامله وقاصده بقوائد هذه التوجه . فافهم !

«والمعراج ح اليه ومنه ، حظهم لا غير» اي حظ غير المحبوب ، فلاحظ لهم من المعراج «فيه» . ولما كان ، قدس سره ! من اساطين المحبوبين ، المقصودين بالفائدة في بدايتهم وسفـرهم ونهايتهم ، قال :

(٣٦٤) «واما نحن ، ومن شاهد ما شاهدنا خ - فمعارجنا ثلاثة د : اليه «ومنه وفيه . ثم ترجع د = الثلاث - «عندنا واحداً : وهو فيه . فان «إليه فيه» ، «ومينه فيه» . فعين «إليه ومنه» : «فيه» : فما ثم «الا فيه» ولا يعرج «فيه إلا به . فهو ر» السائر منه ، به ، فيه ، إليه ! - «لا أنت» .

فانك اذ ذاك كنت «بلا كون لانك كُنْتَهُ» . وفي هذا المقام ، يكاد ان يضيع عين العبد فلا يوجد له اثر . فلا يُثبتـه اذن الا وجدانه ما لم يكن عنده . فالعبد ، واجده ، والحق ، محصله : من حيث انه عين الحاصل والحصول له . فافهم الاشارة ! -

«فحقق هذا التجلي» . ونتائجـه ، [f. 72b] «يا سامع الخطاب !»

ح المعراج . H . - خ مشاهدنا K . - د لك P ، لاه W ، ثلاثة K . -
د يرجع KH ، يرجع W ، ترجع P . - ر نهؤلاء H .

(شرح) ٧١٩ تجل ١ من تجليات المعرفة

LXIN

(٣٦٥) مقتضى حال الوجود ، طلب نفسه ووجدانها في كل شيء ب ، بحسب حقيقته ومرتبته وحكمه . فليس في الكون حركة وسكون وعين وجزو ت وكل - الا وحقيقته تطلب الحق ، الذي هو عين الوجود ، بحسبها . فالرأس يطلبه من حيثة القوية ، التي منتهى غايتها : ﴿ وهو القاهر فوق عباده ٧٢٠ ﴾ والرجل يطلبه في منتهى افق تحتيته ، المقول فيها : « لو دليت بجبل لهبط على ٧٢١ الله » . والقلب يطلبه من حاق كل بينونة ، وهذا الطلب ، إما من وسطيتها فقط ، او من حيثة اشرافها على الاطراف ، او من حيثة المجموع . فالأول ، هو المقول عليه : ﴿ وفي انفسكم افلا تبصرون ٧٢٢ ﴾ . والثاني ، هو المقول عليه : ﴿ لا تكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم ٧٢٣ ﴾ .

(٧١٩) املاء ابن سودكين . « ومن ذلك تجل [الاصل : تجلي] من تجليات المعرفة . قال شيخنا وامامنا ، رضي الله - تعالى - عنه : « رأيت ابن عطاء فحصل في ميزاني وأقر لي وانصرفت » . - قال جامه : سمعت الشيخ يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه : كل احد يطلب الحق من حيث حقيقته . فالرأس يطلب القوية والرجل تطلب التحتية ، لأنها في حقها افقها . وليس في العالم حركة الا وهي طالبة للحق . فلما ساخت رجل جل ابن عطاء ، قال ابن عطاء : جل الله ! لكونه لمح « القاهر فوق عباده » ، ونزه الحق ان يطلب من اسفل . فقال الجمل : جل الله ! اي جل عن اجلاك . لاني طلبت الحق من حيث حقيقي ، وأفق رجلي هو التحت . وانت عارف ، فينبغي [f. 24b] لك ان تعرف مراتب الطلب ، ولا تنكر ولا تتحد من لا يقبل مراتب الحد . بل سلم لكل احد طلبه من سائر الطوائف وسائر الطالبيين . فتخرج بذلك عن الحد . فلم يا ابن عطاء لكل طالب صورة طلبه كما سلم لك » . اي كما سلم لك ارواح العارفين بالقطرة ؛ وهم ارواح النباتات والحوانات وادواح المحققين . واما اهل الفكر ، فلا : فانهم يدعون الى ربه خاص من حيث قيدوا علمهم بعلامة مخصوصة . فهم لا يدعون الا منها . فهم لا يسلمون إلا لمن وافقهم . فاعلم ! » [مخطوط الفاتح ١٢٤-٢٤ب] . -

(٧٢٠) سورة ١٨/٦ ، ٦١ . -

(٧٢١) حديث مروى عن أبي هريرة وأبي ذر ذكره ابن تيمية بهذا النص « لو ادل احدكم بجبل لهبط على الله » . ويحقق شيخ الاسلام بان هذا الحديث رواه الترمذي من طريقين : الواحد منها منقطع من طريق أبي هريرة والآخر مرفوع من طريق أبي ذر [انظر رسالة عرش الرحمن ٢٤] . -

(٧٢٢) سورة ٢١/٥١ . -

(٧٢٣) سورة ٦٦/٥ . -

١ تجل HK ، محل W . - ب الاصل : ثى . - ت الاصل : وجزو . -

والثالث . هو المقول عليه : «سُرِبِهِمْ آبَاتُنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ»^(٧٢٤) . -
والبَصَرُ يطلبه في المبصرات ؛ وهو المقول فيه : « ما رأيت شيئاً إلا ورأيت
الله قبله او بعده او معه او فيه »^(٧٢٥) . - والسمع يطلبه في المسموعات ؛
وهو المقول فيه : « ما زلت اكرر الآية حتى سمعت من قائلها »^(٧٢٦) .
وهذا . اذا سمع من الحق بالحق في كل شيء ب . وهو السماع المطلق . -
والشم يطلبه في المشمومات ؛ وهو المقول فيه : « اني لأجد نفسَ الرحمن »^(٧٢٧)
من قبل اليَتمَن . - والذوق يطلبه في المذوقات . وهو المقول فيه : « مَنْ
منكم مثلي ؟ أبيت عند ربي يطعمني ويسقيني »^(٧٢٨) . هذا اذا كانت
مشاهدة المحبوب غذاءاً وقوياً . - واللامسة تطلبه في الملموسات ؛ وهو
المقول فيه : « وجدتُ بَرْدَ أَنَامِيلِهِ »^(٧٢٩) . وهكذا طلب كل جزء من
كل شيء ب . فافهم !

فلما غاص رجل جَمَلِ ابنِ عطاء . - قال . حيث لمح اختصاص
القاهر بالفوقية على العباد : جَلَّ اللهُ ! ونَزَّهَ (ابنُ عطاء) ان يطلبه من

(٧٢٤) سورة ٥٣/٤١ . -

(٧٢٥) هذا النص وغيره وامثاله مروى عن كثير من الصوفية : عن ابي يزيد البسطامي
وعن عاصم بن عبد الله وغيرهما [انظر جذوة الاصطلاح رقة ١١٦] وينسب ابن عربي في كتابه
« الاعلام » باشارات اهل الالهام « اجزاء من هذه الجملة الى ابي بكر وعمر وعثمان [انظر باب
الرؤية] .

(٧٢٦) هذا القول منسوب الى الامام جعفر الصادق ، انظر عوارف المعارف [الباب
الثاني : في تخصيص الصوفية بحسن الاستماع] والاحياء [المجلد الاول ، كتاب اداب تلاوة
القرآن : اعمال الباطن] وانظر ما تقدم تعليق رقم ٢٤٥ . -

(٧٢٧) حديث يذكره مراراً ابن عربي في كتبه وهو من اسس نظريته في الخلق ، انظر
الفتوحات ٢٦٦/١ وما بعدها ؛ ٢٩٠/٢ وما بعدها . - والحديث اخرجه الامام احمد في
مسنده عن ابي هريرة بهذه الرواية : « واجد نفس ربكم من قبل الجن » ورجاله ثقات [انظر
المعني عن حمل الاسفار للمراقى على هامش الاحياء ١٠٤/١ تعليق رقم ٢ .

(٧٢٨) حديث مذكور في البخاري (فتح الباري ١٨٠/٤) وسلم ١ / حديث رقم
٣٠٤٣ وسند ابن حنبل ٢٥٧/٢ وسنن الشافعي ٦٠ . (نص الحديث تمت : « اني لست
كهيئتكم : اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني » . -

(٧٢٩) مع جزء من حديث الاسراء والمعراج : « ... ثم عرج به الى السماء . حتى دنا
من ربه فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى ... وان الله ، عز وجل ! » وضع يده بين كتفيه
فوجد بردها بين ثديه فعلم علم الاولين والآخرين ... » [انظر كتاب الشرح والابانه ص
٦٠] . -

ث الاصل : غداء .

جهة السفلى فَفَهَّمَهُ الحق ، على لسان جَمَلِهِ . حيث نطق فقال :
جَلَّ اللهُ ! (أي) عن إجلالك وتخصيصك إيَّاه بجهة دون جهة ؛ فاني
طلبته من حيث حقيقتي ؛ وأُفْتُقُ رِجْلِي هو التحت ؛ وكل شيء ب لا
يطلبه إلا كما تقتضي حقيقته . -

(٣٦٦) قال - قدس سره ! :

« رأيت ج ابن^{٧٣١} عطاء ح في هذا التجلي . فقلت له : يا ابن عطاء ح ،
أن خ غاصد » يقال : غاصت ذ قوائمه ر في الأرض حتى غابت ، اي
ساخت . وهمزة الاستفهام للتبكيث . -

« رَجُلٌ جَمَلٌ ز فأجللت الله قد أجلته معك الجمل . فأين إجلالك ؟
بماذا تميزت عن جملك^{٧٣١} ؟ » فإن خصصت إجلالك بنسبة وهو القاهر
فوق عبادته^{٧٣٢} - فخصَّصَ الجَمَلُ إجلاله بنسبة « لو دلّيتم بجبل
لوقع^{٧٣٣} [٢. 73a] على الله » . حيث طلب رِجْلَهُ في غوصه س أفقاً إليه
منتهاه . ولهذا قال :

« هل كان الرجل من الجَمَلِ يطلب س ، في غوصه س ، سوى
ربّه ؟ » كيف يتعدى شيء س في طلبه من أفق ، هو مقامه المعلوم
المقدّر له . على وفق اقتضائه الذاتي ؟ ألا ترى كيف قالت الملائكة :
﴿ وما منا إلا له مقام معلوم^{٧٣٤} ﴾ وكيف قال جبريل : « لو دنوت

(٧٣٠) - ابن عطاء بن أحمد الروذباري ابن اخت أبي علي الروذباري ، شيخ الشام
في وقته مات بصور في ذي الحجة سنة ٣٦٩ . انظر ترجمته في طبقات السلي ٩٧-٥٠٠ .
ونشائج الإنكار القدسية ١٦/٢-١٩ والكمال ٥٢٢/٨ والبدابة والنهاية ١١/٢٩٦ وتاريخ
بنداد ٢٢٦/٤ وسيم البلدان ٨٣١/٢ ؛ ٥٥٥/٤ والرسالة القشيرية ٢٩ وطبقات الشمراني
١٤٥/١ ونشوات الذهب ٦٨/٣ . -

(٧٣١) يردد ابن عربي هذه القصة مراراً في فتوحاته ولتناسبات تختلف عن موضوع هذا
الفصل . انظر الفتوحات ٤٨٩/٣ ؛ ١٨٩/٤ .

(٧٣٢) آية رقم ١٨ ، ٦١ من سورة رقم ٦ . -

(٧٣٣) انظر ما تقدم تعليق رقم ٧٢١ .

(٧٣٤) سورة رقم ٣٧ آية رقم ١٦٤ . -

ج راب W ، رابت PK . - ح عطا KW . - غ أن W ، ان H . -
د غاس P . - ذ الأصل : غاست . - ر الأصل : نوايمه . - ز جلك HK . -
س الأصل : عوسه . - س تطلب H . - ش الأصل : غوسه . - ص الأصل : شئ . -

أعملة - لا حترقت (٧٣٥) ٢. نعم ليس للحقيقة الانسانية ، بما حازت في وسطيتها من كل شيء صد . أن تنحصر في أفق وتقف مع قيد وحال ومقام . بل لها السراح والاطلاق . عند انتهائها من الى مقامها المطلق ، في حضرة الجمع والوجود . فلها . اذ ذاك . « الإمعية » (٧٣٦) في سعة عموم « المعية » !

(٣٦٧) « - قال ابن عطاء ح : لذلك » اي لطلب رجل الجمل ، في افقه . ربه - « قلت : جل الله ! - قلت له : فان الجمل اعرف منك بالله ، فانه أجله من إجلالك » حيث حصرت الحق (- تعالى ! -) في الفوقية واخليت التحت منه ، وقلت بالحد من حيث لا تشعر . وهو - تعالى ! - مع بقاءه ط . في تنزهه وتقده ، مع كل شيء صد لا بمقارنة . ولذلك « كما يطلبه الرأس ط في الفوق ، يطلبه الرجل في التحت » وهو منزه ان ينحصر في جهة ، مع ظهوره وتجليه فيها وبها . « فلما تعدى الرجل ما تعطيه حقيقته » في سيره الى جهة نخاذيه .

« يا ابن عطاء ! ح ما هذا » الحصر والتقييد « منك بجميل » وأنت ممن عرف اطلاق الحق في تقيده بالفوقية ، بنسبة : (وهو القاهر فوق عباده) (٧٣٧) .

(٣٦٨) « يقول إمامنا » وموثلنا فيما يتعين لنا من الشبهة المضلة ، « رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ! : « لو دليت بجبل - هبط ع على الله » (٧٣٨) . فكان الجمل » في عدم قوله بالحصر والتقييد في جهنة من الجهات ، - « أعرف بالله منك » حيث عرف مراتب طلب الطالبين وتفاوت استعداداتهم . « هلا سلمت لكل طالب ربه صورة طلبه » المختصة به . « كما سلم كل طالب لك » صورة طلبك . والمراد من قوله : « كل طالب » .

(٧٣٥) جزء من حديث المراج ، انظر دائرة المعارف الاسلامية (مجلد ٣ / ٥٧٤ - ٧٧ - النص الفرنسي والمصادر العديدة الملحقه بليل المقالة) . -

(٧٣٦) انظر ما يخص هذه الكلمة آخر تجلي « الولاية » وتعليق رقم ٥٠٨ . -

(٧٣٧) سورة ٦ / ٢١٨ - ٦١ . -

(٧٣٨) انظر ما تقدم تعليق رقم ٧٢١ . -

هو الاصل : انتهاما . - ط الاصل : بقاء . - ط الرأس HKW ، الرأس P . -
ع لوق HW . -

كل روح من الارواح العارفة بالفطرة : كأرواح النباتات والحيوانات والمحققين . وليس من شأن غ اهل الفكر التسليم الا في حق من وافقهم في طلبهم ومقاصدهم . فان طلبهم ومقاصدهم مقيدة ، بوجه خاص .
« تَبُّ الى الله يا ابن عطاء ! ح » عمّا انت عليه واقتد ، في شهود اطلاق الحق ونزحه عن الجهة مع تجليه فيها وبها ، بجملك : « فَاَنْ الجمل فـ استاذك » وحاملك الى التحقيق . -

« - فقال » ابن عطاء ح : « الإقالة ، الإقالة ! » عمّا كنت عليه . (٣٦٩) « - فقلت له : » [f. 73b] مجرد الاقالة لا يعطيك التحقيق في الحق ، « ارفع الهمة » تنل ما فات عنك .
« - فقال : مضى زمان رفع الهمم » بانتقالي من نشأة ك الاجتهاد والكسب . -

« - قلت له : اللهم ، رفع بالزمان وبغير زمان . زال الزمان » في حقل بتجردك عن المواد الحسية وبانتقالك الى الحظائر القدسية ، « فلا زمان » بقيدك الآن . « ارفع الهمة في « لازمان » » يُعِينُكَ على الشهود ، السانح لك من مخائل التجريد ، « تنل ما نبهتكَ عليه » في الحق والتحقيق فيه . « فالترقي ل ، دائم ابدًا » والانسان لا غاية له في طلبه .

« فتنبه ابن عطاء ح » لوجدان ما لم يكن عنده في الآجل ؛ ونهم من ذلك كيفية الترقى فيه . « وقال : بورك فيك من أستاذ ! ثم فتح هذا ن » اي باب الترقى المشار اليه . « فترقي ، فشاهد » ما لم يكن يشهد . « فحصل في ميزاني » حيث صار حسنة من حسناتي في تحقيق الحق والترقي الى اعز المنال .

« وأقرّ لي » وجعلني وجهة ارادته واقتدائه و ، « وانصرفت » .

غ الاصل شان . - ف جلك H . - في قلت K . - ل الاصل : نساء . -
ل بالترقي K . - م دايم K . - ن × الباب KHW . - ه فاقتر HK ، جاتر
W ، فاقتر P . - و الاصل : واقتدائه . -

(شرح) (٧٣٩) تجلي النور الأحمر

LXX

(٣٧٠) ذَكَرَ - قُدَّسَ سرّه ! - في بعض أماليه : « ان النور الشعشعاني هو النور الذي لا يُدْرِكُ ويُدْرَكُ به » (٧٤١). فكأنه اراد به النور الذاتي ، المقول عليه : « نور أني أراه » (٧٤١) . - وهو ، من حيث انعكاس اشراقه في سواد الغيب الأحمر ، انما يظهر في وسع الخيال المطلق ، لذي الشهود ، بلون الحمرة ، المتولدة من الألوان المختلطة .

(٧٣٩) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي النور الأحمر ، وهذا نفسه . » سريت في النور الأحمر فتركته وانصرفت . - قال جانه : سمعت شيخي يقول ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . النور الشعشعاني يدرك به ، ولا يدرك هو في ذاته . واما غير (النور) الشعشعاني فانه يدرك في ذاته ، ويدرك به . واصول الالوان البياض والاسود . واما بقية الالوان ، فتولدة من اجزاء مخصوصة تتركب من هذين اللونين ؛ ثم كذلك تتولد كما يتولد منها اللون آخر . - واما كونه احمر ، فان الحمرة تولد شهوة النكاح . والنكاح لذة تستغرق الطبيعة . فلما كان هذه الصفة ، كان [الاصل : وكان] هذا التجلي العقلي له من اللذة ما يستغرق وجود العبد . فلهذا كنى عنه بالحمرة ، في المحاورة ، لتناسبها [الاصل : تناسبها ، والتصحيح ثابت في مخطوطي برلين وڤيينا] . وصاحب هذا المشهد لا يتصور ان يخبر الا عن عين واحدة ، لفناء عن سوى ما افناه . والطفيفة الانسانية لها آلة روحانية تدرك بها الامور المعقولة وهي العقل ؛ ولها آلة حسية تدرك بها المحسوسات . - ولما اجتمعت بالخواص ، رحمه الله ! تكلمنا باللوات ، مجردة عن مدركات الآلات التي كانت تقيدتها [الاصل : تقيدته] . فا زلنا في تلك الحالة . حتى رأينا علماً - رضي الله عنه ! - ماراً في ذلك النور فسكته . فقلت : « هو » : « هذا » ؟ فقال : « هو » : « هذا » ! اي : ان كان مطلوبك « العين » ، فها هي . فقال : صحيح هي « العين » وما هي « العين » ! كما انك انت ، وما « هو » انت . اي : انت انت ، من حيث شخصيتك ؛ وما انت انت ، من حيث حقيقتك . وهذا ما لا يتقال في باب العقول . لان الأمرين ، ثم ، امر واحد من كل وجه . واما ههنا [الاصل : هاهنا] ، فان عالم التركيب يقتضي وجهاً مخالفاً ولا بد : فيحصل التناسب والتناكر من وجهين [f. 25a] مختلفين [الاصل : فيحصل تناسب من وجه وبحصل التناكر من وجهين مختلفين] . كقوله - تعالى ا « وما ربيت اذ ربيت ولكن الله رمى » . - قلت : ثم ضد ؟ اي : ثم غيره - قال : لا . قلت : عين واحدة ؟ - قال : عين واحدة . - قوله : « انت اخي » اي : نرجع الى عين واحدة ، شرب كل منا منها ؛ فكانت امنا [الاصل : امه] واحدة : فكنا لذلك اخوة ! » [مخطوط الفاتح ورقة ٢٤ب-١٢٥] . -

(٧٤٠) هو في املاء ابن سودكين المتقدم : وفي الفتوحات ، جاء تعريف النور : « ان النور يدرك ويدرك به والظلمة تدرك ولا يدرك بها . وقد يعظم النور بحيث ان يدرك ولا يدرك به ، ويلطف بحيث ان لا يدرك ويدرك به » (فتوحات ٣/ ٢٧٤) .

(٧٤١) الحديث بكامله في الفتوحات : « سئل - صلى الله عليه وسلم ! - هل رأيت ربك ؟ - فقال : نور اني اراه » (فتوحات ٣/ ٢٧٤) .

فحالئذ يرى رؤية أمثالية. وهكذا اذا انعكس لآلاء الروح في سواد الطبيعة، المزاجية، الجمية. ولذلك لون الاحمر إنما يثير الشهوة الخامدة الطبيعية بالخاصة.

وحكم هذا النور الاحمر الشعشعاني، في قلب الاعيان المدومة الامكانية موجودة، كالكبريت الأحمر: في قلب الاجساد الغلسية المعدنية، القابلة للعلاج والكمال، ذهباً خالصاً لا يطرأت عليه الفساد. (٣٧١) وهذا النور، حيث تلاقى بقوته الفاعلة قابلية الطبيعة الامكانية، في مرتبة وسطية، نبتت فيها الشجرة الكلية، الناطقة، الوحيدة. ثم نشأ، ث من اصلها الوسطي، فزعان فارغان؛ وهما توأما بطن واحد، أحدهما، الحقيقة العلوية، الظاهرة بكل ما حاز بطنها بدءاً، ج والآخر، الحقيقة الختمية الخاصة، الظاهرة بكل ما حاز بطنها ختماً. -

فقامت الحقيقة العلوية بجوامع المعاني في قلب الحروف، من حيثية أبوة اصلها الكريم. فورثت منه ولاية العلم الاحاطي الوسطي، بدلالة الاسماء على الارواح والصور [f. 74a] والمعاني. ولذلك قامت الحقيقة العلوية، في الولاية السيادية كآدم - عليه السلام - في النبوة العامة. وقامت الحقيقة الختمية الخاصة، من حيثية أمومة القابلية، المختصة بالاصل الكريم. فورثت منه العلم الوسطي، المحيط بخصوصيات المعاني والارواح، من حيثية طلبها الحروف والصور، الوافية لبيانها وظهورها. فافهم! فانك اذا فهمت هذه النكت الشريفة - عرفت سر مرور علي - رضى الله عنه! - في هذا النور. وعرفت وجه الاخوة بينه وبين المحقق، الذي قال:

(٣٧٢) «سريت ح في النور الاحمر الشعشعاني خ؛ وفي صحبتي ابواهم الخواص»^{٧٤٢} لاشتراك بينهما في مشهد واحد اذذاك. -

(٧٤٢) «هو ابراهيم بن احمد بن اسماعيل. كنيته ابو اسحق. كان احد من سلك طريق التوكل وكان اوضح المشايخ في وقته. هو من اقران الجنيد والنوري. له في السياحات والرياضات مقامات ... مات في جامع الري سنة ٢٩١ هـ» (طبقات الصوفية للسلي ٢٨٤-٢٩٠) وانظر

ا الاصل: ربه. - ب الاصل: لآء. - ت الاصل: يطراء. -
ث الاصل: نشاء. - ج الاصل: بناء. - ح سرب W، سربت P. -
خ العصفاني W. - غ الاصل: ا فصاء. -

«فتنازعنا الحديث فيما يليق بهذا التجلي وما تعطيه حقيقته» في كونه لا يُدرك من حيثية نوريته ، ويُدرك به ما سواه من الحقائق الالهية والامكانية ؛ ومن حيثية حمرة في المشهد المثالي ؛ ومن حيثية كونه يعطي استغراق وجود المشاهد فيه بالكلية ، عن لذة مفردة : كاستغراق كلبة النفس في شهوة النكاح ؛ ومن حيثية اقتضائه خ الاخبار عن عين واحدة ، مع اثبات الغيرية معها من وجوه ؛ - ومن حيثية اقتضائه التنازع في الحديث ، لا باستعمال آلات النطق ، على الحكم المعهود ، بل بالتخاطب الذاتي ، المحرود عن آلات النطق ، كما هو حظ الذوق لا حظ العقل^(٧٤٣) . -

(٣٧٣) قال : «فما زلنا على تلك الحالة» د المقتضية التخاطب الذاتي ، - «واذا بعلي بن ابي^(٧٤٤) طالب ، رضي الله عنه ! ماراً في هذا النور ، مسرعاً» = اذ من شأنه د في الوراثة السبادية بهذا النور ، شهود كل شيء في عين واحدة . بل شهود كل شيء ع ر ، في كل عين . ولذلك اثبت ونفى ، حيث قال : هو هذا ؛ وما هو هذا . كما قال - تعالى ! - : ﴿وما رميت اذ رميت^(٧٤٥)﴾ . ولذلك قال ، قدس سره :

«فسكنته ز . فالتمت اليّ . فقلت له : هو هذا» س اي هو العين المطلوبة الوجدانية ، الناصعة من شوب السوى ا . -

«- فقال : هو هذا ؛ وما هو هذا !» س = أي إن كان مطلوبك العين الوجداني - فما هي . وان كان مطلوبك شهود كل شيء ع ر فيها - فما هي هي . بل هي ، من هذه الحيثية ، كل شيء ع ر في كل شيء ع ر .

ايضاً ترجمة حياته في تاريخ بغداد ٧/٦-١٠٧، ١٠-١٠٧ والرسالة للشيرازي ٣١ والخلية ١٠/٢٢٥-٣٣١ ونتائج الانكار القدسية ١٧٥/١ وطبقات المناوي ١٨٤/١-١٨٨ وطبقات الشمراني ١١٣/١-١١٥ وصفة الصفوة ٨٠/٤-٨٤

(٧٤٣) هنا يوسى الشارح الى ما ذكره ابن سودكين في املائه عن ابن عربي المتقدم . (٧٤٤) حول علي ، رضي الله عنه ! انظر دائرة المعارف الاسلامية المجلد الاول ص ٣٩٢-٣٩٧ (الطبعة الفرنسية الجديدة) وانظر ايضاً مناقب الامام احمد ، لابن الجوزي ١٦١-١٦٤ وكتاب الجامع ٧٩-١٠٢، ١٢٢-١٣٣ وكتاب السنة ١٨٦-٢٠٥ والمعتد ٢٨٨-٢٩٤، ٣٣٤-٣٢٦ وطبقات الحنابلة ١/٢٤٥، ٣٩/٤١-٤١ . -

(٧٤٥) سورة ١٧/٨ . -

د الحال KH . - ذ الاصل : سانه . - ر الاصل : شى . - ز فاسكتة H . - س + H ؟ . -

— « كما أنا » — بشخصيتي « أنا » ، وبحقيقي « ما » « أنا » . وأنت «

— بشخصيتك « أنت » ، وبحقيقتك « ما » « أنت » . «

« — قلتُ ، لَمَ تَمَّ ، ضد ؟ »

« — قال : لا »

« — قلتُ — فالعين ث واحدة » مع ورود النفي والاثبات عليها . —

« — قال : نعم ! »

« — قلتُ : عَجَب ! »

« — قال : هو عين العجب ! » وهذا جواب يَحُلْ غموض المعنى

« لمن كان له قلب » . قال ، رضي الله [E, 74b] له — قُدَّس سرّه :

« فلما عندك ؟ »

(٣٧٤) « — قلتُ : ما عندي » عند « فان « العندية » نسبة معقولة ،

لا تحقق لها إلا بي . و « أنا » ، لا « أنا » . فلا تحقق لي في الحقيقة :

اذ لي الحكم في الوجود ، لا العين . —

ف « أنا » ، عين العندس « اذ لا تحقق له ايضاً في نفسه . والعدم

المضاف ، نوع واحد . —

ثم « — قال » عليّ ، — رضي الله عنه ! فنحن ، على هذا ، توأما

بطن واحد ، وشربنا من ثدي واحد .

« فأنت أخي ! »

« — قلتُ : نعم ! »

« فواخيته »

حيث وجدت امر الولاية الاختصاصية السيادية مفتتحاً بحكم الاستيعاب

به ومختتماً بي . —

(٣٧٥) ثم « قلتُ » له ، رضي الله عنه : « ابن ابو بكر ؟ — قال :

« أمام » وهو محل تمحض النور المطلق عن ملاقات الكون ورسومه وقبوده

وآثاره . فالأمام ، للبياض ؛ والخلف ، للسواد ؛ والحمرة ، للجمع . فافهم !

« — قلتُ : اريد اللحاق به حتى اسأله عن هذا الأمر .

ش والعين H . — ص العين HK . — ص اسئله W ، اسئله P ، اسئله K . —

« كما سألتك » ط تَادَبَ ، قدس سره ! واستأذن عند روم الانتقال الى صحبة كامل آخر . كما هو دأب المسترشد ، المتيقظ ، الموفق . -
« قال : انظره في النور الابيض »

اشار الى تمحض اطلاق النور عن قيود القوابل وصبغها . ولذلك وصفه بالبياض فانه لون مطلق ، من شأنه ان يقبل الالوان كلها . والسواد لون مطلق ، من شأنه ان لا يقبل شيئاً منها . - ثم اتبع بقوله :
« خَلَفَ سرادق الغيب » تحقيقاً لتمحيض النور ، المشار اليه . فان سرادقه عالم التقييد ، ومبدؤه غ من عالم العقل الأول الى انهى غاية عالم الطبيعة . فالنور ، من حيثية انفصاله وعدم تقيده به ، وراءه . فافهم ! - ثم قال ، قدس سره :
« - فتركته » في ذلك المشهد الاقدس ، - « وانصرفت » الى مواقع اللبس ! -

ط سألتك W ، سئلتك ، سألتك P . - ط الاصل : شأنه . - ع الاصل : شاء . -
غ الاصل : ومهداه . -

(شرح) ٧٤٦ تجلي النور الأبيض

LXXI

(٣٧٦). «دخلتُ في النور الأبيض. خلتُ سراق الغيب»
بتجرد ذاتي عن الزوائد اللاحقة لها ، في مراتب تطوراتها . فكنتُ

(٧٤٦) املاء ابن سودكين . «ومن تجلي النور الابيض ، وهذا نصه . «دخلت في النور الابيض..... فقد وهبته لك» . - قال جامع هذا الشرح ، نعمني الله - تعالى ! - به : سمعت سيدي وشيخي وامامي ، رضي الله عنه ! يقول في أثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . اما النور الابيض ، فانه لما كان البياض يقبل كل لون ، دون غيره من الألوان ، كان له الكمال . اذ هو عبارة عن حالة تشمل (شولا كلياً) . وهو (بالنسبة الى سائر الألوان) بمنزلة «الجلالة» في الاسماء ، وبمنزلة «الذات» مع الصفات . - وقوله : «خلت سراق الغيب» اي وراء عالم العقل والاحساس والطبيعة . فتبقى اللطيفة (ثمت) تدرك ذاتها بذاتها ، وتدرك المراتب بذاتها ، وتباشر المعاني المجردة بذاتها . وهذا هو الطور الذي وراء العقل . - وقوله : الغيبة على رأس الدرجة ، اي على آخر مقام وأول مقام . وقوله : «وجهه الى الغرب» ، اي ان الغرب معدن الاسرار ولهذا كان الصديق قليل الرواية [الاصل: الرويه] ، لم يرد عنه كما ورد عن غيره من علم ومعرفة ؛ حتى الحديث عن النبي ، صل الله عليه وسلم ! لم يرد منه كثيراً ، مع كونه كان أكثر الناس مجالسة له ، صل الله عليه وسلم ! فكان وجهه الى الغرب ، ليكون الشمس تقرب فتتطس الاسرار . - وقوله : «كان عليه حلة من الذهب الابهي» ، ليكون الذهب اكل المعادن ، فتكون [الاصل: لتكون] المناسبة سارية وتحصل [الاصل: وتتحصل] مراتب الكمال في كل حضرة ، حتى في عالم الخيال الذي اقيمت فيه هذه المادة الخطائية . - وقوله : «ضارباً بذقنه نحو الارض» ، اشارة الى التواضع وكونه لا يظهر عليه شيئاً [الاصل: شيئاً] . - وقول الشيخ : «ناديته بمرتبي ليعرفني» من باب المراتب الالهية ، فيعاملني [الاصل: ليعاملني] بما تقتضيه المرتبة . ولو تعرفت اليه من حضرة اخرى ، كالانسانية او غيرها ، لعاملني بما تقتضيه الحضرة التي تعرفت اليه بها ، خصوصاً اذا كان العارف في مرتبة الكمالية . [حجة : «خصوصاً اذا كان...» ساقطة في الاصل وفي مخطوط فيينا ، وهي ثابتة في مخطوط برلين] . - وقول الشيخ : «فاذا به اعرف بي مني» ففرت بحسن الثاني ، مع معرفته [حجة : «وقول الشيخ...» ساقطة في الاصل وفي مخطوط فيينا ، وهي ثابتة في مخطوط برلين] . - «فقلت له : كيف الامر ؟ فقال : هوذا بنظري» [الاصل: بنظرك وكذا مخطوط فيينا والتصحيح من مخطوط برلين] اي : هو عيني في هذا المقام . «قلت : ان عليا قال كذا وكذا» ، اي اثبت ونفى . «فقال : صدق علي وصدقت انا» في كوفي اثبت ولم انف . - وقوله : «خذه فقد وهبته لك» ، قال الشيخ : وذلك اني كنت رأيت النبي ، صل الله عليه وسلم ! [f. 25b] وقد كساني حلة الخلافة . فقلت في نفسي : لو كان الصديق حاضراً لكان اسحق بها . فجنحت [الاصل : فجنحت] الى الصديق . فقلت له (بالأمر) . فقال : امض لما اعطاك . فقلت : هو لك . فقال : قد وهبته لك . اي : لو كان لي فيها حكم لكنت أهله لك . وانما حكمه لصاحب المقام ، صل الله عليه وسلم ! وصاحبه به لمن يشاء . فلغيت عمر ، رضي الله عنه تعالى ! فذكرت له ذلك . ففعل كما فعل ابو بكر ، رضي الله تعالى عنه ! في التسليم . ثم ان عمر ، رضي الله تعالى عنه ، الحقني بالنسب الى النبي ، صل الله عليه وسلم ! «[مخطوط الفاتح ورقة ١٢٥ - ٢٥٠] . -

انفتق بذاتي ، واسمع وأرى واتعقل المعاني المجردة بها . وهذا هو الطور الذي وراء طور العقل . -

« فالقيت ا أبابكر^(٧٤٧) الصديق » ب رضي الله عنه ! - « على رأس ت الدرجة » اثبت ، قدس سره ! . في هذا النور ، للاستعدادات الفائزة بمشاهدته ، درجات ؛ وأولها الى ان الصديق الأكبر كان في أعلاها . وأعلاها ، أولها لمن تنزل ؛ وآخرها لمن ترقى . -

« مستنداً ، فاعلماً الى الغرب » اي الى محل استتار النور المشهود . يشير الى « الهوية » المطلقة الذاتية ، التي هي مغرب شمس الانوار [f. 75^e] الاسمائية وتجلياتها . -

« عليه حلّة من الذهب الأبهى » ث لتسري المناسبة الكمالية في سائر الاحوال والحضرات والاضاع ، المعزوة الى مقامه الكريم ، الذي أقيم له ، رضي الله عنه ! ، في الحضرة الخيالية : كالثوب السابغ عليه من أكمل المعادن ايضاً ؛ - « له شعاع يأخذ بالأبصار » ج ليشعر انه ، في الاصل ، من معدن لا يدرك كنهه ، - « قد اكتشفه النور ، ضارباً بذقنه نحو مقعده » ليشعر بكال تواضعه لمن دونه في الرتبة ، مع ان النور لا يطلب ، في ذاته ، إلا العلو ؛ - « ساكناً ح لا يتحرك » فانه فاز بالمطلوب الجتم في مقامه ، الذي هو مركز فللك الصديقية ؛ فلا محيد له عنه ولا انتقال ؛ - « ولا يتكلم ، كأنه خ المبهوت » فانه ، في مقامه ، دائم الشهود ؛ والشهود انما يعطي ألهمت والخرس ؛ فان الكلام انما يكون من وراء حجاب ، ولا حجاب مع الشهود في مقام التجريد . - وانما قال : « كالمبهوت » ، فانه - اذ ذاك - في غاية الصحو ؛ وحاله فيه انما تعطي علم المفصل في المجمل^(٧٤٨) ؛ فلا يذهل في بهتته عن درّه . ولذلك قال ، قدس سره :

(٧٤٧) حول ابي بكر ولقب الصديق الذي استند اليه ، انظر دائرة المعارف الاسلامية ١١٢/١-١١٤ والمصادر العديدة التي الخقت في ذيل المقالة (الطبعة الفرنسية ، النشرة الثانية) وانظر ايضاً كتاب الجامع ٨٥-٨٨ والمعتمد ٢٧٥-٢٧٦ ، ٢٨٠-٢٨٥ ، ٢٣٧-٢٣٨ والذنية ٨٤/١-٨٦ وانظر ايضاً : Essai sur Ibn Tamiya, par H. Laoust, pp. 207-210. (٧٤٨) علم المفصل في المجمل هو كشهود المفصل في المجمل . وهذا الاخير « هو شهود

ا فالقيت H . - ب + رضي الله عنه (في اصل المتن) HK . - ث راس KW . - ج الابصار H . - ح ساكناً HK . - خ كانه KW ، كانه P . -

(٣٧٧) « فناديتهُ بمرتبتي ليعرفني ، فإذا به د اعرف بي مني بنفسي ! »
فانه - قدس سره ! - مما يشاهده الصديق في ذلك التفصيل كما ينبغي .
والنداء بالمرتبة - إذا كانتْ عَلِيَّةٌ - لا يشوبه الدهشة : كنداء شخص
ذي مكانة لكُفُّهُ ذ . - « فرفع رأسه إليَّ . قلت : كيف الأمر ؟ -
قال : هوذا ، بنظري ر ! » على أحوال مشهودة . من السكون والبهت
والحرص . فان مقتضى هذا المشهود اضمحلال الرسوم . ومحو الموهوم
فيه . -

« - قلت له : ان علياً قال كذا وكذا » أي نقيّ واثبت . -
« - قال : صدق عليّ وصدقتُ انا وصدقتَ انت » فان علياً نظر
الى وجود الخلق بالحق . وظهور الحق بالخلق : فجمع في شهوده بين
الكثرة والوحدة معاً . بلا مزاحمة . والصدیق نظر الى الحق بلا خلق . وأما
قوله : « وصدقتَ أنت » . فيكونه اعرف بالشيخ منه بنفسه . فعرف .
رضي الله عنه ! انه قائل بالقولين . -

(٣٧٨) قال . قدس سره : « - قلت : لما افعل ؟ - قال : ما قال
لك رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ! » مشيراً الى ما رآه - قدس سره -
في بعض المشاهد^{٨٧٤٨} . وذلك انه رأى النبي - صلى الله عليه ! - وقد
كساه حلة الخلافة . فقال في نفسه . اذ ذاك : لو كان الصديق حاضراً -
لكان أحق بها . ولذلك قال . قدس سره ! -

« - قلت : » عند محاضرتي إياه . « هو مقامك ! » - قال : هو
مقامه ، صلى الله عليه وسلم ! » - والحكم لصاحب المقام بهبه لمن يشاء . -
« - قلتُ ز : قد وهبته لك . - قال : وقد ز وَهَبَهُ س لك . - قلتُ

الوحدة في حضرة الواحدية بحيث تظهر الذات الواحدة نذاتها من حيث تفصيل اعتباراتها وحفايق
تميزاتها مضافة الى المراتب من حيث كل فرد فرد من افراد مظاهر شئونها ... « (لطائف الاعلام
١٩٨) . -

(٨٧٤٨) انظر كتاب « مشاهد الاسرار القدسية ومطلع الانوار الالهية » لابن عوف « المشهد
الثالث » : مشهد نور السور بطلوع نجم التأييد . -

د هو KH . - ذ الاصل : لكفوه . - ر تبطرنى فيه P . تبطرنى فيه K .
تبطرنى H . - ز - H . - ز قد KHP . - س وهبه HP . -

« هو ببدلك؟ [c. 75^b] الآن . وانت في عالم لا يقتضي التصرف على مقتضى حكم الخلافة . -

« - قال : » معي سر المقام وروح اختصاصه ؛ ولي به ، في المشرب الأعذب السيادي . الآن ، الوردُ والصدْر^(٧٤٩) : -
« نَحْذُهُ ! فقد وهبته لك »

(٧٤٩) الورد هو الشرب الأول والصدر هو الشرب الثاني .

(شرح) ٧٥٠١ تجلي النور الأخضر

LXXII

(٣٧٩) خضرة النور وبياضه - من وراء سرادقات الغيب - عجيبة . فان النور لا لون له في الحقيقة . فلو أنه ، لون القوابل المنصبغة ؛ وهذا النور وراءها ؛ فانها داخلية في السرادق . الذي حده من الموجود الأول الى أنهي الصور الطبيعية العنصرية .

فان قيل : ان اللون مستفاد من قابلية المشاهد ، حسب اختلافها قلنا : حال قابليته - اذ ذاك - التجرد عن الزوائد اللاحقة بها في المراتب الكونية . عند مرورها عليها . ولذلك لا ينطق المشاهد ، هنالك . ولا يرى ولا يسمع ولا يعقل إلا بذاته . والألوان هي الزوائد المطروحة . والحق ؛ ان المشهود - خلف سرادق الغيوب - يأتي أن يدخل تحت طور العقل وحكمه وتكييفه .

(٣٨٠) قال . قدس سره : « ثم نزلت الى تجلي آخر في النور الأخضر خلف سرادق الحق » فتنبه بقوله : « نزلت » ان النور الابيض اقرب الى الوحدة والاطلاق ؛ وان الرتبة الصديقية أقدس وأعلى ؛ وان اشترك التجليان في كونها خلف السرادق . وقد اضيف السرادق - هنا - الى الحق لا الى الغيب ليشعر باختصاص الفاروق بالاسم « الحق » وولاية ربوبيته . ولذلك قال ، صلى الله عليه ! فيه : « ان الحق لينطق على لسان عمر » ٧٥١١ . واختصاص الحق وسلطانه ، إنما لمحق ظلمة

(٧٥٠) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي النور الاخضر . (هذا نص) قوله ، رضي الله عنه ! في هذا التجلي . « ثم نزلت الى تجلي آخر ووجه اليمين » . - قال جامع : سمعت شيخنا وامامي يقول ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا مناه ، كان عمر ، رضي الله عنه ! في هذا التجلي ، وهو عليه كالقبة ، وينبث من جوانبه بياض . فقلت له ما قلت . وقال : هوذا ؛ يقول لي ذلك . فلم ير عمر ، رضي الله عنه ! الخطاب في تلك الحضرة من غير الحق . فسمع كلامي من الحق لا مني . - وقول عمر ، رضي الله عنه ! « خذ النور المسدود » ، اي (النور الذي) تمده به غيرك . - وقول عمر ، رضي الله عنه ! « قد جاء . [الاصل : جاء] الشاهد » ، اي قد جاء [الاصل : جاء] الوقت » . [مخطوط الفاتح ورقة ٢٥ ب] . -

(٧٥١) انظر هذا الحديث ورواياته المختلفة في صحيح البخاري . (فضائل الصحابة : ٦ ، انبياء : ٥٤) وسلم (فضائل الصحابة : ٢٣) والترمذي (مناقب : ١٧) ومسنود ابن حنبل . ٥٥/٦ . -

ا تجلي K ، تجلي H ، تجلي P . -

الباطل . ولهذا كان يتفرّ الشيطان من ظلّ عمر ويسلك فجّاً غير فجّه .
ثم قال :

« فاذا بعمر بن الخطاب ب^{٧٥٢} . قلت : يا عمر ، - قال : لبيك ! -
قلت : كيف الأمر ؟

« - قال : هوذا » من غير تقييده بنفي وإثبات . اذ المشهود . خلف
سرادق الحق ، خالص عن سمة السوى . فليس معه شيء تيرد عليه بسببه
نفي . ثم قال عمر له - قدس سره :
« تقول لي كيف الامر ؟ » وانت تعلم ما هو الأمر وعليه في هذا
التجلي وغيره . - قال :

« - فذكرت مقالة ابي بكر وعلي ، رضي الله عنهما !

« وذكر له من بعض ما كان بيني وبين رسول الله صلى الله عليه
وسلم ! » في امر حلة الخلافة والقيام على مقتضى مقام الوراثة . -
« فقال : خذ المقام ! » اي المقام الذي يقتضي ختام الأمر عليه .
كما قال^{٧٥٣} ، قدس سره ج .

انا ختم الولاية دون شك لورث الهاشمي مع المسيح .

وقال ايضا^{٧٥٤} : [f. 76^a]

واني لختم الأولياء محمد ختام اختصاص في البداوة والخضر .
(٣٨١) « - قلت : هو بيدك » - كأنه يقول له - رضي الله
عنه ! : ليس الأمر ، في هذه العطية . لك بل هو خ من صاحب المقام . -

٧٥٢) انظر المقالة المخصصة لعمر الفاروق ، رضي الله عنه ! في دائرة المعارف الاسلامية
والمصادر الملحق بها لتاريخ حياته ، المجلد الثالث صفحة ١٠٥٠-٥٢ (النشرة الفرنسية) وانظر
ايضاً المعتمد ٢٨٥-٨٦ . والفتية ٨٥/١ وانظر ايضاً : Essai sur Ibn Tamiya, pp. 210-212.
٧٥٣) انظر الفتوحات ٢٤٤/١ « الباب رقم ٤٣ في معرفة جماعة من اقطاب الورعين » . -
٧٥٤) لم اعثر على هذا القول في موطنه . ولكن المواضع التي يذكر فيها هذه المسألة تصريحاً
او تلويحاً شراً او نثراً في الفتوحات فهي في المواطن الآتية : ١/٣١٩ ، ٦٧٧ ، ٧٢٣ ، ٢/٤٩
٤٩ ، ٤١/٣ ، ٨٤ ، ٣٢٩ ، ٥١٤ ، ٤٤٢ ، ٧٦/٤ . -

ب ابن (في وسط السطر) K . - ت الاصل : شي . - ت يقول HW ، يقول K . -
ج الاصل : + شعر . - ح الاصل : كانه . - خ الاصل : هي . -

« قال : قد وهبته لك ! » يقول : لو كان الأمر مخصوصاً بي -
لوهبته لك ، حيث عرفت اختصاصك بمتبع هذه العطية الجسيمة . -
« قلت : يا عجباً ! » من أمري في هذا الشأن الفخيم مع وجود
اساطين الورثة السيادية . -

« قال : لا تعجب ! فالفضل » في حقل ، - « عظيم » ولولا
سؤالك ذ ، بلسان استعدادك ، هذا المقام - لما بَلَغْتَ - « أَلَسْتَ
الصَّهْرَ المَكْرُمَ ؟ » - أشار ، رضي الله عنه ! بهذه النكتة الغراء الغريبة ،
الى واقعة وقعت له - قدس سره ! - في بعض المشاهد القلبية . وقد
أوماً - قدس سره ! - اليها ، على سَنَنٍ غريب في مبتكره ، المسمى
« بعنقاء مغرب » في فصل : صدر (ه) بقوله : « نكاح عَقْدٍ وعرس
شَهِيد » (٧٥٤) . فنظر في ذلك فهم ما هنالك ، ان كان من اولاد
صَلْبٍ مقامه وكماله . والله أعلم !

(٣٨٢) ثم قال له ، رضي الله عنه : « خذ النور الممدود » راي
نوراً تَمُدُّ به غيرك من بني مقامك الاسنى ، - « فقد جاء ز الشاهد »
ودنا ميقات يشهد لك بانتهائك من الى المورد الأعلى واختتامه بك ، باستقرارك
في مقام مَنْ هو عَيْنٌ عِنْدِيَّةٌ رَبِّ إِلَيْهِ الْمُنْتَهَى ، فَقَمِّمْ علي
ساق الظَّفَر ! و « انصب المعراج » - الى هذا المورد الغائي لمن يَحْنُ
اليه برفيقة . وينتمي الى دائرته العليا بحقيقة (٧٥٥) . وأطلق من حبس
منهم في أكناف البرزخ . فانك على اصل له الحكم في العالمين ،
والاشراف على النشأتين ، وإطلاق التصرف في الجهتين . ومن لا حال
له يقبده . ولا مقام يحصره - تَوَلَّى . في إحاطة ، ملكيَّة كل حال
وكل مقام . - فلاحظ كرسي القدمين ، وقَدِّمْ قَدِّمَ الصَّدَق بالتخصيص
والتعيين . وأخِرْ قَدِّمَ الجبار و « وَجْهَ اليَدين » نحو المورد الاعلى ،
منتهى اعلى العَمَد المعنوي . فانك اذن تَوَفَّى من رحمة الله الكافَّة
كفَلِّين . وترى ، بسر اتصالك بالمستوى الأعلى ، ما في الغَيْبِيِّين
والْحَسِيِّين . فافهم ما ترجم لك . بلسان الاشارة ، القلم !

(٧٥٤) انظر كتاب « عنقاء مغرب » مخطوط نافذباشا رقم ٦٨٦/٤٤١ ب-١٤٨ . -
(٧٥٥) انظر البحث الرمزى الذي خصصه ابن عربى لهذه المسألة في كتاب « عنقاء
مغرب » وعنوانه : امتداد الرقائق من الحقيقة المحمدية الى جميع الحقائق . -

د الاصل : الشأن . - ذ الاصل : سؤالك . - ر المحدود : H . - ز جا : W . -
س الاصل : بانتهائك . -

(شرح) تجلي الشجرة^{٧٥٦}

LXXIII

(٣٨٣) الشجرة هي الانسان الكامل ، مدبر هيكلي الجسم^{٧٥٧} الكل . وانما سُمِّي بالشجرة ، لانبعث الرقائق المنتشرة منه الى ما في سعة الوجوب والامكان من الاسماء والاجناس والانواع والاصناف والنسب والاشخاص . فهو ، بحقيقته الجامعة ومرتبته الاحاطية ، شجرة وسطية : لا « شرقية »^{٧٥٨} وجوبية ، « ولا غربية »^{٧٥٩} امكانية . بل أمر بين الأمرين : أصلها ، غائص في السواد ، منظر على الاسرار ؛ فرعها ، فارح في البياض ، حامل [f. 76b] الانوار ؛ ساقها ، مادة المحسوسات ؛ فروعها ، حقائق الأمريات ؛ اوراقها ، أشكال المثاليات ؛ ازهارها ، التجليات الاسمائية ؛ وأنوارها - الظاهرة - من غيب اصلها - في الحقائق الأمرية ؛ وأشكالها المثالية ، أثمارها التجليات الذاتية ، المختصة بأحادية جمع حقيقتها الوسطية ، الظاهرة فيها بسر : « انا الله رب العالمين »^{٧٥٩} !

قال قدس سره :

(٣٨٤) « نصبت الميراج » اي قَوِّيتُ رقيقة اتصالي بينبوع النور المطلق الوحداني ، المشتمل على بركات فيض الوجود . اذ من شأنه المنطلق في حصره وتقييده ، ان يحدث رقيقة اتصاله الى كل عالم ، مهما اراد ،

(٧٥٦) املاء ابن سودكين ، ومن تجلي الشجرة . وهذا نصه . « نصبت الميراج فأخذني هيمان في الميراج » . - قال جامه . سمعت شيخي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . « الشجرة » اصلها غربيها ، وفرعها شرقيها ؛ وهي لا شرقية ولا غربية . فانظر ، هل ترى شجرة تنزعت عن هذين الاصلين ؟ فلن [الاصل : فلم] تجده ذلك إلا الله ، تعالى ! فكان هذا الوصف - من طريق الاعتبار - هو اسحق به . ولما أقيم الشيخ في هذا التجلي وامر بان يشعل قلوب المؤمنين نوراً ، لكونها نصبت بين يديه . وهو يرشها من نور معرفته وبركة مقامه وما يهبه للمحلات القابلة من مواهب الله ، تعالى ! فيسري ذلك النور الى من بينه وبينه مناسبة . « مخطوط الفاتح ورقة ٢٥ب » . -

(٧٥٧) نفس التعريف نجده ، بشيء من التفصيل والاجال في اصطلاحات ابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢ ولطائف الاعلام : ٩٥ب (وهنا المؤلف يرجع الى كتاب المبشرات لابن عربي ويأتي بكلام مقارب لما ذكره الشارح في تفسيره للشجرة) . -

(٧٥٨) جزء من آية رقم ٣٥ سورة رقم ٢٤ .

(٧٥٩) جزء من آية رقم ٣٠ سورة رقم ٢٨ .

١ نصب H . - ب الاصل : سان . -

اقتداراً واختياراً ، فيتصل به بسرعة . - ثم قال : « ورقيت فيه » -
 اي في المعراج المنسوب ، بقدم الاشراف والتبصر . -
 « فلتكت النور الممدود » - اي نوراً يمدني في كشف لوازم
 التكميل ، وشرائط استخراج ما استجيت في الفطر المتشوقة الى المطالب
 الغائية ، وتقوية جبالاتها : باطعام ما دنت قطوفها من جنى الشجرة
 الكلية الكاملة . - « وجعلت قلوب المؤمنين » الذين جنحوا الى سلم
 السعادة الابدية ، - « بين يدي » اي بين يدي خبرتي الوافية الموهوبة ،
 وبصيرتي الكاشفة الممنون بها عليهم ، في مناهج ارتقائهم . -
 (٣٨٥) « فقيل لي : اشعلها نوراً » فان زيت نبراس قابلياتهم ايضاً ،
 من زيتون شجرة « لا شرقية^{٧٥٨} ولا غربية » . ولكن طمست عيون نبراسها
 بتراكم ابخرة الطبيعة وتضاعف الادخنة الامكانية ، فتشمرت الانوار
 عنها . - « فان ظلام الكفر قد اكفهر » يقال : اكفهر السحاب الاسود
 الغليظ ، اذا ركب بعضه بعضاً . والمراد بالكفر . هنا ، الحجب ، المتراكمة ،
 الساترة وجه الحقيقة الظاهرة في مرايا الكون . - « ولا ينسقره ج سوى
 هذا النور » - المصفى لقلوبهم . المزكى لفطرهم .
 قال ، قدس سره : « فأخذني » بين ذلك ، « هيمان في المعراج »
 فان سطوع النور ، ابتداءً ، ح يورث البهتة والهيمان .

ت ملكة HK . - ث الاصل : ارتقام . - ج تنفره K . - ح الاصل : ابتداء . -

(شرح) ٧٦٠ تجلي توحيد الاستحقاق

LXXIV

(٣٨٦) «توحيد استحقاق الحق لا يعرفه سوى الحق» فانه توحيد ذاتي لا تقابله الكثرة ، ولا يتوقف تعقله على تعقلها . بل هو ، من حيث كونه معقولاً للغير ، ليس بتوحيد الاستحقاق . بل لا يمكن تعقله كما هو : فان المعقول — من حيث هو معقول — مقيد ؛ وهذا التوحيد ، عين اطلاقه ؛ واطلاقه ، ذاتي لا يقابله التقييد .

« فإذا [f. 77a] وجدناه ا ، فأنما نوحده ب بتوحيد الرضى ت ولسانه » وهو توحيد الفعل . والسالك إنما يذوق من مشرب هذا التوحيد ، اذا تقلب في الاحوال ، حيث يشاهد ان الاحوال ، الواردة عليه وعلى كل شيء ث — على التعاقب — فعل واحد ظهر من وراء استارها . سواء كانت الاحوال قبضاً أو بسطاً ، نفعاً أو ضرراً . هداية أو ضلالة . ولذلك

(٧٦٠) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي توحيد الاستحقاق . وهذا نص التجلي : توحيد استحقاق الحق ولا عين ولا شيء . » — قال جامه : سمعت شيخني يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . اذا جاء [الاصل : جا] سلطان توحيد الاستحقاق لم يكن العبد ثم : لانه التوحيد [f. 26a] الذي لا يكون للعبد فيه تعمل . (و) لكون [الاصل : للكون والتصحيح من مخطوطي برلين وبيينا] الموحد يستحق ان يكون كذلك ، من غير ان تثبت انت الحق — بدليلك او بفكرك — توحيداً . فتوحده — سبحانه ! — بحق له في عدم العبد ووجوده . ولا يطلع على هذا التوحيد الا من اختصه الله ، تعالى ! بعنايته . وانظر [الاصل : فانظر والتصحيح من نسخة برلين] الى الربوبية وكونه ، سبحانه ! مستحقاً لها [الاصل : مستحقها والتصحيح من نسخة برلين] ؛ كيف لما اظهرها للأعيان اقرؤا بها جيمهم ، ولسا سترها عنهم واحالم على ادلتهم اختلفوا فيها . وكذلك توحيد الاستحقاق ، سواء بسواء . متى اشهدك الله ذلك ، تحققت بالملم به والاقرار . واذا احالك على دليلك ، كنت مع توحيد الادلة وما تعطيه قوة العقل ، لا ما تعطيه المشاهدة . فاعلم ! واما توحيد الرضى [الاصل : الرضا] ، فهو توحيد الانعزال . وهو توحيد خاص لا مطلق . ولنا فيه تعمل . فتوحيد الرضى توحيد الحال . وهو رضانا بما ساء وسر ، ونفع وضرر ، وحلا وسر . فيكون العبد مشغولاً بقضاء الله ، تعالى ! فيشغله ذلك عن تألم الطبع وغيره ، مع رضى العبد عن الله وتسليمه اليه مصلحته . فيقول : هو — تعالى ! — اعلم بمصلحتي . فهذا توحيد الحال ، وهو للسالكين . وتوحيد الدليل وهو للعقلاء المفكرين ، وتوحيد الاستحقاق للأكابر المحققين ، وتوحيد الاستحقاق توحيد ذاتي لا فعلي [الاصل : فعل والتصحيح من نسخة فيينا] ، (وهو توحيد) مشهود لا معلوم . « [مخطوط الفاتح ورقة ٢٥ب-١٢٦] . »

ا وجدناه K . - ب نوحده K . - ت الرضا H . - ث الاصل : شئ . - ج الاصل : فضا . -

يرضى ، حالئذ ، بما يرد عليه من مقصوده . فان لذة مشاهدته . من وراء ستارة القهر : تشغله عن ألم الطبيعة : الذي يجده فيه . وربما ان يستعذب القهر ويأخذ به . كما أنبأ ح الواجد عن نفسه بذلك ، حيث قال^(٧٦١) :

اريدك لا اريدك للثواب ولكني اريدك للعقاب !
فكل عاكري غ قد نلت منها سوى ملذوذ وجدي بالعذاب !

قال : « ففنع » د اي الحق - تعالى ! « منا بذلك » اي بتوحيد الرضى : حيث لا نعمد لنا في غيره .

(٣٨٧) « فاذا ذ جاء ذ سلطان توحيد الاستحقاق ، لم نكن ر هناك ز »
إذ لا يطلب هذا التوحيد الغير ولا يتوقف حصوله وثبوته عليه . « فكان التوحيد » اي توحيد الاستحقاق حالئذ ، « ينبعث عنا ويجري منا » بلا أعياننا ، - « من غير اختيار » منا . فان التوحيد عين الحق الظاهر بنا : فنحن . اذ ذاك . به لا بنا . ولذلك قال : « ولا هم ولا علم ولا عين ولا شيء » من هذه الحيثية يضاف البنا . فافهم !

(٧٦١) يردد ابن عربي هذين البيتين مراراً في الفتوحات وينسبهما احبائاً الى ابي يزيد البسطامي ، انظر الفتوحات ١/٥١١، ٢/٧٤٦، ٤/٥٢٤، ٦/٦١٤، ٦/٦٥٧، ٤/١٨٥ .

ح الاصل : انباء . - خ الاصل : ما آرى . - د فينع K ، فينع H . -
« ذ-ذ » فاحا H : جا W . - ر يكن KH . - ز هناك K . - س شي PW ،
شي HK . -

(شرح) تجلي نور الغيب^(٧٦٢)

LXXV

(٣٨٨) هذا النور اذا اشتد ظهوره : لا يكشف فيه شيء قطعاً . فهو ، من فرط ظهوره . حجاب . والغيب به — بالنسبة الينا — غيب . واذا خفى . أعطى الكشف والاضطلاع .

(٧٦٢) املاء ابن سودكين . ومن تجلي نور الغيب . وهذا نصه . « كنت في نور الغيب وأخفيت بينه وبين ذي النون المصري . وانصرفت . » — قال جامه : سمعت شيعي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه : « ليس ككشفه شيء » ، هذا هو توحيد العقل . وقوله (تعالى) « وهو السميع البصير » هذا هو توحيد الايمان : يدرك هذا بنور الايمان . وهذا قال سهل ، رحمه الله : ان نور المعرفة نوران : نور عقل ونور ايمان . واما قولنا : « نور الغيب » ، فان النور اذا كان قوياً في نفسه ، فن شرطه ان لا يكشف لك فيه شيء (الاصل: شيء) . فان كشف لك فيه شيء فلضعف النور : فالنور القوي هو الحجاب ، وهو نور الغيب . — واعلم ان الايمان يتعلق بالغيب ، ويثبت ما حصل الايمان به . ونور الايمان يكشف ما اثبتته الايمان وصدقه . وقد اثبت الايمان انه (تعالى!) « بصير » بلا حد ، و « سميع » بلا حد . فالايان يعم العقل وزيادة . لانك اذا وقفت مع ما يستقل به العقل ، وهو انه (تعالى!) « ليس ككشفه شيء » ، فحينئذ لا يثبت العقل — من حيث دليله — انه (تعالى!) سميع بصير (الاصل: سميماً بصيراً) ، اذ تقع المماثلة (عندئذ بين الخالق والمخلوق) . وقد تقرر عنده انه (تعالى!) « ليس ككشفه شيء » . والايان اثبت ذلك . واثبت كونه (تعالى!) سميماً بصيراً . ثم كشف نور الايمان هذه [f. 26b] الزيادة ، التي لم يكن في قوة العقل اثباتها . — ثم اخذ سهل يفصل التورين بما تقدم ذكره . وقصد تنزيه الحق بذلك . فقلت له : قد حددته ، بما حكمت عليه به ، من حيث لا نشعر : لقولك « لا حد له » . ومن كان حده « ان لا حد له » ، و « لا حد له » هو حده ! واما الجواب ، ههنا ، (ف) هو السكوت او الجمع بين الصدين . فقلت له : لهذا سجد قلبك من اول قدم لكونه قصد السجود دون غيره . اذ لم يكن هذا التهيؤ اول بقلبك من غيره ، اذ السجود حالة مخصوصة من بين احوال عامة . وقلب العارف لا يتقيد ، بل جميع الاحوال عنده بنسبة واحدة . فكيف لك (أن) حددت قلبك بالسجود الأبدي ؟ (ف) دل ذلك على انك حددت الربوبية بأمر حكمت به عليها . وقد تلبس الربوبية بالعبودية في تجليات كثيرة ، فتطلب (انت) الاطلاق فلا تجده فيخرج منك « حدك » ، الذي اعتمدت عليه ، من كونه (تعالى!) « لا حد له » . — واما نزوله (أي سهل التسترى) بين يدي الشيخ ، فكان اختصاراً من الشيخ في حقه . لانه قال بغير حد . ولما دعاه الى الزول بين يديه ، رأى [الاصل : را] الحق يدعوه في مظهر الشيخ . فنزل بين يديه وأخذ عنه ، لكونه مظهراً من مظاهر الحق ، والمظهر هو الحد . فقد اخذ عن الحد ، ولزمه ثبوت الحد . ولما فني سهل رأى الحق كما ذكر له الشيخ . — واما قول الشيخ له « وهل الجواب عنه إلا السكوت » = يعني التوحيد ، [الاصل : — فهو وكذا مخطوط قتيبا ولعل الصواب : التوحيد : « هو »] لان التوحيد لا لسان له لكونه اللسان انما هو للخطاب ، والخطاب يستدعي مخاطبةً ثنن : واذا حصل الثاني

١ الاصل : شيء . —

قال : قدس سره : « كنا في نور الغيب . فرأينا ب سهل بن عبدالله^{٧٦٣} التستري . فقلت له : كم انوار المعرفة ؟ يا سهل . - فقال : نوران : نور عقل ونور ايمان^{٧٦٤} . - قلت : هات مدرك نور العقل ؟ وما مدرك نور الايمان ؟ - فقال : مدرك نور العقل : « ليس كمثله شيء » . اذ في قوة العقل ان يستقل في « التنزيه » ، ويبلغ غاية التحقيق فيه . وليس له ان يستقل في شق « التشبيه » إلا بضرب من التأويل وصرف النصوص عن ظاهرها الى وجه يرجع الى اصل « التنزيه » .

« ومدرك نور الايمان ، الذات بلا حد » اي الذات باعتبار سلب الاعتبار المحدودة عنها . فأخرج بهذا القيد خبيثة ظهور الذات في المظاهر ، التي هي الحدود . والذات ، مع كونها لا حدا لها في حقيقتها ؛ [C. 77b] لها في كل اسم ، بحسب محيطته : حد . ونور الايمان يكشف ما اثبتته الايمان عند تعلقه بالغيب . فأثبت (الايمان) انه - تعالى ! -

(المخاطب) فلا توحيد . فالجواب في التوحيد انما هو الكوث . فلذلك نبه الشيخ عليه . - واما قول الشيخ : « فأجلسته الى جنب النوري » فالاشارة فيه لاتفاقها في النبوة والأمور الظاهرة . - وقوله : « وأخيت بينه وبين ذي النون المصري » اي لاشتراكهما في الذوق الباطن ، فكانت امهما [الاصل : لما والتصحيح من مخطوط فيينا] حقيقة واحدة . لانه قد يقع الاشتراك ، في امر ما ، بين اثنين يأخذ أحدهما كشافاً وذوقاً من الباطن ، ويأخذ الآخر من باب الفهم وصفاء الذهن والعقل ، فاشتركا من وجه وتفرقا من وجه . فثل هذا (الأخير) يقال فيه : أجلسته الى جنبه ، لكونهما اتفقا في الوجه الظاهر من المقام . واما اذا شاركه في الاصول النبوية ، فقد رضع معه من الأم وشاركه في امور الفطرة الذاتية : فأخذها من « ام الكتاب » في اول مراتبها . فتحقق ! » [مخطوط الفاتح ورقة ٢٦-٢٦٦ ب] .

(٧٦٣) « هو سهل بن عبدالله بن يونس بن عيسى بن عبدالله بن ربيع . كنيته ابو محمد . احد أئمة القوم والمتكلمين في علوم الرياضيات والاخلاص وعبود الانمال . صاحب خاله محمد ابن سوار وشاهد ذا النون المصري سنة خروجه الى الحج . توفي عام ٢٨٣ او ٢٩٣ . » انظر ترجمته في المصادر الآتية : طبقات الصوفية للسلي ٢٠٦-٢١١ ونتائج الافكار القدسية ١/١٠٩-١١٣ وشذرات الذهب ٢/١٨٢-١٨٤ ورملة الجنان ٢/١٤٨ والرسالة القشيرية ١٨ وأخلية ١٠/١٨٩-٢١٢ وطبقات الشعرا ١/٩٠ وسيم البلدان ١/٢٤٨٥٠/٢٠٠ ، ٢٠١/٤/٨٣٧ وسير اعلام النبلاء ٩/٧٦ والمتنظم ٥/١٦٢ ووفيات الاعيان ١/٢٧٣ وتاريخ الاسلام ١٦/١٢ واللباب ١/١٧٦ ونصوص لم تنشر لماسنيون ٣٩ وما بعدها واصول الاصطلاحات الصوفية (L.T. =) ٢٩٤ وما بعدها ودائرة المعارف الاسلامية ٤/٦٥ (النشرة الفرنسية) .

(٧٦٤) قارن هذا بالفتوحات ٢/٧٨ وبكتاب الوصايا لابن عربي ، وصية رقم ٢ وما بعدها وكتاب المسائل ، مسألة رقم ٥٠ . -

ب ورايانا ، فرانكا ، K ، فرأنا P . - ت ما H . - ث لذات H . -

«سميع بصير». فأثبت فيها ما لزمه ثبوت الحد، وأثبت أيضاً انه «سميع» بلا حد و «بصير» بلا حد؛ فأثبت أيضاً ما أثبتته العقل تنزيهاً.
(٣٨٩) قال. قدس سره: «- قلت» له: «فأراك ج تقول بالحجاب» حيث قيّدت الذات بلا حد. والقيّد حجاب. -

«- قال: نعم! - قلت: يا سهل» انت مع تحريكك عن التحديد. «حدّدته من حيث لا تشعر» اذ من وُصف بأن لا حد له. فلا «حد» له هو حده. «لهذا سجد قلبك»^{٧٦٥} اي لقولك بالحجاب والتقيد. انحصر قلبك في السجود من العبادات الذاتية دون غيره. ومقتضى حال القلب ان يحاذى، في كل آن، شأن الحق بعبودية يقتضيها ولا ينحصر في شيء منها. «فن ح أول قدّم وقع الغلط» فانحصرت وكنت. برمة من الزمان، تقول لم يسجد القلب؟ حتى سمعت العباداني يقول: للأبد^{٧٦٥}! - فلما انفحم سهل. رحمه الله! «- قال» له: «قل» = له: ما عندك من الاجوبة التي يستحقها سؤالك؟ - «- قلت: حتى تنزل د بين يدي» تنزل من يلقي القيادة الى محل المراد. ولما قيّد سهل. رحمه الله! مدركه الايماني بقوله: «بلا حد» - دعاه. قدس سره! الى نفسه. بقوله: «حتى تنزل بين يدي». فامثل. وألقى قياد قابلية اليه. - «فجئنا» - بين يديه. فشاهد الحق في حد مظهريته فلزمه ثبوت الحد في مدركه الايماني. كما لزمه عدم ثبوته من حيثية مشهده قال فيه: «بلا حد». -

(٣٩٠) «- قلت ذ» له: يا سهل، مثلك من يسأل عن التوحيد فيجيب؟ وهل الجواب عنه، إلا السكوت؟» او الجمع بين الضدين بمعنى ان تقول: بحد. وبلا حد. «تنبّه يا سهل!» لما فات عنك في مدرك التوحيد.

«- ففني» اذ ذاك سهل فيما شاهد من مظهريته. قدس سره!

(٧٦٥) أنظر الفتوحات ٧٦/١، ٥١٥، ١٠٢/٢، ١٦/٣، ٨٦، ٣٠٢.

(٨٧٦) أنظر ما تقدم تعليق رقم ٨٢: -

ج ما راك W، فاراك K، اراك P، - ح من HKW، - خ الاصل: سواك -
د بهرك HK، - ذ فقلت HWK، H+ له HWK (في اصل المتن)، - ر يكال W، -
يال K، سأل P، -

« ثم رجع » بوار (د) الصحو الى مدرك نتائج الفناء ؛ - « فوجد الأمر كما زأخبرناه . - فقلت : بأسهل ، أين أنا منك » في هذا المدرك الغريب ؛ - قال : أنت الإمام في علم التوحيد ، فقد علمت « ما لم أكن أعلم في هذا المقام » حيث علمت أن التوحيد الذاتي لا لسان له ^{Bv٦٥} . وقد كَلَّ لسان من عرف الحق بهذا التوحيد ! واللسان إنما هو للتخاطب . والتخاطب يستدعي المتخاطبين ، فاين التوحيد ؟ - ثم قال : « فانزلته من الى جنب النوري ^{٧٦٦} في علم التوحيد » - لاتفاقهما في المشرب . يقال : اجلس فلاناً الى جنب فلان ، اذا وجدهما على رأي في امر . - ثم قال : « وواخيت بينه وبين [f. 78^a] ذي النون المصري ^{٧٦٦} » فانه وجدهما في التوحيد مرتضعي ثدي واحد . فان ذا النون قال : « ان الحق بخلاف ما يتصور ويتخيل ويتمثل ^{٧٦٦} ب . فأخلى الكون عنه ، مع انه لا يقوم الا به . وان سهلاً حدّ الربوبية « بلا حد » . فأخلى الحدود عنها . - ثم قال : « وانصرفت » من المشاهد المشحونة باللطائف الفهوانية الى عالم الاحساس !

(Bv٦٥) النص ثابت في كتاب « الاعلام بإشارات اهل الالهام » لابن عربي : « باب في التوحيد . قال بعضهم : (التوحيد) لا لسان له ، اذ لا مخاطب . ومنهم من قال : لا لسان يتميز (به) ، بل الألسنة كلها لسانه : فخطابه يتردد اليه منه » (ص ٤ ، ط . حيدرآباد) . - (٧٦٦) ابو الحسين النوري واسمه احمد بن محمد وقيل : محمد بن محمد . بغدادي المنشأ والمولد ، خراساني الاصل . صاحب سري السقطي ومحمد بن علي القصاب ورأى احمد بن ابي الحواري . توفي سنة ٢٩٥ « ترجمته في طبقات السلمي ١٦٤-١٦٩ والبداية . والنهاية ١١/١٠٦ وسير اعلام النبلاء ٩/١٥٦-١٥٨ والمتنظم ٦/٧٧ وتاريخ بغداد ٥/١٣٠-١٣٦ والحلية ١٠/٢٤٩-٢٥٥ وصفة الصفوة ٢/٢٩٤ وطبقات الشرافي ١/٢٦ . (A٧٦٦) انظر مصادر ترجمة ذي النون المصري في التعليق المتقدم رقم ٦٨٦ ، تجلي رقم ٥٩ . -

(Bv٦٦) انظر ما يتعلق بهذا النص في التعليق المتقدم رقم ٦٨٧ ، تجلي رقم ٥٩ . -

ز على ما HKW . - س وأتركه HK . -

(شرح) ٧٦٧ تجل ١ من تجليات التوحيد

LXXXVI

(٣٩١) اذا بدا برق هذا التجلي من جانب الغور الانساني ، وهى مداره من سماء الفهوانية - ظهرت ، في الارض الأريضة القلبية ، رغائب

(٧٦٧) املاء ابن سودكين . « ومن تجليات التوحيد ، وهذا نصه . « نصب كرسي في بيت والعبد عبدي » . - قال جامه : سمعت شيخي - سلام الله عليه ! - يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . قوله : « نصب كرسي ... مستوية على ذلك الكرسي » ، اراد « بالبيت » مقاماً او حالاً . واما « الكرسي » ، فحال للمتجلي وهو الحضرة التي ظهرت فيها الألوهية . و « البيت » ايضاً هو الذي ظهر فيه العبد . قوله : « فظهرت الألوهية » ، اي ظهرت جميع « الاسماء » . لان الألوهية انما هي « المرتبة الجامعة » . قوله : « عليه ثلاثة اثواب » : « الثوب الذاتي هو ثوب العبودية ؛ والثوب الذي لا يرى هو كل علم لا يتقال ، والثوب المعار هو كل علم تقع [الاصل : يقع] فيه الدعوى ؛ فيقال فيه : فلان عالم ، والمعار يعلم ان العالم غيره لا هو ؛ فانه ما علم الاشياء الا الحق ؛ - فهذا معنى [الاصل : معنا] (الثوب) المعار . وقول المرتضى ، لما سأله الشيخ عن نفسه : « سل منصوراً » ، فأحال على غيره فكان ذلك دعوى منه . لكونه لو اجاب عن نفسه لما زاد على اسمه . فلما أحال على غيره ، علم ان ذلك الغير يعين مرتبته للسائل عنه ليراه بعين كبيرة . فكانت هذه الحركة عن دعوى باطنه . فلذلك لما قال له غيره عن اسمه « المرتضى » ، اجابه « ناقصة في الاصل ثابتة في مخطوط ثيننا » بما اجاب عنه ؛ ليعلم ان حركات المعارفين انما تنبئ على اصول محققة . قال الشيخ : ولما سألت عن توحيدته على ماذا بناء ، قال : على ثلاث قواعد : فلذلك كان لباسه ثلاثة [الاصل : ثلاث] اثواب . وايضاً ، فان هذا شرط علم الدليل وهو علم العقلاء . وليس علم المحققين كذلك ، فان توحيدهم توحيد النسب . - وقوله : « قصصت ظهري » ، فقلت له [الاصل : فقال] : سل [الاصل : سهل] سهلاً وغيره عن هذه الصفة ، فأنهم يشهدون [الاصل : يشهدوا] بكمالها لا بكفالي . - واما شرح الابيات ، وهو قوله : « رب وفرد ونفي ضد » . فالرب ، ههنا ، هو الثوب المعار . و « الفرد » هو الثوب الذاتي . و « نفي ضد » هو الثوب الذي لا يرى . (و) قوله : « قلت له : ليس ذاك عندي » ، اي لم يكن توحيدى على هذا الأمر ، بل كله - عندنا - واحد . لكونك انت اثبت ثم نفيت ؛ وفي نفس الأمر ، ليس ثم ضد . فبقينا نحن على الأصل . واما « الرب » فلا يشارك على التحقيق . فلم يبق الا « ثوب العبودية » المحضة ، فتبقى في قبالتها « ربوبية محضة » . - وقوله في البيت الثاني : « فقال : ما عندكم ؟ فقلنا : وجود فقد وفقد وجود » . اي : تارة انظرني من حيث هو ، وتارة من حيث انا . فتارة اكون موجوداً به ، عند مخاطبته اياي بالتكليف ؛ وتارة اكون معدوماً بمشاهدته : فيرجعني بالتكليف ويفقدني بالشهود ! - وقوله في البيت الثالث : « توحيد حتى يترك حتى » . اي : انه لما اثبت حتى ، كان تركه حتى ؛ لكونه - تعالى ! - انما اثبت امتناناً منه لما لا تعطيه حقيقتي : وحقيقتي تعطى ان لا حتى لي ! فتوحيد حتى الصحيح أن اكون وحدي على ما تعطيه حقيقتي الاصلية ، ببقائها وحدها [fol. 27b] ، معزاة عن اوصاف الربوبية التي هي اثواب معارة على العبد . وههنا [الاصل : وههنا] ترك الاكابر التصرف في الوجود لما

آبار ونبتت فيها عجائب أسرار.. ولكننا الطريق الموصل الى فهمها مشحون بالقواطع المبيدة. والصواعق المحرقة. فمن كان برق استعدادة خلباً، لا يستنبح الغيث الهامع، فليقتنع من المطالب، التي عليها طلاس صواعق، بالخيال الزائر، وليلزم بيت التقاعد ولا يتعدى طوره. -

(٣٩٢) قال، قدس سره: «نصب كرسي^ب في بيت من بيوت المعرفة بالتوحيد» الكرسي هي الحضرات الالهية، التي هي موارد التجليات. والبيوت هي المقامات والاحوال العبدانية، المنتجة للمعارف. فلا يد، لكل كرسي منها، من بيت يكون محل^ب نصبه؛ ولكل حضرة، من مقام وحال هو موقع تجليها. فالكرسي المنصوب بتوحيد الالهية، في بيت من بيوت المعارف، هو حضرة مخصوصة الهية، قاضية بهذا التجلي في مقام معرفة هذا العبد المخصوص. -

ثم قال: «ظهرت الالهية» بتوحيدها. «مستوية على ذلك الكرسي^ث» اي على الحضرة، الجامعة جميع الحضرات الاسماءية، المتجلية لهذا العبد في مقامه الجمعي الوسطي القلبي. وهذا المقام هو الذي نصب فيه هذا الكرسي^ث. المعبر عنه بالحضرة الجامعة. نصباً مثالياً يعطى حكم الفهوانية. ولذلك قال: «وانا واقف» فان السائر المنتهي الى الوسط، الذي هو محل الاشراف، لا سير له. ولهذا يسمى المقام الوسطي، بوقوف

أعطوه، عندما رأوه عندهم عارية. - وقوله في البيت الاخير، الذي ختم به التجلي: «ظهرت في برزخ...» اي: بين حضرة الرب والعبد. تارة ينظر الربوبية وتارة ينظر العبودية وتارة ينظر حقه الذي من علي به، فاعامله بما تقتضيه الربوبية. وتارة انظر الى عبوديتي فاعامله بما تقتضيه العبودية. وهذا البرزخ لا يقام فيه الا الاكابر من الرجال. فيأخذ من الربوبية علوماً ويلقيها على العبودية، ثم يبرزها اعمالاً. - وقوله: «الرب ربي»، اي: الرب الذي لي خاصة لانفرادي له وعدم الوسائط بيني وبينه. وقوله: «العبد عبدي»، اي: خرجت عن الاكوان كلها على اختلافها، وصرت معها اخذته من ربي خلعتة على الاكوان وعيئت مراتبها بما القيه عليها من حضرة الربوبية؛ وأنا أعرج تارة الى هذا المقام الارفع (مقام الربوبية) وتارة أتدل الى الاكوان عند وجود التكاليف (ف) أنزل الى الاكوان واقوم بوظائف التكاليف، ثم اعود. والدليل على ذلك، حديث «القبضة» الذي ذكره أبو داود السجستاني في سننه، (ذ) قد تعين في ذلك الحديث ما ينبغي على مقام البرزخ، الذي كان آدم - صلوات الله وسلامه عليه! - فيه. وتعين فيه أيضاً تدليه الى عالم التكاليف ليعمرها، ثم رقيه الى مقامه. فانظر مناسبتها في نص الحديث تجدها، ان شاء الله تعالى! « [مخطوط الفاتح ورقة ٢٦ب-٢٧ب] -

ب كرسي KP، كرسي W، كرسي H. - ت الاصل: كرسي. - ث الكرسي H KPW.

السائر فيه : موقفاً . وفي كل مقام وسط يقف السائر فيه لاستيفاء مراسمه وحقوقه . -

(٣٩٣) ثم قال : « وعلى يميني رَجُلٌ » يمينُ موقفه هو مورد التجلي ومشرق أنواره ؛ « عليه ثلاثة أثواب : ثوب لا يَرَى وهو الذي يلي بدنه » وهو صورة علمه ، الذي لا ينقال ؛ ظهرت له في المشهد الخيالي ثوباً سابقاً . فان الصفة كالكسوة المعنوية للموصوف بها : « وثوب ذاتي له » وهو صورة عبوديته ، التي هي صفته [٧٨٥] الذاتية . المتحقق بها كل جزء وكل عضو من ذاته ؛ « وثوب معار عليه » وهو صورة كل علم تقع له فيه الدعوى ، ويلبس بسببه ثوب الشهرة ، حتى يقال فيه : إنه عالم محقق في كذا وكذا . والعارف يعلم حقيقة ان العالم ، في مظهريته ، غيره ح لا هو . فان العلم صفة الوجود . و(هو) لا وجود له في ذاته (من ذاته) . -

ثم قال : « فسألته ح : يا هذا الرجل ، من انت ؟ - فقال : سَلْ^{٧٦٨} » منصوراً خ .

ولم يجب عن نفسه . فانه لو اجاب - لما زاد على اسمه . فكان اسمه - ابتداءً خ - يشعر بالوهن والاضطراب في أمره . بما تقرر عندهم من المناسبة الالهية والروحانية والطبيعية بين الاسم والمسمى .

(٣٩٤) « واذا بمنصور خلفه » قال . قدس سره : « - فقلت - لمنصور د : « يا ابن ذ عبدالله من هذا ؟ - فقال : المرتعش^{٧٦٩} . -

(٧٦٨) منصور بن عبدالله بن خالد بن احمد ، احد رواة طبقات الصوفية للسلمي . حدث عن جماعة من الخراسانيين ؛ مات بعد الاربعماية (انظر طبقات الصوفية : فهرس الاعلام وتاريخ بغداد ٨٤/١٢ وميزان الاعتدال ٢٠٢/٣) . -

(٧٦٩) « ابو محمد ، عبدالله بن محمد المرتعش النيسابوري من محلة اخيرة . حسب ابنه حفص الحداد وابا عثمان الحداد ، ولقي الجنيد وصحبه . اقام ببغداد حتى صار احد مشايخ العراق وأتبعهم . وكان يقال : عجائب بغداد في التصوف ثلاث : اشارات السبلي ونكت المرتعش وحكايات جعفر الخلدي » (طبقات الصوفية ٣٤٩) . وانظر تراجم حياته في المصادر الآتية : تاريخ بغداد ٢٢١/٧ ؛ طبقات الشمراني ١٢٣/١ ؛ شذرات الذهب ٢١٧/٢ ؛ الرسالة القشيرية ٣٤ ؛ نتائج الافكار القدسية ١٨٩/١ ؛ طبقات الصوفية للسلمي ٣٤٩-٣٥٣ ؛ جذوة الاصطلاح ورقة ١١٢٣ ، والحلية ٣٥٥/١٠ ؛ صفة الصفوة ٢٩١/٢ . -

ج لثقة KP . - ح سالتة W ، فسالتة K . - خ منصور HKW . - خ الاصل : ابتداء . - د الاصل : المنصور . - ذ أبا H ، بن K . -

فقلت : اراه من اسمه مضطراً لا مختاراً . - فقال المرتعش : بقيت على الاصل الذي لا وجود له ؛ والاختيار ، صفة الوجود لا صفة العدم . - « والمختار ، مُدَّعٍ ولا اختيار . - فقلت : على ما بنيت ر توحيدك ؟ - قال : على ر ثلاث ر قواعد » كما كان عليه ثلاثة ر أبواب . - « فقلت : توحيد ، على ثلاث ر قواعد ، ليس بتوحيد » في عرف التحقيق . فان نسبته تختلف باختلاف نسب القواعد . ومقتضى صرافة التوحيد ، خلوصه عن الكثرة المعنوية ايضاً . ولهذا قال علي ، رضى الله عنه ! « وكمال الاخلاص له ، نفي الصفات عنه » . فان نسبها تشعر بالكثرة المعقولة ؛ ومتعلق كمال الاخلاص ، كمال التوحيد ، الذي هو مبنى كل كمال .

« فخرجل ! - قلت : لا تخرجل ! ما هي ؟ » اي ما تلك القواعد الثلاث ؟ ص « - قال قصمت ظهري ! » بتعرضك الوارد علي . اذ لا يمكن ان اقول : ان اختلاف نسب القواعد الثلاث ص ليس بقادح في صرافة التوحيد . ولو قلت ، لكان ذلك من طريق علماء الدليل . واما مذهب التحقيق فيها - فغير ذلك . فان مقتضى صرافته ، عندهم ، اسقاط النسب والاضافات مطلقاً . فلا يصح التوحيد الشهودي مع ثبوتها .

« - قلت : اين أنت من سهل والجنيذ وغيرهما وقد شهدوا بكالي ؟ » في التوحيد والتحقيق فيه .

(٣٩٥) « - فقال ، محبباً بقواعد توحيدته :

« رب وفرد ونفي ضد^(٧٧٠) .

« قلت له ليس ذاك عندي »

فان مجموعته - الثلاث ص - نسبة عقلية . وكل فرد منها ، مشعر بثبوت النسب . اما كون مجموعته نسبة^{٧٧١} ، فظاهر . فأما الرب - ولو جعلته من الاسماء الذاتية - فمشعر ، بمجرد التسمية به ، بثبوت نسب الربوبية ،

(٧٧٠) روى السلمي في طبقاته . « وهذا الاسناد ، قال المرتعش : اصول التوحيد ثلاثة اشياء : معرفة الله تعالى بالربوبية ، والاقرار له بالوحدانية ، ونفي الازداد عنه جملة » (ص ٣٥١ / رقم ٦) . وجاء في جنوة الاصطلاح : « قال المرتعش : اصل التوحيد ثلاثة اشياء : معرفة الله بالربوبية والاقرار بالوحدانية ، ونفي الازداد عنه جملة » ، مخطوط جامعة :

Yale, Bilal. Univ. Landlherh. II 64, f. 26 b.

ر بينت H - . ر - H - . ز ثلث K ، بلث PW - . ص الاصل : ثلاثة - .
ص ثلث K - . ص : الاصل : الثلث - .

القاضية.. بثبوت المذبذبات.. والفرد.. مشعر [1. 79] بثبوت ما انفرد عنه من السوى.. فان الفردية لا تكون الا في العدد.. والنفي.. مشعر بثبوت المنفي في الجملة.. فان نفي المنفي تحصيل الحاصل.. وكل ذلك.. محل في صرافة التوحيد.. في مذهب التحقيق..

كأنه - قدس سره ! - يقول : ليس توحيدي مبنياً على ما بنيت عليه.. اذ لا وجود للنسوى.. عندي.. حتى يشترك مع الرب في الوجود.. فتميزه الفردية عنه : فان الامتياز مترتب على الاشتراك.. ولا اشتراك.. او يتصف بالضدية.. فيتوجه النفي اليها لرفعها.. بل هو عين السوى وعين الازدواج - كما يجيء من بيانه في « تجلي العزة ».. وهو يتلو هذا التجلي.. -
(٣٩٦) « - فقال : ما عندكم ؟

« - فقلنا : وجود فقدي وفقد وحدي ! »

ترجم : قدس سره ! هذا البيت بما معناه هذا.. في بعض املائه ط.. يقول : « تارة ».. أنظرني من حيث هو.. وتارة : من حيث أنا.. فتارة.. أكون موجوداً به.. عند مخاطبته اياي بالتكليف.. وتارة.. اكون مفقوداً في نفسي.. بمشاهدتي إياه.. فيوجدني بالتكليف.. ويفقدني بالشهود.. اذ متعلق بالشهود العين.. عند ذهاب الرسوم ومحو الموهوم..

ثم قال : « توحيد حقي بترك حقي » اي توحيدي المخصوص بي.. وحدي.. هو بتركي حقي.. الذي ظهر منه - تعالى ! - امتناناً لي.. وذلك هو الوجود.. الظاهر بحقيقتي الاصلية.. الباقية - حالة ظهوره فيها - على عدميتها.. واصاف الربوبية.. التي هي ثوب معار عليها
« وليس حقي سواي وحدي »

قوله : « وحدي ».. تنمة للمصراع الاول.. وقوله : « وليس حقي سواي ».. جملة حالية.. معناها : ان الحق - تعالى ! - مع تركه له ما ظهر له منه.. ليس سواي.. اذ الوجود.. من حيث هو حقي الظاهر له منه.. عينه في الحقيقة.. بل هو الذي تجلى بعينه في حقيقتي.. القابلة بحسبها : فالعين.. في الحقيقة.. له : والحكم لي.. فافهم !

(٣٩٧) « - فقال » المرتعش : « الحقني بمن تقدم » اي بمن اهتمت.. الى ما فات عنه عاجلاً من اسرار التوحيد.. بك..

« - فقلت ط : نعم ! وانصرفت . وهو يقول :

« يا قلب سمعاً له وطوعاً ع قد جاء غ بالبينات بعدي ف

« فالتفت اليه وقلت ؛

« ظهرت في برزخ غريب »

لا يأوي اليه إلا نزرٌ من الافراد . وهو يعطي الحكيم . حتى اذا
نظرتُ الى وجودي : الذي هو موقع التكليف ومورد الخطاب - قلت .
بلسان حقيقي الاصلية :

« فالرب ، ربي ! »

واذا نظرت اليّ ، من حيث إني « لا انا » . بل « انا » به « هو »
كان ، « هو » . لساني وسمعي وبصري ويدي . فقال حينئذ :

« والعبد ، عبدي ! » [f. 79^b]

فافهم ! وأمتعن في هذا السر الموسوم واشرب من رحيقه المخبوم !

(شرح) التجلي العزّة (٧٧١)

LXXVII

(٣٩٨) العزّة ، المنتعة والغلبة . - هذا التجلي يعطي الاطلاع ،
شهوداً ، على وجه يعطي منع العقول عن ادراك حقيقة الحق وجمعها

(٧٧١) املاء ابن سودكين : « ومن تجلي العزّة ، وهذا نصه . » ان قيل لك : بماذا وجدت الحق واقتد بالمهتدين من عبادي . - قال جامه ، مستجلي مشاهدة البروق الالامنة من ثغور الفهوانية عند تجليها من الحضرة الخطابية ، نفع الله به : سمعت شيخي وامامي مظهر التجليات ومفيضها على المحلات القابلات ، المنفرد في وقته بدرج النهايات ورتب الكلمات ، محمد بن علي بن محمد بن بن احمد بن العربي ، الطائي ، رضي الله - تعالى ! - وارضاء ، وجمعي معه في كل موطن جماً اقوم فيه بحق حرمة وكال رتبته ، بمنه وفضله - يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . تجلي العزّة ، المراد به هنا المنع ، و (ما) يقع [fol 28a] فيه من الغلبة . - قوله : « تأدب » وغيره ، وذلك عند منازعة العقول خاصة . والمنع ذاتي لنفسه ؛ والغلبة انما تكون عند وجود الخصم . - واعلم ، ايها القابل للفيض الالهي ، ان النفس تدرك بالعقل الامور المعقولة ، وتدرك بالحواس الامور المحسوسة ؛ ولها مدرك آخر لذاتها من غير آلة من القوى . فا ادركته بمجرد ذاتها ، من غير آلة ، كان ذلك المدرك وراء طور العقل ؛ وهو لاصحاب الفيض الالهي [الاصل : الالوحي] ، ارباب الحقايق ؛ وهم المخاطبون باسان هذه الحضرة ، دون غيرهم . واذا علم هذا ، فاعلم ان الحق - تعالى ! - لما رصف نفسه بالجمع بين الضدين : من كونه اولاً وآخرًا وظاهراً وباطناً ، كان للعقل ههنا [الاصل : ها هنا] مدرك آخر ؛ وهو اثبات هذه الاضداد من وجوه مختلفة ، وذلك مدرك العقل وحده . فا من كون موصوف بأمر ما إلا ويسلب عنه ضده . كقولنا : فلان عالم بزيد ؛ فحال ان يكون جامعاً به من وجه علمه به . وأما الفيض الالهي [الاصل : الالوحي] ، فانه أعطى ان ذلك من وجه واحد للحق - تعالى ! فهو « اول » من حيث هو « آخر » ، و « ظاهر » من حيث هو « باطن » . وهذا مدرك اللطيفة الانسانية مجردة ، خاصة بالفيض الالهي . فكل نبة نسبتها الى الحق ، لو كانت ، من وجهين مختلفين ، تستحقها الذات - لكان هو تعالى ! في نفسه محلاً للكثرة ؛ وهو - تعالى ! - واحد من جميع الوجوه ، فينزه عن ذلك - تعالى ! ثم يقال : ثم أنكر المنكر اتصاف الجسم بالجمع بين الضدين ؟ فيقال : بمعرفتنا بحقيقة الجسم حكمنا عليه بذلك . فيقال : هل عرفتم ذات الحق بالحد والحقيقة ، لتعلموا هل يصح قبول الضدين ام عدمهما ؟ - فهذا يظهر لك الفرق وعدم التحكم على الله ، تعالى ! اذ الذات مجهولة . وقد اضاف هو - تعالى ! - اليها أحكاماً واضداداً لا يمكننا رفعها عقلاً لجهلنا بالذات الموصوفة بقبول الاضداد وغير ذلك . - واعلم ان المجهول الذات لا يصح لكون ان يحكم عليه اصلاً . انما يحكم عليه بما حكم به - تعالى ! - على نفسه . فلا يصح ان يقال : انه يقبل النفي والاثبات والعدم والوجود . ويكون هذا جدلاً من الخصم . كقولنا : انه جمع بين الضدين ، من : كونه - سبحانه - اطلق ذلك على نفسه ، فقال : « هو الأول والآخِر والظاهر والباطن » . فرأينا جميع الذوات التي نحن عارفون بحدها وحقيقتها تقبل هذه الاولى والآخريّة على البذل . فتكون اولاً بنسبة ، وآخر بنسبة (اخرى) . نسبتنا اليها ما يليق بها . ونظرنا الى الحق - تعالى ! - ، الذي اجمع الخصم معنا على وحدانيته ،

بين الضدين من وجه واحد. ويعطي الغلبة عند المنازعة العقول في طلب هذا المدرك الممنوع عنها. - والغلبة انما تظهر عند وجود الخصم.

قال ، قدس سره : « ان قيل لك : بماذا وُحِّدَتَب الحق ؟ - فقل : بقبولت الضدين معاً » اي من حيثية واحدة . فان قبولها . من حيثيتين مختلفتين . من مدارك العقول .

« فان قيل لك : ما معنى قبول الضدين ؟ - فقل : ما من ج كون ينعت او يوصف بأمر إلا وهو » اي ذلك الكون . « مسلوب من ضد ذلك الامر ، عندما ينعت به . من ذلك الوجه » الذي نُعِتَ فيه به . كما تقول : فلان عالم بزيد . فحال ان يكون جاهلاً به من وجه (ما) هو عالم به . بخلاف الحق - تعالى ! - فانه أول . من حيث هو آخر . « وهذا الامر » اي قبول الضدين من وجه واحد . « يصحح في نعت الحق خصوصاً ، اذ ذاته لا تشبه الذوات ، والحكم خ عليه لا يشبه الأحكام ؛ وهذا » اي قبول الضدين معاً . « وراء د طور العقل » فان النفس الانسانية انما تدرك المعقولات بعقلها والمحسوسات بحواسها ، ولها مدرك آخر بذاتها المجردة خاصة . وذلك هو وراء طور العقل . المختص علمه وشهوده بأرباب الفيض الالهي . الفائزين بالمواهب اللدنية .

(٣٩٩) « فان العقل لا يدري ما اقول . وربما يقال لك ز : هذا يُحيله س العقل » اذ لا يثبت العقل اجتماع الضدين الا من جهتين

فرأينا مجهول الذات . وقد قال : « ليس كئله شيء » . فتبيننا عنه ما قبله الكون . وسلمنا له ما قال عن نفسه من الوجه الذي تقتضيه [الاصل : يقتضي] الوجدانية من جميع الوجوه ، على ما تقتضيه ذاته . - وقوله ، سلام الله عليه : « اترك الحق للحق » ، هذا خطاب المكاشف ، صاحب الفيض الالهي [الاصل : الالهي] ، العقل الذي ادعى ان مدركه هو الغاية . وحكم بان ما وراء مدركه مدرك ! فقال له : « مالك والحق » اترك بنا الحق معاً . فاني ، مع كوفي في مرتبة أعلى من مرتبتك ، ما عرفت الحق الا بنسبة ما . فكيف بك مع القصور عن طوري ورتبي ؟ ومع كوفي ادركت زائداً عنك ، فقد ثبت عندي انه - تعالى ! - لا يصح ان يعرفه سواء . فتحقق ! » [مخطوط الفاتح ورقة ٢٧ب-١٢٨] . -

ب وجدت HK . - ت لقبوله H ، بقبوله K ، بقبوله P . - ث + الذين يصح ان ينسبوا اليه كالأول والآخر والتظاهر والباطن والاستواء والنزول والمعية وما جاء من ذلك H ؛ الذين ... نسباً .. كالأول K . - ج بين H . - ح لا يصح H . - خ فالحكم KH . - د ورا W ، ورا P . - ذ الحق K . - ر + ان KP . - ز لكن H . - س يحيله H . -

مختلفتين. فلا يدري كون باطنية الحق عين ظاهريته ، وظاهريته ، عين باطنيته أبداً. بل يدري باطنية الذوات ، التي يعرفها ، بجدها وحقيقتها بنسبة (ما) وظاهريتها ، بنسبة أخرى. فلا يصح حكمه على الذات المجهولة بجدها وحقيقتها الا بما أعطاه إخبارها عن نفسها ، أو أعطاه الشهود ، الناتج لصاحب المنحة الالهية من عين المنة . ولذلك قال ، قدس سره :

« - فقل : الشأن ثر هنا » اي التجلي الظاهر بالآثار الأقدسية من عين المنة ، - « اذا صح ان يكون الحق - تعالى ص ! - من مدركات العقول ، حينئذ تمضي عليه أحكامها » بنفي وإثبات وجمع بينهما معاً . - (٤٠٠) « لئن لم تسته » يخاطب العقل ، - « لتتشقى ط شقاء ط الأبد » هذا الخطاب من الشأن ط الالهي ، بلسان القائم بحق مظهريته . للعقل الذي [٤٠٨] ادعى ان مدركه في الحق هو الغاية . وليس وراء مدركه مدرك . ولذلك زاد صاحب الفيض في تبكيته . فقال :

« ما لك وللحق ؟ اية مناسبة بينك وبينه ؟ في اي وجه تجتمع » معه ؟ ألم تعلم ان القرب الأقرب والبعد الأبعد ، بين الشئين ، بقدر المناسبة والمباينة بين ذاتياتهما ؟ فلولا البعد الأبعد بين ذاتياتك وذاتياته - تعالى ! - لما سمعت منه - تعالى ! - « والله غني عن العالمين » (٧٧٢) . « اترك الحق للحق » ولا تقصد حمل اعباء معرفة ذاته - تعالى ! وذاتياتها . اذ لا يحمل البحر منقار العصفور ، ولا يثبت الظل مع استواء النور ، ولا تقابل البعوضة الريح العاصف ! « فلا يعرف ع الحق الا الحق » والخصوص بالفيض الالهي . مع كونه اعرف بالحق من العقل . لم يعرفه الا بنسبة ما .

(٤٠١) كأنما « يقول الحق » للعقل الموقوف دون حجاب العزة . « وعزة الحق ، لا عرفت نفسك حتى اجلّيك غ » بالقاء نوري الاقدس

(٧٧٢) نص الآية : « فان الله غني عن العالمين » سورة رقم ٩٧/٢ وفي آية اخرى : « ان الله لغني عن العالمين » سورة رقم ٦/٢٩ .

ش الشأن HKPW - ص تعل W - ض ليس PW ، لئن K - ط لتشقين HK - ط شقا KW - ط الاصل : الشأن - ع تعرف K ، عرب W ، معرف P - غ + لك HKW -

لِي بصيرتك لتجليتها عن آثار الغلبة الامكانية وأقنارها : « وأشهدك اياك »
بالقوة الكاشفة لك عن بعض ذاتياتك في المشاهد التزيرية . - « فكيف
تعرفني » بك وبما اختص بقابليتك من الادراك ؟ وانت عاجز عن معرفة
نفسك بادراكك القاصر عنها .

« تأدب ف » ولا تدّعي فيما لبس لك من ذاتك . « فما هلك امرء في
عرف قدره » ولم يتعد طوره . « واقتدك بالمهتدين من عبادي » الذين
جاسوا خلال ديار اليقين . وميزوا ما لي عما لهم . بني لا بهم !

(شرح) تجلي النصيحة^{٧٧٣}

LXXVIII

(٤٠٢) هذا التجلي انما يظهر من عين المنة للمراد المعنى به . قبل شروعه في تحلية^{٧٧٤} قلبه بالآداب الروحانية . حفظاً له حتى لا يباشر في تحليته . بما تعطيه احواله المعلولة من الآداب والرياضات المخترعة برأيه . ويظهر ايضاً . بعد اخذ السالك في سيره الى الله بطلوع نجم العناية السابقة له . وهذا . حظ الاكثرين من اهل الطريق .

(٤٠٣) قال ، قدس سره : « لا تدخل » ايها السالك ، « داراً لا تعرفها » اي دار بنيتك المشتملة على ما في آفاق الوجود . من الغيب

(٧٧٣) املاء ابن سودكين . ومن تجلي النصيحة ، وهذا نصه . « لا تدخل داراً لا تعرفها ما ظفرت يداك بسوى التعب » . - قال جامه : سمعت شيعي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . قال : تجلي النصيحة على وجهين . الوجه الواحد قبل الشروع ، وهو للمخصوصين . والوجه الثاني بعد الوقوع ، وهو للأكثرين . ثم اعلم ان كل خطاب ورد على النفوس من الحق ، بطريق التأديب [الاصل: التأديب] ، فانما هو من حيث آلات العقول ؛ فاما الكشف فبابه باب آخر : فانه يعطي الأدب بذاته ، من غير خطاب يتوقف على آلة . والأدب هو الوقوف عن [الاصل: عند] التعدي ، وان لا يتمدى عن مرتبته بما [الاصل: عما] تقتضيه . وهذه الدار فيها ما يقتضيه [الاصل: يقتضي] الحس فيدرك بالحس ؛ وفيها ما يقتضيه العقل ، وهو امر مخصوص يدرك بالعقل ؛ وفيها ما يقتضيه الكشف ، وهو امر مخصوص . فاما كلياتها ، على الاستيفاء ، فلا يعرفك بها الا الحق - تعالى ! - وحده . فان أطلعك على وجودك حينئذ تعرف نفسك المعرفة التامة . وباب هذه المعرفة هو باب الشرع ، الذي تتلقاه بالايمان . فيها قال لك الشارع (ق) هو كلام الحق ، تتلقاه [الاصل: فتلقاه] منه بغير تحليل ولا تأويل . فان احكمت هذا المسلك وصلت الى ميراثه : وهو العلم الكامل الالهي . فانك تلقته بعدم الوسائط والحجب منك . والحجب هي الحس والعقل وجميع الآلات . فاذا اطلعك الحق - تعالى ! - على حقيقتك ، وكاشفك بالحقايق ، وجعل مدركك انما هو بعين ذاتك لا بآلة - فحينئذ يكون ادراكك أتم ، وتكون اقرب الى المناسبة : لتحقيقك بصفة الاحدية الخاصة بك . ومع ذلك ، فأين انت من الحق ؟ انت في المرتبة الثانية . فبايتك ان تعرف نفسك . ولا يصح لك ان تستوفي معرفة نفسك ابداً ! فابق متصفاً بالمعجز ، والاقرار بالمعجز عن درك الادراك : فذلك بعض الادراك ! - والله يقول الحق ! « [مخطوط الفاتح ورقة ٢٨ب] . -

(٧٧٤) « ... التحلي (هو) الاتصاف بالاخلاق الالهية ، المعبر عنها في الطريق بالتخلق بالاسماء . وعندنا ، التحلي (هو) ظهور اوصاف المبودة دائماً مع وجود التخلق بالاسماء . فان غاب عن هذا التحلي كان التخلق بالاسماء وبالآلية عليه ... » (اصطلاحات الفتوحات ١٢٨/٢ وانظر ايضاً الفتوحات ٤٨٣/٢ - ٤٨٤ واصطلاحات الصوفية لابن عربي ولطائف الاعلام ورقة ٤٣ب) .

والشهادة . وانت لا تعرفها : بناءً ١ وقواعد وعلوًا وسفلاً ومراتب ودرجات وغرفاً ومجالس ومُشْتَرَفًا^{٧٧٥} ومقاعد ومنصات ومخادع ومهوات ومساقط وابواباً ومداخل وألزماً^{٧٧٦} وسكّاتاً ، من الاعالي والاواسط والأداني . وهل بنيت من المون النفيسة او الخسيسة أو منها (معاً) ؟ [f. 80e] ومن مدبّرُها من الارواح القدسية والقوى الطبيعية ؟ ومن زمامها من النفوس الملكية ؟ ومن ناظرها من الاسماء الالهية ؟ وهل تصلح لنزول الملك فيها ؟ واذا نزل ، هل تكون بيت خلوته او بيت جلوته او تارة وتارة ؟ - فان هذه البنية المكرمة ، المتقامة في احسن تقويم ، انما وضعت بالوضع الالهي على نسق الحكمة البالغة : فيها المهلكات والمنجيات في محالها ، والمسالك مختلطة بعضها ببعض ، والرفائق مشتبّهة . فالداخل فيها اذا لم يكن على بصيرة ، من رب الدار ، ربما اشرف بجهالته فيها على مزال القدم ومساقطها ، فيقع في مهوات التلف . ولذلك قال :

(٤٠٤) فما من دار الا وفيها مهاو ومهالك . فمن دخل داراً لا يعرفها
ثما اسرع ما يهلك . لا يعرف الدار إلا باينها ، فانه يعرف ما اودع فيها .
بناك الحق داراً له ليعمرها ببه .

بمعنى ان يظهر فيها . في كل آن ، بشأن ؛ ويجمع فيها آثار ما
توارد عليها من الشؤون ؛ ويضع فيها جواهر الحكم وصحف جوامع الكلم ؛
ويجعلها خزائن اسراره ومطالع انواره . فلبس لك ان تسلك بك مسالكها ،
ولا (ان) تستعرض ودائعها وتستشرف على اهلها اذ « ما انت بنيتها » افرايم ت
ما تمنون أنتم ت تخلفونه ام نحن الخالقون^{٧٧٧} ؟ فلا تدخل ما لم تب ج فانك
لا تدري في اي مهلك تهلك ولا في اي مهواة تهوى . قف عند باب دارك
حتى يأخذ الحق بيدك ويمشيك ح فيك .

(٧٧٥) المعروف في العربية « مشرقه ومشرق وشريق » كل ذلك يعني « موضع القعود
في الشمس » . فلعل « المشرق » هي الغرفة الشرقية في الدار .

(٧٧٦) كذا في الأصل . و « الازلام » في اللغة هم الاصحاب الذين لا يفارقون ؛ ولعل
الشارح استعمل « الازلام » في هذا الوضع بمعنى « المرافق الضرورية » للدار ؛ وانظر ما تقدم
فقرة رقم ٢٤٤ .

(٧٧٧) سورة رقم ٥٦ آية رقم ٥٨ .

١ الأصل : بناءً . - ب لتعمرها H . - ث افرايم W ، افرايم P ، افرايم K . -
ث انم W ، انم K ، انم P . - ج بين H . - ح ويمشيك K . -

وهي باب (دار) اذا فتحت للواقف عليها . شاهد ما وراءها وعرف جوامع مخبأاتها وصنوف موضوعاتها الالهية والكونية . وعرف . بتعريف مالكتها . ان السر المضمون به . في صدر الدار . تحت وسادته . مكتوم . مخنوم عليه بجمته . لا يكشفه ولا يتصرف فيه احد إلا به . وبآدابه الموصلة الى ذلك . اذ بالشمس يهتدي الى الشمس . وهذا الباب . الذي وجب الوقوف عنده . هو شرع الوجود الظاهر به رحمة الكافة . وأصل الآداب . الموصلة الى ذلك السر المضمون به . الايمان الخالص ودلالته . لا العقل ودليله . فمن تلقى تعريف الشارع بالايمان . من غير تأويل وتعليل . انما تلقاه من الحق بلا شك . ومن أحكم هذه القواعد الايمانية وسلك هذه المسالك الايقانية ، ورث من صاحب شرع الوجود علماً لدنياً الهياً . محيطاً بحقيقة كل شيء كما هي . من غير وسائط العقل والحس والمشاعر . وتحقق بأحدثه الخاصة به في [f.81a] أحدية صاحب الشرع . فأدرك بذاته فيها كل شيء خ .

(٤٠٥) ولا امتنع الظفر بهذا المطلوب الأبين بدلالة العقل ودليله . قال - قدس سره ! « يا سخيض العقل ، أبشرك الفكر تقتنص طيره ؟ أنجيلو الطلب تدرك غزاله ذ ؟ أبسهم الجهد ترمي صيده ؟ ما لك يا غافل ! ارم صيدك بسهمك ، فان أصبته أصبته » .

يقول : لا ترك التدبير والجهد . ولا تعتقد انك بالجهد تناله . اذ ليس كل من سعى خلف الصيد صاد . ولكن ما صاد الا من سعى خلفه ! ثم نظر . قدس سره . الى ان حصول الأمر لمن سعى انما هو بمحض الامتنان . فقال : « ولا تصيبه » بقصدك وسعيك « أبداً ! يا عاجزاً عن » معرفة « نفسه كيف لك به » - اي بمعرفة ذات الحق وذاتياته وانت في المرتبة الثانية ، فلا خروج لك عنها . فلا وصول لك اليه . غايتك ان تعرف نفسك به لا بك . ولا تعرفها حق المعرفة . فكأن على حذر من طلب لا ينتهي الى فائدة . فقل : « العجز عن درك الادراك . ادراك »^{٧٧٨} .

(٧٧٨) انظر بخصوص هذا الاثر ما تقدم تعليق رقم ٢٧٠ . ويبدو ان الشارح هنا قد ابتعد قليلاً عن ابن عربي . فهو يقول . بحسب املاء ابن سودكين المتقدم : « فابق منصفاً بالعجز ، والاقرار بالعجز عن درك الادراك : فذلك بعض الادراك » . ونص ابن عربي هنا .

اذ لو افنيت ذاتك في روم ما لست بكفته ز « ما ظفرت س يدك الا ش
بالتعب ش » .

ينبغي ان يقارن مع نص نظير له في الفصوص ليتضح المعنى تماماً . « ... والتجلى من الذات
لا يكون ابداً الا بصورة استعداد التجلى له ... فاذن المتجلى له ما رأى سوى صورته في مرآة
الحق . وما رأى الحق . ولا يمكن ان يراه مع علمه انه ما رأى صورته الا فيه . كالمرآة في الشاهد :
اذا رأيت الصورة فيها لا تراها مع علمك انك ما رأيت الصور او صورتك فيها
واذا ذقت هذا ، ذقت الغاية التي ليس فوقها غاية في حق المخلوق . فلا تطمح ... في ان ترقى
في اعل من هذا الدرج ... فهو (اي الحق) مرآتك في رؤيتك نفسك ، وانت مرآته في رؤيته
اسمائه فاختلط الامر وانهم : فنا من جهل في علمه فقال « والعجز عن درك الادراك
ادراك » ؛ ومنا من علم فلم يقل مثل هذا القول ؛ بل اعطاه العلم السكوت ما اعطاه العجز «
(فصوص الحكم ٦١/١-٦٢) . ففي نظر الشيخ الأكبر ان رعيننا العميق بالعجز عن درك
(الحقيقة المطلقة) هو بعض الادراك ، اما مقام الصمت او الخيرة (تجاه الحقيقة المطلقة) فهو
الادراك كله ! - .

ز الاعمل : يكفه . - س ظهرت K . - « ش - ش » بسوى التعب HKW . -

(شرح) تجلي لا يفرنك ٧٧٩

LXXIX.

(٤٠٦) هذا التجلي يتضمن تحريض النفوس السائرة في مناهج الحق لطلب ما هو الأمر عليه . - قال قدس سره : « يا مسكين ! كم يضرب لك المثل بعد المثل ولا تفكر » فيما ينطق به الكتاب والسنة وفيما يظهر لك

(٧٧٩) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي لا يفرنك . ونصه . « يا مسكين مالك
 جوعاً وعطشاً . » - قال جامه : سمعت شيخى ، سلام الله عليه ! يقول [fol. 29a]
 ما هذا مناه . لا يفرنك ما تسمعه منه او تراه ، قبل ان يعرفك بمراده في ذلك ، كقوله :
 اغل ما شئت [الاصل : شئت] . هذا لفظ يحتمل الوعد ويحتمل الوعيد ، بحسب القرائن . -
 قوله : « يا مسكين ... ولا تفكر . » قال ، سلام الله عليه ! الفكر على ضربين : مذموم
 وهو فكر ارباب الخلووات ، فان الفكر يفسد مجلهم ؛ وفكر محمود وهو فكر الاعتبار في
 آلاء الله وفي مخاطبته لك في الكتاب والسنة . - قوله : « كم تقول ... الدليل » - اي ان
 صاحب الدليل انما طلب نتيجة دليله ، وكانت النتيجة هي الحق المطلوب له ؛ وقد اخل دليله
 من الحق لكونه انما نظره في مدلول دليله . ولو كان نظره في الدليل لكان الدليل عنده هو عين
 المدلول . - وقوله : « متى صحبتك تفترى عليه . » - اي انك فارقت في الدليل ، ولا يوصل
 الى الحق الا بالحق . لو استصحبته في عين الدليل لصحبك في المدلول . لكنك فارقت من اول
 قدم . والبداية عنوان النهاية . - قوله : « لا يفرنك اتساع ... من امثالك . الخ » اي لا
 يفرنك كثرة الطرق اليه . فانه ما من قدم يطأها [الاصل : يطأها ، نسخة وبيننا : يطويها]
 سالك من جميع عباد الله - إلا وتحبها آفة من الاغاث . فن [الاصل : فنى] عرف تلك الآفة
 واتقاه - كان المتقي هو الذي تحقق انه على بصيرة من ربه ؛ ومن جهلها ثم اتى بعد ذلك
 بخسين وجهاً من وجوه الحق في ذلك القدم الواحدة - كان ما فاتته من تلك الآفة [الاصل :
 الاقدام] الواحدة يرجع بجميع الوجوه التي تحصل له من الحق في تلك القدم . - قال سيدي .
 سلام الله عليه ! ولقد سألت بعض الاكابر ، فقال : هل رأيت سيئة [الاصل : سية] واحدة
 افدت ثمانين حسنة ؟ - فقلت له : (هذا) اذا كانت (السيئة) لا تنقسم ، فكيف اذا
 انقسمت ! قال ، رضي الله عنه ! وفي هذه الارض الواسعة تحقق المحاسبي - رحمه الله ! -
 بمعرفة آفاتنا . واما ابو يزيد - رحمه الله ! - مع جلالة قدره ، فانه لم يثبت له فيها قدم .
 الى ان استغاث بربه فأعطاه شيئاً [الاصل : شيئاً] من اشياؤه . - قال شيخنا ، رضي الله عنه !
 ولما كشف لي عن هذه الارض ، كنت قائماً اصلي خلف الامام ؛ وقد قرأ الامام « يا عبادي
 ان ارضي واسعة » - فصحت صيحة عظيمة ، ثم غبت عن حسي ؛ ولم اصح في طريق الله ؛
 قط ، سوى هذه الصيحة . فلما أفقت ، اخبرني الحاضرون عندي انه وضعت حامل ، كانت
 مشرفة على سطح يشرف على ذلك المسجد . وغشي على اكثر الجماعة . (انظر الفتوحات ١/ ١٧٣) .
 ثم في ذلك المشهد ، الذي غبت فيه عن حسي ، اطلعتني الله على حقيقة هذه الأرض ؛ واشهدني
 حقايق آفاتنا . فلا ارى حركة في العالم ، بعد ذلك ، إلا واعلم من أين انبعثت ، وإلى أي
 شيء غابتها ، باذن الله تعالى وحسن تأييده . - والله يقول الحق ! « [خطوط الفاتح ورة
 ٢٨ب-١٢٩] . -

من المخاطبات الفهوانية ، ولست انت ممن تنظر الاعتبار وتفكر فيما خاطبك الحق به فتعرف مراده - تعالى ! - من ذلك . نعم ، لا تفكر لك حالة توجهك الى تفرغ محلك من السوى . فان الفكر ، اذذاك ، يشغل محلك بما ليس بمطلوب من الصور الفكرية فيفسده بها .

« كم تخبط في الظلمة » اي في ظلمة الجهالة ، القاضية بحصر الحق في بعض الوجوه وتخليه بعضها عنه ؛ « ونحسب انك في النور » - حيث زعمت ان ذلك انتهى بك الى الحق .

« كم تقول : انا صاحب الدليل ، وهو عين الدليل » ولولا هو كذلك . لما اهتديت به الى الحق : فبالحق اهتديت الى الحق . « ومتى ب صحبتك » الحق « تفتريت عليه » حيث تزعم انك فارقت في الدليل وصحبته في مدلوله . والحق انه صحبتك في عين الدليل الى المدلول . فالحق ، في الحقيقة ، هو موصلك الى الحق . ولكنك فارقت ، بزعمك ، في اول قدم استدلالك . والبداية عنوان النهاية . ولو صحبتك في دليلك ومدلوله وبدائتك ونهايتك ، في نفس الامر - ولست انت واجده هكذا - لما كنت على شيء ث . فان [f. 81^b] من الكمالات المختصة بك وجدانك اياه عين كل شيء ث . وإلا حكم كونه هكذا بالنسبة الى كل شيء ث على السواء^{٧٨٠} :
فاين اختصاصك ؟

(٤٠٧) ثم قال : « لا يفرنك اتساع ارضه^{٧٨١} ، كلها شوك ولا نعل لك . كم مات فيها من أمثالك كم خرفت من نعال الرجال فوقفوا فلم يتقدموا ولم يتأخروا ج فأتوا جوعاً وعطشاً ! »

لعله اراد بانساعها ، كثرة الطرق الى الله . يقول : ولو كانت الطرق اليه كثيرة لا تحصى عدداً ، ولكن لك ، في كل نفس ونحت كل قدم ، آفة وأقلها . تعارض حكمي الوجوبية والامكانية . والامرية والخلقية . بحكم المغالبة فيك . في كل نفس . والحرب بجال . لا يدري ان الغلبة

٧٨٠ النص في الأصل : « والأ حكم كونه هكذا بالنسبة الى كل شيء على السواء فاين اختصاصك » .

٧٨١ إشارة الى قوله تعالى : « ان ارضي واسعة » (سورة ٢٩ / ٥٦) وقوله : « وارض الله واسعة » (سورة ١٠ / ٣٩) و « الم تكن ارض الله واسعة » (سورة ٩٦ / ٤) . -

ب متى KHW . - ث تمر W . - ث الاصل : شى . - ج يتأخروا KW' . -

لأيهما . لا . بل تعارض احكام الاسماء الجزئية ، المتقابلة ، المتوجهة الى قابليتك ح ، بما لها من اصلها الشامل . فان كلاً منها يطلبها ح ان تقوم بحق مظهريته وظهور خصائص حيطته . وهذا التعارض انما يعطي التعويق والوقفة والحمود والفترة في حال البداية . وهي المعبر عنها بقوله : « فوقفوا فلم يتقدموا ولم يتأخروا » . وانما خصصنا التعارض بالاسماء الجزئية . اذ لها الولاية والتأثير في حال البداية ، بحكم الاكثرية . واما في النهاية . فالولاية والتأثير للاسماء الكلية^(٧٨٢) . وتعارضها انما يعطي التمانع ، « خ فيبقى القابل فيه خ » مطلقاً عن الميل والتقيد . فيحصل له في اطلاقه الاختيار والحكم والاعتدال . فيميل ويتقيد بأي اسم شاء ، مهما شاء ، من الاسماء المتقابلة . اختياراً . فافهم !

(٧٨٢) الاسماء الكلية ، وتسمى امهات الاسماء والأئمة السبعة والحقايق السبعة الاصلية ... وهي : الحى والعالم والمريد والقائل والقادر والجواد والمقسط . وقد يعنى باصول الاسماء ، الاسماء الاربعة (المعروفة ايضاً باشعة مفاتيح الغيب واطلة مفاتيح الغيب ايضاً وهي : السميع والبصير والقادر والقائل . (لطائف الاعلام : ١١٩ ، ١١٨ ، ٢١٠ ، ٢١١ ب) . اما الاسماء الالهية الجزئية ، فهي مجموع الاسماء الحسى بكل اسم بانفراده . - انظر ما يخص الباحث المتعلقة بالاسماء الالهية في الفتوحات ١/ ٩٨-١٠١ : ٢/ ٥٦-٥٨ ، ١٢٠-١٢٣ ، ٢٩٧-٤٧٨ ؛ ٤/ ١٩٦-٣٢٦ وفي فصوص الحكم = فهرس الاصطلاحات ، مادة الاسماء الالهية ؛ وانشاء الدوائر ٢٧-٣٥) .

« ح - ح » (وضع الناسخ الاصل رقم ٢ تحت كل من « قابليتك » و« يطلبها » ليشعر بذن التفسير في « يطلبها » يعود على « قابليتك ») . - « خ - خ » (وضع الناسخ الاصل رقم ٢ تحت كل من « التمانع » و« فيه » ليشعر بأن التفسير في الكلمة الأخيرة يعود على الكلمة الأولى) . -

(شرح) تجلي عمل في غير معمل (٧٨٣)

LXXX

(٤٠٨) العمل على ضريين : عمل صالح ، وعمل غير صالح .

(٧٨٣) املاء ابن سودكين . ومن تجلي « عمل في غير معمل » . وهذا نصه . « كم ماش على الارض ويخلع على هذا ! » . - قال جامه : سمعت شيخني ، سلام الله عليه ! يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه وأصله . حاصل هذا التجلي ، ان الله - تعالى - جعل الاعمال ، على تنوعها من الخير والشر ، مراتب معلومة ؛ تطلبها تلك الاعمال بذواتها . فيرى العامل الخير فيما يبدو للناس ، وهو معيب عند الله . يعمل اعمالاً كثيرة من البر [الاصل : اكبر] ، لكنها تشوبها سمسة من باطن العمل تناقض ذلك العمل بالذات . فلا يصح لذلك العمل ان يساكن صاحب تلك السمسة . فيرى العمل يطلب محلاً يناسبه ولا يكون لتلك السمسة فيه أثر ألبتة . فيرى العامل المكور به ، الذي هذا نشأته من الشر ، يقتضي رتبة تناسبه . وهو فيما يجري عليه من اعمال البر كالتساعي من التجار في رزق غيره ، ينقله من موطن الى موطن . فعمله عنده عارية ، يطلب محلاً يناسبه . ويكون ذلك المحل الذي يناسبه هو البر المتقول ، الطالب مرتبته بالذات ، لعبد من عمال الشر فيما يبدو للناس . إلا ان الله كسبه (لأحد) من احيائه واوليائه [الاصل : واوليائه] ، يظهر أثر سعادته عند خاتمته . فيرى محل هذا السيد ظاهراً عن [عنه : نسخة فيينا] تلك السمسة التي نفر عنها عمل الأول من البر . فيجعل الله - تعالى - عمل ذلك الشقي مثوراً على هذا المحل السيد . ويطلب عمل هذا الآخر من الشر ، عند ورود الخير على عمله ، لذلك المحل الخبيث الذي استدعاء من وجود تلك السمسة فيه منه . فاذا بلغ الكتاب اجله ، تاب الله على عبده وغم له بالخير وأظهر عليه حلة السعادة ؛ وجعل جميع حسنات الأول في ميزانه ، تطلب محله بالخاصية كما تطلب الطيور اوكاوها فتسارع اليه وقتئذ عليه . وهذا معنى قوله ، تعالى : « وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً [الاصل : هباءً] مثوراً » . اي نثرناه على غيرهم . - واعلم ان لكل عبد ، من (اهل) الجنة ، في الجنة مرتبتين [الاصل : مرتبتان] ، ولكل عبد من اهل النار في النار مرتبتان . فالمرتبة الواحدة اقتضاها عمله ، والمرتبة الأخرى (هي) موروثة له من بدله الذي أبدله الله - تعالى ! - مكانه في الجنة ، وأبدل الآخر مكان هذا في النار . فصار لكل واحد منهما منزلتان (الاصل : منزلتين) في موطنه ؛ وورث هذا حسنات هذا ، وهذا سيئات [الاصل : سيئات] هذا . - فهذه [هي] خاصية هذا التجلي . وهذا معنى قوله : « كم ماش على الأرض ... الى آخر التجلي » . - قوله : « اهلك الكون الملع والسليخ » ، فتحقق بالتقوى وتطهر من خفي الآفات والهوى . « ومن يهد [الاصل : يهدي] الله فهو المهتدي ومن يضلل فلج تجد له ولياً مرشداً » . والله يقول الحق الحق ، سبحانه ! » [مخطوط الفاتح ورقة ١٢٩ - ٢٩٩] . -

فالعامل بالعمل الصالح ، قد ينطوي استعداده على (مثقال) سمسة من الشقاوة ، وهي تأتى العمل الصالح . والعامل بالعمل الغير الصالح ، قد ينطوي استعداده على (مثقال) سمسة من السعادة ، وهي تأتى العمل الغير الصالح . فكل واحد ، من هذين العاملين ، عمل في غير معمل . ولذلك اذا بلغ الكتاب أجله ، جعل الله العمل الصالح «هباءاً»^١ عن صاحب سمسة الشقاوة ، «منثوراً» على صاحب سمسة السعادة ؛ فاذن ، يسبقه الكتاب فيموت سعيداً . وجعل العمل الغير الصالح «هباءاً»^١ عن صاحب سمسة السعادة ، «منثوراً» على صاحب سمسة الشقاوة ؛ فاذن ، يسبقه الكتاب فيموت شقيماً^{٧٨٤} . فيرث كل منهما ، مع ما لها في الجنة والنار ، ما للآخر [f. 82a].

(٤٠٩) قال ، قدس سره : «كم^{٧٨٥} ماش على الارض والارض تلعه كم ساجد عليها وهي لا تقبله . كم داع لا يتعدى كلامه لسانه ولا خاطره ، محله . كم من ولي حبيب في البيع والكنائس ب . كم من عدو بغض في الصلوات والمساجد يعمل هذا في حق هذا ، وهو يحسب انه يعمل لنفسه » .

مثله كمثل من يسعى في تحصيل رزق الغير . فاذا حصل ، كان عارية يطلب محلاً قدر له . والرزق قد يكون حلالاً وقد يكون حراماً . فكل منهما يطلب محلاً يناسبه . «فن يهدي الله ، فهو المهتدي ومن يضل ، فلن نجد له ولياً مرشداً»^{٧٨٦} .

(٤١٠) «حققت الكلمة ووقفت الحكمة ونفذ الامر : فلا نقص»

(٧٨٤) جاء في الحديث الشريف المروي عن ابن مسعود : «... ان خلق احدكم يجمع في بطن امه اربعين ليلة ؛ ثم يكون علقه مثل ذلك ؛ ثم يكون مضغه مثل ذلك ؛ ثم يبعث الله - عز وجل - اليه ملكاً . فيؤمر بأربع كلمات : فيكتب عمله واجله ورزقه وشغفه ام سعيد ؛ ثم ينفخ فيه الروح . فان احدكم ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب : فيعمل بعمل اهل النار ، ويدخل النار . وان احدكم ليعمل بعمل اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب : فيعمل بعمل اهل الجنة ، ويدخل الجنة» (كتاب الشريعة ١٨٢) .

(٧٨٥) «كم» اسم ناقص مبهم ، يبنى على السكون دائماً . وله موضحان : الاستفهام والخبر . يقال في الاستفهام : كم رجلاً عندك ؟ فينصب ما بعده على التمييز . ويقال في الخبر : كم درهم انفق ! يراد بذلك الكثير . وما بعد «كم» الخبرية «يكون مجروراً بحرف «من» البيانية ، سواء اكانت مقدرة كما في المثال المتقدم ، أو ظاهرة كما في قوله تعالى : «كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله !» -

(٧٨٦) آية رقم ١٧ سورة رقم ١٨ . -

١ الاصل : هباء . - ب والكنائس PW ، والكنائس . - ت ووقعت HK . -

عما قدر « ولا مزيد » عليه . وقد ضرب ، قدس سره ! مثلاً لطلب الرزق محله ، حيث قال : « بالنزد كان اللعب » ولذلك انتقل مال الراهن الى اللاعب ، الذي هو محله المناسب ، بما جاء على الراهن في لعبه من نقوش الكعبتين ؛ من غير ان يكون لتدبيره واختياره في دفعها اثر ، ولا لقصد اللاعب في اتيانها حسب مراده اثر . وهذا نظير انتقال العمل الصالح من صاحب سمسة الشقاوة الى صاحب سمسة السعادة من غير اختيارهما . او بالعكس . « ولم يكن ج » - اللعب « بالشطرنج ح » ليكون للفكر والتدبير ، في الدفع والجلب ، مجال . ولما كانت نقلة اعمال البر والشر ، من كل واحد من العاملين الى الآخر ، من غير تدبيرهما - قال في تلك النقلة إنها : « قاصمة الظهر وقارعة الدهر ، حكم نفذخ » في عرصه التقدير الازلي ، حسب اقتضاء الاستعدادات الاصلية ؛ « لا راد لامره ولا معقب لحكمه . انقطعت الرقاب . اسقط د في الايدي ذ » طبق الحكم الازلي . « تلاشت الاعمال » حيث صارت « هباءاً ر مشوراً » . - « طاحت ز المعارف » - حتى انسلخ بلبعام^{٧٨٧} من آيات الله ، في تحقيق الاسم الاعظم ، فعاد جاهلاً به . قد « اهلك الكون السلخ والخلع : يسلم من هذا ويخلع على هذا » كما خلعت خلع الحياة من الابناء المذبوحين لموسى - عليه السلام ! وخلعت عليه تأييداً وامداداً له^{٧٨٨} ، باجتماع روحانيتهم عليه .

(٧٨٧) او بلم بن عوراء (واسمه العبري : بلعم بن يعقور ، انظر سفر العدد ، من اسفار العهد القديم ، فصل : ٢٢-٢٤ ؛ ٨/٣١) . لم يأت ذكره في القرآن الكريم صراحة ، بل ايماءاً ، كما تدل عليه بعض الآثار : سورة ١٧٥/٧ ، ١٧٦ . انظر تفسير الطبري ١/ ٧٦ وما بعدها وتاريخ الطبري ١/ ٥٠٨-٥١٠ ومروج الذهب للمسعودي ١/ ٩٩-١٠٠ والرعاية المحاسبية ٢٥٦ وما بعدها وعرائس المجالس للشبلبي ١٣٣/١٩٦ والاحياء للغزالي ٤/ ٢٩٣ ودائرة المعارف الاسلامية ، مقالة : بلم بن باعوراء ١/ ١٠١٤ (الطبعة الثانية ، النسخ الفرنسي) المستشرق الفاضل جورج فاجنده . -

(٧٨٨) يقول ابن عربي في مستهل الفصل الخامس والعشرين : « حكمة قتل الابناء من اجل موسى ليعود اليه بالامداد حياة كل من قتل من اجله : لانه قتل على انه موسى . وما جهل . (اي ليس في قتل الابناء على هذا الوجه جاهلية : بل هو مقصود الحكمة الالهية التي لا تنجلي اعلامها الا بعد حين وحين) . فلا بد ان تعود حياته (= حياة الابن الاسرائيلي المقتول) على موسى ... وهي حياة طاهرة على الفطرة ، لم تدنسها الاغراض النفسية ... فكان موسى مجموع حياة من قتل على انه هو : فكل ما كان مهيناً لذلك المقتول - بما كان استعداد روحه له - كان في موسى ، عليه السلام فا ولد موسى . لا وهو مجموع ارواح كثيرة . (فصوص الحكم ١/ ١٩٧) . -

ث لم W ، - HK . - ج - HK . - ح لا بالشطرنج HK . - خ من K . - د سقط HKPW . - ذ من P . - ر الاصل : هباء . ز اطاحت H . -

(شرح) تجلي الكمال^{٧٨٩}

LXXXI

(٤١١) لسان هذا التجلي ، لسان الحق من حيث احدى جمعه . فانه ، من هذه الحيثية ، بكل شيء عين كل شيء ا . فالتجلي ، من هذه الحيثية ، اذا ظهر في شيء ا ظهر بكل شيء ا فيه . والانسان المتحقق بالوسطية الكمالية ، القاضية بتنازع القيود الجمّة فيها ، قابل [f. 82b] لتجلي الحق من حيث احدى جمعه . ففي قابليته ، بل في قابلية كل جزء من أجزائه ب ، قابلية كل شيء ا . فاذا تجلى الحق ، من حيثية احدى جمعه - كان. التجلي عين قابلية كل جزء ، فيها قابلية كل شيء ا . كبصر الانسان مثلاً . كانت في قابليته قابلية كل الابصار وكل الاسماع وكل الاذواق والشموم واللموس . فكما ان عمل بصره عمل سائر اخواته حالئذ - كان التجلي ، الذي هو عين بصره ، عين المبصرات والمسموعات والمذوقات والمشموشات والملموسات الجمّة ونحوها . هكذا اعتبر في كل جزء من أجزاء الانسان . وقس حال « الانسان »^{٧٩٠} الكبير « على حاله . فالانسان حالئذ يشهد كل شيء ا بشهود احدى جمع الحق في قابلية كل جزء فيها قابلية كل شيء ا .

(٤١٢) وهذا المدرك لا يعطيه الا الشهود الاقدس^{٧٩١} في طور هو وراء طور العقل . كما اشار اليه العارف بقوله :

(٧٨٩) املاء ابن سودكين : « ولما انتهى هذا التجلي في الشرح (= اي شرح تجلي رنم ٨٠ ، المتقدم) وقرأنا بعده « تجلي الكمال » و « تجلي خلوص المحبة » - انبسط الشيخ ، رضي الله عنه ! معنا ؛ وعظم [fol. 30a] به شأن تجلي الكمال . فقال : ما يشرح هذا إلا لاستعداد خاص يطلبه ؛ او ما هذا مناه . - رضي الله عنه وارضاه ، وحشرنا معه ! » [مخطوط الفاتح ورقة : ٢٩ب - ١٣٠] . -

(٧٩٠) « الانسان الكبير » هو العالم بمجموعه و « الانسان الصغير » هو الانسان العادي ، اما الانسان الحقيقي فهو الانسان الكامل . انظر لطايف الاعلام ورقة ١٢٩ . واول من استعمل هذا اللفظ في العربية اخوان الصفاء فقد ذكروا : « ان العالم انسان كبير له نفس (وهي النفس الكلية) وله طبائع سائرة وله جسم (كرة واحدة) فيفصل احد عشر طبقة... » (رسائل اخوان الصفاء ٣/٣١) . والانسان الكبير او العالم الكبير هي الترجمة العربية للكلمة الاغريقية Μεγαλόσωμος ؛ وراجع ما تقدم تعليق رنم ٣٩ .

(٧٩١) « الشهود الاقدس » هو اعل مرتب الشهود ، « وهو شهود المنتهين وهو رؤية

١ الاصل : شئ . - ب الاصل : اجزآه . -

وتم وراء النقل علم يدق عن مدارك غايات العقول السليمة^(٧٩٢)

ومع هذا لا تدرك القابليات ، من حيث خصوصياتها التعيينية ، الحق ، من خيشة احدية جمعه ، إلا بكون الحق ، من هذه الخيشة ، غيبها . فافهم ! فان هذا المدرك شديد الغموض .

(٤١٣) وقد ذكر الشيخ اسماعيل السودكين أن المحقق ، قدس سره ، عظم « تجلي الكمال » و « تجلي خلوص المحبة » ، عند قراءته عليه . فقال : « ما نشرح هذين التجليين الا لاستعداد خاص يطلبهما » . وفي الحقيقة ، نطاق البيان انما يضيق عن تحقيقها بطريق البرهان . والمرام فيهما ، لا يقدم الكشف^(٧٩٣) الاوضح ، صعب المرتقى . لا ، بل في الكشف الأعلى ، متعذر الوجدان للسوي . اذا رمى الكون بسهم ايمائه نحو هذا الغرض ، لا يقع ايضاً الا على قرطاس الكون . ولكن لك ، في هذا المطلوب ، بحر هو عين الامواج : فلا تحقق لها إلا به . فهي ، بدونه ، « كسراب بقية يحسبه الظان ماءً ج حتى اذا جاء ، لم يجده شيئاً ح ووجد الله عند^(٧٩٤) ! » .

(٤١٤) قال : « اسمع يا حبيبي » هذه مخاطبة فهوانية ، ظهرت في عنوان غيب الجمع والوجود للسر الوجودي^(٧٩٥) ، المنفوخ بصورة روح الحياة

المجل في المفصل والمفصل في المجل بحيث يرى كل شيء في كل شيء . فلا ينبغي (صاحب هذا الشهود) برؤية الحق عن الخلق ... ولا ينبغي برؤية الخلق عن الحق « (لطائف الاعلام ١٩٨) .

(٧٩٢) الثانية الكبرى لابن الفارض .

(٧٩٣) « الكشف هو رفع حجاب القلب ، والاطلاع على المعاني النبية والامور الحقيقية وجوداً وشهوداً . وسببه ان الروح اذا ربيع عن الحس الظاهر الى الباطن ضعفت احوال الحس وقويت احوال الروح وغلب سلطانه (انظر شفاء السائل ، فهرس الاصطلاحات ، مادة : الكشف ، كشف الحجاب ، كشف حجاب الحس ، الكشف والاطلاع ؛ وتريفات الجرجاني ١٢٤ ومقدمة ابن خلدون ٤٦٩) .

(٧٩٤) آية رقم ٣٩ من سورة رقم ٢٤ .

(٧٩٥) السر الوجودي ، او سر الوجود او السر بمفردها ، يعني بذلك كله في عرف الطائفة « حصّة كل موجود من الحق (او وجه الحق في كل موجود) بالتوجه الایجابي ، المنب عليه بقوله تعالى : « انما امرنا لشي (اذا اردناه ان نقول له كن فيكون) ... فقولم : لا يجب (الاصل : لا يجب) الحق الا الحق ولا يطلب الحق الا الحق ولا يعلم الحق الا الحق ، انما اشاروا بذلك الى السر (الوجودي) ، المصاحب من الحق الى الخلق ... » (لطائف الاعلام ١٩٠ وانظر ايضاً اصطلاحات الصوفية لابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ والفتوحات ٤٧٨/٢-٤٨٠ وتريفات الجرجاني ٨٠ وشفاء السائل : فهرس الاصطلاحات الصوفية ، مادة : سر ومنازل السائرين للهروي ١٧٨-١٨١) .

ت الاصل : قراءته . - ث الاصل : ايماء . - ج الاصل : ماء . - ح الاصل : شياء . -

في تسوية المسمى بالصورة^{٧٩٦}. وهو مع كونه متصلاً بالمحل المنفوخ فيه، غير منفصل عن غيبه. وهذه المخاطبة، في الحقيقة، من باطنية احدية الجمع مع نفسها في ظاهريتها. فقله: يا حبيبي! من طريق حب الشيء نفسه. وهذا الحب، اصل المحبات كلها. فان الشيء يجب ذاته أولاً ثم يجب ما به يظهر كمال [f. 83e] ذاته.

ثم قال أيضاً، حاكياً عن الحق - تعالى! : «انا خ العين المقصودة في الكون» إذ انا الذي يطلب ان يشاهد إنائيته في مرايا الأنبيات. والكون ينسب تتحقق بي، فتظهرني لي بحسبها. وهي تخفى عندما تظهرني. - «انا د» في الحقيقة «نقطة الدائرة ومحيطها» اي أنا حاق وسط كل جمع، وتسوية كل قابل، وقلب كل شيء. أنا قيوم، بي قامت المحيطات. فكما انا الباطن في النقطة، انا الظاهر في محيطها أتم الظهور. بل انا النقطة الباطنة والمحيط الظاهر. وانا الذي له الحضور مع نفسه في باطنيته وظاهريته، من غير ان تختلف عليه جهة الباطنية عن الظاهرية والظاهرية عن الباطنية. وعلى هذا المهيح: «انا د مركبها وبسيطها».

«انا د الأمور المنزل بين السماء والارض» اي في الثلث الاخير من الليل^{٧٩٧}.

(٤١٥) «ما خلقت لك الادراكات الا لتدركني بها» - حيث كنت أنا عيناها - «فاذا أدركني بها ر» أدركني بي، وإذا أدركني بي، - «أدركت» بي «نفسك» ومن أدرك نفسه بي، أدركني. ولذلك قال: «لا تطمع ان تدركني بادراكك نفسك» - بل «بعمي توافي وتوى ز نفسك لا بعين نفسك» تراها «وتوافي س» - فان عيناها محصورة في الجهة والجهة لا تحصرني ولا تحصر عيني. -

(٧٩٦) اي المسمى بالانسان، والانسان الكامل بصورة خاصة، من حيث هو خلق على «صورة الرحمن».

(٧٩٧) اشارة الى الاحاديث العديدة المروية عن ابن هريرة وغيره، وفيها: «ينزل ربنا عز وجل! - كل ليلة، حين يبقى ثلث الليل الاخير، الى سماء الدنيا فيقول: من يدعوني فاستجب له؟ ومن يستغفرني فأغفر له؟...» (انظر كتاب الشريعة ٣٠٦-٣١٤ وعقيدة ابن حنبل ٢٩/١ وطيقات الحنابلة ٣٣/٢ والمعتمد ٤٥ والعقيدة الواسطية ١٧ والشرح والابانة ٥٧ (نص عربي)؛ وانظر ما تقدم تعليق رقم ٤٤٩.

خ انت H، ابا K، - د انت H، - ذ السا W، - ر HKW، -
ز HKW، - س تاني HKW، -

(٤١٦) « حبيبي ! كم انا ذاك » من مكان قريب ، وانا أقرب اليك فيه من حبل الوريد^(٧٩٨) ، « فلا تسمع » ندائي . ولكن القرب المفرط ، حكمه فيك كحكم البعد المفرط ا - « كم اترأى ذلك » في الحسن البديع في مظهر ، « فلا تبصر » فلو أزلت غشاوة الكون عن عينيك ، لرأت فيه العين لي والحكم له . ومن هذا المهيح : « كم اندرج لك في الروائع ص ، فلا تشم وفي الطعوم ، فلا تطعم لي ذوقا . مالك لا تلمسني في الملموسات ؟ ما لك لا تدركني في المشمومات ؟ مالك لا تبصرني » في المبصرات ؟ - « مالك لا تسمعي » في المسموعات ؟ « مالك ، مالك ، مالك » (لا) تنتبه ؟ انا ظاهر الوجود . انا باطنه . انا عين الجمع بينهما !

(٤١٧) « انا ألد لك من كل ملئوذ . انا أشهى منك من كل مشتهى . انا أحسن لك من كل حسن . انا الجميل . انا المليح » في كمال كل شيء ، اذ الكمال الوجود ، وجوده في لا بنفسه . -

« حبيبي ! حبيبي لا تحب غيري » فان الحب من احكام ما به الاتحاد . فاذا أحببتني - تقربت اليّ بحبك . واذا تقربت اليّ بحبك - أحببتك . واذا أحببتك - كنت لك سمعاً وبصراً^(٧٩٩) ويداً . فكنت واجدى فيك بي ، لا بك . واذا أحببت غيري - انحصرت في نسب تطلب الغير من حيث هو به لا بي . [f.83 b] فكنت لا تهدي إلا الى عدميته ، التي هو - بدوني - باق عليها : فهمت في ظلمات لا نور فيها . ومن هذا المهيح قوله : « اعشقتني . هم في » = - من هام ، يهم . « لا نهم في سواي » - فتنتني الى « ظلمات بعضها فوق بعض » . - ثم قال : « ضمنني . قبلني » تقبيل من يقبل شفتيه بشفتيه ا « ما تجد وصولاً » - بفتح الواو وضم الصاد . - « مثلي . كل يريدك له » اذ كل جزء يريد كُله ليتصف فيه بأحدية جمعه . وانت الكل الذي أحاطت هيمنتك الواسعة

(٧٩٨) اشارة الى آية رقم ١٦ سورة رقم ٥٠ . -

(٧٩٩) اشارة الى الحديث القدسي ، الذي ذكر مراراً : « ... فاذا أحببتك كنت سمعاً الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ... » راجع ما تقدم تعليق رقم : ١٨٦ ، ٤١٠ ، A٤١٦ ، A٤٣٧ ، ٤٧٩ ، ٦٩٣ . -

(٨٠٠) جزء من آية رقم ٤٠ ، سورة رقم ٢٤ . -

في اترأى W ، اترأى P ، اترأى H . - ص الروائع W ، الروائع P ، الروائع K . - ص اشتغى H . -

بكل شيء ا. والشيء ا اذا اتصل بك فاز بكامله المطلوب منه . فان المطلوب اتصاف كل شيء ا ، من مجموع الامر كله ، بكل شيء ا . ولذلك كل جزء فيه ، حالة اطلاق حقيقتك ، يعطي حكم اخواته ويقوم بعملها . - « وانا أريدك لك » لتكون بي وتحقق بأحدية جمع كمالى ، فيكون لك شأن ط في الخلافة ؛ من غير افتقاري اليك في تدبير الكون الاعلى والاسفل . « وانت تفرط مني » الى مرغوباتك الشهية وانا مفرط فيها اذ ذاك ولا تدري ا

(٤١٨) « يا حبيبي ! ما تنصفي » وانا حاملك اليّ في مشيئاتك .
« ان تقربت اليّ ، تقربت اليك اضعاف ما تقرب به اليّ »

كما قال (- تعالى ا في الحديث القدسي) : « من تقرب اليّ شبراً ، تقربت اليه ذراعاً . ومن تقرب اليّ ذراعاً ، تقربت اليه باعاً . ومن آتاني مشياً ، أتيته هرولاً^(٨١) . - « وانا اقرب اليك من نفسك » اذ لولا انت بي لما كنت انت بنفسك . فكونك بنفسك مسبوق بكونك بي . - « و » - انا اقرب اليك من « نفسك » - بفتح الفاء - اذ بي نفسك حامل لمواد الحياة لك . فانه بي ، في مدّة ، يأخذها من باطن وجودي الى ظاهره ؛ وفي جزره ، من ظاهر وجودي الى باطنه . وانت ، في مقام الجمع بينهما ، موجود بي ، حي بحياتي ، مشحون بأحدية جمع كمالى . - « من يفعل معك ذلك غيبي من المخلوقين ؟ » - وهل لهم ان يخرجوا من مضائق الحصر والتقييد الى فضاء الاطلاق ، من حيث هم ، حتى تكون انت وغيرك بهم لا بي ، أو هم اقرب مني اليك ؟ . --

(٤١٩) « حبيبي ! أغار عليك منك . لا احب أن أراك عند الغير ولا عندك » قوله : « ولا عندك » ، بمعنى ان يعطيك شهودك سقوط اضافة « عند » الى نفسك ، من حيث هي (بي) لا بها . فانه - تعالى ! - يغار ان يضاف « عند » الى نفسك ، من حيث لا تحقق لها بنفسها . - ثم قال : « كن عندي بي ع ، أكن غ عندك » اي كن ، بتحقيقك في

(٨١) حديث مذكور في الشرح والابانة ٥٩ (نص عربي) وعقيدة ابن حنبل ٢/ ٢٤١-٢٤٢ ، ٢٤٥ / ٤ / ٢٩٥ ؛ ٣١٢ ، ٣١١ / ٥ ، ٣١٣ وطبقات الختابة ٢/ ٣٩-٤٠ والعقيدة الواسطية ١٦-١٩ ؛ والاحياء ٩/ ٣ وينص العراقي مخرج احاديث الاحياء على ان الحديث متفق عليه من طريق أبي هريرة .

وسطية تنطلق في تقيدك وتتقيد في انطلاقتك فيها ، مظهرًا لظهور ذاتي بأحدية جمعها ، أكن مظهرًا لظهور ذاتك [f. 84^a] بأحدية جمعها . اذ لولا تقيد وجودي بتعينك لما وجدت ولا ظهرت . - « كما انت عندي ولا تشعور » فالمطلوب منك ، اطلاعك شهوداً على كونك « عندي » ، ولا يحصل لك ذلك إلا بي . ولا يتم كمالك إلا ان تعلم هكذا شهوداً . - (٤٢٠) « حبيبي ! الوصال ، الوصال » على تقدير : اطلب . أي اطلب شهود ما هو حاصل لك . فان وصله - تعالى ! - في نفس الامر ، حاصل لكل شيء ا ، من حيث وجوده . ولكننا الكمال في شهوده على أتم الوجوه بحسبه . ولذلك قال :

« لو وجدنا الى د الفراق سبيلاً لاذقنا الفراق طعم الفراق ! »

يقول : لا فراق ، في الحقيقة ، حتى نجد اليه سبيلاً . ولو وجدناه فرضاً لأذقناه ، بوجداننا الوصل الدائم ، طعم الفراق .

(٤٢١) ثم قال : « حبيبي ! تعال ك ، يدي ويدك ، ندخل ل على الحق م ليحكم بيننا حكم الابد » .

اعلم ان السر الوجودي ، المنصب على القابلية الانسانية ، المتقيد بها ، بسراية حكم الابد ، انما يطلب دوام تقيده بتعينه الوجودي ، القاضي ببقاء وجوده الخاص به . والحق المشروع له ، بنسبة : « كنت له سمعاً وبصراً ويداً » ، انما يطلب سراحه واطلاقه عن قيده اللازم له ، ليرجع بانقلاعه عن ذلك ، الى أصله المطلق . فوقعت ، باعتبار الطلين ، المجاذبة المعنوية . فنزلها - قدس سره ! - منزلة المخاصمة . فقال ، مترجماً عن الحق المشروع له : « تعال ، ندخل على الحق - تعالى ! - المطلق ، الذي فيه يظهر كل شيء ا ، بصورة مجموع الأمر ووصفه وحكمه ليحكم بيننا على مقتضى حكم الاطلاق الذاتي . فيعلمنا حكم اطلاقه شمولاً الى الابد .

(٤٢٢) والاختصاص قد يكون بين المتعاشقين . فيتلذذ العاشق اذن بمحاورة معشوقه . فترجم - قدس سره ! - عن هذا المقام فقال : « حبيبي ! من الخصام ما يكون الذ الملهو ذات . وهو خصام الاحباب . فتقع ن اللذة بالمحاورة » ثم قال ، متمثلاً بما يناسب المعنى :

ف وانت HKW - ف يشكر K - ق ال W - ك تعالى K - ل تدخل H -
م + نمل W ، تعال HK - ن نفع K - ه + قال الشاعر H ، قال الشاعر وهو مس
ن الملوح K -

« ولقد هممت بقتلها من حبها كما تكون خصيمني في المحشر و »

وقد يكون (الاختصاص) بين العاشقين ، وهما يطلبان لذة محاورة الحاكم المحبوب . وقد ترجم - قدس سره ! - عن هذا المقام فقال : « قل هل عندكم من علم بالألأى الأعلى اذ يختصمون^(٨٠٢) » لو لم يكن من فضل آ الاختصاص ؛ إلا الوقوف بين يدي الحاكم « المحبوب » حالة حكومته ، « فما ألذها من وقفة مشاهدة محبوب . - يا جان ! يا جان ! » جان ، بالفارسية : الروح .

(٤٢٣) هذا آخر « تجلي الكمال » : الذي ترك المحقق شرحه عند قراءته عليه ، لاستعداد يطلبه . ولم أكن انا ممن يخوض هذه اللجة العمياء بقوة . ولا ممن يرغب في خطبة البكر [f.84b] الصهباء (= الشقراء) بوجود كفاءته . ولكن اخذت ، في شروعي الملزم ، من بحره رشحا . وصيبت عليه من مائه ث صبا . والمعترف بالقصور - ان شاء الله - مغفور له ؛ وشينه ، مستور عليه . والله أعلم بما أودع في اسرار اوليائه !

(٨٠٢) آية رقم ٦٩ سورة رقم ٣٨ . -

و + حتى يطول على الصراط وقوفنا وتلذ عني من لذت المنظر K . - يد باللا W ، باللا K ، باللا P . - آ فصل H . - الاختصاص HK . - تر الاصل : كفاءة . - ث الاصل : مائه . - ج الاصل : اوليائه . -

(شرح) تجلي خلوص المحبة

LXXXII

(٤٢٤) « حبيبي ! قرّة عيني » ، انت الذي به انظر في كل شيء ا . -
« انت مني بحيث انا » ، فانك انت بي بحسبي لا بحسبك . فان علمت او
نطقت او تصرفت ، فأعطيت ومنعت : فأنا الذي علم ونطق وتصرف ،
فأعطى ومنع . أنا ، في قربك ، سمعك وبصرك وبذك . وانت ، في
قربي ، سمعي وبصري ويدي . فتارة . « انا » ، بحسبك ، مقيد .
وتارة ، « انت » ، بحسبي ، مطلق ^{٨٠٣} .

أنت « لزمي ؟ » (أنت) « قسيمي ؟ - تعالى الله ! » ان يكون
له لزم وقسيم وند ونظير ! - « بل انت ذاتي » - تسميته ذاتا ، باعتبار
ظهوره في حالة من احواله المتبوعة الباقية . كظهوره - تعالى ! - بتعينه
الأول الذاتي ^{٨٠٤} ، الذي تتبعه الاحوال الذاتية الجمّة . وهذا التعين هو
حقيقة الانسان الأكمل ، المسماة بحقيقة الحقائق ^{٨٠٥} . -

٨٠٣ يقول ابن عربي في الفتوحات : «... وذلك انه (تعالى) كما نطلبه لوجود اعياننا (فهو)
يطلبنا (ايضاً) لظهور مظاهره . فلا مظهر له الا « نحن » . ولا ظهور لنا « نحن » (الا
به « هو ») . فبه (سبحانه !) عرفنا انفسنا وعرفناه ، وبنا تحقق عين ما يستحقه الاله .

فلولا « هـ » لما كنا	ولولا « نحن » ما كنا
فان قلنا : باننا « هو »	يكون الحق ايانا
فابدا « نا » واخفا « هـ »	وابدا « هـ » واخفا « نا »
فكان الحق اكونا	وكننا نحن اعياننا
فيظهرنا لنظهره	سراً ثم اعلاناً

(فتوحات ١٥/٢) . -

وانظر الفصول ٨٠/١ - ٨٤ ، ٩٣ ، ١١١ - ١١٣ ، ١٤٣ الخ .. وانظر بصورة خاصة التحليل
الرائع لهذا الجانب الهام من مذهب ابن عربي في
L'Imagination Créatrice dans le soufisme d'Ibn 'Arabî, de H. Corbin. pp. 86-193.
(٨٠٤) « التمين الأول يعنون به الوحدة التي انتشأت عنها الاحدية والواحدية . وهي اول
رتب الذات وأول اعتباراتها . وهي القابلية الأولى ، لكون نسبة الظهور والبطون اليها على السواء .
ويعبّر (ايضاً) بالتمين الأول عن النسبة العلمية الذاتية باعتبار تميزها عن الذات الامتياز النسبي
لا الحقيقى ... » (لطايف الاعلام ٤٦ ب-١٤٧) قارن هذا بالفصوص (قسم التعليقات ٢ /
٢٩١-٢٩٢) . -

٨٠٥ « حقيقة الحقائق يعنون به باطن الوحدة وهو التمين الأول الذي هو اول رتب الذات
الاتدس ... وذلك لكليته وكونه اصلاً جامعاً لكل اعتبار وتمين وباطناً لكل حقيقة الية

١ الاصل : ثى . -

(٤٢٥) ثم قال ، على المهيح المذكور في «تجلي الكمال» : «هذي ب يدي ويدك ، ادخل بنا الى حضرة الحبيب الحق» المطلق ؛ «بصورة الاتحاد» اي بمعنى ان يكون الحب مخلوع النعوت والصفات وتعيه منها . فقتضى خلوص المحبة ان ينقام الحب فيها بما يريد له المحبوب من النعوت والصفات ، اذ لا نعت لذاته ولا صفة هنالك . كما ان المحبوب فيها (= في خلوص المحبة) ، بنسبة «يحبهم»^{٨١٦} مخلوع النعوت والصفات (ايضاً) . فان كماله ، في رتبته الذاتية المطلقة ، ليس بأمر زائد عليه . فلا نعت له ، من هذه الحيشة الذاتية ، ولا صفة : «ليس كمثل»^{٨١٧} شيء . فالحب اذا دخل على الحق ، وهو مخلوع التعين ، لم يخرج الا مكتسباً بتعين المحبوب . وهو قوله : «حتى لا نمتاز فنكون في العين واحداً» فان خلوص المحبة خلع من عين الحب ، اذ ذاك ، ثوب تعينه القاضي بتميز عينه عن عين المحبوب . وهذا من ألطف اثار المحبة وأحوالها . ولذلك قال : «ما أطفه من معنى ، ما أرقه من مزج !» = فهنا يظهر الحب بصفات المحبوب . بل الخط الفاصل بين قوسي المحبة والمحبوية ، بخلع تعينه ، يرتفع : فنظهر العين بصورة الدائرة ، من غير قسمة عينية . -

ثم قال تقريباً :

«رق الزجاج وراقت الخمر ث [r. 85a] فتشاكلا «ج فتشابه ج» الأمر !
«فكأنما ح خمر ولا قلدح وكأنما خ قلدح ولا خمر»^{٨١٨} !

وكونية واصل انتشأ عنه كل ذلك ... وقد يقال في تفسير حقيقة الحقايق : ان ذلك هو اعتبار الذات الموصوف بالوحدة ... من حيث وحدتها واحاطتها وحيثها للاسماء والحقايق . وتسمى ايضاً مرتبة الجمع والوجود وحضرة الجمع والوجود . وفي اصطلاح المحققين : هي الهيولى الخامسة وفي التحقيق الأوضح : ان حقيقة الحقايق هي الرتبة الانسانية الكمالية الالهية الجامعة لسائر الرتب ، وهي المساة بحضرة احدية الجمع وبمقام الجمع وبها تم الدائرة ... (لطائف الاعلام : ١٧٠-١٧٠ ب وانظر الفتوحات ٧٧/١ والفصوص ١٨/١ ؛ ٤٩٠٣٨ ؛ ١٠/٢ وانشاء الدوائر ١٧ ، ١٩ ، ٢٤-٢٥ الخ .)

(٨٠٦) اشارة الى آية رقم ٥٧ من سورة رقم ٥ . -

(٨٠٧) آية رقم ١١ سورة رقم ٤٢ . -

(٨٠٨) بيتان خالدران للنواصي الظريف وقد اصبحا مثلاً ، في البيئة الصوفي ، لرمزية الحب الالهي وتوحيد العارفين ، انظر الفتوحات ٦٤/١ ؛ ٢١٤/٣ ، ٢٩٠ ، والاحياء ٤٠٧/٣ . -

ب هذا HKPW . - ت ما أدقه K . - ث ورق HKPW . - «ج» فتشابهها وتشاكل KH . - ح فكأنها K . - خ وكأنها K . -

اذ انقلب الباطن ظاهراً : والظاهر باطناً : فللظاهر العينُ ، وللباطن الحكم . - ولما كان بروز الحب ، بصفات المحبوب ونعوته : موقوفاً على فناء فعل الحب في فعل المحبوب ، وفناء صفاته في صفاته ، وذاته في ذاته ؛ وكان هذا الفناء مستلزماً لانقلاب ما للمحب باطناً في المحبوب عند جلالة د - قال ، قدس سره ! رايماً عموم هذا الحكم للفطر الزاكية ، المهياة لهذا الكمال :

(٤٢٦) «عسى تعطل العشار»^{٨٠٩} بطلوع شمس الحقيقة . - و«العشار» ، النوق اللاتي أتى على حملهن عشرة أشهر ، وهي جمع عُسْرَاء . «عُطِلَتْ» . اي تركت مهملة . وهي : هنا ، كناية عن القابليات حين انطماسها في جلاء الحق . فلا يحملن اذن من فيض الوجود شيئاً ذ . «وتحمي الآثار» الكونية من سحات شمس الحقيقة اذا ظهرت جلالة ا . «وتخسف الاقمار»^{٨١١} اي القوى النفسية ، المستمدة من روح الحياة ، المنورة زوايا الصورة الحسية في سواد الليالي الامكانية . «وتكور شمس»^{٨١١} النهار» اي الروح المشار اليها ، القائمة لابتداء شعائر الاسماء ز «الالهية في المشاعر التي هي مواقع نجومها» ز . «وتنطمس نجوم الانوار»^{٨١٢} اي التجليات الاسماءية : الواقعة على المشاعر التي هي معالمها ، في غيابة غيب الذات وسواد كونها . -

(٤٢٧) «نفني ثم نفني ثم نفني»

(الفناء) الأول : فناء الفعل ؛ الثاني ، فناء الصفة ؛ الثالث ، فناء الذات في الذات^{٨١٣} . -

(٨٠٩) اشارة الى آية رقم ٤ من سورة رقم ٨١ «واذا العشار عطلت» .

(٨١٠) اشارة الى آية رقم ٨ من سورة رقم ٧٤ «وخسف القمر» .

(٨١١) اشارة الى آية رقم ١ من سورة رقم ٨١ «اذا الشمس كورت» .

(٨١٢) اشارة الى آية رقم ٨ من سورة رقم ٧٧ «فاذا النجوم طمست» . انظر الفترحات

٩٨/١ -

(٨١٣) قارن هذا بما يذكره ابن عربي في الفترحات ٥١٢/٢-٥١٥ وفي اصطلاحات الفترحات ١٣٣/٢ وفي اصطلاحات الصوفية والفصوص ٢/٤٠، ٤٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧ وما يذكره ايضاً صاحب لطايف الاعلام : ١١٣٧ ١٣٨ ب والمنازل للهروي ٢١٢-٢١٥ وتعرفات الجرجاني ١١٣ وشفاء السائل (نهرس الاصطلاحات) ؛ وكتاب الفناء للجنيدي ، مخطوط شهيد علي باشا رقم ١٣٧٤/٥٤ ب-٥٧ ب.

د الاصل : جلاء . - ذ الاصل : شياء . - ر الاصل : جلاء . - «ز-ز» (وضع الناسخ الاصل رقم ٢ تحت كلمة «الاسماء» وكلمة «نجومها» ليشر ان الضمير في الكلمة الاخيرة يعود على الكلمة الاولى) . -

« كما يفنى الفناء ص بلا فناء »^{٨١٤} .

أي نفى كفناء ما هو فان في نفسه ، لا بطروء الفناء عليه . فان
الفناء ، اذا لم يكن طارئاً ، لا يزول بتصادم المانع . كفناء حقيقتنا ،
الباقية على عذمتها ، في نفسها مع ظهور الوجود بها . وهذا الفناء هو
المسمى بالفناء المحقق . والبقاء انما يكون على متوال الفناء . - فقوله :

« ونبقى ثم نبقي ثم نبقي كما يبقى البقاء ص بلا بقاء ص »

يريد بقاء ط لا يكون طارئاً عليه . فان البقاء بعد الفناء انما هو بالحق
الظاهر في الفاني عن فعله وصفته وذاته^{٨١٥} . وبقاؤه ط - تعالى ! - ليس
بطارئ ع عليه ، بل هو لذاته . -

(٨١٤) يقول الجنيد ، ناقلاً عن غيره ، في صدر كتابه : « دواء التفريط » :

يفنى ثم يفنى ثم يفنى وكان فناؤه عين البقاء

(ك) دواء التفريط من كلام سيد الطائفة أبي القاسم الجنيد بن محمد البغدادي ، مخطوط
مصور في معهد المخطوطات التابع للجامعة العربية رقم ٣٧٣ تصوف) . -

(٨١٥) تارن هذا ايضاً بالفتوحات ٢/٥١٥-٥١٦ واصطلاحات الفتوحات ٢/١٣٣ ونصرص
الحكم ٢/٨٣،٧٢ والاربعين مرتبة للجيلي ١٣ وشفاء السائل (فهرس الاصطلاحات) ونازل
المروي ٢١٥-٢١٦ والاملاء في اشكالات الاحياء ١٧ وعوارف المعارف ٢٤٧ .

ص المنا W . - ش فنا W . - ص البقا W . - ص بقا W . - ط الاصل :
بقاء . - ط الاصل : وبقاؤه . - ع الاصل : بطار . -

(شرح) تجلي نعت الولي^(٨١٦)

LXXXIII

(٤٢٨) قد بُنِزَل الولي ، بما فيه من الجمعية المستوعبة عموم احكام الجمع والوجود . منزلة كل شيء ا : فيعطي حكمه ، ويوصف بصفته ، وينعت بنعته . كما قال ، قدس سره :

(٨١٦) املاء ابن سودكين . ومن تجل « نعت المولى » . وهذا نصه . « حبيبي ! ولي الله فهم لا يرجعون ! » . - قال جامعه : سمعت شيخي وامامي ، مظهر الكمال وعمل الجلال والجلال لاستوائه [الاصل : لاستوائه] على خط الاعتدال ؛ ولذلك لم يلقيه في محجته الا القليل من السابرين لانحراف الاكثر من التاهين ؛ كما لقيه بمكة بعض الصدور من علماء الرسوم ، فقال له : يا شيخ ! اجمل الناس على الجادة ؛ فقال له ، رضي الله عنه : يا هذا ! كن عليها لنعلم هل حلت الناس عليها ام لا ؟ فن علا علا ، ومن اشرف عز ان يشرف عليه او يوصل اليه ؛ واكثر الناس انما يطلبون من العارف علامات وديئات ، تقرر في مبلغ علمهم انها شرط في صحة الولاية ؛ فاين هم من [الاصل : عن] قوله ، تعالى : « ووفى كل ذي علم علمه » ؟ وانما تظهر الأوصاف ، التي يشتهر الموصوف بها عند غيره ، على الضعفاء الذين غلبهم احوالهم ، فظهر عليهم منها ما وسعهم عند الناظرين . واما من علت احواله وتمكن مقامه ورسخت قدمه ، فانه انما يظهر عليه ما يقتضيه حكم الموطن ، فيما الناس عليه مسن المباحات ؛ فلا تظهر عليهم زيادة ولا شهرة تمتد بسببها الاصابع اليهم او ترمقهم الأعين ؛ تلك اصباغ وحل وقشور غير ذاتية للتوسم [او المتسم ، والاصل : المتسم] بها ؛ واما المتمد على الحقائق والتجلي بمكارم الخلايق (فليس كذلك) اذ الاخلاق حلت القلوب التي نسجها الوهاب في النيوب ؛ حققنا الله بلباس التقوى الذي هو خير لباس ، وجعلنا من اسس بنيانه على خير اسس ، بمنه وفضله ! - ولقد قال لي امامي وقدوتي الى الله - تعالى ! - ذات يوم : يا وندي رأيت البارحة كأنني اعطيتك هذه البهامة التي على رأسي ، واصبحت على أف اعطيكها ، ثم احببت ان يكون تأويل ذلك ما يقتضيه باطن الرؤيا [الاصل : الرؤيا] وحقيقتها ، فتركت ايصالها لك ظاهراً ، يا ولدي ، لهذا السر . فانظر رحلك الله - تعالى ! - الى هذه التربة والى هذا المنع الذي (هو) [الاصل : بل ومخطوط ثيننا : بلا] عطاء ! فانظر الى مقاصد الاكابر في اللباس ، كيف يطلبون اللباس الذاتي الذي يكون حلية للنفس دائماً ابداً ؟ فارق من هذا المثل ، الذي ضربه لك الحق بسلوك شيخي معي ، الى ما نمله [fol. 31b] - سبحانه ! - ببإياد الذين حاهم [الاصل : احاهم] عن الدنيا ليحققهم [الاصل : لتحقيقهم] بروح النعم الحقية ، الخالصة من المزج ، الطيبة في اصل نشأتها ، المعدة للطيبين ! لا جرم انه اقتضت [الاصل : ولها وكذا مخطوط ثيننا] الحقائق ان تؤجل (روح النعم) الى النشأة الاخيرة ، التي يقال فيها : « طيب ! فادخلوها خالدين » ؛ وعند ذلك ، تكون « الطيبات للطيبين » ! جعلنا الله من الطيبين ، الطاهرين ، المقتردين بنوره المبين ! - وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم تسليماً كبيراً ! -

وصل ، سمته - رضي الله عنه . - يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا مدناه . قال :

ا الاصل : شى . -

« حبيبي ! وليّ الله » المتحقق بوسطية كمالية ، إليها حكم الوجود على السواء : [f. 85b] « مثل الارض مدت وألقت ما فيها وتخلّت » ٨١٧ اذ الارض ، من حيث إنها منتهى تنزل الوجود ، هي محط الامانة الالهية . وهي عين احدية « ب الجمع الظاهرة ، في مسافة تنزلها ، استجلالات وفي الحقيقة الارضية جمعاً ، وفي الانسان الذي هو من بني ثراها ، بحكم كمال محاذاته إياها ب » ، جلاء أ . - و « مدّها » استواؤها عن التشعيرات الجبالية وتنوءات ح الفجاج العميقة والأودية ، عند انقلاب باطنها ظاهراً وعند إخراجها ائفال الامانة وردها الى مالكتها . فان الجبال ، من الارض ، مظاهر تجليات « ح ظاهر الوجود ونخباً أماناته . وهو قاضٍ بترفع مظاهرها ح » واعتلائها خ . والفجاج العميقة والأودية ، منها ، مظاهر تجليات باطن الوجود

هذا التجلي هو اختبار خاصة الله ، تعالى ! فلو ترك الانبياء - عليهم الصلاة والسلام - بغير تكليف الرسالة - لاختاروا ان يكونوا هكذا . فولي الله مثل الارض مدت وألقت ما فيها وتخلّت . اي بقي مع الله منفرداً ، قد سلم اليه جميع الاشياء . متى مدت الارض - ألقت ما فيها بالعمورة ، لكونها تبقي سطحا [الاصل : سطحها والتصحيح ثابت في مخطوط فيينا] واحداً . وانما تمسك (الارض) الاشياء اذا كانت متراكمة [مخطوط فيينا : متراكبة] . - قوله : « وانثقت سماء العارفين » اي عقولهم وقلوبهم . اي ذهب أمرهم ، لان الله - تعالى ! - ارحى في كل سماء أمرها . فا دام العبد في سماءه [الاصل : سماه] فهو ينظر بعقله . فاذا انثقت سماءه ذهب ذلك الامر المخصوص ، الذي له ، من كونه سماءاً [الاصل : سما] لا من كونه شيئاً [الاصل : شياً] آخر . فاذا صار العارفين كذلك ، عاشوا عيش الابد . لانه لم يبق عندهم امانة ليتحملوا افعالها ويتكلفوا توصيلها . بل بقوا مع الله بالله . قد سلبوا عن [الاصل : من] امور التكليف التي [الاصل : الذي] (حد) طورها [الاصل : طهورها] العقل . فهم في صورة الوقت . ظاهريهم ظاهر الناس ، لكيلا يمتازوا [الاصل : يمتازون] عليهم بأمر تمتد به الاعين اليهم . فلا يعرفون [الاصل : ولا يعرفوا] ابدأ . عاشوا مع الله ونسبهم [الاصل : ونسبهم] الخلق في جنب الله . فلا يعرفونهم ، في مقامهم ، جميع العالمين لا الناس ولا الملائكة . اذ الملائكة انما تطلع على ظاهر العبد . وما يبرز من سره الى جهره ، سواء (أ) كان ذلك الامر ظاهراً او باطناً ، فحينئذ يكشفه الملائكة . وهؤلاء اسرارهم مصونة وخلاتهم فيها استودعته مأمونة . فهم رجال الصون . وهم وراء طور العقل . - كتبنا الله ، تعالى ! بمنه ، منهم . - وصل الله على سيدنا محمد وآله وسلم ! » [مخطوط الفاتح ورقة ٣٠-٣١ ب] . -

٨١٧ (اقتباس من الآية الكريمة : « واذا الارض مدت وألقت ما فيها وتخلّت » سورة الانشقاق (رقم ٨٤) آية رقم ٤٣ . -

ب فالقت W ، فالقت HK . - ت الاصل : استجلاله . - « ب - ب » (وضع النسخ الاصل رقم ٢ تحت كلمة « احدية الجمع » وكلمة « إياها » ليشعر بذلك ان الضمير في « إياها » يعود على « احدية الجمع ») . - ث الاصل : استواها . - ج الاصل : تنوات . - « ح - ح » (وضع النسخ الاصل ايضاً رقم ٢ تحت كل من كلمتي « تجليات » و « مظاهرها ») . - خ الاصل : واعتلائها . -

ونجماً ودائجه . وهو قاض بتغيب مظاهرها وخفائها د . «فاذا مدت الأرض»
والقت ما فيها وتخلت» — ظهرت صورة وحدانية^{٨١٨} ، «لا عوج فيها»^{٨١٩}
ولا امتا .

(٤٢٩) فالولي ، المشبه بها ايضاً ، حالة اخراج ائقال الامانة من
بطائن حقيقته وردھا من طريق : «كنت له سمعاً وبصراً وبدأ» الى
شمس الحقيقة ، الطالعة من مغرب صورة عليها تدور افلاك الجمع والتفصيل —
انما يظهر بسر وحداني ، تشمر^{٨١٩} اليه رقائق القوى المدركة ، الياطنة
والظاهرة ، تشمر الظلال الى النور حالة استوائه د . فيعطي حكم الجمع
والوجود في مقامه المطلق ؛ ويقوم ، بداية ، مقام كل شيء ا . ومع ذلك
يظهر للحق ، بالذلة الظاهرة ، عبودة . كالارض الذلول ، المقول عليها :
﴿فامشوا في مناكبها﴾^{٨٢٠} . ولذلك قال : «وأذنت لربها»^{٨٢١} وحقت»
اي انقادت بكمال الطوعية ، في لقاء ما فيها الى ربها . و «حقت»
اي صارت حقيقة بالانقياد والطاعة . — هذا حال الولي ، حيث نُزل
منزلة الارض ؛ وحيث نُزل منزلة السماء ، يقال :

(٤٣٠) «انشقت»^{٨٢٢} سماء ر العارفين . اي عقولهم وقلوبهم الحاملة ثقل
الامانة انشقاق السماء «فذهب أمرها» بغشيان الياقات^{٨٢٣} الذاتية .
وامر كل سماء ، ما اوحى اليه من اسرار الجمع والوجود ، وكلف بحمله .
وذهابه ، عند انشقاقها ، انطواؤه في الحق الظاهر عليها بالتجلي الصاعد :

(٨١٨) اقتباس مع تبديل يسير من آية رقم ١٠٧ ، سورة رقم ٢٠ . —

(٨١٩) تشمر اليه رقائق القوى المدركة اي تتخذ وجهتها وغايتها ، يقال : شمر الى
ذي الحجاز اي توجه نحو غرضه مباشرة ؛ ويقال ايضاً : انشمر للامر وتشمر له بمعنى
تنبأ ؛ كما يقال : شمر السفينة اي ارسل قلاعها ، وشمر السهم اي ارسله .

(٨٢٠) آية رقم ١٥ ، سورة رقم ٦٧ . —

(٨٢١) آية رقم ٥ ، سورة رقم ٨٤ . —

(٨٢٢) اقتباس من آية رقم ١ ، سورة رقم ٨٤ . —

(٨٢٣) البارات او البوارق مفردھا بارقة وهي «لايح اطلاقي رد من الجنب الاقدس
الفرداني فيلوح ثم يروح . فالبارقة وان لم تكن كشفاً تاماً (فهي) مبدأ كشف : لاح ثم راح ا
(وهي ، أعني البارقة) اذا انفصلت أثبتت في المحل ، الذي هو القلب ، هيئة تصونه عن التفرقة
وتثبت له الجمعية لكونها بوارق التوحيد» (لطائف : ١٣٦) ؛ وانظر المنازل للهروي ١٦٧ —
(١٦٨) . —

د الاصل : وخماها . — ذ الاصل : استواءه . — ر سما W . — ز الاصل : انطواؤه . —

فكان العارف . قبل انشقاق سماء «س عقله ، ناظرًا اليها س» ، مكلفًا بحمل
اثقال ما اوحى اليها ، وبعد انشقاقها . باقياً بلا امر مع الله بالله الله ؛
مسلوباً عما كُتِف بحمله في طور العقل . ولذلك قال : « فبقوا بلا أمر
فعاشوا عيش ش الابد » فانهم . [f. 86a] اذ ذاك ، على ما يعطيه اياهم
شأن ص الحق ، الظاهر بالتجلي عليهم . -

(٤٣١) فهم مع الله على حال « لم تتعلق ص بهم همم الأكوان
فتشوش ط عليهم حالهم » فان همهم انما تتعلق بما حملت عقولهم من اثقال
الأمانة . وقد ذهب ذلك عن العارفين بالانشقاق وذهاب الأمر . فليس
بهم ما يدخل تحت تكييف هم الأكوان وتعيينها . وحيث خفيت المناسبة
بينهم وبين الأكوان : « نُسُوا في جنب الله فلا يُعْرَفُونَ » بما لهم من
المكانة الزلغى . وذلك لظهورهم في كل حال بالأحوال المختلفة . فالقول
بلسان مقامه في كل حالة راهنة : أنا (أ) بو قَلَمُون^{٨٢٤} في كل لون
اكون ! فهم مع الحق . والحق في كل يوم^{٨٢٥} هو في شأن ص^{٨٢٦} وأصغر
هذه الأيام ، الزمن النرد . - « طوبى لهم^{٨٢٦} وحسن مآب ط ! » فآبهم ط
في كل آن ، الحق في كل شأن ص . - « ما أحسنه من مآب ط »

(٤٣٢) ومن هذا المهيح ، قوله : « لم يعرف لهم غنى ، فيقال لهم :
« اعطونا . ولا يعلم لهم جاه ، فيقال لهم : ادعوا لنا . اختفاهم الحق في
« خلقه بأن أقامهم في صورة الوقت » الحاكم على الخلق حتى تلبسوا ،
على حكمه . بلبوس العادات : فكانوا كأحد من الناس ؛ « فاندرجوا »
- فيهم « حتى درجوا سالمين ع » عما يعطيهم النباهة والتعليه على أمثالهم . -
« ما رزقوا غ في أوقاتهم » الرزء ف . بضم الراء وسكون الزاء ، المصيبة . فانهم
أحيوها (= الاوقات) في صحبة الحق ولم يمتوها في شغلها بصحبة السوى . -

(٨٢٤) مثل ليدع الزمان الهذاني في بعض مقاماته (بحاني الأدب ، ٥ / ٦٦) . وأبو قلمون ،
دابة صغيرة ترك ورأ ذهبياً ، كان الاندلسيون يجمعونه وينسجونه ويبيعونه بأثمان باهظة .
(الرحلات بين المشرق والمغرب ، لمحمد علي مكِّي) ، مجلة البيئة ، ٤١ / ٢ ، عام ١٩٦٢ (بيونية ؛
رباط الفتح) .

(٨٢٥) سورة ٢٩ / ٥٥ . -

(٨٢٦) سورة ٣١ / ١٣ . -

« س - س » (وضع الناسخ الاصل رقم ٢ تحت كل من كلمتي « سماء عقله »
و « اليها ») . - ش عيسى K . - ص الاصل : شأن . - ض يتعلق K . -
ط فتشوش K ، فيشوش H . - ط مآب KW ، مآ اب . - ع سائلين . - غ رزءوا W ،
رزأوا P ، رزو K ، رزوا H . - ف الاصل : الرزاء . -

(٤٣٣) « هم المجهولون في الدنيا والآخرة » اذ لا تظهر النفوس في الآخرة الا بما تحققوا به من الاخلاق والأوصاف في الدنيا . وكان تحققهم فيها بالتسّر والخفاء . و « هم ق المسودة وجوههم عند العالمين لشدة القرب واسقاط التكلف ك » - اذ وجوه قابلياتهم المستفيدة . بحكم كمال المحاذاة . الأنوار الالهية المبيضة اياها ، حالة القرب المفرط - كحكم القمر المستفيد نور الشمس ليلة السّرار . فهم ، في هذا القرب ، دائمون : عاجلاً وأجلاً . فقر بهم المفرط يعطي سواد الوجه في الدارين^(٨٢٧) . و(هم) المقول بلسان مقامهم ، حالئذ : تسترت عن دهري بظل جناحه فعيني ترى دهري وليس يراني فلو تسأل الايام اسمي ما درت وأين مكاني ما درّين مكاني^(٨٢٨) وهم ايضاً . في سقوط تكلفهم : مبتدلون بين ارباب العادات . لا يعبا بهم بينهم . ومن هذا المهيح : « لا في الدنيا يحكمون ولا في الآخرة يشفعون » سلبهم غشيان الحق عن شعورهم . فيقال فيهم : « صم ، بكم ، عمي ، ! فهم لا يعقلون » . [٢٠٨٦٥] صم ، بكم ، عمي ! فهم لا يرجعون^(٨٢٩) .

(٨٢٧) كل هذه البهات والشائيل والنموت التي اصفها ابن عربي على الولي القرب ، هي عينها اوصاف اللامية في نظره ؛ انظر ما تقدم ، تجلي رقم ٥٠ . - ولكن ما معنى كون العارف ، عنده ، اسود الوجه في الدنيا والآخرة ؟ يجيبنا على هذه المسألة الشيخ الاكبر في فتوحاته : « قال بعض الرجال ، لما سئل عن العارف (انه) مسود الوجه في الدنيا والآخرة... يريد باسوداد الوجه استفراغ اوقاته كلياً ، في الدنيا والآخرة ، في تجليات الحق له » (١/ ١٨١) . ويذكر ايضاً في كتاب « العبادلة » ، الذي هو من انشائه : « وانما كان الكامل اسود الوجه في الدنيا والآخرة لانه دائم المشاهدة ؛ فيرى ظلمة الكون في نور مرآة الحق . ومن دونه من السعداء ، بالعكس : فانه ابيض الوجه في الدنيا والآخرة ، لانه مرآة الحق ؛ فتشفر ظلمته بنور حقه . وهو قوله (في الحديث القدسي) : كنت سمعه وبصره ... وهو قرب الترافل ؛ والاول قرب الفرائض » (مخطوط شهيد علي باشا رقم ٢٨٢٦/١١١ ب) . - وجاء في كتاب « كشف المنى عن سر اسماء الله الحسنى » لابن عربي : « قال بعضهم : العارف مسود الوجه في الدنيا والآخرة . (هذا) مذكور في « كتاب البياض والسواد » (مخطوط يحيى افندي ٢٠٩ ؛ ٤٧ ب) . - وينقل صاحب « لطائف الاعلام » عن صدر الدين القونوي : « قال صدر الدين الرومي ، قدس الله سره ! وقد سئل عن معنى سواد الوجه في الدارين ، فقال : سواد وجه الكامل ؛ ككونه مواجهاً لحضرة النبي وهي تشبه الظلمة » (لطائف الاعلام ، ورقة ١٩٥) . - وانظر ما قاله الشارح هنا وقارنه بقوله في خطبة الكتاب (فقرة ٨٥) : « فاذا سقط ياء الاضافة في وفاء هذا الانسان ، بتحقيقه بسواد الفقر المطلق ، يلزمه الفقد الكلي بفناء ياء الاضافة فيه وفناء نسبه ايضاً الى كل شيء » ، في تحقيق توحيد العين ، الذي هو عين « الظاهر والباطن ؛ ... (٨٢٨) بيتان يتردد ذكرهما مراراً على لسان ابن عربي ، على انها لغيره انظر كتاب الازل ص ٥ (ط . حيدرآباد) وكتاب الاسراء ص ٦٠ ، نفس الطبعة . - (٨٢٩) سورة ١٨/٢ -

ق - HKW - بك الكليف W ، التكليف HK . ل الاصل : + شعر . -

(شرح) تجلي بأي عين تراه ؟ (٨٣١)

LXXXIV

(٤٣٤) الرؤية^{٨٣١} ب ، في هذا التجلي ، قد تضاف الى المحب وقد تضاف الى المحبوب . فان اضيفت الى المحب - فهو : إما يراه بعينه ، أو بعين المحبوب . والرؤية ب انما تصح بحكم المحاذاة وبحسبها : بين الرائي والمرئي ث . ولا بقاء لعين المحب إلا اذا كانت الرؤية ب بعين المحبوب ، على مقتضى : « كنت له بصراً^{٨٣١} A » . فان رأى ج المحب ، في هذا التجلي ،

(٨٣٠) املاء ابن سودكين . « ومن شرح تجلي بأي عين تراه ؟ - نصه .

« اذا تجلى الحبيب

 « والكون كونه »

- قال جامه : سمعت شيعي يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . قوله : « بأي عين تراه ؟ » (هذا) استفهام . فاذا قرأته (- أجبت :) تراه بعين الحق . كما قال - تعالى ! - « كنت سمعه وبصره » فحينئذ يعلم انه ما رأى الحق إلا الحق ! قوله : « المحب يرى ... محباً . » [fol. 31a] وانظر الى قوله (- تعالى ! -) « كنت بصره » (اي) بنسبة خاصة كان العبد عليها اقتضت تلك النسبة ان يكون الحق بصره . واعلم اني اذا رأيتك لا بعيني [الاصل : لا بل علي والتصحیح من مخطوط فيينا] منك - فقد رأيتك بعيني ولنفسى ؛ واذا رأيتك لعيني منك انك تحب ان اراك - فقد رأيتك بعينك لا بعيني . وكذلك الحق معك : انما يراك بعينك لا بعينه . لانه لو تجلى لك ، كما ينبغي لجلاله ، لندكدك وجودك وانعدمت ! وانما يتجلى لك - تعالى ! - بأمر يناسب وجودك ويوافقه ذاتك . فإراك الحبيب ايضاً الا بعينك ، كما رأيت بعينه : بنسبتين مخصوصتين بكل واحد من المحب والمحبوب ، على ما يليق به . - وقوله ، ، في آخر التجلي : « فكان عيني فكنت عينه » (اي) لكون كل من المحبين تصرف على مراد محبوبه . - والسلام ! « (مخطوط الفاتح ورقة ٣٠ب-١٣١) . -

(٨٣١) « الرؤية يعنون بها المشاهدة بالبصر لا بالبصيرة . وعلى هذا يحملون (اي الصوفية) معنى قوله - تعالى ! « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة » ومعنى قوله ، صلى الله عليه وسلم ! « انكم لترون ربكم » . فان اهل الطريق يشيرون الرؤية بالعين لا بالقلب فقط وان ذلك في الآخرة منه من غير خلاف بين اهل الحق واما جواز رؤيته بالبصر في الدنيا فان الخلاف فيه ... » (لطائف الاعلام ١٨٤) قارن هذا بما يذكره علماء السلف بموضوع الرؤية والتجلي الالهي في الآخرة : عقيدة ابن حنبل ٢٩/١ ؛ كتاب السنة ١٧٧-١٧٨ ؛ طبقات الحنابلة ٥٣/٢ ، ١٨٣-١٨٤ ؛ الشرح والابانة ٥١ (نص عربي) ؛ ك. الشريعة ٢٥١-٢٥٩ -

(A٨٣١) انظر ما تقدم تعليق رقم ١٨٦ ، ٤١٠ ، ٤١٦ ، A٤٣٧ ، ٤٧٩ ، A٦٩٣ ، ٧٩٩ ، ٨٣٠ . -

١ + شعر (في وسط السطر الجديد) W - ب الاصل : الروه . - ث الاصل : الراى . - ث الاصل : والمرئ . - ج الاصل : رأى . -

بعين نفسه شيئاً - فهو رأى خ نفسه بصورة الوقت^(٨٣٢). في^(٨٣٣) مرآة د المحبوب .

وان اضيفت (الرؤية) الى المحبوب - فهو : اما أن يرى بعينه او بعين المحب . فان رأى بعينه . فلا بقاء لعين المحب معه . كما سبق . وان رأى بعين المحب . فتثبت عينه ولا تزول . - قال . قدس سره ! مستفهماً :

(٤٣٥) « اذا تجلّى الحبيب بأبي عين تراه ؟ »

فأجاب عن نفسه فقال : « بعينه لا بعيني لما يراه سواء »^(٨٣٤) اذ لا بقاء للسوى معه في رؤيته بعينه . - « فمن زعم انه يدركه ذ » بقوته الحادثة . الواهية « على الحقيقة فقد جهل » اذ لا محاذاة ولا مقارنة بين الحادث والقديم . وعلى تقدير ثبوتها . لا بقاء له فيها مع القديم : فلا إدراك . فان الادراك فرع بقاءه ر .

« وانما يدركه ز المحدث من حيث نسبته اليه » في كونه موجوداً (به) ، مدركاً به - تعالى ! - لا بنفسه . « كما علمه » تعالى ! « من حيث نسبته

(٨٣٢) « الوقت عبارة عن حال في زمن الحال ، لا تعلق لك فيه بالماضي ولا المستقبل » (لطائف الاعلام ١١٨٠) . فحيث كان الوقت يرمز لهذه الحالة الروحية التي يجي بها صاحبها في « لحظة خالدة » . فهو صورة مثالية معقدة بين طرفي زمان الوجود . - قارن هذا بما يذكره صاحب « لطائف الاعلام » عن صورة سرائر الآثار (ورقة ١١٠٣) وصورة الشؤون (١٠٣ب) وصاحب الوقت « ١١٠٠ » . -

(٨٣٣) يصطنع كثيراً ابن عربي رمزية « المرأة » للتعبير عن حقيقة الصلة الحية بين الله والانسان انظر الفتوحات ١٦٣/١ ؛ ٨٠/٣ وفصوص الحكم ٦١/١ - ٦٢ الخ ... وانظر ايضاً « لطائف الاعلام » مادة « مرآة الكون » : ١٥٨ ؛ و « مرآة الحضرتين » : ١٥٨ . - (٨٣٤) البيتان واردان في الفتوحات ٣٠٥/١ في صدد البحث عن الصور المثالية والخيال المتصل والمنفصل . - ونجد في مخطوط شهيد علي باشا رقم ١٨٠/١٣٤٤ ب هذه الزيادة ، بعد البيتين : « ولذني ان اراه واخترت اسقاط حظي من غيرتي في هواه والفكرة البادية من هذين البيتين تنتقد العلاج في قوله المشهور :

رأيت ربي بعين قلبي فقلت من انت قال انت !

وابن عربي كان اصرح من ذلك في نقده المشهور :

رأيت ربي بعين ربي فقلت ربي فقال انت

(فتوحات ٥٧٥/١)

ح الاصل : شيئاً . - خ الاصل : رأى . - د الاصل : مرآة . - ذ يدرك HKW . - ر الاصل : بقاءه . - ز يدرك H . -

اليه « في عرصة غيب علمه ، بكونه تعيناً من تعيناته وشأناً من شؤونه ش. — (٤٣٦) « فالمحب ص يرى محبوبه بعين محبوبه . ولو رآه ص بعينه ما كان « محباً » — اي لم يبق له وجود حتى يتصف بكونه محباً . — « والمحبوب يرى محبه بعين المحب لا بعينه » اذ لو رآه بعينه — لانعدم وجوده . — « وربما ط يقال في هذا المقام » الأنزه :

« فكان عيني فكنت عينه وكان كوفي وكنت كونه »

فانه اذا ثبت انه عين وجودي — فأكون انا عين كونه . اذ ليس لي وجود يغاير كونه . —

« يا عين عيني يا كون كوفي الكون كونه والعين عينه »

يقول : ليس لي وجود ولا عين . فما يضاف اليّ . كوناً وعيناً ، هو في الحقيقة : كونه وعينه . وانا باقٍ على عدميتي دائماً ط . لا محيد لي عنها !

س الاصل : شأن . — ش الاصل : شونه . — ص المحب : HKW . — ض زاه
K + W : بعين K . — ط فر بما K . — ظ الاصل : دائماً . —

(شرح) تجل ١ من ب تجليات الحقيقة (٨٣٥)

LXXXV

(٤٣٧) وهي (= الحقيقة) سلب آثار أوصافك عنك بأوصافه (٨٣٦)

(٨٣٥) املاء ابن سودكين . « ومن تجليات الحقيقة . وهذا نصه .

« اذا ما بدا لي تعاطفته »

« . . . فنبهان من يرى ولا يعلم ! » . - قال . جامعهم : سمعت شيعي ، رضي الله عنه ! يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا منناه . « اذا ما بدا لي تعاطفته » ، لظهور سلطانه علي . فالبس الذل والتواضع . « وان غاب عني » ، لبست حلتها التي كساني عند التجلي ، لكوني خليفة اظهر بجلية المستخلف . فأكون عظيماً عند الاكوان التي عدت اليها ، لكوني الظاهر عند الكون بصورته . فنية الولي ههنا [الاصل : ها هنا] انما هي عن تجل خاص وحضور في تجل آخر ، شأنه فيه اظهار هذا الوصف . وقوله . « فليست الحميم وليست . . . القسم » ، اي قاسمته فيما ظهر لي به . فوهبي ما ظهر لي به ، فكنت قسيمه بهذا الاعتبار . وقوله : « فلا تحجبين بعين الحديث » البيت ، اراد الحديث ههنا الحديث . اي لا نقل [الاصل : تقول] انا محدث ، ومن اين يكون للمحدث عظمة ؟ فاعلم ان العظمة حصلت لك من تجلي « العظيم » لك لا منك . وايضاً . فان المحدث هو الدليل على القديم . وثارة يكون مدلولاً ، اي بالقديم ظهر المحدث . فهل جعلتني ، يا الهي ! دليلاً عليك ؟ او جعلت نفسك دليلاً علي ؟ اذ قد ثبت قدمك وحدوثي . فهل عرف [الاصل : عرفت] حدوثي من قدمك ؟ او من قدمك (عرف) حدوثي ؟ فذهب الحكاه الى انه من قدمه (تعالى !) عرف المحدث ؛ وذهب المتكلمون الى انه بالمحدث عرف القدم . - وقوله : « اذا كنت بك ، فلا اعرف » ، اي انت حينئذ عيني . واذا كنت بي ، (ف) لا اعرف (ايضاً) . لانني اذا كنت بي ، كنت مشهوداً لنفسي غايياً عنك ، في الحالين انا مسلوب عن المعرفة . فاذا ولا بد من الجهل . فكأن (يا الهي !) عيني حتى أراك بك ! - وقوله : « فنبهان من يرى ولا يعلم » ، اي تشهد [الاصل : يشهد] ولا تنضب لك كيفية ما رأيت . بل تبقي [fol. 31b] حارراً . وبهذا القدر ، تعرف تجلي الحق خاصة ، لانك عند انفصالك بما تشاهده وتراه ، ان رأيت عندك عاملاً . بذلك المشهد او مسكت منه صورة : فيما مسكته تعرف حكمه ؛ وان لم تقدر على تحصيل اثره ، جملة واحدة ، فحينئذ تعلم انه تجلي الحق . فهذا ميزانه . فاعلم وتحقق . « قول : رب ! زدني علماً » . [مخطوط الفاتح ورقة ١٣١-٣١٦ ب] .

(٨٣٦) نفس التعريف للحقيقة نجده في اصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ واصطلاحات الصوفية لابن عربي والفتوحات ٥٦٢/٢-٥٦٣ ، ولكن لطايف الاعلام يعرف الحقيقة على النحو الآتي : « مشاهدة الربوبية ، بمعنى ان (تشاهد) الله - تعالى ! - هو الفاعل في كل شيء والمقيم له ، لان هويته قائمة في نفسها مقيمة لغيرها » [ورقة ١٧٠] . وكلنا يذكر المقطع الأخير من تحديد « الحقيقة » كما ورد على لسان الامام علي - كرم الله وجهه ! - : « يا غلام ! اطفء المصباح فقد طلع الصباح » . ومما يكن في الامر ، فجميع هذه الحدود او التلويحات متداخل بعضها في بعض وتمتم بعضها بعضاً : فلب آثار اوصاف العبودية لا يتفق الا بمشاهدة الربوبية ، ومشاهدة الربوبية تتعالى ان ترى بعين « الممكن الثاني » !

١ تجل P ، - HKW . - ب ومن HKW . -

إذ من آثار وصف حدوثك ، الافتقار والدلة ؛ وهما مسئولان عنك بظهور غنى الحق وعزته فيك ، حالة كونك بالحق لا بنفسك . بخلاف نفس الحدث : فانه ، بظهور القديم فيك ، غير مسئول عنك [f. 87a] فاذا تجلى هو بنفسه ، في غناه وعظمته ، لك - ظهرت انت - في محل التقابل ، بافتقارك وعبوديتك . واذا غاب عنك . في صورة مظهريتك - كان هو العظيم فيك ، وهو الفاعل بك منك في الكون ؛ و(كنت) أنت العظيم به ، في ولاية خلافته . كما قال :

(٤٣٨) « اذا ما بدا لي تعاضمته »

اي باظهار افتقاري اليه وعبوديتي له . « وان غاب غني فاني العظيم » = اي بكونه هو فاعلاً بي مني في الكون ، وأنا لابس حلة خلافته ، ظاهر فيه بصورته . مسلوبة مني . بأوصافه ، آثار حدوثي وعدميتي . - « فلست الحميم ولست النديم ولكنني ت - ان نظرت - القسم »

اي شأني ث فيما ظهر لي منه . في هذا التجلي . أن أكون قسيماً لا صاحباً ولا نديماً . فانه تصرف في الكون على مقتضى الربوبية . وتصرفت انا فيه ، به . على مقتضى الخلافة ، وكوني على الصورة . -

« فلا تحجبني بعين الحديث »

اي لا تحجبني عن كوني في محل تراني فيه بصفة الحدث وآثارها ؛ « فان الحديث بعين النديم »

يقول : حدوثي . الذي تراني فيه . انما هو قائم بعين القديم (٨٣٧)

(٨٣٧) من غير ان يصير القديم حادثاً والحادث قديماً : فكل من القديم والممكن باق على حقيقته . ويقام الحادث بـ « عين » القديم وظهور القديم في صورة « الحادث » هو احدي الجوانب الاساسية لفكرة الاطلاق المطلق للذات الالهية ، اي اعتبار الذات الالهية مطلقة لا بشرط شيء . والواقع ، انه يمكن ان نعتبر الذات الالهية مطلقة على نوعين : ذات مطلقة بشرط لا شيء ، وفي هذه الحالة اطلاق الذات الالهية يقابل تقييد الذات الممكنة الحادثة ، التي هي بشرط شيء ؛ فهذا الاطلاق هو اذن مقيد على وجه ما ، وبالتالي لا يلحق بجناب الحق . تعالى ! - النحو الثاني من الاطلاق الذاتي وهو اطلاق لا بشرط شيء ، وفي هذه الحالة ، اطلاق الذات لا يقابلها شيء : مقيد او غير مقيد ؛ وهذا هو الاطلاق الذي يليق بالله تعالى ! (انظر لطايف الاعلام ١٢٢-١٢٣ ومقدمة شرح القصيدة الثانية للقيصري مخطوط ايا صوفيا رقم ١٨٩٨ / اب-٣ وكتاب في علم التصوف له ، نفس المخطوط ورقة رقم ١٩٤-٩٦ ومقدمة شرح القصص له ايضاً ، نفس المخطوط ورقة رقم ٢٧ب-١٣٩) . - اما علماء الكلام وغيرهم الذين لم يعتبروا الاطلاق الذاتي للحق الا انه اطلاق بشرط لا شيء ، اي اطلاق في مقابلة المقيد -

ت ولا كشي W ، ولاشي PK . - ت الاصل : شاني . -

الذي له ولاية الربوبية في العالم بالمحو والاثبات والحل والعقد. فقربي اليه أعطاني التصرف به ، وقربه اليّ أعطاني تصرفه بي . فافهم ! — ثم قال :

(٤٣٩) « حبيبي ! قَدْ مَلَكَ أَظْهَرُ حَدَثِي أَوْ حَدَثِي أَظْهَرُ قَدَمَكَ ؟ »

هذا لسان من قام ، في هذا التجلي ، على مشاهدة الحقيقة من حيث تعارض المتقابلات عليها ، ولم يسنح له من الحق ما يعطي التحقيق ويزيل الشبهة . ولذلك لم يعلم ان القديم دليل على الحادث ، كما هو رأي البعض ؛ وهو رأي من قال : بدلالة المؤثر على أثره . او بالعكس . كما هو رأي ج من قال : بدلالة الأثر على المؤثر ح . فقال : « لا أعرف ح » اي شأني خ ان لا أعرف بي شيئاً د : — « فعرفني ذ إذا كنت بك » فان العلم . الكاشف عن حقيقة كل شيء ر كما هي : مساوق لوجودك ، الظاهر بي . فعرفني بتجلٍ خاص ، علمي حتى أعلم الحقيقة واحكامها المتقابلة ، من حيث ما علمتها انت . فيكون علمي بها ، اذن ، علماً لَدُنِّيَّ ، خالصاً عن تعارض الشبهات فيه . — ثم كرر فقال :

(٤٤٠) « حبيبي ! لا اعرف » وشأني ان لا اعرف شيئاً . فان عنمتُ ،

فعلمي من لَدُنْكَ ومعرفتي بك . وليس لي أن أعرف ، في مرتبة انا فيها على عدميتي . شيئاً . — « فان ما نتم من أعرف . واذا كنت بي ز » فلا أكون . واذا لم اكن ، لا اعرف . « فان حقيقتي » الباقية على عدميتها ، من مقتضاها : « ان لا تعرف فاذا ولا بُدَّ من الجهل » الذي هو مقتضى حقيقتي . —

« فكُنْ عيني حتى اراك » بك . — ولما كان الحق ، مع كونه مشهوداً في كل شيء ر ، غير محصور في تعينه — قال : « فسهو حان س من يرى ولا يعلم ! » فانه — تعالى ! — لا تَعَيَّنَ فيه ، من حيث محض ذاته . [f. 87b] فلا ينضبط في تعين الا بقدر ما به تعين من المراتب والاعيان والصور والاحوال والصفات ونحوها . فلذلك لا يعلم ، وان كان مشهوداً من حيث تَعَيَّنَهُ . —

منفوا ظهور القديم في صورة الحادث وقيام الحادث في « عين القديم » ، لان ذلك يلزم عنه تدبر جوهري في طبيعة الحادث ، حين قيامه في القديم ؛ وتنبير جوهري في طبيعة القديم ، حين قيامه في صورة الحادث .

ج الاصل : رأى . — ح الاصل : المؤر . — ح لا ادري KJH . — خ الاصل : شأني . — د الاصل : شيء . — ذ عرفني HKW . — ر الاصل : شيء . — ز + لا اعرف HKW . — س مسجّن W . —

(شرح) تجلتي تصحيح الحجة^{٨٣٨}

LXXXVI

(٤٤١) « من صحت معرفته صح توحيدده » فان العارف اذا عرف الشيء بعينه - عرف ان له توحيداً ذاتياً به يتميز عمماً سواء . بل عرف ان توحيدده اذا كان ذاتياً - لا يقابل الكثرة ولا يتوقف على تعقلها . كما ان الاطلاق اذا كان ذاتياً - لا يقابل التقييد ولا يتوقف على تعقله . هذا توحيد الحق الذي هو « إياه توحيدده » . واما توحيد العارف ، فهو تعقله بكون معروفة واحداً بالوحدة الذاتية في نفسه . فمن صح له هذا التعلق ، العلمي ، العرفاني - صح توحيدده .

« ومن صح توحيدده » بهذا التعلق ، « صحت محبته » فان الحجة^{٨٣٩} هي تعلق خاص موافق ، تستتبع التعلق الخاص العرفاني .

(٤٤٢) « فالمعرفة لك » اذ بها انسلخت عن الجهالة . « والتوحيد له » اذ به تنزه عن الكثرة والتركيب في ذاته .

(٨٣٨) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي تصحيح الحجة . و (هذا) نفسه . » من صحت معرفته صح توحيدده ... بين العبد والرب . - قال جامي : سمعت شيخني يقول ما هذا معناه . التعلق بكون المعلوم واحداً في نفسه هو المبرر عنه بالتوحيد . فهذا تعلق خاص يحويه العلم ، اذ العلم واسع وله متعلقات كثيرة . فهذا [الاصل : بهذا ، والتصحيح من مخطوط فيينا] النوع الخاص احدهما (وهو) معنى قوله : « من صحت معرفته صح توحيدده » . فاذا اعطيتك المعرفة صحت التوحيد انفردت الحجة له . فالمعرفة لك ، والتوحيد له . والحجة هي المنازلة بينك وبينه . فالحجة هي التعريف بطريق خاص موافق ، والمنازلة تكون بينكما ، اذ كل منكما يوصف بها . - والمنزل هو ما يزل فيه . فاعلم ! » [مخطوط الفاتح ورقة ٣١ ب] . -

(٨٣٩) « الحجة » ، فسرهما شيخ الاسلام في كتاب المنازل : بأنها تعلق القلب بين الهمة والانسان في البذل والمنع . اي في بذل النفس للمحسوب ومنع القلب من التعرض الى ما سواه . وانما يكون ذلك بافراد المحب بمحجوبه : بالتوجه اليه والاعراض عما عداه ، وذلك عندما ينسى اوصاف نفسه في ذكر محاسن حبه ، فتذهب ملاحظة الثنية ... (لطائف الاعلام ١١٤٩-١١٤٩ ب) . وليميز صاحب الطلايف بين الحجة الذاتية والحجة الاصلية والحجة الفعلية والحجة الحالية (نفس المصدر والورقة) . وانظر الفتوحات ٢٢٠/٢-٣٦٤ والفصوص (فهرس الاصطلاحات : مادة الحب الالهي ، الحجة) ومنازل السائر ١٤٩-١٥٤ . - وانظر ايضاً دراسة فكرة الحجة عند ابن عربي . واتباعه في كتاب الاستاذ هنري قربان

L'Imagination Créatrice dans le Soufisme d'Ibn 'Arabi, pp. 104-132.

اما ما يخص فكرة الحجة من الوجهة الشرعية فانظر التعليق القيم على كتاب الشرح والابانة للاستاذ هنري لاوست : *La profession de foi d'Ibn Baffa*, p. 160-161.

« والمحبة علاقة بينك وبينه ، بها تقع المنازلة بين العبد والرب » اذ
مقتضى المحبة ، تقربُ المحب الى محبوبه ؛ ومقتضى تقربه ، تقرب المحبوب
اليه ، على حكم التضاعف . فالمنازلة . التقرب من الجانبين . والمنزل ،
محل الاجتماع الأقدس . -

(شرح) تجلي المعاملة^{٨٤١}

LXXXVII

(٤٤٣) « قلتُ : رأيتُ اِخواننا يأمرُون ب المريد بالتحول عن الاماكن التي وقعت لهم فيها المخالفات ث » أخذاً بقول من قال^{٨٤١} : ان حقيقة التوبة « نسيان الذنوب » ، وملازمة مكان المخالفة من المذكرات . « - فقيل لي : لا تقل بقولهم : قل للعصاة : يطيعون الله على الأرض التي وقعت لهم فيها المخالفة ج وفي الثوب وفي الزمان » الذي هو نظير زمان المخالفة . وهذا يَمَسُّه قول من قال : ان حقيقتها (= التوبة) « ان لا تنسى ذنوبك^{٨٤٢} » . فان الرجوع الى محل المخالفة مذكرها . وايضاً : « فكما يشهد عليهم » يعني مكان المخالفة . « يشهد لهم ثم بعد ذلك » - اي بعد اقامة الطاعة ، في مكان المخالفة - « يتحولون عنه ان شاءوا ح^{٨٤٢} » وقد أُيدَ ، قدس سره !

(٨٤٠) املاء ابن سردكين . (وهذا) نصه . « قلت : رأيت اخواننا » « واتبع السيئة الحسنة تمحها . » - قال جامعه : سمعت شيخني يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا معناه . رأيت اخواننا يأمرُون المريد بالتحول عن اماكن المعصية . واستنادهم في ذلك الى الخبر ، لكون النبي - صل الله عليه وسلم - ا تحول عن المكان الذي نام فيه عن الصلاة . « فهُؤْلَاءُ [الاصل : فهُؤْلَاءُ] معهم الصواب باتباع ظاهر السنة . ونحن اشهدنا حقيقة الشهادة : فكان قصدا ان البقعة كما شهدت عليهم ، تشهد لهم بطاعة يومئذ فيها في وقت ما . وكذلك حكم الثوب . وقد يجمع بين الأمرين ، وهو ان تغارق البقعة ثم تعود اليها وقتاً آخر ، فتوقع فيها الطاعة . وقد قال [الاصل : قالوا] والتصحيح في مخطوط ثيننا] ايضاً في الرسالة : « ان حقيقة التوبة ان تنسى ذنبك » . فن عمل على هذا قال : لا تمد الى موضع معصيتك . ونهم من قال : « ان حقيقتها ان لا تنسى ذنبك » . فهُؤْلَاءُ [الاصل : فهُؤْلَاءُ] تتوجه [الاصل : يتوجه] اشارتهم الى ما ذهبنا اليه . « [مخطوط الفاتح ورقة ٣١ ب] . - (٨٤١) هذا التعريف للتوبة منسوب الى الجنيد ، انظر جذوة الاصطلاح ، ورقة رقم ٤٣ ب . -

(٨٤٢) هذا التعريف للتوبة منسوب الى سهل الشري ، انظر جذوة الاصطلاح ، ورقة رقم ٤٣ ب . -

(٨٨٤٢) يقول ابن عربي في احدي وصاياه : « واذا عصيت الله ، تعالى ! في موضع فلا تبرح من ذلك الموضع حتى تعمل فيه طاعة وتقيم عبادة . فكما يشهد عليك (الموضع) يشهد لك » (وصايا ابن العربي ، مخطوط شهيد ، ي باشا ، رقم ٧٨ / ١٣٨٢ ؛ والفتوحات ؛ / (٤٤٥) . -

ا رأيت KW . - ب يأمرُون HKW . - ت فيها K . - ث المخالفة HK ؛ + وفي الثوب وفي الزمان K . - ج المخالفة K . - ح شاوا W ، شاوا K ، شاوا H ؛ -

ما اختار من القولين بدليل : « اتبع خ السيئة د الحسنة تمحها^{٨٤٣} » .

٨٤٣) جزء من حديث شريف مطلع : « قال رجل لرسول الله ، صلى الله عليه وسلم : اوصني . فقال : اتق الله حيثما كنت . قال : زدني . فقال : اتبع السيئة الحسنة تمحها . قال : زدني . قال : خافق الناس بخلق حسن . » أخرجه الترمذي من حديث أبي ذر وقال : حسن صحيح (المنفي عن حمل الاسفار على عايش الاحياء ٤٠/٣ رقم ١٠/٤٤٣ رقم ٢) . - هذا ، والأبحاث الصوفية الخاصة بالتوبة تراجع في الفتوحات ١٣٩/٢ - ١٤٤ : والاحياء / ١ - ١٩ - ٢٥ : أما الأبحاث الفقهية والكلامية (السلفية) فتراجع : عقيدة ابن حنبل ١/٣٤ ؛ ٣١١/٥ : طبقات الخنابلة ٢/٤١١ ، ٢٦٦ : المعتمد ٢٤٢ - ٢٥٠ ؛ أما في أبحاث المستشرقين فيراجع :

- «EI. IV, 740» (par R. A. Nicholson) ;
- «La passion d'al Husayn... Al Hallāj» (à l'index) ;
- «Lexique technique» (à l'index).

خ واتب HK ، -- د السيئة W ، السية PK . -

(شرح) تجلي كيف الراحة^{٨٤٤}

LXXXVIII

(٤٤٤) (كيف الراحة) في أمر ، إن أتى به ، قيل : لم أتيت به ؟
وان ترك ، قيل : لم تركت ؟ كما قال^{٨٤٥} :

« اذا قلتُ : يا الله ! قال : لما تدعوب ؟ » .

هذا الخطاب إنما يردُّ على المقرِّين . فان الدعاء [f. 88a] والنداء
مؤذنان بالبعد . وهم في مقام القرب الأقرب .

« وإن أنا لم أدع - يقول : الا تدعوب »

- فالترك أيضاً ، مشعر بعدم الاطلاع على سر المقام . وذلك ان
القرب المفرط ، في حكم البعد المفرط . فقتضى المقام . ورود الاعتراض
من وجهين . فاذا وقع التجاذب الى الوجهين المتقابلين . ارتفعت الراحة .
فارتفاعها . مقتضى المقام . فلا راحة لصاحبه ما دام هو فيه . ولذلك
قال :

(٤٤٥) « لقد فاز باللذات من كان أخرساً »

اي من حكم عليه حاله ان لا ينطق . فتسلَّب عنه . بمقتضى
حاله ، قوة النطق ؟ كما في مقام الكشف^{٨٤٦} الحيواني . فان نطق الانسان

(٨٤٤) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي « كيف الراحة ؟ » . ونصه هذان البيتان :

« اذا قلت يا الله »

« »

قال جامه : سمعت شيخى ، رضي الله - تعالى - عنه ، يقول (في اثناء شرحه) ما
هذا معناه . ان الدعاء يؤذن بالبعد وهو - تعالى - « القريب » ؟ واذا كان « القريب » .
فلم تدعو ؟ [الاصل : ندع] . وان سكت ، قيل لك : لم لا تدعو [الاصل : تدع] ؟
هل استكبرت ؟ فلم تبق النقطة الا للأخرى وهم « البكم ، الصم ، العمى » : « طوبى لم وحسن
مآب ! » . [مخطوط الفاتح ورقة ٣١ ب .] - .

(٨٤٥) هذان البيتان واردان في الفتوحات بنصها (٤٣٦ / ١) ويحسن الرجوع الى
السياق والسباق لذين البيتين وهما يتيران - جوانب هذا الفصل في املائه وشرحه .

(٨٤٦) الكشف او « طريق الكشف وهو علم ضروري يجده الانسان في نفسه
ولا يقبل معه علة ولا شبهة ولا يقدر على دفعه ولا يعرف لذلك دليلاً يستند اليه سوى ما يجده
في نفسه ... » (فتوحات ٣١٩ / ١) والكشف في الحيوان اتم لخلوه عن عمل الفكر او تدخله .
وانظر كتاب المسائل ، مسألة رقم ٣٩ وانشاء الدوائر ٣٥ - ٣٦ .

١ يا لله W . - ب تدعوا K . -

يُسَلَّب عنه ، اذا انكشف له ما انكشف للحيوانات الخرس ، ككشف
أحوال الأموات في قبورهم . -

«وخصَّصَ بالراحات مَنْ لَا لَهُ سَمْعٌ»

وكل هذا ، من اوصاف الأنفيااء وأحوالهم ، المقول فيهم ، من قبل:
«صم ، بكم ، عمى ! فهم لا يعقلون»^{٨٤٧} .

(٨٤٧) سورة رقم ١٨/٢ ؛ وانظر ما تقدم آخر تجلي رقم ٨٣ وتجلي رقم ٥٣ وتعليق رقم ٥٣ وتجلي رقم ٥ .

(شرح) تجلي حكم المعلوم^{٨٤٨}

LXXXIX

(٤٤٦) اعلم ان الوجود ، المتعين في مرتبة مخصوصة بتعين مخصوص .
انما هو ظاهر فيها بحسب ذلك التعين وعلى حكمه . مع عدم تحقق المرتبة
والتعين وبقائهما ا على معقوليتهما . حالة ظهور الوجود فيهما بحسبهما . فهو
— قدس سره ! — ذكر أقسام المعلومات . الحاكمة على الوجود بالتنوع
والتفصيل ، مع عدم تحققها به . فقال :

(٤٤٧) « ثلاثة ما لها كيان . السلب والحال والزمان »

اما السلب ، فانك اذا قلت : زيد ليس بعالم — فقد حكمت على
الوجود ، الظاهر فيه ، بسلب العلم عنه . فتقيد الوجود بهذا الحكم .
تقيده بالنسبة السلبية التي لها كون (متا)^{٨٤٩} . — واما الحال . فهي كيفيات

(٨٤٨) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي حكم المعلوم . وهذا نصه .

« ثلاثة ما لها كيان

قال به العقل واللسان »

قال جامه : سمعت شيخي ، سلام الله عليه ! يقول في اثناء شرحه لهذا التجلي ما هذا
معناه . اعلم ان المعلوم يكون له حكم وما يكون له عين . فالزمان نسبة يسأل [الاصل :
يسأل] عنها بـ « متى » ؛ والنسب عدية . والسلب قولك : فلان (ليس) عالماً (ان قال :
فلان) عالم . فسلبت العلم عنه ، فلا حكم للعلم عليه . والحال نسبة العلم اليه ، تقول : فلان
عالم . فجعلت للعلم حكماً عليه . وكل هؤلاء [الاصل : هؤلاء] احوال عدية . لها حكم
وليس لها عين . — واعلم ان من كان موصوفاً بحال صح ان يسأل [الاصل : يسأل] عنه
بـ « متى » . فيقال : متى خلق الله — تعالى ! — العقل الأول ؟ فيقال : حين اوجده ، عالماً
بنفسه انه يمكن . ولا يصح ان يقال : متى اوجد الزمان ؟ لانه يسأل [الاصل : يسأل] عنه
عن الشيء بعينه . هذا ، اذا صح ان يكون الأمر المشوّل عنه موجوداً ، فكيف اذا كان امراً
عددياً . فالزمان حكم توجد فيه الأشياء فيه ولا يوجد هو فيها . وقد قال به العقل بما اثبت من
حكمه . واما اللسان ، فله التسمية [الاصل : تسمية] اللفظية . — وبالله التوفيق ! « [مخطوط
الفتاح ورقة ١٣٢] . —

(٨٤٩) « السلب (هو) حكم عقلي سواء عبر عنه بالرفع (= الاثبات) او بالنفي . فانه
حكم في الذهن ليس بانتفاء محض ، وهو اثبات من جهة انه حكم بالانتفاء ، والشيء لم يخرج
من الانتفاء واللبث . » (حكمة الاشراق للسهروردي ، ٣٠) . — وفي موضع آخر من كتبه ،
يقدر شيخ الاشراق بان « السلب حكم وجودي ، اي له وجود في الذهن وان كان قاطعاً لا ينجاب
آخر » (نفس المصدر ص ٥٧) . — ومن المستحسن ان يقارن هذا التحديد لفكرة « السلب »
عند شارح التجليات والسهروردي بما يذكره هاملتون (Hamilton) في : « Logeque, III, 216 » —
وسيجورات (Siguart) في : « Lagik, 1^{re} partie, § 20 » —
ورجسون (Bergson) في : « L'évolution créatrice, p. 311-313. »

١ الاصل : وبقاها . — ب ملثة P ، لا نه W ، ثله K . —

تحكم على الوجود المكيف بها . مع كونها نسباً لا تحقق لها في نفسها .
فيقال في الوجود . على مقتضى حكمها : ظاهر وباطن . ولطيف وكثيف ،
ومركب وبسيط ونحوها^{٨٥٠} . فهذه النسب . لها حكم لا عين . - واما
الزمان . فهو مقدار . متوهم . مستفاد من الشيء في حركته . مما منه
الحركة الى ما اليه الحركة^{٨٥١} . فذلك . ايضاً ، نسبة بين « من » و « الى » .
والنسب لا تحقق لها في نفسها . كما مر . والحق . ان ما سوى الوجود .
الذي ليس له ماهية وحقيقة غير التحقق ، نسباً وضافات معقولة .
لا تحقق لها : مع انها حاكيات على الوجود : في ظهوره بالتنوع والتفصيل .
حتى يقال فيها : وجودات . ولذلك قال :

(٤٤٨) « فالعين : لا ، وهي حاكيات قال به : العقل واللسان »

[f. 88v] يريد العقل المستشرف . بأنهم شهوده ، على ان العين واحدة
والحكم - باعتبار اختلاف التعينات والمراتب والأحوال والازمنة ونحوها -
مختلف واللسان . من حيث إنه مترجم عن العقل الناقد . قائل به ايضاً .

(٨٥٠) هذا الرسم للحال هو من الوجهة « الأبية » (du point de vue ontologique)
لا من الوجهة الروحية ، اذ هو تمت : « ما يرد على القلب من غير تأمل ولا اجتهد ولا كسب
ولا اجتلاب » (لغائيف الاعلام : ١٦٥) . -

(٨٥١) هل الزمان هو مقدار الحركة او هو مقدار الوجود ؟ وبالتالي هل هو متوهم
او موجود ؟ (انظر الفتوحات ١/ ٤٣ : ٢٩٠ - ٢٩٣ ؛ ٢/ ٤٩١٣٢ ، ٥٦/ ٢٦٥ - ٢٩٧ ، ٣٦٦ -
٢٩٨ الخ ... وحكمة الاشراف ١٧٩ - ١٨٠) . -

(شرح) تجلي الواحد لنفسه^{٨٥٢}

XXC

(٤٤٩) اعلم ان تجلي الواحد لنفسه على ضربين . تجليه من نفسه . في نفسه . لنفسه . ولا عدد في هذا التجلي ولا رؤية ا بحكم العدد . فان مرآة ذات الواحد بحكم المغايرة . حالة رؤيته بنفسه في نفسه لنفسه . لم تتعین بل هي مستجبة في صرافة وحدته . محتجة في حجاب القرب المفرط . - وتجليه لنفسه فيما يتعين بصورة القابلية الكلية الجامعة^{٨٥٣} . بحكم المغايرة من وجهه ، وانطبعت فيه محاسنه الجمّة أتم الانطباع . -

(٨٥٢) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي الواحد لنفسه . ونصه ثلاثة ابيات :

« لولاه ما كان لي وجود
«
« لو كونه الواحد الوحيد ! »

قال جامعه : سمعت شيخني يقول ما هذا معناه . من حقيقة الواحد ان لا يتجلى لغيره . اذ لو تجلى لغيره لخرجت التوحدانية عن حقيقتها . مع كونه لولاه ما كان لي وجود . فقد اثبت لي وجوداً مستغداً منه . وكذلك الشهود اثبت لي به . - وقوله : « لكن ان في الوجود فرد » . اي كما لا يليه شيء . فكذلك لا ينبغي شيء لكوني نسخة جامعة . « وانت في علمي فريد » . اي ليس لي في نسختي الجامعة . مع كثرة حقائقها ورقيقها ، ما يشبهك . فانت منفرد عن كل شيء . - وقوله : « والفرد في الفرد كون عين » اي اذا ضربت الواحد في الواحد خرج واحد . فتظفر في الخارج : فان كان ينسبك فهو من الكون ، وان كان يناسب الحق فهو الحق . اذ قد ظهر بخله [مخطوط فبيننا : بتجنية : الالوية لا تنطبق الا به . فالتجني عام للحاصل والعام . لانه ما ثم الا حق وكون . فالكون من تجلي الواحد للواحد . وبظهور [الاصل : وظهر] هذا الماوطن كان الكون ، فكان فيه المصهورون . والتجلي الآخر المصهور . فالجميع في التجلي ، والتجلي دائم : « وايضا تولوا فم وجه الله . ان الله واسع عظيم » ! « [مخطوط الفاتح ورقة ٣٢] . -

(٨٥٣) المغايرة الكلية الجامعة هي اصل الامور اي هي التعين الأول من رتب الذات التي يعبر بها عن النسبة العلمية الذاتية باعتبار تميزها عن الحق الامتياز النسبي من الخفيا . وما وراء التعين الأول للواحد الحق الا التنيب والاطلاق . وصورة هذه القابلية الكلية الجامعة ، وان شئت فقلت : القابلية الأولى - هذه الصورة هي التعين الثاني ، الذي هو ثاني رتب الذات . وهي الرتبة التي تظهر فيها الأشياء وتتميز ظهوراً وتميزاً علمياً فقط لا عينياً . وهذا تسمى هذه الرتبة ، او هذه الصورة الكلية . بحضرة شعاني وبمعنى المعاني . (انظر الحزيف الاعلام ٦ : ٦٠ - ٦١) . -

١ الاصل : رؤية - ب الاصل : رؤيته . -

فتجليه . على (كلا) التقديرين . لرؤية نفسه . ولذلك قال - قدس سره !

(٤٥٠) «لولا ما كان لي وجود» فقد اثبت وجوداً مستفاداً من الواحد . وهو المتعين . بحكم المغايرة . من وجه ليكون مرآة لجلاله ث واستجلاله ج . وكذلك اثبت له شهوداً به . فان الشهود^{٨٥٤} متفرع عن الوجود . فاذا كان وجوده بالواحد ، فشهوده لا يكون ايضاً الا به . ولذلك قال :

« نعم ! ولا كان لي شهود » ولما كانت للواحد احدية الجمع والوجود ، وهو فريد لا شبيه له فيها ؛ وكان لتجلي تجليه أحدية جمع القابلية ، وهو ايضاً فريد لا شبيه له فيها - قال :

(٤٥١) « لكن ح انا في الوجود فرد وأنت في عالمي في فريد »
فان اللبيب المستبصر بنسبة الحكم الوجداني . اذا ضرب الفرد في الفرد - قام له من ذلك فرد . فان لاحظ ، اذذاك ، غلبة حكم المتجلي - كان الفرد البارز من ذلك « كون عيني » . وإن لاحظ غلبة حكم المتجلي - كان الفرد البارز « كون الواحد المجيد » . ولذلك قال :
« والفرد في الفرد كون عيني او كونه الواحد^{٨٥٥} المجيد »

(٨٥٤) « الشهود هو الحضور مع الشهود . ويطلق ايضاً بمعنى الادراك الذي تجتمع فيه الحواس الظاهرة والباطنة وتتحد في ادراكها . والموجب لاتحاد الحواس الظاهرة والباطنة هو نور منبث من جناب الحق بمحو ظلمة حجابيتها ويقوم مقامها : فيرى الحق بنوره ويغني عن كل ما سواه بظهوره . وهذا معنى توحيد القوى والمدارك » (لطائف الاعلام - مع شيء من التصرف - : ٩٧ب) . وانظر ايضاً حكمة الاشراق (فهرس الاصطلاحات : مشاهدة) واصطلاحات ابن عربي واصطلاحات الفتوحات ١٣٢/٢ : والفتوحات ٩٦/٢ وما بعدها .

(٨٥٥) « الواحد اسم الذات باعتبار انتشاء الاسماء عنها . وهو اسم الذات ايضاً باعتبار اتحاد الاسماء فيها ، وذلك من جهة كون كل اسم دليلاً عليها . فسميت الذات واحداً بالاعتبار الذي صار به الكل متوحداً في الدلالة عليها » (لطائف الاعلام : ١٧٥ب) وانظر الفتوحات ٢٩٣-٢٩٤ : وقصص الحكم (فهرس الاصطلاحات : الواحد . الواحد العددي ، الواحد والكثير) وحكمة الاشراق (فهرس الاصطلاحات : الواحد) . -

ت الاصل : لرؤيته . - ث الاصل : تجلّاه . - ج الاصل : واستجلّاه . - ح ولكن P . لاكن W . -

(شرح) تجلي العلامة^{٨٥٦}

XCI

(٤٥٢) يريد علامة المنتهى الى المعرفة^{٨٥٧} الغائية ا . قال :

(٨٥٦) املاء ابن سوككين . « ومن تجلي العلامة . وهذا نصه . » علامة من عرف
 رأيت ابا بكر بن جحدر ، رحمه الله - تعالى ! . - قال (جامعه) : سمعت
 شيخني يقول ما هذا معناه . علامة من عرف الله حق المعرفة ان يطلق على سره فلا يجد فيه علماً
 به - تعالى ! وذلك ان الناس تساوروا في نفس الأمر في عدم [fol. 32b] العلم بالله - تعالى !
 غير ان العارفين تيقنوا جهلهم حقيقة . فظفروهم بالدليل القطعي بجهلهم بالله - تعالى - هو عين
 معرفتهم . واما غير العارفين ، فليس جهلهم هذا الجهل ، بل جهل غفلة وقصور . فهذا هو
 الجهل بالله - تعالى ! - المحمود . وقد تحقق العارفين انه لا نهاية له ولا للمعرفة [الاصل :
 الا للمعرفة ، مخطوط ثيننا : الا المعرفة] به ، فكان الجهل لهم حقيقة لا يتفكرون [الاصل :
 يتفكرون] عنه . واما الجهل بقدر الله - تعالى ! - فذموم . وهو الجهل ببذل [الاصل : ببذل]
 الجهد [الاصل : الجهل] في حق الله - تعالى ! - وعظمته [الاصل : وعظمته وعظمته] وقدرته ،
 اذ عظمته وقدرته ظاهرة الدلائل . و(هناك) فرق بين ذاته وبين قدرته [الاصل : قدره] ودلالته .
 واعلم ان العارف [الاصل : العالم] لا يلتذ بمشاهدة ابداء . وذلك ، ان العارف اذا عرض ان
 وراء ما يتجلى له أمراً آخر أعلى [الاصل : اعلا] منه ، فانه لا يلتذ بما يتجلى له . وهو يعلم
 (ايضاً) ان التجليات ، التي تبدو له ، لا آخر لها ولا نهاية ؛ فلو كانت عين مقصودة ،
 تدبر ، اذ تلك العين لا تقبل التغيير . - واعلم ان اللذة امر طارئ [الاصل : طارئ] ،
 وكذلك الألم . فيستحيلان على الحق - تعالى ! وقد تقرر ان العارف هو المتشبه [الاصل :
 المشبه] بالحق - تعالى ! فكالمه [الاصل : كالمه] ان يتصف بعدم اللذة والالم في باب المشاهدة .
 فاذا حصل العارف في هذه الرتبة فهو الوارث الكامل ، المتشبه بربه . لانه كلما ورد عليه
 وارء ، كان همه متعلقاً بما وراءه [الاصل : عما وراءه] ، مما هو أعلى [الاصل : اعلا]
 منه . فيكون ، في زمان ورود الوارد عليه ، مترقياً [الاصل : مترقياً] ايضاً ، غير واقف .
 والمتلذذ ، قيده ذاته في زمان ورودها عليه ؛ فغاية الترقى ، في زمان تفذذه ، اما زمان فرد ، او
 ازمنة ؛ فسبقه العارف ، الذي لم يقف ولم يتفقد باللذة ، في ذلك الزمان الذي تقيد فيه المتلذذ
 باللذة ، سبقاً لا تقدره المسافات الزمانية لخروج الامر عن الزمان والمكان . - قال ابو يزيد ،
 رحمه الله - تعالى ! - اشارة الى هذا السر : « ضحكك زمانا وبكيت زماناً ! وانا اليوم لا
 اضحك ولا أبكي » . وهذا اشارة منه الى عدم التذاذ بسروره [الاصل : بسره] وتأله (بأله) .
 فالعارف سابق الى العارف : في كل زمن و(في) كل نفس . لا يفوته زمان ولا نفس الا وقد
 حصل فيها [الاصل : فيه] معرفة . فلو قيده اللذة في زمن فرد ، لخلا [الاصل : خل]
 ذلك النفس عن معرفة . - فالعارف غني بنظيفته على الاطلاق ؛ فلو قيده اللذة ، خرج عن
 حقيقة النفي . فافهم ! - والعارف له لذة واحدة ؛ وهو بطبعه يدركها في جنته الحية . والذي
 هو نازل عن هذه الرتبة ، له لذتان : لذة بلطيفته - وهو اللذة الفردية - ولذة بحبه ، وهي
 التي شاركه فيها العارف . فللذة موطن محقق ومرتبة مخصوصة ، متى تعدى بها العارف محلها
 نقص في مرتبة خلافته ، فظلم في رعيته وخرج عن درجة الاستواء الى حضيض الجبل . - ورأيت
 في هذا المقام ابا بكر بن جحدر الشبلي ، وقد استصحب بسر هذا المقام ؛ وهو عدم الالتذاذ
 باللطيفة ، فتحقق مراتب الكمال . - والله يقول الحق - سبحانه ! « [مخطوط الفاتح : ١٣٢-١٣٣ ب] . -
 المعرفة الغائية هي المعرفة الحقيقية و « هي المشار اليها بقوله - صلى الله عليه

ا : الاصل : الغاية . -

« علامة من عرف الله ، حق المعرفة ، ان يطلع على سره » . اي غيبه الذاتي^{٨٥٨} ، الذي تنقلب عنه البصائر خاصة ت : - « فلا يجد فيه علماً به » قطعاً . اللهم . إلا علمه بكونه لا يعلم . - « فذلك » - الذي يعلم قطعاً انه لا يعلم . هو « الكامل في » ث المعرفة ث « التي ج لا معرفة وراءها ح » فانه ، في مناهج ارتقائه خ . علم الأسرار القابلة لتعلق الشهود بها : حتي انتهى الى سر هو محقق ادراك البصائر . فلم يعلم منه الا انه لا يعلم [f. 89a] .

(٤٥٣) « وفضل رجال الله ، بعضهم د على بعض د » ، باستصحاب هذا الأمر د اي باستمرار رجوع بصائرهم عن درك غيب الذات ، شهوداً وعلماً . فغاية ادراكهم : « العجز عن درك الادراك^{٨٥٩} » . وهذه الحالة هي الغاية ؛ فلا تتغير على العارف . وشأن د ما ليس بغاية ان يتغير بانتهائه ز الى غيره . وفي هذا المقام ، ترتفع اللذة والألم من العارف . فانه ، اذ ذاك ، على ما عليه الحق - تعالى ! - من عدم تغيره وتأثره بالعوارض . فكما يستحيل طرورها على الحق ، يستحيل طرورها على العارف . ومن هذا

وسلم ! : « من عرف نفسه عرف ربه » . فالمعرفة الحقيقية هي المعرفة الجامعة بين معرفة النفس ومعرفة الرب (وهي مرتبة على المحبة الذاتية من المقام الاحدي الجسمي ، الذي هو غاية النايثات) . وقد يمكن ان يراد بالمعرفة الغائية المعرفة العيانية « وهي ما يحصل من الشهود لمن فجأه الحق بتجلب غير مضبوط او مكيف ، بحيث يستلزم ذلك الشهود وتلك المعاني معرفة لم ترد على حال معين . وكان من شأن تلك المعرفة معرفته - سبحانه ! - انه بكل وصف موصوف وان له ظاهرية جميع الصور والحروف ، جمعاً وفرادى وتكثرأ وتوحدأ . يقبل بالذات من كل حال كل حكم ، ويظهر بكل اسم ، ويتسمى ، من حيث كل شأن من شؤونه التي لا تنتهي ، بكل اسم ؛ لا ينحصر في عرفان ونكرة ؛ ولا يتجزأ ، من حيث ذاته ، عن امر نسبة التركيب اليه ؛ كالبساطة والاطلاق والتقييد والاحاطة . وحدته : وحدة وكثرة . (وحدة) جامعة بين ما يباين ويوافق ، وينافي . وبخالف ... » (لطائف الاعلام ١٦٣ ب) . وانظر ايضاً المنازل للهروي : ٢٠٨-٢١١ والفتوحات ٢٩٧/٢-٣١٩ .

٨٥٨ الغيب الذاتي هو كناية عن غيب الهوية الذي هو عبارة عن اخلاق الحق باعتبار اللاتين . وهذا الغيب الذاتي هو باطن كل باطن وبطون ، لانه لا يشهد ولا يعلم ولا يفهم ولا يدرك . ادراكه عدم ادراكه . وكما يقول الشارح نفسه : تنقلب عنه البصائر خاصة . (من لطائف الاعلام بتصريف : ١١٣٠) . -

٨٥٩ انظر ما يخص هذه الكلمة ما تقدم تعليق رقم ٧٧٨ وتعليق رقم ٢٧٠ . -

آ حصصه HKW . - ثب الاصل : البصائر . - ث الاصل : خاصة . - « ث-ث » HK . - ج الذي HK . - ح وراها W ، وراه K . - خ الاصل : ارتقاءه . - « د-د » بعضاً KH . - ذ على السر HKW . - ر الاصل : وشأن الاصل : بانتهائه . -

المقام ، ما قال العارف ابو يزيد البسطامي^(٨٦١) - قدس سره ! : « ضحكك وبكيت زماناً . وانا اليوم لا اضحك ولا ابكي^(٨٦١) ! » -
ثم قال الشيخ المحقق : « وفي هذا التجلي رأيت ابا بكر بن جحدر^(٨٦٢) الشبلي ، رضي الله عنه ! بمناسبة تحققه بهذه الغاية واستصحابه بسر هذا المقام . -

(٨٦٠) هو طيفور بن عيسى بن سررشان من اهل بسطام توفي عام ٢٦١ أو ٢٢٤ رجبته في طبقات الصوفية للسلي ٦٧-٧٤ ويزان الاعتدال ٤٨١/١ ومرآة الجنان ١٧٣/٢ وسير اعلام النبلاء ١١٨/٩ ووفيات الاعيان ٣٠١/١ والبداية والنهاية ٣٥/١١ والرسالة القشيرية ١٧ وطبقات الشمراني ٨٩/١-٩٠ وصفة الصفوة ٨٩/٤-٩٤ والحلجة ١٠-٢٣/٤٠ وشذرات الذهب ١٤٣ ونصوص لم تنشر ٢٧-٣٣ وأصول الاصطلاحات الصوفية لماسنيون ٢٧٣-٢٨٦ ومقالة المستشرق الكبير ريتز في دائرة المعارف الاسلامية (طبعة ثانية ١/١٦٦-١٦٧) ونحاسة المصادر الجديدة الملحقه بالمقالة .

(٨٦١) النص بكامله في الفتوحات : « قيل لابي يزيد : كيف اصبحت ؟ فقال : لا صباح لي ولا مساء . انما الصباح والمساء لمن تفيد بالصفة ؛ وانا لا صفة لي . فاني ضحكك زماناً ... » ٤٠/٤ . وهذا النص يذكره مراراً ابن عربي تارة كاملاً وتارة مقتضباً « انظر مثلاً الفتوحات ٨٣/١-٨٤ ؛ ١٨٧/٢ ؛ ١٨٥/٣ ؛ ٩٧/٤ ، ٣١٩ . -

(٨٦٢) ويقال : ابن جعفر (انظر طبقات الصوفية للسلي ٣٢٧) هذا ، وترجمة الشبلي قد ذكرت فيما مضى في تجلي رقم ٤٦ تعليق رقم ٦٦٦ . -

(شرح) تجلي من أنت ؟ ومن هو ؟ ٨٦٣

XCII

(٤٥٤) قال ، قدس سره :

(٨٦٣) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي من أنت ؟ ومن هو ؟ ستة ابيات :

« لست انا ولست هو

 كماله به له »

قال جامعہ ، الممنون عليه باستجلال هذه الانوار الالهية [الاصل : الالهية] من
 ثنور الفهراتية ، عند تبسمها من الحضرة الخطابية ، نفع الله به : سمعت شيخني - سلام الله
 عليه ! - الراسخ ، الشمكن ، لسان الحقائق ، واصجوبة الخلايق ، والمجموع في مقامه ما تفرق
 لأولياء الارث المحمدي من الرقائق ، وانا بشهادته لي شاهد واثق - [مخطوط فيينا : نظم] :

لما دخلت به عليه فلم يكن للباب غائق
 وشهدت صحة ارثه وعلم ذلك علم ذائق
 وهجرت فيه شقيق روسي حين كان هو المشائق
 ولقيت غذل الخافقين فكان قلبي غير خائف
 وانا الخطي بما منحت ومجده عن ذلك شائق
 لكن شكرت بما ذكرت مؤهلاً للرشد رازق -

يقول ما هذا معناه : « لست انا » ، البيت . هذا استفهام تقدمه الخبر . فنفي ان يكون
 انت انت ، وان يكون هو هو ، وان تكون انت هو . لانه من كان وجوده بغيره ،
 فليس له وجود محقق . ولست انا الحق . ومع هذا ، (فقد ثبت عين وجود العبد مع هذا النفي ،
 بحيث لا يمكن (ان) تلحق [الاصل : بحيث لا يمكن يلحقها ، مخطوط فيينا : لا يمكن
 يلحقها] بالعدم . - ثم قال : اذا لم يكن لي ، من حيث حقيقي ، انية وما انا اشهد الانية ،
 فايالك ان تقول [الاصل : تكون] : اني انية الحق ! وليست [الاصل : ولست] تكون .
 اذ ليس للعبد استقلال بالوجود ، وكلما [الاصل : وكما] هو في امكان الوجود ، فكانه واقع .
 فقال : لست ايضاً الحق ، فاني مفتقر ايضاً بحقيقي ؛ وهذا الوصف لا تقبله حقيقة الحق .
 واعلم ان حضرة الالوية تنطلق على الذات والصفات والانفعال ؛ والعبد داخل في الانفعال . -
 البيت الثاني : « فيا هو ، قل : انت انا ! » - مخاطباً جناب الحق . يقول : يا الهي ،
 قل : يا عهدي ، انت انا . فانه بقولي [الاصل : بقول] لا يثبت ذلك ؛ ويقول لي :
 يا انا ، يثبت لي انية . فأرجع اقوله بقولك ، لا بقولي : فيكون القول لك ، لا لي . كما اخبر
 جبريل - عليه السلام ! - عن اخبار الحق : « كنت سمعه وبصره » ، الحديث . فبالنظر (الي)
 يلزمي الادب وتقتضي به عبوديتي ؛ وبالنظر إلى تنزله إلى وجودي ، بقوله : « كنت سمعه
 وبصره » ، الحديث . كان لي وجه في قولي : انا انت ، لانه وصف نفسه بانه مجموعي عند

«لستُ أنا ولستُ هو» اي ليس لي من ذاتي تحقق وانية^{٨٦٤} حتى اكونُ انا بذلك «انا». فان تحققي بالحق لا بي. - «ولستُ هو» ايضاً. فان حقيقتي على وصف الحدوث والعبودية والافتقار: والحق، منزّه ان يقبلها بكوني عينه. فلما وقعت الحيرة في تحقيق الأمر. قال:

«فمن أنا؟ ومن ب هو» يقول: اذا لم يكن لي تحقق^{٨٦٥} من ذاتي. فلمن هذه الانية التي اشهداها واحقق وجودها؟ واذا لم اكن انا «هو». فمن الذي هو، في تحققي، عين «هو». اذ لا بد لي، في تحققي.

اطلاقه ذلك. - ثم قال، في بقية البيت: «ويا انا هل انت هو؟». ما قال قل: انت هو، لخوفه من النفس عند سماعها انه (=تعالى!) «سمعها وبصرها»، ان تدعى ذلك حقيقة. فسأل بالاستفهام: هل انت هو؟ وهل رقت، عند قول الحق: انا انت؟ فانه اثبتها بالخطاب فيرى هل رقت مع الاضافة؟ ام رقت مع حقيقتها المدمية؟ لينبها للنظر الحقيقي. ففهمت الاشارة. فقالت، بلسان التحقيق، ما ذكره، وهو: «لا، وأنا ما هو انا»، البيت. اعلم انه ان رقت مع «الثاء»، في قوله: «كنت سمعه وبصره»، غبت به عنك؛ وان رقت مع «الهاء» في «سمعه وبصره»، غبت بك عنه. فاذا غبت به عنك، فن كونه قال لك: انا انت. اي لا تعتقد ان لك وجوداً بل [الاصل: بك]: «انا انت»، اي لا وجود لك [fol. 33b] من حيث انت: فلا «انت». «فالأنت» عندك انما هو نسبة خاصة. وان نظر العبد الى مجموع قوله: انا انت، ولم يقف عند قوله: انا، او قوله: «كنت»، فن هذا النظر يثبت نفسه ويقول: «انا الحق»! فيكون مستهلكاً [الاصل: مستهلك] نازلاً [الاصل: نازل]. والعارف يقول: انا بالحق! - و(اما) قوله، في نصف البيت (الأخير): «ولا هو ما هو هو»، (ف)لأنه لما سقط «الأنا»، سقط «الهو»؛ لان «الهو» (أنا) يثبت في قبالة «الأنا»، وقد عدم «الأنا» منك وهو هويتك؛ واذا عدست هويتك فن يشير ويقول: هو. فلا يصح «الهو» مع قوله: «انا انت»! - ثم قال في البيت الرابع: «لو كان هو ما نظرت»، البيت. اي ما كانت تنظر ابصارنا ونحن نبصره ونراه. نكون قوله: «ابصارنا به له»، فيه الأدب الذي يشير الى نفسي «الانية» العبدية: فبني لم يره غيره. ثم رجع الى موطن التحقيق فقال: «ما في الوجود...» البيت. اي ما في الوجود المشترك غيرنا، اذ فيه يثبت «الانا» باثباته له. واما الوجود الحقيقي، فافيه إلا «هو»: فهو «هو». ف(هذا حكم ال) «هو» الأول، واما «الهو» الثاني فهو الذي اثبتته لعيده. ثم قال: «فن لنا بنا»، اي من اين لنا الاستقلال ان نكون موجودين لانفسنا، كما انه «هو» موجود لنفسه لا لغيره؟ فالجواب: ان هذا لا يصحح فيه ابداً، ولا يدخل تحت الامكان. - والله يقول الحق! [مخطوط الفاتح: ٣٢ب-٣٣ب]. -

(٨٦٤) انظر معنى الانية عند الشارح في مطلع التجلي الخاص وتعليق رقم ٣٣٠.

(٨٦٥) التحقق او التحقيق في المرف الصوفي (عند ابن عربي واتباعه) «هو عبارة عن رؤية الحق في اسمائه. فان لم ير الله كذلك، فهو اما محجوب بروية الكون عن العين وبرؤية الخلق عن الحق، او مستهلك في العين عن الكون وفي الحق عن الخلق...» (لطائف الاعلام ٤٣ب-٤٤). وانظر الفترحات ٢/٢٦٧-٦٨ ونازل السائرين ٢١٦-١٨.

من « هو » . فان التحقق ، على مقتضى : « كنت له سمعاً وبصراً ويداً » ، له لا لي . — ثم مخاطب ، عند ترده في تحقيق الأمر ، جناب « هويته العليا »^(٨٦٦) ، التي هي عين ما بطن وظهر فقال :

(٤٥٥) « ياب « هوت » هل ثأنت « أنا » ؟ » اي هل انت ، من حيثة تحققي بك ، « انا » ؟ والحق ، اني بدون كونك ، الذي هو عين تحقيقي ، لا « أنا » .

« وياج « انا » هل ح انت « هو »^(٨٦٧) ؟ » اي هل انت ، « يا أنا » ، من حيث حقيقتك وحكم تعينك ، عين « هوية الحق » ، الذي هو كونك وكون سمعك وبصرك ويدك ؟ أو غيره ، من هذه الحيشة ؟ لا جائز لك أن تكون ، من حيث حقيقتك العدمية ، « هو » . فأجاب مفهماً بما فيه مزيد التحقيق فقال :

(٤٥٦) « لا ! و « أنا » ما هو « انا » فان كوني هو عين من هو سمعي وبصري ويدي ، فلا يثبت لي تحقق اكون به « انا » . فان قلت ، من حيث كوني به وعدميتي في حقيقتي : « انا ، هو » — لا اقول حقاً . فقولي : « انا » ، من هذه الحيشة العدمية ، ساقط . واذا سقط « انا » ، سقط « هو » . فان « هو » غيب على « أنا » لا على نفسه . فهو لا « هو » بالنسبة الى نفسه ، ولا « هو » بالنسبة الى ما سقط . ولذلك [f. 89v] قال :

« ولا « وهو » ما هو « هو » »

ثم قال : ان « هو » اذا لم يكن غيباً على نفسه ، فحيث نشاهده ونراه به لا بنا — لا يكون غيباً علينا . فهو ، من هذا الوجه ، ليس بغيب على نفسه ولا بغيب علينا . ولذلك قال :

(٨٦٦) « الهوية هي الحقيقة في عالم الغيب . والهوية (هي) الذات من حيث غيبها » وهناك ما يسمى « بالهوية الكبرى » أو « الهوية المحيطة » وهي « حقيقة الحقائق وهي « الهوية » المحيطة بجميع « الهويات » وهي « هيولى الهويات » . (لطائف الاعلام : ١٧٤ ب) . وانظر اصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢ .

(٨٦٧) « الهو » هو الغيب الذي لا يصح شهوده ويطلق « الهو » ويشار به الى الذات التي هي « الكل » في « الكل » (لطائف الاعلام : ١٧٤ ب وانظر اصطلاحات الفتوحات ١٢٩/٢ .

بفيا HKW - . ت HKP - . ث قل HKW - . ج او KW - . ح هو KW - .

«لو كان «هو» ما نظرت ابصارنا به له»

ثم انتقل العارف الى طور آخر في التحقيق فقال :

(٤٥٧) «ما في الوجود غيرنا : «انا» و«هو» و«هو» و«هو»»

يقول : ان النظر ، في حال الوجود ، نظران : نظر الى اشتراكه . ونظر الى تمحيضه . فهو . باعتبار الأول ، مشترك بين «انا» وبين «هو» . غير ان ثبوته لـ «انا» انما يصح بكونه «هو» . فبالنظر الى اشتراكه : «انا» و«هو» . وبالنظر الى تمحيضه : «هو» و«هو» . فافهم ! — ثم انتقل الى موطن آخر في التحقيق فقال :

(٤٥٨) «فن لنا بنا لنا» أي مَنْ مَنْ المحققين ، الفائزين بتحقيق ما هو الأمر عليه ، منّا ان يقول : إن وجودي يس بمفاض علينا ، بل يقول : ان تحققنا بنا استقلالاً لا بالحق ؟ —

«كما له به له^(٨٦٨)» أي كما ان وجوده له — تعالى ! — بذاته استقلالاً ؛ وهل للممكن مطمع ان يكون وجوده لذاته ؟

(٨٦٨) هذه الايات الستة مذكورة برتبها في الفتوحات (٩٦/١-٩٧) وهي معددة بهذه الجسلة : «ولا معنى للاتحاد الا صحة النسبة لكل واحد من المتحدين مع تميز كل واحد عن الآخر في عين الاتحاد : فهو هو ما هو هو . كما قلت في بعض ما نظمته في هذا المعنى ، في حال غلب علي :

«لست انا ولست هو»

(شرح) تجلي الكلام^{٨٦٩}

XCHII

(٤٥٩) يريد خطاباً^{٨٧٠} خاصاً يرد على القلب، حالة ارتفاع الوسائط ا والحجب بينه وبين الحق. - قال: « اذا سمع الولي موقع الخطاب الالهي ب من الجانب الغربي^{٨٧١} » المكنى به عن مورد الاسرار الغيبية الذاتية. ولذلك اذا سمع هذا الخطاب الخاص من غير واسطة - ذهب عنه بالفناء ما له. وبقي ما للحق بسماع الخطاب. فيصير دور الخطاب، حقيقة، منه إلتيه. وهذا قال: « فلما بقي له رسم^{٨٧٢} » أي أثر. مما له. كي يسمع خطاب الحق من وراء حجابيه.

(٨٦٩) املاء ابن سودكين. « ومن شرح تجلي الكلام. وهذا نص التجلي. « اذا سمع الولي موقع... بمشاهدة القديم عيناً أو خطاباً ». - قال جامه: سمعت شيخني سلام الله عليه! - يقول ما هذا منقاد. « موقع الخطاب الالهي »، يريد به الخطاب الخاص بارتفاع الوسائط. ولهذا أشار إلى الغرب. كناية عن موضع الاسرار الغيبية. فاذا سمع الولي من قلبه، بنير واسطة الملك، فابني له رسم، أي أثر عند نفسه، لأنه أفنى عن نفسه لدرك مواقع الخطاب. - قوله: « لكن بقي له اسم ». أي ما يدرك به. - قوله: « كما بقي للعدم اسم » بنير مسمى له وجودي [الاصل: وجود]. أي ان العدم قبل الاسم مع عدم عين موجودة له. ولذلك يقال: سمع أو بصير، أو ما شئت من اطلاقا (الاصل: الاطلاقات) التمرينات اللفظية في حق العبد. وليس تحت ذلك اللفظ ما يدل عليه. - قوله: « ثم أفنى الاسم عن الاسم ». أي أفنى عن نفس الاسم اللفظي وهو فناؤه عن كونه « سمياً »، فلا يرجع يعرف انه سامع (الاصل: سامعاً). فعندها يخاطب الحق نفسه: فكان متكلماً سامعاً. والآثار تظهر في الولي ظهور الوحي في التوب [fol. 34a] الموشى. فكما انه ليس عند الثوب علم بما رقم الرقم فيه. كذلك ليس عند العبد علم بما ظهر فيه من الآثار. فالحق هو التكلم وهو السامع. فالآثار تبدو منه، والعبد محل لتظهورها فقط. فالفايدة للعبد: وجميع الافعال نه - تعالى! - » [مخطوط الفاتح: ٣٣ب-١٣٤]. -

(٨٧٠) قارن تعريف « الكلام » هنا بما يذكره ابن عربي عن « الكلام » فتوحات ٢ / ١٨٨، وكلمة الخضر ٢ / ١٢٩، ٤٠١ (وما بعدها) ونظايف الاعلام: الكلمة، كلمة الخضر، لكلمة لمسية المعنوية. الكلمة الوجودية. ورقة ١٤٣-١٤٣ب.

(٨٧١) مجرد اشارة الى آية رقم ٤٤ من سورة القصص (رقم ٢٨). - والجانب الغربي أو مغرب الشمس. يرمز به الى « استنار » العين شتيانها أو استنار الحقيقة بعلامتها أو بطون الذات في مظاهرها... (نظايف الاعلام: ١٦٣ب-١٦٤). -

(٨٧٢) « الرسم هنا هو كل ما سوى الله. لان كل ما سوى الله هي آثار عنه. فان الرسم في الديار هي الآثار التي تحصل عن سكانها... » (نظايف: ١٨٣) وانظر الفتوحات ٢ / ١٣١، ٥٠٨ وما بعدها. -

ا الاصل: الوسائط. - ب الالامى ١٧. -

« لكن تبقى له اسم » يدل على ما ذهب عنه من رسمه . « كما بقي للعدم اسم بغير مسمى له وجود . ثم » اذا استمر حكم هذا التجلي ، « أفنى الاسم عن الاسم » بخطاب الحق نفسه بنفسه . فذهب اسم « السامع » عن الولي بشبوه للحق . فكان الحق ، حاثث ، متكلماً ، سامعاً . ولذلك قال : « فلم يكن للاسم حديث من الاسم » اي من نفسه في تعريف ما ذهب عن الولي من رسمه وأثره . ففي الأول . أخذ عنه ما له من الوجود المضاف اليه ، فبقي الاسم ، بلا مسمى له وجود . دليلاً على ما أخذ عنه . ثم أخذ الاسم عنه . ليدل على كون الحق سامعاً لخطابه . — فهذه « صنعة مليحة » بما ينتج هذا الاخذ للولي . ثم قال : « ثم خاطب نفسه بنفسه فكان متكلماً ، سامعاً . »

« والآثار » أي آثار الخطاب والسماع بلا سماع ، — « تظهر في الولي » الفاني عن اسمه ورسمه .

(٤٦٠) « فأثار ج تلوح على وليّ ظهور الوشي في الثوب الموشي »

اذ الثوب لا يشعُر بما فيه [٢. 90] من الوشي . فلهذا لا علم للولي بما ارتسم فيه من آثار خطاب الحق وسماعه من نفسه . فالخطاب والسماع ، من الحق ؛ والفائدة للولي الذي أفناه شهود من كلامه عَيْنُ شهوده . وشهوده عَيْنُ كلامه .

« وكيف ح للمحدث بمشاهدة القديم عَيْناً او خطاباً ؟ »

اي بمشاهدته حالة كونه معانياً أو مخاطباً .

(شرح) من تجليات الحيرة^(٨٧٣)

XCIV

(٤٦١) اذا حكم الواجد ، حالة الحيرة^(٨٧٤) ، على مشهوده بحكم -
يجده . في عين ذلك الحكم ، على حكم آخر ؛ ويستمر وجدانه على
هذا المهيح ما دام هو في الحيرة . كمن حكم على الحرباء بلون - فيجده ،
في عين ذلك اللون المحكوم به عليه ، على لون آخر ؛ فلم تثبت (الحرباء)
لعين الباصرة لحظة على لون . -

(٤٦٢) قال . قدس سره : « كيف تريد ان تعرف بعقلك من ب
مشاهدته عين كلامه ، وكلامه ت عين مشاهدته ؟ ومع هذا ، اذا ت
أشهدك ، لم يكلمك ؛ واذا كلمك ، لم يشهدك ! » يقول : ان الشهود

(٨٧٣) املا ، ابن سودكين . « ومن شرح تجلي الحيرة . وهذا [الاصل : هو] نصه
« كيف تريد ان تعرف بعقلك وبعد ذا اهلكوه ! » - قال جامه :
سمعت شيخي يقول ما هذا معناه . كيف يجب ان تعرف بعقلك من جمع بين الانسداد ؟ وشرح
هذا التجلي فيه . لان الحيرة لا تقبل الشرح ! اذ لو شرحت ، ما كانت حيرة . - قوله :
« قد فزت بالتحقيق في دركه يا عابد المصنوع من نخته » اي اصبت وجه الحق في نفس الامر ،
واقبلت على امر ربوبي . وذلك ، ان الحق - تعالى . - وإن كان منبع الحمى عزيزا ، فقد
ازل نفسه الى عبادته منزلة في غاية النزول ، وهذا غاية النزول الالهي ، من باب الرحمة الى العبيد .
فلما رأينا أنا [الاصل : أن] نحن خلق (الاصل : خلقا والتصحيح من مخطوط فيينا وبرلين) له ؛
ومع ذلك ، قد توجه الينا توجهاً مخصوصاً حتى كأننا قد تبدلنا بذلك . بحيث يقول : « سفرغ
نكم ايها الثقلان » ؛ « وكل يوم هو في شان » ؛ فإرأيناه قط إلا مشغولاً بنا . فلهذا قلنا :
« فزت بالتحقيق » . لانك اوجدت شيئاً واشغلت به ؛ كما انه (تعالى - !) اوجدنا واشغلت
بنا . مع كونه له النزاعة المطلقة . وكذلك تجلت هذه الحقيقة لهذا الناح ، فأظهرت فيه حكمها
على غير علم منه بالحقيقة المؤثرة . (ولكن) عرف ذلك (فقط) الغافلون باحكام اخفايق . ولما
لم يعرفها الناح ، تمنق به الدم وأورثه ذلك الشقا (١) لجهله بالأثر وبالنسبة . - ثم قال في
البيت الآخر : « ابن انا منك ؟ وانت الذي تخاطب الصامت من صمته » اي ليس ذلك في
قوة أحد ان يكون عين الصمت عنده (هو) عين الكلام . نفس صمتك (الاصل : صمته والتصحيح
من مخطوط برلين) (هو) نفس خطاب الحق لك : فعين الصمت (هو) عين الكلام . - وليس
في هذا التجلي اشكال من هذين البيتين ، فلذلك وقع الاختصار على بعض وجوه شرحها . وبالله
التوفيق [مخطوط الفاتح ورقة ٣٣ب-١٣٤] . -

(٨٧٤) انظر ما تقدم تجلي رقم ٢١ و ٥٤ و ٥٩ و ٦٦ و ٦٨ و ٦٩-٧١ و ٧٥ و ٧٧
وانظر الفترحات ١/٢٧٢-٢٧٣/٤٢-٤٣ ونصوص الحكم ١/٧٨/١١٢، ٢٠١/٢٤٢
٤٠-٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٨، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٥٧، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٢، ٦٦٣، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٤، ٦٨٥، ٦٨٦، ٦٨٧، ٦٨٨، ٦٨٩، ٦٩٠، ٦٩١، ٦٩٢، ٦٩٣، ٦٩٤، ٦٩٥، ٦٩٦، ٦٩٧، ٦٩٨، ٦٩٩، ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٥، ٧٠٦، ٧٠٧، ٧٠٨، ٧٠٩، ٧١٠، ٧١١، ٧١٢، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦، ٧١٧، ٧١٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٦، ٧٢٧، ٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣١، ٧٣٢، ٧٣٣، ٧٣٤، ٧٣٥، ٧٣٦، ٧٣٧، ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٤٠، ٧٤١، ٧٤٢، ٧٤٣، ٧٤٤، ٧٤٥، ٧٤٦، ٧٤٧، ٧٤٨، ٧٤٩، ٧٥٠، ٧٥١، ٧٥٢، ٧٥٣، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٥٧، ٧٥٨، ٧٥٩، ٧٦٠، ٧٦١، ٧٦٢، ٧٦٣، ٧٦٤، ٧٦٥، ٧٦٦، ٧٦٧، ٧٦٨، ٧٦٩، ٧٧٠، ٧٧١، ٧٧٢، ٧٧٣، ٧٧٤، ٧٧٥، ٧٧٦، ٧٧٧، ٧٧٨، ٧٧٩، ٧٨٠، ٧٨١، ٧٨٢، ٧٨٣، ٧٨٤، ٧٨٥، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨، ٧٨٩، ٧٩٠، ٧٩١، ٧٩٢، ٧٩٣، ٧٩٤، ٧٩٥، ٧٩٦، ٧٩٧، ٧٩٨، ٧٩٩، ٨٠٠، ٨٠١، ٨٠٢، ٨٠٣، ٨٠٤، ٨٠٥، ٨٠٦، ٨٠٧، ٨٠٨، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨١٢، ٨١٣، ٨١٤، ٨١٥، ٨١٦، ٨١٧، ٨١٨، ٨١٩، ٨٢٠، ٨٢١، ٨٢٢، ٨٢٣، ٨٢٤، ٨٢٥، ٨٢٦، ٨٢٧، ٨٢٨، ٨٢٩، ٨٣٠، ٨٣١، ٨٣٢، ٨٣٣، ٨٣٤، ٨٣٥، ٨٣٦، ٨٣٧، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٤٠، ٨٤١، ٨٤٢، ٨٤٣، ٨٤٤، ٨٤٥، ٨٤٦، ٨٤٧، ٨٤٨، ٨٤٩، ٨٥٠، ٨٥١، ٨٥٢، ٨٥٣، ٨٥٤، ٨٥٥، ٨٥٦، ٨٥٧، ٨٥٨، ٨٥٩، ٨٦٠، ٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٦٧، ٨٦٨، ٨٦٩، ٨٧٠، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٧٦، ٨٧٧، ٨٧٨، ٨٧٩، ٨٨٠، ٨٨١، ٨٨٢، ٨٨٣، ٨٨٤، ٨٨٥، ٨٨٦، ٨٨٧، ٨٨٨، ٨٨٩، ٨٩٠، ٨٩١، ٨٩٢، ٨٩٣، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٦، ٨٩٧، ٨٩٨، ٨٩٩، ٩٠٠، ٩٠١، ٩٠٢، ٩٠٣، ٩٠٤، ٩٠٥، ٩٠٦، ٩٠٧، ٩٠٨، ٩٠٩، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩١٣، ٩١٤، ٩١٥، ٩١٦، ٩١٧، ٩١٨، ٩١٩، ٩٢٠، ٩٢١، ٩٢٢، ٩٢٣، ٩٢٤، ٩٢٥، ٩٢٦، ٩٢٧، ٩٢٨، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٣١، ٩٣٢، ٩٣٣، ٩٣٤، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٣٧، ٩٣٨، ٩٣٩، ٩٤٠، ٩٤١، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٤٥، ٩٤٦، ٩٤٧، ٩٤٨، ٩٤٩، ٩٥٠، ٩٥١، ٩٥٢، ٩٥٣، ٩٥٤، ٩٥٥، ٩٥٦، ٩٥٧، ٩٥٨، ٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١، ٩٦٢، ٩٦٣، ٩٦٤، ٩٦٥، ٩٦٦، ٩٦٧، ٩٦٨، ٩٦٩، ٩٧٠، ٩٧١، ٩٧٢، ٩٧٣، ٩٧٤، ٩٧٥، ٩٧٦، ٩٧٧، ٩٧٨، ٩٧٩، ٩٨٠، ٩٨١، ٩٨٢، ٩٨٣، ٩٨٤، ٩٨٥، ٩٨٦، ٩٨٧، ٩٨٨، ٩٨٩، ٩٩٠، ٩٩١، ٩٩٢، ٩٩٣، ٩٩٤، ٩٩٥، ٩٩٦، ٩٩٧، ٩٩٨، ٩٩٩، ١٠٠٠، ١٠٠١، ١٠٠٢، ١٠٠٣، ١٠٠٤، ١٠٠٥، ١٠٠٦، ١٠٠٧، ١٠٠٨، ١٠٠٩، ١٠١٠، ١٠١١، ١٠١٢، ١٠١٣، ١٠١٤، ١٠١٥، ١٠١٦، ١٠١٧، ١٠١٨، ١٠١٩، ١٠٢٠، ١٠٢١، ١٠٢٢، ١٠٢٣، ١٠٢٤، ١٠٢٥، ١٠٢٦، ١٠٢٧، ١٠٢٨، ١٠٢٩، ١٠٣٠، ١٠٣١، ١٠٣٢، ١٠٣٣، ١٠٣٤، ١٠٣٥، ١٠٣٦، ١٠٣٧، ١٠٣٨، ١٠٣٩، ١٠٤٠، ١٠٤١، ١٠٤٢، ١٠٤٣، ١٠٤٤، ١٠٤٥، ١٠٤٦، ١٠٤٧، ١٠٤٨، ١٠٤٩، ١٠٥٠، ١٠٥١، ١٠٥٢، ١٠٥٣، ١٠٥٤، ١٠٥٥، ١٠٥٦، ١٠٥٧، ١٠٥٨، ١٠٥٩، ١٠٦٠، ١٠٦١، ١٠٦٢، ١٠٦٣، ١٠٦٤، ١٠٦٥، ١٠٦٦، ١٠٦٧، ١٠٦٨، ١٠٦٩، ١٠٧٠، ١٠٧١، ١٠٧٢، ١٠٧٣، ١٠٧٤، ١٠٧٥، ١٠٧٦، ١٠٧٧، ١٠٧٨، ١٠٧٩، ١٠٨٠، ١٠٨١، ١٠٨٢، ١٠٨٣، ١٠٨٤، ١٠٨٥، ١٠٨٦، ١٠٨٧، ١٠٨٨، ١٠٨٩، ١٠٩٠، ١٠٩١، ١٠٩٢، ١٠٩٣، ١٠٩٤، ١٠٩٥، ١٠٩٦، ١٠٩٧، ١٠٩٨، ١٠٩٩، ١١٠٠، ١١٠١، ١١٠٢، ١١٠٣، ١١٠٤، ١١٠٥، ١١٠٦، ١١٠٧، ١١٠٨، ١١٠٩، ١١١٠، ١١١١، ١١١٢، ١١١٣، ١١١٤، ١١١٥، ١١١٦، ١١١٧، ١١١٨، ١١١٩، ١١٢٠، ١١٢١، ١١٢٢، ١١٢٣، ١١٢٤، ١١٢٥، ١١٢٦، ١١٢٧، ١١٢٨، ١١٢٩، ١١٣٠، ١١٣١، ١١٣٢، ١١٣٣، ١١٣٤، ١١٣٥، ١١٣٦، ١١٣٧، ١١٣٨، ١١٣٩، ١١٤٠، ١١٤١، ١١٤٢، ١١٤٣، ١١٤٤، ١١٤٥، ١١٤٦، ١١٤٧، ١١٤٨، ١١٤٩، ١١٥٠، ١١٥١، ١١٥٢، ١١٥٣، ١١٥٤، ١١٥٥، ١١٥٦، ١١٥٧، ١١٥٨، ١١٥٩، ١١٦٠، ١١٦١، ١١٦٢، ١١٦٣، ١١٦٤، ١١٦٥، ١١٦٦، ١١٦٧، ١١٦٨، ١١٦٩، ١١٧٠، ١١٧١، ١١٧٢، ١١٧٣، ١١٧٤، ١١٧٥، ١١٧٦، ١١٧٧، ١١٧٨، ١١٧٩، ١١٨٠، ١١٨١، ١١٨٢، ١١٨٣، ١١٨٤، ١١٨٥، ١١٨٦، ١١٨٧، ١١٨٨، ١١٨٩، ١١٩٠، ١١٩١، ١١٩٢، ١١٩٣، ١١٩٤، ١١٩٥، ١١٩٦، ١١٩٧، ١١٩٨، ١١٩٩، ١٢٠٠، ١٢٠١، ١٢٠٢، ١٢٠٣، ١٢٠٤، ١٢٠٥، ١٢٠٦، ١٢٠٧، ١٢٠٨، ١٢٠٩، ١٢١٠، ١٢١١، ١٢١٢، ١٢١٣، ١٢١٤، ١٢١٥، ١٢١٦، ١٢١٧، ١٢١٨، ١٢١٩، ١٢٢٠، ١٢٢١، ١٢٢٢، ١٢٢٣، ١٢٢٤، ١٢٢٥، ١٢٢٦، ١٢٢٧، ١٢٢٨، ١٢٢٩، ١٢٣٠، ١٢٣١، ١٢٣٢، ١٢٣٣، ١٢٣٤، ١٢٣٥، ١٢٣٦، ١٢٣٧، ١٢٣٨، ١٢٣٩، ١٢٤٠، ١٢٤١، ١٢٤٢، ١٢٤٣، ١٢٤٤، ١٢٤٥، ١٢٤٦، ١٢٤٧، ١٢٤٨، ١٢٤٩، ١٢٥٠، ١٢٥١، ١٢٥٢، ١٢٥٣، ١٢٥٤، ١٢٥٥، ١٢٥٦، ١٢٥٧، ١٢٥٨، ١٢٥٩، ١٢٦٠، ١٢٦١، ١٢٦٢، ١٢٦٣، ١٢٦٤، ١٢٦٥، ١٢٦٦، ١٢٦٧، ١٢٦٨، ١٢٦٩، ١٢٧٠، ١٢٧١، ١٢٧٢، ١٢٧٣، ١٢٧٤، ١٢٧٥، ١٢٧٦، ١٢٧٧، ١٢٧٨، ١٢٧٩، ١٢٨٠، ١٢٨١، ١٢٨٢، ١٢٨٣، ١٢٨٤، ١٢٨٥، ١٢٨٦، ١٢٨٧، ١٢٨٨، ١٢٨٩، ١٢٩٠، ١٢٩١، ١٢٩٢، ١٢٩٣، ١٢٩٤، ١٢٩٥، ١٢٩٦، ١٢٩٧، ١٢٩٨، ١٢٩٩، ١٣٠٠، ١٣٠١، ١٣٠٢، ١٣٠٣، ١٣٠٤، ١٣٠٥، ١٣٠٦، ١٣٠٧، ١٣٠٨، ١٣٠٩، ١٣١٠، ١٣١١، ١٣١٢، ١٣١٣، ١٣١٤، ١٣١٥، ١٣١٦، ١٣١٧، ١٣١٨، ١٣١٩، ١٣٢٠، ١٣٢١، ١٣٢٢، ١٣٢٣، ١٣٢٤، ١٣٢٥، ١٣٢٦، ١٣٢٧، ١٣٢٨، ١٣٢٩، ١٣٣٠، ١٣٣١، ١٣٣٢، ١٣٣٣، ١٣٣٤، ١٣٣٥، ١٣٣٦، ١٣٣٧، ١٣٣٨، ١٣٣٩، ١٣٤٠، ١٣٤١، ١٣٤٢، ١٣٤٣، ١٣٤٤، ١٣٤٥، ١٣٤٦، ١٣٤٧، ١٣٤٨، ١٣٤٩، ١٣٥٠، ١٣٥١، ١٣٥٢، ١٣٥٣، ١٣٥٤، ١٣٥٥، ١٣٥٦، ١٣٥٧، ١٣٥٨، ١٣٥٩، ١٣٦٠، ١٣٦١، ١٣

عَيْنُ الكلام ؛ ولا شهود ، اذا كان الكلام ؛ ولا كلام ، اذا كان الشهود ! فالضد ، في الحيرة ، عَيْنُ ضده ؛ وحالة كونه عينه ، ليس عينه ! فأين العقل من هذا المدرك العجيب ؟

فللْحائِز ان يقول للعاقل : « بالله ! تدري ج ما اقول ؟ - لا ، بالله ! ولا انا ادري ما أقول . » يريد دراية تدخل تحت ضابطة العقل . -

(٤٦٣) « كيف يندري ح من يقبل الاضداد في وصفه ؟ » كما ذكرنا آنفاً . - « ويقبل التشبيه في نعته ؟ » اي في عين تنزيهه عنه . فما نُصِّ في عالم البيان على التنزيه ، من نحو : « ليس كمثله^(٨٧٥) شيء^(٨٧٥) خ » - إلا أفاد التشبيه . وما نُصِّ على التشبيه ، من نحو : « وهو السميع^(٨٧٥) البصير » - إلا أفاد التنزيه . - ثم قال : « هيهات ! لا يعرفه غيره » فَمَنْ ذاق هذا المشرب العذب ، انما ذاق بالحق لا به . -

« والفوق ، تحت التحت ، من تحته ! »

إذْ لَهُ - تعالى ! - فوقية ، ذاتية ، نزوية . بها يقال عليه : « وهو القاهر فوق عباده^(٨٧٦) » ، لا من نسب الجهات . فاذا اعتبرتها . مع ما له جهةُ الفوقية . حتميةٌ - كجرم العرش مثلاً - وجدت فوقيته ، بالنسبة الى الفوقية الذاتية ، تحت التحت حتى من تحته . المقول عليه : « لو دَكَّيْتُمْ بِجُلْ لَهْبَطَ عَلَى اللَّهِ^(٨٧٧) » . - كأنه يقول : ان نسبة الجهات ، المتقابلة بالفوقية والتحتية ، لمن جمع فيه بين الضدين - مطموسة . فما له الفوقية . بالنسبة اليه - تعالى ! - هو . تحت التحت . من تحته . ان كان هو ممن يقبل التحتية ، على وجه قبل الفوقية . -

(٤٦٤) ثم قال : « قد فزت بالتحقيق في دركه يا عابد المصنوع من تحته » = يقول : ان الحق - تعالى ! - مَنْزَرَه ان ينسب الى صورة وجهة ، او تنسب الصورة والجهة اليه . ولكنه - تعالى ! - رحمةٌ على عباده . تنزل بأدنى تجلياته . [٩. 90^٥] المقول عليها . تارة : « مرضتُ وجعتُ

(٨٧٥) آية رقم ١١ من سورة رقم ٤٢ . -

(٨٧٦) آية رقم ١٨ و ٦١ من سورة رقم ٦ . -

(٨٧٧) انظر ما تقدم تعليق رقم ٧٢١ .

ج لا ترى H ، ندرى K . - ح تدري H ، سدري K ؛ + شعر (عل الهاش) W . -
خ الاعل : شى . -

وظمئت^(٨٧٨) . وتارة^(٨٧٩) : « كل يوم^(٨٧٩) هو في شأن د » و« سنفرغ لكم ، ايها الثقلان^(٨٨٠) . حتى انك واجده في قلبك . حين صليت ؛ وفي الكعبة . حين توجهت اليها . وفي العموم ، على مقتضى : « ابنا تولوا فستم وجه الله^(٨٨١) . وفي الخصوص . على مقتضى « انا عند المنكسرة القلوب . والمندرسة القبور ! » . — ولذلك قال (الحق) لعابد الوثن : « قد فزت بالتحقيق » ، من وجه اشتغالك بما هو فعلك ؛ كاشتغاله بما هو فعله . فان قوله (— تعالى ! —) « سنفرغ لكم » مشعر بهذا الاشتغال . وانت تعبد ، في اشتغالك . الالهية في الحقيقة . حيث سميت بالاله . والالهية . في الحقيقة . قبلية العبودية مطلقاً . وهي للحق المتجلي في كل شيء ع . لا لمنحوتة . فخطأ عبادة الأوثان ، من حيثية نسبة الالهية الى الصورة المنحوتة . وحصرها فيها . لا من حيث كونهم عبدوا الالهية . قال — تعالى !

(٨٧٨) اختصار حديث مروي في الاحياء ، والفتوحات وجذوة الاصطلاح . وهو في الاحياء ، يسوقه الامام الغزالي بمناسبة حديث الصورة : « ان الله خلق آدم على صورته » . فيقول : « ظن القاصرون ان لا صورة الا الصورة الظاهرة المدركة بالحواس ؛ فشيئوا وجسموا وصوروا ... واليه الاشارة بقوله — تعالى ! — موسى . عليه السلام : « مرست فلم تعدني . فقال : يا رب ! وكيف ذلك ؟ قال : مرض عبي فلان ، فلم تعده ؛ ولو عدته ، لوجدتني عنده » (احياء : ٣٠٧) وفي الاحياء ، ايضاً (٩/٢) : « وفي الخبر . يقول الله للعبد يوم القيامة : يا ابن آدم ، جئت فلم تظلمني . فيقول : كيف اظلمك ، وانت رب العالمين ؟ فيقول : جاع اخوك المسلم فلم تظلمه ... » ويعلق الشيخ العراقي على هذا الحديث فيقول : اخرجته مسلم من حديث ابن هريرة ... نفس الصحيفة تعليق رقم ٥ . —

وفي الفتوحات بمناسبة التشبيه والتزييه (طري الحقيقة الوجودية) : « ورد في الخبر ان الله يقول : يا عبي ! مرضت فلم تعدني . فيقول : يا رب ، كيف اعودك ، وانت رب العالمين ؟ فقال : يا عبي ، ان علمت ان عبي فلاناً مرض ؛ فلم تعده ؛ انا انك لو عدته . لوجدتني عنده ! » (فتوحات : ٣/٣٠٤) . وفي الفتوحات ايضاً (٤/٤١٤ ؛ وصية رقم ٨) : « ان هذا الحديث صحيح وهو مروي عن مسلم عن محمد بن حاتم عن يزن عن حماد عن سلمة عن ابي رافع عن ابي هريرة عن الرسول . وهو في كتاب جذوة الاصطلاح مذكور في سبحث « الجمع والتفرقة » : ... وقال رسول الله . صلى الله عليه وسلم ! يقول الله : مرضت فلم تعدني . قال : يا رب ، كيف اعودك ، وانت رب العالمين ؟ فيقول : اما علمت » (جذوة الاصطلاح ، ورقة ١١٧٧) . هذا ، ويوجد شبيه لهذا الأثر بالنص في انجيل متى فصل رقم ٢٥/٣٥-٣٥ : وأعمال الرسل ٩/٥ وانجيل لوقا ١٠/١٦ . —

(٨٧٩) آية رقم ٢٩ من سورة رقم ٥٥ . —

(٨٨٠) آية رقم ٣١ من سورة رقم ٥٥ . —

(٨٨١) آية رقم ١١٦ من سورة رقم ٢ . —

والاصلي : شأن . — ذ الاصل : فحفظ . —

« وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه^(٨٨٢) . فالخصر افاد ان العبادة لم تكن إلاً للالهية ، سواء عرف ذلك او لم يعرف . فلو عرف ، لكان اعتقاده نظير اعتقاد من توجه في صلاته الى الكعبة . غير انه كان يخرج ، في هذا العقد والعبادة ، عن حد التوقيف . اذ ليس للانسان ان يتوجه اليه — تعالى ! — في عبادته حيث شاهد وجهه . وتحقيق ما قصد — قدس سره ! — ، في معنى البيت ، في حجاب الغموض عن افهامنا ؛ وحجب جهلنا ، فالقصور منا . —

ثم قال : « أين انا منك وانت الذي تخاطب ذ الصامت في ر صمته ز » هذا ايضاً من مهيج الجمع بين الضدين ، في طور هو وراء طور العقل . اذ ليس في قوة احد ان يكون عين صمته عين كلامه إلا هو — تعالى ! كما ليس في قوة احد ان يكون « آخراً » من حيث كونه « أولاً » ؛ و « ظاهراً » من حيث كونه « باطناً » .

(٤٦٥) ثم قال : « هكذا س يُعرف الحبيب ومن ش لم يعرف الله هكذا س فازركوه

اي اهلوا امره ولا تقتدوا به فان معرفته ناقصة لا يعبأ بها . — ثم قال :

« خضعوا لي فَمَرَّ قَلْبِي اليهم وَاثَى ص بَابِهِمْ فَا تَرْكُوهُ »

يقول : انهم اظهروا لي ، في مبادئ الاحوال ، آثار العناية ، المشعة بحسن حال عندهم في المسابقة . فأرسلوا اليّ رسل الانوار ، الساطعة من بطائن غيوب محتدي ، تَتَرَى ؛ حتى تلهف قلبي في مشاهدتها اليهم .

(٨٨٢) آية رقم ٢٣ من سورة رقم ١٧ . — هذا ، وانظر ما تقدم قول الشارح في مطلع تجلي رقم ٥٩ والفصل بكامله . وانظر ايضاً كتاب المسائل لابن عربي مسألة رقم ١٣ و ١٤ وكتاب الألف (ص. ٣ ط. حيدرabad) . وهنا نجد الاساس النبوي لفكرة وحدة الاديان بناءً على مبدأ وحدة المعبود (وهو الانويرة) في كل ما عبيد . وهي فكرة قد نطق بها الحلاج في قوله المشهور : « لكل عبيد وثيقة » (عن تاريخ الاصطلاحات الفلسفية العربية لمانيون ص. ٩٦) وعبد القادر الجيلاني : « ما في المناهل منهل مستعذب الا في الاذن الاطيب » (نفس المصدر المتقدم والصفحة) وابن عربي نفسه يقول :

عقد الخلائق في الاله عقائدُ وانما عقدت جميع ما عقده

(نتوحات ١٣٢/٣)

وهذه الفكرة هي منبثقة عن مبدأ وحدة الوجود او هي مظهر تطبيقي له في صعيد الدين وصلة المخلوق بخالقه في دائرة العبادة .

ذ مخاطب K . — ر من HKW . — ز + وقد قيل في هذا المعنى HK . — س ما كذا W . هكذي K . — ش من W ، KFI . — ص وانا K . —

فَمَرَّ قاطعاً مسافة السير الى الله حاليثذ . فألقى بايهم ، الذي هو مطلع غرة سيره في الله . فما تركوه غلى وقفة ، تشعر بالمنع والحجاب . -

ثم قال : «مَلَّكُوهُ حَتَّى إِذَا هَامَ فِيهِمْ مَلَّكُوهُ وَبَعْدَ ذَلِكَ أَهْلَكُوهُ»^(٨٨٣)

اي اعطوه القوة الالهية ، حتى شاهد [f.91e] بها الحق في تنوع تجلياته ، المتواردة عليه مع الانفاس . حتى اذا هام في شهودها واستمر في الهيمان ، مَلَّكُوهُ بارسال البارات القاضية عليه بالفناء الأول ، وبعد ذلك ، اهلكوه بمحو موهومه ورفع رسومه بالكلية ، حتى لم يبق منه عين وأثر .

(٨٨٣) هذا شبيه جداً بقول الخلاج :

نديمي	غير	منسوب	الى شيء من	الحيف
سقائي	مثل	ما يشرب	كفعل الضيف	بالضيف
فلما	دارت	الكاس	دعا بالنطع	والسيف

(انظر رسالة الانتصار لابن عربي ١٤-٧ ط. حيدرabad. -

(شرح) تجلي اللسان والسر^{٨٨٤}

XCIV

(٤٦٦) التوحيد إن قبل البيان والادلة العقلية والعبارة - فهو توحيد اللسان^{٨٨٥}. وهو توحيد «الآحاد». فانك تعلم فيه لكل عين احدية يمتاز بها عن غيره^{٨٨٦}. وان لم يقبل (التوحيد) البيان والدليل والتعبير - فهو توحيد السر^{٨٨٧}. ولذلك قال :

(٤٦٧) «للتوحيد لسان وسر. فان ا أنطقك ب» الحق بتوحيد اللسان، «فترقك في خواص الاعيان» اي في ملاحظة أحدية كل منها. على وجه النظر والاستدلال والعبارة. «فظهر التوحيد» بملاحظة الاحدية الالهية. المتعلقة، التي بها امتاز الحق - عند العقل - عمّا سواه. «بالآحادات» والأعيان الكونية وملاحظة احدية كل منها. كما قيل^{٨٨٨} :

(٨٨٤) املاه ابن سودكين. «ومن تجلي اللسان والسر. ونصه. «للتوحيد (الاصل : لتجلي) لسان وسر. فلم تر سوى الواحد بالواحد. - قال جامع : [مخطوط برلين : الجامع] وسمته [مخطوط برلين : سميت شيخني واسمي، رضي الله عنه وارضاه !] ايضاً يقول [مخطوط برلين : في اثناء شرحه لهذا التجلي] ما هذا معناه. اعلم انك اذا علمت ان لكل موجود احدية يمتاز بها عن غيره. فبذلك تمتاز [fol. 34b] خواص الأعيان. فحينئذ [الاصل : فحينئذ] تعلم [الاصل : تعلم] ان الحق - تعالى ! - احدية يمتاز بها عن كل شيء. فهذا تفرقتك [الاصل : يفرقتك، مخطوط فيينا : يصرفتك] في خواص الأعيان. وهو توحيد اللسان. والمراد باللسان هو العبارة (عالتعبير) عن التوحيد وإقامة الادلة بالخطاب والعبارة. واذا اطلعك الحق - تعالى ! - على سر التوحيد. احرستك : فجمعك عليه به ؛ وذلك قوله : «كنت سمع برصه» وباطنه وظاهره. فينطوي وجودك في وجوده ؛ ولا يبين لك نطق ولا بصر ! - والله يقول الحق. «(مخطوط الفاتح : ١٣-١٤ ب) - .

(٨٨٥) وهو توحيد الدليل كما سماه ابن عربي في املائه المتقدم وهو توحيد العامة، اي على الرسوم كما سماه في تجلي رقم ٥٠ المتقدم.

(٨٨٦) انظر ما تقدم تجلي رقم ٦١ (تجلي تفرقة التوحيد) - .

(٨٨٧) توحيد السر هو توحيد الذات اي تجريد الذات عما سواها، بحيث لا يرى في الوجود الا ذات واحدة بالرغم من تكثر تعييناتها اي مراتب وجودها (لطائيف الاعلام ٥٧ ب) مع شيء من التصرف.

(٨٨٨) بيت مشهور لأبي المتاهية يذكره مراراً ابن عربي في فتوحاته وغيرها : انظر الفتوحات ١/ ٢٧٢، ١٨٤/ ١، ٢٧١، ٢٩٠/ ٣، ٢٦٧/ ٤، ١٠٩/ ٢٩٤ ؛ وانظر كتاب

ففي كل شيء له آية تدل على أنه واحد

(٤٦٨) « وإذا اطلعك على سر التوحيد » أي على الاحدية الذاتية ، التي لا تقابلها كثرة أحدىّات الآحاد ولا تدل عليها ؛ إذ لا يصير الحق ، من حيثية هذا التوحيد ، مدلولاً لشيء ج ؛ « أخوسك » فإن اللسان والبيان لا يفني بالتعبير عنها ؛ بل لا يحصل هذا الاطلاع الشهودي الا بمحو عينك وآثارها ؛ والبيان من الآثار . ولذلك قال : « فجمّعتك عليه به » لا بما يفرقك عنه . « فلم تَرَ » حالئذ ، « سوى الواحد بالواحد^{٨٨٩} » أي بكونه سمعك وبصرك ويدك وكونك . فافهم !

الالف له ايضاً صفحة ؛ (طبعة حيدرabad) . وأحياناً ، يخرج ابن عربي الشطر الثاني ، مع شيء من التغيير ، بناءً على مذهبه في وحدة الوجود :

وفي كل شيء له آية تدل على أنه عينه
(فتوحات ١/٢٧٢) . -

وأحياناً يقلده :

وفي كل طور له آية تدل على أنني مفتقر
(فتوحات ١/٣٣١) . -

(٨٨٩) انظر ما تقدم تجلي رقم ٦٠ وتجلي رقم ٦١ . -

ث الاصل : شيء . - ج الاصل : لشيء . -

(شرح) تجلي الوجهين^{٨٩١}

XCVI

(٤٦٩) اعلم ان العبودية^{٨٩١} قدر مشترك بين كل ما خلق . وللبعض ، وجه اختصاص بمشاهدة الربوبية^{٨٩٢} . فالختصاص يشترك مع الجميع في العبودية . ويتميز بالاختصاص . - ولذلك قال :

«العبد اذا اختص ، كان له وجهان : وجه من حيث عبوديته ، ووجه من حيث اختصاصه» فالاختصاص يعطي شهود الحق بالحق ، وشهود كل شيء به . ولذلك قال : «ولا يرى وجه العبودية الا من له ب وجه الاختصاص» فان الحقائق لا تدرك كما هي الا بالحق . فالختصاص لا يعرف العبودية مطلقاً ، كما هي ولن هي ، إلا به .

(٤٧٠) «فكل مختص ، عبد» وما كل عبد ، بمختص . فعين الاختصاص يجمعك ت» فيعطيك معرفة ربوبية الرب . ومعرفة عبودية كل

(٨٩٠) املاء ابن سودكين . «ومن تجلي الوجهين . نصه . «العبد اذا اختص تكن عبداً» . - قال جامع : سمعت شيخني يقول ما هذا معناه . اعلم ان العبودية سارية في كل ما سوى الله - تعالى ! ولكن ما كلهم (=العبد) مختص . فالختصاص له وجهان : وجه الى اختصاصه [الاصل : الاختصاص] وجه الى عبوديته . فوجه عبوديته ، يشارك جميع العباد ، ووجه الاختصاص ، يتميز عن غيره ويستشرف على سر العبودية . فلا يرى وجه العبودية وحقيقتها إلا من يرى وجه الربوبية . وجه العبودية هو ان لا يكون للالهية فيه راجعة أئبة ، (لا) بقول ولا فعل . فعين الاختصاص ، يجمعك على سيدك : فلا تكن [الاصل ومخطوط برلين ونيينا : تكون] أبغاً [الاصل : أنفأ] . وليس كذلك من لم يكن له وجه الاختصاص . «مخطوط الفاتح : ٣٤ب] - .

(٨٩١) يميز ابن عربي بن العبودية والعبودية كما ميز قبله الترمذي الحكيم في ختم الأولياء وفي كتاب الفروق بين العبادة والعبودية . «فالعبودية نسبة العبد الى الله لا الى نفسه . فان انتسب الى نفسه فذلك العبودية . فالعبودية اسم . » (اصطلاحات الفتوحات ١٢٨/٢) وانظر الفتوحات ٢١٣-٢١٦ ولطائف الاعلام : ١١١ .

(٨٩٢) مشتقة من الاسم الالهي «الرب» . و«الرب اسم للحق - تعالى ! - باعتبار انتشاء نسب الحقائق عنه . فان كل حقيقة كونية انما يتسبب انتشاؤها ونشأتها عن حقيقة الالهية . فكل شيء يتبين في وجوده العيني ويظهر في المراتب : روحاً او مثلاً او حساً ، فانما ذلك عن اسم الالهي متميز بذلك الحقيقة الالهية من حيث تميزها ووصفها : فكان ذلك الاسم (الالهي الخاص) ربه . فلا تأخذ إلا منه ولا تعطى إلا به ولا ترجع الا اليه ولا ترى الا اياه (نظايف الاعلام ١٨٠ ، بتصرف ما) . -

١. W . - ب - K . - ت تجمعتك H . -

شيء ، معاً . - «وعين العبودية تفرقك ج» - فلا نجد فيها ما يكشف
لك عن حقيقتها كما هي . - «فكن مختصاً ، تكن عبداً» عارفاً [f. 91b]
بالحق والخلق ، جامعاً بين الكماليين .

(شرح) تجلي القلب^{٨٩٣}

XCVII

(٤٧١) « اول ما يقام فيه العبد » للمشاهدة « اذا كان من اهل الطريق » اي من السائرين^١ في مناهج الارتقاء . بقدم الحال : « في باب الفناء والبقاء » فيعلم ، على مقتضى عطية المقام . انه اذا فنى ، عما فنى ؛ واذا بقي ، مع ما بقي . فاذا تحقق بهذا التجلي - يرى قلوب اهل الغرة عبياء ، حيث فنوا عن المكون وبقوا مع الكون . و (يرى) نفوسهم زائغة عن الحق بنزوعها الى الشهوات ومألوفات الطباع . ويرى قلبه . في سراح وسعة ، لا يقبل الحسد والغاية . فيتعين ان يسع فيه الحق ، ويؤهل للسباع منه به . ولذلك قال :

(٤٧٢) « فاذا تحقق به ، استشرف على معرفة القلب^{٨٩٤} » فانه . اذ ذاك ، في بينونة يستمر تعلقه فيها بين الفناء والبقاء . فيعلم ان حقيقته .

(٨٩٣) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي القلب . نصه . « اول ما يقام فيه الى الوجود من عدم » . - قال جاسع : سمعت شيخني ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ، يقول ما هذا معناه . اول ما يقام العبد فيه ، اذا كان من اهل الطريق ، في الفناء والبقاء . فيستشرف حينئذ على معرفة القلب . فيعلم عن فنى ومع من بقي . فالعوام بقوا مع الكون ، وفنوا عن المكون [الاصل : الكون] . وقامت بهم المراجيد في الولد [الاصل : الولد] والدنيا والدرهم ، وجميع محبوبات الطباع . وأما المريديون ، فيالصد من ذلك . فاذا تحققوا بالفناء واستشرفوا على معرفة قلوبهم ، التي وسعت الحق ، يمرنون سر الحق ويؤهلون للسباع من الحق بالحق في كل شيء ، ومن كل شيء . ومن كان هذا مقامه في السباع ، فانه لا يعترض عليه اذا سمع السباع المقيد ؛ إلا ان يكون قدوة فيتركه (=السباع المقيد) مثلاً يفتح للمريدين باب البطالة . كما قالت الاشياخ : اذا رأيت المبتدي يحوم حول السباع فاعلم ان فيه بقية من البطالة . [fol. 35a] واعلم ان مقام السباع هو الأول والآخر ؛ وهو السباع المطلق لا المقيد . لانه اول ما خوطبت به الأعيان بـ «كن» ، فبرزت لتنتظر من دعاها . ثم نظرنا حكمها في آخر مرتبة . وهي الجنة . فرأينا انهم اذا دخلوا الجنة ، يقال لهم : تمنوا . فيقولون : قد بللنا الأمانى ؛ وهل ابقيت لنا شيئاً ؟ او ما هذا معناه . فيقول (الحق) : نعم ! بئى لكم رضائي عنكم فلا اسخط عليكم ابداً . فيكون هذا السباع خاتمة امرهم ومكمل طيب عيشهم ، أيد الأبد ! فبالسباع كملت المراتب آخراً ، وبالسباع وجدت الاعيان أولاً . وقد قالوا : ان الخاتمة عين السابقة . » [مخطوط الفاتح ورقة ٣٤ب-١٣٥] . -

(٨٩٤) انتظر ما تقدم تجلي رقم ٤٣ (تجلي القلب) . -

التي تتقلب بينهما ، هي القلب . « الذي وسع الحق »^{٨٩٥} . فإذا علم قلبه « بصفة اعتداله واستوائه ، القائم لجمع الحق والخلق معاً في سعته بلا مزاحمة : « عرف انه البيت الذي يحسن فيه السماع » اي السماع المطلق ، المستفاد من أنحاء الوجود . « وهو » اي بيت القلب^{٨٩٦} ، هو « المعبر عنه بالمكان »^{٨٩٧} ، الذي هو احد شروط السماع^{٨٩٨} يريد قول من قال : إن السماع شروطه ثلاثة ث : الزمان والمكان والاخوان^{٨٩٩} . - « وعند ذلك » اي وعند اطلاعه على حقيقة قلبه . - « يحصل ج له علم^{٩٠٠} السماع ح » مطلقاً ومقيداً . ومن هو المُسمع ومن هو السامع وما هو المسموع . ولم يحصل له هذا العلم ايضاً الا بالحق .

« فيسمع خ الحق بالحق في بيت الحق . وبالسماع وقع الخروج الى د الوجود من العدم » اذ اول ما خوطبت به الاعيان الثابتة كلمة « كُنْ » . فكما برزت الاعيان بسماعها من العدم الى الوجود - برز العبد . المنتهي الى مقام الكمال ، بسماع الحق بالحق ، في بيت القلب . من حال الفناء ذ الى البقاء ر . -

(٨٩٥) اشارة الى الحديث القدسي « ما سمي ارضى ولا سمائي ولكن وسعني قلب عبدي ... » انظر ما تقدم تجلي رقم ٣١ وتعليق رقم ٤٩٩ .
(٨٩٦) بيت القلب او البيت المحرم هو قلب الانسان الحقيقي اي الانسان الكامل لانه « المحرم » على غير الحق ان يتصرف فيه . « (لطائف الاعلام : ٣٩-٣٩٩ ب ، يتصرف) .
(٨٩٧) « المكان ، عند القوم ، منزلة في البساط هي الامل الكمال الذين جازوا المقامات والاحوال والجلال والجمال فلا صفة لهم ولا نعت ولا مقام » (فتوحات ٢/٣٨٦) وانظر اصطلاحات الفتوحات ٢/١٣٣ ولطائف الاعلام ١٦٦ ب . -
(٨٩٨) « السماع حقيقة الانتباه لكل بحسب نصيبه . فهو - اعز السماع - حاد يحده كل واحد الى وطنه ... » (لطائف الاعلام ١٩٤) ويميز صاحب اللطائف : بين سماع العامة والخاصة والسماع بالحق والسماع في الحق (نفس الورقة) وابن عربي بين السماع الالهي والروحاني والطبيعي (فتوحات ٢/٣٦٧) . -
(٨٩٩) ينسب هذا القول الى الجنيد ، انظر جذوة الاصطلاح ، ورقة ١٦٦ ب والاحياء ٣٠١/٢ . -

(٩٠٠) الابحاث الخاصة بالسماع تراجع في الفتوحات ٢/٣٦٦-٣٦٩ ؛ والاحياء : ٢٦٨-٣٠٥ ؛ وجذوة الاصطلاح : ١٦٢-١٧٢ ب وقبليس ابليس ٢٢٢-٢٣١ والغنية ١/٣٩-٤٠ وطبقات الحنابلة ٢/٢٧٩ ؛ تراجع ايضاً في مباحث المستشرقين .
- La passion..., 340-342 ;
- L. T., 105-108 ;
- EI, IV, 125 (sous samā') et EI, I, 983-84 (sous dīkr) ;
- Essai sur Ibn Tālimiya, 83, 248, 323.

ث الاصل : ثلثه . - ج حصل P . - ح - HK . - خ نسمع P . - د W . -
ذ الاصل : الفناء . - ر الاصل : البقاء . -

(٤٧٤) «عجبت منكم حين ت ابعدهتمو ث من جاءكم ج من خلف ظهر البيوت»^(٩٠٣)

يقول : عجبت منكم كيف خصصتم القرب والوصلة والرضى بطريق مخصوص ؟ وجعلتم من هو على هذا الطريق المخصوص ، انه دخل البيوت من ابوابها^(٩٠٣) ؛ ومن هو على غيره ، انه جاءها ح من خلف ظهرها . وفي الحقيقة ، انتم الآخذون بناصية [f. 92a] الجميع^(٩٠٤) ، وانتم على الصراط المستقيم^(٩٠٤) ، المنتهي بهم الى البيوت ، التي هي مواطنهم الاصلية ؛ والى ابوابها ، التي هي منتهى طرقهم . وانتم دعوتهم الجميع الى باب مخصوص دون غيره ، مع علمكم بان لا يدخل احد بيت موطنه الاصيلي إلا من طريق تَعَيَّنَ له ، باقتضائه خ في السابقة عندكم ؛ وحكم علمكم لا يتغير ابداً . فن افضت حقيقته ان يكون على صراط « المفضل » - امتنع مشبه على صراط « الهادي » ودخله من باب . ففائدة امر الأمر ، تميز الاقتضاءات د الاصلية ، بعضها من البعض . -

(٤٧٥) «ان صح لي الساكن ، ياسيدي ! فما ابالي من بيوت تفوت»

يقول : ان صحت لي مشاهدة ساكن بيت الوجود ووصاله ، من حيث احدية جمعه بين « الظاهر والباطن » و « الهادي والمفضل » و « الجلال والجمال » - فلا ابالي ان فاتني دخول البيت من طريق مخصوص . فان المصيبة العظمى فوت وصال الساكن وشهوده ، لا فوت الطريق . هذا ظاهر معنى البيت . المبادر الى الفهم . والعقيدة ، فيما شرحناه في هذا الكتاب وغيره من هذا المهيح ، موقوفة على الظفر بتحقيقه . - ثم قال :

(٤٧٦) «أوسن بيت قد ابنتم ذ لنا هو الذي يعزى الى العنكبوت»^(٩٠٥)

يقول : شأن كل بيت ان يصون الساكن فيه من تطرق المضار والحوادث عليه . لا سيما اذا كان قوي البنيان . وبيتي - ولو كان في الضعف والوهن كبيت العنكبوت ، الذي ضرب الله في الضعف والوهن

(٩٠٣) اشارة الى الآية الكريمة رقم ١٨٩ من سورة البقرة (رقم ٢) . -

(٩٠٤) اشارة الى الآية الكريمة رقم ٥٦ من سورة رقم ١١ (سورة هود) . -

(٩٠٥) اشارة الى الآية الكريمة رقم ٤١ من سورة العنكبوت (رقم ٢٩) .

ت كلف : P . - ث ابعدهتمو : HKPW . - ج حاكم : KW ، حاكم : P . - ح الاصل : جهاها . - خ الاصل : باقصاء . - د الاصل : الانقضاء . - ذ (عل هاشم : نسخة W كتب : « صنفه » وعلى رأس كلمة أبنتم « كتب : « صح ») ، صنفه : P . -

به مثلاً — لا أبالي اذا كان الساكن معي ، وانا مستغرق في مشاهدة جماله . —
بل :

« لا فرق عندي بينه في القوى وبين ما عاينت في الملكوت »

يقول : اذا صح لي ان انظر في مشهودي واستغرق فيه ، استغرق
من لا تزاحمه الشبهة والشك وسوء العقيدة فيه — فلا فرق عندي بين قوى
هذا البيت ، الموصوفة بالضعف والوهن ، وبين ما عاينت في الملكوت من
القوى المتينة ، القائمة لحمل أعباء ملك الوجود . وفي الحقيقة ، قوة الدار ،
بقدر قوة ربها ، وشرف البيت ، بحسب شرف ساكنه . — ولذلك قال :

« ما قوة البيت ، سوى ربه ويخرب البيت اذا ما يموت »

(شرح) ومن ٩٠٦ تجليات الفناء آ

XCIX

(٤٧٧) « اذا أفناك ٩٠٧ عنك في الأشياء ب » بشهود سريان التوحيد ٩٠٨ فيها . - « أشهدك اياه » اي عينه ظاهراً بحكم : « لا فاعل الا الله ! » . - « محركها ومسكنها » ومفصلها ومدبرها .

« واذا افناك عنك وعن الأشياء ب » باستواء شمس حقيقته . القاضية بزوال الظل الممدود الامكاني [l. 92n] وقبضه اليها . على وجه لم يبق منه قدر فيء ت الزوال . « اشهدك اياه عيناً » لا على حكم الاستجلاء ث . فتشاهده في تحقيق فنائك ج : وهو عدم شهودك لشهودك اياه . فتكون اذن باقياً في فنائك ج . -

(٤٧٨) « فان عقلت » في فنائك ج . « انك راء ح فما أفناك عنك . فلا تغلط » فانك باق على بقية تراحمك في تحققك بالبقاء . ولذلك قال : « وهذا هو فناء خ البقاء د » فان الفناء قد حصل من وجه وبقيت معه بقية تمنع البقاء . « ويكون » أي فناء البقاء . « عن حصول تعظيم في النفس ذ »

٩٠٦ (٩٠٦) املاء ابن سودكين . « ومن تجليات الفناء . « اذا افناك عنك عن حصول تعظيم في النفس » . - قال جامعه : (سمعت شيخني) يقول ما هذا ممناه . من قال منبت عن الاشياء فقد كذب بقوله : لانه ما قال : « فنيث عن الأشياء » ، إلا وقد رأى الأشياء . [fol. 35a] - وقوله : « أشهدك أنه محركها ومسكنها » ، أي ترى أنه لا فاعل إلا الله تعالى ! - لكونك رأيت سريان التوحيد في الأشياء . وقوله : « اذا أفناك عنك وعن الأشياء » ، اشهدك اياه عياً . اي تشاهد [الاصل : ان شاهد وكذا مخطوط فيينا والتصحيح من مخطوط برلين] تحقق فناءك [الاصل : فناءك وكذا مخطوط برلين وفيينا] : وهو عدم رؤيتك لروايك . فتكون متصفاً بالفناء ، باقياً [الاصل : باق] فيه . فقامك الفناء عن الفناء ؛ وانت باق في مقام البقاء في هذه الحالة : فلا تعلم انك شاهد ولا راء [الاصل : او لا رايا] . وان علمت ذلك ، لكنت متاهداً لفنائك ، لا لمن فنيث فيه . واذا رجع العارف وسل ، اقتضى له تحرير العبارة ان يقول : كنت باقياً بالله . فينسب الى الحق بالحق . - والله يقول الحق ! « [مخطوط الفاتح ورقة ١٣-١٤ ب] . -

(٩٠٧) دارن هذا بما تقدم : تجلي رقم ٦٣ وانظر تعليق رقم ٧٠٤ : ٧٠٥ . -

(٩٠٨) انظر ما تقدم : تجلي رقم ٥٩ وتعليق رقم ٦٨ : -

١ تجلي HK . - آ الفناء W ، الفناء P . - ب الاشياء W ، الاشياء P . - ث الاصل : في . - ج الاصل : الاستجلاء . - د الاصل : فناءك . - ه رأى H ، رأى K . - و فناء W ، فناء P . - ز البقاء W ، البقاء . - ح رأى H ، رأى K . - ط فناء W ، فناء P . - ي اول السطر ويقلم عريض ايضاً K : ومنها ٩٩ (في اول السطر ويقلم عريض ...) H . -

قاص بوجود البقية فيها أو حصول تعظيم منها . فالتعظيم الحاصل لها «في» .
تعظيم لازم لا يتجاوز عنها ؛ والحاصل : «من» ، تعظيم متعدد إذ لا بد
للابتداء من غاية يقع تعاضم النفس عليها . - ثم قال :
(٤٧٩) «البقاء ر : نسبتك ز اليه ، والفناء س : نسبتك ش الى الكون ، فاختر
لنفسك لمن تنسب ص» اي حيثية البقاء : كونك به ، وحيثية الفناء :
كونك بنفسك وبالكون ؛ وانت - بين الحثيتين - دائر بين كمال الوجود
ونقص العدم . فاختر ما ترى !

و البقاء W ، البقاء P ، - ز ينسبك H ، ينسبك P ، - س والفناء W ، والفناء P ،
والعناء K ، - ش ينسبك H ، ينسبك K ، - ص شئت H ، -

(شرح) تجلي طلب الرؤية ب (٩٩)

G

(٤٨٠) هذا التجلي انما يعطي طالب الغاية الجسارة وتهجم على الحق في الطلب والثقة بفضل الممنون به عليه ، حالة سيره اليه بقدّم الصدق. ولذلك قال ، بلسان هذا التجلي :

« اطلب (٩٩) الرؤية ب ولا تجزع من الصعق (٩٩) فان الصعق لا يحصل الا بعد الرؤية ب وقد تسمت « لك الرؤية قبل الصعق ، - « ولا بد من الإفاقة » والعود الى وجوده ، « فان العدم » بعد قبول الوجود ، - « محال » . -

(٩٠٩) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي طلب الرؤية [الاصل : الرؤية] . ونصه . « اطلب الرؤية فان العدم محال » . - قال جامه : سمعت شيخني يقول ما هذا معناه مجلاً . هذا التجلي يتضمن تجسير الطالبين على جناب الحق . وذلك ثقة من الشيوخ بفضل الله وكرمه ووجه التسمين [مخطوط فيينا : للمجهدين ، برلين : المنهجين والتصحيح في الاصل] على فضله . وهو - سبحانه ! - يحب من يدل الطالبين عليه ، كما قال لداود ، عليه السلام ! « يا داود ، اذا رأيت لي طالباً ، فكن له خادماً » . - والسلام ! « [مخطوط الفاتح : ٣٥ ب] . - (٩١٠) بخصوص « الرؤية » انظر ما تقدم تخليق رقم ٨٣١ . -

(٩١١) « الصعق هو ، في اصطلاح الدلائفة ، عبارة عن الفناء عند التجلي الرباني » (لطائف الاعلام : ١٠٢) وانظر اصطلاحات الفتوحات ١٣٠/٢ واصطلاحات الصوفية لابن عربي . - هذا ، ولفظ الصعق والرؤية ، في هنا التجلي ، يشير من قرب الى الآية القرآنية الكريمة الخاصة بموسى ، عليه السلام ! حين طلب رؤيا الحق ، تعالى ! انظر الآية رقم ١٤٢ من سورة الاعراف (رقم ٧) . -

- I - HK - ب الرؤية W ، الرودة P . - ت بقد W ، فقد HK . -

(شرح) تجلي الدور^{٩١٢}

CI

(٤٨١) اعلم ان التوحيد الذاتي ، الذي هو « إياه توحيده » ، لم يتوقف على الغير . اذ لو كان متوقفاً — لكان حاصلاً له بالغير . وحيث هو — تعالى ! — علم نفسه بنفسه في نفسه واحداً بوحدة ذاتية لا تتماثلها كثرة ؛ — وحصول الغير وثبوته انما هو باستلزام علمه بنفسه العلم بما سواه . وهذا ؛ — بالنسبة الى الاعتبار الأول ، معقول ثان ؛ وهو واحد بالوحدة الذاتية ، باعتبار المعقول الأول ، فعلى هذا لا يكون توحيده حاصلاً له بالغير .

فالتوحيد الحاصل للغير ، فحصوله إما هو بالحق واما بملاحظة الغير . فالأول : هو قول العارف^{٩١٣} : « التوحيد افراد الواحد بالواحد » . ولا يصح

(٩١٢) املاء ابن سود كين . ومن تجلي الدور . وهذا نصه . « سألت : كيف تصح المبودية ؟ ان يسمع ما يفعل به . » . — قال جاعمه : سمعت شيخي يقول . في اثنتي عشرة لهذا التجلي ، ما هذا معناه . « سألت : كيف تصح المبودية ؟ — قيل : بالتوحيد . » لانه ان لم يفرد الواحد ، لا يصح لي توحيد [الاصل : وجود وكذا في مخطوط فيينا والتصحيح في مخطوط برلين] . قلت : وبماذا يصح التوحيد ؟ — قال : بوجود المبودية . قلت : فأمر الامر دورياً ! قال : ليس دورياً إلا بهذا الترتيب الذي عبرت به عنه ؛ فبإثباتك اقتضت ذلك ؛ واشترائك لهذا الشرط جعل [الاصل : تجعل] الأمر دورياً ، وليس هو كذلك في نفس . — « قيل : فما تظن ؟ قلت : دليل ومدلول . فقال : لا مدلول ولا دليل ! » اي لا تنظر نفسك من كونك دليلاً ، اذ لا بد بين الدليل والمدلول من مناسبة ، فاذا نظرت بعينه ، غبت فيه [الاصل : به ، مخطوط برلين : عنه والتصحيح في مخطوط فيينا] . وذهب رسلك . والحاصل ، انه ليس في الوجود الا واحد . — قوله : « قلت : من شأن العبد ان يفعل ما يؤمر به . فقال : بل من شأن العبد ان يسمع ما يفعل به ! » اي لا ينبغي ان ينسب الامتثال اليه في هذا المشهد ، اذ لو ثبت له ذلك لثبت له حول وقوة وإرادة . واذا اتصف بعلم ما يفار به ثبت له بذلك [الاصل : بدليل وكذا مخطوط فيينا] علمه بقيامه الاثار به ، و (الحال انه) هو محل لها (فقط) : فبرئ [مخطوط برلين : فبرئ] من النفي والاثبات جميعاً . « [مخطوط الفاتح ورقة ٣٥ ب] . —

(٩١٣) هناك نقول متعددة خاصة بالتوحيد تقرب من النص الذي أوردته الشارح :

— « سئل الجنيد عن التوحيد (ق) قال : افراد الموحد بتفريد تحقيق وحدانيته بكامل احده انه الواحد ... » .

— « وسئل ابو عبدالله بن خفيف عن التوحيد فقال . افراد الموحد باسقاط شاهد الموحد ... »

— « وقال يوسف بن الحسين : التوحيد هو الانفراد بالوحدانية بذهاب رؤية الإضداد والانداد ... مع السكون الى معارضة الرغبة والرهبة ... »

هذا التوحيد إلا ان يكون الحق عَيْنَ كَوْنِ العبد وعَيْنَ سَمْعِهِ وبصره. والثاني . توحيد [f. 93a] الالهية . ولا يصح هذا التوحيد للغير الا بصحة عبوديته . فان مطالعة انفراد الحق بالالهية ، على قدر مطالعة انفراد الكون بالعبودية . فلا دور الا باعتبار توقف شهود الغير انفراد الواحد بالالهية : على شهود انفراد الغير بالعبودية ؛ وبالعكس . فان نفس انفراد الواحد بالالهية لا يتوقف على وجود عبودية الغير وصحتها .

(٤٨٢) ولذلك قال : « سألت ا : كيف تصح العبودية ؟ - فقيل ب : بصحة التوحيد . - قلت : وبماذا يصح التوحيد ؟ - قيل : بصحة العبودية ! - قلت : أرى الأمر دورياً . - قيل : فما كنت تظن ؟ »

يقول : ان الدور انما يستفاد من إفرادك الحق بالالهية ، بملاحظة إفرادك الكون بالعبودية ؛ وبالعكس . على مهيج : « من عرف نفسه فقد عرف ربه »^{٩١٣} . اي : مَنْ عرف نفسه بالعبودية - فقد عرف ربه بانفراده بالالهية ؛ وَمَنْ عرف ربه بالالهية - عرف نفسه بالعبودية .

« - قلت : دليل ومدلول ! - قال : ليس الأمر كذلك : لا دليل ولا مدلول » فان انفراد الواحد بالالهية ، في نفس الأمر - ليس بمدلول للعبودية . اذ لا بد بين الدليل والمدلول من مناسبة ، ولا مناسبة . فانك اذا نظرت اليه . في دلائلك عليه ، من حيث أنت - كانت دلائلك ودلالة عبوديتك عليه كدلالة العدم على الوجود . وان نظرت اليه بعينه ، في دلائلك عليه - ذهب رسمك وغبت عنك وعنه : فلا دلالة !

(٤٨٣) « - قلت : من شأن العبد ان يفعل ما يؤمر به » وهو مأمور بمعرفة التوحيد ، لقوله تعالى : ﴿ فاعلم انه لا اله الا هو ﴾^{٩١٤} . وبصحة

- « وقال الشبلي : توحيد الموحّد هو ان يوحدك الله به ويفردك اليه ويشهدك ذلك وينيبك به عما اشهدك » .

- « وقال الجريري : ليس لعلم التوحيد الا لسان التوحيد » الخ الخ .. (انظر جنوة الاصطلا ورقة ٢٥٠، ٢٥١ ب ٢٦٠، ٢٦١ ب) . -

(٩١٣) حديث « من عرف نفسه عرف ربه » يرويه هكذا الحكم الترمذي في كتاب « بيان الفرق بين الصدر والقلب ... » ص ٩٣ . -

(٩١٤) مطلع آية رقم ١٩ من سورة محمد (رقم ٤٧) ولكن نص الآية الكريمة : « فاعلم انه لا اله الا الله ... »

ا سالت KW . - ب قيل H . - ت شان HKPW . - ث يوبر W . -

نصحح العبودية ، لقوله (- تعالى ! -) : ﴿ وما أمروا الا ليعبدوا إلهاً
واحداً لا إله الا هو ۝١٥ ﴾ « - قيل بل من شأنك العبد ان يسمع ما
يفعل به » اي يسمع ، عند فتح الباب وخرق الحجاب ، صدق ج كلمة
الحضرة لايجاد فعله به . أي فعل كان : كتصحح التوحيد او تصحح
العبودية او غير ذلك . والله اعلم !

(شرح) تجلي الاستعجام^{٩١٦}

CII

(٤٨٤) جعل ، قدس سره ! ، في إملاءاته ، هذا التجلي من تنمة تجلي الحيرة . ولذلك أتى « الأمر » في هذا المشهد ، أي « أمر » كان ، من عموم الالهية او من عموم الامكانية ، ان يقبل البيان والافصاح عنه . فانك ، في هذا المشهد ، اذا حكمت بشيء انه كذا - ترى ، في عين حكمك عليه بكذا ، انه ليس كذا . ولذلك قال :

« حبيبي ! استعجم الأمر عن الوصف » وطاحت الضابطة . فاذا حكمت بحكم معين - ترى انه كل الاحكام ؛ والمحكوم عليه به ، غير المحكوم عليه به . بل هو الكل ، من غير ان يقبل التعيين بكونه كلا [f. 93b] او جزءاً . ولهذا قال : « فاشتغل الكل بالكل فلا فراغ ث » للضابط عن الحيرة حتى يشير الى أمر بالتعيين والتحرير . ثم قال :

(٤٨٥) « دُعينا » اي باستدعاء وقت متحكم الى أحوال تعطي الذهاب والبقاء ، - « ففكرنا ج » بتدارك وارد الفناء به ، « فبقينا » - على حالة وسطية لا يطرأ عليها الميل قسراً ؛ - « ففقدت خ » إذ ذاك « الأحوال » وآثارها القاسرة . « فأبدى وجود الوجود ما كان يُكتم » يقول : لكل وجد وجود خاص ، وهو ما يجده الواجد بعد وجوده . فالتحقق بهذه الوسطية

(٩١٦) املاء ابن سودكين . « ومن تجلي الاستعجام . وهذا نصه . « حبيبي ! استعجم الأمر ولاحت رسوم الحق منا ونهم » . - قال جامه : سمعت شيخني - سلام الله عليه ! - يقول ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . هذا التجلي من تنمى التجلي الذي قبله . اي لم يبق بيان لهذا المشهد فان باب الحيرة ، ولذلك عبر عنه بالاستعجام . - قوله : « حبيبي ! دعينا (فكرنا) فبقينا ... (ال) قوله : فأبدى وجود الحق ما كان يكتم » ، اي جاء الوجد فأبدى وجوداً لم يكن معلوماً قبل ذلك ، وهو المشار اليه : « ما كان يكتم » . وكل وجد لا يكون منه وجود ، فليس بوجد محقق بل هو وجد طبيعي . والذي كان مكتوماً هو العبد ، لان التجلي يحو آثاره . - وقوله : « ولاحت رسوم الحق منا ونهم » ، اي كل من الحق والعبد دال [الاصل : قال : مخطوط برلين : اي ما] ان ما ثم إلا الحق . - والله يقول الحق ! » [مخطوط الفاتح : ٣٥ب-١٣٦] . -

ا الاصل : نشي . - ب الاصل : جزوا . - ت واشتغل HW ، واسمل K . - ث + حبيبي HKW . ج فنزلنا W ، فنزلنا H ، فنزلنا K . - ح الاصل : يطراء . - د فأبدى W ، فأبدى H ، فأبدى K ، فأبدى P . - خ وفقدت H ، وفقدت K . -

أبدى وجودُ وجده ما كان مكتوماً عليه ، تحت غشيان حالة القاسر عليه ، قبل تحققه بها . والمكتوم هو حقيقة الوسطية الكمالية ، التي حكمها ، بالنسبة الى عموم الالهية والامكانية ، على السواء . - ثم قال : « ولاحت رسوم الحق منا ومنهم » اي الحق المطلق الواحد اللائح ، بالتجلي الأوسع ، من حضرتي عموم الالهية وعموم الامكانية ، المعبر عنهما بقوله : « منهم ومنا » . فافهم !

(شرح) تجلي الحظ^(١١٧)

CIII

(٤٨٦) «حبيبي ! انظر الى حظك منك» وهو مطالعتك كل شيء ا ، حالة شهودك بالحق منك وفيك . فاذا اطلعت بالحق على كل شيء ا فيك : «فأنت» اذ ذاك ، «عين الدنيا والآخرة» وعين ما فيهما . فانك ، حالئذ ، نسخة جمع تفصيلهما وتفصيل جمعها . «فان رأيتك ثم» اي في عين حظك بنفسك لا به ، «فاعلم انك مطرود وخلف الباب طريق» فان باب ولوجك ، في سعة الجمع والوجود ، قلبك المنتصب بين غيب الوجود وشهادته . فان تقيدت بنفسك وانحصرت على تقيدك بها ، لم يفتح لك الباب بسر : «كل يوم هو في^(١١٨) شأن» . فكنت مطروداً على الباب ، مطروحاً خلفه .

(٤٨٧) ثم قال : «حظك يدركك فلا تسع له» أي اذا لم تنظر في عين الحظ بنفسك - فلا تسع له فانه يدركك من حيث لا تشعر . ثم قال : «حبيبي ! لا تغب عنه» في حضورك معك وتقيدك في شهودك بك ؛ - «فيفوتك» أي الحق ، من حيث أحدية جمعه ، الموفية لك حكم كماله الذاتي^(١١٩) والاسمائي جلاء آج واستجلاء آ ح . بل : «غيب به عنك» تجد حظك به بحسبه ، فترى الكل به . ولذلك قال :

(٤٨٨) صيرد الأعين عيناً واحداً فوجود الحق ، في نفي العدد د

(٩١٧) املاء ابن سودكين . «ومن تجلي الحظ [الاصل : الحق] . ونصه . «حبيبي ! انظر الى حظك في نفي العدد» . قال جامه : سمعت شيخي يقول ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . اي انت المقصود من الدارين ، فانت عينها . وانت مقصود من العالم . فان كنت ترى نفسك في عين الحظ ، فاعلم انك مطرود . وان رأيتها ، وما انت فيها ، فابشر بنيلها من غير طلب لها . - قوله : «صير الاعيان عيناً واحداً» (الى آخر) ألبت ، لانه - تعالى ! - لا يتعدد . فانظره بعين الاحدية في المجموع ، من غير ان تعدده . - والله يقول الحق ! «مخطوط الفاتح : ١٣٦] . -

(٩١٨) آية رقم ٢٩ من سورة الرحمن (رقم ٥٥) . -

(٩١٩) الكمال الذاتي : «هو ما يضاف الى الحق - تعالى ! - من غير اعتبار فعل وتعين وغيرية ومظهر . بل ما يكون تحققه الحق - تعالى ! - بلا شرط شيء اصلاً ؛ فيكون حقيقة «الكمال الذاتي» ظهور الذات لنفسها من غير اعتبار غير وغيرية . - الكمال الاسمي : «ظهور الذات لنفسها من حيث كليتها وجمعها وشؤونها واعتباراتها ومظاهرها ، (ظهوراً) مفصلاً (بعد الاجمال) ومجماً بعد التفصيل ...» (لطائف الاعلام : ١٤٤) . -

ا الاصل : شئ . - ب م K . - ت تسمى W . - ث بت K . - ج الاصل : جلاء . - ح الاصل : واستجلاء . - خ عب K . - د - د - K . - ذ رفع H . -

(شرح) تجلي الأمازي (١٢٠)

CIV

(٤٨٩) «أما في النفوس تضاد الانس بالله - سبحانه! - لانه لا يدرك بالأمازي ولذلك قال (- تعالى!) - : ﴿وَعَرَّكُمُ الْأَمَانِي﴾»^{١٢١} فان النفوس ، في تلاعب الأمازي [r. 94^a] تنحصر على الموهومات وتنفى في ملاذها المخيلة .

«وأما في النفس ، حديثها بما ليس عندها ؛ وَلَهَا حلاوة اذا استصحبها العبد ، فلن يفلح ابداً . هي « الى الأمازي ، «محققه الأوقات . صاحبها خاسر . لذتها ب ، زمان حديثها . فاذا رجع (العبد) مع نفسه لم يَر في يده شيئاً حاصلاً . فحظه ما قال من لا عقل له :

«أما في ج ان تحصل ح تكن احسن المنى والا فقد عشنا بها زمناً رغداً»^{١٢٢} «حبيبي ! تترك الانس بربك انية نفسك ؟ ما هذا منك بجميل . (٤٩٠) لا يغرنك ايمانك ولا اسلامك ولا توحيدك ! أين ثمرته إن خرج روحك في حال امانك ، وانت لا تشعر ما تكون د حالك ؟ وانت لا ترى بعد الموت إلا الذي مت عليه . ولم يكن عندك سوى الاماني . فأين التوحيد ؟ وابن الايمان ؟ خسرت وقتك ! » .

(٤٩١) «حالي وحالك في الرواية واحد ما القصد ذ الار العلم واستعماله»^{١٢٣} هذا . كله ، غني عن الشرح ومحصله : ان الإعراض عن الأمر الوجودي وتضييع الأوقات في الأمور الوهمية العدمية لا ينتج إلا غاية الخسارة .

(٩٢٠) املاء ابن سودكين . «ومن تجلي الأمازي (وهذا) نصه . «أما في النفوس تضاد... ما القصد الا العلم واستعماله» . - قال جامه : سمعت شيخي - سلام الله عليه ! - يقول ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . الاماني متعلقها العدم ، فانها تضاد الانس بالله . وللأمازي حلاوة وهمية ، فن استعلاها لم يفلح ابداً ، لكونه في عن وقته الذي كان ينبغي ان يصره بأمر وجودي باق فاشتغل بأمر عديم ، لم ينتج له سوى الخسارة . فتحفظ من الأمازي جهدي ! [fol. 36b] - والله يقول الحق ! » [مخطوط الفاتح : ١٣٦-١٣٧ ب] .

(٩٢١) جزء من آية رقم ١٤ ، سورة الحديد (رقم ٥٧) . -

(٩٢٢) بيت يذكره أحياناً في الفترحات : ٣٢٢/١ -

(٩٢٣) البيت مذكور في ترجمان الاشواق لابن عربي (مقدمة) . -

١ امازي HW ، اما K . - ب بلذ بها H ، يلذ بها K . - ت شي PW .
ث حاصل PW . - ج متى K . - ح تكن K ؛ + حقاً K . - غ - W .
د يكون KH . - ذ القصد H . - ر الى K . -

(شرح) تجلي التقرير (٩٢٤)

CV

(٤٩٢) « طلب الحق منك قلبك » ليقوم لاحدية جمعه بكمال المحاذاة،
(و) ليكون مطمح جلاله ومنصة جماله ومجلى كماله . « ووهبك ا لك كلك »
من القوى الباطنة والظاهرة والابراض والاعضاء لتستعملها في مهامك العاجلة
والآجلة ، ومطالبك العالية والدانية ؛ ولتقيمها كالحرس على قلبك ، لتلا
ينقلب عن محاذاة الحق الى مطالعة السرى . « فطهره وحمله » عن صدا
الاكوان وقتر آثارها ، « بالحضور والمراقبة والخشية » ونحوها ، « كما اشار
اليك في هذا بقوله (- تعالى -) ت : « وان لك في النهار سبحاً طويلاً » ١٧٥ .
« فاعطاك اربعاً وعشرين ساعة ، وخصص منها اوقات فرائضك ج
ما يكون فيها نصف ساعة ابداً : وقال لك . اشتغل بجميع اوقاتك في
مباحاتك ح وأكوانك ، وفرغ لي هذا القدر من الزمان . وقد قسمته لك
على خمسة اوقات ، حتى لا يطول عليك .

(٤٩٣) « فانظر خ ، يا أخي ! أي عبد تكون ؟ انظر هذا اللطف العظيم
من الجبار العظيم ! لو عكس القضية ما كنت صالماً ؟

« ثم ، مع هذا اللطف في التكليف ، أضاف اليه لطف الامهال عند
الخالفة . فامهلك ، ودعاك ، وقنع منك بأدنى خاطر وأقل نحة . بالله ،
يا مسكين ! من يفعل معك ذلك غيره ؟ - تبارز مثل هذا السيد الكريم ؟
رب هذا اللطف العظيم والصنع الجميل ، بالخالفات [f. 94b] ولا تستحي د ؟
(٤٩٤) « لا يغرنك أمهاله ! فان « بطشه شديد » ١٢٦ » وكذلك ١٢٧

(٩٢٤) املاء ابن سودكين . « ومن شرح تجلي التقرير . وهذا نصه . « طلب الحق منك
قلبك افرس تحتك ام حمار ! » - قال جامه [الاصل : جامع] شرح هذا
التجلي فيه لكونه ظاهر المعاني . وهو تجلي التوبيخ للعبد وانباء (الاصل : وان بآء) عن امر محقق
يقتضي الادب الالهي ويستدعي الحضور التام وعمارة القلب دائماً . - والله يقول الحق ! «
[مخطوط الفاتح . ٣٦ ب] - .

(٩٢٥) آية رقم ٧ ، سورة المزمل (رقم ٧٣) . - .

(٩٢٦) مجرد اقتباس من آية « ان بطش ربك لشديد » (سورة البروج : ٨٥) آية رقم ١٢ .

(٩٢٧) آية رقم ١٠٢ من سورة هود (سورة رقم ١١) . - .

ا ووهبك H . - ب ووجهه P . - ت (تعال) (هي في اصل المتن) : H . -

ث اربعة KWP . - ج فرايضك K ، ورايضك W ، فرايضك P . - ح مناجاتك H . -

خ انظر W ، وانظر HK . - د تستحي H ، تستحي K . -

اخذ ربك ، اذا اخذ القرى . وهي ظالمة ، ان اخذه أليم شديد ﴿ ما لك قرية سوى نفسك ، فاذا اخذها مثل هذا الاخذ ! فَمَنْ يَقْرَأُ ذِ وَمن يتعظ ؟ - الشقي من وعِظَ بنفسه . وما وعظ الله أحداً بنفسه ﴾ أي بالأخذ والهلاك . - « حتى وعظه بغيره » « من الانبياء والرسل وصالحى العلماء ، - « من لطفه » وامتنانه ، - « فانظر أيَّ عبدة تكون ؟ » = أي ممن اتعظ بهم أو أعرض عن ذكرهم . -

(٤٩٥) « السباق ، السباق في حيلبة الرجال . لا يغرنك من خالف فجوزي باحسان المعارف ووقف في أحسن المواقف ونجبت ز له المشاهد . هذا ، كله ، مكره واستدراج ، من حيث لا يعلم . قل له ، اذا احتج س بنفسه » وما أعطى لها من سوانح المعارف وتقائس الحكم :

« سوف ترى ش اذا انجلي ص الغبار افرس تحتك ص ام حمار ؟ » (٩٢٨)

(٩٢٨) البيت وارد في الفتوحات ١/٢٨٠ ؛ ٤/١٠٦ وفي الاحياء ٤/٨ .

ذ يقرا KW ، يقراء P ، يقرى H . - ر حليه K . - ز وتخلت K . - س + عنيك KHW . - ش ترا W . - ص انحل K . - ص تحت رجلك H . -

(شرح) تجلي نكت المبايعه^{٩٢٩}

CVI

(٤٩٦) «المبايعون» - اسم المفعول - «ثلاثة ١ : الرسل والشيوخ الورثة والسلطين» فالورثة هم الذين يرثون الرسل مقاماً وحالاً وعلماً شهودياً . فمنهم من يرث . في الاتباع المحمدي . آدم و ابراهيم وموسى وعيسى وغيرهم : وقلوبهم على قلوبهم . ومنهم من يرث المقام المحمدي خاصة : وقلبه على قلبه .

«والمبايع ، على الحقيقة في هؤلاء ب الثلاثة ت ، واحد : وهو الله - تعالى ث ! - وهؤلاء ج الثلاثة ح ، شهود لله ح على بيعة هؤلاء خ الاتباع . وعلى هؤلاء خ الثلاثة ، شروط يجمعها : القيام بأمير الله . وعلى الاتباع ، الذين بايعوه ، شروط يجمعها : المتابعة فيما أمروا به .

(٤٩٧) «فأما الرسل والشيوخ د ، فلا يأمرؤن ذ بمعصية اصلاً . فان الرسل معصومون من هذا ؛ والشيوخ محظوظون . وأما السلطين ، فن لحق منهم بالشيوخ - كان محفوظاً وإلا كان مخذولاً . ومع هذا ، فلا يطاع في معصية ، والبيعة لازمة حتى يلقوا الله .

(٤٩٨) «ومن نكت ، من هؤلاء خ الاتباع ، «فحسبه جهنم خالداً فيها ر لا يكلمه الله ولا ينظر إليه ولا يزكيه وله عذاب^{٩٣٠} أليم» . هذا حظه في الآخرة ز . وأما في الدنيا ، فقد قال ابو يزيد البسطامي^{٩٣١} ، في

(٩٢٩) املاء ابن سوكين . « ومن تجلي نكت المبايعه . وهذا نصه . « المبايعون ثلاثة هذا نتيجة الوفا . - قال جامع . [الاصل : جامع] : تجلي نكت المبايعه مفتضاه التحريض على الوفا بالمهد لله - تعالى ! - ثم لانياته ورسله ، عليهم السلام ! ثم الشيوخ الاولياء ثم لأولي الأمر . » [مخطوط الفاتح : ٣٦ب-٣٧] . -
(٩٣٠) مجرد اقتباس من آية ٢٠٦ (سورة البقرة: ٢) وآية ٧٧ (سورة آل عمران: ٣) . -
(٩٣١) انظر التعليق الخاص باب يزيد البسطامي فيما تقدم تعليق رقم ٨٦٠ .

١ نكت KP . - ب هؤلاء P . - ت الله P ، الثلاثة K . - ث تمل W . -
ج هؤلاء WP . - ح الله KP ، الثلاثة W . - ح لله H ، + تعالى H ، تمل W . -
خ هؤلاء P ، هؤلاء W . - د القائم H ، القائم K : د والاشياخ H . - ذ يأمرؤن HKW . - ر - P . - ر نظر P . - ز الآخرة W ، الآخرة K ، الآخرة H . -
الآخرة P . - س - PW .

حق تلميذه لما خالفه : دعوا من سقط من عين الله . فروي ثم بعد ذلك مع المختارين ، وسرق وقطعت يده . هذا لما نكث . ابن هو ممن وفي ص بيعته ؟ مثل تلميذ^{٩٣٢} داود الطائي ص ، الذي قال : ألقى نفسك في التنور [f. 95a] فسألقى نفسه فيه . فعاد عليه برداً وسلاماً . — هذا نتيجة الوفاء ط .

(٩٣٢) تلميذ داود الطائي المراد به هنا هو معروف الكرخي وهو معروف بن فيروز أو ابن القيرزان ؛ وهو فارسي أسلم على يد الامام علي بن موسى الرضى . توفي في بغداد وقبره هناك ظاهر يتبرك به . وترجمته في طبقات الصوفية للسلي ٨٣-٩٠ والحلية ٨/٣٦٠-٣٦٨ وصفة الصفوة ٨٤/٢ وتاريخ بغداد ١٣/١٩٩-٢٠٩ . اما داود الطائي ، فهو داود بن نصير ، ابر سليمان ، العالم الرباني . كان يختلف الى ابن حنيفة ثم تزهد واغرق كتبه في الفرات . توفي عام ١٦٥ ؛ انظر ترجمته في تاريخ بغداد ١١/٢٢١ .

ش مرى W ، فرى K ، فرى H . — ص وفا W ، وفا K ، — ص العلى W ، الطائي P ، الطائي K . — ط الوفا W ، الوفا KP .

(شرح) تجلي المعارضة^(١٣٣)

CVII

(٤٩٩) وهي انما تقع باعتبار دعوى العارف في نحو قوله : «لا يشغلني شأن عن شأن كالحق». ولذلك قال : «لا تزاحم من لا يفنى برويتك ا» أي لا تعارض من هو معك اينما كنت^(١٣٤) ، ولا يفنى برويتك ا اياه كما تفنى ، انت ، برويته ب ايتك حيث «تحرق سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره^(١٣٥)» وتفنيه . اذ ليس من شأن الحق ان يتأثر من شيء ويذهل عنه ، عند حضوره مع الآخر . ولذلك قال : «فلا يشغله شأن عن شأن^(١٣٦) وذلك مخصوص ؛» اذ للربوبية خصائص . وعدم اشغال الشأن اياه عن شأن آخر (هو) من «مفردات الربوبية» وخصايصها ، فلا يوجد في غيرها . ولذلك قال :

(٥٠٠) «ولا تغتر بقول عارف ، حين قال^(١٣٧) : «العارف لا يشغله

(٩٣٣) املاء ابن سودكين . «ومن تجلي المعارضة . (وهذا) نصه . «لا تزاحم من لا يفنى وارك ماله .» - قال جامعه : سمعت شيخ ، سلام الله عليه ! يقول ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . لا تعارض موجوداً «هو معك اينما كنتم» ، مع كونه «لا يشغله شأن عن شأن» . فاياك ان تدعي وتقول : انه لا تشغلي الاكوان عن مشاهدة ربي ، فليس [الاصل : وليس] الامر كذلك : انما هو الحضور معه ، الذي يبقى لك ، مع رؤية الكيان . وفي الناس من يشتبه عليه ذلك (الامر) : فيجعل الحضور كالمشاهدة ، ويجريها على باب واحد ؛ وليس ذلك كذلك . ولا تغتر بقول ذلك العارف : انه لا يشغله شيء عن ربه ، ولا يشغله ربه عن شيء . فهذا بابه قوة الحضور ، لا المشاهدة : لانه ما اشهدك قط إلا أفناك عنك . وهو قول السيارى ، رحمه الله : «ما التذ عارف بمشاهدته» . - والله يقول الحق ! . - (مخطوط الفاتح : ١٣٧) . -

(٩٣٤) اشارة الى الآية الكريمة : «وهو معكم اينما كنتم» سورة رقم ٥٧ (الحديد) آية رقم ٤ . -

(٩٣٥) اشارة الى الحديث الشريف : «ان الله سبعين حجاً من نور ، فلو كشف عن وجهه لأحرقت سبحات وجهه ما ادرك بصره ، وفي رواية : ما انتهى اليه بصره» انظر سنن ابن ماجه ٤٤/١ ؛ ورسالة القشيري ٤٧ وسفينة الراغب ٣٠٠، ٢٩٢/١ وشرح الاحياء ٧٢/٢-٧٣ وشفاء السائل ٣٢ (ط. الطنجي) . -

(٩٣٦) اشارة الى الآية الكريمة : «كل يوم هو في شأن» سورة الرحمن (٥٥/ ٢٩) . - (٩٣٧) يروى عن ابي عبد الله المغربي قولاً قريباً من هذا : «العارف من شغله معروفه عن النظر الى الخلق ..» (جذوة الاصطلاح : ٣٢ب) - ويقول ابراهيم بن علي المريدي : «... ومن الحال ان يوجدك علم ذكره ولا يشغلك عما سواه» (نفس المصدر : ١٣٣) وهو في طبقات السلمي منسوب الى ابي حمزة البغدادي البزاز : ٢٩٦ . -

ا برويتك KP . - ب الاصل : برويته . - ت الاصل : شيء . -

شيء عن ربه ولا يشغله ربه عن شيء « فإنه » انما اراد « بيان » قوة الحضور (٩٣٨) أي قوة حضوره مع الحق ، في مُطْلَع الإشراف على (٩٣٩) الأطراف . وهو مقام يعطي الحضور مع الحق والخلق معاً . فعدم اشغال الشان الحق عن شان ، من حيث شهوده ، المستوعب ، المحيط . وعدم اشغال العارف ، من حيث قوة حضوره مع الحق « لا » من حيث « المشاهدة » فلا تعارض . وحيث احتمل ان يقول قائل : لم لا يكون عدم اشغال العارف ايضاً من الشهود - قال :

(٥٠١) « لما أشهدك قطّ إلا أفناك وأبقاك له ، ما أبقاك لك » حتى تقول : شأني أن (لا) يشغلني شأن عن شأن ! « فخذْ مآلك واتركْ مآله » تحفظ من الحق بالتحقيق . -

(٩٣٨) الحضور : « هو حضور القلب بالحق عند غيبته فيتصف بالفناء » (اصطلاحات الفتوحات ١٣٣/٢) وانظر الفتوحات ٥٤٣/٢-٤٤ واصطلاحات الصوفية لابن عربي . - (٩٣٩) مطلع الاشراف على الاطراف هو مقام تمانق الاطراف ، اي اجتماع الارصاف المتقابلة وتوافقها . وهذا مظهر من مظاهر اطلاق الذات ، المسمى باطلاق الهوية لا بشرط شيء . لطايف الاعلام ، بتصرف : ١٤٩ ، ١٦٥ ، ١٦٥ ب . -

(شرح) تجلي فناء الجذب^(١٠١)

CVIII

(٥٠٢) اعلم ان حالة اضطرار السائر ، عند انقطاع الاسباب عنه ، يجذبه الى الحق المدعو . فلا يجد ، حائلته ، متعلقاً سواء . فانه ، اذ ذاك ، في مقام عتلا عن رتبة الاسباب والتأثر منها . ولذلك يجيبه الحق على حظه بفنائه فيه وبقائه به . فلما وجد السائر (أن) ما أولاه الحق أعظم من حظه ، الذي اضطر في طلبه اليه - تَزَهَّدَ فيه عن حظه ، رغبةً فيما اغناه الحق المحيى في بقائه بعد فنائه . ولذلك قال ، قدس سره :

(٥٠٣) « لم يَقْنِ عَنْ تِ الْأَشْيَاءِ » المتعينة بكونها اسباباً موصلة ، « ولم يبق بالله الا المضطر » اذ لا سبب إلى وصوله إلى حظه في الله ، الا العناية التي من آثارها ، فناؤه عن الاسباب وبقاؤه بالمسبب . « ولهذا يجيبه^(١٠١) » في دعائه خ .

« فعلامة الاضطراب ، الاجابة . وهذا فناء الجذب » « أي [f. 95b] فناؤه في الحق ، الذي جذب اليه السائر بحكم الاضطراب . - « لانه ما فنى فيه الا لخطئه نفسه » الذي جذب السائر اليه - تعالى !

(٩٤٠) املاء ابن سودكين . « ومن شرح تجلي فناء الجذب . وهذا نصه . « لم يفن عن الأشياء حظي عين وصل . » - قال جامه : سمعت شيعي ، سلام الله عليه ! يقول ، في اثناء شرحه لهذا التجلي ، ما هذا معناه . تجلي فناء الجذب هو تجلي الاضطراب . يقيمك الحق في حالة تنقطع عنك فيها الاسباب ، فلا تجد متعلقاً سواء ، فتستند اليه استناد الاضطراب . فيكون ما ابتلاك - (وهو) ما اعتقدته بلاءاً - هو عين النعمة والرحمة في حق السعداء . لان حالة الاضطراب لا تنوقف على المؤن فقط . ثم انه ما فنى الا لحظه نفسه ، وهو محل اضطرابه ، فلما جذب اليه وأشهد تجليه ورآه في حظه ، ترك حظ نفسه وزهد فيه . فقيل له : ارجع ! فقال : ال ابن بقيت ارجع ؟ وما كنت اعلم ان الأمر هكذا . فالحمد لله الذي جعل حظي عين وصل ! » [مخطوط الفاتح : ١٣٧] . -

(٩٤١) اشارة الى قوله - تعالى : « أمن يجيب المضطر اذا دعاه ... » آية رقم ٦٢ من سورة النمل (٢٧) . وانظر تحليل حالة « المضطر » من الوجهة النفسية والروحية في « ختم الأولياء » للحكيم الترمذي ، مخطوط الفاتح رقم ٥٣٢٢ / ١٥٥ ب . -

ا فناء . - ب الاصل : بفناء . - ت الاصل : وبقائه . - ث الاصل : فناء . -
 ت من H . - ث الأشياء ، P ، الاسماء H . - ج الاصل : فناء . - ح الاصل : بقاء . -
 خ الاصل : دعاء . - د الاصل : فناء . - ذ يحظ KH . -

لأجله . « فَلَمَّا رَأَاهُ » اي الحق وما أغناه الحق به في بقائه ز ، « زهد
في حظّه » اليسير وبقي على ماله من الحق .
« فقل له : ارجع ! » بحظّك ، وبالزوائد الموهوبة لك ، الى مقامك .
« - قال : ما علمت من الأمر » الذي أعطيت في اضطراري ، « كذا .
فالحمد لله الذي جعل حظّي من عين وصلي » حيث صار الحق ، في
البقاء ، حظّي !

(شرح) تجلي ذهاب العقول ٩٢١

CIX

(٥٠٤) هذا التجلي لَمَنْ يتقلب مع الأنفاس . فيعطيه واحدُ العَيْنِ ، في كل زمن فرد ، ما بحسبه من الاسرار الغامضة الخفية . حتى يُدرك اسرار كل شيء ب في عين سر واحد خفي ، مختص بأن واحد ؛

(٩٤٢) املاء ابن سودكين . « ومن شرح تجلي ذهاب العقول . وهذا نصه « المعرفة الحقيقية من هو من اهل الله - تعالى ! - والسلام ! » - قال جامع هذه المنح الالهية : سمعت سيدي وشيخي وإمامي - سلام الله عليه ! - يقول ، في اثناء شرحه لهذا ، التجلي ، ما هذا معناه . من تمكن من تدقيق الزمان ومعرفة دقائقه ، وما يكون الحق في كل زمن فرد من الاحكام والتجليات - فانه [الاصل : فاجابه وكذا مخطوط برلين والتصحيح في مخطوط فيينا] العارف للحق عن امر واحد في كل زمان بما يعطيه حكم ذلك الزمان ، لا (يقال ذلك الأمر ولا) ينحكي ، اذ وقت العبارة عن الزمن المشلول عنه يكون الحكم فيه لزين آخر من « رتبة ثانية تعطي حكماً آخر . فكلمة مثل (العارف) يقول : لا فرق بيني وبينك فيما تسأل عنه ، فاني مشغول بموارد الزمان الثاني عن الزمان الأول . وكلانا ، في هذا الباب ، سواء . وهذا (هو) الاتساع الاخي الذي لا يقبل التكرار في العالم . وان رأيت أنت مكرراً فليس بمكرر ، وانما ذلك حفظ ما مضى لك وتذكرك به ؛ فرأيت في عالم حفظك ، وكان الآتي في الزمن مثله ، لا هو . قال الله - تعالى ! - « وأتوا به متشابهاً » اي في الصورة . ومعلوم انه ليس في الحكم بمتشابه . - وقوله : « حتى يعود » . يريد ما قاله الجنيد ، رضي الله عنه ! عندما سئل ان يعود وارده وعلميه ليكتب عنه . فقال : « ان كنت اجرية فانا أليه » (وانظر الفتوحات ٢/٣٠٠) . وهذه الحكاية ذكرها القشيري ، رضي الله عنه ، في رسالته (ص ٢٤) . وقد احببت ان اذكرها ههنا على نصها . وهي هذه « قيل لعبد الله بن سعيد بن كلاب (انظر ترجمته في الفهرست لابن النديم ص ١٨٠) رطبقات الشافعية للسبكي ٥١/٢) ، انت تتكلم على كلام كل احد . وههنا رجل يقال له الجنيد ؛ فانظر : هل تعرض عليه ام لا ؟ فحضر حلقة . سأل الجنيد عن التوحيد . فأجابه . فتعجب عبدالله وقال : اعد علي ما قلت : فأعاد ، ولكن لا ب تلك العبارة . فقال عبدالله : هذا شيء آخر لم احفظه . تعبد علي مرة أخرى ! فأعاد بعبارة أخرى . فقال عبدالله : ليس يمكنني حفظ ما تقول ، أمله علينا . فقال : إن كنت اجرية فانا أليه ! فقام عبدالله وقال بفضلته واعترف بعلو شأنه « . رحمة الله - تعالى ! - عليها . [الاصل - وهذا ما انتهى اليه من شرح التجليات بفضل الله تعالى وعونه وعوايد جيله ولطفه وبره واحسانه . والحمد لله على ذلك اولا وآخر وظاهراً وباطناً : عفى الله عن كاتبه ومولفه وحافظه و(ال)ناظر فيه [ورقة ١٣٧-١٣٧ب] . مخطوط برلين : تجزأت التجليات بحمد الله - تعالى ! - وتوفيقه على يد العبد الفقير الى رحمة الله تعالى وعفوه وكرمه في سلخ جمادى الأول سنة اثني وثلاثين وسبعمائة على يد زكريا بن يحيى الاقصري . عفا الله . عنه « والسلام » (على الماشق) مع المقابلة . مخطوط فيينا : تم شرح التجليات بعون الله وقضله وحسن توفيقه في نهار الخميس التاسع من شهر ربيع الثاني سنة ١١٤١ على يد العبد الضعيف الغافي محمد بن محمد المدياني . نحم الله الله له والديه] - .

١ العقل KH . - ب الاصل : شيء . -

لا يقال ذلك السر ولا ينجلي إلا في ذلك الآن . فاذا أخذته العبارة في الآن الثاني ، لا تفي بالمقصود . إذ للآن الثاني ، سرّ وعبارة تخصه وهلمّ الى لا غاية . ولذلك قال :

(٥٠٥) « المعرفة الخفية ، أنوار تشرق . فان أخذتها العبارات ، فلباسان لا يعقل وخطاب لا يفهم . فاذا ردّ » عليه ، انكاراً ، « يقال له : ما قلت ؟ - يقول : ما قلت . - فيقال له : لا تنجلي ما قلت لما فيه من الخدوش . « فيقول : لانه لم ينسمع ج » كما ينبغي . - « فيقال له : أعد ! - فيقول : حتى ح يعود ! » اي الآن الذي خص به ما قيل . فان مقولي ، اذ ذاك ، لا يسعه إلا ظرفه الخصوص . ولا تكرار في الوجود حتى يعود بعينه^(١٤٣) . وما تراه ، أنت ، في صورة التكرار - فليس إلا تعاقب الامثال المتغايرة . -

« وعن مثل هذا يرتفع الخطاب : فانه مجنون » أي مستور عليه حكم

(٩٤٣) يقول ابن عربي :

ولا اقول بتكرار الوجود	ولا عود التجلي فا في الأمر تكرار
البحر بحر على ما كان من قدم	ان الحوادث امواج وانهار
لا يحجبك اشكال مشكلة	عن تشكل فيها فهي استار
وكن فطناً بها في أي مظهره	فان ذا الأمر اخفاء واظهار

مخطوط شهيد علي باشا ١٢٤٤ / ١٨٠

هذا جانب من جوانب الفكرة الاساسية في مذهب الشيخ الأكبر ، اعني فكرة الخلق المتجدد او الخلق الجديد . ولنتمع الى تعريف لطايف الاعلام : « الخلق الجديد يعني به ما يفهم من باب الاشارة من قوله تعالى « بل هم في لبس من خلق جديد » . وذلك ان هذه الآية الكريمة كما يفهم منها ، بحسب ظاهر عبارتها ، ما نزلت لاثباته من حشر الاجساد وتجديد الخلق في يوم المعاد - فكذا يفهم منها ما تشير اليه ، في مقتضى ذوق الكمال بلسان الخصوص المفهوم لاهل الله ، من تجديد الخلق مع الانفاس . فكما ان الكفار في لبس وشك من تجديد الخلق في يوم القيامة ، فكذا اهل الحجاب في لبس وشك من تجديد الخلق مع الانفاس . فان كل ما سوى الحق .. من جميع مخلوقاته... لا بقاء لشيء منها . بل هي متجددة الوجود لحظة فليحظة . فهي لا تزال في ثناء يعقبه بقاء ، هكذا دائماً مع الانفاس ... فلولا تجدد الفناء والبقاء لكان الامداد تحصيلاً الحاصل ، لانه يكون ابقاءً للباقي وإيجاداً للموجود ... » (ورقة ٧٥ ب) . وانظر الشرح المفصل لهذه ، الفكرة في

L'Imagination créatrice..., II^e partie, chap. I.
La récurrence de la création..., 149-154.
La double dimension des êtres, 154-161.

ث يشرق K . - ث ما يحل K ، ما ينحكي H . - ج يسمع H ، يسمع K . -
ح + اعود او HK .

ما مضى من الآثات وما يأتي منها . فانه مع الآن الحاضر دائماً ، ليس لشهوده
سبيل الى ماضٍ وآتٍ قط . « ونعيم الجنون » ! هو . -
(٥٠٦) وقد نبّه ، قدس سره ! في خاتمة الكتاب ، النفوس المبهجة
بالعصمة عن خلطات الزيف والعناد ، بكلمة جامعة إن طرقت الاسماع
الواعية ونخالطت معانيها القلوب الأريحية - تجذبها الى محل النجاة وتحلّيها
بحلّي الاصابة وتنشئها في السابقين بروح الحسنى وزيادة . وهي قوله :
« صحة التوحيد وكمثال الاسرار وحسن الظن فيما لا يعلم ، من علامات مَنْ
هو من اهل الله . والسلام خ ! » .

(٥٠٧) اللهم ! يا مَنْ توالى فيض فضله على العالمين

تارة بقدر افتقارهم اليه

وتارة بقدر امتنانك عليهم -

متّعنا [f. 96b] بشهود أنوارك

وكتشف أسرارك

ورشف مدرارك

في محلّ يجمع لنا بين الكفّلين من رحمتك

الموزعة على الكافة .

واهدنا في التحقيق الى غاية

يقوم بها المقربون

وعيونهم قريبة بحلّي الجمال

ونعمى الكمال

والمواهب الجزيلة الى الأبد .

وأقنا على سواء سبيلك

هادين مهتدين

غير ضالين ولا مضلين .

واحرسنا بعين عنايتك

في حماك المنيع

خ - KH ؛ + والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين ،
تمت H ؛ + م K . -

من هجوم الالهواء
ورجوم الاعداء
وظنون الاغمار
ونزول الاقدار
وغلبة الاشرار .
فان الرجاء بفضلك واثق
والوثوق بلطفك صادق .
فارزقنا خير ما عندك
في الحال والمآل
وسائر الاحوال .
ولا تحرمنا من ذلك بسوء ما عندنا
فانك الجواد الكريم
الروؤف د الرحيم
وصلى الله على سيدنا وسندنا
محمد وآله وصحبه اجمعين . - وسلم تسليما !

فهارس الكتاب

(الارقام السوداء تنسب الى ارقام فقرات المتن و الارقام البيضاء تنسب الى ارقام تعليقات المحقق في الهامش)

فهرس الآيات القرآنية

رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق	رقم السورة واسمها (البقرة)	٢
١٥	٢٢١	٤٥٠		
١٨ ، ١٧	٤٣٣	٨٢٩		
١٨	٣٤٥	٨٤٧		
٢٠	*	٢٠٦		
٢٣	٢٦٢	٥٤٨		
٢٥	*	٢٠٦		
٢٩	٣١٨	٦٥٤		
٢٥٣ ، ٨٧	٨٦	١٨٩		
١١٥	١٤١	٣٠٣		
١١٦	٣٦٤	٨٨١		
١٤٨	٢٢٧	٤٦٨		
١٨٥	٥٥	١٢٤		
١٨٩	٤٧٤	٩٠٣		
٢٠٦	٤٩٨	٩٣٠		
٢١٠	*	٢٥٧		
٢١٢	١	٢٣		
٢٥٣	٨٦	١٨٩		
٢٥٥	*	١٢٥		
٢٥٥	٦٣	١٤٠		
٢٥٥	٦٤	١٤٥		
٢٨٨	٣٠٦	٨٦١٥		
٢٨٨	٣٠٦	٦١٥		
١	٥٦	١٢٥	(آل عمران)	٣
٢٧	١	٢٣		
٢٧	١٨٢	٣٨٥		
٣٧	٣٣٧	٦٩٣		
٤٧	١١٠	٢٤٤		
٥٩	١١٠	٢٤٤		
٦٨	١١٦	٢٦٣		

رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق	رقم السورة واسمها	
٩٢	*	٢٠٦		
٩٧	٤٥٥	٧٧٢		
١٥٩	*	٢٥٧		
٣٣	٨٧	٢٥٣	(النساء)	٤
٧٧	١١٦	٢٦٣		
١١٢	١١٦	٢٦٣		
١١٢	١٢٧	٢٧١		
١٧٥	٨٦	١٩١		
٤	٥٧	١٣٥	(المائدة)	٥
٤	١٦٤	٣٤٤		
٤	١٩٥	٤٥٨		
٢٥	١٢٥	٢٦٩		
٥٧	٤٢٥	٨٥٦		
٦٦	٣٦٥	٧٢٣		
٦٩	١١٦	٢٦٢		
١١٣	١٧٦	٣٢١		
١٦	٤٦٣	٨٧٦	(الأنعام)	٦
١٨	*	٨٧٦		
١٨	٣٦٥	٧٢٥		
١٨	٣٦٧	٧٣٧		
٣٨	١	١٩		
٣٨	٧	٤٥		
٣٨	٩	B ٤٩		
٣٩	١٢٥	٢٦٨		
٥٢	*	٢٥٦		
٧٣	١١٥	٢٤٤		
٩٦	٢٨٥	٥٧٢		
٩٧	٨	٤٨		
١٥٣	٢١٢	٤٣١		
١٥٣	٣١٤	A ٤٤٥		
١٦	A ١٣٦	٢٨٩	(الأعراف)	٧
٧٦	*	٧٨٧		
٩٧	١٥٨	٣٣٤		

رقم السورة واسمها	رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق
	٩٩	١٧٢	٣٦٥
	١٤٢	٣١٥	٦٢٣
	١٤٢	٤٨٥	٩١١
	١٥٥	١١١	٢٤٧
	١٧١	٢٨	٨٢
	١٧٢	١٨٢	٣٨٣
	١٧٤	١٣٤	٢٨٦
	١٧٥	*	٧٨٧
٨ (الأنفال)	١٧	٤٣	١١١
	١٧	١٤٦	٣١٤
	١٧	٢٩٧	٦٥٣
	١٧	٣٧٣	٧٤٥
	٣٣	٣١١	٦٢٨
٩ (التوبة)	٦	١٤٩	٣٢٥
	٣١	٤٨٣	٩١٥
	١١٦	١٤٣	٣٥٧
	١٢١	*	A٢٣٤
	١٢١	٤٣	١٥٩
	١٢٨	٨٥	١٨٧
١٥ (يونس)	٢	١	٢٥
	٢٦	١٨٩	٣٩٤
	٩٥	٥٦	١٢٩
١١ (هود)	٧	١٧	٥٣
	١٧	١٢٨	٢٧٢
	٥٦	٣٧٤	٩٥٤
	١٥٢	٣٩٤	٩٢٧
	١١٢	٢٥٥	٥٢١
	١١٦	*	A٢٣٤
	١١٩	٣١٣	٦٣٩
	١٢٣	*	٢٥٧
	١٢٣	١٢٢	٢٦٦
	١٢٨	٤٣	١١٢
١٢ (يوسف)	٢٤	١٨٥	٣٧٧

رقم السورة واسمها	رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق
	٧٦	٣٢٦	A٤٧٩
	٩٥	١٥٧	A٢٣٤
	١٥٨	٢٥٧	٥٢٨
	١١١	٦	٤١
	١٩٥	١٥٧	A٢٣٤
١٣ (الرعد)	٢٩	١١٢	٢٥٦
	٣١	٤٣١	٨٢٦
	٣٥	*	٢٥٦
	٤١	٥٨	١٣٦
	٤٣	١	٢١
١٥ (الحجر)	٩٩	١٤٢	٣٥٤
	٢٩	٨٦	١٩٨
١٦ (النحل)	٩	١٣٩	٢٩٢
	٤٥	*	٢٥٣
	٤٥	١١٥	٢٤٤
١٧ (الاسراء)	١٨	١٨٥	٣٨٧
	٢٣	*	٦٨٤
	٢٣	٣٣١	٦٨٥
	٢٣	٤٦٤	٨٨٢
	٤٤	١٧	٥٥
	٧٢	١٤٤	٣٥٨
	٨٥	٨٦	١٩٢
١٨ (الكهف)	٩	١	١٦
	٩	١١٥	٢٥٨
	١٧	٤٥٩	٧٨٦
	٢٨	*	٢٥٦
	٦٦	٢٢٨	٤٧٥
١٩ (مريم)	١٦	٨٦	١٩٥
	٣٥	١١٥	٢٤٤
٢٥ (طه)	٥	٢٨	٧٥
	٥	١١١	٢٤٨
	١٤	٥٦	١٢٦

رقم السورة واسمها	رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق
	١٥٧	٢٢٣	٤٤١
	١٥٧	٢٢٨	٨١٨
	١١١	٤٣	١٤٥
	١١١	٤٤	١٤٥
	١١٤	٢	٢٤
٢١ (الانبياء)	٣	١٧	٥٤
	٣٥	١	٤١٥
	٤٩	١٧٤	٣٧٥
	٨٧	٥٤	١٢٧
	١٥٤	١٥٤	٢٣١
٢٢ (الحج)	٤٤	١٩٢	٣٩٩
٢٣ (المؤمنون)	١٤	٨٤	١٩٤
	٨٤	١١١	٢٥٥
٢٤ (النور)	٣٥	٢٣٧	٤٨٥
	٣٥	٣٨٣	٧٥٧
	٣٩	٢٢٨	٤٧١
	٣٩	٤١٣	٧٩٤
	٤٥	١٩٣	٤٥٥
	٤٥	١٩٣	٤٥١
	٤٥	١٩٣	٤٥٢
٢٥ (الفرقان)	٢٤	١٤٤	٣٥٩
	٤٣	٣٥١	٤٥٨
	٧٥	١٤٤	٣٥٩
٢٦ (الشعراء)	١٩٣	٨٤	١٩٥
٢٧ (الزلزال)	٤٥	١	٢١
	٤٢	٥٥٣	٩٤١
٢٨ (القصص)	٢٩	١١٥	٢٤٤
	٣٥	٢٧	٧٣
	٣٥	١٤٩	٣١٩
	٣٥	٣٨٣	٧٥٩
	٣٥	٣٨٥	٧٥٩

رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق	رقم السورة واسمها
٢٩	(الغالبون)	٢٤	٤٥٩
		٢٤	١٥٢
		٢١	٩٥٥
		٥٥	٢٤٢
		٥٤	٧٧٩
		٥٤	٧٨١
٣٥	(الزمر)	١٥	٢١٢
٣٢	(الجمعة)	٧	٣٩٥
		١٧	٢٨٨
٣٣	(الاحزاب)	١٣	٢٩٩
		١٣	A٢٤٩
		٧٢	٢٩١
٣٤	(يس)	٤٢	A٤١٤
		٨٢	٢٤٤
٣٧	(الصافات)	٣٥	١٢٨
		١٤٤	٧٣٤
٣٨	(ص)	٤٩	٨٥٢
		٧٢	١٩٨
		٨٢	٣٨٤
٣٩	(الزمر)	٢١	٢٥٤
		٤٧	٤٨٩
		٧٧	٢٣١
٤٥	(المؤمن)	١	١٥٢
		١٣	٢٥٤
		١٥	١٢٣
		١٥	١٩٣
		١٥	٢٥٥
		١٤	١٨٨
		٤٨	٢٤٤
٤١	(الجمعة)	١	١٥٢

رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق	رقم السورة واسمها
٥٣	٦	٤٢	
٥٣	١٧٦	٣٦٩	
٥٣	٣٦٥	٧٢٤	
١	٦٥	١٥٢	٣٢ (الشورى)
٧	٢٥١	٥١٢	
١١	٢٢٢	٤٥٥	
١١	٢٤٩	٥١٥	
١١	٣٣٣	٦٨٨	
١١	٤٢٥	٨٥٧	
١١	٤٦٣	٨٧٥	
٥١	١٢٩	٢٧٣	
٥١	١٢٩	٢٧٤	
٥٢	٨٦	١٩٤	
١	٦٥	١٥٢	٤٣ (الزخرف)
١	٦٥	١٥٢	٤٤ (الدخان)
١	٦٥	١٥٢	٤٥ (الباقية)
٢٢	١٤٣	٣٥٦	
٣٧	١٨٨	A٣٩١	
١	٦٥	١٥٢	٤٦ (الاحقاف)
١٩	٤٨٣	٩١٤	٤٧ (محمد)
١	٢٥٨	٥٣٤	٤٨ (الفتح)
١٥	٤٣	١١٥	
١٥	١٤٦	٣١٢	
١٥	٢٩١	٥٨٩	
١٨	٢٥٨	٥٣٣	
١٥	٩٧	٢١٣	٥٠ (ق)
١٦	٤١٦	٧٩٨	
٣٧	*	٢٥٦	
٣٧	٢٥	٦٥	
٣٧	١٤٩	A٣٢٥	

رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق	رقم السورة واسمها	
٢١	٣٦٥	٧٢٢	٥١ (الذاريات)	
٥٦	٢١٧	٣٤٥		
٢	١	١٥	٥٢ (الطونز)	
٢	٧	٣٦		
٢	١١٦	٢٦١		
٣	١	١٢		
٤	٢٨	٧٩		
١	٣١٦	٦٣٤	٥٣ (النجم)	
٧	١٥٢	٢١٧		
٧	١٣٤	٢٨٧		
٩	٢٥٨	٥٣٥		
٩	٢٥٨	٥٣٦		
١٤	٢٨	٧٨		
١٦	٢٨	٧٨		
١	٣٤	١١٥	٥٥ (الرحمن)	
٢	٣٤	١١٥		
٢٩	٣٣١	٨٢٥		
٢٩	٣٦٤	٨٧٩		
٢٩	٣٨٦	٩١٨		
٢٩	٣٩٩	٩٣٦		
٣١	٣٦٤	٨٨٥		
١٧	١٩٩	٣١٣	٥٦ (الواقعة)	
٥٨	٣٥٤	٧٧٧		
٧٨	١	١٣		
٧٨	٧	٣٧		
٧٨	١١٦	٢٦٥		
٣	١٧٨	٣٧٤	٥٧ (الحديد)	
٣	٢٢١	٣٣٨		
٣	٣٩٩	٩٣٤		
١٤	٣٨٩	٩٢١		
٢٧	١٤١	٣٥١		
١٣	٢٥٨	٥٣٢	٦١ (الصف)	

رقم السورة واسمها	رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق
٦٦ (التحریم)	٦	٣١١	٦٢٧
٦٧ (الملك)	٤	١٩٥	٣٩٦
	١٥	٤٢٩	٨٢٥
٦٨ (القلم)	١	١	١١
	٤٢	٦٤	١٤٧
٧٥ (المبارج)	٣	٦٤	١٤٦
٧٢ (المزمل)	٥	٣٢٥	٦٦١
	٦	*	١٥٩
	٧	٤٩٢	٩٢٥
٧٥ (القيامة)	٨	٢٤٢	٤٩٥
	٨	٤٢٦	٨١٥
٧٧ (المرسلات)	٨	٢٤٢	٤٩٦
	٨	٤٢٦	٨١٢
٧٨ (النبا)	٢٦	١٤١	٢٩٨
٨١ (التكوير)	١	٢٤٢	٤٩٤
	١	٤٢٦	٨١١
	٤	٤٢٦	٨٥٩
٨٢ (الانفطار)	٨	٣١٣	٦٣٨
٨٣ (المطففين)	٢٥ . ٩	١	١٤
	٢٥ . ٩	٧	٤٤
	٢٥ . ٩	١١٦	٢٥٩
	٢٥ . ٩	١٤١	٢٩٤
	٢٥ . ٩	٢٥٩	٥٤٥
٨٤ (الانشقاق)	١	٤٢٩	٨٢٢
	٤ . ٣	٤٢٨	٨١٧
	٥	٤٢٩	٨٢١
٨٥ (البروج)	١٢	٤٩٤	٩٢٦
	١٥	١١١	٢٤٩
٨٦ (الطارق)	٩	٥٣	١٢٥

رقم السورة واسمها	رقم الآية	رقم الفقرة	رقم التعليق
٩٢ (الضحى)	١٥	*	٢٥٦
٩٥ (التين)	٤	١	١٨
	٤	٨٧	١٩٩
٩٧ (القدر)	٤	٨٦	١٩٧

فهرس الاحاديث

أ

- أنا نى جبريل... فى كفه مر آة بيضاء، وقال: هذه الجمعة. ٢٦؛ ٧٥.
 الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه. ١١٥، ٢٤٣.
 آخر وطأة وطئها الله لوج. ٢٢١؛ ٤٥١.
 آدم ومن دونه تحت لوائى. ١٩٥، ٤٥٦.
 اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت... ١١٥، ١٣٤، ٢٥٩، ٢٤٥، ٢٤٢، ٢٨٣، ٢٢٥، ٤٢٧، ٤٨٩.
 اعطيت (اونيت) جوامع الكلم. ٢٤، ١٥٧، ٦٦، ١٣٣.
 اللهم انت الصاحب فى السفر... ٦٣٥.
 اناسيد ولد آدم... ١٩٥، ٤٥٥.
 انا عند ظن عبدي بى... ١٨٥، ٣٢٧، ٣٧٨، ٨٦١.
 انا عند المنكسرة القلوب المتندرة القيور. ٤٦٤.
 انتم اعرف بامور دنياكم. ٢٥٥؛ ٥٢٥.
 ان اصدق بيت قالته العرب، ألا كل شىء ما خلا الله باطل. ١٩٧٤، ٣٦٥.
 ان الله خلق قبل الاشياء نور نبيك... ٣٤.
 ان الله يتجلى لهم يوم القيامة ثم يأتيهم... فيقولون: نعوذ بالله منك... ١٦٧، ٤٣٩.
 ٢٤٩، ٣٤٩، ٣٨٧، ٥١١.
 ان لله سبعين حجاباً من نور... ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٢٣، ٣٩٩، ٤١٨، ٤٢٥، ٤٢٣.
 ٤٤٥، ٤٥٦، ٩٣٥.
 ان لله ضنائن فى خلقه، السهم النور الساطع... ٦٢٥.
 ان الحق لينطق على لسان عمر... ٣٨٥، ٧٥١.
 ان خلق احدكم يجمع فى بطن امه اربعين ليلة، ثم يكون علقه مثل ذلك... ٧٨٤.
 ان لى مع ربى وقتا لا يسعنى فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل... ١٤٦، ٧٥.
 ان من امتى محدثين... ٢٥٦.
 انكم ترون ربكم كما ترون الشمس والقمر. ٣١٢، ٤٣٥، ٤٣٤، ٨٣١.
 انه لينان على قلبى وانى لأستغفر الله... ٢٥٥؛ ٥٢٣.
 انى لأجد نفس الرحمن من قبل اليمن. ٣٦٥؛ ٧٢٧.
 اول ما خلق الله درة بيضاء... ٢٨، ٧٤.
 اول ما خلق الله القلم... ٢٩، ٨٧، ١٤١، ٢٢٨.
 اين كان ربنا قبل ان يخلق... كان فى عاء... ٢٨؛ ٧٧.

ب

بعثت لا تتم مكارم الاخلاق. ٥٧، ١٦٤، ١٩٥؛ ١٣٤، ٣٤٥، ٤٥٧.

ت

اتبع السيئة الحسنه تمحها... ٨٤٣؛ ٤٤٣.

ح

الحرب خدعة. ٣٥٧، ١١٧١.
... فاحمده بمحامد لا اعرفها الآن. ١٣٣، ٢٠٩؛ ٢٨٤، ٤٢٥، ٤٢٦.

خ

خلق الله آدم على صورته... ٣، ٦٤، ٢٠٠، ٣١٨، ٤١٤؛ ٣٥، ١٤٨، ٤١٥، ٦٥٣، ٧٩٦.
خلق الله الخلق في ظلمة... ١؛ ٧.

د

دع ما يربك الى ما لا يربك. ١١٨؛ ٢٦٤.

ذ

أذكر يوم لا يوم. ٢٥٦.

ر

رأيت عرش ربي بارزا... ٢٦٤؛ ٥٥١.

ز

... زدني تحيراً... ٢؛ ٣١.
... زويت له في سعة الارض حتى رأى مشارقها... ٥٥٢، ٢٦٤.
... لا يزال يتقرب الى عبي بالذواقل... ٨٢، ١٩٨، ٢٥١، ٢١٤، ٣٣٧، ٤١٧، ٤٣٤، ٤٥٤؛ ١٨٦، ٤١٥، ٤١٦، ٤٣٧، ٤٧٩، ٤٩٣، ٧٩٩، ٨٣٥، ٨٨٤، ٨٦٣، ٨٨٣١.

س

سبقت رحمتي غضبي. ١١١؛ ٢٥٤.

ش

... شيبتنى سورة هود... ٢٥٥؛ ٥٢٢.

ع

يا عبادى انما هي اعمالكم ترد عليكم... ١٧٥؛ ٣٥٦.

ق

... قدم الجبار... ١٩؛ ٢٥٥؛ ٢٤، ٢٢٢.

ك

كان الله وليس معه شيء... ٢٨؛ ١١٧، ١١٨، ٢١٥.
لا يكن احدكم امعة... ٢٤٨؛ ٥٠٨.
الكبرياء ردائي والمظمة ازارى... ٢٢٥.
اكتب علمي في خلقي... ٢٩؛ ٨٧، ١٤١، ٢٢٨.
كنت نبياً و آدم بين الروح والجسد... ٢٣، ٥٧، ١٠٥، ٢١٦؛ ١١٣، ١٣١،
٢٢٣، ٦٤٧.
كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت خلقاً... ١٢٥، ١٣٤، ١٦٣، ١٥١، ٢٦٧،
٢٨٥.
كل مولود يولد على الفطرة... ١٨٢؛ ٣٨٢، ٣٨٤.

ل

لأنبي بعدى... ٢٣، ٥٧، ١٠٥، ٣١٦؛ ١١٤، ١٣٢، ٢٢٤، ٦٤٨.
لما أعطى... في منامه قدحاً من اللبن اوله بالمعلم... ١١٧.
لو ادلى احدكم بحبل ليهبط على الله... ٣٦٥، ٣٦٨، ٣٦٣؛ ٧٢١، ٧٣٨، ٨٧٧.
لودنوت انملة لاحتقرت... ٣٦٦؛ ٧٣٥.
ليس بكاذب من اصلح بين الناس... ١٧١؛ ٣٥٨.

م

المؤمن مرآة المؤمن... ٣٥٩؛ ٨٧١٥.
... مرضت فلم تعدنى... ١٧٦، ٢٨٩، ٣١٦، ٣٦٤؛ ٣٧٢، ٥٨٦، ٨٧٨، ٦٤٦.
... من تقرب الى شبراً تقربت اليه ذراعاً... ١٨؛ ٨٥١.
من الحي الذي لا يموت الى الحي الذي لا يموت... ٦٤٩.
من عرف نفسه فقد عرف ربه... ٢٨٣؛ ٨٩١٣.
من عمل بما علم ورثه الله... ٢٦٥؛ ٥٥٣.
من مات فقد قامت قيامته... ١٤٢؛ ٣٥٥.
من منكم مثلى؛ ابيت عند ربي يطعمني... ٣٦٥؛ ٧٢٨.

ن

... لأنبي بعدى... ٢٣، ٥٧، ١٠٥، ٣١٦؛ ١١٤، ١٣٢، ٢٢٤، ٦٤٨.

ينزل ربنا الى سماء الدنيا... ٢٣١، ٣١٣؛ ٤٢٩، ٧٩٧.

هـ

... هؤلاء في الجنة ولا ابالي... ١٨٣، ٢٥١؛ ٣٨٥، ٥١٣، ٧٦٧.
... هذه يد الله... ١٣٦؛ ٣١٣.
... يهرم ابن آدم ويشب معه اثنتان، الامل وحب المال. ١٣٦، ٢٨٨.
... هي اختي ١٧١، ٣٥٩.

و

لا يسمنى ارضى ولا سمائى ولكن يسمنى قلب عبدى المؤمن... ١٥٣، ٢٣٣؛ ٣٢١، ٤٩٩.
... فوضع كفه بين كتفى حتى وجدت برد انامله... ١٩، ٣٦٥؛ ٥٦، ٧٢٩.

فهرس الروايات والاخبار والامثال

- «أخرج الى الخلق بصفتي، فمن رآك رآني». ٢٢٥.
- «اذا رأيت المبتدى يحوم حول السماع فاعلم ان فيه بقية من البطالة». ٨٩٣.
- «اصول التوحيد ثلاثة اشياء، معرفة الله بالربوبية، والاقرار له بالوحدانية، ونفى الاضداد عنه جملة». ٣٩٥، ٧٧٥.
- «الق نفسك في التنوير». ٤٩٨.
- «اللهم! لا تفضح لسريرة». ٣٨٨، ٥٨٤.
- «ان كنت اجريه فأنا أملكه». ٩٤٢.
- «ان الحق بخلاف ما يتصور ويتمثل ويتخيل...». ٣٣٢، ٣٩٥، ٤٨٧، ٧٦٦ B.
- «ان الحقيقة الالهية تتعالى ان تشهد بالعين، التي ينبغي لها ان تشهد، وللكون ان يشهد في عين المشاهد...». ٦٥٤.
- «ان الذوائب العلى مرسل على المنظر الاجلى». ١٣٣.
- «ان الشئ الغائب عنك، اذا أدركته فانما تدركه بحصول مثال فيك حقيقة». ٦٩٥.
- «انا بوقلمون في كل لون اكون». ٤٣١، ٨٥٤.
- «انا الحق». ٣٦١، ٤٧٩، ٨٨٣.
- «انا النقطة التي تحت الباء». ٩٢.
- «انما اختلفت التجليات لاختلاف الشرائع... و اختلفت المقاصد لاختلاف التجليات». ٣١٥، ٢٢٩.
- «اول افراد الثلاثة». ٤٥٢، ٥١٦.
- «بالباء ظهر الوجود». ٣٣، ٩٥.
- «التوحيد افراد الحدوث من القدم». ٧١٥.
- «التوحيد افراد الواحد بالواحد». ٣٨٩، ٩١٣.
- «جل جناب الحق ان يكون مصدر الكل وادوان يرد عليه الا واحد بيد واحد». ٢٥٦.
- «حسنة المحب بقاؤه». ٥٩٥.
- «الحق المخلوق به». ٣٣، ٩٦.
- «حقيقة التوبة ان لا تنسى ذنوبك». ٤٤٣، ٨٤٢.
- «حقيقة التوبة نسيان الذنوب». ٤٤٣، ٨٤١.
- «الحمد لله الذي جعل الانسان الكامل معلم الملك...». ٣٤٩، ٤٩٣.
- «حين سئل ابو يزيد، قدس سره عن الاسم الاعظم، فقال: واى اسم من اسمائه ليس باعظم!». ١٧.
- «دعوا من سقط من عين الله...». ٤٩٨.
- «ذنوب المحب بقاؤه». ٥٩٥.
- «سبحاني ما اعظم شأنى». ١٥٩، ١٧٥، ٢٤١، ٣٥٤.

«السين هو تمام ما ينتهي اليه الظهور في الاسماع». ٣٦؛ ٩٩.
 «الصوفي ابن وقته». ٥٩٧.
 «ضحكت زماناً وبكيت زماناً». ١٣٧٦، ١٨٥٦، ١٨٦١.
 «المعارف لا يشغله شيء عن شيء». ٩٣٧، ١٥٥٥.
 «المجن عن ذك الادراك ادراك». ١٢٧، ١٥٥، ١٣٥٣، ٢٧٥، ٧٧٨، ١٨٥٩.
 «العلم بالله عبارة عن عدم العلم بالله...». ٥٩٥.
 «العلم قطعك عن الجهل...». ٥٩٥.
 «فما تم نسب الا العناية؛ ولا نسب الا الحكم؛ ولا وقت غير الازل...». ٣٦٦.
 «فتورا الشمس اذا تجلى في البدر... فكذلك ينسب الفعل للخلق في الحسن، والفعل انما هو لله في نفس الامر». ١٨٧، ٣٩١.
 «في التوحيد يتميز المبدى من الرب». ٣٥٥؛ ٧١٥.
 «قال تلميذ جعفر الصادق... سألت سيدي... لماذا سمي الطلسم طلسماً؟ فقال...، لمفلو به...». ١٥٧، ٢٣٢، ٢٣٣.
 «القرب، الذي تظنه قريباً، بعد». ٢٨٩، ٥٨٥، ٥٨٨.
 «كذلك النظرة الاولي والحركة الاولي، والسماع الاول، وكل اول فهو الاهي صادق». ٢٨٥، ٥٨٥.
 «كمال الا خلاص له نفى الصفات عنه». ٣٩٤.
 «لأن نسبة بين الذات والسوى، الا العناية، ولا زمان الا الازل». ١٣٥، ٥٧.
 «لا يردى طالب التوحيد الا بالحق». ٣٦٢، ٧١٨.
 «المحضرة الالهية كلمات حقايق، الذات والصفة والحقيقة السرابطة بين الذات والصفة...». ١٩٥٨، ٢٣٧، ٢٣٨.
 «لم يسجد القلب؛ - فقال: لا أبدي...». ٢٣٧، ٣٨٩، ٤٨٢، ٨٧٦٥.
 «لواردت لثبتت في نقطة باء بسم الله سميعين وقرأ...». ٨، ٨٤٩.
 «لوا قبل مقبل على الله الف سنة ثم اعرض عنه نفساً واحداً، لكان ما فاتة اكثر مما ناله». ٢٨٥.
 «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً». ١٣٥؛ ٢٩٣.
 «ليس للكون ظهوراً صلاً عند تجلى الحقيقة، وانما ظهوره بالباء...». ١٩٩، ٥٧.
 «ليس وراء عبادان قرينة». ٣٢٣، ٦٧٥.
 «ما اتخذ الله ولياً جاهلاً، ولو اتخذ له لعله». ٢٢٨، ٢٩٥.
 «ما رأيت شيئاً الا ورأيت الله قبله...». ١٣٦٥، ٧٢٥.
 «ما رأيت شيئاً الا ورأيت الباء مكتوباً عليه...». ٢٣، ١٣٣، ٦٤، ٩٢، ٩٤.
 «ما زالت اكرر آية حتى سمعت من قائلها...». ١١٥، ١٣٦٥، ٢٤٥، ٧٦٢.
 «مبنى الوجود حقائق واباطيل». ٣٦٦.
 «مشاهدة الحق ليس فيها لذة». ٣٩٢، ٥٩٥، ٥٩٢.
 «الملاحظ في التسمية بالله، الوجود مع المرتبة، وبالرحمن، الوجود من حيث انبساطه على العموم، وبالرحيم، من حيثية انقسام الوجود، حسب تخصيص الاستعدادات». ٤٦.

- «من عرف الفصل من الوصل والحركة من السكون فقد بلغ قرار التوحيد». ٤٢١.
- «من اذا أكل لف و اذا شرب اشتف». ١٣٧.
- «من فقد حساً فقد فقد علماً». ٤٣٧.
- «من كان علمه عيسى فلا يوسى، فانه الخالق المحيى، والمخلوق الذى يحيى...». ٦٦٨.
- «من وقع فى بحر التوحيد... لا يزاد الا عطشاً...». ٧١٨.
- «الميم» وتمام ما ينتهى اليه الظهور فى الأعيان». ٩٩، ١٣٦.
- «نعموز بالله من الحور بعد الكور، ومن الردة بعد توحيد الفطرة». ٦٥٩، ١٣٥٢.
- «النور الشمعما نى هو النور الذى لا يدرك و يدرك به...». ٣٧٥، ٧٤٥.
- «هو السميع الصير من كل شىء». ٦٩٥.
- «هو عين الوجود». ٦٩٥.
- «هو لا داخل الكون و لا خارجه». ٦٩٥.
- «الواحد لا يدركه الا امر وحدانى». ٦٩٤.
- «يا علة الملل، ويا قديماً لم يزل!» ٣٢٣، ٦٦٩.

فهرس الاشعار

الصدر	العجز	رقم الفقرة	رقم التعليق
أ			
نادا نى الحق...	الهجاء	*	٢٨١
ثم دعانى...	الهجاء	*	٢٨١
وقال لى...	سوائى	*	٢٨١
ولا ترى...	التنائى	*	٢٨١
فيغنى ثم...	بلا فناء	٤٢٧	٨١٤
ونبقى ثم...	بلا بقاء	٤٢٧	٨١٤
ب			
ولما بدا...	حن الركائب	١٩٥	٣٩٧
اريدك...	للمقاب	٣٨٦	٧٦١
فكل ما ربي...	بالمذاب	٣٨٦	٧٦١
كهز الردينى...	ثم اضطرب	٣١٢	٦٣٥
ت			
رأيت ربي...	قال، انت ا	*	٨٣٤
من يقبل...	فى نعتة	٤٦٤، ٤٦٣	*
هيئات لا يعرفه...	من تحتة	٤٦٤، ٤٦٣	*
قد فزت...	من تحتة	٤٦٤، ٤٦٣	*
أين انا...	فى صحتة	٤٦٤، ٤٦٣	*
محو تنى عنك...	الشبوت	٤٧٦-٤٧٣	٩٥١
عجبت منكم...	الببوت	٤٧٦-٤٧٣	٩٥١
ان صح لى...	تفوت	٤٧٦-٤٧٣	٩٥١
او هن بيت	العنكبوت	٤٧٦-٤٧٣	٩٥١
لا فرق عندى...	الملكوت	٤٧٦-٤٧٣	٩٥١
ما قوة البيت...	يدوت	٤٧٦-٤٧٣	٩٥١
وتم وراء...	المقول السليمة	٥١٢	٧٩٢

الصدر العجز رقم الفقرة رقم التعليق

ح

٧٥٣	٣٨٥	مع المسيح	انا ختم الولاية...
د			
*	٣٩٦	عندى	رب وفرد...
*	٣٩٦	وقد وجدى	فقال ما عندكم...
*	٣٩٦	سواء وحدى	توحيد حقى...
*	٣٩٦	بحدى	يا قلب سمعاً...
*	٣٩٦	والعبد عدى	ظهرت فى...
٦٥١:٣٥٥	٣١٧:١٧٠	جاحد	ما وحد...
٦٥١:٣٥٥	٣١٧:١٧٠	الواحد	توحيد...
٦٥١:٣٥٥	٣١٧:١٧٠	لاحد	توحيدة اياه...
*	٣٨٨	نفى المدد	صير الاعداد...
*	٣٨٩	زمنارغدا	أمانى ان...
٨٥٢	٣٥٠:٣٣٩	شهود	لولا ما كان...
٨٥٢	٣٥٠:٣٣٩	فريد	لكن أنا...
٨٥٢	٣٥٠:٣٣٩	المجيد	والفرد فى...
٨٨٨	٣٦٧	واحد	ففى كل...
*	٢٣٦	ذكر واحد	ذكره ذكرى...

ر

٩٢٨	٣٩٥	ام حمار	سوف ترى...
*	٢٧٦	عارا	بالقادية فتريه...
*	٢٧٦	ولانصارى	لامسلمين ولا...
٧١١	*	عنك عارها	وعيرها الواشون...
٣٧٦	٢٣٠	الصبرا	علقت بمن...
٣٧٦	٢٣٠	لها ذكرى	ولا نظرت عينى...
٣٧٦	٢٣٠	دهرا	الى ان ترى...
٧٥٤	٣٨٥	والحضر	وانى لختم...
*	٣٢٢	فى المحشر	ولقد هممت...
٨٠٨	٣٢٥	الامر	رق الزجاج...
٨٠٨	٣٢٥	ولاخمر	فكنا نماخمر...
٢٢١	١٠٥	صيرتها نورا	انا الرداء...
٢٠٦	*	حين سرا	لله قوم...
٢٠٦	*	غبرا	فلا مع البرق...

الصدر	العجز	رقم الفقرة	رقم التعليق
ما لاح...	خيرا	*	٢٥٦
يشين...	الائرا	*	٢٥٦
الائرى...	البحرا	*	٢٥٦
ولو يدوم...	فاذكرا	*	٢٥٦
هذا مثال...	استترا	*	٢٥٦
ولا اقول...	تكران	*	٩٤٣
البحر يحن...	وانهار	*	٩٤٣
لا يحجبك...	استار	*	٩٤٣

س

والبس لكل...	واما بوسها	٢٢٨	٥٥٦
--------------	------------	-----	-----

ع

اذا مات جلى...	فكلى مسامح	٣٥١	٧١٥
اذا قلت...	لما تدعو	٤٤٥، ٤٤٤	٨٤٥
وان انا...	الاتدعو	٤٤٥، ٤٤٤	٨٤٥
فقد فاز...	من لاله سمع	٤٤٥، ٤٤٤	٨٤٥
فعين وجود...	ظل له تبع	٣١٢	*

ف

...	يكون مكلفاً	*	٢٧٩
-----	-------------	---	-----

ق

لوجدنا...	طعم الفراق	٤٢٥	*
لما دخلت...	غالى	*	٨٦٣
دشعت صحة...	ذائق	*	٨٦٣
وهجرت فيه...	المشاقق	*	٨٦٣
ولقيت...	خافق	*	٨٦٣
وانا لخطى...	شاهق	*	٨٦٣
لكن شكرت...	رازق	*	٨٦٣

ل

احبك حين...	اهل لذا	١٤٤	٣٤٦
هكذا يعرف...	فاتر كوه	٤٤٥	٨٨٣

المصدر	العجز	رقم الفقرة	رقم التعليق
خضعو الى...	فما تركوه	٤٦٥	٨٨٣
ملكوه...	اهلكوه	٤٦٥	٨٨٣

ل

الاكل شىء...	زائل	١٧٤	٣٦٤
كما حروفاً...	اعلى القل	٢٣٨	٤٨٤
انا انت...	عمن وصل	٢٣٨	٤٨٤
حالى وحالك...	واستعماله	٢٩١	٩٢٣

م

فاهدى وجود...	ومتهم	٤٧٥	*
كبر العيان...	توهما	٢٣٧	٣٢٨
ان الوعيد...	الاقوم	١١١	A٢٥٤
فاذا تحقق...	الاقدم	١١١	A٢٥٤
عاد نعيما...	مكرم	١١١	A٢٥٤
تما نقي الالف...	احلام	٥٠	١١٩
والثفت...	اعلام	٥٠	١١٩
ان القواد...	واعدام	٥٠	١١٩
اذا ما بدا...	العظيم	٢٣٨	*
فلمست الحميم...	التسيم	٢٣٨	*
فلا تحجين...	التديم	٢٣٨	*

ن

رحيم بين...	بستانين	٢٣	A١١١
وتلميذ...	استاذين	٢٣	A١١١
فقل للمحاذق...	هذين	٢٣	A١١١
فلولاه...	ما كانا	*	٨٥٣
فان قلنا...	اينا	*	٨٥٣
فا بدأنا...	وأخفنا	*	٨٥٣
فكان الحق...	أعيانا	*	٨٥٣
فيظهرنا...	اعلانا	*	٨٥٣
يوماً يمان...	فعدنان	٢٣٨	٥٥٧
بينى وبينك...	من البين	١٥٦	٣٣١
ومستخبرى...	يقين	١٥٩	٣٣٦
يقولون...	بأمين	١٥٩	٣٣٦

الصدر	العجز	رقم الفقرة	رقم التعليق
تسترت...	براني	٤٣٣	٨٢٨
فلو تسأل...	مكاني	٤٣٣	٨٢٨
فكان عيني...	كونه	٤٣٦	*
يا عين عيني...	عينه	٤٣٦	*
ثلاثة...	والزمان	٤٤٧-٤٤٦	٨٤٨
فالعين لا...	واللسان	٤٤٧-٤٤٦	٨٤٨

هـ

...	لأنك كنته	٢٢١	٧١٦:٤٥٢:٤٤٥
لست أنا...	ومن هو	٤٥٨-٤٥٤	٨٦٨-٨٦٣
يا هو...	انت هو	٤٥٨-٤٥٤	٨٦٨-٨٦٣
لا أنا...	ما هو هو	٤٥٨-٤٥٤	٨٦٨-٨٦٣
لو كان...	به له	٤٥٨-٤٥٤	٨٦٨-٨٦٣
ما في الوجود...	وهو هو	٤٥٨-٤٥٤	٨٦٨-٨٦٣
فمن لنا...	به له	٤٥٨-٤٥٤	٨٦٨-٨٦٣
اذا سقط...	وجهه	٣١٦	٦٤٥
فما كان...	من كنته	٣١٦	٦٤٥
فيعرف...	شبهه	٣١٦	٦٤٥
اذا تجلى...	تراه	٤٣٥	٨٣٤
بعينه	سواه	٤٣٥	٨٣٤

الانثى اللينة

فأثار تلوح...	الموشى	٤٦٥	*
الجنة دار...	ترقى	١١١	*

اجزاء الابيات

ما سمى القلب الامن تقلبه	٢٧٨	
فكان بلاكون لأنك كنته	٢٢١	٧١٦:٤٥٢:٤٤٥
فيا ليت شعري من يكون مكلفا	*	٤٧٩

فهرس الاصطلاحات الصوفية والفلسفية والعلمية

- ١- ابوقلمون، ٣٣١، ٨٢٤.
- ٢- أبدا، انظر «بدل».
- ٣- الابريز، انظر «حركة الابريز».
- ٤- الاتحاد، ٦٥٤، وانظر «صورة الاتحاد».
- ٥- اتحاد الاحوال، انظر «مقام اتحاد الاحوال».
- ٦- اتساع ارض الله، ٣٥٧؛ وانظر «الطرق الى الله».
- ٧- الاتساع الالهي، ٩٤٢؛ وانظر «الخلق الجديد».
- ٨- اتصاف الحق بصفات الكون، ٢٢١.
- ٩- الاتصال، ٢٢١.
- ١٥- اتصال التشبيه، ٢٢١، ٤٤٥.
- ١١- اتصال التنزيه، ٢٢١، ٤٤٥.
- ١٢- اتصال الحق بالمبد، ٢٢١، ٤٤٥.
- ١٣- اتصال المبد بالحق، ٢٢١، ٤٤٥.
- ١٤- اتصال الهاء بالراء، انظر «الهاء».
- ١٥- الاتقاء من الاولياء، انظر «بقية الاتقاء من الاولياء».
- ١٦- الاتقاء من الغير، انظر «بقية الاتقاء من الغير».
- ١٧- الآثار على الولي، ٣٦٥؛ وانظر «رسم، رسوم».
- ١٧- الاثبات، ٣٣٣، ٣٧٣.
- ١٨- الاجتماع الروحاني، ٣١٣، ٦٣٧.
- ١٩- اجتماع العيين، ٣٥٧، ٢٥٨؛ وانظر «مقابلة العيين».
- ٢٥- اجتهاد، ٥٢٥؛ وانظر «المجتهدون من علماء الرسوم».
- ٢١- احاطة الباء، انظر «الباء».
- ٢٢- الاحدية، ٢٥٤، ٨٦، ٢٢٧، ٦٩٧.
- ٢٣- احدية الاسم، ٥١.

- ٢٣- احديّة التّعين الأول والقابلية الأولى، ٣٣٥؛ وانظر «التّعين الأول» و «القابلية الأولى».
- ٢٤- احديّة الجمع الالهى، ٣٣٧؛ ٢١٠.
- ٢٥- احديّة الامكانى، ٣٣٧.
- ٢٦- احديّة الحق، ٣١٧.
- ٢٧- احديّة الخاصّة، ٣٣٥، ١٦٩٧؛ وانظر «خاصّة، خاصيّة».
- ٢٨- الاحديّة الذاتيّة، ٣١٢، ٣١٧، ٣٥٥.
- ٢٩- الاحسان (مقام)، ٢٥٩.
- ٣٠- احسن صورة، ١٩٧٤؛ وانظر «النشأة الوسطيّة الكماليّة».
- ٣١- احكام الموقف، ١٧٩؛ وانظر «موقف، مواقف».
- ٣٢- الاختصاص الالهى، ٣٥٥، ٤٦٩، ٤٧٥.
- ٣٣- اختصاص القلوب، ١٩٩؛ وانظر «قلب».
- ٣٤- اختلاف التجليات، ٣١٥؛ وانظر «تجلى، تجليات».
- ٣٥- اختيار، ٣١٣، ٣٩٤.
- ٣٦- أخذ المدركات، انظر «الادراك».
- ٣٧- الآخرى، ٤٤٥؛ وانظر «الكشف الحيوانى».
- ٣٨- ادامة التجلى، ٣١٣، ٣٢؛ وانظر «تجلى، تجليات».
- ٣٩- الادراك، ١٦٣، ١٦٤، ٤١٥، ٣٦٥.
- ٤٠- الادراك الحسى، ٤٣٧؛ وانظر «حس، حواس».
- ٤١- الادراك الحسى للنفس، ٣١٤؛ وانظر «نفس».
- ٤٢- الادراك الحسى والخيالى، ٥٢٥.
- ٤٣- ادراك المحدث لله، ٤٣٥.
- ٤٤- ادراك النفوس، لاسرار الخليقة، ٢٦٣، ٢٦٤؛ وانظر «نفس».
- ٤٥- آدم، ٤٣، ٤٣.
- ٤٦- الارادة، ٢٧٤، ٥٦٥، ٥٦٦.
- ٤٧- الارادة الشرعيّة، ٤٧٢.
- ٤٨- الارادة الكونية، ٤٧٢.
- ٤٩- ارتباط اسمائى، ٣٢٤، ٣٢٦؛ وانظر «العلية».
- ٥٠- ارتباط بين الشؤون الذاتيّة، ٣٢٦.
- ٥١- ارتباط ذاتى، ٣٢٤، ٣٢٦؛ وانظر «علية».
- ٥٢- ارتباط القلب، ٢٥٩؛ وانظر «قلب».
- ٥٣- الارض، ٤٣٨.
- ٥٤- الارض الواسعة، ٧٧٩.
- ٥٥- أرين، ٢٨، ٨١.
- ٥٦- الاستعجام، ٤٨٤، ٤٨٥.
- ٥٧- الاستعداد، ١٩٤؛ وانظر «ذكر الاستعداد» و «السنة الاستعدادات».
- ٥٨- الاستعداد من حيث الوجه الخاص، ١٤١.

- ٥٩ - استعمال الرياضيات، انظر «رياضة».
- ٦٥ - استعمال المجاهدات انظر «مجاهدة».
- ٦١ - استواء بنية الجسد، ٢٨٥؛ وانظر «التطهير الجبلى».
- ٦٢ - الاستواء الاقدس الازهى، ١٣٤.
- ٦٣ - استواء الذات، ١٣٧.
- ٦٤ - استواء رب العزة، ٢٤٣؛ ٤٩٧.
- ٦٥ - الاستواء على العرش، ٤٩٨.
- ٦٦ - اسطقس، ٦٥؛ ١٤٩.
- ٦٧ - اسلام، ٢٥٨، ٢٥٩؛ ٥٢٩، ٥٣٥.
- ٦٨ - الاسم، ٤٥، ٤٧، ٦٥، ١٦٤؛ ٥٢، ١٥٢.
- ٦٩ - اسم الاسم، ٤٥، ٥٢، ١٥٢.
- ٧٥ - الاسم الاعظم، ١؛ ١٧.
- ٧١ - الاسم الجامع، ١٦٤، ٣٥٤، ٧١٣.
- ٧٢ - الاسم الذى بيده الختم، ١٦٤؛ ٣٤٥.
- ٧٣ - الاسماء الكلية، ٧٨٢؛ وانظر «امهات الاسماء».
- ٧٤ - الاشارة، ١١٤.
- ٧٥ - الاشارة النبية، ١١٣.
- ٧٦ - الاشارة من طريق السر، ١١٥، ١١٦؛ وانظر «طريق السر».
- ٧٧ - الاشارة من عين الجمع والوجود، ١٤٦، ١٥٥؛ وانظر «عين الجمع والوجود».
- ٧٨ - الاشتراك بين الحق والسوى، ١٧٥.
- ٧٩ - الاشراف النفسى، ٢٣٥، ٢٣١، ٢٣٢؛ وانظر «الانتظار».
- ٨٥ - الاصل الشامل، ١٥٦؛ وانظر «الحقيقة المحمدية، الحقيقة السيادة».
- ٨١ - الاصم، ٤٤٥.
- ٨٢ - الاطلاع، ٢٤٧، ٢٨٧، ٢٨٨.
- ٨٣ - اطلاق التوحيد الاحدى، ٣٥٥؛ وانظر «التوحيد الاحدى».
- ٨٤ - الاطلاق الذاتى للذات، ١٥٨، ٤٤١، ٨٣٧؛ وانظر «الذات».
- ٨٥ - العلم ثبات القلب، ١٥١؛ ٣٢٣؛ وانظر «قلب».
- ٨٦ - أغيا الغايات، ١١١، ١١٢، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧؛ وانظر «الغاية التى هى المنتهى» و «انت» و «هو».
- ٨٦ - الافتقار الذاتى للممكن، ٣٩٢.
- ٨٧ - الافراد، انظر «التفريد».
- ٨٨ - افشاء سر الربوبية، ١٦٢؛ وانظر «سطح».
- ٨٩ - الافق الاعلى، ١٣١، ١٣٤؛ ٢٨٧.
- ٩٥ - اقامة التوحيد، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨؛ وانظر «توحيد».
- ٩١ - اقتضاء الذات، ١٣٧؛ وانظر «الذات».
- ٩٢ - آل محمد، ١٥٥.
- ٩٣ - الالهية، ٣١٢، ٤٤٤؛ ٦٧٩؛ وانظر «الالوهية» و «الله».

- ٩٤- الله، ٤٥، ٤٦، ٥٥، ٥١، ٥٢، ٥٥.
- ٩٥- آلة البصر؛ انظر «البصر».
- ٩٦- التباس؛ ١٦٩، ١٧٥، ١٧١، ١٧٢، ٣٥١.
- ٩٧- الحاج، ١٣٦.
- ٩٨- اللطف قبول، ١٧٣.
- ٩٩- الألف، ١٢، ٣٢، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٩، ٤٥، ٥٢، ٥٧، ٥٩.
- ١٠٠- الوهية، ٣٥٧، ٣٩٢، ٢٣٩، ٧٦٧، ٨٦٣.
- ١٠١- اليك ومنك، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٦١٥.
- ١٠٢- أم الكتاب، ٦٨.
- ١٠٣- امهات الاسماء، ٧٨٢؛ وانظر «الاسماء الكلية».
- ١٠٤- أمام، ٣٧٥.
- ١٠٥- أمانة، ١٣٩، ١٦٢.
- ١٠٦- أمد، ٦٨٥.
- ١٠٧- الأمر، ١٨٧، ١٨٨؛ وانظر «التجلى الوجودى الواحدانى»، ٢٧٣ (هنا «أمر» فى مقابلة «نهى»)، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٦١٦.
- ١٠٨- الأمر الخطائى، ٣٥٩.
- ١٠٩- الأمر الشرعى، ٦١٨.
- ١١٠- امر كل سماء، ٣٣٥.
- ١١١- الأمر الكونى، ٦١٨.
- ١١٢- الأمر المنزل، ٤١٤.
- ١١٣- الأمر الوجودى، ٤٩٩.
- ١١٣- الأمر الواحدانى، ١٨٧؛ وانظر «التجلى الوجودى الواحدانى».
- ١١٤- امعة، ٢٤٨، ٥٥٨.
- ١١٥- أمنية (أمانى)، ٢٨٦؛ وانظر «حديث النفس»، ٣٨٩-٣٩١، ٣٨٩. وانظر «حديث النفس».
- ١١٦- الانهال الالهى، ٤٩٤.
- ١١٧- أمين (امناء)؛ انظر «ملازمة».
- ١١٨- الآن، ٢٧، ٦٩.
- ١١٩- انا، ٤١٤؛ وانظر «أنية».
- ١٢٥- أنا به، ٣٩٧.
- ١٢١- أنا ما انا؛ وانظر «العين له والحكم لى»، ٣٧٣، ٣٩٧.
- ١٢٢- أنا وهو، ٤٥٨-٤٥٩.
- ١٢٣- انبساط الرحمة الرحمانية؛ وانظر «الرحمة الرحمانية»، ٧١.
- ١٢٤- أنت، ١٢٤-١٢٧؛ وانظر «اغيا الغايات انت».
- ١٢٥- أنت انا، ٤٢٤.
- ١٢٦- انت ذاتى، ٤٢٤.

- ١٢٧- أنت ما أنت، ٧٣٩.
- ١٢٨- أنت (من) ومن هو؛ ٤٥٨-٤٥٤.
- ١٢٩- انتشار الرحمة الرحمانية، ١٨٩؛ وانظر «انبساط الرحمة الرحمانية» و «الرحمة الرحمانية».
- ١٣٥- الانتظار، ٢٣٥-٢٣٢.
- ١٣١- انحصار القلب، ١٨٥؛ وانظر «سمة القلب» و «القلب».
- ١٣٢- الانسان، ٦، ١٧٦، ١٨٤، ٢٥٥، ٢٤١، ٢٦٦، ٣١٢، ٣٦٦؛ ٣٤٥، ٣٦١، ٣٦٧.
- ١٣٣- الانسان الاكمل الفرد، ٨٥، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ١٥٤، ١٥٥، ٢٥٢.
- ١٣٤- الانسان الحقيقي، ٧٩٥.
- ١٣٥- الانسان الصغير، ٧٩٥.
- ١٣٦- الانسان الكامل، ١٣٤، ١٣٦، ١٣٩.
- ١٣٧- الانسان الكبير، ٧٩٥.
- ١٣٨- انسانية المبد، ١٣٥.
- ١٣٩- انسلاخ، ٣٢٥.
- ١٤٥- انصاف، ٣١٧.
- ١٤١- انطباع لوحى القضاء والقدر، انظر «محلا انطباع لوحى القضاء والقدر».
- ١٤٢- انطباع لوحى المحو والاثبات، انظر «محلا انطباع لوحى المحو والاثبات».
- ١٤٣- انمكس للاء الروح فى سواد الطبيعة، ٣٧٥؛ وانظر «الروح».
- ١٤٤- انفعالية الوجود، ١٨٧.
- ١٤٤- انقال، ينقال، انظر «قال».
- ١٤٥- انقلاب الصور الحسية فى الآجل، ٢٥٩.
- ١٤٦- الانية، ١٥٥، ١٥٦، ١٤٤، ٤٥٤، ٤٥٥؛ ٣٣٥.
- ١٤٧- الانية اننى نزاحم، ١٥٦.
- ١٤٨- الانية التى لانزاحم، ١٢٧، ١٥٦.
- ١٤٩- اهل الله، ٥٥٦.
- ١٥٥- اهل السياحات والنظر، ٣٣٧.
- ١٥٥^أ- اهل المجلس الالهى، ١٦٥؛ وانظر «الملازمة».
- ١٥١^أ- اهل النظر، ٣٣٦.
- ١٥٢- اوتاد، انظر «وتد، أوتاد».
- ١٥٣- الأول الذى لا يقبل الثانى، ١٥٨.
- ١٥٤- الاولى، ١٥٨.
- ١٥٥- اولية الاحدية، ٢٥٢؛ وانظر «احدية».
- ١٥٦- اولية الحق، ٣٦٦؛ وانظر «الحق».
- ١٥٧- اولية الفردية، ٢٥٢؛ وانظر «الفردانية»، «الفردية الأولى».
- ١٥٨- الايمان، ١٥٩، ١٦٢، ٢٥٨، ٢٥٩، ٣٨٨، ٥٢٩، ٥٣٥.
- ١٥٩- الأين (قييد)، ١٩٣.

- ١٦٥- الباء، ١٢، ١٣، ١٩، ٢١، ٣٥-٣٤، ٣٦، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٧، ٩٢، ٩٨.
- ١٦١- باب الدار، ٤٥٥، ٤٥٥.
- ١٦٢- باب الشرع، ٧٧٣.
- ١٦٣- بارقة (بارقات)، ٨٢٣.
- ١٦٤- بحر التوحيد، ٣٢٧-٣٣٥، ٤٨٥؛ وانظر «توحيد».
- ١٦٥- بدل (ابدال)، ٢٩٧.
- ١٦٦- البرزخ، ٢٥٨؛ وانظر «عالم البرازخ» و«عالم التمثيل»، و«عالم المثال».
- ١٦٧- البرزخ الغريب، ٣٩٧.
- ١٦٨- البرزخية الأولى، ١٩١.
- ١٦٩- البرزخية الثانية، ١٩١.
- ١٧٥- البرزخية الكبرى، ٢٥٢.
- ١٧١- برهان (البراهين الحسية)، ٢١٢؛ ٤٣٥.
- ١٧٢- برهان ربى، ١٨٥.
- ١٧٣- برهان (البراهين الوجودية)، ٢١٢؛ ٤٣٥.
- ١٧٤- برىء (ابرياء)، انظر «علامتية».
- ١٧٥- بساط (التجلي)، ١٧٩؛ ٣٧٦؛ وانظر «القدم في بساط التجلي».
- ١٧٦- البساط (حضور)، ٢٩٥.
- ١٧٧- بسط الرحمة المطلقة الرحمانية، ٦٣.
- ١٧٨- البسمة، ٩، ٤٧، ٨٢.
- ١٧٩- البصر (باصرة، ابصار)، ١٩١، ٢١٢، ٢١٤، ٢٢٢، ٢٤٥، ٣٣٧.
- ١٨٥- بصيرة (بصائر، بصائر القلوب)، ١٩١، ٢١٢، ٢٥٧، ٥٢٦.
- ١٨١- البعد، ٦٣٣.
- ١٨٢- البعد الأبعد، ٢٨٩؛ وانظر «العناية الالهية لعبيد الاختصاص».
- ١٨٣- البعد المفرد، ٤٤٤.
- ١٨٤- البقاء، ٢٣٧، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٩، ٥٥٨.
- ١٨٥- البقاء بلا بقاء، ٤٢٧؛ وانظر «انا ما انا» و«انت ما انت».
- ١٨٦- البقاء الثلاثي، ٤٢٧.
- ١٨٧- البقاء في المحبوب، ٥٩٥.
- ١٨٨- بقية الاتقاء من الأولياء، ٢٨٧، ٢٨٨.
- ١٨٩- بقية الاتقاء من النير، ٢٨٧، ٢٨٨.
- ١٩٥- البهت، انظر «المبهوت».
- ١٩١- البيت، ٣٢٥، ٣٢٦، ٤٧٣-٤٧٦، ٧٦٧.
- ١٩٢- بيت العزة، ٨٥.
- ١٩٣- بيت المنكوب، ٤٧٦، ٩٥١.
- ١٩٤- بيت القلب، ٤٧٢، ٨٩٦.

- ١٩٥ - بيت المعرفة، ٣٩٢؛ وانظر «معرفة».
- ١٩٦ - البيت الممهور، ٢٨؛ ٧٩.
- ١٩٧ - البيعة، انظر «مبايعة».
- ١٩٨ - البينة (صاحب)، ٢٢٩.
- ١٩٩ - التثليث، ٣٩؛ ١٠٦؛ ٥١٥.
- ٢٠٥ - تثليث الفردية، ٢٥٢.
- ٢٠١ - تثليث المعاني في عالم الحس، ١١٧؛ ٢٥٧.
- ٢٠٢ - التثليث النقطي، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦.
- ٢٠٣ - التجاذب الى الوجهين المختلفين، ٤٤٤، ٤٤٥؛ وانظر «الراحة».
- ٢٠٤ - التجريد، ٣١٩، ٤٥٧.
- ٢٠٥ - تجريد الحق عن الحقائق، ٣٢٤، ٣٢٦.
- ٢٠٦ - التجريد عن الارادة الطبيعية، ١٩٧.
- ٢٠٧ - التجريد في الحق، ١٩٧.
- ٢٠٨ - تجلي (تجليات)، ٢، ١٢٨، ١٤١، ٢١٥، ٢١٢، ٢١٣، ٣٠٨؛ ٣، ٣٢، ٣٣، ٢٥٦، ٢٤٥، ٤٣٥.
- ٢٠٩ - تجلي الاحدية، ٤٨٥؛ وانظر «الأحدية».
- ٢١٥ - تجلي الأمر، ٣٥٩؛ وانظر «الأمر».
- ٢١١ - التجلي الأوسع الشمسي، ٢٩٢؛ ٥٩٢.
- ٢١٢ - التجلي البصري، ٢١٢؛ ٤٣٥.
- ٢١٣ - تجلي التوحيد، ٣٥٥-٣٥٣؛ وانظر «توحيد».
- ٢١٤ - تجلي الحق، ٣٥٧، ٣٥٨؛ ٤١٦، ٨٣٥؛ وانظر «الحق».
- ٢١٥ - التجلي الذاتي، ١٢٩، ١٣٥.
- ٢١٥ - التجلي الرحيمي، ٨٥.
- ٢١٦ - التجلي الساري؛ انظر «الوجود العام».
- ٢١٧ - التجلي الصوري، ٤٢٥.
- ٢١٨ - التجلي الفهواني، ١٢٩؛ ٢٧٨.
- ٢١٩ - تجلي القلب، ٤٧١-٤٧٢؛ وانظر «القلب».
- ٢٢٥ - تجلي نعوت تنزيل النيوب، ١٤١.
- ٢٢١ - تجلي الواحد في المقامات، ٢٩٨، ٢٩٩؛ وانظر «الواحد».
- ٢٢٢ - تجلي الواحد لنفسه، ٤٤٩-٤٥١؛ ٨٥٢؛ وانظر «الواحد».
- ٢٢٣ - التجلي الوجودي الواحداني، ٧٥، ١٨٧، ١٨٨؛ وانظر «نفس الرحمن».
- ٢٢٤ - تحت التحت، ٤٦٣.
- ٢٢٥ - الحجة، ٤٦٣.
- ٢٢٦ - التحقق او التحقيق، ٨٦٥.
- ٢٢٧ - تحقق الاسماء الالهية، ١٣٤.
- ٢٢٨ - التحقق بالحق، ١٢٢.
- ٢٢٩ - التحقق بالمعاملات، ١٤٤.

- ٢٣٥- التحقق بالمقام المطلق، انظر «المقام المطلق».
- ٢٣١- التحكم في الاغيار، انظر «مقام الخلافة».
- ٢٣٢- التحلى، ٧٧٤.
- ٢٣٣- تحول الاسماء، ٢٥٩؛ وانظر «اسم، اسماء».
- ٢٣٤- تحول الحق، ٢٥٩؛ وانظر «الحق».
- ٢٣٥- التحول في الصور، ٢١١؛ وانظر «صورة».
- ٢٣٦- التحول في صور الاعتقادات، ١٦٧، ١٦٨، ٣٤٩.
- ٢٣٧- التحول في صور العلم، ٢، ٢٤٧، ٢٧؛ وانظر «النفس الانسانية».
- ٢٣٨- التحير، انظر «الحيرة».
- ٢٣٩- التخلية، ٣٣٢؛ وانظر «خلاء الحق من الكون».
- ٢٤٥- تدكك الجبل، ١٣٣؛ وانظر «الجبل».
- ٢٤١- الترتيب الحكيم الالهى، ١٢٩، ٢٧٥.
- ٢٤٢- الترتيب الطبيعى، ١٢٩، ٢٧٥.
- ٢٤٣- تردد القلب، ٢٧٥-٢٧٩؛ وانظر «القلب».
- ٢٤٤- الترقى بعد الموت، ٣٣٤.
- ٢٤٥- الترقى الدائم، ٣٣٤، ٣٦٩، ٦٨٤.
- ٢٤٦- الترقى الساقط، ٣٣٤، ٦٨٤.
- ٢٤٧- الترقى فى العلم، ٣٣٤، ٣٥٦، ٣٥٨، ٢٨.
- ٢٤٨- الترقى فى المعانى، ٦٨٤.
- ٢٤٩- الترقى مع الانفاس، ٥٩٥.
- ٢٥٥- ترقى الوجود، ...، ٦٦.
- ٢٥١- التسليم، ٢٥٦، ٢٥٧.
- ٢٥٢- التشبيه، ٢٤٩، ٤٤٧.
- ٢٥٣- التشبيه فى التنزيه، ٤٦٣.
- ٢٥٤- التشوف، ٢٨١.
- ٢٥٥- تصحيح المحبة، ٤٤١-٤٤٢، ٨٣٨؛ وانظر «محبة» و «حب».
- ٢٥٦- التصفية، ٥٨١.
- ٢٥٧- التطهير الجبلى، ٢٨٥؛ وانظر «استواء بنية الجسد».
- ٢٥٨- تطورات الروح الأعظم، ٨٦؛ وانظر «الروح الأعظم».
- ٢٥٩- تعارض أحكام الأسماء، ٤٥٧.
- ٢٦٥- التعارض بين العلم والحال، ٢٩٢.
- ٢٦١- تعارض المتقابلات، ...، ٤٣٩، ٤٤٥.
- ٢٦٢- التعاضد، ١٣٧.
- ٢٦٣- التعاليم، انظر «الرصد والتعاليم».
- ٢٦٤- تمايق الأطراف، ٩٣٩؛ وانظر «مطلع الاشراف على الأطراف».
- ٢٦٥- التعشق، ١٨٩، ١٩٥.
- ٢٦٦- التعشق بالجمال المطلق، ٣٦١.

- ٢٦٧- تعطيل العشار، ٤٢٦؛ ٨٠٩.
- ٢٦٨- التعليم، انظر «الرصد والتعاليم».
- ٢٦٩- التمين الأول، ١٤٢، ٦٩٩، ٨٠٤.
- ٢٧٥- التمين الثاني، ١٤٣.
- ٢٧١- التمين الذاتى، ٤٢٤.
- ٢٧٢- التمين، ١٣٣.
- ٢٧٣- تفاعل الاسلام والايمان بالقلب، ٣٥٩.
- ٢٧٤- تفرقة التوحيد، ٣٣٩، ٣٤٥؛ انظر «توحيد».
- ٢٧٥- التفريد، ٦٦٥.
- ٢٧٦- تقابل الحضرتين، ٣٣٧؛ وانظر «الحضرتان».
- ٢٧٧- تقابل القلب، ٣٣٧؛ انظر «قلب».
- ٢٧٨- التقبيل، ٣٦١؛ انظر «القبلة».
- ٢٧٩- التقدم بالزمان، ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٥٨.
- ٢٨٥- التقدم بالعلم، ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٥٨؛ انظر «الترقى بالعلم».
- ٢٨١- التقديس، ١٤٥.
- ٢٨٢- التقديس الذاتى، ١٣٠.
- ٢٨٣- التقديس العلمى، ١٧٥.
- ٢٨٤- التقديس العلمى، ١٧٥.
- ٢٨٥- التقديس الوجودى، ١٤٥.
- ٢٨٦- التقديس الوهبى، ١٧٥.
- ٢٨٧- التقريب، انظر «محل التقريب».
- ٢٨٨- التقرير، ٤٩٣-٤٩٥.
- ٢٨٩- التئلب مع الأنفاس، ٥٠٤.
- ٢٩٥- تقييد الشيء، ٣٤٤.
- ٢٩١- تكرار الوجود، ٩٤٣، ٥٥٥.
- ٢٩٢- تكوين الشمس، ٤٣٦؛ ٨١١.
- ٢٩٣- تلبيس (موطن)، ٣٣١.
- ٢٩٤- التلوين، ٦٧٤.
- ٢٩٥- تلوين التجلى الباطن، ٦٧٤.
- ٢٩٦- تلوين تجلى الجمع، ٦٧٤.
- ٢٩٧- تلوين التجلى الظاهرى، ٦٧٤.
- ٢٩٨- التمكين، ٦٧٥.
- ٢٩٩- التمييز فى التوحيد، ٣٥٥؛ وانظر «توحيد الربوبية».
- ٣٥٥- تنزل (تنزلات)، ٤.
- ٣٥١- تنزل الحق فى تجلياته، ٤٦٤.
- ٣٥٢- تنزلات الوجود، ٢٥٥؛ وانظر «مراتب الوجود».
- ٣٥٣- التنزه، ١٣٨، ٢٧٦.

- ٣٥٤- تنزيه المعاني والاحكام، ١٣٠.
- ٣٥٥- تنزيل النيوب، ١٤٥؛ وانظر «غيب».
- ٣٥٦- التنزيه، ٢٤٥، ٤٤٧.
- ٣٥٧- التنزيه الحاصل للحادث، ١٥٩، ١٧٥.
- ٣٥٨- تنزيه الحق...، ٤٤٤؛ وانظر «الحق».
- ٣٥٩- تنزيه الشرع، ٢٤٥، ٤٤٧.
- ٣١٥- تنزيه العقل، ٢٤٥، ٤٤٧.
- ٣١١- التنزيه في التشبيه، ٤٤٣؛ وانظر «التشبيه في التنزيه».
- ٣١٢- تنزيه الكشف، ٢٤٥، ٤٤٧.
- ٣١٣- التنزيه المطلق، ١٠٩، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٣٢، ٣٣٣.
- ٣١٤- التنزيه المقيد، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٣٢، ٣٣٣.
- ٣١٥- تنوع التجليات، ٢، ٢١٠.
- ٣١٦- تنوع الصور، ٢، ٢٠٩، ٢١٠.
- ٣١٧- تنوع اللطائف، ٢، ٢١٠.
- ٣١٨- تنوع المآخذ، ٢، ٢١٠.
- ٣١٩- تنوع المعارف، ٢، ٢١٠.
- ٣٢٥- تهيو القلب، ٢٣٥، ٢٣٦، ٤٧٩.
- ٣٢١- التوبة، ٤٤٣، ٨٤٥.
- ٣٢٢- توجه (توجهات)، ٦١٥، ٦١٣.
- ٣٢٣- التوحيد، ١٠٨، ٢٩٦، ٣٣٨، ٣٥٠-٣٥٣، ٣٩١-٣٩٧، ٥٩٩.
- ٣٢٤- التوحيد الاحدى (اطلاقه)، ٣٥٥.
- ٣٢٥- توحيد احديّة الذات، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣.
- ٣٢٦- توحيد الاستحقاق، ٣٨٦-٣٨٧؛ ٧٦٥.
- ٣٢٧- توحيد الاسم، ٥٦.
- ٣٢٨- توحيد الاسم وجمعه، ٣٥٧.
- ٣٢٩- توحيد الاسماء، ٧٥٩، ٧١٣، ٧٦٥.
- ٣٣٥- توحيد الألوهية، ٣١٨، ٣٣١، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٩١-٣٩٧، ٤٨١، ٦٤٩.
- ٦٤٥، ٦٦٥.
- ٣٣١- توحيدانا، ٥٦.
- ٣٣٢- توحيد انت، ٥٦.
- ٣٣٣- توحيد الايمان، ٧٦٢.
- ٣٣٤- التوحيد الجامع، ٣٣١.
- ٣٣٥- التوحيد الحاصل للغير، ٤٨١.
- ٣٣٦- توحيد الحال، ٣٩٦، ٥٩٨.
- ٣٣٧- توحيد الحق، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٤١.
- ٣٣٨- توحيد الخروج، ٣٤٩.
- ٣٣٩- توحيد الدليل، ٢٩٦، ٥٩٨، ٧٦٥.

- ٣٤٥- توحيد الذات: ٣١٧، ٣١٨، ٦٤٩.
- ٣٤٦- التوحيد الذاتي، ٣٣١، ٣٨١، ٦٥٥.
- ٣٤٧- توحيد الربوبية، ٣٥٣-٣٥٩.
- ٣٤٨- توحيد الرضى، ٣٨٦، ٧٦٥.
- ٣٤٩- توحيد السر، ٣٦٦-٣٦٧، ٨٨٤، ٨٨٧.
- ٣٥٠- التوحيد الصرف (= طرفة التوحيد)، ٣٥٩، ٣٩٣، ٣٩٦.
- ٣٥١- توحيد الصلة، ٥٦.
- ٣٥٢- توحيد المعارف، ٣٣١.
- ٣٥٣- توحيد العامة، ٢٩٦، ٧٦٥.
- ٣٥٤- توحيد العقل، ٧٦٢.
- ٣٥٥- توحيد العلم، ٥٩٨.
- ٣٥٦- توحيد العين، ٦٨٥، ٦٩٥.
- ٣٥٧- توحيد الفطرة، ٣٥٢.
- ٣٥٨- توحيد الفعل، ٣١٨، ٣٨٦، ٦٤٩.
- ٣٥٩- توحيد الفناء، ٣٣٤، ٣٤٥، ٧٥٤.
- ٣٦٠- التوحيد لا يعرف الا بالتوحيد، ٣٣٨.
- ٣٦١- توحيد اللسان، ٣٦٦-٣٦٨، ٨٨٤، ٨٨٥.
- ٣٦٢- التوحيد المروى (رى التوحيد)، ٣٦٥-٣٦٦، ٧١٦.
- ٣٦٣- توحيد المشاهدة، ٢٩٦، ٢٩٨.
- ٣٦٤- التوحيد المفرد، ٣٢٥.
- ٣٦٥- توحيد الهوية، ٥٦.
- ٣٦٦- توحيد الواحد، ٣٣٦، ٣٣٧.
- ٣٦٧- التوحيد الواحدى، ٣٥٥، ٣٥٦.
- ٣٦٨- توحيد اياه توحيد، ٣٣١، ٣٥٥.
- ٣٦٩- ثقل التوحيد، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٢.
- ٣٧٠- ثمرات الاعمال، ١٨٥.
- ٣٧١- ثوب، ٣٢٩.
- ٣٧٢- الثوب الذاتى، ٣٩٣، ٧٦٧.
- ٣٧٣- الثوب الذى لا يرى، ٣٩٣، ٧٦٧.
- ٣٧٤- الثوب الدار، ٣٩٣، ٧٦٧.
- ٣٧٥- جامع (جوامع) الكلم، ٦٦، ١٣٣.
- ٣٧٦- الجانب الغربى، ١٤٥٩، ٨٧١.
- ٣٧٧- جبل، ١٣٢، ٤٢٨.
- ٣٧٨- الجدال، انظر «مجادلة».
- ٣٧٩- الجرم الطبيعى، ٢١٦.
- ٣٨٠- الجرم العنصرى، ٢١٦.
- ٣٨١- الجزاء، ١٩٧، ١٩٧.

- ٣٧٧- الجسد، ١٣٢، ٢٨٥.
 ٣٧٨- الجسد القريب، ١٣٥.
 ٣٧٩- الجسد المثالي، ٢١٦.
 ٣٨٥- جلاء الصدى، ٣٦١.
 ٣٨١- الجلال، ٢٥٣، ٣٤١.
 ٣٨٢- جلال الجمال، ٣٤١.
 ٣٨٣- الجلال المطلق، ٣١٥.
 ٣٨٤- الجمال، ١٦٣، ٣٤١.
 ٣٨٥- جمال الجلال، ٢٥٣.
 ٣٨٦- الجمال الذي يقابل الجلال، ٢٥٣.
 ٣٨٧- الجمال المطلق، ١٧٣، ١٧٤.
 ٣٨٨- الجمع، ١٤٦، ٣١١، ٣١٥، ٤٤٢، ٥٥٩، وانظر «مقام الجمع».
 ٣٨٩- جمع الأشياء به، ٣٣٥، وانظر «جمع التوحيد».
 ٣٩٥- الجمع بك، ٢١٨، ٢٩٥، ٢٩١.
 ٣٩١- الجمع به، ٢١٨، ٢٩٥، ٢٩١.
 ٣٩٢- الجمع بين الضدين، ٣٦٤، ٧٧١، وانظر «قبول الضدين» و «قبول الاضداد»
 و «مقام اتحاد الاحوال».
 ٣٩٣- الجمع بين الكثرة والواحدة، ٣٧٧.
 ٣٩٤- جمع التشكيك، ١٤٦.
 ٣٩٥- جمع التمحض، ١٤٦.
 ٣٩٦- جمع التوحيد، ٣٣٥-٣٣٨، ٣٣٩، ٦٩٥، ٧٥١.
 ٣٩٧- جمع الجمع، ١٤٦، ٣١١.
 ٣٩٨- جمع الشمل، ٢١٨.
 ٣٩٩- الجمع عليه به، ٤٦٨.
 ٤٥٥- جمع الهم، ٢٣٩ (وانظر همة، همم).
 ٤٥١- جمعية ادنى، ١٥١.
 ٤٥٢- جمعية اعلى فأعلى، ١٥١.
 ٤٥٣- جمعية الالهية (مقام) ٣١١.
 ٤٥٤- جمعية الألف، انظر «ألف».
 ٤٥٥- الجمعية الألفية، ٧٣.
 ٤٥٦- جمعية الانسان، ٧٣، ٢٥٦، ٣١٥.
 ٤٥٧- جمعية التوحيد، ٣٣٩-٣٤٣، ٧٥١.
 ٤٥٨- جمعية الحقائق انظر «الوجود للمام».
 ٤٥٩- الجمعية اليمية، ٧٣.
 ٤١٥- جمل ابن عطاء، ٣٦٥-٣٦٨، ٧١٩.
 ٤١١- الجميل، ١٨٩.
 ٤١٢- الجذاب العزيز الالهى، ٢٨٢.

- ٤١٣ - جهات (نسبة الى)، ٤٦٣.
- ٤١٤ - الجهل، ٢٧٦، ٤٤٥.
- ٤١٥ - الجواب عن التوحيد، ٣٩٥؛ وانظر «توحيد».
- ٤١٦ - الجود، ١٩٤.
- ٤١٧ - جود الوجود، ٢٥٧.
- ٤١٨ - الجود (رائحة نفحات)، ٢٢٨.
- ٤١٩ - الجود (عين)، ١٨٩.
- ٤٢٥ - الجور، ١٩٧؛ ٤٥٩.
- ٤٢١ - الجوزهر، ٥٥، ١١٨.
- ٤٢٢ - جولة الحق، ١٣٧.
- ٤٢٣ - الجوهر، ٢٥٤.
- ٤٢٤ - الجاء، ٦٣، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٧٩، ٨٥، ٨٥، ٨٦.
- ٤٢٥ - الحادث الكبار، ٢١٩؛ ٤٣٩.
- ٤٢٦ - الحاق، ٢٨، ٧٦.
- ٤٢٧ - الحال، ٢٢٧، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٥٩٣، ٨٥٥.
- ٤٢٨^A - الحال الدائم، ٥٩٣.
- ٤٢٨^B - حال (احوال) الرجال، ٢٣٩، ٢٤٥، ٢٤١.
- ٤٢٩^A - حال (احوال) القلبية السيادية، ١٩١.
- ٤٢٩^B - حال المضاف = القلبية السيادية.
- ٤٣٥ - حال الوجود، ٤٥٧، ٤٥٨.
- ٤٣١ - الحب (فداء)، ٧١٤-٤٢٣.
- ٤٣٢ - حب الانبياء، ١٦٥.
- ٤٣٢ - الحب الذاتي، ١٦٦.
- ٤٣٣ - حب الشئ نفسه، ٤١٤.
- ٤٣٤ - الحب في الخلق، ١٦٦؛ ٣٤٧.
- ٤٣٥ - الحب في الكون، ١٦٥؛ ٣٤٥.
- ٤٣٦ - حب الله، ١٦٦؛ ٣٤٥، ٣٤٧.
- ٤٣٧ - الحب المطلق، ٤٢٥.
- ٤٣٨^A - الحب المقدس، ١٦٦.
- ٤٣٨^B - الحب المنسوب الى السر الرباني، ١٦٦.
- ٤٣٨ - حب الهوى، ١٦٦.
- ٤٣٩ - الحبيب، ٤٦٤، ٤٦٥.
- ٤٤٥ - حبيبي، ٤١٣-٤٢٢، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٣٩، ٤٤٥.
- ٤٤١ - الحجاب، ١١٨، ٣٨٩.
- ٤٤٢ - حجاب العزة، ١٩٥؛ ٣٩٢؛ وانظر «العزة».
- ٤٤٣ - الحد، ٢٤٦، ٥٥٥، ٥٥٦.
- ٤٤٤ - الحديث، ٤٣٨.

- ٤٤٥- حديث النفس، ٣٨٦، ٤٨٩.
- ٤٤٦- حرف (وحروف)، ٢٢٨، ٩.
- ٤٤٧- الحروف العاليات، ٢٣٨.
- ٤٤٨- حروف نفس الانسان، ٧٥.
- ٤٤٩- حروف نفس الرحمن، ٧٥.
- ٤٥٥- حركة الابرين، ٢٥٢.
- ٤٥١- الحركة الدورية (= حركة الابرين).
- ٤٥٢- الحس، ٢١٢، ٢١٤، ٤٣٥؛ وانظر «الادراك الحسى».
- ٤٥٣- الحضرة الالهية (سطوع انوارها)، ٢٣٧.
- ٤٥٤- الحضرة الالهية (حقائقها)، ١٥٨، ١٥٩.
- ٤٥٥- الحضرة الالهية الاسمائية، ٦٧٩.
- ٤٥٦- حضرة الألوهية، ٢٣٩، ٨٦٣.
- ٤٥٧- الحضرة التوحيد، ١٥٨؛ وانظر «توحيد».
- ٤٥٨- حضرة الجمع، ١٥٨؛ وانظر «جمع».
- ٤٥٩- حضرة الجمع والوجود، ٢٢٢، ٥٤١.
- ٤٦٥- الحضرة الحقية، ٢٥٦.
- ٤٦١- حضرة ذات ذاتك، ٢٢٤.
- ٤٦٢- الحضرة الذاتية الكتمية، ٢٥٥.
- ٤٦٣- حضرة الربوبية، ١٥٥.
- ٤٦٤- الحضرة الرحيمية، ٨٢.
- ٤٦٥- حضرة السمع، ١٨٩.
- ٤٦٦- الحضرة السيادية، ٣٤٢؛ وانظر «الحقيقة السيادية».
- ٤٦٧- الحضرة العلمية، ٢٥٥.
- ٤٦٨- حضرة عليا، ٢٥٤.
- ٤٦٩- حضرة الغيب، ١٩١؛ وانظر «غيب».
- ٤٧٥- حضرة المعاداة، ١٤٩، ١٥٥.
- ٤٧١- الحضرة المطلقة، ١٥٨.
- ٤٧٢- حضرة الوجدانية، ١٥٨.
- ٤٧٣- الحضرتان، ٢٣٧؛ وانظر «تقابل الحضرتين».
- ٤٧٤- الحضرات الاربع، ٥١، ٥٩.
- ٤٧٥- حضور البساط، انظر «بساط».
- ٤٧٦- حضور الظل فى النور، ٣١٢.
- ٤٧٧- حضور الظل مع النور، ٣١٢.
- ٤٧٨- الحضور فى الحق، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤.
- ٤٧٩- حضور القلب مع الله، ٦٣١، ٩٣٨.
- ٤٨٥- الحضور مع الله (قوة)، ٥٥٥.
- ٤٨١- الحضيض الأوهى، ١٥٢.

- ٤٨٢- الحظ (نجلى) ٤٨٦-٤٨٨.
- ٤٨٣- الحق، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٥، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٩٥، ٣٥٦، ٣٤٥، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٢١، ١٦٧، ١٦٨، ٢١٢، ٢١٦، ٣١١، ١٩٢، ٢٢١، ٣٥٧، ٣٥٨، ٨٢، ١٢٧، ٣٤٨، ٣٦١، ٣٦٦، ٤٣٧، ٤٦١، ٤١٦، ٨٣٥.
- ٤٨٣- الحق الشرعى، ٤١٧.
- ٤٨٥- الحق المخلوق به، ١٢٥٥، وانظر «العدل» و «العقل الأول».
- ٤٨٦- الحق الوجودى، ٤١٧.
- ٤٨٧- حق اليقين، انظر «اليقين».
- ٤٨٨- الحقيقة، ٣٣٧-٣٤٥، ٨٣٦.
- ٤٨٩- حقيقة الانسان، ٢٤١.
- ٤٩٥- حقيقة الانسان الفرد، ٢٥٢.
- ٤٩١- الحقيقة الانسانية، ٢٤٥.
- ٤٩٢- الحقيقة الانسانية فى اطلاقها، ٣٦٦.
- ٤٩٣- الحقيقة الانسانية الكمالية، ٥٥٢.
- ٤٩٤- حقيقة الحقائق...، ٢٥٢، ٣٢٣، ٥١٧، ٨٥٥.
- ٤٩٥- الحقيقة الختمية، ٣٧١.
- ٤٩٦- الحقيقة السيادية، ١٥٥، ١٥٦، ١٦٤، ١٩١، ٢٣٥.
- ٤٩٧- الحقيقة السيادية المحمدية، ٢٣٥، ٣٣٢.
- ٤٩٨- الحقيقة العلوية، ٣٧١.
- ٤٩٩- الحقيقة الكلية، ٣١٦.
- ٥٥٥- حقيقة محمد، ١٤٨، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٣، ٣١٦.
- ٥٥١- الحقيقة المحمدية، ١٦٣، ١٦٣، ١١٣، ٣١٧، ٣١٨، ٣٤٥.
- ٥٥٢- الحقيقة المخصوصة، انظر «رقية المناسبة».
- ٥٥٣- حقيقة الوجود، ١٨٧.
- ٥٥٤- الحقائق، ٢١٢.
- ٥٥٥- الحقائق الالهية، ٤١١.
- ٥٥٦- الحقائق الامكانية، ١٧٤.
- ٥٥٧- حقائق الحضرة الالهية، ١٥٨.
- ٥٥٨- حقائق السوى، ١٧٤.
- ٥٥٩- حقائق الكنائف، انظر «كثيف».
- ٥١٥- حقائق الكمال (منشأ)، ١٩١، ٣٤٥.
- ٥١١- حقائق اللطائف، انظر «لطيفة، لطائف».
- ٥١٢- الحكم (فى مقابلة العين)، انظر «العين فى مقابلة الحكم».
- ٥١٣- حكم التقديس، ١٤٥، وانظر «غلبة حكم التقديس».
- ٥١٤- حكم الجمع، ٣٥٥، وانظر «جمع».
- ٥١٥- حكم الطهارة والتقديس الوجودى، ١٤٥.

- ٥١٦- أحكام الأسماء، ٤٥٧.
- ٥١٧- أحكام التجلي، ٢٥٦؛ وانظر «تجل».
- ٥١٨- الأحكام الشرعية، ٢٨٣؛ وانظر «شريعة».
- ٥١٩- أحكام القدر، ٢٩٥؛ وانظر «قدر».
- ٥٢٥- الحلاج، انظر «ذوق الحلاج».
- ٥٢١- الحمد، ٩٨.
- ٥٢٢- الحمد بجميع الألسنة، ١٣٨.
- ٥٢٣- الحمد المبهم، ١٥٤.
- ٥٢٤- حمد المجاهد، ٩٨.
- ٥٢٥- الحمد الموضح، ١٥٤.
- ٥٢٦- الحمرة، ٣٧٥.
- ٥٢٧- حن الركائب، انظر «ركائب».
- ٥٢٨- الحنين إلى الاوطان، انظر «وطن».
- ٥٢٩- حنين الكئيب، انظر «الكئيب».
- ٥٣٥- الحيرة، ٢١٢، ٢١٣، ٢٦١، ٢٦٥، ٢٨٤، ٢٨٣، ٢٨٧.
- ٥٣١- حيرة الجهل، ٢٣٦.
- ٥٣٢- حيرة العرفان، ٢٣٦.
- ٥٣٣- حيرة العقل، ٢١٢.
- ٥٣٤- الحيرة في الحيرة، ٣٣٣، ٢٦٢.
- ٥٣٥- حيلة الرء، انظر «الرء».
- ٥٣٦- الخاء، ٧٩.
- ٥٣٧- الخاصة (من الرجال)، ٢٢٥.
- ٥٣٨- خاصة الخاصة، ٢٢٥.
- ٥٣٩- خاصية الشيء، ٣٣٥، ٢٩٧.
- ٥٤٥- خاطر (وخواطر)، ٢٣٥، ٢٣١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٥٧٨، ٥٧٩.
- ٥٤١- خبث السريرة، ٢٨٨؛ وانظر «سريرة»، «سرائر».
- ٥٤٢- الختم على القلوب، ١٦٤، ١٦٥، ٣٤٥.
- ٥٤٣- ختم الولاية، ٣٧٤، ٣٨٥، ٣٨١، ٣٧؛ ٢٩٥؛ وانظر ولاية.
- ٥٤٤- الخديعة، ١٦٩، ١٧١.
- ٥٤٥- حزاب البيوت، ٣٢٥، ٣٢٦، ٢٧٣-٢٧٤؛ وانظر «بيت».
- ٥٤٦- خروج الباء على الصورة، انظر «الباء».
- ٥٤٧- الخروج عن السوى، ٣٤٩.
- ٥٤٨- خزانة الله النسيية، ٣٥٣-٣٥٤؛ ٢١٥، ٢١٢.
- ٥٤٩- خزانة العباد، ٣٥٣-٣٥٤؛ ٢١٥.
- ٥٥٥- خسف القمر، ٢٢٤، ٢١٥؛ وانظر «قمر».
- ٥٥١- خصائص الربوبية، انظر «مفردات الربوبية».
- ٥٥٢- الخصام، ٢٢٢.

- ٥٥٣- خطأ عبدة الأوثان، ١٢٦٤، وانظر «عابد الوثن».
- ٥٥٤- خطاب الابتلاء، ٣٧٩، ٦٥٥، وانظر «طريقا للأوامر الالهية».
- ٥٥٥- الخطاب الاجمالي (للملك)، ٦١٦.
- ٥٥٦- الخطاب الالهى الخاص، ٨٦٩.
- ٥٥٧- الخطاب التفصيلي (للملك)، ٦١٦.
- ٥٥٨- خطاب الرضى، ٦٥٥.
- ٥٥٩- خطاب الشارع، ٦٥٥.
- ٥٦٥- خطاب المعارف، ٦٥٥.
- ٥٦١- خطاب النصوص، ٣٧٩، وانظر «طريقا للأوامر الالهية».
- ٥٦٢- خفى (أخفاء)، انظر «العلامية».
- ٥٦٣- خلاء الحق من الكون، ٣٣٣، وانظر «الحق».
- ٥٦٤- الخلافة، ٣٣٥، ٣٣١، وانظر «مقام الخلافة والتحكم فى الاغيار» و «خليفة»
- ٥٦٥- خلف، ٣٧٥.
- ٥٦٦- خلف (فى مقابل السلف)، ٣٥٦.
- ٥٦٧- الخلق الجديد، ٣٨، ٢١٣، ٩٤٣.
- ٥٦٨- الخلق ظل وجود الحق، ٣٩٢، وانظر «ظل».
- ٥٦٩- الخلق فى صورة الحق، انظر «صورة الحق».
- ٥٧٥- الخلق، ٥٩٥.
- ٥٧١- أخلاق، ٥٩٥.
- ٥٧٢- اخلاق الالهية، ٣٩٥.
- ٥٧٣- خلوص المحبة، ٣٢٣-٣٢٧، وانظر «محبة» و «حب».
- ٥٧٤- الخليقة، ٣٣٥، ٣٣١، ٦٦٤، وانظر خلافة، مقام الخلافة.
- ٥٧٥- الخيال المطلق، ٢٦٣، ٢٦٤، ٥٤٩، وانظر «عالم المثال المطلق».
- ٥٧٦- الخيال المقيد (او الخيال المتصل)، ٥٤٩، وانظر «عالم المثال المقيد او المتصل».
- ٥٧٧- الخيال المنفصل، ٥٤٩، وانظر «الخيال المطلق» و «عالم المثال المطلق او المنفصل».
- ٥٧٨- الخيال النوى، ٢٦٣، ٢٦٤، ٤٤٥.
- ٥٧٩- الدائرة (نقطة الدائرة ومحيطها)، ٣٩٢.
- ٥٨٥- دائرة الولاية، انظر «ولاية».
- ٥٨١- الدار، ٤٥٣، ٤٥٤، وانظر «باب الدار».
- ٥٨٢- دار العقبى، ١٥٩.
- ٥٨٣- دار المزج، ٢٢٩، ٥٥٩، وانظر «المزج».
- ٥٨٤- الدخول على الحق، ٢٢١.
- ٥٨٥- الدرة البيضاء، ٢٨، ٧٤، وانظر «العقل الاول».
- ٥٨٦- دعوى، ٢١٤.

- ٥٨٧- دعاوى، ١٩٥، وانظر «ميدان الدعاوى».
- ٥٨٨- دقائق المكر، ٣٥١؛ وانظر «المكر».
- ٥٨٩- دليل الخاطر...، ٢٣٥، ٣٣١؛ وانظر «خاطر، خواطر».
- ٥٩٥- دليل الرؤية، ٢١٤؛ وانظر «رؤية».
- ٥٩١- دوام مراقبة السر، ٢٧٣؛ وانظر «سر».
- ٥٩٢- الدور، ٤٨١-٤٨٣.
- ٥٩٣- دولة الهاء، انظر «الهاء».
- ٥٩٤- الدين الخالص، ١٣٨.
- ٥٩٥- الذات، ٣١٨، ٣٨٨، ٣٨٩؛ وانظر «الاطلاق الذاتى للذات» و «الظهور الذات فى المظاهر».
- ٥٩٦- ذات ذاتك، ٢٢٤.
- ٥٩٧- ذخائر الله، ٦٢٥.
- ٥٩٨- ذر الميثاق، ٢٨؛ ٨٢؛ وانظر «الميثاق».
- ٥٩٩- الذكر (فى مقابل الفكر)، ٢٥٩.
- ٦٥٥- ذكر الاستعداد، ٢٣٦؛ وانظر «الاستعداد».
- ٦٥١- ذكر المجد...، ٩٥؛ وانظر «المجد».
- ٦٥٢- ذهاب العقول، ٥٥٤-٥٥٦.
- ٦٥٣- الذوائب الملى، ١٣٤.
- ٦٥٤- ذوق، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٦١، ٣٦٢؛ وانظر «مذوق».
- ٦٥٥- ذوق التوحيد الذاتى، ٣١٧، ٣١٨؛ وانظر «توحيد».
- ٦٥٦- ذوق الحلاج، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦؛ وانظر «العلية».
- ٦٥٧- الرء، ٥٤، ٦١، ٦٢، ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٩، ٨٤.
- ٦٥٨- رائحة نفحات الجود، انظر «الجود».
- ٦٥٩- الرؤية، ٢١٤، ٢٢٣، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٣٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٥، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٦، ٤٨٧، ٤٨٨، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦، ٤٩٧، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٣، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٢، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٧، ٥١٨، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٣٧، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٣، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢، ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٨٧، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٨، ٥٩٩، ٦٠٠، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤، ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢، ٦١٣، ٦١٤، ٦١٥، ٦١٦، ٦١٧، ٦١٨، ٦١٩، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٢، ٦٢٣، ٦٢٤، ٦٢٥، ٦٢٦، ٦٢٧، ٦٢٨، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣١، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥، ٦٣٦، ٦٣٧، ٦٣٨، ٦٣٩، ٦٤٠، ٦٤١، ٦٤٢، ٦٤٣، ٦٤٤، ٦٤٥، ٦٤٦، ٦٤٧، ٦٤٨، ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٥١، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٤، ٦٥٥، ٦٥٦، ٦٥٧، ٦٥٨، ٦٥٩، ٦٦٠، ٦٦١، ٦٦٢، ٦٦٣، ٦٦٤، ٦٦٥، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٦٨، ٦٦٩، ٦٧٠، ٦٧١، ٦٧٢، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٥، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٨، ٦٧٩، ٦٨٠، ٦٨١، ٦٨٢، ٦٨٣، ٦٨٤، ٦٨٥، ٦٨٦، ٦٨٧، ٦٨٨، ٦٨٩، ٦٩٠، ٦٩١، ٦٩٢، ٦٩٣، ٦٩٤، ٦٩٥، ٦٩٦، ٦٩٧، ٦٩٨، ٦٩٩، ٧٠٠، ٧٠١، ٧٠٢، ٧٠٣، ٧٠٤، ٧٠٥، ٧٠٦، ٧٠٧، ٧٠٨، ٧٠٩، ٧١٠، ٧١١، ٧١٢، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦، ٧١٧، ٧١٨، ٧١٩، ٧٢٠، ٧٢١، ٧٢٢، ٧٢٣، ٧٢٤، ٧٢٥، ٧٢٦، ٧٢٧، ٧٢٨، ٧٢٩، ٧٣٠، ٧٣١، ٧٣٢، ٧٣٣، ٧٣٤، ٧٣٥، ٧٣٦، ٧٣٧، ٧٣٨، ٧٣٩، ٧٤٠، ٧٤١، ٧٤٢، ٧٤٣، ٧٤٤، ٧٤٥، ٧٤٦، ٧٤٧، ٧٤٨، ٧٤٩، ٧٥٠، ٧٥١، ٧٥٢، ٧٥٣، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٥٧، ٧٥٨، ٧٥٩، ٧٦٠، ٧٦١، ٧٦٢، ٧٦٣، ٧٦٤، ٧٦٥، ٧٦٦، ٧٦٧، ٧٦٨، ٧٦٩، ٧٧٠، ٧٧١، ٧٧٢، ٧٧٣، ٧٧٤، ٧٧٥، ٧٧٦، ٧٧٧، ٧٧٨، ٧٧٩، ٧٨٠، ٧٨١، ٧٨٢، ٧٨٣، ٧٨٤، ٧٨٥، ٧٨٦، ٧٨٧، ٧٨٨، ٧٨٩، ٧٩٠، ٧٩١، ٧٩٢، ٧٩٣، ٧٩٤، ٧٩٥، ٧٩٦، ٧٩٧، ٧٩٨، ٧٩٩، ٨٠٠، ٨٠١، ٨٠٢، ٨٠٣، ٨٠٤، ٨٠٥، ٨٠٦، ٨٠٧، ٨٠٨، ٨٠٩، ٨١٠، ٨١١، ٨١٢، ٨١٣، ٨١٤، ٨١٥، ٨١٦، ٨١٧، ٨١٨، ٨١٩، ٨٢٠، ٨٢١، ٨٢٢، ٨٢٣، ٨٢٤، ٨٢٥، ٨٢٦، ٨٢٧، ٨٢٨، ٨٢٩، ٨٣٠، ٨٣١، ٨٣٢، ٨٣٣، ٨٣٤، ٨٣٥، ٨٣٦، ٨٣٧، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٤٠، ٨٤١، ٨٤٢، ٨٤٣، ٨٤٤، ٨٤٥، ٨٤٦، ٨٤٧، ٨٤٨، ٨٤٩، ٨٥٠، ٨٥١، ٨٥٢، ٨٥٣، ٨٥٤، ٨٥٥، ٨٥٦، ٨٥٧، ٨٥٨، ٨٥٩، ٨٦٠، ٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٣، ٨٦٤، ٨٦٥، ٨٦٦، ٨٦٧، ٨٦٨، ٨٦٩، ٨٧٠، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٥، ٨٧٦، ٨٧٧، ٨٧٨، ٨٧٩، ٨٨٠، ٨٨١، ٨٨٢، ٨٨٣، ٨٨٤، ٨٨٥، ٨٨٦، ٨٨٧، ٨٨٨، ٨٨٩، ٨٩٠، ٨٩١، ٨٩٢، ٨٩٣، ٨٩٤، ٨٩٥، ٨٩٦، ٨٩٧، ٨٩٨، ٨٩٩، ٩٠٠، ٩٠١، ٩٠٢، ٩٠٣، ٩٠٤، ٩٠٥، ٩٠٦، ٩٠٧، ٩٠٨، ٩٠٩، ٩١٠، ٩١١، ٩١٢، ٩١٣، ٩١٤، ٩١٥، ٩١٦، ٩١٧، ٩١٨، ٩١٩، ٩٢٠، ٩٢١، ٩٢٢، ٩٢٣، ٩٢٤، ٩٢٥، ٩٢٦، ٩٢٧، ٩٢٨، ٩٢٩، ٩٣٠، ٩٣١، ٩٣٢، ٩٣٣، ٩٣٤، ٩٣٥، ٩٣٦، ٩٣٧، ٩٣٨، ٩٣٩، ٩٤٠، ٩٤١، ٩٤٢، ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٤٥، ٩٤٦، ٩٤٧، ٩٤٨، ٩٤٩، ٩٥٠، ٩٥١، ٩٥٢، ٩٥٣، ٩٥٤، ٩٥٥، ٩٥٦، ٩٥٧، ٩٥٨، ٩٥٩، ٩٦٠، ٩٦١، ٩٦٢، ٩٦٣، ٩٦٤، ٩٦٥، ٩٦٦، ٩٦٧، ٩٦٨، ٩٦٩، ٩٧٠، ٩٧١، ٩٧٢، ٩٧٣، ٩٧٤، ٩٧٥، ٩٧٦، ٩٧٧، ٩٧٨، ٩٧٩، ٩٨٠، ٩٨١، ٩٨٢، ٩٨٣، ٩٨٤، ٩٨٥، ٩٨٦، ٩٨٧، ٩٨٨، ٩٨٩، ٩٩٠، ٩٩١، ٩٩٢، ٩٩٣، ٩٩٤، ٩٩٥، ٩٩٦، ٩٩٧، ٩٩٨، ٩٩٩، ١٠٠٠.

- ٦٢٣- ربوبية الانسان، ١٨٤، ٢٦٦، ٣٤٥.
- ٦٢٤- الرثق، ١، ٥، ٦، وانظر «الفتق».
- ٦٢٥- رجل (احوال الرجال)، ٢٣٩، ٢٤٥، ٢٤٩.
- ٦٢٦- الرجوع من بساط التجلى، ١٧٩، ١٨٥.
- ٦٢٧- الرجوع من الحق الى الكون بالحق، ٢٣٣، ٢٣٥.
- ٦٢٨- الرحمة الأصلية، ٣٩٣.
- ٦٢٩- رحمة الامتنان، ٣٩٣.
- ٦٣٥- الرحمة الامتنانية، ٣٩٣.
- ٦٣١- الرحمة الرحمانية، ٧١، ١٨٩.
- ٦٣٢- الرحمة الرحيمية، ٧١، ١٨٩، ١٩١.
- ٦٣٣- الرحمة السابقة، ٣٩٣.
- ٦٣٤- الرحمة الشاملة، ١١١، ٢٤٧.
- ٦٣٥- الرحمة الواسعة، ٣٩٣.
- ٦٣٦- رحمة الوجوب، ٣٩٣.
- ٦٣٧- الرحمة الوجوبية، ٣٩٣.
- ٦٣٨- الرحمن، ٤٦، ٦٥، ١١١، ٢٥١، ٣٩٣.
- ٦٣٩- الرحموت، ١٨٩.
- ٦٤٥- الرحيم، ٤٣، ٤٤، ٤٦، ٨٢، ٨٨.
- ٦٤١- الرحيمية (الحضرة)، ٨٢.
- ٦٤٢- ردالحقايق، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ٣٦١.
- ٦٤٣- الرداء، ١٥٥.
- ٦٤٤- الرداء المعلم، ١٥٥، ٢٩١، ٢٢٥؛ وانظر «الانسان الكامل».
- ٦٤٥- رزق (وارزاق)، ١٣٨، ١٣٩.
- ٦٤٦- الرسم، ٨٧٢.
- ٧٤٧- رسوم الحق، ٤٨٥.
- ٦٤٨- رضى النور، ١، ٢، ٧، ٣٤.
- ٦٤٩- الرصد والتعاليم (ارباب...)، ٢١٩.
- ٦٥٥- رفع الالتباس عن مدارك الكشف والنظر، ١١٨.
- ٦٥١- رفع الهمة، ٣٦٩.
- ٦٥٢- الرقا المنشور، ١، ١٥، ١٢.
- ٦٥٣- الرقاب، ١٩٥.
- ٦٥٤- الرقيقة، ٢١١، ٣٢١.
- ٦٥٥- الرقيقة الجامعة، ٣٦٧.
- ٦٥٦- رقيقة المناسبة، ١٤٨، ١٧٦، ١٧٧؛ وانظر «المناسبة».
- ٦٥٧- الرقايق، ٢١١.
- ٦٥٨- الرقايق الجزئية، ٢٥٦.
- ٦٥٩- الرقايق الروحانية، ٢٥٦.

- ٦٦٥- الرقيم، ١، ١١٣، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١٢٢، ١٢٤-١٢٧، ١٦، ٢٥٧، ٢٥٨.
- ٦٦١- الركن (الاركان) الطبيعية، ٦٩، ١٠٥.
- ٦٦٢- الركن (الاركان) العنصرية، ٦٩.
- ٦٦٣- الأركان الثلاثة التي تعطى أوائل التجليات، ٢٧٣.
- ٦٦٤- الأركان الثلاثة التي يجمع فيها الولي مع الرسول، ٢٦٤، ٥٤٥، ٥٥٠.
- ٦٦٥- الركائب (حن)، ١٩٠.
- ٦٦٦- رمزية الألف، انظر الألف.
- ٦٦٧- الروح، ٧٩، ٨٠.
- ٦٦٨- الروح الاعظم، ٨٥، ٨٦، ١٤١.
- ٦٦٩- الروح الجزئي، ٢٨١، ٥٧٦.
- ٦٧٥- الروح القدسي الكلي، ٢٨٠، ٥٧٣.
- ٦٧١- الأرواح الانسانية، ٢٦٠، ٥٤٣.
- ٦٧٢- ارواح الجمادات، (مقام)، ٣١٠.
- ٦٧٣- الأرواح غير المفارقة، ٢٦٠، ٥٤٣.
- ٦٧٤- الارواح المفارقة، ٢٦٠، ٢٦١، ٥٤٣.
- ٦٧٥- الروحانيات، ٢٨٢.
- ٦٧٦- الروحانيات المفارقة، ٢٦٠، ٢٦١.
- ٦٧٧- روضة، ١٩٩.
- ٦٧٨- رى التوحيد، ٣٦٠-٣٦٤، ٧١٦، وانظر «توحيد».
- ٦٧٩- رياضة (رياضيات)، ٢٨١، ٢٨٢، ٦٤٤، ٥٧٤.
- ٦٨٥- زاوية السبب، ١١٨.
- ٦٨١- زاوية العيب، ١١٨.
- ٢٨٢- زاوية المصدور اليه، ١١٨.
- ٦٨٣- زجاجة الخيال، ٢٢٤، ٢٢٥: ٢٢٦، وانظر «المخيلة الانسانية».
- ٦٨٤- زجاجة الوهم، ٢٢٤-٢٢٦، وانظر «الوهم».
- ٦٨٥- الزمان، ٤٤٧، ٤٤٨، ٨٤٨، ٨٥١.
- ٦٨٦- زهو القمر، انظر «القمر».
- ٦٨٧- زيادة التحير، ٢، ٢١٣، ٣١، وانظر «الحيرة».
- ٦٨٨- زيادة العلم، ٢، ٢٦، وانظر «العلم».
- ٦٨٩- سؤال الاستعداد، ١٩٤.
- ٦٩٠- سؤال اللسان، ١٩٤.
- ٦٩١- السائر الى الحق، ١١٩.
- ٦٩٢- ساحل التوحيد، ٣٢٧-٣٣٠، ٦٨٠، وانظر «توحيد».
- ٦٩٣- ساعة الجمعة، ٢٦، ٧٥، وانظر «الشكوة السوداء».
- ٦٩٤- الساق الحامل، ٦٤، ٦٥، وانظر «عماد الحيلة الرحمانية».
- ٦٩٥- السالك، ١٢٦.

- ٦٩٦- سبب، ١٢٥.
- ٦٩٧- السبجات الذاتية، ١١٨.
- ٦٩٨- سبجات الكرم، ٢٥٦؛ ٤١٨.
- ٦٩٩- السبجات المحرقة، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨؛ ٤١٨.
- ٧٥٥- سبجات الوجه، ٢٢٣.
- ٧٥١- سبق النهاية، ١٥، ٢٥٥؛ وانظر «عناية».
- ٧٥٢- سجود الأيد، ٤٧٩.
- ٧٥٣- سجود القلب، ٢٣٧، ٣٨٩؛ ٤٧٩.
- ٧٥٤- السحق (والمحق)، ١٢٧.
- ٧٥٥- سدره (مغربال)، ٢٨.
- ٧٥٦- سدره المنتهى، ٧٨.
- ٧٥٧- السر الالهي، ٦١٤.
- ٧٥٨- سر التوحيد، ٤٦٨؛ وانظر «توحيد».
- ٧٥٩- سر الحاء، ٦٦، ٧٩، ٨٥؛ وانظر «الحاء».
- ٧١٥- السر الرباني، ١٦٥.
- ٧١١- سر الربوبية، ١٦٢.
- ٧١٢- سر إيلي، ١٥٩.
- ٧١٣- سر المكر، ٣٥١؛ وانظر «المكر».
- ٧١٤- سر الوجود، ٤٢١؛ ٧٩٥.
- ٧١٥- السر الوجودي، ٢٢٧، ٢٦٧، ٤٢٥، ٤٢١؛ ٧٩٥.
- ٧١٦- السر الوجداني، ٤٢٩.
- ٧١٧- الاسرار، ٥٦١.
- ٧١٨- الاسرار الانسانية، ٢٦٧.
- ٧١٩- اسرار العامة، ١٦٤، ١٦٥.
- ٧٢٥- اسرار الدوالم النقطية، ٢٩.
- ٧٢١- اسرار الكتم، ١٦٢.
- ٧٢٢- الاسرار الوجودية، ١٩٨، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٧.
- ٧٢٣- سرائق الحق، ٣٨٥.
- ٧٢٤- سرائق الغيب، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٩، ٣٨٥؛ ٧٤٦.
- ٧٢٥- سريان الأمر، ١٨٧؛ وانظر «الأمر».
- ٧٢٦- سريان التوحيد، ٣٣١-٣٣٤؛ ٦٨٤؛ وانظر «التوحيد».
- ٧٢٧- السريان الوجودي، ١٨٧، ١٨٨.
- ٧٢٨- السريرة، ٣٨٨.
- ٧٢٩- السعادة، ١٨٥، ١٨٦.
- ٧٣٥- سعادة القلب، ١١٨؛ وانظر «قلب».
- ٧٣١- سمة القلب، ١١٦، ١٩٣؛ وانظر «قلب».
- ٧٣٢- السعيد، ٢٤٩، ٢٥٥، ٢٥١.

- ٧٣٣- سعيد مطلق، ٢٢٩، ٥٠٩.
- ٧٣٤- سعيد مقيد بالتشبيه، ٢٢٩، ٥٠٩.
- ٧٣٥- سعيد مقيد بالتنزيه، ٢٢٩، ٥٠٩.
- ٧٣٦- سقيط الرُف، ...، ٣١٦، ٦٢٩، ٦٤٥.
- ٧٣٧- سكوت، انظر «لسان السكوت».
- ٧٣٨- سكون الرحمن، ٦٠، ٦١.
- ٧٣٩- السكون والجمود، انظر «مقام السكون والجمود» و «مقام ارواح الجمادات».
- ٧٤٥- السكينة، انظر «لغات السكينة».
- ٧٤١- السلب، ١٢٨، ١٢٩، ١٤٩.
- ٧٤٢- السلف، ٣٥٦.
- ٧٤٣- السلوك بالحق، ٢٣٣.
- ٧٤٤- سماء المارفين، ١٤٣، ٨١٦.
- ٧٤٥- السماع، ١٢٢، ٨٩٣، ٨٩٨.
- ٧٤٦- سماع الكلام، ٣٥٥.
- ٧٤٧- السماع المطلق، ٢٠١، ٤٧٢.
- ٧٤٨- سماع النداء، ٢٥٥.
- ٧٤٩- سماع نداء الحق، ٤١٤.
- ٧٥٥- سمسة السعادة، ١٥٨، ١٥٩، ١٩٥، ٧٨٣.
- ٧٥١- سمسة الشقاوة، ١٥٨، ١٥٩، ١٩٥، ٧٨٣.
- ٧٥٢- السامع، ١٨٩.
- ٧٥٣- السمع، ١٨٩، ٢٠١، ٣٩٢، ٤١٤.
- ٧٥٤- الاسماع، ٢٥٥، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٥٤.
- ٧٥٥- سموم الصل، انظر «الصل».
- ٧٥٦- السوى، ٤٦٢، ٧٥٧، ٧٥٨.
- ٧٥٧- سواد الوجه، ...، ١٣٣.
- ٧٥٨- السواد والبياض، ٢٣٥.
- ٧٥٩- سويداء القلب، ٢٨.
- ٧٦٥- السويداء المحمدية، ٢٨، ٨٥.
- ٧٦١- السياحات والعبر، انظر «اهل السياحات...».
- ٧٦٢- سير النفس، ١٥١.
- ٧٦٣- السين، ١٣، ١٤، ٣٦، ٣٧، ٤٥، ٧٦.
- ٧٦٤- الشأن الكلي، ٥١، ٥٢، ٣٥٧.
- ٧٦٥- الشؤون الذاتية، ٢٦١، ٢٦٢، ١٢٢، ٢١٥، ٦٧٧.
- ٧٦٦- الشاهد، ١٢٨، ٢٩٦، ٣٠٨، ٣١٤.
- ٧٦٧- شاهد القلب، ٢٣٥، ٢٣١.
- ٧٦٨- الشجرة، ٣١٢، ٣٨٣-٣٨٥، ٧٥٦؛ وانظر «الانسان الكامل».

- ٧٦٩- الشجرة الكلية، ٣٧، ٣٧١.
- ٧٧٥- شجرة الكون، ٣٧، ٧٢.
- ٧٧١- شجرة موسى، ١١٥، ٢٤٦.
- ٧٧٢- شرح الصدر، ١٥١، ٢٤٥، ٣٢٢.
- ٧٧٣- شرط (شرط) السماء، ١٧٢، وانظر «سماع».
- ٧٧٤- شرع (بابا)، ٧٧٣.
- ٧٧٥- شرع (نورال)، ١٩٧، ١٩٨^أ.
- ٧٧٦- شريعة (اختلاف)، ٢٦٢، ٥٤٥.
- ٧٧٧- شريعة (تنزل)، ٢٦٢.
- ٧٧٨- شريعة (عيون)، ٢٦٣، ٢٦٤، ٥٤٥.
- ٧٧٩- شريعة (نزول احكام)، ٢٨٣.
- ٧٨٥- الشرائع الحكمية، ١٤١.
- ٧٨١- الشرائع الحكمية، ١٤١.
- ٧٨٢- الشطح، ١٤١، وانظر «ميدان الدعاوى».
- ٧٨٣- الشقاء، ١٨٥.
- ٧٨٤- الشقى، ٢٤٩، ٢٥٥، ٢٥١.
- ٧٨٥- الشك، ٢٧٧.
- ٧٨٦- شمس الحقيقة (طلوع)، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧.
- ٧٨٧- شمس النهار (المكورة)، ٢٢٦، وانظر «تكوين شمس النهار».
- ٧٨٨- الشمس (نور الشمس في البدن)، ٣٩١.
- ٧٨٩^أ- الشمس (منزها)، ٨٧١.
- ٧٨٩- سموخ الفكر، ٩٧ (وانظر فكر).
- ٧٩٥- الشهادة، ٤٩، ٥٨، ٢١٤.
- ٧٩١- الشهود، ٣٦، ٣١٤، ٣٣٨، ٨٥٤.
- ٧٩٢- شهود اطلاق الحق، ٣٦٥-٣٦٨.
- ٧٩٣- الشهود الأقدس، ٤١١، ٤١٢، ٧٩١.
- ٧٩٤- الشهود السيادي المحدث، ٣٥٩، ٣٧٣.
- ٧٩٥- شهود القلب السيادي، ٣٤٢.
- ٧٩٦- الشهود المطلق، ١٣١.
- ٧٩٧- الشهود المطلق (انز)، ١٣٢.
- ٧٩٨- شهود الواحد بالواحد، ٢٣٩، ٤٥٥.
- ٧٩٩- الشهود يعطى البيت، ٣٧٦.
- ٨٥٥- شئبة الشبوت، ١٢٥، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ٢٥٣.
- ٨٥١- شئبة الوجود، ١٢٥، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ٢٥٣.
- ٨٥٢- الشيطان، ٣٨٣.
- ٨٥٣- صاحب تجلى الأمر، ٣٥٩.
- ٨٥٤- صاحب التوحيد، ٣٤٨، ٧٥٦.

- ٨٥٥- صاحب الجمعية، ٢٥٦، ٣١٥.
- ٨٥٦- صاحب سمسة السعادة، ٤٥٨، ٤٥٩، ٧٨٣.
- ٨٥٧- صاحب سمسة الشقاوة، ٤٥٨، ٤٥٩، ٧٨٣.
- ٨٥٨- صاحب الظن، ٢٧٥.
- ٨٥٩- صاحب العلم، ٣١٤؛ ٤٣٧.
- ٨١٥- صاحب المين السليمة، ٢١٥؛ ٤٣٧.
- ٨١١- صاحب المنة، ٥٩٥.
- ٨١٢- صحة الحق في صور المعتقد...، ٢.
- ٨١٣- صحة الحق وشهوده مع الآفات، ٢، ٢٩.
- ٨١٤- صحة التوحيد، ٤٤١، ٤٤٢، ٢٨٢.
- ٨١٥- صحة المبودية، ٤٨٢.
- ٨١٦- صحة المعرفة، ٤٤١، ٤٤٢.
- ٨١٧- صحة الوصل، ٢١٧، ٢١٨.
- ٨١٨- الصحو المضيق، ١٤٤، ١٤٥، ٢٥٤، ٢٥٥، ٣، ٣٥٧، ٤٧٦.
- ٨١٩- الصدق، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٧٩.
- ٨٢٥- صدور الاشياء عن الله، ٣١٨، ٤٥١.
- ٨٢١- الضراط المستقيم، ١٢٤، ١٢٥، ٤٧٤، وانظر «الطريق المجهول».
- ٨٢٢- صرافة التوحيد، ٣٩٤-٣٩٦.
- ٨٢٣- الصق، ٤٨٥، ٩١١.
- ٨٢٤- صق الجسد، ١٣٢.
- ٨٢٥- صفاء القلب، ٢٣٦.
- ٨٢٦- الصفات (نفي)، ٣٩٤، ٣٩٥.
- ٨٢٧- الصل (سموم)، ٢٥٨، ٤٢٤.
- ٨٢٨- الصلاة، ١٥٥، ٣٥٧، ٣٥٨.
- ٨٢٩- الصلاح، ١٩٥، ١٩٦.
- ٨٣٥- صلاحيات نفس الرحمن، ٧٣.
- ٧٣١- صورة الاتحاد، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٢٧.
- ٨٣٢- الصورة الأولى، ١٤٣؛ وانظر «التعين الثاني».
- ٨٣٣- صورة الحق، ٢٣٣، ٢٣٤.
- ٨٣٤- الصورة الدحية، ٥٤٣.
- ٨٣٥- صورة الرحمن، ٤٦، ١٤٨، ١٤٥؛ وانظر «الصورة العدلية».
- ٨٣٦- صورة الرقيم، ١١٧؛ وانظر «الرقيم».
- ٨٣٧- الصورة العدلية، ٦٤.
- ٨٣٨- الصورة المحمدية، ٣؛ وانظر «الحقيقة المحمدية».
- ٨٣٩- صورة المعتقد، ١٦٧، ١٦٨، ٢٣٩.
- ٨٤٥- صور الاعمال، ١٤٢.
- ٨٤١- الصور الحسية، ٢٥٩.

- ٨٤٢- الصور العلمية والاعتقادية، ٢١١.
- ٨٤٣- صور القوالب الحسية، ١٥٢.
- ٨٤٤- ضبط ما لا يضبط، ٢، ١٢١٣، ٣٥.
- ٨٤٥- ضد (الجمع بين الضدين)، ٤٦٣، ٧٧١.
- ٨٤٦- ضد (قبول الضدين)، ٣٩٨، ٣٩٩.
- ٨٤٧- ضد (قبول الاضداد)، ٤٦٣.
- ٨٤٨- ضد (مشهد اجتماع الضدين)، ٦٢٩؛ وانظر «مقام اتحاد الاحوال».
- ٨٤٩- ضد (نفي الضد)، ٧٦٦.
- ٨٥٥- ضرب الواحد في الواحد، ٨٥٢؛ وانظر «الواحد».
- ٨٥١- ضرب العمل، ٤٥٨؛ وانظر «عمل».
- ٨٥٢- ضلالة، ١٨٣.
- ٨٥٣- ضلع جريان الفيض، ١٢١.
- ٨٥٤- ضلع السبب، ١٢٣.
- ٨٥٥- ضلع النور، ١٢٢.
- ٨٥٦- اضلاع المثلث المثالي، ١٢٥.
- ٨٥٧- ضمنية (ضنائن الله)، ٦٢٥.
- ٨٥٧- انضياء، ٩٤؛ وانظر «النور».
- ٨٥٨- طالب، ٣٦٨.
- ٨٥٩- الطباق السفلى، ١٣١.
- ٨٦٥- الطبع، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ٣٥٥، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٩، ٣١٥، ٦٥٥، ٦٥٦.
- ٨٦١- الطبع (ظلمة)، ٩٩٧.
- ٨٦٢- طبع الانسان، ١٨٣، ١٨٤.
- ٨٦٣- الطريق الأمم، ٢٢٧، ٢٦٧.
- ٨٦٤- الطريق الدائري (اصحاب)، ٢٣٦.
- ٨٦٥- طريق السر، ١١٣، ٢٦٥.
- ٨٦٦- طريق السر الوجودي، ٢٢٧.
- ٨٦٧- طريق السعادة، ١١٨.
- ٨٦٨- طريق الكشف، ٨٤٦؛ وانظر «الكشف».
- ٨٦٩- الطريق المجهول، ١٥٩، ١٦٥؛ وانظر «الاصراط المستقيم».
- ٨٧٥- الطريق المستطيل (اصحاب)، ٢٣٦.
- ٨٧٥- طريقا الواو امر الالهية، ٣٧٩.
- ٨٧١- الطرق الى الله، ٤٥٧؛ وانظر «اتساع ارض الله».
- ٨٧٢- طرق علم الغيب، ٢٦١، ٥٤٣؛ وانظر «علم الغيب».
- ٨٧٣- طلب الحق للحق، ٢٣٩.
- ٨٧٤- طلب الرؤية، ٢٨٥.
- ٨٧٥- الطلب المعلول، ٢١٧، ٢٣٩.

- ٨٧٦- الطلسم، ١٥٧.
 ٨٧٧- الطلسم الثالث، ١٥٦.
 ٨٧٨- الطلاس، ١، ٢٢٥.
 ٨٧٩- الطلاس الثلاثة عشر الكلية، ١٥٦.
 ٨٨٥- الطلاس المنصية، ١٦٥.
 ٨٨١- طلق الهداية، ١٥٥، وانظر «هداية».
 ٨٨٢- طلوع شمس الحقيقة، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧.
 ٨٨٣- طلوع فجر الانقلاب، انظر «فجر الانقلاب».
 ٨٨٤- طمس نجوم الانوار، ٣٢٦، ٨١٢.
 ٨٨٥- الطهارة والتقديس الوجودي، ١٤٥.
 ٨٨٦- الطورا الذي وراء العقل، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٢، ٣٧٦، ٣٩٨، ٣٩٩.
 ٤٥٥، ٤٥١، ٣١٢، ٣١٣، ٣٦٢، ٣٦٣، ٤٣٣، ٤٣٧، ٤٢٩، ٧٤٦، ٧٧١.
 ٨٨٧- اطوار التجليات الاسماوية، ٢١٥.
 ٨٨٨- طي الانفاس، ٢٨٥، ٥٩٥.
 ٨٨٩- الظرف (قيد)، ١٩٣.
 ٨٩٥- الظل، ١، ٢٥.
 ٨٩١- ظلمة الطبع، انظر «الطبع».
 ٨٩٢- ظلمة القلب، ٣٧٦، وانظر «قلب».
 ٨٩٣- ظلمة القلوب، ١٩٢، وانظر «قلب».
 ٨٩٤- الظلمة المطلقة، ٢٨٥، وانظر «التطهير الجبلي».
 ٨٩٥- الظن، ٢٥٧، ٢٦٨، ٢٧٥، ٢٧٨، ٣٢٧.
 ٨٩٦- الظن (صاحب)، ٣٧٥.
 ٨٩٧- ظنون الولي، ٢٦٨، ٢٦٩، ٣٧٥، ٥٦٢.
 ٨٩٨- ظهور الذات في المظاهر، ٣٨٨.
 ٨٩٩- ظهور الشيء بصفة ضده، ١٧٦، وانظر «رقيقة المناسبة».
 ٩٥٥- ظهور الكبرياء، انظر «كبرياء».
 ٩٥١- عابد الوثن، ٤٦٣، ٤٦٥.
 ٩٥٢- العارف، ٢٥٦، ٣٥٥، ٣٥١، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٦١، ٥٥٥، ٨٥٦.
 ٩٥٣- العارف (اذعان المجتهد)، ٢٥٦، ٢٥٧، ٥٢٤.
 ٩٥٤- العارف (توحيد)، ٣٦١.
 ٩٥٥- العارف (رجوعه الى الطبع)، ٣٥٥، ٣٥١، ٣٥٢.
 ٩٥٦- العارف (سماؤه)، ٣٣٥، ٨١٦.
 ٩٥٧- العارف والعالم (الفرق بينهما)، ٦٥٧.
 ٩٥٨- عالم (علماء الرسوم)، ٢٢٨، ٢٥٧، ٢٩٦، ٤٦٩، ٥٢٣.
 ٩٥٩- العالم ٥، ٨٧، ٢٩٩.
 ٩١٥- عالم الاستحالة، ٢٧٢، ٢٩٩.

- ٩١١ - عالم البرازخ، ٩١، ٩٤، ٩٨، ١١٧، ٢٠٨.
- ٩١٢ - عالم التمثيل، ١١٧.
- ٩١٣ - عالم الجمع، ٦١٥.
- ٩١٤ - العالم الصغير، ٣٩، ٤٣.
- ٩١٥ - العالم العلوى غير المفارق، ٢٦٥.
- ٩١٦ - العالم العلوى المفارق، ٢٦٥.
- ٩١٧ - عالم الفقر والحاجة، ١٣٥.
- ٩١٨ - العالم الكبير، ٣٩، ٣٥٦.
- ٩١٩ - عالم المثال المتصل، ٢٦٥، ٥٤٩.
- ٩٢٠ - عالم المثال المطلق، ٢٦٥، ٥٤٩.
- ٩٢١ - عالم المثال المقيد، ٢٦٥، ٥٤٩.
- ٩٢٢ - عالم المثال المنفصل، ٢٦٥، ٥٤٩.
- ٩٢٣ - عالم المزج، ٢٩٩.
- ٩٢٤ - عالم الملكوت، ٢٩٩.
- ٩٢٥ - العوالم الاحاطية، ٦٥.
- ٩٢٦ - العوالم الأوسطية، ٦٥.
- ٩٢٧ - العوالم الجمة، ٦٩.
- ٩٢٨ - العوالم الخمس، ٥٤.
- ٩٢٩ - العوالم الخمس الكلية، ١٢١.
- ٩٣٥ - العوالم النقطية، ٢٩.
- ٩٣١ - العامة، ٦٥٢.
- ٩٣٢ - عبادة (وحدة ال)، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٦٤.
- ٩٣٣ - عبادة (التكليف)، ٧٥٩.
- ٩٣٤ - العبد (شأن)، ٣٨٣.
- ٩٣٥ - العبد المختص، ٣٦٩، ٣٧٥.
- ٩٣٦ - عبيد الاختصاص، ٢٣٩، ٢٤٥.
- ٩٣٧ - عبيد الأمر، ٦١٨.
- ٩٣٨ - عبيد الحق، ٦١٨.
- ٩٣٩ - العباد الامناء، انظر «ملازمة».
- ٩٤٥ - عبودة، ٨٩١.
- ٩٤١ - عبودية، ٢٩٥، ٢٩٣، ٢٩٤، ٣٠٨، ٣١٥، ٣١١، ٣٦٩، ٣٨٢، ٨٩١.
- ٩٤٢ - العبادة الوافية، ٢١٥.
- ٩٤٣ - عدد، اعداد (ضرب ال)، ٣٣٨.
- ٩٤٤ - عدد (أعداد)، ٥٤٤.
- ٩٤٥ - العدد، ١٩٧، ١٩٧، ٤٥٩.
- ٩٤٦ - العدد (= العقل الأول)، ٨٧، ٢٥٥، وانظر «الحق المخلوق به».
- ٩٤٧ - العدد، ٣١٧، ٣٩٢.

- ٩٤٨ - العرش، ٦٤، ٦٥، ٧١، ٧٦، ١١١، ٢٧٢، ٢٥٢.
- ٩٤٩ - عرش الاستواء، ٢٨، ٧٥.
- ٩٥٥ - عرش اللطائف الانسانية، انظر القلب.
- ٩٥١ - عرض (اعراض)، ٨٧، ٨٨، ٢٩٦، ٢٥١.
- ٩٥٢ - عرفانيات الحق، ٢٣٤، ٢٣٥.
- ٩٥٣ - المروج اليه، ٣٦٣، ٣٦٤.
- ٩٥٤ - المروج به، ٣٦٣، ٣٦٤.
- ٩٥٥ - المروج فيه، ٣٦٣، ٣٦٤.
- ٩٥٦ - المروج منه، ٣٦٣، ٣٦٤.
- ٩٥٧ - العزة، ٢٤٣، ٣٩٨-٤٠١.
- ٩٥٨ - العزة (حجاب)، ١٩٥، ٣٩٢.
- ٩٥٩ - العثار (المعطلة)، ٤٢٦؛ وانظر تعطيل العثارة.
- ٩٦٥ - العصمة، ١١٨، ١٨٥.
- ٩٦١ - العطية بعد السؤال، ١٩٤.
- ٩٦٢ - العطية قبل السؤال، ١٩٤.
- ٩٦٣ - العظيم، ٤٣٨.
- ٩٦٤ - العقد، ٤٦٤.
- ٩٦٥ - العقل، ٩١، ٩٧، ٣١٨؛ رسوخه، ٩٢، ٩٧، تحكيمة، ٩٣؛ تخصيص تحكيمة في عالم البرازخ، ٩٤؛ تعليق تحكيمة بالفكر وذكس المجد، ٩٥، ٩٧ رتبته، ٩٩، ١٥٢؛ سوائيته، ١٥٥؛ تعمقه، ٩١٥٥؛ توسطه، ١٥١؛ احاطته واشتماله، ١٥٣؛ كونه اولاً لكل كائن، ٩١٥٣؛ اشتمال الكل في ذاته، ٩١٥٣؛ عموم احاطته، ٩١٥٣؛ انطواء قابليته على القابليات، ١٥٤؛ صدور العقل، ١١٨؛ مدرك نوره، ٣٨٨؛ تولية التدبير من بين سائر المهميات، ٣٥٤؛ حيرته، ٣١٢؛ عجزه، ٤٥٤، ٤٥٥.
- ٩٦٦ - العقل الأول، ١٤١، ٢٥٥.
- ٩٦٧ - العقل الراسخ، ٢٥٧.
- ٩٦٨ - علامة السيد، ٢٥٥، ٢٥١.
- ٩٦٩ - علامة الشقى، ٢٥٥، ٢٥١.
- ٩٧٥ - علامة صحة الجمع، ٢١٧، ٢١٨.
- ٩٧١ - علامة صحة الوصل، ٢١٧، ٢١٨.
- ٩٧٢ - علامة المضطر، ٥٥٣.
- ٩٧٣ - علامة الموحّد، ٣٢٢.
- ٩٧٤ - علامات الكشف، ٢٧٥.
- ٩٧٥ - علة (وعلية)، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٦٧١.
- ٩٧٦ - العلم؛ حده، ٣٨٨، ٥٩٥، ٦٥٥؛ حاله، ٣٧٩؛ مقتضاه، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤؛ عدم تقيده بالزمان والمكان، ٣٣٤؛ لذته، ٥٩٥؛ صاحبه، ٢١٤ و ٣٣٧؛ زيادته، ٢؛ العلم الالهي، ٣٩٥.

- ٩٧٧ - علم الله بنا وعلمنا به، ١٢١.
 ٩٧٨ - علم الأولين والآخرين، ١٩.
 ٩٧٩ - العلم بالله، ٥٩٥.
 ٩٨٥ - العلم الحق، ٢١٤.
 ٩٨١ - علم الخاطر، ٥٧٩.
 ٩٨٢ - العلم الشهودي، ٢٩٢.
 ٩٨٣ - علم الغيب، ٢٦١، ٢٨٧، ٥٤٣.
 ٩٨٤ - العلم الكشف، ٢٥٥، ٢٥١.
 ٩٨٥ - علم الكتاب، ١، ٢١.
 ٩٨٦ - العلم المجرد، ٣٧٩.
 ٩٨٧ - علم المفصل في المجلد، ٣٧٦، ٧٤٨.
 ٩٨٨ - العلم الوسطي، ٢٧١.
 ٩٨٩ - علم اليقين، (انظريتين).
 ٩٩٥ - العماء (حضرة)، ١٧، ٢٨، ٧٧.
 ٩٩١ - عماء القلوب، ١٩٢؛ وانظر «قلب».
 ٩٩٢ - عماد الحيلة الالهية، ٦٤، ٦٥؛ وانظر «الساق الحامل».
 ٩٩٣ - العمل، ثمراته، ١٨٥؛ ضرورة، ٤٥٨.
 ٩٩٤ - عمل الانسان، ١٧٥.
 ٩٩٥ - عمل في غير معمل، ٤٥٨-٤١٥.
 ٩٩٦ - العمل المشوب، ١٨٥.
 ٩٩٧ - عموم الالهية، ٢٦٦، ٣١٢؛ وانظر «الالهية الوهية».
 ٩٩٨ - العناية الالهية، نداؤها، ٢٥٥؛ غايتها، ٢٨٩.
 ٩٩٩ - الهندية، ٣٢٧، ٣٧٤.
 ١٠٠٥ - العنكبوت (بيت)، ٤٧٦؛ ٩٥١.
 ١٠٠١ - عود الولي، ٢٤٦.
 ١٠٠٢ - العيان (في مقابل الاعيان)، ١٥٩، ١٦٢، ٣٢٨.
 ١٠٠٣ - عيش الأبد، ٤٣٥، ٤٣١.
 ١٠٠٤ - العين (في مقابل الحكم)، ٢٩١، ٢٩٧، ٣٩٦.
 ١٠٠٥ - عين الجمع، ٦٠٤، ٦١٧.
 ١٠٠٦ - عين الجمع والوجود، ٦٥٤.
 ١٠٠٧ - عين الحق، ٢٧٩، ٥٧٥.
 ١٠٠٨ - العين التي ترى الحق، ٤٣٤-٤٣٦.
 ١٠٠٩ - العين السليمة (صاحب)، ٢١٥، ٤٣٧.
 ١٠١٥ - عين العين، ٤٣٦.
 ١٠١١ - عين القلب، ٢٧٨، ٥٦٩.
 ١٠١٢ - عين المحب، ٤٣٦.
 ١٠١٣ - عين المحبوب، ٤٣٦.

- ١٥١٤ - العين المخصوصة بالعين، ١٩٥.
- ١٥١٥ - الدين المخصوصة في اشخاص مخصوصين، ٢٥١، ٢٥٥.
- ١٥١٦ - العين المقصودة في الكون، ٤١٤.
- ١٥١٧ - العين واحد، ٣٤٥.
- ١٥١٨ - العين واحدة، ٣٧٣.
- ١٥١٩ - عين اليقين، انظر «يقين».
- ١٥٢٥ - عينان (اجتماعها)، ٣٥٧.
- ١٥٢١ - عينان (مقابلتهما)، ٢٢٣.
- ١٥٢٢ - اعيان انسانية، ٣٥٥.
- ١٥٢٣ - اعيان ثابتة، ١٨٩.
- ١٥٢٤ - عيون الشريعة، ٢٦٢-٢٦٤؛ ٥٤٥.
- ١٥٢٥ - عي الاولياء، انظر «ولى، اولياء».
- ١٥٢٦ - غاية الصنالين، ١١١.
- ١٥٢٧ - غاية النيات، انظر «اغيا النيات».
- ١٥٢٨ - غاية المنتهى، ١٩١، ٢٢٨.
- ١٥٢٩ - غاية المهتدين، ١١١.
- ١٥٣٥ - الغرب، ٣٧٦، ٧٤٦، ٨٦٩، ٨٧١؛ وانظر «الجانب الغربى» و«مغرب الشمس».
- ١٥٣١ - القدر، ٤٥٦-٤٥٧.
- ١٥٣٢ - غلبة حكم التقديس، ١٤٥؛ وانظر «حكم الطهارة والتقديس الوجودى».
- ١٥٣٣ - الغلط، ٤٣٧.
- ١٥٣٤ - غنى (اغنياء)، ١٩٥، ١٩٦.
- ١٥٣٥ - الغواية، ١٨٤، ١٨٥، ٣٨٥.
- ١٥٣٦ - الذوت، ١٦٥، ٢٩٥.
- ١٥٣٧ - الغيب، ٤٩، ٥٨، ١٩١، ٢١٤، ٢٧٢، ٣١٤، ٢؛ نور الغيب، ٣٨٨.
- ١٥٣٨ - غيب الأحدية، ٦٧٨.
- ١٥٣٩ - الغيب الأحمى، ٢٤٢.
- ١٥٤٥ - الغيب الذاتى، ٨٥٨؛ وانظر «غيب الهوية».
- ١٥٤١ - غيب الغيوب، ٢٣٧.
- ١٥٤٢ - الغيب المحقق، ٢٣٧، ٤٧٩، ٦٤٥.
- ١٥٤٣ - الغيب المطلق، ٥٥، ٢٢٦.
- ١٥٤٤ - غيب الهوية، ٥٥، ٢٢٦.
- ١٥٤٥ - النية، ٣١٢، ٦٣٢.
- ١٥٤٦ - النية به عنك، ٤٨٧.
- ١٥٤٧ - الفتح، ٢٥٨، ٤٦٤.
- ١٥٤٨ - فتح العارفين، ٤٦٤.
- ١٥٤٩ - الفتح القريب، ٢٥٨^أ.

- ١٥٤٩ - الفتح القريب، ٨٢٥٨.
- ١٥٥٥ - الفتح المبين، ٨٢٥٨.
- ١٥٥١ - الفتح المعلق، ٢٥٨.
- ١٥٥٢ - الفتق (الرتق)، ١٠، ٥، ٦.
- ١٥٥٣ - فتية القادسية، ٢٧٦.
- ١٥٥٤ - فج (الفجاج)، ٤٢٨.
- ١٥٥٥ - فجر الانقلاب، ٢٢٢؛ وانظر «القيامة العظمى».
- ١٥٥٦ - فراق، ٤٢٥، ٤٢٤؛ وانظر «فرق».
- ١٥٥٧ - فرد، ٢٥٢، ٤٥٠، ٤٥١، ٧٦٧.
- ١٥٥٨ - افراد، ١٩٨، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٥، ٣١٥، ٤١١، ٤٩٧.
- ١٥٥٩ - أفراد (مقام ال)، ٥١٤، ٦٢١.
- ١٥٦٥ - الفرد فى الفرد، ٤٥١.
- ١٥٦٥ - فردانى المقصد، ٤٣٩.
- ١٥٦١ - الفردية (اولية)، ٢٦٦.
- ١٥٦٢ - الفردية الأولى، ٢٥٥.
- ١٥٦٣ - فردانية، ٢٥٥، ٢٥٣، ٥١٤.
- ١٥٦٤ - فريد، ٤٥٥، ٤٥١.
- ١٥٦٥ - فى الشجرة الكلية، ٣٧١؛ وانظر «الشجرة الكلية».
- ١٥٦٦ - الفرق، ٢٦٧، ٤٢٤، ٥٦٥.
- ١٥٦٧ - الفرق الأولى، ٣٢٤، ٦٧٢.
- ١٥٦٨ - الفرق الثانى، ٣٢٤، ٦٧٣.
- ١٥٦٩ - الفرق عنك، ٢٧٩، ٢٩٥.
- ١٥٧٥ - الفرق عنه، ٢٨٩، ٢٩٥.
- ١٥٧٦ - فرقان تفصيل الوجود، ٦؛ وانظر «كتاب تفصيل الوجود».
- ١٥٧٢ - الفصل، ٣١٧، ٤٣٣.
- ١٥٧٣ - الفطرة، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٦، ٣٨١.
- ١٥٧٤ - الفعل بالخاصية، ٦١٦.
- ١٥٧٥ - الفعل بالمشيئة، ٢٣٢.
- ١٥٧٦ - الفعل بالهمة، ٢٣٣، ٢٦٤.
- ١٥٧٧ - فعل التجلى، ٣٥٨.
- ١٥٧٨ - فقير (ظاهرا)، ١٩٦.
- ١٥٧٩ - الفقراء، ١٩٥.
- ١٥٨٥ - الفكر، ٩٥، ٢٥٩؛ هو واحد منك، ٣٣٦؛ سموخ الفكر، ٩٧.
- ١٥٨١ - الفكر المحمود، ٧٧٩.
- ١٥٨٢ - الفكر المذموم، ٧٧٩.
- ١٥٨٣ - الفناء، ٢٣٧، ٢٦٧، ٢٩٢، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٧، ٤٧٩، ٥٥٧، ٧٥٥.
- ١٥٨٤ - فناء البقاء، ٤٧٨؛ وانظر «البقاء».

- ١٠٨٥ - الفناء بالافناء. ٢٢٧.
- ١٠٨٦ - الفناء الثلاثي، ٣٢٥، ٢٢٧.
- ١٠٨٧ - فناء الجذب، ٥٠٢، ٥٠٣.
- ١٠٨٨ - الفناء الطارى على جهات الكون الاربع، ٣٤٤، ٣٤٥.
- ١٠٨٩ - الفناء عن الاشياء، ٥٠٣.
- ١٠٩٠ - الفناء عنك في الاشياء، ٢٧٧.
- ١٠٩١ - الفناء عنك وعن الاشياء، ٢٧٧.
- ١٠٩٢ - الفناء في المحبة، ٥٩٥؛ وانظر «المحبة».
- ١٠٩٣ - الفناء في المشاهدة، ٦٠٤؛ وانظر «المشاهدة».
- ١٠٩٤ - فناء الفناء، ٣٤٥.
- ١٠٩٥ - الفناء المحقق، ٢٧٤.
- ١٠٩٦ - فناء الهم، ٣٣٩؛ وانظر «هم».
- ١٠٩٧ - الفهم، ٢٧١، ٢٧٢.
- ١٠٩٩ - فهم الأولياء، ٢٧١.
- ١٠٩٩ - فهم الفهم، ٢٧١، ٢٧٢؛ وانظر «قدر، اقدار».
- ١١٠٠ - الفهوانية، ١١٥، ١٣٥، ٢٤٣، ٢٧٤.
- ١١٠١ - الفهوانية، (الكلمة)، ١٨٩.
- ١١٠٢ - الفهوانية (المخاطبة)، ٤١٤.
- ١١٠٣ - فوقية الحق، ٤٦٣.
- ١١٠٤ - القائم بالامر، ٣١٥، ٣١١.
- ١١٠٥ - القائم بالحق، ٣١٥، ٣١١.
- ١١٠٦ - قاب قوسين او ادنى، ٥٣٥، ٥٣٦.
- ١١٠٧ - القابلية الأولى، ٣٤٥، ١٤٢، ٧٥٠.
- ١١٠٨ - القابلية النائية، ٧١، ٧٢.
- ١١٠٩ - القابلية الكلية، ١٦٣، ٢٢٩، ٨٥٣.
- ١١١٠ - قابلية الوجود الأول، ١٤٢.
- ١١١١ - قواعد التوحيد، ٣٩٤، ٣٩٥، ٧٦٧.
- ١١١٢ - قال (انقال، ينقال، مالا ينقال)، ٣٢٩، ٢٣٨.
- ١١١٣ - قام (انقام، ينقام)، ٨٩، ٢١٤.
- ١١١٤ - قبة العدل، ١٤٣.
- ١١١٥ - قبة أرين، انظر «ارين».
- ١١١٦ - القبيلة، ٣٥٨، ٣٥٩؛ وانظر «التقبيل».
- ١١١٧ - قبول الضدين، ٣٩٨، ٣٩٩؛ وانظر «مقام اتحاد الأحوال».
- ١١١٨ - قبول الاضداد، ٤٦٣؛ وانظر «مقام اتحاد الأحوال».
- ١١١٩ - قدر (اقدار، انفصالها عن الغيب)، ٢٧٢، احكام القدر، ٢٩٥.
- ١١٢٥ - القدرة، ٢٧٤.
- ١١٢١ - القدم، ١٧٩، ٣٧٦.

- ١١٢٢ - قدم الجبار: ١، ٢٥٥، ٣٨٢، ٢٤.
- ١١٢٣ - قدم الصدق، ١، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٧٧، ٣٨٢، ٢٥، ٤١٨، ٤٢١.
- ١١٢٤ - قرار التوحيد، ٤٤١.
- ١١٢٥ - القرآن، ٨.
- ١١٢٦ - قرآن جمع الوجود، ٥؛ وانظر «كتاب جمع الوجود».
- ١١٢٧ - القرآن الأصغر، ٨٤٤٤.
- ١١٢٨ - القرآن الأعظم، ٨٤٤٤.
- ١١٢٩ - القرآن الأوسط، ٨٤٤٤.
- ١١٣٥ - القرائن الدورية، ٤٤٤.
- ١١٣١ - القرب، ٣١٢، ٢٨٩، ٦٣٤.
- ١١٣٢ - القرب الأقرب، ٢٤٥، ٢٨٩، ٢٩٥، ٤٤٤.
- ١١٣٣ - القرب القريب، ٢٤٥.
- ١١٣٤ - القرب المفرد، ٤٣٣، ٤٤٤.
- ١١٣٥ - القرب الثقلى والفرضى، ١٢٥، ٢١٨، ٢١٩، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٢٧؛ وانظر «مكانة زلفى» و«مستوى أزهى».
- ١١٣٦ - فرة العين (والأعين)، ١٢٨، ٢٤٥.
- ١١٣٧ - القسمة، ٢٢٧، ٤٦٥.
- ١١٣٧ - القسم، ٣٣٨.
- ١١٣٩ - القضاء، ٢٧١، ٨٧، ٨٩.
- ١١٤٥ - القطب، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٥٤، ٢٥٦، ٤٩٧، ٧٥٢.
- ١١٤١ - قطبية عالم الخفض، ٧٣.
- ١١٤٢ - قطبية الفرد الجامع، ٨٩.
- ١١٤٣ - قطبية القطب، ٧٣.
- ١١٤٤ - قطبية الميم، ٧٣.
- ١١٤٥ - قطبية الواو، ٧٣.
- ١١٤٦ - القلب:

وجوهه، ١١٣؛ سعتة، ١١٦، ١٩٣؛ سعادته، ١١٨؛ محل نجاته، ١١٨؛
مقامه فى القرب الفرضى، ١٦٣؛ الختم على القلوب المغنى بها وغيرها،
١٦٤، ١٧٥ و ٣٤٥* نشأته كم آة، ١٧٤؛ انحصاره على شىء، ١٨٥؛
الوجه الخاص للقلب عند مقلبة، ١٨٢؛ انتشار الرحمة على القلوب المغنى
بها، ١٩١، ١٩٢؛ القلوب السورثة للأحوال القلبية السيادية، ١٩١؛
منتهى القلوب الكاملة، ١٩١؛ اختصاص القلوب، ١٩٢؛ ظلمة القلوب،
١٩٢؛ عماء القلوب، ١٩٢؛ ميل القلب، ١٩٧؛ القلب كم آة، ٢٢٤،
٢٢٥، ٢٢٦؛ شاهد القلب، ٢٣٥، ٢٣١؛ تهيو القلب، ٢٣٥، ٢٣٦؛
صفاء القلب، ٢٣٦؛ تقابله مع حضرة احدية الجمع، ٢٣٧؛ انوار عبوديته،
٢٣٧ و ١٤٧٥ سجوده، ٢٣٧، ٣٨٩؛ منتهى القلوب، ٢٣٧، ٢٣٨؛ هو
عرش اللطائف، ٢٤٣؛ هو القطب، ٢٤٤؛ هو كتاب من قو، ٢٥٩؛ هو مجمع

التجليات، ٢٥٩؛ ارتقاؤه الى مقام الاحسان، ٢٥٩؛ تفاعل الاسلام و
 الايمان به، ٢٥٩؛ تردده في جهله وشكوه ظنه وعلمه، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧،
 ٢٧٨، ٢٧٩؛ حوالاته في الظلمة، ٢٧٦؛ عين القلب، ٢٧٨؛ ٥٦٩؛
 الملك الموكل عليه، ٢٨٣؛ موقف القلب ضمن كل مقام، ٢٩٥؛ تجلى
 القلب ٤٧١-٤٧٢؛ معرفة القلب، ٤٧٢؛ بيت القلب، ٤٧٢؛ القلب
 هو باب الولوج في سعة الجمع والوجود، ٤٦٨؛ هو مطلوب الحق، ٤٩٢؛
 اطمئنان القلب، ٣٢٣؛ القلب من الواجهة النفسية، ٥٦٩.

- ١١٤٧- القلب الاقدس المحمدي، ٢٨؛ ٨٥.
- ١١٤٨- القلب السيادي المحمدي، ١٣٣؛ احواله، ١٩١؛ شهوده، ٣٣٢.
- ١١٤٩- القلم، ١؛ ١١؛ ٨.
- ١١٥٥- القلم الاعلى، ٢٩؛ ٧٦؛ ٨٧؛ ١٤١؛ ٢٢٨.
- ١١٥١- قلم التدوين، ٢٢٨.
- ١١٥٢- قمر (اقمار)، ١٨٧؛ ٤٢٦.
- ١١٥٣- قوة (قوى، لطائف)، ١٩٨.
- ١١٥٤- قوى، ٣٢٥.
- ١١٥٥- القيامة الصغرى، ١٢٢؛ ١٢٣؛ ١٢٤؛ ١٢٥.
- ١١٥٦- القيامة العظمى، ١٢٣.
- ١١٥٧- قيد الاين، ١٩٣.
- ١١٥٧- قيد الظرف، ١٩٣.
- ١١٥٩- الكتيب، ٢٥٢.
- ١١٦٥- كاهن (كهنة)، ٢٧٢.
- ١١٦١- كبرياء، ١٨٨؛ ٣٨٨.
- ١١٦٢- الكبريت الاحمر، ٣٧٥.
- ١١٦٣- كتاب تفصيل الوجود و فرقانه، ٦؛ ٣٩؛ ٤٣.
- ١١٦٤- كتاب جمع الوجود و قرآنه، ٥؛ ٣٩.
- ١١٦٥- الكتاب المبين، ٢٢٩.
- ١١٦٦- الكتاب المحيط بالمحيطات، ٩؛ ٢٥؛ ٨٦؛ ٦٧.
- ١١٦٧- الكتاب المرفوم، ١؛ ٧؛ ٢٦؛ ١١٦؛ ٢٥٩؛ ١٤؛ ٤٤.
- ١١٦٨- الكتاب المسطور، ١؛ ٧؛ ١٥؛ ٣٦؛ ١١٦؛ ١٥؛ ٤٦.
- ١١٦٩- الكتاب المكنون، ١؛ ٧؛ ١١٦؛ ١٣؛ ٤٧.
- ١١٧٥- كتيب الرؤية، ٢٨؛ ٣٤٣؛ ٨٣.
- ١١٧١- كتيب (كتائب، حقائق)، ١٩٩.
- ١١٧٢- الكرسي، ٦٦؛ ٧٦؛ ٨٥؛ ٢٧٢؛ ٣٩٢؛ ٧٦٧.
- ١١٧٣- الكرّم، ١٩٤؛ سبحاته، ٢٥٦؛ ينابيعه، ٢٥٥.
- ١١٧٤- الكسب، ١٧٢؛ ٣٦١.
- ١١٧٥- الكشف، ٣٦؛ ٢٣١؛ ٢٥٩؛ ٣٧٥؛ ٥٢٧؛ ٥٣٧؛ علامات الكشف، ٢٧٥.
- ١١٧٦- الكشف الاعظم، ١٥٨.

- ١١٧٧ - الكشف الأعلى، ٤١٣.
- ١١٧٨ - الكشف الأرضي، ٤١٣.
- ١١٧٩ - كشف حال الموتى...، ٤٤٥.
- ١١٨٥ - الكشف الحيواني، ٤٤٥.
- ١١٨١ - كشف الغطاء، ١٣٨.
- ١١٨٢ - الكشف المحقق، ٢٦٨، ٢٧٥.
- ١١٨٣ - الكشف المستوعب، ٩٣٦.
- ١١٨٤ - الكفر، ٣٨٥.
- ١١٨٥ - الكلام، ٤٥٩، ٤٦٥.
- ١١٨٦ - الكلام النفسى الذاتى، ٥٤٥.
- ١١٨٨ - الكلمة، ٤١٥، ١٥.
- ١١٨٨ - كلمة الحضرة، ١١٥، ١٥٧، ١٨٩، ٢٤٤، ٣٣٣.
- ١١٨٩ - الكلمة الفهوانية، ١٨٩؛ وانظر «فهوانية».
- ١١٩٥ - الكلم (جوامع)، ٦٦.
- ١١٩١ - الكمال، ٢٩٢، ٤١١-٤٢٤.
- ١١٩٢ - كمال الاجساد الممدنية، ١٤٥.
- ١١٩٢ - كمال التوحيد، ٣٩٤.
- ١١٩٤ - الكمال الذاتى، ٩١٩.
- ١١٩٥ - كمال الصورة، ٣، ١٦٤، ٣٥.
- ١١٩٦ - كمال المحاذاة، انظر «المحاذاة بين المتجلى والمتجلى له».
- ١١٩٧ - كمال المعرفة، ٤٥٢.
- ١١٩٨ - الكمال الوسطى، ٣١٣.
- ١١٩٩ - الكنز المخفى، ١٢٥، ١٣٣، ٢٦٧، ٢٨٥.
- ١٢٥٥ - الكون، ١٥٨، ٢١٩، ٢٦٥، ٢٦٨، ٣٧٢، ٣٣٣، ٣٥٢.
- ١٢٥١ - الكون بلاكون، ٢٢١، ٣٦٤، ٤٤٥، ٧١٦.
- ١٢٥٣ - كون عينى، ٤٥١.
- ١٢٥٤ - كون الكون، ٤٣٦.
- ١٢٥٣ - الكون النريب، ١٩٥.
- ١٢٥٥ - كون الواحد المجيد، ٤٥١.
- ١٢٥٦ - اكوان، ١٥٩.
- ١٢٥٧ - الكيد، ١٦٩.
- ١٢٥٨ - كينونة المطلق فى المقيد، ١٥٢.
- ١٢٥٩ - اللام، ٤٨، ٤٩، ٥٥، ٥٨، ٥٨؛ سلك اللام، ٤٧، مستوى اللام، ٦٢؛ اللام والألف فى «الرحمن»، ٧٧؛ طلب اللام «الراء»، ٧٨؛ اللام والألف فى «الرحيم»، ٨٣.
- ١٢١٥ - لجة التوحيد، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٥.
- ١٢١١ - لذة الاحول، ٢٩٣، ٣٩٤، ٥٩٥.

- ١٢١٢ - لذة العلم، ٥٩٥.
- ١٢١٣ - لذة العبودية، انظر «العبودية».
- ١٢١٤ - لذة المشاهدة، ٢٥٣.
- ١٢١٥ - لذة المواقف، انظر «موقف».
- ١٢١٦ - لسان الاستعداد، ٢٣٦.
- ١٢١٧ - لسان التوحيد، ٣٩٥.
- ١٢١٨ - لسان السكوت، ٦٦٥.
- ١٢١٩ - لسان الملك الكريم، ٢١٩، ٤٣٩.
- ١٢٢٥ - لسان المناسبة، ١٧٧.
- ١٢٢١ - اللطافة الاصلية، ٢٨٢، ٥٧٧.
- ١٢٢٢ - اللطيفة الانسانية، ٣٩١، ٣٩٢، ٤١٤، ٤٣٩، ٧٤٦، ٧٧١.
- ١٢٢٣ - اللطائف، حقائقها، ١٩٨، تنوعها، ٣، ٢١٥، لطائف القوى، ١٩٨.
- ١٢٢٤ - لغات السكينة، ٢١٥.
- ١٢٢٥ - اللغات الوافية، ٢١٥.
- ١٢٢٦ - اللوح، ٨٨.
- ١٢٢٧ - اللوح الأول، ٨٩.
- ١٢٢٨ - لوح القدر، ٨٩، ٢٢٩، ٢٧٢، ٢٨١، ٢٩، ٧٦.
- ١٢٢٩ - لوح القضاء، ٨٨، ٨٩، ٢٩، ٧٦، ٢٧٢.
- ١٢٣٥ - اللوح المحفوظ، ٨٩، ٧٦، ٢٨١.
- ١٢٣١ - لوح النفس الناطقة الكلية، ٨٩.
- ١٢٣٢ - لوح القضاء والقدر، ٦٩، ٢٧٢.
- ١٢٣٣ - لوح المحو والانباء، ٦٩، ٢٧٢.
- ١٢٣٤ - المآخذ (تنوعها)، ٢، ٢١٥.
- ١٢٣٥ - المائل، ٣٤٧، ٣٤٨.
- ١٢٣٦ - الماهية، ٣٣٥.
- ١٢٣٧ - الماهية الانسانية، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣.
- ١٢٣٨ - المباينة، ٢٩١، ٤٩٦-٤٩٨.
- ١٢٣٩ - المبايع على الحقيقة، ٤٩٦.
- ١٢٤٥ - المبايعون، ٤٩٦.
- ١٢٤١ - الميهوت، ٣٧٦، ٣٧٧.
- ١٢٤٢ - المثال المتصل، ٢٦٥، ٤٥٩.
- ١٢٤٣ - المثال المطلق، ١١٩، ٢٦٥، ٤٥٩.
- ١٢٤٤ - المثال المقيد، ١١٩، ٢٦٥، ٤٥٩.
- ١٢٤٥ - المثال المنفصل، ١١٩، ٢٦٥، ٤٥٩.
- ١٢٤٦ - المثل (ضرب)، ٤٥٦.
- ١٢٤٧ - المثل الأعلى، ٦٢، ٣١٦.

- ١٢٤٨ - المجادلة، ١٧٩، ١٨٥، ٣٧٩.
- ١٢٤٩ - المجاهدة، ٢٨١، ٥٧٥.
- ١٢٥٥ - المجتهد، ٢٥٦، ٢٥٧.
- ١٢٥١ - المجتهدون من علماء الرسوم، ٣٢٨، ٤٦٩، ٥٤٤.
- ١٢٥٢ - المجن، ٩٦، ٩٧.
- ١٢٥٣ - المجدل الأسمى، ١٥٤، ١٥٦.
- ١٢٥٣ - المجلس الإلهي، ١٦٥، ١٦١؛ وانظر «اهل المجلس الإلهي».
- ١٢٥٤ - المجنون، ٥٥٥.
- ١٢٥٥ - المجهولون، انظر «الملازمة».
- ١٢٥٦ - المحادثة، ١٤٩، ١٥٥، ١٥٧، ٢١٩.
- ١٢٥٧ - محادثة النديم، انظر «النديم».
- ١٢٥٨ - المحاذاة، ٢٤٣، ٢٩٥، ٣٤٢.
- ١٢٥٩ - محامد الأسماء، ١٣٣، ٢٥٩، ٤٢٥.
- ١٢٦٥ - المحبة، ٩٧، ٣٦١، ٨٣٩؛ تصحيح المحبة، ٤٤١-٤٤٢ و ٨٣٨؛ خلاوص المحبة، ٤٢٤-٤٢٧.
- ١٢٦١ - المحبوب، ١٩٥، ٣٦٣.
- ١٢٦٢ - المحتد المحدث، ١٣٥، ١٣١.
- ١٢٦٣ - المحقق، ١٢٧؛ وانظر «المحقق».
- ١٢٦٤ - المحقق؛ اشرافه، ٢٣٥؛ اعتداله، ٢٣٥؛ صرف وجهه نحو الكون، ٢٣١، ٢٣٢.
- ١٢٦٥ - المحل الأشرى، ٢٨١، ٢٨٢.
- ١٢٦٦ - محل التقريب، ١٣٢.
- ١٢٦٧ - محل النجاة، ١١٨.
- ١٢٦٨ - محل انطباع لوحى القضاء والقدر، ٦٩.
- ١٢٦٩ - محل انطباع لوحى المحو والانبثاق، ٦٩.
- ١٢٧٥ - محمد (س)، ٣، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٨١، ٨٥، ٨٩، ٩٥، ٢٥٥، ٢٦٤.
- ٢٩١، ٣١١، ٣٦٨، ٣٦؛ وانظر «الحقيقة المحمدية»، «الحقيقة الـبيادية»، «الانسان الكامل».
- ١٢٧١ - المجمعون، ١١٦.
- ١٢٧٢ - محو الانبثاق، ٤٢٦.
- ١٢٧٣ - المجمعونه، ٤٧٣.
- ١٢٧٤ - محيط الدائرة، ٤١٤.
- ١٢٧٥ - المخاطبة الفهوانية، ٤١٤.
- ١٢٧٦ - مختار، انظر «اختيار».
- ١٢٧٧ - المختص، ٤٧٥.
- ١٢٧٨ - المخيلة الانسانية، ٤٥٧، ٤٥٩.
- ١٢٧٩ - مدرك اللطيفة الانسانية، ٧٧١.

- ١٢٨٥ - مدرك نور الايمان، ٣٨٨.
- ١٢٨١ - مدرك نور العقل، ٣٨٨.
- ١٢٨٢ - مدركات العقول، ٣٩٩-٤٠١، ٧٧١.
- ١٢٨٣ - المدرك واحد (وحدة الادراك)، ٢١٤، ٤٣٧.
- ١٢٨٤ - مذوق، انظر «ذوق».
- ١٢٨٥ - المرأة، ٢٢٤، ٣٥٩، ٤٤٧، ٤٤٨، ١٨٨٣، صفو والمرآة، ١٤٥٧ وجه المرأة، ٢٢٥.
- ١٢٨٦ - مرآة ذات الواحد، ٤٤٩.
- ١٢٨٧ - مرآة القلب، ١٧٤، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦.
- ١٢٨٨ - مرآة المؤمن، ٣٥٩.
- ١٢٨٩ - المراقبة، ٢٧٣.
- ١٢٩٥ - مراقبة السرو والباطن، ٢٧٣، ٢٨٥.
- ١٢٩١ - المرتبة، ٢٢٥.
- ١٢٩٢ - مرتبة الحق، انظر «مقتضى مرتبة الحق».
- ١٢٩٣ - مراتب منزل الوجود، ٦٦.
- ١٢٩٤ - مراتب التوحيد، ٨١٢٤.
- ١٢٩٥ - مراتب الخيال، ٤٥٧-٤٥٩.
- ١٢٩٦ - مراتب ظهور الحق، انظر «مناظر الحق».
- ١٢٩٧ - مراتب النيب، ١٥٨.
- ١٢٩٨ - المراتب الكلية، ٦٥، ١٥٨، ١٥٣.
- ١٢٩٩ - مراتب الوجود، ٢٥٥.
- ١٣٥٥ - المرتبة الاقدم، ١٥٥.
- ١٣٥١ - المرض في التجلي، ١٢٢، ١٤٣.
- ١٣٥٢ - مرور الرياح والاهواء، ١٣٨.
- ١٣٥٣ - المزج، ٢٤٩، ٥٥٩.
- ١٣٥٤ - المزج (دار)، ٢٤٩، ٥٥٩.
- ١٣٥٥ - مزج نورى الايمان والاسلام، ٢٥٩.
- ١٢٥٦ - مستوى ازهى، ١٥٣.
- ١٣٥٧ - المستوى الأعلى، ١٤٤.
- ١٣٥٨ - مستوى الرحمن، ١٤٤.
- ١٣٥٩ - المستوى العرش، ٦٥.
- ١٣١٥ - المسموعات، ٢٥٩.
- ١٣١١ - المشاهدة القدسية، ٢٥٦.
- ١٣١٢ - المشاهدة، ٦٩٨.
- ١٣١٣ - مشاهدة التجلي، ١١٥.
- ١٣١٤ - مشاهدة العيان، ٢٢٣، ٤٤٥.
- ١٣١٥ - مشاهدة القلوب، ٢٢١، ٢٢٣، ٤٤٥.

- ١٣١٦ - مشاهدة المحدث للتقديم، ٤٦٥.
- ١٣١٧ - مشاهدة وجه الحق، ١٩٣.
- ١٣١٨ - مشهد (ومشاهد)، ٦٤١.
- ١٣١٩ - مشهد اجتماع الضدين، ١٦٢٩؛ وانظر «مقام اتحاد الأحوال» و «قبول الضدين» و «الجمع بين الضدين».
- ١٣٢٥ - مشهد البصر، ٢٢٣؛ ٤٤٥.
- ١٣٢١ - مشهد القلب، ٢٢٣؛ ٤٤٥.
- ١٣٢٢ - المشهد الموسوي، ١٣٥.
- ١٣٢٣ - المشاهد القدسية، ٢٥٦.
- ١٣٢٤ - المشهود خلف سرادق النيب، ٣٧٩؛ وانظر «سرادق النيب».
- ١٣٢٥ - المشيئة (الفعل)، ٢٢٢.
- ١٣٢٦ - المضطر، ٥٥٢، ٥٥٣.
- ١٣٢٧ - المطالعة، ٢٥٩، ٥٣٩.
- ١٣٢٨ - مطلع الاشراف، ١٣٣، ١٣٤.
- ١٣٢٩ - مطلع الاشراف على الاطراف، ٩٣٩؛ وانظر «مقام تمايق الاطراف».
- ١٣٣٥ - المعارضة، ٤٩٩-٥٥١.
- ١٣٣١ - المعاملة، ٤٤٣، ٨٤٥.
- ١٣٣٢ - المعاينة، ٢٥٩، ٥٣٨.
- ١٣٣٣ - معاينة الحق، ٢١١.
- ١٣٣٤ - المعتل بتجلى الجمع والوجود، ١٥٦.
- ١٣٣٥ - المعدوم (حكم)، ٤٤٦-٤٤٨؛ ٨٤٨.
- ١٣٣٦ - معراج الترقى فيه، ٣٦٣؛ ٧١٦.
- ١٣٣٧ - المعراج (نص)، ٣٦٤؛ ٧١٦.
- ١٣٣٨ - معارج الايواف، ٢٦٥، ٥١٣.
- ١٣٣٩ - المعارج الثلاثة؛
- (١) المعراج اليه
(٢) المعراج به
(٣) المعراج فيه
- ١٣٤٥ - المعرفة؛
- حددها، ٣٣٨؛ تجل من تجلياتها، ٣٦٥-٣٦٩؛ تنوعها، ٢، ٢١٥،
انوارها، ١٣٨٨، ٧٦٢؛ بيتها، ٣٩٢؛ صحتها، ٤٤١، ٤٤٢؛ الكامل فيها،
٤٥٢ و ٨٥٦.
- ١٣٤١ - المعرفة الخفية، ٥٥٥.
- ١٣٤٢ - المعرفة الغائية، ٤٥٢-٤٥٣؛ ٨٥٦، ٨٥٧.
- ١٣٤٣ - معرفة القلب، ٣٧٢.
- ١٣٤٤ - معرفة الله من حيث الدليل، ٣٥٥.
- ١٣٤٥ - المعرفة المطلقة (او معرفة الاطلاق)، ٦٨٤.

- ١٣٤٦ - معلولية الوجود، ١٨٧
 ١٣٤٧ - المميز، ٢١٨، ٢١٩
 ١٣٤٨ - المعية، ١٧٦؛ ٣٦٧
 ١٣٤٨ - معية الاختصاص، ٢٨٩
 ١٣٤٩ - معية الحق، ١٧٦، ١٧٨، ٣٦٧
 ١٣٥٥ - معية الكائنات، ١٧٦، ١٧٨، ٣٦٧
 ١٣٥١ - مغرب الشمس، ٨٧١؛ وانظر «الغرب»
 ١٣٥٢ - مغرب السدرة، ٢٨؛ وانظر «سدرة المنتهى»
 ١٣٥٣ - المفاتيح الأولى، ٣٢٦، ٨٦٧٧
 ٨١٣٥٣ - مفاتيح الغيب، ٣٣٥
 ١٣٥٤ - مفردات الربوبية، ٤٩٩
 ١٣٥٥ - مفردات عالم الخفض، ٦٩
 ١٣٥٦ - مفردون، انظر «فرد، افراد»
 ١٣٥٧ - المقابلة، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦
 ١٣٥٨ - مقابلة العيين، ٢٢٣
 ١٣٥٩ - مقام ارواح الجمادات، ٣١٥، ٦١٦، ٦٢٢
 ١٣٦٥ - مقام اتحاد الاحوال، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٦٣٥
 ١٣٦١ - المقام الأعلى، ١٥٢
 ١٣٦٢ - مقام الأفراد، انظر «فرد، افراد»
 ١٣٦٣ - المقام الأقدس، ٢٨١
 ١٣٦٤ - مقام التوحيد الاحدى، ٣٥٢
 ١٣٦٥ - مقام الجمع، ٣١١، ٦١٥
 ١٣٦٦ - مقام الجمعية، ٣١١، ٦١٥
 ١٣٦٧ - مقام الالهية، ٣١١، ٦١٥
 ١٣٦٨ - مقام الخلافة، ٤٩٥، ٢٩١
 ١٣٦٩ - مقام السكون والجمود، ٦٥٤
 ١٣٧٥ - مقام السماع، ٨٩٣
 ١٣٧١ - مقام على الاولياء، ٢٧٥، ٢٧١
 ١٣٧٢ - مقام فهم الاولياء، انظر «فهم الاولياء»
 ١٣٧٣ - مقام فهم الفهم، انظر «فهم الفهم»
 ١٣٧٤ - مقام قاب قوسين أو أدنى، انظر «قاب قوسين»
 ١٣٧٥ - مقام الكشف الحيوانى، انظر «الكشف الحيوانى»
 ١٣٧٦ - مقام لا ينقال، ٢٣٨
 ١٣٧٧ - المقام المطلق فى عين الجمع والوجود (التحقق)، ٢٧٦
 ١٣٧٨ - المقام المطلق الوجدانى (التحقق)، ٢٤١، ٢٤٥
 ١٣٧٩ - المقام الوسطى، ٣٩٢، ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٩
 ١٣٨٥ - مقام الولاية، انظر «ولاية»

- ٨١٣٨٥ - المقام البشري، ١٢٦، ١٤١ (= مقام يا اهل يشرب لامقام لكم).
- ١٣٨١ - مقتضى تجلى الحق، ٣٠٧، ٣٠٨.
- ١٣٨٢ - مقتضى الحال، ٢٩٢.
- ١٣٨٣ - مقتضى حكم الجمع، ٣٥٥.
- ١٣٨٤ - مقتضى مرتبة الحق، ٢٢١.
- ١٣٨٥ - مقر السعادة، ١٤٥.
- ١٣٨٦ - مقعد الصدق، ١٢٧.
- ١٣٨٧ - المقولات العشر، ٢٠١.
- ١٣٨٨ - المكشوفة، انظر «الكشف».
- ١٣٨٩ - الممكن، ٣٣٤؛ ٨٩٧.
- ١٣٩٥ - المكانة الزلفى، ١٥٢، ٢٣٤؛ انظر «القرب النفل».
- ١٣٩١ - المكسر، ١٦٩، ١٧١، ١٧٢، ٢٧٤، ٣٥٢، ٣٥٢؛ دقايق المكسر، ٣٥١؛ سر المكسر، ٣٥١.
- ١٣٩٢ - مكر الله، ١٧٢.
- ١٣٩٣ - المكروا الاستدراج، ٤٩٥.
- ١٣٩٤ - الملازمة، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١.
- ١٣٩٥ - ملك الظهور، ٤٩.
- ١٣٩٦ - الملازمة المسخرة، ٦٢٦.
- ١٣٩٧ - الملازمة المدبرة، ٦٢٦.
- ١٣٩٨ - الملازمة المهيمنون، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤؛ ٥٤٣، ٦٢٦.
- ١٣٩٩ - الملازمة المولدة، ٨١٤٥، ٣٠٩، ٦٢٦.
- ١٤٥٥ - الملك الموكل على حفظ القلب، ٢٨٣.
- ١٤٥١ - الممكن (العدم)، ٣٩٢.
- ١٤٥٢ - منازل، ١٣٥، ٣٥٥، ٢٧٩، ٤٤٢.
- ١٤٥٣ - المناسبة، ٢٦٥، ٢٩٢؛ رقيتها، ١٧٦، ١٧٧؛ لسانها، ١٧٧.
- ١٤٥٤ - المناسبة بين الاسم والمسمى، ٣٩٣.
- ١٤٥٥ - المناسبة بين الالهية والعبودية، ٤٨٢.
- ١٤٥٦ - المناسبة بين الحق والقلب، ٤٥٥، ٤٥١.
- ١٤٥٧ - منتهى تحول الاسماء، انظر «تحول الاسماء».
- ١٤٥٨ - منتهى القلوب، ١٩١، ٢٣٧، ٢٣٨.
- ٨١٤٥٩ - المنزه الابهى، ١٩١.
- ١٤٥٩ - المنزه الاعلى، ١٩٢.
- ١٤١٥ - المنظر الاجلى، ١٣٤.
- ١٤١١ - مناظر الحق، ٣١٣، ٣١٥، ٣٦١، ٦٢٩.
- ٨١٤١٢ - المنفردون، انظر «فرد، افراد».
- ١٤١٢ - المنقال، انظر «انقال ينقال».
- ١٤١٣ - منك واليك، ٣٥٣-٣٥٦؛ ٦١٥؛ وانظر «اليك ومنك».

- ١٤١٤ - المهيمات، انظر «ملائكة مهيمة».
- ١٤١٥ - المهيمون، انظر «ملائكة مهيمة».
- ١٤١٦ - موت الابد، ٣٣٥.
- ١٤١٧ - الموت في التجلى، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤.
- ١٤١٨ - الموحد، ٣٣٥، ٣٣١، ٣٢٢؛ ٦٦٥، ٦٦٣.
- ١٤١٩ - المورد للأعلى، ٣٨٢.
- ١٤٢٥ - المورد الغائى، ٣٨٢.
- ١٤٢١ - موطن الترقى، ١٤٥.
- ١٤٢٢ - موطن التلييس، ٢٣١.
- ١٤٢٣ - المواطن التى تقتضى الممكن والكذب، ١٧١.
- ١٤٢٤ - موقع قبه ارين، انظر «أرين».
- ١٤٢٥ - موقف، احكامه، ١٧٩؛ يمينه، ٣٩٣.
- ١٤٢٦ - مواقف، لذاتها، ٣٥٣؛ تحديدها، ٥٩٤، ٥٩٦.
- ١٤٢٧ - المواقف المشهيدة الغيبية، ٥٩٤.
- ١٤٢٨ - الموقنون، ١٤٥.
- ١٤٢٩ - ميثاق النور، ٢٨، ١٨٢، ١٨٣؛ ٨٢، ٤٧٥.
- ١٤٣٥ - ميدان الدعاوى، ١٦١، ١٩٥.
- ١٤٣١ - ميز الحركة، ٢٣٥، ٢٣١.
- ١٤٣٢ - ميل القلوب، ١٩٧.
- ١٤٣٣ - الميم، ١٤، ٣٦، ٣٨، ٤٥، ٤٢، ٤٧؛ ميم البسطة، ٩؛ ميم الرحمان، ٦٨، ٦٩، ٧٥؛ الجممية الميمية، ٧٣؛ طلب الميم النون، ٨١؛ الميم بناء صوزة العالم، ٨٨، ٨٩.
- ١٤٣٤ - الميمات الثلاث للبسطة، ٦٩.
- ١٤٣٥ - النبأ العظيم، ٢١٩، ٤٣٩.
- ١٤٣٦ - النبوة، ٢٤٦؛ ٤٩٧؛ وجه النبوة، ٤٩٧.
- ١٤٣٧ - النبوة البشرية، ٣٥٩؛ ٦١٩.
- ١٤٣٨ - نبوة الخلافة، ٢٤٦؛ ٤٩٧.
- ١٤٣٩ - النبوة الدائمة، ٤٩٧.
- ١٤٤٥ - نبوة الرسالة والتشريع، ٢٤٦؛ ٤٩٧.
- ١٤٤٥^ا - النبوة العامة، ٣٧١.
- ١٤٤١ - نبوة العزم، ٢٤٦؛ ٤٩٧.
- ١٤٤٢ - النبوة المطلقة او العامة؛ ٢٤٦؛ ٣٥٢، ٤٩٧.
- ١٤٤٣ - نتائج مقام الجمع، ٢١٩.
- ١٤٤٣ - نتائج مقام الوصلة، ٢١٩.
- ١٤٤٤ - نجاه القلب، ١١٨.
- ١٤٤٥ - نجوم الانوار (المنظومة)، ٤٢٦.
- ١٤٤٦ - نحن به لابنا، ٣٨٧؛ وانظر «انت، لانت».

- ١٤٤٧ - نداء الاختصاص، ٣٥٢، ٦٥٥.
- ١٤٤٨ - نداء الأمر، ٣٥٥، ٣٥١، ٢٨٥، ٤١٤.
- ١٤٤٩ - نداء الحب، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٥.
- ١٤٥٥ - نداء الحق، ٣٥٢، ٦٥٥.
- ١٤٥١ - نداء الطبع، ٣٥١، ٣٥٢، ٦٥٥.
- ١٤٥٢ - نداء العرض، ٢٨٥.
- ١٤٥٣ - نداء العناية، ٢٥٥.
- ١٤٥٤ - نداء الغير، ٣٥٥، ٦٥٥.
- ١٤٥٥ - النداء من مكان قريب، ٤١٦.
- ١٤٥٦ - نداء المألوفات، ٣٥٢، ٦٥٥.
- ١٤٥٧ - النديم (محادثة)، ٣١٩، ٤٣٩.
- ١٤٥٨ - النسبة بين الذات والسوى، ٥٧.
- ١٤٥٩ - نسبة الجهات، انظر «جهة، جهات».
- ١٤٦٥ - النسب، ٤٤٧، ٤٤٨.
- ١٤٦١ - النسخة الجامعة، ٢٤، ٣٦، ١٦٣، ١٧٦، ٣٦٧، وانظر «الانسان الكامل».
- ١٤٦٢ - نسخة الجمع والتفصيل، ٧.
- ١٤٦٣ - النشأة، ٢٨٥.
- ١٤٦٤ - النشأة المعتدلة، ٥٧١.
- ١٤٦٥ - النشأة الوسطية، ١٧٤.
- ١٤٦٦ - النصيحة، ٤٥٢-٤٥٥، ٧٧٣.
- ١٤٦٧ - النظر الى الخلق من كونهم حقاً، ٢٣٤، ٢٣٥.
- ١٤٦٨ - نت الولي، ٤٢٨-٤٣٤، ٨١٦، وانظر «الولي المجهول».
- ١٤٦٩ - النعيم، ١٩٦.
- ١٤٦٩^أ - نفحات الجود، ٢٢٨، وانظر ارقام ٤١٦-٤١٩.
- ١٤٧٥ - النفس،
- الادراك الحسى للنفس، ٢١٤، ٢٢٢، ٢٢٥، تحولها في صورة علمية،
- ٢٤٧، ادراكها لاسرار الخليقة، ٢٦٣، ٢٦٤، طواعيتها للملك،
- ٢٨٣، حديثها، ٢٨٦، آلة ادراكها، ٧٧١.
- ١٤٧١ - النفس الكلية، ٢٨١، ٢٢٩.
- ١٤٧٢ - النفس، طي النفس، ٢٨٥، ٥٩٥، الترقى مع النفس، ٥٩٥.
- ١٤٧٣ - النفس الرحمانى، ٣٦، ٥٩، ٧٥، ١٨٧، ١٥١، ٣٨٩.
- ١٤٧٤ - النفس الفايت، ٥٩٥.
- ١٤٧٥ - نفى الصفات، انظر «صفة، صفات».
- ١٤٧٦ - النقى والاثبات، ٣٣٣.
- ١٤٧٧ - النقطة، ١٩، ٣٤، ٩١، اسرار العوالم النقطية، ٢٨، ٢٩.
- ١٤٧٨ - نقطة الاحدية، ٢٨.
- ١٤٧٩ - نقطة الباء، ١٩.

- ١٤٨٥ - النقطة البائية، ١٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩.
- ١٤٨١ - نقطة البسملية، ٢٥.
- ١٤٨٢ - نقطة الدائرة، ٤١٤.
- ١٤٨٣ - نقطة السويداء المحمدية، ٢٨، ٢٥؛ وانظر «القلب الأقدس».
- ١٤٨٤ - النقطة الممياء الصماء، ١٩٣.
- ١٤٨٥ - *النقطة النائية في القلب الاقدس، ٢٨.
- ١٤٨٦ - نقطة الكمية، ٦٤، ٦٥.
- ١٤٨٧ - نقطة النون، ١٩، ٢٩، ٩٥.
- ١٤٨٨ - نقطة نون الرحمن، ١٧، ٢٩.
- ١٤٨٩ - الشكاح السارى، ٣٣، ٦٣.
- ١٤٩٥ - النكتة السوداء في وجه المرآة، ٢٦، ٧٥.
- ١٤٩١ - نكت سويداء القلوب، ٢٨.
- ١٤٩٢ - نكت الميايعة، انظر «المبايعة».
- ١٤٩٣ - نهاية التوحيد، ٣٥٣.
- ١٤٩٤ - النهى (في مقابلة الأمر)، ٢٧٣.
- ١٤٩٥ - النور، ١٨٧، ١٩٣، ٧٤٥؛ رش النور، ٧، ٣٤.
- ١٤٩٦ - النور الابيض، ٣٧٥، ٣٧٦-٣٧٨، ٣٨٥، ٧٤٦.
- ١٤٩٧ - النور الاحمر، ٣٧٥-٣٧٥، ٧٣٩.
- ١٤٩٨ - النور الاخضر، ٣٧٩-٣٨٢.
- ١٤٩٩ - نور الاسلام، ٢٥٨، ٢٥٩، ٥٢٩، ٥٣٥.
- ١٥٥٥ - نور الايمان، ٢٥٨، ٢٥٩، ٣٨٨، ٣٨٩، ٥٢٩، ٥٣٥، ٧٦٢.
- ١٥٥١ - النور الذاتى، ٣٧٥، ٣٧٩، ٣٧٢، ٣٧٣، ٧٣٥.
- ١٥٥٢ - نور الشرح، ١٩٧، ١٩٨.
- ١٥٥٣ - النور الشمعانى، انظر «النور الذاتى».
- ١٥٥٤ - نور الشمس، ٣٩١.
- ١٥٥٥ - نور العقل، ٣٨٨، ٣٨٩، ٧٦٢.
- ١٥٥٦ - نور الغيب، ٣٨٨-٣٩٥، ٧٦٢.
- ١٥٥٧ - النور المحمدى، ٣٤.
- ١٥٥٨ - نور المعرفة، ٣٨٨، ٧٦٢.
- ١٥٥٩ - النور الممدود، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٥.
- ١٥١٥ - نور الوحدةانية، ٢٢٢.
- ١٥١١ - انوار الحضرة الالهية، ٢٣٧.
- ١٥١٢ - انوار الربوبية، ٢٣٧.
- ١٥١٣ - انوار العبودية، ٢٣٧، ٤٧٩.
- ١٥١٤ - انوار المعانى، ١٧، ١٤١.
- ١٥١٥ - انوار المعرفة، ٣٨٨، ٧٦٢.
- ١٥١٦ - انوار المواد، ١٧، ٤١.

- ١٥١٧- النون، ١، ٧٦؛ ١١، ١٥٣؛ النون في الرحمن، ٧٤؛ حيطه النون،
٧٥ اتصال النون بالراء، ٧٧؛ خفض نون الرحمن، ٨١.
- ١٥١٨- النية، ١٤٢.
- ١٥١٩- الهاء، ٥٣، ٥٤، ٥٩، ٧٦؛ اتصال الهاء بالراء، ٧٧؛ دولة الهاء، ٥٣،
٥٩، ٥٤.
- ١٥٢٥- الهباء، ٢٨، ٧٦؛ ٨٤.
- ١٥٢١- الهداية، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥؛ ٣٨٥.
- ١٥٢٢- الهداية السيادية، ١٥٥.
- ١٥٢٣- هرون، ٣٢٥.
- ١٥٢٤- الهمزة، ٤٨.
- ١٥٢٥- الهم الواحد، ٣٣٩.
- ١٥٢٦- الهم، ١٧٣، ١٧٤؛ ٣٦١، ٣٦٣، ٣٨٦، ٥٤٥؛ الفعل بالهمزة، ٢٣٢؛
تجلى الهم، ٢٣٩؛ فناء الهم، ٢٣٩؛ رفع الهمزة، ٣٦٩؛ فناء الهم،
٢٣٩.
- ١٥٢٧- هو، ١١١، ١١٢، ٤٥٤-٤٥٨؛ ٨٦٧.
- ١٥٢٨- هوذا، ٣٨٥.
- ١٥٢٩- هو لا انت، ٣٦٤؛ ٧١٦؛ وانظر «انت لا انت».
- ١٥٣٥- هو هذا وما هو هذا، ٣٧٣؛ ٧٣٩.
- ١٥٣١- الهوية، ١٧٧؛ ٨٦٦.
- ١٥٣٢- هوية الحق، ١٤٦، ٤٥٥.
- ١٥٣٣- الهوية العليا، ٤٥٤، ٤٥٥.
- ١٥٣٤- هيمنة الاسم الجامع. انظر «الاسم الجامع».
- ١٥٣٥- عيولى الكل، ١٥٥.
- ١٥٣٦- الواحد، ١٥٨؛ تجليه في المقامات والمراتب، ٢٩٨، ٢٩٩؛ مصدر الاعداد،
٣٣٥؛ مرجع الاعداد، ٣٣٥؛ به تجتمع الاعداد وبه تفرق، ٣٤٥؛ في قوته
اعطاء ما لا يتناهى من الاعداد، ٣٣١؛ الواحد الذى لا يقبل الاثنين،
٣٣٦، ٣٣٨؛ تجليه نفسه، ٣٣٩-٣٥١ و ٨٥٢؛ مرآته، ٣٣٩؛
الواحد العدد كرمز للوحدانية، ٦٥٤، ٦٩١؛ الواحد الكثير، ٨٦٥؛
ضرب الواحد فى الواحد، ٨٥٢؛ الواحد اسم الذات، ٨٥٥؛ واحد العين،
٣٤٥.
- ١٥٣٧- داد (اودية الارض)، ٤٢٨.
- ١٥٣٨- وسايط التجلى فى الدنيا، ٣١٢؛ ٤٣٥.
- ١٥٣٩- رتد (ارتاد)، ٢٩٦.
- ١٥٤٥- وجد، ٢٥٢، ٤٨٥.
- ١٥٤١- وجه الاختصاص، ٣٦٩.
- ١٥٤٢- .. وجه التوحيد، ٣٤٩.
- ١٥٤٣- ... وجه الحق، ١٩٢.

- ١٥٤٤ - الوجه الخاض، ١٨٢، ٣٠٣.
- ١٥٤٥ - وجه العبودية، ٤٦٩.
- ١٥٤٦ - الوجهان، ٤٦٩-٤٧٥.
- ١٥٤٧ - وجه النبوة، ٤٩٧.
- ١٥٤٨ - وجه القلب، ١١٣.
- ١٥٤٩ - وجه الولاية، ٢٤٦، ٤٩٧.
- ١٥٥٠ - الوجود، ١٤٧ و ٣١٦؛ مراتبه ٨٦، ٢٥٥؛ الوجود الصرف، ٢١٤؛
المعدم عن وجودك، ٣١٧؛ الوجود المطلق، ٣٤٢، ٣٦٥؛ الوجود
المتعين، ٤٤٦؛ الوجود المستفاد، ٤٥٥؛ الوجود العام، ٤١، ٤٧ و
١٥٧؛ وجود الحق، ٤٨٨؛ تنزلات الوجود، ٢٥٥؛ الوجود بالذات،
١٧٤، ١٧٥ و ٣٦٦؛ حال الوجود، ٤٥٧، ٤٥٨.
- ١٥٥١ - الوجدانية، ٨٦.
- ١٥٥٢ - وجدانية الخاصة، ٣١٩.
- ١٥٥٣ - وجدانية الخاصة، ٦٥٥.
- ١٥٥٤ - الوجدانية المطلقة، ١٥٨.
- ١٥٥٥ - الوحدة، ٨٦.
- ١٥٥٦ - وحدة الإدراك، ٢١٣، ٤٣٧.
- ١٥٥٧ - الوحدة الذاتية، ١٥٨.
- ١٥٥٨ - وحدة العبادة، ٣٣١، ٤٦٤.
- ١٥٥٩ - وحدة الوجود، ٢٩، ٨٦.
- ١٥٦٠ - الوسط، ٣٩٢.
- ١٥٦١ - الوسطية، ٤١١، ٤١٩، ٤٢٨، ٤٨٥.
- ١٥٦٢ - الوصال، ٤٢٥.
- ١٥٦٣ - الوصل (علامة صحة)، ٢١٧، ٢١٨.
- ١٥٦٤ - الوصل المعلوم، ٢١٨.
- ١٥٦٥ - الوصلة، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٤٤١.
- ١٥٦٦ - الوصل إلى الحق، ٢٣٣، ٢٣٤.
- ١٥٦٧ - وطني، ١٩٥.
- ١٥٦٨ - وفاء الرحن، ١١٢.
- ١٥٦٩ - وقت (اوقات)، ٢٩٥، ٣٣٤، ٥٩٧، ٨٣٢.
- ١٥٧٠ - الوقت المجل، ٢٦.
- ١٥٧١ - الوقوف، ٥٩٥.
- ١٥٧٢ - الولاية؛
دائرتها، ٢٤٦، ٢٤٧ و ٥٥١؛ وجوبها، ٢٤٦ و ٤٩٧؛ مقامها،
٢٩٥، ختمها، ٣٨٥، ٣٨١ و ٣٧٥.
- ١٥٧٣ - الولاية الجامعة السيادية، ٢٤٥، ٢٤٦.
- ١٥٧٤ - الولاية الخاصة المحمدية، ٢٤٥، ٢٤٦.

- ١٥٧٥ - ولاية الرسول، ٤٩٧.
- ١٥٧٦ - الولاية السيادية، ٣٧٤.
- ١٥٧٧ - ولاية شهود العين، ٢٥٥.
- ١٥٧٨ - الولاية العامة، ٢٤٦.
- ١٥٧٩ - الولاية العامة لحقائق الكمل، ٢٤٥، ٢٤٦.
- ١٥٨٥ - الولي،
- ٢٤٦، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٩٥؛ عود الولي ٢٤٦؛ هو تابع للنبي، ٢٤٦؛
ظنونه، ٢٦٨، ٢٦٩؛ على الأولياء، ٢٧٥، ٢٧١؛ فهم الأولياء، ٢٧١،
٢٧٢.
- ١٥٨١ - الولي المجهول، ٢٤٨، ٢٥٤، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٤٥، ٥٠١، ٨١٦؛
وانظر «الملائكية».
- ١٥٨٢ - الولي المطلق، ٢٤٨.
- ١٥٨٣ - الولي المقرب، ١٤١.
- ١٥٨٤ - الأولياء اصحاب المجاهدات، ٢٥٧.
- ١٥٨٥ - أولياء حقوق الله، ٦١٨.
- ١٥٨٦ - أولياء الله حقاً، ٦١٨.
- ١٥٨٧ - الوهب (في مقابل الكسب)، ٣٦١.
- ١٥٨٨ - الوهم، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦؛ ٤٥٩.
- ١٥٨٩ - الياء، ١٨، ٦٩، ٧٥، ٧٦، ٨٧، ٨٨.
- ١٥٩٥ - ياء الاضافة، ٨٥.
- ١٥٩١ - ياء الرحيم، ٧٦.
- ١٥٩١ - الياء الشبيهة بياء النسبة، ٢٩٥.
- ١٥٩٢ - اليقين،
- تم يفه، ٦٨٢؛ حق اليقين، ٢٣٥ و ٦٨٢؛ علم اليقين، ٢٣٥ و ٦٨٢؛
عين اليقين، ٢٣٥ و ٦٨٢.
- ١٥٩٣ - اليقين السانح من الشهود، ٣٢٨.
- ١٥٩٤ - يمين الموقف، ٣٩٣.
- ١٥٩٥ - ينبوع الماء، ١٧.
- ١٥٩٦ - ينبوع الهواء، ١٥، ١٦.
- ١٥٩٧ - ينبوع النور، ٣٨٤.
- ١٥٩٨ - ينبوعا الهواء والماء معا، ١٨.
- ١٥٩٩ - ينابيع الكرم، انظر «الكرم».

فهرس عمومي

- الاباحة (حكم شرعي)، ٢٨٣.
 أبد، ٢، ٢٦، ٢٧، ٣٥.
 أبدية، ٢٩٦.
 ابراء الكمه والابرص، ٢٦٢.
 ابراهيم الخواص، ٣٧٢؛ ٧٣٩، (٧٤٢).
 ابن برجان، ٩٦.
 ابن رشد، ٥٨٢.
 ابن العريف، ٥٨٢.
 ابن عطاء، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٦٩؛ ٧١٩، (٧٣٥).
 ابوبكر الصديق، ٣٧٥-٣٧٨، ٣٨٥، ٧٤٦، (٧٤٧).
 ابوبكر بن حيدر، انظر «الشيلي».
 ابوبكر الطرطوسي، ٥٧٩.
 ابوالحسين النوري، انظر «النوري».
 ابوالربيع الكفيف الاندلسي، ٢٨٨؛ (٥٨٢).
 ابوسعيد الخراز، انظر «الخراز».
 ابوسعيد البندادي، ٢٧٥؛ (٥٦٣).
 ابوالعباس السيارى، ٥٩٢، ٩٣٣.
 ابو عبدالله بن خفيف، ٩١٣.
 ابو عبدالله القرشي، ٢٨٨؛ ٤٥٢، (٥٨٣).
 ابوالعتاهية، ٨٨٨.
 ابوالقاسم الجنيد بن محمد الخراز، انظر «الجنيد».
 ابوقلمون، انظر الاصطلاحات رقم ١.
 ابومدين، ٦٤، ٩٢، ٩٤.
 ابونواس، انظر «النواسي المظري».
 ابوزيد البسطامي، ٣٥٣، ٣٩٨، ٢٢٥، ٧٦١، ٨٥٦، (٨٦٥)، ٨٦١، ٩٣١.
 ابويقوب الرازي، انظر «يوسف بن الحسين».

الاتحاد، (انظر الاصطلاحات، رقم ٤)
 اتحاد الاحوال (انظر الاصطلاحات رقم ٥).
 اتحاد الاسماء بالعين الواحدة، ٣٥٣.
 الاتحاد المنوى، ٣٦١.
 اتساع ارض الله، (انظر الاصطلاحات رقم ٦).
 الاتساع الالهى، (انظر الاصطلاحات رقم ٧).
 اتصاف الحق...، (انظر الاصطلاحات رقم ٨).
 الاتصال، (انظر اصطلاحات، رقم ٩).
 اتصال التشبيه، (انظر اصطلاحات رقم ١٥).
 اتصال التنزيه، (انظر اصطلاحات رقم ١١).
 اتصال الحق بالمعبد، (انظر اصطلاحات رقم ١٢).
 اتصال المعبد بالحق، (انظر اصطلاحات رقم ١٣).
 الاتصال الذى يليق بالجناب الاقدس، ٣٩١.
 الاتصال الصورى، ٣٦١.
 اتصال الهاء بالراء، (انظر اصطلاحات رقم ١٤).
 الاتصال بالروحانيات العلوية، ٢٨٢.
 الاتقاء من الاولياء، (انظر اصطلاحات رقم ١٥).
 الاتقاء من الغيب، (انظر اصطلاحات رقم ١٦).
 الاثبات، ٣١٢، (وانظر اصطلاحات رقم ٣١٧).
 الاثر، ٢٩٦، (وانظر اصطلاحات رقم ١٧).
 اثر التجلى، ٣١٥.
 الاثنان، ٣١٧.
 الاثني، ٧٦.
 الاجتماع الروحاني، (انظر الاصطلاحات رقم ١٨).
 اجتماع العيينين، (انظر الاصطلاحات رقم ١٩).
 الاجتماعات الحسية والبرزخية، ٣١٣.
 اجتهد، (انظر اصطلاحات رقم ٢٥).
 اجزل نوال، ٤.
 الآجل، ٣٥٦.
 اجلال، ٣١٥.
 الاحاطة، ٣١٢.
 الاحاطة البائية، ٣٨، ٣٩، (وانظر الاصطلاحات رقم ٢٥).
 الاحاطة الكلية، ٩.
 احاطة متنزل الوجود، ١٨.
 احد (آحاد)، ٢٩٩.
 الاحدية، (انظر الاصطلاحات، رقم ٢٢).
 احدية الاسم، ٥١.

- احدية التعمين الاول، (انظر الاصطلاحات رقم ٢٣).
- احدية الجمع الالهى، (انظر الاصطلاحات رقم ٢٤).
- احدية الجمع الكنهية، (انظر مقام لاينقال).
- احدية الجمع الامكانى، (انظر اصطلاحات رقم ٢٥).
- احدية الجمع والوجود، ٣٣٥.
- احدية الحق، (انظر اصطلاحات رقم ٢٦).
- احدية الخاصة، (انظر اصطلاحات رقم ٢٧).
- احدية الذات، ٣٣٥، ٣٥٥.
- الاحدية الذاتية، (انظر اصطلاحات، رقم ٢٨).
- احدية المين، ٣٣٥.
- احدية كل شىء، ٣٣٨.
- احساس الاعيان، ٣٣٥.
- الاحسان، (انظر اصطلاحات، رقم ٢٩).
- احسن تقويم، ٩.
- احسن صورة، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٥).
- الاحضار، ٣٩٣.
- الاحضار فى الحق، ٣٩٣.
- الاحضار مع الحق، ٣٩٣.
- احكام الموقف، (انظر اصطلاحات، رقم ٣١).
- الاحكام الشرعية، ٢٧٢.
- احكام القدر، ٢٩٥.
- الاحكام الوجوديه، ٢٦٥.
- احمد بن عطاء بن احمد الروذبارى، انظر «ابن عطاء».
- احمد بن عيسى، ابوسعيد الخراز، انظر «الخراز».
- احمد بن محمد البندادى، انظر ابوالسعود البندادى.
- احياء الموتى، ٢٦٣.
- الاخبار بالنيوب وبالسرائر، ٢٦٧.
- الاختصاص الالهى، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٢).
- اختلاف الازمنة، ٢٦٢.
- اختلاف الشرائع، ٢٦٢.
- الاختيار، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٥).
- اخذ الاختصاص، ٢٨٩.
- الاخذ بسر المعية، ٢٨٩.
- اخذ المدركات، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٦).
- الآخر، ٧٦.
- آداب، ٣٩٥.
- آداب الهية وروحانية، ٣٥٦.

الادراك، (انظر اصطلاحات، رقم ٣٩).
 الادراك الانساني، ٢٧٢.
 ادراك البصر، ٣٦٧.
 الادراك النفسى، ٢٦٤.
 ادراك النفوس، ٢٦٣-٢٦٥.
 آدم، ٣٦، ٣٣، ٤٣، ٣١٦، ٣٧١، (وانظر اصطلاحات، رقم ٤٥).
 الارادة، (انظر اصطلاحات، رقم ٤٦).
 الارتباط، (وانظر اصطلاحات رقم ٤٩-٥١).
 ارتباط الملة بالمعلول، ٣٢٣، ٣٢٤؛ الارتباط بين اسماء الله والاعيان
 الخلقية، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦؛ منسج الارتباط بين ذات الله والاعيان
 الخلقية، ٣٢٤؛ الارتباط بين الشؤون الذاتية فى الاصل، ٣٢٦؛
 ارتباط ظهور المفاتيح الاول بوجود الاعيان الكونية، ٣٢٦؛ ارتباط
 وجود الاعيان الكونية بظهور المفاتيح الاول، ٣٢٦.
 ارسطو، ٤٣٨.
 الأرض، ٢٧١، ٢٧٢، ٣١١، ٤٢٨، (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣).
 الأرض الاربعة الامكانية، ٢٧.
 الأرض الذلول، ١٣٧.
 ارض النفوس، ٣٦٧.
 الارض الواسعة، (انظر الاصطلاحات، رقم ٥٤).
 اريق، (انظر الاصطلاحات، رقم ٥٥).
 ازل، ٣٦، ٢٧، ٣٥.
 ازلية، ٢٩٦.
 ازلية العالم، ٣٢٣.
 استاذ، ٣٦٩.
 استحضار الارواح، ٣١٣.
 استراق النفوس، ٣٥١.
 الاستشراق، ٣٥٤.
 استصحاب الامن والمكر، ٢٧٤.
 الاستماعة، ٣٤.
 الاستعمال الطبيعى، ٢٩٥.
 استعداد، (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٧، ٥٨).
 سته، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٥٦.
 فوته، ٣٥٣؛ صفاوه، ٣٥٦؛ وسعه، ٣٦٥.
 استعدادات،
 الاستعدادات المتفرقة فى مناهج الكمال، ٣٥٥؛ اطوار الاستعدادات،
 ٣٥٦؛ بطائنها، ٣٥٦؛ الاستعدادات المتهية للكمال، ٣٥٦؛ ودائع
 الاستعدادات، ٣٥٦؛ الاستعدادات الكلية الغير الوجودية، ٣٣٥.

الاستمداد من عرفانيات الحق، ٢٣٣.
 استناد الاشياء الى ذات وحدانية، ٢٩٦.
 استهلاك، ٣٣٥.
 استهلاك، احدية العين في توحيد الذات، ٣٣٥.
 استهلاك الرسوم، ٣١٢.
 الاستواء، ٢٤٣، ٣٥٥، ٣٥٦.
 الاستواء الاقدس الازهر، (انظر اصطلاحات، رقم ٦٢).
 استواء السر والعلانية مع الله، ٢٨٨.
 استيماب احكام الخلق الالهى، ٢٩٥.
 استيماب السبب الاول، ٣٤.
 الاسطقات الاربعة، ١٤٩، ١٤٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٦).
 اسفر ارنور، ٩.
 اسلام، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٧).
 الاسم، جمعه وتوحيده، ٣٥٣، ٣٥٤؛ خصوصيته وحيثيته، ٣٥٣، ٣٥٤؛
 احديته، ٣٥٤؛ الاضطلاع على احديته، ٣٥٤؛ الاسم الذى بيده الختم،
 ١٦٤؛ الاسم الجامع، ٣٥٤؛ الاسم المتحد بالمسمى، ٣٥٤؛ الاسم الاعظم،
 ١؛ الاسم القائم مقام المسمى، ٣٨؛ (وانظر اصطلاحات رقم ٦٨، ٧٥،
 ٧١، ٧٢).
 اسم الاسم، ١٦، ٣٦، ٣٨، ٣٩، ٤٥، ٤٧، ٥٢، ١٥٥؛ (وانظر اصطلاحات رقم
 ٦٩).
 الاسماء، ٢٦١، ٣٣٥، ٣٥٤؛ الاسماء المتجلية آجلاً وعاجلاً، ٢٥٩؛
 الربوبيات الاسماءية، ٣٥٤؛ مواقع نجوم الاسماء، ٣٢٦؛ الاسماء
 المشخصة المفصلة، ٣٢٦؛ اعيان الاسماء، ٣٢٦؛ احكامها، ٣٢٦؛
 الاسماء الجزئية، ٤٥٧؛ الاسماء الكلية، ٤٥٧؛ (وانظر اصطلاحات
 رقم ٧٣).
 اسماء الاسماء، ١٦.
 اسماعيل السودكين (= ابن سودكين)، ٤١٣.
 الاشارة، ١١٣؛ موقعها، ١١٣؛ تجليها من عين الجمع والوجود، ١٤٨، ١٤٩،
 ١٥٥، ١٥٦؛ (وانظر اصطلاحات رقم ٧٤، ٧٧).
 الاشارة الغيبية، ١١٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٥، ٧٦).
 الاشتراك بين الحق والسوى، ١٧٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٨).
 الاشتغال: ٣١٢؛ اشتغال الجزء على الكل، ٣١٢؛ اشتغال الكل على الكل، ٣١٢؛
 حكم الاشتغال تفصيلاً، ٣٢٦؛ حكم اشتغال الكل على الكل فى احدية
 الجمع والوجود، ٣٣٥؛ الاشتغال الذاتى، ٣٣؛ اشتغال السبب الاول
 على جميع وهو بضد التفعيل، ٣٤.
 الاشراف: فوته، ٢٦٢؛ الاشراف الشهودى، ٢٧١؛ الاشراف على الطرفين، ٣٥٥*
 الاشراف النفسى، ٢٣٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٩)، * الاشراف

- على موارد البنية، ٣٣٤.
- الاشراق : اشراق ارض النفوس، ٢٦٧؛ الاشراق الذاتى للنفس، ٢٨٥.
- اشعة الاختصاص، ٢٨٢.
- الاصابة فى الكلام، ٢٨٥.
- اصحاب المجاهدات، ٢٥٧.
- الاصل الشامل، ٣، ٣٣، ٨٥، ١٠٢، ١١٢، ٢٨١، ٣٥٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٥).
- الاصل الكلى، ٢٥٦.
- اصل اللطيفة الانسانية، ٢٩٢.
- الاضافة، ٢٩٩.
- الاضافة الحقيقية، ١٨، ٨٥.
- اضافة واحد الى واحد، ٢٩٩.
- الاضطراب، ٣١٢.
- اضمحلال، ٣١٢.
- اطلاع، ٢٤٧، ٢٨٧، ٢٨٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٢).
- اطلاعة، ٢٨٧.
- الاطلاع الكشفى، ٢٦٢، ٢٧١.
- اطلاعات عليية، ٢٨٢.
- الاطلاق : ٣١٢؛ اطلاق جانب الخلق، ٣١٢؛ الاطلاق الطبيعى، ٣٢٥؛ الاطلاق- المطلق، ٣٢٦؛ الاطلاق فى التقيد، ٣٢٦؛ الاطلاق الألفى، ٣٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٣، ٨٤).
- الاطلس، ٧٦.
- الاعتدال الجمعى الوسطى، ١٣٧.
- اعتدالات الامزجة، ٢٦٧.
- الاعتدالات الجيلية، ٢٨٢.
- اعجاز القرآن، ٢٦٢.
- اعذب منال، ٤.
- اعماق الوجود، ٣١١.
- الافتقار الذاتى للممكن، ٣٩٢.
- الافراط، ٢٦٥.
- افشاء سر الربوبية، ف ١٦٢.
- الافق الاعلى، ١٣١، ١٣٤؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٩).
- آفاق، ٦.
- آفاق الوجود، ٣١١، ٣١٣.
- الاقالة، الاقالة ٣٦٨، ٣٦٩.
- الاقتدار، ٢٦٥.
- اقتران الوجود العام، ٣٤.

اقتضاء الاستعداد والحال، ٢٩٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩١).
 الاقسام الجودية، ٢٦٥.
 الاكسبر، ١٤٥.
 اكمل قابل، ١.
 آل محمد، ٣، ١٥٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٢).
 اولوالمزم، ٢٤٦؛ وانظر «رسالة اوليالمزم».
 التزام حكم الحال، ٢٩٢.
 التزام حكم العلم، ٢٩٢.
 التباس، (انظر اصطلاحات، رقم ٩٨).
 الحاج، (انظر اصطلاحات، رقم ٩٧).
 الصاق، ٣٤.
 ألف: الالف، ١١، ١٢، ... (انظر اصطلاحات رقم ٩٩)؛ ألف الذات، ٣٥؛
 ألف المقدر، ٣٥؛ ألف الميل الأيمن واليسر والسواء، ٢٤؛ ألف
 الواحداني، ٢٣؛ ألف الدرج، ٣٦، ٣٩، ٤٥؛ ألف الرحمن، ٧٨؛ ألف
 الفات، ٣٥.
 اله: ٢٩٦، ٣٥١، حقه، ٣٣١.
 الله: ١، ٤٥، ٤٦، ٥١، ٥٥، ٢٨٨، ٢٩١، ٢٩٧، ٣١١، ٣١٢، ٣١٩،
 ٣٢٣، ٣٣١، ٣٣٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٤).
 الالهية، ٣١٨.
 الألوهية: حضرتها، ١٥٩، ٣٥٦، ٣٥٧؛ حقها، ٣٢٦، ٣٣١؛ منازلها، ١١٥،
 تسوحيدها، ٣١٨؛ عبادتها، ٣٣١؛ نسبتها، ٣٣١؛ (وانظر اصطلاحات،
 رقم ١٥٥).
 اليك ومنك، (انظر اصطلاحات، رقم ١٥١).
 اليهم ومنهم، ٣٥٦.
 أم الكتاب، ٢٥ و ٤٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٢).
 أم كتاب الباء، ٣٦.
 أم الكتاب الموالم الثلاث، ٢٤.
 أم الكتاب المفصلات الرحيمية، ٧٢.
 الأمانة، ١٦٢؛ (وانظر ثناء الأمانة).
 امتثال الأمر والنهي، ٢٧٣.
 امتداد النفسين، ٣٦١.
 امتزاج: حكم الامتزاج، ٣٦١؛ امتزاج السريقين، ٣٦١؛ امتزاج النفسين، ٣٦١؛
 امتزاج نور الاسلام بنور الايمان، ٢٥٩.
 امتنان، ٢٧٢.
 أم، ٣٣٥.
 الأمر: ٢٧٣، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣١٥، ٣٣٤؛ تجليه، ٣٥٩؛ الأمر الخطابي، ٣٥٩؛
 صاحب الأمر، ٣١٥؛ الخارجون عن الأمر، ٣١٥؛ القائمون بالأمر، ٣١١؛

مظاهر تجلى الامر، ٣١١؛ المتحققون بتجلى الامر، ٣١١؛ الامر المعروف، ٣١١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٧-١١٣).

امعة، (انظر اصطلاحات، رقم ١١٤).

امعية، ٣٦٨ و ٧٣٦.

الامن من المكر، ٢٧٤.

أمومة القابلية المختصة بالاصل الكريم، ٣٧١.

الأماني، ٢٨٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٥).

الأمنيات النفسية، ٣٥١.

آن، ٢٦، ٢٧، ٣٤٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٨).

آنات، ٢٦، ٢.

أنا، ٣٢٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٩-١٢٢).

انا، انت، ٢٣٨.

انا، لأنا، ٣٧٤.

انائية، ١٤٦.

انائية الحق، ١٤٦.

انائية العبد، ١٤٦.

الأنابيب، ٣١٢.

انات الرجال، ٤٧٥.

أنت، ١، انت بحسب الحق، ٢٩٥؛ انت به وبك، ٢٩١؛ انت لانت، ١٢٦، ٢٩١، ٢٩٧؛ لانت فى انت، ٢٩٧؛ انت بدلا بك، ٣٥٥؛ انت فى الوجود ولا انت، ٣٥٥؛ انت نحن، ٢٣٨؛ انت فى انت بلانت، ١٢٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٤-١٤٨).

الانتظار، ٢٣٥، ٢٣١، ٢٣٢.

الانحرافات الطبيعية، ٢٨٥.

الانخلاع بالكلمية، ٣١٩.

اندراج نور الربوبية فى نور العبودية والفكر، ٢٣٧.

الانسان : ٦، ٦٤، ٦٥، ٧٦، ٢٦٦، ٢٧٤؛ و ٢٥٦؛ (وانظر اصطلاحات رقم ١٣٢).

الانسان التاكمل: ٨٧، ٨٩، ١٢٧، ٣١٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٣).

الانسان الفرد: ٢٥٣، ٣١٦.

الانسان الكامل: ٨٥، ٨٩، ٩٨، ١٥٥، ١٧٦، ١٨٤، ٢٤١، ٢٦٦؛ (وانظر اصطلاحات رقم ١٣٦).

الانسان الكبير، ٩٨؛ (وانظر اصطلاحات رقم ١٣٧).

الانسلاخ، ١٥٢، ٢٦٥، ٣٢٥؛ (واصطلاحات، رقم ١٣٩).

انصاف، (اصطلاحات، رقم ١٤٥).

انضباط التجلى الكلامى، ٥٥.

الانطلاق عن القيد، ٣٥٥.

- انطماس شيوع المطالب، ٣٢٥.
- انكاس صورة الشيء في مرآة خاطر السوى، ٢٦٩.
- انفعال الاكوان للهمة، ٢٧٣.
- انفعالية كل موجود، ١٨٧؛ (اصطلاحات، رقم ١٤٤).
- الانقلاب الكلى، ١٥٦.
- انامل التحقيق، ٤.
- الأنية: ١٥٥، ١٥٦، أنية المثل الأعلى، ٢٢؛ الأنية المزاحمة وغير المزاحمة، ١٢٧، ١٥٦، ٣٣٩؛ أنيات الاعيان، ٨٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٦-١٤٨).
- اهل الزجر، ٢٨٥.
- اهل السياحات، ٣٣٧؛ (اصطلاحات، رقم ١٥٥).
- اهل الطريقة، ٣١٩.
- اهل العبر، ٣٣٧.
- اهل العناية، ٢٥٥.
- اهل القرب، ٢٩٥.
- اهل المجاهدات، ٢٥٧.
- اهل المراقبة، ٢٨٥.
- اهل النظر، (اصطلاحات، رقم ١٥١).
- اهل يثرب، ٨٢٦٩.
- اهلية التخلق بالاخلاق الالهية، ٢٩٥.
- اودنى، انظر «حضرة او ادنى».
- الأول الذى لا يقبل الثانى، ٣١٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٣).
- اوائل تجليات غيوب الكون، ٢٧٣.
- الارائل فى سلسلة الاسباب، ٣٣.
- الأولية، ١٥٨، ٢٨٤، ٢٨٥؛ (اصطلاحات، رقم ١٥٤).
- اولية الاحدية، (اصطلاحات، رقم ١٥٥).
- اولية الحق، (اصطلاحات، رقم ١٥٦).
- اولية القرابة، (اصطلاحات، رقم ١٥٧).
- آية المصا، ٢٦٢.
- آيات القرآن، ٨.
- آيات الله، ٦.
- الايمان، (اصطلاحات، رقم ١٥٨).
- الآين، (اصطلاحات، رقم ١٥٩).
- الأينية، ٢٣١.
- الباء، (اصطلاحات، رقم ١٦٥).
- باء البسملة، ٨، ٩.
- الباب، ٤٥٤.

باب الدار، (اصطلاحات، رقم ١٦١).
باب الشرع، (اصطلاحات، رقم ١٦٢).
بارقة، (اصطلاحات، رقم ١٦٣).
البارقات الذاتية، انظر «السيحات المحرقة»
البارى، ٢٦٧.
الباطن، ٧٦.
باطن قلب المتحابين ٣٦١.
باطن الوجود المجتمع، ٢١.
الباعث (اسم الالهى)، ٧٦.
بداية، ٣٧٣.
بدائيات، ٢٧٤.
البدو (عالم)، ٢.
البديع (اسم الالهى)، ٧٦.
البذرة، ٣٧.
برد الأنامل، ١٩.
برد الفوز، ٣٦١.
برد اليقين، ٢٧٥.
برزخ، برازخ، ٣٧٣، ٣١٣، ٣٥٩، حبس البرازخ، ٣٣٣؛ (و اصطلاحات، رقم ١٦٦).
البرازخ الخيالية، ٣٧٤.
البرازخ المثالية، ١١٨.
برزخية الأفلاك، ٣٦٥.
البرزخية الكبرى، (اصطلاحات، رقم ١٧٥؛ وانظر «حقيقة الانسان الفرد» و «الحقيقة المحمدية».)
البروق، ٣٩٥.
البراهين: ٣٣٦؛ آحاد اجزائها، ٣٣٦؛ كثرتها، ٣٣٦، ٣٣٧، آحادها، ٣٣٦.
البراهين الحسية، (اصطلاحات، رقم ١٧١).
بستان، ٤٣.
البرودة (النتيجة من السكون)، ٢٧٥.
البسمة، ٩، ١٣، ١٦، ٢٥، ٤٧.
بسيط (بساط)، ٢٩٩.
بصر، (اصطلاحات، رقم ١٧٩).
بصيرة، (اصطلاحات، رقم ١٨٥).
بطء الاقدار، ٣٧١.
البند، ٣١٢، ٣٨٩، (واصطلاحات، رقم ١٨١).
البند (البعد) (واصطلاحات، رقم ١٨٢).
ابعاد الجسم الثلاث، ٢٥.

البنية (مواردها)، ٣٣٣.
 البقاء، ٣٣٧، ٢٦٧؛ البقاء بالابقاء، ٢٦٧؛ البقاء بعد الفناء، ٣٣٥؛ البقاء
 في الاقرب الاقرب، ٢٩٥؛ روح البقاء، ٢٦٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم
 ١٨٤-١٨٧).
 البقية، ٢٨٧، ٢٨٨.
 بقية الاتقاء من الاولياء، (اصطلاحات، رقم ١٨٨).
 بقية الاتقاء من الغير، (اصطلاحات، رقم ١٨٩).
 البلاغة، ٢٦٢.
 بلعام (او بلعم) بن باعوراء، ٧٨٧، ٣١٥.
 السببناء: البناء الكسفي، ١٥؛ بناء حكم الوجود، ٣١؛ بناء امتداد الوجود
 المرضي، ٣١؛ بناء القيام المطلق في الهجاء، ٣١؛ بناء السبب الأول،
 ٣٢؛ بناء انتهاء السبب البائي، ٣٢؛ بناء جمع السببية، ٣٢؛ بناء كلبية
 حس لطيف، ٣٦.
 بنية الجسد، ٢٨٥.
 البوح بالاسرار، ١٦٢.
 البيت : خراب البيت، ٢٣٥؛ ارتحال الساكن عن البيت، ٣٢٥؛ (و انظر
 اصطلاحات، رقم ١٩١).
 بيت الجلاوة، ٣٥٣.
 بيت الخلوة، ٣٥٣.
 بيت العزة، ٢٨؛ (واصطلاحات، رقم ١٩٢).
 البيت المعمور، ٢٨؛ (واصطلاحات، رقم ١٩٦).
 البيع، ٣٥٩.
 البينة، ٢٢٩، ٣٥٢؛ (اصطلاحات، رقم ١٩٨).
 البينونة : ٣٥٥، ٣٥٦؛ البينونة الوسطية، ٣٥٥؛ بقاء العدد والكثرة في البينونة،
 ٣٥٥؛ طرفا البينونة، ٣٥٥، ٣٥٦.
 التاء، ٣٢، ٧٦.
 التائية الكبرى لابن الفارض، ٧٩٢.
 التأثير، ٣٧٥.
 تارة وتارة، ١، ٢٨٩.
 التأسى، ٣٥٦.
 تبحر الجمعية الكشفية، ١٢٩.
 التبعيض، ٣٣.
 التبيان، ٣٢.
 تلج خاطر، ٢٧٥.
 التثايت، ٣٩؛ تثايت السين، ١٤؛ تثايت نقطة الباء حكماً، ٢٢؛ تثايت نقطة
 التاء عبثاً، ٢٢؛ تثايت النقطة ٢٣؛ ٢٥، ٢٦؛ تثايت السطح، ٢٥،
 تثايت الفردية، ٢٥٢؛ تثايت نقط الألف، ٣٢؛ تثايت المعاني، ١١٧،

(وانظر اصطلاحات رقم ١٩٩-٢٠٢).

التجرد، ف ١٣٥.

التجرد عن القيد، ٣٥٥.

التجريد، (انظر اصطلاحات، رقم ٢٠٤-٢٠٧).

تجسد الممانى، ٢٦٤.

التجلى، ٢، ١٢٨، ١٤١، ٢١٥، ٢١٢، ٢١٣، ٣٥٨ و ٣، ٣٢، ٣٣، ٢٥٦،

٢٤٥، ٢٣٥، فائده وعائده، ٣٤٩؛ عوده من العين الى العين، ٣٤٩،

٣٥١، ما يرجع منه اليانومنه اليه، ٣٥٥؛ التجلى الأول المضاف، ٣٥٥؛

تجلى التوحيد المضاف الى التجلى الأول، ٣٥٥؛ تجلى التوحيد الواحدى،

٣٥١؛ التجلى الواحدى، ٣٥١؛ التجلى القاضى بكون الحق هو الناظر

والمناظر، ٣٥١، ٣٥٢؛ وهو الطالب والمطلوب والطلب، ٣٥٢؛

احدية طلب التجلى، ٣٥٢؛ التجلى الأوسع الشمسى، ٢٩٢؛ تجلى الأمر،

٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣١٥؛ تجلى الحق، ٣٥٧-٣١٥؛ اهل

تجلى الحق، ٣١١؛ التجلى الالهى الاحدى الجمى، ٣٥٩؛ تجلى الحق

بحسب العبد، ٣٩٥؛ تجلى الواحد فى المقامات والمراتب، ٢٩٨؛ تجلى

توحيد الربوبية، ٣٥٣؛ تجلى الحقيقة، ١٩؛ التجلى البائى، ٣٦؛

التجلى الذى يكون على غير صورة المعتقد، ١٦٧، ١٦٨؛ عظمة التجلى،

٣٣٣؛ انوار التجلى الاعظم ٢٥١؛ التجلى البصرى، ٢١٢؛ التجلى-

الرحيمى، ٨٥؛ التجلى فى الآخرة، ٢١٢؛ تجلى الطبع، ٣٥٥؛ التجلى

فى قرة العين، ١٢٩-١٣٤؛ تجلى النيوب ١٤٥، ١٤١؛ التجلى

الوجودى الرحمانى والوحدانى، ٧٥، ١٨٧؛ (وانظر اصطلاحات رقم

٢٥٨-٢٢٣).

التجليات، ١، ٢؛ تجليات الاسماء، ٢٥٩، ٢١٥، ٢٦١، ٣٥١؛ التجليات الذاتية،

٣١٤؛ التجليات المختصة بالعبادة التكليفية والذاتية، ٣٣٤؛ جهة

تنزيه التجليات، ٣٣٢؛ حكم التجليات، ٣٥١؛ اثرها، ٣٥١.

تجوهر النفس المدبرة للجسد، ٢٨٥.

التحجير، ٣٢٥.

التحديد، ٣٣٢.

تجرك المجذوب الى الجاذب، ٢٥٢.

التحصيص، ٧٤، ٨١، ٨٢، ٨٩.

التحقق بالحق، (اصطلاحات، رقم ٢٢٨).

التحقق بالكمال الوسطى، ٣١٣.

التحقيق الامانى، ٢٣.

تحقيق تفصيل الاقدار، ٢٧١.

تحقيق الجلاء والاستجلاء، ٢١.

التحكم فى الاغيار، (اصطلاحات، رقم ٢٣١).

التحلى، (اصطلاحات، رقم ٢٣٢).

تحليلية الذات، ٣٣٤.
 تحول الحق في الصور، ٢٥٩، ٣١١؛ (اصطلاحات رقم ٢٣٣-٢٣٥).
 التحول في الصور، ٣١٣.
 التحول في صور الاعتقادات والعلم، ٢، ١٦٧، ١٦٨، ٢٤٧ و ٢٧، ٣٤٩؛
 (اصطلاحات رقم ٢٣٦، ٢٣٧).
 التحيز، ٢؛ وانظر «الحيرة».
 التخاطب في عالم النور، ٣٢٤.
 التخصيص، ٧٤، ٨٤، ٨٩ (التخصيص الرحيمى)، ٨١.
 تخصيص عموم رحمة الوجود، ١٩.
 التخليص من شوائب الاعتلال والاختلال، ٣٥٥.
 التخليق بالاخلاق الالهية، ٢٩٥.
 التخلية، (اصطلاحات، رقم ٢٣٩).
 التخيل، ٣٣٢.
 التدارك، ٣٥٢.
 التدبير، ٢٦٥، ٢٢٥، ٣٢٦.
 التدبير الروحاني، ٢٦٥.
 تدكدك الجبل، ١٣٢، ٣١٥؛ (اصطلاحات، رقم ٢٤٥).
 التراب، ٧٦.
 الترتيب الحكيم والطبيعى، (اصطلاحات، رقم ٢٤١، ٢٤٢).
 تردد القلب، (اصطلاحات، رقم ٢٤٣).
 الترقى، ٣٣٤؛ الترقى الدائم، ٣٥٩، ٣٦٩؛ الترقى بعد الموت، ٣٣٤؛ الترقى
 من حيث المبادء التكليفية والذاتية، ٣٣٤؛ معراج الترقية، ٣٦٣،
 الترقى فيه، ٣٦٣؛ الترقى في مناهج الكمال، ٣٥٥؛ (و اصطلاحات،
 رقم ٢٤٤-٢٥٥).
 الترقيات المتجددة، ٣٣٤.
 التركيب، ٢٩٩.
 الترمذى الحكيم، انظر «الحكيم الترمذى».
 التروحن، ١٣٥.
 تروحن الصور، ٢٦٤.
 تسبيح الجنادات، ٣١٥.
 التسعة الاعراض، ٨٨.
 التسليم، ٢٥٦-٢٥٧؛ (اصطلاحات، رقم ٢٥١).
 تسوية القلوب، ٢٦٧.
 التشبيه، (اصطلاحات، رقم ٢٥٢)؛ وجوه التشبيه، ٣٣٣؛ نص التشبيه ٣٣٣.
 التشرف الى المحل الاشراف، ٢٨١، ٢٨٢؛ (اصطلاحات، رقم ٢٥٤).
 تصحيح المحبة (اصطلاحات، رقم ٢٥٥).
 تصد خط الجمع في عموم الابداد، ٣٦.

التصرف : التصرف بالذات، ٣١١. تصرف الخاصة، ٣١١؛ التصرف بالخاصية،
 ١٤١؛ التصرف بالأمر، ١٤١؛ تصرف العبد في الوجود بحسب الحق،
 ٢٩٥؛ تصرف الحق في الوجود بحسب العبد، ٢٩٥؛ التصرف في الكون،
 ٢٨٩.
 التصاريف، ٣١١.
 التصرفات الخارقة، ٢٦٢، ٢٨٢.
 التصفية، (اصطلاحات، رقم ٢٥٤).
 التصفية الخلفية، ٢٨٥.
 التصفية من الكدورات البشرية، ٢٨٧.
 التصور، ٣٣٢، ٣٣٣.
 التصورات المفردة، ٣٣٦.
 التطهير الجبلي، (اصطلاحات، رقم ٢٥٧).
 التطهير من الأدناس النفسية، ٢٨٧.
 التطور الكلي للماء، ٣٦.
 تطورات الروح الأعظم، (اصطلاحات رقم ٢٥٨).
 التعارض بين العلم والحال، (اصطلاحات رقم ٢٦٥).
 التماريف الأصلية، ٣٦٥.
 التمايق، ٣٦١.
 تمايق الاطراف، (اصطلاحات، رقم ٢٦٤).
 التعدد، التعدد بالكثرة، ٢٩٨؛ التعدد بالانصب تعطى الكثرة، ٢٩٨؛ التعدد و
 الكثرة، ٣٢١؛ سقوط التعدد والكثرة؛ ٣٢١؛ تعدد الوجه الواحد في المراتب،
 ٢٩٨.
 تعديل الاحوال، ٢٦٢.
 التمريق، ٣٨.
 التمشق، ١٧٣، ١٨٩، ١٩٥؛ (واصطلاحات، رقم ٢٦٥).
 التثقل، ٣٦.
 التعلق، ٢٦٥.
 التعمد، ٢٧٣.
 التعيين؛ التعيين الاول، ٢٥٢؛ التعيين الذاتي، ٣٣٩؛ الاحدية اللازمة للتعين الاول،
 ٣٣٥؛ (واصطلاحات، رقم ٢٦٩-٢٧١).
 التعيينات، ١٢١، ٣٣٥؛ التعيينات الحكمية، ٣٣٥؛ التعيينات الذاتية، ٣٣٥.
 تميزها، ٣٣٥.
 التعيين السابق الازلي، انظر مشاهدة التعيين؛ (واصطلاحات، رقم ٢٧٢).
 التفاضل في مشهود الذات، ٣١٥.
 التفريط، ٢٦٥.
 التفصيل في الجمع، ٢٥.
 التفصيل الكوني الوجودي، ٢٨١.

- تفصيل الوجود، ٨.
- التقابل بين مريم رحيم البسملة والانسان الكامل (محمد)، ٨٩.
- تقابل الحضرتين، (اصطلاحات، رقم ٢٧٦).
- تقبيل (وانظر «قبلة»)، ٣٢٢، ٣٣٥، ٣٥٣، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٥، ٣٦١، ٣٦٢.
- (واصطلاحات، رقم ٢٧٨).
- تقبيل المتحابين، ٣٦٥.
- تقدس الارواح، ٣٦٥.
- التقدم بالزمان، (اصطلاحات، رقم ٢٧٩).
- التقدم بالملم، (اصطلاحات، رقم ٢٨٥).
- التقديس العلمى والعملى والوهابى، ١٧٥.
- التقديس الوجودى، ١٤٥.
- التقوى (واتقوا الله)، ٣٥٦.
- تقويم الصورة ٣.
- التقييد بالنفس، ٣٤٤.
- التقييد بالحق، ٣٤٤.
- التقييد بالكون، ٣٤٤.
- التقييد بالفناء، ٣٤٤.
- التقييد بالمبودية، ٣٥٥.
- التقييد بالربوبية، ٣٥٥.
- التقييد فى الاطلاق، ٣٢٦.
- التقييد المطلق، ٣٢٦.
- التكليف، سقوطه، ٣٣٤.
- التكوين، ٣٥٧.
- التلفح بالصور، ٢١.
- التلقى، ٣٥٩.
- تلقى الاقدار، ٢٧١.
- تلمبذ جعفر الصادق (وانظر جعفر الصادق)، ١٥٧.
- تلمبذ داود الطائى (وانظر معروف الكرخى)، ٩٣٢، ٩٩٨.
- التلوين بعد التمكين، ٣٢٤؛ (واصطلاحات رقم ٢٩٤-٢٩٧).
- تمانع الأضداد، ٣٧٦.
- التمثيل، ٣٣٢.
- تميز الاشياء، ٣٣٩، ٣٤٥.
- التميز فى مقعد الصدق، ١٢٧.
- التمييز، ٣٥٤، ٣٥٥؛ (واصطلاحات، رقم ٢٩٩).
- التمييز بين الرب والمبد، ٣٥٥.
- التمييز بين المقامين، ٣٥٥.
- التمييز (خفاء حكمه)، ٣٥٥.

التنزل: تنزل الحق الى المقام الاثني العبدانى، ٢٨٩؛ تنزل الحق بجمعية الاختصاص، ٢٨٩؛ تنزل الاخلاص الالهية على العبد، ٢٩٥؛ التنزل فى صور حجابية الحروف، ٢٥؛ التنزل فى تثلث الصورة الخطية للنقطة، ٢٥؛ التنزل البائى، ٣٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٣٥٥-٣٥١).
التنزلات: التنزلات الالهية، ١ و ٤؛ (واستلاحات، رقم ٣٥٢)؛ تنزلات الممقولات الحمية، ٢٥.

التنزه، ١٢٨؛ (واستلاحات، رقم ٣٥٣).
تنزه المعانى والاحكام، ١٣٥؛ (واستلاحات، رقم ٣٥٤).
التنزيه: ٢٤٩، ٣٣٣؛ (واستلاحات، رقم ٣٥٦). تنزيه التجليات، ٣٣٢؛ التنزيه المطلق، ٣٣٣؛ نص التنزيه، ٣٣٣؛ التنزيه الذى نقضيه الالوهية، ١٥٩؛ (واستلاحات، رقم ٣٥٧-٣١٤).

التنوع الالهى، ٥٠١.
تنوع التجليات، ٢، ٢١٥؛ (واستلاحات، رقم ٣١٥).
تنوع الصور، ٢، ٢٥٩، ٢١٥؛ (واستلاحات، رقم ٣١٦).
تنوع اللطائف، ٢، X، ٢١٥؛ (واستلاحات، رقم ٣١٧).
تنوع اللطائف، ٢، X، ٢١٥؛ (واستلاحات، رقم ٣١٨).
تنوع المعارف، ٢، X، ٢١٥؛ (واستلاحات، رقم ٣١٩).
التهيو، ٢٩٥.

تهيو القلب، ٢٣٥، ٢٣٦؛ (واستلاحات، رقم ٣٢٥).
التوبة، ٣٢، ٤٤٣، ٨٤٥؛ (واستلاحات، رقم ٣٢١).
التوجهات: ٣٥٣، ٣٥٤، ٦١٥، ٦١٣؛ (واستلاحات، رقم ٣٢٢)؛ اعيانها، ٣٥٤؛ توجهات عين الجمع؛ ٣٥٤؛ التوجهات الخالصة، ٣٥٥؛ توجهات الاسماء، ٣٦١؛ التوجهات الاسماءية، ٣١٩؛ توجهات الحق، ٣١٥.

التوحيد: ١٥٨، ١١٥، ١١١، ٢٩٦، ٣١٩، ٣٣٥؛ حكم التوحيد، ٣٢٥؛ افراده، ٣٣٥؛ مقامه، ٣٢١؛ معناه، ٣١٩؛ توحيد الحق بالحق، ٣٤٩؛ تجلى تجلى التوحيد، ٣٥٥، ٣٥١؛ توحيد احدى الذات، ٣٥٥؛ التوحيد المضاف، ٣٥٥؛ التوحيد الاحدى الذاتى، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٧، ٣٢٩، ٣٤٩، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٦٢؛ التوحيد الواحدى، ٣٥١، ٣٦١؛ التوحيد، ٣٦٥، ٣٦٢؛ عظم التوحيد، ٣٦١؛ شرب التوحيد، ٣٦١؛ (توحيد اياه توحيد)، ٣١٧، ٣٦٢ (وقارن هذا بالتوحيد الاحدى الذاتى)؛ التوحيد الاسمائى، ٣٥٣، ٣٥٧، ٣٦٢؛ سريان التوحيد، ٣٢١؛ جمع التوحيد، ٣٢١، ٣٣٥، ٣٣٩، ٣٤١؛ عين التوحيد، ٣٣٥؛ وجوه جمع التوحيد، ٣٣٥؛ التوحيد لا يعرف الا بالتوحيد، ٣٣٨؛ تفرقة التوحيد، ٣٣٩؛ جمعية التوحيد، ٣٤١، ٣٤٢؛ توحيد الفناء، ٣٤٤، ٣٤٥؛ تمحص التوحيد عن النسب والاضافات، ٣٤٤، ٣٤٥؛ اثره فى القلب، ٣٤٥؛ اقامة التوحيد، ٣٤٦؛ ذوق التوحيد الذاتى،

٣١٧، ٣١٨؛ توحيد الالهية، ٣١٨؛ ٣٢٥؛ الحضور في التوحيد،
 ٣٢١؛ السكوت في التوحيد والجواب عنه، ٣٢٢؛ التوحيد هو الاصل
 الثابت، ٣٢١؛ علامة المتحقق بالتوحيد، ٣٢٢؛ توحيد الواحد الذي
 لا يقبل الاثنين، ٣٤٦، ٣٤٧؛ توحيد الاحوال والشؤون والنسب
 والاسماء، ٣٤٦؛ صاحب التوحيد، ٣٤٨؛ توحيد الخروج، ٣٤٩؛ المنور
 على وجه التوحيد، ٣٤٩؛ وجه التوحيد، ٣٤٩؛ التوحيد يناقض الكيف،
 ٣٤٩؛ مراتب التوحيد، ٥٥؛ توحيد الدليل، ٢٩٦، ٣٢٧، ٣٣٥؛
 توحيد العامة، ٢٩٦؛ توحيد الحال، ٢٩٦، ٢٩٧؛ توحيد المشاهدة،
 ٢٩٨؛ توحيد الفطرة، ٣٥٢؛ لا يعلم التوحيد، ٣١٧؛ نقل التوحيد،
 ٣٢٥، ٣٢٣؛ التوحيد الاحمى، ٣٢٥ (قارنه بالتوحيد الاحدى الذاتى)؛
 التوحيد الحاصل من الثانى، ٣١٧؛ بحر التوحيد، ٣٢٧، ٣٢٩، ٣٦٥؛
 لجة التوحيد وساحله، ٣٢٧، ٣٢٩، ٣٣٥، ٣٦٥؛ ساحل لجة التوحيد،
 ٣٢٩؛ طعم مشرب لجة التوحيد، ٣٢٩؛ الطريق الموصل الى لجة التوحيد،
 ٣٢٩؛ توسط لجة التوحيد، ٣٢٩، ٣٣٥؛ رحيق التوحيد المختوم، ٣٢٩؛
 امواج بحر التوحيد، ٣٢٩؛ عين التوحيد، ٣٢٩؛ الرؤية الكلية بعين
 التوحيد، ٣٢٩؛ استهلاك احديّة العين في توحيد احديّة الذات، ٣٣٥؛
 نهايتك في التوحيد، ٣٥٣؛ نهاية التوحيد، ٣٥٣؛ نزول التوحيد بالقلب،
 ٣٢٥؛ توحيد الاسم وجمعه، ٣٥٣؛ توحيد الربوبية، ٣٥٣-٣٥٧؛
 توحيد الاسم الالهى، ٣٥٤؛ توحيد العين الواحدة، ٣٥٤؛ تميز العيد
 من الرب في التوحيد، ٣٥٥؛ توحيد الوجود، ٣٥٥؛ الحكم في التوحيد
 للحق ووجوده، ٣٥٥؛ اطلاق التوحيد الاحدى، ٣٥٥؛ تعليل حكم
 التوحيد عن الشر، ٣٥٥؛ التوحيد المطلق، ٣٥٧؛ توحيد الفعل، ٣١٩؛
 (وانظر اصطلاحات رقم ٣٢٣-٣٦٤)

توفية حكم الجمع، ٢٢.

التوهم، ٣٢٨.

التيقظ، ٣٥٢ (وانظر «اليقظة»).

الناء، ٣٢، ٣٤، ٧٦.

ثابت بن قرة، ١٦٩.

الثابت في نفسه، ٣٢١.

الثانى، ٣١٧.

الثبوت، ٤٣٧.

ثبوت الانسان، ٣١٢.

ثبوت العين، ٢١٤.

ثبوت عين الشئ، ٢٢٢.

ثقل (اثقال الملكة، ٣٢٥).

نقل التوحيد، ٣٢٥، ٣٢١، ٣٢٣؛ (واستلحاظ رقم ٣٦٤).

- ثناء الامانة، ١٦٢.
- الثوب: ٣٢٩، (واصطلاحات، رقم ٣٦٦)، الثوب السابغ، ٣٥، ٨٩، ١٥٥، ٢٨٩، الثوب السابغ من صفات الربوبية، ٢٨٩، الثوب السابغ من صفات العبودية، ٢٨٩، ثوب الحقيقة السابغ، ١٩، ثوب ظاهر الوجود، ٢١، (وانظر اصطلاحات، رقم ٢٦٦-٢٦٩).
- ثوبان بن ابراهيم المصرى، ابوالفيض، انظر «ذوالنون المصرى».
- الجادة، ١١٢.
- جارحة، جوارح. ٣٢٥، ٣٢٥.
- الجامع (اسم الهى)، ٧٦.
- جوامع التفصيل الكتابى، ١٦.
- جوامع الحروف، ١٦.
- جوامع قوى النطق والتسخير، ٨٥.
- جوامع الكلم، ٢٤، ٥٧، ٦٦، ١٣٣، (واصطلاحات، رقم ٣٧٥).
- جوامع المناسبات، ١٦.
- جانحة، جوانح، ٣٢٥، ٣٢٥.
- جبريل، ٣٦٧، ٤٤٥.
- الجيل، (انظر «تدكدك الجبل»).
- الجيله الفاضله، ٢٨١.
- جد الطلب، ٤.
- الجدال، (انظر «المجادلة»).
- جذبات الحق، ٢٨٢.
- جذر شجرة الامكان، ٢٨٥.
- الجرم الدخانى، ٢٦٥.
- الجريرى، ٩١٣.
- الجزالة، ١٣٧.
- الجسد: ١٣٢، ٢٨٥، (واصطلاحات، رقم ٢٧٧)، الجسد النريب، ١٣٥، (واصطلاحات، رقم ٣٧٨)، الجسد المثالى، ٢١٦، (واصطلاحات، رقم ٣٧٩)، الجسد المعدنى، ١٤٥.
- الجسم، ٢٩٦.
- الجسم الكلى، ٧٦.
- الاجسام الحسية والمثالية، ١١٧.
- جسمانى، ٢٩٦.
- جمعت، (حديث قديم)، ٢٨٩، سرجعت، ٣١٦.
- جعفر الصادق، ١٥٧، ١١٥، (٢٣٢)، ٧٢٦.
- الجلال، ٢٥٣، ٣٤١، (واصطلاحات، رقم ٣٨١).
- الجلال المطلق، ٣١٥، (واصطلاحات، رقم ٣٨٣).
- جلية الجمال المطلق، ١٧٣، ١٧٤.

الجمال، ١٦٣، ٢٥٣، ٣٤١؛ (واصطلاحات، رقم ٣٨٤).
جمال الجلال، ٣٥٢؛ (واصطلاحات، رقم ٣٨٥).
الجمال المطلق، ١٧٣؛ (واصطلاحات، رقم ٣٨٧).
الجمع: ١٤٦، ٢٦٧؛ (واصطلاحات، رقم ٣٨٨)؛ جمع الاسم الالهى وتوحيده،
٣٥٣، ٣٥٤؛ جمع جميع الاسماء الالهية، ٣٥٤؛ جمع العين الواحدة،
٣٥٤، مقتضى الجمع، ٣٥٥؛ افراد الجمع، ٣٥٥؛ آحاد الجمع، ٣٥٥؛
الجمع بك و به، ٣١٧، ٣١٨، ٣٨٩، ٢٩٠، ٢٩١؛ جمعت
عليك مالك و عليه ماله، ٣٢٦؛ جمع القرآن، ٨؛ الجمع فى التفصيل،
٢٥؛ جمعك بك، ٢٩١؛ جمعك به، ٢٩١؛ الجمع الاول، ٢٩١؛ الجمع
الثانى، ٢٩١؛ جمع التشكيك، ١٤٦؛ جمع التخصيص، ١٤٦؛ الجمع
بلامزاحمة بين الحق والحقيق، ٣٢٤؛ وجود جمع الاشياء بالله، ٣٣٥؛
الجمع بالوجود المفاض، ٣٥٥؛ جمع الاشياء بالحق من حيث ظهوره...،
٣٣٥؛ الجمع والوجود، ٢٥٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٣٨٩-٤٥٥).
الجمعية، (انظر اصطلاحات، رقم ٤٥١-٤٥٩).
جمال ابن عطاء، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧، ٣٦٨، ٧١٩؛ (واصطلاحات، رقم ٤١٥).
الجن، ٧٦.
الجناب الاقدس، ٢٩١.
الجناب العزيز الالهى، (اصطلاحات، رقم ٤١٢).
جنة، جنان، ١١١؛ المواطن الجنانية، ٣٣٣.
جنس، اجناس، ١٧٥، ٣٣٥.
الجنيد، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣٣٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩،
٣٦٥، ٣٩٤؛ ٦٢٩ (٦٣٦)، ٦٨٥، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٥، ٧١٦،
٨١٤، ٨٤١، ٨٩٩، ٩١٣، ٩٤٢.
جهة تنزيه التجليات، ٣٣٢.
جهة الطبع، ١٦٦.
الجهل، ٢٧٥، ٢٧٦، ٤٤٥؛ (واصطلاحات، رقم ٤١٤)؛ الجاهل، ٢٩٥.
جهنم الطبيعية، ١٤٢.
الجود، (انظر اصطلاحات، رقم ٤١٦).
جود الاغنياء، ١٩٥.
الجود الالهى، ٢٧٤.
جود الفقراء، ١٩٥.
الجود، ١٩٧.
الجوزهر، ٥٥، ١١٨؛ (واصطلاحات، رقم ٤٢١).
الجوهر، ٨٧، ٢٩٦، ٢٥٤؛ (واصطلاحات، رقم ٤٢٣).
الجيم (حرف هجاء)، ٧٦.
الحاء (حرف هجاء)، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٧٦، ٨٥، ٨٥، ٨٦؛
(واصطلاحات، رقم ٤٢٤)

الحادوث، ٣٥٣، ٣٣٣.
 الحادوث الكبار، (اصطلاحات، رقم ٤٢٥).
 الحادوث والافكار، ٣٦٧.
 حارث، ٢٦٤؛ ٥٥٥.
 حاق، ١٧، ٢٨، ٧٦؛ (اصطلاحات، رقم ٤٢٦).
 حاق الوسط، ٣٤٢.
 الحال، (اصطلاحات رقم ٤٢٧)؛ - احوال الوجود، ٢، ٨، ٩، ٣١٢؛ طين غلبة
 الحال، ٣٢٤؛ لذات الاحوال، ٣٢٥؛ سورة الحال، ٣٢٥؛ الحال الحاضر،
 ٢٧٥؛ مقتضى الحال، ٣٩٢؛ (واصطلاحات، رقم ٨٢٨-٣٣٥).
 الحالة، ٣٣٤.
 الحالة الوسطية، ٣٤٧.
 الحباب، (انظر اصطلاحات، رقم ٤٣١-٤٣٨).
 الحجاب، ٣٣٣؛ (واصطلاحات، رقم ٤٤١، ٤٤٢)؛ حجاب الجسد، ٢٦٩؛ حجاب
 المنة، ١٩٥؛ حجاب لبس الاكوان وارتفاعه، ٣٥٢؛ الحجاب عن الكون،
 ٢٨٩.
 الحجاب، ٣؛ وسيمون الف حجاب من نور وظلمة، ٢٥٦.
 الحجاج بن يوسف بن مطر، ١٤٩.
 الحجد، (اصطلاحات، رقم ٤٤٣).
 حجد الشنف، ٤.
 الحدود، ٣٦٦.
 حدود المرتبة، ٢٦٧.
 حدث الامكان، ٢٦٢.
 حديث النفس، (اصطلاحات، رقم ٤٤٥).
 حرارة الفقد، ٣٦١.
 الحرالي (المحقق)، ٣٦؛ و (٩٩).
 الحرف، (اصطلاحات، رقم ٤٤٦).
 الحروف الدورية، ٣٦.
 الحروف، ١، ٢٢٨، ٣٢٧، ٩؛ (اصطلاحات، رقم ٤٤٦).
 حروف البسملة المقدرة والمفوضة، ٩.
 الحروف المالية، (اصطلاحات، رقم ٤٤٧).
 حروف نفس الانسان، ٧٥، ٧٦؛ (اصطلاحات، رقم ٤٤٨).
 حروف نفس الرحمن، ٧٥، ٧٦؛ (اصطلاحات، رقم ٤٤٩).
 حركة الابرز، ٢٥٢؛ (وانظر الحركة الدورية).
 حركة حاء رحيم البسملة، ٨٥.
 الحركة الدورية، ٢٥٢؛ (وانظر تحريك المجذوب الى الجاذب).
 حركته الظهور، ٣٥.
 الحركة الغلظية، ٣١٩.

حركات الادوار، ٢٦٩.

الحركات البرزخية للبسملة، ٩.

الحركات السفلية للبسملة، ٩.

الحسى، (اصطلاحات، رقم ٤٥٢).

حسن المعاملة، ٢٧٤.

الحسنة، ٣٣.

الحسين بن منصور، ابو المنيث، انظر «الحلاج».

حصاة، حصص، الحصص الوجودية المفصلة، ٥، ٧٤.

حصص الأولياء، انظر «مقام حصص الأولياء».

حصص وجوه المطلق، انظر «الحق من حيث اطلاق ذاته».

الحضر، (عالم)، ٣.

الحضرة: حضرة احدىة الجمع الالهى والامكانى، ٢٣٥، ٢٣٧، حضرة الاطلاق

والاشتغال، ٣١٢، حضرة البطون العلمى، ٣٥٥، حضرة الانوار، ٢٥٩؛

حضرة ارادنى، ٢٥٨، حضرة التوحيد فى التجريد، ١٥٤؛ حضرة التدبير

والتفصيل، ٧٦، حضرة الجمع والوجود، ٢٥٩، ٢٦٥؛ الحضرة الحقيقية،

٢٥٦، حضرة الحقائق الذاتية، ٣٥٣، حضرة الخلاقى (انظر «المجد

الاسمى»)، الحضرة الذاتية الكنهية، ٢٥٥؛ حضرة السر بوبيه (انظر

حضرة المحادثة)، ١٥٥؛ الحضرة الرحيمية، ٨٢؛ (وانظر «رحيم

البسملة»)، الحضرة العلمية الالهية، ٢٥٥؛ الحضرة السيادية المحمدية،

٣٤٢، (وانظر «الحقيقة السيادية» و «الحقيقة المحمدية»)، الحضرة

العليا، ١٥٤، حضرة النيب، ١٩١، حضرة قاب قوسين، ٢٥٨؛ حضرة

المحادثة، ١٥٥، الحضرة الالهية الاسمائية، ٣٢٦، الحضرة

النفسية، ٢٥٦؛ حضرة الوجود الحق، ٣٥٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

٤٥٣-٤٧٢).

الحضرات: حضرات الشرف الاقدس ٢٨٩؛ الحضرات الاقدسية النورية، ٣٢٨؛

الحضرات الاربع للبسملة، ١٣، ٢٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٤٧٣،

٤٧٤).

الحضور: الحضور بالسر، ٢٦٨، الحضور مع الحق، ٢٦٨؛ حضور البساط، ٢٩٥؛

حضور الظل فى النور، ٣١٢؛ حضور الظل مع النور، ٣١٢؛ الحضور

فى الاحدية الذاتية، ٣١٢؛ الحضور مع الحق، ٢٩١؛ الحضور

مع الربوبية، ٣١٥؛ الحضور مع العبودية، ٣١٥؛ الحضور فى التوحيد،

٣٢١؛ الحضور مع النفس، ٣١٥؛ الحضور والتهوى، ٢٩٥؛ (وانظر

اصطلاحات، رقم ٢٧٥-٢٨٥).

الحظ: ٤٨٨-٤٨٨، حظ السمح، ٣٦، ٣٧، حظ العين، ١٤، ١٥، ٣٦؛

حظ الفؤاد، ٣٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٤٨٢).

الحظر، ٢٨٣.

حفظ الذات، ٢٨٣.

الحق : من حيث اطلاق ذاته، ١٦٧، ١٦٨، ٢١٢، ٢١٣؛ الحق (اسم الهى)، ٣١٢، ٣١٩؛ ظهوره فى الخلق، ٢٤٩، ٢٩٥، ٢٩١؛ الحق المحق، ٢٨٤؛ الحق الذى ليس له ضد، ٢١٦، ٢٨٤؛ مرتبة الحق، ٢٢١؛ اتصال الحق بالعيد، ٢٢١؛ اطلاع الحق، ٢٨٧؛ الحق الذى هو اصل كل شىء، ٢٩٢؛ الحق المفتى، ٢٩٢؛ الحق نعتك، ٢٩٧؛ الحق عين كون المشاهد...، ٢٩٦؛ الحق عين مظهر، ٢٩٨؛ الحق المشهود فى الحىثيتين، ٣٥٥؛ نداء الحق، ٣٥٢؛ غيبة الحق عنك، ٢٩١؛ وداع الحق، ٣٥٢؛ مقتضى تجلى الحق فى جلاله المطلق، ٣٥٧؛ تجلى الحق، ٣٥٧، ٣٥٨؛ مقتضى جلال الحق، ٣٥٨؛ الحق قبلة العبودية، ٣١٥؛ مقام تجلى الحق القاضى بالعبودية على حق الله، ٣١١؛ اهل تجلى الحق، ٣١١؛ الحق عين نور الوجود المطلق، ٣١٢؛ الحق من حيث كونه احدى الذات، ٣١٢؛ حضرة الحق، ٣١٢؛ الحق الظاهر من وجه هوية باطن، ٣١٢؛ الحق الباطن من وجه هوية الظاهر، ٣١٢؛ الظاهر والباطن فى جنب الحق واحد وفى جنب الخلق مختلف، ٣١٢؛ الحق المتجلى فى المرآة، ٣١٤؛ مناظر الحق، ٣١٥؛ مراتب ظهور الحق، ٣١٥؛ تجر يد الحق عن الحقائق والاحوال، ٣٢٣، ٣٢٦؛ منع العملية على ذات الحق والارتباط بينها وبين غيرها، ٣٢٣؛ مشاهدة الحق والحقايق بلامزاحمة، ٣٢٣؛ جمع الحق والحقايق بلامزاحمة، ٣٢٤؛ ظهور الحق والحقايق بلامزاحمة، ٣٢٣؛ الحق بخلاف ما يتصور ويتمثل، ٣٣٢؛ حقيقة الحق، ٣٣٢؛ حقائق تجليات الحق، ٣٣٢؛ ظهور الحق مع كل شىء بصورة ذلك الشىء، ٣٣٣؛ الحق ملوما تصور وتخيّل...، ٣٣٣، ٣٣٢. احدى الحق، ٣٣٨؛ سر بان احدىته، ٣٤٥؛ كل ماسوا مائل، ٣٤٧؛ الحق لا يقبل الكيف، ٣٤٩؛ العين للحق والحكم لك، ٣٤٩؛ انكشاف الحق فى خفائه وخفاؤه فى انكشافه، ٣٥٢؛ قابلية الحق، ٣٥٢؛ عو عين البداية والنهاية والمافة، ٣٦٣؛ الحق المطلق، ٣٦٣؛ حق العبودية، ٣٩٣؛ الحق المخلوق به، ٣٣ و ٩٦، ٢٥٥؛ حق المظهرية، ٣٤؛ حق اليتيم، ٢٤٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم، ٤٨٣-٤٨٧).

حقوق البر بوبية، ٣١١.

حقوق المية، دية، ٣١١.

الحقيقته : (انظر اصطلاحات، رقم ٤٨٨). أثرها، ٣٥٨؛ حكمها، ٣٥٥.

الحقيقة الاسرافيلية، ٦٨.

حقيقة الانسان، ٦، ٢٤١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٤٨٩).

الحقيقة الانسانية، ٢٤٥، ٣٦٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٤٩١).

حقيقة الشىء، ٢٩٢.

الحقيقة الوجدانية، ٢٧.

الحقيقة الوسطية، ١٨.

الحقائق : الحقائق القدسية (قبولها)، ٣٥٣؛ الحقائق المتطورة، ٥؛ الحقائق
الامكانية، ٣٥؛ الحقائق الحقية، ٣٥؛ الحقائق الالهية، ٣٦٦، ٣١١؛
نسزولها، ٣٥٣؛ الحقائق الانسانية، ٢٦٦؛ حقائق الخلق، ٣١٢؛
الحقائق وجودها الحق، ٣٣٣؛ حقائق الاشياء بنسبة الاحدية الذاتية،
٣٣٥؛ حقائق الالف القائم، ٢٣؛ الحقائق الروحانية، ٢٥؛ الحقائق
الفيزيائية، ٣٥؛ حقائق الجمع بين الالهى والانسانى، ٣٥٥؛ حقائق العميد
المفردة، ٣٥٤؛ حقائق الكشاف، ١٩٩؛ حقائق اللطائف، ١٩٨؛
(وانظر الاصطلاحات، رقم ٥٠٤-٥١١).

الحكم : الحكم (في مقابلة المين)، ٢٩١، ٢٩٧؛ الحكم لك والمين له، ٣٤٩؛
حكم الاجمال، ٢٧٢؛ حكم الانسلاخ، ٢٦٥، ٣٢٥؛ حكم التفصيل،
٢٧٢؛ حكم التوحيد، ٣٢٥؛ حكم الحال، ٢٩٢؛ حكم الطبع، ١٦٥؛
حكم الطبيعة، ١٦٤، ١٦٥؛ الحكم العددي، ٢٧٣؛ حكم المحل،
٣٥١؛ حكم القس ٣١٣؛ حكم المناسبة، ٢٦٥؛ حكم الكون، ٣٥١؛
حكم الموت الطبيعي، ٢٦٥؛ الحكم الوجودى، ٢٧٣؛ حكم الوسط،
٣١٣؛ الحكم والتصرف فى العالم، ٢٨٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم
٥١٢-٥١٥).

الاحكام : احكام حقيقة الشئ، ٢٩٢؛ احكام الجمع بين، ٣٥٥؛ الاحكام الشرعية،
٢٧٢؛ احكام القدر، ٢٩٥؛ الاحكام الوجودية، ٢٦٥؛ (وانظر اصطلاحات،
رقم ٥١٦-٥٢٥).

الحكمة العقلية، ٢٧٢.

الحكيم (اسم الهى)، ٧٦.

الحكيم الترمذى، ٦١٨.

حل الأغلاق، ٤.

الحلاج : ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٦٦٧، (٦٦٨)، ٦٧٥؛ بعض الضعفاء،
٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤.

حلب (مدينة)، ٢٥٦.

حم (حواميم) ٦٥، ٨١، ١٥٢.

الحمد، ١، ٩٨، ٨٩٨، ٩٥٤؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٢١-٥٢٥).

حمل الاثقال المملكة، ٣٢٥.

حنين بن اسحاق، ١٤٩.

حنين الكثيب، ٢٥٢.

الخور (بمد الكور)، ٣٥٢.

الحى (اسم الهى)، ٧٦.

الحياة، ٣٣٥.

الحيثية : الحيثية الاجمالية، ٢٧٢؛ حيثية الالهوية، ٢٦٦، ٢٦٧؛ الحيثية
التفصيلية، ٢٧٢؛ حيثية جمعية التوحيد، ٣٤١؛ حيثية الذات، ٢٦٦،
٢٦٧؛ حيثية العدد، ٢٧٣؛ حيثية الوجدانية، ٢٩٨.

الحيرة، ٢١٢، ٢١٣، ٣٣٣، (=حجا بها)؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣٠-٥٣٤).

الحيطة المائية، ٣٩.

حيطة الرء، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٣٥).

الحيوان ٧٦.

حين، احائين الابد، ٢٨٥.

الخاء (حرف هجاء)، ٧٦، ٧٩ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣٦).

خاتم العناية، ١٦٥.

خاتم الولاية المحمدية، ١٣٨؛ (وانظر «ختم الولاية»).

الخارجون عن الامر، ٣١٥.

الخاصة، ٣٥٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣٧).

خاصة الخاصة، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٣٨).

الخاصية : ٣١١، ٣٤٥ و ٦٩٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٣٩)؛ احدية

الخاصية، ٣٤٥؛ وحدانية الخاصية، ٣١٩؛ (وانظر «خصوصية»).

الخطاط، ١٦٥؛ (خواطر)، ٢٣٥، ٢٣١، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤،

٢٨٥، ٢٨٦ و ٥٧٨، ٥٧٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٤٥).

خالص العبودية، ٢٩٣.

الخب، ٧٩.

خبت السريرة، (اصطلاحات، رقم ٥٤١).

الخبرة، ٧٩.

ختم العناية، ١٦٤، ١٦٥.

ختم النبوة، ٢٨.

ختم الولاية، ٣٨٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٤٣).

خدور الكمون، ١.

الخرار، ابوسعيد، ٣٥٣ و ٦٥٣، ٧٥٩، (٢١٢).

الخروج؛ الخروج بالحق، ٣٤٩؛ توحيد الخروج، ٣٤٩، الخروج عن السوى،

٣٤٩؛ الخروج عنك، ٣٤٩؛ الخروج عن الانية المزاحمة، ٣٤٩؛

الخروج عن احوالك، ٣٤٩؛ الخروج عن الكون، ٣٤٩؛ (وانظر

اصطلاحات، رقم ٥٤٦-٥٤٧).

خزينة، خزائن، خزائن العباد، ٣٥٣-٣٥٦ و ٦١٥ (وانظر اصطلاحات، رقم

٥٤٩).

الخزائن النسبية، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٤٨).

خصائص الله، ٣١٥.

الخصوصية، ٣٥٤.

الخصوصيات التمييزية، ١٢١.

خضوع الفرع لأصله، ٣٩٣.

الخلافة؛ (وانظر «خليفة»).

مرتبتها، ٣١٨ شرفها، ٣٢٥ تفرقتها، ٣٢١ مقامها، ٣٣١؛
(وانظر اصطلاحات، رقم ٥٦٤).

خلطات الطبيعية، ٢٦٥.

الخلطات الوهمية، ٩٧.

الخلق، ١٥٣.

الخلق، (انظر اصطلاحات، رقم ٥٦٦).

خلق الخيانة، ١٦٢.

الخلق، الخلق في صورة حق، ٢٣٤ الخلق في مقابل الله، ٢٨٨، ٢٩٦، الخلق
ظل الحق، ٣١٢؛ الخلق الغائبي ٢٩٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

٥٦٧-٥٦٩).

الخليفة، ٣٢٥، ٣٢١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٧٤).

خمود الامكان والقوى، ٣٢٢.

الخواص، انظر «ابراهيم الخواص».

الخوف من الصالحين، ٢٨٧.

الخيانة، ١٦٢.

البدال (حرف هجاء)، ٧٦.

داود الطائي، ٤٩٨؛ (٩٣٢).

داود (النبي)، ٩٥٩.

دحية الكلبي، ٤٤٥.

الدرج، ٣٥، ١٢٢.

الدرج، ١٢٢.

درج (أدرج)، ١، ٣٣٣.

الدرجات المانية، ٧٨.

الدركات المانية، ٧٨.

دعوة الحق من الطبع، ٣٥٥.

دعوة الغير، ٣٥٥.

دفع القدر بالقدر، ١٢٣.

دلف بن حيدر، او جعفر انظر «الشبلي».

الدليل، ٢٩٦، ٣١٧؛ الدلائل النظرية، ٣١٨.

دنس، أدناس، ادناس طبيعية، ٢٦٢؛ ادناس نفسية، ٢٨٧.

الدهر العظيم، ٢٧.

الدهشة، ٢٨٧.

دواء التفريط (كتاب)، ٨١٤.

الدوام المطلق، ٢٦.

دور، ادوار، ادوار الابدوالأزل والآن، ٢٦؛ الادوار السماوية، ٢٧٢؛ ادوار العرش

والكرسي، ٢٧٢؛ الادوار الفلكية، ٢٦١.

دورة، (دورة محمد)، ٣.

- دوران فلك الوجود، ٢٣.
- ديوان الاحاطة والاشتمال، ٤١.
- ديوان الإحصاء، ٤٢.
- الذات: احديتها، ٣٣٥؛ ذات الاله، ٣٩٦؛ الذات المنزهة، ٣١٥؛ الذات
الوحدانية، ٢٩٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٥٩٥-٥٩٦).
- الذال (حرف عجا)، ٧٦.
- الذنب، ٣٢.
- الذهب الأبهي، ٣٧٦.
- ذوالنون المصري، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٦٨٤، (٦٨٦)، ٦٨٧، ٧٦٢.
- الذوق: الذوق في مقابل الدليل، ٣١٧، ٣١٨؛ ذوق طعم المشرب، ٣٢٩؛
محل الذوق، ٣٢٩؛ الذائق، في مقابل المستدل، ٣١٧، ٣١٨؛
المدوقات، ٣٢٧، ٣٢٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٥٦-٦٥٧).
- رائحة الوجود، ٣٢٣، ٣٣٢.
- رابعة المدوية، ٣٤٦.
- الرؤوف الرحيم (محمد)، ٨٥.
- السرورية: رؤيوية الخيال المطلق في الیقظة، ٣٦٤؛ رؤيوية (رأى العين)، ٣٩٧؛
رؤيوية النفس في مرآة الحق، ٢٧٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم
٦٥٩-٦١٧).
- الربوبية: ربوبية كل اسم، ٣٥٤؛ الربوبية العليا، ٢٨٢؛ مناحدة الربوبية،
٢٨٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٢٢-٦٢٣).
- الربوبيات الاسماوية، ٣٥٤.
- ربة، ربات العجالات، ٤.
- الرجاء، ٣٣٤.
- الرجوع من الحق بالحق، ٢٣٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٢٦، ٦٢٧).
- رحب وسهل، ٣٣٥.
- الرحمانية الاحاطية الصفاتية، ٤٣.
- الرحمانية المطلقة الذاتية، ٤٣.
- الرحمة، ١٨٩.
- الرحمة العامة، ١٧.
- رحمة الكافة، ٧٢، ١٥٥.
- الرحمة المشوبة بالمضب في الماثل، ٢٥١.
- رداء، اردية الصون، ٢٣٣، ٢٨٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٤٣، ٦٤٤).
- ردا لطيفة الانسانية الى الحق، ٢٩٢؛ (وانظر اللطيفة الانسانية).
- الردة، ٣٥٢.
- ردينة، ٦٣٥.
- الرديني، ٣١٢.
- الرزاق (اسم الاعى)، ٧٦.

الرتق الحسى والروحانى، ٢٥٦.

الرسالة، ٢٤٦.

رسالة اولى العزم، ٢٤٦.

رسالة الخلافة، ٢٤٦.

الرسالة للقشورى (كتاب)، ٩٤٢.

رسم، رسوم،

الرسوم الباطنة، ٣٢٥،

الرسوم الجامعة، ٣٢٥،

الرسوم الخلقية، ٢٦٧،

الرسوم الظاهرة، ٣٢٥،

الرسوم النورية، ٣١٢، ٣٥٢،

محو الرسوم، ٣١٧، (وانظر الاصطلاحات، رقم ٦٤٦، ٦٤٧).

رشح البال، ٤.

رشفا لزال، ٤.

رغبة، رغائب، الرغائب الوهية، ٤.

رفع التحجير، ٣٢٥.

رفع المناسبة، ٢٩٦.

رفع الدرجات، ٧٦.

الرقية : رقيقة الاتصال، ٣٨٤، الرقيقة الجزئية، ٢٥٦، رقيقة الحنين، ٣٨٢،

الرقية المنبئة عن اصل هولاء حقيقة، ٢٥٦، رقيقة النسبة، ٢٨، (وانظر

اصطلاحات، رقم ٦٥٤-٦٥٦).

الرقائق : رقائق الانسان، ٦، رقائق التنزلات، ٢٦١، رقائق روحانية، ٢٥٦،

(وانظر اصطلاحات، رقم ٦٥٧-٦٥٩).

ركن، أركان:

الاركان الاربع الطبيعية، ٦٥، ٦٩، ١٥٥،

الاركان الاربع المنصرية، ٦٩، ٧١، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٦١-٦٦٤).

الرمى، ٢٩٧.

رهبانية، ١٤١.

روح البقاء، ٢٦٧.

الروح الكلى، ٢٤٤، ٢٨١. (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٦٧-٦٧٥).

روح الكمال، ٢٨٢.

ارواح الافلاك، ٢٦٥، ٢٦١.

الارواح الفاتقة والمساوية، ٣١٣.

الارواح الكاملة الانسانية، ٢٦٥، ٢٦١. (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٧١-٦٧٤).

الارواح الملكية، ٢٦٥.

روحانية ابناء اسرائيل، ٤١٥. (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٧٥، ٦٧٦).

روحانية الفلك، ٢٦٥.

- الرى، ٣٦١، ٣٦٢.
- الريق (امتزاج ريقى المتجاين)، ٣٦١.
- الزاي (حرف هجاء)، ٧٦.
- زوايا المثلث (الذى هو رمز الرقيم)، ١١٨، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٨٥-٦٨٢).
- زكاء الارواح الانسانية، ٢٦٥.
- زمام، ٥٣.
- زمزمة، ٣٥٢.
- زوال الاضافات والنسب، ٣١٢.
- زوال الانسان، ٣١٢.
- السائر فى مناهج الارتقاء، ١٧٢، (وانظر مناهج الارتقاء).
- السابع فى الفلك الاقصى، ٢٤٧، ٢٤٨.
- ساحة الفهم، ٤.
- ساق العرش، (انظر العرش).
- الساكن، ٣٢٥، ٣٣٥.
- سانحة، سوانح، السوانح الهندسية، ١٥.
- السياحة (فى بحر التوحيد)، ٣٢٩.
- السبب الاول، ٣٣، ٣٤، (وانظر اصطلاحات، رقم ٦٩٦).
- السميحية، ٣٣.
- سيق القدم، ٢٩٦، (وانظر «القدم»).
- سحاب، سحب، سحب الحروف، ٤.
- السحر، ٢٦٢.
- السر، ٢٨٨.
- سر الاتحاد، ٣٦١.
- السر الاقدس، ١١، (الاسرار الاقدسية، ٢٢٨).
- سر الانسانية، ٣١٦.
- سر الربوبية، ١٦٢.
- سرمنية الاختصاص، ٢٨٩.
- الاسرار الالهية، ٢٦٥، ٣٥٤.
- الاسرار الانسانية، ٢٦٧.
- اسرار الخائفة، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤.
- اسرار الملائكة، ١.
- اسرار العامة والخاصة، ١٦٤، ١٦٥.
- اسرار العوالم النقطية، ٢٩.
- اسرار الكتم، (انظر مقام اسرار الكتم).
- الاسرار الكشفية، ١٦٢.
- الاسرار الكونية، ٢٦٥.
- الاسرار المكتومة، ١٦٢.

الاسرار الوجودية، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٧؛ (وانظر «قدم الصدق»)
 اسرار وحدة الوجود، ٢٩.
 شرح عنى، ٣٣٤.
 السنة، ٢٦٥.
 سفاسف الاخلاق، ٢٨٥، ٢٨٧.
 سقوط الحركة، ٣٥.
 سقوط النجم، ٣١٦.
 السكوت المعنى عن الجواب، ٣٢٢.
 السكون، ٢٧٥، ٣٦١.
 سكون البسمة، ٩.
 السكون الحى، ٩، ٣٧.
 السكون الميت، ٩، ٣٥، ٣٧.
 مكوونا رحن البسمة، ٦٥، ٦١.
 سلسلة المفعولات، ٢٥، ٣٦.
 سلسلة المفعولات البجمة، ٢٥، ٣٦.
 سلطان حملة الشريعة، ٢٦٢.
 السلم، ٣٢٥.
 السلو، ٣٦١.
 سماء الزهرة، ٧٦.
 سماء الشمس، ٧٦.
 سماء عطار، ٧٦.
 سماء القمر، ٧٦.
 سماء الكيوان، ٧٦.
 سماء المربخ، ٧٦.
 سماء المشتري، ٧٦.
 سمت الرأس، ٢٨٨.
 سمت النيرة، ٣٥٢.
 سنات السين (حرف هجاء)، ١٣، ٣٧.
 سنخ الامكانية، ١٤٥.
 سنخ شجرة الامكان، ٢٨٥.
 سنخ الطبيعة، ٦٩، ١٩٢.
 سهل بن عبد الله التستري، ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٥، ٣٩٤، ٧٦٢، (٧٦٣)، ٧٦٧، ٨٤٢.
 السواد : ٣٢٨؛ سواد الطبيعة، ٣٧٦؛ سواد النقر المطلق، ٨٥؛ السواد المتوهم،
 ٣٢٨؛ السواد والبياض، ٢٣٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٥٨-٧٥٩).
 سورة، ٢٦٢.
 سورة القرآن، ٨.
 السوى : ٣١٧؛ احاطة السوى عن المناظر القلبية، ٣٤٩؛ بطانسة ظهارة السوى،

٣٤٩: الخروج عن السوى، ٣٤٩: سقوط السوى عن التين، ٣٥٥؛
 شهود السوى، ٣١٩؛ ملاحظة السوى، ٣١٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم
 ٧٥٧).
 السويداء: سويداء القلب، ٢٨؛ سويداء القلب الانساني، ١٦؛ سويداء اول افراد النوع
 الانساني، ١٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٥، ٧٦١).
 السيارى، انظر هابو العباس السيارى.
 السيئة، ٣٢.
 الشأن المؤثر، ٣٥٧؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٥).
 الشأن الكلى، ٣٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٥).
 الشؤون: الشؤون الباطنية و الظاهرة والجامعة والكافية للوجود، ٣١، ٣٣٢؛
 الشؤون الجمية، ٣٥٧؛ الشؤون القابلة، ٣٥٧؛ الشؤون المكنونة، ٣٥؛
 (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٦).
 شائبة، شوائب: شوائب الاعتلال، ٣٥٥.
 الشاهد المخلف في القلب، ٣٤٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٧، ٧٦٨).
 شبح، اشباح، اشباح الارواح، ٢٦٥. الاشباح العنصرية، ٢٦٥؛ الاشباح النورية،
 ٢٦٥.
 الشبلى، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٥٣، ٩٢، ٦٦٣، (٦٦٦)، ٨٦٢، ٨٥٦، ٩١٣.
 شجرة الامكان، ١٢٨٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٦٩-٧٧٢).
 شجون الحديث، ٣٥٢.
 الشخص، ٢٨٨.
 الشخصية، ٣٧٣.
 الشرب، ٣٦٥، ٣٦١.
 شرك التقييد، ٣٢٥.
 شريعة، شرائع، ٢٦٢، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣١٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٧٥-
 ٧٨٢).
 (لسان) الشطح، ٣٢٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٨٣).
 الشطرنج، ٤١٥.
 شمعة كمال الوضوح، ٥٣.
 الشعور الانساني، ٢٧٢.
 شفع، ٢٥٢.
 شكل، اشكال، ٧٦، ٢٩٩.
 الشكور (اسم الهى)، ٧٦.
 الشمس: (فى حالة استوائها)، ٢٨٨؛ عينها، ٣٢٨؛ ينبوع نورها، ٣٢٨؛
 (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٨٧-٧٩٥).
 شهوة، شهوات: الشهوات البهيمية، ٢٨٧؛ الشهوات الطبيعية، ٢٨٣.
 الشهود: شهود الحق، ٢، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٩٢؛ شهود الحق والبدن، ٣٥٥؛
 شهود المعارف، ٣٥١؛ شهود السوى، ٣١٩؛ الشهود فى الحق بالحق،

٢٩٦؛ الشهود الخاص بالحضرة السيادية، ٣٣٢، شهود كل شيء في كل شيء، ٣٥٩؛ شهود عظمة التجلي، ٣٣٣؛ شهود ظهور الحق في الحقائق، ٣٣٣؛ الشهود في المواقف الأجلة، ٣٣٤؛ الشهود في المواطن الجنانية، ٣٣٤؛ الشهود بالكلمية، ٣٣٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٧٩٢-٨٥٥).
 شيء، اشياء؛ شيء، ٣٣٣، ٣٣٣؛ لا يعرف الشيء علمي حقيقة الانفسه، ٣٣٨؛ الصورة الزائدة علمي حقيقة الشيء، ٣٣٨؛ تفرقة الاشياء، ٣٤٥؛ التعمينات الذاتية للأشياء، ٣٤٥؛ تميز الاشياء، ٣٤٥؛ خواص الاشياء، ٣٤٥؛ احديّة الشيء، ٣٤٥؛ جمعية الاشياء، ٣٤٥؛ كل شيء فيه كل شيء، ٣٤٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٥١-٨٥٢).

الشيخ، ٢٧٥.

الشيخ (حرف هجاء)، ٧٦.

شيوخ المطالب، ٣٢٥.

صاحب الأثر الظاهر في الوجود، ٢٩٥.

صاحب مشهد حق الله، ٣١٥.

صاحب الوقت، ٢٤٤؛ (وانظر «القطب»).

الصاد (حرف هجاء)، ٧٦.

الصادق المصدوق (محمد، النبي)، ٣٢٧.

صبغة الالهية، ٣٥٢.

الصحو (غايّة)، ٨٩٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨١٩).

الصحو المعلوم، ١٥٦، ٢٥٣، ٢٥٤؛ (الصحو المضيق) (انظر اصطلاحات، رقم ٨١٩).

الصديق، انظر «ابوبكر الصديق».

طرفة احديّة جمع الوجود، ٣١.

طرفة الوجوب والامكان، ٣٥.

الصمق، ٣١٥.

صق الجسد، ١٣٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٢٥).

صدق موسى، ٣١٥.

صعود الاعمال، ٣٥٣.

صفاء الارواح، ٢٦٥.

صفاء الارواح الانسانية، ٢٦٥.

صفاء العمل، ٣٥٣.

صفات الاله، ٢٩٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٢٧).

صفات حقيقة الشيء، ٢٩٢.

صلاح ظاهري الفقير، ١٩٦.

صلاح قلب الغني، ١٩٦.

صلب، اصلاّب؛ صلب ألف، ١١؛ صلب الباء، ١١؛ اصلاّب الحروف، ١١؛ صلب

الاثنين، ١١؛ اصلاّب الآحاد، ١١؛ اصلاّب الآثان، ٢٦.

صلصلة الجرس، ٣٥٩.

الصمم، ٣٥٢.

المهر (المكرم)، ٣٨١.

الصورة، الصور؛

احسن صورة، ٢٧٤؛ صورة حجابية الجسم، ٢٥؛ صورة الباء، ٢٥؛ صور
حجابية الحروف، ٢٥؛ الصورة الخطية، ٢٥؛ صورة حجابية السطح، ٢٥؛
صورة حجابية تمثيل النقطة، ٢٥؛ الصورة الأولى الطبيعية العرشية،
انظر «العرش»؛ صورة الرحمن، ٦٤، ٦٥، ٣١٨؛ الصورة المدلية =
صورة الرحمن؛ صورة الانسان الاكمل الفرد، ٣١٦؛ صورة الانسان
المتطورة، ٦؛ الصورة العرفانية، ٣٥٥؛ الصورة المحيطة العرشية، انظر
«العرش»؛ صورة العلم، ٢؛ صورة السبب الاول، ١٧؛ الصورة الزائدة
المثلية، ٣٣٨؛ صورة الطلب، ٣٦٨؛ صورة العبادة، ٣١٥؛ الصورة
الفردية، ٣١٦؛ الصورة الحسنية، ٢٦٧؛ صور المعقود، ٢؛ الصور المتعينة،
٥؛ صور حروف المقولات، ١٦؛ صور الذراري، ٢٨؛ صور المتكبرين،
٢٨؛ صور السدر، ٢٨؛ صور الخواطر، ٢٨٥؛ الصور الشهادية، ٣٥؛
صور العالم، ٢٨١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٣٢-٨٤٤).

الصور المثالية، ١١٧.

صوم، ٣٥٨.

صيام، ٣٥٧.

ضابطة ذوقية، ١٧٦.

الضاد (حرف هجاء)، ٧٦.

ضمير، ضمائر، ٢٦٧.

الضياء، ٩٤.

الطاء (حرف هجاء)، ٧٦.

الطالع الفلكي، ٢٨٥.

الطلب، ٢٦٢.

الطبع، ١٦٥، ١٦٦، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ٣٥٥، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٩،

٣١٥؛ الرجوع اليه، ٣٥٥، ٣٥١، ٣٥٢؛ فهره، ٣٥١؛ الفقه، ٣٥١،

٣٥٢؛ الاسترسال معه، ٣٥٢؛ سرقة، ٣٥٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

٨٦١-٨٦٣).

الطبيعه (سوادها)، ٣٢٨.

الطبيعة العنصرية، ٢٦٥.

الطبيعة الفاسقة، ١٩٢.

الطبيعة الكلية، ٧٦.

طرف (طرفا الخيال النومي عالما الشهادة والغيب)، ٢٦٣.

طريق، طرق؛

تمهيد الطريق، ٢٥٦؛ طريق الاستدلال، ٢٩٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

٨٦٤-٨٧٣).

الطريق (اهلها)، ٣١٩.

طلق الجسع والوجود، ٢٢٧.

طلوع الفجر، ٢٤٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٨٤).

طلوع فجر الآجل، ١٥٦.

طور الانسان، ٥.

طور العالم، ٦.

طور الاممولات ٢٣.

طور المقولات ٢٤.

طيفور بن عيسى بن سروشان، انظر «ابويزيد البسطامي».

الطين، ٣١٦.

طينة الكمية، ٦٥.

طينة نقطة ارضية = طينة الكمية، ٩٥.

الظاء (حرف هجاء)، ٧٦.

الظاهر (اسم الاله)، ٧٦.

الظاهر المشهود في المرأة، ٣١٥.

الظرفية، ٣٤.

ظل الحقي، ٣١٢.

الظلمة، ٣، ٩٤، ٢٧٢.

ظلمة سواد الليل، ٢٧٦.

ظهت (فلم تسقى)، ٢٨٩؛ سرظمت، ٣١٦.

الظنون الناشئة من آثار التجلي، ٢٧٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٨٩٦-٨٩٨).

الظهور : ٣، ظهور الاعيان في الوجود، ١٨٩، ١٩٥؛ ظهور الوجود في اصلااب

الحدود والقيود والمدد والممدود، ١١؛ ظهور الكون، ١٩؛ الظهور

في الاعيان، ٣٦؛ الظهور في الاسماع، ٣٦؛ ظهور الحق والحقائق معاً

بلا مزاحمة، ٣٢٤؛ ظهور صفات الربوبية في العبد، ٣٩٥؛ الظهور

والمظهرية، ٢٩٥؛ الظهورات المقدرة، ٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم

٨٩٩-٩٥١).

الماجل (في مقابل الآجل)، ٣٥٦.

العادة : ٣٥٥؛ استمرارها، ٣٥٤؛ حكمها، ٣٥٥؛ العادات، ٣٥١.

العار، ٢٧٦.

عارض، عوارض؛ العوارض القادحة، ٢٨٤؛ العوارض التي تعرض للخواطر في

الوقت الثاني، ٢٨٤.

عالم، عوالم:

عالم الخفض، ٢٣؛ عالم الرفع، ٢٣؛ عالم السواء، ٢٣؛ العالم السماوي،

٢٧٢. عالم الشهادة، ٢٦٣؛ عالم الغيب، ٢٦٣؛ عالم الحروف، ٢٢٧؛

عالم الكون والفساد، ٢٧٢؛ العالم كله وحدات، ٢٩٩؛ ايجاد العالم

لامن شيء ٣٢٣؛ العالم باق على عدميته بالنظر الى نفسه، ٣٢٣؛
عالم النور، ٣٢٤؛ العوالم الثلاث؛ الغيب والعرش والكورسي، ٢٧٢؛
العوالم الحسية، ٣١٣، ٣٢٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩١٥-٩٣١).

عبادان، ٣٢٤، (٨٦٧٥).

العبادة، العبادة لله في كل معبود، ٣٣١؛ لاتجعل المعبود عين ما تصورته، ٣٣٣؛
ولانخل المعبود ما تصورته منه، ٣٣٣؛ سر العبادة، ٣٥٧، ٣٥٨؛ وظائف
العبادة، ٣٥٩؛ صورة العبادة، ٣١٥؛ عبادة الله على حق الله، ٣١٥؛
عبادة الله على حق العبودية، ٣١٥؛ عبادة الرب، ٣٣١؛ العبادة التكليفية،
٣٣٣؛ العبادة الذاتية، ٣٣٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٣٣-٩٣٤).

عبء، اعباء، ٣٢٥.

عبد، عبيد؛ ٢٧٣، ٢٨٧، ٢٨٨، ٣٥٥؛ مرتبة العبد، ٢٢١؛ اتصال العبد بالحق
٢٢١؛ عبيد الاختصاص، ٢٣٩، ٢٤٥، ٢٤١، ٢٨٩؛ عبيد الله، ٣١٢؛
(وانظر اصطلاحات، رقم ٩٣٥-٩٤٥).

عبدالله بن سيد بن كلاب، ٩٤٢.

عبدانية، ٢٦٦.

العبد، ٣٧٧.

العبودية؛ ٢٩٥، ٢٩٣، ٢٩٤، ٣٥٨، ٣١٥، ٣١١، ٣٥٥؛ مقامها، ٢٩٥؛
جهتها، ٢٩٥؛ صفاتها المحضة، ٢٩٥؛ حقها، ٢٩٣؛ ٣٢٦؛ عبودية
الجزء لكله، ٢٩٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٤١-٩٤٢).

المعاج، ٣١٢.

المدالة، ٢٦٥.

عدد، اعداد؛ ٢٩٩؛ الاعداد (= مراتب الأولياء) ٢٦٥؛ مصدر الاعداد، ٣٣٥؛
مرجعها، ٣٣٥؛ انعدامها، ٣٣٥؛ ضربها، ٣٣٨؛ (وانظر اصطلاحات،
رقم ٩٤٤، ٩٤٥).

العدل؛ العدل (= الانسان الكامل والعقل الاول، ٧٨، العدل = المدالة)،
١٩٧؛ عدل الباء، ٣٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٤٦، ٩٤٧).

العدم؛ (في مقابل الوجود)، ٢٧٣، ٣٢٢؛ سبق عدم، ٢٩٦؛ عدم عن الوجود،
٣١٧؛ عدم الذاتى للحكمة، ٣٩٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٤٨).

الغذاب، ٣١١.

العرش؛ عرش الرحمن، ١٧؛ العرش المحيط، ٣١٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم
٩٤٩-٩٥١).

عرفان، ٣٥٦.

الغزال منع، ٢٨٩.

العزيز (اسم الالهى)، ٧٦.

عطش التوحيد وزواله، ٣٦١.

العطية الفتوحية، ١٥.

الخطايا الجودية، ١٥.
 المقدس الايمانى، ١٥١.
 العلاج، ١٤٥، ١٧٥.
 العلانية (فى مقابل السر)، ٢٨٨.
 العلة : الله ليس بعلّة. ٣٢٣، الله خالق العلل ٣٢٣، علّة العلل. ٣٢٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٧٤).
 العلم : العلم الالى، ١٨٧ و ٣٩٥، علم التوحيد الاول والثانى، ٣٩٦؛ العلم الفائق، ٣٣٣؛ العلم المتجدد، ٣٣٣؛ ظاهر العلم، ٣٥١؛ العلم الالهى، ٢٥٥؛ علم سير الوجود من الحق الى الحق، ١؛ علم طريق الحق، ١؛ علم طريق الحق، ١؛ علم الغيوب، ٢٨٥؛ علم الاولين والآخرين، ١٩؛ العلم المدنى، ٣٦٣؛ مثال العلم، ٣٢٩؛ العلم النازل، ٣٥٦؛ علوم الولاية، ٢٩٥ (وانظر اصطلاحات، رقم ٩٧٧-٩٩١)؛ علوم الخواطر، ٥٧٩.
 على بن ابي طالب، ٣٧١، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٨٥، ٤٩، ٧٣٩، (٧٤٤)، ٨٣٦.
 عليم، ٣٢٦؛ العليم (اسم الالهى)، ٧٦.
 العمارة، ٢٦٥.
 العمدة المعنوى، ٣١٦.
 عمر بن الخطاب، ٣٨١، ٣٨٢، ٧٥٥، (٧٥٢).
 عمران بن حطان، ٥٥٧.
 العمل الساعد، ٣٥٦؛ الاعمال التقديرية، ٣٥٦؛ الاعمال الشرعية، ٢٧٤.
 عموم الابداد، ٣٦.
 عموم الحقائق الالهية، ٢٦٦.
 عموم الحقائق الانسانية، ٢٦٦.
 عموم تخصيص رحمة الوجود، ١٩.
 عموم القابليات، ١٧.
 العناية الازلية، ٢٨٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٥٥).
 عندية القلب، ٣٦١.
 عنق، اعتناق الروم، ٤.
 عنقاء مغرب (كتاب)، ٣٨١.
 عود الحقيقة الانسانية الى محمد، انظر «الولاية الخاصة والعمامة».
 عين، اعيان، عيون:
 العين له والحكم لك، ٣٤٩؛ العين العين، ٣٥٣؛ عين البصيرة، ١٩١، ٢٨٧؛ عين الاثنين، ٢٩٩؛ العين الثانية، ١٩٥، ٢١٤؛ عين الكون والسمع والبصر، ٢٩٦؛ العين الواحدة، ٣٥٤؛ الاحدية الذاتية للعين الواحدة، ٣٥٤؛ توحيد العين الواحدة، ٣٥٤؛ جميع العين الواحدة، ٣٥٤؛ اتحاد الاسماء بالعين الواحدة، ٣٥٤؛ عين الجمع، ٣٥٤؛ العين

(حرف هجاء)، ٧٦؛ العين الواحداني، ٣٧٣؛ عين الجمع والوجود،
٢٧٦؛ العين السليم المدركة، ٢١٥؛ عين القلب، ٢٧٨؛ عين الحق،
٢٧٨؛ العين المخصوصة، ٢٥٥؛ عين نور الوجود المطلق، ٣١٢؛
احذية العين، ٣٣٥؛ العين واحدة، ٣٥٦؛ عين اليقين، ٢٣٥.

ايمان، ٢٩٩.
ايمان امكانية، ٣٥١.
ايمان شهادية، ٣٥.
ايمان غيبية، ٣٥.
ايمان انسانية، ٢٥٥.
ايمان الموجودات، ١٩٤.
عيون البصائر والابصار، ٢٦٢.
عيون الاحكام الشرعية، ٢٧٤.
عيون الشرعية، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٥٦-١٥٢٦).
الغائب، ٢٩٦.
غايبة : غاية المهتدين والضالين، ١١١؛ غاية الغايات، ١١١، ١١٢؛ الغاية
القصوى، ٣٢٤؛ غاية الكمال، ٣٢٦؛ الغاية التي تنظر الرى، ٣٦١؛
غاية المجتهدين، ٢٥٧؛ غاية الوصلة، ٢٩٥، ٢٩١ (وانظر الوصلة
الغائية)؛ (انظر اصطلاحات، ١٥٢٨-١٥٣١).
غرض، اغراض؛ الاغراض النفسية، ٣٥٥.
الغرق، ٣٦٥.
الغضب المشوب بالرحمة، ٢٥١.
غطاء الاوهام، ٢٥١.
غلبة حكم الفساد على الكون، ٢٦٥.
غلبة حكم المناسبة، ٢٦٥.
غلبة الظن، ٢٥٧.
غمرات الشهود، ٢٧٥.
الغنى (اسم الالهى)، ٧٦.
غيب، غيوب:

غيب، ٢١٤، ٢٧٢، ٣١٤؛ غيوب، ٢٥٧، ٢٦٨، ٢٨١؛ غيب احاطة
الباء، ١٩؛ غيب الاحدية الذاتية، ٣٢٦؛ الغيب الاضافى، ٣١٤؛ الغيب
الالهى، ٢٨١؛ غيب الجميع والوجود، ٢١، ٢٨١؛ غيب القلوب، ١٩١؛
الغيب المحقق، ٣١٤؛ الغيب المطلق، ١١، ٣١٤؛ غيب الهوية ٢٦٧
(وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٣٨-١٥٤٥).
الغيبية : الغيبة، ٣١٢، ٦٣٢؛ النبية عندك، ٢٩٥؛ غيبة الحق عندك، ٢٩١؛
غيبة غاية الوصلة والاتصال، ٢٩١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٤٦-
١٥٤٧).
الغير، ٣٢٥.

الغيرية، ٣١٢، ٣٢٥، ٣٥٢.
 الغين (حرف هجاء)، ٧٦.
 الفاء (حرف هجاء)، ٧٦.
 فاتحة ظهور الوجود العام، ٣٣.
 الفاروق = عمر بن الخطاب.
 الفاعل، ٣١٩.
 الفاعل المستقبل في الابداء، ٣١٩.
 الفؤاد، ٣٦، ٣٥٦.
 الفتح المكى واللقاء القدسي (كتاب)، ٢٥٦.
 الفتوحات المكية، ١٥٨، ٢٣٧.
 فتية القادسية، ٢٧٦.
 فردا في المقصد، ٤٣٩.
 الفراق، ٣١٨.
 فريدة، فرائد، فرائد سمطه، ٤.
 الفساد، ٢٦٥.
 الفصل، ٢١٧، ١٧٥، (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٧٣).
 الفصل المقوم، ١٧٥.
 فضاء الاطلاق، ٣٢٥.
 فضح السريرة، ٢٨٨.
 الفعال بالحق في مطلق الكون، ٢٩٥.
 الفقد (حرارته ولو عته)، ٣٦١.
 الفلسفة، ٣٢٣.
 فلك القمر، ٢٧١.
 فلك الولاية، ٢.
 الفناء: توحيد، ٣٤٤، ٣٤٥؛ الفناء عنك وعنه وعن الكون وعن الفناء،
 ٣٤٤، ٣٤٥؛ فناء الفناء، ٣٤٥؛ فناء الرسم، ٢٩٢؛ فناء الرسوم
 الخلقية، ٢٦٧؛ الفناء عن كل ما رأى في المشاهد النفسية والروحانية
 والقلبية، ٣٢٥، (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٨٤-١٥٩٧).
 الفوز (برده)، ٣٦١.
 الفىء، ١، ٢٨٨.
 فيض الوجود، ١٥.
 القائم بتدبير الكون (القطب)، ٣٤٨.
 القائم بالوسطية الحقيقية (القطب)، ٣٤٨.
 القائمون بحقوق الربوبية، ٣١١.
 القائمون بحقوق العبودية، ٣١١.
 القايض (اسم الالهى)، ٧٦.
 قابلية الارواح المفتوحة، ٣٦٧.

القابليات الانسانية، ٧١.
 القابليات التي تحاذى تجليات الاسماء، ٣٥١
 القابليات الحمة، ٧٢.
 القابليات المتفرعة عن القابلية الاولى، ٣٥٠.
 القادسية، ٢٧٦.
 القاسم السيارى = ابو العباس السيارى.
 قاعدة الفلسفة، ٣٢٣.
 قاعدة كشفية، ١٧٦.
 القاف (حرف هجاء) ٧٦٥.
 القاهر (اسم الاعى)، ٧٦.
 القهضة، ٣٢٥.
 القبول الكشفى، ١٢٩.
 قدم وجود العالم، ٣٢٣.
 التقدم الكبيرة فى النيوب، ٢٥٧ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٢٣-١١٢٥).
 التقديم، ٣٥٣، ٣٢٣، ٣٢٣.
 القراءة المندوبة، ٣٣٥.
 القرآن، من حيث فرقانيته، ٨؛
 القرآن، من حيث قرآنيته، ٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٢٦-١١٢٧).
 القرآنات الدورية، ٢١٩ و ٨٤٤٢.
 قرعة الطالب، ٤.
 القريب البعيد، ٢٨٩.
 قرينة، قرائن؛ قرائن الاحوال، ٣٥٨.
 القسر، ٣١٣.
 قسطابن لوقا، ١٥٥.
 قطب، قطبان، اقطاب، قطبية:
 قطب، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥؛ هو واحد، ٣٤٨؛ نوايته مقام القطبية، ٢٥٦؛
 القطبان، ٢٨؛ الاقطاب، ٢٦٥ (وانظر اصطلاحات رقم ١١٤١-١١٤٦).
 القطب الايسر والقطب الايمن والقطب الجامع، ٨١؛ قطبية الفرد الجامع، ٨١.
 السقطب : ١١٦، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٨٣، ٣٤٥؛ قلوب رجال الله، ٣١٥؛ تجوهر
 القلب وتجره، ١٩٣؛ تركيزه، ١٨٥؛ انتشار السرحة عليه، ١٩١،
 ١٩٢؛ قيام فى مرتبة الذاتية، ١٩٧، مشاهدته، ٢٢٤ (وانظر مشاهدة
 القلوب)؛ موقعه وقساره، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦؛ تهوؤه، ٢٣٥، ٢٣٦،
 صفائه، ٢٣٦؛ علائقه، ٢٣٦؛ سجوده، ٢٣٧، منتهاه، ٢٣٨؛ تردده
 فى الحالات الاربع؛ الجهل، الشك، العلم، الظن، ٢٧٥؛ نسيم القلب،
 ٢٧٦؛ عين القلب، ٢٧٨؛ طسقى ورود الخواطر عليه، ٣٨٣؛ مسواقفه
 فى المقامات الالهية، ٢٩٥؛ نزول التوحيد، ١٢٥؛ القلب التكملى الوجه

(قلب القطب) ٣٤٢؛ مرآته، ٣٤٢؛ سرجميته، ٣٤٢؛ اثر التوحيد فيه، ٣٤٥، الشاهد المخلّف في القلب، ٣٤٥ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٤٧).

قلب الاعيان، ٣٥٥، ٣٥٦.

القلب الاقدس، ٢٨ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٤٨).

قلب القرآن، ١.

قلب الكون، ١.

قهر الحال، ٢٩٣.

القوة: ٢٦٥؛ قوة الاشراف والاطلاع الكشفى، ٢٦٢؛ قوة الحياة، ٨٥؛ القوة اللدنية، ٢٨١.

القوى البادية والحاضرة، ٣٢٥؛ القوى الباطنة والظاهرة، ٣٢٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٥٤).

قول، قال، انقال، قولاً، نقيلاً، ٣٢٥؛ (ساحة التوحيد) تنقال، ٣٢٧؛ (لجة التوحيد لا) تنقال، ٣٢٧؛ انقال، ينقال، ١٥٤، ٢٣٨، ٣٢٧؛ المنقال، ٣٢٨؛ غير المنقال، ٣٢٨.

القوى (اسم الالهى)، ٧٦.

قياس، اقيسة، الأقيسة، ٣٢٦؛ احادها، ٣٣٦؛ اجزاء مقدماتها، ٣٣٦.

القيام: القيام بالحق، ٣٤٥؛ القيام بوفاء حق اليهودية، ٢٩٣؛ القيام الذاتى، ٣٥؛ القيام طويلاً، ٣١؛ القيام فى مقام العبودية، ٢٩٥؛ القيام فى منعة الجلاء والاستجلاء، ٢٢؛ القيام المطلق الذاتى للوجود، ٣٠٩.

قيده العبودية، ٣٥٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٥٨-١١٥٩).

الكاف (حرف هجاء)، ٧٦.

كتاب الاستقسات لافليدس، ١٤٨.

الكامل، ٣١٣.

الكامنة، ١، ٣٥٦.

كبير، اكابر؛ الاكابر من الاولياء، ٢٧٥، ٢٨٧.

كتاب الوجود، ٢٥، ٨٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٦٤-١١٧٥).

الكثرة، ٢٩٨؛ ٣٢١.

الكدورات البشرية، ٢٨٧.

الكراهة (حكم شرعى)، ٢٨٣.

الكسب (انظر الاصطلاحات، رقم ١١٧٥).

الكشف: كشف حقيقة الارض فى الارض، ٣١١؛

كشف حقيقة الماء فى الماء، ٣١١؛

كشف حقيقة الهواء فى الهواء، ٣١١؛

الكشف الانقذ، ١٥٧؛

الكشف الصحيح (علامته)، ٢٧٥؛ الكشف عن القلوب، ٣١٥؛

كشف المعنالى، ٤؛ كشف كل شىء فى نفس ذلك الشىء، ٣١١؛ الكشف

من خلف حجاب الجسد، ٢٦٩؛ الكشف والشهود، ٢٧٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١١٧٦-١١٨٤).

الكمية، ٣٨، ٦٥، ٩٥.

كلمة الظهور، ٣٥.

الكمال (غايته)، ٣٢٦.

كمال الاتحاد، ٣٦١.

كمال الصورة، ٥٣؛ (وانظر قسم الاصطلاحات).

كمال ظهور الجمعين، ٤٣.

الكمال المطلق، ١٣٢.

الكمالات الذاتية، ٣٦٥.

الكمون، ١.

«كن فيكون»، ٣٥٧.

كنيسة، كنائس، ٤٥٩.

كهمس (الراجز)، ٥٥٦.

الكنهه، ٢٨٢.

الكور، ٣٥٢.

كون، اكوان:

الكون الاعلى والادنى، ٢٨٩؛ الكون والفساد، ٢٦٥، ٢٧٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٥١-١٢٥٧).

الانعين (اللاتين)، ٢٥٢.

اللاحد، ٣١٧.

اللازم، ٣٩٢.

اللوازم التفصيلية، ٣١١.

اللام (حرف هجاء)، ٤٩، ٥٥، ٥٨، ٧٦، ٧٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢١٥).

ليس اللطيفة، ٣٩١.

لييد (الشاعر)، ٣٦٤.

لذة، الشذاذ، لذات، ٢٩٢، ٢٩٤، ٣٦١؛ لذات المشاهدات والمواقف، ٢٥٣؛ لذات الاحوال، ٢٩٢، ٢٩٤، ٣٢٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢١٢-١٢١٤).

لزييم (الزمام)، ٢٤٤؛ ٢٩٩؛ و ٤٥٣؛ ٧٧٦.

لسان التمارف الاصلي، ٣٦٥؛ لسان حل النقطة، ١٢؛ لسان الشطج، ٣٢٥؛ لسان الملك الكريم، ٣١٩؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢١٧-١٢٢١).

السنة الاستمداد والحال والمقال، ١٣٨.

اللطيف (اسم الاله)، ٧٦.

لطفية، لطائف:

لطفية، ٢٧٤؛ اللطفية الانسانية، ٢٩٢؛ خلاص اللطفية وسراجها

وانطلاقتها، ٣٢٥؛ اللطفية الذاتية، ٣٣٩؛ اللطائف، ١٩٨، ٢١٥؛

(وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٢٢-١٢٢٤)، الاتصال الذي يليق بجنتاب
اللطفية الانسانية، ٢٩١، ليس اللطفية، ٢٩١.

- لفحات الفناء، ١٤٢.
- اللمحة الذاتية، ٢٦٧.
- اللهو عن غير المشهود، ٢٧٥.
- لوعة الفقد، ٣٦١.
- الماء، ١٧، ٣١١، ٣١٦.
- ماء الحياة، ٢٦٢.
- مأخذ العارف، ٢٥٦.
- مأخذ المجتهد، ٢٥٦.
- مأخذ الشرايع الحكيمية والحكيمية، ١٤١.
- مأخذ الولي، ١٤١.
- مواد الأقيسة، ٩٧.
- مواد الانوار الاقدسية، ٢٨٥.
- المواد الكثيفة الارضية، ٢٨٥.
- المألوه الأتم (الانسان)، ٣١٢.
- مأمور، ٣٢٥.
- ماهيات الاشياء، ٢٥٥ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٣٧-١٢٣٨).
- المؤثر، ٢٩٦.
- مبدأ، مبادئ،
- مبدأ تسطير كتاب الوجود، ٢٣؛
- مبدأ طور التفصيل، ٢٣؛
- مبادئ الفيوب، ٢٧٣.
- المبين (اسم الاله)، ٧٦.
- المتحابان، ٣٦٥، ٣٦١.
- المتوهم، ٣٢٨.
- المثبت، ٣٢١.
- المثلة، ٣٢؛ المثلثات، ٣٢٥.
- المشوئة، ٣٢.
- مجمع ما بطن من الحقائق النيبية، ٣٥.
- مجموع الأمر، ١.
- مجهول النسبة، ٢٩٥.
- مجوس، ٢٧٦.
- المحاسب، ٧٧٩.
- المحاضرة الاسماوية، ٥١، ٥٢.
- محتد الارواح الانسانية، ٢٦٥؛
- المحتد الاصلى، ٢٦٧؛

مجتد كل شئ، ١٢٨١.
 مجتد للطيفة الانسانية، ٢٩٢.
 المجتد المحدثى (انظر اصطلاحات، رقم ١٢٦٣).
 المحض (اسم الالهى)، ٧٦.
 محط الرجال، ٨٥.
 المحك، ٢١٨، ٢١٩.
 المحل، ٣٥١. المحل الذى كله سامع ونواقل، ١٣٥١ (وانظر اصطلاحات رقم ٢٦٦: ١٢٧٥). محل سكون مد الوجود، ١٩. محل سكون الالف، ١٩. محل عدد حقائق الالف، ٣١. محل تفصيل الكون، ٢٨١. محل التقريب ١٣٣، محل القرب بالقرب، ٢٨٩. محل الوصلة الغائبة، ٢٨٩.
 محمد بن تيمنا نجادى الشفرى = الشفرى
 محمد بن الوايد الطرطوشى = ابو بكر الطرطوشى
 المحو، ٣٩٦.
 محو الاثر، ٣٩٦.
 محو الر-و، ٣٩٧.
 المحوى، ٧٦ (اسم الالهى).
 المحيط، ٧٦ (اسم الالهى).
 مد ذات الكون، ٢١.
 مد ظل وحدانية الالف، ٢١.
 المدا الطولى، ٣١، ٣٥.
 المدا العرضى، ٣١، ٣٥، ٣٢.
 المدا الوجودى، ٣٥.
 مداد التدوين والسطح، ١٧.
 مداد الكتاب المسطور، ١٥.
 مداد السموعات، ١٥.
 مدين، ٤٥٣.
 المدين للضرورة العامة الوجودية = الدرج الكلى.
 مدخل، مداخل، مدخل المكن، ٢٧٣.
 مدرج (مدارج الشئ، دة)، ٣٩.
 مدرك، مدارك، ٣١٥. المدرك فى عين الوجود، ٣١٣. مدارك توحيد الدليل، ٢٩٦ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٨٥-١٢٨٤)، المدارك الكشفية
 الصورة، ١١٨.
 المدون المحيط، ٤٧ (وانظر البسمة).
 المثل (اسم الالهى)، ٧٦.
 المذهب الحق، ٣٢١.
 المراة، المرايا:
 المراة، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، المرايا، ٣١٥، مراة النفس، ٣٥٩.

مرآة المؤمن، ٣٥٩. مرآة الأخ، ٣٥٩، المرآة الكرية، ٣٤٢؛ مرآة الحق، ٢٧٣؛ مرآة الخاطر، ٢٩٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٢٨٦-١٢٨٩).

مرئوب، ٣٥٥.

مرتبة، مراتب:

المراتب الامكانية، ٢٩٨؛ معرفة المراتب، ٢٢٥؛ مراتب، ٢٦٦؛ مراتب الأزواج من المعدودات، ٣٥؛ مراتب الافراد من المعدودات، ٣٥؛ مرتبة ثاني اللاتعيين، ٢٥٢؛ مراتب التوحيد، ٥٥؛ المراتب التفصيلية، ٦، ١٧، المراتب الكونية، ١٥، ١٧؛ المراتب الكلية، ٦٥ و ١٥٣؛ المرتبة الثانية من الوجود، ٣١٧؛ المراتب الحسية، ٢٦٧؛ مراتب العالم، ٢٨١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم، ١٢٩٢-١٣٥٥). المرتضى، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٧، ٧٦٧، (٧٦٩، ٧٧٥). المرجح، ٣٥.

مرضت (من حديث قدسي)، ٢٨٩؛ سر مرضت، ٣١٦.

مرغوب، مرغوبات، المرغوبات النفسية، ٣٥١.

مركبات، ٢٩٩.

المركز الارضى، ٣١٦.

مركز القطبين، ٢٨.

مركز فلك الولاية، ١.

مركز كرة الوجود، ٢٩.

مراكز الا فلاك، ٢٨.

مراكز الطبيعة الفاسقة، ١٩٢.

المزید، ٢٧٢.

المزاحمة، ٢٩٨، ٣٥٥؛ حكمها ٣٥٦.

المزج والاستحالة، ٢٧٢.

مساقط النجوم، ٢٦١.

المستبصر، ١.

المستدل، ٢٩٦، ٣١٧.

مستودعات فوت الألف، ٣٦.

المستوعب الوارث، ١٤٨.

مسجد، مساجد، ٤٥٩.

مسرح، مسارح، المسارح البرزخية، ٣٢٦؛ مسارح، عاوم، الولاية، ٢٩٥.

مسلم، مسلمون، ٢٧٦.

مسمى الاسم، ١٦٢.

مسمع، مسماع، ٣٥١.

مشاهدة: المشاهدة، ٣٥٨، ٣١٥؛ مشاهدة التعمين، ١٣٢. * مشاهدة الوحدة

والكثرة في الحق بالامزاجية، ٢٩٨، مشاهدة الحق من وراء كتب اللطيفة،
٢٩٩، مشاهدة الحق والحقايق بالامزاجية ٣٢٤؛ مشاهدة العيان،
٢٢٢، ٢٢٣؛ مشاهدة القلوب، ٢٢١، ٢٢٢؛ * مشاهدة الوحدة
والكثرة بالامزاجية، ٣٢٤ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣١٣ -
١٣٢٥).

مشرب، مشارر، المشارب الخمسة، ٤.

مشعر، مشاعر، المشاعر، ٣٢٦.

مشهد، مشاهد، مشهود؛

المشهد، ٣١٥، ٣٢٩، مشهد البصر، ٢٢٣ (وانظر مشاهدة العيان)؛
مشهد التلوين بعد التمكن، ٣٢٤؛ المشهد الذوقي، ١٢٩؛ مشهد الفرق
الأولى، ٣٢٤؛ مشهد الفرق الثاني، ٣٢٤؛ مشهد التنبؤ، ٢٢٣ (وانظر
مشاهدة القلوب)؛ المشهد الموسوي، ١٣٥؛ المشاهد، ٣١١، ٣١٤؛
المشاهد الروحانية، ٣٢٥؛ المشاهد القلبية، ٣٢٥؛ المشاهد النفسية،
٣٢٥؛ المشهود عينا (مشهودك عينا)، ٢٩٩؛ (وانظر اصطلاحات،
رقم ١٣٢٥ - ١٣٢٥).

مصادمة الأضداد على سطة واحدة، ٢٧٦.

مصدر انبساط الوجود المفاض، ٤.

مصر، ٢٨٨.

مصلحة الوقت، ٢٦٢.

المصور (اسم الإلهي)، ٧٦.

مطابقة تفصيل الوجود، ٨.

مطابقة جمع الوجود، ٨.

المطالعة: المدالعة، ٢٥٩، ٥٤٩؛ مطالعة باطن الرقيم، ١٢٢؛ مطالعة معنى
التوحيد، ٢٩٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٢٨).

مطلب، مطالب؛

مطلب التوحيد الاحمى، ٣٢٥؛ المطالب الجملة، ٣٢٥؛ المطالب العلمية،

٤، المطالب الدائرية، ٣٥٦؛ المطلق (ظهوره في المقيد)، ٢٣٩.

المطلوب الفائت، ٣٥٩.

مطوى، مطاوى؛ مطاوى الاعلاق، ٤.

الموت الطبيعي، ١٤٢.

الموتة الشبيهة بالموت الطبيعي، ١٢٢.

مطية، ١٣٧؛ مطايا، مطايا ظهور النفوس، ٢٦٧.

المظهر الأجمع (= الانسان) ٣١٢؛ مظاهر تجلى الأمر، ٣١١.

المظاهر الصورية الحسية، ١٤٩.

المظهرية، ٢٩٥، ٣٣٥.

معاد كل شيء، ٢٨١.

المعافى بن زكريا النهر واني، ٣٦٥.

معانقة، ٣٣٥.

معدن، ٧٦.

المعراج، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٥.

المعراج اليه، ٣٦٣، ٣٦٤.

المعراج فيه، ٣٦٣، ٣٦٤.

المعراج منه، ٣٦٣، ٣٦٤ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٣٧-١٣٤٥).

معارج الأرواح، ٣٦٥-٣٦١ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٣٩).

معارج الغيب، ٤٩.

معرفة، معارف:

المعرفة (حدها)، ٣٣٨، معرفة الخواطر الأول، ٢٨٥، المعارف

المساعدة، ٣٥٦، المعارف النازلة، ٣٥٦، عين المعارف، ٣٥٦،

(وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٤١-١٣٤٦).

معروف الكرخي، ٩٣٢.

المملول، ٣٣٣.

المعنى المطلق (الكلمن في الغيب المطلق)، ١١.

المعنى المطوى في كمال الصورة، ٣.

المعيار، ٢١٨، ٢١٩.

المفالبة، ٣٢٥، حكمها، ٣٥٦.

المغناطيس، ٣١٦.

المفاضلة، ٣٥٣.

مفرد، مفردون، ١٩٨، ٣٥٤، وانظر دفره، افراد، واصطلاحات، رقم ١٣٥٧.

مقارنة القديم بالحادث، ٣٣٣.

مقام، مقامات:

المقام، ٣٣٣.

مقام اتحاد الاحوال، ٣١٣، ٣١٣.

مقام احديّة الجمع، (انظر جمع التخصص)،

مقام الاحسان، ٢٥٩.

المقام الادنى، ٢٨٩.

مقام ارواح الجمادات، ٣١٥.

المقام الاقدس، ٢٨١، ٢٨٢.

المقام الانزل الميداني، ٢٨٩.

المقام الانزه، ٢٩١.

مقام التحكم في الاغيار، ٢٩٥.

مقام جمع الجمع، (انظر جمع التشكيك)،

مقام حصر الاولياء، ٢٧١.

مقام الخلافة، ٢٩٥.

مقام اسرار الكتم، ١٦٢.

مقام على الاوليا ٢٧١
 مقام لا ينقال، ١٥٣، ٢٣٨؛
 المقام المحدثى، ٣٥٨؛
 المقام المطلق، ٢٧٦؛ ٢٨١؛
 المقام المطلق الواحدانى، ٢٤٥، ٢٤١؛
 مقام الولاية، ٢٩٥.
 المقامات الامكانية، ٢٩٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٦٥-١٣٨١).
 المقتدر (اسم الاهى)، ٧٦.
 مقتضى العلم، ٢٩٢.
 مقعر فلك القمر، ٢٧١.
 المقلب، ٨٣٦١.
 المقيّد، ٢٢٩.
 المكاشف، ٢٩٦.
 مكرمة، مكارم؛ مكارم الاخلاق، ٥٧، ١٦٤، ١٣٤، ٣٤٥.
 مكتبة، ١٣٦.
 مكتوبون، مكتوبات، مكتوبات الالف، ٣٦.
 ملائم، ٢٩٢.
 ملائمة، ٢٩٢.
 ملائمة الطبع فى الآجل، ١٨٥؛
 ملائمة الطبع فى العاجل، ١٨٥.
 ملك، ٧٦؛
 الملك الموكل على حفظ القلب، ٢٨٣.
 الملائكة، ٣٥٩، ٣٦٨؛
 الملائكة المدبرة، ٦٢٦.
 الملائكة المسخرة، ٣١١ و ٦٢٦؛
 الملائكة المهيمّة، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤؛ ٥٤٣، ٦٢٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٣٩٧-١٤٠١).
 المملكة، ٣٢٥.
 المميّت، (اسم الاهى)، ٧٦.
 المناسب، ٢٩٢.
 مناسبة، مناسبات:
 المناسبة، ٢٦٥، ٢٨٢، ٢٩٢؛ رفع المناسبة، ٢٩٦؛ المناسبة بين
 الحادث والقديم، ٣٥٣؛ المناسبة بين الحق والبد، ٣٥٣؛ المناسبة
 المقابلة، ٣١٩؛ المناسبات الحالية والمرتببة والمقامية، ٣١٣؛
 (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٠٤-١٤٠٧)؛ المناسبات الاصلية، ١٢١.
 المناظرة، ٣١٢.

منازل السمع، ١٤، ١٥، ٣٦.
 المنة، ٢٨٩.
 منتهى تغلب النقطة، ٢٤.
 منتهى القلوب، ٢٣٧، ٢٣٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٥٩).
 المنحة الالهية، ٢٦٧.
 منزل، ٤٤٢؛ المنزل الجامع، ٤٧؛ (وانظر البسملة).
 المنازل (فلك) ٦٧.
 المنزه الاعلى، ١٩٢؛ (وانظر الاصطلاحات، رقم ١٤١٥، ١٤١٥).
 منصب التدبير والتفصيل، ٢٥٤.
 منصب التصرف، ٢٥٤.
 منصب الخلافة، ٢٨٩.
 المناصب الدنيوية، ٢٦٩.
 منصة الجلاء والاستجلاء، ٢٢.
 منصور بن عبد الله، ٣٩٣، ٣٩٤، (٧٦٨).
 منظر، مناظر، ٣١٤، ٣١٥.
 مناظر الحق، ٣١٤، ٣١٥.
 مناظر الروحانيات المفارقة، ٢٦١، ٢٦٥.
 المناظر القلبية، ٣٤٩.
 المناظر المناسبة للمناظر، ٣١٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤١١، ١٤١٢).
 منهج، مناهج، مناهج الارتقاء، ١٥١، ١٢٦، ١٧٢، ٢٧٤، ٣٥٦؛ مناهج الأمن،
 ٢٧٤؛ مناهج التقديس، ١٤٢؛ مناهج الكمال، ٣٥٥.
 المهدي (خاتم الولاية المحمدية)، ١٣٨.
 المهيئات من الملائكة = الملائكة المهمة.
 موت الأبد، ٣٣٥، ٣٦٥.
 الموت الطبيعي، ١٤٤، ٢٦٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤١٨).
 موج، امواج؛
 امواج بحر التوحيد، ٣٢٩؛ تقابل امواج بحر التوحيد، ٣٢٩؛
 الوقوف بالامواج بالنفس، ٣٢٩؛ ليس الامواج المتقابلة، ٣٢٩.
 المؤجد، ٣١٨، ٣١٩.
 الموجود الاول الامكاني، ٣٣؛ (وانظر السبب الأول).
 مورد ميراث الكمال، ٣٥٨؛ (وانظر المقام المسمى؛ واصطلاحات، رقم
 ١٤٢٥، ١٤٢١).
 موسى (النبي)، ٧٨٨، ٩١١.
 موطن، موطن؛
 الموطن، ٣١٥؛ موطن التلييس، ٣٣١؛ موطن التكليف، ٢٩٤.
 المواطن، ٣٣٥؛ مواطن الترقيات، ٢٧٤؛ المواطن الجنانية، ٣٣٤.
 (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٢٢-١٤٢٤).

موقع، مواقع:

موقع الالتفاف والتماق، ٤٩. موقع بيت العزة، ٢٨. موقع البيت المعمود، ٢٨. موقع قبة أرين، ٢٨. مواقع الالتباس، ١٦٩. مواقع نجوم الاسماء، ٣٢٦. مواقع نظر الروحانيات المفارقة، ٢٦٥، ٢٦١. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٢٥).

موقف، مواقف:

الموقف المقامى، ٢٩٥. المواقف، ٥٩٦. المواقف الآجلة، ٤٤٤. المواقف الالهية المشهدة، ٢٩٥. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٢٦ - ١٤٢٨).

المواقف (كتاب النفري)، ٣١٩، ٥٨٨، ٥٩٤.

مولود، مواليد، المواليد الثلاث، ٧١. مواليد النور الأبعج، ١٩٢.

الميزان، ٢١٨، ٢١٩.

الميل الأيسر، ٢٣.

الميل الأيمن، ٢٣.

ميل القلوب، ١٩٧. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٣٣).

الميل المفرط، ٣٥١.

النائب، ٣٥٨.

نادرة، نوادر، النوادر القدسية، ١٥.

النار، ١١١.

الناظر، ٤٥٣.

الناظر والمنظور، ٣٥١، ٣٥٢.

النبات، ٧٦.

النبي، ٣١٦. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٣٧-١٤٤٣).

النتاج، ٢٤٩.

نتيجة، نتائج: نتائج الأوقات، ٢٩٥. نتائج سبب العناية، ١٥. نتائج صحة الوصول والجمع، ٢١٧. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٤٤، ١٤٤٤).

نجم، نجوم: النجوم، ٣١٦. نجوم الاسماء، ٣٢٦. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٤٦).

نحن هو! ٢٣٨. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٤٧).

النداء، ٢٥٥. (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٤٨-١٤٥٧).

الندب (حكم شرعى)، ٢٨٣.

النرد، ٤١٥.

النزعات النفسية، ٣٥٥.

نزول الشرائع خمسة (= الاحكام الشرعية الخمس)، ٢٨٣.

نسبة، نسب:

النسبة، ٢٩٩. نسبة الآحاد، ٢٩٩. نسبة الأحدية الذاتية الى حقائق

الاشياء، ٣٣٥. نسبة الباطن والظاهر من الحق الى الخلق، ٣١٢.

النسبة الباطنة، ٢٨٣. نسبة الجزء الى الجزء، ٢٩٩. النسبة الجلية

والخفية والصورية والمعدوية، ٢٨؛ نسبة الغيرية، ٣١٢؛ نسبة الفعل والايجاد، ٣١٩؛ النسبة القضائية العرشية، ٢٧٢؛ النسبة الكروية القدسية، ٢٧٢؛ نسبة اللاتمين، ٢٥٣؛ النسب، ٢٩٨؛ نسب السوى، ٣٢٥؛ نسب الغير، ٣٢٥؛ نسب المستخلفين، ٣٢٥؛ نسب الوحدات، ٢٩٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٥٩-١٤٦١).- نسيان النفس، ٣٣٥.

نشأة، نشأت:

نشأة، النشأة، ٢٨٥، ٣٣٤؛ النشأة المباركة، ٢٨٣؛ النشأت، ٣٣٥؛ نشأت الحقايق الروحانية، ٢٥؛ النشأت الكونية، ١٧؛ النشأت المختلفة، ٥؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٦٤-١٤٦٦).

النشور، ٣٣٥.

النصارى، ٢٧٦.

نطفة الامشاج، ٢٤٩.

النطق بالغيث، ٢٧٢.

نطق حق وعبرة خلق، ٢٣٣.

نظر، نواظر:

النظر، ٣٣٦، ٣٣٧؛ اهل النظر، ٣٣٦؛ النظر الى الخلق من كونهم حقاً، ٢٣٣؛ انظر الحق، ٢١؛ نظر الحق والكون، ٢٣؛ النظر القلبي، ١٣١؛ النظر الكشفي، ٢٦٨؛ نظر الكون، ٢١؛ نواظر، ٣٥١؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٦٨)

نموت الربوبية، ٢٩٣.

نموت الكمال، ٢٩٦.

النفثات الشيطانية، ٢٣١.

النفث الالهى، ٢٨٥.

النفرى (العارف)، ٢٨٩، ٣١٩؛ و (٥٨٧)، ٥٨٨، ٦٤٩.

نفس، نفوس، أنفس:

النفس الانسانية، ٢٨٣، ٢٨٥؛ ادراكها، ٢١٤، ٢٢٢؛ طور شهودها، ٢٢٢؛ النفس الكلية، ٧٦، ٢٨١؛

النفوس المطهرة، ٢٦٢؛ الانفس، ٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٧١-١٤٧٢).

نفس الانسان، ٢٦، ٦١، ٧٥؛ نفس الرحمن (انظر اصطلاحات، رقم ١٤٧٤).

نفسا المتحابين، ٣٦١.

النقص، ٢٩٢.

نقطة، نقط:

النقطة، ١١، ٢٤؛ نقطة الاحدية، ٢٨؛ نقطة الاصل، ١٣؛ نقطة الباء، ٢٢؛ نقطة باء البسملة، ٨، ٣٥؛ نقطة الباء والدون، ١٩؛ النقطة الجائية، ١٩٦، ٢٧، ٢٨؛ نقطة البسملة، ٩، ١٥، ٢٥؛ نقطتا الباء والنون، ١٩؛ نقطة بين ثدييها، ١٩؛ نقطة بين كتفيها، ١٩؛ النقطة الصورية، الغاسقة

والنورية، ٢٨؛ نقطة الضاد، ٣٤. نقطتا الظاهرية والباطنية، ٢٢؛
نقطة الغاية، ١٣؛ النقطة العائنية في القلب الاقدس، ٢٨؛ نقطة الفصل،
١٣؛ النقطة الخفية الممنوية، ٢٨؛ نقطة السويداء المحمدية، ٢٨؛
نقطة سويداء قلب الانسان، ٢٤؛ نقط المحيط، ٣٤٢؛ نقط محيط الوجود،
٣٤٢؛ نقطة مركز المحيط، ٣٤٢؛ نقطة مركز الاستواء، ٢٤؛ نقطة
النون، ١٧، ١٩، ٢٩؛ نقطة الوصل، ٢٢؛ النقطة الوسطية، ٢٧٦؛
النقطة الوسطية الغائية، ٢٤؛ نقطتا بء الرحيم، ١٨ (وانظر اصطلاحات،
رقم ١٤٧٨-١٤٨٩).

النكاح الاول السارى، ٣٣، ٦٣؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٤٩٥).
النماء، ٢٦٥.

نهاية السحق والمحق، ١٢٧.

النهايات، ٢٧٤.

نهج التنزل الالهى لمبيد الاختصاصى، ٢٨٩.

النهر، ٤٣.

النواة، ٣١٢.

النواسى الظريف، ٨٠٨.

نور، انوار:

النور (اسم الالهى)، ٢٦، ٩٥، ١٩٣؛ نور الوجود المطلق، ٣١٢؛
نور الاسلام والايمان، ٢٥٨، ٢٥٩؛ نور تجلى الحد، ٢٦٧؛ نور الحق،
٢٤٢؛ نور الشرع، ١٩٧، ١٩٨؛ نور سر الكون، ١؛ الدور الشعشعاني،
٢٥٨، ٣٧٥؛ الدور الأحمر، ٣٧٥، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣؛ الدور الابيض،
٣٧٥، ٣٧٦، ٣٨٥؛ الدور الأخضر، ٣٧٩، ٣٨٥؛ الدور الممدود،
٣٨٢، ٣٨٤، ٣٨٥؛ الدور المطلق الواحدانى، ٣٨٤؛ الدور الكاشف
عن غيوب الكون، ٢٨٧؛ الدور المانح علم مواقع الأقدار و درافعها،
٢٨٧؛ الدور المخصوص، ٢٥٥، ٢٥١؛ الدور المنبسط فى مسارج اطلاع
الحق، ٢٨٧؛ نور الوجدانية، ٢٤٢؛ الانوار الاقدسية، ٢٨٥؛ الانوار
القدسية، ٢٢٨؛ انوار الحضرة الالهية، ٢٣٧؛ ٢٦٧؛ انوار عبودية
القلب، ٢٣٧؛ الانوار والظلم، ٢٥٦ (وانظر اصطلاحات، رقم
١٤٩٦-١٥١٩).

النورى، ٧٦٢، (٧٦٦).

نوع، انواع؛ الأنواع، ٥، ٣٥٥؛ انواع الاعراض، ٨٨؛ ٢٠٤؛ انواع العالم، ٨٧.

النوم، ٢٦٣.

الهيات الذاتية، ٣٦٥.

هجوم الخوارق، ٢٨٧.

الهداية السيادة، ١٥٥.

الهنز، ٣١٢.

هنا الى، ٣٦٣.
 الهمة الفعالة، ٢٧٤ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٢٨).
 الهمم (جمعها على الهم الواحد)، ٢٣٩.
 الهم الواحد، ٢٣٩.
 الهمزة، ٣٥، ٤٨، ٧٦.
 همزة الوصل، ٣٥.
 هو: هولا انت، ٣٦٤؛ هولا انت في انت، ٢٩٧؛ هو هو، ٢٣٨؛ هولا هو،
 ١٣٥، ١٥٥؛ هوعذا؟ ٣٧٣؛ هو ذا، ٣٨٥؛ هوهذا و ماهوهذا، ٣٧٣
 (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٢٩-١٥٣٢).
 الهواء، ١٥، ١٦، ٧٦، ٣١١.
 الهوى، ٣٥١.
 الهويّة: هوية المبد، ١٤٦؛ غيب الهويّة، ٢٦٧ (وانظر اصطلاحات، رقم
 ١٥٣٣-١٥٣٥)
 الهيئّة الروحانية، ٣٢٥ (وانظر «مرون».)
 الهيكل، ٣٢٩، التجرّد عن الهيكل، ٣٣٥.
 الهياكل (كتاب)، ١٥٧؛ و ٢٣٤.
 الهيمنة، ٣٥٤ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٣٦).
 الهولي، ٧٦ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٣٧ و «هباء».)
 الواحد: الواحد الممدى من حيث هو مصدر الاعداد و مرجعها، ٣٣٥، الواحد
 الممدى من حيث ظهوره باسمه و حقيقته، ٣٣٥؛ الواحد من عدده الاثنان،
 ٣٥، اطلاق الواحد، ٣٣٧، الواحد، ٢٩٨، معرفته، ٣١٧، الصدور عنه،
 ٣١٨، هو يجمع الاعداد، ٣٣٦؛ الواحد منك وهو فكرك، ٣٣٦، في قوته
 ما لا يتناهى من الاعداد، ٣٤١، فيه عين الاثنين والثلاثة الخ... ٣٤٣،
 هو عين الاعداد، ٣٤٣، الواحد الذى لا يقبل الاثنين، ٣٤٦؛ الواحد
 غير المائل، ٣٤٦، قيومية الواحد، ٣٤٧ (وانظر اصطلاحات، رقم
 ١٥٣٨).
 الواحدية: ٣٣٥، سرايتها، ٣٥٥؛ نسبتها، ٣٣٥.
 الوارث، ١٤٨.
 الوارد ٢٦٨؛ ادبه، ٣٣٥، حقه، ٣٣٥.
 الواردات القدسية، ٢٢٩.
 الواو (حرف هجاء)، ٧٦.
 وتد، ارباد، ٢٦٥.
 وتر، ٢٥٢.
 دج، ٢٢١، و ٤٥١.
 الوجد الصادق، ٢٥٢.
 وجدان المطلوب، ٣٦١.

وجه، وجوه:

وجه الحق، ١٩٢؛ وجه الكون، ٤٣٩؛ الوجه الواحد في المرايا، ٢٩٨؛ وجوه الالهية، ٢٦٦؛ وجوه الألوهية الاسماءية، ٢٦٦؛ وجوه الحقيقة المبدئية، ٢٦٦؛ وجوه الذات الاسماءية الغير المتناهية، ١٦٧، ١٦٨، ٢١٣، ٢١٣؛ (وانظر «الحق من حيث اطلاق ذاته»؛ وجوه الولاية، ٢٦٦؛ (وانظر «الولاية»؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٤٣-١٥٥١).

الوجوب (حكم شرعي)، ٢٨٣.

الوجود: ١٧٧، ٣٤٢، ٣٥٥، المدم عنه، ٣١٧؛ رائحته، ٣٢٢؛ * الوجود المفاض الوجداني، ٣٣٥؛ فلك الوجود، ٣٤٢؛ محيط الوجود، ٣٤٢؛ ظاهر الوجود، ٣٥١؛ * الوجود الوجداني، ٣٥٥؛ رشاش الوجود، ٣٥٥؛ الوجود في مقابل عدم، ٢٧٣؛ شؤون الوجود الباطنة والظاهرة والجامعة، ٣٤٢؛ الوجود العام، ٣٣؛ الوجود ليس له ماهية وحقيقة غير التحقق، ٣٤٧؛ الوجود بالذات والوجود بالغير، ١٧٥؛ الوجود الصرف، ٢١٤؛ الوجود؛ المطلق الباطن، ٣١٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٥٢).

الوجداني، ٢٩٦.

الوجدانية:

وجدانية الألف، ١٣؛ وجدانية الألف المطلقة، ٣٥؛ الوجدانية من حيث هي، ٢٩٨، ٣١٨؛ ذات وجدانية، ٢٩٦؛ وجدانية الخاصة، ٣١٩؛ الوجدانية المطلقة، ١٥٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٥٣-١٥٥٦). وحدة الايمان، ٣٥٨؛ وحدة المعنى والعين والكلمة، ٣١٦؛ (وانظر اصطلاحات، رقم، ١٥٥٧-١٥٦١).

وحدات، ٢٩٨، ٢٩٩.

الوحيد، ١٢٧.

وديمة، ودائع؛ ودائع الاستعدادات، ٣٥٦.

الورائفة المحمدية، ٣٥٩، ٣٧٣.

الوسط (حكم حاق)، ٣٤٢؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٦٢). الوسط الحقيقي،

٣٤٧. حكم الوسط، ٣١٣.

الوسطية، الحالة الوسطية، ٣٤٧. الوسطية الحقيقية، ٣٤٨. الوسطية السوائية،

٣٤٨. الوسطية العدلية، ٢٨٥. الوسطية المختصة لانسان، ٢٤. (وانظر

اصطلاحات، رقم ١٥٦٣).

الوسع البائي، ٣١.

وسع الكشف والشهود، ٢.

الوصلية: وصله الحق، ٢٩٥؛ غاية الوصلة والاتصال، ٢٩١. الوصلة النهائية،

٢٨٩. الوصلة القاضية بالشرب والذوق، ٣٦١. الوصلة وجمع الشمل

٢١٧، ٢١٨؛ (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٦٤-١٥٦٨).

الوصية، ٢٩٢.
 وضع، اوضاع، الادضاع الفلكية، ٢٨٥.
 وقر، ٨.
 الوقوط لابلانفس، ٣٢٩، ٣٣٥، (وانظر اصطلاحات، رقم ١٥٧٣).
 الولاية: ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧ ولاية التعريف، ٣١١، الولاية الاختصاصية
 السيادة، ٣٧٤. الولاية السيادية، ٣٧١. ولاية العلم الاحاطى الوسطى،
 ٣٧١، الولاية الجامعة السيادية، ٢٤٥، الولاية الخاصة المحمدية، ٢٤٥،
 ولاية شهود العين، ٢٥٥، الولاية العامة ٢٤٥. (وانظر اصطلاحات،
 رقم، ١٥٧٤-١٥٨١).
 الليثربى، ١٢٦.
 يد، ايدى، ايايدى:
 ايدى الاكوان، ٣٢٥. تحكم يد الاكوان، ٣٢٥. ايايدى البسط
 والاطناب، ٤.
 اليقظة، ٢٦٤.
 اليقين: ٣٢٧، علامة اليقين التام، ٢٧٥، اليقين السانح من الشهود والعيان،
 ٣٢٨. حق اليقين وعلم اليقين و عين اليقين، ٢٤٥، ٣٢٨. (وانظر
 اصطلاحات، رقم ١٥٩٣، ١٥٩٤).
 يهود، ٢٧٦.
 يوسف بن الحسين، ٣٦٥، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣. ٧١٦، (٧١٧)، ٧١٨، ٩١٣.
 يوسف ضياء الدين خالدى، ٣٦٤.

فهرس الشراجع العربية و الأجنبية

- ابن بطلة = كتاب الشرح و الابانة...
الاتحاد النكوى فى حشرة الاشهاد المعنى، للشيخ الاكبر محيى الدين محمد بن على
المعروف بابن العربى، المتوفى سنة ٦٣٨، مخطوط نافذ باشا، (سليمانية،
اسطنبول)، رقم ٦٨٥ / صحيفة ٨٣-٩٨.
اتحاف السادة المثقفين بشرح اسرار احياء علوم الدين، للشيخ ابى الفيض محمد بن
محمد الحسنى: مرتضى الزبيدى (٥١٢٥٥) طبع الميمنية بالقاهرة سنة ١٣١٢ هـ
(١٥ اجزاء).
الاتقان فى علوم القرآن، لجلال الدين السيوطى (عبدالرحمن بن أبى بكر)، المتوفى
سنة ٩١١، جزءان، مطب. حجازى بالقاهرة ١٣٦٥/١٩٤١.
الاحياء احياء علوم الدين، لعجة الاسلام الغزالي (ابو حامد محمد بن محمد) المتوفى
سنة ٥٥٥، ٥ اجزاء نشر المكتبة التجارية الكبرى بالقاهرة من غير تاريخ.
اخبار الحلاج او مناجيات الحلاج، وهو من اقدم الاصول الباقية فى سيره الحسين
ابن منصور الحلاج البغدادى (٣٥٩)، نشر مرتين. الاولى باعثناء و
تصحيج ل. ماسينيون وب. كراوس سنة ٩٣٦، مطبعة القلم، باريس؛ والثانية باعثناء
و تصحيح ل. ماسينيون سنة ١٩٥٧، نشر المكتبة الفلسفية قرين، بارين.
اخبار العلماء بأخبار الحكماء، لعلى بن يوسف القفطى (جمال الدين)، المتوفى
سنة ٦٤٦ هـ، نشر J. Lippert, Leipzig. 1903.
آداب المعاملات وطريق اهل الرياضيات، للشيخ ابى عبد الله محمد القرشى المتلى
من صوفية أو اخر القسرن السادس الهجرى، مخطوط الفاتح (اسطنبول) رقم
٥٣٧٥.
آراء اهل المدينة الفاضلة، للقيسوف ابى نصر الفارابى (٣٣٩)، الطبعة الثانية
(القاهرة سنة ١٩٤٨).
الآراء الطبيعية، المنسوب الى فلوطرخس (Plutarchi)، ترجمة قسطنطين لوقا (٣٥٥)
تحقيق عبدالرحمن بدوى، نشر مكتبة النهضة المصرية بالقاهرة سنة ١٩٥٤.
كن. الاربعين فى التصوف، لابي عبد الرحمن السلمى (٤١٢) نشر دائرة المعارف
العثمانية بجيد آباد سنة ١٩٥٥.
كن. الاربعين، مرتبة للجبللى (عبدالكريم ٨٢٥) نشر و تحقيق Ernest Bannerth،
فيينا، سنة ١٩٥٦ بعنوان،
Das Buch der Vierzig Stufen Von Ahd al-krim al-Gilj.

ارشاد السارى لشرح صحيح البخارى، لاحمد بن محمد بن ابي بكر القسطلانى (٩٢٣ هـ)، بولاق سنة ١٣٥٤ (فى ١٥ اجزاء).

ك. الازل، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى» فى الجزء الاول، رسالة رقم ١١، بمطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧.

ك. الاسرا الى المقام الاسرى، للشيخ الاكبر، محبى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى» فى الجزء الاول، رسالة رقم ١٣، بمطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧.

اصطلاحات شفاء السائل؛ الاصطلاحات الصوفية الواردة فى شفاء السائل لتعذيب المسائل، وضع و ترتيب الاب الفاضل اغناطيوس عبده خليفة اليسوعى، ضمن تحقيقه للكتاب «شفاء السائل...» لابن خلدون، سلسلة مطبوعات مههد الآداب الشرقية ببيروت سنة ١٩٥٩ (رقم ١١).

اصطلاحات ابن عربى، ك. اصطلاحات الصوفية، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى»، الجزء الثانى، رسالة رقم ٢٩، بمطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧.

اصطلاحات الفتوحات، اصطلاحات الصوفية الواردة فى الفتوحات (١٢٨/٢ - ١٣٤)، هذا، وقد طبعت هذه الاصطلاحات على هامش كتاب «التمزيقات» لـ محمد بن على الجرجاني، مطبعة الحميدية المصرية سنة ١٣٢١، القاهرة.

اصطلاحات، قاشاني، اصطلاحات الصوفية، لكمال الدين عبدالرزاق بن ابي الفضائل القاشاني (٧٣٥)، مخطوط ولى الدين (اسطنبول) رقم ١٦٣١ وبارين ١٣٤٧. L.T. = اصول الاصطلاحات الصوفية لـ ماسينيون

الاعلام باشارات اهل الالهام، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى» الجزء الاول، رسالة رقم ٧، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد، سنة ١٣٦٧.

اعلام الشهود فى كشف مبهمات الوجود، لمؤلف مجهول، مخطوط بارين ١٢٥٦/٤٨٥ - ٢٣٤.

أعمال الرسل، من اسفار العهد الجديد، يلى ترتيبه بعد الأناجيل الاربعة، ك. الأغانى، لـ ابى الفرج الاصفهاني (على بن الحسين بن محمد بن احمد القرشى، المتوفى فى ١٤ ذوالحجة سنة ٣٥٦)؛ نشر بولاق فى ٢٥ مجلد سنة ١٢٨٥ هـ. (المجلد الحادى والعشرين نشره Brünnow، ليدن سنة ١٨٨٣ م).

الافادة لمن اراد الاسفادة، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العربى (٦٣٨)، مخطوط الفانج (سليمانية، اسطنبول) رقم ٩٥/٥٣٢٢ - ٩٧.

آلام الحلاج = Passion... ك. الألف وهو كتاب الاحدية، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العربى (٦٣٨)، نشر ضمن مجموع «رسائل ابن العربى»، الجزء الاول، رسالة رقم ٣، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧.

ك. الألف (احد اجزاء حقيقة الحقايق) لـ عبدالكريم الجيلى (٨٢٥). مخطوط

حاجي محمود افندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ١٢٤٥٩/٣١-٥٥٠.
الاملاء عن اشغالات الاحياء، لخدمة الاسلام المزالي (ابو حامد محمد بن محمد المتوفى
٥٥٥)، نشر المكتبة التجارية الكبرى، القاهرة، بدون تاريخ، و هو في الجزء
الخاص المملوق باحياء علوم الدين من صعيقة ١٣ الى ٢١.
انجيل نوري، اخذناه من العهد الجديد، وترتيبه الثالث في سلسلة الاناجيل المعتبرة
عند النصارى.

انجيل متي، اخذناه من العهد الجديد، وترتيبه الاول في سلسلة الاناجيل المعتبرة
عند النصارى.

ك. الانساب لأبي سبئ عبد الكريم بن ابي بكر محمد بن ابي العطف... السمعاني
(٥٢٢) نشر في سلسلة جيب التذكارية، ليدن سنة ١٩١٢ م.
ك. الانساب للشيخ النجاشي (المعنوان الصحيح: ك. السرايا في اسرار علم الميزان
للشيخ ايسور بن علي بن ايسور الجليلي، عن الدين، وانظر الكتاب في حرف
الباء).

الانسان الكامل... في معرفة الاواخر والاول، للشيخ عبد الكريـم بن ابراهيم
الجليل، المتوفى ٨٢٥: نشر مكتبة ومطبعة مصطفى الباقى الجليلي، القاهرة
(الطبعة الثانية سنة ١٣٧٥/١٩٥٦).

الانسان الكامل... وميزته النبوية في الاسلام، لاساذ لوين مسيوني، و ترجمته
الاب الفاضل ميسال الحايك، نشر في مجلة المشرق ببيروت، السنة ٥٢ (آذار
نيسان سنة ١٩٥٨) والاصل الفرنسي.

L' Homme Parfaiten Islam et son Originalite eschatologique,
in Eranos-Jahrbuch (Zürich, 1947), XV, PP. 287-314),
انشاء الدوائر، للشيخ الاكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨) تحقيق الاستاذ نيسبرج
(Nyberg) طبع في مدينة ليدن بمطبعة بريـل سنة ١٣٣٦ هـ/١٩١٩ م.

ر. الانوار... فيما يمتنع صاحب الخلوة من الاسرار، للشيخ الاكبر محيي الدين بن العربي
(٦٣٨) نشر في مجموع رسائل ابن العربي، الجزء الاول، رسالة رقم ١٢،
بمطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ/١٩٤٨ م.

الباء للجليل، عواحد اجزاء ك. حقيقة الحقائق لعبد الكريـم الجليلي (٨٢٥)،
مخطوط حاجي محمود افندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ١٢٤٥٩/٣١-٥٥٠.

ك. الباء و سراره، للشيخ الاكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨)، مخطوط نور
عثمانية (اسطنبول) رقم ٢٤٥٦ (الرسالة الرابعة من اجموع من غير ترقيم)،
البداية والنهاية للشيخ ابي الفداء اسماعيل بن عمر القرشي الدمشقي، ابن كثير
(٧٧٤)، نشر المكتبة السلفية (القاهرة) سنة ١٣٥١ (في ١٤ جزءاً).

ك. البياض والسواد، لمؤلف مجهول، مخطوط مرادية (معتمدية تركيا)، رقم ١٥٨٣.
ر. بيان الفرق بين المتدبر والقلب والفؤاد واللب، لأبي عبد الله، محمد بن علي، الحكيم
الترمذي (توفي في اواخر القرن الثالث للهجرة نفيـس)، مخطوط النكتور
نقولاويه، نشر دار احياء الكتب العربية، عيسى الباقى الجليلي، نشر ك. القاهرة
سنة ١٩٥٨.

تاريخ الاسلام للذهبي: تاريخ الاسلام وطبقات المشاهير والاعلام، للشيخ تميم الدين
ابى عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (٧٤٨)، مخطوط دار الكتب
المصرية، رقم ٣٩٦ (تاريخ).

تاريخ الاصطلاحات الفلسفية، للاستاذ المستشرق الكبير لوين مسنيون، وهو ملخص
المحاضرات التي القاها في الجامعة المصرية عام ١٩١٢/١٩١٣ على طلاب
كلية الآداب، ولا يزال هذا البحث القيم مخطوطاً، وقد تفضل باهدائي نسخة منه،
فللأستاذ المستشرق العظيم اوفر الشكر و اخلص التقدير.

تاريخ بغداد، لابي بكر احمد بن علي الخطيب البغدادي (٤٦٣)، نشر القاهرة
سنة ١٣٤٩، في ١٤ جزءاً.

تاريخ الحكماء للقفطي = اخبار العلماء باخبار الحكماء ...

تاريخ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، لابي جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبري
(٣١٥ هـ)، نشر المستشرق الهولندي دي غويه (de Goye)، مطبعة بريل،
ليدن في ٢٨ جزءاً سنة ١٨٧٩-١٩٥١ م.

تاريخ علم الفلك عند العرب، C. A. Nallino، القاهرة .

ر. التحقيقات الاحمدية... في حماية الحقيقة المحمدية، للشيخ احمد بن اسماعيل
بن زين العابدين البرزنجي، مفتي الشافعية بالمدينة المنورة، المتوفى بد سنة
١٣٢٦ للهجرة، الناشر مكتبة الخانجي، القاهرة سنة ١٣٢٦ هـ.

تخريج المراقي لاحاديث الاحياء = المننى عن حمل الاسفار ...

التدبيرات الالهية... في اصلاح المملكة الانسانية، للشيخ الاكبر محيي الدين بن
العربي (٦٣٨)، تحقيق الاستاذ المستشرق نيبيرج (Niberg)، طبع في مدينة
ليدن، بمطبعة بريل سنة ١٣٣٦ هـ/ ١٩١٩ م.

ترجمان الاشواق، للشيخ الاكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨) تحقيق الاستاذ
المستشرق رينولد نيكلسون (Reynold A. Nicholson)، نشر الجمعية
الاسيوية الملكية، لندن سنة ١٩١١ م.

ترجمان لسان الحق الميثوث في الامر والخلق، لعبد السلام بن عبد الرحمن، ابن
برجان، المتوفى عام ٥٣٦ في مراکش، مخطوط باريز ٢٦٤٢.

ترجمة القرآن لبالاشير = Traduction du Coran ...

التعرف للمكلا باذى، ك. التعرف لمذهب اهل التصوف، للشيخ ابي بكر، محمد بن
اسحاق الكلاباذي (٣٨٥ هـ)، طبع القاهرة سنة ١٩٣٣ بتحقيق المستشرق

A. J. Arberry

تعريفات الجرجاني: كتاب التعريفات، لمحمد بن علي الجرجاني، السيد الشريف
(٨١٦ هـ) بمطبعة الحميدية، القاهرة سنة ١٣٢١ هـ.

تعليقات عفيفي على الفتاوى: هو الجزء الثاني من الفصوص باعتماد الدكتور
ابو الملاء عفيفي، نشر دار احياء الكتب العربية، بالقاهرة سنة ١٣٦٥ هـ/ ١٩٤٦ م.
تفسير ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، لابي الفدا اسماعيل بن عمر القرشي الدمشقي،
المعروف بابن كثير، مطبعة الاستقامة، القاهرة سنة ١٣٧٣ (ط. ثانية) في ٤
اجزاء)

تفسير الرازي = مفاتيح الغيب...

تفسير الطبري = جامع البيان في تفسير القرآن...

تنوير الحوالك... شرح الموطأ للإمام مالك، لجلال الدين، عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (٩١١ هـ)، المطبعة التجارية، القاهرة سنة ١٣٥٦ هـ (في جزئين).
ك. التوحيد، الشيخ الطائفة الجنيدي بن محمد أبو القاسم الخزاز، (٢٩٧ هـ) مخطوط شهيد على باشا، رقم ١٣٧٤. ولم يبق من هذا الكتاب سوى فصل واحد.

ك. الجامع... لملوم أحمد بن حنبل، لأبي بكر الخلال، أحمد بن محمد بن هارون (٣١١ هـ) مخطوط المتحف البريطاني، ملحق رقم ١٦٨.

جامع البيان في تفسير (أوتأويل) القرآن، لأبي جعفر، محمد بن جرير بن يزيد الطبري (٣١٥ هـ) طبع القاهرة سنة ١٣٢١ هـ، في ٣٥ جزءاً.

الجامع الصحيح للإمام البخاري، محمد بن اسماعيل بن إبراهيم (٢٥٦ هـ)، طبع بولاق سنة ١٣١١-١٣١٣ هـ (٩ أجزاء).

الجامع الصغير للسيوطي، الجامع الصغير من حديث المشير والنذير، لجلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (٩١١ هـ)، مطبعة حجازي، القاهرة سنة ١٢٩٩، في جزئين.

ك. جذوة الاصطلاء و حقيقة الاجتلاء، المنسوب للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨)، مخطوط مكتبة جامعة

Yale, Bibl. Univ. Landberg. II, 64.

ك. الجلال والجمال، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨) نشر في مجموع «رسائل ابن العربي»، الجزء الأول، رقم ٢، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

ك. الجلالة وهو كلمة الله، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨) نشر في مجموع «رسائل ابن العربي»، جزء الأول، رسالة رقم ٤، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

الجلس والانس: ك. المجلس الصالح الكافي والانس الناصح الصافي، لأبي الفرج المصافي ابن زكريا بن يحيى طراره الجريزي النهرواني (٣٨٥ هـ)، مخطوط باريذ ١٣٨٤٧ وقد نشر جزء منه في مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق، العدد الثالث، السنة الثلاثون سنة ١٩٥٥.

الجواب الكافي، لأبي عبد الله محمد بن أبي بكر بن أيوب: ابن قيم الجوزية (٧٥١ هـ)، طبع القاهرة سنة ١٣٦٦ هـ.

الجواب المستقيم عما سأل عنه الترمذي الحكيم، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨)، مخطوط ببازيد (اسطنبول) رقم ٣٧٥٥.

ك. الحجب، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨)، مخطوط يحيى أفندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٣٩٤.

الحدج الثقلية والعقلية فيما ينافي الاسلام من بدع الجهمية والصوفية كالحلول والاتحاد ووحدة الوجود... لشيخ الاسلام، تقي الدين أبي العباس أحمد... ابن تيمية الحراني (٧٢٨ هـ)، طبع دار المنار بمصر بدون تاريخ.

ك. حقيقة الحقائق... التي هي للحق من وجهه ومن وجهه للخلايق، للشيخ عبد الكريم الجيلي (٨٢٥)، مخطوط حاجي محمود افندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٤٥٩. وهو يحتوي على ثلاثة اجزاء فقط من موسوعة «حقيقة الحقائق»: كتاب النقطة وكتاب الالف وكتاب الباء.

ك. حكمة الاشراف، للشيخ شهاب الدين يحيى سهروردي (٥٨٧ هـ) بعناية المستشرق الكبير هنري قربان (Henry Corbin)، نشر المعهد الفرنسي الايراني، طهران سنة ١٩٥٣ م.

الحكمة النخالة، لابي علي احمد بن محمد بن يعقوب بن مسكويه (٤٢١ هـ)، تحقيق الاستاذ عبد الرحمن بدوي، نشر مكتبة النهضة المصرية، القاهرة سنة ١٩٥٣. الحلية، حلية الاولياء وطبقات الاصفياء، لابي نعيم احمد بن عبد الله الاصبهاني، (٣٤٥)، طبع القاهرة سنة ١٣٥١-١٣٥٧ هـ (في ١٥ اجزاء).

ك. ختم الالياء، لابي عبد الله محمد بن علي بن الحسين الترمذي (المتوفى في اواخر القرن الثالث للهجرة)، سيصدر ضمن نشرات معهد الاداب الشرقية في بيروت بعناية عثمان اسماعيل يحيى.

دائرة المعارف الاسلامية = E.I.

الدرر المنثورة، الدرر المنثورة في الاحاديث المشتهرة، لجلال الدين السيوطي، عبد الرحمن بن ابي بكر (٩١١ هـ)، طبع الجمالية بمصر سنة ١٢٣٨ هـ.

دواء التفريط، لشيخ الطائفة الجنيد بن محمد، ابو القاسم الخزاز (٢٩٧ هـ)، مخطوط مصور، محفوظ في معهد المخطوطات العربية التابع للجامعة العربية رقم ٣٧٣ تصوف.

ديوان الحلاج (الحسين بن منصور، الحلاج ٣٥٩ هـ) بعناية المستشرق الكبير لويس ماسينيون Louis Massignion، نشر في المجلة الاسيوية (باريز) ١٩٣١ (عدد كانون الثاني-اذار).

ديوان لبني، نشر يوسف ضياء الدين خالدي، فيينا.

ك. رد معاني الآيات المتشابهات الى معاني الآيات المحكمات، للشيخ الاكبر محيي الدين ابن العربي (٦٣٨)، الناشر «نادي الكتب العربية»، مطبعة الاستقامة، بيروت سنة ١٣٢٨ هـ. هكذا ينسب الناشر هذا الكتاب الى ابن عربي وهو في الواقع للشيخ ابن اللبان، محمد بن احمد بن عبد المنعم (متوفى عام ٧٤٩)، انظر.

«Histoire et Classification des Oeuvres d' Ibn Arabi».

المعهد للنشر في المعهد الفرنسي العربي بدمشق، وانظر ايضاً:

GAL. S II 137, 8.

رسالة الاحاديث القدسية، لعلي بن سلطان القاري (١٥١٤ هـ) طبع اسطنبول سنة ١٣١٢.

رسالة الحدود لابن سينا، ابو علي الحسين بن عبد الله (٤٢٨ هـ)، بعناية دكتور احسان يارشاطر، طبع تهران سنة ١٣٢٢، بعنوان «رسالة في لغة ابي علي بن سينا».

رسالة حقيقة مذهب الاتحاديين او «وحدة الوجود» لابن تيمية، شيخ الاسلام تقي الدين

احمد بن عبدالحليم (٧٢٨)، طبع دار المنار بالقاهرة، بدون تاريخ.
رسالة الجوادى پولس الى اهل كورنتس، ضمن اسفار العهد الجديد.
رسالة فى اثبات المفارقات، للفيلسوف ابى نصر الفارابى (٣٣٩ هـ) نشر حيدرآباد ١٣٤٤.

رسالة فى الاحاديث الكاذبة والضعيفة، لشيخ الاسلام احمد بن عبدالحليم بن تيمية (٧٢٨)، مخطوط الفاتح ٢٢٦٦.
رسالة فى الارواح، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى (٥٦٣٨ هـ) مخطوط الظاهرية، رقم ٥٤٣٣ (عام).

رسالة فى اصول الفقه، لابن عربى (٦٣٨ هـ)، مخطوط ازميزلى (سليمانية، اسطنبول)
رقم ٢/٦٩ (اصول الفقه) وهذه الرسالة موجودة بنصها فى الفتوحات المكية ٣/٣٦٩ (وصل ٢٥ «خزانة الاحكام الالهية و التواميس الوضعية الشرعية».)
رسالة فى اعتقاد الحكماء لشيخ الاشراق شهاب الدين يحيى سهروردى (٥٨٧ هـ)،
بمناية المستشرق الكبير هنرى قربان «H. Corbin»، نشر معهد الفرنسى الايرانى،
طهران سنة ١٩٥٣.

رسالة فى وجوه القلب المتأهلة لحضرات الرب، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى (٦٣٨ هـ)، مخطوط يحيى افندى (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٧٥١٦ و مخطوط نافذ باشا (سليمانية، اسطنبول) رقم ٦٨٥.
الرسالة للقشيرى، لابي القاسم عبدالكريم بن هوازن القشيرى (٥٢٦٥ هـ)، طبع الشرقية، مصر سنة ١٣١٨ هـ.

رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، طبع القاهرة سنة ١٩٢٨ فى اربعة اجزاء.
رسائل الكندى الفلسفية، لابي يوسف يعقوب بن اسحق الكندى، فيلسوف العرب (٢٥٢)، بمناية الاستاذ محمد عبدالهادى ابوريده، القاهرة سنة ١٣٦٩ (الجزء الاول) و سنة ١٣٧٢ (الجزء الثانى).

الرسائل والمسائل: مجموعة (...) لشيخ الاسلام احمد بن عبدالحليم... بن تيمية الحرانى (٧٢٨)، مطبعة المنار بمصر، بدون تاريخ.

شرح الزلال فى شرح الالفاظ المتداولة بين ارباب الاذواق واحوال، امثلف مجهول، (وهو شرح لرسالة ابن عربى: اصطلاحات الصوفية)؛ مخطوط كلية على باشا (سليمانية، اسطنبول)، رقم ١٣٨٥ و بارين رقم ٤٨٥١.

الرعاية للمحاسبي، كك. الرعاية لحقوق الله، لابي عبدالله الحارث بن اسد المحاسبى (٢٤٣ هـ) بمناية،

Margaret Smith, in «E. J. W. Gibb Memorial», New series, Vol XV 1940.

روح القدس فى مناصحة النفس، للشيخ الاكبر محيى الدين بن العربى (٦٣٨ هـ)، نسخة جامعة اسطنبول، رقم ٩٧٩ بتاريخ ٦٥٥ للهجرة و عليها سماعات عديدة على المصنف، مذيبة بتوقيعه.

الروض الأنف، لابي القاسم عبد الرحمن بن عبدالله السهيلي الخشمى (٥٨١ هـ) طبع القاهرة سنة ١٣٣٢.

روضة التعريف بالحب الشريف، لابي عبد الله محمد (لسان الدين) بن الخطيب
الاندلسي النرناطي (٧٧٦ هـ) مخطوط اسعد افندى (سليمانية، اسطنبول)،
رقم ٢٧٢٤.

ك. الروضة في الصنعة الالهية الكريمة المختومة، المنسوب الى ابي محمد مسلمة
الفرطبي المجريطي (ابو القاسم مسلمة بن احمد... المتوفى عام ٣٩٥ او
٣٩٧ هـ)، مخطوط بشير آغا (سليمانية، اسطنبول)، رقم ٥٥٥.

ك. الرياضة، لابي عبد الله محمد بن علي بن الحسن (او الحسن): الحكيم الترمذي،
المتوفى في آخر القرن الثالث للهجرة، نشر الدكتور ابري و الدكتور علي
حسن عبدالقادر، طبع مشتركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، القاهرة
سنة ١٣٦٦ هـ.

زاد الماد في هدى خير العباد، لابن القيم الجوزية، ابو عبد الله، محمد بن ابي بكر
(٧٥٢ هـ)، بتحقيق محمد حامد الفقي، مطبعة السنة المحمدية، القاهرة سنة
١٣٧١ (في اربعة اجزاء).

سفر ارمياء، من اسفار العهد العتيق.

سفر اشعيا، من اسفار العهد العتيق.

سفر التكوين، من اسفار العهد العتيق.

سفر العدد، من اسفار العهد العتيق.

سفينة الراغب، لمحمد باشا، المشهور براغب ياشا (١١٧٦)، طبع بولاق سنة
١٢٨٢ هـ.

ك. السنة للإمام احمد بن حنبل (ابو عبد الله احمد بن محمد... الشيباني المروزي،
المتوفى سنة ٢٤١ هـ)، طبع القاهرة، بدون تاريخ.

مسند ابن ماجه (ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني، المتوفى ٢٧٣ هـ)،
المطبعة العلمية، القاهرة سنة ١٣١٣ (في جزئين).

سنن الشافعي، الامام ابي عبد الله محمد بن ادريس (٢٥٤ هـ)، طبع القاهرة، سنة
١٣١٥ هـ.

سنن النسائي (ابو عبد الرحمن، احمد بن علي بن شعيب النسائي، المتوفى ٣٥٣ هـ)،
المطبعة اليمنية، القاهرة سنة ١٣١٢ هـ.

سير اعلام النبلاء للذهبي (ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان... المتوفى ٧٤٨ هـ)،
نسخة مصورة محفوظة في دار الكتب المصرية، رقم ١٢١٩٥ ح.

شذرات الذهب... في اخبار من ذهب، لابي الفلاح عبد الحى بن احمد بن محمد
الصالحى الشهير بابن المعاد الحنبلى (١٥٨٩ هـ)، نشر مكتبة القدسي، القاهرة
سنة ١٣٥٥ هـ.

شرح الاحياء = اتحاف السادة المتقين...

شرح الاربعين النووية، شرح الاربعين حديثاً للنووي، المنسوب لسعد الدين
مسمود بن عمر التفتازاني (٧٩١ او ٧٩٢ او ٧٩٧ هـ) دار الطباعة البامرة،
اسطنبول سنة ١٣١٦ هـ.

شرح الاسراء والمشاهد القدسية، الاصل لابن عربى (٦٣٨ هـ) والشرح لاسماعيل بن

سودكين النسورى (٦٤٦ هـ)، مخطوط الفاتح (سليمانية، اسطنبول) رقم
٣١٦٩/٥٣٢٢ - ٢١٤.

شرح الخفاجى على الشفا = نسيم الرياض...

شرح خمسين حديثاً لحافظ بن رجب؛ شرح خمسين حديثاً من جوامع الكلم، لزين
الدين ابي الفرج عبدالرحمن بن احمد بن رجب السالمى البغدادى الحنبلى
(٧٩٥ هـ)، مخطوط اياصوفيا (اسطنبول)، رقم ٥٧١؛ وهو شرح على كتاب
«جوامع الكلم الطيبة فى الادعية والاذكار» لشيخ الاسلام احمد بن عبدالحليم...
بن تيمية (٧٢٨ هـ).

شرح عينية ابن سينا، لزين الدين محمد عبدالرؤوف بن على المناوى (١٥٣١ هـ).
طبع الموسوعات، القاهرة سنة ١٣١٨ هـ.

شرح فصوص الحكم لبالى افندى؛ بالى افندى، مصطفى بن سليمان (١٥٦٩)، طبع
العثمانية، اسطنبول سنة ١٣٥٩ هـ.

شرح القاشانى على الفصوص؛ القاشانى، كمال الدين عبدالرزاق بن ابي الفضل
(٧٣٥ هـ)، طبع مصر سنة ١٣٢١ هـ.

شرح القسطلانى على البخارى = ارشاد السارى...

شرح مسلم للنسوى، لمحيى الدين يحيى بن شرف النسوى. الشافعى (٦٧٧)،
بحاشية شرح القسطلانى (٩٢٣ هـ) على صحيح البخارى، طبع بولاق سنة ١٣٥٤
(١٥ جزءاً).

شرح المواقف للجرجاني، ك. المواقف فى علم الكلام، لعبدالدين عبدالرحمن بن
احمد ابن عبدالغفار، الصديقى الظفرى الايجى الشيرازى، المتوفى عام
٧٥٦ هـ - والشارح، السيد الشريف على بن محمد الجرجاني، المتوفى عام
٨١٦ هـ، طبع دار الطباعة العامة اسطنبول سنة ١٣١١ (٣ اجزاء).

شرح النصيحة لابن زكري، ك. النصيحة الكافية لمن خصه الله بالعافية، للشيخ شهاب
الدين ابوالعباس احمد بن احمد بن محمد بن عيسى بن زروق، المتوفى عام
٨٩٩ هـ - والشارح، ابو عبد الله محمد بن عبدالرحمن بن زكري، المتوفى عام
١١٤٤. مخطوط الرباط، رقم ١٢٢.

الشرح والابانة، كتاب (...) على اصول السنة والديانة، للشيخ عبيد الله بن محمد
المشهور بابن بطة، المتوفى عام ٣٨٧ هـ بعناية الاستاذ الكبير المستشرق
هنرى لادوست (Henri Laoust). نشر المعهد الفرنسى العربى بدمشق عام
١٩٥٨، وقد اضاف محقق الكتاب ترجمة كاملة بالفرنسية للنص العربى مع مقدمة
اضافية و تعليقات فى غاية الاهمية، بالفرنسية ايضاً.

ك. الشريعة، لابي بكر محمد بن الحسين الاجرى (٨٣٥ هـ)، تحقيق محمد حامد
الفتى، مطبعة السنة المحمدية، القاهرة سنة ١٣٦٩.

شطحات الصوفية، للاستاذ عبدالرحمن البدوى، وهو الكتاب التاسع من سلسلة
«الدراسات الاسلامية» التى يتولى اخراجها الناشر، مكتبة النهضة المصرية،
القاهرة سنة ١٣٤٩.

ك. الشعر والشعراء، لابي محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة (٨٢٧ هـ)، نشر
de Goeje. Leyde 1900.

شفاء السائل... تهذيب المسائل، لأبي يزيد عبدالرحمن بن أبي بكر محمد بن
خلدون الحضرمي (٨٥٨ هـ) بعناية محمد بن تاويع الطنجي، نشرات كلية
اللاهوت في جامعة انقره (رقم ٢٢)، اسطنبول سنة ١٩٥٨؛ ونشر هذا الكتاب
أيضاً الأب اغناطيوس عبده خليفة اليسوعي، ضمن نشرات معهد الآداب الشرقية
ببيروت (رقم ١١)، المطبعة الكاثوليكية في بيروت سنة ١٩٥٩.
شفاء الغليل... فيما في كلام العرب من الدخيل، لشهاب الدين أحمد الخفاجي،
(١٥٦٩ هـ)، المطبعة الوهبية، القاهرة، سنة ١٢٨٢ هـ.
شهيدة العشق الإلهي، رابعة العدوية (وفاتها عام ١٣٥ أو ١٨٥ هـ)، تأليف
عبدالرحمن بدوي، سلسلة «الدراسات الإسلامية»، رقم ٨، الناشر مكتبة النهضة
المصرية، القاهرة.
صحيح البخاري = الجامع الصحيح.
صحيح مسلم = شرح صحيح مسلم للنووي.
صحيفة همام بن منبه، صحيفة صحيحة لأبي هريرة (٥٩ هـ) رواها عنه همام بن منبه
(١٥١ هـ)، تحقيق محمد حميد الله، نشرات مجلة المجمع العلمي العربي بدمشق
سنة ١٣٧٢ هـ. (وفي نفس المجلة عام ١٩٥٣ ص ٦٩ وما بعدها).
صفة الصفوة، لأبي الفرج عبدالرحمن بن علي بن محمد بن الجوزي (٥٩٧ هـ)،
طبع حيدرآباد سنة ١٣٥٥ (٤ أجزاء).
طبقات ابن سعد، الطبقات الكبرى، لأبي عبدالله محمد بن سعد بن منيع الزهري (٢٣٥ هـ)
(éd. Sachan, 8 vol, Leyden, 1904-1917).
طبقات الحنابلة، لأبي الحسين محمد بن محمد بن الحسين، أبو يعلى الفراء الحنبلي
(٥٢٦ هـ)، نشر محمد حامد الفقي، مطبعة السنة المحمدية، القاهرة سنة ١٣٧١
هـ، (مجلدان).
طبقات الشافعية الكبرى، للشيخ تاج الدين أبي نصر عبد الوهاب بن تقي الدين
السبكي (٧٧١ هـ)، المطبعة الحسينية، القاهرة سنة ١٣٣٤ (سنة أجزاء).
طبقات الشعرائي = طبقات الصوفية الكبرى.
طبقات الصوفية، لأبي عبدالرحمن، محمد بن الحسين بن موسى السامري (٤١٢ هـ)
بتحقيق نور الدين شريعة، الناشر مكتبة الخانجي، القاهرة سنة ١٩٥٣.
طبقات الصوفية الكبرى = لواقح الأنوار...
طبقات المناوي = الكواكب الدرية...
طراز الحور... البارزة من خدور رحمة الجمهور، لمؤلف مجهول، مخطوط، باريز،
رقم ١٢٩/٨٤٨٥١ - ١٤٩.
طواسين العلاج (الحسين بن منصور العلاج ٣٥٩ هـ) بعناية الاستاذ المستشرق
الكبير لويز مسينيون، باريز سنة ١٩١٣.
ك. العارضة، عارضة الأخوذي في شرح الترمذي (أبو عيسى محمد بن عيسى الترمذي
المتوفى ٢٧٩ هـ) للقاضي أبي بكر، محمد بن العربي المعافري الأندلسي،
(٥٤٣ هـ)، طبع القاهرة سنة ١٣٥٥-١٣٥٢ (١٣ جزءاً).
ر. عرس الرحمن... و ماورد فيه من الآيات والاحاديث... لشيخ الاسلام أحمد بن

عبدالحليم... بن تيمية (٧٢٨ هـ)، مطبعة المنار بالقاهرة بدون تاريخ.
 ك. العظمة، للشيخ الاكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، مخطوط يحيى افندي
 (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٤١٥.
 عقدا الجمان... في تاريخ اهل الزمان، لبدرا الدين، محمود المعنى (٨٥٥ هـ)،
 مخطوط احمد الثالث (طوب قبوسراي، اسطنبول) رقم ٢٩١٢.
 العقدا الفريد، لابن عديده، ابو عمر (او عمرو) بن محمد (٣٢٨ هـ)، تحقيق احمد
 امين.... الناشر لجنة التأليف والترجمة والنشر، القاهرة سنة ١٩٥٣.
 (٤ اجزاء).
 العقيدة الواسطية، لشيخ الاسلام احمد بن عبدالحليم بن تيمية (٧٢٨ هـ)، المطبعة
 السلفية، القاهرة سنة ١٣٤٦.
 عقلة المستوفى، للشيخ الاكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ). بتحقيق الاستاذ
 المستشرق نيبيرج (Nyberg)، طبع مدينة ليدن، مطبعة بريل، سنة ١٣٣٦ هـ.
 عقيدة ابن حنبل (ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني، المتوفى سنة ٢٤١ هـ)،
 ونصها محفوظة في طبقات الحنابلة لابي الحسين بن الفراء، المتوفى ٥٢٦ هـ،
 انظر ما تقدم «طبقات الحنابلة».
 ك. الملل الداخلة في المقامات، الغزل التي تدخل المقامات وتخفى على المرید
 المبتدى لشيخ الاسلام ابي اسماعيل عبد الله بن محمد الانصاري (٤٨١ هـ)، تحقيق
 S.deBeaurecueil في ١٧١-١٥٣ P.P. I, Mélanges L. Massignon,
 نشرات المعهد الفرنسي العربي بدمشق سنة ١٩٥٦.
 علم الفلك = تاريخ علم الفلك...
 عنقاء مغرب... في ذكر ختم الاولياء وشمس المغرب، للشيخ الاكبر محيي الدين
 بن العربي (٦٣٨ هـ)، طبع القاهرة بدون تاريخ.
 عنوان الدراية... فيمن عرف من علماء المئة السابعة في بجاية، لاحمد بن احمد بن
 عبد الله بن محمد النبريني، (٧١٤ هـ)، تحقيق محمد بن شنب، الجزائر سنة
 ١٣٢٨ هـ.
 عوارف المعارف، لابي حفص عمر بن محمد بن عبد الله بن عمويه، شهاب الدين
 السهروردي، (٦٣٢ هـ) الناشر، المكتبة التجارية الكبرى، القاهرة، (من غير
 تاريخ، وهو ملحق في الجزء الخامس من الاحياء ص ٤٢-٢٥٧).
 ك. الفنية... لطالبي طريق الحق، للشيخ عبدالقادر الجيلاني (٥٦٥ هـ)، طبع
 القاهرة سنة ١٣٢٢ هـ، (جزءان).
 فتاوى ابن تيمية، ك. مجموعة فتاوى شيخ الاسلام تقي الدين، احمد بن تيمية الحراني
 (٧٢٨ هـ)، مطبعة كردستان العلمية، القاهرة سنة ١٣٢٦ (خمس اجزاء)
 فتاوى ابن حجر، الفتاوى الحديثية، لشهاب الدين، احمد بن حجر الهيتمي (٩٧٤ هـ)
 طبع الجمالية، القاهرة سنة ١٣٢٨.
 فتح الباري شرح البخاري، (شرح الجامع الصحيح للإمام البخاري، محمد بن اسماعيل بن
 ابراهيم المتوفى ٢٥٦ هـ) للشيخ احمد بن علي بن محمد بن حجر العسقلاني
 (٨٥٢ هـ)، طبع بولاق سنة ١٣٥٥ هـ (ثلاثة عشر جزءاً)

الفتوحات المكية، للشيخ الأكبر محيي الدين محمد بن علي: ابن العربي الحاتمي (٦٣٨ هـ)، طبع اليمينية، القاهرة، سنة ١٣٢٩ (٤ مجلدات).

ك. الفروق، لابي عبدالله محمد بن علي بن الحسين، الحكيم الترمذي (المتوفى في اواخر القرن الثالث الهجري)، مخطوط بارين، رقم ١٨٥٠/٥٤-١٥٥٠.

فصوص الحكم وخصوص الكلم، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ) تحقيق الدكتور ابو العلا عفيفي، الناشر مكتبة مصطفى البابي الحلبي، القاهرة ١٩٦٩ (في جزئين، جزء للفصوص و جزء للتعليقات على الفصوص).

ك. الفناء، للشيخ الطائفة الجنيدي (٢٩٧ هـ)، مخطوط شهيد علي باشا، (سليمانية، اسطنبول) رقم ١٣٧٤.

ك. الفناء في المشاهدة، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، نشر ضمن مجموعة «رسائل ابن العربي» الجزء الاول، رسالة رقم ١، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

في الآراء الطبيعية لفلوطن = الآراء الطبيعية المنسوب...

في النفس لارسطو = كتاب ارسطاطاليس وفصل كلامه في النفس.

فيض القديس... بشرح الجامع الصغير، لعبدالرؤوف المناوي (١٥٣١)، المطبعة التجارية، القاهرة سنة ١٣٥٦ هـ (٦ اجزاء).

الفيلسوف المفترى عليه ابن رشد، للدكتور محمود قاسم، الناشر مكتبة الانجلو المصرية، القاهرة (بدون تاريخ).

ر. القربة، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، نشر في مجموعة «رسائل ابن العربي» جزء ١، رسالة رقم ٦ (بمعنوان كتاب القربة)، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

قوت القلوب... في معاملة المحبوب، لابي طالب المكي: محمد بن ابي الحسين علي بن عباس (٣٨٦ هـ)، المطبعة الميمنية، القاهرة سنة ١٣١٥ (في مجلدين).

القول المبني... في الترجمة عن ابن العربي، ل محمد بن عبد الرحمن السخاوي (٩٥٢ هـ)، مخطوط برلين.

Berlin, Bibl. Arabi, Sprenger 790.

الكامل في التاريخ، لابي الحسن علي بن محمد بن محمد: ابن الاثير الشيباني (٦٣٥ هـ)، نشر المستشرق كارل تورنبرج (C. J. Tornberg)، ليدن ١٨٥١-١٨٧٤ (١٥ مجلدًا).

كتاب ارسطاطاليس وفصل كلامه في النفس = ك. النفس لارسطو.

كتاب سعد الدين الحموي (= محمد بن المؤيد بن احمد بن محمد بن حمويه، المتوفى ٦٥٥ او ٦٥٨ هـ) الى شيخ محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، مخطوط مينو سيان (اصبهان)، رقم ١١٨١.

كتاب في علم التصوف لداود بن محمود القيصري الرومي (٧٥٥ هـ)، مخطوط اياصوفيا (اسطنبول) رقم ١٨٩٨.

كتاب الكتب، للشيخ الأكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، نشر في مجموعة «رسائل ابن العربي» في الجزء الثاني، بمطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد

سنة ١٣٦٧ هـ.
 كشف اصطلاحات العلوم والفنون للتهانوى، طبع في كلكتة، الهند سنة ١٨٦٢
 (في مجلدين).
 كشف الخفا... ومنzil الالباس عماشتهر من الاحاديث على السنة الناس، لاسماعيل
 بن محمد المجلونى الجراحى (١١٦٢ هـ)، مطبعة القدس، القاهرة سنة ١٣٥١
 (في جزئين).
 كشف المندى عن سر اسماء الله الحسنى، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العربى
 (٦٣٨ هـ)، مخطوط يحيى افندى (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٥٩.
 كشف الوجوه المذ (شرح التائية الكبرى لممر بن القارض المتوفى ٦٣٢ هـ والمنسوب
 خطأ لعبد الرزاق القاشانى، المتوفى سنة ٧٣٥ هـ وفي الواقع لعز الدين محمود
 الككنى او القاشانى، المتوفى ٧٣٥ هـ) طبع القاهرة سنة ١٣١٩ هـ.
 الكشكول، لبهاء الدين بن حسين عبدالصمد الماملى (١٥٣١ هـ). المطبعة البهية،
 القاهرة سنة ١٣٥٢ هـ.
 الكمالات الالهيه فى الصفات المحمدية، لعبدالكريم الجيللى (٨٢٥ هـ)، مخطوط
 باريز ١٣٣٨.
 كنوز الحقايق... فى حديث خير الخلاق، لعبد الرؤوف المناوى (١٥٣١ هـ)، طبع
 بولاق سنة ١٢٦٨ هـ.
 الكواكب الدرية... فى تراجم السادة الصوفية، لعبد الرؤوف المناوى (١٥٣١ هـ)،
 نشر الجزء الاول منه فى القاهرة، بتحقيق محمد ربيع الازهرى.
 اللباب... فى تهذيب الانساب، لابي الحسن على بن محمد بن محمد، عز الدين ابن
 الاثير الشيبانى (٦٣٥ هـ) مطبعة القدس، القاهرة سنة ١٣٥٧ هـ (فى ثلاثة اجزاء).
 لسان العرب، لابي الفضل جمال الدين محمد بن مكرم، ابن منظور الافريقى (٧١١ هـ)،
 طبع بولاق سنة ١٣٥٥-١٣٥٨ هـ، (فى عشرين جزءاً).
 لطائف الاعلام، كتاب (...) باشارات اهل الالهام، لمؤلف مجهول (وبروكلمان ينسبه
 تارة الى صدر الدين القونوى، المتوفى ٦٧٢ هـ، GAL., II. P 586/12 وتارة
 الى عبد الرزاق القاشانى، المتوفى سنة ٧٣٥ هـ، GAL., P 262/2; S II, 280/2،
 وفى الحقيقة لا يمكن نسبة الكتاب اليهما لان المصنف نفسه يردد كثيراً ذكر
 صدر الدين القونوى و يذكر احيانا اسم علاء الدولة السمنانى (٧٣٦ هـ) على
 انه شيخه). مخطوط جامعة اسطنبول، رقم ٢٣٥٥.
 ك. الملع فى التصوف، لابي نصر عبد الله بن على السراج الطوسى، بناية الاستاذ
 المستشرق رينولد نيكلسون، سلسلة جب التذكارية (رقم ٢٢)، ليدن سنة
 ١٩١٤ م.
 لواقع الانوار فى طبقات الاخيار، لعبد الوهاب الشعرانى (ابن احمد بن على) المتوفى
 سنة ٩٧٣ هـ، طبع بولاق سنة ١٢٧٦ هـ (فى جزئين).
 اللوامع المشرفة لكشف ما فى العدد من الاسرار المونقة، لمؤلف مجهول، نسخة
 مكتبة باريز الوطنية، رقم ١٣٩/٨٣٨٥-١٥٩.
 ك. المجنبى من المجتنى، لابن الجوزى، ابوالفرج عبد الرحمن (٥٩٧ هـ)، مخطوط

- اياصوفيا رقم ٣٣٩٥.
- محاسن المجالس لابن العريفي، ابو العباس، احمد بن محمد بن موسى الصنهاجى (٥٣٦ هـ)، تحقيق آسين بلاسيوس مع ترجمة باللغة الفرنسية و تعليقات، الناشر Geuthner، بارين سنة ١٩٣٣.
- ك. مختصر غاية الحكيم للمجريطى، ابو القاسم مسلمة بن احمد... المتوفى ٣٩٥ او ٣٩٧ هـ، مخطوط حفيد افندى (سليمانية، اسطنبول) رقم ٤٦١.
- المختصر فى اخبار البشر، لابي الفداء الملك المؤيد عماد الدين، اسماعيل بن محمود، صاحب حماة (٧٣٢ هـ)، المطبعة الحسينية، القاهرة سنة ١٣٢٥ (فى اربعة اجزاء).
- المدخل الى المقصد الاسمى فى الاشارات، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العربى (٦٣٨ هـ) مخطوط يحبى افندى (سليمانية، اسطنبول)، رقم ٢٢٦٩.
- مرآة الجنان (او الزمان) فى تاريخ الاعيان ليوسف بن قزاوغلى سبط ابن الجوزى (متوفى ٦٤٤ او ٦٥٤ هـ)، مخطوط مصور فى دار الكتب المصرية فى ١٧ جزءاً رقم ٥٥١ تاريخ و قد طبع الجزء الثانى منه فى حيدرآباد سنة ١٣٧٥ هـ.
- مراتب الوجود للجلبى = ك. الاربعين مرتبة للجلبى.
- المرشد الى آيات القرآن الكريم و آياته، لمحمد فارس بركات، المطبعة الهاشمية، دمشق سنة ١٣٧٧ هـ.
- مروج الذهب للمسعودى، ابو الحسن، على بن الحسين، المتوفى ٣٢٦ او ٣٤٤ هـ، نشره مع ترجمة فرنسية
- Barbier de Meynard et Pavet de Courteille, Paris 1871-77, 9 vol.
- ك. المسائل، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العربى (٦٣٨ هـ)، نشر ضمن مجموعة «مسائل ابن العربى» الجزء الثانى، مطبعة دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.
- مسند ابن حنبل: مسند الامام ابي عبدالله احمد بن محمد بن حنبل الشيبانى (٢٤١ هـ)، المطبعة اليمنية، القاهرة سنة ١٣١٣ هـ (فى ستة اجزاء).
- مشاهد الاسرار القدسية ومطالع الانوار الالهية، للشيخ الاكبر محبى الدين بن العربى (٦٣٨ هـ)، مخطوط نافذ باشا (سليمانية، اسطنبول)، رقم ٦٨٥.
- ك. المعتمد فى اصول الدين، لابي يعلى، محمد بن الحسين... ابن الفراء (٤٨٥ هـ) مخطوط الظاهرية، رقم ٤٥، ٤٦ (عام).
- معجم البلدان... فى معرفة المدن والقرى والعمار والسهل والوعر من كل مكان، لياقوت بن عبدالله الرومى الحموى (٦٢٦ هـ)، نشر F. Wüstenfeld، لينزيج، سنة ١٨٦٦-١٨٧٥ (٦ مجلدات).
- معجم مقاييس اللغة، لابي الحسين، احمد بن فارس بن زكريا (٣٩٥ هـ)، تحقيق و ضبط عبدالسلام هارون، الناشر دار احياء الكتب العربية، عيسى البابى الحلبي وشركاه، فى ستة اجزاء عام ١٣٦٤-١٣٧١ هـ.

معياد العلوم (او معيار العلم فى المنطق) للنز الى احجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد (٥٥٥ هـ) طبع القاهرة (بمنوان: معيار العلم فى المنطق) سنة ١٣٢٩ هـ. المعنى عن حمل الاسفار فى الاسفار، فى تخريج ما فى الاحياء من الاخبار، لعبد الرحيم ابن الحسين المراقى (٨٥٦ هـ)، طبع مع الاحياء، فى اسفل الصفحات، الناشر المكتبة التجارية الكبرى، القاهرة، بدون تاريخ.

مفتاح الغيب، لفخر الدين الرازى، محمد بن عمر (٦٥٦ هـ)، طبع بولاق سنة ١٢٨٩ هـ (٨ اجزاء).

مفتاح الباب المقفل لفهم لكتاب المنزل، لفخر الدين ابو عبد الله احمد بن الحسين بن احمد الحرالى (٦٣٧ هـ) مخطوط اسكندرية، بلدية ٢١١٨.

مفتاح العلوم للسكاكي، سراج الدين ابو يعقوب يوسف بن ابى بكر بن محمد (٦٢٦ هـ) نشر Von Vloten، ليدن سنة ١٨٩٥.

المقاصد الحسنة... فى بيان كثير من الاحاديث المشتهرة على اللسان، لشمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوى (٩٥٢ هـ)، طبعة حجرية بالهند ١٣٥٤.

مقامات الحيرى، ابو محمد القاسم بن على بن محمد (٥١٦ هـ)، مطبوعة مع شرح احمد بن عبد المؤمن بن عيسى القيسى الشريشى (٦١٩ هـ)، بولاق ١٣٥٥ هـ (فى جزئين).

مقدمة ابن خلدون، عبد الرحمن بن ابى بكر محمد (٨٥٨ هـ) طبع القاهرة (المطبوعة البهية).

مقدمة شرح الفصوص، لداود بن محمود الرومى القيسرى (٧٥٥ هـ) مخطوط ايا صوفيا ١٨٩٨.

مقدمة شرح القصيدة التائية للفرغانى، سعد الدين، محمد بن احمد بن محمد (٧٥٥ هـ) مخطوط ايا صوفيا ١٨٩٨.

رسالة الملامية للسلمى، ابو عبد الرحمن، محمد بن الحسين بن محمد بن موسى النيسابورى الازدى السلمى (٤١٢ هـ)، بناية الدكتور ابوالعلا عفيفى، الناشر دار احياء الكتب العربية القاهرة ١٣٦٤ هـ. وقد صدر الاستاذ المحقق نشر الرسالة بمقدمة ضافية عن الفتوة والامامة فى التصوف بخاصة والحضارة الاسلامية بعامة.

ك. الملل والنحل للشهرستانى، ابو الفتح محمد بن عبد الكريم (٥٤٨ هـ) نشر Cureton، لبيزيج سنة ١٩٢٣ (فى جزئين).

من اين استقر ابن عربى فلسفته التصوفية، بحث للدكتور ابوالعلا عفيفى، نشر فى مجلة كلية الآداب (بجامعة المصرية)، المجلد الاول - الجزء اول سنة ١٩٣٣ (مايو) ص ٣-٤٥.

منازل السائرين للهروى، شيخ الاسلام ابى اسماعيل، عبد الله بن محمد الانصارى (٤٨١ هـ) مع شرح لابى محمد عبد المعطى بن محمود... اللخمي الاسكندرى (ولده الى سنة ٥٧٥ و توفي فى منتصف القرن السابع، على رأى تقدير ناشر الكتاب الاب الفاضل س. دى لوجيه دى بود كى الدومنيكى S. de Laugier de Beaurecueil، مطبوعات المعهد الفرنسى الآثار الشرقية بالقاهرة سنة ١٩٥٤.

مناقب الامام احمد بن حنبل، لابي الفرج بن الجوزي (٥٩٧ هـ)، مطبوع في القاهرة سنة ١٣٤٩ هـ.

مناقب الابراز لابن خميس: الحسين بن نصر بن احمد (٥٥٢ هـ)، مخطوط ولي الدين (باين يد عمومي، اسطنبول) رقم ١٦١٨.

المنتظم في اخبار الامم، لابي الفرج عبدالرحمن بن الجوزي (٥٩٧ هـ) طبع حيدرآباد (جمعية دائرة المعارف العثمانية) سنة ١٣٥٧ هـ (في خمسة اجزاء).

منتهى البيان في كشف نتائج الامتحان وشرح مقارنة الاسماء والاعيان للمخل الوفي على بن بيان، لمؤلف مجهول، مخطوط مكتبة بارين الوطنية رقم ٣٢٥٢-١٧٩/٤٨٥١.

ك. منزل القطب والامامين والمدلجين، للشيخ الاكبر محيي الدين بن العربي (٦٣٨ هـ)، نشر في مجموعة «رسائل ابن العربي»، الجزء الثاني، مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد سنة ١٣٦٧ هـ.

منطق الشفا لابن سينا، ابو علي الحسين بن عبدالله بن عيسى بن سينا، الشيخ الرئيس (٤٢٨ هـ) بتحقيق الاساتذة الاب قنواني ومحمود الخنيزي و فؤاد الاهواني، منشورات وزارة المعارف المصرية في مصر سنة ١٩٥٢.

المواقف والمخاطبات للنفرى، محمد بن عبدالجبار (٣٦٥، ٣٦١ هـ)، تحقيق آربي، مطبوعات دار الكتب المصرية سنة ١٩٣٤؛ و مخطوط يحيى افندي (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٤٥٦، بعنوان مواقف المعارف وينسب للناسخ خطأ الكتاب الى صدر الدين القونوي (محمد بن اسحق بن يوسف، المتوفى ٦٧٢ هـ)؛ وهذه النسخة الخطية تحتوى على زيادات كثيرة لا توجد في نشرة آربي وعلى تعادل تماماً الجزء المطبوع، فلعل هذا الجزء هو فقط لصدر الدين القونوي. فليحرر

موضوعات القارى، على بن سلطان محمد القارى (١٥١٤ هـ)، طبع اسطنبول، بدون تاريخ.

الموطأ للامام مالك، امام دار الهجرة، مالك بن انس (١٧٩ هـ)، برواية يحيى بن كثير الليثي (٢٣٣ هـ) طبع حجر بدهلي سنة ١٣٢٥ هـ.

ميزان الاعتدال في نقد الرجال، لشمس الدين ابي عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (٧٤٨ هـ)، مطبعة السعادة، القاهرة سنة ١٣٢٥ هـ (في ثلاثة اجزاء).

ك. الميم والواو والنون، لابن العربي (الشيخ الاكبر محيي الدين) (٦٣٨ هـ)، نشر ضمن مجموعة «رسائل ابن العربي»، الجزء الأول، رسالة رقم ٨، مطبوعات جمعية دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد، سنة ١٣٦٧ هـ.

نتائج الافكار القدسية في بيان شرح الرسالة التشريعية، شرح رسالة التشريعي، (ابو القاسم، عبدالكريم بن هوازن التشريعي المتوفى ٤٦٥) والشارح، مصطفى بن محمد الصنير العروسي (١٢٩٣ هـ)، بولاق سنة ١٢٩٥ هـ (في اربعة اجزاء).

نسخة الاكوان في معرفة الانسان، لمحيي الدين بن العربي الشيخ الاكبر (٦٣٨ هـ)، مخطوط اسد افندي (سليمانية، اسطنبول)، رقم ١١/١٧٧٧-٣١١.

نسخة الحق، لمحيي الدين بن العربي الشيخ الاكبر (٦٣٨ هـ)، مخطوط يحيى افندي

- (سليمانية، اسطنبول) رقم ٢٤٣٥.
- نسيم الرياض في شرح شفاء القاضى عياض، (كتاب الشفا في تعريف حتوق المصطفى
لاى الفضل عياض بن موسى بن عياض اليحصي السبتي المالكي، المتوفى
عام ٥٤٦ هـ. والشرح لشهاب الدين احمد الخفاجى المصرى (١٥٦٩ هـ)
المطبعة العثمانية، اسطنبول سنة ١٣١٢. (فى اربعة اجزاء).
- نصوص لم تنشر = Rec (فى قسم المراجع الاجنبية).
- نظريات الاسلاميين فى الكلمة «The Logos» للدكتور ابي العلا عفيفى، مجلة
كلية الآداب (الجامعة المصرية) المجلد الثانى، الجزء الاول (مايوسنة ١٩٣٤)
ص ٣٣-٧٥.
- نفع الطيب من غصن اندلس الرطيب، لاى العباس احمد بن محمد المقرئ (١٥٤١ هـ)،
المطبعة التجارية، القاهرة سنة ١٣٦٧-١٣٦٩ هـ (فى ٩ اجزاء).
- ك. التفجحات لصدر الدين القونوى، محمد بن اسحق بن يوسف (٦٧٢ هـ)، مخطوط
يوسف آغا (قونية)، رقم ٥٤٦٨ وهو بخط كاتب المصنف و موقوف على الزاوية
التي فيها ضريحه.
- ك. النفس لارسطو، كتاب ارسطاطاليس وفصل كلامه فى النفس، ترجمة اسحق بن
حنين، المتوفى عام ٢٦٥ للهجرة، نشر بهناية عبدالرحمن بدوى، وهو الجزء
السادس عشر من سلسلة دراسات اسلامية التى يتولى اخراجها بجهة فائق.
الناشر، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة سنة ١٩٥٤.
- ك. النقطة وهو الجزء الثالث من اجزاء موسوعة «حقيقة الحقائق» لمبدالكريم
الجيلى (٨٢٥ هـ)، مخطوط حاجى محمود افندى (سليمانية، اسطنبول) رقم
١/٢٤٥٩-٣١.
- نهاية الارب فى فنون العرب، لاى العباس النويرى (٧٣٢ هـ). الطبعة الثانية،
القاهرة سنة ١٩٥٥ - (فى ١٨ جزءاً).
- وفيات الاعيان... و انباء ابناء الزمان، لاى العباس احمد بن محمد بن ابراهيم بن
خلكان (٦٨١ هـ)، بولاق سنة ١٢٧٥ (فى جزئين).
- ك. اليقين الموضوع فى مسجد اليقين، لابن عربى (الشيخ الاكبر، ٦٣٨ هـ) مخطوط
بايزيد (اسطنبول) رقم ٣٧٥٠.



Iran University Press

1988 .

All rights reserved.



Ibn al-‘Arabī’s
al-Tajalliyāt al-Ilāhiyya

with

Kashf al-Ghāyāt

an anonymous commentary

and

Ibn Sūdīn’s Notes

Edited and annotated by

Osman Yahia

Tehran, 1988

Iran University Press